۱۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تحفة المهدیه
مؤلف
موضوع
شماره اختصاصی (۱۰۵۸) از کتب (چاپی) اهدائی
تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۴۴۲۲۸

۱۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تحفة المهدیه

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی (۱۰۵۸) از کتب (چاپی) اهدائی

تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب ۴۴۲۲۸

اسکن شد

بسم الله الرحمن الرحیم مخفی نماند که این مجلد مشتمل است بر سه کتاب در احوالات راجعه بحضرت مهدی صاحب الزمان کتاب اول تحفة المهدیه و فهرست ان باید در اینجا نوشته شود باب اول در ذکر چهل تا اخر فهرست که در صفحهٔ اول کتاب مرقوم است وکتاب دویم هدایت الانام وان مشتمل است بدوازده فایده از فواید رؤیاء صالحه و در هر فایده احادیث صحیحه و مطالب مفیده و بصیرت کامله است از برای اهل دانش وارباب بینش و بعد از ذکر این فواید مشتمل شده بر چهل رؤیاء از رؤیای انکسانیکه حضرت مهدی صاحب الزمان را در خواب دیده اند واز انحضرت بر معجزهٔ مطلع شده اند و کشفیات از برای ایشان حاصل شده است و در هر یکی از ان رؤیاها مطالب واضحه و مقاصد مطلوبه بوده وکتاب سیم تحفة الشیعه وان مشتمل است بر یك مقدمه در اثبات رجعت در امتهای سابقه با پنج ایات قران واحادیث صحیحه که باصریح ایات و روایات در زمان سابق مردگان زنده شده اند و بعد از ذکر مقدمه ان کتاب مشتمل است بذکر یکصد و ده ایات که تفسیر ویا تاویل شده در احادیث صحیحه برجعه کردن حضرات ائمه وظاهر شدن حضرت مهدی صاحب الزمان بعد از غیبت انحضرت و پر کردن او زمین را از عدالة ورفع ظلم وجهالة را از زمین

كتابخانه مجلس ...
اهدائى
كتابخانه مجلس شوراى ملى

كتاب تحفة المهدية فى احوال الحجة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى منّ علينا بتحرير الدرّة البيضاء التى هى كالحديقة الناضرة فى احكام الطهارة وانعم علينا باتقان الدرّة الغرية فى القواعد الارثية و تفضل علينا بتهذيب المسائل النجفية فى حكم خمس العترة الطاهرة واكرمنا بترتيب الاثنا عشرية فى رفع الخلاف عن المسائل المهمة وفضلنا بتصنيف كشف الحجاب فى نجاسة اهل الكتاب بالادلة الباهرة واسبغ علينا نعمته بتاليف تحفة الاخيار فى قرائة الائمة واجزل علينا فضله واحسانه بجمع تحفة الشيعة فى ذكر الايات الواردة فى ظهور المهدى واثبات الرجعة و وفقنا لاتمام التحفة المهدية فى بيان بعض احوال الامام الثانى عشر من الائمة التى هى احسن ترتيبا من سائر كتب الغيبة والصلوة والسلام على سيد الانبياء وافضل البرية وعلى آله واوصيائه الذين اخبروا بغيبة الحجة فى هذه الازمنة واللعنة الدائمة على منكر وجود الحجة بين الرعية اما بعد چنين گويد احقر فانى حسين ابن نصر الله ابن صادق الموسوى الحسينى الارومى عفى الله عنهم كه بعد از تاليف كتاب مستطاب تحفة الشيعة بخاطر قاصر رسيد كه يك كتاب تصنيف نمايد در احوالات حضرت حجة ابن الحسن صاحب العصر والزمان صلوات الله عليه در نهايت اقتصار وبا وجود اين مشتمل باشد بآنچه فائده آن بيشتر ونفع آن اكثر است از براى طالبين راه هدايت وسالكين طريق بصيرت وهرچند يكه علماء عامة وخاصة درين خصوص كتابهاى بسيار ومعتبر ومتقن تاليف وتصنيف نموده اند وزحمتهاى بيشمار درين باب

تحمل كرده اند رضوان الله عليهم وشكر الله سعيهم ولكن فائده آنها عمومى ونفع اكثر آنها عوامى نبود بجهت عربى بودن بيشترى از آنها ودشوار بودن عبارات بعضى از آنها ومطول بودن بعضى از آنها وجامع نبودن بعضى از آنها چنانكه از براى ناظر بصير وعالم خبير واضح است وبا وجود بودن اين اتم فائدة واكثر نفعا ترتيب آن احسن باشد ونظم آن مستحسن شود وعوامى وسهل المأخذ وفهم آن بدون زحمت گردد واز رواة ثقاة وكتب معتبره اهل سنت وجماعت واز كتب معروفه ومشهوره علماء شيعه اخذ شده باشد وموسوم نمودم اين را بتحفة المهدية ومرتب كردم اين را بدوازده باب پس ميگويم بعون الله الملك الوهاب وببركت الائمة الاطياب

باب اول در ذكر اسامى چهل نفر از علماء اهل سنت وجماعة از آنهائيكه اقرار واعتراف بوجود حضرت حجة ابن الحسن عليه السلام نموده اند ودر كتاب خود بيان فضائل و بعض حالات آن بزرگوار را كرده اند با بودن ايشان در نزد علماء عامة واهل سنت از موثقين ومعتبرين واعلم علماء وافضل فضلاء واز هد واتقى وبودن كتابهاى ايشان از كتب معروفه ومعتبره ومحل اعتماد اهل سنت وجماعة اول از ايشان عالم جليل وفاضل نبيل ابو سالم كمال الدين محمد بن طلحة بن محمد بن الحسن القرشى النصيبى الشافعى است در كتاب مطالب السئول در باب دوازدهم از آن كتاب فرموده اين باب در ذكر ابو القاسم محمد پسر حسن الخالص پسر على المتوكل پسر محمد القانع پسر على الرضا پسر موسى الكاظم پسر جعفر الصادق پسر محمد الباقر پسر على زين العابدين پسر حسين الزكى پسر على المرتضى امير المؤمنين ابن ابيطالب المهدى الحجة الخلف الصالح المنتظر عليهم السلام ورحمة الله وبركاته پس اين خلف حجة را بتحقيق خداوند عالم تأييد فرموده اورا وبعد از اين اشعار بليغه وابيات فصيحه وعبارات فصاحت آميز در تعريف حضرت حجة ابن الحسن فرموده تا اينكه گفته پس آن مهدى عليه السلام از اولاد ظهر بتول است كه آن بتول نيز بضعه حضرت رسول است كه رسالة اصل اواست وبدرستيكه آن بتول اشرف عناصر واصول است تا آنكه فرموده پس آن مهدى محل ولادت او در سر من راى است در ٢٥٥ واما پدر او پس حسن خالص است چنانكه گذشت وبعد از اين روايت نموده در آن كتاب بعضى از احاديث وايراد كرده بعض شبهات را وجواب داده از آن شبهات تمام شد معنى كلام آن عالم كامل وآن بزرگوار را جمعى از علماء اهل سنت تعريف وتوصيف فرموده اند مثل ابوبكر احمد بن قاضى شهيد معروف بابن جماعة ومثل ابو عبد الله ابن اسعد اليمنى معروف بيافعى ومثل عبد الغفار ابن ابراهيم الشافعى ومثل جمال الدين عبد الرحيم بن حسن

الاسنوی الشافعی و مبالغه هم در تعریف او کرده اند دوم از ایشان عالم مدقق و
فاضل محقق ابو عبد الله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در آخر کتاب کفایة الطالب در
مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده تمام شد مناقب سید ما و مولای ما
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و ضم میشود بر این کتاب ذکر امام مهدی علیه السلام
در یک کتاب دیگر و موسوم کرده ام کتاب ذکر مهدی را بالبیان در بیان اخبار و احادیث
صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین صلوة دائمة الی یوم الدین
و باز در باب هشتم از ملحقات کتاب کفایه بعد از ذکر ائمه از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که باز ماند از حضرت علی بن محمد هادی پسران بزرگوار ابو محمد حسن بن علی
پس ذکر کرده ولادت و وفات امام حسن عسکری را و بعد از آن فرموده پسر او امام منتظر است
و ختم میشود این کتاب بذکر او و تمام شد و کتاب بیان او که در احوالات صاحب الزمان
است مشتمل است به بیست و چهار باب و باب بیست و چهارم آن مشتمل است بر
استدلال بر جواز بقاء مهدی و غیبت او و ذکر فرموده در آن باب از مطالب شریفه
هر که خواهد بر آن کتاب مراجعه نماید و این عالم جلیل را جمعی از علماء اهل سنت
تعریف نموده اند مثل ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه بقول خودش الامام
الحافظ و ذکر کرده روایت او را ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری سیم از ایشان
شیخ نور الدین علی بن محمد بن صباغ المالکی در کتاب فصول المهمة در معرفة الائمة
در فصل دوازدهم از آن کتاب فرموده این فصل در ذکر ابی القاسم الحجة الخلف الصالح
پسر حضرت ابی محمد الحسن الخالص را و است امام دوازدهم و در تاریخ ولادت او است و
در دلیلهای امامت او است و در ذکر بعضی از اخبار و غیبة و مدت قیام سلطنت
او است و در ذکر نسب و لقب و کنیت او است و در غیر از این از حالات او هست و بعد
از اینها ذکر فرموده تاریخ ولادت آن بزرگوار را و نص بر امامت او را از پدران او و
جمله از احادیث که دلالت بر امام دوازدهم دارد از راویان اهل سنت و بعد از این
ذکر کرده از کتاب بیان در اخبار و احادیث صاحب الزمان از دلیلهائی که دلالة دارد
بر بودن حضرت مهدی زنده و باقی از روز غیبت او تا این زمان چنانکه در فصل
بیست و چهارم کتاب بیان حافظ گنجی شافعی ذکر فرموده است و بعد از ذکر اینها در
احوالات حضرت امام حسن عسکری ذکر کرده است که باقی ماند از او از اولاد پسرش
حجة قائم منتظر از برای سلطنت حقه و پدرش ولادت او را و امر او را مخفی نمود
از جهت خوف از پادشاهان زمان تمام شد کلام صاحب فصول المهمة و جمعی از
علماء اهل سنت او را تعریف نموده اند و بر کتاب او اعتماد فرموده اند مثل عبد الله

بن محمد المدنی الشافعی و مثل برهان الدین علی الحلبی الشافعی و مثل عبد الرحمن
الصفوری در نزهة المجالس و مثل شمس الدین محمد بن عبد الرحمن در کتاب الضوء اللامع
چهارم از ایشان شیخ فقیه واعظ شمس الدین ابو مظفر یوسف بن قزعلی بن عبد الله
البغدادی الحنفی در آخر کتاب تذکرة خواص الامة در احوالات امام حسن عسکری فرموده
که از اولاد او است امام که محمد نام دارد و آن محمد پسر حسن عسکری است و او پسر علی و
او پسر محمد و او پسر علی و او پسر موسی و او پسر جعفر و او پسر محمد و او پسر علی و او پسر حسین و او
پسر علی بن ابیطالب علیهم السلام است و کنیه او ابو عبد الله و ابو القاسم است و او است
الخلف الحجة صاحب الزمان القائم المنتظر و او هست آخر امامها علیهم السلام و بعد
از اینها حدیث نقل کرده و فرموده خبر داد بما عبد العزیز ابن محمود ابن البزاز از ابن عمر
گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله که ظاهر میشود در آخر الزمان یک مردی
از اولاد من که نام او نام من و کنیه او کنیه من است پر میکند زمین را از عدل و داد
خواهی همچنانکه پر شده بود از ظلم و جور پس آن بزرگوار مهدی است و بعد از این فرمود
و این حدیث مشهور و معروف است و بتحقیق روایت نموده ابو داود و زهری از
علی علیه السلام در معنای این حدیث و در حدیث علی است هرگاه باقی نمانده
باشد از زمانه مگر یک روز البته خداوند عالم مبعوث میکند از اهل بیت من یک
مردی را که پر میکند زمین را از عدل و بعد از نقل این حدیثها فرموده است که
ذکر این مهدی در روایات بسیار است و گفته میشود بر او صاحب دو اسم تمام شد
کلام شمس الدین و توصیف کرده اند او را جمعی از علماء عامه مثل عالم جلیل ابن
خلکان و مثل فاضل نبیل محمود ابن سلیمان در اعلام الاخیار و مثل یافعی در
مرآت و مثل ابن شحنه در روضة المناظر و مثل تاج الدین در کفایة المتطلع و غیر
ایشان پنجم از ایشان شیخ المشایخ رئیس العرفا محی الدین ابن عربی در کتاب
فتوحات در باب سیصد و شصت و ششم فرموده بدانید بدرستیکه لابد است
از ظهور مهدی لکن ظاهر نمیشود تا آنکه پر گردد روی زمین از ظلم و جور پس در این
وقت میآید و زمین را پر میکند از عدل و هرگاه باقی نماند از دنیا مگر یک روز خداوند
عالم آن روز را طولانی گرداند تا آنکه این خلیفه ظاهر شود و او از عترت رسول خدا
است از اولاد فاطمه رضی الله عنها جد او حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام و
پدر او حسن عسکری پسر امام علی النقی پسر امام محمد تقی پسر امام علی الرضا پسر امام
موسی الکاظم پسر امام جعفر الصادق پسر امام محمد الباقر پسر امام زین العابدین علی
پسر امام حسین پسر امام علی بن ابیطالب رضوان الله عنه است و نام او موافق نام رسول

خدا است و بر او بیعت میکنند مسلمانان در میان رکن و مقام و بعد از ذکر جملهٔ از فضائل او فرموده است بدانکه بدرستیکه بما رسیده از رسول خدا که تصریح کند بر یکی از امامان که ان امام خطا نکند مگر این امام مهدی پس بتحقیق شهادت داده است رسول خدا بر عصمت او در خلافت او و در حکمهای او چنانکه شاهد است دلیل عقلی بر عصمت رسول خدا در انچه تبلیغ میکند از حکم شرعی از جانب خداوند تمام شد کلام محی الدین و مدح او محتاج الیه نیست زیرا که جمیع علماء اهل سنت او را مدح کرده اند و بلکه مبالغه در مدح او نموده اند و نقل اینها باعث طول کلام است ششم از ایشان شیخ عارف عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی در مبحث شصت و پنجم از کتاب یواقیت بعد از انکه بیان کرده ضعیف شدن دین را و اضمحلال ان را فرموده این اضمحلال دین اول ان بعد از گذشتن سی سال میشود از قرن یازدهم پس در ان وقت امید وار میشود ظاهر شدن مهدی علیه السلام و او از اولاد امام حسن عسکری علیه السلام است و وقت ولادت او شب نیمهٔ شعبان در سال دویست و پنجاه و پنج است و او باقی است تا ان زمانیکه با حضرت عیسی در یکجا ملاقات کند پس میشود عمر شریف او تا این زمان ما که سال نهصد و پنجاه و هشت است هفتصد و شش سال همچنین خبر داد بمن شیخ حسن عراقی از وجود امام مهدی علیه السلام در ان وقت که شیخ حسن عراقی ملاقات نموده بود با امام مهدی و موافقت کرد شیخ را در گفته او سید علی خواص رحمهما الله تمام شد کلام شعرانی و جمعی کثیر از علما او را و کتاب یواقیت را مدح کرده اند مثل شیخ الاسلام الفتوحی الحنبلی در مدح ان کتاب فرموده ذم نمیکند ان را مگر معاند مرتاب و منکر کذاب و مثل شهاب الدین الرملی الشافعی و مثل شیخ محمد البرهمتوشی الحنفی که خیلی مدح کرده اند کتاب یواقیت را و مبالغه در وصف ان و مؤلف ان نموده اند هفتم از ایشان شیخ العرفاء و افضل الفضلاء شیخ حسن عراقی چنانکه از او نقل کرده شیخ عبد الوهاب شعرانی در کتاب لواقح انوار در جزء ثانی ان کتاب که شیخ حسن عراقی حکایت کرده است بر سید ابی العباس حریثی و حاصل ان حکایت اینست که من یکروز وارد شدم بر مسجد جامع دمشق و دیدم یک مردی را که بر کرسی نشسته و از حالات حضرت مهدی بیان میکند پس من از ان وقت مشتاق ملاقات مهدی شدم و همیشه از خداوند ملاقات او را سؤال میکردم در سجدهای خود پس یکشب بعد از نماز مغرب نماز مستحب میکردم پس دیدم یک شخصی را که فرمود ای پسر من خداوند دعاء تو را مستجاب نمود من امام مهدی هستم پس او را بخانه اوردم و مکانی از برای او خلوت کردم و هفت روز در نزد من ماند و وردی بمن تعلیم فرمود

و هر شب من در عقب او پانصد رکعت نماز میکردم و عمامهٔ او مثل عمامهٔ عجمها بود و جبهٔ او از پشم شتر بود و بعد از هفت روز مرا وداع نمود و بمن فرمود بعد از من با کسی هم صحبت نشوی زیرا که صحبت من از برای تو کافی است از صحبت دیگران و سؤال نمودم از مهدی از عمر او فرمود ای پسر من عمرم الان ششصد و بیست سال تمام شد کلام شیخ حسن و او را مدح نموده شعرانی و سید علی خواص و تصدیق نموده اند او را در دیدن مهدی هشتم از ایشان شیخ عارف علی الخواص البرلسی چنانکه شعرانی در لواقح انوار از او نقل کرده است که او هم مهدی را دیده و تصدیق نموده شیخ حسن عراقی را در عمر مهدی علیه السلام و شعرانی نیز او و او را تصدیق کرده و بر او کرامات زیاد نسبت داده نهم از ایشان نور الدین عبد الرحمن ابن احمد ابن قوام الدین الجامی الحنفی در کتاب شواهد النبوة و ان بزرگوار در ان کتاب حجة بن الحسن علیهما السلام را امام دوازدهم قرار داده و بسیار ذکر فرموده از حالات ولادت او و از معجزات او و فرموده است که او است پر کند زمین را از عدل و داد خواهی و انشاء الله بعضی از احادیث که در ولادت او نقل کرده است میاید بعد از این و از علماء او را و کتاب شواهد النبوة را مدح بلیغ فرموده اند مثل محمود بن سلیمان در کتاب اعلام الاخیار که بعد از مدح مؤلف فرموده از مؤلفات او است شواهد النبوة و ان کتاب جلیل است و معروف و معتمد است و مثل فاضل عالم چلبی در کشف الظنون و مثل قاضی حسین دیاربکری که شواهد النبوة را مثل تفسیر کبیر و کشاف دانسته دهم از ایشان شیخ محمد بن محمد بن محمود البخاری الحنفی معروف بخواجه پارسا در کتاب فصل الخطاب بعد از ذکر بعضی از کلمات و بیان اولاد امام علی النقی فرموده است و ابو محمد الحسن العسکری پسر او محمد علیهما السلام است و معلوم است ان پسر در نزد خواص اصحاب او و در پیش موثقین از اهل او و بعد از این حدیث ولادت او را از حکیمه رضی الله عنها نقل نموده تا انکه فرموده بعد از ذکر بعضی از علامات ظهور او و اخبار ظاهر شدن این مهدی رضی الله عنه زیادتر از این است که بحد و حصر بیاید و مناقب و فضائل مهدی صاحب الزمان که غائب است از چشمها و وجود دارد در هر زمان بسیار است تا انکه باز فرموده و بر او ختم شده خلافة و امامة و او هست امام از ان روز که پدر او وفات کرده است تا روز قیامت و عیسی در عقب سر او نماز میکند و تصدیق میکند او را و شریعت جدش را تازه میکند تمام شد کلام خواجه پارسا و جمعی از علماء اعلام او را مدح کرده اند مثل کفوی در اعلام الاخیار و شیخ عبد الرحمن جامی و فاضل چلبی و مثل شیخ ابو الفضل موسی بن حسین الازنیقی در شرح همان کتاب یازدهم از ایشان حافظ ابو الفتح محمد بن ابو الفوارس در کتاب اربعین خودش که چهل حدیث در فضائل حضرت

امیر المؤمنین و اولاد او علیهم السلام نقل کرده حدیث چهارم ازان اینست که بسند صحیح از حضرت امام رضا و او از جدش رسول خدا روایت نموده که فرمود هر کس دوست دارد که ملاقات کند با خداوند در حالتیکه خدا از او اعراض کننده نیست و بر او بنظر رحمت توجه نموده باشد پس دوست بدارد علی را و هر کس دوست دارد که خداوند از او راضی باشد پس دوست بدارد پسر او امام حسن را و هر کس دوست دارد که خوف بر او نباشد پس دوست بدارد حسین را و هر کس دوست بدارد که گناهان او آمرزیده باشد دوست بدارد علی بن حسین را و هر کس دوست بدارد که چشم روشن باشد دوست بدارد محمد بن علی را و هر کس دوست بدارد که کتاب او را بدست راست او بدهند دوست بدارد جعفر بن محمد را و هر که دوست بدارد که پاک و پاکیزه باشد دوست بدارد موسی بن جعفر را و هر کس دوست بدارد که خندان باشد دوست بدارد علی بن موسی را و هر که دوست بدارد که درجات او بلند باشد و گناهان او مبدل بحسنات شود دوست بدارد محمد بن علی را و هر که دوست بدارد که حساب او آسان و داخل جنت شود دوست بدارد علی بن محمد را و هر که دوست بدارد که او از رستکاران باشد دوست بدارد حسن عسکری را و هر که دوست بدارد که ایمانش کامل باشد و اسلام او خوب شود دوست بدارد پسر او صاحب الزمان مهدی را پس ایشانند چراغها در تاریکی و امامان هدایت و علمهای تقوی پس کسیکه ایشان را دوست بدارد من ضامن ملیشوم برای او جنت را از خداوند تمام شد کلام ابن ابی الفوارس ومدح نموده او را ابن اثیر در کتاب کامل و ذهبی در دول الاسلام

دوازدهم از ایشان شیخ عبد الحق الدهلوی البخاری الحنفی در رساله خودش که در مناقب و فضائل امیر المؤمنین و سائر ائمه از اولاد او و احوالات ایشان نوشته فرموده است بعد از ذکر امیر المؤمنین و حسنین و حضرت سجاد و باقر و صادق علیهم السلام و ایشان از امامان اهل بیت رسالة اند واقع شده ذکر ایشان در کتاب خدا تا آنکه فرموده که بتحقیق شرافت یافتیم بذکر همه ایشان در یک رساله علاحده تا آنکه فرموده در آن و ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام پسر او محمد است و او معلوم است در نزد خواص اصحاب پدرش و موثقین او پس بعد ازین نقل کرده قصه ولادت او را موافق آنچه خواجه پارسا در فصل الخطاب ذکر نموده تمام شد کلام شیخ عبد الحق وجمعی از علماء او را مدح کرده اند و از برای او کتابهای زیاد نقل کرده اند مثل عالم جلیل حسنخان الهندی در ابجد العلوم و مثل شیخ عبد القادر البدابونی در منتخب التواریخ ومثل صاحب منتخب اللبابت صاحب کتاب سبحة المرجان و ذکر کرده اند که تصانیف او

یکصد جلد کتاب شده است سیزدهم از ایشان سید جمال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی النشابوری در کتاب روضة الاحباب فرموده و عین عبارت آن اینست کلام در بیان امام دوازدهم محمد بن الحسن علیهما السلام است تولد همایون آن در درج ولایت و جوهر معدن هدایت بقول اکثر اهل روایت در منتصف شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج در سامره اتفاق افتاد تا آنکه فرموده و آن امام ذوی الاحترام در کنیت و نام با حضرت خیر الانام علیه و آله تحف الصلوة والسلام موافقت دارد و مهدی منتظر و الخلف الصالح و صاحب الزمان در القاب و منتظم است تا آنکه فرموده و حضرت واهب العطایا آن شکوفه گلزار را مانند یحیی بن ذکریا سلام الله علیهما در طفولیت حکمت کرامت فرموده و در وقت صبا بمرتبه بلند امامت رسانیده و صاحب الزمان یعنی مهدی دوران در زمان معتمد خلیفه از نظر غائب شد و بعد ازین ذکر نموده اشتیاق خود را بآنجناب ظاهر شدن او را امید داشته و بسیار تأسف کرده بغیبت او تا آنکه مدح و ثنا کرده بصاحب این ابیات

بیا ای امام هدایت شعار که بگذشت حد غم از انتظار
ز روی همایون بیفکن نقاب عیان ساز رخسار چون آفتاب
برون آی از منزل اختفاء نمایان کن آثار مهر و وفاء

تمام شد کلام آن بزرگوار و او را جمعی از علماء اهل سنت مدح کرده اند و کتاب روضة الاحباب او را توصیف نموده اند مثل صاحب کشف الظنون و مثل قاضی حسین دیار بکری در تاریخ خمیس

چهاردهم از ایشان حافظ ابو محمد احمد بن محمد بن هاشم البلاذری که از اکابر علماء اهل سنت است و از محدثین ایشان است و خود آنجناب از حضرت مهدی امام عصر حدیثی نقل نموده مسلسل و تصریح کرده در آن بامامت و غیبت آنحضرت و آن حدیث را شاه ولی الله در کتاب نزهة و در رساله نوادر خود از بلاذری مزبور نقل نموده و صورت آن اینست که بلاذری گفت حدیث کرد مرا محمد بن حسن بن علی غائب امام عصر خود از پدرش حسن بن علی از علی بن محمد از محمد بن علی از علی بن موسی از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی از علی بن حسین از حسین بن علی از علی بن ابیطالب از محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله از جبرائیل سید ملائکه از خداوند تعالی سید السادات که فرمود إِنِّي أَنَا اللهُ لا إِلٰهَ إِلَّا أَنَا مَنْ أَقَرَّ لِي بِالتَّوْحِيدِ دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي و جمعی از علماء این حدیث را از او تصدیق نمودند مثل شمس بن جزری و سمعانی در کتاب انساب کبیر و شاه ولی الله در کتاب مزبور و تفصیل این در کشف الاستار است

پانزدهم از ایشان شیخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد بن الخشاب البغدادی در کتاب خود در تاریخ ولادت الائمه علیهم السلام بعد از ذکر بعضی از

۷ از علی بن موسی از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی ع

احادیث در مناقب مهدی و ذکر اسم مادر او فرموده است که کنیت او ابو القاسم است
و او صاحب دو نام است یکی خلف و یکی محمّد و ظاهر میشود در آخر الزّمان و بر سر او یك
ابر همیشه سایه می اندازد از آفتاب و آن ابر با او سیر میکند هر جائیکه برود و نداء
گردیده میشود از بالای سر او بصوت فصیح که این مهدی است تمام شد کلام ابن
خشّاب و جمعی از اجلّاء علماء او را و کتاب او را مدح و توصیف کرده اند مثل ابن
خلّکان در تاریخ خود و ابن صبّاغ مالکی در فصول المهمّة و مثل سیوطی که مدح
بلیغ نموده او را شانزدهم از ایشان شهاب الدّین ابن شمس الدّین الهندی معروف
بملك العلماء در کتاب هدایت السّعداء بعد از ذکر فضائل ائمّه واحداً بعد واحدٍ
و ذکر احادیث معتبره از رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مناقب ایشان و اینکه
ائمّه از اولاد حسین نه نفر است فرموده اوّل آن نه نفر امام زین العابدین دوّم امام
محمّد باقر سیّم امام جعفر صادق چهارم امام موسی کاظم پنجم امام علی بن
موسی الرّضا ششم امام محمّد تقی هفتم امام علی النّقی هشتم امام حسن عسکری
نهم امام حجّة الله القائم الامام المهدی پسر او و آن مهدی علیه السّلام غائب است
و از برای او عمر زیادی هست همچنانکه در میان مسلمانان عیسی و الیاس و خضر را
عمر زیادی است و در کافرها از برای دجّال و سامری عمر زیادی هست تمام شد
کلام ملك العلماء و جمعی او را مدح و تعریف نموده اند مثل صاحب سبحة المرجان
و مثل قاضی عبد المقتدر که در شأن او گفته پوست او علم و گوشت او علم و استخوان او
علم است هفدهم از ایشان شیخ علی متّقی ابن حسام الدّین ابن قاضی خان القرشی
در کتاب مرقاة در شرح مشکوٰة بعد از ذکر احادیث دوازده خلیفه که از رسول خدا
آنها را نقل کرده فرموده که شیعه حمل نموده اند این دوازده خلیفه را بر اینکه ایشان
از اهل بیت رساله اند پس اوّل علی بن ابیطالب است بعد از آن حسن و بعد از
آن حسین و زین العابدین و محمّد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی بن موسی
الرّضا و محمّد تقی و علی النّقی و حسن عسکری و محمّد مهدی رضوان الله علیهم چنانکه
ذکر نموده ایشان را زبدهٔ اولیاء خواجه محمّد پارسا در فصل الخطاب و تابع شده بر
او مولانا نور الدّین عبد الرّحمن الجامی در شواهد النّبوّة و ذکر کرده اند آن دو نفر
بزرگوار فضائل و مناقب و کرامات ایشان را و در ذکر آن دو نفر فضائل ایشان را
ردّ است بر جماعت رافضیان زیراکه رافضیان گمان میکنند بر اهل سنّت که ایشان
دشمن میدارند اهل بیت نبوّت را و این گمان باعتقاد فاسد و وهم کاسد رافضیان
است و ابداً اصلی ندارد تمام شد و اوّل این کلام هر چند یکه بیان اعتقاد شیعه است

ولکن آخر کلام آن عالم جلیل واضح است در اینکه اعتقاد اهل سنّت نیز چنین است
و اعتقاد خودش هم مثل شیعه هست در امامت حضرت مهدی و غیبت او و جمعی او را
مدح نموده اند از علماء اهل سنّت مثل شیخ عبد القادر و ابن شیخ عبد الله در کتاب
نور سافر و مثل شیخ محدّث شعرانی در لواقح اخیار و مثل شیخ حسّان غلام علی آزاد
در سبحة المرجان و غیر ایشان هجدهم از ایشان عالم معروف فضل بن روزبهان
در ابطال الباطل که در ردّ علّامه حلّی نوشته و در شرح مطلب دوّم کتاب نهج
الحقّ علّامه بعد از ذکر فضائل حضرت فاطمه و ذکر مناقب اولاد او از ائمّه و بعد از
سلام بهر یکی از چهارده معصوم با شعار فصیحه و ابیات بلیغه فرموده

سَلامٌ عَلَی الْقائِمِ الْمُنْتَظَرِ	اَبِی الْقاسِمِ الْقَرْمِ نُورِ الْهُدیٰ
سَیَطْلَعُ کَالشَّمْسِ فِی غاسِقٍ	یُنَجِّیهِ مِنْ سَیْفِهِ الْمُنْتَقیٰ
تَریٰ یَمْلَأُ الْاَرْضَ مِنْ عَدْلِهِ	کَما مُلِئَتْ جَوْراً اَهْلُ الْهَویٰ
سَلامٌ عَلَیْهِ وَآبائِهِ	وَاَنْصارِهِ ما تَدُومُ السَّماءُ

تمام شد و حاصل معنی
کلامش آنکه سلام باد بر قائم منتظر که کنیت او ابو القاسم و از و شداء است و وجود
آن بزرگوار و نور هدایت است و زود طلوع میکند مثل آفتاب در تاریکی و تیغ
پاك او نجات میدهد و می بینی زمین را پر گشته از عدل او همچنانکه پر شده بود
از ظلم هوا و هوس سلام بر او باد و بر پدران او و بر انصار او مادامیکه آسمان برپا
هست تمام شد حاصل ابیات او و او محتاج بمدح و تعدیل حقیر نیست از جهة
شدّت تعصّب او با شیعه چنانکه از این کتابش که در ردّ نهج الحقّ علّامه حلّی
رضوان الله علیه نوشته معلوم میشود و از جهة اینکه علماء عامّه و اهل سنّت ما بین
کتاب او فخر میکنند و آن را قبول میکنند نوزدهم از ایشان النّاصر لدین الله
احمد بن المستضیء بنور الله از خلفاء عبّاسیه و او بعد از تعمیر سرداب شریف در
ایام سلطنت خود در سال ششصد و شش از هجرة و بعد از فخر او بسبب تعمیر سرداب
شریف که محلّ ولادت حضرت مهدی است در خشب داخل از دیوار سرداب نوشت
بسم الله الرّحمن الرّحیم محمّد رسول الله امیر المؤمنین علی ولیّ الله فاطمة الحسن بن
علی الحسین بن علی علی بن الحسین محمّد بن علی جعفر بن محمّد موسی بن جعفر علی بن موسی
محمّد بن علی علی بن محمّد حسن بن علی القائم بالحقّ علیهم السّلام و این عمل علی بن محمّد
است دوست اولاد محمّد صلّی الله علیه و آله رحمه الله تمام شد پس معلوم شد که
او نیز اعتقاد بامامت حضرت مهدی داشته و او را امام و قائم دانسته است که
لفظ قائم را با نامهای پدران او باهم نوشته و این عمل را در محضر علماء آن زمان
کرده و اگر علماء آن زمان بحضرت مهدی اعتقاد نداشتند هر آینه بآن راضی نمیشدند

وجمعی از علماء اهل سنت اورا از محدثین وعلماء شمرده اند وازاو حدیث نقل کرده اند
مثل ابن سکینه ومثل ابن اخضر ومثل ابن نجار ومثل ابن دامغانی

بیستم ازایشان عالم ربانی وفاضل المعی شیخ سلیمان ابن خواجه کلان بلخی حنفی صاحب
کتاب مستطاب ینابیع المودة واو درکتاب مذکور ثابت نموده بودن مهدی منتظر
قائم همان حجة بن الحسن عسکری علیهما السلام وچند باب درین خصوص بیان فرموده
وازجهة شیوع آن کتاب حقیر کلمات اورا وفرمایشات آن بزرگوار را دراین نقل نکرد
واومحتاج بمدح نیست زیراکه او مرشد ومدرس وجامع شریعة وطریقة درزمان
خودش بوده است وجمعی کثیر از علماء اهل سنت شاگرد او بوده اند والان برکتاب او
اعتماد دارند بیست ویکم ازایشان شیخ الاسلام احمد جامی مرشد عرفاء وافضل
الفضلاء است چنانکه شیخ عبدالرحمن جامی وصاحب ینابیع اورا تعریف کرده اند
که او درس نخوانده بود ورفت هجده سال درغار ماند وبغیر ازعلف چیزی نخورد
وبعد ازهجده سال خداوند اورا مامور نمود بارشاد خلق ومرید او درزمان خود
ششصد هزار نفر گردید ویک کتاب تصنیف نمود هزار ورقه بود وتمام علماء وحکماء
ازآن کتاب درحیرت ماندند وصاحب ینابیع فرموده که ازکلمات او است خداوند
مقدس نماید اسرار اورا وبما هبه کند از فیوضات وبرکات او که بفارسی فرموده
من زمهر حیدرم هرلحظه اندر دل صفا است ازپی حیدر حسن مارا امام رهنما
است تا انکه امامان را یک بیک مدح ونموده عسکری نور دو چشم عالم
است وآدم است همچو مهدی یک سپهسالار درعالم کجا است تمام شد کلام
شیخ الاسلام وشناختی که جناب عبدالرحمن جامی وصاحب ینابیع اورا مدح وتوصیف
کرده اند واورا شیخ الاسلام نامیده اند بیست ودوم ازایشان صلاح الدین
صفدی درکتاب شرح دائرة فرموده است بدرستیکه مهدی موعود شده او امام دوازدهم
ازامامان واول ایشان سید ما علی است وآخر ایشان یعنی دوازدهمی مهدی
رضی الله عنهم است تمام شد حاصل کلام او واورا صاحب ینابیع مدح وتوصیف
کرده است بیست وسیم ازایشان اوستاد شیخ عارف ابراهیم القادری الحلبی
است چنانکه درینابیع المودة ازشیخ عبداللطیف حلبی پسر شیخ ابراهیم مزبور نقل
نموده که پدرم بمن فرموده بدرستیکه من شنیدم از یکی ازاوستادهای خود که ازمشایخ
مصر بود که فرمود ما بیعت کردیم برامام مهدی علیه السلام تمام شد وجناب شیخ
قادری اوستاد خود را درین قول تصدیق کرده واورا نیز شیخ عبداللطیف حلبی
وشیخ سلیمان صاحب ینابیع قبول وتصدیق نموده اند وشاید نام اوستادش را

نبرده ازجهت واضح نبودن وبا این بیست وچهارم ازایشان شیخ عبدالرحمن بسطامی
صاحب کتاب درة المعارف درآن کتاب فرموده وَيَظْهَرُ مِيمُ الْمَجْدِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَيَظْهَرُ
عَدْلُ اللهِ فِي النَّاسِ اَوَّلًا كَمَا قَدْ رَوَيْنَا عَنْ عَلِيِّ الرِّضَا وَفِي كَنْزِ عِلْمِ الْحَرْفِ اَضْحَى مُحَصَّلًا
یعنی ظاهر میشود اول حرف محمد که میم باشد ازاولاد محمد وظاهر میگردد عدل خداوند
درمیان مردم دراول چنانکه بتحقیق ما روایت کرده ایم ظاهر شدن عدل را از
اولاد رسول خدا از حضرت علی بن موسی الرضا واین مطلب درعلم حروف روشن و
آشکار وحاصل شده است یعنی کسیکه علم حروف را بداند که جفر باشد میداند
ظاهر شدن عدل را بسبب ظاهر شدن قائم آل محمد وعالم جلیل صاحب ینابیع
بعد ازنقل این بیت از بسطامی چنین فرموده است که اشاره کرده شیخ ما بسطامی بقول
خود که روایت نموده ایم ما از علی بن موسی الرضا بآن حدیث که روایت کرده از شیخ
محدث فقیه محمد بن ابراهیم الحموینی الشافعی درکتاب فراید سمطین باسناد خود از
احمد بن زیاد از دعبل خزاعی از امام علی بن موسی الرضا که دعبل گفته من قصیده خود را
خواندم برآنحضرت تا رسیدم باین بیت خُرُوجُ اِمَامٍ لَا مُحَالَةَ وَاقِعٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ
اللهِ وَالْبَرَكَاتِ يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَيَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ پس آن
حضرت گریه شدید کرد فرمود ای دعبل روح القدس بزبان تو این بیت را گفته
ای دعبل آیا میشناسی این امام را که ظاهر خواهد شد عرض کردم نه مگر اینقدر میدانم
که شما فرموده اید که یک امام از شما ظاهر خواهد شد وزمین را پر از عدل خواهد
کرد پس امام رضا فرمود بدرستیکه امام بعد از من پسرم محمد است وبعد ازمحمد
پسرش علی وبعد ازعلی پسرش حسن وبعد ازحسن پسرش حجة قائم واو هست انتظار
کشیده شده درزمان غیبت او واطاعت شده درزمان ظهور او پس پر میکند
زمین را ازعدل چنانکه پر شده باشد ازظلم واما وقت ظهورش پس حدیث کرد
برمن پدرم ازپدران خود ازحضرت رسول که مَثَلِ او مَثَلِ قیامت است وناگهان
ظاهر میشود تمام شد حاصل کلام محمد بن ابراهیم شافعی واین حدیث را شیخ
بسطامی ازاو قبول وتصدیق کرده وصاحب ینابیع شیخ سلیمان حنفی بسطامی را
تصدیق نمود پس معلوم میشود که این سه نفر بزرگوار اعتقاد بامام دوازدهم وبظهور
او بعد ازین دارند ودراین اعتقاد مثل علماء سابق هستند

بیست وپنجم ازایشان شیخ مولوی علی اکبر بن اسدالله المؤدی درکتاب مکاشفات
درحاشیه ترجمه علی بن سهل فرموده است وبتحقیق گفته اند که خطا نکردن درحکم
مخصوص است بانبیاء وشیخ علی بن سهل مخالفت کرده بر علماء دردین حکم ازجهة وصل

که وارد شده در شان مهدی امام وعده شده که او در حکم خطا نکند چنانکه این حدیث را
در شان امام مهدی صاحب کتاب یواقیت ذکر فرموده است در انجائیکه فرموده که
تصریح نموده شیخ در فتوحات بر اینکه امام مهدی حکم میکند بر طبق آنچه که بر او
القاء میکند ملك الهام از شریعت پس او حکم میکند بآن الهام چنانکه اشاره
کرده رسول خدا بآن در حدیث مهدی که آن مهدی میآید در اثر من و خطا نمیکند
پس رسول خدا بما شناسانید مهدی را که او بدعت کننده نیست و او معصوم است
در حکم خود تمام شد وکلام او تفصیل دارد پس ازین کلام واضح شد که صاحب
مکاشفات نیز مثل شیخ علی بن سهل و مثل صاحب یواقیت و صاحب فتوحات
بوجود امام مهدی و بر عصمت او قائل شده است و تفصیل فرمایش صاحب مکاشفات
در کشف الاستار است و تصدیق علماء مزبور اورا در مدح او کافی است

بیست و ششم از ایشان شیخ عارف عبد الرحمن صاحب کتاب مرآت الاسرار فرموده
است که ذکر آن آفتاب دین و دولت و آن هادی جمیع ملت و دولت و آن قائم پاك
احمدی و آن امام برحق ابو القاسم محمد بن الحسن المهدی رضی الله عنه وی امام
دوازدهم از ائمه اهل بیت است مادرش ام ولد نرجس نام داشت ولادتش شب جمعه
پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج در سامره واقع شد و امام دوازدهم در
کنیت و نام با حضرت رسالت پناهی موافقت دارد القاب شریف او مهدی و
حجة و قائم و منتظر و صاحب الزمان و خاتم اثنا عشر است و صاحب الزمان در وقت
وفات پدرش امام حسن عسکری پنجساله بود که بر مسند امامت نشست چنانکه
حقتعالی حضرت یحیی را در حالت طفولیت حکمت کرامت فرمود و عیسی را وقت
صبا بمرتبه بلند رسانید و همچنین او را در صغر سن امام گردانید و خوارق عادات
او نه چندان است که درین مختصر گنجایش دارد تا آنکه بعد از نقل کلام عبد الرحمن
جامی حنفی وکلام محی الدین عربی فرموده مجملا هرگاه دجال بدکردار پیدا شده بود و
زنده مخفی هست و حضرت عیسی که بوجود آمده و مخفی از خلق است پس اگر فرزند
رسول خدا امام مهدی محمد بن حسن عسکری هم از نظر عوام پوشیده شده و بوقت خود
مثل عیسی و دجال موافق تقدیر الهی آشکارا گردد جای تعجب نیست از اقوال چندین
بزرگان و از فرموده ائمه اهل بیت رسول خدا و انکار نمودن از راه تعصب چندان
ضرور نیست تمام شد کلام شیخ عبد الرحمن و او را شاه ولی الله دهلوی در کتاب
انتباه مدح نمود و از کتاب مرآت او نقل کرده است و این در مدح او کافی است

بیست و هفتم از ایشان شیخ العرفاء شیخ قطب مدار است که بخدمت حضرت

مهدی رسیده و از او کسب فیوضات و آداب و مستحسنات نموده و مدتی در محضر آنجناب
مانده همچنانکه شیخ عبد الرحمن احوالات او را در کتاب مرآت الاسرار بیان کرده
و آن کتاب را از برای او نوشته و در آن کتاب بعد از بیان نمودن اینکه شیخ قطب
مدار بخدمت حضرت رسول خدا در باطن رسید و حضرت رسول نیز او را
بحضرت امیر المؤمنین سپرد و در نزد حضرت امیر بمقامات عالیه رسید و از حق
الحق شریعت بهرمند گردید و عرفان حقیقی حاصل کرد پس فرموده است آن زمان
اسد الله الغالب او را بفرزند رشید خود که وارث ولایت مطلق است و محمد
مهدی ابن حسن عسکری نام داشت در عالم ظاهر باوی آشنا گردانید و از کمال مهربانی
فرمود که قطب المدار بدیع الدین را باشاره حضرت رسالت پناه تربیت نموده
بمقامات عالیه رسانده بفرزندی قبول کرده ام شما نیز متوجه شده جمیع کتب
آسمانی را از راه شفقت باین جوان شایسته روزگار تعلیم بکنید پس صاحب الزمان
مهدی از کمال الطاف شاه مدار را در چند وقت دوازده کتاب و صحف آسمانی تعلیم
نمود تا آخر آنچه در آن کتاب است پس شیخ عبد الرحمن عارف تصدیق نموده مراتب
قطب مدار را و دیدن او صاحب الزمان علیه السلام را و در کتاب اسرار خود نوشته
پس خود جناب قطب و شیخ مزبور هر دو در این ادعا همدیگر را مصدق میباشند

بیست و هشتم از ایشان عالم جلیل و فاضل نبیل قاضی جواد ساباطی در براهین
ساباطیه در رد نصاری کلامی نقل کرده از کتاب شعیا بعد از آن فرموده پس میشود
تعیین شده باین کلام حضرت مهدی رضی الله عنه بعینه از جهة صریح قول شعیا
که بمجرد شنیدن باور نکند تا آخر کلام شعیا که نقل کرده و اما جهة اینکه باید مراد
ازاین کلام مهدی وعده شده باشد آنکه مسلمانان اجماع نموده اند بر اینکه آن مهدی
رضی الله عنه حکم نمیکند مگر بباطن نه بظاهر و این حکم بباطن اتفاق نیفتاده از برای
احدی از انبیاء و اوصیاء مگر برای مهدی رضی الله عنه و بعد از این ولادت
آنحضرت را بیان نموده و اعتقاد شیعه را و اعتقاد جمعی از اهل سنت را نقل کرده و
اینکه آن مهدی محمد بن حسن عسکری است فرموده و چون قول شیعه اقرب بود
بقبول که از کتاب شعیا نقل کردیم و این نص باعتقاد شیعه موافق بود و غرض من دفع
ایراد بود از دین محمد صلی الله علیه و آله با قطع نظر از تعصب در مذهب ذکر نمودم
مطابق آنچه شیعه میگوید در جواب این نص که از کتاب شعیا نقل شد که نصاری
بر مذهب اسلام ایراد نکنند و بدانند که آن شخص که بباطن حکم میکند آن مهدی
محمد بن حسن است تمام شد حاصل کلام قاضی جواد و مدح و توصیف و محتاج

الیه نیست زیراکه او در اول امرش نصرانی بود وبعد اسلام اختیار نمود واز اکابر
ومعتبرین علماء اهل سنت است ودرمیان ایشان معروف است

بیست ونهم از ایشان شیخ عارف سعد الدین محمد بن المؤید الحموی خلیفهٔ نجم الدین
وان بزرگوار یک کتاب درحالات وصفات وکمالات حضرت مهدی علیه
السلام جمع کرده چنانکه درمرات الاسرار ودرکتاب عقاید نسفیه عزیز الدین
عمر بن محمد نسفی ازان کتاب نقل کرده اند وباز نسفی دررساله که درتحقیق نبوت و
ولایت نوشته ازاو نقل نموده کلامی که دراخران شیخ سعد الدین فرموده که ولی
درامت محمد صلی الله علیه واله زیادتر ازاین دوازده نفر نیستند واخر اولیاء
واواست دوازدهم او مهدی صاحب الزمان علیه السلام است ودرینابیع بعد از
نقل این کلام ازشیخ سعد الدین گفته که شیخ بعد ازاین فرموده واما ولی آخر
او نائب آخر است وولی دوازدهم است ونائب دوازدهم وخاتم الاولیاء است اسم
او صاحب الزمان است ومهدی است تمام شد کلام سعد الدین واورا جمعی از
علماء اهل سنت مدح کرده اند وبرکتاب او اعتماد نموده اند مثل صاحب مرات
الاسرار وصاحب ینابیع ونسفی ومثل سید علی همدانی

سی ام ازایشان شیخ عارف عامر بن عامر البصری درقصیدهٔ خود که مسمات است
بذوات الانوار فرموده نود ونهم درمعرفت صاحب وقت وظهور او است پس گفته

اِمَامُ الْهُدٰی حَتّٰی مَتٰی اَنْتَ غَائِبٌ فَمُنَّ عَلَیْنَا یَا اَبَانَا بِاَوْبَةٍ تَرَائَتْ لَنَا
رَایَاتِ جَیْشِکَ قَادِمًا فَفَاحَتْ لَنَا مِنْهَا رَوَایِحُ مُسْکَةٍ تا انکه فرموده
فَعَجِّلْ لَنَا حَتّٰی نَرَاکَ فَلَذَّةُ الْمُحِبِّ لِقَاءُ مَحْبُوبِهِ بَعْدَ غَیْبَةٍ

حاصل معنی اینست ای
امام هدایت تا کی تو غائب خواهی شد پس منت بگذار برما بظهورت ای پدر
مهربان ما ونشان بده ونمایان کن لشکر خودرا بما که باعلمها بیایند ورائحهٔ مشک
ازانها ساطع شود پس تعجیل کن در ظهور خود برای ما تا انکه ببینیم ترا پس لذت
دوست درملاقات دوست خود است بعد ازغیبت ان دوست تا اخر قصیده
واین قصیده را ازاو علماء وعرفاء نقل کرده اند ودرکتب ودفاتر خود ثبت نموده اند
واین مدح اورا کافی است ازمدح مادحان وتوصیف واصفان

سی ویکم ازایشان شیخ فاضل عارف صدر الدین القونوی درقصیدهٔ خود درشان
حضرت مهدی موعود فرموده چنانکه صاحب ینابیع ازاو نقل کرده یَقُوْمُ بِاَمْرِ
اللّٰهِ فِی الْاَرْضِ ظَاهِرًا عَلٰی رَغْمِ شَیْطَانَیْنِ یَمْحَقُ الْکُفْرَ یُؤَیِّدُ شَرْعَ الْمُصْطَفٰی وَهُوَ
خَتْمُهُ وَیَمْتَدُّ مِنْ مِیمٍ بِاَحْکَامِهَا یَدْرِیْ وحاصل معنی اینست که ان مهدی وعده

شده قیام میکند وظاهر میشود بامر خداوند درزمین بکوری چشم ورغم انف دو
شیطان وباطل میکند کفررا وتأیید میکند شریعت حضرت مصطفی را واواست
ختم کنندهٔ شریعت واین قصیده نوزده بیت است وهمهٔ آن درمدح وفضائل حضرت
مهدی صاحب الزمان است وعارف فاضل سید حیدر الاملی گفته که شیخ صدر
الدین کتب ورساله های خودرا بمهدی صاحب الزمان نشان داده بود وجمعی کثیر
مثل صاحب ینابیع وسید حیدر املی وشیخ عبد الرحمن جامی حنفی اورا مدح وتوصیف
کرده

سی ودوم ازایشان شیخ العرفاء المولی جلال الدین الصوفی الرومی دردیوان
کبیرش درقصیدهٔ که درآن ائمه را مدح نموده اول آن اینست ای سرور مردان علی
مستان سلامت میکنند تا انکه ائمه را یک بیک اسم برده وسلام برایشان کرده
بعد فرموده است بامیر دین هادی بگو باعسکری مهدی بگو باان ولی مهدی بگو
مستان سلامت میکنند تمام شد کلام ملای رومی

سی وسیم ازایشان استاد
العرفاء شمس المعرفه شمس الدین التبریزی شیخ المولوی الرومی اوهم ازجملهٔ علماء الصوفیه
معترف بمهدی صاحب الزمان است واورا امام دوازدهم میدانند ودراشعار خود
حضرت مهدی را مدح کرده واقرار بوجود وامامت او نموده است

سی وچهارم از
ایشان سید نعمت الله الولی اوهم ازمشایخ صوفیه است واقرار بوجود مهدی وامامت
او نموده واورا امام دوازدهم دانسته

سی وپنجم ازایشان سید نسیمی است اوهم مثل
شمس تبریزی وشاه نعمت الله ولی اقرار بوجود مهدی وامامت او واینکه او صاحب
الزمان وامام دوازدهم است کرده چنانکه این اعتقاد را بآن سه نفر درینابیع نسبت
داده است وایشان را مدح نموده وایشان را ازعرفاء اهل سنت دانسته مثل ملای
رومی سابق وبعد ازذکر ایشان ونسبت این اعتقاد را بآن بزرگواران فرموده است که
قدس الله ارواحهم وهبه کند برما عرفان وبرکات ایشان را ذکر نموده اند دراشعار
خود مدح مهدی را درمدایح ائمهٔ اهل بیت رضی الله عنهم دراخر ایشان ومدح
مهدی را متصل بمدح ائمهٔ اهل بیت پس این کار ومدح ایشان مهدی را ازجملهٔ ادله
هست براینکه امام مهدی رضی الله عنه متولد شده وهرکس تتبع وجستجو کند
آثار آن بزرگواران را که ازکاملین وعارفین میباشند میباید امر را واضح بعینه
تمام شد کلام شیخ سلیمان حنفی وفرمایش او ودرمدح ایشان وازعرفاء اهل سنت
بودن ایشان کافی است وبعد ازمعلوم شدن اینکه شمس تبریزی ازعارفان اهل سنت
است باعتقاد صاحب ینابیع حنفی حال جلال الدین رومی معلوم میشود زیراکه او
درطریقهٔ شمس بوده است بالضروره ویقینا

سی وششم ازایشان شیخ عارف

محمد مشهور بشیخ عطّار در کتاب مظهر الصّفات خود فرموده است بعد از تعداد
ائمه یک بیک صد هزاران اولیاء روی زمین از خدا خواهند مهدی را یقین
یا الهی مهدیم از غیب آر تا جهان عدل گردد آشکار مهدی هادی است تاج
اتقیا بهترین خلق برج اولیاء ای ولای تو معیّن آمده بر دل و جانها همه روشن
شده ای تو ختم اولیاء این زمان وز همه معنی نهانی جان جان ای تو هم
پیدا و پنهان آمده بنده عطّارت ثنا خوان آمده تمام شد واورا شیخ جامی
در نفحات مدح نموده وعبد العزیز دهلوی اورا بعد از آنکه از اکابر واعاظم اهل
سنّت شمرده است گفته که در شریعت وطریقت از قرن تا قدم بناء ایشان بمذهب
اهل سنّت است واین در مدح او کافی است سی و هفتم از ایشان عالم عارف سیّد
علی بن شهاب الدّین همدانی در کتاب خود موسوم بمودّة القربی در مودّت دهم از انکتاب
اقرار واعتراف بوجود مهدی وامامت او واینکه او امام دوازدهم است نموده و
جمعی از علما اورا مدح کرده اند بلکه مبالغه در مدح او نموده اند مثل صاحب
نفحات الانس واعلام الاخیار وفواتح وگفته اند که او بخدمت چهار صد اولیاء
رسیده است سی و هشتم از ایشان شیخ محمّد مصری در کتاب اسعاف الرّاغبین
که در مصر طبع شده وصاحب ینابیع از او نقل نموده است که او اقرار واعتراف بوجود
امام مهدی کرده واورا امام دوازدهم دانسته وصاحب ینابیع شیخ سلیمان حنفی
اورا مدح وتوصیف کرده وکتاب اورا از کتب معتبره دانسته وبران اعتماد نموده است
واین در مدح کافی است سی و نهم از ایشان فاضل بارع عبد الله بن محمّد مطیری
شافعی اشعری در کتاب ریاض زاهرة در فضل اهل بیت النّبیّ وعترته الطّاهرة
فرموده است پس امام اوّل علی ابن ابیطالب رضی الله عنه است وائمّه را یک بیک نام
برده وفرموده است یازدهم امام حسن عسکری پسر امام علی النّقی دوازدهم امام محمّد
مهدی پسر او رضی الله عنه است وبتحقیق گذشته نصّ وتصریح بامامت او در ملّت
اسلام از حضرت رسول خدا واز جدّ او علیّ بن ابیطالب رضی الله عنه واز سائر
اجداد او که همه ایشان اهل شرف وصاحب مراتب بوده اند واو است صاحب تیغ و
قائم منتظر چنانکه وارد شده در خبر صحیح واز برای او قبل از ظاهر شدن او دو غیبت
است تا آخر کلام او ومدح او محتاج ببیان نیست زیرا که او از جمله اعاظم واکابر
علماء اهل سنّت است ودر مدینهٔ منوّره بوده ومعروف ومشهور است
چهلم از ایشان ابو المعالی محمّد سراج الدّین الرّفاعی در کتاب خود که موسوم بصحاح
الاخبار در نسب سادات فاطمیّهٔ اخیار است فرموده در بیان حال امام علی النّقی

علیه السّلام واما امام علی النّقی هادی پسر امام محمّد جواد پس لقب او نقی وعالم وفقیه و
امیر ودلیل وعسکری ونجیب است تا آنکه فرموده از برای او پنج اولاد است امام حسن عسکری
وحسین ومحمّد وجعفر وعایشه پس اما امام حسن عسکری پس بعد از او از اولاد یک نفر است
واو صاحب سرداب است وحجّة منتظر ولیّ الله امام محمّد مهدی علیه السّلام است واما
همین امام مهدی پس ذکر نکرده اند از برای او اولاد را ودر جای دیگر در بحث امامت
بعد از ذکر اینکه امامت در اولاد حضرت امام حسین است فرموده که ختم شده باولاد
او این شأن امامت علاوه بر آنکه بدرستیکه حجّة منتظر امام مهدی علیه السّلام از
ذرّیّهٔ امام حسین است تمام شد کلام او. واو محتاج بمدح نیست مثل شیخ محی الدّین
عربی زیرا که سلسلهٔ رفاعیّه باو منتهی میگردد واین چهل نفر از علماء وعظماء وعرفاء
اهل سنّت را نقل کردیم در این رسالهٔ مختصره از جهت یمن باین عدد والّا عدد معتقدین
بامامت حضرت مهدی از ایشان زیادتر از این مذکورین است چنانکه از فرمایش
شیخ ابو بکر البیهقی الشّافعی در کتاب شعب الایمان معلوم میشود بعلت آنکه او
بعد از ذکر اختلاف مسلمین در خصوص امام مهدی علیه السّلام وبعد از ذکر
اعتقاد شیعهٔ اثنا عشریّه دربارهٔ او واینکه او حیّ وموجود است وغائب فرموده
وموافقت کرده است ایشان را در این اعتقاد جماعتی از اهل کشف تمام شد
ومراد او از اهل کشف غیر محی الدّین وامثال او است از آن جماعت که در سابق ذکر
نمودیم زیرا که شیخ بیهقی زمانش مقدّم بر ایشان است وهمچنین بعضی از علماء
شیعه قول بوجود امام مهدی وغیبت او وامامت اورا واینکه او امام دوازدهم است
بصاحب کتاب انساب طالبیّه نسبت داده ونیز بر عماد الدّین الحنفی وبر مولا حسین
الکاشفی وبر ضیاء الدّین خوارزمی نسبت داده وچون ما تصریح خود ایشان را ندیده
بودیم از این جهة اسم ایشان را در اسامی تصریح کنندگان ننوشته واکتفا بذکر همان
چهل نفر کرده که با جماعت شیعهٔ اثنا عشریّه در وجود مهدی وامامت وغیبت وظاهر
شدن او بعد از این موافقت دارند رضوان الله علیهم

باب دوّم در ذکر ونقل چهل حدیث صحیح ومعتبر از کتابهای معروفه ومعتبرهٔ اهل
سنّت واز اکابر واعاظم محدّثین ایشان در فضائل ومناقب وکمالات وخوارق عادات
حضرت حجّة ابن الحسن عسکری صاحب الزّمان امام مهدی قائم منتظر علیه وعلی
آبائه الآف التّحیّة والسّلام است حدیث اوّل جناب شیخ عبد الرّحمن جامی
حنفی در کتاب شواهد النّبوّة باسناد خود که صحیح ومعتبر دانسته از حکیمه عمّهٔ حضرت
امام حسن عسکری نقل کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت امام حسن عسکری

بودم پس آنحضرت بمن فرمود که امشب در منزل ما بمان حکیمه گفت عرض کردم چرا فرمود
بدرستیکه خداوند تعالی در امشب بر من یك پسر خلف عطا خواهد فرمود عرض
نمودم ای نور دیده من از کدام یك از زنان بدرستیکه من در نرجس خاتون اثر حمل
ندیدم فرمود ای عمه مثل نرجس مثل مادر حضرت موسی است و اثر حمل او ظاهر نخواهد
شد مگر در وقت ولادت پس من شب را ماندم پس نصف شب من و نرجس بنماز
برخاستیم و از نماز شب فارغ شدیم پس من در نفس خود گفتم که صبح نزدیك و از
فرموده امام چیزی ظاهر نشد پس ناگاه امام حسن عسکری از مقام خود مرا ندا کرد و فرمود
ای عمه تعجیل مکن پس برگشتیم بنزد نرجس و او را مضطرب دیدم و او را بسینه خود چسباندم
و بر او قل هو الله و انا انزلناه و آیة الکرسی خواندم پس از بطن نرجس صوتی شنیدم
که هر چه من خواندم او نیز میخواند پس ناگاه دیدم که خانه روشن گردید پس پسری
دیدم که بسجده افتاده و او را برداشتم پس امام حسن از حجره خود مرا ندا کرد که پسر مرا
بمن بیاور و او را بخدمت او آوردم و او را نشانید در بر خود و زبان در دهان او گذاشت
و فرمود تکلم کن ای پسر من پس آن پسر خواند وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ تا آخر آیه
و آن پسر ناف بریده و ختنه شده بود و در بازوی راست او نوشته شده بود جَاءَ الْحَقُّ
وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا پس چند تا مرغ سبز دیدم که احاطه بر آن
پسر نمودند پس امام حسن یکی را از آن مرغان خواند و فرمود بگیر این پسر مرا و حفظ کن
او را تا آنکه خداوند اذن بدهد در بارهٔ او پس بدرستیکه خداوند عالم امر خود را
تمام خواهد کرد عرض نمودم این مرغ چیست و این مرغان چیستند فرمود این جبرائیل
است و آنها ملائکه رحمتند و بعد از آن پسر را از آن مرغ گرفت و فرمود ای عمه
ای عمه او را بمادرش برسان تا آنکه چشم او روشن باشد و غمگین نشود و بداند که
که وعدهٔ خداوند حق است ولکن اکثر مردم نمیدانند پس برگردانیدم او را بمادرش
تمام شد حدیث و در این حدیث اسرار غریبه هست تأمل باید کرد

حدیث دوم نیز شیخ عبد الرحمن جامی حنفی در کتاب شواهد النبوة نقل کرده باسناد
معتبر خود و فرموده است که روایت کرده کسی دیگر که وارد شدم بخدمت حضرت امام
حسن عسکری و عرض کردم یا ابن رسول الله بعد از شما کیست خلف و امام پس داخل شد
بخانهٔ دیگر پس بیرون آورد یك طفل را گویا که او مثل ماه شب چهاردهم بود و در سن
سه ساله بود پس فرمود اگر تو در نزد خداوند عزیز و مکرم نبودی این طفل را بتو نشان
نمیدادم و این پسر اسمش اسم رسول خدا و کنیت او کنیت پیغمبر است و این پسر است که
زمین را پر کند از عدل و داد خواهی همچنانکه پر شده باشد از ظلم و ستم تمام شد حدیث

و این حدیث دلیل واضح است بر آنچه علماء اثنا عشریه میگویند و اعتقاد دارند

حدیث سیم نیز جناب شیخ جامی حنفی در آن کتاب باسناد معتبر خود نقل کرده که کسی
دیگر روایت نموده که روزی بخدمت امام حسن عسکری مشرف شدم و دیدم در طرف
راست او یك پرده آویخته شده از در خانه پس عرض کردم ای سید من کیست صاحب
امر امامت بعد از این پس فرمود پرده را بالا کن پس من پرده را بالا کردم پس یك پسری
بیرون آمد در غایت طهارة و نظافة و بر طرف راست از روی او یك خالی بود و از برای
او ذوائب بود پس نشست در روی زانوی حضرت امام حسن پس حضرت فرمود این پسر
صاحب شما است پس آن پسر از روی زانوی آنحضرت برخاست و حضرت با و فرمود
ای پسر من داخل خانه شو تا وقت معلوم و معین شده پس داخل شد بخانه و من بحسرت
بر او نظر میکردم حضرت فرمود برخیز و نظر کن بخانه و ببین در خانه کیست من برخاستم و بر
آن خانه نگاه کردم و در آن خانه احدی را ندیدم تمام شد و این حدیث مثل سابق
دلالة دارد بر آنچه شیعهٔ اثنا عشریه میگویند حدیث چهارم خواجه پارسا بخاری حنفی
در کتاب فصل الخطاب باسناد خود که معتبر دانسته روایت کرده است که حکیمه خاتون
دختر ابی جعفر محمد جواد رضی الله عنه عمهٔ ابی محمد حسن عسکری بسیار دوست میداشت
حسن عسکری را و از برای او دعا میکرد و از خداوند مسئلت میکرد که یك پسر باو بدهد
و حسن عسکری یك کنیزی از برای خودش اختیار نموده بود نام او نرجس پس در شب
نیمهٔ شعبان حکیمه بخدمت آنحضرت آمد در سال دویست و پنجاه و پنج آنحضرت فرمود
ای عمه امشب در نزد ما باش پس او نیز ماند پس وقتیکه صبح شد نرجس مضطرب گردید
و حکیمه برای او برخاست و مولود را دید و او را برداشت و بخدمت حسن عسکری رضی الله
عنه آورد در حالتیکه آن پسر ختنه شده و ناف بریده و شسته شده بود پس او را
گرفت و دست خود را بر پشت او و بر چشم او مالید و زبان خود را بدهان او گذاشت
و اذان بگوش راست او و اقامه بگوش چپ او خواند بعد فرمود ای عمه این را ببر بمادرش
و من او را بمادرش دادم و برگشتم بخدمت آنحضرت پس دیدم آن مولود در پیش پدرش
نشسته و لباس زرد در بر او و از برای او آنقدر نورانیت است که تمام قلب مرا گرفت
پس عرض کردم ای سید من آیا در نزد تو علمی در بارهٔ این مولود مبارك هست که بمن
بفرمائی یا نه فرمود ای عمه این پسر انتظار کشیدهٔ ما است و این بشارت دادهٔ ما هست
پس سجدهٔ شکر نمودم و بعد از این من تردد میکردم بخانهٔ آنحضرت پس روزی رفتم و
او را ندیدم و عرض نمودم ای سید من چه شد و چه کردی بسید ما و بر انتظار کشیده
شدهٔ ما فرمود ای عمه او را سپردم بآن خدائی که مادر موسی پسر خود را باو سپرد تمام شد

و در این حدیث نیز اسرار و معجزات هست و موافق است با احادیث شیعهٔ اثنا عشریه

حدیث پنجم باز شیخ عبد الرحمن جامی حنفی در کتاب شواهد النبوة بسند معتبر خود روایت کرده که کسی گفت مرا معتضد عباسی با دو نفر دیگر فرستاد بسامره و گفت حسن بن علی عسکری وفات نموده و زود بروید و بخانه اش هجوم ببرید پس کس را که دیدید سر او را بنزد من بیاورید پس ما رفتیم و داخل خانهٔ حضرت امام حسن شدیم پس دیدیم یک خانه با طراوت و نظافت گویا که بنا تازه فارغ شده از ان و در انجا پردهٔ دیدیم از در خانه او بران و پرده را بالا نمودیم پس سردابی را دیدیم و داخل سرداب شدیم پس دریائی دیدی و در فضاء ان حصیری بود در روی آب فرش شده و در روی ان یک مردی خوش روی نماز میکرد و هیچ بر طرف ما التفات نفرمود پس یکی از رفقاء ما بران اب داخل شد و غرق شد و من دست او را گرفتم و او را بیرون کشیدم و ان رفیق دیگر من داخل اب گردید و مثل سابق غرق شد پس او را نیز بیرون نمودم پس بحیرت افتادیم و عرض کردم ای صاحب خانه معذورم بدار قسم بخداوند نمیدانستم این را و نفهمیدم که بکجا میائیم و توبه کردم از انچه نمودیم پس ابدًا بسوی ما التفات نکرد و ما برگشتیم بسوی معتضد و قصه را باو نقل کردیم بما گفت این قصه را پنهان کنید و با حدی نگوئید و اگر این سرّ را فاش کنید گردن شما را میزنم تمام شد و این حدیث را بعینه خواجه پارسا در فصل الخطاب نقل کرده و این حدیث مشتمل است بر سه معجزه اول دریا شدن سرداب دوم بودن حضرت مهدی در روی حصیر بالای اب سوم غرق شدن ان دو نفر و عدم قدرت یافتن ایشان بانحضرت و حدیث نیز موافق روایات شیعه است حدیث ششم شیخ فقیه عبد الله بن احمد بن محمد بن خشّاب در کتاب خود در تواریخ موالید الائمة نقل کرده باسناد خود از ابی بکر احمد بن نصر بن عبد الله بن فتح الذارع النهروانی از صدقة بن موسی از علی بن موسی الرضا که انحضرت فرمود بدرستیکه خلف صالح از اولاد حضرت حسن بن علی عسکری است و او صاحب الزمان است و او هست مهدی و هدایت کنندهٔ خلق تمام شد و بعد از نقل این حدیث دو حدیث دیگر درین مضمون نقل کرده است و از جهت تکرار حقیر انها را نقل نکرد و درین مضمون احادیث در کتب شیعه در حد تواتر است حدیث هفتم شیخ محدث فقیه علی متقی بن قاضی خان قرشی نقل کرده در کتاب برهان در علامات مهدی اخر الزمان باسناد خود که معتبر و صحیح دانسته از حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام روایت نموده که انحضرت فرمود میشود از برای صاحب این امر یعنی مهدی غائب شدن در بعضی این شعابها و اشاره نمود بدست خود بسوی ناحیهٔ کوه ذی طوی تا انکه نزدیک ظهور او میاید

یکی از دوستان او که با او میشود و ملاقات میکند ببعض اصحاب مهدی و اپس میگوید شما چند نفر هستید میگویند ما چهل نفریم پس میگوید چطور دیدید شما اگر صاحب خودتان مهدی را ببینید پس میگویند قسم بخداوند اگر مهدی حمله کند بر کوهها ما نیز حمله میکنیم با او پس فردا نیز میاید بنزد ایشان و میگوید انتخاب کنید از میان خودتان ده نفر را پس انتخاب میکنند و با ایشان میایند بخدمت حضرت مهدی و ان بزرگوار ظهور خود را در شب دیگر با ایشان وعده میدهد تمام شد و یک حدیث دیگر نیز قریب باین مضمون روایت کرده از حضرت امام حسین علیه السلام و این نحو احادیث در کتب معتبرهٔ شیعه زیاد است حدیث هشتم صدر الائمة موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب روایت کرده از نجم الدین بن محمد از ابو طالب حسن بن محمد از محمد بن احمد از حسن بن علی از احمد بن محمد از جدش احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی که گفت وارد شدم بخدمت رسول خدا دیدم امام حسین در روی زانوی انحضرت نشسته و پیغمبر چشم او را میبوسد و دهن او را میمکد و باو میگوید تو اقائی و پسر اقائی و برادر اقائی و پدر اقایان هستی و تو امامی و پسر امامی و برادر امامی و پدر امامانی و تو حجتی و پسر حجتی و برادر حجتی و پدر نه نفر حجتی که از صلب تو خواهد شد و نهم از ایشان قائم ایشان است تمام شد و این مضمون احادیث در کتب معتبرهٔ اثنا عشریه متواتر است و این حدیث نص صریح است در امامت دوازده امام و در حجة بودن هریک از ایشان از برای خواص و عوام و دلالت ان واضح است زیرا که نهم از اولاد حضرت امام حسین قائم اهل بیت است همچنانکه جماعت اثنا عشریه اعتقاد دارند و میگویند حدیث نهم باز اخطب خطباء موفق بن احمد خوارزمی در مناقب به اسناد خود از ابن شاذان از احمد بن محمد از علی بن سنان موصلی از احمد بن محمد بن صالح از سلیمان بن محمد از زیاد بن مسلم از عبد الرحمن بن زید از زید بن جابر از سلامة از ابی سلیمان راعی رسول خدا صلی الله علیه واله روایت کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا که میگفت در ان شب که مرا باسمان بردند خداوند جل جلاله فرمود آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ پس من عرض کردم وَالْمُؤْمِنُونَ فرمود راست گفتی و کدام کس را خلیفه کردهٔ در میان امت خود عرض کردم افضل ایشان را فرمود علی بن ابیطالب را عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود ای محمد بدرستیکه من مطلع شدم بزمین پس ترا از زمین برگزیدم و مشتق کردم از برای تو یک نامی از نامهای خودم پس ذکر نمیشوم من در موضعی مگر انکه ذکر میشوی تو با من پس منم محمود و توئی محمد پس بعد از ان مطلع شدم بزمین در مرتبهٔ ثانیه پس برگزیدم از زمین علی را و مشتق کردم از برای او نامی از نامهای خودم پس منم اعلا و اوست علی ای محمد بدرستیکه من

خلق کردم ترا وخلق نمودم علی را وفاطمه وحسن وحسین وامامان از اولاد حسین را از نور خود
ونشان دادم ولایت شما را بر اهل اسمانها وزمین ها پس هر کس ولایت شما را قبول کند او
در نزد من از مؤمنین میشود وهر کس انرا انکار کند از کافران میگردد ای محمد اگر یك
بندهٔ از بندگان من انقدر بر من عبادت کند تا انکه منقطع شود ویا انکه پوسیده گردد
بعد ازین ولایت شما را انکار نماید من اورا نمیآمرزم مادامیکه اقرار بولایت شما نکرده
باشد یا محمد ایا دوست میداری که ایشان را ببینی عرض کردم بلی ای پروردگار من
پس فرمود نظر کن بطرف راست عرش پس نظر کردم دیدم که علی وفاطمه وحسن وحسین وعلی بن
حسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمد بن علی وعلی بن
محمد وحسن بن علی وحضرت مهدی درمیان نور تنك ایستاده اند ونماز میخوانند وحضرت
مهدی علیه السلام درمیان ایشان مانند ستارهٔ درخشنده است پس خداوند عالم
فرمود ای محمد ایشانند حجتهای من واو مهدی هست که طلب خون خواهد کرد از عترت
تو است وقسم بعزت وجلال خودم که او است حجت واجبه بر اولیاء من واو هست انتقام
کشنده از دشمنان من تمام شد واین حدیث شریف متضمن است انچه را که اثنا
عشریه اعتقاد دارند از حجة بودن این چهارده نفر وظاهر شدن حضرت مهدی
صاحب الزمان بعد ازین وخونخواهی او از دشمنان اهل بیت وامتیاز او درمیان
انوار سائر امامان چنانکه بعد ازین انشاء الله خواهد امد ومضمون این حدیث
در احادیث معتبرهٔ شیعه بسیار است ودر اخبار معراج علماء نقل کرده اند

حدیث دهم ایضًا اخطب الخطباء موفق بن احمد خوارزمی در مناقب باسناد خود
روایت کرده است از ابی اسحق از حرث واو از سعد بن بشیر واو از علی بن ابیطالب و
او از رسول خدا صلی الله علیه واله که فرمود من وارد میشوم بر شما در حوض کوثر
وتو یا علی ساقی هستی وحضرت حسن دور کنندهٔ دشمنان وحضرت حسین امر کننده
وعلی بن الحسین فرض کننده ومحمد بن علی نشر کننده وجعفر بن محمد سوق کننده و
موسی بن جعفر حصر کنندهٔ دوستان ودشمنان وقمع کنندهٔ منافقان وعلی بن موسی
زینت دهندهٔ مؤمنین ومحمد بن علی نازل کنندهٔ اهل جنة بدرجات ایشان وعلی
بن محمد خطیب شیعه وتزویج نمایندهٔ ایشان بحور العین وحسن بن علی چراغ اهل جنة
که روشنائی اهل بهشت بنور او است ومهدی علیه السلام شفیع ایشان است روز قیامت
در ان وقت که خداوند اذن نمیدهد برای شفاعت احدی را مگر برای انکس که میخواهد
واو را وراضی میشود از او تمام شد واین حدیث دلیل واضح است براینکه این دوازده
نفر در نزد خدا جل جلاله شان بزرك دارند خصوصًا حضرت مهدی علیهم السلام و

اینکه این مهدی پسر حضرت حسن عسکری است که نیز واینکه او مرضی ومحبوب خداوند است و
اینکه از برای او است شفاعت کبری وبزرك چنانکه اثنا عشریه میگویند

حدیث یازدهم ابو عبد الله احمد بن عیاش در کتاب مقتضب الاثر باسناد خود از وکیع بن
جراح واو از ربیع بن سعد واو از عبد الرحمن بن ساویط روایت نمود که حضرت حسین بن
علی علیه السلام فرمود از ما دوازده مهدی است اول ایشان حضرت امیر المؤمنین است
واخر ایشان نهم از فرزندان من است واو هست قائم بحق که زنده کند خداوند باو زمین را
بعد از مردن او وغالب کند خداوند باو دین را بر همه دینها هر چند مکروه دارند مشرکان
وبرای او غیبتی است که برگردند در ان جمعی از دین وبدرستیکه صابر در غیبت او وبر ازار
وتکذیب مردم بمنزلهٔ مجاهد است با شمشیر درپیش روی رسول خدا صلی الله علیه واله
تمام شد واین حدیث نص صریح است در بودن مهدی علیه السلام امام دوازدهم
وبودن او غائب واینکه امیدواران شوندهٔ بر ظهور مثل جهاد کننده است درراه خدا
در نزد رسول خدا ومثل این حدیث احادیث بسیار در کتب شیعهٔ اثنا عشریه وارد شده
است ودر کتب غیبت نقل کردند حدیث دوازدهم نیز دران کتاب روایت کرده است
از عبد الرحمن بن صالح واو از حسین بن حمید واو از اعمش واو از محمد بن خلف طاطری
واو از زاذان واو از سلمان گفت روزی بخدمت حضرت رسول خدا وارد شدم پس
چون نظر کرد بمن فرمود ای سلمان خداوند عز وجل مبعوث نکرد هیچ پیغمبر را مگر انکه
قرار داد برای او دوازده نقیب عرض کردم یا رسول الله بتحقیق که من دانسته ام این را
از اهل کتابها فرمود ای سلمان ایا شناختی دوازده نقیب مرا که خداوند ایشان را برگزید
برای امامت بعد از من گفتم خداوند ورسول او داناترند پس حضرت ذکر فرمود مبدء
خلقت خود وعلی وفاطمه وحسن وحسین ونه نفر امام را علیهم السلام وفضیلت شناختن
ایشان را تا انکه سلمان میگوید گفتم یا رسول الله ایا میشود ایمان بایشان بدون
معرفت نامها ونسبهای ایشان فرمود نه ای سلمان پس گفتم یا رسول الله کجا خواهد شد
برای من معرفت ایشان فرمود شناختی تا حسین را انگاه سید العابدین علی بن الحسین انگاه
فرزند او محمد بن علی الباقر علم الاولین والاخرین انگاه جعفر بن محمد لسان صادق
خداوند انگاه موسی بن جعفر کظم کنندهٔ غیظ خود با صبر درراه خداوند انگاه علی بن
موسی راضی بامر خداوند انگاه محمد بن علی جود کننده وبرگزیده از خلق خداوند انگاه
علی بن محمد هدایت کننده بسوی خداوند انگاه حسن بن علی ساکت وامین انگاه
محمد بن حسن مهدی ناطق قائم بحق خداوند تا اخر حدیث که طول دارد وصاحب
مقتضب بعد از ذکر این حدیث فرموده که سؤال کردم از ابوبکر محمد بن عمر جعابی حافظ

از حال محمد بن خلف طاطری پس گفت او محمد بن خلف بن موهب طاطری است ثقه
و مأمون است و ازین کلام معلوم میشود که باقی رواة سند این حدیث در نزد اهل سنت
معروفند و ازین حدیث معلوم میشود که مهدی وعده شده همان حجة بن حسن عسکری
علیهم السلام است و او قائم بحق و اینکه دوازده امام و دوازده نقیب و دوازده خلیفه
ایشان هستند چنانکه علماء اثنا عشریه اعتقاد دارند و ایشان را امام میدانند

حدیث سیزدهم ایضاً صاحب کتاب مقتضب روایت کرده از ابو محمد عبد الله بن اسحق
خراسانی معدل از رواة اهل سنت و او از شهر بن حوشب و او از سلمان فارسی که گفت
بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسین بن علی علیهما السلام بر زانوی آنحضرت
بود که ناگاه حضرت رسول بتأمل در رخسار او نگریست و فرمود ای ابو عبد الله تو
سیدی از سادات و امامی از امامان و پدر نه نفر امام که نهم ایشان قائم ایشان است
و امام اعلم احکم افضل ایشان است تمام شد حدیث

حدیث چهاردهم نیز از آنکتاب
روایت کرده از محمد بن عثمان صیدلانی و از غیر او بسند معتبر از جابر بن عبد الله انصاری
که گفت رسول خدا فرمود بدرستیکه خدا یتعالی برگزید از روزها روز جمعه را و از شبها
شب قدر را و از ماهها ماه رمضان را و برگزید مرا و علی را و برگزید از علی حسن و حسین را
و برگزید از حسین حجتهای گمراهان را که نهم ایشان قائم اعلم احکم ایشان است
تمام شد و از این دو حدیث شریف امامت دوازده امام معلوم میشود و افضلیت
ایشان از همه واضح میگردد چنانکه اثنا عشریه میگویند و همچنین ظاهر میشود فضلیت
حضرت مهدی بسایر امامان و اعلم و احکم بودن آنحضرت از باقی ائمه پس ممتاز بودن
حضرت مهدی علیه السلام ببعض امتیازات از جانب خداوند در احادیث معتبره ثابت
گردیده چنانکه در بعضی از بابها خواهد آمد و اما اگر مراد با فضلیت و اعلم و احکم بودن
آنحضرت غیر آن امتیازات است پس ثابت نشده و شیعه قبول ندارند

حدیث پانزدهم نیز صاحب کتاب مقتضب بسند صحیح و معتبر خود روایت نموده از سلمان
از ام سلیم در خبر طولانی و بسیار عجیب و غریب که این زن بخدمت رسول خدا و علی مرتضی
و حسن مجتبی رسیده و هر کدام یک علامت امامت برام سلیم داده اند و خلافت خودشانرا
از رسول الله ثابت نموده اند تا آنکه آن زن ام سلیم نام بخدمت حضرت امام حسین ع
مشرف شده میگوید پس ملاقات کردم حضرت حسین علیه السلام را و من شناخته
بودم نعت و وصف او را در کتابهای سابقه با وصاف او و بنه تن دیگر از فرزندان او
بصفات ایشان مگر آنکه من نمیشناختم شمائل او را بجهت صغر سن او پس نزدیک او
رفتم و او در محلی از ساحت مسجد بود پس گفتم بآنجناب تو کیستی فرمود من مقصود توام

ای ام سلیم من وصی اوصیاء ام و من پدر نه نفر امامان هدایت کنندگانم من وصی
برادرم حسنم و حسن وصی پدرم علی است و علی وصی جدم رسول خدا است صلی الله
علیهم پس من تعجب کردم از سخن آنحضرت و گفتم چیست علامت این فرمود سنگریزه
برایم بیاور پس سنگریزه برایش از زمین برداشتم ام سلیم گفت پس نظر کردم بسوی او
که آنرا در کف خود گذاشت و آن را مانند آرد نرم کرد آنگاه آن را خمیر کرد پس آن را
یاقوت سرخی کرد پس آنرا بخاتم خود مهر کرد پس ثابت شد نقش در آن آنگاه آن را بمن
داد و فرمود نظر کن در آن ای ام سلیم آیا چیزی در آن می بینی ام سلیم گفت پس نظر
کردم در آن پس دیدم در آنجا رسول الله و علی و حسن و حسین و نه امام که اوصیا اند
از فرزندان حسین صلوات الله علیهم که نامهایشان باهم موافق بود مگر دو نفر از ایشان
یکی از آن دو نفر جعفر و دیگری موسی علیهما السلام و چنین خوانده بودم در انجیل پس
تعجب کردم آنگاه گفتم در نفس خود که خدا یتعالی عطا فرمود بمن دلیلها که عطا کرد آنها را
بکسانیکه پیش من بودند پس گفتم ای سید من اعاده فرما بر من علامت دیگر را پس تبسم
کرد آنجناب نشسته بود و برخاست و دست راست خود را کشاند بسوی آسمان پس قسم
بخداوند دیدم که گویا آن عمودی بود از آتش و هوا را شکافت تا آنکه از چشم پنهان شد
و او خودش ایستاده بود و از این کلالی و ملالی نداشت ام سلیم گفت پس من بزمین افتادم
و بیهوش شدم و بحال نیامدم مگر بآنحضرت که دیدم در دستش طاقه از آس و ریحان
بود و بآن میزد سوراخ بینی مرا و من والله میابم تا اینساعت بوی خوش آن طاقه آس را
و آن در نزد من است و نه پژمرده شده و نه ناقص و نه چیزی از بویش کم شده و وصیت
کردم اهل خودم را که آن را در کفن من بگذارند پس گفتم ای سید من کیست وصی تو فرمود
آنکس که بکند مانند آنچه من کردم تا آخر حدیث که تفصیل دارد و این حدیث را در
مقتضب بچند طریق معتبر از رواة عامه روایت کرده است و مرحوم مجلسی در جلد هفتم
بحار هم بطریق اهل سنت و هم بطریق شیعه روایت کرده و در کتاب نجم الثاقب بطریق
اهل سنت نقل کرده است والحاصل این روایت در نزد علماء شیعه و سنی معروف است
و این حدیث شریف دلیل واضح و برهان لائح است در امامت دوازده امام و در اینکه
از ایشان معجزات صادر شده و در اینکه تا نهم از اولاد حضرت حسین امام است و معلوم
است که نهم ایشان حضرت مهدی است و اینکه این امامان باین ترتیب در کتابهای ام
سابقه بوده چنانکه ام سلیم گفت و اقرار نمود

حدیث شانزدهم نیز صاحب مقتضب
از طریق اهل سنت روایت نموده از داود رقی که گفت شرفیاب شدم بخدمت امام جعفر
صادق پس فرمود چه سبب که آمدن تو بنزد من طول کشید گفتم حاجتی مرا عارض شد در

کوفه که سبب شد که شرفیاب بخدمت شما طول کشید فدای تو شوم فرمود چه دیدی در
آنجا گفتم دیدم عم شما زید را بر اسب سوار و قرآنی حمایل کرده و فقهاء کوفه دور او را گرفتند
در حالتیکه میگفت ای اهل کوفه منم علم میان شما و خدا تعالی بتحقیق که شناخته ام
آنچه در کتاب خدا است از ناسخ و منسوخ پس حضرت ابو عبد الله صادق فرمود ای
سماعة بن مهران بیاور آن صحیفه را پس صحیفهٔ سفیدی آورد و بمن داد و فرمود بمن
بخوان این از آن چیزها است که در نزد ما اهل بیت است که بمیراث میبرد بزرگی از ما
از بزرگی از زمان رسول خدا صلّی الله علیه وآله پس خواندم آن را پس دیدم در آن
دو سطر سطر اوّل آن لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وسطر دوّم اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ
عِنْدَ اللهِ اِثْنٰی عَشَرَ شَهْراً فِی کِتَابِ اللهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذٰلِكَ
الدِّینُ الْقَیِّمُ علی بن ابیطالب والحسن بن علی والحسین بن علی وعلی بن الحسین ومحمّد بن
علی وجعفر بن محمّد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمّد بن علی وعلی بن محمّد والحسن
بن علی وَالْخَلَفُ مِنْهُمُ الْحُجَّةُ لِلّٰهِ علیهم السّلام آنگاه فرمود ای داود آیا میدانی که در
کجا و چه زمان نوشته شده گفتم ای فرزند رسول خدا خداوند دانا تر است و رسول او
و شما فرمود پیش از آنکه خلق شود آدم بدو هزار سال پس زید را تباه میکنند و میبرند
تمام شد واین حدیث شریف دلیل واضح است در امامت دوازده امام و نص صریح
است در امامت حضرت مهدی خلف صاحب الزمان و خلف از القاب آنحضرت
است و معنی بودن او خلف باقی مانده است از اهل بیت رسول خدا چنانکه فرمود
وَالْخَلَفُ مِنْهُمُ الْحُجَّةُ لِلّٰهِ یعنی باز مانده از امامان حجت خداوند است

حدیث هفدهم نیز صاحب مقتضب روایت کرده باسناد خودش از عبد الصمد بن علی
و او از عبید بن کثیر ابی سعد عامری و او از نوح بن جرّاح و او از یحیی بن اعمش و او از زید بن
وهب و او از سواة بن عامر و حارث بن عبد الله و حارث بن شرب همه ایشان خبر دادند
که ایشان نزد امیر المؤمنین علی علیه السّلام بودند پس هرگاه حضرت امام حسن پیش
میآمد میفرمود مرحبا ای پسر رسول خدا صلّی الله علیه وآله و هرگاه حضرت حسین
پیش میآمد میفرمود پدرم فدای تو ای پدر پسر بهترین کنیزان پس کسی عرض کرد
بآنحضرت که یا امیر المؤمنین چه شد شما را که از این حسن میگوئید و این را بحسین میگوئید
و کیست بهترین کنیزان فرمود مادر این مفقود و آواره و رانده شده محمّد بن الحسن بن
علی پسر این حسین و دست مبارك را بسر حسین علیهم السّلام گذاشت تمام شد پس این
حدیث شریف دلالت واضح نمود براینکه حضرت مهدی از اولاد حسین است و
مادر او بهترین کنیزان است مثل مادر حضرت اسمعیل و بلکه واضح شد که امتیاز

حضرت حسین در نزد حضرت امیر المؤمنین از حضرت حسن بسبب پدر بودن حسین است
بحضرت مهدی غائب و مفقود و آواره شده و این مضمون در احادیث اثنا عشریه وارد
گردیده حدیث هجدهم نیز صاحب مقتضب گفته که از اتقن اخبار مأثوره و غریب
آن و عجیب آن و از مصون و مکنون آن در عدد امامان و نامهای ایشان خبر و روایت
جارود بن منذر است از قس بن ساعدهٔ ایادی که جارود بخدمت حضرت رسول
صلّی الله علیه وآله وارد شد و سلمان رضی الله عنه از او پرسید از خبر دادن قس بن
ساعده از رسول خدا و امامان بعد از او و حضرت رسول و اصحاب گوش میکردند تا
آنکه گفت یا رسول الله بتحقیق که حاضر بودم که بیرون رفت قس از مجلسی از مجالس خود
بسوی صحرائی که درختان خاردار و درختان سمرة و سدر داشت و او شمشیری حمایل
کرده بود پس ایستاد در شب نورانی چون آفتاب و بلند نمود بسوی آسمان روی و انگشتان
خود را پس نزدیك رفتم پس شنیدم از او که میگفت بار خدایا ای پروردگار هفت
آسمان بلند و هفت زمین فراخ بحق محمّد و بحق سه محمّد که با واست و چهار علی و دو
سبط بزرگوار و نهر درختان یعنی جعفر و همنام کلیم که ایشانند نقباء و شفعاء و راههای
روشن و ورثهٔ انجیل و حفظ کنندهٔ تنزیل بر عدد نقباء بنی اسرائیل محو کنندگان گمراهیها
و نابود کنندگان باطلها و راست گویان که بر ایشان بر خواهد خاست قیامت و بایشان
میرسد شفاعت و برای ایشان است از جانب خداوند فرض طاعت آنگاه گفت بار خدایا
کاشکی من درك میکردم ایشان را هر چند پس از سختی عمر و زندگانی من باشد آنگاه ابیات
خواند و بشدت گریست و ناله کرد پس جارود از حضرت رسول خدا سؤال از نامهای
ایشان کرد پس حضرت فرمود در آن شب که مرا بآسمان بردند خداوند وحی نمود بمن که سؤال
کنم از رسولان که پیش از من مبعوث شده اند که بر چه امر مبعوث شدند پس بایشان گفتم بر
چه مبعوث شدید و از برای چه خداوند تعالی شما ها را فرستاد بجهت مردم همه گفتند
بر نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب و امامان که از شما خواهند بود آنگاه وحی نمود خداوند
عالم بسوی من که ملتفت شو از طرف راست عرش پس ملتفت شدم پس دیدم علی و حسن و حسین
و علی بن حسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و
علی بن محمّد و حسن بن علی و مهدی را که در دریا بان از نور که نماز میکردند پس پروردگار
تبارك و تعالی بمن فرمود که اینها حجتهای منند برای اولیاء من و این مهدی انتقام کشنده
است از دشمنان من تا آخر حدیث که تفصیل دارد و این حدیث برهان لائح است در
امامت دوازده امام و در اینکه ایشان در کتابهای گذشته و در صحف که بر انبیاء نازل
شده بوده اند و ذکر جمیل آن بزرگواران با حضرت مهدی آخر الزمان در زمانهای سابقه

وقرنهای سالفه بوده چنانکه اعتقاد شیعه بر آنست ودر صورتیکه مثل قس بن ساعده
که وصی پیغمبر است در زمان خود این ائمه را شفیع خود کند در نزد خداوند وایشان را
با رسول خدا قرین کند در فضیلت معلوم میشود که امامند وحضرت مهدی حجة بن حسن
عسکری علیهم السلام آخر ایشان است وخداوند با وانتقام خواهد کشید از دشمنان دین
اسلام وبلکه از حدیث معراج که در این خبر کتاب مقتضب ذکر شده معلوم میشود که جمیع
انبیاء ومرسلین بجهت بشارت نبوت حضرت رسول خدا واظهار امامت حضرات ائمه
هدی علیهم السلام مبعوث شده اند چنانکه این مطلب را حقیر در کتاب تحفة الشیعه در
بیان ظهور حضرت حجة بن الحسن در تفسیر آیات نازله در شان آنحضرت ورجعت سائر
الائمه ثابت وواضح کرده است از کتب معتبره شیعه پس این حدیث نیز موافق احادیث
اثنا عشریه است در فضیلت حضرات ائمه وظاهر شدن حضرت حجة عجل الله فرجه

حدیث نوزدهم ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت آبادی در کتاب هدایة
السعداء بسند معتبر خود روایت کرده است که رسول خدا فرمود بعد از حسین بن علی
ابیطالب از پسران او نه نفر امام است که آخر ایشان قائم علیهم السلام است

حدیث بیستم نیز در آن کتاب باسناد خود روایت کرده است از جابر بن عبد الله
انصاری که گفت وارد شدم بخدمت حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا و
دیدم که در پیش روی او لوحی بود ودر آن نامهای امامان از فرزندان او بود پس
شمردم یازده نام را که آخر ایشان حضرت قائم علیه السلام بود تمام شد واین دو حدیث
شریف که جناب شهاب الدین بن عمر در کتاب هدایت که از برای هدایة السعداء
واشخاص سعادتمند نوشته دلیل واضح است در امامت دوازده امام ودر اینکه امامت
منحصر است بر ایشان ودر اینکه آخر ایشان قائم است واز اولاد حضرت حسین است
ونهم است از اولاد او ودر این مضمون احادیث در کتب شیعه بحد تواتر است

حدیث بیست ویکم نور الدین علی بن محمد مکی مالکی در کتاب فصول المهمة باسناد خود
روایت کرده از محمد بن علی بن بلال که گفت بیرون آمد حضرت ابی محمد حسن بن علی عسکری
رضی الله عنه پیش از وفات خود بدو سال وخبر داد ما را بخلف بعد از خود آنگاه امر بیرون
آمد بسوی من پیش از وفاتش بسه روز وخبر کرد مرا بخلف باینکه او پسر او است بعد از او
تمام شد حدیث بیست ودوم نیز در کتاب فصول المهمة باسناد خود از ابی هاشم
روایت کرده است که گفت گفتم به ابی محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام جلالت
تو مانع است مرا از اینکه از تو سؤال کنم آیا رخصت میدهی که از تو سؤال کنم فرمود
سؤال کن گفتم ای سید من آیا برای تو فرزند هست فرمود آری گفتم اگر حادثه روی داد در

کجا از او سؤال کنم فرمود در مدینه تمام شد واین دو حدیث شریف که علی بن محمد مالکی
روایت نموده است دلیل واضح است بر اینکه حضرت خلف صالح مهدی صاحب الزمان
پسر حضرت امام حسن عسکری است واینکه امام بعد از او خلف مهدی است چنانکه در
این مضمون احادیث بسیار در کتب معتبره شیعه وارد شده است وتعیین امامت بعد از
امام حسن عسکری در خلف صالح مهدی علیه السلام گردیده است وصاحب فصول المهمة این
احادیث را صحیح دانسته وآنها را در کتاب خود نقل فرموده است

حدیث بیست وسیم سید جمال الدین عطاء الله در کتاب روضة الاحباب بعد از ذکر
اختلاف در حضرت مهدی وبعد از تطبیق اخبار صحاح ومسانید کتب اهل سنت در حق
مهدی بر آنکه شیعه اثنا عشریه میگویند کرده روایت نموده بسند معتبر خود از جابر بن یزید
جعفی که گفت شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که میگفت که چون
خداوند تعالی نازل نمود بر رسول خدا این آیه را یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا اللهَ وَاَطِیعُوا
الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ گفتم یا رسول الله میشناسیم ما خدا ورسول او را پس کیستند
صاحبان امر که خدای تعالی اطاعت ایشان را قرین ساخته با طاعت تو فرمود ایشان
خلیفه های منند بعد از من اول ایشان علی بن ابیطالب است آنگاه حسن آنگاه حسین
آنگاه علی بن حسین آنگاه محمد بن علی معروف بباقر وزود است که درک میکنی او را ای جابر
پس هرگاه ملاقات کردی او را از من باو سلام برسان آنگاه صادق جعفر بن محمد آنگاه
موسی بن جعفر آنگاه علی بن موسی آنگاه محمد بن علی آنگاه علی بن محمد آنگاه حسن بن علی
آنگاه حجة الله در زمین وبقیة الله در میان بندگان خداوند محمد بن حسن بن علی
واین کسیست که خداوند فتح میکند بدست او مشارق ومغارب زمین را واین کسیست
که غیبت میکند از شیعه ودوستان خود غیبتی که ثابت نمیماند در آن در قول بامامت
او مگر آنکه آزموده خدای تعالی دل او را برای ایمان جابر گوید گفتم یا رسول الله آیا در
غیبت آن امام شیعه انتفاع یابند فرمود آری قسم بآنخدائیکه مبعوث فرمود مرا به
پیغمبری که ایشان نورانی میشوند بنور او ومنتفع شوند بولایت او مثل انتفاع مردم به
آفتاب هر چند که ابر او را بالا گیرد ای جابر این از اسرار مکنونه خداوند است پس پنهان
دار آن را مگر از کسیکه اهل آن باشد تمام شد واین حدیث نص واضح است در امامت
دوازده امام واینکه دوازدهم از ایشان حضرت مهدی صاحب الزمان است ودلیل لائح
است در اینکه حضرت رسول خدا از حضرت مهدی خبر داده است وغائب شدن او را
بمردم بیان فرموده است واینکه غیبت او از اسرار خدای تعالی است واینکه هر کس بغیبت
او وامامت در ایام غیبت او قائل نباشد آنکس ایمان ندارد واینکه فتح بلاد تمام

روی زمین و آسایش و آسودگی بندگان خداوند عالمین در زمان او خواهد شد و بدست
او حدیث بیست و چهارم محمد بن احمد بن شاذان در ایضاح دفاین النواصب بسند خود
از طریق اهل سنت روایت کرده از حضرت صادق از پدرش از پدرانش از رسول خدا
صلی الله علیه و آله که فرمود خبر داد مرا جبرئیل از رب العزة جل جلاله که فرمود کسیکه
عالم باشد که نیست خدا بجز ذات یگانهٔ من و اینکه محمد بندهٔ و رسول من است و اینکه
علی بن ابیطالب خلیفهٔ من است و اینکه ائمه از فرزندان او حجتهای منند داخل میکنم
ایشان را در جنت خود برحمت خود و نجات میدهم او را از آتش بعفو خود و مباح کنم
بر او همسایگی قرب خود را و واجب گردانم برای او کرامت خود را و تمام کنم بر او نعمت
خود را و بگردانم او را از خاصه و برگزیدهٔ خود تا انکه فرمود پس جابر بن عبدالله انصاری
برخاست و گفت یا رسول الله کیستند ائمه از فرزندان علی فرمود حسن و حسین سید جوانان
اهل جنت انگاه سید العابدین در زمان خود علی بن الحسین انگاه باقر محمد بن علی
و زود است که درک کنی او را و چون او را درک کردی از من بر او سلام برسان انگاه صادق
جعفر بن محمد انگاه کاظم موسی بن جعفر انگاه رضا علی بن موسی انگاه تقی محمد بن علی
انگاه نقی علی بن محمد انگاه زکی حسن بن علی انگاه پسر او قائم بحق مهدی که پر کند زمین را
از عدل و دادخواهی چنانکه پر شده از جور و ظلم ای جابر اینها خلیفه ها و اوصیاء و
اولاد و عترت منند کسیکه اطاعت کند ایشان را پس بتحقیق که مرا اطاعت کرده و
کسیکه عصیان کند ایشان را پس بتحقیق مرا عصیان کرده و کسیکه انکار کند ایشانرا
یا یکی از ایشان را پس بتحقیق که مرا انکار کرده و بسبب ایشان نگاه دارد خداوند آسمان را
که بر زمین نیفتد مگر باذن او و با ایشان حفظ فرماید خداوند زمین را که مضطرب
نکند اهلش را تمام شد و این حدیث شریف دلیل واضح است در امامت و خلافت
دوازده امام و در اینکه دخول جنت و نجات از آتش موقوفست بر اقرار بر امامت
ایشان و اینکه اقرار بر امامت ان دوازده نفر مثل اقرار بر رسالت رسول خدا صلی الله
علیه و آله است بلکه مثل اقرار بر توحید خداوند است و در اینکه خلافت و امامت
منحصر است بر ایشان لا غیر و اینکه امام دوازدهم حضرت قائم مهدی پسر امام حسن
عسکری علیهم السلام است و برهان لائح است در اینکه آن بزرگوار عالم را پر از
عدل خواهد فرمود و اینکه انکار او و عدم اقرار بر امامت او و قائل نشدن بر ظهور
او مثل انکار همهٔ ایشان است حدیث بیست و پنجم شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد
حموینی در کتاب فرائد السمطین باسناد معتبر خود روایت نموده از حضرت رضا علیه
السلام که کسی از انجناب پرسید که کیست قائم از شما اهل بیت فرمود چهارم از فرزندان

من پسر خاتون کنیزان که پاک میکند خداوند زمین را باو از هر جوری و پاکیزه میفرماید
او را از هر ظلمی و او است که شک میکنند مردم در ولادت او و او است صاحب غیبت پیش از
ظهورش تمام شد و این حدیث شریف که جناب شیخ الاسلام نقل کرده و معتبر دانسته
دلالة دارد بر بودن حضرت مهدی پسر حسن عسکری علیهما السلام و امامت او و بر
غیبت او و بر اینکه بعد از غائب شدن او جمعی زیاد در ولادت او شک خواهند کرد
چنانکه جمعی از اهل سنت ولادت او را منکرند و میگویند بعد از این متولد خواهد شد
و پسر امام حسن عسکری نمیدانند او را والحاصل حدیث دلالة دارد بر وجود مبارک او
در زمان غیبت او و ظاهر شدن او و بعد از غیبت او و پاک کردن او روی زمین را
از ظلم حدیث بیست و ششم ابن شهر آشوب در مناقب خود از طریق اهل سنت و از
روایات علماء عامه بسند معتبر روایت کرده از عبدالله بن مسعود که گفت شنیدم از حضرت
رسول خدا که فرمود امامها بعد از من دوازده نفر هستند نه تن ایشان از صلب حسین است
که نهم ایشان مهدی است تمام شد و این حدیث نیز دلالة دارد بر امامت دوازده امام
و بر اینکه نه نفر از ایشان از صلب حضرت حسین است و نهم ایشان حضرت مهدی است
و از واضحات است که نهم از فرزندان حسین مهدی صاحب الزمان پسر امام حسن عسکری
علیهم السلام است و معنی مهدی هدایت کنندهٔ خلق است بهدایت تام و تمام و معلوم
است که این هدایت و مهدی بودن او که حضرت رسول خدا و پدرانش که خبر داده اند
بعد از این خواهد شد حدیث بیست و هفتم نیز در ان کتاب بطریق اهل سنت بسند
معتبر از عبدالله ابن محمد بغوی از علی بن جعد از احمد بن وهب از ابی قبیصة شریح بن محمد
عنبری از نافع از عبدالله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و
آله فرمود یا علی من نذیر امت خویشم و تو هادی ایشانی و حسن قائد ایشان است و حسین
سائق ایشانست و علی بن الحسین جامع و جمع کنندهٔ ایشان است و محمد بن علی عارف
ایشان است و جعفر بن محمد کاتب ایشان است و موسی بن جعفر محصی ایشان است و
علی بن موسی عبور دهنده و نجات دهندهٔ ایشان است و محمد بن علی دور کنندهٔ دشمنان
ایشان و نزدیک کنندهٔ مؤمنان ایشانست و علی بن محمد عالم ایشان است و حسن بن
علی معطی ایشانست و قائم خلف شافی و شناسنده و شاهد ایشانست اِنَّ فِی ذٰلِکَ
لَاٰیاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ تمام شد و این حدیث شریف که عبدالله پسر عمر بن الخطاب نقل کرده
دلیل واضح است بر امامت دوازده امام و بر فضیلت ایشان از سائر امت و اینکه حضرت
مهدی پسر حسن عسکری علیهما السلام امام قائم است و خلف و باقی ماندهٔ از پدرانش هست
و شافع و شاهد و شناسندهٔ امت است در روز قیامت و این فضیلت بزرگ است زیرا

مهدی خلف

حدیث بیست و هشتم شیخ احمد بن ابراهیم بن حسن بن علی آملی در اربعین خود باسناد معتبر خودش روایت کرده است از محمد نوفلی که گفت خبر داد مرا پدرم و او خادم امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود از آنحضرت که فرمود خبر داد مرا پدرم حضرت کاظم او از پدرش حضرت صادق و او از پدرش محمد باقر و او از پدرش زین العابدین و او از پدرش سید الشهداء و او از پدرش سید الاوصیاء و او از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود یا علی کسیکه خوشنودش میکند که ملاقات کند خداوند را در حالتیکه او اقبال فرموده بر او و راضی است از او پس موالات کند با تو و ذریهٔ تو تا کسیکه اسم او اسم من است و کنیهٔ او کنیهٔ من است و ختم میشود ائمه باو تمام شد و این حدیث شریف دلالت واضح دارد براینکه رضای خداوند و خوشنودی او از بندگانش موقوف است بموالات علی و اولاد او و براینکه ختم امامت و خلافت بآن کسی خواهد شد که در نام و کنیت موافق است با حضرت رسول خدا و واضح است که او حضرت مهدی صاحب الزمان پسر امام حسن عسکری علیهم السلام است و در این مضمون احادیث در کتب معتبرهٔ شیعه بسیار است و اعتقاد ایشان است از جهت وجود این اخبار معتبره که شیعه و سنی روایت کرده است

حدیث بیست و نهم ابن عیاش در مقتضب بسند خود روایت نموده از جابر بن یزید جعفی که گفت شنیدم از سالم پسر عبدالله بن عمر بن الخطاب میگفت شنیدم از رسول خدا که فرمود بدرستیکه خدای عزوجل وحی فرستاد بسوی من در آن شب که مرا بسوی خود برد که ای محمد که را خلیفهٔ خود کردی در زمین بر امت خود و او سزاوارتر بود بآن گفتم ای خدای من برادرم را فرمود علی بن ابیطالب را گفتم بلی ای پروردگار من فرمود ای محمد من واقف و آگاه شدم بر زمین پس برگزیدم ترا از آن پس ذکر نمیشوم تا آنکه تو با من ذکر شوی آنگاه در مرتبهٔ دوم بنظر علی نگاه کردم بآن پس اختیار کردم از آن علی بن ابیطالب را پس گردانیدم او را وصی تو پس توئی سید الانبیاء و علی است سید الاوصیاء آنگاه مشتق کردم از برای او نامی از نامهای خود پس منم اعلی و اوست علی یا محمد بدرستیکه من خلق کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از یک نور آنگاه عرضه داشتم ولایت ایشان را بر ملائکه پس هر که قبول کرد آن را از مقربین شد و هر که انکار کرد آن را از کافران شد ای محمد اگر بندهٔ از بندگان من عبادت کند مرا تا اینکه منقطع شود آنگاه ملاقات نماید مرا با انکار ولایت ایشان داخل میکنم او را در آتش خود آنگاه فرمود ای محمد آیا دوست داری که ایشان را ببینی گفتم بلی فرمود پیش برو در جلو خود پس پیش رفتم ناگاه دیدم علی بن ابیطالب را و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد

و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة قائم را که گویا مثل ستارهٔ درخشان است در وسط ایشان پس گفتم ای پروردگار من کیستند اینها فرمود امامانند و اینکه ایستاده حلال میکند حلال مرا و حرام میکند حرام مرا و انتقام میکشد از دشمنان من یا محمد او را دوست دار زیرا که من او را دوست دارم و دوست دارم کسی را که او را دوست دارد جابر گفت چون سالم از حجر کعبه برگشت او را متابعت کردم گفتم ای ابا عمر قسم میدهم ترا بخداوند آیا کسی خبر داد ترا باین نامها غیر از پدرت گفت اما حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس نه ولکن بودم من با پدرم در نزد کعب الاحبار پس شنیدم او را که میگفت بدرستیکه امامان این امت بعد از پیغمبر خود بر عدد نقباء بنی اسرائیل است و پیدا شد علی بن ابیطالب پس گفت کعب این مقفی اول ایشان هست و یازده نفر از فرزندان او و نامید کعب ایشان را بنامهای ایشان در توریة تا آخر خبر که در باب دوم از نجم الثاقب ذکر شده است پس این حدیث شریف دلالت واضح دارد بر امامت دوازده امام و اینکه ایشان شأن عظیم در نزد خداوند دارند و اینکه مقر بولایت ایشان مؤمن و منکر ولایت ایشان کافر و برهان واضح است در بودن حجت قائم دوازدهم از ایشان و در امتیاز او از ایشان بزیادتی نور او و سفارش مخصوص از جانب خداوند در بارهٔ او و اینکه او ظهور خواهد کرد و از دشمنان دین خداوند انتقام خواهد کشید و آخر حدیث دلیل واضح است در اینکه امامت منحصر است باولاد حضرت امیرالمؤمنین بعد از خودش چنانکه احادیث در این مضمون بسیار ذکر شد بدانکه اخبار معراج حضرت رسول خدا صلی الله و آله متعدد است اولا از جهت تعدد معراج آنحضرت چنانکه مرحوم صدوق در کتاب خصال نقل کرده که معراج آنحضرت صد و بیست مرتبه واقع شد و در هر مرتبه سفارش شد از خداوند بدوستی حضرت امیرالمؤمنین و باقی ائمه علیهم السلام زیادتر از آنچه در مرتبهٔ سابقه سفارش شده بود و ثانیا از جهت تعدد راوی احادیث معراج که هر یکی در مجلسی از مجالس حضرت پیغمبر بنحو مخصوصی شنیدند کیفیت آن را و ثالثا شاید یک راوی مثل جابر بن عبدالله و مثل او از اشخاصیکه دوستی بخاندان ولایت و امامت دارند عمدا در مجالس متعدده از معراج رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده تا آنکه از برای سائر مردم نیز امامت ائمه و فضیلت ایشان واضح شود با وجود علم خود بر آن همچنانکه جابر بن عبدالله در مجالس متعدده بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رسیده و از پیغمبر با و سلام رسانده و سفارش آنحضرت را باو رسانیده و لقب باقر را از جانب رسول خدا در مواضع عدیده باو داده و همچنین است حدیث معراج که خودش دانسته و باز هم پرسیده از جهت اظهار دوستی خودش با ائمه و از جهت دانستن دیگران پس در میان احادیث معراج ابدا اضافات

واختلاف ندارد هرچند که اخبار متعدده از یك راوی بوده باشد فضلاً از اینکه از راویها متعدده باشد حدیث سی ام شیخ فقیه واعظ یوسف بن قزعلی بغدادی حنفی در کتاب تذکرة الخواص از امت بعد از اعتراف بوجود حضرت مهدی وبودن او پسر حضرت امام حسن عسکری واقرار او ببودن مهدی امام دوازدهم بسند خود روایت کرده از عبد العزیز بن محمود بن البزاز از پسر عمر که گفت فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله که ظاهر میشود در آخر الزمان یك مردی از اولاد من نام او مثل نام من است وکنیت او مثل کنیه من هست وپر میکند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم پس این مهدی است وبعد از نقل این حدیث فرموده واین حدیث مشهور است وبتحقیق خارج نموده یعنی روایت کرده ابوداود وزهری از حضرت علی رضی الله عنه در معنای این حدیث ودر او است هرگاه باقی نمانده باشد از زمانه مگر یك روز البته خدا آن روز را طولانی میکند تا آنکه خدا مبعوث کند از اهل بیت من کسی را که زمین را پر کند از عدل تمام شد واین حدیث نیز دلیل واضح است در ظهور مهدی از اولاد امیر المؤمنین در آخر الزمان وهمنام وهمکنیه بودن آن مهدی با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله واز معلومات است که آن بزرگوار حضرت قائم حجة بن الحسن عسکری علیهما السلام است چنانکه در احادیث دیگر واضح وآشکار گردید حدیث سی ویکم شیخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن خشاب در کتاب موالید الائمة بسند معتبر خود روایت کرده از جراح بن سفیان واو از طاهر بن هرون از پدرش هرون واو از پدرش موسی بن جعفر واو از پدرش جعفر بن محمد که فرمود خلف صالح از اولاد من خواهد شد واو است مهدی ونام او محمد است وکنیه او ابو القاسم وظهور میکند در آخر الزمان وگفته میشود بر مادر او صیقل ودر روایت دیگر فرموده گفته میشود بمادرش نرجس تمام شد واین حدیث دلیل صریح است در امامت وظهور حضرت قائم مهدی وبودن او پسر حضرت امام حسن عسکری زیراکه کسی از اولاد حضرت امام جعفر صادق بغیر از آن بزرگوار همنام وهمکنیه حضرت رسول خدا نیست خصوصاً مادر او نرجس باشد ودلیل است در ظاهر شدن آنحضرت در آخر الزمان چنانکه در احادیث سابقه ذکر شد حدیث سی ودوم شیخ محمد ابراهیم الجوینی الشافعی در فرائد السمطین باسناد خود روایت کرده از احمد بن زیاد واو از دعبل بن علی الخزاعی گفت من انشاء کردم یك قصیده از برای آقای خودم علی بن موسی الرضا رضی الله عنه ودر حضور آنحضرت خواندم آن را تا آنکه رسیدم وَقَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ فرمود من هم دو بیت انشاء میکنم وآن را بقصیده خود ملحق کن گفتم بلی ملحق میکنم فرمود وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ تَوَقَّدَ بِالْأَحْشَاءِ بِالْحُرَقَاتِ إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللهُ قَائِماً يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ

أَلْكُرُبَاتِ دعبل گفت بعد از فرمایش آنحضرت من باقی قصیده خودم را خواندم تا آنکه رسیدم خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ وَاقِعٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللهِ وَالْبَرَكَاتِ يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَيَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ پس گریه کرد حضرت امام رضا گریه شدیدی بعد از آن فرمود ای دعبل روح القدس در زبان تو نطق کرده است آیا میشناسی این امام را گفتم نه مگر آنکه من شنیدم ظاهر شدن یك امام را از شما اهل بیت که پر میکند زمین را از عدل وداد خواهی پس فرمود بدرستیکه امام بعد از من پسرم محمد است وبعد از او پسر او علی است وبعد از او پسر او حسن است وبعد از او پسر او حجت قائم است واو است انتظار کشیده شده در زمان غیبت او واطاعت کرده شده بعد از ظاهر شدن او پس پر میکند زمین را از عدل محض همچنانکه پر شده باشد از ظلم واما وقت ظهورش پس بتحقیق حدیث کرد بمن پدرم از پدرانش از حضرت رسول صلی الله علیه وآله که فرمود مَثَل او مَثَل قیامت است که ناگهان واقع شود تمام شد واین حدیث شریف دلیل واضح است براینکه مهدی صاحب الزمان پسر حضرت امام حسن عسکری هست واینکه آنحضرت امام دوازدهم است وغائب خواهد شد ودر زمان غیبت او شیعیان انتظار او را خواهند کشید وبعد از ظهورش مردم اطاعت او را خواهند کرد وزمین را پر از عدل خواهد نمود واینکه وقت ظاهر شدن او را کسی نمیداند مثل روز قیامت بلکه این حدیث یك معجزه است از حضرت امام رضا که خبر از غیب داده وآینده را بیان فرموده موافق واقع مثل احادیث گذشته که از حضرت رسول خدا وسائر ائمه نقل شده که از غیب خبر داده اند همچنانکه جماعت شیعه ایشان را عالم بغیب وآینده میدانند حدیث سی وسیم شیخ عالم تقی محدث علی المتقی ابن قاضی خان القرشی در کتاب برهان در علامات مهدی آخر الزمان روایت کرده بسند معتبر خود از حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام که فرمود از برای صاحب این امر که مهدی صاحب الزمان باشد دو غیبت است ویکی از آن دو غیبت طول خواهد کشید تا آنکه بعضی از مردم میگویند که مرده است وبعضی از ایشان میگویند که رفته وتمام شده ونخواهد آمد ودر زمان غیبت او کسی بجای او مطلع نمیشود از دوست او وغیر دوست او مگر آن شخص که با او است وبر کارهای او رسیدگی میکند تمام شد واین حدیث نیز دلالت دارد بر غائب شدن حضرت مهدی وطول کشیدن غیبت او تا آنکه جمعی از انتظار کشیدن او وظهور او مأیوس شوند واز معلوم است که او حضرت مهدی صاحب الزمان است که دو غیبت از برای او اتفاق افتاد یکی صغری ودیگری کبری که زمان ما است عَجَّلَ اللهُ فَرَجَهُ وَظُهُورَهُ حدیث سی وچهارم شیخ فقیه ابن ماجه در کتاب سنن خود وابونعیم الحافظ در مناقب مهدی والشیخ الطبرانی در کتاب معجم کبیر خود باسناد خودشان روایت کرده اند

محمّد بن الحنفیّة واو از پدرش امیرالمؤمنینؑ واو از حضرت رسول الله صلعم که فرمود حضرت مهدی آخرالزمان از ما اهل بیت است وخداوند کار او را در یک شب اصلاح خواهد فرمود تمام شد واین حدیث نیز صریح است در بودن حضرت مهدی از اولاد پیغمبر ودر ظهور او بعد از این ومؤیّد کردن خداوند او را بتأیید خود واصلاح قادر متعال کار او را در یک شب واین دلیل است بر بودن او در نزد حقتعالی از مقرّبین وبر مأمور بودن او از جانب خدا واین معنی امامت وخلافت از جانب خداوند است ودر شان او کافی است

حدیث سی وپنجم محمّد بن محمّد شافعی در کتاب کفایة الطّالب وشیخ دار قطنی در کتاب جرح وتعدیل خود باسناد معتبرهٔ خودشان روایت کرده اند از ابی هرون عبدی که گفته بنزد ابی سعید خدری آمدم وباو گفتم آیا تو در بدر حاضر بودی گفت بلی گفتم آیا خبر نمیدهی بما از چیزهائیکه از رسول خدا صلّی الله علیه واله شنیدهٔ گفت بلی خبر میدهم رسول خدا صلعم مریض شد بطوریکه ضعیف گردید آنگاه فاطمه بعزم عیادت بخدمت پیغمبر وارد شد در حالتیکه در دست راست آنحضرت من بودم پس وقتیکه فاطمه ضعف پیغمبر را دید گریه کرد رسول خدا فرمود سبب گریهٔ تو چیست یا فاطمه گفت از ضایع شدن میترسم فرمود آیا ندانسته که خدا یتعالی بر زمین نظر کرد پدر ترا از میان اهل آن برگزید وبعد از آن نظر دیگر نمود شوهر ترا از ایشان برگزید وبمن وحی نمود که ترا باو تزویج نمایم پس ترا باو تزویج نمودم واو را وصیّ خود قرار دادم آیا نمیدانی که خدا یتعالی با تو کرامت دارد بسبب اینکه علم وحلم شوهرت از همهٔ اهل زمین زیادتر است ودر اسلام از همهٔ ایشان مقدّم است آنگاه فاطمه خوشحال گردید پس رسول خدا صلعم فرمود از برای علی هشت منقبت است ایمان بخدا وبرسول او وحکمت او ودو سبط او که حسن وحسین باشند وامر کردن بمعروف ونهی نمودن از منکر وفرمود یا فاطمه با اهل بیت من هفت خصلت داده شده که باحدی داده نشده از اوّلین وآخرین پیغمبر ما بهترین پیغمبران است واو پدر تو است ووصیّ ما بهترین اوصیاء است واو شوهر تو است وشهید ما بهترین شهداء است واو حمزه عمّ پدر تو است واز ما هست دو سبط این امّت وایشان پسران تواند واز ما است مهدی این امّت که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز خواهد گذارد وبعد از آن دست خود را گذاشت بر کتف امام حسین وفرمود از این است مهدی این امّت تمام شد واین حدیث شریف دلیل واضح است در بودن حضرت مهدی از اولاد حضرت امام حسین وافتخار پیغمبر بودن مهدی از اهل بیت خود مثل بودن حضرت حسن وحسین علیهما السّلام از اهل بیت واز معلومات است که همین مهدی پسر حضرت امام حسن عسکری هست وبغیر از آن بزرگوار کسی از اولاد حضرت امام حسین ملقّب بمهدی نشده وحدیث شریف واضح است در ظاهر شدن آنحضرت

بعد از این بعلّت آنکه حضرت پیغمبر وعده کرد که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز خواهد گذارد وایضاً حدیث دلیل است در بودن حضرت امیرالمؤمنین وصیّ پیغمبر وبهتر بودن او از سایر مردم بسبب آنچه در حدیث ذکر فرموده

حدیث سی وهشتم حافظ ابونعیم بسند معتبر خود از احمد بن عبدالله از علیّ بن هلال واو از پدرش روایت کرده است که گفت بخدمت رسول خدا صلّی الله علیه واله رفتم در حالت احتضارش ناگاه فاطمه را در بالای سر او دیدم میگریست تا آنکه صدا بگریه بلند نمود پس رسول خدا سر خود را بسمت وی برداشت وفرمود ای حبیبهٔ دل من چه چیز ترا میگریاند گفت میترسم که بعد از تو ضایع شویم فرمود ای حبیبهٔ من آیا ندانسته که خدا یتعالی بر زمین نگاهی کرد پدرت را از میان ایشان برگزید وبعد از آن نظری کرد وشوهر ترا برگزید وبمن وحی کرد که ترا باو تزویج نمایم وما اهل بیت را خداوند خاصیّت داده که باحدی نداده پیشتر از ما وباحدی نخواهد داد بعد از ما من خاتم انبیاء واکرم ایشانم ودوست ترین مخلوقاتم در نزد خداوند ومن پدر تو هستم ووصیّ من بهترین اوصیاء ومحبوبترین ایشان است در نزد خداوند واو شوهر تو است وشهید ما بهترین شهداء است واحبّ ایشانست در نزد خداوند واو پسر عمّ وبرادر شوهرت است واز ما است دو سبط این امّت وایشان پسران تو حسن وحسین است وایشان سیّد جوانان بهشتند وسوگند بخدائیکه مرا براستی مبعوث گردانیده که پدر ایشان از ایشان افضل است وقسم بخداوند که مرا براستی فرستاده که مهدی این امّت از ایشان است ودر وقتیکه دنیا هرج ومرج گردید وفتنه ها پشت بهمدیگر کردند وراههای هدایت قطع شد وبعضی اموال بعضی را غارت مینمایند بزرگ بر کوچک رحم نمیکند وکوچکان تعظیم بزرگان بجا نیاورند پس در این حال خداوند برانگیزاند کسی را یعنی مهدی را که قلعه های ضلالت ودلهای قفل شده را میگشاید ودین را در آخر الزّمان اقامه میکند چنانکه من در اوّل زمان اقامه نمودم واو زمین را پر از عدل وداد خواهی میگرداند همچنانکه پر شده باشد از ظلم وبعد فرمود یا فاطمه غمگین مباش وگریه مکن بدرستیکه خدا مهربانتر است بر تو از من زیرا که ترا در دل من محبّتی است بدرستیکه خدا ترا بشوهرت تزویج نمود واو بزرگترین مردمان است از حیثیّت حسب واکرم ایشان است از جهت نسب وبیناترین ایشان است بقضایا واز خدا یتعالی مسئلت نمودم که ترا بعد از من پیشتر از اهل بیت من بمن برساند وعلی فرمود که فاطمه بعد از پیغمبر در دنیا نماند مگر هفتاد وپنج روز تمام شد واین حدیث شریف غیر از حدیث سابق است چنانکه از مضمون آنها معلوم میشود مغایرت این دو تا وجهت علاحده بودن هر یکی از اینها از جهت تعدّد وتغایر مجلس حضرت پیغمبر است واز جهت متعدّد شدن سؤال حضرت

فاطمه علیها السلام وگریهٔ اواست وعلّت متعدّد شدن سؤال فاطمه وتعدّد فرمایش
پیغمبر بود در مجالس عدیده از جهت اظهار کردن رسول خدا است از شأن ومراتب فاطمه
وحضرت امیر المؤمنین واولاد او علیهم السلام است چنانکه در حدیث جابر ذکر شد نه
از جهت اختلاف روایات ونسیان بعضی از روایات است والحاصل این حدیث شریف
نیز دلیل واضح است در بودن حضرت مهدی آخر الزمان از اولاد حضرت امام حسین
وظاهر شدن او وبعد از ین وپر کردن او زمین را از عدل بعد از پر شدن آن از ظلم وبی
اعتدالی وهرج ومرج در اطراف آن حدیث سی وهفتم نیز حافظ ابو نعیم بسند معتبر
خود از احمد بن عبد الله واو از ابی سعید خدری واو از حذیفه روایت نموده که گفت رسول
خدا صلی الله علیه وآله خطبه فرمودند وبعد از ان هرچه که شدنی بود بما خبر داد وبعد از
ان فرمود اگر از دنیا نماند مگر یک روز هر آینه خدا آن را طولانی گرداند تا آنکه برانگیزاند
مردی را از اولاد من که نام او نام من است پس آنگاه سلمان برخاست وگفت یا رسول الله
از نسل کدام پسرت خواهد شد فرمود از اولاد این واشاره فرمود بحضرت امام حسین
علیه السلام تمام شد واین حدیث شریف نصّ واضح است در بودن مهدی از اولاد
حضرت امام حسین وظاهر شدن او بعد از ین زیرا که همنام پیغمبر که ظاهر شود بعد از
این واز اولاد حضرت حسین بوده باشد نیست مگر مهدی موعود حجّة ابن الحسن صاحب
الزمان حدیث سی وهشتم شیخ محمّد بن محمّد شافعی در کتاب کفایت الطالب در
مناقب علی بن ابیطالب از کتاب فردوس ابن شیرویهٔ دیلمی باسناد خود از حذیفة بن
یمان روایت کرده که گفت پیغمبر فرمود مهدی از اولاد من است روی او مانند ماه
درّی است ورنگش رنگ عربی است وجسمش جسم اسرائیلی است زمین را پر از عدل گرداند
چنانکه پر از ظلم گردیده باشد بخلافتش همه اهل آسمانها وزمینها ومرغان در هوا
راضی میشوند وبیست سال خلافت میکند تمام شد واین حدیث صریح است در بودن
مهدی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه وآله وبودن او در صفات جمیله واخلاق حمیده
وظاهر شدن او بعد از ین وپر کردن او زمین را از عدل وراضی شدن تمامی اهل آسمان
وزمین وحتی مرغان بخلافت او واز معلوم است که این مهدی باید امام معصوم بوده
باشد ونیست این شخص مگر حجّة بن الحسن عسکری چنانکه محی الدین بن عربی
در فتوحات مکی خود فرموده است که این مهدی آخر الزمان که همنام وهمکنیهٔ پیغمبر و
پسر امام حسن عسکری هست معصوم است از خطاء در حکم بسبب الهام ملک احکام را بر او
همچنانکه پیغمبر بما خبر داده که آن مهدی خطا نمیکند ودر همهٔ افعال تابع شود بر من
تمام شد حاصل کلام محی الدین واین نصّ است در آنچه شیعه میگویند

حدیث سی ونهم نیز شیخ محمّد شافعی در کفایت الطالب وشیخ ابو نعیم حافظ باسناد معتبر
خود شان روایت کرده اند از حضرت علی بن ابیطالب که گفت او بخدمت حضرت رسول خدا
عرض کردم یا رسول الله آیا از ما آل محمّد هست مهدی این امت یا از غیر ما هست پس آنحضرت
فرمود از ما است خدا یتعالی با او دین را ختم میکند چنانکه با ما فتح نمود وبا ما از فتنه ها
نجات مییابند چنانکه از شرک نجات یافتند وبا ما خدا یتعالی دلهای ایشان را بعد از
عداوت وفتنه با همدیگر مهربان گرداند وباهم برادر میشوند همچنانکه بعد از عداوت شرک
با همدیگر برادر دینی گردیدند تمام شد واین حدیث صحیح دلیل واضح است در بودن
حضرت مهدی از اولاد حضرت رسول خدا واز آل محمّد ودر اینکه از غیر ایشان نیست وبرهان
است در اینکه آن مهدی دین را ختم وکامل میکند وابدا اختلاف شرع واقع نمیشود وفتنه هائی
روی زمین همه برداشته میشود ودر اینکه تمام دینها دین واحد میشود واین نیست مگر
حجّة بن الحسن عسکری علیهم السلام حدیث چهلم محدث عارف کامل السیّد علی الهمدانی
الشافعی در کتاب مودّة القربی باسناد معتبر خود از عبایة بن ربعی روایت نموده گفت حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود من سیّد پیغمبرانم وعلی بن ابیطالب سیّد اوصیاء
هست وبدرستیکه اوصیاء من بعد از خودم دوازده نفر است واوّل ایشان علی بن ابیطالب
است وآخر ایشان قائم مهدی هست تمام شد واین حدیث شریف دلیل واضح است در
امامت ووصایت حضرت مهدی وقائم بودن او بعد از ین وهدایت کردن او مردم را
زیرا که معنای مهدی هدایت نمودن خلق است بواقع وبجمیع احکام شرع بدون خطا
در هدایت چنانکه محی الدین بن عربی در فتوحات مکیّه فرموده وکلام او در سابق ذکر
شد وایضا این حدیث دلیل صریح است در امامت دوازده امام از اولاد حضرت امیر
المؤمنین ووصی بودن وجانشین شدن ایشان از پیغمبر بعلّت آنکه چنانکه حضرت رسول
خدا تصریح بخلافت ووصایت حضرت علی بن ابیطالب نمود همچنین تصریح فرمود بوصایت
یازده نفر بعد از او وآخر ایشان را حضرت قائم مهدی قرار داد ومثل این حدیث در
صریح بودن در امامت دوازده امام وخلیفه بودن حضرت امیر المؤمنین واولاد او
از رسول خدا صلی الله علیه وآله در کتب معتبرهٔ اهل سنت بسیار است وحقیر چند
حدیث از آنها از جهت واضح شدن معنای این حدیث نقل میکند تا آنکه مطلب واضح
گردد حدیث اوّل نیز سیّد علی الهمدانی الشافعی در کتاب مذکور بسند خود روایت
کرده از سلمان رضی الله عنه گفت وارد شدم بخدمت پیغمبر وحضرت امام حسین در
روی زانوی پیغمبر بود وچشمها ودهن او را میبوسید ومیفرمود تو سیّدی وپسر سیّدی
وتو امامی وپسر امامی وتو حجّتی وپسر حجّتی وپدر نه نفر حجّتی که از صلب تو خواهند آمد

ونهم ایشان قائم ایشان است حدیث دوم باز در ان کتاب بسند خود از اصبغ بن نباته
از عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت کرده گفت شنیدم از پیغمبر که میفرمود من و
وعلی وحسن وحسین ونه نفر از اولاد حسین مطهر وطاهر هستیم ومعصوم میباشیم
حدیث سیم احمد بن حنبل در کتاب مسند خود که از صحاح است بسند خود روایت کرده
از مسروق گفت با عبد الله بن مسعود در مسجد بودم پس یك مردی امد وگفت یا ابن
مسعود ایا پیغمبر شما از برای شما فرموده است که چند نفر بعد از او خلیفه خواهد شد ابن
مسعود گفت بلی دوازده نفر مثل عدد نقباء بنی اسرائیل ودر بعضی از روایات بلی پیغمبر بما عهد
نموده بدرستیکه بعد از او دوازده خلیفه خواهند شد بعدد نقباء بنی اسرائیل ودر بعضی
از انها ابن مسعود گفت سؤال کردیم از پیغمبر پس فرمود دوازده نفر خواهند شد مثل عدد
نقباء بنی اسرائیل ودر بعضی از انها بلی دوازده نفر عدد نقباء بنی اسرائیل حدیث چهارم
مسلم در صحیح خود روایت کرده از جابر بن سمرة گفت با پدرم بخدمت پیغمبر وارد شدیم پس
شنیدم که فرمود بدرستیکه این امر منقضی نمیشود تا انکه بگذرد بر امت دوازده نفر خلیفه
وبعد از این یك فرمایش فرمود بر من مخفی ماند واز پدرم پرسیدم که چه فرمود گفت فرمود
جمیع ایشان از قریش هستند ودر روایت دیگر ثابت خواهد شد امر مردم در گذارش
مادامیکه ولی ایشان دوازده نفر خلیفه باشد ودر روایت دیگر ثابت خواهد شد
این دین در عزت ومناعت مادامیکه در امت دوازده نفر خلیفه باشد حدیث پنجم
نیز مسلم در صحیح خود روایت کرده بسند خودش که در عشیة جمعه که اسلمی را رجم کردند
پیغمبر فرمود ثابت است این دین در قیام خود تا روز قیامت ومیشود در امت دوازده نفر
خلیفه جمیع ایشان از قریشند حدیث ششم روایت کرده است بزاز بسند خود که پیغمبر فرمود
ثابت خواهد گردید امر امت من در قیام خود تا انکه بگذرد دوازده نفر خلیفه جمیع ایشان از
قریشند وابوداود نیز این را روایت کرده حدیث هفتم مسدد در کتاب مسند کبیر خود
از ابی الخلد روایت کرده که پیغمبر فرمود هلاك نمیشود این امت تا انکه مادامیکه از ایشان
دوازده خلیفه بوده باشد وجمیع ان دوازده نفر عمل میکنند بهدایت ودین حق
حدیث هشتم روایت کرده بخاری در صحیح خود از ابن عباس که پیغمبر فرمود من سید انبیایم
وعلی سید اوصیاء است وبعد از من دوازده نفر امیر خواهد شد جمیع ایشان از قریشند
ودر روایت حموینی بدرستیکه اوصیاء من بعد از من دوازده نفر است اول ایشان علی
است واخر ایشان مهدی است حدیث نهم شارح غایة الاحکام بسند خود روایت کرده
از ابی بلج از عمر بن میمون واز حبیب بن یسار از جریر بن عثمان واز علی بن زید از سعید بن
مسیب جمیع ایشان از ابی قتاده که گفت از پیغمبر شنیدم فرمود امامان بعد از من دوازده

نفرند عدد نقباء بنی اسرائیل وحواریون عیسی حدیث دهم باز هم در کتاب مذکور بسند
خودش روایت کرده از ابی عبد الله الحسین که فرمود از ما دوازده نفر مهدی است اول ایشان
علی بن ابیطالب است واخر ایشان حضرت قائم است حدیث یازدهم ابوداود در صحیح خود
روایت کرده بسند خودش که پیغمبر فرمود که ثابت خواهد شد این دین در حالتیکه ظاهر
است تا روز قیامت ومیشود از برای ایشان دوازده نفر خلیفه جمیع ایشان از قریشند
حدیث دوازدهم عبد الله بن بطة العکبری در کتاب ابانة باسناد خود روایت کرده از انس
گفت پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد این دین در حالتیکه قائم است تا دوازده خلیفه از
قریش باشد پس وقتیکه ایشان رفتند زمین اهل خود را فرو خواهد برد تمام شد واز این
قبیل احادیث در کتب صحاح ومعتبره اهل سنت بسیار است ولکن حقیر اکتفاء نمود باین دوازده
حدیث از جهت تیمن وتبرك باین عدد شریف واین احادیث شریفه دلیل واضح است
در امامت دوازده امام که اول ایشان حضرت امیر المؤمنین واخر ایشان حضرت مهدی
اخر الزمان باشد زیراکه بغیر از این دوازده نفر اشخاص دیگر نیست که قابل امامت وخلافة
باشند با وجود انکه در بعضی از این احادیث تصریح شده باینکه این دوازده خلیفه حضرت
امیر المؤمنین واولاد او هستند تا قائم مهدی علیهم السلام والحاصل این احادیث مذکوره
دلیل صریح است بقرینه حدیث چهلم واحادیث سابقه بران در امامت وخلافت ووصف
شأن دوازده امام از ال محمد صلی الله علیه واله ودر اینکه مهدی اخر الزمان اخر ایشان
است واینکه او زنده وغائب است واینکه الان عزت دین وقیام ان وفرو نبردن زمین اهل
خود را وقائم نشدن قیامت بسبب وجود مبارك حضرت مهدی است زیراکه در احادیث
مذکوره عزت دین وقوام ان وفرو نبردن زمین اهلش را وبرپا نشدن قیامت منوط وموقوف
بوجود دوازده نفر خلیفه شده واز معلومات است که یازده نفر از ایشان شهید شدند واز
حضرت امیر المؤمنین تا امام حسن عسکری علیهم السلام بدرجه رفیعه شهادت فائز شدند
پس اگر حضرت قائم مهدی وجود نداشته باشد والان غائب نشده باشد باید قیامت برپا شود
وزمین اهلش را فرو برد وعزت وقوام دین برود پس از این دوازده حدیث واضح میشود وجود
امام دوازدهم وغائب بودن او وظاهر شدن او بعد از این ومثل این احادیث مذکوره است
در این دلالت واضحه احادیث امان واخبار ثقلین واحادیث طائفه واخبار سفینه و در
هر یك از این چهار مطلب اخبار بی شمار وارد شده واز جهت توضیح مطلب خود حقیر چند تا
از ان احادیث از کتب معتبره اهل سنت نقل میکند تا معلوم بودن وجود امام زمان مهدی
اخر زمان واضح واشکار وعوامی بشود بنا بطریقه ومذهب واعتقاد خود اهل سنت وبنا
بر کتب صحاح ومعتبره ومعروفه ایشان حدیث اول ابو عمر مسدد وابن ابی شیبه وابو یعلی

وطبرانی باسناد صحیحهٔ خودشان روایت کرده اند از ابن سلمة واو از پدرش گفت پیغمبر فرمود نجوم وستارگان امان است ازبرای اهل اسمان واهل بیت من امان است ازبرای اهل زمین از امت من حدیث دوم حاکم درکتاب مستدرك خود باسناد خودش روایت کرده از ابن عباس گفت پیغمبر فرمود که نجوم امان است برای اهل زمین از غرق شدن واهل بیت من امان است برای امت من از اختلاف پس وقتیکه مخالفت نمود قبیلهٔ از عرب براهل بیت من پس ان قبیله حزب ولشگر ابلیس میشود واین حدیث را حاکم صحیح دانسته است حدیث سیم احمد بن حنبل درمناقب باسناد خود روایت کرده از علی بن ابیطالب علیه السلام که حضرت رسول خدا فرمود ستارگان امان است برای اهل اسمان پس وقتیکه برطرف شدند ستارگان اهل اسمان برطرف میشوند واهل بیت من امان است برای اهل زمین پس زمانیکه اهل بیت من رفتند اهل زمین هم میروند وهلاك میشوند وازین سه حدیث معلوم میشود که اهل بیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله مثل ستارگان تا روز قیامت درمیان این امت خواهند بود وچنانکه ستارگان علامت برپا شدن اسمان است تا روز قیامت وهمچنین اهل بیت انحضرت علامت امان وعدم نزول عذاب است براهل زمین وبقراین سابقه معلوم است که مراد از اهل بیت انحضرت همان دوازده امام است وواضح است که از ایشان بغیر از حجة بن الحسن عسکری باقی وزنده نمانده پس امان اهل زمین دراین زمان موقوف ومنوط است بوجود مهدی صاحب الزمان علیه السلام پس این احادیث نیز دلیل است بباقی بودن انحضرت دراین زمان وغائب شدن او از مردمان ودشمنان حدیث چهارم صاحب صحیح بخاری بسند خود از عمیر بن هانی روایت کرده که گفت شنیدم از معویه که گفت پیغمبر فرمود ثابت میشود یك طائفه از امت من قیام کننده بامر خداوند ضرر نمیکند برایشان خذلان ومخالفت دیگران تا انکه بیاید امر خداوند حدیث پنجم روایت نموده مسلم در صحیح خود از ثوبان که پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد طائفه از امت من درحق ضرر نمیکند بایشان خذلان خاذلان تا انکه بیاید امر خداوند درحالتیکه ایشان درحق ودران حال هستند حدیث ششم باز مسلم در صحیح خود باسناد خودش روایت کرده از مغیرة گفت شنیدم از رسول خدا که میفرمود ثابت خواهد شد یك قوم از امت من غالب بر مردم یعنی درحق ودانستن ان تا انکه بیاید بر ایشان امر خداوند درحالتیکه ایشان غالبند حدیث هفتم سیوطی درجامع صغیر خود روایت کرده از ابن ماجه گفت پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد یك طایفه از امت من قائم شونده بامر خداوند ضرر نمیکند برایشان مخالفت دیگران حدیث هشتم حاکم درمستدرك باسناد خود روایت کرده که پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد یك طائفه از امت من ظاهر شوند

برحق تا انکه قیام کند قیامت حدیث نهم سیوطی درجامع کبیر درمسند عمر روایت کرده که عمر خطبه خواند وگفت شنیدم از پیغمبر میفرمود ثابت خواهد شد یك طائفه از امت من درحق تا انکه بیاید امر خدا تمام شد واین شش حدیث دلیل واضح است در بودن حق وشرع واقع وحقیقت وواقعیت درمیان یك طائفه از امت پیغمبر چنانکه معنای این احادیث همین است واز معلومات است که مراد پیغمبر ازین طایفه اهل بیت خودست که ایشان درحقند وموافق واقع عمل میکنند وشرع واقعی را ایشان میدانند ومعلوم است که این تا قیامت خواهد شد چنانکه معنای احادیث است پس معلوم میشود که باید کسی از اهل بیت بوده باشد تا انکه درحق باشد ودیگران درباطل پس انکس حضرت حجة بن الحسن مهدی صاحب الزمان است وانکسانیکه باو تابع باشند واو را امام غائب میدانند وعمل بفرمایش او وپدرانش میکنند واگر حضرت مهدی وتابعان او درحق نباشند واشخاصیکه بپدران واجداد او تبعیت میکنند درحق نبوده باشند پس کدام طائفه از امت پیغمبر درحق خواهند شد واگر امام مهدی اخر الزمان موجود نباشد پس کدام کسان از اهل بیت درحق خواهد بود وبالجمله این شش حدیث بقرینهٔ احادیث سابقه واخبار اینده دلیل است در وجود حضرت مهدی وغائب بودن او از مردمان حدیث دهم احمد بن فضل بن محمد شافعی درکتاب وسیلة المال بسند خود از ابن عباس روایت کرده گفت پیغمبر فرمود مثل اهل بیت من مثل سفینهٔ نوح است که هرکس سوار شد بران نجات یافت وهرکس تخلف کرد وسوار نشد بران غرق شد واین حدیث را عمر بن خضر وطبرانی وابونعیم وبزاز نیز روایت کرده اند حدیث یازدهم ابو الحسن مغازلی درمناقب خود باسناد خودش از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت پیغمبر فرمود مثل اهل بیت من مثل سفینهٔ نوح است کسیکه سوار شد بران نجات یافت وکسیکه مؤخر شد از ان وسوار نگردید بران هلاك شد حدیث دوازدهم نیز مغازلی باسناد خود روایت کرده از ابن زبیر گفت پیغمبر فرمود مثل اهل بیت من مثل سفینهٔ نوح است هرکسیکه سوار شد بران سلامت ماند وکسیکه ترك نمود از غرق شد حدیث سیزدهم باز مغازلی باسناد خود روایت نموده از علی بن ابیطالب کرم الله وجهه گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله فرمود مثل اهل بیت من مثل سفینهٔ نوح است هرکسیکه سوار شد بران نجات یافت وکسیکه متعلق شد بران فائز گردید وهرکسیکه متأخر شد از ان انداخته شد باتش حدیث چهاردهم نیز مغازلی باسناد خود از ابی ذر روایت کرده گفت شنیدم از رسول خدا فرمود مثل اهل بیت من درمیان شما مثل سفینهٔ نوح است درقوم او هرکس سوار شد بران نجات یافت وهرکس تخلف نمود از ان غرق شد ومثل حطة است ازبرای بنی اسرائیل حدیث پانزدهم

ابویعلی باسناد خود روایت کرده از ابی الطفیل واو از ابی ذرّ گفت پیغمبر فرمود مثل اهل بیت من
در میان شما مثل سفینه نوح است هرکسیکه سوار شد بر ان نجات یافت وهرکسیکه تخلّف کرد
از آن غرق شد وبدرستیکه مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطّة است
حدیث شانزدهم ابراهیم بن محمّد شافعی در فراید سمطین باسناد خود روایت کرده
از حنش بن معتمر گفت شنیدم از ابی ذرّ رضی الله عنه در حالتیکه اخذ نموده بود از در
کعبه ومیگفت ای مردم من ابوذرّ هستم ومن شنیدم از رسول خدا صلّی الله علیه واله
میفرمود بدرستیکه مثل اهل بیت من در میان شما مثل سفینه نوح است هرکه داخل
شد بر ان نجات یافت وهرکه تخلّف کرد از ان هلاک شد واین هفت حدیث سفینه دلیل واضح
است در امامت وخلافت اهل بیت حضرت رسول خدا صلّی الله علیه واله ودر انکه
ایشان مثل سفینه حضرت نوح هستند در نجات مردم بتمسّک کردن با ایشان ونجات
یافتن از هلاک دنیا واخرت بسبب چنگ زدن بدامن ایشان وهمچنانکه سفینه نوح سبب
نجات مردم شد از برای انهاکه متمسّک شدند بآن همچنین اهل بیت پیغمبر سبب نجات
است از برای آن اشخاصیکه تمسّک نمایند بایشان وهمچنانکه اشخاصیکه بسبب تخلّف
از سفینه نوح غرق شدند ودر دنیا هلاک گردیدند ودر اخرت بعذاب ابدی گرفتار
شدند همچنین ان اشخاصیکه از اهل بیت پیغمبر تخلّف نمایند ومتمسّک بایشان نباشند
در دریای جهل ابدی ودر قعر جحیم همیشه معذّب وغرق وهلاک خواهند گردید و
در درکات نار با کفّار همراه وهم او از خواهند شد چنانکه معنای این احادیث شریفه
همین است پس معلوم گردید که اهل بیت مثل سفینه نوح است واز واضحات است که
مراد از اهل بیت نه ایشان هستند که در زمان حضرت رسول بودند زیرا که خود پیغمبر
در ان زمان کافی بود از برای تمسّک مردم باو بلکه مراد از اهل بیت انحضرت اهل بیت او
است از زمان خود تا روز قیامت چنانکه از احادیث امان معلوم شد واگر مراد از ایشان
مخصوص بزمان معیّن باشد اوّلا این خلاف معلوم از احادیث است وثانیا ان زمان
معلوم نیست پس باید مراد عموم زمانها باشد تا روز قیامت ونیز باید مراد از اهل بیت ان
اشخاص باشند که عالم بواقع ودانا بدقایق شرع باشد وعلاوه براین باید تالی مرتبه پیغمبر
باشد اگر مثل او نبوده باشد ودارای عصمت باشد تا تمسّک مردم باو صحیح باشد واگر معصوم
نشود چگونه چنگ زدن باو سبب نجات میشود واز هلاک جهل واقعی انسان خلاص میگردد
واگر دانا وبینا نباشد چگونه نادان حقیقی را ونابینای واقعی را از جحیم جاهلی واز درکات
نادانی بجنّت دانائی وبهشت بینائی میرساند پس علاوه بر علم لدنّی ودانائی واقعی باید در
اهل بیت عصمت حقیقی باشد تا مردم بخاطر جمع وباعزم وجزم بایشان تمسّک نمایند

ونجات یابند واز معلومات است که این اشخاص با این اوصاف همان دوازده نفرند بعد از
پیغمبر وهمیشه بوده اند وحالا هم حضرت حجة بن الحسن عسکری موجود وغائب است وجماعت
اثنا عشریه در همه افعال واقوال تمسّک میکنند بهمان دوازده نفر از جهت این احادیث
صحیحه که علماء عدول وفحول در هر طبقه از اصحاب وتابعین واز سنّی وشیعی انها را روایت
کرده اند وصحیح دانسته اند واگر مهدی صاحب الزمان الان موجود نباشد واو را غائب ندانیم پس
در عصر ما ها ودرین زمانها از اهل بیت پیغمبر عالم واقعی وبینا ودانا از هر جهة کدام کس
خواهد شد وپیغمبر ما را در زمان خودمان بکدام کس راهنمائی فرموده والان از اهل بیت
حضرت رسول خدا بغیر از حضرت مهدی صاحب الزمان که بنصّ احادیث سابقه امام دوازدهم
است کدام کس وجود دارد ومردم باید باقوال وافعال کدام یکی از اهل بیت تبعیّت کنند و
اما شیعه بفرمایش او عمل میکنند زیرا که او در زمان غیبت خودش علما را نائب خود قرار
داده در بیان کردن مسائل حلال وحرام از قول خودش واجدادش وایشان را امر باستنباط
احکام شرع فرموده از قواعدیکه پدران انحضرت وخودش در زمان خودشان وضع
کرده اند وطریق فهمیدن احکام را بدوستان خود نشان داده اند پس جماعت اثنا عشریه
بعد از پیغمبر تمسّک بسفینه اهل بیت کرده اند واهل بیت را امان اهل زمین دانسته اند
وایشان را طائفه در حق فهمیده اند وان بزرگواران را دانا وبینا وعالم بعلم لدنّی وامام بعد
از امام تا دوازدهم یقین کرده اند از جهت خلفاء اثنا عشر چنانکه دوازده حدیث بعد
از حدیث چهلم ذکر شد واز جهت اخبار امان واحادیث طائفه واخبار سفینه چنانکه ذکر
کردیم وبسبب احادیث که بعد از این ذکر خواهد شد حدیث هفدهم احمد بن حنبل در
در مسند خود باسناد خود روایت کرده از زید بن ثابت گفت حضرت پیغمبر فرمود بدرستیکه
من در میان شما دو خلیفه میگذارم بعد از خودم یکی کتاب خداوند که حبل وریسمانی محکم
وکشیده شده در بین اسمان وزمین یا از اسمان بزمین ودیگری عترت واهل بیت من است
وبدرستیکه این دو خلیفه که کتاب واهل بیت من باشند ابدا از همدیگر مفارقت نمیکنند
تا انکه وارد شوند بمن در حوض کوثر حدیث هجدهم ثعلبی در تفسیر ایه واعتصموا بحبل
الله جمیعا بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده گفت از پیغمبر شنیدم میفرمود بدرستیکه
بتحقیق واگذاشتم در میان شما دو ثقل ودو چیزی سنگین ودو خلیفه اگر شما اخذ بانها
نمائید ابدا بضلالت نیفتید بعد از من ویکی از ان دو خلیفه بزرگ است وان کتاب
خداوند است که ریسمانی است از اسمان کشیده شده بزمین ودیگری عترت من است و
اهل بیت خودم اگاه باشید بدرستیکه انها از همدیگر ابدا مفارقت نمیکنند تا انکه
بحوض وارد شوند حدیث نوزدهم در صحیح بخاری بسند خود روایت کرده که پیغمبر فرمود

بدرستیکه من واگذاشتم درمیان شما بعد از خودم دو چیز بزرگ را یکی کتاب خداوند
است و دیگری اهل بیت من و اینها از همدیگر ابدا مفارقت نمیکنند تا آنکه بر من وارد
شوند در حوض حدیث بیستم مسلم در صحیح خود باسناد خودش روایت نموده از رسول خدا
که میفرمود بدرستیکه من واگذاشتم درمیان شما بعد از خودم چیزی را که اگر شما چنگ
بزنید بآن ابدا بضلالت نیفتید و آن چیز دو ثقل بزرگ است که از همدیگر جدا نمیشوند
تا آنکه بحوض وارد شوند کتاب خدا و عترت من است پس نظر کنید چگونه آنها را بعد از من
نگاه دارید و این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود و بخاری در صحیح خود و ابن مغازلی
در مناقب خود بچند طریق روایت کرده اند و همه سندها را صحیح دانسته اند حدیث بیست
و یکم فاضل عالم احمد منجم باشی حنفی باسناد خود روایت کرده که حضرت پیغمبر فرمود بدرستیکه
من واگذاشتم درمیان شما دو خلیفه یکی کتاب خداوند است که ریسمان کشیده شده است
در بین آسمان و زمین و دیگری عترت من و اهل بیت من است و مادامیکه شما بآنها چنگ
بزنید بضلالت نیفتید و بدرستیکه آنها از همدیگر مفارقت نمیکنند تا آنکه وارد شوند
بحوض پس بشناسید که چگونه آنها را خلیفه بدانید بعد از من تمام شد و احادیث
درین مضمون بسیار است و معنای همه آنها قریب بیکدیگر است و این مضمون متواتر است
و احتیاج بذکر همه آن اسناد ندارد و چنانکه این پنج حدیث ثقلین در کتب صحاح و معتبره
علماء عامه و اهل سنت متواتر است همچنین در کتب معتبره اثنا عشریه تواتر دارد مثل
احادیث سفینه و اخبار امان و احادیث طائفه و اخبار خلفاء اثنا عشر پس لابد است
از ملتزم شدن و اقرار و اعتراف کردن بمعنای این احادیث و معتقد شدن بخلافت ثقلین
بعد از پیغمبر پس چنانکه کتاب خداوند درمیان امت تا روز قیامت باقی و از پیغمبر بازمانده
است و مرجع ایشان است در احکام خداوند همچنین عترت و اهل بیت آنحضرت تا
روز قیامت درمیان امت خواهند شد و ملجاء حلال و حرام خواهند بود تا روز حشر
و نشر چنانکه معنای احادیث ثقلین اینست و حاصل آنها آنست که لابد است در هر عصر
بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا روز قیامت از وجود یک مردی از اهل بیت
آنحضرت که واجب باشد تمسک باو در امور دین و احکام شرع مبین و لازم شود معرفت
او و متابعت او در مسائل حلال و حرام و سائر احکام مثل متابعت قرآن در هر زمان زیرا
که آن شخص از اهل بیت مثل قرآن است و شریک و سهیم آن هست ازین جهة تا روز قیامت
و مفارقت نمیکند از قرآن در هیچ زمان پس لابد است از بودن آنکس از اهل بیت امام
و پیشوا انام تا آنکه واجب باشد متابعت او و معرفت او و تمسک براو پس هر کسیکه اورا
متابعت نکند ضال و هالک میشود و کسیکه اورا نشناسد و براو معرفت نداشته باشد

مات میتة الجاهلیة میمیرد بمرگ جاهلیت همچنانکه کسیکه بقرآن متابعت نکند
و آن را کتاب خدا و مرجع احکام نداند بمرگ کفر و زندقه از دنیا میرود پس همچنانکه متابعت قرآن
واجب است متابعت و معرفت اهل بیت پیغمبر نیز واجب است بصریح احادیث ثقلین و همچنانکه
قرآن تا روز قیامت درمیان امت باقی است و خواهد بود همچنین از اهل بیت پیغمبر باید تا روز
قیامت درمیان امت کسی بوده باشد زیراکه بنص این احادیث اهل بیت آنحضرت از قرآن
مفارقت نمیکنند تا آنکه بحوض پیغمبر وارد شوند پس این اخبار دلیل واضح است بوجود امام
مهدی درین زمان مثل قرآن و در بودن آنحضرت درین عصر مثل کتاب خدا و معنای تمسک
و چنگ زدن بکتاب خدا و بر اهل بیت پیغمبر تا روز قیامت مرجع قرار دادن کتاب خداوند است
و امام و پیشوا دانستن یکی از اهل بیت پیغمبر است بعد از آنحضرت تا روز حشر و جماعت اثنا عشریه
از جهت این احادیث بامامت و خلافت حضرت مهدی صاحب الزمان بعد از پدرش امام
حسن عسکری قائل شده اند و او را امام و مثل قرآن پیشوای مردمان در این زمان میدانند
بعلت آنکه احادیث ثقلین مثل احادیث سابقه در کتب معتبره اهل سنة و شیعه وارد شده
و این احادیث را هر دو فرقه بتواتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و در هر زمان
صحابی و تابعی و سنی و شیعی این احادیث ثقلین و اخبار سابقه را باسناد معتبره روایت نموده اند
و معنای همه آنها چنانکه ذکر کردیم بودن امام است در هر زمان مثل وجود قرآن و بودن
آن امام از اهل بیت سید الانام از برای اهل زمین سبب امن و امان از عذاب خداوند
چنانکه معنای احادیث امان است و بودن امام از اهل بیت پیغمبر مثل سفینه نوح درمیان
امت خودش و بودن آن امام و متابعان او در حق مثل قرآن همچنانکه این معنای احادیث
طائفه هست و باقی بودن آن امام است مثل قرآن درمیان امت همچنانکه این معنای
ثقلین است و بودن امام از اهل بیت پیغمبر درین زمان حجة بن الحسن عسکری علیهم السلام
همچنانکه این معنای احادیث خلفاء اثنا عشر است با قطع نظر از چهل حدیث سابق و از جهت این
احادیث متواترات و اخبار متکاثرات با بودن رواة اینها از سنی و شیعی از عدول و زهاد
و ثقات جماعت اثنا عشریه بامامت و خلافت حضرت مهدی صاحب الزمان اعتقاد دارند و اورا
غائب میدانند بخلاف بعضی اخبار که در کتب اهل سنت روایت شده در فضائل بعضی از
صحابه زیراکه آنها در کتب معتبره شیعه نیست و اجماع بروایت آنها نشده و هر دو فرقه
آنها را نقل نکرده و ابدا علماء شیعه آنها را معتبر ندانسته زیراکه نقل آنها از مجمع علیه خارج است
و اما این احادیث که ذکر شد پس روایت اینها اجماعی است از هر دو فرقه پس عمل باینها واجب
است و اعتقاد بمضمون و معنای اینها لازم است پس ازین جهة بامام زمان در هر زمان قائل
شده ایم و درین زمان بامامت و خلافت مهدی صاحب الزمان اعتقاد نموده ایم

حدیث بیست و دوم ابن مغازلی شافعی در مناقب باسناد خود روایت کرده از موسی بن
قاسم از علی بن جعفر گفت سؤال نموده از حضرت ابو الحسن موسی از قول خداوند کَمِشْکوٰةٍ فِیها
مِصْباحٌ فرمود مشکوٰة فاطمه است و دو مصباح حسن و حسین است وَالزُّجاجَةُ کَاَنَّها کَوْکَبٌ
دُرِّیٌّ فرمود بود فاطمه ستارهٔ درخشان از زنان عالمیان تُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ فرمود شجرهٔ
مبارکه حضرت ابراهیم است لا شَرْقِیَّةٍ وَلا غَرْبِیَّةٍ فرمود نه یهودی است و نه نصرانی است
یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ فرمود نزدیک است علم که نطق کند از حضرت فاطمه وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ
عَلیٰ نُورٍ فرمود از فاطمه امام بعد از امام خواهد شد یَهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ فرمود هدایت
میکند خداوند از برای ولایت و امامت ما انکس را که میخواهد تمام شد و این حدیث که ابن
مغازلی شافعی از امام موسی کاظم روایت کرده دلیل واضح است در امامت ائمه از اولاد حضرت
فاطمه و در امامت خود انحضرت و اولاد او حدیث بیست و سوم عارف کامل سید علی همدانی
شافعی در کتاب مودة القربی باسناد خود روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین که پیغمبر فرمود
کسیکه دوست داشته باشد سوار سفینهٔ نجات شود تمسک کند بعُرْوَةِ الْوُثْقیٰ و چنگ
برند بحَبْلِ اللهِ الْمَتِینِ پس انکس موالات کند بو علی بن ابیطالب بعد از من و دشمنی کند با
دشمن او و امام بدانند امامان هدایت را از اولاد او بدرستیکه ایشانند خلفاء و جا
نشینان من و اوصیاء من و حجتهای خداوند بر مخلوقات او بعد از من و سادات امت
من و پیشوایان اتقیاء بسوی جنت حزب و تابع ایشان تابع من است و تابع من تابع خداوند
است و تابع دشمنان ایشان تابع شیطان است تمام شد و این حدیث شریف دلیل
صریح است در امامت و خلافت امیر المؤمنین و اولاد او علیهم السلام و در اینکه تابعان
ایشان و اعتقاد کننده بر امامت ایشان تابع پیغمبر و تابع خداوند است و مخالف کننده
بر ایشان جند و لشکر شیطان است و اینکه اولاد حضرت امیر المؤمنین و خودش اوصیاء
حضرت پیغمبر است و حجتهاے خداوند عالمند حدیث بیست و چهارم امام محی السنة و
حافظ ابو نعیم و امام احمد و سیوطی و علی متقی و صاحب فرائد حموینی شافعی باسناد خودشان
روایت کرده اند از ابن عباس گفت حضرت پیغمبر فرمود هر کس را شاد کند اینکه زندگانی
کند انکس مثل زندگانی من و وفات نماید مثل وفات من و ساکن شود در جنات عدن
مهجان جناتیکه درختان ان را خداوند بید قدرت کاشته پس موالات نماید ان
شخص با علی بعد از من و دوست بدارد دوستان او را و البته اقتداء نماید با امامان بعد
از من بدرستیکه ان ائمه از عترت منند و خلق شده اند از طینت من و مرزوق شده اند
فهم و علم را وای از برای تکذیب کننده فضائل ایشان است از امت من و قطع کننده صلهٔ
من است از ایشان نرساند خداوند انها را بشفاعت من تمام شد و این حدیث را سید علی

همدانی در روضة الاحباب و محب طبری در ذخایر عقبی روایت کرده اند باین لفظ بدرستیکه
ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و روزی داده شده اند ایشان فهم و علم مرا
تمام شد پس این حدیث شریف همچنانکه دلیل صریح است در امامت حضرت امیر المؤمنین
زیراکه فرمود موالات کند با علی بعد از من و لفظ بعد از من دلیل امامت است و اگر مراد
از موالات مجرد دوستی باشد بعد از من لازم نبود بلکه امر کردن بدوست داشتن دوستان
او کافی بود در دوستی انحضرت و همچنین دلیل است در امامت و خلافت سائر ائمه از اولاد
او بعلت انکه ایشان از طینت پیغمبر خلق شده اند و از عترت اویند و علم و فهم او را دارا هستند
با انکه انحضرت بایشان ائمه و امامان گفته و از برای تکذیب کننده فضائل ایشان ویل
و عدم شفاعت معین کرده است و معلوم است که حضرت حجة بن الحسن از جمله این امامان
و از زمرهٔ عترت هست و مثل پدران خودش از اهل بیت است حدیث بیست و پنجم ابو المؤید
خوارزمی در مناقب و سید علی همدانی در مودة القربی باسناد خود روایت کرده اند از امام
محمد باقر و او از پدرش و او از حضرت امام حسین گفت شنیدم از جدم پیغمبر که میفرمود
هر کسیکه دوست داشته باشد که زندگانی کند مثل زندگانی من و وفات کند مثل وفات
من و داخل شود بجنتی که خداوند بمن وعده داده است پس موالات کند با علی بن ابیطالب
و با ذریهٔ طاهرین او که امامان هدایت و چراغهای ظلمت هستند بعد از او پس بدرستیکه
ایشان شما را ابدا از باب هدایت خارج نمیکنند و بباب ضلالت داخل نمینمایند تمام شد
و از این قبیل احادیث در کتب اهل سنت و شیعه بسیار است و این حدیث نیز دلیل واضح
است در امامت ائمه از ذریهٔ حضرت امیر المؤمنین بعد از او و در طهارت و عصمت ایشان
و در هدایت و راهنمائی ایشان بعد از انحضرت و در اینکه در افعال و اقوال ایشان ابدا ضلالت
نیست و نخواهد شد و معلوم است که حضرت حجة بن الحسن از ذریهٔ طاهرین و از امامان
هدایت و از چراغهای ظلمت است و امام هادی و چراغ تاریکی درین زمان انحضرت است نه
انکه ذریهٔ پیغمبر منحصر بوده باشد بزمان خودش و امام هدایت و چراغ ظلمت در ان زمان باشند
و در غیر زمان پیغمبر نباشند بلکه صریح حدیث است که ذریهٔ انحضرت بعد از امیر المؤمنین
هدایت کنندگان خلقند و امامان مردمانند حدیث بیست و ششم شیخ عارف کامل
حمیدی در جمع بین الصحیحین باسناد خود روایت کرده از حضرت پیغمبر که فرمود هر که بمیرد و
نشناسد امام زمان خود را مرده است بمردن جاهلیة حدیث بیست و هفتم روایت
کرده حاکم در مستدرک بسند صحیح از پسر عمر که پیغمبر فرمود هر کس بمیرد در حالتیکه نبوده
باشد از برای او امام پس بدرستیکه مردن او مردن جاهلیت است حدیث بیست و هشتم
ثعلبی در تفسیر خود و سیوطی در در منثور باسناد خودشان روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین

که حضرت پیغمبر در تفسیر قول خداوند یَوْمَ نَدْعُوا کُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فرمود هر قوم خوانده
میشود با امام زمان خودشان وبکتاب پروردگار خودشان وبسنت پیغمبر خودشان تمام شد
واین سه حدیث دلیل واضح است در وجود امام در هر زمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه
واله وبلکه حدیث اخر نص واضح است در اینکه امام در هر زمان مثل کتاب خداوند
وسنت حضرت رسول خدا باید بوده باشد وهمچنانکه کتاب خداوند تعالی وسنت پیغمبرش
تا روز قیامت هست ودرمیان امت خواهد بود همچنین امام درمیان امت باید بوده
باشد وحدیث مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیْتَةً اَلْجَاهِلِیَّةِ از احادیث
متواتر است ودر کتب معتبرهٔ سنی وشیعی موجود است ودرمیان هر دو فرقه مشهور ومعروف
است واحدی در سند این احادیث مناقشه نکرده است ومعنای اینها اینست که هر کس بمیرد و
امام زمان خودش را نداند ونشناسد مرده او مردهٔ جاهلیة است ودر دین اسلام نرفته
است واز اسلام بهرهٔ نداشته است پس از واضحات است که باید امام زمان در هر زمان در
میان امتان بوده باشد تا روز قیامت واگر امام در هر وقت وزمان نباشد پس چرا پیغمبر
این حدیث را فرموده واز برای چه شخص بمیرد بمرگ جاهلیة با نبودن امام در آن وقت و
معرفت امام زمان از برای مردم در هر زمان موقوف است بوجود امام در هر زمان واگر
نباشد پس معرفت چگونه حاصل میشود بچیزی معدوم واز برای همه مردمان معرفت معدوم
چطور واجب میگردد پس این احادیث شریفه از دلایل واضحه است در وجود او در هر زمان
بعد از پیغمبر پس اینها دلیل شد بوجود حضرت مهدی صاحب الزمان در این زمان وغایب شدن
او از نظر مردمان بعلت آنکه اگر آنحضرت نباشد درین زمان وغایب از مردمان معنای
این احادیث درست نمیشود وبلکه بر گویندهٔ حدیث عیب لازم میاید العیاذ بالله
واز جهت این احادیث جماعت اثنا عشریه بوجود حضرت مهدی صاحب الزمان وغایب
بودن او درین زمان اعتقاد کرده اند وآنحضرت را امام زمان خود میدانند وبعد از
امام دانستن او مردهٔ خودشان را مردهٔ جاهلیة نمیدانند وخودشان را رعیت او اعتقاد
میکنند ومنتظر ظهور او میباشند والحاصل این بیست وهشت حدیث با آن دوازده
حدیث خلفاء اثنا عشر که همه اش چهل حدیث میشود که در ذیل حدیث چهلم ذکر کردیم
اگر با همدیگر ضم شود وآنها را در نزد هم کسی تأمل وملاحظه نماید واز تعصب در مذهب
قطع نظر کند وخود را مقلد فرض نکند ودر مقام معرفت دین وشناختن رئیس مسلمین یعنی
الیقین بوده باشد البته بحول وقوهٔ خداوند وببرکت احادیث حضرت رسول خدا صلی الله
علیه واله امام زمان خودش را میشناسد ومردهٔ او مردهٔ جاهلیة نمیشود ویقین بوجود
وغیبت حضرت حجة بن الحسن عسکری علیهم السلام میکند بعلت آنکه اگر این چهل حدیث

بعد از چهل حدیث اول افادهٔ علم ویقین بوجود وغیبت حضرت مهدی صاحب الزمان نکند
واز اینها علم قطعی حاصل نشود بوجود آنحضرت وامام بودن او وبعد از پدرش دیگر علم ویقین
در هیچ حکمی ومسئلهٔ از احکام ومسائل حلال وحرام از برای احدی از خواص وعوام از سنی
وشیعی حاصل نمیشود زیرا که دلیلهای هیچ کدام از احکام باین کثرت وزیادتی وباین محکمی و
متقنی در نزد سنی وشیعی نیست ونخواهد شد بلکه مؤلف میگوید که هر طائفه ازین
احادیث دلیل قطعی است بوجود مهدی صاحب الزمان علیه السلام درین زمان وغائب
بودن آنحضرت از مردمان مثل دوازده حدیث خلفاء اثنا عشر ومثل اخبار امان ومثل
احادیث طائفه ومثل اخبار سفینه ومثل اخبار ثقلین ومثل اخبار ذریه وائمه ومثل
احادیث امام زمان که جملتان چهل حدیث شد بعد از چهل حدیث اول که ذکر شد و
باین حد اکتفاء کردیم وباقی احادیث را که در کتب علماء اهل سنت نقل نموده اند در فضائل
ومناقب حضرت مهدی وظهور او وبعد ازین از جهت خوف طول کلام در این مقام ذکر نکردیم
وهر که زیاده براین خواسته باشد رجوع نماید بکتب علماء اهل سنت ویا بعقبات الانوار و
ویا بحار الانوار ویا غیر اینها

باب سیم در ذکر چهل کتاب از کتب علماء وفضلاء اثنا عشریه
که در فضائل ومناقب ومعجزات وخوارق عادات وولادت وامامت ووجود وغیبت حضرت
حجة بن الحسن عسکری مهدی صاحب الزمان علیهم السلام نوشته شده وذکر اسامی
مصنفین ومؤلفین آنها بطریق اجمال واختصار نظیر باب اول که در ذکر اسامی اقرار
کنندگان بود بوجود آنحضرت از علماء اهل سنت پس میگویم بعون الله تعالی
اول کتاب شفاء وجلاء در غیبت از عالم جلیل ابو العباس احمد بن علی رازی خطیب ایادی
علیه الرحمة دوم کتاب مختصر ما نزل من القرآن فی صاحب الزمان علیه السلام از
فاضل نبیل ابو عبد الله احمد بن محمد بن عیاش رحمه الله سیم کتاب ترتیب الادلة
فیما یلزم خصوص الامامیه دفعه عن الغیبة والغائب از افاضل کامل احمد بن حسین بن
عبد الله مهرانی رضوان الله علیه چهارم کتاب ذکر القائم من ال محمد علیهم السلام از
ادیب فاضل احمد بن المروزی رحمه الله پنجم کتاب المهدی از فاضل جلیل ابی موسی عیسی بن
مهران علیه الرضوان ششم کتاب الغیبة از عالم ادیب حسن بن حمزة العلوی الطبری
قدس سره هفتم کتاب اثبات الرجعة معروف بغیبة از عالم باسرار فضل بن شاذان علیه
الرحمة والرضوان هشتم کتاب الحجة فی ابطاء القائم علیه السلام از انجاب فیر نهم کتاب جلاء
الران عن قلوب الاخوان در غیبت از عالم کامل احمد بن محمد بن جنید مشهور بابن جنید
رحمه الله دهم کتاب کمال الدین از شیخ فقیه صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی اعلی الله
مقامه یازدهم کتاب غیبت از شیخ جلیل محمد بن مسعود عیاشی صاحب کتاب تفسیر معروف

رحمة الله علیه دوازدهم کتاب رجعة نیز از انجناب سیزدهم کتاب غیبت از عالم فاضل کامل محمد بن ابراهیم نعمانی تلمیذ شیخ المشایخ کلینی رحمهما الله چهاردهم کتاب مقنع از علم الهدی سید مرتضی اعلی الله درجاته که از برای وزیر مغربی نوشته پانزدهم کتاب غیبت از شیخ الطائفة ابی جعفر محمد بن حسن طوسی اعلی الله اعلامه شانزدهم کتاب غیبت از شیخ صدوق مشهور برسالهٔ غیبت که از برای اهل الری نوشته هفدهم کتاب غیبت از شیخ محمد بن محمد بن نعمان مفید اعلی الله مقامه معروف برسالهٔ غیبت هجدهم کتاب برهان در طول عمر حضرت صاحب الزمان علیه السلام از ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان علامه کراجکی علیه الرحمة نوزدهم کتاب کنز الفوائد و تأویل الآیات نیز از انجناب بیستم کتاب صاحب الزمان صلوات الله علیه از شیخ فاضل محمد بن جمهور عم صاحب کتاب واحده علیه الرحمه بیست و یکم کتاب وقت ظهور القائم علیه السلام نیز از انجناب بیست و دوم کتاب فرج کبیر در غیبت از شیخ عارف فقیه ابو عبد الله محمد بن هبة الله طرابلسی رحمه الله بیست و سیم کتاب غیبت از عامل کامل ابو المظفر علی بن حسین همدانی که از سفراء امام علیه السلام بود رفع الله اعلامه بیست و چهارم کتاب توقیعات غیبت از عالم فقیه عبد الله بن جعفر حمیری علیه الرحمة والرضوان بیست و پنجم کتاب جنا الجنتین در ذکر ولد العسکریین علیهما السلام از محدث کامل و عالم فاضل قطب راوندی اعلی الله درجته بیست و ششم کتاب سلطان المفرج از اهل ایمان از عالم زاهد و فاضل عابد بهاء الدین علی بن عبد الکریم حسینی نجفی رفع الله اعلامه و مقامه بیست و هفتم کتاب سرور اهل ایمان در علائم ظهور صاحب الزمان علیه السلام نیز از انجناب بیست و هشتم کتاب غیبت در احوالات حضرت حجة عجل الله فرجه نیز از انجناب و کتاب انوار المضیئة در حکمت شرعیه که حالات حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام را در ضمن احوالات حضرات ائمه صلوات الله علیهم بیان فرموده نیز از انجناب است بیست و نهم کتاب کفایة المهتدی در احوال حضرت مهدی علیه السلام از عالم کامل سید محمد بن محمد حسینی موسوی سبزواری رحمه الله سیام کتاب بحار الانوار که جلد سیزدهم باشد و رسالهٔ رجعة از محدث ماهر و محقق کامل علامه مجلسی اعلی الله درجاته سی و یکم کتاب شرعة التسمیة از عالم محقق مدقق میرداماد علیه الرحمة سی و دوم کتاب کشف التعمیة در حکم تسمیة و کتاب ایقاظ در اثبات رجعة از شیخ محدث ماهر و متتبع کامل محمد بن حسن حر عاملی عامله الله بالطاف سی و سیم کتاب رجعة از شیخ محدث امیر محمد مؤمن استرابادی از مشایخ مجلسی اعلی الله مقامهما سی و چهارم کتاب فلک المشحون از عالم جلیل و فاضل نبیل سید باقر قزوینی اعلی الله اعلامه سی و پنجم کتاب مولد القائم و کتاب محجة در آنچه نازل شد در حجة و کتاب تبصرة

الولی در بیان آن اشخاصیکه دیده اند حضرت مهدی علیه السلام را از محدث ماهر و عالم کامل و فاضل نبیل سید هاشم بحرانی اعلی الله اعلامه و رفع فی الخلد مقامه سی و ششم کتاب عوالم در غیبت از فاضل کامل محمد کاظم هزارجریبی علیه الرحمة سی و هفتم کتاب غیبت از عالم فاضل سید علی ولدار نقوی هندی نصیرابادی که از فحول علماء هند است و صاحب تصانیف رائقه است رحمه الله سی و هشتم کتاب جنة المأوی و رسالهٔ کشف الاستار از عالم نحریر و محدث کامل ماهر صاحب تصانیف کثیره و مؤلفات شریفهٔ رائقه و رسائل نفیسه الحاج میرزا حسین نوری معاصر اعلی الله درجاته و حشره مع الائمة سی و نهم کتاب نجم الثاقب در احوال امام غائب نیز از انجناب که الحق کتاب نفیس و تألیف شریف است و در نظر حقیر بهترین کتب تصنیف شده در غیبت است و انفس رسائل تألیف گردیده در احوال حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام است چهلم کتاب تحفة الشیعة در بیان ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه و اثبات رجعت ائمه علیهم السلام مشتمل بذکر صد و دوازده آیه از آیات نازله در شان و ظهور حضرت حجة بن الحسن علیه و آبائه الصلوة والسلام تصنیف حقیر مؤلف این کتاب و کتابهائیکه در این خصوص علماء اثنا عشریه علیهم الرضوان والرحمة تألیف کرده اند زیادتر از این بود که ذکر کردیم و کتب و رسائل تصنیف شده از ایشان در این باب بیشتر است و حقیر اکتفاء باین عدد شریف نمود از جهت موافقت ابواب این کتاب و هر یکی از این کتب مذکوره مشتمل است برحالات و کرامات و معجزات و ولادت و دلیلهای امامت و غیبت و ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه و دفع شبهات وارده در این باب بحیثیتی که هرکدام از آنها در اثبات این مطلب کافی و وافی و از برای منکر جواب شافی است و اگر کسی قطع نظر کند از تعصب در مذهب و عمداً عناد نکرده باشد و خیال هدایت داشته باشد هرکدام از این کتب مع قطع نظر از مصنف آن و شیعه و یا سنی شدن آن دلیل واضح و برهان لائح است در وجود مبارک آنحضرت و غیبت او و ظاهر شدن او بعد از این و تا محال در هیچ مطلبی از مطالب اصول الدین و فروع آن این همه کتاب تألیف و تصنیف از علماء شیعه نشده و این همه دلیل و برهان اقامه نکرده اند مگر خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در آن نیز کتب بسیار تصنیف کرده اند و الحاصل این مطلب را در آن کتابها مثل آفتاب در نصف النهار نموده اند و از برای طالب هدایت روشن فرموده و ابداً تعصب را ملاحظه نکرده اند و در کمال انصاف دلیل بیان فرموده اند و خودشان را در اکثر موارد اجنبی گمان کرده اند و مثل غیر اثنا عشری دانسته اند مثل جمعی از علماء اهل سنت که اسامی شریفهٔ ایشان در باب اول ذکر شد که بدون تعصب اقرار بوجود مهدی صاحب الزمان کرده اند و حجة بن الحسن را مهدی وعده شده دانسته اند

و منتظر ظهور آنحضرت شده اند و او را غائب میدانند **باب چهارم در ذکر چهل حدیث**
از احادیث معتبرهٔ اثنا عشریه که آنها را بطریق خود شان و باسناد شریف شان در کتب
معتبرهٔ خود نقل کرده اند و آن احادیث متضمن است فضائل و مناقب و خوارق عادات
و بعضی حالات حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام را **حدیث اول** سلیم بن قیس
هلالی که از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است در کتاب خود که شیخ نعمانی در
کتاب غیبت خود فرموده که خلافی نیست در میان حملهٔ علم شیعه که آن کتاب اصلی است از
اصول که روایت کرده آن را اهل علم و حملهٔ حدیث اهل بیت علیهم السلام و اقدم آنها از
اصول است که شیعه بآن رجوع میکنند و بر او اعتماد نمایند که از خود آنحضرت شنید که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود در بیان ذکر اولی الامر که تو یا علی اول ایشانی انگاه
امامان را یک یک شمردند تا امام حسن عسکری علیهم السلام پس فرمود انگاه پسر او حجة
قائم ختم کنندهٔ اوصیاء من و خاتم خلفای من و انتقام کشنده از دشمنان من که پر میکند
زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم **تمام شد** **حدیث دوم** نیز
در آن کتاب روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین که رسول خدا فرمود من اولی هستم بر
مؤمنین از نفس خود شان و نیست برای ایشان با وجود من امری و علی بعد از بعد از
من اولی است بر مؤمنین از نفس خود شان و نیست برای ایشان با وجود او امری انگاه
ذکر فرمود تا حضرت امام محمد باقر علیهم السلام بهمین قسم و فرمود در عقب حضرت باقر
مردانی چند هستند یکی پس از دیگری و نیستند هیچکدام از ایشان مگر اولی بر مؤمنین از
نفس خود شان و نیست برای مؤمنین با وجود ایشان امری و همه ایشان هدایت هستند
و هادیند و مهدیند تا انکه ذکر فرمود جنت عدن را و فرمود با من از اهل بیت من در
انجا دوازده نفر هستند اول ایشان علی بن ابیطالب و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان
حسین است انگاه جملهٔ از اوصاف ایشان را از عصمت و تبلیغ و هدایت و غیر آن بیان
فرمود و ذکر کرد **حدیث سیم** نیز در آن کتاب روایت کرده از آنحضرت که فرمود ای
سلیم من و اوصیای من که یازده مرد اند از فرزندان من امامانند و هدایت کنندگان
و هدایت شدگان که ملائکه با ما سخن گویند سلیم بن قیس گفت گفتم یا امیر المؤمنین کیستند
ایشان فرمود دو پسر من حسن و حسین انگاه این پسر من و گرفت دست حضرت علی بن الحسین را
و آنحضرت طفل بود انگاه هشت نفر از فرزندان او و هر یک بعد از دیگری تا انکه فرمود این دوازده
نفر اوصیاء هستند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله **حدیث چهارم** باز در آن کتاب
روایت نموده که با حضرت امیر المؤمنین از صفین مراجعت میکردیم پس فرود آمد
لشکر آنحضرت نزدیک دیر نصارائی پس بیرون آمد از آن راهبی که نام او شمعون بن حمون

بود از فرزندان شمعون وصی حضرت عیسی و با او کتابی بود بخط شمعون و املاء عیسی
و در آنجا مذکور بود بعد از اوصاف حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وزارت و
خلافت حضرت امیر المؤمنین و اینکه او ولی هر مؤمن است بعد از پیغمبر که انگاه یازده
نفر از فرزندان او و فرزند فرزند او و اول ایشان شبر دوم شبیر و نه نفر از فرزندان شبیر
یکی بعد از دیگری و آخر ایشان کسی است که نماز میکند حضرت عیسی در پشت سر او که
سلطنت میکند و کسیکه دین خود را مخفی میکند و کسیکه ظاهر میشود و کسیکه اول
از ایشان ظهور نماید و پر میکند جمیع بلاد خداوند را از عدل و داد و مالک میشود ما بین مشرق
و مغرب را تا انکه غالب میکند او را خداوند بر همه ادیان انگاه شرح داده حال جملهٔ از
اهل ضلال را و در آخر خبر سلیم بن قیس گفته که حضرت بیکی از اصحاب خود فرمود بر خیز
و کتاب او را از عبرانی بعربی ترجمه کن و چون آن شخص ترجمه کرد و آورد حضرت با امام حسن
فرمود بنزد من بیاور آن کتاب را که بتو دادم و بخوان آن را ای پسر من و تو ای فلان نظر کن
در نسخهٔ این کتاب که او خط من است و املاء حضرت رسول خدا چون خواند یک حرف
با هم خلاف نداشت گویا هر دو املاء یک نفر بود **تمام شد** و این چهار حدیث دلیل واضح است
در امامت و خلافت و وجود غیبت حضرت حجة ابن الحسن علیهم السلام و ظهور آنحضرت
بعد از این خصوصاً حدیث چهارم که نص است در ظهور او و پر کردن او زمین را از عدل
و داد **حدیث پنجم** شیخ ثقه جلیل القدر عظیم الشأن ابو محمد فضل بن شاذان نیشابوری
که صد و هشتاد جلد کتاب تألیف فرموده و از خواص اصحاب حضرت امام رضا و امام محمد تقی
بوده و از آن بزرگواران روایت کرده و در آخر زمان حضرت امام حسن عسکری وفات نموده
و آنحضرت بر او رحمت فرستاده در کتاب غیبت خود موسوم باثبات الرجعة روایت کرده
از حسن بن محبوب از علی بن رئاب که گفت حدیث کرد مرا ابو عبدالله علیه السلام حدیث
طولانی از حضرت امیر المؤمنین و در آخر آن حضرت جملهٔ از فتنه های آخر الزمان را بیان فرمود
تا خروج دجال پس فرمود انگاه ظاهر میشود امیر الامرة یا پادشاه پادشاهان و کشندهٔ کافران
سلطان مأمول که متحیر است در غیبت او عقول و او نهم از فرزندان تست ای حسین
ظاهر میشود در بین رکنین و غالب میشود بر ثقلین و وا نمیگذارد در زمین ادنین یعنی
پست رتبه را و بد فطرت را خوشا بحال مؤمنی که درک میکند زمان او را و میرسد بهنگام
او را و حاضر میشود در ایام او و ملاقات میکند با اقوام او **حدیث ششم** نیز آن بزرگوار
روایت نموده از ابن ابی عمیر از حماد بن عیسی از ابی شعبهٔ حلبی از ابی عبدالله علیه السلام
از پدرش امام محمد باقر از پدرش علی بن الحسین از عمش حسن بن علی بن ابیطالب که
فرمود پرسیدم از جد خود رسول خدا آیا از امامان که بعد از آن حضرت خواهند بود پس

فرمود که امامان بعد از من بعدد نقباء بنی اسرائیل دوازده نفرند که عطا فرموده است
خداوند بایشان دانش وفهم مرا وتو را از ایشانی ای حسن پس عرض کردم یا رسول الله که ظهور
خواهد کرد قائم ما اهل بیت فرمود بدرستیکه ای حسن که مثل او مثل قیامت است که
پنهان داشته خداوند علم آن را از اهل آسمان وزمین ونمی آید روز قیامت مگر ناگاه
وبخبر حدیث هفتم نیز آنجناب درآن کتاب روایت نموده از عبد الرحمن بن ابی نجران
از عاصم بن حمید از ابی حمزه از حضرت امام محمد باقر که فرمود پیغمبر بحضرت امیر المؤمنین
فرمود که یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته اند آن را وجمع
شود کلمهٔ ایشان بستم نمودن وغلبه کردن بر تو پس اگر اعوان وانصاری بیابی جهاد کن با
ایشان واگر نیابی باز دار دست خود را ونگاه دار خون خود را پس بدرستیکه شهادت
تو بعد از این است وبدانکه یا علی فرزند من انتقام خواهد کشید در دنیا از آنها که بر تو واولاد
وشیعیان تو ظلم کرده اند وخداوند ایشان را درآن جهان بعذاب شدید گرفتار خواهد
گردانید پس سلمان عرض کرد که یا رسول الله کیست آنکه این کار را خواهد کرد فرمود
نهمین از اولاد پسر من حسین آنکه ظاهر شود بعد از پنهان بودن طولانی وپس از ظهور
خود آشکار نماید امر خداوند را وظاهر کند دین خدا تعالی را وانتقام کشد از دشمنان خدا واو
وپر سازد زمین را از عدل وداد چنانچه پر شده از جور وظلم سلمان گفت کی ظاهر خواهد
شد یا رسول الله فرمود آن را کسی نمیداند مگر خدا تعالی ولکن از نشانهاست که از
جملهٔ آنهاست ندائی از آسمان وفرو رفتن جمعی بزمین در طرف مشرق وفرو رفتن
جمعی در مغرب وفرو رفتن جمعی در بیداء که در نزدیک مدینه است مؤلف گوید مراد
مراد از این فرو رفتن لشکر سفیانی است در زمین که نام آن بیداء است در نزدیک مدینه
حدیث هشتم باز آن بزرگوار در کتاب غیبت خود روایت کرده از راوی جلیل صفوان بن
یحیی از ابی ایوب از ابراهیم بن ابی زیاد خزاز از ابی حمزه ثمالی از ابی خالد کابلی که گفت وارد
شدم بمنزل مولای خود حضرت سید سجاد ودر دست آنحضرت صحیفهٔ دیدم که بر آن
مینگریست وسخت میگریست گفتم پدر ومادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا
چیست این صحیفه حضرت فرمود که این نسخهٔ لوحی است که خدا تعالی برسول خود بهدیه
فرستاده آن لوحی را که در آنست نام خدا ونام رسول او ونام امیر المؤمنین ونام عمم حسن بن
علی ونام پدرم ونام من ونام فرزندم محمد باقر ونام فرزند او جعفر صادق ونام فرزند او
موسی کاظم ونام فرزند او علی رضا ونام فرزند او محمد تقی ونام فرزند او علی النقی ونام فرزند
او حسن زکی ونام فرزند او حجة الله وقائم بامر الله وانتقام کشنده از اعداء الله آنکه غائب
شود غائب شدنی طولانی وبعد از آن ظاهر شود وپر کند زمین را از عدل وداد همچنانکه

پر شده از ستم وبیداد حدیث نهم نیز آنجناب درآن کتاب روایت کرده از محمد بن سنان
از مفضل بن عمر از جابر جعفی از سعید بن مسیب از عبد الرحمن بن سمره گفت که حضرت
رسول خدا فرمود که چون آفرید خداوند جلیل حضرت ابراهیم خلیل را حجاب از پیش نظر
آنحضرت برداشت پس در جنب عرش مجید نوری دید پرسید که بار خدایا این چیست خداوند
فرمود این نور برگزیدهٔ من است از خلق من ودید نوری در نزد آن نور پس عرض کرد بار خدایا
آیا چیست این نور حقتعالی فرمود که آن ناصر دین من علی است ودر نزد آن دو نور سه
نور دیگر بنظر حضرت خلیل رسید وپرسید که این نورها چیست خطاب رسید که آن
نور فاطمه دختر محمد وحسن وحسین است که دو فرزند او وعلی بن ابیطالبند پس عرض نمود
ای پروردگار من نه نور دیگر می بینم که در دور آن پنج نور در آمده اند خطاب رسید که
آن نور علی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی بن جعفر وعلی بن موسی و
محمد بن علی وعلی بن محمد وحسن بن علی وحجة بن الحسن علیهم السلام است واو کسی است
که ظاهر شود بعد از غائب شدن از شیعه ودوستان خودش حضرت ابراهیم گفت ای خدا
من من نورهای بسیار می بینم که دور ایشان را فرا گرفته اند که نمیشمارد این نورها را مگر
خودت وهیچکس قادر بر شماردن آنها نیست آن نورها چیست حقتعالی فرمود آن
نورهای شیعیان ایشان است وشیعیان علی بن ابیطالب امیر المؤمنین است حضرت خلیل
عرض نمود بچه شناخته میشوند شیعهٔ امیر المؤمنین خداوند فرمود بر پنجاه ویک رکعت در شبانه
روز نماز کردن وآشکار بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در نماز وقنوت خواندن در نماز پیش از
رکوع وجبین بر خاک گذاشتن بعد از نماز وانگشتر در دست راست کردن پس حضرت
خلیل گفت بار خدایا مرا از شیعیان امیر المؤمنین قرار ده خطاب رسید ای ابراهیم ما
ترا از شیعیان علی گردانیدیم پس از این جهة خداوند در قرآن فرستاد وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ
لَإِبْرَاهِيمَ مفضل گفت روایت کرده اند از برای ما که در وقتیکه حضرت ابراهیم احساس
نمود که وقت رحلت است پس این حدیث را بجهت اصحاب خودش روایت کرد وبعد از
آن سر بسجده گذاشت وروح مقدس حضرت خلیل در سجده قبض شد ودر حال وفات کرد
سلام الله علیه وعلی نبینا وآله حدیث دهم باز آنجناب درآن کتاب روایت کرده
از عبد الرحمن ابن ابی نجران از عاصم بن حمید از ابو حمزه ثمالی ونیز روایت کرده از حسن بن
محبوب از ابی حمزه ثمالی از سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس که او گفت حضرت پیغمبر فرمود
که چون مرا عروج بآسمانها فرمودند بسدرة المنتهی رسیدم پس خطاب رب الارباب
رسید که یا محمد عرض کردم لبیک لبیک ای خدای من خداوند تعالی فرمود که ما هیچ
پیغمبری بدنیا نفرستادیم که منقضی شود روزگار نبوت او مگر آنکه بپای داشت امر دعوت را

وبجای خود گذاشت برای هدایت امت بعد از خود وصی خود را وبجهت نگاهبانی شریعت حجتی را پس ما گردانیدیم علی بن ابیطالب را خلیفه تو و امام امت تو پس حسن را وبعد از او حسین وبعد از او علی بن الحسین وبعد از او محمد بن علی وبعد از او جعفر بن محمد وبعد از او موسی بن جعفر وبعد از او علی بن موسی وبعد از او محمد بن علی وبعد از او علی بن محمد وبعد از او حسن بن علی وبعد از او حجة پسر حسن را ای محمد سر بالا کن چون سر بالا نمودم انوار علی وحسن وحسین را ونه تن از فرزندان حسین را دیدم وحجة صاحب الزمان درمیان ایشان میدرخشید که گویا ستارهٔ درخشنده بود پس خداوند فرمود که ایشان خلیفه ها وحجتهای منند در زمین وخلیفه ها واوصیای تواند بعد از تو پس خوشا حال کسیکه دوست دارد ایشان را و وای بر آن کسیکه دشمن دارد ایشان را

حدیث یازدهم نیز آن بزرگوار در غیبت خود روایت کرده از محمد بن ابی عمیر واز احمد بن محمد بن ابی نصر از ابان بن عثمان از ابان بن تغلب از عکرمه از عبد الله بن عباس گفت یهودئی که او را نعثل میگفتند بنزد حضرت پیغمبر آمد وگفت یا محمد من چند چیز از تو میپرسم که بسیار وقت است که آن درسینه من میگردد اگر جواب ادا نمائی بدست تو اسلام میاورم آنحضرت فرمود بپرس گفت یا محمد پروردگار خود را از برای من وصف کن آنحضرت فرمود وصف نمیتوانند کرد حضرت خالق را مگر بآن چیزیکه خود وصف کرده است بآن خودش را چگونه وصف نمایند خالق واحد وافرینندهٔ یگانه را که عاجز است حواس از آنکه او را دریابد وادراک ذات مقدس او نماید وفرومانده است اوهام از آنکه او را بیابد وبه کُنه ذات او برسد ودرمانده است خطرات از آنکه حدی از برای او پیدا کند وناتوان است بصائر از آنکه احاطهٔ قدرت او کند وبزرگتر است از آنکه وصف کنندگان او را وصف کنند ودور است در نزدیک ونزدیک است در دور وچگونگی را او چگونگی داده است پس نمیتوان گفت که او چگونه است وکجائی را او کجائی داده است پس نمیتوان گفت که او کجا است ومنقطع میشود فکرها از شناختن او پس او واحد است یعنی کثرت در وحدانیت او وذات او متصور نیست واز ابعاض واجزاء معرا است وصمد است یعنی جسم نیست که توان گفت که میان تهی است وخداوند نیست که کل خلایق در حوایج ورغایب روی بدرگاه او میاورند واز او حاجتها میطلبند واز او مرادها میابند وبالجمله آنحضرت فرمود که خداوند تعالی احد است وصمد است همچنانکه خود خودش را وصف کرده است ووصف کنندگان نمیرسند بحد وصف کردن ونشان دادن او چنانکه خود وصف خود فرموده لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ است نعثل گفت راست گفتی یا محمد پس خبر ده مرا از آنکه گفتی خدا یک است واو را شبیه نیست آیا نه چنین است

که خدا یکیست وانسان نیز یکیست ویگانگی ووحدانیت خدا مانند شده است بمانند ویگانگی انسان را پس آنحضرت فرمود که خدا واحد است واحد المعنی یعنی همیشه واحد ویگانه بوده چیزی با او نبوده وبیحد وبی اعراض است وهمیشه همچنین بوده وهمچنین خواهد بود وانسان واحد ثانوی است یعنی غیر واحد حقیقی است جسم است وعرض است وروح است وبدرستیکه تشبیه در معانی است نه در غیر معانی است وهیچکس در معنی واحدانیت ودر وحدانیت با او شرکت ندارد نعثل گفت راست گفتی یا محمد پس خبر ده مرا که وصی تو کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده مگر آنکه او را وصی بوده وپیغمبر ما موسی وصیت کرد به یوشع بن نون آنحضرت فرمود بلی خبر دهم ترا بدرستیکه وصی وخلیفه من بعد از من علی بن ابیطالب است وبعد از او دو سبط من حسن وحسین وبوصایت از بعد او درمیاید نه تن از صلب حسین که امامان ابرار ونیکوکارند نعثل گفت نام ایشان را بیان فرما برای من یا محمد حضرت فرمود بلی چون حسین درگذرد پسر او علی وصی وخلیفه باشد وچون مدت خلافت ووصایت علی بنهایت میرسد پسر او محمد وچون مدت وصایت محمد تمام شود پسر او جعفر وچون مدت وصایت جعفر تمام شود پسر او موسی وچون مدت وصایت موسی تمام شود پسر او علی وبعد از او پسر او محمد وبعد از او پسر او علی وبعد از او پسر او حسن وبعد از او پسر او حجة بن الحسن ع وایشان دوازده امامند بعدد نقباء بنی اسرائیل نعثل گفت پس جای ایشان در جنة کجا است فرمود با منند در درجه من گفت شهادت میدهم که نیست خدائی مگر الله وشهادت میدهم که تو رسول وفرستادهٔ خدائی وشهادت میدهم که ایشانند اوصیاء بعد از تو بتحقیق که یافته ام این معنی را در کتابهای سابق پس خبر ده مرا از وصی دوازدهم از جملهٔ اوصیاء تو آنحضرت فرمود که او غائب خواهد شد تا او را نبینند وزمانی پیش آید امت مرا که نماند از اسلام مگر اسم اسلام واز قرآن مگر رسم آن در آن هنگام رخصت دهد خداوند تعالی او را بظهور نمودن پس نعثل برخاست وبرخاست از پیش پیغمبر ودر آنحال میگفت صلوات خداوند بر تو باد ای بهترین پیغمبران وصلوات خداوند بر اوصیاء تو باد که پاک ومنزهند از عیبها وگناهان وسپاس وحمد مر خدا را که پروردگار عالمیان است

حدیث دوازدهم باز در آن کتاب انجاب روایت کرده از فضالة بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر که پیغمبر با میر المؤمنین فرمود که من اولایم بمؤمنان از نفسهای خود شان وبعد از من یا علی تو اولائی بر مؤمنان از نفسهای ایشان وبعد از ان امام حسن اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان وبعد از ان امام حسین اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان وبعد از ان علی بن الحسین ع اولی است بمؤمنان از نفسهای شان وبعد از ان محمد بن علی اولی است بمؤمنان از

نفسهای ایشان و بعد ازان جعفر بن محمّد اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد ازان
موسی بن جعفر اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد ازان علی بن موسی اولی است به
مؤمنان از نفسهای ایشان و بعد ازان محمّد بن علی اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد
ازان علی بن محمّد اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد ازان حسن بن علی اولی است
بمؤمنان از نفسهای ایشان و بعد ازان حجّة بن الحسن اولی است بمؤمنان از نفسهای ایشان انگه
منتهی میشود خلافت و وصایت و غائب خواهد شد مدّتی طولانی و بعد ازان ظاهر خواهد
شد و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم والحمد لله

حدیث سیزدهم نیز ازان بزرگوار در ان کتاب روایت نموده از محمّد بن حسن واسطی از زفر
بن هذیل از سلیمان بن مهران اعمش از مورق از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت
وارد شد مرد یهودی بمجلس حضرت پیغمبر که جندل بن جناده نام داشت و از یهود خیبر بود
پس عرض کرد یا محمّد خبر ده مرا از انکه خدا برا نیست و انچه نزد خدا نیست و از انچه نمیداند
ان را خداوند حضرت فرمود انکه خدای را نیست شریک است و انچه نیست نزد خداوند
ظلم است و انچه نمیداند انرا خداوند ان قول شما گروه یهودیان است که میگوئید عزیر
پسر خدا است قسم بخداوند که خدا کسی را فرزند خود نمیداند پس جندل گفت اَشهَدُ
ان لا اله الا الله و انّك رسول الله حقاً بعد ازان گفت ای رسول خدا من در خواب
موسی بن عمران را دیدم که با من گفت ای جندل بدست حضرت محمّد مسلمان شو
و باوصیاء بعد از او ایمان بیاور و تمسّك کن بایشان و بیزاری جو از بد کنندگان بر ایشان
و چون مرا خداوند توفیق داد و بخدمت تو رسانید و شرف اسلام را روزیم گردانید
مرا بر حال اوصیاء خود اگاه فرما تا تمسّك نمایم بر ایشان حضرت رسول خدا فرمود که
ای جندل اوصیاء من بعدد نقباء بنی اسرائیل است جندل گفت من در توریة
یافتم که عدد نقباء بنی اسرائیل دوازده تن بودند انحضرت فرمود بلی امامان که اوصیای
منند بعد از من منحصرند بدوازده تن جندل گفت همه ایشان در یك زمان خواهند
بود حضرت فرمود همه در یك زمان نخواهند بود بلکه یکی بعد از یکی بامر امامت و وصایت
قیام خواهند فرمود و تو درك نخواهی کرد مگر خدمت سه نفر از ایشان را جندل گفت
پس نامهای ایشان را برای من بیان فرما حضرت فرمود تو درخواهی یافت سیّد اوصیاء و
وارث علم انبیاء و پدر امامان اتقیاء علی بن ابیطالب را بعد از من و بعد از او دو فرزند
او حسن و حسین را پس تمسّك نما بایشان و فریفته نکند ترا جهل جاهلان و چون
وقت ولادت فرزند من علی بن الحسین باشد که سیّد و سرور عابدان است اجل تو در
رسد و اخر توشه از دنیا یك جرعه شیر باشد که انرا خواهی نوشید جندل گفت یا

رسول الله چیست نامهای اوصیای تو که بعد از علی بن الحسین امامانند برای مسلمانان
حضرت فرمود که چون منقضی شود مدّت امامت و وصایت علی بن الحسین قائم شود
بامر امامت پسر او محمّد که لقب او باقر باشد و بعد از او پسر او جعفر که لقب او صادق است
و بعد از او پسر او موسی و لقب او کاظم است و بعد از او پسر او علی که او را رضا گویند و بعد از
او پسر او محمّد که او را تقی گویند و بعد از او پسر او علی که او را نقی گویند و بعد از او پسر او حسن و لقب
او زکی و بعد ازان غائب گردد از مردمان امامی از ایشان جندل گفت یا رسول الله حسن از
ایشان غائب گردد فرمود نه و لکن پسر او حجّة غائب گردد غیبتی طولانی جندل گفت نام او
چه باشد حضرت فرمود نام برده نشود تا زمانیکه خدا او را ظاهر کند جندل گفت بتحقیق
که بشارت داد بر ما حضرت موسی بتو و اوصیای تو که از ذریّه تواند و بعد ازان حضرت رسول خدا
این ایه را تلاوت فرمود وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ الی قوله تعالی مِن بَعْدِ خَوْفِهِمْ
اَمْنًا جندل گفت یا رسول الله خوف ایشان از چه باشد حضرت فرمود در زمان هر
یك از ایشان شیطانی باشد که ایشان را ازار کند و بر ایشان جفا نماید و چون رخصت
دهد خداوند حجّة را بیرون اید و پاك سازد زمین را از ظالمان و پر کند زمین را از
عدل و داد انچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور خوشا حال انانکه در زمان غائب شدن
او صبر کنند و خوشا حال انانکه سالك شوند بحجّة و طریقهٔ او و در مودّت و محبّت او ثابت
باشند ایشان انانند که خداوند در کتاب خود ایشان را وصف فرموده بقول خود
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ و در جای دیگر از کتاب خود در صفت ایشان فرموده اُولٰئِكَ
حِزْبُ اللهِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ جابر گفت بعد ازان جندل بن جناده زیست تا
ایام امام حسین بعد ازان رفت بطائف و در انجا بیمار شد و در ان بیماری شیر طلبید و
جرعه ازان نوشید و گفت این عهدیست که رسول خدا فرموده بود که اخر توشه من از
دنیا جرعه از شیر باشد و بعد ازان رحلت کرد و در طائف در موضعی که ان را کورا گویند
مدفون شد

حدیث چهاردهم نیز در ان کتاب ان بزرگوار روایت کرده از حسن بن
علی بن سالم از پدر خود از ابی حمزه ثمالی از سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس گفت پیغمبر فرمود
که چون خداوند تعالی دنیا را افرید نظر فرمود بر اهل زمین و بعد ازان برگزید مرا از همهٔ
عالمیان و مرا پیغمبری داد و برسالت بعالمیان فرستاد پس مرتبهٔ دوّم بنظر قدرت بعالمیان
نگریست و علی را اختیار فرمود و امامت با و کرامت فرمود و مرا امر نمود که او را ببرادری
و وصایت و خلافت و وزارت فراگیرم پس علی از من است و من از ویم و او شوهر دختر من
است و پدر دو سبط من حسن و حسین است و بعد فرمود اگاه باشید که خداوند مرا و ایشان را
حجّتها گردانید بر بندگان خود و مقرّر فرمود از صلب حسین امامان که برپا دارند امر مرا

وحفظ کنند وصیت مرا پس فرمود نهم از امامان که از صلب حسین اند قائم اهل بیت
من و مهدی امت من است وشبیه ترین مردمان است بمن در شمایل وافعال واقوال خود
وظاهر خواهد شد بعد از غائب بودن طولانی وحیرت مضله ومهدی آشکار سازد امر
خدا را وظاهر گرداند دین خدا را ومؤید گردد بیاری کردن خدا وملائکه نصرت نمایند
اورا وپر کند زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از ظلم وجور وستم

حدیث پانزدهم باز انجناب دران کتاب روایت کرده از علی بن الحکم از جعفر بن سلیمان
از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از سلمان فارسی که گفت خطبه خواند رسول خدا
برما وفرمود ای گروه مردمان من رحلت کننده ام درین زودی وروانه شونده ام به
مغیب وصیت میکنم شما را در بارهٔ عترت خود که نیکوئی کنید با عترت من وبپرهیزید
از بدعت پس بدرستیکه هر بدعتی ضلالت است ولامحاله اهل ضلالت در دوزخند
ای گروه مردمان هر کس نبیند آفتاب را پس میباید چنگ بزند بماه وهر کس نیابد
ماه را میباید چنگ بزند بفرقدین پس هرگاه نیابد فرقدین را چنگ بزند به ستاره های
روشن بعد از من ومیگویم شما را پس بدانید که قول من قول خداوند است پس مخالفت
نکنید خدا را در آنچه امر کرد شما را بران وان خدا تعالی میداند که من رسانیدم بشما آن
چیزی را که امر کرد مرا بآن وشاهد میگیرم خداوند را برخود وبر شما سلمان گفت که
چون حضرت رسول از منبر بزیر آمد از پی او رفتم تا داخل خانهٔ عایشه شد پس من در آمدم
وعرض کردم پدر ومادرم فدای تو باد یا رسول الله شنیدم که فرمودید هرگاه نیابید
آفتاب را چنگ بزنید بماه وچون نیابید ماه را چنگ بزنید بفرقدین وچون فرقدین
نباشد تمسک کنید بستارگان روشن ومن گمان بردم که درین آشکار گفتن رمزی و
اشارهٔ باشد آنحضرت فرمود که نیکو دریافت کردهٔ ای سلمان پس گفتم که روشن فرما
از برای من که چیست آفتاب وماه وفرقدین وستاره های روشن پس حضرت فرمود که
منم آفتاب وعلی است ماه وچون مرا نیابید چنگ بزنید بعلی بعد از من واما فرقدین
پس حسن وحسین اند هرگاه نیابید ماه را چنگ بزنید بایشان واما ستاره های روشن
پس ایشان نه امامند از صلب حسین ونهم ایشان مهدی ایشان است وبعد ازین فرمایش
فرمود که ایشانند اوصیاء وخلفاء بعد از من وامامان ابرارند بعدد اسباط یعقوب و
حواریین عیسی گفتم ایشان را از برای من بیان فرما یا رسول الله فرمود اول ایشان و
سید ایشان علی بن ابیطالب است وبعد از او دو سبط من حسن وحسین وبعد از او علی بن
الحسین زین العابدین وبعد از او محمد بن علی باقر وشکافندهٔ علمهای پیغمبران وبعد از او
صادق جعفر بن محمد وبعد از او کاظم موسی بن جعفر وبعد از او رضا علی بن موسی آنکه

کشته خواهد شد در زمین غربت وبعد از او فرزند او محمد وبعد از او فرزند او علی وبعد از
او فرزند او حسن وبعد از او فرزند او حجة قائم که انتظار کشیده شده است در غائب بودن
او واطاعت شده است در ظهور او وپس بدرستیکه ایشانند از عترت من واز گوشت وخون
من علم ایشان علم منست وحکم ایشان حکم من است وهر کس برنجاند مرا در بارهٔ ایشان نرساند
خداوند باو شفاعت مرا حدیث شانزدهم نیز ان بزرگوار در کتاب غیبت روایت کرده
از عثمان بن عیسی از ابی حمزهٔ ثمالی از اسلم از ابی الطفیل از عمار بن یاسر که گفت چون وقت
وفات پیغمبر رسید امیر المؤمنین را طلبید ودر سر با آنحضرت سخن بسیار گفت چنانکه
آن راز گفتن بطول انجامید بعد از آن آواز مبارک را بلند نمود وفرمود که یا علی تو وصی
و وارث علم منی و عطا کرده خدا تعالی بتو علم وفهم مرا پس چون من وفات نمودم ظاهر شود
نسبت بتو کینه هائی که در سینه های قومیست وحق ترا غصب خواهند کرد پس حضرت
فاطمه علیها السلام گریست وامام حسن وامام حسین هم بگریه در آمدند پس رسول خدا
بفاطمه فرمود که ای بهترین زنان عالمیان چرا گریانی عرض کرد یا رسول الله از ضایع
شدن بعد از تو میترسم فرمود بشارت باد ترا که اول کسیکه از اهل بیت من بمن ملحق خواهد
رسید تو خواهی بود وگریه مکن وغمگین مباش که تو بهترین زنان اهل بهشتی وپدرت
بهترین پیغمبران است وپسر عمت بهترین اوصیاء است ودو پسرت بهترین جوانان
اهل بهشتند واز صلب حسین بیرون خواهد آورد خداوند نه امام معصوم مطهر را واز
ماست مهدی این امت حدیث هفدهم باز انجناب دران کتاب روایت کرده از
حسن بن علی بن فضال از عبد الله بن بکیر از عبد الملک بن اسمعیل اسدی از پدرش از سعید بن
جبیر گفت که بعمار بن یاسر گفتند که ترا چه واداشت بدوستی امیر المؤمنین گفت خداوند
عالم ورسول اکرم او مرا واداشتند بآن وبتحقیق که خدا تعالی آیات جلیله در شأن او
فرو فرستاده ورسول خدا احادیث بسیار در صفتش بیان فرموده گفتند که آیا خبر نمیدهی
ما را بچیزی از آنچه پیغمبر در شأن او گفته عمار گفت چرا خبر دهم وحال آنکه من بیزارم از
آنهائیکه حق را پنهان دارند وباطل را ظاهر میسازند بعد از آن گفت که با رسول خدا
بودم که علی را دیدم در بعضی از جنگها که چندین تن از صاحبان علمهای قریش را بقتل
رسانید پس با رسول خدا عرض کردم بدرستیکه علی حق جهاد را در راه خداوند بعمل آورد
حضرت رسول فرمود که چه چیز او را ازین امر باز تواند داشت بدرستیکه او از من است و
من از ویم واو وارث من است وقاضی وحکم کنندهٔ دین من است ووفا کننده بوعدهٔ من
است وخلیفهٔ من است بعد از من واگر او نبی بود مؤمن محض شناخته نمیشد در زمان
حیات من وبعد از وفات من وجنگ با او جنگ با من است وجنگ من جنگ خداوند است

واشتی او آشتی من است و آشتی من آشتی خدا است و بیرون خواهد آورد خدا تعالی از صلب او امامان راشدین را بدان ای عمار که خدا تعالی عهد کرده با من که عطا کند بمن دوازده خلیفه از جمله ایشان علی است و او اول آن خلیفه ها است و بهترین ایشان است پس گفتم دیگران کیستند یا رسول الله فرمود دوم ایشان حسن بن علی سیم ایشان حسین بن علی چهارم ایشان علی بن الحسین که زین عابدان است و پنجم ایشان محمد بن علی است و بعد از او پسر او جعفر و بعد از او پسر او موسی و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او آنکه غائب شود از مردمان غائب شدن طولانی و اینست معنی قول خدا که میفرماید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ و بعد از آن بیرون آید و پر کند دنیا را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور ای عمار زود باشد که بعد از من فتنه و آشوب ظاهر گردد و چون چنین شد پیروی کن علی و حزب و لشکر و دوستان علی را که علی با حق است و حق با علی است و زود باشد که باتفاق او مقاتله و جنگ کنی با ناکثین و قاسطین بعد از آن بکشند ترا طائفهٔ ستم پیشه و باشد آخر زاد تو از دنیا یک جرعه شیر که بیاشامی آن را و سعید بن جبیر گفت آنچنان شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر داده بود حدیث هجدهم نیز آنجناب در کتاب غیبت روایت کرده از محمد بن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از ابی عبدالله از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی که فرمود از حضرت امیرالمؤمنین علیه و آله السلام پرسیدند از معنی قول حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي کیستند عترت آنحضرت امیرالمؤمنین فرمود عترت او منم و حسن و حسین و نه نفر امام از فرزندان حسین که نهم ایشان مهدی ایشان است جدا نمیشوند از کتاب خدا و کتاب خدا از ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند بر رسول خدا تعالی در حوض کوثر او

حدیث نوزدهم باز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از عبدالله بن جبله از عبدالله بن مستنیر از مفضل بن عمر از جابر جعفی از عبدالله عباس گفت داخل شدم بمسجد رسول خدا در حالتیکه امام حسن بر دوش شریف آنحضرت بود و امام حسین بر ران مبارک آنحضرت و میبوسید ایشان را مکرر و میگفت بار خدایا دوست دار آنکسی را که دوست دارد ایشان را و دشمن دار آنکسی را که دشمن دارد ایشان را پس فرمود ای پسر عباس گویا نظر میکنم بسیاه و سفید در هم آمیختهٔ این فرزندم حسین که موی ریش مبارکش رنگین شود از خون خودش و دعوت کند و کسی اجابت نکند او را و یاری طلبد و کسی یاریش ننماید گفتم کدام کس مرتکب این فعل شود فرمود که اشرار امت من که نرسانند و عطا نکنند بآنها

شفاعت مرا بعد از آن فرمود ای پسر عباس هر کس زیارت کند حسین را در حالتیکه عارف باشد بحق او یعنی او را امام واجب الطاعة داند مینویسد خدا تعالی از برای او ثواب هزار حج و هزار عمره بدان و آگاه باش که هر کس زیارت کند حسین را مثل کسی است که زیارت نماید مرا و هر کس مرا زیارت کند گویا خدا را زیارت کرده و حق زیارت کننده بر خداوند آنست که عذاب نکند او را باتش دوزخ آگاه باش که اجابت دعا در زیر قبهٔ او است و شفاء امراض در تربت او است و امامان از اولاد اویند ابن عباس گفت عرض کردم یا رسول الله چند امامند بعد از تو فرمود بعدد اسباط یعقوب و نقبای بنی اسرائیل و حواریین عیسی گفتم چند عدد بودند اسباط و نقباء و حواریین آنحضرت فرمود دوازده بودند و امامان نیز بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین است و چون منقضی شود مدت امامت حسین پسر او علی و چون بگذرد مدت او پس پسرش محمد و چون بگذرد مدت او پس پسر او جعفر و چون بگذرد مدت او پس پسر او موسی و چون بگذرد مدت او پس پسر او علی و چون بگذرد مدت او پس پسر او محمد و چون بگذرد مدت او پس پسر او علی و چون بگذرد مدت او پس پسر او حسن و چون بگذرد مدت او پس پسر او حجة گفت گفتم یا رسول الله نامها شنیدم که هرگز نشنیده بودم پیغمبر فرمود که ایشان امامانند بعد از من اگر چه مقهور شوند و امینان علم خدایند و معصومانند و نجیبانند و برگزیدگان هستند ای پسر عباس هر کس بیاید در روز قیامت در حالتیکه عارف باشد بحق ایشان من او را دست گرفته بجنت در آورم و هر کس انکار کند ایشان را یا رد کند یکی از ایشان را چنان باشد که مرا انکار کرده و رد نموده و هر کس مرا انکار نماید یا رد کند چنان باشد که خدا را انکار نموده و رد کرده ای پسر عباس زود باشد که مردمان بچپ و راست میل میکنند و هرگاه چنان باشد تو متابعت نمائی علی را و لشکر علی را بدرستیکه علی با حق است و حق با علی است و از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بمن وارد گردند ای پسر عباس دوستی ایشان دوستی منست و دوستی من دوستی خدا است و جنگ با ایشان جنگ با من است و جنگ با من جنگ با خدا است و آشتی کردن با ایشان آشتی کردن با منست و آشتی کردن با من آشتی نمودن با خدا است و بعد از آن حضرت پیغمبر این آیه را تلاوت فرمود يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

حدیث بیستم و نیز در آن کتاب روایت کرده از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از ثابت بن دینار از امام محمد باقر که حضرت امام حسین یکشب پیش از آنکه شهید شود باصحاب خود فرمود که روزی جدم رسول خدا با من فرمود ای فرزند من زود باشد

برسانند ترا بسوی عراق و فرود آورند ترا بزمینی که آن را عمورا و کربلا گویند و ترا در آن زمین
شهید خواهی شد و جماعتی نیز با تو شهید میشوند و بتحقیق که نزدیک شد آن عهدیکه
رسول خدا با من کرده بود و من فردا روانه ام بسوی آنحضرت پس هر کس از شما که برگشتن میل دارد
باید که در همین شب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من بحل است و آنحضرت
درین باب تأکید و مبالغهٔ تمام نمود و ایشان راضی به برگردیدن نشدند و گفتند که
بخدا قسم که ترا وا نمیگذاریم و از تو جدا هرگز نمیشویم تا آنکه بجائیکه وارد میشوی وارد
شویم ما آنحضرت چون این عزیمت را از ایشان دید فرمود که بشارت باد شما را به بهشت
قسم بخدا که بعد از آنچه بر ما وارد شود درنگ خواهیم نمود اندک که خدا تعالی خواسته
باشد پس بیرون خواهد آورد خدا تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود
پس انتقام خواهد کشید از ظالمان و ما و شما مشاهده خواهیم کرد این دشمنان را در
زنجیرها و غلها گرفتار انواع عذاب و نکال گفتند بآنحضرت که کیست قائم شما ای
فرزند رسول خدا فرمود که فرزند هفتم است از اولاد فرزند من محمد بن علی باقر و او
خودش حجة بن الحسن بن علی بن محمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی است فرزند من
و اوست آنکسیکه غائب خواهد شد مدت طولانی و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد
کرد زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم

حدیث بیست و یکم و نیز آن
بزرگوار در کتاب غیبت روایت کرده از صفوان بن یحیی از ابراهیم بن ابی زیاد از ابی حمزه ثمالی
از ابی خالد کابلی که گفت داخل شدم بخدمت سید خودم علی بن الحسین و گفتم ای فرزند
رسول خدا خبر ده مرا از آنکسانیکه فرض کرده خداوند اطاعت و مودت ایشان و واجب
کرده بر بندگان خود اقتدا کردن بایشان را بعد از رسول خدا حضرت فرمود ای کابلی
بدرستیکه اولو الامر یکه خدا تعالی ایشان را امامان مردم قرار داده و واجب فرموده
بر مردم فرمان برداری ایشان را امیر المؤمنین است آنگاه عم من حسن آنگاه پدرم حسین
آنگاه منتهی شده امر امامت بما و آنحضرت ساکت شد پس گفتم ای سید من روایت کرده اند
برای ما از حضرت امیر المؤمنین که زمین خالی نمیماند از حجتی که خدای را باشد بر بندگانش
پس کیست حجة و امام بعد از تو فرمود پسرم که نامش در صحف اولی باقر است خواهد شکافت
علم را شکافتنی او حجة و امام است بعد از من و بعد از او پسر او جعفر که نامش نزد اهل آسمان
صادق است گفتم ای سید من چگونه است که نام او صادق شده است و حال آنکه همه
شما صادقانید گفت که حدیث کرد برای من پدرم از پدرش که پیغمبر فرمود که چون فرزندم
جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب متولد گردد او را صادق نام کنید
که پنجمین از فرزندان او که نامش جعفر است دعوای امامت خواهد کرد از روی تجری

و دلیری بر خداوند و دروغ بستن بر او پس او نزد خدا تعالی جعفر کذاب است که افترا
زننده است بر خدا تعالی و دعوی کننده چیزی است که اهل آن نیست و مخالف پدر
خود و حسد دارنده بر برادر خود است و او کسی است که قصد خواهد کرد کشف سر خداوند را
در نزد غیبت ولی خداوند آنگاه آنحضرت سخت گریست آنگاه فرمود گویا می بینم جعفر
کذاب را که واداشته طاغیهٔ زمان خود را به تفتیش امر ولی الله و پنهان شده در حفظ
خداوند و موکل گردانیدن بحرم پدر آنحضرت از روی جهلیکه برتبه ولی الله دارد و
حریص بر قتل او اگر ظفر یابد بر او و طمعی که دارد بمیراث برادر خود که بگیرد آن میراث را
بغیر حق ابوخالد گفت گفتم ای فرزند رسول خدا آیا این کارها واقع شدنی است فرمود
بلی قسم بخداوند بدرستیکه این امور نوشته شده است نزد ما در کتابیکه در آن کتاب ذکر
محنتهائی که جاری میشود بر ما بعد از رسول خدا ص ابوخالد گفت گفتم ای فرزند پیغمبر ص
بعد از آن چه واقع خواهد شد فرمود بعد از آن غائب بودن طول خواهد یافت بولی
خداوند که دوازدهمین از اوصیای رسول خدا است و دوازدهمین است از امامان که بعد
از رسول خدا آیند ای ابوخالد بدرستیکه اهل زمان غیبت او که قائلند بامامت او
و منتظرند ظهور او را افضلند از اهل هر زمانی زیرا که عطا کرده خداوند تعالی بایشان
از عقلها و فهمها و معرفت چیزیکه غیبت در نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده و ایشان نزد
خداوند بمنزلهٔ جهاد کننده در آن زمان گردانیده در پیش روی حضرت رسول خدا ص
و ایشانند مخلصان از روی حق و شیعیان از روی صدق و دعوت کنندگان بسوی
دین خداوند در پنهانی و آشکار و فرمود انتظار فرج از بهترین فرجها است

حدیث بیست و دوم باز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از علی بن الحکم از سیف بن
عمیره از علقمة بن محمد از حضرت امام جعفر صادق که فرمود امامان دوازده اند گفتم
ای فرزند رسول خدا پس نامهای ایشان را برای من ذکر فرما پدر و مادرم فدای تو
باد فرمود از گذشتگان امیر المؤمنین و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی صلوات
الله علیهم است و بعد از او منم گفتم بعد از تو کیست ای فرزند رسول خدا فرمود من وصیت
کرده ام بفرزندم موسی و او امام است بعد از من گفتم کیست امام بعد از موسی فرمود
پسرش علی است که او را رضا گویند دفن میشود در زمین غربت از خراسان و بعد از او
پسرش محمد و بعد از او پسرش علی و بعد از او پسرش حسن و بعد از او پسرش مهدی
صلوات الله علیهم و چون او ظهور کند جمع شوند نزد او سیصد و سیزده نفر بعدد مردان
بدر و چون زمان ظهورش رسد او را شمشیری است در غلاف از غلاف بیرون آید
پس ندا کند او را که ای ولی الله برخیز و بکش دشمنان خداوند تعالی را

حدیث بیست وسیم نیز روایت کرده در آن کتاب از سهل بن زیاد از عبد العظیم بن عبد الله حسنی که گفت داخل شدم بخدمت مولاے خودم علی بن محمد النقی علیه السلام چون نظر حضرت بر من افتاد فرمود مرحبا بتو ای ابو القاسم حقا که تو دوست مائی عرض کردم یا بن رسول الله اراده دارم که بتو عرض کنم معالم دین خودم را اگر پسندیده تو باشد بر آن ثابت باشم تا آنکه ملاقات نمایم بخداوند خودم پس آنحضرت فرمود که بیار آنچه داری ای ابو القاسم گفتم که میگویم خدائے تبارك وتعالے یکیست واورا مثل ومانند نیست وخارج از دو حد است که آن حد ابطال است ودیگرے حد تشبیه واو سبحانه وتعالے جسم نیست وصورت نیست وعرض نیست وجوهر نیست بلکه او جل جلاله جسم دهنده جسمها وصورت بخشنده صورتها وآفریننده اعراض وجواهر است وپرورد گار هر چیزی ومالك وجاعل واحداث کننده آنچیز است ومیگویم محمد صلی الله علیه واله بنده ورسول او است وخاتم پیغمبران است ونیست پیغمبری بعد از او تا روز قیامت ومیگویم که شریعت او ختم کننده شریعتها است وشریعتی نیست بعد از آن شریعت تا روز قیامت ومیگویم که امام وخلیفه وولی امر بعد از حضرت رسول خدا حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است وبعد از او فرزند او حسن وبعد از او حسین پس علی بن الحسین پس محمد بن علی پس جعفر بن محمد پس موسی بن جعفر پس علی بن موسے پس محمد بن علے پس تو ای مولاے من پس امام علیه السلام فرمود که بعد از من امام وخلیفه وولی امر فرزند من حسن است پس مردمان را چگونه است عقیده درباره خلف بعد از او گفتم بر چه وجه است آن ای مولاے من فرمود از آنجهت که نبینند شخص او را وحلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا آنکه ظاهر شود وپر گرداند زمین را از عدل وداد آنچنانکه پر شده باشد از جور وظلم حضرت عبد العظیم سلام الله علیه گفت گفتم که اقرار کردم بامامت حسن وحضرت خلف صالح نیز ومیگویم که دوست این امامان دوست خدا است ودشمن ایشان دشمن خدا است وطاعت ایشان طاعت خدا است وعصیان ایشان عصیان خدا است ومیگویم که معراج حق است وپرسش در قبر حق است وبهشت حق است ودوزخ حق است وصراط حق است ومیزان حق است وقیامت حق است وخواهد آمد وشکی در آن نیست وخدا تعالے خواهد برانگیخت هر کسے را که در قبرها است ومیگویم که فرایض واجبه بعد از ولایت ودوستی خدا ورسول او وامامان نماز است وزکوة وروزه وحج وجهاد وامر بمعروف ونهی از منکر پس امام علیه السلام فرمود ای ابو القاسم بخدا قسم که این اعتقاد که تو داری وعرض نمودی دین خدا است آن دینی که پسندیده آن را از براے بندگان خودش ثابت باش در آن که خداوند ثابت بدارد تو را بقول

واعتقاد ثابت در زندگانی دنیا ودر آخرت حدیث بیست وچهارم باز در آن کتاب روایت کرده از محمد بن عبد الجبار که گفت گفتم بمولاے خودم حسن بن علی ع عسکری که ای فرزند رسول خدا خداوند مرا فدایت گرداند دوست میدارم که بدانم که امام وحجت خدا بر بندگان خدا بعد از تو کیست آنحضرت فرمود که امام وحجت بعد از من پسر من است همنام وهمکنیه رسول خدا است آنکه او خاتم حجتهای خدا است وآخر خلفاے او است گفتم از که بوجود خواهد آمد فرمود از دختر پسر قیصر پادشاه روم بدان آگاه باش که زود باشد که او متولد گردد پس غائب شود از مردمان غائب شدن طولانی وبعد از آن ظاهر شود وبکشد دجال را پس پر کند زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از جور وظلم وحلال نیست احدے را که پیش از ظهور او او را بنام وکنیه او ذکر کند پس فرمود صلوات بر او باد حدیث بیست وپنجم نیز روایت کرده در آن کتاب از احمد بن اسحق بن عبد الله الاشعری که گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسکری که میگفت حمد وسپاس بخداوندیرا که مرا از دنیا بیرون نبرد تا بمن عطا نمود خلف را که بعد از من امام است وشبیه ترین مردمان است بحضرت رسول خدا از جهت خلقت وخلق محافظت خواهد نمود خداوند او را در زمان غائب بودنش وبعد از آن ظاهر خواهد گردانید پس پر خواهد کرد زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از ظلم وجور حدیث بیست وششم باز از آنجناب در آن کتاب روایت کرده از محمد بن علی بن حمزة بن الحسین بن عبد الله بن العباس بن علی بن ابیطالب که گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسکری که میگفت متولد شد ولی الله وحجة الله بر بندگان خودش وخلیفه من بعد از من در حالتیکه ختنه شده بود در شب نیمه شعبان در سال دویست وپنجاه وپنج نزد طلوع فجر واول کسیکه او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را باب کوثر وسلسبیل شستند وبعد از آن شست او را عمه من حکیمه خاتون دختر امام محمد تقی ع واز محمد بن علے که راوی این حدیث است پرسیدند از مادر حضرت صاحب الامر علیه السلام گفت مادرش ملیکه بود ودر بعضے از روزها او را سوسن ودر بعضے از ایام او را ریحانه میگفتند وصیقل ونرجس نیز از نامهای او بود حدیث بیست وهفتم نیز در آن کتاب روایت کرده از ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری که گفت چون عمر بن عوف والی همت کرد بکشتن من واو مردی بود که میل تمام داشت بکشتن شیعیان پس من خبر یافتم وخوفے عظیم بر من غالب شد واهل وعیال ودوستان خود را وداع کردم وروی بخانه حضرت امام حسن عسکری آوردم که آنحضرت نیز وداع نمایم واراده گریختن داشتم چون بخانه آنحضرت وارد شدم پسری دیدم در نزد آنحضرت نشسته بود که رویش مثل ماه

شب چهارده بود از نور و ضیاء و من حیران شدم بمرتبهٔ که نزدیک بود که آنچه در خاطر داشتم فراموش کنم بمن فرمود ان پسر که ای ابراهیم حاجت بگر یختن نیست زود باشد که خدا تعالی شر اورا از تو کفایت میکند پس حیرتم زیادتر شد بخدمت امام حسن عسکری عرض کردم فدای تو شوم کیست این پسر که از ضمیر و قلب من خبر داد انحضرت فرمود که او فرزند من و خلیفه من است بعد از من و او است آنکه غائب شود غائب شدن طولانی و بعد از پر شدن زمین از جور و ظلم ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد پس از انحضرت از نام او سؤال نمودم فرمود که همنام و همکنیهٔ حضرت رسول خدا است و حلال نیست کسی را که بنام و یا بکنیه اورا ذکر کند تا زمانیکه ظاهر سازد خداوند دولت و سلطنت اورا پس پنهان دار ای ابراهیم آنچه که دیدی و آنچه شنیدی امروز از ما مگر از اهلش پس بر ایشان و آباء کرام ایشان صلوات فرستادم و بیرون آمدم در حالتیکه خاطر جمع بتفضل خداوند بودم و وثوق و اعتماد بود مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان پس بشارت داد مرا عم من علی بن فارس که معتمد خلیفهٔ عباسی برادر خود ابو احمد را فرستاد و امر کرد اورا بقتل عمرو بن عوف پس ابو احمد اورا گرفت و بند از بند اورا جدا کرد

حدیث بیست و هشتم و نیز ان بزرگوار در ان کتاب روایت کرده از ابو محمد عبد الله بن الحسین بن سعد کاتب که گفت حضرت امام حسن عسکری بمن فرمود که بنی امیه و بنی عباس شمشیرهای خود را بر ما گذاشتند بدو سبب یکی آنکه می دانستند که ایشان را در خلافت حقی نیست و میترسیدند از ان که ما دعوای خلافت کنیم و خلافت در جای خود قرار گیرد دوم آنکه از اخبار متواتره واقف شده بودند که زوال ملک جباران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود و شک نداشتند در ان که ایشان از ظالمان و جباراند پس کوشش کردند در کشتن اهل بیت رسول خدا و نیست و نابود کردن نسل انحضرت از روی طمعی که بود ایشان را برسیدن بمنع تولد حضرت قائم علیه السلام یا کشتن انحضرت پس اباء و منع فرمود خداوند تعالی که کشف امر انحضرت فرماید از برای یکی از ظالمان و خداوند تمام میکند نور خود را اگرچه خوش نمیدارند مشرکان تمام شد مؤلف گوید که از فرمایش که فرمود دوم آنکه از اخبار متواتره واقف شده بودند تا آخر معلوم میشود که امامت و خلافت و غالب شدن حضرت قائم صاحب الزمان بر تمام روی زمین و پر کردن انحضرت زمین را از عدل و داد معلوم ظالمان و جباران و دشمنان اهل بیت بوده از جهت اخبار متواتره و احادیث کثیره از خود پیغمبر در دین و این دلیل است بر آنچه حقیر در باب دوم ذکر کرد از بودن اخبار متواتره در کتب اهل سنت در خصوص و شأن انحضرت و قائم و ظاهر شدن آن بزرگوار بعد از این

حدیث بیست و نهم باز انجناب در کتاب غیبت روایت کرده از فضالة بن ایوب از عبد الله

بن سنان که گفت پدرم سؤال کرد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از سلطان عادل انحضرت فرمود که او آنکسی است که خدا تعالی فرض گردانیده اطاعت اورا بعد از انبیاء و مرسلین بر جمیع آدمیان و جنیان و او سلطانی است بعد از سلطان تا آنکه منتهی شود بسلطان دوازدهم پس مردی از اصحاب گفت که وصف فرما از برای ما ای فرزند رسول خدا امام که ایشان کیستند انحضرت فرمود که ایشان آنکسانند که خدا تعالی در بارهٔ ایشان فرموده است که اَطِیعُوا اللهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الاَمرِ مِنکُم یعنی اطاعت کنید بر خدا و اطاعت کنید بر رسول او و اطاعت کنید بر صاحبان امر از شما و آنکسانند که خاتم ایشان آنکسی است که عیسی در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان و نماز خواهد گذارد در عقب او و او است آنکسیکه خواهد کشت دجال را و فتح خواهد کرد خداوند بدست او مشارق و مغارب زمین را و خواهد کشید پادشاهی و سلطنت او تا بروز قیامت و مناسب است که ذکر شود در اینجا حدیثیکه فضل بن شاذان در کتاب مذکور روایت کرده از او محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی هر دو از جمیل بن دراج از حضرت صادق علیه السلام از پدران خود از حضرت امیر المؤمنین که انحضرت فرمود که اسلام و سلطان عادل دو برادر توامند و شایسته نیست یکی از ان دو مگر با رفیق و صاحبش را سلام اساس است و سلطان عادل پاسبان و نگاهدارندهٔ ان اساس و آنچه ان را اساس نیست منهدم است و آنچه ان را پاسبان نیست نابود و ناچیز است پس از این جهة است که چون رحلت خواهد کرد قائم ما باقی نخواهد ماند اثری از اسلام و چون نماند از اسلام اثری باقی نخواهد ماند اثری از دنیا

حدیث سی ام باز انجناب در ان کتاب روایت کرده از محمد بن ابی عمیر از عمر بن اذینه از زراره از امام محمد باقر که فرمود بدرستیکه خدا تعالی آفرید چهارده نوری پیش از آنکه چیزهای دیگر را بیافریند بچهارده هزار سال پس کسی بانحضرت عرض کرد که ای فرزند رسول خدا کیستند ان چهارده نور فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از فرزندان حسین صلوات الله علیهم که آخر ایشان حضرت قائم عجل الله ظهوره است آنکه قیام خواهد نمود بعد از غائب شدن طولانی پس خواهد کشت دجال را و پاک خواهد کرد زمین را از هر جور و از هر ظلم

حدیث سی و یکم نیز ان بزرگوار روایت کرده از حسن بن علی بن فضال و از ابن ابی نجران از حماد بن عیسی از عبد الله بن مسکان از ابان بن تغلب از سلیم بن قیس از سلمان فارسی که گفت پیغمبر فرمود آیا بشارت ندهم شمارا ای مردمان بمهدی گفتند بشارت بده یا رسول الله انحضرت فرمود پس بدانید که خواهد برانگیخت خدا تعالی در میان امت من پادشاه عادلی و امام عدل کننده را که پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و او نهمین است از اولاد فرزند من

حسینؑ اسم او اسم من است وکنیت او کنیت من است وبدانید واگاه باشید که نیست خیر وخوشی در زندگانی بعد از او ونخواهد بود اخر پادشاهی او مگر پیش از قیامت بچهل روز وبس حدیث سی ودوم در کتاب کفایت المهتدی از سید جلیل وفاضل نبیل محمد بن محمد لوحی حسینی موسوی تلمیذ محقق وداماد علیهما الرحمه در احوال حضرت مهدی نقل کرده از کتاب غیبت حسن بن حمزهٔ علوی طبری که او فرمود شیخ ابو علی محمد بن همام در کتاب نوادر الانوار خود گفته که خبر داد ما را محمد بن عثمان بن سعید زیات گفت شنیدم پدرم میگفت که از حضرت امام حسن عسکری پرسیدند از معنی حدیثیکه روایت کردند از اباء کرام انحضرت که فرمودند که خالی نمیماند زمین از حجتی که مر خدا یرا باشد بر خلق تا بروز قیامت بدرستیکه هر کس بمیرد وامام زمان خود را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت انحضرت فرمود که این حق است همچنانکه روز حق است یعنی چنانکه روز ظاهر وروشن است این حدیث نیز واضح ومبرهن است پس گفتند که ای فرزند رسول خدا کیست حجة وامام بعد از تو فرمود فرزند من امام وحجة است بعد از من وهر کس بمیرد واو را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت واگاه باشید که او را غائب شدنی خواهد بود که حیران خواهند شد دران جاهلان وهلاک خواهند شد دران مبطلان ودروغ خواهند گفت دران زمان وقت قرار دهندگان بعد از ان ظهور خواهد کرد وگویا نظر میکنم بعلمهائیکه میدرخشد وحرکت میکند در بالای سر او در نجف کوفه حدیث سی وسیم علی بن الحسین مسعودی در کتاب اثبات الوصیه روایت نموده از سعد بن عبد الله از هرون بن مسلم از مسعده باسناد خود از حضرت امام موسی کاظمؑ که حضرت رسول خداؐ فرمود بدرستیکه خداوند برگزید از روزها روز جمعه را واز شبها شب قدر را واز ماهها ماه رمضان را وبرگزید از رسولان وپیغمبران مرا وبرگزید از من علی را وبرگزید از علی حسن وحسین را وبرگزید از ایشان نُه تن را که نهمین ایشان قائم ایشان است واو ظاهر ایشان واو باطن ایشان است صلوات الله علیهم حدیث سی وچهارم نیز انجناب دران کتاب روایت کرده از حمیری باسناد خود از ابن ابی عمیر از سعید بن غزوان از ابی بصیر از امام محمد باقرؑ که فرمود بعد از امام حسینؑ نُه تن اند که نهم ایشان قائم ایشان است واو افضل ایشان است مؤلف میگوید که مراد از افضلیت انحضرت ممکن است که افضلیت حقیقی باشد بعد از حضرت سید الشهداء وممکن است که مراد از ان امتیازات ومختصات ومخصوصات انحضرت بوده باشد چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد انشاء الله

حدیث سی وپنجم نیز انجناب در کتاب مذکور روایت کرده از حمیری از امیة بن قیس

از هیثم تمیمی که گفت حضرت امام جعفر صادقؑ هرگاه پی در پی شد سه اسم وان سه اسم محمد وعلی وحسن است چهارم ایشان قائم ایشان است یعنی بعد از امام رضا چهارم از امامان حضرت قائم است حدیث سی وششم ونیز دران کتاب انجناب روایت کرده بسند مذکور از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقرؑ از جابر بن عبد الله انصاری که گفت وارد شدم بمنزل حضرت فاطمه دختر رسول خدا روزی در حالتیکه در پیش روی او لوحی بود که نزدیک بود خیره کند روشنائی او دیدها را ودر ظاهر ان سه اسم بود ودر باطن ان سه اسم ودر یکطرف سه اسم ودر طرف دیگران سه اسم که دیده میشد از ظاهر ان انچه در باطن ان بود ودیده میشد از باطن ان انچه در ظاهر ان بود پس شمردم نامها را دیدم دوازده اسم است پس عرض کردم کیستند این نامها حضرت فاطمه فرمود این نامهای اوصیاء پیغمبر است از فرزندان من که اخر ایشان قائم است جابر گفت پس دیدم دران محمد را در سه موضع وعلی را در سه موضع مؤلف گوید مراد از سه علی بعد از حضرت امیر المؤمنینؑ است که حضرت امام زین العابدینؑ وحضرت امام رضاؑ وحضرت امام علی النقی باشد ومراد از سه محمد بعد از حضرت پیغمبر است که حضرت امام محمد باقرؑ وحضرت امام محمد تقی وحضرت حجة بن الحسن که همنام حضرت رسولؐ باشد

حدیث سی وهفتم باز انجناب در کتاب مذکور روایت کرده از حمیری از احمد بن هلال از محمد بن ابی عمیر از سعید بن غزوان از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادقؑ که گفت فرمود حضرت رسول خدا که خداوند اختیار کرد از روزها روز جمعه را واز شبها شب قدر را واز ماهها ماه رمضان را واز مردم پیغمبران را واز پیغمبران رسولان را واختیار فرمود مرا از رسولان واختیار فرمود از من علی را واختیار فرمود از علی حسن وحسین را واختیار فرمود از حسین اوصیاء را که نابود میکنند از تنزیل تحریف غالین وغلو کنندگان را وانتحال مبطلین وداخل شدن اشخاص باطل ولا مذهب را بدین اسلام وتاویل جاهلین وگفتههای جاهلان را در دین ومذهب اسلام ونهم از ایشان باطن ایشان است واو ظاهر ایشان است واو قائم ایشان است مؤلف میگوید که مراد از باطن ایشان یعنی غائب ایشان ومخفی شونده وغیبت کننده از ایشان ومراد از ظاهر ایشان یعنی ظهور کننده وشونده از ایشان باشمشیر وسلطنت وپادشاهی که ابداً از کسی تقیه نکند واز احدی بعد از ظهورش خوف نکند حدیث سی وهشتم نیز دران کتاب روایت کرده از حمیری از محمد بن عیسی از نضر بن سوید از یحیی حلبی از علی بن ابی حمزه که گفت بودم با ابو بصیر ونیز با ما بود ازاد کردهٔ حضرت امام محمد باقرؑ پس حدیث کرد ما را که او شنیده بود از ان حضرت که فرمود از ما دوازده مُحَدَّث است وقائم هفتم بعد از من است پس ابو بصیر

برخاست وبخدمت انحضرت امد ودر نزد انحضرت گفت شهادت میدهم که شنیدم از حضرت امام محمد باقر که ذکر میکرد این سخن را از چهل سال پیش ازین مؤلف میگوید که مراد از محدّث ان کسی است که ملائکه با او سخن بگوید ویا او گفتگو وتکلّم نماید چنانکه در احادیث بسیار واخبار بیشمار وارد گردیده ودر کافی یك بابی درین خصوص عنوان کرده واحادیث را بیان فرموده ودر وافی علاوه براین نموده حدیث سی ونهم نیز انجناب درکتاب مذکور روایت کرده از حمیری از محمّد بن خالد کوفی از منذر بن محمّد بن قابوس از نضر بن سندی از ابی داود از ثعلبه از ابی مالك جهنی از حارث بن مغیرة از اصبغ نباته که گفت رفتم بخدمت حضرت امیر المؤمنین پس یافتم انحضرت را که در زمین نشان میگذارد یعنی چون شخص متفکّر که با چوب یا دست برروی زمین خطّی میکشد پس گفتم یا امیر المؤمنین چه شده که شمارا متفکّر می بینم ودرروی زمین نشان میگذاری آیا میلی بدنیا کرده فرمود نه والله هرگز رغبتی بآن نکردم ولکن فکر میکنم در مولودی که متولّد میشود از پشت یازدهم من از فرزند من واوست مهدی که پر میکند زمین را از عدل وداد چنانکه پر شده از جور وظلم واز برای اوست غیبتی ودرامر اوست حیرتی که گمراه میشوند دران گروهی وهدایت میابند دران دیگران از مردمان

حدیث چهلم نیز ان بزرگوار دران کتاب روایت کرده از سعد بن عبد الله از حسن بن عیسی از محمّد بن علی از علیّ بن جعفر از موسی بن جعفر کاظم علیهم السّلام که فرمود چون مفقود شود وغائب گردد پنجمین از فرزند هفتمین پس حذر کنید خدا را وحذر کنید خدا را در دینهای خود که شمارا زائل نکند ازان دین خدا احدی بدرستیکه لابدّ است از برای صاحب این امر از غیبتی تا انکه برگردد ازان دین خداوند کسیکه قائل باو وبامامت او نیست وبدرستیکه ان غائب شدن او ومخفی بودن انحضرت محنتی است از خدا یتعالی که امتحان کرده بآن خلق خود را گفتم ای سیّد ومولای من کیست پنجمین از اولاد هفتمین فرمود عقلهای شما صغیرتر است وکوچکتر است از شناختن او ولکن اگر زنده بمانید زود است که او را درك نمائید تمام شد مؤلف میگوید که مراد از هفتمین امام هفتم که خود حضرت امام موسی کاظم باشد ومراد از پنجمین حضرت حجّة بن الحسن عسکری است که پسر حضرت کاظم است در بطن پنجم واما بیان نکردن انحضرت از برای راوی اوصاف پسر پنجم خود را پس از جهت عدم قابل بودن او بتمام معرفت حضرت حجّة عصر وقاصر بودن او از معرفت تامّه وکامله ویا از جهت عدم قابلیّت دیگران بمعرفت امام زمان حجّة بن الحسن علیه السّلام هرچند یکه خود راوی علیّ بن جعفر فی الجمله قابل معرفت وشناختن امام علیه السّلام بود واز

برای او ممکن بود تحصیل معرفت بامام بدانکه این چهل حدیث هرکدام دلیل واضح وبرهان لائح است در امامت وخلافت وغائب بودن حضرت حجّة بن الحسن عسکری وظاهر شدن انحضرت بعد ازین وپر کردن او زمین را از عدل وداد همچنانکه این احادیث شریفه چهل گانه هریکی دلیل قاطع وبرهان ساطع است درامامت وخلافت سائر ائمّه علیهم السّلام واز قبیل احادیث که دلالت برامامت وخلافت وغیبت وظهور حضرت مهدی صاحب الزّمان علیه السلام نماید درکتب معتبرهٔ علماء اثنا عشریّه بسیار واز حدّ وحصر بیشمار است و متجاوز از تواتر است بلکه اگر شخص محدّث ماهر متتبّع تتبّع نماید وتمام انچه که درخصوص حضرت حجّة عجّل الله فرجه وارد شده جمع کند واحصاء وحصر نماید قریب بچهل هزار حدیث میشود که هرکدام ازان اخبار شریفه واحادیث صحیحه دلالت واضحه دارد بر امامت وخلافت حضرت مهدی اخر الزّمان وظاهر شدن انحضرت بعد ازین وپر کردن زمین از عدل محض ورفع نمودن جور وظلم را بالمرّة از تمام روی زمین ولکن حقیر اکتفاء نمود ازان احادیث بذکر چهل خبر از اخبار صحیحه واحادیث معتبره ازان چند کتاب معتبر که تالی مرتبهٔ کتب اربعه است ودر نزد مرحوم علاّمهٔ مجلسی اعلی الله مقامه بوده ودست ان بزرگوار بآنها نرسیده درزمان تصنیف جلد سیزدهم بحار الانوار والاّ اعتبار احادیث واخبار ان کتابها دربین علماء اخیار کالشّمس فی رابعة النّهار است همچنانکه محدّث محقّق ماهر الحاجّ میرزا حسین نوری معاصر بیان فرموده واکتفاء باین عدد شریف از جهت موافق بودن این باب باسائر ابواب این کتاب است واین چهل حدیث از برای طالب هدایت کافی است واز برای کسیکه تعصّب وعناد نداشته باشد در مذهب خود وافی است زیرا که این چهل حدیث از رُوات ثقات درجمیع طبقات افادهٔ علم ویقین میکند برای شخص منصف بعلّت انکه دروغ بودن این همه احادیث ازین قبیل وراویها محال است واز برای شكّ وشبهه درانها مجال نیست

باب پنجم درذکر چهل نام از نامهای مبارك حضرت حجّة بن الحسن عسکری از کتب وصحف انبیاء سابقین وعلماء راشدین اهل سنّت وبیان انچه درنزد سائر اهل مذاهب ست از اسامی شریفهٔ انحضرت تا معلوم شود وجود وامدن وظهور کردن حضرت مهدی وبودن انحضرت در اعتقاد سائر اهل مذاهب نیز وعدم اختصاص جماعت شیعه از بین مردمان بوجود وظاهر شدن صاحب الزّمان علیه السّلام پس میگویم بعون الله الملك العلاّم نام اوّل از نامهای انحضرت بهرام واین اسم ان بزرگوار است در کتاب ایستاع همچنانکه در ذخیرة الالباب نقل فرموده نام دوّم بندهٔ یزدان واین نیز اسم انحضرت است درکتاب الیستاع وشاید ان مذهبی باشد از مذاهب قدیمه وملّتهای سابقه نام سیّم اوقیدمو واین اسم انحضرت است در توریة بلغة ترکوم همچنانکه

فاضل نبیل وعالم جلیل میرزا محمد نیشابوری درکتاب ذخیرة الالباب نقل فرموده است
چهارم ایزد شناس پنجم ایزد نشان درکتاب مذکور نیز نقل نموده که این دو نام آنحضرت
است در نزد مجوس ودر کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه فرموده که فارسیان حضرت مهدی
صاحب الزمان ع را ایزد شناس وایزد نشان گویند ومراد مرحوم شیخ از فارسیان همان مجوس
است لاغیر ششم ایستاده ونیز آنجناب دران کتاب ذکر فرموده که این نام آنحضرت است
درکتاب شامکونی وگویا آن نیز از مذاهب قدیمه باشد وایستاده فارسی است ومراد از آن
قائم شونده وقیام کننده وقوام دارنده درحق است که ابداً خوف وتقیه نداشته باشد
هفتم بقیة الله وباز در ذخیره فرموده که این نام آنحضرت است درکتاب ذوهر وذوهر نیز
از مذاهب است واین اسم مبارک نیز در احادیث ما اثنا عشریه از برای آنحضرت وارد شده
است همچنانکه فضل بن شاذان در غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده است در
ضمن احوال آنحضرت که فرمود چون ظهور کرد حضرت مهدی پشت میدهد بکعبه و
جمع میشود در نزد او سیصد وسیزده مرد واول چیزیکه تکلم میفرماید این آیه است
بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین آنگاه میفرماید منم بقیة الله وحجت او وخلیفه او
بر شما پس سلام نمیکند بر او سلام کننده مگر آنکه میگوید السلام علیك یا بقیة الله فی
ارضه وایضاً شیخ جلیل فرات بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از عمران بن واهر که
او گفت مردی بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کرد که ما سلام بکنیم بحضرت قائم بقول خودمان
السلام علیك یا امیر المؤمنین حضرت فرمود نه این اسمی است که نامیده بآن خداوند امیر المؤمنین
علی علیه السلام را ونامیده نمیشود بآن اسم احدی پیش از او ونه بعد از او مگر آنکه کافر باشد
آنکس پس عرض کرد چگونه سلام کنیم بر حضرت قائم فرمود بگوئید السلام علیك یا بقیة
الله آنگاه حضرت صادق ع این آیه را خواند بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین تمام شد
ومراد از بقیة الله باقی مانده است بتأیید خداوند وخدا او را باقی گذاشته واز حجتهای
خداوند تنها او باقی مانده است هشتم پرویز واین اسم آنحضرت است درکتاب برزین
آذر فرس چنانچه در ذخیرة الالباب فرموده نهم برهان الله واین نام آنحضرت درکتاب
انگیون چنانکه در ذخیره نقل کرده ومعنای آن واضح است وآنحضرت برهان ودلیل
خداوند است بسوی خود ووجود وظهور او برهان است بر توحید وثابت شدن دین
خداوند وباطل شدن سائر ادیان وجمع شدن تمامی مردم بدین اسلام ومعنی پرویز
شخص بزرگتر وغالبتر وشاه شاهان است دهم خاشر واین اسم آنحضرت است در
صحف حضرت ابراهیم چنانچه در تذکرة الائمة نقل فرموده است یازدهم خجسته واین
اسم آنحضرت است درکتاب کندرال فرنگیان چنانکه در ذخیره نقل نموده ومعنای

آن پسندیده وبرگزیده ومحبوب از جمیع جهات است دوازدهم خسرو درکتاب ذخیره
وتذکرة الائمة نقل کرده اند که این نام آنحضرت است درکتاب جاویدان خسرو مجوس ومعنی
آن پادشاه بزرگ وشاهنشاه است سیزدهم خدا شناس دران دو کتاب مذکور است که
این نام حضرت قائم است درکتاب شامکونی که باعتقاد کافران هندوستان پیغمبر صاحب
کتاب بوده وگویند بر اهل خطا وختن مبعوث شده وتولد او شهر کیلواس بوده واو گفته که
دنیا وحکومت آن بفرزند سید خلایق دو جهان ییشن که بزبان ایشان نام مبارک حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله است برسد واو بر کوههای مشرق ومغرب دنیا حکم براند
وفرمان دهد وبر ابرها سوار میشود وفرشتگان کارکنان او باشند وپریزادان وآدمیان
درخدمت او باشند واز سودان که زیر خط استوا است تا زمین تسعین که زیر قطب شمالی
است وماوراء اقلیم هفتم را که گلستان ارم باشد وکوه قاف را صاحب شود ودین خداوند
دین باشد ونام او ایستاده وخدا شناس است تمام شد ومعنای خدا شناس واضح
زیرا که امام علیه السلام خداوند را بهتر میشناسد ودر واقع اصل خدا شناس او است و
در غیر او مجاز است چهاردهم راهنما وایضاً در ذخیره وتذکره نقل فرموده اند که این
اسم آنحضرت درکتاب باتنکل که صاحب آن کتاب از بزرگان وعلماء کفار است واز آن کتاب
کلماتی نقل نموده اند در بشارت بوجود وظاهر شدن وزمین را از عدل پر گردانیدن آن
حضرت که حاجت بنقل آنها نیست ومعنای راهنما راه نشان دادن آنحضرت است بمردم
وجمع کردن جمیع مردمان است وراه نمودن ایشان است بدین واحد خدای واحد
پانزدهم افریس واین اسم آنحضرت است درکتاب ماریاقین زند چنانکه در ذخیره
نقل فرموده ومراد از زند همان کتاب زردشت است ویا صحف حضرت ابراهیم است
ویا فصلی از آنست چنانچه در نجم الثاقب فرموده است والله العالم شانزدهم سروش ایزد
واین اسم آنحضرت است درکتاب زمزم زردشت همچنانکه در تذکرة الائمة وذخیره نقل
کرده اند ومعنای آن پسندیده وبرگزیده خدا است هفدهم شماطیل واین اسم آنحضرت
است درکتاب آرماطش چنانچه در ذخیره نقل کرده است هجدهم صاحب واین نام
آنحضرت است در صحف حضرت ابراهیم چنانکه در آن کتاب نقل کرده است
نوزدهم صمصام الاکبر واین نام آنحضرت است درکتاب کندرال چنانچه در ذخیره
فرموده بیستم فردوس الاکبر در تذکره وذخیره نقل کرده اند که این اسم آنحضرت است در
کتاب قبرس رومیان ومعنای آن محل فرح است ومنشأ سرور خلق است بیست ویکم
فیروز واین نام آنحضرت است در نزد آمان بلغت ماچار چنانکه در ذخیره است ونام
آنحضرت است درکتاب فرنگان ماچار الامان چنانکه در تذکره است ومعنای آن مبارک

ومحل برکت ومنشأ شادی بیست ودوّم فرخنده واین نام آنحضرت است در کتاب شعیای
پیغمبر چنانکه در ذخیره نقل کرده است ومعنای آن پسندیده وبرگزیده است بیست وسیّم
فیذمُوا واین اسم آنحضرت است در توریة چنانکه احمد بن محمّد بن عیّاش در کتاب مقتضب
در حدیث سالم بن عبدالله بن عمر روایت کرده واوّل آن در باب دوّم ذکر شد ودر وسط
آن کعب الاحبار اسامی امامان را یک بیک ذکر نموده از توریة ودر آخر آن ابو عامر هشام
دستوائی از یک عالم یهودی نقل کرده موافق نقل کعب الاحبار وآن عالم یهودی گفته امّا
نقریثیب پس او اوّل اوصیاء است ووصیّ آخر انبیاء است وامّا قیذو پس او ثانی اوصیاء است
واوّل عترت اصفیاء است وامّا دبیرا پس او دوّم عترت وسیّد الشهداء است وامّا مفسُور
پس او سیّد کسانیست که عبادت کردند خدا را از بندگان خدا وامّا مسموعاه پس او
وارث علم اوّلین وآخرین است وامّا دُومُوه پس او سیّد صادقان است وامّا مشیهوا
پس او بهترین محبوسین در زندان ظالمان است وامّا هذار پس او مقهور دور شده از
وطن ممنوع است وامّا یثیمُوا پس او کوتاه عمر است که آثارش طولانی است وامّا بطور
پس او چهارم است از علیها وامّا نوفس پس او همنام عمّ خود حسن است وامّا فیذمُوا پس او
مفقود پدر ومادر خویش است که غایب است بامر خداوند وبرپا میدارد حکم خدا را
وایضاً شیخ نعمانی در کتاب غیبت خود فرموده که قرائت نمود بر من عبدالحکیم بن حسن سیمری
چیزی را که املاء نموده بود او را مردی از یهود در ارّجان که او را حسن بن سلیمان می گفتند
که از علماء یهود بود در آنجا از نامهای امامان علیهم السّلام در زبان عبرانی وعدد ایشان
ومن بلفظ او بیان میکنم وبود در آنچه خواندم آن را که خداوند مبعوث فرماید پیغمبری را
از فرزندان اسمعیل واسم اسمعیل در توریة اشموعیل است واسم آن پیغمبر ممیذ یاد است
یعنی محمّد واو بزرگ خواهد شد واز آل او دوازده نفر امام خواهد شد وایشان بزرگانند
که اقتدا کرده میشود بایشان ونامهای ایشان نقریثیب تا آخر آنچه گذشت واز او سؤال
کردند که این اسامی در کدام سوره است گفت در مسند سلیمان یعنی در قصّهٔ او
تمام شد ولفظ فیذمُوا که اوّل آن فاء ویا قاف باشد لفظ عبرانی است ومعنای آن امام
غائب وخلیفهٔ آخر است وآن وصف است نه اسم محض بیست وچهارم قاطع واین نام آنحضرت
است در کتاب قنطره چنانکه در ذخیره نقل کرده ومعنای آن قطع کنندهٔ باطلها ودفع کنندهٔ
فسادها است بیست وپنجم کلمة الحقّ واین اسم آنحضرت است در صحیفه چنانچه در
ذخیره است ومراد از حق خداوند حقتعالی است ومعنای کلمه در اینجا اظهار وآشکار
کردن است یعنی حق را ودین حقّ خداوند را آشکار وظاهر میکند بیست وششم
کیقباد دوّم واین نام آنحضرت است در نزد مجوسان وگبران عجم همچنانکه در تذکره و

ذخیره نقل کرده اند ومعنای آن عادل است بیست وهفتم کوگما واین نام آنحضرت است
در کتاب بختا وآن از مذاهب قدیم است ومعنای آن بزرگ وعادل ومنشأ آثار وخیرات
بیست وهشتم لندیطار واین نام آنحضرت است در کتاب فراد نامهٔ هند چنانچه در
تذکره وذخیره نقل کرده اند ومعنای آن مثل کوگما است بیست ونهم لسان الصّدق
واین اسم آنحضرت است در صحیفه چنانکه در ذخیره نقل کرده است ومعنای آن زبان
راستگو است یعنی همه فرمایشات او موافق واقع است ودر آن تقیّه نیست سی ام
ماشع در ذخیره نقل کرده که این اسم آنحضرت است در توریة عبرانیّه ودر تذکره فرموده
در توریة که نزول آن آسمانی است ومعنی آن شخص عظیم الشأن است سی ویکم
میمید الآخر ودر آن دو کتاب است که این نام آنحضرت است در انجیل ومعنای آن سلطان
آخر است وپادشاه آخر الزّمان سی ودوّم مسیح الزّمان در آن دو کتاب است که این نام
آنحضرت است در کتاب فرنگیان ومعنای آن عابد وزاهد وعالم ودانای زمان است
سی وسیّم میزان الحقّ در ذخیره نقل کرده که این نام آنحضرت است در کتاب ارژی پیغمبر ومعنای
آن واضح است زیرا که آنحضرت معیار ومیزان خداوند حقتعالی است وتمامی اقوال وافعال
بندگان باو سنجیده ومعیار میشود وهر چیزی را که قبول فرمود قبول است سی وچهارم
منصور واین اسم آنحضرت است در کتاب دید براهمه که باعتقاد ایشان از کتابهای آسمانی است
همچنانکه در ذخیره وتذکره نقل کرده اند ومعنای آن نصرت داده شده از جانب خداوند
قادر است که احدی بر او غالب نخواهد گشت وکسی از دست او خلاص نتواند شد واین معنی
در اخبار نیز وارد گردیده چنانکه در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم از حضرت صادق در تفسیر
آیهٔ شریفه وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً روایت کرده که آنحضرت فرمود
که آن مظلوم حسین است که کشته شده فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً فرمود خداوند
نامید حضرت مهدی را منصور چنانکه نامیده شد احمد ومحمّد ومحمود صلّی الله علیه
واله وچنانکه نامیده شد عیسی مسیح ومؤلّف میگوید که علّت تعبیر از آنحضرت در
زیارت عاشورا بامام منصور همین آیه است که مراد از آیه آنحضرت است وولی خون حضرت
سیّد الشهداء وقصاص کننده از قاتلان آن بزرگوار آنحضرت است واین بسیار واضح است
سی وپنجم واقیذمُا واین نام آنحضرت است در توریة چنانکه در تاریخ عالم آرا فرموده
است ودر جنّات الخلود مذکور است که این لقب آنحضرت است در کتب آسمانی و
معنای آن غائب شونده مدّت مدید است سی وششم وهوهل واین اسم آنحضرت
است ایضاً در توریة چنانچه احمد بن عیّاش از علماء اهل سنّت در کتاب مقتضب خود
روایت کرده بسند خودش از حاجب بن سلیمان بن صوحج السّدوسی که گفت ملاقات

کردم در بیت المقدس عمران بن خاقان را که بدست منصور مسلمان شده بود و او با یهود
محاجه کرده بود به بیان و علم که داشت و نمیتوانستند منکر شوند او را بجهت آنچه در توریة
بود از علامات رسول خدا و خلفاء بعد از او پس روزی بمن گفت که ما مییابیم در توریة
سیزده اسم را که یکی از آنها محمد است و دوازده نفر از اهل بیت او که ایشان اوصیاء و خلفاء
اویند و مذکور هستند در توریة و نیست در پیشوایان بعد از آنحضرت کسی از تیم و نه از
عدی و نه از بنی امیه و من گمان میکنم آنچه جماعت شیعه میگویند حق باشد گفتم مرا خبر ده
با آن گفت بمن عهد و میثاق خدا و ندی بده که خبر نکنی شیعه را بچیزی از آن که با آن بر من غلبه
کنند گفتم چرا خوف داری از این و این بنی عباس از بنی هاشمند گفت نیست نامهای
ایشان نامهای اینها بلکه ایشان از فرزندان اول ایشان محمد اند و از باقی مانده اویند
در زمین یعنی از صدیقه طاهره بعد از او پس دادم باو آنچه خواست از پیمانها و بمن گفت
که خبر ده با آنها بعد از مردن من اگر من قبل از تو مردم و اگر نه بر تو نیست که خبر دهی با آنها
احدی را گفت مییابیم آنها را در توریة شموعل شماعیسحوا وهیهر جبی ابشوا
بماد ثیم عوشود بشنم بولید وبشیر العوی فولوم کودود عان لاند بود
وهوهل تمام شد و مراد از توریة یک کتاب مخصوصی نیست بلکه مراد از او تمامی کتابهائی
که در بین حضرت موسی و عیسی نازل شده است و از این جهة نام مبارک حضرت عجل الله
فرجه در هر کدام یک نحو است و احتمال دارد که از جهت اختلاف زبانها مختلف شده
باشد سی و هفتم قائم در ذخیره نقل نموده که این اسم آنحضرت است در زبور سیزدهم
و در کتاب برلبومو و معنای آن در احادیث بسیار از ائمه وارد گردیده است چنانکه شیخ
مفید اعلی الله مقامه در ارشاد خود باسناد خودش روایت کرده از حضرت امام رضا
که فرمود چون حضرت قائم برخیزد مردم را باسلام تازه بخواند تا آنکه فرمود و او را قائم
نامیدند برای آنکه قیام بحق خواهد نمود و ایضا صدوق در کمال الدین باسناد خودش
روایت کرده از صقر بن دلف که گفت شنیدم از حضرت امام محمد تقی که میفرمود امام بعد
از من علی فرزند من است امر او امر من است و گفته او گفته من و طاعت او طاعت من است
و امامت بعد از او در فرزند او حسن است و امر حسن مانند امر پدر او است و فرموده او
فرموده پدر او است و اطاعت او اطاعت پدر او است پس حضرت ساکت شد من عرض
کردم یا بن رسول الله پس کیست امام بعد از حسن حضرت گریست گریستن شدیدی آنگاه
فرمود که امام بعد از حسن پسر او است قائم بحق و منتظر است عرض نمودم یا بن رسول الله
چرا او را قائم نامیدند فرمود برای آنکه او بامامت اقامت خواهد نمود بعد از خاموش
شدن ذکر او و مرتد شدن اکثر آنها که قائل بامامت آنحضرت بودند و نیز روایت

کرده از ابوحمزه ثمالی که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر که یا بن رسول الله آیا همه شما
قائم بحق نیستید فرمود بلی همه ما قائم بحقیم گفتم پس چگونه حضرت صاحب الامر را قائم نامیدند
فرمود که چون جدم حضرت امام حسین شهید شد ملائکه در درگاه خداوند صدا
بگریه و ناله بلند کردند و گفتند ایخداوند ما وای سید ما آیا غافل میشوی از قتل برگزیده
خود و فرزند پیغمبر پسندیده خود و بهترین خلق خود پس حقتعالی وحی کرد بسوی ایشان که
ای ملائکه من قرار گیرید قسم بعزت و جلال خود که هرآینه انتقام خواهم کشید از ایشان
هرچند بعد از زمانها باشد پس خداوند حجابها را برداشت و نور امامان از فرزندان
حسین را بایشان نمود و ملائکه بآن شاد شدند پس یکی از آن نورها را دیدند که در
میان آنها ایستاده بود و بنماز مشغول بود خداوند فرمود که من باین ایستاده از ایشان
انتقام خواهم کشید سی و هشتم مهدی و این نام آنحضرت است در نزد جمیع فرق
اسلامیه از زیدیه و فطحی و واقفی و حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی و غیر ایشان چنانکه
یوسف بن یحیی السلمی که از فضلاء علماء اهل سنت است در کتاب عقد الدرر در اخبار
امام منتظر که از کتب معروفه ایشان است باسناد خود روایت کرده از حضرت باقر که فرمود
مهدی را مهدی میگویند زیرا که هدایت میکند بسوی امری خفی و بیرون میآورد توریة
و انجیل را از زمینی که آن را انطاکیه میگویند و بروایت دیگر از آنحضرت روایت کرده
که فرمود نامیده شده بمهدی زیرا که او هدایت میکند به سفرها از توریة پس بیرون
میآورد آنها را از کوههای شام پس دعوت میکند بسوی آنها یهود را پس اسلام میآورند
برای این کتب قریب سی هزار نفر و بروایت دیگر او را مهدی نامیدند بجهت آنکه هدایت
میکند بسوی کوهی از کوههای شام پس بیرون میآورد از آنجا سفرها را از توریة و محاجه
میکند با آنها با یهود پس اسلام میآورند بر دستش جماعتی از یهود و ایضا شیخ طوسی
در غیبت خود روایت کرده از ابی سعید خراسانی که او سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق
که بجهت چه نامیده شده آنحضرت بمهدی فرمود زیرا که او هدایت میکند مردم را بسوی
امر مخفی و ایضا شیخ مفید در ارشاد روایت کرده از آنحضرت که فرمود قائم علیه السلام را
مهدی نامیدند بجهت آنکه هدایت مینماید بسوی امری که از آن گم شده اند تمام شد
پس معلوم شد که حضرت قائم را مهدی گویند سی و نهم ناطق و این نیز اسم آنحضرت
است در نزد اهل سنت چنانکه عالم جلیل احمد بن عیاش از فضلاء اهل سنت در کتاب
مقتضب بسند خود روایت کرده است در حدیث طولانی که در باب دوم ذکر شد از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که برای سلمان ذکر نمود نامهای امامان را فردا بفرد پس
حسن بن علی صامت امین عسکری پس پسر او حجة الله بن الحسن المهدی الناطق القائم

بحق الله تا اخر و از این ظاهر میشود که ناطق اسم مبارک انحضرت است در نزد ایشان
و در احادیث معتبرهٔ اثنا عشریه نیز از انحضرت بناطق تعبیر شده است چنانچه در زیارت
عاشورا وارد است بنا بروایت ابن قولویه وَاَنْ یَرْزُقَنِی ثَارَکُمْ مَعَ اِمَامٍ مَهْدِیٍّ نَاطِقٍ
لَکُمْ و بروایت شیخ طوسی مَعَ اِمَامٍ مَهْدِیٍّ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ مِنْکُمْ و معنا ناطق بودن
انحضرت بیان کردن ان بزرگوار است دین حق را و اظهار نمودن انحضرت است واقع را
بدون خوف و تقیه و من غیر ترس از مشرکان و فاسقان و کافران چنانچه در ایهٔ شریفه
اشاره فرموده است لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ بعلت انکه انحضرت در
خلافت و زمان سلطنت خود واقع را بیان خواهد نمود و نطق بحق واقعی خواهد کرد
و ناطق حقیقی و متکلم فی الواقع خواهد شد زیرا که اجداد طاهرین او متمکن از بیان واقع
نشدند و همیشه نطق بواقع و ناطق بحقیقت نبودند از جهت خوف فاسقان و کافران
حتی امیر المؤمنین با وجود انکه در ظاهر خلیفه بود و در اخر عمرش پادشاه بود و اجماع
مسلمین شده بود بریاست و امامت و سلطنت او بغیر از معونیه نمیتوانست حق را
کما هو حقه بیان نماید و از این جهة محمد بن طلحه شافعی فرموده که حضرت امیر المؤمنین را
بطین میگفتند یعنی مبطن و مخفی کنندهٔ علوم و اسرار بود که حضرت پیغمبر باو اموخته بود
بجهت نداشتن محل قابل و خوف و نبودن مجال تمام شد و همه گنجهای الهیه ذخیره
شده که از زبان مبارک مهدی ناطق ع بمردم رسد چنانکه در احادیث و ادعیهٔ بسیار
باین مطلب اشاره شده است و در دعای افتتاح در شبهای ماه رمضان فرموده که
حاصل معنای ان اینست که خداوندا ظاهر فرما ولی حق خودت را تا انکه اظهار نماید
دین حق ترا و سنت پیغمبر ترا و هیچ چیز را مخفی نکند از دین حق بسبب خوف او از خلق
و از قبیل این مخوا از دعاها زیاد است و در اینجا محل ذکر همهٔ انها نیست و بجا ثابت کلیه
نبود نام چهلم محمد است و این اسم اصلی و نام اولی انحضرت است در جمیع کتابهای علماء
اهل سنت و بلکه در نزد کل فرق مسلمین از سنی و شیعی زیرا که تمام علماء اهل
سنت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده اند که انحضرت فرمود مهدی
همنام من است و در بعضی از انها فرموده که مهدی همنام و همکنیهٔ من است و در بیشتر
از انها فرموده که نام او نام من است و نام پدر او حسن است چنانکه همهٔ انها در باب اول
و دوم ذکر شد و در حدیث لوح مستفیض بلکه متواتر بتواتر معنوی وارد شده که
جابر انصاری بر حضرت امام محمد باقر ع نقل کرده که او لوحی را در نزد حضرت فاطمه ع
دید و ان لوح را خداوند برای رسول خدا هدیه فرستاده بود و نامهای امامان از
اولاد صدیقه طاهره همه در انجا بود و نام حضرت مهدی در ان لوح محمد بود و این

حدیث را علماء اهل سنت و شیعه نقل کرده اند و بروایت صدوق در کمال الدین و عیون
الاخبار نام حضرت حجة بن الحسن باین نحو ثبت شده بود که ابو القاسم محمد بن الحسن هو
حجة الله القائم مادر او کنیز است که اسم او نرجس است و بنا بروایت شیخ طوسی در
کتاب امالی باین نحو است وَالْخَلَفُ مُحَمَّدٌ که ظهور میکند در اخر الزمان و بر سر او
ابر سفید است که بر سر او سایه می افکند از افتاب ندا میکند بزبان فصیح که می شنوند
ان را ثقلین و خافقین که او است مهدی از ال محمد پر میکند زمین را از عدل چنانچه
پر شده از ظلم و جور و بروایت جابر که ذکر شد گفت دیدم محمد را در ان لوح در سه موضع
و علی را در چهار موضع و مراد از سه محمد حضرت باقر و حضرت امام محمد تقی و حضرت
مهدی است و از چهار علی حضرت امیر المؤمنین و حضرت سجاد و حضرت رضا و حضرت
امام علی النقی است و حاصل اینست که شک و شبهه نیست که نام اصلی حضرت مهدی
در نزد علماء اهل سنت محمد است و ایشان انحضرت را باین نام ذکر میکنند چنانکه فرمایش
و احادیث ایشان در باب اول و دوم ذکر شد و همچنین است در نزد علماء شیعه و لکن در بین
علماء در ذکر اسم انحضرت محل گفتگو است که ایا جایز است ذکر نام اصلی انحضرت در
مجالس و محافل یا نه و اکثر علماء جائز ندانسته چنانکه در احادیث بسیار باین معنی
اشاره و بلکه تصریح شده و جمله از انها را در باب چهارم ذکر نمودیم و جمعی از محققین علماء
دانسته و بلکه کتاب در این باب تصنیف فرموده اند چنانکه در باب سیم بر انها
اشاره کردیم و چون این مختصر محل ذکر همهٔ احادیث و اقوال و ادلة نیست باید احتیاط را
از دست نداد و در همه جا اسم اصلی انحضرت را بیان نباید نمود از جهت خوف تشنیع و
سرزنش سائر ملتها و اهل مذهبها بر اهل اسلام زیرا که اگر بگویند امام غائب ما
مسلمانان که اسم او محمد است بعد از این ظاهر خواهد شد انها عنادا و تعصبا میگویند پس محمد شما
که پیغمبر است بعد از این خواهد امد و یا غیر این را میگویند از روی جهل و یا عناد و احتمال
دارد که نهی از ذکر نام مبارک انحضرت بعد از تقیه و خوف از تشنیع احترام انحضرت بوده باشد
زیرا که ذکر نام اصلی هر شخص و گفتن اسم هر مرد در هر جا باعث بی احترامی و سبب بی ادبی و
بلکه هتک احترام است و از این جهة خداوند رسول خود را در قران محمد خطاب نکرده
بلکه یا ایها النبی و یا ایها الرسول و بنحو اینها خطاب فرموده و از این وجه است که
اعراب و سائر اهل اداب بزرگان خود را باسم و نام صدا و ندا نمیکنند بلکه میگویند
یا شیخنا و یا مولانا و یا سیدنا و یا استادنا و یا غیر از اینها از القاب و در زبان ترکی اشخاص
بزرگ را اقا میگویند و نام ان شخص را یاد نمیکنند و از این جهة است که حضرت مهدی ع را
در اخبار معراج بلقب ذکر فرموده است و بنام یاد نفرموده است و بعد از این خواهد

آمد انشاء الله بدانکه نامهای حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام زیاده براینها
است که ذکر کردیم زیراکه بنای مؤلف ذکر اسمهائی بود که در کتب غیر شیعهٔ اثناعشریه
بود واما نامهای آنحضرت در کتب شیعه ودر احادیث معتبرهٔ ایشان ودر اخبار صحیحهٔ
آنها غیر از اینها بسیار است وجمله از ان اسماء شریفه در قرآن ذکر شده است ودر تفسیر
اهل بیت وائمه علیهم السلام بیان فرموده اند مثل الحقّ در آیهٔ شریفه اِذا جاءَ الحَقُّ
ومثل انها در آیهٔ وافی هدایة وَالنَّهارِ اِذا جَلّیٰها وقوله تعالی وَالنَّهارِ اِذا تَجَلّیٰ
ومثل ضحیٰ در قول خدای تعالی وَالشَّمْسِ وَضُحیٰها ومثل غیب در قول خداوند
الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ ومثل خنّس در قول حقتعالی فَلا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ومثل الجوار
در قول سبحانه الجَوارِ الکُنَّسِ ومثل فتح در فرمایش خداوند اِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ
ومثل نور در قوله تعالی وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ ودر قول خداوند یَهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ
ومثل فجر در قول حقتعالی حَتّیٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ ومثل عصر در قول الله تعالی وَالْعَصْرِ
وغیر از اینها از آیات که تفصیل اینها را با سائر آیات شریفه در کتاب تحفة الشیعه در
اثبات ظهور الحجة عجّل الله فرجه بیان کرده ام ومراد در اینجا اشارهٔ اجمالی بود وذکر همهٔ
اسماء آنحضرت نبود بلکه مقصود اصلی نامهای آنحضرت بود در کتابهائی غیر از کتب
شیعه چنانچه ذکر شد

باب ششم در بیان وذکر چهل لقب از القاب شریفهٔ

حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام از احادیث صحیحة واز کتب معتبرهٔ علماء اسلام پس
میگویم بعون الله جلّ جلاله لقب اول اَمیرُ الاُمَرَة واین لقبی است که حضرت امیر
المؤمنین آنحضرت را باین لقب ذکر فرموده چنانکه عالم جلیل وثقهٔ نبیل فضل بن
شاذان در غیبت خود بسند صحیح روایت کرده از حضرت امام صادق از آنحضرت که
فرمود بعد از ذکر جملهٔ از فتنه ها وجنگها واشوبها که بیرون میاید دجّال ومبالغه
میکند در اغواء مردم واضلال وبعد از ان ظهور میکند اَمیرُ الاُمَرَة وکشندهٔ کفرة
وسلطان مأمول که متحیّر است در غائب بودن او عقول واوهام از فرزندان تواست
ای حسین که ظاهر میشود در مابین رکنین وغالب میشود بر ثقلین تمام شد ومعنای
اَمیرُ الاُمَرَة پادشاه پادشاهان زیراکه تمامی شاهان روی زمین در دست حضرت
مهدی ذلیل وخوار میشوند وسلطنت آنحضرت جمیع عالم را میگیرد وبغیر از او پادشاه نمیشود
لقب دوم بئر معطّله واین از القاب شریفهٔ آنحضرت است در قرآن چنانچه علیّ بن ابراهیم
در تفسیر خود بسند صحیح خود از حضرت امام صادق در تفسیر این آیهٔ شریفه وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ
وَقَصْرٍ مَشِیدٍ روایت کرده که فرمود این مثلی است جاری شده بر آل محمّد صلّی الله علیه
واله وبئر معطّله آن چاهی است که از ان آب کشیده نمیشود واو امامی است که غائب

شده پس اقتباس نمیشود از او علم تا وقت ظهور او یعنی باسباب ظاهرهٔ متعارفه از برای
هر کس در هر وقت چنانچه میسّر بود در عصر هر امامی غیر از آنحضرت که قصر مرتفع بودند
اگر مانع خارجی نبود پس ازین حدیث معلوم شد که مراد از بئر معطّله لقب مبارک
آنحضرت است سیّم باسط واین از القاب معروفهٔ آنحضرت است چنانچه در کتاب هدایة
وکتاب مناقب قدیمه که از مرحوم الحاجّ میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه بدست آورده
ومصنّف آن کتاب معلوم نشده وهمیشه از ان نقل میکند وتعبیر میکند از ان بمناقب
قدیمه این را از القاب آنحضرت شمرده اند ومعنای باسط گسترندهٔ وفراخ کنندهٔ عدل و
داد است در تمام روی زمین زیراکه آنحضرت بساط عدل را چنان بسط میکند در
ایّام ظهورش که گرگ آدم وحیوان خوار با گوسفند باهم چرا کند چنانکه این معنی را احمد بن
محمّد بن عیّاش که از فضلاء علماء اهل سنّت است در کتاب مقتضب خود روایت کرده
از عبدالله بن ربیعهٔ مکّی از پدرش که گفت من از کسانی بودم که با عبدالله بن زبیر کار
میکردم در بناء کعبه واو عمله را امر کرده بود که مبالغه کنند در رفتن بزمین یعنی
برای پایه گفت پس رسیدیم بسنگی مانند شتری ودر ان نوشته یافتیم تا آنکه میگوید
آن را خواندیم ودر آن بود بِسْمِ اللهِ الاَوَّلِ لا شَیْءَ قَبْلَهُ لا تَمْنَعُوا الْحِکْمَةَ تا آخره یعنی
باسم خداوند یکه اوّل است ونیست قبل از او چیزی منع نکنید حکمة را از اهل آن پس ظلم
میکنید بر اهل حکمة وعطا نکنید حکمة را بر غیر اهل آن پس ظلم میکنید حکمة را وان
طولانی است ودر ان ذکر شده بعثت حضرت رسول خدا وصفات جمیله وکردار حمیدهٔ
ومقر ومدفن آنحضرت وهمچنین هر یک از امامان تا آنکه در حق حضرت امام حسن عسکری
گفته بود که مدفون در شهر تازه حادث شده آنگاه منتظر بعد از او واسم او اسم پیغمبر
است امر میکند بعدل وخود بآن رفتار میکند ونهی میکند از منکر وخود از ان اجتناب
میفرماید برطرف میکند خداوند بسبب او تاریکیها را ودور میکند باو شک وکوری را
وچرا میکند گرگ در روزگار او با گوسفند وخشنود میشود دارا وساکنان آسمان ومرغان
در هوا وماهیان در دریا ای چه بنده که چه قدر ارجمند است بر خداوند خوشا حال
آنکه اطاعت کند او را ووای برانکه نافرمانی کند او را خوشا بآنکس که در پیش روی او
مقاتله کند پس بکشد یا کشته شود بر ایشان صلوات ورحمت از خداوند وایشانند
هدایت یافتگان وایشانند رستگان وایشانند فیروز شدگان ودر تفسیر شیخ فرات
بن ابراهیم روایت کرده از ابن عبّاس از حضرت رسول خدا که فرمود در ظهور حضرت
قائم باقی نماند نه یهودی ونه نصرانی ونه صاحب ملّتی مگر آنکه داخل میشود در
اسلام تا آنکه مأمون وخاطر جمع میشوند گوسفند وگرگ وگاو وشیر وانسان ومار

وتا انکه پاره نمیکند موش خیکی را واز این قبیل احادیث در کتب عامّه وخاصّه بسیار است چهارم بقیّة الانبیاء واین نیز از القاب انحضرت است چنانکه عالم جلیل سیّد حسین مفتی کرکی سبط محقّق ثانی در کتاب دفع المناوات از مشارق الانوار مرحوم برسی روایت کرده است از حکیمه خاتون که او گفت تولّد حضرت قائم مهدی در شب نیمهٔ شعبان بود تا انکه میگوید پس انحضرت را اوردم بخدمت برادرزاده ام حضرت حسن عسکری پس مسح کرد بدست شریف خود بر روی پر نور او که نور الانوار بود وفرمود سخن بگو ای حجّة الله وبقیّهٔ انبیاء ونور اصفیاء وغوث فقراء وخاتم اوصیاء ونور اتقیاء وصاحب کرّهٔ بیضاء پس ان طفل مبارك فرمود اشهد ان لا اله الّا الله تا اخر ودر نسخهٔ دیگر از مشارق الانوار چنین است سخن گوای حجّة الله وبقیّهٔ انبیاء وخاتم اوصیاء وصاحب کرّهٔ بیضاء ومصباح از دریای عمیق شدید الضّیاء سخن گوای خلیفة الاتقیاء ونور اوصیاء تمام شد ومعنی بقیّة الانبیاء باقی مانده ویادگار وقائم مقام پیغمبران است لقب پنجم از لقبهای انحضرت تائید است ومعنی تائید قوّت دهنده وقوّت بخشنده است واین از القاب مختصّهٔ انحضرت است که قوّت وقدرت میبخشد به دوستان خود در زمان ظهورش چنانکه صدوق اعلی الله مقامه در کمال الدّین از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود بعد از ذکر شمائل ونامهای انحضرت که میگذارد دست مبارك خود را بر سرهای بندگان خداوند پس نمیماند مؤمنی مگر انکه دلش سخت تر میشود از پارهٔ اهن ومیدهد خداوند بان مؤمن قوّت چهل مرد را تمام شد واز این جهة است که در کتاب هدایت این را از القاب انحضرت شمرده است ششم ثائر واین را در مناقب قدیمه از القاب انحضرت شمرده ومعنی ان کینه خواه است که ارام نگیرد تا قصاص نماید واین معنی در خصوص انحضرت است زیرا که ان بزرگوار خونخواهی جدّ امجد خودش حضرت سیّد الشهداء را خواهد کرد وبلکه طلب خون جمیع انبیاء واوصیاء را خواهد نمود وشاهد بر این دعاء ندبه است که در ان فرموده درباره حضرت حجة بن الحسن اَیْنَ الطّالِبُ بِذُحُولِ الْاَنْبِیاءِ وَاَبْناءِ الْاَنْبِیاءِ اَیْنَ الطّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِکَرْبَلاءَ یعنی در کجا است طلب کننده خونهای پیغمبران ومطالبه نماینده خون اولاد پیغمبران ودر کجا است طلب کنندهٔ خون ان کشته شده در زمین کربلا وخونخواهی نمایندهٔ ان مظلوم که در کربلا شهیدش کردند هفتم حجّة وحجّة الله واین از القاب معروفهٔ انحضرت است وباوجود انکه همهٔ امامان حجّة وحجّة الله بودند باز در وقت ذکر این لقب شریف انحضرت بنظر میاید وهمیشه در زبان راویان احادیث وامامان باین لقب ذکر شده واز این لقب انحضرت مراد ومفهوم گردیده است

ودر کتاب عیون الاخبار وکمال الدّین وغیبت شیخ طوسی وکفایة الاثر علی بن محمّد خزاز روایت کرده اند از ابی هاشم جعفری که گفت شنیدم از حضرت امام علی النّقی که فرمود جانشین بعد از من پسرم حسن است پس چگونه خواهد بود حال شما با جانشین بعد از جانشین من عرض کردم چرا فدای تو شوم فرمود بجهت اینکه شخص او را نمی بینید وحلال نیست برای شما بردن نام او گفتم پس چگونه او را ذکر کنیم فرمود بگوئید حجّة از آل محمّد صلّی الله علیه واله تمام شد واز این جهة است که نقش خاتم انحضرت حجّة الله وبروایت دیگر حجّة الله وخالصة است هشتم حق واین را در کتاب هدایت ومناقب قدیمه از القاب انحضرت شمرده اند ودر کافی در تفسیر ایه شریفه قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ یعنی بگوای پیغمبر که حق امد وباطل زایل شد روایت کرده از حضرت امام محمّد باقر که فرمود چون قائم علیه السّلام ظاهر شود دولت وسلطنت باطل میرود وبالمرّه زائل ومضمحلّ میشود پس معلوم میگردد که مراد از حق در ایهٔ شریفه انحضرت است ودر زیارت انحضرت وارد شده است که السَّلامُ عَلَی الْحَقِّ الْجَدیدِ یعنی سلام بر حق تازه باد واز این هم معلوم میشود که حق لقب انحضرت است واز قبیل این بسیار است در احادیث نهم خلف وخلف صالح واین از القاب معروفه ومشهورهٔ انحضرت است ومعنای خلف جانشین است وانحضرت را خلف میگویند بجهة جانشین بودن او از پدران واجداد خودش از امامان بلکه از جمیع پیغمبران واوصیاء ایشان چنانکه در حدیث لوح معروف است که جابر انصاری ان را در نزد صدّیقهٔ طاهره دید ودر ان مذکور است بعد از ذکر حضرت امام حسن عسکری که انگاه کامل میکنم این را به پسر او خلف که رحمت است برای جمیع عالمیان وبر او است کمال صفوت ادم ورفعت ادریس وسکینهٔ نوح وحلم ابراهیم وشدّت موسی وبهاء عیسی وصبر ایّوب ودر حدیث مفضّل معروف است که حضرت صادق فرمود در ان که چون ظاهر میشود تکیه کند بکعبه ومیفرماید ای گروه خلایق اگاه باشید که هر که خواهد نظر کند به ادم وشیث پس اینك منم ادم وشیث وبهمین نحو ذکر فرماید نوح وسام وابراهیم واسمعیل وموسی ویوشع وعیسی وشمعون ورسول خدا وحضرت امیر المؤمنین وباقی ائمه را ودر روایت نعمانی خود ان بزرگوار میفرماید بعد از ظهورش منم بقیّة الله از ادم وذخیره از نوح وبرگزیده از ابراهیم وخالص از محمّد صلّی الله علیه واله وبلکه این لقب شریف در میان علماء اهل سنّت نیز معروف است چنانکه ابن خشّاب که از فضلاء علماء ایشان است در تاریخ خود بسند خودش روایت کرده از حضرت امام رضا که فرمود خلف صالح از فرزندان ابی محمّد حسن بن علی عسکری است واوست صاحب الزّمان واوست مهدی ونیز روایت کرده از حضرت صادق که فرمود خلف صالح از فرزندان من است واوست مهدی واسم او

محمد است و کنیهٔ او ابو القاسم است ظاهر میشود در آخر الزمان تمام شد پس معنای خلف بودن
آنحضرت واضح شد دهم خلیفة الله و این نیز از لقبهای معروفهٔ آنحضرت است که در کتب
عامه و خاصه نقل کرده اند چنانکه در کشف الغمه روایت کرده از حضرت رسول خدا که
فرمود ظهور میکند مهدی و بر سر او ابری است و در آن منادی است که ندا میکند این مهدی
خلیفة الله است او را پیروی کنید و نیز روایت کرده از آنحضرت که فرمود در خبری که ذکر
حضرت قائم را فرموده پس بدرستیکه او خلیفة الله مهدی است و این حدیث را فاضل
عالم گنجی شافعی در کتاب بیان در احوال صاحب الزمان نیز روایت کرده و معنای خلیفة الله
جانشین خدا است و آنحضرت چون خلیفهٔ پیغمبر است پس در واقع خلیفهٔ خدا است زیراکه
پیغمبر از جانب خداوند تعالی است یازدهم داعی و این نیز از القاب معروفهٔ آنحضرت
است چنانکه در هدایه این را از لقبهای آنحضرت شمرده است و در زیارت معروفهٔ
آن بزرگوار است که اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا داعِیَ اللهِ یعنی سلام بر تو باد ای دعوت کننده
برای دین خداوند و معلوم است که آنحضرت دعوت واقعی و راهنمای حقیقی خواهد
کرد و مجموع اهل عالم را داعی خواهد شد بدین واقعی خداوند و بغیر از دین اسلام دین
دیگر نخواهد گذاشت چنانکه در تفسیر آیهٔ شریفه وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ علی
بن ابراهیم روایت کرده است که خداوند تمام میکند نور خود را بقائم از آل محمد ص
دوازدهم ساعة و این را در هدایت از القاب آنحضرت شمرده است و در حدیث طولانی
مفضل از حضرت صادق ع مرویست که مراد از ساعة در آیهٔ شریفه یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ
اَیّانَ مُرْسیٰها و در آیهٔ شریفه یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ و در آیهٔ شریفه وَعِنْدَهُ عِلْمُ
السّاعَةِ و در آیهٔ کریمه هَلْ یَنْظُرُونَ اِلَّا السّاعَةَ و در آیهٔ شریفه وَما یُدْرِیکَ لَعَلَّ
السّاعَةَ الی قوله تعالی اَلا اِنَّ الَّذینَ یُمارُونَ فِی السّاعَةِ حضرت مهدی عجل الله فرجه
است مفضل گفت که معنی یُمارُونَ چیست حضرت فرمود میگویند کی متولد شد و کی او را
دیده و او کجا است و کی ظاهر خواهد شد و همهٔ اینها از جهت عجله و شتاب در امر خداوند است
و شک در قضاء اوست و در کافی روایت کرده در تفسیر آیهٔ کریمه حَتّیٰ اِذا رَاَوْا ما یُوعَدُونَ اِمَّا
الْعَذابَ وَاِمَّا السّاعَةَ که مراد از ما یُوعَدُونَ ظهور حضرت قائم است و اوست ساعة
پس مردم میدانند آن روز که چه نازل میشود بر ایشان از خداوند بدست قائم و علت
تعبیر از آنحضرت بلفظ ساعة در آیات شریفه آنست که ظاهر شدن آنحضرت مثل قیامت است
در مخفی بودن چنانکه فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت امام حسن
مجتبی ع که آنحضرت از حضرت رسول خدا ص پرسید که یا رسول الله کی ظهور خواهد نمود
قائم ما اهل بیت فرمود ای حسن بدرستیکه مثل او مثل ساعة است که پنهان داشته

خداوند علم آن را بر اهل آسمانها و زمین و نمیآید مگر ناگاه و بیخبر تمام شد و یک جهت
آن اینست که چنانکه از برای ساعة و قیامة علامات زیاد است و همچنین از برای ظهور
آنحضرت علامات بسیار است چنانچه خواهد آمد ان شاء الله و جهت دیگر آنکه چنانکه
در روز قیامت احوال و اوضاع مردم منقلب میشود و ایشان حیران و سرگردان میباشند
همچنین مردم در وقت ظهور آنحضرت سرگردان و هراسان خواهند گردید سیزدهم
سید و این لقب در جملهٔ از احادیث ذکر شده چنانکه مرحوم صدوق در کمال الدین
روایت کرده از علی خیزرانی و او هم از کنیزی که او را اهدیه کرده بود برای حضرت امام حسن عسکری
و چون جعفر خانهٔ آنحضرت را غارت نمود فرار کرد و برگشت بخانهٔ مولای اول خود و او نقل
کرد که حاضر شده بود در وقت ولادت سید و اینکه مادر سید صیقل بود و اینکه امام
حسن عسکری خبر داده بود بمادر سید بآنچه میشود بر عیال او پس سؤال کرده بود از آنحضرت
که دعا کند برای او که مردنش را پیش از او قرار دهد پس وفات کرد در حیات آنحضرت و بر
قبر او لوحی بود که نوشته بود بر آن که این قبر مادر محمد بن الحسن است و آن کنیز گفت که چون
سید متولد شد نوری دید برای آنحضرت که ساطع بود از او و رسید تا با آسمان و مرغان
سفید چندی را دید که از آسمان فرود میآیند و بال خود بر سر و روی و سائر جسد
آنحضرت میمالند آنگاه پرواز میکردند پس با امام حسن عسکری خبر دادیم و آنحضرت خندید
و فرمود که آنها ملائکهٔ آسمان بودند نازل شدند که متبرک شوند باو و ایشان انصار
او یند در آن وقت که ظهور میکند و ایضاً شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان که نایب دوم
آنحضرت بود در زمان غیبت صغری فرموده که چون سید متولد شد تا آخر پس از اینها
معلوم شد که سید از القاب آنحضرت است و معنای سید آقا و بزرگوار و صاحب شأن
بزرگ است و معلوم است که بزرگواری آنحضرت از همهٔ مردم زیادتر است چهاردهم
شرید و این نیز از القاب آنحضرت است و معنای آن رانده شده و دور گشته از مردم است و
معلوم است که آنحضرت از این مردم معکوس و منکوس دور شده و جمعی از خلق باعث رانده
شدن آنحضرت گشته اند و آن بزرگوار را از میان خود دور و جمعی را از فیض حضورش مهجور
نموده اند و بلکه با زبان و قلم در بسیاری از موارد نفی وجودش و نفی تولدش و ظهورش
کرده اند و جمعی را از یاد او و ظهور او رانده اند و خاطرها را از یاد او محو نموده اند و از این جهة
خود آنحضرت با براهیم بن علی بن مهزیار در روایت صحیحه که بخدمت آن بزرگوار رسیده
بود فرموده که پدرم بمن وصیت نمود که منزل نگیرم از زمین مگر جائی از آن که از همه جا
مخفی تر و دورتر باشد بجهت پنهان نمودن امر خودم و محکم کردن محل خودم از کیدهای
اهل ضلال تا آنکه فرمود پدرم بمن فرمود که بر تو باد ای پسر من بملازمت جاهای پنهان

از زمین وطلب کردن دور ترین ان زیراکه از برای هر ولی از اولیاء خداوند دشمنی است
مغالب وضدیست منازع پانزدهم صاحب الزمان واین از القاب معروفه انحضرت
است که خواص وعوام انحضرت را باین لقب مبارک یاد میکنند ودر زیارت ان بزرگوار
است السلام علیك یا صاحب الزمان ومعنای ان حکمران زمان خود از همه جهات از
جانب خداوند تعالی ودر روایت حسین بن حمدان است که از ریان بن صلت روایت
کرده گفت شنیدم از حضرت امام رضا میفرمود که قائم مهدی پسر پسر من حسن است جسمش
دیده نمیشود واسمش را نمیبرد احدی بعد از غیبت او تا انکه او را ببینند واعلان دهند
باسم او که خلایق نام او را ببرند پس گفتم بانحضرت که ای سید من پس اگر بگوئیم صاحب
الغیبة وصاحب الزمان فرمود همه اینها جایز است وبدرستیکه من شما را نهی نمودم از
تصریح باسم مخفی او از اعدای ما که او را نشناسند تمام شد پس ازین حدیث معلوم شد
که صاحب الزمان لقب انحضرت است وباز معلوم شد که نهی کردن ائمه از ذکر اسم اصلی
انحضرت بجهت خوف وتقیه بوده است واین مطلب شاهد بزرگ دارد در قضیهٔ بحر
ابیض وجزیرهٔ خضراء شانزدهم فجر واین لقب انحضرت است که خداوند در قران
ان بزرگوار را بان یاد فرموده چنانکه شیخ شرف الدین نجفی در تاویل الایات در تفسیر
والفجر از حضرت صادق روایت کرده که مراد از فجر درین ایه حضرت قائم علیه السلام
است ونیز روایت کرده از انحضرت در تفسیر سورهٔ انا انزلناه که مراد از مطلع الفجر انحضرت
است یعنی تا انکه برخیزد وظهور کند حضرت قائم واین حدیث دلالت میکند براینکه
مراد از فجر انحضرت است وجهت تعبیر از انحضرت بفجر که صبح صادق است واضح است
زیراکه ان بزرگوار مثل صبح صادق طلوع خواهد کرد وظلمات وتاریکیهای ظلم وجور را
وجهل وعناد وکفر والحاد را زائل خواهد فرمود هفدهم فرج المؤمنین واین را در
کتاب هدایه از القاب انحضرت شمرده است ودر روایت حکیمه براین شاهد واضح است
زیراکه ان خاتون معظمه بنرجس خاتون گفت دران روایت که خداوند می بخشد بتو
غلامیکه سید است در دنیا واخرت واوست فرج مؤمنین تمام شد وفرج مؤمنان بودن
انحضرت بسیار واضح است زیراکه فرج مؤمنان وزائل شدن غم وغصهٔ ایشان بان
حضرت خواهد شد هجدهم فتح واین را نیز در هدایه از القاب انحضرت شمرده ودر
تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر ایهٔ شریفهٔ نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ روایت کرده که مراد
از فتح درین ایه وافی هدایه فتح حضرت قائم است ودر کتاب تنزیل احمد بن محمد سیاری
روایت شده در تفسیر اِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ که مراد از فتح دراین ایه فتح حضرت قائم است
تمام شد وجهت فتح بودن انحضرت واضح است زیراکه فتوحات کثیره وفتح وظفر واقعی

در دست انحضرت خواهد بود نوزدهم قائم الزمان واین از القاب شریفهٔ انحضرت است
چنانکه در کمال الدین روایت کرده که شخصی در مسجد الحرام بخدمت انحضرت شرفیاب
شد وحضرت سنگی را برای او طلا کرد ودر حق او دعا نمود وبعد فرمود که مرا میشناسی
گفت نه فرمود منم مهدی منم قائم الزمان منم انکه زمین را پر کنم از عدل وداد چنانکه پر شده
از جور تمام شد ومعنای ان قائم وبرقرار شونده در زمانه ویا اقامه کننده زمان که زمان
وروزگار با و قائم شده بیستم کار با تشدید راء واین را در هدایت از القاب انحضرت شمرده
است ومعنای ان رجوع کننده وبازگردانده است واین معنی مناسب انحضرت است زیرا
که ان بزرگوار از عالم غیب واستتار واز مجانبت مساکن فجار واشرار برمیگردد بمیان مؤمنان
وسیر میکند اشکار وجمعی را نیز از مردگان ونسیان شدگان برمیگرداند وزنده میکند
چنانکه شیخ مفید اعلی الله مقامه در ارشاد خود روایت کرده از حضرت صادق که
فرمود ظهور میکند با قائم از پشت کوفه سی وشش نفر بیست وپنج نفر از قوم حضرت موسی
که بحق هدایت میکردند وبعدل وانصاف حکم مینمودند وهفت نفر از اهل کهف یعنی
اصحاب کهف ویوشع بن نون وسلمان فارسی وابودجانهٔ انصاری ومالک اشتر پس
در پیش روی انحضرت مقاتله میکنند واز انصار او میشوند ودر بلاد وشهرهای
انحضرت حاکم میباشند تمام شد ودر احادیث بسیار وارد شده است که بسیاری از
مرده ها زنده خواهد شد چنانکه خواهد امد واین حدیث با انها منافات ندارد
ودرین نمیفرماید که غیر از ایشان زنده نمیشود بلکه ازاین حدیث زنده شدن ایشان
است از پشت کوفه وحاکم بودن انها است در بلاد انحضرت ومقرب شدن ایشان
است در نزد ان بزرگوار بیست ویکم منتقم واین را در مناقب قدیمه ودر هدایه از
القاب انحضرت شمرده اند ومعنای ان انتقام کشنده وانتقام گیرنده است از دشمنان
اهل بیت ودر خطبهٔ مبارکهٔ روز غدیر است در مقام بیان القاب واوصاف حضرت مهدی
عجل الله فرجه حضرت رسول خدا فرموده اَلا اِنَّهُ الْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمِينَ یعنی اگاه باشید
بدرستیکه اوست انتقام کشنده از ظالمان یعنی از جهت مظلوم از ظالم او انتقام میکشد
وایضا در حدیث جارود بن منذر است که در باب دوم ذکر شد که پیغمبر فرمود اما ائمه را
در شب معراج در پایهٔ از نور دیدم ونامهای ایشان را بیان فرمود پس میفرماید که
پروردگار تبارک وتعالی بمن فرمود که ایشان حجت منند برای اولیاء من واین مهدی
منتقم است از دشمنان من ونیز در علل الشرایع از حضرت باقر روایت کرده که فرمود
اگاه باشید که هرگاه قائم ما ظهور کند زنی را بر میگرداند تا انکه بران زن حد میزند
واز او انتقام میکشد برای دختر محمد فاطمه علیهما السلام راوی پرسید چرا ان زن را

حد میزند فرمود برای افترای آن زن بمادر ابراهیم و اذیت آن بحضرت فاطمه عرض کرد
چرا آن را خداوند بتاخیر انداخت فرمود برای حضرت قائم زیرا که خداوند مبعوث فرمود
حضرت محمد را رحمت و مبعوث فرمود حضرت قائم را نقمت وایضا در کافی از آنحضرت
روایت کرده که فرمود هرگاه آرزو میکند یکی از شما ها حضرت قائم را پس آرزو کند آن
حضرت را در عافیت زیرا که خداوند مبعوث فرمود حضرت محمد را رحمت و مبعوث میفرماید
قائم را نقمت وایضا در کمال الدین روایت کرده که آنحضرت در سن سه سالگی با احمد بن
اسحق قمی فرمود انا بقیة الله فی ارضه والمنتقم من اعدائه یعنی منم باقیماندهٔ خداوند
در زمین او و منم انتقام کشنده از دشمنان او پس معنای منتقم واضح گردید

بیست و دوم منتظر و این از القاب معروفهٔ آنحضرت است و معنای آن انتظار کشیده
شده و از برای او انتظار برده شده که مومنان همیشه در انتظار او بیند و این در احادیث
بسیار وارد گردیده است چنانکه در کمال الدین بسند خود روایت کرده از حضرت امام
محمد تقی که فرمود امام بعد از حسن عسکری پسر او حضرت قائم بحق است که منتظر است
راوی پرسید که چرا او را منتظر نام کرده اند فرمود برای آنکه از جهت او وست غائب شد بنیکه
بسیار خواهد شد روزهای آن و بطول خواهد کشید مدت آن پس انتظار خواهد
کشید ظهور او را مخلصان و انکار خواهد کرد او را شک کنندگان و استهزاء خواهد
نمود بیاد کردن او جاحدین یعنی انکار کنندگان از روی عناد و دروغ خواهند گفت
وقت قرار دهندگان و هلاک خواهند شد در آن غیبت شتاب کنندگان و رستگار
خواهند یافت در آن ایام غیبت تسلیم کنندگان یعنی آن اشخاصیکه گردن تسلیم بقضا
و قدر و حکم خداوند میگذارند و بچون و چرا کار ندارند و نمیگویند که سبب توقف
و ظهور نکردن آنحضرت چیست و چرا ظاهر نمیشود بیست و سیم ماء معین و این
نیز از القاب شریفهٔ آنحضرت است و معنای آن آب صاف جاری شده بروی زمین است و این
لقب از برای آنحضرت در قرآن وارد شده است چنانکه در کمال الدین و غیبت شیخ طوسی
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند در تفسیر آیهٔ شریفهٔ قل ارایتم ان اصبح ماؤکم
غورا فمن یاتیکم بماء معین که فرمود که این آیه نازل شده در خصوص حضرت قائم
میفرماید خداوند اگر امام شما غائب شد از شما که نمیدانید او در کجاست پس کیست
که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین را و حلال
و حرام خداوند را آنگاه فرمود والله نیامده تاویل این آیه و لابد خواهد آمد تاویل
آن و از این قبیل احادیث در تفسیر این آیه بسیار است که مراد از ماء معین حضرت قائم
است و جملهٔ از آن احادیث را در تحفة الشیعه ذکر کرده ام و جهت تعبیر از آنحضرت

بماء معین آنست که همچنانکه آب صاف جاری بر زمین را خداوند سبب حیات زمین و
اهل آن قرار داده است همچنین حضرت قائم را خداوند سبب حیات و زندگی زمین و
اهلش قرار داده است و از معلوم است که زندگی و تازگی که در زمان ظهور آنحضرت واقع
میشود در هیچ وقت واقع نشده است و چنانکه آب باعث زندگی زمین و اهل آنست و
همچنین حضرت قائم باعث زندگی واقعی و حیات حقیقی خلایق است بلکه زندگی خود
آب بسبب آنحضرت است چنانکه در اخبار وارد شده است بیست و چهارم موعود
و این را در هدایه از القاب آنحضرت شمرده است و معنای آن وعده شده است یعنی خداوند
ظهور و سلطنت آنحضرت را بر مومنان وعده داده است بلکه جمیع پیغمبران و اوصیاء
ایشان و امامان آن را برای امتان وعده داده اند چنانکه جملهٔ از آن احادیث در سابق
ذکر شد و در تفسیر آیهٔ شریفه وفی السماء رزقکم وما توعدون مرحوم شیخ الطایفه
از حضرت امام زین العابدین بسند خود روایت کرده است که فرمود این یعنی مراد از ما
توعدون برخاستن و ظهور کردن حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه وآله است و از
ابن عباس نیز مثل این را نقل کرده پس معلوم شد که مراد از وعده شده در آیهٔ شریفه آن
حضرت است و در زیارت آن بزرگوار است که السلام علی المهدی الذی وعد الله
به الامم ان یجمع به الکلم یعنی سلام خداوند بر آن مهدی بوده باشد که خداوند
تعالی بر امتها وعده داده او را که جمع فرماید با و کلمه ها و گفتگوهای جمیع امتان را یعنی
سخنها و دینهای جمیع مردمان در زمان ظهور آنحضرت یکی میشود و اختلاف از میان
آنها برداشته شود بیست و پنجم منبئ السرائر و این را در هدایت از القاب آنحضرت
شمرده است و معنای آن خبر دهنده از باطن قلبها و اظهار کنندهٔ آنچه در باطنها است
و این معنی در آنحضرت بسیار واضح است زیرا که آن بزرگوار حکم بباطن میکند چنانکه
مرحوم نعمانی در کتاب غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده که فرمود در بین آنکه
مرد در بالای سر حضرت قائم ایستاده و با و امر و نهی میفرماید که فرمان دهد که او را در
پیش روی آنحضرت میآورند پس او را بآنجا میآورند ناگاه حکم میکند که گردن او را
بزنند پس نمیماند در خافقین چیزی مگر از او میترسد و در روایت دیگر فرمود که در
همانجا که ایستاده است امر میفرماید که گردن او را بزنند بیست و ششم مبدی الآیات
و این را نیز در هدایت از القاب آنحضرت شمرده و معنای آن ظاهر کنندهٔ آیات خداوند
است برای مردمان و یا محل و منشا بروز و ظهور آیات و علامات خداوند است و این
لقب در آن بزرگوار بسیار واضح است و علماء سنی و شیعی آنحضرت را ظاهر نماینده
و منشا آیات و علامات باهرات دانسته اند چنانکه ابن خشاب که از معتبرین علماء اهل

سنّت است در تاریخ خود روایت کرده که حضرت پیغمبر فرمود بعد از ذکر کنیه و اسم آنحضرت که ظاهر میشود در آخر الزمان و بر سر او ابریست که سایه می افکند بر او از آفتاب و سیر میکند با او و هر جا که برود و ندا میکند باواز فصیح که این مهدی موعود و وعده شده است و ازین قبیل احادیث بسیار است و احتیاج بذکر آنها نیست زیرا که از واضحات است که آنحضرت صاحب آیات است و عمر باین طولانی چون ظاهر شود در سن مرد سی ساله خواهد بود و همیشه ابر بر سرش سایه خواهد افکند و بر سر شیعیانش دست میگذارد عقلهای ایشان کامل میشود و در لشکر آنحضرت جمعی نیادی از ملائکه میشود و مردمان ایشان را می بینند چنانکه تا بزمان حضرت ادریس میدیدند و نیز در لشکر او جن میشود و مردم اجنّه را مشاهده میکنند و در لشکر آنحضرت آب و طعام نمیشود جز سنگی که آن را عوض آب و طعام بر میدارند و همه آذوقه لشکرش از آن میشود و شر و ضرر درندگان و حشرات بالمرّه دفع میشود و خوف و وحشت از میان مردمان میرود و از این آیات در آنحضرت بسیار است و جمله از آنها در محلّ خود ذکر میشود انشاءالله بیست و هفتم مأمول و این از القاب مبارکه آنحضرت است و معنای آن آرزو و امید شده است که مردم امید او را دارند و در آرزوی اویند و این لقب در احادیث وارد شده چنانکه شیخ نعمانی در غیبت خود بسند خودش از حضرت صادق ع روایت کرده که بعد از ذکر جمله از علامات ظهور آنحضرت فرمود آنگاه بر میخیزد قائم مأمول و امام مجهول تا آخر مراد از مجهول یعنی قدر او مجهول شده و مردم او را نشناخته اند و قدر او را ندانسته‌اند و نعمت بودن او را نفهمیدند و در روایت غیبت فضل بن شاذان سلطان مأمول است یعنی پادشاه آرزو شده و در زیارت آنحضرت است که السَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا الاِمامُ المأمول یعنی سلام خدا بر تو باد ای آن بزرگواریکه امام و پیشوای آرزو شده هستی از برای مردم بیست و هشتم مضطرّ و این نیز از القاب آنحضرت است چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَیَکْشِفُ السُّوءَ از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود این آیه نازل شده در حق حضرت قائم ع و اوست والله مضطرّ و هرگاه دو رکعت نماز بخواند در مقام ابراهیم و خداوند را بخواند پس اجابت میکند خداوند از او و بر طرف میکند سوء و بدی را از او و میگرداند او را خلیفه در زمین و ایضاً شیخ شرف الدّین در تأویل الآیات خود از حضرت امام محمّد باقر ع روایت کرده که فرمود در آیه مذکوره که آن نازل شده در حضرت قائم چون ظهور میکند عمامه بر سر نهد و در مقام ابراهیم نماز میکند و بسوی خداوند تضرّع مینماید پس هرگز رایتی از او بر نگردد یعنی بهر جا که لشگر فرستد فتح کند و نیز از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور میکند

داخل میشود بمسجد الحرام و رو بکعبه نماید و پشت بمقام ابراهیم ع آنگاه دو رکعت نماز بجا آورد آنگاه برخیزد پس میفرماید بمردمان که من سزاوارترین مردم بآدم و من سزاوارترین مردم بابراهیم و من سزاوارترین مردم باسمعیل و من سزاوارترین مردم بمحمّد صلّی الله علیه و آله آنگاه دستهای خود را باسمان بلند کند پس دعا نماید و تضرّع کند تا آنکه بروی خود در افتد و اینست قول خدا تعالی اَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ بیست و نهم مقتصر و این را در مناقب قدیمه از القاب آنحضرت شمرده است و معنای آن اکتفا کننده و اختصار نماینده است و شاید این معنی اشاره است بر آنچه در احادیث بسیار وارد شده از اینکه اکل و شرب حضرت مهدی ع مثل حضرت امیرالمؤمنین ع خواهد بود و لباس او و مثل لباس جدش علی ع خواهد شد در اقتصار نمودن باقلّ قلیل از آنها و اکتفا کردن بچیزیکه سدّ رمق میکند و ستر بدن مینماید و یا آنکه اشاره باشد باکتفا کردن آنحضرت از اعوان و انصار باشخاص کامل و فاضل عامل و صاحبان مراتب جلیله و قوّت قدسیّه که سیصد و سیزده نفر باشد. چنانکه اخبار بسیار درین معنی وارد شده و عیّاشی در تفسیر آیه عِباداً لَنا اُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ روایت کرده که مراد اصحاب آنحضرت است یعنی بندگان مخصوص خداوند که صاحبان قوّت شدید هستند و بلکه صالحان محضند چنانکه در تفسیر آیه اِنَّ الْاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ علیّ بن ابراهیم روایت کرده که مراد از صالحون اصحاب آنحضرت است و ممتاز و برگزیده بودن اصحاب آنحضرت از مختصّات آن بزرگوار است زیرا که حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین ع باهراهی فجّار و منافقان با کفّار و مشرکان جهاد میکردند و امّا حضرت مهدی پس اصحاب او مؤمن خالص و برگزیدگان مخلص میباشند سی ام ناقور و این نیز از القاب آنحضرت است که در قرآن ذکر شده چنانکه در غیبت نعمانی روایت کرده از امام صادق ع در تفسیر آیه فَاِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ که فرمود که از برای ما اهل بیت امام است مستقرّ و در جای خود برقرار پس هرگاه اراده فرمود خداوند اظهار امر خود را بیفکند در دلش پس ظاهر شود و ظهور کند بامر خدای عزّ و جلّ و در تفسیر سیاری نیز از آنحضرت درین آیه روایت کرده که فرمود دمیده میشود در گوش حضرت قائم ع و او را اذن میدهد خداوند در ظهور کردن و ایضاً در اثبات الوصیّه بسند خود از مفضّل بن عمر روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت صادق ع از تفسیر جابر پس فرمود خبر نده بآن سفله و ابلهان را که افشا خواهند نمود آن را آیا نخواندی در کتاب خداوند عزّ و جلّ فَاِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ بدرستیکه از ما امامی خواهد بود پنهان پس هرگاه اراده فرمود خداوند عزّ و جلّ اظهار امر خود را میافکند در قلبش پس ظاهر میشود و تا آنکه بر میخیزد بامر خدا تمام شد مراد از تفسیر جابر تفسیر جمله از آیات است که حضرت امام محمّد باقر ع بجابر تعلیم فرموده بود پس معلوم شد که مراد

ارنا نور لقب آنحضرت است سی و یکم نهار و آن از القاب قرآنیهٔ آنحضرت است و معنای
آن روز روشن است و مراد از نهار در قرآن آنحضرت است چنانکه شیخ فرات بن ابراهیم در
تفسیر خودش روایت کرده از امام محمّد باقر که فرمود حارث اعور عرض کرد بحضرت امام
حسین که یابن رسول الله فدای توشوم خبر ده مرا از قول خدا تعالی وَالشَّمْسِ وَضُحٰیهَا
فرمود وای بر تو ای حارث این محمّد رسول خدا صلّی الله علیه و آله است گفتم فدای تو
شوم از قول خداوند وَالْقَمَرِ اِذَا تَلٰیهَا فرمود این امیرالمؤمنین است که در پی حضرت
رسول خدا آمده گفتم قول خداوند وَالنَّهَارِ اِذَا جَلّٰیهَا فرمود این قائم آل محمّد است که
پر کند زمین را از عدل و داد و ایضاً علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از امام
محمّد باقر که فرمود در آیهٔ شریفهٔ وَاللَّیْلِ اِذَا یَغْشٰی که شب در اینجا آن شخص است که فرو
پوشانید امیرالمؤمنین را در دولت خود که جاری شد برای او بر آنحضرت و خداوند
امر فرمود بر امیرالمؤمنین بر صبر کردن در دولت ایشان تا منقضی شود آن دولت وَالنَّهَارِ
اِذَا تَجَلّٰی فرمود آن نهار حضرت قائم است از ما اهل بیت که هرگاه برخاست غلبه
کند بر دولتهای باطل و قرآن زده شده در او مثلها و مخاطب فرموده بآن قرآن خداوند
پیغمبر خود را و ما را پس نمیدانند آن قرآن را غیر از ماها سی و دوم نور و این نیز از القاب
آنحضرت است در قرآن چنانکه در چند حدیث که در تفسیر آیهٔ وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُوْرِهٖ
وارد شده که مراد از نور در این آیه حضرت قائم است و در حدیث دیگر که در تفسیر
وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُوْرِ رَبِّهَا وارد شده که فرموده است که مراد از نور در این آیه حضرت
قائم است و روشن شدن زمین است بنور آنحضرت و در زیارت آنحضرت است در
ذکر اوصاف آن بزرگوار که نُوْرُ الْاَنْوَارِ الَّذِیْ تُشْرِقُ بِهِ الْاَرْضُ عَمَّا قَلِیْلٍ یعنی سلام
خداوند بر آنحضرت قائم بوده باشد که نور نورها است یعنی همهٔ امامان نورند و آن
بزرگوار نور آن نورها است همچنان نوریکه روشن میشود باو بعد از این بزودی و در
غایة المرام وغیر آن روایت کرده اند از جابر انصاری که گفت داخل شدم بمسجد کوفه
در حالتیکه امیرالمؤمنین با انگشتان مبارک خود در زمین خط مینوشت و تبسّم میفرمود
پس گفتم یا امیرالمؤمنین چه شما را به تبسّم آورده فرمود تعجب دارم از آنکه میخوانند این
آیه را و نمی شناسد این را بحق معرفت پس گفتم بآنحضرت که کدام آیه است فرمود اَللّٰهُ
نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ تا آخر و فرمود مَثَلُ نُوْرِهٖ كَمِشْكٰوةٍ مشکوة حضرت رسول خدا
است فِیْهَا مِصْبَاحٌ منم مصباح در زجاجه اَلزُّجَاجَةُ حسن و حسین است كَاَنَّهَا
كَوْكَبٌ دُرِّیٌّ علی بن الحسین است یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ محمّد بن علی است زَیْتُوْنَةٍ
جعفر بن محمّد است لَا شَرْقِیَّةٍ موسی بن جعفر است وَلَا غَرْبِیَّةٍ علی بن موسی

الرضا است یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیْءُ محمّد بن علی است وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ علی بن محمّد است
نُوْرٌ عَلٰی نُوْرٍ حسن بن علی است یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ یَّشَاءُ قائم مهدی عجّل الله فرجه
است پس از این احادیث شریفه در تفسیر این آیات وارده معلوم شد که مراد از نور
در اینها حضرت قائم مهدی است سی و سیّم ولیّ الله و این از القاب معروفهٔ آن
حضرت است خصوصاً در زبان راویان احادیث و اصحاب ائمّه و در کفایة الاثر بسند
خود روایت کرده از حضرت رسول خدا که فرمود چون وقت ظهور حضرت قائم میرسد
برای او شمشیری است در غلاف کرده پس آن شمشیر حضرت قائم را ندا میکند که برخیز
ای ولی الله و بکش دشمنان خداوند را و در روایت دیگر است که از برای او نیز علمی
است که آنحضرت را ندا میکند که ای ولی الله برخیز و در روایت عبدالله بن عبّاس است
که خداوند در شب معراج برسول خودش فرمود که او ست یعنی قائم مهدی ولیّ من براستی
سی و چهارم وارث و این را در مناقب قدیمه و در هدایه از القاب آنحضرت شمرده اند
و از احادیث بسیار معلوم میشود که وارث از القاب معروفهٔ آنحضرت است چنانکه
در خطبهٔ غدیریّه حضرت رسول خدا فرموده در اوصاف حضرت قائم مهدی اَلَا اِنَّهٗ
وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِیْطُ بِهٖ یعنی آگاه باشید بدرستیکه آنحضرت وارث جمیع علوم است
و احاطه کننده است بآن علوم و در حدیث مفصّل معروف مفضّل است که حضرت
صادق فرمود چون لشکر سیّد حسنی وارد کوفه شود سیّد حسنی از لشکر خود جدا شود
و حضرت مهدی نیز از لشکر خود جدا شود پس در میان دو لشکر ملاقات میکنند پس
سیّد حسنی بآنحضرت عرض میکند که اگر تو مهدی آل محمّدی پس کجاست عصای
جدّ تو رسول خدا و انگشتر او و بُرد او و زره او که او را فاضل میگفتند و عمّامه او که
آن سحاب نام داشت و اسبش که یربوع نام داشت و ناقه عضباء او و استر دلدل او
و حمار او که یعفور میگفتند و قرآنی که جمع کرد آن را حضرت امیرالمؤمنین بدون تغییر و
تبدیل پس آنحضرت حاضر نماید جوالی یا مانند آنرا که آن را سفط میگویند که در آن
است آنچه او خواسته مفضّل گفت ای مولای من همهٔ آنها در سفط است فرمود بلی والله
و ترکهٔ جمیع پیغمبران حتی عصای آدم و آلت نجاری نوح و ترکهٔ هود و صالح و مجموعه ابراهیم
و صاع یوسف و مکیال شعیب و آئینهٔ او و عصای موسی و تابوتیکه در اوست بقیّه آنچه
مانده از آل موسی و آل هرون که ملائکه بر میدارند آن را و زره داود و انگشتر سلیمان
و تاج او و عصای حضرت رسول و رحل عیسی و میراث جمیع پیغمبران و مرسلین در آن سفط است
و از این قبیل احادیث بسیار است پس معلوم شد که آنحضرت وارث جمیع پیغمبران است
سی و پنجم یدالباسطه و این را در هدایه از القاب خاصّهٔ آنحضرت شمرده و معنای

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

آن دست قدرت ونعمت خداوندست که بسبب او رحمت ورأفت ولطف واحسان خودرا
بر بندگان ارزانی وفراخ میفرماید وبجهت او ایشان را روزی میدهد وبلاها را از ایشان
دفع ورفع میکند چنانکه مرحوم صدوق در امالی روایت کرده از عبد الله بن عباس که
رسول خدا فرمود چون مرا باسمان هفتم بردند واز انجا بسوی سدرة المنتهی واز سدره
بسوی حجابهای نور پس ندا فرمود مرا خداوند تعالی ای محمد تو بندهٔ منی ومن پروردگار
توام پس از برای من خضوع کن ومرا پرستش نما وبر من توکل کن وبمن اعتماد نما بدرستیکه
من راضی شدم بتو که بنده وحبیب ورسول من باشی وبه برادر تو علی که خلیفه وباب علم
تو باشد پس او حجت من است بر بندگان من وپیشواست برای خلق من وباو شناخته
میشود دوستان من از دشمنان من وباو جدا میشود لشگر شیطان از لشگر من وباو برپا
میشود دین من وحفظ میشود حدود من ونافذ میشود احکام من وبتو وباو وبامامان
از فرزندان او رحم میکنم بندگان وکنیزان خودرا وبقائم از شما معمور وآباد میکنم
زمین خودم را به تسبیح وتقدیس وتهلیل وتکبیر وتمجید خود وباو پاك میکنم زمین را
از دشمنان خود ومیراث میدهم آن زمین را بدوستان خود وباو میگردانم کلمهٔ انهائی
که بمن کافر شدند پست وخوار وکلمهٔ خودم را بلند وباو زنده میکنم وحیات میدهم
بندگان خود وبلاد خودرا بعلم خود واز برای او ظاهر میکنم گنجها وذخیره ها را بمشیت
خود وظاهر میکنم برای او اسرار وضمائر را باراده خود وامداد میکنم اورا بملائکه خود
که اورا مؤید شوند بر انفاذ امر من واعلان دین من واینست ولی من ومهدی بندگان
من براستی پس از حدیث شریف معلوم شد که انحضرت دست باسطهٔ خداوندست
وید قدرت اوست سی وششم یعسوب الدّین واین از القاب مأثورهٔ آن بزرگوار
است ومعنای آن بزرك وپادشاه دین است وجمع کنندهٔ اتباع وشیعیان خوداست
بدور خود وبنزد خودش چنانکه مرحوم شیخ طوسی در غیبت خود از حضرت صادق
روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین میفرمود که پیوسته مردم در نقصانند تا انکه گفته
نمیشود نام خداوند پس هرگاه چنین شد ثابت میماند یعسوب الدّین با اتباعش
پس مبعوث میفرماید خداوند گروهی را از اطراف زمین که میایند مانند ابرهای
تنك پائیز قسم بخداوند که میشناسم اسمهای ایشان را وقبیله های ایشان را واسم امیر
ایشان را وایشان را برمیدارد خداوند بنحویکه میخواهد از هر قبیله یکمرد ودو مرد وسه
مرد وشمرد تا نه مرد پس جمع میشوند از افاق سیصد وسیزده مرد عدد اصحاب بدر
واینست معنای قول خداوند اَیْنَمَا تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللّٰهُ جَمِیعًا اِنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ
یعنی در هرجا باشید خداوند میآورد همه شما را بدرستیکه خداوند بر هر چیزی تواناست

وفرمود حتی انکه مرد دستها را گرد زانو حلقه کرده مشبك میکند در یکدیگر پس نمیگشاید
آن را تا انکه خداوند میرساند او را بانجا یعنی بنزد حضرت قائم پس از این حدیث معلوم
شد که مراد از یعسوب الدّین لقب مبارك انحضرت است نه غیر او سی وهفتم موتور
بوالد ودر خبر دیگر موتور بابیه واین را در چند حدیث از القاب انحضرت شمرده اند و
معنای آن پدر کشته شده وخونخواهی او نشده ومرحوم مجلسی فرموده که مراد بپدر حضرت
قائم در اینجا یا حضرت عسکری است ویا حضرت سید الشهدا است ویا جنس پدر
است که شامل باشد بر همه امامان علیهم السلام وچون طلب خون امامان گذشته نشده
وارث امامت بحضرت قائم رسیده پس حق خونخواهی بانحضرت منتقل شده است
زیرا که آن بزرگوار قائم مقام ووارث جمیع امامان بلکه جمیع پیغمبران است پس انحضرت
طلب خونخواهی همه ایشان را خصوصا خون حضرت امام حسین را خواهد کرد چنانکه
احادیث بسیار در این معنی وارد شده است پس حاصل معنای موتور خونخواه است از برای
پدرش ومرحوم نعمانی در غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده که بابو بصیر فرمود بدرستیکه
قائم علیه السلام ظاهر میشود موتور وخشمناك وبر بدن شریف اوست پیراهن جدش
رسول خدا که بر بدن انحضرت بود در روز احد یعنی پیراهن خون آلودهٔ انحضرت چنانکه
در حدیث دیگر وارد گردیده پس معلوم شد که موتور لقب انحضرت است چنانکه در این حدیث
ذکر شد سی وهشتم مُفَرِّجِ اَعْظَم واین را در هدایت ومناقب قدیمه از القاب انحضرت
شمرده اند ومعنای آن واضح است زیرا که فرج مؤمنین ومظلومین از هر جهة بدست مبارك
انحضرت خواهد شد ومفرج کربها وشدتها وغصه ها وغمها ودفع کنندهٔ ظلمها وستمها
در واقع انحضرت است واین لقب برای آن بزرگوار در اخبار وارداست چنانکه شیخ مسعودی
در اثبات الوصیه وحضینی در کتاب خود غیر از هدایت از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده اند که فرمود هرگاه غایب شد عالم شما از میان شما یعنی علماء متدینین وعالمان
با علم وعمل هرگاه از میان شما مفقود شدند وشما ها بدون عالم ماندید پس منتظر
باشید مُفَرِّج اعظم را تمام شد ومراد از مفرج اعظم حضرت قائم است چنانکه از احادیث
دیگر معلوم میشود که بعد از مفقود شدن علماء دیندار وغلبهٔ اشرار وفجار آن بزرگوار
ظهور خواهد کرد واوست مفرج اعظم در این هنگام سی ونهم صاحب العصر واین از
القاب معروفه ومشهورهٔ انحضرت است مثل صاحب الزّمان ومعنای آن مثل معنای
صاحب الزمان است زیرا که انحضرت صاحب عصر وپادشاه وصاحب اختیار عصر خود
است ودر زیارت انحضرت وارد شده که اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا صَاحِبَ الْعَصْرِ وَالزَّمَانِ
یعنی سلام بر تو باد ای صاحب عصر ودر اکمال الدین از حضرت صادق در تفسیر سورهٔ والعصر

روایت کرده که انه قال العصر عصر ظهور القائم یعنی ان بزرگوار فرمود که مراد از عصر در این آیه عصر ظهور حضرت قائم است پس معلوم شد که صاحب العصر از القاب انحضرت است

چهلم غوث و این از القاب معروفه انحضرت است و معنای ان فریادرس و دادرس درماندگان و پناه بیچارگان و ملجاء عاجزان زیراکه در هر جا و در هر امر که کسی درمانده و وامانده شد و بیچاره گردید انحضرت را بفریاد خود میخواند و پناه بآن بزرگوار میبرد و اغثنی یا صاحب الزمان میگوید و متکلم میشود به اغثنی و بالغوث یا مولای و ازین قبیل حکایات بسیار است و در اخبار زیاد وارد گردیده از انجمله سید فضل الله راوندی در کتاب دعوات و در بحار از مجموع الدعوات تلعکبری و در کلم الطیب از قبس المصباح روایت کرده‌اند از ابوالوفاء شیرازی که اسیر شده بود و در حبس ابی علی بن الیاس گرفتار گردیده بود با شدت ضیق و ابی علی اراده قتل او را کرده بود پس میگوید که مناجات کردم و متوسل شدم بائمه و خواب نمودم و در خواب حضرت پیغمبر بمن فرمود که متوسل نشو بمن و نه بدختر من و نه بدو پسر من از برای چیزی از متاع دنیا بلکه از برای اخرت و انچه ارزو داری از فضل خداوند و اما برادرم حضرت ابوالحسن پس او انتقام میکشد از کسی که ظلم کرده ترا پس گفتم یا رسول الله ایا نبود که فاطمه را ظلم کردند پس صبر کرد و میراث ترا غصب نمودند پس صبر نمود پس چگونه انتقام میکشد از کسیکه مرا ظلم نموده پس حضرت نظر کرد بمن از روی تعجب و فرمود ان عهدی بود که باو کرده بودم و امری بود که باو امر کرده بودم و جایز نبود برای او مگر بپا داشتن ان و بتحقیق که ادا کرد حق را و اما الان پس وای بر کسیکه متعرض شود دوستان او را و اما علی بن الحسین پس از برای نجات از سلاطین و از شر و شیاطین و اما محمد بن علی و جعفر بن محمد پس از برای اخرت و اما موسی بن جعفر پس بجواه باو عافیت و سلامتی را و اما علی بن موسی پس از برای نجات و سلامتی در سفرها در دریا و صحرا و اما محمد بن علی پس بطلب بسبب او نازل شدن رزق را از خداوند و اما علی بن محمد پس از برای قضاء نوافل و نیکی برادران و برادران و انچه بجواهی از طاعت خداوند و اما حسن بن علی پس از برای امر اخرت و اما حجة بن الحسن علیهم السلام پس هرگاه رسید شمشیر و کارد بمحل ذبح تو پس استغاثه بکن باو پس بدرستیکه در میاید ترا و او فریادرس است و پناه است از برای هر کسیکه استغاثه کند باو پس بگو یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک و بروایت دیگر بگو یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی یعنی ای اقای من ای صاحب زمان و فرمان ده زمین و زمان من پناه اوردم بتو و بفریاد من برس و مرا دریاب پس من در خواب گفتم یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک و بروایت دیگر پس فریاد کردم در خواب خود یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب

الزمان ادرکنی پس در این حال دیدم شخصی را که فرود امد از اسمان و در زیر پای او اسبی است و در دست او حربه ایست از نور پس گفتم ای مولای من دفع کن از من شر انکه مرا اذیت میکند پس فرمود کار ترا انجام دادم پس چون صبح نمودم ابی علی الیاس مرا خواست و گفت بکی استغاثه کردی گفتم بانکه فریادرس درماندگان است تا اخر روایت پس از این روایت معلوم شد که فریادرس بیچارگان و پناه درماندگان انحضرت است و معنای غوث همین است و مراد از اخر روایت نه اختصاص پناه بردن است بانحضرت در خصوص دشمن که قصد قتل کسی را بکند بلکه ان اشاره است از نهایت شدت و قطع شدن اسباب ظاهری و نماندن بجا صبر از برای شخص چه امر دنیا باشد و یا از امور دینی شود و از ترس انس باشد یا جن همچنانکه از روایت مذکوره و از احادیث دیگر معلوم میگردد و چنانکه در اخبار بسیار امر شده بتوسل کردن بانحضرت در شدتها و ذلتها و استغاثه نمودن بآن بزرگوار در حال اضطرار و نبودن چاره کار و همچنین بفریاد رسیدن و پناه شدن و درماندگان و انجات دادن باید از مناصب انحضرت بوده باشد و اگر لقب غوث برای ان بزرگوار از جانب خداوند نباشد پس چرا امر کرده‌اند در احادیث باستغاثه نمودن بانحضرت پس از این احادیث معلوم میشود که انحضرت غوث است و پناه درماندگان است و اینکه ان بزرگوار عالم باسرار و دانا بر ضمایر و سرایر است و اگر علم کامل بر احوال مردمان نداشته باشد و از اوضاع ایشان باخبر نبوده باشد چگونه توسل باو ممکن میشود و همچنین است سائر القاب انحضرت زیراکه اگر ان بزرگوار دارای معانی ان القاب نباشد و در واقع جامع معناهای انها نشود چطور ممکن میشود که امامان و معصومان ان القاب را باو بگویند و یا انکه پیغمبر خدا بانحضرت انها را بگوید از جانب خداوند بلکه اگر امام و یا پیغمبر یک لقب بکسی بگوید و در واقع انکس لایق و قابل ان لقب نباشد و معنای ان در او نشود پس لازم میاید که ان امام و پیغمبر از واقع خبر ندهند و برخلاف حقیقة بگویند و العیاذ بالله دروغگو باشند پس از این مطلب واضح میشود که تمام القاب ان حضرت موافق واقع و معنای انها در ان وجود مبارک موجود است بعلت انکه لقب و اسم گذاشتن امام و رسول خدا صلی مثل لقب دادن امراء و پادشاهان نیست که معنای ان اسم و لقب را ابدا ملاحظه نکنند و القاب بزرگ را و اسم و لقب با معنی را بیک نفر شخص بی معنی بدهند و فلان الدوله را و فلان السلطنه را و فلان الاسلام را و فلان العلماء را و فلان الشریعه را بکسی بگویند و لقب کنند که ابدا لیاقت ان را ندارد و در نظر عوام استهزاء است تا چه رسد بخواص مثل انکه لقب امیر تومانی را بکسی جبان و بی جرات و بدون جلادت بلکه تریاک کش و تریاکی محض بدهند و بگویند و بلکه صاحب لقب

افضل باشد وتدین اوزیادتر شود ازانکه لقب میدهد ولقب گذاری میکند واغفلتاه
ازین افتضاح واخجلتاه ازین شعبده الحاصل تمام نامها ولقبهای آنحضرت عجل الله فرجه
آسمانی واززبان معصوم وازجانب خداوندست پس معانی وحقیقة وواقع آنها درآن
بزرگوار موجوداست بالضروره وبلاشبهه ونامها والقاب مبارك آنحضرت بسیاراست
ومرحوم حاجی میرزا حسین نوری معاصر اعلی الله فی الفردوس مقامه درکتاب نجم الثاقب
یکصد وهشتاد ودو اسم ولقب برای حجة بن الحسن علیهم السلام ذکر نموده وحقیر دردین
باب اکتفا کرد بذکر چهل لقب ازجهت اختصار وموافق بودن این با بواب کتاب ونمونه
بودن اینها ازبرای آن القاب دیگر که آنحضرت دارد وبلکه القاب آن بزرگوار زیادتر است
ازآنچه آن مرحوم درآن کتاب نقل کرده است همچنانکه اززیارات جامعه وزیارات مختصه
بآنحضرت وازتوسلات واستغاثات مطلقه ومخصوصه بآن بزرگوار معلوم میشود

یك دهان خواهد به پهنای فلك   تا بگوید وصف آن رشك ملك

چنانکه خداوند میفرماید لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ ومراد ازکلمات رب
ائمه علیهم السلام است چنانکه دراحادیث صحیحه درتفسیر آیهٔ مذکوره وارد شده

باب هفتم درذکر چهل امتیاز وخاصیت ازامتیازات وخصایص حضرت حجة بن
الحسن علیهم السلام که درپیغمبران واوصیاء ایشان وبلکه دراجداد طاهرین اوازامامان
نبوده وآنها مختص بآنحضرت است امتیاز اول اختصاص ومختص شدن نور ظل و
شبح آنحضرت است درعالم اشباح واظله ازانوار مقدسه حضرات ائمه بزیادتی نور با
وجود ممتاز شدن انوار آن بزرگواران ازبین نورهای انبیاء ومرسلین وملائکه مقربین
واحادیث صحیحه درین خصوص بسیار است چنانکه درباب دوم وباب چهارم جمله از
آنها ذکر شد وازانجمله حدیث ابن عباس است که شیخ ثقه جلیل فضل بن شاذان در
کتاب غیبت خود بدو سند روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود چون مرا عروج
بمعارج سموات فرمودند بسدرة المنتهی رسیدم خطاب ازحضرت رب الارباب رسید
که یا محمد عرض کردم لبیك لبیك ای پروردگار من خداوند عالمیان فرمود که ما هیچ
پیغمبری بدنیا واهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات او مگر آنکه بپاداشت
امر دعوت را وبجای خود برای هدایت امت خود گذاشت وصی خود را بعد ازخود بجهة
نگاهبانی شریعت خودش وما قرار دادیم علی بن ابیطالب را خلیفهٔ تو وامام امت تو بعد
ازتو وبعد ازاو حسن وبعد ازاو حسین وبعد ازاو علی بن الحسین وبعد ازاو محمد بن علی
وبعد ازاو جعفر بن محمد وبعد ازاو موسی بن جعفر وبعد ازاو علی بن موسی وبعد ازاو محمد بن
علی وبعد ازاو علی بن محمد وبعد ازاو حسن بن علی وبعد ازاو حجة بن الحسن علیهم السلام

ای محمد سربالا کن چون سربالا کردم انوار علی وحسن وحسین ونه تن ازفرزندان حسین را
دیدم وحجه را دیدم درمیان ایشان میدرخشید که گویا ستارهٔ درخشنده است پس
خداوند فرمود که اینها خلیفه ها وحجتهای منند درزمین وخلیفه ها واوصیاء تواند
بعد ازتو پس خوشا حال کسیکه دوست دارد ایشان را ووای برکسیکه دشمن دارد ایشانرا
وایضا شیخ جلیل ابوالحسن بن محمد بن احمد بن شاذان درایضاح دفاین النواصب بسند
خود روایت کرده ازابی سلیمان که شبان رسول خدا بود گفت آنحضرت فرمود که درشبی که
مرا بردند بجانب آسمان خداوند فرمود آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ یعنی این
پیغمبر ما ایمان آورده بآنچه براو نازل شده ازپروردگار خود گفتم وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی مؤمنان
نیز ایمان آورده اند بآنچه خداوند نازل کرده وفرموده است یعنی هر حکم که ازجانب خداوند
باشد ولو مسئله صعب ودشوار وخلاف هرکس که خدا خواسته باشد مؤمنان قبول
میکنند وایمان میآورند ورد نمیکنند پس خداوند فرمود راست گفتی ای محمد که را
خلیفه گذاشتی درمیان امت گفتم بهترین امت را فرمود علی بن ابیطالب را گفتم بلی ای
پروردگار من تا آنکه خداوند فرمود بدرستیکه من خلق کردم ترا وخلق نمودم علی وفاطمه
وحسن وحسین وامامان ازاولاد اورا ازاصل نوری ازنور خود تا آنکه فرمود ای محمد دوست
داری که ببینی ایشان را گفتم بلی ای خدای من فرمود التفات کن بجانب راست عرش چون
نگاه کردم دیدم علی وفاطمه وشمردند تا حسن بن علی ومهدی را درمیان آب تنکی از
نور که ایستاده بودند ونماز میکردند وحضرت مهدی درمیان ایشان میدرخشید چنانکه
گویا کوکب درخشنده بود واین حدیث را ابن عیاش که ازمعتبرین علماء اهل سنت است
نیز درکتاب مقتضب روایت کرده وایضا درآن کتاب روایت کرده بسند خودش ازحضرت
امام محمد باقر حدیثی دردیدن حضرت رسول خدا انوار مقدسه امامان را تا آنکه
فرمود پس دیدم علی وحسن وحسین وشمردند تا حسن بن علی علیهم السلام را والحجة القائم
گویا ستاره درخشان بود درمیان ایشان پس گفتم ای پروردگار من اینها کیستند فرمود
اینها امامان هستند واین قائم است که حرام میکند حرام مرا وحلال میکند حلال مرا
وانتقام میکشد ای محمد ازدشمنان من ای محمد اورا دوست دار ودوست دار کسی را که اورا
دوست دارد تمام شد ودرسابق حقیر این احادیث را نقل نمود وجمع ما بین اینها را کرد
باینکه دربین این احادیث اختلاف ندارد وهمه اینها صحیح وواقع شده زیرا که معراج
حضرت رسول مکرراً واقع شده ودرهر دفعه بنحو دیگر انوار امامان را دیده وبا خداوند
درخصوص ایشان تکلم نموده ودرهر دفعه ازآنچه دیده خبر داده وراویها نیز متعدد داست
وهر کدام یك قضیه ازآنها نقل کرده وحاصل اینست که این احادیث دلیل واضح است

برامتیاز نور حضرت قائم از انوار سایر ائمه ان بزیادتی نور   امتیاز دوم بردن آنحضرت
است در وقت ولادت بسراپردهٔ عرش و مجلس قدس حضرت خداوند عزوجل چنانچه حضینی
بسند خود از حکیمه خاتون روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت مولای خودم امام حسن ع
که سید من و مولود تازهٔ ما چون شد پس آنگاه آنحضرت فرمود که چون عطا فرمود بمن
پروردگار من مهدی این امت را دو ملک فرستاد که اورا برداشتند و اورا بسراپردهٔ عرش
بردند تا آنکه ایستاد در حضور قرب الهی پس خداوند فرمود با و مرحبا بتو ای بندهٔ من برای
نصرت دین من و اظهار امر من و مهدی بندگان و من قسم خورده ام که بتو بگیرم و بتو عطا
کنم و بتو بیامرزم و بتو عذاب کنم برگردانید اورا ای دو ملک بسوی پدرش بمدارا و بملاطفت
و با و بگوئید که در پناه و حفظ و حمایت و نظر عنایت من است تا آن زمان که برپا و ظاهر نمایم
حق را با و و نیست و نابود کنم باطل را با و و بوده باشد دین خالص برای من تا آخر حدیث
و در روایت دیگر است که از حضرت امام حسن عسکری روایت شده که فرمود چون صاحب
متولد شد خداوند دو ملک فرستاد پس اورا برداشتند و بردند تا بسرادق عرش پس ایستاد
در محضر قرب خداوند پس حقتعالی فرمود مرحبا بتو عطا میکنم و بتو می آمرزم یا عفو میکنم
و بتو عذاب میکنم تمام شد   سیم غیبت آنحضرت از روز ولادت و سپرده شدن بروح
القدس و تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس و موانست و مجالست نمودن آنحضرت
در اول تولدش با ملاء اعلی و ارواح قدسیه که هیچ جزئی از اجزاء آنحضرت بلوث قذارت و
کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین ملوث نشده است چنانچه در روایت معروفه و معتبره حکیمه
خاتون است که حضرت امام حسن عسکری ع آواز کرد و فرمود که فرزند مرا بنزد من بیاور
حکیمه خاتون گفت پس آن بزرگوار را برداشتم و آوردم بنزد آنحضرت پس چون در پیش روی
پدرش او را نگاه داشتم بر پدر بزرگوارش سلام کرد پس حضرت او را از دست من گرفت و در
آنحال مرغانی چند بال خود را بر سر آنحضرت گسترانیدند پس حضرت یکی از آن مرغان را فرمود
که اورا بردار و محافظت کن و برگردان بسوی ما در هر چهل روز پس آن مرغ آنحضرت را
برداشت و بسوی آسمان پرواز کرد و مرغان دیگر در عقب او پرواز کردند پس شنیدم که
حضرت امام حسن فرمود سپردم ترا بآنکسیکه سپرد مادر موسی پس نرجس خاتون
بگریست حضرت فرمود ساکت باش که شیر خوردن برای او نباشد مگر از پستان تو و زود
است که برگردد بسوی تو چنانچه برگشت موسی بسوی مادر خود حکیمه خاتون گفت گفتم
این مرغ چه بود فرمود این روح القدس است که موکل است بر ائمه تا آنکه حکیمه خاتون
میگوید پس پیوسته در هر چهل روز آن کودک را بر میگردانیدند تا آنکه آنحضرت را مردی
دیدم پس از وفات امام حسن عسکری ع بچند روز کمی پس او را نشناختم پس به برادر زاده ام

گفتم

گفتم که این کیست که مرا امر میفرمائی که در روبروی او بنشینم فرمود این پسر نرجس است و این
خلیفهٔ من است بعد از من و در این نزدیکی از میان شما میروم پس سخن او را بشنو و امر او را
اطاعت کن حکیمه خاتون گفت بعد از چند روز امام حسن ع وفات فرمود و اکنون من حضرت
صاحب الامر را در صبح و شام می بینم و از هر چه که از من میپرسند آنحضرت مرا خبر میدهد
پس من نیز بایشان خبر میدهم و قسم بخداوند که گاه باشد که من اراده میکنم که چیزی از او
بپرسم پس ابتداء و سؤال نکرده جواب مرا میدهد و گاهی میشود که بر من امری روی میدهد
پس در همان ساعت جواب میدهد بدون آنکه سؤال کنم تا آخر روایت   و بروایت مناقب
قدیمه آنگاه حضرت طلبیدند بعضی از کنیزان خود را که میدانستند که ایشان پنهان
میکنند خبر آن مولود را پس نظر کردند بآن مولود کریم حضرت فرمود بر او سلام کنید
پس آنحضرت را بوسیدند و گفتند سپردیم ترا بخداوند و برگشتند آنگاه فرمود ای عمه
نرجس را طلب نما پس او را طلبیدم و فرمود ترا نطلبیدم مگر آنکه او را وداع کنی پس او را وداع
کرد و برگشت و آن بزرگوار را با پدرش گذاشتیم و مراجعت نمودیم چون روز دیگر شد بنزد
امام حسن رفتم و سلام کردم و در نزد او احدی را ندیدم پس مبهوت ماندم پس فرمود ای
عمه او در ودایع خداوند است تا آنکه اذن دهد او را خداوند در ظاهر شدن تا آخر
و این روایات منافات باهم یکدیگر ندارد زیرا که راوی همهٔ آنها حکیمه خاتون است و در
بعضی از آنها چیزها را نگفته و از جهت خوف و تقیه از همهٔ آنچه دیده خبر نداده و مطلب را
مخفی داشته و از احادیث مذکوره معلوم شد که بعد از ولادت آنحضرت را بعالم بالا و ملاء
اعلی بردند و آن بزرگوار در آن عالم حیات و زندگانی نشو و نما کرده و از این جهة است که
آنحضرت با این همهٔ عمر بعد از ظاهر شدن در سن سی ساله بنظر میاید زیرا که کسیکه نشو
و نماء او در عالم حیات و شیر خوردن او در ملاء اعلی و عالم قدس و انوار باشد و بدن شریف
او بآن عوالم و در آن مکانها تربیت یافته شود البته آن بدن مبارک تازه و جوان میماند
و هر قدر بوده باشد بحال او فرق نمیکند مثل خضر و بلکه حیات خضر از آن حیات نمونه
ایست زیرا که خضر در عالم ناسوت و ظلمات آب حیات نوشیده و اما آن بزرگوار پس در عالم
ملکوت و نورانیات تربیت یافته و همهٔ خورد و خوراک او در آن اماکن قدسیه و عوالم
نورانیه شده که در واقع آب حیات خضر قطرهٔ از آن دریا است و نمونهٔ از آن حیات حیات و
زندگانی است   چهارم شرافت نسب آنحضرت است زیرا که آن بزرگوار دارا است شرافت
نسب همهٔ اجداد و آباء طاهرین خود را که نسب ایشان در واقع اشرف نسبها و بهترین آنها
است و علاوه بر این اختصاص دارد برسیدن نسبش از طرف مادر بقیاصرهٔ روم و منتهی شود
بحضرت شمعون صفا وصی حضرت عیسی ع که داخل شود در آن سلسله بسیاری از انبیاء و اوصیاء

کر

که حضرت شمعون بایشان میرسد پس معلوم شد که نسب ان بزرگوار اشرف وبهتر جمیع
انساب است پنجم جمع کردن انحضرت است میان اسم وکنیهٔ حضرت رسول صلی الله
علیه واله راچنانچه علماء عامّه وخاصّه دراخبار کثیره روایت کرده اند مثل عالم عارف
ملّا عبد الرحمن جامی حنفی درشواهد النبوّة بسند خودش روایت کرده ازکسیکه گفت وارد
شدم بخدمت حضرت حسن عسکری رضی الله عنه وگفتم یا بن رسول الله خلیفه وامام
وخلیفه بعد ازتوکه خواهد بود پس بخانه داخل شد وبعد ازان بیرون اورد کودکی که بر
دوش گرفته بود گویاکه ماه شب چهاردهم بود درسن سه سالگی پس فرمود ای فلان
اگرنه پیش خداوند گرامی بودی من این فرزند خودرا بتونمی نمایدم نام این نام رسول خدا
است وکنیهٔ اوکنیهٔ انحضرت است واین پسر من است که زمین را پر از عدل وداد خواهد
کرد چنانچه پرشده باشد ازظلم وجور ومثل انکه شیخ اسعد بن ابراهیم ازعلماء اهل
سنّت دراربعین خود باسناد خودش روایت نموده ازمحمّد نوفلی واو ازپدرش واو از
حضرت امام رضا واو ازپدرانش ازحضرت امیر المؤمنین ع که گفت حضرت رسول خدا
فرمود یا علی کسیکه خوشنود کند اوراکه ملاقات کند باخداوند درحالتیکه خدا تعالی
اقبال فرموده براو ورا ضی است ازاو پس موالات کند باتو وذرّیّهٔ تو تاکسی که اسم او اسم من
است وکنیهٔ اوکنیهٔ منست وختم میشود ائمّه باو علیهم السّلام تمام شد
ششم ختم وصایت وامامت وحجّت درروی زمین بانحضرت چنانچه احادیث متواتره
صحیحه ازطریق عامّه وخاصّه براین مطلب وارد گردیده است مثل حدیث سابق که از
اربعین اسعد بن ابراهیم نقل شد ومثل حدیث سلیم بن قیس که درکتاب خود ازحضرت
پیغمبر ص روایت کرده که انحضرت دربیان ذکر اولی الامر بحضرت امیر المؤمنین فرمود که تویا علی
اوّل ایشانی انگاه شمردند تا حضرت امام حسن عسکری ع پس فرمود انگاه پسر او حجّت قائم
خاتم اوصیاء من وخلفای من وانتقام کشنده ازدشمنان من که پرمیکند زمین را ازعدل
وداد چنانچه پرشده ازجور وظلم وازین قبیل احادیث بسیار است هفتم عدم معاشرت
ومصاحبت ان بزرگوار است باکفّار وفجّار وبامنافقین ومشرکین ازجهت خوف و
تقیّه واجتناب ازایشان ومنزل نکردن درمنازل ایشان چنانچه همهٔ رسولان وامامان
وجمیع انبیاء واوصیاء پیش ازبعثت وبعد ازان بلکه درایّام عزلت وغیبت خود داشتند
وباانها الفت ومصاحبت وبلکه مناکحت ومزاوجت ازطرفین میکردند وسالها
بافاسقی ومنافقی حتّی مثل مروان نماز میکردند چنانچه حضرت امیر المؤمنین باانها
وحضرت حسنین ع بامروان نماز کردند ودستهای را میبوسیدند که خودشان میفرمودند
اگرتوانائی داشتیم قطع میکردیم وگاهی میشد که روزماه رمضان را ازجهت تقیّه افطار

نمودند مثل حضرت صادق ع درمجلس منصور بحکم قاضی ولایت وامثال این مصیبتها را
همهٔ اولیاء خداوند دیدند وامّا ان بزرگوار پس خدا تعالی این حجّة وولیّ خودش را از
همهٔ ان مصائب وذلّتها نگاهداشت ازروز ولادت تاکنون وابدا دست ظالمی وفاسقی
وکافری بدامن کبریائی انحضرت نرسید ومصاحبت ومجالست باحدی نفرموده وازجهة
خوف ازحقّی نگذشته ومصاحبش همیشه مثل خضر اولیاء وبهترین خلق خداوند بوده
وبالجمله ازغبار کردار ورفتار اغیار برائینهٔ وجود حق نمایش گردی ننشسته وازخارستان
اجانب خاری بدامان جلالش نخیلیده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ
هشتم نبودن بیعت احدی ازجبّارین وظالمین ومنافقین برگردنش واین ازواضحات
است وبا وجود این دراخبار بسیار وارد شده است چنانچه دراعلام الوری ازحضرت
حسن مجتبی روایت کرده که فرمود نیست ازما احدی مگرانکه واقع میشود درگردن او
بیعتی ازبرای طاغیهٔ زمان او مگرقائمی که نماز میکند روح الله عیسی بن مریم در
عقب سراو ودر کمال الدّین روایت کرده ازحضرت صادق ع که فرمود صاحب این امر
مخفی میشود ولادتش ازاین خلق تااینکه نبوده باشد درگردن او بیعتی ازکسی وزمان
ظهورش خداوند دریکشب کار اورا اصلاح میفرماید ونیز روایت کرده ازحسن بن
فضال ازحضرت رضا ع که فرمود گویا می بینم شیعه را دروقت مفقود وغائب شدن
چهارم ازفرزندان من جستجو میکنند ازچراگاه پس نمییابند اورا گفتم چرا یابن رسول الله
فرمود بجهت انکه امام ایشان غائب میشود ازایشان گفتم چرا غائب میشود فرمود برای
انکه نبوده باشد برگردن او بیعتی چون ظاهر میشود باشمشیر نهم اختصاص دادن خداوند
انحضرت را درکتب سماویّه ودراحادیث معراج ازسائر امامان واوصیاء حضرت
سیّد الانام ص بذکر ان بزرگوار بلقب بلکه بالقاب زیاد چنانچه درباب دوّم وچهارم و
ششم احادیث این مطلب ذکر شد وتفصیلا بیان نمودیم دهم ظهور ایات غریبه و
علامات سماویّه وارضیّهٔ عجیبه برای ظهور موفور السّرور انحضرت که برای تولد
وظهور هیچ حجّتی نشده بلکه درکافی ازحضرت صادق ع روایت کرده که مراد ازایات درایهٔ
شریفه سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی زود بنمائیم
برمردمان ایات خودمان را درافاق واطراف زمین ونفسهای ایشان تا روشن شود بر
ایشان که ان حق است ایات وعلامات قبل ازظهور حضرت قائم است ومراد ازتبیّن
حقّ ظهور ان بزرگوار است وفرمود که ان حق است ازجانب خداوند که می بینند ان را
خلق ولابدّ است ازظهور انحضرت تمام شد وعلامات ظهور انحضرت بسیار است و
انشاء الله درباب علاحده خواهد امد جملهٔ ازانها یازدهم ندای اسمانی باسم انحضرت

نزدیك ظهور آنحضرت چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیهٔ وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ گوش فرادار روزیکه منادی ندا کند از مکانی نزدیك از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند باسم قائم ع واسم پدرش ودر آیهٔ یَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ روزیکه میشنوند فریاد را براستی اینست روز خروج فرمود مراد ازین صیحه صیحهٔ برای ظهور حضرت قائم است ودر کمال الدین از امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود ندا میکند منادی از آسمان که فلان بن فلان اوست امام ونام اورا میبرد ونیز روایت کرده از زراره از حضرت صادق ع که فرمود ندا میکند منادی باسم قائم گفت گفتم آن ندا خاص است یا عام فرمود عام است میشنود هر قوم بزبان خود شان و در غیبت نعمانی روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود منادی ندا میکند از آسمان که ای گروه مردم بدرستیکه امیر شما فلان است واین آن مهدی است که پر میکند زمین را از عدل وداد چنانچه پر شده از ظلم وستم ودر تفسیر عیاشی روایت کرده از حضرت باقر ع در حدیث طولانی که فرمود بجا بر بعد از ذکر بعضی از علائم پس اگر مشتبه شود این بر شما مشتبه نخواهد شد بر شما صدا از آسمان باسم او وامر او دوازدهم افتادن افلاك از سرعت سیر وبطوء حرکت آنها در زمان حضرت قائم عجل الله فرجه چنانچه شیخ مفید از ابی بصیر روایت کرده که حضرت باقر ع در حدیث طولانی در سیر وسلوك حضرت قائم فرمود پس درنگ میکند بر این سلطنت هفت سال مقدار هر سالی ده سال ازین سالهای شما آنگاه میکند خداوند آنچه را که میخواهد گفت گفتم فدایت شوم چگونه طول می کشد روزها وسالها گفت گفتم که ایشان میگویند اگر فلك تغییر پیدا کرد عالم فاسد میشود فرمود این قول زنادقه است اما مسلمین پس راهی نیست برای ایشان باین سخن وحال آنکه خداوند ماه را شق نمود برای پیغمبر خود وآفتاب را پیش از آن برگردانید برای یوشع بن نون وخبر داد بطول روز قیامت واینکه آن مثل هزار سال است از آنچه شما میشمارید ونیز فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود سلطنت میکند قائم هفت سال که هفتاد سال میشود ازین سالهای شما ودر غیبت شیخ طوسی روایت کرده از آنحضرت در خبر طولانی که فرمود امر میفرماید خداوند فلك را در زمان آن بزرگوار پس درنگ میکند دورهٔ او تا آنکه میشود روز در ایام او مثل ده روز وماه مثل ده ماه وسال مثل ده سال از سالهای شما پس این احادیث شریفه دلالت دارد بدرنگ کردن افلاك در سیر واما سلطنت آنحضرت که درین احادیث است پس آن مقدارش محمول است بر تقیه از جهت اخبار معتبره که دلالت بر زیاد تر ازین دارد چنانچه فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود حضرت

قائم سیصد ونه سال پادشاهی خواهد کرد مثل درنگ کردن اهل کهف در کهف خود و پر خواهد کرد زمین را از عدل وداد چنانچه پر شده باشد از ظلم وجور ومشرق ومغرب عالم را خداوند برای او فتح خواهد کرد ومردم را خواهد کشت تا آنکه باقی نماند مگر دین محمد صلی الله علیه وآله وسلوك خواهد نمود بسیرت سلیمان بن داود ودرین مضمون یك حدیث صحیح دیگر هست پس هفت یا نه سال تقیه است واصل سلطنت آنحضرت همین سیصد ونه سال است واحتمال دارد که لفظ سیصد از عبارت ویا کتاب راوی سقط شده ونه سال وهفت سال باقی مانده باشد واما جهت درنگ کردن افلاك در زمان حضرت صاحب الزمان پس احتمال دارد که از جهت رفع اضطراب وتزلزل و پریشانی بوده باشد در آن زمان زیرا که امام قلب عالم وعمود زمان است پس وقتیکه آنحضرت در جای خود قرار گیرد ودر سلطنت حقهٔ خود مستقر میشود پس تمام اجزاء عالم هر یکی در جای خود قرار گیرد وفلك نیز مثل آنها آرام میشود واز سرعت سیر که علامت اضطراب است باز وتزلزل نمیکند سیزدهم ظاهر شدن قرآن امیر المؤمنین ع که بعد از وفات رسول خدا ص جمع نمود بدون تغییر وتبدیل که دارا است بر جمیع آنچه بر آنحضرت نازل شده وآن بزرگوار پس از جمع کردن آن آورد بنزد صحابه وایشان از آن قرآن اعراض نمودند وتا بحال آن در نزد ائمه بوده وحضرت قائم همان قرآن را ظاهر خواهد کرد چنانچه نعمانی در غیبت خود روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود ظاهر میشود قائم علیه السلام با امری جدید وقضائی جدید وکتاب جدید ونیز روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود گویا نظر میکنم بسوی شیعیان خود در مسجد کوفه که خیمه‌ها برپا کردند وتعلیم میکنند بمردمان قرآن را بنحویکه نازل شده ونیز روایت کرده از اصبغ بن نباته از آنحضرت که فرمود گویا می بینم عجم را که خیمه‌های ایشان در مسجد کوفه است تعلیم میکنند بمردم قرآن را چنانچه نازل شده گفت گفتم یا امیر المؤمنین آیا این قرآن بهمان نحو نازل نشده است فرمود نه محو شد از آن اسم هفتاد نفر از قریش باسم پدرهای ایشان وواگذاشته شد ابولهب را مگر برای نقص رسول خدا ص چون عم آنحضرت بود ونیز روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود والله گویا نظر میکنم بسوی حضرت قائم میان رکن ومقام که بیعت میگیرد از مردم بر کتابی جدید وایضاً در کافی روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود در تفسیر آیهٔ شریفه وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ که اختلاف کردند در آن یعنی بنی اسرائیل چنانچه اختلاف کردند این امت در کتاب خود وزود است که اختلاف کنند در کتابیکه با قائم است که میآورد آن را تا آنکه انکار میکنند آن را جماعت بسیاری از مردمان پس آنها را پیش میطلبد وگردن ایشان را میزند ودر لقب وارث ذکر شد که

در حدیث مفضل سید حسنی میگوید بحضرت قائم اگر تو مهدی آل محمدی پس کو قرآن که جمع کرد آن را جدت امیر المؤمنین ع بدون تغییر و تبدیل و در ارشاد مفید روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود هرگاه ظهور کند قائم خیمه ها میزنند برای آنانکه تعلیم میکنند بمردم قرآن را بر آن نحویکه نازل شده پس مشکلترین کار خواهد بود بر آنانکه حفظ نموده اند آنرا امروز زیرا که آن قرآن مخالفت دارد با این قرآن در ترتیب و این روایت را فضل بن شاذان بسند صحیح نقل کرده از حضرت صادق ع و ایضاً شیخ طبرسی روایت کرده از ابوذر ره که چون رسول خدا ص وفات کرد جمع کرد حضرت امیر المؤمنین ع قرآن را و آورد آن را نزد مهاجرین و انصار و نشان داد آن قرآن را برایشان چون پیغمبر او را باین امر وصیت فرموده بود پس چون ابوبکر آن را باز کرد بیرون آمد در صفحه اول آن که باز کرده بود فضایح قوم پس عمر برخاست و گفت یا علی برگردان آن را که ما را حاجتی بآن نیست پس حضرت آن را گرفت و برگشت تا اینکه میگوید چون عمر خلیفه شد سؤال کرد از آنحضرت که آن قرآن را باو بدهد و در میان خود تحریف کنند آنرا پس گفت یا ابا الحسن اگر میآوردی آن قرآن را که آوردی آنرا نزد ابوبکر که مجتمع شویم بر آن فرمود هیهات راهی بآن نیست نیاوردم آن را نزد ابوبکر مگر آنکه حجت بر شما تمام شود و نگوئید روز قیامت که ازین غافل بودیم یا بگوئید که نیاوردی آن را نزد ما بدرستیکه آن قرآن نزد من است و مس نمیکند آن را مگر مطهرون و اوصیاء از فرزندان من عمر گفت آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست فرمود بلی هرگاه ظهور کند قائم از فرزندان من ظاهر میکند آن را بر مردم و وا میدارد مردم را بر آن پس جاری میشود سنت بر آن و ازین احادیث چند چیز معلوم شد اول آنکه قرآن حضرت امیر المؤمنین در نزد حضرت قائم است و آن را خواهد آورد و مردم را بآن وا خواهد داشت دوم آنکه این قرآن که در میان مردم است بآن قرآن مخالفت دارد زیرا که این قرآن تغییر و تبدیل و تحریف شده و منافقین ازین قرآن انداخته اند و کم کرده اند و این قرآن را از حجة بودن بیرون نمیکند و آنرا از اعتبارش نمیندازد سیم آنکه مراد از آیه لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ قرآن حضرت قائم است چنانچه حدیث آخر دلیل واضح است بر این و این مطلب را در تحفة الشیعه بیان کرده ام

چهاردهم سایه انداختن ابری سفید همیشه بر سر مبارک آنحضرت و ندا کردن منادی در آن ابر بنحویکه میشنوند آن ندا را ثقلین و اهل زمین چنانچه در حدیث لوح است که شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده که منادی از میان آن ابر ندا میکند که اوست مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده از جور و حدیث سایه افکندن ابر را بر سر آنحضرت علماء اهل سنت و شیعه باسناد

معتبره روایت کرده اند و از علماء عامه خزاز در کفایة الاثر و گنجی شافعی در بیان و ابونعیم حافظ در مناقب مهدی و یوسف بن یحیی در عقد الدرر و احمد بن المنادی در ملاحم و ابن شیرویه در فردوس و ابو العلاء حافظ در کتاب فتن نقل کرده اند باین عبارت که در ابر منادی ندا میکند که این مهدی خلیفه است پس او را متابعت کنید و این ندا غیر از نداء سابق است زیرا نداء سابق از آسمان است و در اول ظهور آنحضرت است و در روز مخصوص است و اما این ندا از ابر است و همیشه خواهد بود و اختصاص بروزی ندارد و این واضح است

پانزدهم بودن ملائکه و جن است در لشکر آنحضرت و ظاهر بودن آنها است برای انصار آن بزرگوار چنانچه در حدیث مفضل است که گفت عرض کردم بحضرت صادق ع که ای مولای من آیا ظاهر میشوند ملائکه و جن برای مردم فرمود بلی قسم بخداوند ای مفضل مخاطبه میکنند با ایشان چنانچه گفتگو میکند مردم با همنشین خودش گفتم ای مولای من سیر میکنند با او فرمود بلی سوگند بخداوند ای مفضل و هر آینه فرود میآیند در زمین هجرت ما بین کوفه و نجف و عدد اصحاب آنحضرت در آن وقت چهل و شش هزار است از ملائکه و شش هزار است از جن و در روایت دیگر و مثل آن از جن است و با ایشان نصرت میدهد خداوند آنحضرت را و فتح مینماید بدست او تمامی روی زمین را و در کامل الزیاره و غیبت نعمانی روایت کرده اند بسند خودشان از حضرت صادق ع که فرمود در ضمن حالات حضرت قائم ع پس فرود میآید بر او سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک ابوبصیر عرض کرد همه این ملائکه فرمود بلی آن ملائکه که بودند با نوح در کشتی و آنها که بودند با ابراهیم آن زمانیکه او را در آتش انداختند و آنها که با موسی بودند زمانیکه شکافت دریا را برای بنی اسرائیل و آنها که با عیسی بودند زمانیکه خداوند او را بآسمان بالا برد و چهار هزار ملائکه نشان کرده شد بعمامه های زرد که با پیغمبر بودند و هزار ملائکه که از پی یکدیگر در آمده اند و سیصد و سیزده ملک که در بدر بودند و چهار هزار ملائکه که نازل شدند و اراده داشتند که نصرت کنند حضرت امام حسین را پس اذن نداد برایشان در مقاتله پس آنها در نزد قبر آنحضرت هستند ژولیده و غبار آلوده و گریه میکنند بر او تا روز قیامت و رئیس ایشان ملکی است که او را منصور میگویند پس زیارت کننده آنحضرت را استقبال میکنند و وداع کننده را وداع میکنند و مریض ایشان را عیادت میکنند و بر جنازه ایشان نماز میکنند و از برای مرده ایشان استغفار میکنند و همه این ملائکه ها در زمین هستند و انتظار میکشند ظهور حضرت قائم را تا زمان ظاهر شدن او

شانزدهم تصرف نکردن طول روزگار و گردش لیل و نهار و سیر فلک دوار در بنیه و مزاج و اعضا و قوی

وصورت وهیئت آنحضرت که باین طول عمر که تا بحال هزار وهفتاد و پنج سال از عمر شریف او گذشته وخداوند داند که تا ظهورش بکجای از سن رسد چون ظاهر شود در صورت مرد سی ساله ویا چهل ساله ویا کمتر از چهل ساله باشد وچون سائر پیغمبران واوصیاء ایشان نباشد که بعضی از ایشان اِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّی میگفت وبعضی از ایشان وَهَبَنِی عَلَی الْکِبَرِ میگفت واهل وعیال بعضی اِنَّ اَبَانَا شَیْخًا کَبِیرًا میگفت وبعضی اِنَّ هٰذَا بَعْلِی شَیْخًا میگفت وهکذا وبلکه در کمال وفق واعتدال میباشد چنانکه مرحوم صدوق روایت کرده از ابو الصلت که گفت عرض کردم بحضرت امام رضا که چیست علامت قائم شما چون ظهور میکند فرمود علامتش انست که در سن پیر باشد وبصورت جوان تا بمرتبهٔ که نظر کنندهٔ بآنحضرت گمان برد که در سن چهل سالگی است ویا کمتر از چهل سالگی ودیگر از نشانهای آنحضرت اینست بگذشتن شبها وروزها بر آنحضرت پیری راه نیابد تا زمانیکه اجل آن بزرگوار در رسد ودر غیبت مرحوم شیخ طوسی روایت کرده از حضرت صادق که فرمود ظاهر میشود آنحضرت جوان با وفق سی ساله ونیز روایت نموده از آن حضرت که فرمود اگر ظهور کند قائم هر آینه انکار میکنند او را مردم رجوع مینماید بسوی ایشان درحالتیکه جوان است با وفق سی ساله ونیز روایت کرده از آنحضرت که فرمود از اعظم بلیه آنکه ظهور میکند صاحب ایشان درحال جوانی وایشان گمان میکنند او را پیری کبیر السن ودر احتجاج روایت کرده از حضرت امام حسن که فرمود در ضمن حالات حضرت مهدی که طولانی میکند خداوند عمر او را انگاه ظاهر میکند او را خداوند بقدرت خود در صورت جوان صاحب سن چهل ساله واین برای آنکه بدانند که خداوند بر همه چیز قادر است تمام شد وازین قبیل احادیث بسیار است وحاصل معنای همه انست که آنحضرت در سن جوانی وبهیئت مرد جوان ظاهر خواهد شد در بین چهل وسی سال بنظر مردم جلوه خواهد فرمود در نظر بعضی چهل سال ودر نظر جمعی سی ساله ودر نظر بعضی سی وپنج ساله خواهد آمد واختلاف اخبار ظاهراً بجهت اختلاف انظار مردم است ودر واقع اختلاف نیست واما جهت آنکه آنحضرت در سن چهل ساله وسی وپنج ساله خواهد آمد پس از جهت انست که همین سن سن کمال است در نظر مردم زیراکه انسان در آن سن کامل میشود واز غرور جوانی وهوا وهوس اعراض میکند ومتوجه تکمیل خود میگردد ودرمیان مردم محل اعتناء میشود واز این جهة آنحضرت درین سن ظهور میکند که مردم از هیچ جهة گفتگو درباره او نکنند واگر نه این بود باید آن بزرگوار در سن چهارده سالگی ظاهر شود زیراکه آن نشو ونمائی که آنحضرت در عالم قدس وفضاء انوار ملکوت کرده است چنانچه در سابق ذکر شد میبایست مثل اهل جنت عدن بوده باشد و

ابداً اثرش نداشته باشد وباعتقاد مؤلف حقیر چهل ساله بودن او بعد از ظهورش قدرت خداوندی است که در مزاج واعضاء وهیئت آن بزرگوار بسبب قدرت خود تصرف کرده وجوانی بهشتی را درسن چهل ساله بنظر در آورد واین بالاتر است ازین که مرد پیری را جوان کند چنانچه امامان اشخاص پیری را جوان کرده بقدرت خدا واما شخص جوان را پیر کردن وجوانی بهشتی وملکوتی را پیر نمودن وناسوتی کردن پس عجب است از اول وقدرت نمائی درین بیشتر است واین بعد از تأمل واضح میشود هفدهم رفتن وحشت ونفرت از حیوانات وپیدا شدن الفت ورفاقت دربین آنها وبلکه دربین حیوانات درنده وانسان در زمان آنحضرت وضرر نرساندن احدی از آنها باحدی از آنها واحدی از انسان همچنانکه قبل از کشته شدن هابیل بود چنانچه مرحوم صدوق در خصال از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود اگر قائم ما ظهور کند صلح میشود میان درندگان وبهائم حتی اینکه زن راه میرود میان عراق وشام ونمیگذارد پای خود را مگر بر گیاه وبر سر او است زینتهای او ونمیترساند او را درندگان ودر تأویل الآیات روایت کرده که گوسفند وگرگ وگاو وشیر ومار وانسان از یکدیگر مأمون شوند وصاحب عقد الدرر که از علماء اهل سنت است از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در قصهٔ مهدی که چرا میکند گرگ وگوسفند در یک مکان وبازی میکنند اطفال با مارها وعقربها واذیت نمیکنند ایشانرا بچیزی ومیرود شر ومیماند خیر ونیز صدوق روایت کرده از حضرت باقر که فرمود گویا می بینم اصحاب حضرت قائم را که احاطه نمودند ما بین خافقین را ونیست چیزی مگر آنکه منقاد ایشان شود حتی درندگان زمین ودرندگان مرغها وطلب خوشنودی ایشان را میکند هر چیزی حتی اینکه زمین بر زمین دیگر فخر میکند ومیگوید گذشت امروز بر من مردی از اصحاب قائم ودر منتخب البصائر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در آن وقت وحوش مأمون میشوند بنحویکه میچرند در اصناف زمین مثل انعام ایشان ودر احتجاج از آنحضرت روایت کرده که در آن زمان سازش کنند درندگان هجدهم بودن جمعی از مردگان در رکاب آنحضرت وزنده شدن جمله از مؤمنان در آن زمان چنانچه از ارشاد مرحوم مفید گذشت که بیست وهفت نفر از قوم موسی وهفت نفر اصحاب کهف ویوشع بن نون وابودجانه انصاری ومقداد ومالک اشتر از انصار آنحضرت خواهد بود وحاکم در بلاد خواهند شد ونیز در ارشاد روایت کرده از حضرت صادق که فرمود چون نزدیک ظهور حضرت قائم میشود باران بباراند بر مردم در جمادی الآخر وده روز از رجب بارانی که خلایق مثل آن را ندیده‌اند پس میرویاند خدا بآن گوشت مؤمنان را در قبر ایشان وگویا نظر میکنم بسوی

ایشان که روا وردند از قبیلهٔ جهینه می افشانند خاک را از موهاے خود ودر غیبت فضل بن
شاذان از حضرت رضا ع روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور کرد داخل کوفه میشود و مبعوث
میکند خداوند از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق پس از اصحاب انحضرت میشوند و
نیز از انحضرت روایت کرده که فرمود در شب بیست وسیم ماه رمضان باسم حضرت
قائم ندا میکنند وقیام میکند در روز عاشورا و باقی نماند خفته مگر انکه برخیزد و
بایستد وایستاده مگر انکه بنشیند ونشسته مگر انکه برخیزد وبرود از جهت ان
ندا وان نداء جبرئیل خواهد بود وخواهند گفت بمؤمن در قبرش که بتحقیق ظهور کرده
صاحب تو پس اگر میخواهی که باو ملحق شوی ملحق شو واگر میخواهی مقیم باشے در قبر ساکن باش
ومرحوم مجلسی در اخر زاد المعاد از سید بن طاوس واز دیگران روایت کرده از حضرت صادق ع
که فرمود هر کس بخواهد که از انصار قائم ما باشد پس بخواند دعاء عهد را چهل صباح پس
اگر مرد پیش از انحضرت بیرون میاورد خداوند اورا از قبرش واز انصار انحضرت میشود
ودعا معروف است واول ان اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِیمِ وَرَبَّ الْكُرْسِیِّ الرَّفِیعِ است

نوزدهم بیرون کردن زمین گنجها وذخیره ها را که در ان پنهان وسپرده شده چنانچه
در کمال الدین روایت کرده در حدیث معراج که خداوند به پیغمبرش فرمود که از برای
حضرت قائم ظاهر میکنم گنجها وذخیره ها را بمشیت خود ومرحوم مفید در ارشاد روایت
کرده از حضرت صادق که فرمود چون قائم ظهور میکند ظاهر میکند زمین گنجهاے
خودرا تا انکه می بینند مردم ان گنجها را در روی زمین ودر غیبت نعمانی روایت کرده
از حضرت باقر ع که فرمود هرگاه برخیزد قائم اهل بیت ع تقسیم میکند بالسویه تا انکه فرمود
وجمع میشود در نزد او اموال دنیا از شکم زمین واز ظاهر ان ودر عقد الدرر از ابن
عباس روایت کرده که گفت اما مهدی انکسی است که پر میکند زمین را از عدل
چنانچه پر شده از جور وما مون میشوند درندگان وبهائم ومیاندازد زمین پاره هاے
جگر خود را راوے پرسید پاره هاے جگر آن چیست گفتند مانند ستون از طلا ونقره
ونیز از رسول خدا ص روایت کرده در قصهٔ انحضرت که زمین گنجهای خود را بیرون میاندازد
ودر امالی شیخ طوسے روایت کرده از انحضرت که در قصهٔ مهدی فرمود که بیرون مے
اندازد پاره هاے جگر خود را ودر احتجاج مثل ان از امیر المؤمنین ع روایت شده ودر
کمال الدین از حضرت رسول خدا ص روایت کرده که فرمود ظاهر میکند زمین برای
انحضرت گنجها ومعدنها خود را ودر غیبت فضل بن شاذان این مضمون بچند

سند معتبر روایت گردیده بیستم زیاد شدن باران وگیاه ودرختان ومیوه ها
وسائر نعمتهاے زمین وپیدا شدن برکت ونعمت وپوشیدن زمین از انواع و

اقسام برکات بنحویکه مغایرت پیدا کند حالت خود زمین در زمان انحضرت با حالت
ان در اوقات قبل از ان ودر است اید بمعنے قول خداوند یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ
الْأَرْضِ یعنے روزیکه مبدل میشود زمین بزمین دیگر چنانچه نعمانی از کعب
الاحبار روایت کرده که مهدی زمین را چنین میکند واین مطلب را در تحفة الشیعه
بیان نموده ام ونیز در کشف الغمه از حضرت رسول خدا ص روایت کرده که فرمود متنعم
میشوند امت من در زمان مهدی بنعمتی که هرگز مانند ان متنعم نشده بودند از برو
فاجر میفرستد اسمان باران خود را پی در پی وذخیره نمیکند زمین چیزے از نباتات
خود را ودر احتجاج نیز از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در قصهٔ مهدی در
عهد او بیرون میاورد زمین گیاه خود را ونازل میکند اسمان برکت خود را وبغوی
از علماء اهل سنت روایت کرده که فرمود نمیگذارد اسمان از باران خود چیزی را مگر انکه
ظاهر میکند ان را تا انکه ارزو میکنند زندگان مردگان خود را یعنے کاش زنده
میشدند ومیدیدند ودر خصال گذشت که فرمود در ان زمان زن از عراق
میرود بشام وپاے خود را نمیگذارد مگر بر گیاه وشیخ مفید در اختصاص روایت کرده
از رسول خدا ص که فرمود چون وقت ظهور حضرت قائم میشود منادی ندا کند از اسمان
که ای مردم منقطع شد از شما مدت جبارین وولی امر شده بهترین امت محمد تا انکه
فرمود پس در ان زمان جوجه میگذارد مرغان در اشیان خود وماهیان در دریاها
ونهرها جاری شود وبسیار میشود اب چشمه ها وبرویاند زمین ضعف وچند مقابل
ثمر ومیوه ورزق خود را ودر عقد الدرر روایت کرده از انحضرت که فرمود در قصهٔ
مهدی که شاد میشود باو اهل اسمان واهل زمین ومرغان ووحشیان وماهیان در
دریا وزیاد میشود باران در سلطنت او وکشیده میشود نهرها ومضاعف وچند مقابل
میکند زمین ثمر خود را وبیرون میدهد گنجهاے خود را وسید بن طاوس در سعد السعود
از صحیفهٔ ادریس نقل کرده در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزی که
خلق مبعوث میشوند وجواب خداوند که نه ولکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت
معلوم پس بدرستیکه ان روزیست که من حکم نمودم وحتم کردم که پاک نمایم زمین را
ان روز از کفر وشرک ومعاصے وانتخاب کنم از برای ان وقت بندگان را از برای خود
که ازمودم دلهای ایشان را برای ایمان وپر نموده ام ان دلها را بورع واخلاص و
یقین وتقوی وخشوع وصدق وحلم وصبر ووقار وزهد در دنیا ورغبت در انچه
نزد من است بعد از هدایت ومیگردانم ایشان را نگاهبان افتاب وماه یعنی براے
عبادت در شب وروز وخلیفه خواهم نمود ایشان را در زمین وتوانائی دهم ایشان را

بر ان دینی که پسندیدم آن را برای ایشان آنگاه عبادت کنند مرا و چیزی را برای من انباز
قرار ندهند و نماز گذارند در وقتش و زکوة بدهند در زمانش و امر کنند بمعروف و نهی
کنند از منکر و بیندازم در آن زمان امانت را بر زمین پس ضرر نرسانند چیزی چیزی را
و نترسد چیزی از چیزی آنگاه بشوند هوام و مواشی در میان مردم پس اذیت نمیکنند
بعضی از انها بعضی را و بردارم نیش هر صاحب نیش را از هوام و غیر انها و ببرم زهر هر حیوانی
که میگزد و نازل میکنم برکات را از آسمان و زمین و بدرخشد زمین از نیکوئی نبات خود
و بیرون دهد همه ثمرهای خود را و انواع طیب خود را و بیندازم رأفت و مهربانی را در میان
ایشان پس با یکدیگر مواسات کنند و بالسویه قسمت نمایند پس بی نیاز شود فقیر و برتری
نکند بعضی بر بعضی و رحم کند کبیر صغیر را و احترام نماید صغیر کبیر را و بحق متدین شوند
و با انصاف دهند و حکم کنند و ایشانند اولیاء من برگزیدم برای ایشان پیغمبری مصطفی
و امینی مرتضی پس گردانیدم او را برای ایشان پیغمبر و رسول و گردانیدم برای او اولیاء و انصاری
و اینها بهترین امت هستند که اختیار نمودم برای نبی مصطفای خود و امین مرتضای خود
و این وقتی است که حجت نمودم آن را در علم غیب خود و لابد است که او واقع شود و هلاک
نمایم ترا در آن روز با سواران و پیادگان تو و تمام لشکرهایت پس برو که از مهلت داده
شدگانی تا روز وقت معلوم تمام شد و این آثار مذکوره درین خبر شریف تا بحال
ظاهر نشده و موافق اخبار اهل سنت و شیعه همه اینها از خصایص ایام سلطنت حضرت
قائم است خصوصاً کشته شدن ابلیس چنانچه در انوار مضیئه از حضرت صادق روایت
کرده که فرمود در آیهٔ شریفه اِنَّکَ مِنَ الْمُنْظَرِینَ اِلیٰ یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ که وقت معلوم روز
برخاستن حضرت قائم است پس چون خداوند او را مبعوث کند در مسجد کوفه است که
ابلیس میآید تا اینکه بزانوها می افتد و میگوید وا ویلاه ازین روز پس آنحضرت میگیرد
موی پیشانی او را و گردنش را میزند پس اینست روز وقت معلوم و علی بن ابراهیم در
تفسیرش روایت کرده از آنحضرت که فرمود در تفسیر مُدْهَامَّتَانِ که متصل میشود ما بین
مکه و مدینه از نخل و حسن بن سلیمان در منتخب از حضرت امیر المؤمنین روایت
کرده است که فرمود زمین نورانی و خورسند میشود بعدل و آسمان باران خود را میدهد
و درخت ثمر خود را و زمین گیاه خود را و زینت میدهد خود را برای اهل خود و گنجی
شافعی در کتاب بیان روایت کرده که فرمود میدهد زمین میوهای خود را و پنهان
نمیکند برایشان چیزی را و ازین قبیل آثار در کتب اخبار بسیار است

بیست و یکم کامل شدن عقلهای مؤمنان است در ایام سلطنت حضرت قائم ع
ببرکت وجود آنحضرت و رفتن کینه و حسد است از دل مردم بسبب دست گذاشتن آن

بزرگوار بر سر انها چنانچه محقق نوری از کتاب زراره روایت کرده که گفت عرض کردم بحضرت
صادق که میترسم که نباشم از مؤمنین فرمود برای چه گفتم برای آنکه نمییابیم در میان خود
کسی را که بوده باشد برادر او در نزد او برگزیده و محبوب تر از درهم و دینار او و مییابیم درهم و
دینار را در نزد خود محبوبتر از برادریکه جمع نموده میان ما را و موالات حضرت امیر المؤمنین
آنحضرت فرمود نه چنین است بدرستیکه شماها مؤمنید ولکن کامل نخواهید کرد ایمان خود را تا آنکه
ظهور کند حضرت قائم پس در آن زمان جمع مینماید خداوند عقلهای شما را و در خرایج
راوندی و کمال الدین از حضرت باقر روایت کرده اند که فرمود هرگاه ظهور کند قائم ما
میگذارد دست خود را بر سر بندگان پس جمع میشود بسبب آن عقلهای ایشان و کامل
میگردد بآن خردهای ایشان و در کافی روایت کرده از حضرت باقر که بسعید بن حسن فرمود
آیا میآید احدی از شماها بنزد برادر خود پس داخل میکند دست خود را در کیسه او پس حاجت
خود را بر میدارد و آن برادر او را منع نمیکند گفتم چنین شخصی در میان خود نمیشناسم پس
حضرت فرمود پس چیزی نیست درین حال یعنی مقامی و مرتبه برای ایشان نیست گفتم پس
هلاکت است باین حال فرمود نه بدرستیکه این گروه هنوز عقلهای ایشان بآنها داده نشده
است و شیخ مفید در اختصاص روایت نموده که کسی بآنحضرت عرض کرد که اصحاب ما
در کوفه جماعت بسیاری هستند پس اگر امر فرمودی ایشان را هر آینه اطاعت میکردند و متابعت
مینمودند پس فرمود میآید یکی از ایشان نزد کیسه برادرش پس حاجت خود را از آن میگیرد
گفت نه فرمود پس ایشان بخونهای خود بخیل ترند آنگاه فرمود بدرستیکه مردم در آرامی
و آسایشند با ایشان مناکحه میکنیم و از یکدیگر ارث میبریم و حد بر ایشان اقامه میکنیم
و امانت ایشان را رد میکنیم تا آنکه برخیزد قائم ما پس آن وقت جدائی در میان میآید
و میآید مرد بسوی کیسه برادر خود و حاجت خود را میگیرد پس او را منع نمیکند و در کمال
الدین از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در جملهٔ از صفات مهدی علیه السلام
که میگذارد دست خود را بر سرهای بندگان پس نمیماند مؤمنی مگر آنکه قلبش شدیدتر
میشود از پارهٔ آهن و در خصال روایت کرده از آنحضرت که فرمود در ضمن وقایع ایام حضرت
قائم که هر آینه برود کینه و عداوت از دلهای بندگان خداوند و در کشف الغمه مروی
است از رسول خدا که فرمود در ذکر ایام حضرت قائم که درین مقام خدا تعالی میگرداند
و میاندازد بی نیازی را در دلهای مردم مؤلف گوید وقتیکه کینه و عداوت از دلهای
مردم برداشته شد چنانچه در روایت سابق است و دلهای مردم پر از بی نیازی شد
چنانچه درین روایت است پس معلوم است که حال مردم چگونه خوش و خوب خواهد شد
زیرا که همه فتنه و فساد و پریشانی عباد از جهت عدم این دو صفت است و وجود ضد

این دو وصف است در مردم که احتیاج و پریشانی باشد و حسد و هم چشمی شود و نیز در کمال الدین از حضرت صادق روایت نموده که فرمود با ابان بن تغلب میاید درین مسجد شما یعنی مسجد مکه سیصد مرد که نمیدانند اهل مکه که پدران و اجداد ایشان را در انجا متولد نشده اند و بر ایشان است شمشیرها که مکتوب است بر هر شمشیری کلمه که مفتوح میشود از هر کلمه هزار کلمه و بروایت نعمانی مکتوب است بر هر شمشیری هزار کلمه که هر کلمه مفتاح هزار کلمه است و در خطبهٔ مخزون امیر المؤمنین که حسن بن سلیمان در منتخب البصائر نقل کرده مذکور است که دران وقت علم انداخته شود در دلهای مؤمنین پس محتاج نمیشود مؤمن بعلمیکه در نزد برادر اوست پس ان وقت ظاهر شود تاویل این ایهٔ شریفه يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ یعنی خداوند عالم همه مردم را غنی و بی احتیاج میکند از وسعت خودش مؤلف گوید همهٔ اخبار مذکوره تفسیر این ایه است زیراکه ایهٔ شریفه جامع جمیع جهات کمالات است بعلت انکه مستغنی شدن هر کس از وسعت خداوند چنانکه معنای ایه است معنیش اینست که بی احتیاج شود از هر نقص و عیب مثل جهل و حسد و عداوت و عناد و فساد و فقر و پریشانی و بی علمی و نافهمی و ناامنی و نادانی و امراض و اقسام ناخوشی و از جمیع عیبها و نقصها و جهلها بیست و دوم قوت خارج از عادت در دیدگان و گوشهای اصحاب انحضرت چنانچه در کافی و خرایج از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود بدرستیکه قائم ما هرگاه ظاهر شود قوت دهد خداوند در گوشها و چشمهای شیعیان ما تا انکه میشود میان ایشان و قائم بقدر چهار فرسخ پس با ایشان تکلم میکند و ایشان میشنوند و نظر میکنند بسوی انحضرت و نیز فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از انحضرت که فرمود بدرستیکه مؤمن در زمان قائم در مشرق است هر اینه می بیند برادر خود را که در مغرب است و همچنین انکه در مغرب است می بیند برادر خود را که در مشرق است مؤلف میگوید روایت اول محمول است بر جمیع مؤمنان که همهٔ ایشان چهار فرسخ را می بینند و میشنوند و روایت دوم در خواص و اصحاب انحضرت است بیست و سیم طول عمر اصحاب و انصار انحضرت در حالت صحت و عافیت و اسوده و امنیت از جمیع افات و بلیات چنانچه شیخ مفید در ارشاد و فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده اند از حضرت صادق که فرمود عمر میکنند در ایام سلطنت حضرت قائم مؤمنان تا انکه متولد میشود برای مرد هزار پسر که دختری در میان ایشان نیست و نیز عیاشی در تفسیرش از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در ضمن خلالات ایام سلطنت حضرت قائم قسم بانخداوندیکه دانه را شکافته و جان را افریده که هر اینه زندگی میکنند دران زمان مؤمنان ملوک وار و اسوده در

نازونعمت و بیرون نمیرود مردی از ایشان از دنیا تا اینکه متولد شود از صلب او هزار پسر که ماموند از هر بدعت و افت و مفارقت از دین و عامل بکتاب خداوند و عمل کننده به سنت پیغمبر او بتحقیق که نابود و فانی شده از ایشان افات و شبهات که هرگز بافتی مبتلا و بشبهه گرفتار نمیشوند و نیز راوندی در خرایج روایت کرده از حضرت باقر که فرمود هر کس درک کند قائم اهل بیت مرا از صاحب افتی و عاهتی شفا خواهد یافت و یا صاحب ضعفی قوی خواهد شد و در غیبت نعمانی از حضرت سید سجاد روایت کرده که فرمود هرگاه برخیزد حضرت قائم ببرد خداوند از هر مؤمنی افت را و برگرداند باو قوت را مؤلف میگوید رفتن افات و رفع شدن بلیات از مؤمنان دران زمان مثل شفادادن بعضی از پیغمبران نیست که در بعضی از اوقات از جهت معجزه از دست مبارک انحضرت ظاهر شود بلکه رفع شدن افات و بلیات و شفا یافتن صاحبان امراض و اسقام و نزول برکات و واقع گشتن خیرات دران اوقات از جهت ظهور موفور السرور انحضرت است و این تکریم و تعظیم بر بندگان از جانب خداوند کریم بجهت لایق بودن ایشان است بلقاء و شرفیابی حضور پر نور ان بزرگوار و همچنانکه اهل بهشت را خداوند قبل از داخل شدن ایشان بان از هر مرضی و افتی شفا عطا میفرماید و پیش از ورود ایشان بر بهشت اولا در چشمهٔ حیات شست و شوی میکند تا لایق و قابل ساکن شدن دران باشند پس همچنین است ملاقات و شرفیابی حضور باهر النور انحضرت که باید اولا از امراض و افات شفا یافته و از عیبها و نقصها بری شده بتفضل خداوند تعالی تا لایق باشند بدرک فیض حضور موفور السرور انحضرت و بلکه قابلیت درک زمان ان بزرگوار را داشته باشند تا براهل ان زمان گفته شود طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ چنانکه بر اهل بهشت گفته میشود پس فرق مابین این شفا و شفاء پیغمبران علیهم السلام تفاوت از زمین تا اسمان است چنانچه از تامل و تفکر در احادیث مذکوره معلوم میشود بیست و چهارم داده شدن قوت چهل مرد بهر یک از اعوان و انصار انحضرت چنانچه در کافی روایت کرده از عبد الملک بن اعین که گفت برخاستم در نزد حضرت باقر پس تکیه کردم بر دستم پس گریه نمودم و گفتم ارزو داشتم که من درک نمایم این امر را یعنی سلطنت حضرت قائم را با بودن قوت و قدرت در من پس حضرت فرمود ایا راضی نیستید که دشمنان شما بکشند بعضی بعضی را و شما در خانهای خود اسوده باشید بدرستیکه اگر امر چنان شد یعنی قائم ظهور نمود داده میشود بهر مردی از شما قوت چهل مرد و گردانده میشود دلهای شما مانند پارهٔ اهن اگر خواستید با ان قوت کوه را بکنید خواهید کند و شمائید قوام زمین و خزینه داران ان و در کمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود نگفت حضرت لوط بقوم خود لَوْ اَنَّ لِی

بِکُم قُوَّةً اَو آوِی اِلیٰ رُکنٍ شَدِیدٍ مگر بجهت آرزوی قوت حضرت قائم ع و ذکر نکرد مگر شدت اصحاب آنحضرت را پس بدرستیکه داده میشود بیکمرد از ایشان قوت چهل مرد را و نیز این مضمون را در خصال از حضرت سجاد و شیخ مفید در اختصاص و ابن قولویه در کامل الزیارة و فضل بن شاذان در غیبت خود از حضرت صادق ع روایت کرده اند و نیز از کمال الدین گذشت که حضرت امیر المؤمنین فرمود که آنحضرت دست خود را بر سر عباد میگذارد پس نماند مؤمنی مگر آنکه دلش سخت تر شود از پارهٔ آهن و بدهد با و خداوند قوت چهل مرد را و در بصائر الدرجات روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود چون واقع شود امر ما و بیاید مهدی ما میشود مرد از شیعیان ما جری تر از شیر و گذارنده تر از نیزه و پا یمال میکند دشمن ما را بپای خود و میزند او را بکف خود و این در وقت نزول رحمت خداوند و فرج اوست بر بندگان

بیست و پنجم مستغنی شدن خلق است در ایام سلطنت آنحضرت از نور ماه و آفتاب و عدم حاجت مردم است بآنها چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیهٔ شریفه وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود مراد از آن مربّی زمین است و مربّی آن امام زمین است راوی عرض کرد پس هرگاه ظهور کرد قائم چه خواهد شد فرمود مستغنی میشوند مردم از روشنائی خورشید و نور ماه و اکتفا میکنند بنور امام علیه السلام و در ارشاد مفید و غیبت شیخ طوسی روایت کرده اند از آنحضرت که فرمود هرگاه برخیزد قائم ما روشن شود زمین بنور رب زمین و مستغنی شوند مردم از روشنائی آفتاب و تاریکی برود و در کمال الدین این مضمون را از حضرت امام رضا ع روایت کرده و نیز فرمود در آن که برای آنحضرت ظل و سایه نیست و شیخ خزاز در کفایت الاثر از آن حضرت روایت نموده که فرمود در ذکر آن بزرگوار که اوست صاحب غیبت پیش از ظاهر شدن او پس چون ظهور کرد روشن میشود زمین بنور او و در غیبت فضل بن شاذان بسند صحیح خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود هرگاه قائم ما برخاست روشن میشود زمین بنور او و بی نیاز میشوند بندگان از نور آفتاب و ماه و تاریکی میرود و عمر میکند مرد در ملک و سلطنت آنحضرت تا اینکه متولد میشود برای او هزار پسر که متولد نمیشود در آنها برای او دختری و ظاهر میکند زمین گنجهای خود را تا آنکه می بینند مردم آنها را بر روی زمین و طلب کند مردی از شما کسی را که عطا کند با و از مال خود و بگیرد آنکس از او زکوة را و نیابد احدی را که قبول کند آن را و بی نیاز باشند مردم بسبب آنچه روزی کرده خداوند بر ایشان خداوند از فضل خود

بیست و ششم بودن رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنحضرت که جز در بدر و جمل باز نشده چنانچه نعمانی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود در حدیث که رایت رسول خدا ص را جبرئیل آورد در روز بدر و نبود آن والله از پنبه

و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر راوی عرض کرد پس از چه بود فرمود از برگ بهشت باز کرد آن را رسول خدا ص روز بدر آنگاه پیچید آن را و داد بعلی علیه السلام پس پیوسته در نزد آنحضرت بود تا روز بصره شد پس باز کرد آن را امیر المؤمنین ع پس خدا تعالی برای او فتح کرد آنگاه آن را پیچید و آن نزد ماست و در اینجا باز نمیکند آن احدی تا آنکه برخیزد قائم علیه السلام پس هرگاه برخاست آن را باز میکند پس نمیماند در مشرق و نه در مغرب احدی مگر آنکه ملاقات میکند آن و سیر میکند رعب آن از پیش روی آن مسافت یکماه و از راست آن یکماه و از چپ آن یکماه و نیز روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود به ابو حمزه که گویا می بینم قائم اهل بیت خود را که نزدیک شده بر این نجف شما و اشاره فرمود بدست خود بطرف کوفه پس چون نزدیک شد بر نجف شما باز میکند رایت رسول خدا را پس چون آن را باز کرد فرود میآید بر او ملائکه بدر گفت چیست رایت رسول خدا ص فرمود چوبش از عمود عرش خداوند و رحمت اوست و سایر آن از نصر خداوند است در از نمی کند آن را بسوی چیزی مگر آنکه تباه میکند آن را و در کمال الدین روایت کرده که چون باز میکند آن را فرود آید بر او سیزده هزار و سیزده ملک که همه آنها منتظر بودند حضرت قائم را آنگاه تفصیل آن ملائکه را بیان فرموده بنحویکه ذکر شد و در غیبت نعمانی روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود چون تلاقی شد میان اهل بصره و امیر المؤمنین ع باز کرد رایت رسول خدا را پس بلرزید قدمهای ایشان و زرد شد آفتاب پس گفتند امان ده ما را یا علی و چون روز صفین شد سؤال کردند از آنحضرت که آن رایت را باز کند پس اجابت نفرمود پس اصحاب آنحضرت حضرت امام حسن ع و امام حسین ع و عمار را شفیع خود کردند پس با امام حسن ع فرمود ای فرزند من از برای این قوم مدتی است که باید بآن برسند بدرستیکه این رایتی است که باز نمیکند آن را بعد از من مگر قائم علیه السلام

بیست و هفتم راست آمدن زره رسول خدا صلی الله علیه و آله بر قد شریف آنحضرت چنانچه در بصائر الدرجات از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود بعد از ذکر جمله از آنچه در نزد ایشان است از سلاح و میراث انبیاء ع بدرستیکه قائم ما کسی است که چون بپوشد زره رسول خدا را پس پر کند او را یعنی زیاد و کم نشود و بدرستیکه پوشید آن را حضرت امام محمد باقر ع پس زیاد بود از قامتش راوی عرض کرد شما سمین ترید یا امام محمد باقر ع فرمود پدرم از من سمین تر بود و بتحقیق که من هم پوشیدم آن را پس اندکی زیاد بود و نزدیکتر بود براست شدن و بسند دیگر نیز روایت کرده قریب باین مضمون را و نیز در بصائر و خرایج روایت کرده اند از ابی بصیر که گفت گفتم بحضرت صادق ع فدایت شوم من میخواهم دست بمالم بسینه تو فرمود بجا آور پس دست مالیدم سینه و کتفهای مبارک

اورا فرمود چرا چنین کردی گفتم فدای تو شوم شنیدم از پدرت که میفرمود بدرستیکه
قائم ما سینه اش پهن است ومیان کتفهایش فراخ است وبعد فرمود بدرستیکه پدرم
پوشید زره حضرت رسول خدا را ومیکشید اورا بر زمین وبدرستیکه من پوشیدم انرا
پس نزدیکتر بود باینکه باندازه باشد وان زره بر بدن حضرت قائم ما میباشد چنانچه
بود بر رسول خدا دامنش از زمین مرتفع است بنحویکه گویا پیش روی انرا با دو حلقه
بلند کردند وبروایت راوندی فرمود ان زره بر صاحب این امر مستمر است یعنی بر بدن
شریف او راست میاید چنانچه بر رسول خدا بود ودرین مضمون اخبار بسیار است ومرحوم
علامه مجلسی اعلی الله اعلامه در هفتم بحار بعد از ذکر جمله از اخبار فرموده که ظاهر میشود
ازین اخبار که در نزد حضرات ائمه دو زره بود یکی از انها علامت امامت بود که راست می
امد بر بدن هر امامی ودیگری علامت حضرت قائم بود که راست نمیاید مگر بر بدن
انحضرت عجل الله فرجه   بیست وهشتم ابری مخصوص که خدا یتعالی آن را برای انحضرت
ذخیره نموده ودر انست رعد وبرق چنانچه در بصائر واختصاص شیخ مفید روایت
کردند بسندهای متعدده از حضرت باقر ع که فرمود اگاه باشید بدرستیکه ذوالقرنین را
مخیر کردند میان دو ابر پس برگزید ذلول را یعنی ارام را وذخیره شد برای صاحب شما صعب
راوی پرسید صعب کدام است فرمودند ان ابریکه دران رعد وصاعقه یا برق باشد
پس صاحب شما سوار میشود بران اگاه باشید که انحضرت سوار میشود بران ابر پس
بالا میبرد اورا در راههای هفت اسمان وهفت زمین که پنج سهم ان معمور است و
دو سهم از ان خراب است ونیز روایت کردند از حضرت صادق ع که فرمود بدرستیکه
خداوند مخیر فرمود ذوالقرنین را میان دو ابر ذلول وصعب پس اختیار نمود ذلول را
وان ابریست که نیست دران رعد وبرق واگر اختیار مینمود صعب را نبود از برای او
این اختیار زیرا که خداوند ذخیره کرد انرا برای قائم علیه السلام   مؤلف میگوید
منافات در بین اول حدیث واخر حدیث نیست زیراکه مراد از اختیار در اول اختیار
ذوالقرنین بود بحسب ظاهر ومراد از عدم اختیار در اخر حدیث بحسب واقع وتقدیر و
قضاء خداوندی بود که در علم خدا گذشته بود که ان ابر صعب مختص حضرت قائم است
وذوالقرنین انرا اختیار نخواهد نمود هرچند اورا مخیر کنند در میان ان دو ابر
پس اختیار ظاهری منافات ندارد با تعیین واقعی   بیست ونهم میسر شدن بندگی
حقتعالی برحسب واقع وموافق نوامیس الهی وبروفق فرمان اسمانی بدون خوف وتقیه
از کفار وفجار واشرار در زمان سلطنت وظهور دولت حضرت قائم چنانچه دلالت
دارد براین ایات وروایات واز جمله ایات قوله تعالی است وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْكُمْ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ
دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا
یعنی وعده داده خداوند ان اشخاصی را که ایمان اورده اند از شما وکردار نکو کرده اند که هر اینه
البته خلیفه گرداند ایشان را چنانچه خلیفه گردانید انان را که بودند قبل از ایشان مثل
داود وسلیمان ویوسف وهر اینه البته متمکن خواهد کرد برای ایشان دین ایشان را که
پسندیده برای ایشان وهر اینه البته تبدیل خواهد کرد مر ایشان را بعد از ترس ایشان ایمنی را
که بپرستند خدا را وشریک قرار ندهند برای خدا چیزی را پس خداوند عالمیان درین ایه
سه وعده داده از برای بندگان صالح خود یکی خلافت در تمام روی زمین زیرا که فِي
الْأَرْضِ فرموده ومعنای ان تمام روی زمین است ودوم تمکن تام از اظهار دین پسندیده
وعمل کردن بدین واقعی وامر حقیقی وسیم رفع خوف وترس از ایشان بالمره وعدم حاجت
بر تقیه در عمل نمودن بدین حق وعدم وقوع تقیه که در واقع شرک است هرچند یکه
جای خود واجب است زیراکه شرک عبارت است از مدخلیت غیر خدا در عبادت خداوند و
در تقیه این مدخلیت هست پس از واضحات است که تحقق این سه وعده از برای
احدی از اولیاء خداوند درین امت واقع نشده حتی از برای رسول خدا زیراکه انحضرت
نیز از کفار ومنافقین ومشرکین تقیه میکردند واما خلفاء راشدین پس امر ایشان واضحتر
است زیراکه در زمان ایشان چه قدر فتنه ها بر پا شد پس از اینها معلوم میشود که این
ایه وافی هدایت در شان حضرت قائم است وارتفاع فساد از مسلمین وتمکن تام از اظهار دین
وخلافت در جمیع روی زمین در ظهور انحضرت خواهد شد چنانچه این مطلب را در تحفة
الشیعه بیان نموده ام   واما اخبار پس روایت کرده شیخ طبرسی در مجمع از اهل بیت که
این ایه شریفه در حق مهدی علیه السلام است ونیز عیاشی در تفسیر خود روایت کرده که
حضرت سجاد ع این ایه را تلاوت نمود انگاه فرمود که ایشان والله شیعیان ما اهل بیتند
واین کار یعنی این سه وعده با ایشان داده میشود بر دست مردی از ما اهل بیت واو مهدی
این امت است ودر کمال الدین از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود بعد از ذکر نوح و
انتظار مؤمنین فرج را تا اینکه عطا فرمود خداوند با ایشان استخلاف وتمکن را که پنجم
است قائم زیراکه طول میکشد زمان غیبت ان بزرگوار تا انکه خالص شود حق واز ایمان
کدورت مرتفع شود بمرتدی هرکس از شیعه که طینت او خبیث باشد وخوف نفاق
در او برود چون ببینند خلافت وتمکن را وامریکه منتشر میشود در زمان مهدی راوی
عرض کرد که کسانی هستند که گمان میکنند که این ایه در حق چهار خلیفه پیغمبر نازل شده
فرمود خداوند دلهای ایشان هدایت نکند کجا متمکن شد نه از دینی که پسندیده انرا

خداوند ورسولش باتّشاو امرآن در امّت ورفتن خوف از دلهای ایشان ومرتفع شدن شك از سینه های امّت در زمان یکی از آنها ودر عهد علی علیه السّلام باارتداد مسلمانان وفتنه هاکه برانگیخته شد در زمان ایشان ومقاتله هاکه واقع شد میان ایشان وکفّار ونیز روایت کرده از حضرت امام رضاؑ که فرمود دینی نیست برای انکه ورع نداشته باشد وایمان ندارد انکه تقیّه نمیکند بدرستیکه اکرم شما در نزد خداوند انکسی است که بیشتر عمل کند برتقیّه قبل از ظهور قائم ما پس کسیکه ترك کند انرا قبل از ظاهر شدن سلطنت قائم پس او از ما نیست

سی ام فرو گرفتن سلطنت وریاست انحضرت تمامی روی زمین را از مشرق تا بمغرب درحالتیکه جائی نماند که حکمش جاری وامرش نافذ نشود وکلمهٔ توحید ونبوّت جدّش در ان گفته نگردد چنانچه مرحوم صدوق در کتاب علل وعیون وکمال الدّین روایت کرده از رسول خدا صلّی الله علیه واله در حدیث طولانی که فرمود در شب معراج نظر کردم بساق عرش پس دیدم دوازده نور را در هر نوری سطر سبزی بود که بران اسم وصیّ بود از اوصیاء من اوّل ایشان علیّ بن ابیطالبؑ واخر ایشان مهدی امّت است پس گفتم ای پروردگار من اینها اوصیاء من هستند بعد از من پس خطاب رسید که ای محمّد ایشان اولیاء واصفیاء وحجّتهای منند بعد از تو بر خلق من وایشان اوصیا تواند وخلفاء تو وبهترین خلق من بعد از تو قسم بعزّت وجلال خود که هرآینه البتّه ظاهر کنم بایشان دین خود را وبلند کنم بایشان کلمه خود را وپاك کنم باخر ایشان زمین خود را از دشمنان خود وهرآینه البتّه مالك گردانم اورا مشرقهای زمین ومغربهای انرا وهرآینه البتّه مسخّر کنم برای او بادها را وهوا را وذلیل کنم البتّه برای او ابرهای سخت را والبتّه بالا برم اورا در اسباب وراههای اسمان وهرآینه البتّه یاری کنم اورا بلشگر خود ومدد دهم اورا بملائکهٔ خود تا بالا گیرد دعوت من وجمع شوند خلایق بر توحید من انگاه دوام دهم سلطنت اورا وروزگار سلطنت را بنوبت گذارم میان اولیاء خود تا روز قیامت ونیز در کمال الدّین از انحضرت روایت کرده که فرمود بعد از ذکر سلطنت ذوالقرنین که بزودی خدا یتعالی جاری میفرماید سنّت اورا در قائم از فرزندان من ومیرساند اورا مشرق زمین ومغرب زمین تا اینکه نمیماند موضعی از دشت وکوه وذوالقرنین در ان قدم گذاشته مگر انکه او قدم گذارد وایضًا از کمال الدّین گذشت که حضرت باقرؑ فرمود گویا می بینم اصحاب قائم را که احاطه نمودند مابین خافقین ومشرق ومغرب را ونیز عیّاشی در تفسیر ایهٔ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا از حضرت صادقؑ روایت کرده که فرمود هرگاه قائم ما ظاهر شود نمیماند زمینی مگر انکه ندا کنند در ان لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وایضًا در

تفسیر ایهٔ مذکوره از حضرت امام کاظمؑ روایت کرده که فرمود این ایه نازل شده در حق حضرت قائم چون ظاهر گردد بر یهود ونصاری وزنادقه وکافران اسلام را اظهار میکند پس هرکه برغبت اسلام قبول کرد امر فرماید اورا بنماز وزکوة وبرانچه مسلمان را بآن امر فرماید وبر مسلم واجب است وهرکه اسلام نیاورد گردنش را میزند تا انکه نماند در مشرقها ومغربها احدی مگر موحّد راوی گفت فدایت شوم خلق زیادتر از این است فرمود خداوند چون اراده فرماید امری را زیاد را کم وکم را زیاد فرماید واحادیث در این مضمون بسیار است وذکر همه انها از وضع کتاب خارج است واین معنی متواتر است وبلکه در بین علماء اهل سنّت نیز معروف ومشهور است چنانچه یوسف بن یحیی السّلمی در باب نهم عقد الدّرر اخبار بسیار نقل کرده در کیفیت فتوحات حضرت قائم وگرفتن او قسطنطنیّه را وروم را وبنی اصفر را که روس است وچین را وکابل را وجزایر را وغیر اینها را ذکر همه انها باعث طول کلام است واز مقصود خارج است

سی ویکم پر شدن تمامی روی زمین است از عدل وداد واین مطلب واضحتر از همه است زیراکه در بسیاری اخبار الهی ونبوی از سنّی وشیعی که ذکری از حضرت مهدی شده این بشارت را داده اند واین منقبت وفضیلت را برای انحضرت بیان فرموده اند واحتیاج بذکر انها نیست زیراکه لازم میآید اعادهٔ اکثر انچه در ابواب گذشته ذکر شده بلکه اکتفا میشود بچند حدیث از جهت تبرك از انجمله در عیون از حضرت امام رضاؑ روایت کرده که فرمود چون انحضرت ظهور میکند روشن شود زمین بنور پروردگار خود وگذاشته شود میزان عدل میان مردم پس ظلم نمیکند احدی احدی را ونیز صدوق در کمال الدّین روایت کرده از حضرت صادقؑ در تفسیر ایهٔ شریفه سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ یعنی سیر کنید در انها شبها وروزها درحال امن واسودگی که فرمود مراد از این سیر در حالت امنیّت وفراغت عهد وزمان قائم ما اهل بیت است یعنی در زمان سلطنت انحضرت هرکس از بزرك وکوچك ومرد وزن در شب وروز بهرجا برود ایمن ومحفوظ است ونیز عیّاشی در تفسیرش از حضرت باقرؑ روایت کرده که فرمود حضرت قائم واصحابش مقاتله میکنند والله تا خلق خداوند را بیگانگی اقرار کنند وچیزی را برای او شریك قرار ندهند حتّی انکه پیره زن ضعیفی از مشرق اراده مغرب کند وبرود احدی اورا نمیترساند ونیز مفید در ارشاد از حضرت صادقؑ روایت کرده که فرمود هرگاه قائمؑ ظاهر شود حکم میکند بعدل ورفع میشود در ایّام او جور وایمن میشود باو راهها وبیرون میاورد زمین برکات خود را وبرمیگردد هر حقّی بسوی اهل ان حقّ وباقی نمیماند اهل دینی مگر انکه اظهار اسلام کند واعتراف نماید بایمان ونیز در کمال الدّین روایت نموده

از ریّان بن صلت که گفت عرض کردم بحضرت امام رضا که توصاحب این امری فرمود من
صاحب این امر هستم ولکن نیستم آنکسیکه پر کند زمین را از عدل چنانچه پر شده از جور
سی و دوم حکم فرمودن در میان مردمان بعلم امامت خود وطلب نکردن بیّنه و شاهد
از احدی چنانچه در بصائر روایت کرده از حضرت صادق که فرمود هرگز دنیا نخواهد
گذشت تا آنکه ظاهر گردد مردی از اهل بیت که حکم کند بحکم داود وآل داود وسؤال
نکند از مردم بیّنه را ودر روایت دیگر فرمود که عطا خواهد کرد بهر نفسی حکم او را یعنی حکم
واقعی آنکس را ونیز روایت نموده از آنحضرت که فرمود هرگاه قائم آل محمّد علیهم السّلام ظهور
کند حکم میکند بحکم داود وسلیمان ونمیپرسد از مردمان شاهدی ورواوندی در دعوات
خود روایت کرده از حضرت عسکری که نوشت در جواب آنکه پرسید چون قائم برخاست
بچه حکم میکند که سؤال کردی از امام پس هرگاه ظهور کرد حکم میکند میان مردمان
بعلم خود مثل حکم داود وسؤال نمیکند از مردم بیّنه را ونیز راوندی در خرایج روایت نموده
از حضرت صادق که فرمود گویا می بینم مرغ سفیدی را بالای حجر اسود ودر زیر آن مردی
است که حکم میکند بحکم آل داود وسلیمان وخواهش نمیکند بیّنه را ونیز مفید در
ارشاد وفضل بن شاذان در غیبت خود روایت نموده اند از آنحضرت که فرمود هرگاه ظهور
کند قائم آل محمّد حکم میکند میان مردم بحکم داود ومحتاج نمیشود به بیّنه وخدا تعالی
او را الهام میکند پس حکم میکند بعلم خود وخبر میدهد هر قوم را بآنچه در دل خود مخفی کرده اند ونیز
نعمانی در غیبت خود روایت کرده از آنحضرت که فرمود منادی آنحضرت ندا میکند که
این مهدی است حکم میکند بحکم داود وسلیمان وسؤال نمیکند از مردم بیّنه را ودر کمال
الدّین از آنحضرت روایت کرده که فرمود پس بر میانگیزاند خداوند بادی را پس ندا
میکند بهر وادی که این مهدی است حکم میکند بحکم داود وسلیمان ونمیخواهد بیّنه را
بر حکم خود ونیز فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت باقر که فرمود
سلطنت میکند قائم سیصد ونه سال وزیاد میکند نه سال را چنانچه درنگ کردند اصحاب
کهف در کهف خود وپر میکند زمین را از عدل وداد پس مفتوح میفرماید خداوند
برای او مشرق زمین ومغرب زمین را ومیکشد مردم را تا آنکه نماند مگر دین محمّد صلّی
الله علیه وآله وحکم ورفتار میکند بسیرت سلیمان بن داود ومیخواند آفتاب وماه را
پس اجابت میکنند او را وپیچیده میشود برای او زمین ووحی میشود باو پس عمل میکند
بوحی بامر خداوند مؤلّف میگوید حکم بباطن از خصایص آنحضرت است در تمامی
حکمهای خود در جمیع ایّام سلطنت خودش وامّا تشبیه آنحضرت بسلیمان وداود
در این احادیث پس از جهت دفع وحشت است از مردم زیرا که حضرت داود وسلیمان

همیشه حکم بباطن وبدون شاهد نمیکردند بلکه حکم بباطن از ایشان مخصوص بود بچند واقعه
پس از جهت عدم وحشت وعدم ترس خلق حکم آنحضرت را نظیر حکم ایشان فرمودند
سی وسیّم آوردن حکمهای مخصوصه که تا عهد آنحضرت ظاهر ومجری نگشته واحدی
از انبیاء وائمّه علیهم السّلام حکم بآنها نکرده چنانچه در کافی وکمال الدّین از حضرت صادق
روایت کرده اند که فرمود دو خون است در اسلام که حلال است از جانب خداوند حکم
نمیکند در آن احدی تا اینکه مبعوث شود قائم ما اهل بیت پس هرگاه برانگیخت خداوند
حضرت قائم را حکم میفرماید در آن بحکم خدا وبیّنه بر آن نمیطلبد زانی محصن را رجم میکند
وآنکه زکوة نمیدهد گردنش را میزند ونیز در خصال روایت کرده از حضرت صادق
وامام کاظم که فرمودند هرگاه برخاست قائم ما هر آینه حکم میکند بسه حکم که حکم نکرده
بآنها احدی قبل از او میکشد زانی پیر را ومیکشد مانع زکوة را ومیراث دهد برادر را از
برادرش در عالم ذرّ ودر غیبت نعمانی روایت کرده از حضرت صادق که فرمود بدرستیکه
امیر المؤمنین میفرمود برای من بود که بکشم آن را که پشت کند یعنی در جنگ رو بگریز
میکند وبکشم خسته مجروح را ولکن ترک کردم آن را بجهت عافیت وعاقبت اصحاب
خود که اگر مجروح شوند نکشند ایشان را واز برای حضرت قائم است که بکشد پشت کننده را
وبکشد مجروح را ونیز فضل بن شاذان از حضرت باقر روایت کرده که فرمود حکم میکند
حضرت قائم باحکامیکه انکار میکنند آن را بعضی از اصحابش از آنها که در پیش رویش
شمشیر میزنند وآن حکم آدم است پس آنها را پیش میطلبد وامر میفرماید که گردن آنها را
میزنند آنگاه ثانیا حکم میکند پس انکار میکنند آن را گروهی دیگر وآن قضاء داود است
پس پیش میطلبد ایشان را وگردن آنها را میزنند آنگاه ثالثا حکمی میفرماید پس انکار
میکنند آن را گروهی دیگر از آنها که در پیش رویش شمشیر میزدند پس ایشان را پیش
میطلبد وامر میفرماید که گردن آنها را بزنند آنگاه رابعا حکمی میفرماید وآن حکم محمّد
صلّی الله علیه وآله است پس آن را احدی انکار نمیکند ودر اعلام الوری مرحوم طبرسی از
آنحضرت روایت کرده که فرمود حضرت قائم میکشد مرد بیست ساله را که علم دین واحکام
مسائل خود را نیاموخته باشد ونیز محمّد بن مشهدی در مزار خود روایت کرده که ابو بصیر
سؤال کرد از حضرت صادق از حکم کسانیکه نصب عداوت کردند با ائمّه فرمود ای ابا
بصیر نیست برای کسیکه مخالفت ما را نموده در سلطنت ما حظّ ونصیبی بدرستیکه
خداوند حلال کرده برای ما خونهای آنها را در وقت ظهور حضرت قائم ما وامروز حرام
است بر ما وبر شما این کار پس تو را مغرور نکند احدی وهرگاه قائم ما برخاست انتقام
خواهد کشید برای پیغمبرش وبرای همه ما ها ودر جمله از اخبار وارد شده که حضرت قائم

جزیه قبول نمیکند وصلیب می شکند وخوك را میکشد مؤلف میگوید شاید مراد از زانی محصن در حدیث اول همان پیر زانی باشد در حدیث دوم زیرا که کشتن پیر زانی از خصایص آن حضرت است واما کشتن زانی محصن پس در شریعت وارد است وبناء فقهاء بر آنست واز مجموع این احادیث معلوم شد که آنحضرت احکام مخصوصهٔ خواهد آورد که قبل از ظهور آن بزرگوار اجراء نشده بود وعلماء آن را خداوند میدانند وائمه

سی و چهارم ظاهر شدن و بیرون آمدن تمام مراتب علوم در زمان آنحضرت چنانچه راوندی در خرایج از حضرت صادق روایت کرده که فرمود علم بیست وهفت حرف است پس جمیع آنچه پیغمبران آوردند دو حرف بود ومردم نشناختند تا امروز غیر ازین دو حرف را پس هرگاه قائم ما ظهور کرد بیرون آورد بیست و پنج حرف را پس پراکنده میکند آنها را در میان مردم وضم میکند بآن دو حرف دیگر تا آنکه منتشر نماید تمام بیست وهفت حرف را ونیز در بصائر از آنحضرت روایت کرده که فرمود در زاویهٔ شمشیر رسول خدا صلی الله علیه واله صحیفهٔ کوچکی بود وبدرستیکه حضرت امیر المؤمنین طلبید پسرش حسن را پس داد آن صحیفه را با آنحضرت و کاردی باو داد وفرمود باو که آن را باز کن پس نتوانست آن را باز کند پس آنرا برای او باز کرد آنگاه فرمود باو بخوان پس خواند حضرت امام حسن الف با سین لام وحرفی بعد از حرفی آنگاه آنرا پیچید وداد به پسرش امام حسین پس نتوانست آنرا باز کند پس آن را برای او باز کرد وفرمود بخوان پس خواند چنانچه خوانده بود امام حسن آنگاه پیچید وداد آنرا بمحمد بن الحنفیه پس نتوانست آن را باز کند پس آنرا برای او باز کرد وفرمود باو بخوان پس نتوانست اخراج نماید از آن چیزی را پس امیر المؤمنین آن را گرفت وپیچید وبر زاویهٔ شمشیر رسول خدا آویزان کرد راوی پرسید که چه بود در آن صحیفه فرمود آن حروف است که باز میکند هر حرف از آن هزار باب و دری علم را وفرمود بیرون نیامد از آن حروف مگر دو حرف تا این ساعت وبسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده که پرسید از آنحضرت که چه بود در زاویهٔ شمشیر رسول خدا پس بهمان نحو خبر گذشته بیان فرموده وحدیث راوندی از برای این دو حدیث بیان است

سی و پنجم آوردن شمشیرهای آسمانی مخصوص برای اصحاب آنحضرت چنانچه شیخ نعمانی در غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود هرگاه ظهور کند حضرت قائم فرود میآید شمشیرهای قتال وبر هر شمشیری ثبت شده اسم مردی واسم پدر او وشیخ مفید در اختصاص از آنحضرت روایت کرده که فرمود هرگاه ظهور نمود قائم میآید برحبهٔ کوفه پس بپای مبارك خود اشاره میکند بموضعی آنگاه میفرماید حفر کنید اینجا را پس حفر میکنند پس بیرون میآورند دوازده هزار زره ودوازده هزار شمشیر ودوازده هزار خود که از برای هر خودی دو روست پس آنگاه میطلبد دوازده هزار از

موالیان عجم را پس آنها را بایشان میپوشاند آنگاه میفرماید هر کس که نباشد بر او مثل آنچه بر شما است پس بکشید او را مؤلف گوید احتمال دارد که مراد از شمشیرهای قتال فرود آمده همان شمشیرهای دفن شده باشد که از رحبهٔ کوفه بیرون میآورد با زرهها وتا سکلاهها واحتمال دارد که شمشیرهای فرود آمده که نامهای صاحبانها با پدرانش در آنها نوشته شده مختص بآن سیصد وسیزده نفر باشد وآن شمشیرها بیرون شده با زرهها وتا سکلاه از برای موالیان ودوستان از عجمان بوده باشد پس منافات بین این دو خبر ندارد

سی و ششم بیرون آمدن دو نهر از آب وشیر پیوسته در ظهر کوفه که محل سلطنت آنحضرت است از سنگ حضرت موسی که با آنحضرت است چنانچه راوندی در خرایج از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور میکند واز مکه اراده فرماید که متوجه کوفه شود منادی آنحضرت ندا میکند که آگاه باشید که کسی حمل نکند طعامی ونه آبی وآن حضرت بر میدارد سنگ حضرت موسی را که جاری شده بود از آن دوازده چشمه آب پس فرود نمیآید در منزلی مگر آنکه نصب میکند آن را وجاری میشود از آن چشمهها پس هر که گرسنه باشد سیر میشود وهر که تشنه باشد سیراب میشود پس آن سنگ توشهٔ ایشان است تا وارد نجف شوند پشت کوفه پس چون فرود آمدند در نجف جاری میشود از آن پیوسته آب وشیر پس هر که گرسنه باشد سیر میشود وهر که تشنه باشد سیراب میشود

سی و هفتم نزول حضرت عیسی روح الله از آسمان برای یاری حضرت مهدی ونماز کردن او در خلف حضرت قائم علیه السلام واحادیث درین خصوص بسیار واز حد و حصر بیشمار است وجملهٔ از آنها در ابواب گذشته ذکر شده وبلکه بحد ضروره رسیده در میان سنی وشیعی وهمیشه ائمه بسبب آن افتخار میکردند وحضرت رسول خدا وخداوند تعالی این را از مناقب وفضائل خاصهٔ آنحضرت شمردند چنانکه حسن بن سلیمان در مختصر بصائر روایت کرده در خبر مفصل که خدا تعالی برسول خود فرمود در شب معراج که عطا فرمودم بتو اینکه بیرون بیاورم از صلب علی یازده مهدی که همه از ذریهٔ تو باشند از بکر بتول آخر مرد ایشان نماز میکند در پشت سر او عیسی بن مریم پر میکند زمین را از عدل وداد چنانچه پر شده از ظلم وجور باو نجات میدهم از هلاکت وهدایت میکنم از ضلالت وعافیت میدهم از کوری وشفا میدهم باو مریضان را ودر کمال الدین از حضرت رسول خدا روایت کرده که فرمود قسم بآنخدائیکه مرا براستی پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یك روز هر آینه طولانی میکند خداوند آن روز را تا آنکه ظهور کند در آن روز فرزندم مهدی پس فرود آید روح الله عیسی بن مریم پس نماز کند در عقب سر او ونیز روایت کرده از امیر المؤمنین که فرمود در حدیث کشتن دجال که او را میکشد خداوند در عقبه

افیق بر دست کسیکه نماز میکند مسیح عیسی بن مریم در پشت سرش و در اعلام الوری روایت
کرده از حضرت امام حسن علیه السّلام که فرمود نیست از ما امامان احدی مگر انکه واقع میشود
در گردن او بیعت از طاغیهٔ زمان او مگر قائمی که نماز میکند روح الله عیسی در خلف او
و شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود بحضرت صدّیقهٔ
طاهره ای دختر من داده شده بما اهل بیت هفت چیز که داده نشده باحدی پیش از ما
تا انکه فرمود از ما است قسم بخداوندیکه نیست خدا بغیر او مهدی این امت انکه نماز میکند
خلف او عیسی بن مریم انگاه دست مبارك خود را گذاشت بر کتف امام حسین و سه مرتبه
فرمود از اینست و در کافی روایت کرده از انحضرت که روزی بیرون تشریف اورد مسرور
وخندان پس اصحاب از سبب ان جویا شدند حضرت رسول خدا فرمود هیچ روز و شبی نیست
مگر انکه برای من تحفهٔ ایست د از جانب خدا اگاه باشید که پروردگارم تحفهٔ داده امروز
بمن که نداده مثل ان را بگذشتگان جبرائیل امد نزد من و از خدا بمن سلام رساند و گفت
ای محمّد تا انکه گفت و از شما بنی هاشم است قائم مهدی که نماز میکند عیسی بن مریم در
عقب او هرگاه که خداوند او را بزمین فرو فرستد و نیز در کمال الدّین از حضرت باقر
روایت کرده که ذکر فرمود سیرت خلفاء راشدین را چون باخر ایشان رسید فرمود دوازدهم
کسی است که عیسی بن مریم در عقب او نماز میکند و نیز یوسف بن یحیی از علماء اهل سنت
در عقد الدرر روایت کرده از رسول خدا که فرمود پس ملتفت میشود مهدی قائم که عیسی بن
مریم نازل شده و گویا از مویش اب میچکد پس مهدی باو میفرماید مقدّم شو برای مردم
نماز کن پس عیسی میگوید بپا نشده نماز مگر برای تو پس نماز میکند عیسی در عقب مردی
از فرزندان من پس چون نماز کرد می نشیند و عیسی در مقام باو بیعت میکند و نیز از سدی
روایت کرده که انحضرت فرمود جمع میشود مهدی و عیسی در وقت نماز پس حضرت مهدی
بعیسی میفرماید پیش بیفت پس عیسی میگوید تو سزاوارتری بنماز پس نماز میکند عیسی
در عقب انحضرت وایضًا قریب باین مضمون را گنجی شافعی در کتاب بیان روایت کرده و بعد
از ان بیان فرموده که این احادیث دلالت دارد بر افضلیت حضرت مهدی بر عیسی از جهة
اقرء و افقه و اصبح بودن امام جماعة وامّا در احادیث شیعه پس حدیث وارد نشده
برانیکه حضرت مهدی امر کند بعیسی که مقدّم شو و تو نماز بکن برای مردم زیراکه اولیاء
خداوند تعارف و مزاح در غیر موقع نمیکنند و چه طور میشود که حضرت مهدی امر کند
بعیسی که نماز بکن برای مردم با وجود بودن خودش در میان مردم و افضل بودن ان
حضرت از عیسی بعلّت انکه با وجود افضل نماز با غیر افضل روا نیست و بلکه جایز نیست
چنانچه حدیث صحیح که سنی و شیعی ان را روایت کردند دلیل است بر این مطلب که حضرت

رسول خدا فرمود هرگز رستگار نمیشود قومی که پیش بیفتد ایشان را کسی و در میان انها باشد
کسیکه افضل باشد از انکه پیش افتاده ایشان را   سی و هشتم قتل دجال لعین که از علامات
خداست برای اهل قبله بامر حضرت مهدی و یا بدست انحضرت و امّا عذاب بودن ان
ملعون پس روایت کرده علی بن ابراهیم از حضرت باقر در تفسیر ایهٔ شریفه قُلْ هُوَ الْقَادِرُ
عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ که انحضرت تفسیر فرمود عذاب را بدجال و صیحه و
فرمودند که هیچ پیغمبری نیامد مگر انکه ترسانید مردم را از فتنهٔ دجال چنانچه در کمال الدین
این مضمون را از حضرت رسول خدا روایت کرده و چگونه عذاب نمیشود ان لعین با ان حالات
و هیئت که خروج میکند در حال قحط و گرانی و همه افاق را سیر میکند مگر مکه و مدینه را
و اکثر مردم تابع او شوند و فجار و اشرار بدور او جمع میشوند از زنده و مرده چنانکه حسن بن
سلیمان در مختصر البصائر روایت کرده از امیر المؤمنین که فرمود هر که خواهد با شیعه
دجال مقاتله کند پس مقاتله کند با انانکه میگریند برخون فلان و گریه میکنند بر
اهل نهروان و بدرستیکه کسی که ملاقات کند خدا را بایمان باینکه فلان مظلوم
کشته شده ملاقات کرده خدا را در حالتیکه بر او غضبناك است و درك میکند دجال را
پس کسی گفت یا امیر المؤمنین پس اگر بمیرد پیش از ان فرمود مبعوث میکند خدا او را
از قبرش تا اینکه ایمان بیاورد برغم انفش و امّا کشته شدن ان ملعون بدست حضرت
قائم پس چنانکه ذکر شد از کمال الدین که امیر المؤمنین فرمود که دجال را میکشد خداوند در عقبهٔ
افیق بر دست مردیکه نماز میکند مسیح عیسی بن مریم در عقب او وایضًا در کمال الدین
روایت کرده از حضرت صادق که فرمود خداوند چهارده نور را فرید پیش از انکه بیافریند
خلق را بچهارده هزار سال پس انها ارواح ما است پس کسی گفت یا ابن رسول الله کیستند
چهارده تن فرمود محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین که اخر ایشان
قائم است که برمیخیزد بعد از غیبتش پس میکشد دجال را و پاك میکند زمین را از هر
ظلم و جور   مؤلّف گوید تفصیل دجال بسیار است و شاید بعضی از ان بعد ازین بیاید انشاء الله
سی و نهم انقطاع و اضمحلال سلطنت ظالمین در روی زمین بظهور سلطنت انحضرت
که دیگر در دنیا پادشاهی نخواهد بود با وجود انحضرت و سلطنت او و سلطنت پدران
او چنانچه درین خصوص جماعتی از علماء اثنا عشریّه کتابها تصنیف کرده اند و حقیر نیز
در کتاب تحفة الشیعه در ذکر و بیان ایات نازله در شان و ظهور حضرت مهدی و
رجعت ائمّه علیهم السّلام این مطلب را واضح و اشکار نموده حتّی انکه بمرتبهٔ ضرورت و
بداهت رسانده وفّقنا الله طبعها و نشرها و در نجم الثاقب از حضرت صادق نقل
کرده که ان بزرگوار مکرّر باین بیت مترنّم میبودند لِكُلِّ أُنَاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا

ودولتنا فی آخر الدهر تظهر یعنی از برای هر جمعی وطایفهٔ دولت وسلطنت است که ترقب وآرزو میکنند آن را ودولت وپادشاهی ما اهل بیت در آخر الزمان ظاهر خواهد شد وبعد از این سلاطین سلطنت برای ما خواهد گشت ودر غیبت نعمانی از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود دولت ما آخر دولتها است وهیچ خاندان اهل بیتی نمی‌ماند مگر آنکه سلطنت خواهند کرد پیش از ما تا آنکه نگویند هرگاه که ببینند سیر وسلوک ما را که هرگاه ما سلطنت میکردیم سلوک مینمودیم مثل سلوک این جماعت واینست قول خداوند وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی عاقبت کار وآخر روزگار از برای پرهیزکاران است ونیز فضل ابن شاذان همین حدیث را بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده واخبار درین خصوص بیشمار است ودر آنچه گذشته کفایت است چهلم جایز بودن هفت تکبیر بر جنازهٔ مطهر آنحضرت نه بغیر او مگر حضرت امیر المؤمنین ع چنانچه در بحار در حدیث وفات آن بزرگوار روایت کرده که در ضمن وصایای خود بحضرت امام حسن ع بعد از ذکر کفن وحنوط وبردن او تا موضع قبر شریف فرمود آنگاه مقدم شو ای ابا محمد ونماز کن بر من ای فرزندم ای حسن ع وهفت تکبیر بر من بگو وبدانکه حلال نیست این عمل برای احدی غیر از من مگر بر مردی که بیرون میآید در آخر الزمان اسم او قائم مهدی است از فرزندان برادر تو حسین ع راست میکند اعوجاج حق را تمام شد بدانکه آنچه ذکر شد از خصایص وامتیازات حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه نمونهٔ بود از خصایص آن بزرگوار زیراکه بناء حقیر باختصار است وازین جهة اکتفاء بذکر چهل خاصیت وامتیاز از آنخصایص که برای آنحضرت است وذکر کردن تمامی تشریفات وامتیازات آن بزرگوار از قدرت بشر وبلکه از عهدهٔ ملک بیرون است بعلت آنکه کسی را که خداوند عالم بشارت بدهد آمدن او را وظهور کردنش را بجمیع انبیاء واولیاء از حضرت آدم ع تا بحضرت خاتم ع واعلام فرماید سلطنت وریاست وپادشاهی او را بجمیع پیغمبران واوصیاء ایشان وهمهٔ ایشان نیز خبر بدهند ظهور سلطنت او را بامتان وبلکه علاوه با خبار دادن خداوند وپیغمبران حضرت رسول خدا ص وهمهٔ ائمه هدی خبر بدهند ظهور سلطنت وپادشاهی او را وپر کردن او زمین را از عدل وداد ورفع کردن او تمامی ظلم وفساد را از زمین وعباد وبشارت دهند فرج را بر مؤمنین ومظلومین وقلع وقمع نمودن او کفر وشرك وفسق وفجور را بالکلیه از روی زمین وبلکه انبیاء واوصیاء گذشته همه مژدهٔ او را وبا شند واز جهت بشارت دادن او آماده باشند چنانچه در حدیث مقتضب در باب دوم ذکر شد پس البته همچنین ریاست وسلطنت کبری را تهیه واسبابی باید باشد واستعدادی وقابلیتی باید بشود که عظمت وبزرگی شأن آن شخص باندازهٔ این شغل عظیم وخدمت بزرك باشد پس تمامی مقدمات

آن سلطنت وجمیع صفات آن شخص که دارای همان ریاست عظمی وسلطنت کبری است از خصایص وامتیازات وتشریفات خاصه میشود که مقدار کم وکیف وقدر ومنزلت آن را بغیر از خداوند عز وجل کسی نمیدانند وادراك نمیکند وباید هر آنچه در پیغمبران سابق بوده باشد وهر چیزیکه اولیاء واوصیاء گذشته دارای آن هست در آن شخص باشد وزیادتر از همهٔ آنها نیز در آن بزرگوار حاصل گردد همچنانکه در این معنی حدیث معتبر وارد شده ونعمانی در غیبت خود از کعب الاحبار روایت کرده که گفت خداوند میدهد بمهدی آخر الزمان آنچه را که به پیغمبران داده وزیاده بر آن میدهد باو واو را تفضیل میدهد پس معلوم شد از آنچه حقیر در این باب نقل نمود از خصایص وتشریفات آنحضرت که در واقع نمونهٔ بود از امتیازات وتعظیمات آن بزرگوار از جانب خداوند از آن مقامات عالیهٔ آنحضرت وجزئی از بزرگی سلطنت آن بزرگوار که کسی ندیده ونشنیده ونخواهد دید واز جهت آنچه ما ذکر کردیم رفع میشود استبعاد از بعض احادیث که در فضائل ومناقب حضرت قائم مهدی وارد شده است چنانچه نعمانی در غیبت خود روایت کرده که کسی پرسید از حضرت صادق ع که آیا قائم علیه السلام متولد شده فرمود نه واگر من او را درك کنم هر آینه خدمت میکنم او را ایام حیات خود ونیز روایت کرده که آنحضرت بعد از نماز ظهر دعا میکرد برای حضرت قائم راوی عرض کرد که برای خود دعا میکنی فرمود بتحقیق که دعا کردم برای نور آل محمد ص وسابق ایشان وانتقام کشنده از اعدای ایشان وایضا روایت کرده که حضرت کاظم ع مکرر در مقام ذکر شمائل وحالات آنحضرت میفرمود پدرم فدای آنکه چنین است ونیز در کامل الزیاره روایت کرده از حضرت صادق ع که در ضمن وقایع ظهور آنحضرت فرمود که نمیماند مؤمن مرده مگر آنکه داخل میشود بر او سرور این ظهور در قبرش واین در آن وقت است که بزیارت یکدیگر روند در قبرهاشان وبشارت دهند یکدیگر را بظهور قائم واین مضمون را از حضرت امیر المؤمنین ع در کمال الدین روایت کرده ونیز نعمانی روایت نموده از حضرت باقر ع که فرمود نظر کرد موسی بن عمران در سفر اول توریة بآنچه داده میشود بقائم ع از قدرت وسلطنت وفضل پس موسی گفت پروردگارا بگردان مرا قائم پس باو گفتند بدرستیکه این قائم از ذریه احمد است پس نظر کرد در سفر دوم پس یافت در آن مثل این آنگاه نظر کرد در سفر سوم پس دید در آن مانند آن پس همان سخن را گفت وهمان جواب را شنید ونیز در مهیج الاحزان روایت کرده که سید الشهداء علیه السلام در شب عاشورا فرمود به اصحاب خود که جدم خبر داد مرا که فرزندم حسین در بیابان کربلا کشته خواهد شد غریب وبیکس وتشنه وکسی که او را یاری کند بتحقیق که مرا یاری کرده ویاوری نموده فرزند بش

قائم منتظر را ونیز در بشاره المصطفی وتحف العقول روایت کرده‌اند از امیرالمؤمنین که فرمود ای
کمیل ای کمیل هیچ علمی نیست مگر انکه من مفتوح میکنم ان را وهیچ سرّی نیست مگر انکه
قائم ختم میکند ان را وایضاً شیخ علی بن محمد بن علی در کفایة الاثر روایت کرده از رسول
خدا که فرمود بعلی یا علی تو از منی ومن از تو تو برادر منی وچون بمیرم ظاهر شود کینه‌ها
در دلهای قومی وزود است که پس از من فتنه شود سخت ودشوار که بیفتد در ان هر
بیگانه ونزدیک واین در وقت مفقود شدن از شیعه است پنجم از هفتم از فرزندان
تو که محزون میشود از برای فقدان او اهل اسمان وزمین پس چه بسیار مؤمن ومؤمنه
متأسف ومتلهف وحیران است زمان فقدان او انگاه سر مبارک اندک بزیر انداخت
انگاه بالا کرد وفرمود پدرم ومادرم فدای همنام وشبیه من وشبیه موسی بن عمران
که براوست جامه‌های نور وجامه‌هائی که متق زند از شعاع فهایش انوار یکه متلالؤاست
از شعاع قدس گویا می بینم ایشان را که در حالت نهایت مأیوسی اند که ندا کند ایشان
که شنیده شود از دور چنانچه شنیده شود از نزدیک تا اخر وازاین قبیل احادیث
بسیار است که عقول فحول از فهم ان عاجز است ودر تصور معنای انها قاصر است واز
انچه ما در ذکر خواص انحضرت نقل کردیم معنای این اخبار فی الجمله اشکار میشود و
شخص میداند که انحضرت نه مثل انبیاء سابق است واولیاء گذشته است بلکه انبیاء
سلف برای بشارت ظهور سلطنت انحضرت امده اند از برای امتان خلف خود شان
پس چنین شخصی را کسی نمیتواند وصف وتعریف کند واین عالم گنجایش ذکر فضائل و
مناقب وخصایص انحضرت را ندارد پس از برای وصف ان بزرگوار عالم دیگر باید باشد
عالمی خواهم ازین عالم بدر تا بگویم وصف ان خیر البشر کی روا باشد که گویم
وصفه کُلُّ شَیْءٍ هالِکٌ اِلّا وَجْهَهُ

باب هشتم در ذکر چهل معجزه از معجزات
حضرت حجة بن الحسن قائم مهدی صاحب الزمان صلوات الله وسلامه علیه و
علی اجداده که هر یکی از انها دلیل واضح است بر امامت وخلافت ان بزرگوار

معجزهٔ اول در کفایت المهتدی نقل کرده از شیخ ابو عبدالله محمد بن هبة الله طرابلسی در
کتاب فرج کبیرش که روایت نمود بسند خود از ابی الادیان که یکی از چاکران حضرت
امام حسن عسکری بود که او گفت بخدمت انحضرت شرفیاب شدم واورا بیمار دیدم
پس ان بزرگوار نامه چند نوشته بمن داد وفرمود که این نامه‌ها را بمداین رسان
وبفلان وفلان از دوستان ما بسپار وبدانکه بعد از پانزده روز دیگر باین بلده
خواهی رسید واواز نوحه از خانهٔ من خواهی شنید ومرا در غسلگاه خواهی دید
ابوالادیان میگوید عرض کردم ای مولای من چون این واقعهٔ عظمی واقع شود حجت خدا

ورا هنمائی ما که خواهد شد فرمود انکسیکه جواب نامه‌ها مرا از تو طلب نماید گفتم
زیاده ازین هم اگر نشانی مقرر فرمائی چه شود فرمود انکسی که بر من نماز گذارد او حجت خدا و
امام وراهنما وقائم بامر است بعد از من پس نشانی زیاده از ان سرود طلب نمودم فرمود ان
کسیکه خبر دهد بانچه در همیان است پس هیبت انحضرت مرا مانع شد که بپرسم که چه
همیان وکدام همیان وچیست در همیان پس از سامره بیرون شدم ونامه‌ها را بمداین
رسانیدم وجواب انها را گرفته بازگشتم وروز پانزدهم بود که داخل سامره شدم بروجهیکه
انحضرت بمعجزه از ان خبر داده بود اواز نوحه از خانهٔ ان سرور شنیدم ونعش اورا در
غسلگاه دیدم وبرادرش جعفر را بر در خانهٔ انحضرت بنظر اوردم که مردمان بر دورش در
امده بودند واورا تعزیت میمنودند باخود گفتم که اگر این امام باشد بعد از برادرش
پس امر امامت باطل خواهد شد پس اورا تعزیت نمودم وهیچ چیز از من نپرسید وجواب
نامه‌ها را نطلبید بعد از ان عقید خادم بیرون امد وگفت برادر تو را کفن کردند برخیز
وبراو نماز بگذار واو برخاست وبان خانه در امد وشیعیان گریان بان منزل در امدند
درانحال امام حسن را کفن کرده بودند جعفر پیش رفت که نماز بگذارد وچون قصد
تکبیر کرد که دیدم کودکی پیدا شد گندم گون ومجعد موی ردائی اورا گرفت وکشید و
فرمود که ای عم من بنماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم جعفر متغیر اللون بکنار رفت و
ان بزرگوار بر پدرش نماز گذارد واورا در پهلوی مرقد پدرش امام علی نقی دفن نمود
وبعد از ان بمن فرمود که جوابهای نامه‌ها را بیاور جوابها را دادم باو وباخود گفتم این دو
نشان ونشان همیان ماند بعد از ان بنزد جعفر رفتم واو مینالید وزاری میکرد و
نشسته بودیم که چند نفر از جانب قم رسیدند واز حال امام پرسیدند ومعلوم گردید
انحضرت وفات نموده گفتند جانشین او کیست جعفر را نشان دادند پس براو سلام
کردند واورا تعزیت نمودند وگفتند نامه‌ها داریم ومالیست با ما که گفتند بانحضرت
برسانیم مال را چه باید کرد جعفر گفت بخادمان من بسپارید گفتند بما بگوی که نامه‌ها را
نوشته ومال چند است جعفر خشمناک برخاست وجامه‌ها خود را تکانید وگفت میخواهند
که از غیب خبر دهم پس انجماعت حیران شده بودند که خادمی بیرون امده گفت ای اهل
قم ویک یک را نام برد که با شما نامه‌های فلان وفلان است وهمیان است که در ان
هزار دینار است واز انجمله ده دینار مطلا است پس نامه‌ها را بان همیان بان خادم دادند
وگفتند بی شبهه انکسیکه اورا فرستاده او امام است اما جعفر بنزد معتمد عباسی رفت
واین قضیه باو گفت معتمد جمعی را فرستاد که در انخانه در امدند وهیچ کودکی نیافتند
ونرجس خاتون در ان وقت در حیات نبود ماریه نام کنیزی را بردند که کودک را نشان

بدهد مادیه انکار نمود که هیچ کودکی درین خانه نیست ودران وقت خبر مرگ عبید الله
بن خاقان رسید ودیگر انکه خبر آمد که صاحب زنج از بصره خروج کرد ومشغول بان
خبرها شدند واز فکر مادیه افتادند وان مستوره خلاصی یافت ودیگر کسی بفکر او نیفتاد

معجزهٔ دوم علی بن حسین مسعودی در اثبات الوصیة وحضینی در هدایة روایت کردند
از جعفر بن محمد بن مالك بزاز کوفی از محمد بن جعفر بن عبد الله از ابی نعیم محمد بن احمد انصاری
که گفت روانه نمودند قومی از مفوضه ومقصره کامل بن ابراهیم مدنی معروف بضاعدرا
بسوی امام حسن عسکری در سامره که مناظره کند باآنحضرت در امر ایشان کامل گفت من در
نفس خود گفتم که سؤال میکنم از آنحضرت که داخل بهشت نمیشود مگر آنکه معرفت او مثل
معرفت من باشد وقائل شود بآنچه من میگویم چون وارد شدم بسید خود امام حسن عسکری
ونظر کردم بجامه‌ها سفید نرمی که دربر او بود در نفس خود گفتم ولی خدا وحجت او جامه‌های
نرم میپوشد ومارا امر میفرماید بمواسات برادران ما ومارا نهی میکند از پوشیدن
مانند آن پس با تبسم فرمود ای کامل وذراع خود را بالا کرد پس دیدم پلاس سیاه زبری
که بر روی پوست بدن مبارکش بود پس فرمود این برای خداست واین برای شما پس خجل
شدم ونشستم ودر نزدیك بر او پردهٔ آویخته بود پس بادی وزید وطرفی از آن را بالا برد
پس دیدم جوانی را که گویا پارهٔ ماه بود چهار ساله یا مثل آن پس بمن فرمود آن طفل
ای کامل بن ابراهیم پس بدن من مرتعش شد وملهم شدم که گفتم لبیك ای مولای
من پس فرمود آمدی نزد ولی الله وحجت او واراده کردی که سؤال کنی که داخل بهشت
نمیشود مگر آنکه عارف باشد مانند معرفت تو وقائل باشد بمقالهٔ تو گفتم بلی والله
پس فرمود در اینحال کم خواهد بود داخل شوندگان در بهشت والله بدرستیکه داخل
بهشت میشوند خلق بسیاری وگروهی که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای مولای من
کیستند ایشان فرمود قومی که از دوستی امیر المؤمنین را اینست که قسم میخورند بحق او
ونمیدانند که فضل وچیست آنگاه ساعتی ساکت شد پس فرمود آمدی سؤال کنی از امام
حسن از مقالهٔ مفوضه دروغ گفتند بلکه قلبهای ما محل است از برای مشیت خداوند
پس هرگاه خواست خداوند ما نیز میخواهیم وخداوند میفرماید وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ
يَشَاءَ اللَّهُ یعنی نمیخواهید شما ائمه تا آنکه خداوند بخواهد آنچیزی را آنگاه پرده برحال
خود برگشت پس آن قدرت را نداشتم که آن را بالا کنم پس حضرت عسکری بمن نظر کرد
وتبسم نمود وفرمود ای کامل سبب نشستن تو چیست وحال آنکه خبر داده ترا مهدی
وحجت بعد از من بآنچه در نفس تو بوده وآمدی که از آن سؤال کنی گفت پس برخاستم
وجواب خود را که در نفس مخفی کرده بودم از امام مهدی گرفتم وبعد از آن آنحضرت را

ملاقات نکردم ابو نعیم گفت پس من کامل را ملاقات نمودم واز او این حدیث را سؤال نمودم
پس حدیث کرد بر من بآن تا آخرش بدون زیاده ونقصان در آن

معجزهٔ سیم حضینی در
کتاب خود غیر هدایت روایت کرده از محمد بن جمهور از محمد بن ابراهیم بن مهزیار که گفت
شك کردم بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری وجمع شده بود در نزد پدرم مال فراوانی
زیرا که از جانب آنحضرت نائب بود پس آنها را برداشت ودر کشتی نشست ومن بجهت
مشایعت او بیرون آمدم پس پدرم تب شدیدی کرد وبمن گفت ای پسر مرا برگردان که
مرگ است رسیده وگفت از خداوند پرهیز کن درین مال واشاره کرد بمن ومرد پس در نفس خود
گفتم پدرم وصیت نمیکرد بچیز غیر صحیح حمل میکنم این مال را بعراق وخانه در لب شط
بغداد کرایه میکنم وکسی خبر نمیکنم پس اگر واضح شد چیزی برای من یعنی امامت حضرت
مهدی مثل وضوح آن در ایام حضرت عسکری مال را میدهم واگرنه آن را بر میگردانم پس
وارد بغداد شدم وخانه در لب شط کرایه کردم وچند روز ماندم پس ناگاه رسولی را دیدم
که با او رقعه بود که در آن نوشته بود ای محمد با تو چنین است وچنان است در جوف
فلان چیز تا آنکه بیان کرده بود برای من آنچه با من بود از آنچه دانا بودم بآن وآنچه را که
نمیدانستم پس آنها را تسلیم رسول کردم وچند روز ماندم که سرم را بلند نمیکردم واندوهگین
بودم پس بیرون آمد توقیعی یعنی از جانب صاحب الزمان که ما ترا نشاندیم در مال خود
در مقام پدرت پس خداوند را حمد کن یعنی ترا نائب کردم چنانکه پدرت از جانب
پدرم امام حسن عسکری نائب بوده است

معجزهٔ چهارم ایضا حضینی در آن کتاب روایت
کرده از ابو الحسن علی بن حسن یمانی که گفت در بغداد بودم پس قافلهٔ آمده شد از برای بیرون
رفتن به یمن پس اراده کردم که با آنها بروم پس نوشتم واذن خواستم از حضرت صاحب
الزمان پس بیرون آمد فرمان آنحضرت که با این قافله بیرون مرو که از برای تو
خیری نیست در بیرون رفتن با این قافله گفت پس اقامت کردم چنانچه امر فرموده بود
وقافله بیرون رفت پس حنظله بیرون آمد برایشان ومباح کرد آن قافله را گفت ونوشتم
ورخصت خواستم در سوار شدن در کشتی از بصره پس مرخص نفرمود مرا وکشتیها رفتند
پس از حال آنها سؤال کردم پس بمن خبر دادند که قبیلهٔ از هند که ایشان را بوارح میگویند
بیرون آمدند برایشان پس یکی از اهل کشتیها سالم نماند پس رفتم بسامره ووقت غروب
داخل شدم وبا احدی تکلم نکردم وخود را بکسی شناسا ننمودم تا آنکه رسیدم بمسجد یکه
مقابل خانهٔ آنحضرت بود گفتم نماز میکنم بعد از آنکه از زیارت فارغ شدم که ناگاه دیدم
خادمی را که میایستد در بالای سر سیده نرجس خاتون که آمد بنزد من وبمن گفت برخیز
پس با او گفتم بکجا ومن کیستم گفت بمنزل گفتم شاید ترا ببوی غیر من فرستادند گفت نه مرا

نفرستادند مگر بسوی تو پس گفتم من کیستم گفت تو علی بن حسن یمانی پس مرا برد تا آنکه منزل داد مرا در خانهٔ حسین بن احمد پس ندانستم که چه بگویم تا آنکه آورد برای من جمیع آنچه را که محتاج بودم پس سه روز نشستم آنگاه اذن زیارت خواستم از داخل یعنی زیارت عسکریینؑ از داخل خانه زیرا که از بیرون از شباك زیارت میکردند پس رخصت دادند پس در شب زیارت کردم و مکتوبی از احمد بن اسحق قمی رسید در آن سالی که او در حلوان وفات کرد در دو حاجت پس یکی از آن دو بر آورده شد و در حاجت دوم باو گفتند چون بقم رسیدی مینویسیم بسوی تو آنچه را که خواستی و حاجت این بود که استعفا کرده بود از عمل زیرا که پیر شده بود و نمیتوانست از عهدهٔ عمل بر آید پس در حلوان وفات کرد و شیخ محمد جریر طبری در دلائل خود روایت کرده که احمد بن اسحق قمی وکیل حضرت عسکریؑ بود و چون آنحضرت وفات کرد مقیم بود در وکالت خود از جانب مولای ما صاحب الزمانؑ و میرسید باو توقیعات آنحضرت و حمل میشد بسوی او مالها از جمیع نواحی که در آنجا بود مال مولای ما حجة بن الحسنؑ پس آنها را تسلیم میگرفت تا آنکه رخصت خواست که بقم برود پس اذن رسید که برود و ذکر فرمود صاحب الزمانؑ که او بقم نمیرسد و اینکه او مریض میشود و وفات میکند در راه پس مریض شد در حلوان و مرد و در آنجا دفن شد همچنانکه مولای ما فرموده بود و اقامت فرمود مولای ما بعد از فوت احمد بن اسحق مدتی در سامره آنگاه غائب گردید

معجزهٔ پنجم و نیز روایت کرده از عیسی بن مهدی جوهری که گفت بیرون رفتم سال دویست و شصت و هشت بطرف مکه برای حج و قصد من مدینه و صاریا بود چون بصحت رسید نزد ما که حضرت صاحب الزمانؑ از عراق رفته بمدینه و نشسته در قصری در صاریا در سایه بانی که برای آنحضرت است در نزد سایبان پدرش امام حسنؑ و داخل میشود براو قومی از خاصهٔ شیعیانش پس بیرون رفتم بعد از آنکه سنی حج کرده بودم بقصد حج درین سال باشتیاق لقای آنحضرت در صاریا پس ناخوش شدم در حالتیکه از فید بیرون آمدم پس قلبم تعلقی پیدا کرد بماهی و شیر و خرما پس چون وارد مدینه شدم ملاقات کردم برادران خود را در آنجا پس بشارت دادند مرا بظهور آنحضرت در صاریا پس چون مشرف شدم بر آن وادی چند بزلاغر دیدم که داخل قصر شدند پس ایستادم منتظر امر بودم تا آنکه نماز مغرب و عشا را کردم و من دعا و تضرع و مسئلت میکردم که ناگاه دیدم بدر خادم صدا زد بر من که ای عیسی بن مهدی جوهری جیلانی پس تکبیر و تهلیل گفتم و خداوند را ثنا و حمد نمودم چون داخل شدم در صحن قصر جوانی را دیدم در آنجا گذاشته پس خادم مرا بآنجا برد و برا بر آنجوان نشانید و بمن گفت مولای تو میفرماید بخور آنچه را که در حال مرض خود میل کرده بودی و آرزو داشتی چون از فید بیرون آمدی پس در نفس خود

گفتم مرا همین برهان بس است و من چگونه بخورم و حال آنکه سید و مولای خود را ندیدم پس آواز آمد که بخور ای عیسی مرا خواهی دید پس نشستم بر مائده و دیدم بر آن ماهی گرمی بود که جوش میخورد و نزد آن خرمائی بود شبیه ترین خرماها بخرماهای ما در جیلان و در نزد آن شیر بود پس در نفس خود گفتم من علیلم و غذای ماهی و شیر و خرما بمن ضرر میکند پس بمن صیحه زد که ای عیسی آیا شك کردی در امر ما پس تو داناتری بآنچه ترا ضرر یا نفع میرساند پس گریستم و از خداوند طلب آمرزش کردم و از جمیع آنها خوردم و چون دست خود را از آن خوان بر میداشتم جای دستم ظاهر نبود و یافتم آن غذا را پاکیزه تر طعامیکه در دنیا خورده بودم پس زیاد از آن خوردم تا آنکه شرم کردم پس مرا آواز داد که حیا مکن ای عیسی که او از طعام جنت است دست مخلوقی آن را نساخته پس خوردم پس دیدم نفس خود را که از خوردن آن باز نمی ایستد پس گفتم ای مولای من کافیست مرا پس آواز کرد مرا که بیا نزد من پس در نزد خود گفتم مولای خود را ملاقات کنم و حال آنکه دست خود را نشسته ام پس مرا آواز کرد که ای عیسی آیا در دست چرك است پس دست خود را بوسیدم پس دیدم که از مشك و کافور خوشبوتر است پس نزدیك آنحضرت رفتم پس شخصی نمایان شد برای من که چشم خیره شد از نور او و ترسیدم بنحویکه گمان کردم عقلم زائل شده پس فرمود ای عیسی نبود برای شما هاکه مرا ببینید اگر نبودند تکذیب کنندگان که میگویند کجاست او کی بوده کجا متولد شده کی او را دیده و چه بیرون آمده از جانب او بسوی شما و چه خبر داده شما را و چه معجزه شما را نشان داده آگاه باش قسم بخدا که دفع کردند امیرالمؤمنین را با آنچه دیدند از آنحضرت و مقدم داشتند بر او و حیله کردند و او را کشتند و همچنین کردند با اجداد من و تصدیق نکردند ایشان را و نسبت دادند ایشان را بسحر و کهانت و خدمت جن تا آنکه فرمود ای عیسی خبر ده دوستان ما را بآنچه دیدی و حذر کن از اینکه خبر دهی دشمنان ما را پس سلب شود از تو نعمت پس گفتم ای مولای من دعا کن برای من بثبات پس فرمود اگر خداوند ترا ثابت نمیکرده بود مرا نمیدیدی پس برو بحج خود با رشد و هدایت پس بیرون آمدم و من از همهٔ مردم بیشتر حمد و شکر بر خدا میکردم

معجزهٔ ششم در کتاب ثاقب المناقب روایت کرده از ابی محمد احمد بن حسن بن احمد کاتب گفت در مدینه بودم در آن سال که وفات کرد در آن شیخ علی بن محمد سمیری پس حاضر شدم نزد او و قبل از فوت او بچند روز پس بیرون آمد بسوی او از صاحب الزمان توقیعی که نسخهٔ آن این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمیری خداوند بزرگ کند اجر ترا و اجر برادران ترا در تو زیرا که تو وفات خواهی کرد تا شش روز دیگر و جمع کن امر خود را و وصیت مکن باحدی که بنشیند بجای تو بعد از وفات تو پس بدرستیکه واقع شد غیبت تامه و ظهوری نیست مگر باذن خدا تعالی و این بعد از

طول مدت و قساوت دلها و پر شدن زمین است از ظلم و جور و زود است که میآیند
هفتاد نفر از کسانیکه دعوای مشاهده میکنند پیش از خروج سفیانی و صیحهٔ اسمانی و
او کاذب و افترا کننده است وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ گفت نسخه کردیم
این توقیعی را و بیرون رفتیم از نزد او و چون روز ششم شد برگشتیم بنزد او و او در حال
احتضار بود و باو گفتند وصی تو کیست بعد از تو پس گفت از برای خداوند امریست که
آن را باخر میرساند و وفات کرد رحمه الله و این اخر کلام او بود

معجزهٔ هفتم نیز در ان کتاب روایت کرده از احمد بن فارس ادیب که گفت شنیدم در
بغداد حکایتی که حکایت کردم ان را برای بعضی از برادران خود چنانچه شنیده بودم
پس سؤال کرد از من که ان را بخط خود بنویسم و نتوانستم او را مخالفت کنم وان چنان
است که در همدان طائفهٔ هستند که ایشان را بنی راشد میگویند و همه ایشان شیعه اند
و مذهب ایشان مذهب اهل امامت است پس سؤال کردم از ایشان از سبب شیعه
شدن ایشان در میان اهل همدان پس شیخی از ایشان که در او اثار صلاح بود و هیئت
نکوئی داشت گفت که سبب ان اینست که جد ما که ما نسبت باو داریم بحج رفت و چون از
حج فارغ شد و چند منزل از بادیه را طی کرد گفت پس میل کردم که فرود ایم و قدری پیاده
راه روم پس رفتم تا انکه خسته شدم پس ایستادم و گفتم اندکی میخوابم چون قافله امد
برمیخیزم گفت پس بیدار نشدم مگر بحرارت افتاب و کسی را ندیدم پس وحشت کردم و نه
راه را دیدم و نه اثر قافله را پس توکل کردم برخداوند و گفتم متوجه میشوم بسمت مقابل
خود و قدری راه رفتم پس رسیدم بزمین سبزه زار با طراوتی که گویا قریب العهد بود به
باران پس دیدم خاک ان زمین را که پاکیزه ترین خاکها است و نگاه کردم در وسط ان
زمین بقصری که لمعان داشت مانند شمشیر پس گفتم کاش میدانستم این قصر را که
هرگز ندیده و نشنیده بودم پس بسمت ان رفتم چون بدر قصر رسیدم دو خادم دیدم
که جامه های سفید داشتند پس سلام کردم برایشان پس نکو جواب دادند و گفتند بنشین
که بتو خیر رسیده و یکی از انها برخاست و رفت و قدری نگذشت که بیرون امد و گفت
برخیز داخل شو پس برخاستم و داخل قصری شدم که بخوبی ان ندیده بودم و نه بضیاء
او پس خادم پیش افتاد و پردهٔ که بر در خانه اویخته بود بلند نمود انگاه بمن گفت داخل
شو پس داخل خانه شدم پس جوانی را دیدم که در وسط خانه نشسته بود و از بالای سر
او از سقف شمشیری طولانی معلق است که نزدیک بود که شمشیر بسر او برسد و گویا ان
جوان ماه است که میدرخشد در تاریکی پس سلام کردم پس جواب سلام داد با لطف
کلام و احسن او انگاه فرمود ایا میدانی من کیستم گفتم نه فرمود منم قائم از ال محمد منم انکه

ظهور میکنم در اخر الزمان باین شمشیر و اشاره کرد بان پس پر میکنم زمین را از عدل و داد
چنانچه پر شده از جور پس من برو افتادم و صورت بخاک مالیدم فرمود مکن و سر بلند کن
تو فلانی از شهریکه در جبل است که ان را همدان میگویند گفتم راست فرمودی ای مولای
من فرمود ایا میخواهی برگردی بسوی بلد خود گفتم بلی ای مولای من و بشارت دهم ایشان را
بانچه خداوند لطف فرمود بمن پس بخادمی اشاره کرد و دست مرا گرفت و کیسهٔ بمن داد
و مرا بیرون برد و چند گامی رفت پس نگاه کردم بدرختان و منارها و مساجد پس گفت
این بلد را میشناسی گفتم در نزدیکی بلد ما بلد است که ان را اسد اباد میگویند و شبیه
بانست گفت این اسد اباد است برو بسلامت پس ملتفت شدم او را ندیدم و دیدم در
کیسه چهل یا پنجاه اشرفی است پس وارد همدان شدم و اهل خود را جمع کردم و ایشان را
بشارت دادم بانچه خداوند برای من میسر فرمود و پیوسته در خیر بودیم تا از ان اشرفیها
چیزی در میان ما باقی مانده بود والسلام

معجزهٔ هشتم نیز در ان کتاب روایت کرده از
علی بن سنان موصلی از پدرش که گفت چون حضرت امام حسن عسکری وفات کرد وارد
شد از قم و بلاد جبل جماعتی با اموالیکه میاوردند حسب رسم را ایشان را خبر نبود از وفات
انحضرت پس چون پرسیدند از ان بزرگوار بانها گفتند که وفات کرده انها گفتند پس بعد
از او کیست مردم گفتند جعفر برادرش و جعفر هم در شهر نبود پس ان قوم بایکدیگر مشورت
کردند و گفتند برویم و این اموال را برگردانیم بصاحبان ان پس محمد بن جعفر حمیری قمی
گفت تأمل کنید تا این مرد یعنی جعفر برگردد و درا مرا و درست تفحص کنیم گفت چون
برگشت داخل شدند بر او و سلام کردند و گفتند ای سید ما ما از اهل قم هستیم و در ما
است جماعتی از شیعه و ما حمل میکردیم برای مولای خود حضرت عسکری اموالی پس
گفت کجا است ان مالها گفتند با ما است گفت حمل نمائید انها را بنزد من گفتند برای
این اموال خبر است که راه یافت یعنی یک راهی از برای این مالها هست که باید ان
اموال را از ان راه بیوری جعفر گفت ان راه چیست گفتند این اموال جمع میشود از عامهٔ
شیعه و از هر کسی دو دینار و سه دینار و دو دینار و زیاده و کم هست انگاه جمع میکنند
ان را در کیسه و سر ان مهر میکنند و ما هر وقت که مالها را میاوردیم مولای ما حضرت
عسکری میفرمود که همه مال فلان مقدار است از فلان این مقدار و از فلان این مقدار
و از نزد فلان انقدر تا انکه تمام نامهای مردم را میفرمود و بیان میکرد که بر نقش مهر
چیست جعفر گفت دروغ میگوئید و بر برادرم می بندید چیزی را که نمیکرد این علم
غیب است پس ان قوم چون این سخن شنیدند بعضی ببعضی نگاه کردند پس گفت این
مال را برداریدبنزد من اورید گفتند ما قومی هستیم که ما را اجاره کردند و ما ان را ندید

بودیم از مولای خودمان حسن عسکری ع و اگر تو امام ما ای آن مالها را برای ما وصف کن و گرنه به صاحبانش بر میگردانیم و هرچه میخواهند در آن مالها میکنند گفت پس جعفر رفت نزد خلیفه و از دست ایشان شکایت کرد و چون در نزد خلیفه حاضر شدند خلیفه بآنها گفت این اموال را بدهید بجعفر گفتند خداوند خلیفه را سلامت کند ما جماعتی مزدوریم و وکیل ارباب این اموال و اینها از جماعتی است و ما را امر کردند که تسلیم نکنیم آنها را مگر بعلامت دلالتی که جاری شده بود در بین ما و حضرت عسکری ع خلیفه گفت چه بود آن دلالتی که با حضرت عسکری ع بود ایشان گفتند که وصف میکرد برای ما اشرفیها را و صاحبان آن را و اموال را و مقدار آن را و چون چنین میکرد مالها را باو تسلیم میکردیم و چند مرتبه بر او وارد شدیم و این بود علامت ما با او و حال وفات کرده پس اگر این مرد صاحب این امر است پس بیاورد برای ما آنچه را که بیان میداشت برای ما برادر او و الا مال را بر میگردانیم بصاحبانش که آن را فرستادند بتوسط ما جعفر گفت اینها دروغ میگویند و این علم غیب است پس خلیفه گفت این قوم راست میگویند پس جعفر مبهوت شد و جوابی نیافت پس آن جماعت گفتند که خلیفه بر ما احسان کند و فرمان دهد بکسیکه ما را بدرقه کند تا ازین بلد بیرون رویم پس بنقیبی امر کرد که ایشان را بیرون کند و چون از بلد بیرون رفتند پسری بنزد ایشان آمد که نیکوترین مردم بود در هیئت گویا که خادم است پس ایشان را آواز داد که ای فلان پسر فلان وای فلان پسر فلان اجابت کنید مولای خود را پس باو گفتند تو مولای مائی گفت معاذالله من بندهٔ مولای شمایم پس بروید بنزد آنحضرت گفت پس باو رفتیم تا آنکه داخل شد خانهٔ مولای ما امام حسن ع پس دیدیم فرزند او قائم را بر سریری نشسته که گویا پارهٔ ماه است و بر بدن مبارک او جامهٔ سبزی بود پس سلام کردیم بر آنحضرت و سلام ما را رد فرمود آنگاه فرمود همهٔ مال فلان قدر است و مال فلان چنین است و پیوسته وصف میکرد تا آنکه جمیع مال را وصف کرد و جایهای ما را و سواری ما را و آنچه با ما بود از چهارپایان پس افتادیم بسجده برای خداوند و زمین را در پیش روی او بوسیدیم آنگاه سؤال کردیم از هرچه میخواستیم پس جواب داد و اموال را حمل کردیم بسوی آنحضرت و ما را امر فرمود که دیگر چیزی بسوی سامره حمل نکنیم و اینکه برای ما شخصی را در بغداد تعیین فرماید که اموال را بنزد او حمل کنیم و از او توقیعات بیرون میاید گفت پس از نزد آنحضرت مراجعت کردیم و عطا فرمود به محمد بن جعفر حمیری قمی مقداری از حنوط و کفن و باو فرمود خداوند بزرگ کند اجر ترا در نفس تو راوی گفت چون محمد بن جعفر بعقبهٔ همدان رسید تب کرد و وفات نمود و بعد از آن اموال حمل میشد ببغداد نزد دو نفر وکیل آنحضرت و بیرون میآمد از نزد ایشان توقیعات

معجزهٔ نهم و نیز روایت کرده در آن کتاب از حسن بن وجنا گفت من در سجده بودم در تحت ناودان مکه در حج پنجاه و چهارم بعد از نماز عشا و من تضرع میکردم در دعا که دیدم کسی مرا حرکت میدهد پس فرمود ای حسن بن وجنا گفت پس برخاستم دیدم کنیزک زرد چهرهٔ لاغراندام است که گمان کردم چهل ساله و زیاده است پس در پیش روی من براه افتاد و من سؤال نکردم او را از چیزی تا آنکه آمد در خانهٔ خدیجه و در آنجا اطاقی بود که در وسط آن دیوار بود و در پله هائی بود که از آنجا بالا میرفتند پس آن کنیزک بالا رفت و آوازی آمد که ای حسن بالا بیا پس بالا رفتم و ایستادم در نزد در پس حضرت صاحب الزمان را دیدم و فرمود ای حسن آیا پنداشتی که تو بر ما مخفی بودی والله هیچ وقتی در حج خود نبودی مگر آنکه من با تو بودم پس سخت بیهوش شدم و برو افتادم پس برخاستم پس فرمود بمن ای حسن ملازم باش در مدینه خانهٔ جعفر بن محمد یعنی حضرت صادق ع را و ترا مهموم نکند طعام تو و نه آب تو و نه آنچه بآن محتاج هستی از لباس آنگاه دفتری بمن عطا فرمود که در آن بود دعای فرج و صلوات بر آنحضرت و فرمود باین دعا پس دعا بخوان پس چنین صلوات بفرست بر من و نده آن را مگر باولیای من پس بدرستیکه خداوند ترا توفیق عطا میفرماید پس گفتم ای مولای من ترا بعد ازین نخواهم دید فرمود ای حسن اگر خداوند بخواهد حسن گفت پس از حج برگشتم و ملازم شدم خانهٔ جعفر بن محمد علیهما السلام را و من بیرون میرفتم از آنخانه و بر نمیگشتم بسوی آن مگر بجهت سه حاجت از برای تجدید وضو یا از برای خوابیدن یا از برای افطار کردن پس هر زمانیکه داخل میشدم بخانهٔ خود وقت افطار کوزهٔ خود را پر از آب میدیدم و بر بالای آن گردهٔ نانی و بر بالای آن نان آنچه که آن روز نفسم میل کرده بود بآن پس آنرا میخوردم و مرا کافی بود و لباس زمستانی در وقت زمستان و لباس تابستانی در وقت تابستان و من آب بخانه میبردم در روز و در خانه میپاشیدم و کوزه را خالی میگذاشتم و طعام میاوردم و مرا حاجتی بآن نبود پس میگرفتم و آن را تصدق میکردم بجهت آنکه آگاه نباشد بر آن مطلب کسی که با من بود معجزهٔ دهم عمادالدین جعفر بن محمد در کتاب ثاقب المناقب روایت کرده از ابو العباس کوفی که گفت مردی مالی حمل کرد که آن را برساند بحضرت قائم و دوست داشت که واقف شود بر معجزهٔ آن بزرگوار پس توقیع از آنحضرت بیرون آمد که اگر طلب کنی رشد را ارشاد خواهی یافت و اگر جستجو کنی میابی میگوید مولای تو که حمل کن مال را آن مرد گفت پس بیرون آوردم از آنچه با من بود یعنی از مال آنحضرت شش اشرفی نکشیده و باقی را حمل کردم پس توقیع صادر شد که ای فلان وزن کن آن شش اشرفی را که بیرون آوردی بدون وزن و وزن آن شش مثقال و پنج دانگ و حبه و نصف حبه است آن مرد گفت پس وزن کردم اشرفیها را پس دیدم چنان است که فرموده

معجزهٔ یازدهم سعید بن هبة الله راوندی در کتاب خرایج روایت کرده از محمد بن یوسف که گفت وقتیکه من از عراق برگشتم در شهر مرو و نزد ما مردی بود که او را محمد بن حصین کاتب گفته میشد و پارهٔ اموال برای صاحب الامر جمع نموده بود از چگونگی احوال آنحضرت از من پرسید آنگاه دلایلی را که در خصوص آنحضرت دیده بودم باو خبر دادم آنگاه گفت که نزد من برای صاحب این دین مالیست رای تو چیست وچه باید کرد گفتم آن را نزد حاجز که نایب آنحضرت است بفرست او گفت آیا بزرگتر از حاجز کسی هست گفتم بلی شیخ ابی القاسم است گفت اگر روز قیامت خداوند در این باب از من سؤال نماید آیا بگویم که این مرد مرا بآن واداشت گفتم بلی بگو و او از نزد من بیرون رفت و بعد از چند سال باو ملاقات نمودم بمن گفت که من همان مردی هستم که بعراق میرفتم در حالتیکه اموالی با من بود برای صاحب الامر و تو را از قصهٔ خودم خبر میدهم بدرستیکه دویست دینار از عابد بن علی فارسی و احمد بن علی کلثومی فرستادم و بصاحب دین هم این را نوشتم و مسئلت دعا از آن حضرت نمودم آنگاه مطابق فرستادهٔ من جواب در آمد و علاوه بر آن نوشته بود که هزار دینار در ذمهٔ تو بود دویست دینار از آن فرستادی زیرا که در اشتغال ذمهٔ خود نسبت بباقی آن شک نمودی آنچه که نوشته بود مطابق واقع بود که اگر ارادهٔ معامله داشته باشی یعنی اگر بخواهی که وجوهات بدهی به ابو الحسن اسدی که در شهر ری است تسلیم کن آنگاه من گفتم که آیا نوشتهٔ او را مطابق واقع یافتی گفت بلی دویست دینار فرستادم و زیاده از آن نفرستادم زیرا که در آن شک داشتم و خداوند بسبب نوشتهٔ آنحضرت این شک را از من زایل گردانید راوی گوید دو روز یا سه روز بعد از آن خبر وفات حاجز رسید و آنگاه نزد آن مرد رفتم و آن را باو خبر دادم و او از شنیدن این خبر اندوهناک گردید گفتم غمگین مباش زیرا که توقیع تو دو معجزه برای تو ظاهر کرده معجزهٔ اول علم آنحضرت بشک تو و بقدر اموالیکه در ذمهٔ تو بود و دوم امر کردن آنحضرت بمعامله نمودن با اسدی زیرا که مرگ حاجز را میدانست و از این جهت ترا بمعامله کردن با اسدی امر فرموده

معجزهٔ دوازدهم نیز در آن کتاب از احمد بن ابی روح روایت کرده که گفت زنی از اهل دینور پی من فرستاد بنزد او رفتم بمن گفت یا ابن ابی روح در سمت مادر دین و ورع از همه محکمتری من میخواهم که امانتی بتو بسپارم تا اینکه آن را بصاحبش برسانی گفتم انشاء الله میکنم گفت که اینهائیکه در این کیسه مهر کرده شده است در اهمند آن را وا مکن و نگاه هم بآنها مکن تا اینکه آنها را برسانی بکسیکه ترا خبر دهد از چیزیکه در آن کیسه است و این گوشوارهٔ من است قیمتش ده دینار است و در آن سه عدد مروارید است قیمت آنها هم مساوی ده دینار است مرا بصاحب الزمان حاجتی هست میخواهم که از آن حاجت پیش از آنکه از او

بپرسم بمن خبر دهد گفتم حاجت تو چیست گفت ده دینار مادرم در عروسی من قرض کرده است نمیدانم که از که قرض نموده و نمیدانم که آنها را بکه رد نمایم اگر صاحب الزمان از این قصه خبر داد آنگاه آنها را بهر که او گوید بده بعد از آن ابن ابی روح گفت که بجعفر بن علی که برادر حضرت عسکری باشد چه بگویم اگر اموال را از من بخواهد گفت اینکه گفتم ما بین من و او امتحانی است یعنی اگر از آنها که در توی کیسه است خبر بدهد آنگاه آنها را بده بعد از آن آنها را برداشتم و بیرون آمدم تا آنکه ببغداد داخل شدم و بنزد حاجز بن یزید وشاء آمدم باو سلام کردم و نشستم آنگاه بمن فرمود که آیا حاجتی و مطلبی داری گفتم این مالیست که بمن داده شده آن را بتو نمیدهم تا آنکه خبر دهی که آن چه قدر است و که آن را داده اگر از اینها خبر دادی آن را بتو میدهم گفت که یا ابن احمد بن ابی روح آن را ببر بسامره گفتم که لا اله الا الله هر آینه این کار کار بزرگ بود که اراده آن نمودم پس از آنجا در آمدم و بسامره رسیدم و در پیش خود گفتم که اول بنزد جعفر میروم بعد از آن فکر نمودم و گفتم که اول بنزد اهل حضرت عسکری میروم اگر از این امتحان درست آمدند والا بنزد جعفر میروم پس بنزدیکی خانهٔ امام حسن عسکری رفتم آنگاه خدمتکاری از خانه بنزد من در آمد و گفت آیا تو احمد بن ابی روحی گفتم بلی گفت رقعه را بخوان ناگاه دیدم در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم یا ابن ابی روح عاتکه دختر دیرانی بتو امانت داده کیسه که در آن کیسه بگمان تو هزار درهم است نه چنین است که گمان نموده بدرستیکه رسم امانت را بجا آوردی که کیسه را وا نکردی تا بدانی که در آن چه هست و در آن هزار درهم و پنجاه دینار است و نزد تو گوشواره هست که آن زن چنان گمان نموده که قیمتش ده دینار است و در این گمان صادق است با دو نگین که در آنست و در آن نیز سه حبه مروارید هست که بده دینار خریده شده حالا بزیادتر از آن میارزد آن گوشواره را بفلان خدمتکار ما بده آن را باو بخشیدیم بعد از آن ببغداد در و آن مال را بحاجز بده و از او نفقهٔ راه را تا بمنزلت بگیر آنچه عاتکه گمان نموده که مادرش در عروسی او ده دینار قرض نموده و او صاحبش را نمی شناسد چنین نیست بلکه صاحب آن ام کلثوم دختر احمد باشد میداند لکن چونکه او از جملهٔ ناصبیا نست از این جهت از دادن آن دلتنگ گردید اگر عاتکه بخواهد که آن را بخویشان خود قسمت کند و از ما در این باب اذن بخواهد هر آینه ما اذن دادیم که آن را بفقراء خواهران خود قسمت نماید یا ابن ابی روح این امتحان را که برای تو شد بجعفر بگو و بمنزل خود برگرد بدرستیکه دشمن مرده و خداوند زن و مال او را بتو روزی گردانید آنگاه ببغداد برگشتم و کیسه را بحاجز دادم آن را وزن نمود ناگاه در آن هزار درهم و پنجاه دینار بود سی دینار از آن بمن داد و گفت که ما مور شدم باینکه سی دینار برای نفقهٔ راه بتو بدهم آن را گرفتم و بجائیکه منزل نموده بودم

برگشتم انگاه کسی بنزد من امد وگفت که عم تو وفات نمود واهل وعیالش میخواهند که بنزد ایشان برگردی ورفتم وناگاه دیدم که عم من وفات یافته وازاو سه هزار درهم میراث بمن رسید

معجزهٔ سیزدهم در کتاب نجوم روایت کرده از احمد دینوری که گفت بعزم حج از اردبیل بدینور برگشتم دروقتیکه یکسال یا دوسال از وفات امام حسن عسکری گذشته بود وخلایق در خصوص امام درحیرت بودند انگاه اهل دینور بسبب ورود من شاد شدند و شیعیان نزد من جمع شدند وگفتند که نزد ما از مال امام شانزده هزار دینار فراهم امده و احتیاج داریم باینکه انهارا باتو برداریم تا اینکه بهر طریق که لازم است توانهارا رد نمائی اوگوید که گفتم ای قوم ایام ایام حیرت است ودرخانهٔ کسی را نمی شناسم ایشان گفتند ما ترا برگزیدیم برای اینکه این اموال را برداری وبجایش برسانی زیرا که کریم وثقه بودن ترا شناخته ایم وکاری بکن که انهارا بدون حجت وبرهان از دست ندهی اوگوید که این مال را برداشتم ورفتم وقتیکه بقریهٔ بیین رسیدم دروقتیکه احمد بن حسن انجا بود انگاه نزد اورفتم وسلام کردم وقتیکه مرادید خوشحال گردید بعد ازان هزاردینار درتوی کیسه وچند بوقچه پارچهٔ الوان که محکم بسته شده بودند بطرزیکه ندانستم که درتوی انها چه هست برمن تسلیم نمود بعد ازان گفت که اینهارا با خود بردار واز دست مده مگر با حجت وبرهان ومن ان کیسه وبوقچه هارا برداشتم وقتیکه ببغداد وارد گردیدم سوای تفتیش از حال کسیکه نیابت داشته باشد شغل دیگر نداشتم تا اینکه میگوید بمن گفتند اگر میخواهی که این مال بکسی برسد که رسیدن ان لازم است ببر بسامره وفلان بن فلان وکیل حضرت قائم را بپرس وخانهٔ امام محمد تقی الان معمور است مطلب خود را درانجا مییابی میگوید پس رفتم بسامره وبخانهٔ او ووکیل را پرسیدم دربان گفت که او درخانه مشغول کار است حالا بیرون میآید پس دردرخانه انتظار اورا کشیدم ناگاه بعد از ساعتی بیرون امد براو سلام کردم دست مرا گرفت بخانهٔ خود برد واز حال من پرسید گفتم پارهٔ اموال از ناحیهٔ جبل یعنی اذربایجان اورده ام باید که انهارا با حجت وبرهان رد کنم گفت بلی بعد ازان طعامی حاضر نمود گفت بخور واستراحت بکن که مشقت بتو رسیده ویکساعت بنماز مغرب مانده هرچه مطلب تو باشد میاورم پس ارام گرفتم تا اینکه قدری گذشت انگاه ان مرد بنزد من امد ورقعهٔ پیچیده با او بود ودران نوشته شده بود بسم الله الرحمن الرحیم احمد بن محمد دینوری امد وشانزده هزار دینار درکیسه هائی که صفت انها چنین وچنان است از انها یکی از فلان بن فلان است دران فلان قدر دینار است درکیسهٔ فلان کس فلان قدر است تا اینکه همهٔ کیسه هارا شمرده وکیسهٔ فلان بن فلان ذراع شانزده دینار است وبعد از انها ذکر

نموده بود که از قریهٔ بیین از نزد احمد بن حسن مادرانی برادر واصواف کیسهٔ اورده که در ان هزار دینار است با فلان قدر بوقچه پارچهٔ انها فلان وفلان پارچه اند ورنگهای انها فلان وفلان رنگ است تا اینکه همهٔ انهارا با نوع ورنگ بیان نموده بود وقتیکه اینهارا مشاهده نمودم حمد خداوند را بجا اوردم وباو شکر کردم درمقابل چیزیکه بان بمن منت گذاشت که شک را از دلم زایل گردانید ودران رقعه مرا مامور نموده بود که همهٔ ان اموال را تسلیم نمایم بکسیکه ابی جعفر عمری امر میکند پس ببغداد برگشتم ونزد ابی جعفر عمری رفتم وقتیکه با ابوجعفر نائب حضرت صاحب الامر درگفتگو بودیم که چطور رفتم و چگونه امدم ناگاه رقعهٔ پیچیده که بمن رسیده بود ودران رقعهٔ پیچیده کیسه ها وپارچه ها ذکر نموده بود ابوجعفر را مامور فرموده بود که همهٔ انها را بمحمد بن احمد قمی تسلیم نماید انگاه ابوجعفر لباس خود پوشید وبمن گفت که همهٔ اموال را بردار تا بمنزل محمد بن احمد قمی برویم من انهارا برداشتم بمنزل او بردم ابوجعفر همهٔ انهارا باو تسلیم نمود بعد ازان بحج رفتم وقتیکه بدینور برگشتم مردم بنزد من جمع شدند انگاه رقعهٔ را که وکیل مولای ما صاحب الامر بمن داده بود اوردم وبرایشان خواندم وقتیکه ذکر کیسهٔ که باسم ذراع بود شنیده گردید انگاه ذراع افتاد غش نمود درانحال باو مشغول شدیم تا اینکه بهوش امد و خداوند را سجدهٔ شکر نمود وگفت حمد مر خدایرا سزد که بهدایت کردن او ما را منت گذاشت الحال دانستم که روی زمین از حجت خالی نمیباشد بخدا سوگند یاد میکنم هراینه این کیسه را این ذراع بمن داد واحدی سوای خداوند بران مطلع نگردید پس از انجا رفتم بعد ازان بابی الحسن مادرانی ملاقات نمودم وان خبررا باو گفتم ورقعه را براو خواندم گفت سبحان الله اگر درچیزی شک بکنی شک دراین مکن که خدا روی زمین را از حجت خود خالی نمیگذارد

معجزهٔ چهاردهم شیخ کلینی درکافی ومفید درارشاد وشیخ طوسی درغیبت خود به اسناد معتبرهٔ خودشان روایت کرده اند از بدر غلام احمد بن الحسن گفت وارد جبل شدم یعنی اذربایجان ومن قائل بامامت نبودم وایشان راجمله دوست میداشتم تا اینکه یزید بن عبدالله مرد واو از دوستان حضرت امام حسن عسکری بود از جبل وولایت ازکوتکین که اسم بزرك وحکمران ان بلاد بود پس وصیت نمود بمن که بدهم اسب تازی که داشت با شمشیر وکمربند اورا بصاحب الزمان علیه السلام پس ترسیدم که اگر این کاررا بکنم برسد برمن اذیتی از اتباع ازکوتکین پس ان اسب وشمشیر وکمربند را قیمت کردم بهفصد اشرفی برذمهٔ خود که انهارا برداشته تسلیم ازکوتکین بکنم پس از جانب حضرت صاحب الزمان توقیع مبارك وارد شد برمن از عراق که بفرست بسوی ما هفصد اشرفی قیمت اسب وشمشیر وکمربند را ومن قسم بخداوند که باحدی نگفته بودم پس انرا فرستادم

تمام شد و این قضیه را نیز بنوع دیگر در کتابهای دیگر نقل کردند و حاصل همهٔ آنها اطلاع حضرت صاحب الزمان بسرّ باطنی و امر واقعی آن شخص که اسب و شمشیر و کمربند را در بین خود و خداوند عالم قیمت کرده بود و بر ذمهٔ خود گرفته پس امر همایون از جانب صاحب الامر صادر شد و آنرا ازاو طلب کرد بدون اطلاع احدی بر آن

معجزهٔ پانزدهم محمد بن جریر طبری روایت نموده در کتاب معجزات خود از قاسم بن علا گفت که بصاحب الزمان سه طغرا مکتوب در خصوص سه حاجت خود نوشتم و به آنحضرت اعلام نمودم که من مردی هستم که بکبر سنّ و پیری رسیدم و مرا اولادی نیست انگاه از حاجتهای من جواب داد و در خصوص اولاد جوابی نفرمود پس در مرتبهٔ چهارم مکتوبی نوشتم و خواهش کردم که از خداوند درخواست کند تا اینکه برای من ولدی روزی گرداند انگاه بمن جواب داده و حاجتهای مرا نوشته و نوشته است که خدایا اورا روزی گردان ولدی را که او بسبب آن ولد شاد گردد و این حمل را که زن او دارد بگردان ولد ذکور پس مکتوب بمن رسید در حالی که من نمیدانستم که کنیز مرا حملی هست انگاه داخل خانه شدم و این را از جاریهٔ خود پرسیدم بمن خبر داد که علتی که بسبب آن نمیرسیدم حالا رفع شده و مدتی بعد ازان پسری برای من ازان کنیز متولد شد مؤلف میگوید مجرد دعا کردن امام و یا شخص صالح برای فرزند از جهت کسی و متولد شدن ولد بعد ازان دعا هرچند یکی کرامت است و اختصاص بمعجزهٔ امام ندارد ولکن خبر دادن آنحضرت بعد از دعای ولد در این حدیث بر اینکه این حمل که زن آنشخص دارد پسر است بدون آنکه آن مرد بداند که زنش حمل دارد یا نه و بر اینکه خداوند برای آن شخص ولد ذکور عطا خواهد فرمود در این زودی و بعد ازین هم موافق خبر و دعای آنحضرت ولد ذکور برای او روزی شود پس البته این معجزه است و بلکه دو معجزه است یکی خبر دادن از حمل زن و یکی ذکور بودن آن ولد که خبر داده بود

معجزهٔ شانزدهم شیخ فاضل احمد بن علی نجاشی در کتاب رجال خود نقل کرده و از عدول و موثقین روایت نموده که شیخ علی بن حسین بن بابویه قمی اعلی الله مقامه پدر بزرگوار شیخ صدوق رحمة الله علیه با بی القاسم حسین بن روح وکیل حضرت صاحب الزمان ملاقات نمود و چند مسئله ازاو پرسید و بعد ازین بتوسط علی بن جعفر بن اسود مکتوبی بحسین بن روح نوشت و در آن مکتوب خواهش کرد که رقعهٔ اورا که در آن خواهش اولاد کرده بود بخدمت حضرت قائم برساند پس حضرت قائم توقیع فرمود در جواب آن رقعه که مطلب ترا از خداوند عالم سؤال کردیم و بزودی دو پسر صاحب خیر برای تو متولد میشود و بعد از رسیدن توقیع شریف ابو جعفر محمد صدوق و ابو عبد الله حسین برادر صدوق متولد شدند از کنیزی که داشت و حسین بن عبد الله میگفت که از شیخ ابو جعفر

صدوق شنیدم که میگفت من بسبب دعای امام زمان صاحب الامر متولد شده ام و با این فخر میکنم و شکر مینمایم مؤلف گوید صاحب خیر بودن مرحوم صدوق بر تمامی اهل اسلام و بلکه بعلماء سائر ادیان واضح است و معجزه بودن این حدیث از چند جهة معلوم است یکی بودن اولاد از برای پدر صدوق بدعای آنحضرت و یکی خبر دادن آن بزرگوار از برای او بدو پسر پیش از وجود ایشان و یکی خبر دادن آنحضرت بصاحب خیر بودن آن دو پسر و همچنان شد

معجزهٔ هفدهم در کتاب ارشاد از ابن قولویه و او از کلینی و او از علی بن محمد روایت کرده که گفت خبر داد بمن بعضی از اصحاب ما که مرا مولودی متولد گردیده انگاه مکتوبی نوشتم و در آن مکتوب در خصوص ختنهٔ او در روز هفتم ولادت آن از حضرت صاحب الامر اذن طلبیدم در جواب آن رسید که مکن بعد ازان در روز هفتم و یا هشتم آن مولود وفات کرد و بعد ازان وفات اورا نوشتم در جوابش رسید که بزودی ترا دو نفر پسر متولد میشود که بعد از وفات تو خلف و جانشین تو خواهند شد اول ایشان را احمد نام کن و دوم را جعفر پس بعد از چندی آن دو پسر متولد شدند چنانچه آنحضرت نوشته بود و بعد ازان برای حج اماده شدم و مردم را وداع کردم میخواستم که بیرون روم پس ناگاهان توقیع آنحضرت رسید که ما این سفرت را ناخوش میداریم امر با تواست و مختاری و من ازاین خبر دلتنگ شدم و در جواب آنحضرت نوشتم که اطاعت کردم مگر اینکه بسبب باز ماندنم از حج غمناک هستم بعد ازان توقیع رسید که دلتنگ مباش زیراکه سال اینده حج خواهی کرد انشاء الله پس سال اینده نوشتم و اذن طلبیدم در جواب اذن در آمد پس نوشتم با محمد بن عباس هم کجاوه شدم زیراکه با مانت و دیانت او وثوق دارم پس توقیع رسید که چه خوب هم کجاوه است اسدی و اگر باید کسی دیگر را در عوض او اختیار مکن پس بعد از چند روز اسدی ناگهان رسید و با او هم کجاوه شدم

معجزهٔ هجدهم در کافی از علی بن محمد و او از سعید بن عبد الله روایت کرده گفت که حسن بن نضر و ابی صدام و جماعتی بعد از وفات حضرت عسکری در خصوص اموریکه در دست وکلاء آنحضرت بود گفتگو نمودند و اراده کردند که صاحب این امر را تفحص نمایند انگاه حسن بن نضر بنزد ابی صدام امد و گفت من ارادهٔ حج دارم ابی صدام گفت آن را امسال تأخیر کن حسن گفت ناچارم باید بروم زیراکه خواب دیدم و وحشت کردم از جهت تأخیر آن پس پارهٔ اموال خود را بحضرت صاحب الامر وصیت نمود و احمد بن حماد را وصی خود قرار داد و باو امر نمود که چیزی از دست خود ندهد مگر بعد از ظهور امر حضرت صاحب الامر پس حسن حرکت کرد و وارد بغداد شد و خودش گفت که خانهٔ کرایه کردم و در انجا منزل نمودم در انحال بعضی از وکیلهای آنحضرت قدری پارچه و قدری دینار اورد و نزد من گذاشت گفتم اینها چه باشد گفت چیزی است که میدانی

وبعد ازان یکی دیگر از وکلاء مثل ان مال را اورد وبعد ازو هم دیگری اورد تا اینکه مال زیادی در منزل من جمع شد وبعد ازاینها احمد بن اسحق هرچه در نزد او بود بنزد من اورد و من در انحال تعجب نمودم ودر خصوص این اموال تفکر میکردم پس ناگاه توقیع از حضرت صاحب الامر بمن رسید که وقتیکه از روز فلان قدر گذشت همهٔ ان اموال را بردار نزد من اد پس من کوچ کردم وهمهٔ ان اموال را برداشتم ودر راه نیز شصت نفر قطاع طریق و راهزن بودند واز ایشان بحمد الله گذشتم تا اینکه بسامره رسیدم ودر جائی فرود امدم پس در انحال توقیعی رسید که هرچه با تو هست بردار وبیا انگاه همهٔ انها را در توی سلهٔ دو نفر حمال گذاشتم وقتیکه بدهلیز رسیدم غلامی سیاهی دیدم او گفت تو حسن بن نضری گفتم بلی گفت داخل خانه شو داخل صحن شدم واز انجا داخل خانه شدم ودر انجا خالی کردم وحمالها رفتند پس ناگاه درمیان خانه پردهٔ بنظرم رسید از پس ان صدا کرده شدم یا حسن بن نضر حمد خداوند را بکن در عوض چیزیکه بان بر تو منت گذاشت و شک را بدل خود راه نده زیرا که شیطان دوست میدارد که تو شک بکنی پس دو پارچه کفن از پس پرده بیرون نمود وبمن فرمود که اینها را بردار که بزودی باینها محتاج خواهی شد پس انها را گرفتم واز انجا بیرون امدم وسعید بن عبد الله که راوی است گفت که حسن بن نضر ازان سفر برگشت در ماه رمضان وفات کرد وبا ان دو پارچه کفن کرده شد مؤلف گوید درین حدیث چند معجزه است وبا تفکر معلوم میشود مثل اوردن وکلاء اموال انحضرت را بنزد این شخص وحال انکه او وکیل نبود و مثل وارد شدن توقیع انحضرت براو ناگهان وامر کردن براو که ان اموال را بردار وبنزد ما بیاور ومثل رسیدن توقیع دیگر برای او بمجرد رسیدن او بسامره ومثل شناختن غلام انحضرت این شخص را بمجرد دیدن وبلکه سالم بودن او از راهزنان ومثل کفن دادن برای او وخبر دادن از مرگ او بزودی وجهت همهٔ اینها هدایت یافتن این شخص است وزائل شدن شک او است ویقین کردن او هست بامامت حضرت صاحب الامر علیه السلام چنانکه خودش فرمود

معجزه نوزدهم شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده از شیخ مفید واو از محمد بن احمد صفوانی که گفت من در شهر ران بودم از بلاد اذربایجان در نزد قاسم بن علا واو حضرت امام علی النقی ع وحضرت امام حسن عسکری را دریافته بود وبعد از حضرت عسکری توقیعات صاحب الامر بتوسط محمد بن عثمان وبعد ازاو بتوسط حسین بن روح همه اوقات باو میرسید وقطع نمیشد ناگاه تخمینا دو ماه توقیع انحضرت ازاو قطع شد وقاسم بن علا ازین جهة ترسید ومضطرب شد وبعد ازان در وقتیکه ما نزد او بودیم وطعام میخوردیم ناگاه دربان خوشحال داخل شد وباو

گفت که قاصدی در صورت قاصدهای عراق است وارد گردید در انحال قاسم از شنیدن این خبر شاد گردید ورو بسمت قبله گردانید وسجدهٔ شکر نمود پس قاصد وارد منزل او شد ودر دوش او خورجینی بود وقتیکه قاسم او را دید از جایش برخاست باو معانقه نمود واو را در پیش خود نشانید بعد ازان طعام خوردیم وان مرد برخاست ومکتوبی پیچیدهٔ که از نیم ورق بیشتر بود در اورد وبقاسم داد آن را گرفت وبوسید وبکاتب خود داد و ابو عبد الله ان را ازو گرفت ومهرش را برداشت وخواند وتا اینکه قاسم خبر غم انگیزی ازان مکتوب فهمید وگفت یا ابا عبد الله خیر باشد گفت خیر است قاسم گفت خیر باد ترا ایا در خصوص من چیزی در امده ابو عبد الله گفت اگر ناخوشی نداری پنهان نمیدارم قاسم گفت ان چیست گفت خبر وفات تو است چهل روز بعد از رسیدن مکتوب باینجا وفات خواهی یافت وهفت پارچه کفن برای تو فرستاده شده از جانب حضرت قائم ع قاسم گفت که مرگ را با سلامتی دینم قبول نمودم ابو عبد الله گفت با سلامت دینت قبول میکنی انگاه قاسم خندید وگفت بعد ازین ارزوی زندگی ندارم در انحال ان مرد قاصد بر خاست سه طاقه پارچهٔ یمنی وعمامه ودو طاقه پارچهٔ دیگر ودستمالی از خورجینش در اورد بقاسم تسلیم نمود ودر نزد وی پیراهنی هم بود که ان را حضرت امام رضا ع باو خلعت داده بود وقاسم دوستی داشت که عبد الرحمن بن محمد مستیزی میگفتند واو از دوستان اهل بیت نبود ودران زمان همان عبد الرحمن بانجا امده بود قاسم در انحال بدو نفر شیخ از اهل همان بلد گفت که این مکتوب را بعبد الرحمن بخوانید بلکه او هدایت بیابد زیرا که هدایت یافتن او را دوست میدارم که خداوند عالم بسبب خواندن این مکتوب او را هدایت کند پس ایشان باو گفتند این مکتوب در حوصلهٔ شیعه نمیگنجد وچگونه میشود که دل عبد الرحمن گنجایش ان داشته باشد قاسم گفت بجهت میل من بهدایت او این مکتوب براو خوانده شود وبعد ازان چون سیزدهم ماه رجب شد عبد الرحمن در امد وبعد از سلام ان مکتوب را قاسم در اورد باو گفت که این را بخوان ودر پیش خود تامل و تفکر بکن عبد الرحمن ان را خوانده وقتیکه بخبر مرگ قاسم رسید مکتوب را انداخت وبقاسم گفت تقوای خدا را پیش گیر واز غضب او بپرهیز تو مردی که در تدین بر دیگران زیادتی داری وعقلت در دست خودت است وخداوند میفرماید مَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ یعنی هیچکس نمیداند که فردا چه خواهد کرد ونمیداند که در کدام زمین میمیرد ونیز فرموده عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا یعنی خداوند دانندهٔ غیب است احدی را بر غیب خود مطلع نمیکند انگاه قاسم خندید وباو گفت ایه را تمام بکن إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ یعنی این ایه دلیل است

برانیکه برگزیدگان خدا نیز غیب را میدانند و بعد از آن قاسم گفت که من میدانستم که
تو چنین خواهی گفت ولکن تو از امروز تاریخ بگذار اگر بعد از روزی که درین مکتوب نوشته
شده زنده ماندم آنگاه بدان که من اعتقاد صحیح ندارم و اگر وفات نمودم در آن وقت
بنفس خود نگاه کن و ببین که اعتقادت چگونه است پس عبد الرحمن در آن روز تاریخ
گذاشت و از هم جدا شدند پس قاسم در روز هفتم از رسیدن مکتوب تب کرد و در همین
روز مرض او شدت نمود تا آنکه راوی میگوید بعد از آن کاغذی طلبید و وصیت خود را
نوشته و اراضی که در دست داشت مر صاحب الامر را بود که پدرانش بآنحضرت وقف
کرده بودند و از جمله وصیتهای او بحسن این بود که ای پسر من اگر بامر و کالت صاحب الزمان
اهل شدی آنگاه ممر معیشت خود را از نصف اراضی من که مشهور بفرجیده است قرار ده
وقتیکه روز چهلم شد در وقت طلوع صبح قاسم وفات نمود در آنحال عبد الرحمن بنزد
او آمد در حالتیکه سر و پا برهنه در بازار میدوید و صدای واسیداه از او بلند بود و مردم
این کار را بر او بزرگ خیال نمودند زیرا که با قاسم در مذهب مختلف بودند مردم از
او میپرسیدند که این چیست که بر خود میکنی او گفت ساکت شوید بدرستیکه من
چیزهای دیدم که شما آن را ندیدید و او تشییع جنازه نمود و از اعتقادش که داشت برگشت
و بسیاری از اراضی خود بحضرت صاحب الامر وقف کرد و قاسم را غسل دادند و با هشت
پارچه باو کفن کردند اول پیراهن امام رضا ع را باو پوشانیدند و از بالای آن هفت پارچه
بود که از عراق از حضرت صاحب الامر باو رسیده بود و بعد از اندک زمانی تعزیتنامه
از مولای ما حضرت حجة بن الحسن ع بپسر او حسن رسید و در آخر آن نوشته بود که خداوند
طاعت خود را بتو الهام نماید و از معصیت خود ترا دور گرداند و بدرستیکه پدرت برای
تو پیشوا و کارهای او را برای تو جاشنی قرار دادیم

معجزهٔ بیستم شیخ طوسی در غیبت خود
روایت کرده از جماعتی که از حسن بن حمزهٔ علوی او از علی بن محمد کلینی او گفته که محمد بن
زیاد صُمیری بخدمت صاحب الامر ع مکتوبی نوشت و در آن مکتوب کفنی برای تیمن و تبرک
از آن بزرگوار خواهش نموده پس توقیع رسید در جواب او که تو در سال هشتاد و یکم بکفن
محتاج خواهی شد پس در همان سال مزبور وفات کرد و یکماه قبل از وفات او کفنی از آن
حضرت باو در رسید و این حدیث را در کتاب نجوم نیز روایت کرده است

معجزهٔ بیست و یکم و نیز در آن کتاب روایت کرده از جماعتی از جماعتی و ایشان از ابی سوره
که گفت بعزم زیارت عرفه بسمت قبر مطهر حضرت سید الشهداء متوجه گردیدم و زیارت
روز عرفه را در آنجا یافتم و زمانی که وقت عشا در رسید برخاستم مشغول نماز گردیدم
وقتیکه بخواندن سورهٔ حمد ابتداء نمودم ناگاه جوان خوش روی که جبهٔ سیفی در بر داشت

او هم ابتداء بخواندن آن سوره نمود و قبل از من تمام کرد وقتیکه صبح کردم با هم از در صحن
بیرون رفتیم زمانی که بکنار نهر فرات رسیدیم بمن گفت تو اراده کوفه داری برو آنگاه
من از آب فرات رفتم او بیابان را پیش گرفت در آنحال بر مفارقتش تاسف خوردم از آن
راهی که میرفتیم برگشتم ناگاه دیدم که ما در عونی که در کنار خندق است هستیم در
آنحال آن جوان گفت که تو بسیار تنگی و تهی دستی داری و صاحب عیال هم هستی نزد ابی
طاهر زراری برو و او از خانه بیرون میآید در حالتیکه دستش بخون گوسفند قربانی
خون آلود است در آنحال باو بگو که جوانی که صورت و صفت او چنین و چنان بود بتو
میگوید که کیسه که در آن بیست دینار است که آن را بعضی برادرانت نزد تو آورده باین
مرد بده آنگاه آن را از او بگیر ابی سوره گوید که بسمت خانهٔ ابی طاهر زراری چنانکه آن
جوان گفته بود رفتم و برای او آنجوان را وصف کردم او گفت که الحمد لله و بعد از آن داخل
خانه شد و کیسه را در آورد بمن داده بعد از آن برگشتم مؤلف میگوید این معجزه بچند سند
نقل شده و در آن کتاب بطریق دیگر و مضمون دیگر روایت کرده و حاصل همه یکی است
و این حدیث مشتمل است بر چند معجزه اول آنکه خبر داد بر ابی سوره که تو اراده کوفه
داری دوم آنکه خود شان را در عونی در کنار خندق کوفه دیدند بناگهان در زمان
اندک با بودن مسافت بسیار از کربلا تا بآنجا سیم آنکه خبر داد از تنگی و تهی دستی ابی سوره
و ضیق معیشت او و صاحب عیال بودن او چهارم خبر دادن از حال ابی طاهر و خون
آلود بودن دست او پنجم خبر دادن از کیسه که بیست دینار داشت و آن را بعضی از
برادرانش آورده بود و همین ابی طاهر وکیل حضرت قائم ع بود قبل از غیبت آنحضرت و در
روایت دیگر فرمود که بابی طاهر بگو که بتو چنین گفته میشود که کیسهٔ دینار را که در نزد
پایهٔ تخت تو است باین مرد بده پس بناء بر این روایت این هم یک معجزه است

معجزهٔ بیست و دوم و نیز شیخ طوسی در غیبت بچند سند روایت از ابی غالب زراری کرده
که از کوفه آمدم و با مردی از برادران دینی خود رفیق شدم تا آنکه میگوید رفیق من گفت
رغبت بملاقات ابی جعفر داری تا اینکه با او عهد و پیمان ببندی زیرا که او درین روزها
برای این طائفه منصوب است و من از او خواهش دارم که بناحیهٔ مقدسه یعنی بحضرت صاحب
الامر دعائی در حق من استدعا نماید گفتم بلی رغبت دارم آنگاه رفتیم بمجلس او و جماعتی را
از اصحاب ما در نزد او دیدیم و بر او سلام کردیم و نشستیم در آنحال ابی جعفر برفیق من متوجه
گردید و از او پرسید که این جوان که باشد گفت مردی است از اولاد زرارة بن اعین که
از صحابهٔ حضرت صادق ع بود گفت ایشان از اهل خاندان بزرگند و درین امر بلند پایه اند
پس رفیق من باو گفت ای سید ما در خصوص دعا مکتوبی از تو خواهش دارم که بنویسی گفت

بلی مینویسیم ومن وقتیکه آن را شنیدم بخاطرم رسید اینکه من هم مثل این را خواهش کنم ودر
دلم چیزی بود که باحدی اظهار ننموده بودم وآن این بود که مادر پسرم ابو العباس با من
بسیار مخالفت وبد رفتاری میکرد وبا وجود این بد سلوکی من باو محبت مینمودم ودر پیش
خود گفتم که از او در خصوص این خواهش دعا میکنم بطرزیکه آن را بیان نمیکنم این قدر میگویم
در خصوص امریکه بمن ضرور شده التماس دعا دارم پس گفتم باو که من از تو حاجتی سؤال
میکنم گفت آن حاجت چیست گفتم دعای فرج است برای من در خصوص امری که برای من
مهم گردیده پس کاغذی طلبید وحاجت مرا در آن نوشت بحضرت صاحب الامر که مردی فرداد
در خصوص امریکه براو مهم گردیده التماس دعا دارد ورقعه را پیچید وما هم برگشتیم وبعد از
چند روز از آن ماجری رفتیم گفت میخواهی که بنزد ابی جعفر برویم تا اینکه مطالب خود را
که باو گفتیم بپرسیم که جواب آنها چگونه آمد آنگاه باو رفتم بمجلس او وقتیکه نشستیم رقعه را
در آورد دیدیم که مطالب بسیاری در آن نوشته پس متوجه رفیق من شد وجواب مسئلهٔ
او را باو خواند وبعد از او متوجه من گردید وخواند که نوشته بود خداوند عالم در خصوص
سؤال زواری حال شوهر وزن را اصلاح نمود پس از انجا برخاستیم واین ماجری بر من
بزرگ آمد رفیقم بمن گفت که جواب این امر بتو رسید گفتم از آن تعجب میکنم گفت از چه
راه تعجب میکنی گفتم بجهت اینکه آن امر سری بود که سوای خداوند ومن کسی آن را
نمیدانست او از آن سر بمن خبر داد رفیقم گفت آیا شک میکنی در امر ناحیهٔ مقدسه از
آن سر بمن نیز خبر ده تا ببینم آن چه بوده است پس آن را باو خبر دادم او از آن نیز تعجب نمود
بعد از آن قضای خداوند چنان نمود که بکوفه وبخانهٔ خود وارد شدم وقبل از آن مادر
ابو العباس عیال من مرا ناخوش میداشت ودر خانهٔ خود بوده در آنحال بمنزل من آمد و
از من عذر خواست واز من دلجوئی نمود وطریقهٔ موافقت والفت را با من پیش گرفت ومخالفت را
ترک نمود تا آنکه مرگ ما را از همدیگر جدا نمود   معجزهٔ بیست وسیم در کتاب کمال الدین
مرحوم صدوق روایت نموده از اوستاد خود محمد بن ولید واو از سعد واو از علان کلینی
واو از محمد بن شاذان که گفت مالی از برای صاحب الامر نزد من جمع شد وفراهم گردید
وقدر آن چهار صد وهشتاد درهم بود ومن از فرستادن همین مقدار الی آنکه آن را پانصد
درهم بکنم ابا نمودم پس بیست درهم از مال خود بر آن علاوه نمودم وبنزد محمد بن جعفر که
وکیل آنحضرت بود فرستادم وبیست درهم خودم را در مکتوب ننوشتم وبعد از آن محمد
بن جعفر قبض رسیدگی از آنحضرت بمن فرستاد ودر آن نوشته بود که پانصد درهم بمن
رسید بیست درهم از آن مقدار از برای تو بود وباقی آن از دیگران واین روایت را در
کتاب ارشاد از ابن قولویه واو از کلینی واو از علی بن علی واو از محمد بن شاذان روایت کرده

ودر خرایج راوندی نیز از محمد بن شاذان روایت نموده   معجزهٔ بیست وچهارم ایضاً در
کمال الدین از پدرش واو از سعد واو از اسحق بن یعقوب روایت کرده که گفت که از شیخ
عمری که نائب حضرت صاحب الامر بوده شنیدم که میگفت با مردی از اهل عراق مصاحبت
نمودم ونزد او مالی از برای حضرت صاحب الزمان بود واو همان مال را فرستاد بخدمت آن
حضرت پس آن بزرگوار برگردانید آن مال را وباو فرموده بود یعنی در توقیع که مال پسر
عم خود را که چهار صد درهم است از میان این اموال بیرون کن پس آنگاه آن مرد مبهوت
شده تعجب نمود وبحساب اموال خود نظر کرد در دست او زمین محل زراعتی مر پسر عم او را
بود وبعضی از آن زمین را بپسر عمش رد نموده بود وجملهٔ از آن را نگهداشته بود وقتیکه
محاسبه تمام کرد دید که حاصل زمین پسر عم او چهار صد درهم است همان قدری که
آنحضرت در توقیع فرموده بود پس آن مقدار از آن مال بیرون کرد وباقی آن را فرستاد
آنحضرت قبول فرمود   معجزهٔ بیست وپنجم ونیز در آن کتاب از پدرش از سعد از ابی حامد
مراغهٔ از محمد بن شاذان روایت کرده که گفت مردی از اهل بلخ اراده نمود که مالی ورقعهٔ
بفرستد ودر آن رقعه کتابتی نبود لکن انگشت خود را در آن مانند نوشتن گردانیده بود
بدون اینکه خطی وکتابتی در آن حادث شود آنگاه بفرستادهٔ خود گفت که این مال را
بردار وهرکس قصهٔ آن را بتو اخبار نماید واز آن رقعه هم جواب دهد هر آینه آن مال را
باو تسلیم کن پس آن مرد اموال را برداشت بسامره وارد شد وبنزد جعفر رفت وباو گفت که
مال آورده ام وصاحب آن چنان گفته که هرکس از قصهٔ آن مال خبر دهد واز این رقعه
جواب دهد مال را باو بده جعفر گفت آیا در مسئلهٔ بداء ودر امکان آن اعتقاد داری
گفت بلی جعفر گفت که صاحب این مال را بداء واقع شد واز آن رای برگشته وحالا تو را امر
میکند که آن را بمن تسلیم نمائی آن فرستاده گفت باین جواب قناعت کرده مال را نمیدهم
پس از نزد او بیرون رفت وشروع نمود منزلهای اصحاب ما را میگشت پس ناگاه از جانب
حضرت صاحب الامر توقیع در آمد بدین مضمون که این مال است که در خصوص آن
مکر وحیله کرده شده یعنی جعفر مکر نمود که بلکه آن را اخذ کند وقصهٔ آن مال آنکه در
بالای صندوقی بوده دزدها داخل خانه شدند هرچه که در توی صندوق بود دزدیدند
واین اموال سالم ماندند واما جواب همان رقعه که بانگشت نوشته شده پس خواهش
دعا نموده بودی وخداوند مطلب ترا بر آورد پس هر دو جواب آنحضرت موافق بودند باواقع
بیست وششم نیز در آن کتاب از حسن بن فضل یمانی روایت کرده که گفت من بسامره
رفتم ناگاه کیسهٔ که در آن چند دینار بود با دو طاقه پارچه برای من از جانب حضرت
صاحب الامر بیرون آمد ومن قبول نکردم وپس گردانیدم ودر پیش خود گفتم که من در

نزد آنحضرت مرتبه و منزلت بلندی دارم و قبول آنها باعث ذلّت من است و بعد از آنکه
آنها را پس دادم نادم و پشیمان شدم پس رقعهٔ نوشتم و معذرت خواستم از ردّ آنها و بعد
از آن بخلوت داخل شدم و در پیش خود میگفتم که اگر آن همیان را بمن برگردانند آن را وا
نمیکنم و خرج نمینمایم تا اینکه آن را نزد پدرم ببرم او بمصرف آن داناتر است از من پس
ناگاه توقیع از آنحضرت وارد شد که در ردّ همیان خطا کردی زیرا که ندانستی بسیار
شده است که اینگونه ملاطفت را نسبت بدوستان خود کرده ایم و بسیار اتفاق افتاده
است که ایشان این را برای تبرّک و تیمّن از ما خواهش نموده اند و تو از جهت پس دادن احسان
ما را خطا کردی وقتیکه در خصوص این خطا از خدا طلب مغفرت کردی در نفس خود
خداوند از تو میگذرد و چون عزم و نیّت نمودی که دینارهای آن همیان را نگه بداری
و در معیشت خود صرف نکنی از این جهة ما آنها را از تو باز داشتیم و بتو ندادیم و آن دو
طاقه پارچه را بتو فرستادیم برای اینکه با آنها احرام حجّ ببندی پس راوی گفت که در
خصوص دو مطلب رقعهٔ نوشتم و خواستم که در خصوص مطلب سیّم هم بنویسم آنگاه در
نفس خود گفتم گاه هست که آن را ناخوش بدارد و آن را ننوشتم ناگاه جواب آن دو
مطلب و جواب مطلب سیّم نیز که ننوشته بودم در رسید تا آنکه میگوید برگشتم ببغداد
و بسبب اقامهٔ من در آنجا دلتنگ شدم و در نفس خود گفتم که میترسم درین سال حجّ
نکنم و بمنزل خود برنگردم آنگاه برای جواب رقعهٔ که درین خصوص نوشته بودم بنزد
ابی جعفر نائب آنحضرت رفتم فرمود برو بمسجدیکه در فلان جا است در آنجا مردی میاید
از چیزی که بآن احتیاج داری خبر میدهد پس بآن مسجد رفتم ناگاه مردی داخل
شد و بر من سلام کرد و تبسّم نمود و از جانب آنحضرت بود گفت مژده باد ترا درین
سال حجّ میکنی و بنزد اهلت با صحّت و با سلامت برمیگردی پس بنزد ابن وجاء رفتم
از او خواهش کردم که محملی برای من کرایه نماید و او نیز نائب آنحضرت بود و نیز خواهش
نمودم که هم کجاوه برای من پیدا کند و او قبول نکرد و بعد از چند روزی با او ملاقات
کردم و بمن گفت که چند روز است که پی تو میگردم بدرستیکه بمن نوشته شده یعنی
از آنحضرت که قبل از همه برای تو محملی کرایه بکنم و هم کجاوه برای تو پیدا نمایم راوی
گفت که حسن بن فضل که این احادیث را نقل کرده بمن گفت که درین سال بردهٔ معجزه
مطلّع گردیدم

معجزهٔ بیست و هفتم و نیز در آن کتاب بسند خود از محمّد بن هرون
روایت کرده که او گفت از برای حضرت صاحب الامر ع در ذمّهٔ من پانصد دینار بود در
در شبی که در آن باد تند و تاریکی بمرتبهٔ شدّت بود در بغداد بودم و اضطراب تمام
داشتم زیرا که در عاقبت کار خود و نفع و ضرر آخرت خودم متفکّر بودم در پیش خود گفتم

که چند باب دکاکین دارم که آنها را بپانصد و سی دینار خریدم همهٔ آنها را در عوض
پانصد دینار آنحضرت بآن بزرگوار دادم پس در آنحال کسیی از جانب آنحضرت در آمد و
آنها را در عوض پانصد دینار قبض نمود و حال آنکه پیش از آنکه آن را بزبان بیاورم
چیزی در این خصوص ننوشته بودم و احدی هم آن را از من نشنیده بود

معجزهٔ بیست و هشتم نیز در آن کتاب از پدرش و از سعد و او از ابو القاسم بن ابی حابس
روایت کرده که او گفت من همه سال در نیمهٔ شعبان حضرت امام حسین ع را زیارت میکردم
و سالی از سالها قبل از نیمهٔ شعبان بسامره رفتم و قصد نمودم که امسال بزیارت نروم
وقتیکه ماه شعبان داخل شد در پیش خود گفتم که ترک نمیکنم زیارتی را که همهٔ اوقات
میکردم آنگاه بعزم زیارت بیرون رفتم و قبل ازین هر وقت که بسامره وارد میشدم با رقعه
یا مراسلهٔ ایشان را از آمدنم بآنجا مطّلع میساختم درین دفعه بابو القاسم بن حسن وکیل
آنحضرت گفتم که ایشان را از آمدن من مطّلع مکن زیرا که میخواهم این دفعه زیارت من
خالص گردد در آنحال دیدم ابو القاسم تبسّم کنان نزد من آمد و گفت این دو دینار نزد
من فرستاده گردید و گفته شد یعنی از جانب آنحضرت که اینها را به حابسی بده و او را بگو
که هر که در کار خدا باشد خداوند هم در کار او میشود و بعد از آن در سامره بشدّت مرض
مبتلا شدم بطوریکه از هلاکت ترسیدم و برای مرگ مهیّا شدم ناگاه ظرفیکه در آن دو
ساقه بنفشه بود نزد من فرستاده گردید و ببوئیدن آنها مأمور شدم یعنی از جانب آن
حضرت پس از بو کردن آنها فارغ نشده بودم ناگاه از بیماری صحّت یافته و بحال آمدم و
بعد از آن قرض داری داشتم وفات نمود آنگاه درین خصوص خیال کردم که بشهر واسط بروم
و از ورثهٔ آن دین خود را بگیرم و در نزد خود خیال کردم که آن شخص تازه مرده است و بنزد
ورثهٔ او میروم امید هست که بحقّ خود برسم پس درین خصوص رقعهٔ بآنحضرت نوشتم و
اذن طلبیدم پس جواب در آمد که مأذون نیستی و بعد از مدّتی دوباره نوشتم باز مأذون
نشدم وقتیکه دو سال گذشت ازین ماجری پس بدون اینکه من چیزی بآنحضرت نوشته
باشم توقیعی در آمد که بنزد ایشان برو پس رفتم و بحقّ خود رسیدم و بر خداوند شکر نمودم

معجزهٔ بیست و نهم و نیز در آن کتاب روایت کرده از ابو القاسم بن ابی حابس که او گفته
محمّد بن محمّد فقری رقعهٔ بحضرت صاحب الامر ع نوشت و التماس دعا مینمود در خصوص
اینکه از شرّ دختر انش محفوظ گردد و حجّ بیت الله براو میسّر شود و اموال او باو برگردد پس
از هرچه که سؤال نموده بود جواب آمد و همهٔ مطالب او قبول شده بود در توقیع آن
حضرت پس در همان سال حجّ نمود و چهار نفر از دختر انش که همهٔ ایشان شش نفر بودند
وفات کردند و اموال او نیز باو برگردانده که از او گرفته بودند و غصب کرده بودند

معجزهٔ سی ام در خرایج از ابی القاسم بن حابس روایت کرده او گفته که من زنی داشتم از دوستان اهل بیت بوده و مدتی بود که از هم جدا شده و هم خوابگی نداشتیم روزی نزد من آمد و گفت که اگر بر من طلاق داده اعلام کن گفتم طلاق نداده ام در همان روز با و نزدیکی کردم و بعد از یکماه بمن نوشت که از من آبستن شده است آنگاه رقعهٔ در خصوص حامله شدن زن و درباره خانه که داماد بحضرت صاحب الامر ع وصیت کرده بود نوشتم و در آن خواهش نمودم که آنخانه بمن فروخته گردد و در ادای ثمنش مهلت داده شوم توقیع در آمد که آنچه خواهش نمودی دادیم و از نقل زن و از حمل آن دست بردار یعنی آن زن حامله نیست پس بعد از آن زن بمن نوشت که آن مکتوبی که در خصوص حمل نوشته بودم غلط بوده و حامله بودنم اصلی ندارد پس موافق واقع شد فرمودهٔ آنحضرت

معجزهٔ سی و یکم و ایضا در کمال الدین روایت کرده بسند خود که حسن بن یحیی علوی پسر برادر طاهر بما خبر داد گفت که ابو الحسن علی بن احمد بن عقیقی در سال دویست و نود و هشتم بنزد علی بن عیسی بن جراح که در آن ایام وزارت داشت برای اصلاح امورات اراضی خود آمد و مطلب خود را از او خواهش نمود او گفت که از خویشان تو درین شهر بسیارند اگر بنا را براین بگذاریم که هرچه ایشان بخواهند مابدهیم از عهدهٔ آن نمیتوانم بدر آیم آنگاه ابو الحسن گفت که من حاجت خود را از آن وجودی میخواهم که بر آوردن حاجت من در دست اوست علی بن عیسی گفت که او کیست گفت خداوند عالم بعد از آن با غیظ و غضب از آنجا بیرون رفت او گوید که از نزد او بیرون رفتم در حالتیکه میگفتم که خداوند صبر دهنده است از جهت همه هلاک شده و تلافی کنندهٔ همهٔ مصائب است پس از آنجا برگشتم ناگاه رسولی از پیش حسین بن روح نائب صاحب الامر علیه صلوات الله نزد من آمد و این ماجری را باو شکایت نمودم او رفت شکایت مرا بحسین بن روح رسانید بعد از آن بنزد من برگشت صد درهم نقد و یك طاقه دستمالی و قدری حنوط با چند پارچه کفن نزد من آورد و گفت که مولای تو بتو سلام میرساند و میگوید که هر وقتیکه امری از امورات ترا محزون واندوهگین گرداند این دستمال را بروی خود بمال زیرا که آن دستمال دستمال مولای تست یعنی صاحب الزمان ع و این دراهم و حنوط و کفنها را بگیر حاجت که داری هم در شب آینده بر آورده میشود وقتیکه بمصر رسیدی ده روز قبل از تو محمد بن اسمعیل وفات میابد بعد از او تو وفات میکنی و این کفن کفن تو است و این حنوط حنوط تو است و این درهم ها بعد از وفات تو برای تو صرف میشود پس آنها را گرفتم و نگه داشتم و رسول آنحضرت برگشت بعد از آن در مشاغل که نام موضعی است در پیش در خود ایستاده بودم ناگاه در را گوبیدند بغلام خود گفتم که نگاه کن ببین که او

کیست که در میکوبد گفت که غلام حمید بن محمد کاتب پسر عم وزیر است آنگاه او را بنزد من داخل نمود او بمن گفت که وزیر طلبیده است آقای من میگوید که سوار شو نزد من بیا تا آنکه باهم نزد وزیر برویم راوی گوید سوار شدم و آمدم تا آنکه بر سر راه ترا زودار ان رسیدم ناگاه حمید را دیدم که نشسته منتظر من است وقتیکه مرا دید از دستم گرفت باهم سوار شدیم و بمنزل وزیر داخل شدیم در آنحال وزیر بمن گفت خداوند حاجت ترا بر آورد و از من معذرت خواست و احکامی را که در خصوص مطلب من نوشته بود مهر کرده شده بمن داد پس آنها را گرفتم بیرون آمدم تا آنکه راوی گوید عقیقی بعد از آن از آنجا بیرون شد بمصر رفت و اراضی خود را چنانچه وزیر حکم داده بود اخذ نمود بعد از آن ده روز قبل از او محمد بن اسمعیل وفات یافت بعد از او عقیقی برحمت خداوند رفت و با همان کفنها که باو داده شده بود از جانب صاحب الامر کفن کردند و آن دراهم نیز برای او صرف شد

معجزهٔ سی و دوم ایضا در کمال الدین از محمد بن علی بن متیل روایت کرده او گفته که عمم جعفر بن محمد مشهور بعمری نائب حضرت صاحب الامر مرا طلبید و چند طاقه پارچه نشان دار با کیسه که دراهم چندی در آن بود در آورده بمن داد و گفت که باید در این وقت بشهر واسط بروی و آن را که بتو دادم بدهی به اول کسیکه بتو ملاقات میکند در وقتیکه از مرکب فرود آمده بسمت شط واسط میروی راوی گوید که از جهت این امر هم و غم شدیدی بر من رو داد و در پیش خود گفتم که چگونه میشود که مثل من کسی برای این امر فرستاده شود و این مال قلیل را ببرد او گوید که در آن وقت براه افتادم و بشهر واسط رسیدم و از مرکب خود پائین آمدم اول مردی که بمن ملاقات نمود حسن بن محمد صبید لانی را که در شهر واسط وکیل موقوفات بود پرسیدم گفت که من همان مردی هستم که میپرسی ولکن تو کیستی گفتم جعفر بن محمد متیل پس وقتیکه نام خود را گفتم مرا شناخت و بر من سلام نمود و من هم بر او سلام کردم و باهم معانقه کردیم و گفتم که ابو جعفر عمری ترا سلام میرساند و این پارچه ها را با این کیسه بمن داده که بتو تسلیم نمایم از جانب حضرت صاحب الزمان ع آنگاه گفت که الحمد لله بدرستیکه محمد بن عبد الله عامری وفات نمود بیرون آمدم برای اینکه کفنی برای او پیدا نمایم پس آن پارچه ها را واکرد ناگاه دید که همهٔ مایحتاج میت و لوازمات او در آنجا است و آنها پارچهٔ یمن و سائر پارچه و کافور و در کیسه اجرت جنازه کش و قبر کن هم بود او گوید که تشییع جنازه نمودم بعد از آن بر گشتم

معجزهٔ سی و سیم ایضا در کمال الدین از احمد بن هرون او از محمد بن حمیری او از پدرش او از اسحق بن حامد کاتب روایت کرده او گفته که در شهر قم مرد بزازی مؤمنی بود و شریکی داشت مرجئی یعنی از طائفهٔ مرجئه بود پس وقتی بدست ایشان پارچهٔ

قماشی افتاد آن مرد مؤمن گفت که این پارچه لایق مولای من حضرت صاحب الزمان است شریکش گفت که من مولای ترا نمیشناسم لکن نسبت بآن پارچه هرچه دلت میخواهد بکن پس آن مرد مؤمن آن پارچه را برای آنحضرت فرستاد وقتیکه آن بآنحضرت رسید آن را از جانب طولش دو نیمه کرده یکی را برداشت و دیگری را باز پس گردانید و در جواب آن مرد مؤمن فرمود که ما را بمال مرجئی احتیاج نیست بدون آنکه کسی از این مذهب آنکس باخبر باشد معجزهٔ سی و چهارم نیز در آن کتاب از عمار بن حسین بن اسحق الشرسی روایت کرده که او گفت ابو العباس احمد بن نضر بن ابی صالح محمدی بمن خبر داد که بعد از آنکه بطلب و جستجوی امام بعد از حضرت امام حسن عسکری حریص شدم از وطن خود در آمده بودم برای اینکه دستور العمل برای من ظاهر گردد تا آنکه بآن طریق رفتار نمایم پس ناگاه توقیعی از صاحب الزمان علیه السلام بمن در آمد نسخهٔ توقیع بدین نهج بود مَن بَحَثَ فَقَد طَلَبَ وَمَن طَلَبَ فَقَد دَلَّ وَمَن دَلَّ فَقَد اَشَاطَ وَمَن اَشَاطَ فَقَد اَشرَكَ یعنی هرکه مرا جستجو نماید در پی طلب من می افتد و هرکه در پی طلب من بیفتد هر آینه مرا بمردم نشان میدهد و هرکه مرا بمردم نشان بدهد هر آینه باعث قتل من میشود و هر آینه او مشرک است پس در آن وقت از جستجو دست برداشتم و بمنزل خود برگشتم و امام را شناختم معجزهٔ سی و پنجم در کافی روایت کرده از علی بن محمد و او از جماعتی از اهل قم و ایشان از محمد عامری و او از ابی سعید غانم هندی که گفت ما چهل نفر بودیم از علماء هند در نزد پادشاه بروی کرسیها نشستیم و همواره انجیل و توریة و زبور و صحف ابرهیم قرائت میکردیم و در میان مردم حکم میکردیم و مردم بما ها تواضع مینمودند حتی پادشاه پس روزی ذکر حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله بمیان آمد پس ما گفتیم این پیغمبر که ذکر او و فضائل و مناقب او در کتابهای ما است بر ما ها مخفی مانده و بر ما واجب است که از او تفحص بکنیم پس رأی همهٔ ما بر اینها متفق شد بر اینکه من بروم و از آن پیغمبر جستجو نمایم پس من بیرون شدم و یکسال گردش نمودم تا بکابل رسیدم و در نزدیک بآن مرا دزدان لخت کردند و هرچه داشتم بردند و مرا زخمدار نمودند پس حاکم آنجا از حال من مطلع شد و مرا به بلخ فرستاد و حاکم بلخ در آن وقت داود بن عباس بن ابی الاسود بود پس او از آمدن من خبردار شد و مرا بمجلس خود حاضر کرد و علماء را برای مباحثه و مناظرهٔ من جمع نمود پس من بایشان خبر دادم که از جهت یافتن و شناختن آن پیغمبر آمده ام که در کتابهای ما اوصاف او ذکر شده پس داود گفت آن کدام پیغمبر است و نام او چیست گفتم محمد است گفت آن پیغمبر ما است پس از علماء سؤال کردم از شریعت او و حکم او در میان مردم و آنچه او آورده پس

بمن بیان فرمودند پس گفتم که من میدانم اینکه محمد پیغمبر است و نمیدانم این شخص که میگوئید او هست یا نه پس بیان کنید بمن جای او را تا اینکه من بروم و او را تفحص کنم و از او سؤال نمایم از علامات که در نزد من است تا آنکه اگر موافق علامات یافتم باو ایمان بیاورم پس علماء گفتند که او وفات کرده گفتم وصی او کیست گفتند ابو بکر گفتم این لقب است نام او چیست گفتند عبد الله بن عثمان و او را نسبت دادند بقریش گفتم نسبت پیغمبر خود را بیان کنید پس ذکر کردند گفتم این همان پیغمبر نیست که من طلب میکنم زیرا که ما دیده ایم در کتابهای خود که وصی او برادر او و پسر عم او و شوهر دختر او و پدر ذریة او است و از برای آن پیغمبر ذریة نیست مگر از اولاد وصی او که شوهر دختر او است پس ایشان تغیر نمودند و بحاکم گفتند که این کافر شد و خون این حلال است پس بایشان گفتم که من دینی دارم از آن دین دست بر نمیدارم تا آنکه بر من واضح شود دین دیگر و بدرستیکه من یافتم وصف این پیغمبر را که میگوئید در کتابهائی که خداوند بر انبیاء نازل فرموده این نحو که گفتم که خلیفه و وصی او همان است و اگر آن نحو باشد که شما میگوئید و وصی او را تعریف میکنید پس او آن پیغمبر نیست که در کتابهای خداوند بر انبیاء فرموده پس از من دست بردارید پس حاکم آنجا فرستاد بسوی مردی که او را حسین بن اسکیب میگفتند و باو گفت که با این شخص هندی مناظره و مباحثه کن و با او خلوت کن و بر او مهربانی نما پس بعد از آن حسین بن اسکیب بمن گفت که آن پیغمبری که تو در طلب او هستی او همان است که ایشان فرموده اند و نیست آنچنان که در خلیفه گفتند و بلکه آن پیغمبر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب و وصی او علی بن ابیطالب بن عبد المطلب است و او شوهر دختر او هست و پدر حسن و حسین دو سبط محمد است پس ابو سعید غانم گفت گفتم الله اکبر این همان است که طلب میکنم پس برگشتم بمجلس داود بن العباس و گفتم باو که ای میر یافتم آن کسی را که طلب میکردم پس میگویم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس بمن احسان کرد و مرا بحسین فرمود سپرد و از او مسائل نماز و روزه و سائر واجبات شرع را یاد گرفتم و من باو گفتم که ما در کتابهای انبیاء یافته ایم که بعد از این پیغمبری نخواهد شد و بدرستیکه امور دین بعد از او در دست وصی او خواهد بود و بعد از وصی او در وصی بعد از وصی او تا آخر دنیا پس کیست وصی بعد از وصی او حسین بن اسکیب فرمود بعد از وصی او حضرت حسن است و بعد از او حسین و بعد از او یک بیک اوصیاء را شمرد تا آنکه رسید بحضرت صاحب الزمان و بعد از ذکر اینها بیان کرد آنچه شده بود بعد از پیغمبر پس همت من طلب حضرت صاحب الامر شد پس راوی گفته که آن شخص بشهر قم آمد و از آنجا بیعت در آمد و از رفیق خود کناره شد پس غانم گفت که در عباسیه نماز

خواندم ودر امر خود فکر میکردم ودر انکس که طلب مینمودم متفکر بودم پس دیدم که کسی
آمد بنزد من وگفت تو فلان شخصی هندی هستی گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را
پس با او رفتم تا انکه رسیدیم به بستانی پس دیدم حضرت صاحب الزمان علیه السلام را
که نشسته پس فرمود مرحبا باد ترا ای فلان بزبان هندی وچطور است حال تو وچطور
گذاشتی فلان وفلان را تا انکه ان چهل نفر علماء هند را که با من رفیق بودند نام برد واز
احوال ایشان پرسید یك بیك بعد از ان بمن خبر داد انچه را که بر من وارد شده وبسر من
آمده بود همه انها را بزبان هندی وبعد از ان فرمود که اراده کردی که حج کنی با اهل قم
عرض کردم بلی ای مولای من پس فرمود با ایشان حج مکن وامسال برگرد ودر اینده حج کن
بعد از ان یك کیسه بمن داد وفرمود ان را انفاق کن ودر بغداد داخل مشو بر فلان
ونام او را برد ومطلع مکن او را بر چیزی راوی میگوید بعد از ملاقات انحضرت برگشت
بسوی ما ودر سال بعد حج نمود وبرگشت وبرای ما هدیه فرستاد از طرف خراسان و
مدتی ماند وبعد از زمانی برحمت خدا رفت ودیگر بطرف هند نرفت

معجزه سی وششم در کتاب کمال الدین روایت کرده از محمد بن ابراهیم از علی بن احمد
کوفی گفت حدیث کرد بمن الاودی که ما در طواف بودیم وشش شوط از طواف کرده بودم
واراده هفتم داشتم پس دیدم یك جماعتی در سمت راست کعبه جمع شده ویك جوانی
خوش بوی وخوب روی با هیبتی در میان ان جمع تکلم میکند پس ندیدم کسی را که از او
خوش صحبت وخوش زبان باشد پس من هم رفتم که با او صحبت کنم وبا او تکلم نمایم پس مردم
نگذاشتند که بخدمت او برسم واز او چیزی در یافت بکنم پس از مردم سؤال کردم که او
کیست گفتند او پسر رسول خدا است که در هر سال از برای خواص شیعه خود ظاهر میشود
بعد از ملاقات ومردم حدیث میفرماید پس عرض کردم ای مولای من از جهت هدایت یافتن
ومعرفت امام بخدمت تو آمده ام پس مرا ارشاد فرما وحق را بمن ظاهر کن پس دست برد و
از زمین یکمقداری ریگ برداشت وبمن داد پس دست خودم را واکردم وبر انها نگاه نمودم
دیدم که انها در دست طلائی شده پس من از میان ان جمع بیرون شدم ودر بین راه دیدم
ان بزرگوار را وبمن رسید پس بمن فرمود حجت بر تو ثابت شد وحق بر تو ظاهر گردید و
کوری از تو رفت آیا بعد از این مرا شناختی عرض کردم نه پس فرمود منم مهدی ومنم قائم الزمان
ومنم انکه پر میکند زمین را از عدل بعد از پر شدن ان از جور وبدرستیکه زمین خالی
نمیشود از حجت خداوند ومردم در حالت فترة وبیدون حجت نمیمانند پس این معجزه که
دیدی امانت است در نزد تو پس از ان نگو واظهار کن به برادران خود از اهل حق ومخفی مکن
ان را از ایشان

معجزه سی وهفتم راوندی در خرایج گفته که روایت شده از یوسف بن

احمد جعفری گفت حج کردم در سال سیصد وشش بعد از ان مجاور شدم در مکه سه سال
وبعد از ان از مکه خارج شدم واراده کردم شام را پس در بعضی از منازل نماز صبح من قضا
شد واز محمل نازل گردیدم واراده قضاء نماز نمودم پس دیدم چهار نفر شخص که ایشان
نیز محمل سوار بودند پس از دیدن ایشان تعجب کردم پس یکی از انها بمن گفت که نماز
صبح بقضا گذاشته وبر ما تعجب میکنی گفتم از کجا دانستی گفت آیا دوست داری که
حضرت صاحب الزمان را ببینی گفتم بلی پس یکی را از ایشان بمن نشان داد گفتم از کجا بدانم که
ان شخص صاحب الزمان است ودلیل ان چیست گفت کدام یکی برای تو خوب است آیا
این محمل وهرچه در ان هست باسمان برود ویا انکه خود محمل باسمان رود گفتم هر کدام
که باشد علامت است که این شخص صاحب الزمان است پس دیدم که ان محمل وانچه در
ان محمل بود رفت باسمان وان کسیکه اشاره کرد ببودن او حضرت صاحب الزمان بنك
او رنك طلائی بود ودر پیشانی او اثر سجده بود پس همه ان چهار نفر باسمان رفتند واز
نظرم غائب شدند

معجزه سی وهشتم راوندی در خرایج روایت کرده از ابی القاسم
جعفر بن محمد بن قولویه گفت وقتیکه رسیدم ببغداد در سال سیصد وسی وهفت وان
همان سال بود که قرامطه حجر اسود را از جای خود در اورده بودند، ومن اراده حج کردم وبنا
شده بود که در ان سال حجر اسود را بجای خود بگذارند واکثر همی من ان بود که ببینم ان
کس را که حجر را نصب میکند زیرا که من دانسته بودم از کتابها وخوانده بودم که حجر اسود را
بموضع خود نمیگذارد مگر امام زمان چنانچه در زمان حجاج حضرت امام زین العابدین
ان را بموضع خود گذاشت وقرار گرفت پس بعد از اراده حج وآماده شدن برای ان بعلتی
ومرضی سخت گرفتار شدم واز مرگ خود ترسیدم ودیگر قادر برفتن نشدم ودانستم که پسر
هشام بحج میرود وثقه وشخص با تدین هم بود پس یك رقعه نوشتم وان را باو دادم ومهر
کردم ودر ان رقعه سؤال نمودم از مدت عمر خود واز اینکه آیا از این مرض وعلت خلاص
میشوم یا نه واز برای پسر هشام گفتم که همی من اینست که این را بان کس بدهی که حجر را بجای
خود میگذارد وجواب ان را بگیری پسر هشام گفت که بعد از ورود مکه از برای خودم
معین گرفتم که مرا از ازدحام خلق نگاه دارند ومن دانسته بودم که نصب کننده حجر
حضرت صاحب الزمان خواهد بود زیرا که زمان انحضرت بود پس حاضر شدم در انجا
پس هر کس که حجر را گذاشت قرار نگرفت پس جوانی خوش روی آمد وحجر را برداشت وبه
جای خود گذاشت وحجر اسود قرار گرفت پس صدای مردم از انجهة بلند شد وان جوان
برگشت ومن از عقب او رفتم ومردم را باین طرف وانطرف کردم وچشم در او بود تا انکه
از میان مردم بیرون شد ومن هم از عقب او میرفتم واو در کمال وقار میرفت ومن میدویدم

واورا درك نميكردم تا انكه بجائى رسيد كه بغير از من او را كسى نميديد پس ايستاد و بمن
فرمود كه با تو چيست پس رقعه را باو دادم و قبل از انكه رقعه را باز كند فرمود بگو با بو
القاسم كه ازين علت نترس و ازين مرض صحت ميابى و مرك او بعد از سى سال خواهد شد
پس بعد از فرمايش انحضرت من قادر بر حركت و تكلم نشدم و مرا گذاشت و رفت و بعد از
ان امدم و با بو القاسم خبر دادم ان را پس ابو القاسم سى سال عمر كرد بعد از ان و در
سال سى ام مشغول امر خود گرديد و وصيت كرد و اسباب دفن و كفن خود را حاضر نمود
و مردم باو ميگفتند كه اين ترس تو از چيست و حال انكه تو در حال صحت و سلامتى و او
ميگفت كه من درين سال خواهم مرد پس در همان وقت كه انحضرت فرموده بود وفات
كرد و برحمت خدا رفت

معجزهٔ سى و نهم ايضا در ان كتاب روايت كرده از ابو الحسن ضراب
كه او گفت يك روز در مجلس حسن بن عبد الله ناصر الدوله بودم پس در ان مجلس جماعت
شيعه را ذكر كردند و بر ايشان عيبها گفتند و من هم از جملهٔ عيبگويان بودم تا انكه حاضر
شدم بمجلس عم خودم حسين پس شروع كردم بعيب گوئى پس عمم فرمود اى پسر من هم مثل
تو بودم قبل از زمانى تا انكه مرا از جانب پادشاه حاكم شهر قم نمودند در وقتيكه بر خليفه
صعب شده بود حكومت انجا از جهت انكه هر حاكمى كه بانجا ميرفت از طرف پادشاه با او
محاربه ميكردند و او را بيرون ميكردند پس از براى من استعدادى معين شد بر حكومت
انجا و من بطرف قم حركت كردم تا انكه رسيدم باطراف طرز كه اسم جائى هست و من بشكار
رفتم و انچيزى كه ديده بودم از عقب او رفتم تا انكه ان از نظرم غائب شد و من به نهرى
رسيدم پس سير كردم در ان نهر و هر قدر رفتم و خواستم كه بيرون شوم از ان نهر قادر
نشدم و در نظرم نهر وسعت پيدا ميكرد پس درين وقت ديدم يك سوارى طالع شد
مثل افتاب و در زير او استرى شهباء بود و يك عمامه خزى سبزى داشت و در پاى
او كفش سرخى بود پس فرمود اى حسين و نام مرا برد و مرا بلقب و كنيه صدا نزد و احترامى
بمن نكرد گفتم چه ميگوئى فرمود چرا بناحيهٔ مقدسهٔ حضرت صاحب الامر احترام
نميكنى و از اصحاب من خمس مال خودت را منع ميكنى و خمس نميدهى پس با وجود انكه
من از احدى نميترسيدم بدنم مرتعش شد و لرزه باندام من افتاد پس عرض كردم اى
مولاى من هرچه بفرمائى قبول دارم و اطاعت ميكنم فرمود وقتيكه وارد قم شدى از
اهل ان عفو كن و بانها اذيت مكن و هرچه كسب كردى خمس ان را بده باهل ان عرض
نمودم سمعا و طاعة فرمود پس برو و خودش عنان استر را برگردان و رفت و از
نظرم غائب شد و هرچه خواستم كه او را پيدا كنم نشد و من ترسيدم و مضطرب
شدم و بلشكر خود برگشتم و بشهر قم وارد شدم و اهل بمن گفتند كه ما با ان حاكمهاى

سابق محاربه و جنگ ميكرديم بجهت اذيت ايشان بر ماها و اگر بر ما اذيت نميكنى ما
با تو جنگ نداريم پس مدتى در انجا ماندم و با ايشان رفتارى خوبى كردم و مال
بسيار كسب نمودم تا انكه مرا پادشاه از حكومت انجا معزول كرد پس مراجعت كردم به
بغداد و بعد از ديدن خليفه بمنزل خودم امدم و مردم بديدن امدند و با من
ملاقات كردند و در همين اثنا كه خلق ميايند و ميروند ناگاه محمد بن عثمان عمرى
نائب حضرت صاحب الامر عليه السلام وارد شد و ماند انقدر كه مردم رفتند و بعد
فرمود كه در بين من و تو يك سرى است بشنو ان را گفتم بفرمائيد فرمود صاحب ان
استر شهباء و نهر ميفرمايند كه بوعدهٔ خود وفا كن پس بخاطرم امد ان قضيه عرض
كردم اطاعت دارم پس برخاستم و دست او را گرفتم و داخل خزينه شديم و گفتم از همه
انها خمس برداريد و من يك چيزى را فراموش كرده بودم و او بخاطرم اورد و خمس همه
انها را دادم و من بعد از ان روز شك در خصوص ناحيه و اوامر انحضرت ندارم و وقتيكه
اين را از عم خود شنيدم من هم يقين كردم

معجزهٔ چهلم شيخ صدوق در كمال
الدين و راوندى در خرايج روايت كردند از سعد بن عبد الله قمى كه او گفت روزى مبتلا شدم
بمباحثهٔ بدترين ناصبيها و بعد از مناظرات بسيار گفت اى گروه رافضيان شما ميگوئيد
كه فلان و فلان منافق بودند و حكايت شب عقبه و دبها انداختن را شاهد
مياوريد پس بگو كه مسلمان شدن انها از روى رغبت بود و يا از روى اكراه و جبر بود
پس با خود فكر كردم كه اگر بگويم از روى اكراه و اجبار بود پس ميگويد كه در ان وقت در
مكه جبر و اكراه نبود و اسلام قوتى نداشت و اگر بگويم از روى طوع بود خواهد گفت
پس چرا بعد از طوع و رغبت خودشان منافق باشند پس از جواب او ساكت شدم و
دلگير برگشتم و طومارى نوشتم مشتمل بر زياده از چهل مسئله و اين مسئله را نيز در
ان درج كردم تا بخدمت امام حسن عسكرى بفرستم با احمد بن اسحق قمى وكيل انحضرت
و چون او را طلب كردم گفتند كه او بسامره رفت و من نيز از عقب او روان شدم چون
باو رسيدم و حال را باو گفتم فرمود كه با من بيا و از حضرت خود مسئله را سؤال كن و با
او رفيق شدم تا بدر دولت سراى انحضرت رسيديم و اذن طلبيديم و اذن داده شديم
و بخدمت انحضرت شرفياب گرديديم و احمد بن اسحق با خود هميانى داشت و در ميان عبا
پنهان كرده بود و در ان هميان صد و شصت كيسه بود از طلا و نقره و هر يكى را يكى از
شيعيان فرستاده بود سر بمهر و چون نظر بروى مبارك انحضرت انداختيم چون ماه
شب چهارده در حسن و صفا و نور و ضيا و در دامن انحضرت طفلى بود مانند پاره ماه
در خوبى و جمال و در نزد ان بزرگوار انارى بود كه از طلا ساخته بودند و بجواهر مرصع كرده

بودند واز بزرگان بصره آن را فرستاده بودند وحضرت مشغول نوشتن جواب
مسائل بود که سؤال کرده بودند وآن طفل مانع میشد آنحضرت از نوشتن وحضرت
انار درا میانداخت برای مشغول بودن آن طفل ومینوشت پس احمد همیان را گشود و
در نزد آنحضرت گذاشت حضرت با آن طفل فرمود که اینها تحفه هاے شیعیان تو است
بگشا وتصرف کن در آنها پس حضرت صاحب الامر عرض کرد ای مولای من آیا جایز است
که من دست پاك خود را بمال حرام بزنم وبسوی هدیه‌ها باطل دراز بکنم پس حضرت
صاحب الزمان فرمود ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا ما حلال وحرام
آنها را از هم جدا بکنیم پس احمد یك کیسه در آورد آنحضرت فرمود که این از فلان است
در فلان محلهٔ قم میباشد وشصت ودو اشرفی درین کیسه است چهل وپنج دینارش قیمت
ملکی است که از پدرش باو میراث رسیده بود وچهارده دینارش قیمت هفت جامه
است واز کرایهٔ دکان سه دینار است پس آنحضرت فرمود راست گفتی ای فرزند من بگو
که چه قدر درمیان اینها حرام است تا بیرون کنند فرمود که درین میان یك اشرفی
با سکهٔ ری بتاریخ فلان زده شده وتا نصفی بر آن نقش است ونصف تاریخ آن محو شده
ویك دینارش مقراض شده است وناقص است که یك دانك ونیم است وحرام درین
کیسه همین دو دینار است وجهت حرام بودنش اینست که صاحب این کیسه در فلان
سال وفلان ماه او را نزد جولائے یعنی کرباس بافی که از همسایگانش بود مقدار یك من
ونیم ریسمان داشت وبعد از مدتی آن را دزد برد وآن مرد گفت که آنرا دزد برد و
او تصدیقش نکرد وتاوان از او گرفت وآن مرد ریسمان باریکتر از آن که دزد برده بود
باو داد بهمان وزن وآن را جامه کرد وفروخت واین دو دینار قیمت همان جامه است
وچون احمد کیسه را باز کرد دو دینار بهمان علامت پیدا شد وآنها را برداشت وباقی را
تسلیم نمود پس کیسه دیگر بیرون کرد حضرت صاحب الامر فرمود که این مال فلان است
که در فلان محلهٔ قم میشود وپنجاه اشرفی درین کیسه است وما دست باین دراز نمیکنیم
پرسیدند که چرا فرمود زیرا که این اشرفیها قیمت گندم است که میان او وبرزگاران
مشترك بود واین شخص حصهٔ خود را زیاد تر کیل کرده ومال برزگاران درمیان این
مال است پس حضرت عسکری فرمود که راست گفتی ای فرزند وبعد از آن احمد بن اسحق
آن کیسه‌ها را یك بیك در آورد وحضرت صاحب الامر که طفلی بود همه آنها را بیان
فرمود وحرام آنها را نشان داد واز حلال آنها جدا کردند وحضرت حسن عسکری باحمد بن
اسحق فرمود که آنها را برداد ووصیت کن که بصاحبان آنها برسانند وما اینها را نمی
خواهیم زیرا که اینها هدیهٔ حرام است وبعد از آن حضرت عسکری فرمود که آن جامه که

آن پیره زن برای ما فرستاده بیاور واحمد گفت که آن را درمیان خورجین پنهان کرده
بودم فراموش نمودم وبرخاست که آن را از منزل بیاورد پس آنحضرت رو بمن کرد و
فرمود ای سعد آن چهل مسئله که داری از نور چشم بپرس واشاره بصاحب الامر
فرمود عرض کردم ای مولای وفرزند مولاے من روایت بمن رسیده که حضرت پیغمبر طلاق
زنان خود را باختیار حضرت امیر المؤمنین گذاشت حتی آنکه در روز جمل آنحضرت کسی را
فرستاد بنزد یکی از زنان پیغمبر وفرمود که اسلام واهل اسلام را هلاك میکنی بآن غش و
فریبی که از تو صادر شده وفرزندان خود را بجهالت وضلالت اندازی اگر دست از این
عمل برداشتی فبها والّا ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات پیغمبر بآنحضرت
مفوض شده بود حضرت صاحب الامر فرمود خداوند تعالی شان زنان پیغمبر را بزرگ کرده
بود وایشان را بشرف مادر مؤمنان بودن مخصوص فرموده بود وحضرت رسول بحضرت
امیر المؤمنین فرموده بود که این شرف برای ایشان باقی است مادامیکه در طاعت خداوند
باشند وهر یك که از ایشان که بعد از من معصیت خداوند کنند وبر تو خروج نمایند تو
او را طلاق بگو واز این شرف او را بیند از که نسبتی بین او ومؤمنین نباشد تا آنکه سعد
میگوید عرض کردم دلیل چیست برانیکه امت برای خود شان امام تعیین نمیتوانند
بکنند فرمود که امت امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که
مفسد احوال ایشان باشد گفتم البته امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که
امت چه میدانند که کدام کس باعث صلاح خواهد شد واز ضمیر کسے خبر ندارند گاه
باشد که گمان کنند که مصلح است وآخر مفسد ظاهر شود واز همین علت است که مردم
نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که بجهت تأیید این مطلب برای تو
برهانی بیان کنم که عقل تو آن را قبول کند بگو پیغمبرانی که خداوند بخلق فرستاده وایشان را
از میان خلق برگزیده وکتابها برایشان فرو فرستاده وایشان را مؤید بوحی وعصمت
گردانیده وعلمهاے هدایت امتند وخیار جمیع امت را ایشان خوب میدانند وموسی
وعیسی از جمله ایشانند آیا جایز است که با وفور عقل وکیاست وکمال وعلم ایشان یك کس را
از امت اختیار کنند بمقتضی عقل وبعد برگزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود وایشان گمان
کنند که او مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خداوند با کمال عقل وعلم ونزول وحی
بر او از قوم خود هفتاد نفر کس را اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست
ومخلص میشمرد ایشان را آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانکه خداوند حال
ایشان را در قرآن بیان فرمود پس هرگاه برگزیدهٔ خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح
امت است وافسد امت ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر اختیار شدهٔ عوام الناس که

جرا از باطن مردم خبر ندادند و مهاجر و انصار که بر سرایر مردم اطلاع نداشتند چون تعیین امام
میتوانستند کرد پس میباید که امام از جانب خدا منصوب شود که عالم بباطن مردم است و
مصلح و مفسد را او میداند و آخر کار را او علم دارد و بعد از آن باعجاز فرمود و آنچه آن
خصم تو از تو پرسید که اسلام فلان و فلان بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که نه بطوع بود
و نه باجبار و کراهت بلکه از جهت طمع ریاست بود زیرا که ایشان با کفره یهود مخلوط
بودند و آن کفار و مشرکان بایشان خبر دادند از روی توریة و سایر کتابها احوال محمد را
و گفتند که او پادشاه خواهد بود و بر عرب غالب خواهد بود و از جهت کفر و عناد
خود شان میگفتند که او دعوی پیغمبری خواهد کرد و آنها از جهت طمع ریاست چون
حضرت رسالت اظهار نبوت نمود بظاهر شهادتین تلفظ کردند بطمع اینکه شاید
ولایتی و حکومتی بایشان بدهد و در باطن قائل نبودند و چون در آخر مایوس شدند
با منافقان بر بالای عقبه رفتند و دهنهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد
و دبها را انداختند که شتر آنحضرت را رم دهند و پیغمبر را بکشند پس خداوند جبرئیل را
فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری باو نرسید و حال ایشان حال
طلحه و زبیر که بحضرت امیر المومنین از جهت طمع دنیا بظاهر بیعت کردند که شاید
آنحضرت بهریکی از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند
و بر آنحضرت خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند پس سعد گفت چون
جواب مسئله های من تمام شد حضرت عسکری بنماز برخاست و حضرت صاحب
الامر نیز برخاست بنماز و من هم برگشتم و احمد بن اسحق را در راه دیدم گریان میآید
گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریهٔ تو چیست گفت آنجامه که حضرت فرموده بود پیدا نشد گفتم
باکی نیست برو بحضرت عرض کن خودش علاجش را میکند پس رفت و خندان برگشت
و صلوات بر محمد و آل او میفرستاد پس سوال کردم گفت که رفتم بخدمت حضرت دیدم
همان جامه در زیر پای حضرت است و در روی همان نماز میکردند سعد گفت حمد
خداوند را کردیم و چند روز که در آنجا ماندیم هر روز میرفتیم و حضرت صاحب الامر را
در نزد آنحضرت میدیدیم و ملازمت میکردیم چون روز وداع شد من و احمد با دو
مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یابن رسول الله
رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت شما بسیار دشوار است و بعد صلوات و سلام
بآنحضرت و پدرانش و اولادش فرستاد و گفت که از خدا میخواهم که این خریدن من
جمال مبارک شما را نباشد چون احمد آن را گفت حضرت گریست و فرمود ای پسر احمد
در دعا زیاده مطلب زیرا که درین برگشتن بجوار رحمت خداوند خواهی رفت احمد چون

این را شنید بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت از شما سوال میکنم که مرا مشرف سازی
بجامه از جامه های خود که کفن خود کنم حضرت سیزده درهم باو دادند و فرمودند که از
غیر اینها خرج مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد نیکوکاران را خدا ضایع
نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و بسه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد
و بیماری صعب او را عارض شد که از خود مایوس گردید و چون بحلوان رسیدیم در
کاروانسرائی فرود آمدیم احمد شخصی را از اهل قم طلبید که در آنجا بود و بعد از زمانی
گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید و ما هریک بمنزل خود برگشتیم چون صبح چشم گشودیم
کافور خادم امام حسن عسکری را دیدیم که میگوید خداوند شما را صبر نیکو بدهد در
مصیبت احمد و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند برخیزید و او را غسل دهید
و با این کفن او را کفن کنید و چون از غسل و کفن او فارغ شدیم گفت برخیزید و او را دفن
نمائید که او از همه شما گرامی تر بود در نزد امام حسن عسکری و پیشوای شما بود و این را
بگفت و از نظر ما غائب شد پس برخاستیم با گریه و نوحه او را دفن کردیم تمام شد
و بدانکه معجزات حضرت حجة بن الحسن علیه السلام بسیار است و حقیر باین چهل معجزه
اکتفا کرد از جهت اختصار و در بحار قریب بصد معجزه نقل کرده و در نجم الثاقب چهل معجزه
روایت کرده که جمله از آنها در بحار نقل نشده و در مدینة المعاجز یکصد و بیست و هفت
معجزه ذکر کرده است که همه آنها و آنچه حقیر ذکر نمود در زمان غیبت صغری واقع شده
و قبل از غیبت کبری اتفاق افتاده است و با وجود آنکه آنحضرت در آن ایام نیز مخفی بود و
از نظر اغیار و اشرار مستور بود و نمیدید او را مگر خواص شیعهٔ او و نائب خاص او و این همه
معجزات و خارق عادات از آنحضرت ظاهر شده با مخفی کردن شیعیان امر او را و ذکر نکردن
ایشان معجزات او را و امر کردن خود آنحضرت و پدرانش باخفاء و کتمان فضائل و مناقب
و ذکر او و اگر آنحضرت مثل باقی امامان از اول ولادتش در میان مردم ظاهر میشد و با
خلق آمد و رفت میکرد و با آنها الفت مینمود هرآینه معجزات و فضائل و مناقب آن
بزرگوار در زمان غیبت صغری بحد و حصر نمیآمد و تمامی معجزات جمیع انبیاء و اوصیاء و
فضائل و مناقب مرسلین و صد یقین از آنحضرت صادر و ظاهر میشد زیرا که خداوند
عالم در آن وجود مسعود چنان قوت و قدرت گذاشت و همچنین استعداد و قابلیت
باو عطا فرموده که قادر میشود باظهار معجزات جمیع خلیفه های خداوند چنانچه
شیخ جلیل فضل بن شاذان در حدیث صحیح روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر
بزنطی از حماد بن عیسی از عبد الله بن ابی یعفور که گفت حضرت صادق فرمود هیچ معجزه
از معجزات پیغمبران و اوصیای ایشان نیست مگر آنکه ظاهر خواهد گردانید خداوند

حلوان جائیست در بین کرمانشاه و قصر شیرین و قبر احمد بن اسحق در آنجا است و زیارتگاه مؤمنین است (منه)

مانند آن را بدست قائم ما بجهت تمام گردانیدن حجت بر دشمنان پس ازین حدیث
شریف معلوم شد که تمامی معجزات اجداد و آباء آنحضرت در آن وجود مبارک موجود است
علاوه بر معجزات پیغمبران گذشته و اوصیاء ایشان پس بنابراین که میتواند که از هزار
یکی از معجزات و فضائل آنحضرت را ذکر کند و کدام قادر بنقل آن میتواند بشود

گر نمیکردم ز خلق اندیشه‌ها ‌ ‌ در مدیحش کشف کردم رازها
گر بدیدم من لیاقت در امام ‌ ‌ من همیگفتم ز وصف آن امام
لیک خلق این جهان چون جاهلند ‌ ‌ ز استماع مطلب حق میرمند
لایق آن نباشد که گوید وصف او ‌ ‌ مجلس نورانیان خلاق او

واگر کسی تأمل و تفکر در مراتب
نواب آنحضرت بکند و کرامات و خارق عادات ایشان نظر کند فی الجمله پی بمعرفت آن
بزرگوار میبرد زیرا که جلالت قدر مولی از شئونات و مراتب خادم و عبد او ظاهر میشود
پس از جهت نمونهٔ این مطلب شمه‌ای از فضیلت بعضی نائبان آنحضرت در اینجا ذکر شود

پس میگوئیم که روایت کرده شیخ محدث فقیه عماد الدین ابو جعفر محمد بن علی بن محمد طوسی
مشهدی در کتاب ثاقب المناقب از حسین بن علی بن محمد قمی معروف بابی علی بغدادی
که گفت من در بخارا بودم پس شخصی که معروف بود بابن غار سپرده قطعهٔ طلا داد بمن
و امر کرد مرا که تسلیم کنم آنها را در بغداد بشیخ ابو القاسم حسین بن روح نائب حضرت
حجة بن الحسن پس حمل کردم آنها را با خود و چون به بیابان آمویه رسیدم یکی از آن
سبیکها مفقود شد از من و عالم نشدم بآن تا آنکه داخل بغداد شدم و آنها را حاضر
کردم که ببرم باو و تسلیم کنم دیدم یکی از آنها از من مفقود شده پس سبیکهٔ بوزن آن
خریدم و بآن نه سبیکه اضافه نمودم آنگاه داخل شدم بنزد حسین بن روح در بغداد
و آن سبیکها را بنزد او گذاشتم آنها را یك بیك ملاحظه نمود و برداشت و سبیکهٔ مرا
بیرون کرد و فرمود بگیر این سبیکهٔ خود را و آن را گم کرده بودی در آن بیابان خاو رسید
و این اوست و همان سبیکهٔ که من گم کرده بودم در آن بیابان بیرون آورد و من آن را
شناختم ونیز در همان کتاب روایت کرده از همان شخص جلیل القدر که گفت زنی از من
سؤال کرد که وکیل مولای ما صاحب الزمان کیست پس قبل از من بعضی از اهل قم باو
گفت که او حسین بن روح است و اورا بآن زن دلالت کردند پس من با آن زن بخدمت
او مشرف شدیم وبعد از آن همان زن گفت که ای شیخ چه با من است فرمود با تو هرچه
هست آن را ببر بدجله بینداز پس برد و بدجله انداخت آن را و برگشت بنزد حسین بن
روح پس شیخ فرمود بخادم خود که بیرون بیاور حقه را برای ما پس حقه بنزد او آورد پس
بآن زن فرمود این همان حقه است که با تو بود و آن را بدجله انداختی گفت بلی فرمود
خبر بدهم ترا با آنچه در آن هست یا تو خبر میدهی مرا گفت بلکه تو خبر بده مرا فرمود در

این حقه یك جفت دستینه است از طلا و حلقه بزرگی که در آن جوهریست و در آن
حلقهٔ صغیر که در آن جوهریست و دو انگشتری یکی فیروزج و دیگری عقیق پس ملاحظه
کردند و دیدند که همان نحو است که فرموده است و من و آن زن و دیگران یك بیك
نگاه کردیم و از شعف دیدن این معجزه بیخود شدیم و راوی گفته بعد از ذکر این حدیث
و حدیث سابق که من شهادت میدهم در نزد خدا روز قیامت در آنچه خبر دادم بآن
که بهمان نحو است که ذکر کردم نه زیاد کردم در آن و نه کم نمودم و سوگند خورد بدوازده
امام که راست گفتم در آن نه افزون کردم بر آن و نه کم نمودم از آن و ازین قبیل احادیث
در فضیلت نائبان آنحضرت و وکلاء آن بزرگوار بسیار است و مقصود اشاره بود بشان
ایشان فی الجمله

باب نهم در ذکر چهل آیه که در شأن و ظهور حضرت حجة بن الحسن
صاحب الزمان علیهم السلام نازل شده و احادیث مستفیضه و بلکه متواتره در تفسیر
آن آیات وارده شده است که مراد از آن ایه آنحضرت است و یا ظهور آن بزرگوار پس بعون الله
میگوئیم

آیهٔ اول در جزو ثانی از سورهٔ بقره قوله تعالی أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی در هر جا بوده باشید خداوند جمیع شما را میآورد و
حاضر میکند و بدرستیکه خداوند تعالی بر همه چیز قدرت دارد و احادیث متواتره در
تفسیر این آیه وارد شده که مراد ازین اصحاب حضرت قائم است چنانچه در بحار همهٔ آنها
در مواضع متعدده ذکر کرده و در تفسیر صافی بآنها اشاره فرموده و در تفسیر عیاشی و
مجمع از حضرت امام رضا روایت کرده‌اند در این آیه که فرموده هرگاه ظاهر شود قائم ما
اهل بیت پس هر آینه جمع میکند خداوند جمیع شیعیان ما را از شهرها و بلاد بخدمت
آنحضرت و همه در حضور او میباشند ‌ ‌ و ایضا در تفسیر عیاشی و کمال الدین روایت کرده‌اند
از حضرت صادق که فرمود بدرستیکه این آیه نازل شده است در اصحاب حضرت قائم و
بدرستیکه اصحاب آنحضرت مفقود میشوند شب از فراش خود پس صبح میکنند در مکه
و بعضی از ایشان در روز سیر میکنند در میان ابر و ما میشناسیم نام او و نام پدر او و
نسب او را ‌ ‌ مؤلف میگوید حدیث دوم بیان است بر حدیث اول و مراد جمع شدن
اصحاب آنحضرت است نه تمامی شیعیان

آیهٔ دوم ایضا در جزو دوم از همان سوره
قوله تعالی وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ یعنی البته امتحان میکنیم شما را بچیزی از ترس و گرسنگی و ناقص
شدن مالهای شما و نقصان نفس شما و کمی میوه‌های زراعت و درختها تا از برای خود
شما معلوم شود که کدام یکی از شما از امتحان سالم بیرون میشوید و بشارت بده در
وقت صبر کنندگان را و در کمال الدین و در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده

که فرمود که اینها علامات قبل از ظهور حضرت قائم است واینها از جانب خداوند بر
مؤمنان وارد میگردد و فرمود بچیزی از ترس ترس از پادشاهان بنی امیه در آخر سلطنت
آنها است وگرسنگی بسبب گرانی نرخها درمیان مردم ونقصان مالهای مردم بفساد
تجارت وکمی منفعت ونقصان در نفس مردم بمرگ زرد وبمردن فاحش وکمی ثمرات ومیوه‌ها
بسبب قلت حاصل وکمی دخل زراعتها وبشارت بده بر صبر کنندگان در وقت تعجیل
ظهور قائم آل محمدؐ واین تأویل آیه است وتأویل آن را نمیدانند مگر خداوند وآنکسانی
که راسخ در علمند تمام شد   مؤلف میگوید مراد از فرمایش آنحضرت که ترس از پادشاهان
بنی امیه در آخر سلطنت آنها شاید طائفهٔ فلان باشد زیرا که ایشان از نسل بنی امیه
هستند چنانکه مورخ فرانسوی این را تفصیلاً بیان کرده وجناب عالم جلیل مؤید
الاسلام در جریدهٔ خود که در اول محرم سال هزار وسیصد وبیست وهشت نوشته از او
نقل کرده هرکه خواهد رجوع کند ومراد از مرگ زرد ومرگ فاحش شاید وبا باشد ویا
مرگ پی در پی باشد که مردم بسیار در زمانی اندکی تلف میشوند یا بجنگ ویا بغیر آن
ومقصود زیاد شدن مرگ است از متعارف ومراد از فرمایش آنحضرت که این تأویل
آیه است همان معنای اخر است که فرمود بشارت بده بر صبر کنندگان در وقت تعجیل
ظهور قائم یعنی متصل شدن لفظ تعجیل ظهور قائم بآیه تأویل است نه همهٔ آنچه سابقاً
بیان فرمود پس معلوم شد که این آیه مثل آیهٔ سابقه در شأن آنحضرت نازل شده است

آیهٔ سیم در جزو مزبور از سورهٔ مذکور   قوله تعالی   وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ
يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ   یعنی بکشید کافران را
تا فتنه نباشد در زمین وبوده باشد دین خالص از برای خدا پس اگر قبول نهی وامر
خداوند را کردند پس جزاء نیست مگر بر ظالمان یعنی بعد از توبه از کفار دست برداشته
میشود واز ظالمان برداشته نمیشود ودر احادیث بسیار وارد شده که مراد از ظالمان
درین آیه ظالمان حضرت امام حسین است که حضرت قائم از ایشان دست بر نمیدارد
چنانکه در علل الشرایع از حضرت امام رضاؑ روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند که
چه میفرمائید در حدیثیکه از حضرت صادق روایت شده وفرموده وقتیکه قائم ما
اهل بیت ظاهر شود میکشد اولاد قاتلان حضرت امام حسین را بسبب کردار پدران
آنها حضرت امام رضا فرمود حدیث صحیح است عرض کردند خدا فرموده که کسی وزر کسی را
بر نمیدارد حضرت فرمود راست فرموده است خداوند ولکن اولاد قاتلان حضرت حسینؑ
راضی میشدند بکردارهای پدران خود وبآن فخر میکردند وهرکسی که راضی باشد
بچیزی پس میشود مثل آنکس که آن را کرده واگر در مغرب کشته شود ودر مشرق کسی

بآن راضی شود هر آینه آنکس شریک آن قاتل است در عذاب در نزد خداوند بدرستیکه
میکشد حضرت قائم در وقت ظهورش اولاد قاتلان امام حسین را بسبب راضی بودن
ایشان بکردهای پدران خود ودر تفسیر عیاشی از آنحضرت روایت کرده در تفسیر
این آیه که فرمود خداوند قهار تعدی ومجازات سخت نمیکند مگر بر اولاد قاتلان
آنحضرت بدست حضرت قائم وقریب باین مضمون در روایت دیگر نقل کرده وازقبیل
این اخبار بسیار است   مؤلف میگوید مجازات سخت حضرت قائمؑ اختصاص ندارد
باولاد قاتلان آنحضرت زیرا که از حکم آنها حکم پدران واضح است

آیهٔ چهارم در همان سوره وهمان جزو   قوله تعالی   هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ
بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ   چنانچه حضرت امام رضاؑ قرائت فرموده ودر
رسالهٔ تحفة الاخیار بیان کردیم وترجمه‌اش اینست آیا نظر میکنند مگر باینکه بیاورد
خداوند برایشان ملائکه را در سایبانهای ابر وامر برایشان تمام میشود ومهلت بآنها
داده نمیشود عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت باقرؑ روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا
من نگاه میکنم بقائم بتحقیق استعلاء وغالب شده بر نجف اشرف پس وقتیکه بر نجف آمد
نشر میکند علم حضرت پیغمبر را پس وقتیکه نشر نمود رایت آنحضرت را نازل میشوند بر حضرت
قائم ملائکهٔ بدر وخود آنحضرت نازل میگردد در قبه‌هائی از نور در زمانیکه نازل میشود
بر پشت کوفه ووارد میشود در آنجا بفاروق اعظم که امیر المؤمنین است واین در وقت نزول
آنحضرت است   واما قُضِيَ الْأَمْرُ   پس مراد از آن داغ گذاشتن است بر خرطوم کفار در
روزی که کافران را داغ میگذارند   وایضاً عیاشی در تفسیر این آیه از آنحضرت روایت
کرده که فرمود نازل میشود حضرت قائم در هفت قبه از نور ومعلوم نمیشود که در کدام یکی
هست در وقت نزول آنحضرت پس ازین دو حدیث معلوم شد که مراد از نزول ملائکه
درین آیه آن ملائکه است که بر حضرت قائم نازل میشود در سایبانهای ابر ونیز تشریف
آوردن آنحضرت است در قبه‌های نور ومراد از قضی الامر درین آیه انجام دادن آن
حضرت است بر کار کافران وواضح شد که آیه در شأن آنحضرت است

آیهٔ پنجم در جزو سیم از سورهٔ آل عمران   قوله تعالی   أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا   یعنی آیا طلب میکنند غیر دین خدا را وحال
آنکه بر دین خداوند سلم شده وگردن نهاده آنکس که در آسمانها است وآنکه در زمین
است یا برغبت یا بکراهت عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت نموده که
فرمود این آیهٔ شریفه نازل شده در خصوص قائم آل محمدؐ ونیز در روایت دیگر از آن
حضرت نقل نموده که این آیه را تلاوت فرمود وبعد از آن فرمود که زمانی که قائم ما اهل

بیت ظاهر شود نماند یک قطعه از زمین مگر آنکه ندا میشود در آن بشهادتین و در مجمع از آنحضرت روایت کرده که فرمود معنای این آیه اینست که مجبور میشود اقوام و طوائف مردم بر اسلام و میآیند قومهای متعدد بالطوع و رغبت و جمعی بالاکراه و از ترس شمشیر در زمان حضرت قائم چنانچه در صافی فرموده پس از این احادیث معلوم شد که این آیه در شان آنحضرت است آیهٔ ششم در جزو چهارم از همان سوره قوله تعالی وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا یعنی هر که داخل شود بران در امان و آسوده میشود و در علل الشرایع در تفسیر این آیه روایت کرده که صادق آل محمد با بو حنیفه فرمود که خبر بده مرا از این آیه وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا این کدام زمین است ابو حنیفه گفت کعبه است حضرت فرمود آیا میدانی که حجاج بن یوسف در وقتیکه منجنیق گذاشت عبد الله بن زبیر در کعبه پس او را گرفت و کشت آیا او در امان و آسوده بود پس ابو حنیفه ساکت شد و چیزی نگفت پس از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این فرمود تفسیرش اینست که هر که بیعت کند بقائم ما اهل بیت بعد از ظهورش و داخل شود در اصحاب آنحضرت و مسح کند دست او را پس در امان است پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در شان آنحضرت نازل شده است آیهٔ هفتم قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ الی قوله قَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ یعنی آیا نگاه نمیکنی بسوی کسانیکه گفته شد بایشان که باز دارید دست خود را از جنگ مانکه گفتند خدایا چرا واجب نوشتی و لازم کردی برای ما جنگ را و چرا ما را موخر نگردانیدی تا بوقت نزدیک در کافی و در تفسیر عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که فرمود مراد از كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ دست باز داشتن است با حضرت امام حسن از كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ وجوب جهاد است با حضرت امام حسین و مراد از إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ تاخیر است تا زمان ظهور حضرت قائم آل محمد پس بدرستیکه او است ظفر و مومنین در آن وقت غالب میشوند بر دشمنان پس معلوم شد که این آیه در شان آنحضرت است در سورهٔ نساء آیهٔ هشتم قوله تعالی در سورهٔ انعام فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ یعنی پس وقتیکه نسیان کردند آن چیزی را که متذکر شده بودند بآن پس گشادیم بر ایشان درهای همه چیزها را تا آنکه وقتیکه شاد شدند بآن چیزی که عطا شدند گرفتیم ایشان را ناگهان پس آن زمان آنها مأیوس شدند در تفسیر علی بن ابراهیم از حضرت باقر روایت کرده که فرمود در تفسیر این آیه پس وقتیکه نسیان نمودند آن چیزی را که متذکر شده بودند یعنی

پس وقتیکه ترک کردند ولایت امیر المومنین را و حال آنکه مامور شده بودند بآن گشادیم بر آنها درهای همه چیزها را از دولت در دنیا و آنچه بر آنها بسط و وسعت شده بود در دنیا پس اخذ کردیم آنها را ناگهان یعنی اخذ میکنیم ایشان را بقیام حضرت قائم آل محمد گویا که از برای آنها پادشاه نبوده هرگز پس از این حدیث معلوم شد که مراد از قول خدا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً ظهور حضرت قائم است بدون شبهه آیهٔ نهم در همان سوره قوله تعالی يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ یعنی روزیکه میآید بعض علامتهای خداوند تو نفع نمیدهد و فایده نمیکند هیچ نفس را ایمان او که از اول ایمان نیاورده بود شیخ صدوق در کمال الدین در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود مراد از این آیه ظهور قائم است که انتظار شده است و ایضا در این کتاب روایت کرده از آنحضرت که فرمود مراد از آیات امامان هستند و مراد از این آیه انتظار شده حضرت قائم منتظر است پس در روز ظهور او نفع نمیدهد هیچ نفس را ایمان او که از اول نبوده تمام شد مولف گوید مراد از بودن ایمان قبل از آن زمان بودن ایمان است در میثاق چنانچه در کافی از آنحضرت روایت کرده که مراد از آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ روز میثاق است و در احادیث بسیار این آیه تفسیر شده بطلوع آفتاب از مغرب چنانچه در کتاب توحید و در احتجاج طبرسی و در تفسیر قمی و در کتاب خصال و کافی روایت کرده اند و ابدا منافات در بین اخبار نیست زیرا که مراد از طلوع آفتاب از مغرب ظهور آنحضرت است چنانچه صعصعه در حدیث مفصل تفسیر نموده طلوع آفتاب از مغرب را بظاهر شدن آنحضرت همچنانکه در صافی نقل کرده پس معلوم شد که مراد از این آیه ظهور آن بزرگوار است آیهٔ دهم در سورهٔ اعراف قوله تعالی إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی بدرستیکه روی تمام زمین از برای خداوند است و زمین را میدهد و در آن قائم مقام میکند آنکسی را که خواهد از بندگان خود و عاقبت از برای پرهیزکاران است و عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود در کتاب امیر المومنین این آیه را ذکر کرده بود و بعد از آن فرموده بود که من و اهل بیت من هستیم که خداوند زمین را بما داده و ماییم متقیان و تمامی روی زمین از ما است پس هر کس از مسلمانان آباد کند یک قطعه از زمین را و زراعت کند در آن پس باید ادا نماید زکوة آن را بر امام از اهل بیت من و بعد از این از برای او حلال است آنچه از آن میخورد و اگر بعد از آباد کردن آن خرابه بگذارد آن را پس کس دیگر از مسلمانان آن را آباد کند پس آنکس احق و اولی است بر آن زمین پس واجب است بر او که ادا کند زکوة آن را بر امام از اهل بیت من و بعد از آن

از برای آنکس حلال است آنچه از آن زمین میخورد تا آنکه ظاهر شود قائم اهل بیت با شمشیر
پس حضرت قائم آل محمد ص اخذ میکند ومالك میشود روی زمین را و منع میکند مردم را از
زمین و ایشان را از آن خارج نماید چنانچه حضرت پیغمبر مالك شد و منع میکرد مردم را از زمین
پس بدرستیکه حضرت قائم چنان خواهد کرد مگر آن زمینهائی که در دست شیعیان ما
بوده باشد پس حضرت قائم مقاطعه میکند با شیعیان ما و زمین را در دست ایشان
میگذارد واز آنها نمیگیرد مگر زکوة را پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در شان
حضرت قائم نازل شده است ومراد از مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ آنحضرت است وزمین را آن
بزرگوار مالك خواهد شد وغیر شیعه را از زمین منع خواهد فرمود واحادیث در این معنی
بسیار است وهمه آنها را حقیر در کتاب مسائل النجفیه ذکر کرده واین مطلب را واضح و
روشن نموده ودر اینجا مجال ذکر آنها نیست آیه یازدهم قوله تعالی در سوره انفال
وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی بکشید کافران را تا آنکه
نباشد شرك وکفر در روی زمین وبوده باشد تمامی دینها از برای خداوند در
تفسیر عیاشی ومجمع از حضرت صادق ع روایت کرده اند که فرمود تاویل این آیه هنوز نیامده
واگر بتحقیق قائم ما اهل بیت ظاهر شود زود باشد که درك نماید تاویل این آیه را کسیکه
که در آن زمان بوده باشد والبته میرسد دین حضرت پیغمبر تا آنجا که شب میرسد
تا آنکه نماند شرك وکفر در روی زمین چنانکه خداوند فرموده يَعْبُدُونَنِي وَلَا
يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا یعنی عبادت میکنند بمن وشریك قرار نمیدهند برمن هیچ چیز را
ونیز در کافی در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود تاویل این آیه هنوز نیامده
بدرستیکه پیغمبر رخصت داد بر کفار واز آنها جزیه قبول کرد بجهت حاجت خود و
حاجت اصحاب خود پس هرگاه بتحقیق بیاید تاویل این آیه قبول نمیشود از آنها جزیه
ولکن آنها کشته میشود تا آنکه خداوند را واحد وبی شریك بدانند وتا آنکه نبوده
باشد در روی زمین شرك پس از این دو حدیث واضح گردید که این در شان آنحضرت
نازل شده ومعنای این در زمان آن بزرگوار ظاهر خواهد شد وحقیر شرح این آیه را در
کتاب کشف الحجاب در نجاست اهل کتاب ذکر نموده ومطلب را از این واضحتر بیان کرده
آیه دوازدهم قوله تعالی در سوره برائت يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ
يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ یعنی اراده میکنند برآنکه خاموش
نمایند نور خدا را بدهان خودشان یعنی به بد گوئی وانکار فضائل نور خداوند و منع
میکند خداوند مگر آنکه تمام کند نور خود را و هرچند یکه مکروه میدارند کافران
آن اتمام نور خدا را در تفسیر این آیه در کمال الدین از حضرت صادق ع روایت کرده که

فرمود بتحقیق فرعون ملعون پاره کرد شکمهای حامله را در بنی اسرائیل بجهت پیدا کردن
حضرت موسی وهمچنین بنی امیه وبنی عباس وقتیکه واقف شدند برآنکه زوال سلطنت
آنها در دست قائم اهل بیت ع خواهد شد برما عداوت کردند وبرما شمشیر کشیدند
واهل بیت پیغمبر را کشتند همه اینها بجهت طمع بود برآنکه برسند بقائم ما اهل بیت و
او را بکشند پس منع میکند خداوند از این که کشف کند امر او را بر یك نفر از ظلمه
مگر آنکه تمام کند نور خود را وهرچند یکه مکروه بدارد آن را کافران پس از این تفسیر واضح
گردید که این آیه شریفه در شان آنحضرت نازل گردیده آیه سیزدهم در سوره توبه
قوله تعالی هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ
كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی خداوند آن وجود مقدسی است که فرستاد پیغمبر خودش محمد بن
عبد الله را بهدایت واضحه وبا دین حق وثابت تا آنکه دین آنحضرت را غالب کند بر
تمامی دینها وهرچند یکه مکروه میدارند آن را مشرکان در کمال الدین از حضرت
صادق ع روایت کرده در تفسیر این آیه که فرمود قسم بخداوند هنوز نازل نشده تاویل این
آیه ونازل نمیشود تاویل آن حتی آنکه ظاهر شود قائم آل محمد ع پس وقتیکه ظهور کرد
حضرت قائم ما نماند کافری بخداوند ونه مشرك بامام مگر آنکه مکروه میدارد ظهور
آنحضرت را وکافران ومشرکان چنان کشته میشوند که اگر یك کافری ویا یك مشرکی
در جوف یك سنگ باشد آن سنگ صدا میکند ای مومن در بطن من کافری است مرا
بشکن واو را بکش ودر کافی از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده در تفسیر این آیه که
فرمود خداوند آن واجب الوجود است که امر فرمود رسول خود را بولایت وصی خود و
ولایت وصی خود دین حق است تا آنکه غالب کند دین حق را بر تمام دینها در زمان
ظهور حضرت قائم آل محمد ص وخداوند تمام کننده ولایت امام قائم است هرچند یکه
مکروه بدارند آن را کافران بولایت علی علیه السلام عرض کردند آیا این تنزیل آیه
است فرمود بلی این کلام تنزیل است واما غیر این کلام آخر پس آن تاویل است واز این
قبیل احادیث در تفسیر این آیه بسیار است وجمله از آنها را در کتاب تحفة الشیعه در تفسیر
همین آیه ذکر کرده ام پس واضح شد که این آیه در شان آنحضرت نازل شده
آیه چهاردهم قوله تعالی در سوره یونس بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب نمودند بآنچه احاطه نمیکنند بدانستن آن وحال آنکه
هنوز نیامده تاویل آن برایشان در تفسیر این آیه عیاشی از حضرت باقر ع روایت
کرده که از آنحضرت پرسیدند از چیزهای بزرگ از رجعت ائمه وغیر آن یعنی ظهور قائم
پس فرمود بدرستیکه این چیزها که از من سوال میکنید هنوز وقت آن نیامده وخداوند

فرموده بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ الآية ومثل این روایت را از حضرت صادق
روایت کرده است وعلی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده که این آیه در خصوص رجعت نازل
شده وتکذیب کردند برجعت که آن رجعت نمیشود پس ازین احادیث ظاهر میشود که این
آیه در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد نازل شده زیرا که در زمان ظهور آنحضرت از
برای مؤمنان رجعت خواهد شد چنانکه در باب ششم درخصایص آنحضرت ذکر شد
وبعد ازین نیز میاید آیه پانزدهم در سوره یونس قوله تعالی أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ
لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آگاه باشید بدرستیکه دوستان خدا نه خوف
ونه ترس برای ایشان است ونه ایشان محزون میشوند در کمال الدین در تفسیر این
آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود طوبی از برای شیعیان قائم ما اهل بیت که
منتظر باشند بظهور او در ایام غائب شدن او واطاعت میکنند براو در وقت ظهور
او وایشان است اولیاء الله که نه خوف برایشان است ونه ایشان محزون میشوند پس
ازین تفسیر واضح شد که این آیه در بیان حال اصحاب حضرت قائم است
آیه شانزدهم در همان سوره قوله تعالی لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
یعنی از برای ایشان است بشارت در دنیا ودر آخرت درکافی در تفسیر این آیه از حضرت
باقر روایت کرده فرمود بشارت میدهد خداوند بر ایشان بقیام قائم آل محمد وبظهور
او وبکشتن دشمنان ایشان در دنیا وبشارت میدهد بایشان در آخرت بنجات دادن
ووارد شدن ایشان بر محمد واولاد صادقین او در حوض کوثر پس ازین تفسیر معلوم
شد که این آیه در شأن آنحضرت است زیرا که صریح حدیث دلالت دارد بر اینکه مراد
ازین بشارت درین آیه سلطنت آن بزرگوار است که از برای مؤمنان در آن زمان میسر
خواهد شد بکشته شدن دشمنان ایشان وظاهر شدن عدل وداد بدست قائم آل
محمد صلی الله علیه وآله آیه هفدهم قوله تعالی در سوره هود وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ
الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ یعنی واگر بتاخیر بیندازیم ما از ایشان عذاب را تا وقت
مخصوص که وقت امت معدوده است یعنی ما بر کفار وفجار مهلت دادیم تا زمان
امت معدوده وشمرده شده وبعد از آن عذاب خواهیم کرد علی بن ابراهیم در تفسیر
این آیه از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود مراد از امت معدوده اصحاب
قائم است وآنها سیصد وده وزیاده است وعیاشی از حضرت صادق روایت کرده
که فرمود امت معدوده حضرت قائم آل محمد واصحاب آنحضرت است وباز از آن
حضرت روایت کرده که فرمود امت معدوده عدد ایشان بقدر عدد اصحاب بدر است و
نیز از حضرت باقر روایت کرده که فرموده اصحاب قائم سیصد وده وچیزی زیاد است

وایشانند قسم بخداوند امت معدوده که در قرآن خدا فرموده وبعد این آیه را تلاوت
فرمود وبعد از آن فرمود مجتمع میشوند اصحاب حضرت قائم بخدمت او بشتاب مثل اجتماع
نمودن ابرهای وقت پائیز در یکجا ودرکافی نیز این حدیث را نقل کرده ودر تفسیر این
آیه قمی فرموده یعنی اگر ما بر مردم بدکار واشرار مهلت بدهیم ونعمت بایشان کرامت
بکنیم درین دنیا تا وقت ظهور حضرت قائم پس ایشان را برگردانیم وبر ایشان عذاب
میکنیم در آن زمان وآنها حالا میگویند چه باعث شده که عذاب را از ما حبس
میکند یعنی این را بطریق استهزاء گویند که چرا قائم ظهور نمیکند وچرا ما را نمیکشد
پس ازین احادیث واضح شد که این آیه در شأن او واصحاب او است
آیه هجدهم در سوره هود قوله تعالی بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی
باقیمانده خداوند از برای شما خیر است اگر مؤمن باشید بخداوند وبرسول ودر
کمال الدین در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود اول چیزی که نطق
میکند بآن قائم آل محمد در وقت ظهورش این آیه است وبعد از آن میفرماید که منم
بقیة الله وحجت خداوند وخلیفة الله بر شما پس سلام نمیکند بحضرت قائم سلام
کننده مگر آنکه میگوید السلام علیك یا بقیة الله فی ارضه یعنی سلام بر تو ای باقی
مانده خداوند در زمین او پس ازین تفسیر معلوم شد که مراد ازین آیه آنحضرت
است ودر باب القاب نیز ذکر شد آیه نوزدهم قوله تعالی در سوره حجر قَالَ
فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی خداوند فرمود بابلیس که تو از مهلت
شدگانی تا روز وقت معلوم عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده
که از آنحضرت پرسیدند از معنی این آیه پس براوی فرمود آیا تو گمان میکنی که مراد از
یوم وقت معلوم روزی است که مردم در آن محشور میشوند چنین نیست بدرستیکه
خداوند عالم مهلت داد بابلیس تا روزیکه قیام میکند در آن قائم ما اهل بیت پس
وقتیکه خدا تعالی برانگیخت قائم ما را میاید بمسجد کوفه وابلیس ملعون بیاید بحضور
آنحضرت تا آنکه ابلیس بزانو درآید در پیش روی آنحضرت پس ابلیس میگوید واویلاه
ازین روز پس آنحضرت میگیرد از پیشانی او پس گردن او را میزند پس این روز است یوم
وقت معلوم وقمی روایت کرده که یوم وقت معلوم آن روز است که حضرت پیغمبر سر
ابلیس را میبرد ومنافات بین این دو تفسیر ندارد زیرا که سر بریدن پیغمبر ابلیس را
همان گردن زدن حضرت قائم است آن ملعون را پس معلوم شد که این آیه در وقت
ظهور آنحضرت است ودر شأن او است ودر بعضی از اخبار وارد شده که مراد از وقت
معلوم روز نفخه صور است پس آن تقیه است زیرا که عامه این آیه را چنین تفسیر

کرده اند ایهٔ بیستم قوله تعالی در سورهٔ حجر اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِینَ
وَاِنَّهَا لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ یعنی بدرستیکه درین هر آینه علامات است ازبرای اشخاص
با فراست وبدرستیکه آن علامات در راه مقیم و در طریق و محل قوام است . در
کمال الدین در تفسیر این ایه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود زمانیکه ظهور
کند قائم ما اهل بیت نمی ایستد در پیش آنحضرت احدی از خلق خدا مگر آنکه میشناسد
او را که مؤمن است او و یا بدکار و از اشرار است و در آنحضرت آیه است ازبرای متوسمین
وآنحضرت آیه است ازبرای متوسمین و او است سبیل مقیم پس ازین تفسیر معلوم شد که
مراد ازین آیه حضرت قائم است و در شان او نازل شده و این حدیث منافات ندارد
با بعضی اخبار که وارد شده که مراد از متوسمین ائمه علیهم السلام است و یا آنکه مؤمنین
است زیرا که آیات شریفه تنزیل دارد و تاویل دارد و تاویل نیز مراتب دارد پس شاید
ائمه تنزیل آیه است و حضرت قائم تاویل و یا بعکس و شاید مؤمنین تنزیل است و ائمه
تاویل آن و حضرت حجة بن الحسن تاویل از تاویل است و همچنین است در سائر آیات که
ذکر شده و بعد ازین ذکر خواهد شد ایهٔ بیست و یکم در سورهٔ نحل قوله تعالی وَاَقْسَمُوا
بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا یَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ یَمُوتُ بَلٰی وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا
یَعْلَمُونَ الخ یعنی قسم یاد کردند بخداوند با جد و جهد بر اینکه زنده نمیکند آن
کسی را که مرده است نه چنین نیست بلکه زنده میکند خداوند مرده‌ها را و این زنده
کردن آنها وعده حق است بر خداوند ولکن اکثر مردم نمیدانند . در کافی و در تفسیر
عیاشی از حضرت صادق روایت کردند که فرمود یا ابا بصیر چه میگوئی درین آیه عرض
کرد مردم میگویند که مشرکین قسم یاد میکردند و بحضرت رسول میگفتند که خداوند
مرده‌ها را زنده نمیکند پس حضرت فرمود تف باد بر کسی که این را گفته باشد سؤال
بکن از آنها آیا مشرکین بخدا قسم یاد میکنند و یا بلات و عزی ابو بصیر عرض کرده فدای
تو شوم حقیقت را بمن بفرما در معنی این آیه فرمود ای ابا بصیر بتحقیق هرگاه ظهور کند
قائم ما اهل بیت زنده میکند خداوند قومی را از شیعیان ما پس حضرت قائم از
ایشان بیعت میگیرد در حالتیکه شمشیر ایشان در دوش میشود پس این خبر میرسد
بقوم دیگر از شیعیان ما که نمرده اند با همدیگر میگویند زنده شده فلان و فلان و فلان
و از قبرهای خود بیرون آمده اند و در حضور حضرت قائم هستند و بعد ازین خبر زنده
شدن مرده‌ها بگوش دشمنان اهل بیت میرسد پس آنها میگویند ای طائفهٔ شیعه چقدر
دروغ میگوئید شما و با وجود آنکه این ایام دولت و سلطنت و دنیا است شما است باز
هم شما دروغ میگوئید و خبر با همدیگر میدهید که مرده‌ها زنده شدند بخداوند قسم

یاد میکنیم مرده‌ها زنده نمیشوند تا روز قیامت پس خداوند قول آنها را در قرآن حکایت
کرده و فرموده وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ تا آخر و در تفسیر قمی از حضرت صادق روایت کرده که
فرمود چه میگویند مردم درین آیه عرض کردند میگویند این آیه نازل شده در کفار حضرت
فرمود کفار بخداوند قسم یاد نمیکنند و بدرستیکه این آیه نازل شده در امت محمد ص
که بایشان گفته شد که شما زنده میشوید و قبل از قیامت رجوع میکنید پس ایشان قسم
یاد میکنند که آنها رجعت نمیکنند پس خداوند قول ایشان را رد نمود و فرمود
لِیُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی یَخْتَلِفُونَ فِیهِ وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّهُمْ کَانُوا کَاذِبِینَ یعنی زنده میکند
ایشان را خداوند تا آنکه واضح نماید برای آنها آن چیزی را که در آن اختلاف میکردند
یعنی در رجعت و تا آنکه بدانند آنکسانیکه کافرند که آنها دروغگو بودند پس حضرت
فرمود یعنی در رجعت بر میگردانند آنها را پس میکشد ایشان را حضرت قائم آل محمد ص
و شفا میدهد بر سینه‌های مؤمنین وایضا در تفسیر عیاشی از آنحضرت روایت
کرده که فرمود چه میگویند مردم درین آیه عرض شد باو میگویند که قیامت و زنده
شدن و نشر شدن نیست فرمود دروغ گفتند بخدا قسم بدرستیکه این زنده شدن
در آن زمان است که ظاهر شود قائم آل محمد ص و رجعت کنند با او رجعت کنندگان
پس آن وقت میگویند اهل خلاف شما بتحقیق ظاهر شده ای طائفهٔ شیعه دولت شما
و این از دروغ گفتن شما است که میگوئید فلان و فلان رجعت کرده نه چنین نیست
بخدا قسم لَا یَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ یَمُوتُ آیا نمی بینی که خداوند فرموده وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ
اَیْمَانِهِمْ و بودند مشرکین اشد تعظیما از برای لات و عزی از اینکه قسم یاد کنند
بغیر آنها پس خداوند در جواب رد آنها فرموده بَلٰی وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا الخ پس ازین
احادیث واضح شد که این آیه در شان آنحضرت و ظهور آن بزرگوار نازل شده
ایهٔ بیست و دوم در سورهٔ بنی اسرائیل قوله تعالی فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولٰیهُمَا بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ
عِبَادًا لَنَا اُولِی بَاْسٍ شَدِیدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّیَارِ وَکَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا یعنی پس
وقتیکه میآید وعدهٔ اول آن طغیان و فساد مبعوث میکنیم بر شما بندگان خود مانرا
که صاحب قدرت شدید در جنگ پس شما را طلب میکنند و در خانه‌های شما شما را
بدست میآورند و از جهت کشتن شما را میگیرند و این وعده هر آینه خواهد شد در
کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کردند که فرمود مراد از فساد دو مرتبه
اول آیه یکی قتل امیر المؤمنین است و یکی زخم زدن بحضرت امام حسن است و مراد از
علو کبیر کشتن حضرت امام حسین است و مراد از عِبَادًا لَنَا قومی است که خدا مبعوث
میکند ایشان را قبل از ظهور حضرت قائم آل محمد ص پس نمیگذارند خون آل محمد را مگر آنکه

میگیرند و قاتلان ایشان را میکشند و مراد از وَعْدًا مَفْعُولًا ظهور حضرت قائم است
و نیز در تفسیر عیاشی از حضرت باقرؑ روایت کرده که فرمود مراد از عِبَادًا لَنَا حضرت قائم و
اصحاب آنحضرت است و منافات در بین این دو حدیث نیست زیرا که مراد از قومی که
قبل از ظهور آنحضرت مبعوث میشوند اصحاب آنحضرت است که قبل از آمدن آن بزرگوار
بکوفه بنی امیه را میکشند پس معلوم گردید که این آیه در شان حضرت قائم آل محمدؐ نازل
شده است آیه بیست و سیم قوله تعالی در سوره مریم حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ
إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا وَيَزِيدُ اللَّهُ
الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى يعنی تا زمانیکه دیدند آنچه را که وعده شده بودند از عذاب
و یا از روز قیامت پس زود باشد که میدانند کدام کس است بدتر از جهت مکان و
ضعیف‌تر از جهت مدد و قوت و خداوند زیاد میکند هدایت آنکسانی را که طلب
هدایت میکنند در کافی از حضرت صادقؑ در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود اما
فرمایش خداوند إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ پس این ظهور حضرت قائم است و اینست
قیامت صغری و ساعت وعده شده بر آنها و زود باشد که آن روز را میدانند و آنچه
بر آنها نازل میشود میابند از جانب خداوند در دست قائم آل محمدؐ پس اینست قول
خداوند مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا یعنی در نزد حضرت قائم و معنای يَزِيدُ اللَّهُ یعنی زیاد
میکند درین روز هدایت بلای هدایت بسبب تابع بودن ایشان بر حضرت قائم آل
محمدؐ زیرا که آنها اعراض نمیکنند از آنحضرت و او را انکار نمیکنند پس از این تفسیر معلوم
شد که این آیه در شان آنحضرت و در بیان ظهور و سلوک آن بزرگوار نازل شده است
آیه بیست و چهارم قوله تعالی در سوره طه وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ
نَجِدْ لَهُ عَزْمًا یعنی بتحقیق عهد کردیم ما با آدم قبل ازین پس نسیان نمود عهد را و نیافتیم
در او عزم و جزم را در آنچه ما عهد کرده بودیم بر او در بصائر الدرجات و علل الشرایع از
حضرت باقرؑ در تفسیر این آیه روایت کرده اند که خداوند عهد کرد بر آدم در خصوص
حضرت رسول الله صلی الله علیه واله و در ائمه بعد از آنحضرت پس آدم ترک نمود و نشد
عزم از برای او در ائمهؑ که آن بزرگواران چنان بودند و بدرستیکه پیغمبران اولی العزم
نامیده شدند باولی العزم زیرا که خداوند عهد کرد بر ایشان در باره حضرت رسول خدا
و اوصیای او و در خصوص حضرت مهدی قائم بالخصوص و در سیره او و سلوک و کردار و
رفتار او و بعد از ظهورش پس عزم و جزم پیغمبران اولی العزم جمع شد بر اینکه حضرت خاتم
الانبیاء و اوصیای او و حضرت قائم بالخصوص همچنان است و اقرار نمودند بر این و
نیز در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده که فرمود خداوند اخذ نمود میثاق و عهد را

از پیغمبران اولی العزم بر اینکه بدرستیکه من خدای شمایم و حضرت محمد بن عبد الله رسول
من است و امیر المؤمنینؑ امیر و پیشوای مومنان است از تمام مخلوقات و اوصیای او بعد از
او والی امر منند و خزینه داران علم منند و بر اینکه بحضرت قائم نصرت میکنم بر دین خودم
و با او ظاهر میکنم سلطنت خود را و با او عبادت کرده میشوم طوعا و کرها و با او انتقام میکشم
از دشمنان دین خودم پس پیغمبران عرض کردند اقرار کردیم ای خدای ما و شاهد شدیم
و حضرت آدم اقرار نکرد و انکار نیز نکرد پس ثابت شد عزم درین پنج نفر از پیغمبران اولی العزم
در خصوص حضرت مهدی قائم و نشد از برای آدم عزم بر اقرار بحضرت قائم و اینست معنی
فرمایش خداوند وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا و فرمود بدرستیکه
معنای نَسِيَ ترک است یعنی آدم ترک کرد اقرار بحضرت قائم آل محمدؐ را تمام شد پس ازین
اخبار صحیحه معلوم شد که این آیه در خصوص آنحضرت نازل شده و درین احادیث اسرار
بسیار است و دانستن آنها صعب است وَلَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ
أَنْ تَنْفَدَ آیه بیست و پنجم قوله تعالی در سوره انبیاء فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا
يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی پس وقتیکه
احساس کردند عذاب ما را در آن وقت از آن عذاب میگریزند و گفته میشود بر آنها
نگریزید و رجوع کنید بسوی آنچه بودید در آن از نعمت و لذت و مسکنها شاید که شما
سوال کرده شوید در کافی از حضرت باقرؑ در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود وقتیکه
ظهور کند قائم ما جمعی را میفرستد از اصحاب خود بطلب و دستگیر کردن بنی امیه
بشام پس آنها از ترس میگریزند بروم پس اهل روم میگویند بر بنی امیه شما را جای
نیست و نخواهد شد در ولایت ما تا آنکه بدین نصاری داخل نشوید پس آنها تماما
نصرانی میشوند و صلیب‌ها را بگردن خود نمایند بعد از آن نصاری آنها را جای میدهند
پس زمانیکه اصحاب حضرت قائم خبردار میشوند که آنها بروم رفتند از عقب آنها خود شانرا
بروم میرسانند و وارد آن ولایات میشوند پس اهل روم طلب امان میکنند و صدای
الامان را بلند میکنند پس اصحاب آنحضرت میگویند امان نیست از برای شما تا آنکه
بنی امیه را حاضر بکنید و بدست ما بدهید اهل روم بنی امیه را تماما بر ایشان تسلیم
میکنند و اینست معنای قول خداوند لَا تَرْكُضُوا الی قوله لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی
حضرت قائم از خزینها میپرسد و حال آنکه خودش اعلم است بر خزینها از همه کس و همین
حدیث را در تفسیر قمی نقل کرده و بعد از آن فرموده این آیه از آن آیات است که لفظ آن
ماضی و معنای آن مستقبل و بعد خواهد شد و از آن آیات است که تاویل آن بعد از
تنزیلش میشود پس ازین تفسیر واضح شد که این آیه در شان حضرت قائم و اصحاب او و در

بیان حال دشمنان او نازل گردیده ‌ آیهٔ بیست و ششم در سورهٔ انبیاء قوله تعالی
وَلَقَدْ کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ یعنی هر اینه
بتحقیق نوشتیم در زبور بعد از تعلیم ذکر این را که بدرستیکه مالک و قائم مقام میشود
در زمین بندگان صالحان من در تفسیر مجمع از حضرت باقر روایت کرده که فرمود مراد
از عِبَادِیَ الصَّالِحُونَ اصحاب حضرت قائم آل محمد است در آخر الزمان و خودش فرموده
که دلالت میکند بر این آنچه شیعه و سنی از حضرت پیغمبر روایت کردند که فرموده اگر
نمانده باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته طولانی میکند خدا آن روز را تا مبعوث
کند یک مردی از اهل بیت من تا آنکه زمین را پر از عدل و داد نماید چنانچه مملو شده
بود از ظلم و تعدی و در قمی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود مراد از عِبَادِیَ
الصَّالِحُونَ حضرت قائم و اصحاب او است و در زبور تمجید و تحمید و دعا است و در
روایت دیگر از آنحضرت نقل کرده که فرمود خداوند نازل فرمود زبور را بر داود و در
آن بود توحید و تمجید و دعا و خبرهای رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از اولاد
ایشان و خبرها رجوع کردن ایشان و ذکر حضرت قائم آل محمد پس از این احادیث معلوم
شد که مراد از صالحان که وارث تمامی روی زمین را میشوند و همه آن را مالک و
متصرف میگردند حضرت قائم و اصحاب آنحضرت خواهند شد

آیهٔ بیست و هفتم قوله تعالی در سورهٔ حج اَلَّذِینَ اِنْ مَکَّنَّاهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقَامُوا الصَّلٰوةَ
وَآتَوُا الزَّکٰوةَ وَاَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُورِ یعنی اشخاصی
هستند که اگر ما تمکین بدهیم ایشان را در روی زمین و سلطنت دهیم با ایشان هر اینه
اقامهٔ نماز میکنند و اداء زکوة مینمایند و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و از برای
خداوند است عاقبت کارها در تفسیر قمی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود پس این آیه
در خصوص آل محمد نازل شده تا بآخر آن و حضرت مهدی صاحب الزمان و اصحاب او را
خدا مالک میکند بر تمامی روی زمین از مشرق تا مغرب و ظاهر میکند دین خود را
با آنحضرت و محو و باطل میکند باو بدعتها را همچنانکه اهل باطل و اشقیاء حق را محو
کرده بودند تا آنکه دیده نشود ظلم و جور در هیچ جای دنیا و امر بمعروف و نهی از منکر
میکنند در روی زمین پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در شأن حضرت قائم و
اصحاب او نازل شده است آیهٔ بیست و هشتم قوله تعالی در سورهٔ نور وَعَدَ اللّٰهُ
الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْاَرْضِ الی قوله یَعْبُدُونَنِی وَلَا
یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا یعنی خداوند وعده داده آنکسانی را که ایمان آوردند از شما و عمل
صالح کردند که البته ایشان را در روی زمین خلیفه کند همچنانکه خلیفه کرده بود

آن اشخاصی که قبل از ایشان بودند و البته متمکن میکند خداوند آنها را از اظهار دین
که پسندیده است خداوند آن را از برای ایشان و مبدل میکند خوف ایشان را
بامنیت و آسودگی تا آنکه عبادت کنند خداوند را و بر خدا شریک قرار ندهند در تفسیر قمی
فرمود که این آیه در قائم آل محمد نازل شده است و در تفسیر مجمع فرموده آنچه از اهل بیت
روایت شده درین آیه اینست که آن در قائم مهدی نازل گردیده و در تفسیر عیاشی از
حضرت امام زین العابدین روایت کرده که فرمود سوگند بخداوند آنکسانیکه خوف ایشان
تبدیل بامنیت میشود و تقیه از آنها برداشته میشود شیعیان مائید و اینها برای
ایشان بدست مبارک یک مردی بزرگواری میشود از ما اهل بیت و آن مرد مهدی این
امت است و او آنکسی است که حضرت پیغمبر در حق او فرموده اگر نمانده باشد از عمر دنیا مگر
یک روز البته خداوند طولانی میکند آن روز را تا آنکه سلطنت نماید و پادشاهی تمام
روی زمین را بکند یک مرد از عترت من که نام او نام من و کنیت او کنیت من است که
که زمین را پر میکند از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و بعد از نقل این تفسیر از
آنحضرت عیاشی فرموده که مثل این روایت از حضرت باقر و از حضرت صادق نیز
نقل شده است و در کمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود در قصهٔ نوح و
ذکر انتظار مؤمنان از قوم او فرج را که خداوند نمایاند برایشان خلیفه بحق خودش را و
تمکین دین خود را فرمود و همچنان است حضرت قائم آل محمد پس بدرستیکه طول یابد
غائب بودن او تا آنکه حق خالص شود و ایمان صاف شود از کدر بمرتد شدن هر کسیکه
که طینت او خبیث است از شیعه آنکسانیکه خوف نفاق در ایشان هست هر وقتیکه احساس
کنند ظهور خلیفهٔ خداوند را و متمکن شدن او و ظاهر گشتن دین او در روی زمین و
از برای جماعت شیعهٔ خالص است امر و دین منتشر در عهد ظهور حضرت مهدی آل محمد
و این آیه در حق حضرت قائم و شیعیان او است وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ الخ راوی
عرض کرد یابن رسول الله ناصبیها گمان میکنند که این آیه در حق چهار خلیفه پیغمبر
نازل شده فرمود خداوند ناصبیها را هدایت نکند چنین نیست چه وقت شد دین خدا
که آن را اختیار نموده و رسولش آن را پسندیده که منتشر باشد امر آن در این امت و
چه وقت شد که خوف از قلب این امت رفع شود و شک مرتفع گردد از سینه‌های آنها
در عهد یکی از خلفاء با وجود آنکه چقدر از مردم در زمان ایشان مرتد شدند و چقدر
فتنه‌ها در زمان خلافت ایشان واقع شد و چقدر جنگها در زمان ایشان در بین
کافران و مسلمانان واقع گردید و در احتجاج در تفسیر این آیه از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده در حدیثیکه عیوبات خلفا را در آن بیان کرده و علت مهلت دادن خداوند را

بر اشرار و فجار ذکر کرده تا آنکه فرموده همه تحمل ائمهٔ هدی این مصیبتها را بجهت اینست که
تمام شود آن مهلت که خداوند بر ابلیس داده وحق شود قول بر کافران ونزدیک شود
وعدهٔ حق خداوند همچنان وعده که خداوند آن را در کتاب خود بیان فرمود بفرمایش
خودش وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ الآیه وظاهر شدن این وعده در آن وقت میشود
که نماند از اسلام مگر اسم آن وباقی نباشد از قرآن مگر رسم آن ودرین وقت خداوند
قادر یاری میکند بر امام غایب شده بلشکرهائی که نمی بینند آنها را وظاهر میکند
دین پیغمبر خود را در دست او وغالب میکند او را بر جمیع ادیان باطله پس ازین احادیث
معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمد ص نازل گردیده ودر بشارت ائمه
بظهور آنحضرت وقلع وقمع او دشمنان دین را نزول کرده پس این اخبار منافات ندارد
بآن احادیثی که در تفسیر این آیه وارد شده که مراد از وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا حضرات
ائمه ویا مؤمنین هستند زیرا که حضرت قائم از ائمه است واصحاب آنحضرت بهترین
مؤمنانند وسلطنت آنحضرت از ائمه محسوبست وپادشاهی او پادشاهی سائر ائمه است

آیهٔ بیست ونهم قوله تعالی در سورهٔ شعراء إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ
أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ یعنی هرگاه خواسته باشیم نازل میکنیم برآنها از آسمان
علامتی پس گردن آنها ثابت میشود بر آن علامت خضوع کننده یعنی آنها از برای
آن علامت تواضع میکنند وگردن بآن میگذارند از ترس خودشان در کافی
در تفسیر این آیه از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود بدرستیکه قائم آل محمد ص
ظهور نمیکند تا آنکه منادی از آسمان ندا کند پس می شنود آن ندا را دختران در
پس پرده ها ومیشنود آن را اهل مشرق واهل مغرب ودر قائم آل محمد ص نازل شده
این آیه إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ آيَةً ودر تفسیر قمی از آنحضرت روایت کرده در معنای این
آیه که فرمود ذلیل میشود گردنهای بنی امیه از برای آن علامت که از آسمان است وآن
علامت صیحه است از آسمان باسم حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه ومفید اعلی
الله مقامه در ارشاد روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود زود باشد که خداوند
آن علامت را از برای آنها ظاهر میکند عرض کردند آنها کدامند فرمود بنی امیه است
واتباع ایشان عرض نمودند آیه کدام است فرمود رکود آفتاب است در بین زوال تا وقت
عصر وبیرون میشود سینه وروی در آفتاب وتعریف میکند حسب ونسب قائم آل محمد را
وآنها در زمان سفیانی میشود ودر وقت وقوع این علامتها بدرک رفتن سفیانی و
اتباع او واقع میشود ودر کمال الدین از حضرت رضا ع روایت کرده در حدیث که در آن
وصف میکند قائم آل محمد ص را تا آنکه فرمود وآن قائم ما اهل بیت آنکسی است که منادی

ندا میکند از آسمان بدعوت وبدلالت وهدایت بسوی او که ندا را میشنود اهل زمین
ودر آن ندا منادی میگوید آگاه باشید ای مردم که بدرستیکه حجت خداوند بتحقیق
ظاهر شود در نزد بیت الله پس تابع شوید او را پس بدرستیکه حق باو است وحق در او
است واینست معنای فرمایش خداوند إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ آيَةً پس ازین احادیث
واضح گردید که این آیه در شأن حضرت قائم آل محمد ص نازل شده ومراد از آیه وعلامت
درین آیه علامت ظهور آنحضرت است ومراد از خاضعین وتواضع کردن گردنها خضوع
وذلت بنی امیه است بر آن بزرگوار نه غیر او

آیهٔ سی ام قوله تعالی در سورهٔ قصص
وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
یعنی اراده میکنیم بر اینکه منت گذاریم بر آن کسانیکه ضعیف شدند در زمین و
قرار بدهیم ایشان را امامان وپیشوای مردمان وقرار بدهیم ایشان را وارث وقائم
مقام در زمین ومالک در آن واراده میکنیم که تمکین بدهیم از برای ایشان در زمین و
سلطنت تمامی زمین را بایشان بدهیم وبنمائیم بر فرعون وهامان ولشکرهای آنها
از آن ائمه آنچه را که از آن حذر میکردند در کمال الدین از حضرت امیر ع روایت کرده
که آنحضرت فرمود در تفسیر این آیه که مراد از این آیه آل محمد ص است که بر انگیزد خدا مهدی
صاحب الزمان را بعد از ضعیف شدن وبی مدد شدن ایشان پس آن مهدی آل محمد ع
ایشان را شاد میکند ودشمنان ایشان را میکشد ودر کافی روایت کرده که حضرت باقر ع
بحضرت صادق ع نظر کرد که راه میرفت وفرمود این از آنکسان است که خداوند در حق
آنها فرموده وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ الآیه ودر معانی الاخبار از حضرت صادق ع
روایت کرده که حضرت رسول خدا ص نظر نمود بحضرت امیر المؤمنین ع وامام حسن وامام حسین ع
پس گریه کرد وفرمود شما بعد از من ضعیف میشوید بحضرت عرض کردند که معنای
فرمودهٔ پیغمبر چه بود فرمود معنای آن این بود که شما آنکسانی هستید که بعد از من امام
میشوید وخداوند در شأن شما فرموده وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ الآیه وبعد از آن
حضرت فرمود که این آیه جاری است در ما اهل بیت تا روز قیامت ودر مجالس ایضا
از آنحضرت روایت کرده که فرمود در این آیه که آن از برای ما است ودر ما اهل بیت است
ودر کمال الدین وکتاب غیبت صدوق از آنحضرت روایت نموده که وقتیکه حضرت
قائم آل محمد ص متولد شد این آیه را خواند واول تکلمش باین آیه بود وقمی در تفسیر این
آیه فرموده که آن مثلی است که خداوند زده است برای اهل بیت وسائل که موجب تسلی
ایشان باشد زیرا که فرعون وهامان وقارون ستم کردند بر بنی اسرائیل وآنها را

او و اولاد آنها را میکشتند و نظیر ایشان در این امت جمعی هستند که سعی میکردند در قتل اهل بیت رسول خدا پس حقتعالی وعده داده برسول خود که همچنانکه ولادت حضرت موسی را مخفی کردم و او را از فرعون و اتباع او غائب کردم و بعد از آن او را ظاهر نمودم و بر فرعون و اتباع او غالب کردم و همه را بدست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم آل محمد و اولاد او را پنهان میکنم و از فراعنهٔ زمان خود مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان را بر آن فراعنه غالب خواهم کرد که انتقام خود را از آن فراعنه بکشند پس تأویل آیه چنین است که میخواهم منت گذارم بر آنکسانی را که ایشان را ضعیف گردانیدند در زمین که اهل بیت رسالت باشند و بگردانم ایشان را امامان و بگردانم ایشان را وارث زمین که پادشاهی روی زمین برای ایشان مسلم باشد و تمکن و اقتدار دهم بر اهل بیت رسالت در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر گردانند و بنمائیم بر فرعون و هامان و قارون این امت را و اتباع آنها را که حق آل محمد را غصب کردند مِنْهُمْ یعنی از آل محمد آنچه را که از آن حذر میکردند از کشته شدن و معذب بودن و همچنین حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده میکنیم و قاتلان ایشان را نیز زنده نمائیم تا انتقام بکشند از آنها و آنها را ببدترین عذابها بقتل برسانند و ایضاً در تفسیر قمی فرموده که خطاب در این آیه بر آل محمد است بعلت آنکه اگر خطاب با ایشان نباشد و در خصوص حضرت موسی نازل باشد خداوند میفرمود مِنْهُ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ نه آنکه بفرماید مِنْهُمْ مَا كَانُوا پس چونکه خداوند فرمود مِنْهُمْ مَا كَانُوا معلوم شد که خطاب بر آل محمد است و در تفسیر جوامع از حضرت امام زین العابدین روایت کرده که فرمود سوگند بخداوندی که حضرت رسول را بر حق بشیر و نذیر مبعوث کرده بدرستیکه ما اهل بیت و شیعیان ما بمنزلهٔ موسی و شیعیان او هستیم و بدرستیکه دشمنان ما و اتباع آنها بمنزلهٔ فرعون و اتباع او هستند پس از این احادیث معلوم شد که این آیه در شأن اهل بیت و در خصوص رجعت ایشان و ظهور مهدی آن بزرگواران نازل شده و با آنکه نزولش در حضرت موسی و بنی اسرائیل است و تأویل آن در اهل بیت رسالت و در ظهور قائم آل محمد است آیه سیم قوله تعالی در سورهٔ سبا وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ یعنی قرار دادیم در بین ایشان و بین دهات همچنانکه مبارک کردیم در آن دهات ظاهری و مقدر نمودیم در آن دهات سیر کردن را سیر کنید در آن دهات شبها و روزها در حال امن بدانکه اول این آیه در شأن اهل بیت است و آخر آن در خصوص حضرت قائم آل محمد است همچنانکه بر احتجاج از حضرت باقر روایت کرده در حدیث حسن بصری در تفسیر این آیه که فرمود بلکه در ما

خداوند ضرب مثل کرده در قرآن پس ما اهل بیت هستیم الْقُرَى الَّتِي بَارَكَ اللَّهُ فِيهَا و این فرمایش خداوند در حق کسی است که اقرار کند بفضیلت ما اهل بیت زیرا که ایشان را خداوند امر کرده بر اینکه بیایند بنزد ما اهل بیت پس خداوند فرموده وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا یعنی قرار دادیم در بین ایشان که ائمه باشند و بین شیعیان ایشان الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً قریه‌های ظاهری و قریه ظاهری قاصدها و نقل کنندهٔ احادیث ما ائمه است بسوی شیعیان خودمان و فقهاء و قوله سبحانه وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ پس سیر مثل است از برای علم و دانائی که سیر شده باشد بآن علم شبها و روزها در آن قریه‌ها و این مثل است از برای آنچه سیر میکند از علم در شبها و روزها از ما اهل بیت بسوی ایشان از حلال و حرام و فریضه‌ها و احکام و ایشان در امنیت هستند در آنچه از ما ائمه بسوی ایشان رسیده آن وقتیکه آن را از معدن علم اخذ نمایند که از طرف خداوند مأمور شدند که اخذ کنند آن علمها را از آن معدن و زمانیکه این نحو رفتار نمودند در امن هستند از شک و ضلالت و از تبدیل حرام بحلال و ایضاً در احتجاج از حضرت سجاد روایت کرده که فرموده بدرستیکه خداوند قصد نموده از قری مردان چنگ را عرض کردند پس ایشان کدام مردمان میباشند فرمود مائیم آیا نشنیده فرمایش خداوند را سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ در امن هستند از لغزش و در کمال الدین از حضرت حجة بن الحسن روایت کرده در تفسیر این آیه که فرمود ما اهل بیت قسم بخداوند آن قری هستیم که خداوند مبارک نموده در آن قری و شما شیعیان قریه‌های ظاهری هستید و در علل الشرایع از حضرت صادق روایت نموده که بابوحنیفه فرمود آیا توئی فقیه و عالم اهل عراق عرض کرد بلی فرمود بچه فتوی میدهی بر آنها عرض کرد بکتاب خدا و سنت رسول او فرمود ای اباحنیفه آیا میدانی کتاب خداوند را حق دانستنی و میشناسی ناسخ آن را از منسوخ آن عرض کرد بلی پس فرمود ای اباحنیفه بدرستیکه ادعا کردی یک علم بزرگ را وای بر تو خداوند قرار نداده این علم را مگر در نزد اهل آن قرآن که قرآن از خداوند بر ایشان نازل شده وای بر تو نیست آن علم مگر در نزد آنکسیکه الان حاضر است از ذریهٔ رسول خدا و نمیدانم ترا که بشناسی از کتاب خداوند یک حرف را و تأویل حرف را بدانی پس اگر تو هستی همچنانکه میگوئی و حال آنکه نیستی آنچنانکه میگوئی پس خبر بده بمن از فرمایش خداوند که سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ باشد این کدام زمین است که خداوند میگوید سیر کنید در آن شبها و روزها در حال آسودگی و امنیت ابوحنیفه عرض کرد گمان میکنم که ما بین مکه و مدینه باشد پس حضرت توجه فرمود باصحاب خود و فرمود آیا شما میدانید که بدرستیکه در بین مکه و مدینه قطاع طریق و راهزن هست و میدانید که در

آنجا چه قدر مال مردم و جان خلق تلف میشود عرض کردند بلی میدانیم که بین مکه و
مدینه امنیت ندارد پس ابوحنیفه ساکت شد و چیزی پیدا نکرد که بگوید پس حضرت
فرمود که این آیه در حق قائم ما اهل بیت است و این امن و اسود کی با او خواهد شد
پس ازین احادیث معلوم گردید که این آیهٔ شریفه در شأن ائمه و آخراین در خصوص قائم
آل محمد است و در بین اخبار منافات ندارد و یا آنکه هر یکی ازین اخبار محمول است
بمرتبهٔ از مراتب تأویل چنانکه سابقاً بیان شد و یا آنکه بعضی تأویل و بعضی تنزیل
است آیهٔ سی و دوم قوله تعالی در سورهٔ سباء وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا
مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ یعنی اگر ببینی آنها را
در آن زمانیکه فزع و جزع میکنند پس آنها فوت نمیشوند هر چند یکه بگریزند و در یافت
میشوند از مکان نزدیک و آنها بعد از اخذ شدن و گرفتار گشتن میگویند که ما ایمان
آوردیم براو و این کلام دوراست و کجاست که آنها ایمان را اخذ کنند و بدست بیاورند
از مکان دور قمی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود گویا من مشاهده
میکنم بسوی حضرت قائم آل محمد که پشت بکعبه و حجر اسود کرده تا آنکه فرمود پس زمانیکه
آنحضرت تشریف میاورند بر بیداء بیرون میشود بسوی آنحضرت لشکر سفیانی پس امر میکند
خداوند بر زمین که ایشان را فروبرد پس آنها بزمین فرو میروند و اینست معنی فرمایش
خداوند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ یعنی
بقائم آل محمد ایمان آوردیم و فائدهٔ ایمان بآنها نمیرسد زیرا که وقت آن گذشته باشد
و آن ایمان آنها بعد از نزول عذاب میشود مثل ایمان فرعون و در مجمع در تفسیر این
آیه از حضرت سجاد روایت کرده که فرمود مراد ازین آیه لشکر سفیانی است که آنها را زمین
میگیرد و فرو میبرد و ایضاً در آن کتاب از حضرت پیغمبر روایت کرده که فرمود فتنه میشود
در بین اهل مشرق و اهل مغرب پس آن دو طائفه در این حال که میباشند سفیانی
خروج میکند در وادی یابس تا آنکه وارد دمشق شود پس دو دسته لشکر جمع میکند
یک جمعی بطرف مشرق روانه میکند تا آنکه آنها نازل میشوند برابل از شهر ملعون بغداد
پس میکشند در آن زیادتر از سه هزار کس را و رسوا میکنند زیادتر از صد نفر زن را و
میکشند در آن سیصد نفر کبش یعنی جوان با هنر از اولاد عباس را و بعد از آن روانه
کوفه میشوند پس اطراف آن را خراب میکنند پس متوجه شام میشوند پس بیرون گردد
یک علم هدایت از کوفه و بر آن لشکر ملحق میشوند و لشکر سفیانی را تماماً میکشند و از
آنها یکنفر باقی نمیمانند و آنچه آنها بدست آورده بودند میگیرند و دسته دیگر از لشکر
سفیانی وارد مدینه میشوند و تا سه روز در آنجا قتل و غارت میکنند و بعد از آن

متوجه مکه میشوند و زمانیکه بزمین بیداء رسیدند خداوند جبرائیل را میفرستد
و آنها را بزمین فرو میکند و دو نفر از آنها خلاص شود پس اینست معنای فرمایش
خداوند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا الآیه و در تفسیر مجمع بعد از نقل این فرموده که اصحاب امامیه
ما مثل این حدیث را در احادیث ظهور حضرت قائم آل محمد از حضرت باقر و صادق
روایت کرده اند پس ازین اخبار معلوم شد که این آیه در مقام بیان علامات ظهور
حضرت قائم است و مراد از اشخاص فزع کنندگان لشکر سفیانی است و مراد از ضمیر آمنا به
خصوص حضرت قائم است پس در واقع این آیه اختصاص بآنحضرت دارد بدون شبهه
آیهٔ سی و سیم قوله تعالی در سورهٔ حم سجده سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ
حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی زود باشد که بنمائیم بر کافران و فاجران علامات
خودمان را در اطراف زمین و در نفسهای آنها تا آنکه واضح شود بر آنها اینکه وعدهٔ
خداوند و وعده شدهٔ حقتعالی حق است در تفسیر این آیه در کافی از حضرت صادق
روایت کرده که فرمود مینمائیم بر آنها در نفسهای آنها مسخ شدن را و مینمائیم در
آفاق ناقص شدن آفاق را بر آنها پس می بینند قدرت ما را در نفسها خودشان و
در آفاق عرض کردند معنای حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ چیست فرمود ظهور کردن
حضرت قائم او است حق از جانب خداوند و خلق آن را می بینند و لابد است از
ظهور آنحضرت و ایضاً در کافی از آنحضرت روایت کرده که فرمود مراد از آیات در
انفس و آفاق خسف است یعنی فرو رفتن بزمین و مسخ است یعنی مسخ شدن جمعی از
مردمان بصورت حیوانات و قذف است یعنی قی کردن مردم چنانکه در کنز اللغة
گفته و گویا وباء شدید بوده باشد پس سؤال کردند از معنای حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ
الْحَقُّ فرمود این را مگوئید این ظهور قائم آل محمد است و در تفسیر صافی فرموده بعد
از نقل این احادیث گویا که امام اراده فرموده که این واقع میشود در رجعة و در وقت
ظهور قائم آل محمد زیرا که آنها می بینند در آن وقت از عجایب و غرایب در آفاق و
در انفس آنچه را که بآن واضح میشود بر آنها بودن امامت و ولایت و ظهور امام غائب حق
پس این علامات در انفس و آفاق از برای منکرین است مؤلف میگوید در قرائت ائمه
حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ خُرُوجَ الْقَائِمِ هُوَ الْحَقُّ است چنانچه در کتاب قرائة الائمه ذکر
نمودم پس ازین احادیث و ازین قرائة معلوم شد که این آیه در شأن آنحضرت است
و در بیان ظهور او است آیهٔ سی و چهارم قوله تعالی در سورهٔ فتح لَوْ تَزَيَّلُوا
لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا یعنی اگر زایل شوند هر آینه عذاب میکنیم
از ایشان آنکسانی را که کافر شدند بعذاب دردناکی در تفسیر این آیه قمی از حضرت

صادق روایت کرده که از آن حضرت سؤال کردند که آیا حضرت امیرالمؤمنینؑ قوّت نداشت در بدن و قوّت در دین خودش نبوده است و در طاعت خداوند همیشه نمیشد حضرت فرمود بلی هم در بدنش قوّت داشت و هم در دینش قوی بود عرض کردند پس چه او را مانع شد از دفع کردن دشمنان خود و از بیعت نکردن او بر اهل ضلال و اهل بدعت را حضرت فرمود سؤال نمودی پس بفهم جواب را مانع بحضرت امیرالمؤمنین گردید از این کار یك آیه از کتاب خداوند عرض کردند کدام آیه است فرمود آیه وَلَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ تا آخر بدرستیکه بود از برای خداوند ودیعه‌هائی مؤمنان در صلبهای کافران و منافقان پس جایز نبود از برای امیرالمؤمنین کشتن پدرها تا آنکه بیرون شود ودیعه‌ها مؤمنان از صلب آنها پس وقتیکه آن ودایع بیرون شدند حضرت امیرالمؤمنینؑ دست برد بشمشیر و کشت اهل جمل و صفّین و نهروان را و همچنین است قائم ما آل محمدؐ ظاهر نمیشود تا آنکه بیرون شود ودیعه‌های خداوند از صلب کافران و منافقان پس زمانیکه آن ودیعه‌ها بیرون شد آنحضرت ظهور میکند و میکشد کافران و منافقان را و در کمال الدین بسندهای معتبر روایت کرده از آنحضرت که فرمود در تفسیر این آیه اگر بیرون کند خداوند آنچه را که در صلبهای مؤمنان است از کافران و آنچه را که در صلبهای کافران است از مؤمنین لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا پس از این احادیث معلوم شد که تأویل این آیه در خصوص حضرت قائم است اگر تنزیل آن در حضرت امیرالمؤمنینؑ باشد و ایضاً معلوم گردید که علّت ظاهر نشدن آنحضرت از جهت بودن مؤمنان است در صلب کافران و بودن کافران در صلب مؤمنان هرچندیکه علتهای دیگر هم دارد و اصل علّة خواستن خداوند است اللّهمّ عجّل فرجه بحقّ محمّد و آله

آیه سی و پنجم قوله تعالی در سوره ق وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ یعنی گوش فراده روزیکه منادی ندا کند از مکانی نزدیك روزیکه میشنوند فریاد را براستی که اینست روز خروج و بیرون شدن در تفسیر این آیه قمی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند باسم حضرت قائم آل محمدؐ و اسم پدر او و مراد از صیحه صیحه ایست که خبر میدهد ظهور حضرت قائم را و در کمال الدین از حضرت باقرؑ روایت کرده که فرمود ندا میکند منادی از آسمان که فلان بن فلان اوست امام و نام او را میبرد و در نجم الثاقب از اصل زرارة روایت کرده که حضرت صادقؑ فرمود ندا میکند منادی باسم قائم آل محمدؐ زرارة گفت عرض کردم این ندا خاص است یا عام است فرمود عام است و آن ندا را همه مردم میشنوند هر قوم بزبان خود و در غیبت نعمانی از حضرت

امیرالمؤمنینؑ روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند از آسمان که ای گروه خلایق بدرستیکه امیر شما فلان است و این آن مهدی است که پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از ظلم و جور و عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت باقرؑ روایت کرده در حدیث طولانی که فرمود بجابر انصاری بعد از ذکر بعضی از علامات پس اگر مشتبه شود این علامات بر شما مشتبه نخواهد شد بر شما صدا از آسمان باسم او و امر او و در نجم الثاقب نقل کرده که در اطراف اندلس شهر عجیب است که بنای آن قبل از اسکندر است و در عهد عبدالملك آن را یافتند و بر دیوار آن ابیات بود از آنجمله اینست

حَتَّىٰ يَقُومَ بِأَمْرِ اللهِ قَائِمُهُمْ مِنَ السَّمَاءِ إِذَا مَا بِاسْمِهِ نُودِي یعنی تا قائم میشود بامر و بفرمایش خداوند قائم اهل بیتؑ در آن وقتیکه از آسمان باسم او ندا میشود عبدالملك بعد از دیدن این ابیات از زُهری که از اصحاب حضرت امام زین العابدین بود پرسید از امر این ندا و منادی زهری گفت خبر داد مرا حضرت سجّاد که این در خصوص مهدی است از فرزندان فاطمه دختر حضرت رسول خداؐ و شیخ طوسی در غیبت خود از سیف بن عمیرة روایت کرده که او گفت در نزد منصور دوانقی بودم پس از او شنیدم که میگوید ابتداءً از پیش خود که ای سیف لابدّ است از منادیٔ که ندا کند باسم مردی از فرزندان ابیطالب از آسمان گفتم روایت کرده این را احدی از مردمان گفت قسم بآنکه جانم در قبضهٔ قدرت اوست که گوشم شنید از او که میگفت لابدّ است از منادیٔ که ندا کند باسم مردی از آسمان گفتم ای امیر این حدیث است که نشنیدم هرگز مانند آن را گفت ای سیف اگر چنین شد ما اوّل کسی هستیم که اجابت میکنیم او را آگاه باش که او یکی از پسر عموهای ما است گفتم کدام پسر عموهای شما گفت مردی از فرزندان فاطمه آنگاه گفت ای سیف اگر آن نبود که من شنیده بودم از حضرت باقرؑ که مرا بآن خبر داد قبول نمیکردم آن را هرچندیکه همه اهل دنیا بگویند ولکن خبر دهنده حضرت باقرؑ است پس از این احادیث معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قائم نازل گردیده است و در مقام بیان علامت ظهور موفور السرور آنحضرت است

آیه سی و ششم قوله تعالی در سوره قمر اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیك شد ساعة و منشق شد ماه در تفسیر این آیه قمی از اهل بیت رسالتؐ روایت کرده که مراد از ساعة در این آیه ظهور قائم آل محمدؐ است و در بعضی از اخبار وارد شده که مراد از ساعة قیامت است و منافات در بین این احادیث ندارد زیرا که شاید قیامت تنزیل آیه باشد و ظهور حضرت قائم تأویل آن باشد و منافات در بین تنزیل و تأویل نیست چنانکه سابقاً ذکر کردیم و یا آنکه حضرت قائم تنزیل آیه باشد و قیامت تأویل

آن وشاهد براین از اخبار صحیحه ایضا حدیث مفضّل است که در کتب علماء نقل کردند وعلّامه مجلسی از منتخب البصائر بسند صحیح خود روایت کرده که مفضّل گفت از حضرت صادق ع سؤال کردم که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او را میکشند وامید وار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزّمان ع وقت معلوم ومعیّنی برای ظهور او هست یا نه فرمود که خداوند ابا ومنع فرموده از اینکه از برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس حضرت فرمود که آیاتی که خداوند در امر قیام ساعة در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام حضرت قائم نازل شده است وهرکس برای ظهور مهدی ما وقتی قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده ودعوی اطّلاع بر اسرار خداوند کرده است تا آخر حدیث پس ازین خبر وتفسیر قمّی معلوم شد که مراد از ساعة درین آیه وقت ظهور قائم آل محمّد ص است بلکه ازین حدیث شریف واضح شد که تمام آیات که در قیام ساعة است همگی در خصوص ظهور آنحضرت نازل شده است وآیاتی که در قیام ساعة وارد شده بسیار است وحقیر بطریق اجمال آنها را در اینجا نقل میکنم تا بذکر آنها این کتاب زینت پیدا کند اوّل از آنها قوله تعالی حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ در سوره انعام دوّم أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ انعام سیّم يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ اعراف چهارم أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً یوسف ٥ لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ سباء ٦ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً حجّ ٧ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ روم ٨ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ جاثیة ٩ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ایضا جاثیة ١٠ اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ قمر ١١ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ایضا روم ١٢ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ ایضا قمر ١٣ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ مؤمن ١٤ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً کهف ١٥ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ مریم ١٦ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً فصّلت ١٧ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ زخرف ١٨ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ قتال ١٩ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا مؤمن ٢٠ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ طه ٢١ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا حجّ ٢٢ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ حجر ٢٣ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهِ کهف ٢٤ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا احزاب ٢٥ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ شوری ٢٦ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ نحل ٢٧ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ لقمان ٢٨ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ فصّلت ٢٩ وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ زخرف ٣٠ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ فرقان ٣١ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ ایضا فرقان ٣٢ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ نازعات

٣٣ يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ احزاب ٣٤ إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ شوری ٣٥ وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ زخرف ٣٦ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ انبیاء ٣٧ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا جاثیة ٣٨ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ قمر وابنها جمله آن آیات بود که در قیام ساعة وارد گردیده است وبنا بر حدیث مفضّل همه این آیات در قیام قائم آل محمّد ص نازل شده است ودر بیان ظهور آنحضرت است ودر اکثر این آیات خداوند فرموده است که علم آن در نزد خداوند است چنانکه در حدیث مفضّل هم این نحو فرموده است وهمان حدیث تفسیر است از برای این آیات شریفه آیه سی وهفتم قوله تعالی در سوره ممتحنة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی آنکسانیکه ایمان آورده اید دوستی نکنید با قومی که خداوند بر آنها غضب کرده وبتحقیق آنها مأیوس شدند از آخرت وعاقبت کار چنانکه کافران مأیوس شده اند از صاحب قبرها واین آیه در خصوص علامات ومقدّمات قیام حضرت قائم آل محمّد ص نازل شده است چنانچه علّامه مجلسی از شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین ع خطبه طولانی نقل کرده ودر ضمن آن فرموده که ضبط نمیکند احادیث ما را مگر قلعه های حصین ومحکم یا سینه های امین یا عقلهای متین پس فرمود ای عجب وکلّ عجب از آنچه واقع میشود در میان ماه جمادی ورجب پس مردی از اهل شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجّب است که مکرّر میکنی حضرت فرمود چون تعجّب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد وشمشیر بر سر زنده ها خواهند زد وبحقّ خداوند که حبّه را شکافته وگیاه را بیرون آورده وخلایق را خلق فرموده گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند وشمشیرهای برهنه در دوش گذاشته باشند ومیزنند بر سر دشمنان خدا ورسول او ومؤمنان واینست معنی آنچه خداوند فرموده است يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ الآیة در ارشاد مفید از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود چون وقت قیام قائم آل محمّد ص میشود در جمادی الآخر وده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل آن را ندیده باشند ومیرویاند خداوند بآن باران گوشتهای مؤمنان وبدنهای ایشان را وگویا نظر میکنم بسوی آنها که از جانب قبیله جهینه آیند وخاک قبر را از سرهای خود افشانند وازین حدیث علّت تعجّب امیر المؤمنین معلوم شد وواضح گردید که آن مرده ها که زنده خواهند شد در حدیث اوّل که تفسیر آیه بود ایشان از اصحاب قائم آل محمّد ص خواهند شد ومراد از آخرت درین آیه وقت ظهور

آنحضرت است و تعجب حضرت امیرالمؤمنین از زنده شدن مرده ها است که در خدمت حضرت قائم میباشند پس ازین دو حدیث معلوم شد که این آیه در خصوص آنحضرت نازل شده است وایضاً معلوم گردید که مراد از قومی که در آیه غضب خداوند بر انها است غیر از کفار است و بلکه انها مثل کافران است در انکار ظهور قائم مثل انکار کفار قیامت را

آیه سی و هشتم قوله تعالی در سوره صف نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی نصرت و یاوری از خداوند است و فتح و ظفر نزدیک است و بشارت بده بر مؤمنان ازین فتح نزدیک وقمی در تفسیر این آیه فرموده که فتح قریب فتح قائم آل محمد است که فتح آنحضرت نزدیک است که در دنیا واقع شود و نیز احمد بن محمد سیاری در کتاب تنزیل و تحریف روایت کرده که فرمود در آیه اِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ که مراد از فتح درین آیه فتح و ظفر حضرت قائم است و چنانچه مراد از فتح فتح آنحضرت است همچنین نَصْرُ درین آیه و در آیه سابقه نصرت آنحضرت است بر دین خدا پس ازین دو تفسیر واضح شد که این آیه در شأن آنحضرت نازل شده و یا تأویلش در خصوص آن حضرت است و درین شبهه نیست واما علت فتح کردن آنحضرت و بودن ظفر با او پس از جهت چند چیز است مثل بودن رایت حضرت رسول خدا با آنحضرت چنان رایتی که اگر در دست کسی باشد رعب او از هر طرف در قلب مردم جا گیر میشود تا بمسافت یکماه چنانکه این مطلب تفصیلاً در باب هفتم که در خصایص آنحضرت است ذکر گردید و مثل بودن قوت خارق عادت در آنحضرت و در اصحاب او و مثل بودن ملائکه واجنه در لشکر آنحضرت و مثل بودن جمعی از مرده ها با او وغیر ذلک که تفصیل انها در باب مذکور ذکر شد پس ازین جهات نصرت و فتح با آنحضرت خواهد بود چنانچه سابقاً واضح شد

آیه سی و نهم قوله تعالی در سوره جن عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا یعنی حقتعالی عالم بغیب است پس مطلع نمیکند بر غیب خود هیچ کسی را مگر آنکس را که اختیار کند او را از پیغمبر پس بدرستیکه خداوند سلوک میکند از پیش روی او و از عقب سر او رصد و راه دانستن غیب را یعنی خداوند غیب را از اخبار گذشته و از اخبار آینده بر برگزیدگان خودش اعلام میکند و بغیر از برگزیدگان خداوند غیب را بکسی نمیدهد و در تفسیر این آیه مرحوم قمی فرموده که خبر دهد خداوند رسول و برگزیده خود را بآن خبرهائی که بوده است قبل از او و بران خبرها میکه میشود بعد از او و از خبرهای قائم آل محمد واخبار رجعت و قیامت پس ازین تفسیر معلوم گردید که مراد از غیب و از خَلْفِهِ درین آیه قائم آل محمد است واخبار او و وقت ظهور و علت غیبت آنحضرت است

و شاهد بر اینکه مراد از غیب آنحضرت است روایت صدوق است در کمال الدین از حضرت صادق در تفسیر آیه شریفه هُدًى لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی این کتاب ریب و شک در آن نیست و هدایت است از برای متقیان که ایمان آورند بغیب که آنحضرت فرمود متقیان شیعیان امیرالمؤمنین است واما غیب پس او حجت غائب است و شاهد بر این قول خداوند است در سوره یونس فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ یعنی پس بگو که نیست غیب مگر از برای خداوند پس منتظر باشید بر آن بدرستیکه من با شما از منتظرانم از برای آمدن آن غیب که از آیات خداوند است پس ازین حدیث صحیح که در تفسیر آیه اول سوره بقره وارد شده و آیه سوره یونس را شاهد آورده است معلوم شد که مراد از غیب در آیه مذکوره حضرت امام غائب و قائم آل محمد است و مراد از غیب در سوره یونس نیز امام غائب است والا شاهد آوردن آن آیه محل نداود و بلکه ازین سه آیه ظاهر میشود که در هرجا که در قرآن غیب است مراد امام غائب است و آن آیات که در انها اشاره بغیب شده در قرآن بسیار است و جمیع انها را اجمالاً در کتاب تحفة الشیعه ذکر کرده و جمله انها چهل و پنج آیه است و اکثر انها هرچند یکه تفسیر شده بقیامت و بعضی از انها تفسیر گردیده بغیر قیامت ولکن منافات ندارد آن تفسیر با تأویل انها در خصوص حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه واله و بالجمله از تفسیر قمی در آیه سوره جن و از حدیث کمال الدین در تفسیر آیه اول سوره بقره و آیه سوره یونس واضح گردید که مراد از غیب درین سه آیه امام غائب است و بلکه مراد از قوله تعالی الم ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ نیز کتاب حضرت قائم است زیرا که در تفسیر عیاشی از حضرت صادق در این آیه روایت کرده است که فرمود مراد ازین کتاب که ریب در آن نیست کتاب علی علیه السلام است که در آن ریب نیست تمام شد و معلوم است که کتاب علی کتاب حضرت قائم است و آن کتاب امیرالمؤمنین در دست آن حضرت است و آن کتاب عبارت است از آن قرآنی که حضرت امیرالمؤمنین نوشته و آن را حضرت قائم خواهد آورد و بآن قرآن حکم خواهد کرد چنانکه تفصیل این مطلب در باب هفتم در تفسیر آیه لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ذکر شد و صاحب تفسیر صافی اعلی الله مقامه معنای کتاب علی را در حدیث عیاشی ملتفت نشده و بعضی فرمایشات کرده که ناشی بوده از عدم التفات بمعنای واقعی کتاب علی و بعد از آنکه معلوم گردید که کتاب علی همان کتاب است که با حضرت قائم میباشد و آن را خواهد آورد پس احتیاج بتکلف صاحب صافی ندارد

آیه چهلم در سوره قدر قوله تعالی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ یعنی نازل میشوند

ملائکه

ملائکه وروح القدس در شب قدر باذن واجازهٔ خداوند خود شان از جهت هر امری
وهمه کاری وان شب سلام است تا طلوع صبح پس ضمیر فیها وضمیر هی راجع است
به لیلة القدر پس در اینجا لابد است از دو مطلب یکی بیان وجود شب قدر است در
هر سال ودیگری بیان اینکه ملائکه وروح القدس بر کدام کس نازل میشوند تا انکه
معناء این ایهٔ شریفه واضح شود ومعلوم گردد که این ایه در شان امام زمان است
پس میگویم بعون الله تعالی در مطلب اول وبیان ان که در حدائق از کافی وفقیه از
عمران روایت کرده که او سؤال کرد از حضرت باقر از قول خداوند اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ
مُبَارَکَةٍ فرمود ان لیلهٔ مبارکه شب قدر است وان در هر سال است در ماه رمضان
در دهه اخر آن ونازل نشده قران مگر در شب قدر وفرموده است خداوند فِیهَا
یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکِیمٍ فرمود یعنی مقدر میشود در شب قدر هر چیز در آن سال تا سال
اینده از شب قدر از خیر وشر وطاعت ومعصیت ومولود واجل ورزق پس انچه مقدر
شد در ان شب وحکم گردید پس ان حتمی میشود تا اخر حدیث ونیز از ان دو کتاب
روایت کرده از یعقوب که گفت شنیدم که مردی سؤال کرد از حضرت صادق که خبر
بده بر من از شب قدر ایا بوده است ومیشود در هر سال پس حضرت فرمود باو هرگاه
برداشته شود شب قدر از میان سال هر اینه برداشته میشود قران خداوند یعنی
همچنانکه قران در میان امت است شب قدر نیز در میان سال است ومثل شب قدر
مثل قران است در بودن ان تا بروز قیامت وباز از رفاعه روایت کردند از حضرت
صادق که فرمود شب قدر هم در اول سال واقع میشود وهم در اخر سال واقع میشود
زیرا که با امدن شب قدر دوام واقع میشود هم اول سال اینده وهم اخر سال گذشته
وایضا از محمد بن مسلم روایت کردند از حضرت باقر که گفت سؤال کردم از انحضرت
از علامت شب قدر پس فرمود علامت ان اولا طیب وخوش بوی بودن ان شب
است وثانیا سرد بودن انست فی الجمله دد گرمی وگرمی بودن ان شب است در سردی
هواء واز کافی از ابو حمزة روایت کرده که حضرت صادق فرمود نوشته میشود در شب
قدر رفتن حجاج ومصیبتها وبلاها وروزیها وانچه دران سال میشود تا مثل شب
قدر از سال اینده پس طلب کن انرا در شب بیست ویکم ودر شب بیست وسیم از
رمضان تا اخر حدیث ونیز از تهذیب نقل کرده از زرارة از حضرت باقر که گفت
سؤال کردم از شب قدر پس فرمود ان یا شب بیست ویکم است ویا شب بیست وسیم
است عرض کردم ایا ان یک شب نیست فرمود بلی ان شب قدر یک شب است عرض
نمودم ان شب را بمن خبر ده فرمود چه میشود ترا که در هر دو شب از این شبها عمل خیر

بکنی وایضا از کافی از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق که
فرمود قسم بخداوند نمیشود شب قدر مگر در شب نوزدهم از رمضان وشب بیست ویکم
از آن وشب بیست وسیم از آن پس بدرستیکه در شب نوزدهم یلتقی الجمعان است و
در شب بیست ویکم فرق میشود هر امر محکم ودر شب بیست وسیم امضاء میشود انچه
خداوند اراده فرموده از کارهای ان سال وان شب قدر است همچنان شب قدر یکه
خداوند فرموده که ان بهتر است از هزار ماه عرض نمودم معنای یلتقی الجمعان چیست
فرمود جمع میکند خداوند دران شب انچه اراده کرده تقدیم وتاخیر ان را وقضاء
ان را عرض کردم پس معنای امضاء خداوند انچیزهای را در شب بیست وسیم چیست
فرمود بدرستیکه خداوند تفریق میکند همه چیز را در شب بیست ویکم وبداء در ان
میشود پس وقتیکه شب بیست وسیم شد امضاء میفرماید تقدیرات را پس همه چیزها
از محتومات میشود که در ان بداء نمیشود واز این قبیل احادیث در بیان شب قدر بسیار
است واز حد تواتر زیادتر است پس از این احادیث صحیحهٔ کثیرة واضح گردید که شب
قدر در همه سال موجود است وبلکه در رمضان ودر ان سه شب است واین از
دعاجات ومناجات ماه رمضان بسیار واضح وروشن است پس وقتی که
ثابت شد که در هر سال شب قدر است پس معلوم میشود که در ان شب ملائکه
وروح القدس نازل میشوند زیرا که نازل شدن انها در ان شب نص وصریح قران
است که ایهٔ تَنَزَّلُ الْمَلَائِکَةُ وَالرُّوحُ باشد پس در مطلب دوم میگویم که ملائکه
وروح القدس باید بر امام ان زمان وبر معصوم ان وقت نازل میشوند بعلت
انکه غیر از امام معصوم کسی قابلیت ولیاقت ندارد که ملائکه وروح که بزرگترین
ایشان وسپهسالار ملائکه است بر او نازل شوند وتمامی وقایع واتفاقات ان
سال را باو بگویند زیرا که غیر امام معصوم یا جاهلند ویا با جهل فاسق ویا کافر
واقعی پس چطور ممکن میشود که ملائکه وبزرگ ایشان بر ان جاهل ویا فاسق و
یا کافر واقعی نازل باشند ووقایع سال را براو بیاورند وحال انکه از اول خلقت شنیده
نشده که ملائکه بر جاهل ویا فاسق حکمی ووحیی بیاورد وبر غیر حجت خداوند
نازل باشند واز همین جهة است که حضرت باقر در حدیثیکه در کافی روایت
کرده فرموده که خداوند اعظم واجل است از اینکه هر امری را که در سال واقع میشود
بتوسط ملائکه وروح القدس بر کافری ویا بر فاسقی واقعی ویا بر نادانی وجاهلی
بفرستد وامور را بر غیر اهل ان بدهد پس از انچه ذکر شد عقل هر عاقل حکم میکند
بر اینکه ایشان باید بر امام معصوم ان زمان نازل باشند واتفاقات هر سال را
باو بگویند با وجود احادیث بسیار در تفسیر این ایه که دلالت میکند بر اینکه

ملائکه وروح القدس برامام زمان نازل میشوند درهمه سال درشب قدر ازانجمله
حدیث محمد بن ابی عبد الله ومحمد بن الحسن هردو از سهل بن زیاد ومحمد بن یحیی از احمد
بن محمد جمیعا از حسن بن عباس از حضرت باقر ع درکافی روایت کردند که فرمود بدرستیکه
بتحقیق نازل میشود درشب قدر بسوی ولی الامر وامام زمان تفسیر امور سال بسال
ماموره میشود امام زمان دران سال درکار خودش بکذا وبکذا ودرکار مردم بکذا وکذا
وبدرستیکه حادث میشود از برای ولی الامر وامام عصر درهر زمان سوای علوم
شب قدر هرروز علم خاص ومکنون وعجیب خداوند مثل آن علمی که درشب قدر نازل
شده بران امام زمان ونیز ازانجمله درکافی باسند خود درحدیث ابن عباس روایت
کرده که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود باو بدرستیکه شب قدر درهرسال نازل میشود
دران شب امور سال وبدرستیکه از برای این امر امامان هستند بعد از رسول خدا ص
پس ابن عباس عرض کرد آن امامان کدام اشخاصند حضرت فرمود اول ایشان
منم وبعد از من یازده نفر از اولاد منند از صلب من کما مند الحدیث وایضا ازانجمله
باهمان سند درکافی از حضرت باقر ع درحدیث مفصل روایت کرده که فرمود تاآنکه
وقتیکه بیاید شب قدر پس نازل میشود ملائکه دران شب بسوی ولی الامر وامام
آن زمان تاآخر حدیث ودرتفسیر ابن ابیه قمی روایت کرده که نازل میشوند ملائکه
وروح القدس برامام زمان ومیدهند باو آنچه را که آن را نوشته اند پس ازین
احادیث مذکوره معلوم گردید که ملائکه وروح القدس درهرسال درشب قدر
برامام آن زمان وخلیفه خداوند دران عصر نازل میشوند وامور آن سال را براو
عرض میکنند واین بسیار واضح است وازین جهة محقق بحرانی درحدائق فرموده که
اخبار دلالت کرده براینکه ملائکه درشب قدر نازل میشوند برامام عصر درهرسال باآنچه
مجدد وتازه میشود از حوادث وقضایا تمام شد واین احادیث را وقتیکه ضم کردی به
اخبار سابقه که دلالت بروجود شب قدر درهرسال ونزول ملائکه دران شب شدند
پس واضح میگردد وجود امام معصوم درهر زمان واگر این دو مطلب را که بیان کردیم باهم
ضم کنی وهردو را یکجا ملاحظه نمائی عقل هرعاقل حکم میکند بوجود امام هرچند یکه
غائب بوده باشد وبودن حضرت مهدی صاحب الزمان درین زمان بدون شبهه در
این ومن غیر ریبة درین دلالت ومنکر این مطلب باید انکار ضروریات بکند زیراکه
هرچیزی را که آیه دلالت بآن بکند واخبار بسیار بآن وارد باشد البته آن چیز ضروری
وبدیهی میشود چنانچه دراینجا آیه دلالت کرده برنزول ملائکه وروح القدس در
هرشب قدر هرسال وضم شده بآن آیه اخبار بسیار درین مضمون وایضا احادیث

صحیحه کثیره دیگر دلالت کرده برنزول همان ملائکه وروح القدس برامام معصوم آن
زمان پس از اینها بالبداهة وبالضرورة واضح میشود وجود امام درهر زمان وغائب بودن
او از مردمان بالوجدان وبالعیان ومنکر این انکار ضروری خواهد کرد وبالبداهة
خلاف حکم عقل را خواهد گفت واز قاعدهٔ عقل خارج خواهد شد ونقل متواتر را
انکار خواهد نمود پس وجود سورهٔ مبارکهٔ اِنّا اَنزَلناه دلیل واضح است درقرآن بروجود
امام زمان درهر زمان وبرهان قطعی است بربودن حجت عصر درهمه اوقات وآیهٔ
تَنَزَّلُ المَلائکةُ دران سوره علامت واقعی است بروجود فایض الجود امام غائب وبراینکه
امام معصوم ع از آل محمد ص موجود وازین جهة حضرات ائمه شیعیان را ترغیب فرمودند
بر تمسک واحتجاج بر مخالفان درامامت ایشان بسورهٔ اِنّا اَنزَلناه وبرایمان آوردن بآن
سوره باتفسیر آن چنانکه درکافی باسناد سابق از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود ای
جماعت شیعیان مخاصمه کنید با مردم درخصوص امامت ما اهل بیت ع بسورهٔ اِنّا اَنزَلناه
تاغالب شوید ورستگار باشید پس قسم بخداوند بدرستیکه آن سوره حجت خداوند است
برخلق بعد از رسول خدا ص وبدرستیکه آن سوره سید دین شما است وبدرستیکه آن
سوره غایت علم ما است وای جماعت شیعیان مخاصمه کنید به حم وَالکِتابِ المُبینِ اِنّا
اَنزَلناهُ فی لَیلَةٍ مُبارَکَةٍ پس بدرستیکه این آیه از برای صاحبان امر امامت است محض
بعد از رسول خدا ص الحدیث پس درین حدیث دلالت واضحه دارد برآنچه ما ذکر نمودیم
از بودن این دلیل قطعی بروجود امام درهر زمان بجهت نزول ملائکه درهرسال درشب
قدر برامام آن زمان واما فرمایش آنحضرت دراین حدیث دومرتبه بعد از رسول خدا ص
پس معنای آن فرمایش اینست که چنانکه حضرت رسول خدا امامت وخلافت ما اهل
بیت را درمواضع متعدده ودراحادیث متواتره بمردم بیان کرد وحجت را برخلق تمام نمود
وفرمایش آنحضرت جمره همان حجت بود پس همچنین این سورهٔ مبارکه واین آیهٔ شریفه
حم وَالکِتاب حجت است برمردم بر امامت ما ائمه زیراکه این سوره وهمین آیه متضمن است
نزول ملائکه را درهر شب قدر درهرسال واز واضحات است که ملائکه وروح القدس
باید برامام معصوم نازل شوند نه برغیر او چنانکه ذکر شد وایضا درکافی بسند مزبور از
حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود فضل ایمان آوردن بجملهٔ سورهٔ اِنّا اَنزَلناه وایمان
بتفسیر آن سوره وآنکسیکه ایمان او بآن سوره وتفسیر آن نباشد مثل فضل انسان
است برحیوانات چهارپایان تاآخر ومعلوم است که مراد از ایمان بآن سوره وتفسیر
آن ایمان آوردن است برنزول ملائکه وروح القدس برامام هرعصر درهرسال در
شب قدر چنانکه بیان کردیم وبالجمله ازین احادیث کثیره معلوم شد که باید ملائکه

وروح القدس برامام زمان نازل باشند وباید انحضرت وجود داشته باشد در هرسال
در شب قدر پس این ایه نزول ملائکه دلالت واضحه نمود بر وجود حضرت قائم ال محمد
درین زمان چنانکه علماء امامیه میگویند واعتقاد جماعت شیعه است واما مراد
از اخر ایه که سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ باشد پس مقصود ازان نیز امام قائم وولی عصر
است چنانکه در تفسیر قمی درین ایه روایت کرده از حضرت صادق که فرمود تحیه ایست
که تحیه داده میشود بان امام زمان تا انکه طلوع کند صبح ودر نجم الثاقب از کتاب
تاویل الایات نقل کرده که از حضرت صادق در تفسیر حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ روایت کرده
که فرمود یعنی تا انکه برخیزد وظاهر شود قائم ال محمد ونیز ازان کتاب روایت کرده در
تفسیر قول خداوند وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ که فرمود مراد از فجر درین ایه حضرت قائم ال
محمد است پس ازین تفسیرها معلوم گردید که مراد از سلام درین ایه سلام بر حضرت قائم
است ومراد از فجر درین ایه وهم در ایه وَالْفَجْرِ حضرت مهدی اهل بیت است ومراد از طلوع
فجر صادق ظهور جمال عدیم المثال انحضرت است پس از انچه در تفسیر این ایه ذکر شد
معلوم گردید که این ایه وافی هدایت در شان ائمه ودر خصوص امامت وخلافت ان
بزرگواران ودر حق حضرت قائم وظهور او نازل شده بان بیانی که ذکر کردم واین مطلب را
واضحتر وبیشتر ازین در تحفة الشیعه ذکر نمودم ودران کتاب یکصد وده ایه که در
شان حضرت حجة وظهور او ورجعت ائمه نازل شده ویا تاویل شده نقل کردم واینجا
اکتفاء نمودم بهمین چهل ایه از جهت اختصار ودر تفسیر این ایات قناعت کردم بهمان
تفسیرها که ذکر کردم وتفسیر اینها زیادتر از اینست وشاید از برای متتبع زیادتر از اینها
ظاهر شود وروشن تر از انچه ما ذکر نمودیم پیدا نماید وایات صریحتر از اینها که ذکر
شد بیابد از سایر تفسیرها والله اعلم

باب دهم در ذکر چهل حکایت از حکایات

ان اشخاصیکه حضرت قائم ال محمد را در زمان غیبت کبری دیدند وبحضور موفور
السرور انحضرت مشرف شدند ومطلع بر معجزه از معجزات ان بزرگوار گردیدند در
مثل زمان ماها

حکایت اول ازانها عالم جلیل وفاضل نبیل سید حمزة بن
العلوی الطبری در کتاب غیبت خود گفته که حدیث کرد از برای ما مردی صالح
از اصحاب ما امامیه که سالی از سالها باراده حج بیرون رفتم ودران سال گرما شدت
داشت وباد سموم بسیار بود پس اتفاق افتاد که از قافله منقطع گشتم وباز ماندم
وراه را گم کردم واز نهایت تشنگی از پای در امده وبر زمین افتادم ومشرف بمرگ
شدم پس دران وقت شیهه اسبی بگوشم رسید پس چشم گشودم جوانی دیدم خوش
روی وخوش بوی بر اسبی شهبا سوار شده وان جوان ابی بمن داد انحال التفات نمود

واب را گرفتم وخوردم که مثل برف خنک تر وسردتر ومثل عسل شیرین تر بود وبسبب ان
اب مرا از هلاک شدن خلاص کرد گفتم ای مولای من تو کیستی که این مرحمت را درباره
من فرمودی فرمود منم حجت خداوند بر بندگان او وبقیة الله در زمین او ومنم ان
کسیکه پر خواهم کرد زمین را از عدل وداد همچنانکه پر خواهد شد از ظلم وجور منم فرزند
امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن
علی بن ابیطالب علیهم السلام بعد ازان فرمود که چشمهایت را بپوش پوشیدم فرمود بگشا
گشودم پس خود را در پیش روی قافله دیدم پس انحضرت از نظرم غائب گردید

حکایت دوم عالم فاضل وادیب کامل صاحب کشف الغمه فرموده که خبر داد مرا جماعتی
از موثقین برادران من که در بلاد حله شخصی بود که اورا اسمعیل بن حسن هرقلی
میگفتند از اهل قریه هرقل بود وان شخص وفات کرد در زمان من ونیز حکایت کرد
برمن پسر او شمس الدین گفت حکایت کرد برای من پدرم که بیرون امد در وقت جوانی
در ران چپ او چیزیکه ان را توثه میگویند بمقدار قبضه ادمی ودر هر فصل بهار
می ترکید وخون وچرک ازان کوفت میرفت واین الم ودرد اورا از همه شغلی باز میداشت
بحله امد وبخدمت رضی الدین بن علی بن طاوس رفت وازین کوفت شکوه نمود پس
سید بزرگوار جراحان حله را حاضر کرد ان را دیدند وهمه گفتند این توثه بر بالای
رگ اکحل بر امده است وعلاج ان نیست مگر بریدن واگر این را ببریم شاید رگ اکحل
بریده شود وان رگ اگر بریده شد اسمعیل زنده نماند ودرین بریدن چون خطر بزرگ
است مرتکب ان نمیشوم سید بزرگوار باسمعیل فرمود من ببغداد میروم با من بیا تا ترا
ببرم باطباء وجراحان بغداد بنمایم شاید وقوف ایشان زیاد باشد وعلاج تواند
کرد پس ببغداد امدند واطباء وجراحان را حاضر کردند جمیعا همان نحو گفتند
وهمان عذر اوردند پس اسمعیل دلگیر شد واز حیات خود مایوس گردید وگفت پس
چون چنین است بزیارت سامره میروم واستغاثه بائمه هدی میکنم پس متوجه سامره
شد وصاحب کتاب میگوید از پسرش شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم که گفت که
چون بمشهد سامره رسیدم وزیارت امام علی النقی وحسن عسکری کردم وبه سرداب
رفتم وشب در انجا بخداوند نالیدم وبصاحب الامر استغاثه نمودم وصبح بطرف دجله
رفته جامه را شستم وغسل زیارت کردم وابریقی که داشتم پر اب کردم ومتوجه مشهد
سامره شدم که یکبار دیگر زیارت کنم وبقلعه نرسیده چهار نفر سوار دیدم که دو نفر جوان
شمشیر بسته اند ویکی از ایشان خطش دمیده بود ویکنفر پیری بود پاکیزه وضع که نیزه
در دست داشت وچهارم شمشیری حمایل کرده وتحت الحنک بسته وهم نیزه بدست

گرفته بود پس آن پیر در دست راست صاحب حمایل قرار گرفت و بن نیزه را بزمین
گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ او ایستادند و صاحب حمایل در میان راه ماند
و بر من سلام کردند و جواب سلام دادم صاحب حمایل گفت فردا روانه میشوی گفتم
بلی گفت پیش بیا تا ببینم چه ترا درآزار آورده بخاطرم رسید که ایشان اهل بادیه می
باشند و اهل بادیه از نجاست احتراز نمیکنند و من غسل کرده‌ام و رختم را آب کشیده‌ام بجهت
زیارت و جامه‌ام هنوز تر است اگر دستش بمن نرسد بهتر باشد و درین فکر بودم که
خم شد و مرا بطرف خود کشید و دست بر آن جراحت من نهاده فشرد چنانچه بدرد
آمد و راست شده بر زمین قرار گرفت در آنحال آن شیخ گفت رستگار شدی ای اسمعیل
من گفتم رستگار باشید و در تعجب افتادم که نام مرا چه میدانند باز همان شیخ بمن گفت
خلاص شدی و او امام است امام پس من دویدم و ران و رکابش را بوسیدم و حضرت
صاحب الامر راهی شد و آن سه نفر با او حرکت نمودند و راهی شدند و من در رکابش
میرفتم و جزع میکردم پس بمن فرمود برگرد گفتم هرگز از تو جدا نشوم باز فرمود که برگرد
و مصلحت تو در برگشتن است و من همان حرف را اعاده نمودم پس آن شیخ گفت ای
اسمعیل شرم نمیکنی که امام علیه السلام دو بار فرمود برگرد آیا خلاف فرمایش او
میکنی پس این سخن مرا گرفت و در من اثر کرد پس ایستادم و قدمی چند دور شدند
و باز بمن ملتفت شده فرمود چون ببغداد رسیدی مستنصر ترا خواهد طلبید و بتو
عطائی خواهد کرد تو قبول مکن و بفرزندم رضی بگو که چیزی درباره تو بعلی بن عوض
بنویسد که من باو سفارش میکنم که تو هرچه خواهی بدهد در عوض عطاء او پس من همانجا
ایستادم تا از نظرم غائب شدند و من تأسف بسیار کردم و ساعتی آنجا نشستم و بعد
از آن بمشهد سامره برگشتم اهل سامره چون مرا دیدند گفتند حالت متغیر است آیا آزاری
بتو رسیده گفتم نه گفتند با کسی جنگی کردی گفتم نه پس بگوئید که این سواران را که از
اینجا گذشتند دیدید گفتند ایشان از شرفا باشند گفتم از شرفا نبودند بلکه یکی از ایشان
امام علیه السلام بود گفتند آیا آن شیخ بود یا صاحب حمایل گفتم صاحب حمایل گفتند
زخمت را باو نمودی گفتم بلی آن را فشرد و درد کرد پس ران مرا باز کردند اثری از آن نبود
و من خودم از دهشت بشک افتادم و ران دیگر را گشودم اثری ندیدم و درین حال خلق
بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره نمودند و اگر اهل مشهد نبودند مرا خلاص نمیکردند
در زیر دست و پا رفته بودم و فریاد و فغان بمردی که ناظر بین النهرین بود رسید و
آمد ماجرا را شنید و رفت که واقعه را بنویسد و من در آنجا ماندم صبح جمعی مرا مشایعت
نمودند و دو نفر همراه کردند و خودشان برگشتند و صبح دیگر آن روز وارد بغداد شدم

دیدم خلق بسیار بر سر پل جمع شده‌اند و هر کس میرسد از او اسم و نسبش را میپرسد چون
ما رسیدیم و نام مرا شنیدند بر سر من هجوم کردند و رختی را که ثانیاً پوشیده بودم پاره پاره
کردند و نزدیک بود که روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسیده
و مردم را از من دور کرد و ناظر بین النهرین نوشته بود صورت حال را و ببغداد
فرستاده و ایشان را خبر کرده بود سید فرمود که این مرد یکه میگویند شفا یافته توئی
که این غوغا درین شهر انداخته گفتم بلی از اسب بزیر آمده ران مرا باز کرد چون زخم را
دیده بود و از آن اثری نبود ساعتی غش کرد و بیهوش شد چون بخود در آمد گفت
وزیر مرا طلبیده و گفته که از سامره این طور نوشته آمده و میگویند آن شخص که بتو مربوط
است زود خبر او را بمن برسان و مرا با خود بخدمت آن وزیر که قمی بود برده گفت که
این مرد برادر من و دوسترین اصحاب من است وزیر گفت قصه را بجهت من نقل کن
از اول تا آخر نقل کردم وزیر فی الحال کسان بطلب اطباء و جراحان فرستاد چون حاضر
شدند فرمود شما زخم این مرد را دیده اید گفتند بلی پرسید که دوای آن چیست همه
گفتند علاج آن منحصر در بریدن است و اگر ببرند مشکل است که زنده بماند پرسید
بر تقدیریکه نمیرد تا چند گاه آن زخم بهم آید گفتند اقلاً دو ماه آن جراحت باقی خواهد
بود و بعد از آن در جای آن گودی سفید خواهد ماند که از آنجا موی نروید باز پرسید
که شما چند روز است که زخم او را دیده اید گفتند امروز ده روز است پس وزیر ایشان را
پیش طلبیده ران مرا برهنه کرد ایشان دیدند که با ران دیگر اصلاً تفاوت ندارد و
اثری بهیچوجه از آن گودی نیست و موی از جای آن آمده درین وقت یکی از اطباء که
نصاری بود صیحه زده گفت والله این از معجزات مسیح است وزیر گفت چون عمل هیچیک
از شما نیست من میدانم عمل کیست و این خبر بخلیفه رسیده وزیر را طلبید وزیر مرا با
خود برد بنزد او و مستنصر مرا امر نمود که آن قصه را بیان کن چون نقل کردم خادمی را
فرمود کیسه را که در آن هزار دینار بود حاضر کرد بمن گفت بردار و نفقه خود کن گفتم حبه را
از این قبول نمیتوانم کرد مستنصر گفت از که میترسی گفتم از آنکه این عمل او است زیرا که او
امر فرموده که از ابو جعفر چیزی قبول مکن پس خلیفه مکدر شد و گریه کرد و ما بیرون
رفتیم

حکایت سیم عالم محقق و محدث مدقق الحاج میرزا حسین نوری نور الله
مرقده در کتاب نجم الثاقب بلاواسطه نقل کرده از سید جلیل سید محمد عاملی که او
گفته امر معاش بر من تنگ شد در نجف اشرف و وقتی مشغول عریضه نوشتن شدم
بخدمت حضرت صاحب الزمان و بنا گذاشتم که چهل روز مواظبت بکنم باین طریق
که قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارن باز شدن دروازه کوچک شهر که بسمت دریا

است بیرون روم و بطرف راست قریب بچند میدان دور از قلعه که احدی مرا نبیند آنگاه عریضه
دو وکیل گذاشته یکی از نواب حضرت بسپارم و در آب اندازم و چنین کردم تا سی و هشت روز و
چون از روز بر میگشتم از محل انداختن عریضه و سر بزیر انداخته بودم و خلقم بسیار تنگ بود
که ملتفت شدم دیدم کسی از عقب بمن رسید با لباس عربی و چفیه و عقال که لباس عربهای
اهل نجف است و سلام کرد و من با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجه بجانب او
نکردم چون میل سخن گفتن با کسی نداشتم قدری در راه با من موافقت کرد و من همان
حالت اول باقی بودم پس بلهجهٔ اهل جبل عامل فرمود سید محمد چه مطلب داری که امروز
سی و هشت روز است که قبل از طلوع آفتاب بیرون میآئی و تا بفلان مکان از دریا میروی و
عریضه در آب میاندازی گمان میکنی که امام تو از حاجت تو مطلع نیست سید محمد گفت
من تعجب نمودم و با خود گفتم که احدی بر شغل من مطلع نبود خصوصاً این مقدار از زمان را
و کسی مرا در کنار دریا ندید و کسی از اهل جبل عامل در اینجا نیست که من او را نشناسم خصوص
با چفیه و عقال که در جبل عامل مرسوم نیست پس در این وقت احتمال نعمت بزرگ و
نیل و رسیدن بمقصود و تشرف بشرف حضور امام غائب امام عصر روحنا فداه دادم
و چون در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آنحضرت بسیار نرم است که هیچ دستی
چنان نیست با خود گفتم مصافحه میکنم اگر احساس این مرحله را نمودم بلوازم تشرف بحضور
مبارک عمل مینمایم پس بهمان حالت دو دست خود را پیش بردم و آنحضرت نیز دو دست
مبارک را پیش آورد مصافحه کردم نرمی و لطافت زیادی یافتم پس یقین کردم بحصول
نعمت عظمی و موهبت کبری پس روی خود را گردانیدم و خواستم که دست مبارک آنحضرت را
ببوسم کسی را ندیدم و در حیرت و تأسف ماندم حکایت چهارم و نیز در کتاب مذکور
از سید جلیل مزبور نقل کرده که چون بمشهد مقدس حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم
با فراوانی نعمت در آنجا بر من بسیار تنگ میگذشت صبح آن روز که بنا بود زوار حرکت کنند
چون یک قرص نان که بتوانم بآن خود را با ایشان برسانم نداشتم از این جهة من با آنها
نرفتم زوار رفتند و ظهر شد بحرم مطهر مشرف شدم پس بعد از اداء فریضه دیدم اگر
خود را بزوار نرسانم قافلهٔ دیگر نیست و با اینحال بمانم چون زمستان شود تلف میشوم
برخاستم نزدیک ضریح مطهر رفتم و شکایت کردم و با خاطر افسرده بیرون شدم و با خود
گفتم بهمین حال گرسنه بیرون میروم اگر هلاک شدم راحت میشوم و الا خود را بقافله
میرسانم از دروازه بیرون شدم از راه جویا گشتم طرفی را بمن نشان دادند من نیز تا غروب
راه رفتم بجائی نرسیدم دانستم که راه را گم کردم به بیابانی بی پایان رسیدم که سوای حنظل
و هندوانه ابوجهل چیزی در آن نبود و بسیار از آنها شکستم که شاید هندوانه باشد

نشد تا هوا روشن بود در اطراف آن صحرا میگردیدم که آبی یا علفی پیدا کنم نشد تن بمرگ
دادم و گریه میکردم ناگاه مکان مرتفع بنظرم آمد بدانجا رفتم چشمهٔ آبی یافتم تعجب کردم
که در بلندی چشمهٔ آب چگونه است شکر خداوند را کردم با خود گفتم آب بیاشامم و وضو
میگیرم و نماز میکنم اگر مردم نماز مرا خوانده باشم بعد از نماز عشاء هوا تاریک شد و صحرا
پر گردید از جانوران و درندگان مثل گرگ و غیر آن وحشت کردم و چون زیاده بر مردن
نبود و رنج بسیار کشیده بودم رضا بقضا دادم و خوابیدم وقتی بیدار شدم که هوا بواسطهٔ
طلوع ماه روشن و صدای درندگان خاموش شده بود پس در اینحال سواری نمایان شد
با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت زیرا که در صدد دستبردی خواهد بود و من
چیزی ندارم پس خشم خواهد کرد و زخم خواهد زد پس رسید و سلام کرد و جواب سلام را
گفتم فرمود چه میکنی پس اشاره بحال خودم کردم که گرسنه ام فرمود در نزد تو سه عدد خربزه
است گفتم مرا مسخره مکن بحال خود واگذار فرمود بعقب نگاه کن نظر کردم بوتهٔ دیدم
که سه عدد خربزهٔ بزرگ داشت فرمود یکی از آنها سد گرسنگی کن و نصف یکی را صبح بخور
و نصف دیگر را با خربزهٔ صحیح دیگر همراه خود ببر و از این راه مستقیم روانه شو فردا قریب
بظهر نصف خربزه را بخور و خربزهٔ دیگر را البته صرف مکن که بکارت خواهد آمد
نزدیک بغروب بسیاه خیمه خواهی رسید آنها ترا بقافله خواهند رسانید پس از نظرم غائب
شد و یقین کردم که آنحضرت امام غائب حضرت صاحب الامر بوده و بعد از آن من برخاستم
یکی از آن خربزه ها را شکستم بسیار لطیف و شیرین بود که شاید بآن خوبی ندیده بودم آنرا
خوردم و برخاستم و دو خربزهٔ دیگر را برداشته روانه شدم و طی مسافت میکردم تا ساعتی
از روز برآمد خربزهٔ دیگر را شکسته نصف آن را خوردم و نصف دیگر را هنگام ظهر که
هوا بشدت گرم بود خوردم و با خربزهٔ دیگر روانه شدم قریب بغروب از دور خیمه دیدم
چنانکه آنحضرت فرموده بود چون اهل خیمه مرا از دور دیدند بسوی من دویدند و مرا
گرفته بسوی خیمه بردند گویا توهم کرده بودند که جاسوسم تا بنزدیک بزرگ خیمه رفتم گفت
از کجا میائی راست بگو و گرنه ترا میکشم من کیفیت حال خود را و بیرون آمدن روز
گذشته از مشهد و گم کردن راه را ذکر کردم گفت ای سید دروغگو اینجاها که تو میگوئی
متنفسی عبور نمیکند مگر آنکه تلف خواهد شد و درندگان او را خواهند خورد و علاوه
آنقدر مسافت که تو میگوئی مقدور کسی نیست که در این زمان طی کند زیرا که بطریق
متعارف از اینجا تا مشهد سه منزل است و از این راه که تو میگوئی منزلهای زیاد خواهد
بود پس راست بگو و اگرنه ترا با این شمشیر میکشم و شمشیر خود را کشید بروی من پس
در این حال خربزه از زیر عبای من نمایان شد گفت این چیست تفصیل را گفتم تمامی

حاضرین گفتند در این صحرا ابداً خربزه نیست و جای آدم نیست تا خربزه باشد و آب نه که خربزه
بآن تربیت بیابد خصوصاً این قسم که تاکنون ندیده‌ایم پس بعضی ببعضی دیگر رجوع کردند و
بزبان خود گفتگوی زیادی کردند و یقین کردند که این خرق عادت است و از جانب خدا
است آنچه من یقین کرده بودم ایشان نیز یقین کردند پس آمدند و دست مرا بوسیدند و
در صدر مجلس جای دادند و مرا معزز و محترم داشتند جامه‌های مرا برای تبرک بردند جامه‌های
پاکیزه برایم آوردند و دو شب و دو روز مهمان داری کردند در نهایت خوبی و روز سیم ده
تومان پول بمن دادند و سه نفر با من فرستادند و مرا بقافله رسانیدند و من باآسودگی و
احترام و خرجی خود آمدم حکایت پنجم صاحب کشف الغمه فرموده که حکایت کرد
از برای من سید باقی بن عطوه علوی حسنی که پدرم عطوه زیدی بود و او را مرضی بود که
اطباء از علاجش عاجز بودند و او از ما پسران آزرده بود و منکر بود میل ما را بمذهب اثنا
عشریه و مکرر میگفت من تصدیق شما را نمیکنم و بمذهب شما داخل و قائل نمیشوم تا
صاحب شما مهدی علیه السلام نیاید و مرا ازین مرض نجات ندهد اتفاقاً شبی در وقت
نماز خفتن ما همه یکجا جمع بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که میگوید بشتابید چون بزودی
بنزدش رفتیم گفت بدوید و صاحب خود را دریابید که همین لحظه از پیش من بیرون رفت
و ما هر چند دویدیم کسی را ندیدیم و برگشته پرسیدیم که چه بود گفت شخصی بنزد من
آمده گفت ای عطوه من گفتم تو کیستی گفت من صاحب پسران توام آمده‌ام که ترا شفا بدهم و
بعد از آن دست دراز کرد و برجای درد من دست مالید و چون بخودم نگاه کردم اثری
از آن کوفت و زخم ندیدم و مدتهای مدید زنده بود و با قوت و توانائی زندگانی کرد و
من از غیر پسران او از جمعی کثیری این قصه را پرسیدم و همه بهمین طریق بی زیاده و کم نقل
کردند صاحب کتاب مزبور بعد از نقل این حکایت و حکایت اسمعیل هرقلی سابق فرموده
امام علیه السلام را مردمان در راه حجاز و غیره بسیار دیده‌اند که یا راه گم کرده بودند
یا درماندگی داشتند و آنحضرت ایشان را خلاصی داده و ایشان را بمطلب خود رسانیده
و اگر خوف طول نبود ذکر میکردم حکایت ششم سید جلیل و عالم نبیل ابن طاوس
اعلی الله مقامه در کتاب فرج المهموم فرموده بتحقیق درک کردم در زمان خودم جماعتی را
که ذکر میکردند که ایشان مشاهده نمودند حضرت مهدی علیه السلام و در میان ایشان
بود کسانیکه حامل شده بودند از جانب آنحضرت رقعه‌ها و عریضه‌ها را که عرض شده
بود بر آنحضرت و ازین جمله است خبریکه صدق آن را دانستم و آن چنان است که خبر داد
مرا کسیکه اذن نداده است که نام او را ببرم پس ذکر نمود که او از خداوند سؤال کرده بود
که بر او تفضل نماید بمشاهده نمودن حضرت صاحب الامر پس در خواب دید که او مشاهده

خواهد نمود آنحضرت را در وقتیکه او را اشاره نمودند بآن وقت گفت چون آن وقت
رسید او در مشهد مطهر مولای ما حضرت امام موسی کاظم بود پس شنید آوازی را که
شناخته بود آن آواز را قبل از آن وقت و او مشغول بود بزیارت مولای ما حضرت جواد
امام محمد تقی پس سائل مزبور خود را نگاه داشت از مزاحمت کردن آنحضرت از زیارت
جد بزرگوارش و داخل حرم مطهر نگردید و ایستاد در نزد پائین پای ضریح مقدس حضرت
امام موسی کاظم پس بیرون آمد آن بزرگوار که اعتقاد کرده و یقین نموده بود که او است
حضرت صاحب الزمان و با آنحضرت یک رفیقی بود و این شخص مشاهده کرد حضرت مهدی را
و تکلم نکرد با آنحضرت از جهت وجوب ادب در حضور مقدس آنحضرت و مؤلف میگوید
ازین حکایت و از حکایت قبل برین واضح میشود که اشخاص بسیار آنحضرت را مشاهده
نموده‌اند حکایت هفتم عالم جلیل و فاضل نبیل سید سعید شهید قاضی نورالله
شوشتری در مجالس المؤمنین در ضمن احوالات آیة الله علامه حلی اعلی الله مقامه فرموده
که از جمله مراتب عالیه که جناب علامه بآن امتیاز دارد آنست که در السنه اهل ایمان
اشتهار یافته که یکی از علماء اهل سنت که در بعضی فنون علمی استاد جناب علامه بود و
کتابی در رد مذهب شیعه نوشته بود و در مجالس خود آن را بمردم عوام میخوانده و
آنها را اضلال میکرد و از ترس آنکه مبادا کسی از علماء شیعه آن را رد نماید و مطالب
آن را باطل کند آن کتاب را بکسی نمیداد که بنویسد و جناب علامه همیشه تدبیر میکرد
که آن را از او بگیرد تا رد آن نماید تا آنکه علاقه استاد و شاگردی را وسیله کرد که آن
کتاب از او عاریت نماید و چنان کرد و چون آن شخص نخواست که یکباره دست رد بر سینه
خواهش آنجناب نهد گفت سوگند یاد کردم که این کتاب را زیاده از یکشب در نزد کسی
نگذارم پس جناب علامه همان یکشب را نیز غنیمت دانسته کتاب را گرفت و بمنزلش برد
که در آن شب از آن بقدر امکان نسخه کند و آن را رد نماید و چون شب مشغول شد
بر نسخه کردن آن و نصفی از شب گذشت بآنجناب خواب غلبه کرد و خسته شد پس حضرت
صاحب الامر ناگاه از در وارد گردید و بآنجناب فرمود که کتاب را بمن واگذار و تو خواب
کن چون صبح علامه بیدار شد دید که آن کتاب تماماً نسخه شده و یقین کرد که آنحضرت
صاحب الزمان بوده حکایت هشتم سید جلیل و عالم و فاضل نبیل علی بن طاوس
در فرج المهموم فرموده که ازین جمله است خبری که معلوم شده برای من از کسی که محقق
شده راستی او برای من در آنچه ذکر میکنم آن را پس مسئلت کرده بود آنکس از مولای خود
حضرت مهدی علیه السلام باین نحو که مرا رخصت دهد در اینکه بوده باشم از کسانیکه
مشرف شدند بصحبت او و خدمت آنحضرت در زمان غیبت آن بزرگوار که اقتدا کرده باشم

بآنانکه خدمت میکنند آنحضرت را از بندگان و خاصانش و مطلع نکرده بودم براین
مقصود خود احدی را از عباد یعنی درین استغاثه بودم و از آنحضرت این مطلب را خواسته
بودم و کسی براین مقصود من آگاه نبود پس ناگاه حاضر شد در نزد من ابن رشید
ابو العباس واسطی در روز پنجشنبه بیست و نهم رجب سنهٔ ششصد و سی و پنج ۶۳۵ و
گفت بمن ابتداءً از نفس خود میگویند بتو ما قصد نداریم مگر مهربانی با ترا پس اگر
توطین میکنی نفس خود را بر صبر مراد تو حاصل میشود پس باو گفتم از جانب که میگوئی
این سخن را گفت از جانب مولای ما حضرت مهدی صاحب الزمان میگویم مؤلف
میگوید درین حکایت ابن رشید حضرت صاحب الامر را دیده و از آنحضرت سفارش
آورده در خصوص آنچه آن شخص که نام او را سید بزرگوار نبرده مسئلت کرده بود و
از آنحضرت خواسته بود پس معجزهٔ آنحضرت از غیب و از باطن شخص خبر دادن شد و
آنکسیکه آن بزرگوار را دید ابن رشید شد حکایت نهم و نیز سید جلیل مذکور
در کتاب مهج الدعوات نقل فرموده از محمد بن علی علوی حسینی بدو واسطه که او
ساکن بود در مصر گفت فراگرفت مرا امری عظیم و همی شدید از طرف والی مصر پس
ترسیدم از او بر جان خود و نزد احمد بن طولون از من سخن چینی کرده بودند و او والی
مصر بود پس بیرون آمدم از مصر بقصد حج آنگاه از حجاز رفتم بسوی عراق و قصد
کردم مرقد مولای وجد حضرت امام حسین را که پناه برم بقبر منورش از سطوت
آنکه از او میترسم پس ماندم در حایر آنحضرت پانزده روز و دعا میکردم و تضرع
مینمودم در شب و روز خودم پس نمودار شد برای من قیم زمان و ولی رحمن حضرت
صاحب الامر و من در میان خواب و بیداری بودم پس بمن فرمود که حضرت امام
حسین بتو میگوید ای پسر من تو ترسیدی از فلان گفتم بلی قصد نموده که مرا هلاک
کند پس پناه آوردم بسید خودم و شکایت کنم نزد او ازین قصد بزرگی که کرده فرمود
چرا نمیخواندی خداوند خود و پروردگار پدران خود را بدعاهائیکه خواندند آن را
گذشتگان از پیغمبران پس بتحقیق که بودند در سختی پس خداوند برطرف فرمود
بلا را از ایشان گفتم بچه بخوانم خدا را فرمود چون شب جمعه شود غسل بکن و نماز
شب بگذار پس چون بسجدهٔ شکر رفتی بخوان این دعا را در حالتیکه زانوی خود را بر
زمین چسبانیده باشی پس دعا را برای من ذکر فرمود علوی میگوید و دیدم آن
حضرت را که مثل آن وقت نزد من آمد و من در میان خواب و بیداری بودم
و پنج شب پی در پی همچنین نزد من آمد و آن کلام و دعا را بر من مکرر فرمود تا آنکه
آن را حفظ نمودم و منقطع شد آمدن آنحضرت در شب جمعه پس غسل کردم و جامهٔ

خود را تغییر دادم و خود را خوشبو کردم و نماز شب بجای آوردم و سجدهٔ شکر کردم و بزانو
در افتادم و خداوند را خواندم بآن دعا پس حضرت صاحب الامر شب شنبه نزد من آمد
و فرمود بمن دعای تو مستجاب شد ای محمد و دشمن تو کشته شد بعد از فراغ تو از دعا
در نزد آنکه سخن چینی ترا در نزدش کردند پس چون صبح شد وداع کردم سید خودم امام
حسین را و بیرون رفتم و متوجه مصر شدم چون باردن رسیدم در سیرم بسوی مصر
دیدم مردی از همسایگان من در مصر و او مردی بود مؤمن پس او مرا خبر داد که خصم مرا
احمد بن طولون گرفت پس امر بحبس او نمود پس صبح کرد در حالتیکه سرش از قفا بریده شده
بود و گفت این در شب جمعه بود پس امر نمود که بدن او را بنیل انداختند و بنحویکه مرا خبر
داده بودند اهل و برادران شیعهٔ من اینکه کشته شدن او بعد از فراغ من بود از دعا
چنانچه مولای من حضرت صاحب الزمان خبر داده بود حکایت دهم فاضل المعی سید
علیخان شیرازی در کتاب کلم الطیب روایت کرده از شیخ حاجی علیاء مکی که گفته من
مبتلا شدم بتنگی و سختی و ضدیت با خصمان تا آنکه بر جان خود ترسیدم از کشته شدن
و هلاکت پس یافتم دعائی در بعد را در جیب خود بدون آنکه کسی آن را بمن بدهد پس
تعجب کردم ازین امر و متحیر بودم پس در خواب دیدم گوینده که در زی صلحا و زهاد بود
و میگوید بمن که ما عطا کردیم دعای فلانی را بتو پس بخوان آن را که نجات خواهی یافت
از تنگی و سختی و ظاهر نشد برای من که گوینده کیست پس تعجبم زیاد شد بعد از آن دفعهٔ دیگر
حضرت حجت منتظر را دیدم و بمن فرمود بخوان آن دعا را که داده بودم بتو و بیاموز آن را
بهر کس که خواهی شیخ علیاء مکی گفت بتحقیق که تجربه کردم آن دعا را چند مرتبه پس دیدم فرج را
بزودی و بعد از مدتی آن دعا را گم کردم و چند مدت مفقود بود و من تأسف میخوردم بر
فوت آن و استغفار میکردم از بدی عمل خود پس شخصی آمد بنزد من و گفت که این دعا از تو
مفقود شد در فلان مکان و در خاطرم نیامد که من بآن مکان رفته باشم پس دعا را
از او گرفتم و سجدهٔ شکر کردم و آن شخص از نظرم غائب شد و دانستم که همان حجت عصر بود
که بمن تعلیم فرموده بود و آن دعا اینست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ رَبِّ اِنِّي اَسْئَلُكَ
مَدَدًا رُوحَانِيًّا تُقَوِّي بِهِ قُوَى الْكُلِّيَّةِ وَ الْجُزْئِيَّةِ حَتّٰى اَقْهَرَ عِبَادِي نَفْسِي كُلَّ نَفْسٍ قَاهِرَةٍ
فَتَنْقَبِضَ لِي اِشَارَةُ دَقَائِقِهَا انْقِبَاضًا تَسْقُطُ بِهِ قُوَاهَا حَتّٰى لَا يَبْقٰى فِي الْكَوْنِ ذُو رُوحٍ اِلَّا وَ
نَارُ قَهْرِي قَدْ اَحْرَقَتْ ظُهُورَهُ يَا شَدِيدُ يَا شَدِيدُ يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ يَا قَهَّارُ اَسْئَلُكَ بِمَا
اَوْدَعْتَهُ عِزْرَائِيلَ مِنْ اَسْمَائِكَ الْقَهْرِيَّةِ فَانْفَعَلَتْ لَهُ النُّفُوسُ بِالْقَهْرِ اَنْ تُودِعَنِي هٰذَا
السِّرَّ فِي هٰذِهِ السَّاعَةِ حَتّٰى اُلَيِّنَ بِهِ كُلَّ صَعْبٍ وَ اُذَلِّلَ بِهِ كُلَّ مَنِيعٍ بِقُوَّتِكَ يَا ذَا الْقُوَّةِ
الْمَتِينِ میخوانی این را در وقت سحر سه مرتبه اگر ممکن شود و در صبح سه مرتبه و در شام

سه مرتبه پس هرگاه سخت شود کار بر انکه این دعا را میخواند بگوید بعد از خواندن ان
سه مرتبه یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیمُ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اَسْئَلُكَ اللُّطْفَ بِمَا جَرَتْ بِهِ الْمَقَادِیرُ

حکایت یازدهم فاضل المعی میرزا عبد الله اصفهانی در جلد پنجم کتاب ریاض العلماء
در احوالات شیخ ابن جواد نعمانی گفته که او از کسانی است که دیده است حضرت قائم
علیه السلام را و روایت کرده از انحضرت و دیدم که نقل شده از خط شیخ زین الدین
حایری تلمیذ شیخ شهید که نوشته بود بدرستیکه دیده است ابن جواد نعمانی مولای
ما حضرت مهدی را پس عرض کرد بانحضرت ای مولای من از برای تو مقام است در
نعمانیه و مقامی است در حله پس کدام وقت تشریف دارید در هر یك از انها فرموده
او که میباشم در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه و روز جمعه و شب جمعه
میباشم در حله ولکن اهل حله باداب رفتار نمیکنند در مقام من و نیست مردیکه داخل
شود در مقام بالادب و ادب کند بر من و بر امامان علیهم السلام و صلوات و سلام کند
بر من و بر اجداد من دوازده مرتبه انگاه دو رکعت نماز بجای اورد با دو سوره و با خداوند
مناجات کند در ان دو رکعت مگر انکه خداوند عطا فرماید باو انچه را که میخواهد
پس گفتم مولای من تعلیم فرما بمن این مناجات را فرمود میگوئی اَللّٰهُمَّ قَدْ اَخَذَ التَّادِیبُ
مِنِّی حَتّٰی مَسَّنِیَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ وَاِنْ کَانَ مَا اقْتَرَفْتُهُ مِنَ الذُّنُوبِ اَسْتَحِقُّ
بِهَا اَضْعَافَ اَضْعَافِ مَا اَدَّبْتَنِی بِهِ وَاَنْتَ حَلِیمٌ ذُو اَنَاةٍ تَعْفُو عَنْ کَثِیرٍ حَتّٰی یَسْبِقَ عَفْوُكَ
وَرَحْمَتُكَ عَذَابَكَ . و سه مرتبه این دعا را بر من تکرار فرمود تا انکه حفظ نمودم انرا
مؤلف میگوید که از برای حضرت حجت عصر روحی فداه یك مقامیست معروف در
مسجد سهله و یك مقامی است در وادی السلام در نجف و یك مقامی است در تبریز و
اینها را حقیر دیده و شاید که در بلاد دیگر هم بوده باشد مثل حله و نعمانیه که در این
حدیث بود و مراد ازین مقامات منسوب بانحضرت انست که انحضرت را در ان مقامات
از صلحاء و علماء دیده اند یا در خواب و یا در بیداری و یا در هر دو از انها که ان بزرگوار
در ان مکانهای مشرفه نماز خوانده و عبادت کرده چنانکه در مسجد کوفه مقام حضرت
پیغمبر و امیر المؤمنین و حضرت سجاد و حضرت صادق هست

حکایت دوازدهم سید جلیل و عالم نبیل ابن طاوس در کتاب اقبال نقل کرده از محمد
بن ابی الرواد رواسی که ذکر نمود که بیرون رفت با محمد بن جعفر دهان بسوی مسجد سهله
در روزی از روزهای ماه رجب پس محمد بن جعفر باو گفت که ما را ببر بمسجد صعصعه
که ان مسجد مبارك است و حضرت امیر المؤمنین در انجا نماز کرده و حجج علیهم السلام قدمهای
شریفه خود را در انجا گذاشتند پس میل کردم بسوی ان مسجد پس در بین نماز کردن بودیم

که دیدیم مردی را که از شتر خود فرود امد و در زیر سایه را که بود زانوی انرا بست انگاه
داخل مسجد گردید و دو رکعت نماز کرد و طول داد ان دو رکعت را انگاه دستهای خود را
بلند کرد و گفت اَللّٰهُمَّ یَا ذَا الْمِنَنِ السَّابِغَةِ تا اخر ان دعا که در زاد المعاد در اعمال
رجب ذکر شده و در منهاج و مصباح و مفتاح است پس بعد از دعا کردن برخاست و
و رفت نزد شتر خود و بران سوار شد پس ابن جعفر دهان بمن گفت برخیزیم و بنزد
او برویم و از او سؤال کنیم که او کیست پس بنزد او رفتیم و باو گفتیم که ترا بخداوند قسم
میدهیم که تو کیستی فرمود شما را قسم میدهم بخداوند که شما مرا که پنداشتید ابن
جعفر گفت گمان کردیم ترا خضر نبی بمن فرمود تو نیز چنین گمان کردی گفتم بلی پس فرمود
والله که من بدرستیکه انکس هستم که خضر محتاج است بدیدن من برگردید منم امام
زمان شما صاحب الزمان و نظیر این حکایت را شهید اول و محمد بن مشهدی در کتاب
مزار خود شان نیز نقل کردند از علی بن محمد بن عبد الرحمن شوشتری که او گفت گذشتم
بقبیله بنی رواس پس بعضی از برادران من گفت کاش میبردی ما را بسوی مسجد صعصعه
که نماز میکردیم در ان مسجد زیرا که این ماه رجب است و مستحب است در این ماه
زیارت این مکانهای مشرفه که موالی ما علیهم السلام قدمهای خود را در انجا گذاردند
و نماز کردند در ان و مسجد صعصعه یکی از انها است پس باو میل کردیم بسوی مسجد که
ناگاه دیدیم شتری را که زانویش بسته و پالانش بر پشتش گذاشته که در در مسجد خوابانیده
شده پس داخل مسجد شدیم ناگاه مردی را دیدیم که بر بدنش جامهای حجازی بود و
و بر او عمامه بود مثل عمامهای اهل حجاز و نشسته و این دعا را میخواند پس من و رفیقم
حفظ کردیم و ان دعا اینست اَللّٰهُمَّ یَا ذَا الْمِنَنِ السَّابِغَةِ تا اخر ان دعا انگاه سجده
طولانی کرد و برخاست و بر شترش سوار شد و راهی گردید پس رفیق من بمن گفت گمان
میکنم که او خضر بود پس چه شد ما را که باو سخن نگفتیم گویا که زبان ما بسته بود پس
از عقب او بیرون رفتیم و ملاقات نمودیم محمد بن ابی الرواد رواسی را پس گفت از کجا
میائید گفتیم از مسجد صعصعه و ان خبر را برای او نقل نمودیم پس گفت ان شتر سوار می
اید بمسجد صعصعه در هر دو روز و سه روز و تکلم نمیکند گفتیم کیست او گفت شما چه
گمان کردید او را گفتیم گمان کردیم خضر است پس گفت والله نمیدانم او را مگر کسی که
خضر محتاج است بمشاهده او برگردید بارشد و هدایت رفیقم بمن گفت او والله صاحب
الزمان است صلوات الله علیه . مؤلف میگوید درین دو حکایت هم نقل کننده
مختلف است و هم این دو با هم اختلاف دارد زیرا روایت اول از محمد رواسی است
و راوی دومی علی بن محمد شوشتری است و در اولی خود محمد رواسی با انحضرت صحبت

کرده ودر دومی علی بن محمّد با آنحضرت تکلّم نکرده وبار واسی گفتگو نموده

حکایت سیزدهم والد ماجد علامهٔ مجلسی مولا محمّد تقی علی الله مقامهما در اجازهٔ نمودش بسیّد جلیل امیر محمّد هاشم بدعای معروف بحرز یمانی فرموده که اجازه دادم برای اودام تأییده اینکه روایت کند این دعا را از من باسنادش از سیّد عابد زاهد امیر اسحق استرابادی که مدفون است در قرب سیّد شباب اهل الجنة اجمعین در کربلا او نیز از مولای ما ومولی الثقلین خلیفة الله صاحب العصر سلام الله علیه وعلی آبائه الاقدسین وسیّد اسحق گفت که من مانده شدم در راه مکه پس من پس افتادم از قافله ومأیوس شدم از حیات وبرپشت خوابیدم مثل محتضر وشروع کردم بخواندن شهادتین که ناگاه دیدم بالای سر خود مولای ما ومولی العالمین خلیفة الله علی الناس اجمعین را پس فرمود برخیز ای اسحق پس برخاستم ومن تشنه بودم پس مرا سیراب نمود وبردیف خود سوار کرد پس شروع کردم در خواندن این حرز یمانی وآنحضرت اصلاح میکرد تا آنکه تمام شد ناگاه خود را ابطح دیدم نزدیک شهر مکه پس از مرکب فرود فرود آمدم وآنحضرت غائب شد وقافله بعد از نه روز رسید وشهرت کرد در بین اهل مکه که من بطی الارض آمدم پس خود را پنهان کردم بعد از ادای مناسک حج وبعد از ذکر این قضیه والد علامهٔ مجلسی فرموده که این سیّد چهل مرتبه حج کرده وچون بخدمت او مشرف شدم در اصفهان در زمانیکه از کربلا آمده بود بقصد زیارت مولی الکونین علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه ودر ذمهٔ او هفت تومان مهر زوجه اش بود وآن مبلغ در نزد کسی بود از سکنهٔ مشهد رضوی پس در خواب دید که اجل او نزدیک شده پس گفت که من مجاور بودم در کربلا پنجاه سال برای اینکه در آنجا بمیرم ومیترسم که مرگ مرا درک کند در غیر آن مکان پس چون مطلع شد بر حال او بعضی از اخوان ما آن مبلغ را ادا نمود وفرستاد با او بعضی از اخوان فی الله ما را پس او گفت که چون سیّد بکربلا رسید ودین خود را ادا نمود مریض شد ودر روز نهم فوت شد ودر منزل خود دفن شد و دیدم امثال این کرامات را از او در مدت اقامت او در اصفهان رضی الله عنه و برای من از برای این دعا اجازات بسیار است واقتصار کردم بر همان

حکایت چهاردهم شیخ ابو جعفر محمّد بن جریر طبری در کتاب دلایل خود نقل کرده از محمّد بن هرون از ابو الحسین بن ابی البغل کاتب که گفت در عهده گرفتم کاری را از ابی منصور بن صالحان وواقع شد میان من واو مطلبی که باعث شد پنهان شدن مرا پس در جستجوی من در آمد ومن مدتی پنهان وخراسان بودم آنگاه قصد کردم رفتن بزیارت مرقد منوّر حضرت امام موسی کاظم را در شب جمعه وعزم کردم که شب را در آنجا بسر آورم برای

دعا ومسئلت ودر آن شب باران وباد بود پس خواهش نمودم از ابی جعفر قیّم که درهای روضهٔ منوره را ببندد وسعی کند در اینکه آن موضع شریف خالی باشد که خلوت کنم برای آنچه میخواهم از دعا ومسئلت وایمن باشم از دخول انسانی که ایمن نبودم از او وخائف بودم از ملاقات او پس کرد ودرها را بست وشب نصف شد وباد وباران آنقدر آمد که قطع نمود تردد خلق را از آن موضع وماندم ودعا میکردم وزیارت مینمودم ونماز بجای می آوردم که ناگاه صدای پائی شنیدم از سمت مولایم حضرت موسی کاظم ودیدم مردی را که زیارت میکند پس سلام کرد بر آدم واولوا العزم علیهم السّلام آنگاه بر امامان یک بیک از ایشان تا رسید بصاحب الزمان علیه السّلام پس او را ذکر نکرد پس تعجب کردم از این عمل وگفتم شاید او را فراموش کرده یا نمی شناسد یا این مذهبی است برای این مرد چون فارغ شد از زیارت خود دو رکعت نماز کرد ورو کرد بسوی مرقد مولای ما حضرت جواد امام محمّد تقی پس زیارت کرد مثل آن زیارت وآن سلام ودو رکعت نماز کرد ومن از او خائف بودم زیرا که او را نمی شناختم ودیدم جوانی است کامل در جوانی معدود از رجال وبر بدنش جامهٔ سفید است وعمامه دارد که حنک گذاشته بود برای او بطرفی از آن وردائی بر کتف انداخته بود پس فرمود ای ابو الحسین ابن ابی البغل کجائی تو از دعای فرج گفتم کدام است آن دعا ای سیّد من فرمود دو رکعت نماز میکنی وبعد از آن میگوئی یَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُؤَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ يَا عَظِيمَ الْمَنِّ يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا مُنْتَهَى كُلِّ نَجْوَى وَيَا غَايَةَ كُلِّ شَكْوَى يَا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ يَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّاهُ ده مرتبه يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ ده مرتبه أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِلَّا مَا كَشَفْتَ كَرْبِي وَنَفَّسْتَ هَمِّي وَفَرَّجْتَ غَمِّي وَأَصْلَحْتَ حَالِي ودعا کن بعد از این هرچه خواهی وبطلب حاجت خود را آنگاه میگذاری روی راست خود را بر زمین وبگو صد مرتبه در سجده يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ وَانْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ ومیگذاری روی چپ خود را بر زمین ومیگوئی صد مرتبه أَدْرِكْنِي وآنرا بسیار مکرر میکنی ومیگوئی الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ تا اینکه قطع شود نفس وبر میداری سر خود را وبدرستیکه خداوند بکرم خود بر می آورد حاجت ترا ان شاء الله پس چون مشغول نماز ودعا شدم بیرون رفت وچون فارغ شدم بیرون رفتم بنزد کلیددار که سؤال کنم از او از حال این مرد که چگونه داخل شد پس دیدم درها بسته ومقفل است پس تعجب نمودم از این وخود را بکلیددار رسانیدم پس او در طاق روغن چراغ بود واز او پرسیدم از این مرد وکیفیت داخل شدن او گفت درها همه مقفل است چنانکه می بینی

ومن باز نکردم وخبر دادم او را بآن قصه پس گفت که این مولای ما حضرت صاحب الزّمان
است وبدرستیکه من مکرّر مشاهده نمودم آنحضرت را در مثل چنین شب یعنی شب
جمعه در وقت خالی بودن روضه از مردمان پس تأسف خوردم بر آنچه از من فوت
شده پس بعد از صبح بیرون رفتم بمحلّهٔ کرخ در بغداد در موضعی که پنهان شده بودم
آنجا پس روز بچاشت نرسیده که اصحاب ابن صالحان جویای ملاقات من شدند و
از اصدقاء من سؤال میکردند از حال من وبا ایشان بود امانی از وزیر ورقعهٔ بخط او
که در آن بود هر نحو خوبی درباره من وحاضر شدم بنزد او با امینی از اصدقاء خود
پس برخاست ومرا در آغوش گرفت بنحویکه معهود نبود از او پس گفت چه حالت ترا باینجا
کشاند که شکایت کنی از من بسوی حضرت صاحب الزّمان باو گفتم من دعا کردم وسؤالی
از آنحضرت نمودم گفت وای بر تو شب گذشته در خواب دیدم مولای خود صاحب
الزّمان را که مرا امر فرمود بهر نحو خوبی درباره تو ودرشتی کرد بر من بنحویکه ترسیدم
از آن پس من گفتم لا اله الّا الله شهادت میدهم که ایشان حقند در منتهای حقیت
ومن شب گذشته مولای خود را دیدم در بیداری وفرمود بمن چنین وچنان وشرح
کردم آنچه را که دیده بودم در آن روضهٔ مقدّسه پس او تعجّب کرد از این وصادر شد از
او بالنسبت بمن اموری بزرک ونیکو درین باب ورسیدم از جانب او بمقصدی که
گمان آن را نداشتم ببرکت مولای خود صاحب الزّمان علیه السّلام

حکایت پانزدهم قصهٔ صالح متّقی حاجی علی بغدادی است که آن قصه را جمعی از
علماء اعلام سکنهٔ نجف در آن زمان نوشتند واستاد حقیر جناب حاجی شیخ محمّد تقی
تربتی خراسانی نیز در کتابیکه در امامت نوشته بود ضبط کرده وبحقیر نشان داد همان
قصه را در خراسان ولکن الفاظ کتاب او در نظرم نیست وفرمودند جمعی از علماء معاصرین
آن را ضبط کردند ومرحوم حاجی میرزا حسین نوری آن را در رسالهٔ جنّة المأوی بیک
واسطه ثبت کرده ودر نجم الثّاقب بدون واسطه نقل نموده ودر ضبط الفاظش ومسندش
بسیار دقّت کرده وفرموده که حاجی مذکور ایّده الله نقل کرد که در ذمّهٔ من هشتاد
تومان مال امام علیه السّلام جمع شد پس رفتم بنجف اشرف بیست تومان از آن را
دادم بجناب شیخ مرتضی اعلی الله مقامه وبیست تومان بجناب شیخ محمّد حسین کاظمینی
وبیست تومان بجناب شیخ محمّد حسن شروقی وباقی ماند در ذمّهٔ من بیست تومان که
قصد داشتم در مراجعت بدهم بجناب شیخ محمّد حسن کاظمینی آل یس ایّده الله پس چون
مراجعت کردم ببغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمّهٔ من پس در
روز پنجشنبه بود که مشرّف شدم بزیارت امامین همامین کاظمین وبعد از آن رفتم

خدمت جناب شیخ محمّد حسن آل یس ومقداری از آن بیست تومان دادم وباقی را وعده
کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کند که باهلش برسانم وعزم کردم
بر مراجعت ببغداد در عصر آن روز وجناب شیخ خواهش کرد بمانم عذر آوردم که باید
مزد عملهٔ کارخانهٔ شعربافی که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر
پنجشنبه میدادم پس برگشتم وچون یک ثلث از راه را تقریباً طی کردم پس سیّد جلیلی را
دیدم که از طرف بغداد رو بمن میآید چون نزدیک شد سلام کرد ودستهای خود را
گشود برای مصافحه ومعانقه وفرمود اهلاً وسهلاً ومرا در بغل گرفت ومعانقه کردیم
وهر دو دیگری را بوسیدیم وبر سر عمامهٔ سبز روشنی داشت وبر رخسار مبارکش خال سیاه
بزرگی داشت پس ایستاد وفرمود حاجی علی خیر است بکجا میروی گفتم کاظمین را زیارت
کردم وبر میگردم ببغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیّدی متمکّن
نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جدّ من امیر المؤمنین
علیه السّلام واز موالیان مائی وشیخ شهادت دهد زیرا که خداوند امر نموده که دو
شاهد بگیرید واین اشاره بود بمطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم
نوشته بمن دهد که من از موالیان اهل بیتم وآن را در کفن خود بگذارم پس گفتم تو چه
میدانی وچگونه شهادت میدهی فرمود کسیکه حقّ او را باو میرسانند چگونه آن
رساننده را نمی شناسد گفتم چه حق فرمود آنکه رساندی بوکیل من گفتم وکیل تو کیست
فرمود شیخ محمّد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است وبجناب آقا سیّد محمّد
گفته بود که در خاطرم خطور کرد که این سیّد جلیل مرا باسمم خواند باآنکه او را نمی شناسم
پس بخود گفتم شاید او مرا میشناسد ومن او را فراموش کردم باز در نفس خود گفتم که این
سیّد از حقّ سادات از من چیزی میخواهد وخوش دارم که از مال امام علیه السّلام چیزی
باو برسانم پس گفتم ای سیّد من در نزد من از حقّ شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر
آن بجناب شیخ محمّد حسن برای آنکه ادا کنم حقّ شما را یعنی سادات را باذن او پس در روی
من تبسّمی کرد وفرمود بلی رساندی بعضی از حقّ ما را بسوی وکیلهای من در نجف اشرف
پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمود بلی پس در خاطرم گذشت که این سیّد میگوید
بالنّسبه بعلماء اعلام وکیلهای ما واین در نظرم بزرگ آمد پس گفتم علماء وکیلهایند
در قبض حقوق سادات ومرا غفلت گرفت آنگاه فرمود برگرد جدّم را زیارت کن پس
برگشتم ودست راست او در دست چپ من بود چون براه افتادیم دیدم در طرف
راست ما نهر آب سفید صاف جاریست ودرختان لیمو ونارنج وانار وانگور وغیره
آن همه با ثمر در یک وقت باآنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته اند

گفتم این نهرها این درختها چیست فرمود هرکس از موالیان ما که زیارت کند جد
ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست پس گفتم میخواهم سؤالی کنم فرمود سؤال کن گفتم
شیخ عبدالرزاق مرحوم مردی بود مدرس وروزی نزد او رفتم شنیدم که میگفت
کسیکه در طول عمر خود روزها روزه باشد و شبها را بعبادت بسر برد و چهل حج و
چهل عمره بجای آورد و در میان صفا و مروه بمیرد و از موالیان امیرالمؤمنین نباشد
برای او چیزی نیست فرمود بلی والله از برای او چیزی نیست پس از احوال یکی از
خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیرالمؤمنین است فرمود بلی او و هر که بتو
متعلق است پس گفتم سیدنا برای من مسئله ایست فرمود بپرس گفتم قراء تعزیهٔ امام
حسین میخوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی و از زیارت آنحضرت پرسید گفت
بدعت است پس در خواب دید هودجی را میان زمین و آسمان پس سؤال کرد که
کیست در آن هودج گفتند با و فاطمهٔ زهراء و خدیجهٔ کبری پس گفت بکجا میروند گفتند
بزیارت امام حسین در امشب که شب جمعه است و دید رقعه هائی از هودج میریزد
و در آن مکتوب است امان است از آتش دوزخ از برای زوار امام حسین در شب
جمعه و امان از آتش دوزخ در روز قیامت این حدیث صحیح است فرمود بلی راست و
تمام است گفتم ای سید ما صحیح است که میگویند هرکس زیارت کند آنحضرت را در
شب جمعه پس برای او امان است فرمود بلی والله واشك از چشمان مبارك او جاری
شد و گریست گفتم ای سید ما مسئله فرمود بپرس گفتم سال هزار و دویست و شصت و
ونه حضرت امام رضا را زیارت کردیم و در قریهٔ درود یکی از عربهای شروقیه را که
بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند ملاقات کردیم و او را ضیافت کردیم و از او
پرسیدیم که چگونه است ولایت مولای ما حضرت امام رضا گفت بهشت است امروز
پانزده روز است که من از مال آنحضرت خورده ام چه حد دارد منکر و نکیر را که در
قبر نزد من بیایند گوشت و خون من از طعام آنحضرت روئیده در مهمانخانهٔ آنحضرت
این صحیح است آنحضرت میآید و او را از منکر و نکیر خلاص میکند فرمود بلی والله جد
من ضامن است گفتم ای سید ما مسئلهٔ کوچکی است میخواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم
زیارت من حضرت امام رضا را قبول است فرمود قبول است انشاءالله گفتم ای سید
ما مسئلهٔ فرمود بسم الله گفتم حاجی محمدحسین بزازباشی پسر مرحوم حاجی احمد بزازباشی
زیارتش قبول است یا نه و او با من رفیق و شریك بود در مخارج در راه مشهد رضا
فرمود بندهٔ صالح زیارت او قبول است گفتم ای سید ما مسئلهٔ فرمود بسم الله
گفتم فلان که از اهل بغداد و همسفر ما بود زیارتش قبول است یا نه پس ساکت شد

گفتم ای سید ما مسئلهٔ فرمود بسم الله گفتم این کلمه را شنیدی یا نه زیارت او قبول
است یا نه جوابی نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد
که در این سفر پیوسته بلهو و لعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود
پس رسیدیم در راه بموضعی از جادهٔ وسیعه که در طرف آن بساتین بود و در برابرش کاظمین
است و موضعی از آن جاده که متصل است بساتین از طرف راست آن که از بغداد
میآید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت بجور آن را داخل در جاده کرد
و اهل تقوی و ورع ساکنان این دو بلد همیشه کناره میکردند از راه رفتن در آن قطعه
از زمین پس دیدم آنحضرت را که در آن قطعه راه میرود پس گفتم ای سید من این
موضع مال بعضی از ایتام سادات است و تصرف در آن روا نیست فرمود این موضع
مال جد ما امیرالمؤمنین و ذریهٔ او و اولاد ماست حلال است برای موالیان ما تصرف
در آن و در قرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا
هادی میگفتند و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود گفتم ای سید
ما راست است که میگویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی کاظم
است فرمود چکار داری باین و از جواب اعراض نمود پس رسیدیم بساقیهٔ آب که
از شط دجله میکشند برای زراعتها و بستانهای آن حدود و از جاده میگذرد و آنجا
دو راه میشود بسمت بلد یکه راه سلطان است و دیگری راه سادات و آنحضرت میل
کرد براه سادات پس گفتم بیا از این راه یعنی راه سلطانی برویم فرمود نه از همین راه خود
میرویم پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری
دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد
که از سمت شرقی و طرف پائین پاست و در در رواق مطهر مکث نفرمود و اذن
دخول نخواند و داخل شد و در در حرم ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری
نیستم فرمود برای تو بخوانم گفتم بلی پس فرمود ءَاَدْخُلُ یَا اللّٰهُ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا رَسُولَ اللّٰهِ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا اَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ و همچنین سلام کردند بر هر یك از ائمه علیهم السلام
تا رسیدند در سلام بحضرت عسکری علیه السلام و فرمود اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا اَبَا مُحَمَّدٍ
اَلْحَسَنَ الْعَسْکَرِیَّ آنگاه فرمود امام زمان خود را میشناسی گفتم چرا نمی شناسم فرمود
سلام کن بر امام زمان خود پس گفتم اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا حُجَّةَ اللّٰهِ یَا صَاحِبَ الزَّمَانِ یَا ابْنَ
الْحَسَنِ پس تبسم نمود و فرمود عَلَیْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَکَاتُهُ پس داخل شدیم
در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود بمن زیارت کن گفتم من
قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم بلی فرمود کدام زیارت را میخواهی گفتم

هر زیارت که افضل است مرا بآن زیارت ده فرمود زیارت امین الله افضل است
انگاه مشغول شدند بخواندن فرمود السَّلامُ عَلَیکُما یا اَمینَی اللهِ فی اَرضِهِ وَحُجَّتَیهِ علی
عِبادِهِ تا آخر و چراغهای حرم را درین حال روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن
است ولکن حرم روشن و منور است بنوری دیگر مانند نور آفتاب و شمعها مانند چراغی
بودند که در روز در آفتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت
این آیات و علامات نمیشدم چون از زیارت از سمت پائین پا آمدند به پشت سر و در
طرف شرقی ایستادند و فرمودند آیا زیارت میکنی جدم حسین علیه السلام را گفتم بلی
زیارت میکنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذنها اذان مغرب را
گفتند پس بمن فرمود نماز کن و ملحق شو بجماعت پس تشریف آوردند بمسجد پشت سر
حرم مطهر و جماعت در آنجا منعقد بود و خود با نفراد ایستادند در طرف راست امام
جماعت محاذی او و من داخل شدم در صف اول و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ
شدم او را ندیدم پس از مسجد بیرون آمدم و در حرم تفحص کردم او را ندیدم و قصد
داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی باو بدهم و شب او را نگاه بدارم که مهمان باشد
آنگاه بخاطرم آمد که این سید بزرگوار کی بود و آیات و علامات و معجزات گذشته را
ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مراجعت با آن شغل مهمی که در بغداد داشتم و
خواندن مرا باسم با آنکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت
میدهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه دار در غیر موسم و غیر از اینها از آنچه
گذشت که سبب شد برای یقین من باینکه او حضرت مهدی صاحب الزمان علیه
السلام است خصوص در فقره اذن دخول و پرسیدن از من بعد از سلام بر حضرت
عسکری که امام زمان خود را میشناسی چون گفتم میشناسم فرمود سلام کن چون سلام
کردم تبسم کرد و جواب داد پس آمدم در نزد کفشدار و از حال آنحضرت سؤال کردم
گفت بیرون رفت و پرسید که این سید رفیق تو بود گفتم بلی پس آمدم بخانه مهماندار
خود و شب را بسر بردم چون صبح شد رفتم بنزد جناب شیخ محمد حسن و آنچه دیده بودم
نقل کردم پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قضیه و
افشای این سر و فرمود خداوند ترا موفق کند پس آنرا مخفی میداشتم و باحدی اظهار
ننمودم تا آنکه یکماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهر بودم همان سید جلیل را
دیدم که آمد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و اشاره کرد بقضیه آن روز گفتم چیزی
ندیدم باز اعاده کرد آن کلام را بشدت انکار کردم پس از نظرم غائب شد دیگر او را
ندیدم حکایت شانزدهم ایضاً در کتاب نجم الثاقب نقل کرده از عالم عامل فقیه

کامل آقا سید محمد ابن العالم الاوحد سید احمد کاظمینی تلمیذ شیخ مرتضی اعلی الله
مقامهما که فرمود که در زمانیکه مجاور نجف اشرف بودم بجهت تحصیل علوم دینیه در
سال هزار و دویست و هفتاد و پنج شنیدم از جماعتی از اهل علم و غیر ایشان که ذکر میکردند
مردی را که شغلش فروختن بقولات بود که او دیده است مولای ما حضرت صاحب
الزمان را پس جویا شدم و او را شناختم پس ملاحظه کردم دیدم مرد صالح و متدین است
و خوش داشتم که با او در مکان خلوت مجتمع باشم که از او بپرسم کیفیت دیدن او و
ملاقات او حضرت حجت عصر را پس مقدمات مودت با او را پیش گرفتم بسیاری از اوقات
که باو میرسیدم سلام میکردم و از بقولات و سبزیات او میخریدم تا آنکه در میان من و
او رشته مودتی پیدا شد همه اینها بجهت شنیدن آن خبر شریف بود از او تا آنکه فرود
اتفاق افتاد که با او هم منزل شدم در مسجد کوفه و بعد از اداء نماز و آسودگی در منزل
سؤال کردم او را از خبر معهود و خواهش کردم که قصه خود را بتفصیل بیان کند پس گفت
من بسیار میشنیدم از اهل معرفت که هر کس ملازمت عمل استجاره را داشته باشد
در مسجد سهله در چهل شب چهارشنبه پی در پی به نیت دیدن امام زمان موفق میشود
برای دیدن آنحضرت و اینکه این مطلب مکرر واقع شده پس نفسم شایق شد بسوی
کردن این کار و قصد کردم ملازمت عمل استجاره را در هر چهارشنبه و مرا مانع نبود
از کردن این کار شدت گرما و سرما و باران و غیر آن تا اینکه قریب یکسال بر من گذشت
و من ملازم بودم عمل استجاره را و بیتوته میکردم در مسجد کوفه بقاعده متعارفه تا اینکه
یک روز عصر سه شنبه بیرون آمدم از نجف اشرف پیاده بعادتیکه داشتم و موسم
زمستان بود و ابرهای متراکم بود و هوا تاریک و کم کم باران میآمد پس متوجه مسجد
سهله شدم و خاطر جمع بودم آمدن مردم را بآنجا بر حسب عادت مستمره تا آنکه رسیدم
بمسجد هنگامیکه غروب شده بود و تاریکی عالم را گرفته بود با رعد و برق زیاد
پس خوف بر من غلبه نمود و از تنهائی ترس مرا گرفت زیرا که در مسجد احدی را ندیدم
حتی خادم هم نبود پس بغایت وحشت کردم و در نفس خود گفتم سزاوار اینست که نماز
مغرب را بجای آورم و عمل استجاره را بتعجیل بکنم و بروم بمسجد کوفه پس نفس خود را
باین ساکن نمودم پس برخاستم و نماز مغرب را کردم آنگاه عمل استجاره را کردم از نماز
و دعا و در بین نماز استجاره ملتفت شدم بمقام شریف حضرت صاحب الامر ع که در
مسجد است در سمت قبله پس دیدم در آنجا روشنائی کاملی و شنیدم از آن مکان
قرائت نماز گذاری پس نفسم مطمئن شد و دلم مسرور گردید و گمان کردم که در آن مکان
شریف بعضی از زوار هستند که من مطلع نشدم بر ایشان هنگامیکه داخل مسجد شدم

پس عمل استجاره را با اطمینان خاطر تمام کردم آنگاه متوجه مقام شریف شدم و داخل
شدم در آنجا پس روشنائی بزرگی در آنجا دیدم و چشمم بچراغی وشمعی نیفتاد ولکن غافل
بودم از تفکر در این مطلب ودیدم در آنجا یک سید جلیلی با هیبت در هیئت اهل علم
ایستاده نماز میکند پس دلم مایل شد بسوی او وگمان کردم که او یکی از غرباء زوار است
زیراکه چون دراو فی الجمله تأمل کردم دانستم که او از ساکنان نجف اشرف نیست پس شروع
نمودم در خواندن زیارت امام عصر عجل الله فرجه که از اعمال آن مکان است ونماز زیارت
کردم چون فارغ شدم اراده نمودم که از او خواهش نمایم که برویم بمسجد کوفه پس بزرگی
وهیبت او مرا مانع شد ازین سؤال پس من نظر میکردم بخارج آن مقام ومیدیدم شدت
ظلمت را ومیشنیدم صدای رعد وباران را پس آن بزرگوار بروی مبارک خود ملتفت
من شد وفرمود که میخواهی برویم بمسجد کوفه وتبسم کرد وبمن مهربانی نمود عرض نمودم
بلی ای سید من عادت ما اهل نجف چنین است که چون مشرف شدیم بعمل این مسجد
وفارغ گردیدیم از آن میرویم بمسجد کوفه پس بآن بزرگوار بیرون رفتیم ومن بوجودش
مسرور وبحسن صحبتش خرسند بودم پس راه میرفتیم در روشنائی وهوای نیک وزمین
خشک که چیزی بپا نمی چسبید ومن غافل بودم از حال باران وتاریکی که میدیدم آن را
قبل ازین که رسیدیم بدر مسجد کوفه وآن بزرگوار با من بود ومن در نهایت مسرور
بودم وامنیت داشتم بجهت مصاحبت آنحضرت نه تاریکی داشتم ونه باران دیدم پس
دیدیم در مسجد بسته است ومن در مسجد را زدم پس خادم گفت کیست در را میکوبد
گفتم در را باز کن گفت ازکجا آمدی درین تاریکی وشدت باران گفتم از مسجد سهله چون
خادم در را باز کرد ملتفت شدم بسوی آن سید جلیل پس او را ندیدم ودنیا را دیدم در
نهایت تاریکی وشدت باران برما میبارد پس مشغول شدم بفریاد کردن که یا سیدنا
ویا مولانا بفرمائید که در باز شد وبرگشتم به پشت سر خود واو را صدا میکردم اثری
اصلا از آن بزرگوار ندیدم ودر آن زمان اندک سرما وباران وهوا مرا اذیت کرد
پس داخل مسجد شدم واز حالت غفلت بیدار شدم چنانچه گویا در خواب بودم ومشغول
شدم بملامت کردن نفس خود برغفلتش از آن علامات وآیات ظاهره که دیده بودم
ومتذکر شدم آن معجزات را از روشنائی عظیم در مقام شریف با آنکه چراغی در آنجا
ندیدم واگر بیست چراغ هم در آنجا بود وفا نمیکرد بآن ضیاء وروشنائی ونامیدن آن
سید جلیل مرا باسم خودم با آنکه او را نمی شناختم وندیده بودم وبخاطر آوردم که چون
در آن مقام شریف نظر بفضای مسجد میکردم تاریکی زیادی میدیدم وصدای
رعد وباران میشنیدم وچون بیرون آمدم از آن مقام بمصاحبت آنحضرت راه میرفتیم

در روشنائی بنحویکه زیر پای خود را میدیدم وزمین خشک بود هوا ملایم طبع بود تا
رسیدیم بدر مسجد کوفه واز آن وقت که مفارقت فرمود تاریکی هوا وسردی وباران
دیدم وغیر از اینها از آنچه سبب شد که قطع کردم براینکه آنحضرت همان است که من این عمل
استجاره را برای مشاهده جمالش میکردم وگرما وسرما را در راه آنحضرت متحمل میشدم
واین فضل خداست که عطا فرماید بآنکس که خواهد

حکایت هفدهم شیخ جلیل
زاهد ورام بن ابی فراس در آخر جلد دوم کتاب تنبیه الخاطر نقل نموده بدو واسطه از
ابو محمد حسن بن علی بن حمزه که او گفت در کوفه شیخی بود قصار که بزهد نامیده میشد
ودر سلک عزلت گیرندگان بود برای عبادت وپیروی میکرد آثار صالحین را پس اتفاق
افتاد که روزی در مجلس پدرم بودم واین شیخ برای پدرم نقل میکرد واو متوجه بود
بسوی شیخ پس شیخ گفت شبی در مسجد جعفی بودم وآن مسجد قدیمی است در پشت کوفه و
نصف شب شده بود ومن تنها در مکان خلوتی بودم برای عبادت که ناگاه دیدم سه نفر
میآیند پس داخل مسجد شدند چون بوسط فضای مسجد رسیدند یکی از ایشان نشست
پس دست مالید بطرف راست وچپ زمین پس آب بجنبش آمد وجوشید پس وضوی
گرفت از آن آب آنگاه اشاره کرد بسوی آن دو نفر بگرفتن وضو پس وضو ساختند آنگاه
مقدم ایستاد وبا آنها نماز جماعت کرد پس من با ایشان بجماعت نماز کردم وچون سلام داد
واز نماز فارغ شد حال او مرا بشگفت آورد وکار او را بزرگ شمردم از بیرون آوردن آب
پس سؤال کردم از شخصی از آن دو نفر که در طرف راست من بود از حال آن مرد وگفتم باو که
این کیست گفت حضرت صاحب الامر است فرزند حضرت امام حسن عسکری پس نزدیک
آنحضرت رفتم ودستهای مبارکش را بوسیدم گفتم بآنحضرت یابن رسول الله چه میگوئی
در حق شریف عمر بن حمزه آیا او بر حق است فرمود نه وبسا هست که هدایت بیابد خبر
آنکه او نخواهد مرد تا اینکه مرا ببیند پس این خبر را ما از آن شیخ تازه وطرفه شمردیم پس
زمان طولانی گذشت وشریف عمر وفات کرد ومنتشر نشد که او آنحضرت را ملاقات
کرد پس چون با شیخ زاهد مجتمع شدیم من بخاطر آوردم او را حکایتی که ذکر کرده بود از او
گفتم باو مثل کسیکه بر او رد کند آیا تو نبودی که ذکر کردی که این شریف عمر نمیرد تا آنکه
ببیند صاحب الامر علیه السلام را که اشاره نموده بودی باو پس گفت بمن که ازکجا
عالم شدی که او آنحضرت را ندیده آنگاه بعد از آن مجتمع شدیم با شریف ابی المناقب فرزند
شریف عمر بن حمزه ودر میان آوردیم صحبت والد او را پس گفت ما شبی در نزد پدر خود
بودیم واو در مرضی بود که در آن مرض مرد وقوتش ساقط وصدایش پست شده بود
ودرها بسته بود بروی ما که ناگاه شخصی را دیدیم که داخل شد برما که ترسیدیم از

او و عجیب دانستیم دخول او را و غفلت کردیم که از او سؤال کنیم پس نشست در نزد پدر ما و برای او آهسته سخن میگفت و پدرم میگریست آنگاه برخاست و چون از نظر ما غایب شد پدرم خود را بمشقت انداخت و گفت مرا بنشانید پس او را نشاندیم چشمهای خود را باز کرد و گفت کجا است آن شخص که در نزد من بود گفتیم بیرون رفت از همان جا که آمد پس گفت او را طلب کنید پس در اثر او رفتیم پس درها را دیدیم بسته و اثری از و نیافتیم پس برگشتیم بسوی پدر خود پس او را خبر دادیم از حال آن شخص و اینکه او را نیافتیم و ما سؤال کردیم از پدر خود از حال آن شخص گفت این صاحب الامر علیه السلام بود آنگاه برگشت بحالت سنگینی که از مرض داشت و بیهوش شد

حکایت هجدهم عالم فاضل متقی میرزا محمد تقی نواده علامه مجلسی در کتاب بهجة الاولیاء نقل کرده و ایضا تلمیذ او عالم جلیل سید محمد باقر در کتاب نور العیون از آن بزرگوار حکایت کرده که گفت بعضی از برای من نقل کردند که مرد صالحی از اهل بغداد در سال هزار و صد و سی و شش هجری که هنوز در حیات است او گفته که روانه سفری بودیم و در آن سفر بر کشتی سوار شده بر روی آب حرکت مینمودیم اتفاقا کشتی ما شکست و آنچه در آن بود غرق شد و من بتخته پاره چسبیدم و در موج دریا حرکت مینمودم تا بعد از مدتی بر ساحل جزیره خود را دیدم و در اطراف آن جزیره گردش نمودم و بعد از ناامیدی از زندگی بصحرائی رسیدم در برابر خود کوهی دیدم چون بنزدیک آن رسیدم دیدم که اطراف کوه دریا و یک طرفش صحرا است و بوی عطر میوه ها بمشامم میرسید پس باعث انبساط و زیادی شوقم گردید و قدری از آن کوه بالا رفتم در وسط آن بموضعی رسیدم که تقریبا بیست ذرع یا بیشتر سنگ صاف بود که دست و پا کردن در آن سنگ ممکن نبود و در آن حال حیران و متفکر بودم که ناگاه ماری بسیار بزرگی از چنارهای بسیار قوی بزرگتر بود دیدم بسرعت تمام متوجه من گردیده میآید من گریزان شدم و بخداوند استغاثه نمودم که پروردگارا چنانکه مرا از غرق نجات دادی ازین بلیه بزرگ نیز خلاصی کرامت فرما در آن اثنا دیدم که جانوری بقدر خرگوشی از بالای کوه بسوی آن مار دوید و بسرعت تمام از دم مار بالا رفته و وقتیکه سر آن مار بپائین آن موضع صاف رسید و دمش بر بالای آن موضع بود بمغز سر آن مار رسید و نیشی بقدر انگشتی از دهان بیرون آورده بر سر آن مار فرو کرده و باز برآورده ثانیا فرو کرد و از راهی که آمده بود بر گشت و رفت و آن مار دیگر از جای خود حرکت نکرده و در همان موضع بهمان حالت مرده و چون هوا بغایت گرمی و حرارت داشت بلا فاصله اندک زمانی عفونت عظیمی بهم رسانید که نزدیک بود هلاک شوم پس زرداب و کثافت بسیاری از آن بسوی دریا جاری

گردید تا آنکه اجزای آن از هم پاشید و بغیر از استخوان چیزی باقی نماند چون نزدیک رفتم دیدم که استخوانهای آن مثل نردبانی بر زمین محکم گردیده و میتوان از آنها بالا رفت با خود فکری کردم که اگر در اینجا بمانم از گرسنگی بمیرم پس توکل بر خداوند نمودم و پا بر آن استخوانها نهاده از کوه بالا رفتم و از آنجا رو بقله کوه آوردم در برابر باغی در نهایت سبزی و خرمی و طراوت و معموری دیدم و رفتم تا داخل باغ گردیدم که درختان میوه دار بسیاری در آنجا روئیده و عمارت بسیار عالی مشتمل بر بیوتات و غرفه های بسیار در وسط آن بنا شده پس من قدری از آن میوه ها خوردم و در بعضی از آن غرفه ها پنهان شده تفرج آن باغ را میکردم بعد از زمانی دیدم که چند سوار از دامن صحرا پیدا شدند و داخل باغ گردیدند و یکی مقدم بر دیگران بود و در مهابت و جلالت بمیرفت پس پیاده شدند و اسبهای خود را سر دادند و بزرگ ایشان در صدر مجلس قرار گرفت و دیگران نیز در خدمتش در کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره کشیدند و چاشت حاضر کردند پس آن بزرگ بایشان فرمود که مهمانی در فلان غرفه داریم و او را برای چاشت طلب باید کرد پس بطلب من آمدند من ترسیدم و گفتم مرا معاف دارید چون عرض کردند سخن مرا باو فرمود که چاشت او را بهمان جا ببرید تا تناول نماید و چون از چاشت خوردن فارغ شدیم مرا طلبید و گذارش احوال مرا پرسید و چون قصه را نقل کردم فرمود که میخواهی باهل خود برگردی گفتم بلی پس یکی از آن جماعت را فرمود که این مرد را باهل خودش برسان پس با آن شخص بیرون آمدیم چون اندک راهی رفتیم گفت نظر کن اینست شهر بغداد چون نظر کردم بغداد را دیدم و آن مرد را دیگر ندیدم پس آن وقت ملتفت شدم و دانستم که بخدمت مولای خودم حضرت صاحب الزمان رسیده ام و از بیطالعی خودم از چنین شرفی محروم گردیدم و با کمال حسرت و ندامت داخل شهر بغداد و خانه خود گردیدم

حکایت نوزدهم و نیز عالم جلیل سید فاضل نبیل سید محمد باقر مذکور در کتاب نور العین از بهجة الاولیاء استادش نقل فرموده که خبر داده مرا ثقه صالحی از اهل علم از سادات شولستان از مرد ثقه که او گفت اتفاق افتاد در این سالها که جماعتی از اهل بحرین عازم شدند بر ضیافت کردن جمعی از مؤمنین آنجا از فقراء بنوبت پس مهمانی کردند تا آنکه نوبت رسید بیکی از ایشان که در نزد او چیزی نبود پس بجهت آن غمگین شد و حزن و اندوهش زیاد گردید پس از اتفاقات آن شخص بیرون رفت بصحرا پس دید شخصی را که باو رسید و باو گفت برو نزد فلان تاجر و بگو باو که محمد بن الحسن میگوید بده بمن دوازده اشرفی که نذر کرده بودی آن را برای ما پس

بگیر آن اشرفیها را از او وخرج کن آن را در مهمانی خود پس آن مرد رفت بنزد آن تاجر
وآن رسالت را از جانب آن شخص باو رسانید پس آن تاجر باو گفت که این را بتو که
گفت ومحمّد بن الحسنؑ بنفس خود فرمود بتو پس بحرینی گفت بلی خودش فرمود پس تاجر
گفت شناختی او را گفت نه گفت که صاحب الزّمانؑ بود واین اشرفیها را نذر کرده بودم
برای آنحضرت پس آن مرد بحرینی را اکرام کرد وآن مبلغ را باو داد واز او التماس دعا کرد
از جهت توجّه آنحضرت باو باوجود آنکه کسی از نذر او مطّلع نشده بود وتاجر خواهش کرد
از او که چون آنحضرت نذر مرا قبول کرد نصفی از آن اشرفیها را بمن بده ومن عوض آن را
بتو بدهم پس بحرینی آمد وآن مبلغ را خرج کرد در آن مصرف وآن شخص موثق بمن
گفت که من این حکایت را شنیدم از بحرینی بدو واسطه حکایت بیستم علاّمه
مجلسی ره در بحار نقل کرده از کتاب سلطان مفرج از اهل ایمان تألیف عالم کامل سیّد
علی بن عبد الحمید النّیلی نجفی که او گفته مشهور شده است در ولایات وشایع گردیده
است در میان اهل زمان قصّهٔ ابو راجح حمّامی که در حلّه بود بدرستیکه جماعتی
از اعیان اماثل اهل صدق وافاضل ذکر کرده اند آن را که از جملهٔ ایشان است
شیخ زاهد عابد محقّق شمس الدّین محمّد بن قارون سلّمه الله که گفت در حلّه حاکمی
بود که او را مرجان صغیر میگفتند واو از ناصبیان بود پس باو گفتند که ابو راجح پیوسته
صحابه را سبّ میکند پس آن بدبخت امر کرد که او را حاضر گردانند چون حاضر شد
امر کرد که او را بزنند وچندان او را زدند که از شدّت آن دندانهای او ریخت و
زبان او را بیرون آوردند وبزنجیر آهنی آن را بستند وبینی او را سوراخ کردند وریسمانی
از مو را داخل سوراخ بینی او کردند وسر آن ریسمان را بر ریسمانی دیگر بستند وسر آن
ریسمان را بدست جماعتی از اعوانان خود داد وایشان را امر کرد که او را بآن حالت و
جراحت در کوچه های حلّه بگردانند وبزنند پس آن اشقیا او را بزدند وچندان زدند
تا آنکه بزمین افتاد وبهلاکت رسید پس بحالت او اینجا کم گفتند وآن بدبخت امر کرد
بقتل او حاضران گفتند که مردی پیر است وآنقدر جراحت باو رسیده که او را خواهد
کشت واحتیاج بکشتن ندارد خود را داخل خون او مکن وچندان مبالغه در شفاعت
او نمودند تا آنکه امر کرد که او را رها کردند ورو وزبان او از هم رفته بود وورم کرده
بود واهل آن مرد او را بردند بخانه وشك نداشتند که در همان شب خواهد مرد
پس چون صبح شد مردم بنزد او آمدند که او را بردارند دیدند که او ایستاده است
ومشغول نماز است وصحیح شده است ودندانهای ریختهٔ او برگشته است وجراحتهای
او مندمل وخوب شده است واثری از جراحتهای او نمانده است وشکستهای

روی او زایل شده بود پس مردم از حال او تعجّب کردند واز امر او سؤال نمودند پس ابو
راجح گفت که من بحالی رسیدم که مرگ را معاینه دیدم وزبانی نمانده بود که از خدا سؤال
کنم پس بدل خود از خداوند سؤال کردم واستغاثه وطلب دادرسی از مولای خود
حضرت صاحب الامرؑ نمودم وچون شب تاریك شد دیدم که خانه تمام پر از نور شد
ناگاه حضرت حجّت عصر علیه السّلام را دیدم که دست مبارك خود را بروی من کشید
وفرمود که بیرون رو واز برای عیالت کار کن بتحقیق که خداوند ترا عافیت عطا
کرده است پس صبح کردم در اینحال که می بینید وشیخ شمس الدّین محمّد بن قارون
مذکور راوی حدیث گفت که قسم بخداوند میخورم که این ابو راجح مرد ضعیف الاندام
وزرد رنگ وبد صورت وکوسه وضع بود ومن دائم بآن حمّام میرفتم که او بود و
او را با این حالت وشکل میدیدم که وصف کردم پس در صبح روز دیگر من بودم با آنها
که بر او داخل شدند پس دیدم او را که مرد صاحب قوّت ودرست قامت شده
است وریش او بلند وروی او سرخ شده است ومانند جوانی گردیده است که در
سنّ بیست سالگی باشد وبهمین هیئت وجوانی بود وتغییر نیافت تا آنکه از دنیا
رفت وچون خبر او شایع شد حاکم او را طلب نمود واو حاضر شد ودیروز او را بهمان
حالت دیده بود که ذکر شد واثر جراحات را در او ندید ودندانهای ریختهٔ او را
دید که برگشته پس حاکم را از این حال رعبی عظیمی حاصل شد واو قبل از این وقتیکه
در مجلس خود می نشست پشت خود را بجانب مقام حضرت حجّة عصر علیه السّلام
که در حلّه بود میکرد وبعد از این قضیّه روی خود را بمقام آنحضرت میکرد وبا اهل
حلّه نیکی ومدارا مینمود وبعد از آن چند وقتی درنگ نکرد که مرد با حالت بد
حکایت بیست ویکم ونیز علاّمه مجلسی در آن کتاب نقل نموده که شیخ شمس الدّین
مذکور ذکر کرده است که مردی از اصحاب سلاطین که اسم او معمّر بن شمس بود و
پیوسته قریهٔ بُرس را که در نزدیك حلّه بود اجاره میکرد وآن قریه وقف بعلویّین
بود واز برای او نایبی بود که غلّهٔ آن قریه را جمع میکرد واو را ابن الخطیب میگفتند
واز برای او ضا من غلامی بود که متولّی نفقات او بود که او را عثمان میگفتند وابن
خطیب از اهل ایمان وصلاح بود وعثمان ضدّ او بود وایشان پیوسته با یکدیگر در
امر دین مجادله میکردند پس روزی اتّفاق افتاد که هر دو ایشان در مقام ابراهیم
خلیل علیه السّلام در برس که در نزدیکی تلّ نمرود بود حاضر شدند در وقتی که
جماعتی از رعیّت وعوام حاضر بودند ابن خطیب بعثمان گفت که الآن حقّ را واضح
وآشکار مینمایم من برکف دست خود مینویسم نام آنها را که دوست دارم که ایشان

علی وحسن وحسین علیهم السّلام است وتو بردست خود بنویس نام انها راکه دوست
داری انگاه دست نوشتهٔ من وترا باهم می بندیم وبراتش میدادیم دست هریك
که سوخته است ان کس برباطل است وهرکس دست او سالم مانده است او بر
حقّ است وعثمان این را انکار کرد وباین راضی نشد ورعیّت وعوام که در انجا حاضر
بودند بر عثمان طعن نمودند که اگر سخن تو حقّ است چرا باین امر راضی نمیشوی و
مادر عثمان نزدیك بود برایشان وسخنان رعیّت وعوام مطّلع شد که انها به پسر
او طعن میکنند وان زن بنای لعن کردن ودشنام دادن گذاشت وایشان را ترسانید
ودر دشمن بودن با انها مبالغه کرد پس در حال چشمهای او کور گردید وهیچ چیز را
ندید چون خود را نابینا ملاحظه کرد ادمهای خود را صدا کرد چون بآن غرفه بالا
رفتند دیدند کور شده وچیز را نمیدید پس دست او را گرفتند واز غرفه فرود اوردند
وبحلّه بودند واین خبر شایع شد میان خویشان وهمسران او پس اطبّاء از حلّه وبغداد
اوردند برای معالجهٔ چشم او وایشان قادر نشدند ومأیوس شدند پس زنان مؤمنات
که او را میشناختند ورفقای او بودند بنزد او امدند وباو گفتند ان کسی که ترا
کور کرده است او حضرت صاحب الامر است که نسبت باو ترك ادب کردی پس اگر
شیعهٔ او شوی ودوستی او را اختیار کنی واز دشمنان او بیزاری جوئی ما ضامن
میشویم که خداوند ببرکت انحضرت ترا عافیت کرامت فرماید واگرنه خلاصی از این
نداری وان زن باین امر راضی شده پس چون شب جمعه شد او را برداشتند
بآن قبّهٔ که مقام حضرت صاحب الامر است در حلّه بردند واو را داخل قبّه کردند
وان زنان مؤمنات بر در ان قبّه خوابیدند وچون چهار یك شب شد ان زن پیر بیرون
امد بسوی ایشان با چشمهای بینا واو یك یك ایشان را شناخت ورنك جامه های
هریك ایشان را بایشان خبر داد وایشان همگی شاد شدند وخدا را حمد کردند بر حسن
عافیت واز آن زن پرسیدند کیفیّت حال را پس گفت چون مرا داخل قبّه کردید واز
قبّه بیرون امدید پس بعد از زمانی دیدم که دستی بر دست من رسید وگفت بیرون
برو که خداوند ترا عافیت داده است پس کوری از من رفت وقبّه را دیدم که پر از
نور گردیده بود ومردی را در میان قبّه دیدم گفتم تو کیستی گفت منم محمّد بن الحسن ع
پس از نظر من غائب گردید پس ان زنان برخاستند وبخانه های خود رفتند وعثمان
پسر او شیعه واز دوستان انحضرت شد با مادرش وایمان ایشان خوب گردید
این قصّه شهرت کرد وان قبیله همین یقین کردند بوجود امام عصر علیه السّلام
وظهور این معجزه در سال هفتصد وچهل وچهار بوده است مؤلّف میگوید در این

حکایت ودر حکایت نوزدهم خود حضرت حجّت عصر عجّل الله فرجه باسم مبارك خود
تصریح فرموده واز این نحو حکایات وروایات معلوم میشود که بردن اسم مبارك
انحضرت در صورت عدم تقیّه جایز است چنانچه در باب نامهای انحضرت اشاره
بآن شد حکایت بیست ودوّم ونیز در ان کتاب نقل کرده از عبد الرّحمن بن
ابراهیم قبایقی که بخطّ خود نوشته بود در سال هفتصد وپنجاه ونه که من می شنیدم
در حلّهٔ سیفیّه که مولای کریم معظّم جمال الدّین بن شیخ جعفر بن ذهدری بآزار فلج
مبتلا شده بود وقادر نبود که از جای خود برخیزد پس جدّهٔ پدری او بعد از وفات
پدر شیخ بانواع علاجها معالجه نمود هیچگونه فایده نداد پس طبیبان بغداد را اوردند
وزمانی بسیار انها نیز معالجه کردند نفع نداد پس بجدّهٔ او گفتند که او را در تحت قبّهٔ
شریفهٔ حضرت صاحب الامر که در حلّه است ببر شاید که حقتعالی ببرکت انحضرت
او را از این بلا عافیت بخشد وبلکه حضرت صاحب الزّمان در انجا مرور فرماید وبه
او نظر رأفتی نماید واو بآن سبب از این مرض رهائی یابد پس جدّهٔ او او را با نمکان
شریف برد وحضرت حجّة عصر ع او را شفا عطا فرمود وفلج او زایل شد واین قضیّه
شهرت کرد ومن بعد از شنیدن این معجزه میان من واو رفاقتی شد تا بنحویکه
نزدیك بود از یکدیگر جدا نشویم واو خانهٔ داشت که جمع میشد در انجا وجوه اهل
حلّه وجوانان واولاد بزرگان ایشان پس از او این حکایت را پرسیدم پس گفت که
من مفلوج بودم واطبّاء از معالجهٔ ان عاجز شدند وحکایت کرد بر من انچه را که به
استفاضه شنیده بودم از قضیّهٔ او واینکه حجّت عصر ع بمن فرمود در انحال که جدّه ام
مرا در زیر قبّهٔ انحضرت خوابانیده بود که برخیز عرض کردم ای مولای من چند سال است که
قدرت برخاستن ندارم فرمود برخیز باذن خدا ومرا بر ایستادن اعانت فرمود وچون
برخاستم اثر فلج در خود ندیدم ومردم بر من بعد از ان هجوم اوردند ونزدیك بود مرا بکشند
واز برای تبرّك رخت بدن مرا پاره پاره کردند واز رختهای خود شان مرا پوشانیدند و
بخانهٔ خود رفتم واثر فلج در من نمانده بود وچون بخانه رفتم رختهای مردم را برای ایشان
باز پس دادم ومی شنیدم که او مکرّر این حکایت را برای مردم نقل میکرد چنانچه مردم
نقل میکردند با همدیگری را حکایت بیست وسیّم ایضًا در انجا ذکر کرده است که
خبر داد مرا کسی که باو وثوق دارم وان خبر است مشهور در نزد بسیار اهل نجف که
خانهٔ کهن که من الآن در ان ساکنم که سال هفتصد وهشتاد ونه است مال مردی
بود از اهل خیر وصلاح که او را حسین مدلّل میگفتند ودر نزدیکی صحن حضرت امیر المؤمنین ع
بود وان را ساباط حسین مدلّل میگفتند که بجانب غربی وشمالی قبر مقدّس بود وان خانه

متصل بود بدیوار صحن شریف وحسین صاحب ساباط عیال واطفال داشت پس مبتلا
شده بود بآزار فلج ومدتی از این گذشت که قدرت برقیام نداشت وعیال واطفال او
در وقت حاجت او را برمیداشتند وبسبب طول زمان مرض او عیال او در شدت
وحاجت افتادند وبفقر وفاقه مبتلا شدند ومحتاج بخلق گشتند ودر سال هفتصد
وبیست در شبی از شبها بعد از آنکه چهار یك از شب رفته بود پسر وعیال او بیدار
شدند دیدند که خانه وبام خانه نور ساطع شده است بنحویکه دیده ها را میرباید
پس ایشان بحسین گفتند که چه خبر است گفت امام زمان علیه السلام بنزد من آمد
وبمن فرمود که برخیز ای حسین عرض کردم ای مولای من آیا می بینی که من نمیتوانم
برخیزم پس دست مرا گرفت وبرخیزانید مرا ودر آنحال مرض من زایل شد وصحیح
گردیدم وبمن فرمود که این ساباط یعنی دالان راه من است که باین راه بزیارت
جد خودم میروم ودر آن را در هر شب ببند عرض کردم که شنیدم واطاعت کردم
ای مولای من پس برخاست وبزیارت حضرت امیرالمؤمنین رفت وآن ساباط مشهور
شده است تا حال به ساباط حسین مدلل ومردم از برای ساباط نذرها میکردند و
ببرکت حضرت قائم آل محمد صلعم بمراد خود میرسیدند

حکایت بیست وچهارم ونیز
در آن کتاب روایت کرده است از محی الدین اربلی که او گفت من نزد پدر خود بودم و
مردی با او بود وآن مرد را پینکی گرفت پس عمامه از سر او افتاد وجای ضربت بزرگی
در سر او بود وپدرم او را از آن ضربت سؤال کرد گفت این ضربت از جنگ صفین است
پدرم گفت جنگ صفین در زمان قدیم شد وتو در آن زمان نبودی گفت من سفر
کردم بسوی مصر ومردی از قبیله غزه با من رفیق شد پس در میان راه یك روز جنگ
صفین را یاد کردیم آن رفیق من گفت اگر من در روز صفین میبودم شمشیر خود را
از خون علی واصحابش سیراب میکردم ومن گفتم که اگر من در آن روز میبودم شمشیر
خود را از خون معویه واتباع او سیراب میکردم واینك من وتو اصحاب علی علیه السلام
ومعویه هستیم پس با یکدیگر جنگ بزرك کردیم وجراحت بسیار بیکدیگر رسانیدیم
تا آنکه من از شدت ضربتی که بسرم زد افتادم واز حال رفتم ناگاه مردی را دیدم
که بسر نیزه مرا بیدار میکند وچون چشم گشودم آن مرد از مرکب فرود آمد ودست
بجراحتهای من مالید در همان حال عافیت یافتم فرمود که در اینجا مکث نما پس
غائب شد وبعد از اندك زمانی برگشت وسر آن خصم من با او بود ومرکب او را
نیز آورده بود پس بمن فرمود که این سر دشمن تست وتو ما را یاری کردی ونصرت
نمودی وما ترا یاری کردیم وخداوند یاری میکند هر که را که او را یاری کند یعنی

حضرت امیرالمؤمنین را من گفتم تو کیستی ای مولای من فرمود منم محمد بن الحسن عسکری
صاحب الزمان پس بمن فرمود که هر کس ترا از این ضربت سرت سؤال بکند بگو که این
ضربت صفین است پس از نظرم غائب گردید ومن تأسف کردم

حکایت بیست وپنجم ونیز در آن کتاب شریف فرمود که جماعتی از موثقین ذکر کردند
که مدتی ولایت بحرین تحت حکومت فرنك بود وفرنگیان مردی از مسلمانان را حاکم
بحرین کردند که شاید بسبب حکومت مسلمان آن ولایت معمورتر شود وصلاح تر
باشد بحال آن بلاد واز اتفاق آن حاکم ناصبی بود ووزیری داشت که در نصب
عداوت از آن حاکم شدیدتر بود وپیوسته اظهار عداوت ودشمنی نسبت باهل بحرین
میکرد از جهت دوستی اهل آن ولایت نسبت باهل بیت رسالت وامامت پس آن وزیر
بدبخت پیوسته حیله ها ومکرها میکرد برای کشتن وضرر رسانیدن اهل آن بلاد
پس روزی وزیر داخل منزل حاکم شد واناری در دست داشت وبحاکم داد وچون
حاکم نظر کرد در آن انار دید که بر آن انار نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله و
فلان وفلان وفلان وعلی خلفاء رسول الله وچون حاکم نظر کرد دید که آن نوشته
از اصل انار است وبصنعت نمیماند پس از آن امر تعجب کرد وبوزیر گفت که این علامتی
است ظاهر ودلیلی است قوی بر بطلان مذهب شیعه پس رای تو چیست در خصوص
اهل بحرین وزیر گفت که اینها جماعتی اند با تعصب انکار دلیل وبراهین مینمایند و
سزاوار است از برای تو که ایشان را حاضر نمائی واین انار را بآنها بنمائی پس هرگاه قبول
کنند واز مذهب خودشان برگردند از برای تست ثواب بسیار واگر برنگشتند ودر
گمراهی خود باقی ماندند ایشان را مخیر کن میان یکی از سه چیز یا جزیه بدهند با ذلت
یا جوابی از دلیل بیاورند وحال آنکه مفری ندارند یا آنکه مردان ایشان را بکشی وزنان
واولاد ایشان را اسیر نمائی واموال ایشان را بغنیمت برداری پس حاکم رای او را پسندید
وبه پی علماء وفضلاء واخیار ایشان فرستاد وایشان را حاضر کرد وآن انار را بایشان
نشان داد وبآنها گفت که اگر جواب شافی در این باب نیاورید مردان شما را می کشم
وزنان وفرزندان شما اسیر میکنم ومال شما را بغارت برمیدارم یا آنکه باید جزیه
بدهید با ذلت مانند کافران وچون ایشان این امور را شنیدند متحیر گردیدند و
قادر بر جواب نشدند وروهای ایشان متغیر گردید وبدن ایشان بلرزید پس علماء
ایشان گفتند که ای امیر سه روز ما را مهلت ده شاید جوابی بیاوریم که تو از آن راضی
باشی واگر نیاوردیم بکن بما آنچه که میخواهی پس تا سه روز ایشان را مهلت داد و
ایشان با خوف وحیرت از نزد او بیرون رفتند ودر مجلسی جمع شدند ورای خودشان را

جولان دادند تا انکه رأی ایشان بران قرار گرفت که از صلحاء علماء بحرین ده نفر شخصی را
اختیار نمایند پس چنین کردند واز میان ان ده نفر سه نفر اختیار کردند پس بیکی از
ان سه نفر راگفتند که توامشب بیرون رو بسوی صحراء وبخداوند عبادت واستغفار
کن وبحضرت صاحب الامر استغاثه نما که او امام زمان ما است وحجت خداوند است
برما شاید که بتو خبر دهد راه چارهٔ بیرون رفتن ازین بلیه را پس ان مرد بیرون رفت
ودر تمام شب خدا را از روی خضوع عبادت کرد وگریه وتضرع نمود واستغاثه کرد
وچیزی ندید وبنزد ایشان امد وبآنها خبر داد ودر دوم یکی دیگر را فرستادند واو
نیز مثل رفیق اول دعا وتضرع نمود وچیزی ندید پس جزع وغم ایشان زیاده شد
پس سیمی را حاضر کردند واسم او محمد بن عیسی بود ومرد عالم وپرهیزکار بود واو
در شب سیم با سر وپای برهنه بصحرا رفت وان شبی بود بسیار تاریک وبدعا وگریه
مشغول شد وبخداوند نالید وبحضرت صاحب الامر علیه السلام استغاثه نمود
وچون اخر شب شد پس شنید که مردی باو خطاب میکند که ای محمد بن عیسی چرا
ترا باین حال می بینم وچرا بیرون امدی بسوی این بیابان او گفت که ای مرد مرا بگذار
که من از برای امر بزرگی بیرون امده ام وان را ذکر نمیکنم مگر از برای امام خود و
شکوه نمیکنم ان را مگر بسوی کسیکه قادر باشد بر کشف ان گفت ای محمد بن عیسی
منم صاحب الامر امام تو ذکر کن حاجت خود را محمد بن عیسی گفت اگر تو امام منی و
صاحب الامر بوده باشی قصهٔ مرا میدانی واحتیاج بگفتن من نداری فرمود که بلی
راست میگوئی بیرون امدهٔ از برای بلیهٔ که درخصوص ان انار بر شما وارد شده
است وان ترسانیدن که حاکم بر شما کرده است محمد بن عیسی گفت که چون ان کلام
معجز نظام را شنیدم متوجه انجانب شدم که ان صدا میآمد وعرض کردم بلی ای
مولای من تو میدانی که چه بما رسیده است وتوئی امام ما وقادری بر کشف ان بلا
از ما ها پس انحضرت فرمود ای محمد بن عیسی بدرستیکه وزیر لعنه الله درخانه
او درخت انار است وقتیکه ان درخت بار گرفت وزیر قالبی از گل بشکل اناری ساخت
ودو نصف کرد ودر میان هر یک نصف از انها بعضی ان کتابت را نوشت ونقش کرد
وهنوز انار کوچک بود بر روی درخت ان انار را در میان ان قالب گل گذاشت و
ان را محکم بست پس چون در میان ان قالب بزرگ شد اثر نوشته وان قالب کنده
شده در ان انار ماند وچنین شد پس صباح چون بنزد حاکم روید باو بگو که من
جواب این بلیه را با خود اورده ام ولکن نمیگویم مگر در خانهٔ وزیر پس شما وقتی که
داخل خانهٔ وزیر شوید بجانب راست خود در هنگام دخول غرفهٔ خواهی دید پس

بحاکم

بحاکم بگو که جواب نمیگویم مگر در ان غرفه وان وزیر ممانعت میکند از داخل شدن در
ان غرفه وتو مبالغه بکن بانکه بآن غرفه بالا روی ونگذار که وزیر تنها داخل غرفه
شود زودتر از تو وتو اول داخل غرفه شو پس در ان غرفه طاقچهٔ خواهی دید که کیسهٔ سفیدی
در انست وان کیسه را بگیر که در ان قالب گلی است که ان ملعون ان حیله را در ان
کرده است پس در حضور حاکم ان انار را در ان قالب بگذار تا انکه حیلهٔ او معلوم شود
وای محمد بن عیسی علامت دیگر انست که بحاکم بگو که معجزهٔ دیگر ما انست که ان انار را
چون بشکنید بغیر از دود وخاکستر چیز دیگر در ان نیست وبگو اگر راستی این سخن را میخواهید
بدانید بوزیر امر کنید که در حضور مردم ان انار را بشکند وچون بشکند ان خاکستر
ودود بر صورت وریش وزیر خواهد رسید وچون محمد بن عیسی این سخنان اعجاز
نشان را از امام زمان وحجت خداوند بر مردمان شنید شاد ومسرور گردید ودر
مقابل انحضرت زمین را بوسید ودر روایت دیگر که ان را یکی از علماء اعلام در خراسان
بحقیر نقل نمود از کتاب اهل البحرین اینست که محمد بن عیسی عرض کرد ای مولای ما سبب چه
شد که جواب این بلیه را در شب اول ودوم بآن دو نفر از علماء بیان نفرمودی انحضرت
فرمود اگر شما یک روز مهلت گرفته بودید من نیز در شب اول جواب میدادم وچون
شما سه روز مهلت گرفتید من نیز در شب سیم جواب دادم پس محمد بن عیسی با شادی
وخرمی بسوی اهل خود برگشت وچون صبح شد بنزد حاکم رفتند ومحمد بن عیسی کرد
انچه را که صاحب الامر باو امر فرموده بود وظاهر گردید ان معجزاتی که انحضرت بآنها
خبر داده بود پس حاکم متوجه محمد بن عیسی گردید وگفت این امور را کی بتو خبر داده
بود گفت امام زمان وحجت خداوند بر ما حاکم گفت کیست امام شما پس او امامان را
یک بیک ذکر کرد تا انکه با امام زمان وصاحب الامر علیهم السلام رسید حاکم گفت دست
دراز کن که من بیعت کنم بر این مذهب ومن گواهی میدهم که نیست خداوندی مگر
خداوند یگانه وگواهی میدهم که محمد بنده ورسول اوست وگواهی میدهم که خلیفه
بعد از حضرت رسول بلافصل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است پس بهر یک
از امامان بعد از دیگری تا اخر ایشان اقرار کرد وایمان او نیکو شد وامر کرد بقتل
وزیر واز اهل بحرین عذرخواهی نمود واین قضیه نزد اهل بحرین معروف ومشهور
شد وتا بحال در میان ایشان شهرت دارد وقبر محمد بن عیسی مذکور در نزد ایشان
معروف است ومردم بحرین از ان جهة همیشه بزیارت قبر او میروند واو را ازین جهة
احترام میکنند ومرقد شریف او را محترم نگه میدارند وبقای خود شان را بواسطه
او میدانند اعلی الله مقامه

حکایت بیست وششم در نجم الثاقب نقل کرده

کرده

که صالح متقی شیخ محمّد طاهر نجفی که سالهاست خادم مسجد کوفه و با عیال در آنجا
منزل دارد و غالب اهل علم نجف اشرف که بآنجا میروند او را میشناسند و تاکنون
از او غیر از حسن و صلاح چیزی نقل نکردند و خودم سالهاست او را میشناسم باین
اوصاف و بعضی از علماء متقین که مدّتها در آنجا اعتکاف داشت بغایت از تقوی
و دیانت او را ذکر میفرمود و حالا اعمی شده و بحال خود است و همان عالم قضیّه از او
نقل کرد و خودم در سال گذشته در آن مسجد شریف از او جویا شدم پس گفت هفت یا
هشت سال قبل از این بواسطهٔ تردّد نکردن زوّار و محاربه میان دو طایفهٔ ذکرت و شمرت
در نجف که باعث انقطاع تردّد اهل علم نیز شد بآنجا امر زندگانی بمن تلخ شد زیرا
که ممرّ معاش من منحصر بود در این دو طایفه با کثرت عیال خود و بعضی ایتام که تکفّل آنها
نیز با من بود شب جمعه بود هیچ قوت نداشتم و اطفال از گرسنگی ناله میکردند بسیار
دلتنگ شدم و غالبًا مشغول ببعضی از دعاها بودم در آن شب که سوء و بدی حال
من بنهایت رسیده بود رو بقبله میان محل سفینهٔ نوح که معروف بجای تنور است
و دکّة القضا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بودم و شکوهٔ حال خود بسوی خدای متعال میکردم
و اظهار رضامندی باین حالت فقر و پریشانی خود مینمودم و عرض کردم که چیزی خوبتر
از آن نیست که روی سیّد و مولای خود حضرت صاحب الامر علیه السلام را بمن بنمائی غیر از آن
چیزی نمیخواهم پس ناگاه خود را بر سر پا ایستاده دیدم و در دستم سجّادهٔ سفیدی بود
و دست دیگر در دست جوان جلیل القدری که آثار هیبت و جلال از او ظاهر بود
و لباس نفیسی مایل بسیاهی در بر داشت پس من ظاهر بین اوّل بخیال افتادم که
یکی از پادشاهان است لکن عمامه در سر مبارک داشت و در نزد او شخص دیگر بود
که جامهٔ سفید در بر داشت پس باین حال راه افتادیم بسمت دکّة القضاء نزدیک
محراب چون بآنجا رسیدیم آن شخص جلیل که دست من در دست او بود فرمود یا طاهر
فرش کن سجّاده را پس من آن را پهن نمودم دیدم سفید است و مید رخشد و جنس
آن را ندانستم و بر آن چیزی نوشته بود بخط جلی و من آن را رو بقبله فرش کردم با
ملاحظه انحرافی که در مسجد است پس فرمود چگونه فرش کردی آن را و من از هیبت
آنحضرت بیخود شده بودم و از دهشت و بیشعوری گفتم فَرَشْتُها بِالطُّولِ وَالْعَرْضِ
یعنی آن را بطول و عرض فرش کردم فرمود این عبارت را از کجا گرفتی گفتم این کلام از
زیارت است که زیارت میکنند بآن حضرت قائم علیه السلام را پس در روی من تبسّم کرد و
فرمود برای تو اندکی است از فهم پس ایستاد بر آن سجّاده و تکبیر نماز گفت و پیوسته
نور و بهای او زیاده میشد و تتق میزد بنحویکه ممکن نبود نظر بروی مبارک او و آن

شخص دیگر در پشت سر آنحضرت ایستاد بقدر چهار شبر پس هر دو نماز کردند و من در
روبروی ایشان ایستاده بودم پس در دلم چیزی از امر او افتاد و فهمیدم که از آن اشخاص
که من گمان نمودم نیست چون از نماز فارغ شدند آن شخص را دیگر ندیدم و آنحضرت را
دیدم در بالای کرسی بلندی که تقریبًا چهار ذراع بلند بود و سقف داشت و بر او
بود از نوری که دیده را خیره میکرد پس متوجّه من شد و فرمود ای طاهر کدام سلطان
و پادشاه از این پادشاهان گمان کردی مرا گفتم ای مولای من تو پادشاه پادشاهانی و
مولای عالمی و تو از اینها نیستی پس فرمود ای طاهر بمقصود خود رسیدی پس چه میخواهی
آیا رعایت نمیکنیم شما را هر روز آیا عرض نمیشود بر ما اعمال شما پس بمن وعدهٔ نیکوئی حال
و فرج از آن تنگی داد و در این حال شخصی از طرف صحن مسلم داخل مسجد شد که او را
بشخص و اسم میشناختم و او کردار بد و زشت داشت پس آثار غضب در آنحضرت ظاهر
شد و روی مبارک بطرف او کرد و فرمود ای فلان بکجا فرار میکنی آیا زمین از ما نیست
و آسمان از ما نیست که مجراست در آنها احکام ما و ترا چاره نیست از آنکه در زیر دست
ما باشی آنگاه بمن توجّه کرد و تبسّم نمود و فرمود ای طاهر بمراد خود رسیدی دیگر چه
میخواهی پس از جهت هیبت آنحضرت و حیرتی که برایم روی داد از جلال عظمت آن
حضرت نتوانستم تکلّم کنم پس این کلام را دفعهٔ دوّم فرمود و شدّت حال من بوصف
نمیآمد پس نتوانستم جوابی گویم و سؤالی از آنحضرت نمایم پس بقدر چشم بر هم زدنی
نگذشت که خود را در میان مسجد تنها دیدم و کسی با من نبود و بطرف مشرق نگریستم
دیدم صبح را طالع شد و شیخ طاهر گفت با وجود آنکه چند سال است کور شدم و
بسیاری از درهای معاش بر من بسته شده است که یکی از آنها خدمت علماء و طلّاب
بود که بآنجا مشرّف میشوند بر حسب وعدهٔ آنحضرت از آن تاریخ تا بحال الحمد لله در
امر معاشم گشایش شده و هرگز بسختی و ضیق نیفتادم و خوشحال و آسوده میباشم

حکایت بیست و هفتم عالم جلیل افضل اهل عصره شیخ ابو الحسن شریف عاملی در
کتاب ضیاء العالمین نقل کرده از حافظ ابو نعیم و ابو العلاء همدانی که هر دو بسند خود روایت
کردند از ابن عمر که گفت فرمود رسول خدا صلّی الله علیه و آله بیرون میآید مهدی
علیه السّلام از قریه که آن را کرعه میگویند و بر سر او ابریست که در آن منادی است که
ندا میکند این مهدی خلیفهٔ خدا است پس او را متابعت کنید و جماعتی روایت کردند
از محمّد بن احمد که گفت پدرم پیوسته سؤال میکرد از کرعه و نمیدانستیم که کرعه کجا
است پس آمد نزد ما شیخ تاجری با مال و حشمی پس آن قریه را از او سؤال کردیم
گفت از کجا شما آن قریه را میشناسید پس والدم گفت که شنیدم در کتابهای

حدیث آن را وقضیه آن را پس آن تاجر گفت که پدرم بسیار سفر میکرد پس دفعهٔ شتران خود را بارگیری کرد وبا او سیر میکردیم ومحلّی را در نظر داشتیم پس راه را گم کردیم چند روز تا آنکه توشهٔ ما تمام شد ونزدیک شد که تلف شویم پس مشرف شدیم بقبّه ها وخیمه ها از حرم پس بیرون آمدند بسوی ما پس حکایت نمودیم برای ایشان قصّهٔ خود را پس چون ظهر شد بیرون آمد جوانی که ندیده بودم نیکوروی تر از او وبا مهابت تر ونه از او جلیل القدر تر بنحویکه ما سیر نمیشدیم از نظر کردن بسوی او پس نماز کرد با ایشان نماز ظهر را با دستهای رها شده مثل نماز اهل عراق یعنی مثل اهل سنّت دست بسته نبود پس چون سلام نماز را داد پدرم بر او سلام کرد وحکایت نمود برای او قصّهٔ ما را پس ماندیم در آنجا چند روز وندیدیم مانند ایشان مردمانی ونشنیدیم از ایشان یاوه ولغوی آنگاه خواهش نمودیم از او که ما را براه برساند پس شخصی را با ما فرستاد پس با ما تا چاشتگاهی آمد ناگاه دیدیم که در آن موضعی هستیم که میخواستیم پس والدم سؤال نمود از آن شخص که آن مرد کی بود پس گفت او مهدی صاحب الزمان محمّد بن الحسن علیه السّلام بود وموضعی که آنحضرت در آنجاست آن را کرعه میگویند که از بلاد یمن است از طرفی که متّصل است ببلاد حبشه ده روز راه است در بیابانی که در آن آب نیست وعالم مذکور بعد از نقل این قصّه فرموده است که منافاتی نیست بین آنچه ذکر شد یعنی ظهور مهدی از کرعه وبین آنچه ثابت شده از اینکه آنحضرت ظاهر میشود در اوّل ظهورش از مکّه زیرا که آنحضرت بیرون میاید از موضعی که در آنجا اقامت دارد تا اینکه میآید بمکّه ودر آنجا ظاهر میکند امر خود را

حکایت بیست وهشتم سیّد جلیل وعالم وفاضل نبیل نعمت الله جزایری در انوار النعمانیّه فرموده که خبر داد مرا اوثق مشایخ من در علم وعمل که از برای مولای اردبیلی اعلی الله مقامه تلمیذی بود از اهل تفرش که نام او میر علّام بود در نهایت فضل وورع بود واو نقل کرد که مرا حجره بود در مدرسه که محیط است بقبّهٔ شریفهٔ حضرت امیر المؤمنین پس اتّفاق افتاد که من از مطالعهٔ خود فارغ شدم وبسیاری از شب گذشته بود پس بیرون آمدم از حجره ونظر میکردم باطراف حرم شریف وآن شب سخت تاریک بود پس مردی را دیدم که او رو بحرم شریف کرده میآید پس گفتم شاید این دزد است آمده که بدزدد چیزی از قندیلهای حرم را پس از منزل خود بزیر آمدم ورفتم بنزدیکی او واو مرا نمیدید پس رفت بنزدیکی حرم مطهّر وایستاد پس دیدم قفل را که افتاد وباز شد برای او ودر دوّم وسیّم بهمین ترتیب ونزدیک شد بقبر شریف پس سلام کرد واز جانب قبر مطهّر جواب سلام او گفته شد پس شناختم آواز او را که سخن میگفت با امام علیه السّلام

در مسئلهٔ علمیّه آنگاه بیرون آمد از حرم ومن نیز قبل از او وبعد از آن بیرون شد از بلد ومتوجّه شد بسوی مسجد کوفه پس من از عقب او رفتم واو مرا نمیدید پس چون رسید بمحراب مسجد شنیدم او را که سخن میگوید با شخصی دیگر در همان مسئله وبعد از سؤال وجواب برگشت ومن از عقب برگشتم واو مرا نمیدید پس چون رسید بدروازهٔ ولایت صبح روشن شده بود پس خودم را بر او ظاهر کردم وگفتم ای مولای من بودم با تو از اوّل تا آخر پس مرا آگاه نما که شخص اوّل کی بود که در قبّهٔ شریفه با او سخن میگفتی وشخص دوم کی بود که با او سخن میگفتی در کوفه پس عهدها از من گرفت که خبر ندهم بسرّ او تا آنکه وفات کند پس بمن فرمود ای فرزند من مشتبه میشود بر من بعضی از مسائل پس بسا هست بیرون میروم در شب بنزد قبر حضرت امیر المؤمنین ودر آن مسئله با آنحضرت تکلّم میکنم وجواب میشنوم ودرین شب رجوع کرد مرا در جواب مسئله بحضرت صاحب الزمان وفرمود که فرزندم مهدی علیه السّلام امشب در کوفه است پس بنزد او برو واین مسئله را از او سؤال کن واین شخص حضرت مهدی صلوات الله علیه بود عبارت انوار تمام شد واین قضیّه را در بحار مبسوط تر از این روایت کرده وآخر آن را چنین نقل کرده است که میر علّام اعلی الله له المقام گفت من در عقب مولای احمد اردبیلی بودم تا آنکه در نزد مسجد حنّانه نزدیک نجف اشرف مرا سرفه گرفت بنحویکه نتوانستم که آن را از خود دفع کنم وچون سرفهٔ مرا شنید بسوی من التفات نموده مرا شناخت فرمود تو میر علّامی گفتم بلی گفت در اینجا چه میکنی گفتم من با تو بودم در وقتیکه داخل روضهٔ مقدّسه شدی تا بحال وترا قسم میدهم بحق صاحب قبر که مرا بر آنچه درین شب بر تو جاری شده خبر دهی از اوّل تا آخر گفت خبر میدهم به بشرطیکه مادام حیات من باحدی خبر ندهی وچون از من عهد گرفت گفت من در بعضی از مسائل فکر میکردم وآن مسئله بر من مشکل شده بود پس در دل من افتاد که بنزد حضرت امیر المؤمنین بروم وآن مسئله را از او سؤال کنم وچون بنزد در رسیدم در بغیر کلید گشوده شد چنانچه دیدی واز حقتعالی سؤال کردم که حضرت امیر المؤمنین مرا جواب فرماید پس از قبر صدائی ظاهر شد که بمسجد کوفه برو واز حضرت قائم آل محمّد علیهم السّلام در آنجا سؤال کن زیرا که آنحضرت امام زمان تو است پس آن شخص که در مسجد بود آنحضرت بود واز او جواب مسئله را شنیدم

حکایت بیست ونهم در نجم الثّاقب نقل کرده از عالم کامل ومجمع فضائل صالح تقی سیّد علی رشتی که گفت وقتی از زیارت حضرت سیّد الشهداء مراجعت کرده بودم واز راه آب فرات بسمت نجف اشرف میرفتم پس در کشتی کوچکی که بین کربلا وطویرج

بود سوار شدم و اهل آن کشتی همه از اهل حلّه بودند پس آن جماعت را دیدم که
مشغول لهو و لعب و مزاح شدند مگر یکنفر که با ایشان بود و در عمل ایشان داخل
نبود آثار وقار از و ظاهر نه خنده میکرد و نه مزاح و آن جماعت بر مذهب او عیب می
کردند و با این حال در خورد و خوراک با هم شریک بودند بسیار تعجّب کردم و مجال سؤال
نبود تا رسیدیم بجائی که از جهت کمی آب ما را از کشتی بیرون کردند در کنار نهر راه
میرفتیم پس اتّفاق افتاد که با آن شخص مجتمع شدیم پس از او پرسیدم سبب مجانبت
او را از طریقهٔ رفقای خود و قدح آنها در مذهب او گفت ایشان خویشان منند از
اهل سنّت و پدرم نیز از ایشان بود و مادرم شیعه بود و من نیز مثل ایشان بودم
و ببرکت حضرت حجّت صاحب الزّمان ع شیعه شدم پس من از کیفیّت آن سؤال
کردم گفت اسم من یاقوت و شغلم فروختن روغن در کنار جسر حلّه است پس در
سالی بجهت خریدن روغن بیرون رفتم از حلّه باطراف نزد بادیه نشینان از عربها
پس چند منزل دور شدم تا آنچه خواستم خریدم و با جماعتی از اهل حلّه برگشتیم و در
بعضی از منازل چون فرود آمدیم خوابیدیم چون من بیدار شدم کسی را ندیدم
همه رفته بودند و راه ما در صحرای بی آب و علفی بود که درندگان بسیار داشت و
در نزدیکی آن معموره نبود مگر بعد از چند فرسخ بسیار پس برخاستم و بار کردم و در
عقب آنها رفتم پس راه را گم کردم و متحیّر ماندم و از سباع و عطش در روز خائف بودم
پس استغاثه کردم بمشایخ و ایشان را شفیع کردم در نزد خداوند و تضرّع کردم فرجی ظاهر
نشد پس در نفس خود گفتم که من از مادرم میشنیدم که ما را امام زنده است که کنیهٔ
او ابو صالح است و گمشدگان را براه میآورد و درماندگان را فریاد میرسد و ضعیفان را
اعانت میکند پس با خداوند معاهده نمودم که باو استغاثه میکنم اگر مرا نجات
داد بدین مادرم درآیم پس او را ندا کردم و استغاثه نمودم پس ناگاه کسی را دیدم
که با من راه میرود و بر سرش عمامهٔ سبز است آنگاه راه را بمن نشان داد و امر فرمود
که بدین مادرم بیایم و بدون آنکه صحبت دین با او بکنم و او را خبر بدهم از باطن خود
و بعد از آن کلماتی فرموده بود که ناقل بزرگوار آنها را فراموش نموده و بعد از آنها
فرمود بزودی میرسی بقریه که اهل آنجا همه شیعه اند گفتم ای سیّد و مولای من
با من نمیآئی تا این قریه فرمود نه زیرا که هزار نفر در اطراف بلاد بمن استغاثه کرده اند
باید ایشان را نجات دهم پس از نظرم غائب شد پس اندکی نرفتم که بآن قریه رسیدم
و مسافت تا آنجا بسیار بود و آن جماعت در روز دوم بآنجا رسیدند پس چون بحلّه
رسیدیم رفتم نزد سیّد علماء کاملین سیّد مهدی قزوینی ساکن حلّه و قصّه را نقل

نمودم و مسائل دین خودم را از او اخذ کردم و از او سؤال کردم عملی که وسیله شود
برای من که بار دیگر آنحضرت را ملاقات کنم پس فرمود چهل شب جمعه زیارت کن
حضرت سیّد الشّهداء را پس مشغول شدم و از حلّه برای زیارت شب جمعه بکربلا
میرفتم تا آنکه یکی مانده بود روز پنجشنبه بود که از حلّه رفتم بکربلا چون بدروازهٔ
شهر رسیدم دیدم اعوان دیوان در نهایت سختی از زوّار مطالبهٔ تذکره میکنند
و من نه تذکره دارم و نه قیمت آن را پس متحیّر ماندم و خلق مزاحم یکدیگر بودند در دم
دروازه پس دفعهٔ خواستم که خود را مخفی کنم و از ایشان بگذرم میسّر نشد در این
حال صاحب خود حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام را دیدم که در هیئت طلاّب
عجم عمامهٔ سفیدی در سر دارد و داخل بلد است چون آنحضرت را بدیدم استغاثه کردم
پس بیرون آمد و دست مرا گرفت و داخل دروازه کرد و کسی مرا ندید چون داخل شدم
دیگر آن بزرگوار را ندیدم و با حسرت و حیرت و غم و اندوه مانده شدم

حکایت سی ام و نیز در آن کتاب مستطاب روایت کرده از عالم عامل و ثقهٔ کامل
میرزا اسمعیل سلماسی و او نیز از والد ماجد خود صاحب مقامات و کرامات ملاّ زین
العابدین سلماسی و او نیز از جدّ اکرم خود که فرمود مردی از عجم بزیارت عسکریّین
علیهما السّلام مشرّف شد در تابستان که هوا بغایت گرم بود و قصد زیارت کرد
در وقتیکه کلیددار در رواق بود در وسط روز و درهای حرم مطهّر بسته و آمادهٔ
خواب بود در رواق در یکی شبّاک غربی که از رواق بصحن باز میشود پس چون صدای
حرکت پای زوّار را شنید در را باز کرد و خواست برای آن شخص زیارت بخواند پس آن
زائر باو گفت این یک اشرفی را بگیر و مرا بحال خود واگذار که با توجّه و حضور قلب زیارت
بخوانم پس کلیددار قبول نکرد و گفت قاعده را بهم نمیزنم پس اشرفی دوّیم و سیّم باو داد
باز قبول نکرد و چون کثرت اشرفیها را دید زیادتر امتناع کرد و اشرفیها را ردّ کرد پس
آن زائر متوجّه حرم شریف شد و با دل شکسته عرض کرد پدر و مادرم فدای شما
باد اراده نمودم که زیارت کنم شما را با خضوع و شما مطّلع شدید بر منع کردن او
مرا پس کلیددار او را بیرون کرد و در را بست بگمان آنکه آن شخص مراجعت میکند
بسوی او و هرچه بتواند از او میگیرد و متوجّه شد بطرف شرقی رواق که از آن طرف
برگردد بطرف غربی چون رسید برکن اوّل که از آنجا باید منحرف شود برای شبّاک
دید سه نفر رو باو میآیند و هر سه در یک صف مگر آنکه یکی از ایشان اندکی مقدّم
است بر آنکه در نزد اوست و همچنین دوّم از سیّم و سیّمی بحسب سنّ از همه کوچکتر
و در دست او قطعهٔ نیزه ایست که در سرش سنان دارد چون کلیددار ایشان را دید

مبهوت ماند پس صاحب نیزه متوجه او شد در حالتیکه مملو بود از غیظ و غضب و نیزهٔ
خود را حرکت داد بقصد طعن زدن بر او و فرمود ای ملعون پسر ملعون گویا این شخص آمده
بود بخانهٔ تو و یا بزیارت تو که او را مانع شدی پس درین حال انکه از همه بزرگتر بود
متوجه او شد و با کف خود اشاره کرد و منع نمود و فرمود همسایهٔ تو است مدارا کن با
همسایهٔ خود پس صاحب نیزه امساك نمود و در ثانی غضبش بهیجان امد و نیزه را حرکت
داد و همان سخن اول را اعاده فرمود پس انکه بزرگتر بود باز اشاره نمود و منع کرد و در
دفعهٔ سیّم باز اتش غضبش شعله ور شد و نیزه حرکت داد و ان شخص ملتفت نشد
بچیزی و غش کرد و بزمین افتاد و بحال نیامد مگر در روز دوّم و یا سیّم در خانهٔ خود
و چون وقت عصر خویشان او امدند در رواق را که از پشت بسته بود باز کردند و
او را بیهوش افتاده دیدند بخانه اش بردند پس از دو و یا سه روز که بحال امد اقاربش
در دور او گریه میکردند پس انچه گذشته بود میان او و ان زایر و ان سه نفر برای
ایشان نقل کرد و فریاد میکرد که مرا دریابید باب که سوختم و هلاك شدم پس مشغول
شدند بریختن اب بر او و او استغاثه میکرد تا انکه پهلوی او را باز کردند پس دیدند
که بمقدار درهمی از ان سیاه شده و او میگفت مرا با نیزهٔ خود صاحب انقطه را زد
یعنی حضرت صاحب الزمان او را زد پس او را برداشتند و بردند ببغداد و بر اطبّاء
عرضه داشتند و همهٔ ایشان از علاج ان عاجز ماندند پس او را بردند ببصره چون
در انجا طبیب فرنگی معروفی بود پس چون او را بر ان طبیب نشان دادند و نبض او را
گرفت در حیرت ماند زیرا که ندید در او که دلالت کند بر سوء مزاج او و ورم و مادّه
در ان موضع سیاه شده ندید پس ان طبیب ابتداءً گفت گمان میکنم که این شخص سوء
ادبی کرده با بعض از اولیاء خداوند که خداوند او را باین درد مبتلا کرده چون از انجا
مأیوس از علاج شدند برگرداندند او را ببغداد پس در بغداد مرد و اسم او حسّان
بوده است مؤلف میگوید نظیر این حکایت که غیر از اینست که در سامره اتفاق
افتاده از جهت منع کردن کلیددار یکنفر از زوّار را در خزاین مرحوم نراقی که در زمان
خودش و یا قریب بان واقع شده نقل کرده حکایت سی و یکم و ایضاً در ان کتاب
شریف نقل کرده بیك واسطه از همان بزرگوار صاحب کرامات ملّا زین العابدین
که گفت روزی در مجلس درس ایة الله علّامه بحر العلوم اعلی الله مقامه در نجف
اشرف بودیم که داخل شد بر او عالم محقق میرزا ابو القاسم قمی صاحب قوانین در
ان سال که از عجم مراجعت کرده بود بجهت زیارت عتبات و طواف بیت الله الحرام
پس تلامذهٔ ان مرحوم متفرّق شدند و من ماندم با سه نفر دیگر از خواص اصحاب

بحر العلوم که در اعلا درجهٔ تقوی و ورع و اجتهاد بودند پس محقق مذکور متوجه جناب سیّد
شد و گفت شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبه ولادت روحانیه و جسمانیه و قرب مکانی
ظاهری و باطنی را پس چیزی بما تصدّق نمائید از ان نعمتهای غیر متناهیه که بدست
اورده اید پس سیّد فرمود که من شب گذشته بمسجد کوفه رفته بودم برای ادای نافله
شب با عزم برجوع در اول صبح بنجف اشرف که امر درس معطّل نماند و چنین بود عادت
ان مرحوم در چند سال پس چون از مسجد بیرون امدم در دلم شوقی افتاد برای رفتن بمسجد
سهله پس خیال خود را از ان منصرف کردم از جهت ترس نرسیدن بدرس طلّاب در نجف
ولکن شوق پیوسته زیاد میشد و قلب میل میکرد پس در انحال که متردّد بودم ناگاه بادی
وزید و غباری برخاست و مرا بان طرف حرکت داد و اندکی نگذشت که مرا بر در مسجد
سهله انداخت پس داخل مسجد شدم دیدم که خالی است از زوّار مگر یك شخص جلیلی که
مشغول است بمناجات با قاضی الحاجات بکلماتیکه قلب را منقلب و چشم را گریان میکند
پس حالتم متغیّر و دلم از جا کنده شد و زانوهای من لرزید و اشکم جاری شد از شنیدن
ان کلمات که هرگز بگوشم نرسیده بود و چشم ندیده بود از انچه بمن رسیده از ادعیات
و مناجات پس دانستم که مناجات کننده انشاء میکند ان کلمات را نه انکه از محفوظات
خود میخواند پس در مکان خود ایستادم و گوش بان کلمات فرا داشتم و از انها متلذذ
بودم تا انکه از مناجات فارغ شد پس ملتفت شد بمن و فرمود مهدی بیا پس چند قدمی
پیش رفتم و ایستادم پس امر فرمود که پیش بیا پس اندکی رفتم و ایستادم باز فرمود پیش
بیا ادب در امتثال است پس پیش رفتم تا بانجا که دست انحضرت بمن و دست من بان
بزرگوار میرسید و تکلّم فرمود بکلمهٔ مولا سلماسی گفت چون کلام سیّد مرحوم باینجا رسید
یکدفعه ازین رشته سخن دست کشید و اعراض نمود پس جناب محقق قمی دوباره سؤال
کرد از ان کلام خفی پس سیّد بدست اشاره فرمود که ان از اسرار مکتومه است
حکایت سی و دوّم و نیز در ان کتاب مستطاب نقل کرده از عالم جلیل مذکور که گفت
نماز کردیم با جناب سیّد بحر العلوم در حرم عسکریین پس چون اراده کرد که برخیزد بعد از
تشهد رکعت دوّم حالتی برای او عارض شد که اندکی توقف کرد انگاه برخاست چون از
نماز فارغ شد همهٔ ما ها تعجب کردیم و جهت ان توقف را ندانستیم و کسی از ما جرأت نکرد
که سؤال کند تا انکه برگشتیم بمنزل و طعام حاضر شد پس یکی از سادات حاضر در ان
مجلس بمن اشاره کرد که از انجناب سؤال کنم از سرّ ان توقف گفتم نه تو نزدیکتری از
ما پس جناب سیّد بزرگوار ملتفت من شد و فرمود چه گفتگو میکنید و از همه کس جسارت
من بیشتر بود در نزد ایشان پس گفتم که ایشان میخواهند بفهمند سرّ ان حالتیکه در نماز

برای شما عارض شده بود فرمود بدرستیکه حضرت حجّت عصر داخل روضهٔ مقدّسه شد
از جهت سلام کردن و زیارت پدر بزرگوار خودش پس من آنحضرت را دیدم و برای
من انحالت دست از جهت مشاهدهٔ جمال انور آنحضرت تا آنکه از روضهٔ مطهره
بیرون رفتند حکایت سی و سیّم و ایضاً در آن کتاب شریف نقل کرده از جناب
مولای سلماسی طاب مثواه و او نیز از ناظر جناب بحر العلوم اعلی الله مقامه در ایّام
مجاورت او در مکّهٔ معظّمه گفت که آنجناب با آنکه در بلد غربت بود و منقطع از اهل
و خویشان خود شده بود قویّ القلب بود در بذل و عطا و اعتنائی بکثرت خرج و مصارف
و زیاده شدن مخارج نمیکرد پس اتفاق افتاد روزیکه چیزی نداشتم پس
چگونگی حال را خدمت سیّد عرض کردم و مخارج زیاد و چیزی در دست نیست پس
چیزی نفرمود و عادت سیّد براین بود که صبح طوافی دور کعبه میکرد و بخانه میآمد
و در اطاق مختصّ خود میرفت پس قلیانی برای او میبردیم آنرا میکشید آنگاه بیرون
میآمد و در اطاق دیگری می‌نشست و تلامذهٔ او از هر مذهبی جمع میشدند پس برای هر
صنف بطریق مذهبش درس میگفت پس در آن روز که شکایت از تنگدستی در روز
گذشته کرده بودم چون از طواف برگشت و حسب العاده قلیان را حاضر کردم که
ناگاه کسی در را کوبید پس سیّد بشدّت مضطرب شد و بمن گفت قلیان را بگیر و
از اینجا بیرون ببر و خود بشتاب برخاست و رفت نزدیک در و در را باز کرد پس شخص
جلیلی در هیئت عربها داخل شد و نشست در اطاق سیّد و سیّد در نهایت ذلّت
و مسکنت و ادب در دم در نشست و بمن اشاره کرد که قلیان نمیخواهم پس ساعتی با هم
دیگر سخن میگفتند آنگاه برخاست و سیّد بشتاب برخاست و در خانه را باز کرد و
دستش را بوسید و او را بر ناقه که آن را در در خانه خوابانیده بود سوار کرد و او رفت
و سیّد با رنگ متغیّر شده باز گشته و براتی بدست من داد و گفت این حواله ایست بر
مرد صرّافی که در کوه صفا است برو بنزد او و بگیر از او آنچه بر او حواله شده پس آن
برات را گرفتم و بردم آن را نزد همان مرد چون گرفت و نظر نمود در آن بوسید و گفت
برو و چند حمّال بیاور پس رفتم و چهار حمّال آوردم پس بقدریکه آن چهار حمّال قوّت
داشتند ریال فرانسه آورد و ایشان برداشتند و ریال فرانسه پنج قران عجمی است
و چیزی زیاده پس حمّالها آنها را بمنزل آوردند و من در تعجّب بودم از آن شخص و از این برات او
پس روزی رفتم بنزد آن صرّاف که از او بپرسم از حال آن شخص و اینکه آن حواله از کی
بود پس نه صرّافی دیدم و نه دکّانی بود پس تعجّب کردم و از کسیکه در آنجا حاضر بود همرو قت
یعنی در آنجا کسب کار بود از حال آن صرّاف پرسیدم گفت در اینجا ما هرگز

صرّافی ندیده ایم و در اینجا فلان کس می‌نشیند پس دانستم که این از اسرار ملک علّام
است پس معلوم شد که آن بزرگوار حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام بوده است و
در آن کتاب فرموده که خبر داد مرا باین حکایت فقیه نبیه و عالم وجیه صاحب تصانیف
رائقه و مناقب فائقه شیخ محمّد حسین کاظمینی ساکن نجف اشرف همان شخص که حضرت
صاحب الامر در قضیّهٔ حاجی علی بغدادی بوکالت او تصریح فرمود و او نیز از بعضی
ثقات از شخص مذکور حکایت سی و چهارم و نیز در آن کتاب شریف نقل کرده از
عالم صالح متدیّن متّقی جناب میرزا حسین لاهجی مجاور نجف اشرف و او نیز از عالم ربّانی
و مؤیّد آسمانی مولا زین العابدین سلماسی که فرمود روزی جناب سیّد بحر العلوم طاب
ثراه وارد شد بحرم حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پس باین بیت ترنّم کرد
چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن برخت نظاره کردن سخن خدا شنیدن
پس از جناب بحر العلوم سؤال کردم از سبب خواندن این بیت پس فرمود چون بحرم حضرت
امیر المؤمنین وارد شدم دیدم حضرت حجّت عصر علیه السّلام را که نشسته در بالای
سر آنحضرت و قرآن تلاوت میفرماید بآواز بلند و چون صدای آن بزرگوار را شنیدم
آن بیت را خواندم و چون وارد حرم شدم بعد از زمانی آنحضرت قرائت را ترک کرد
و از حرم جدّش بیرون رفتند حکایت سی و پنجم خبر داد مرا شیخ استاد خراسانی
و نیز نقل کرده در کتاب نجم الثّاقب از عالم فاضل شیخ باقر کاظمینی و از فقیه کامل و
عابد عامل شیخ محمّد طه نجفی که حقیر نیز او را درک کردم که مردی مؤمن بود در نجف
اشرف از خانوادهٔ معروف بآل رحیم که او را شیخ حسین رحیم میگفتند و مردی بود پاک
طینت و فطرت و مبتلا بمرض سینه و سرفه که با آن خون بیرون میآمد از سینه‌اش با
اخلاط و با این حال در نهایت فقر بود و مالک قوت روز نبود و غالب اوقات میرفت
بنزد اعراب بادیه نشین از جهت تحصیل قوت و با این مرض و فقر دلش مایل شد بزنی
از اهل نجف و هرچند او را خواستگاری نمود کسان آن زن از جهت فقر و مرضش ندادند
و از جهت آن زن نیز در همّی و غمّی شدیدی بود و چون مرض و فقر و مأیوسی از آن
زن کار را بر او سخت ساخت عزم کرد بر عمل کردن آنچه معروف است در میان اهل
نجف که هر که را امر سختی روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رفتن بمسجد
کوفه را که لامحاله حضرت حجّت عصر را بنحویکه نشناسد خواهد دید و مقصدش باو
خواهد رسید و مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ حسین گفت که من چهل شب چهار
شنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبه آخر شد و آن شب تاریکی بود از
شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بود اندکی باران و من نشسته بودم در

دکّه که داخل در مسجد است وآن دکّهٔ شرقیه مقابل در اول است که واقع است در
طرف چپ کسیکه داخل مسجد میشود ومتمکن از دخول مسجد نبودم بجهت خونی که از سینهٔ
من میآمد وچیزی نداشتم که اخلاط سینه را در ان جمع کنم وانداختن ان بمسجد نیز روا
نبود وچیزی هم نداشتم که سرما را از من دفع کند پس دلم تنگ وغم واندوهم زیاد شد
ودنیا در چشمم تاریک شد وفکر میکردم که شبها تمام شد واین شب آخر است نه
کسی را دیدم ونه چیزی برایم ظاهر شد واین همه مشقت ورنج بردم وبار زحمت وخوف
بردوشم کشیدم در چهل شب که از نجف میآیم بمسجد کوفه ودر اینحال جز یأس برایم
نتیجه ندهد ومن در این کار خود متفکر بودم ودر مسجد احدی نبود واتش روشن کرده
بودم بجهت درست کردن قهوه که با خود از نجف آورده بودم وبخوردن ان عادت
داشتم وبسیار کم بود ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد چون از دور
اورا دیدم مکدر شدم وبا خود گفتم که این اعرابی است از اهالی اطراف مسجد وآمده
نزد من که قهوه بخورد ومن امشب بی قهوه میمانم درین شب تاریک هم وغم من زیاده
خواهد شد درین فکر بودم که او بمن رسید وسلام کرد بر من ونام مرا برد ودر مقابل
من نشست تعجب کردم از دانستن او نام مرا وگمان کردم که او از آنها است که در اطراف
نجف اند ومن گاهی بر ایشان وارد میشوم پس از او پرسیدم که از کدام طائفهٔ عربی
گفت از بعضی ایشانم پس اسم هریک از طوایف عرب را بردم گفت از آنها نیستم پس مرا
بغضب آورد از روی سخریه گفتم آری تو از طریطره واین لفظی است بی معنی پس از
سخن من تبسم کرد گفت بر تو حرجی نیست من از هر کجا باشم وترا چه محرک شده که
باینجا آمدی گفتم بتو هم نفعی ندارد سؤال کردن از این امور گفت چه ضرر دارد بتو که
مرا خبر دهی پس از حسن اخلاق وتعجب کردم وقلبم باو مایل شد وچنان شدم که
هرچه سخن میگفت میل من باو زیاد میشد پس از برای او از تتن سبیل ساختم وباو
دادم گفت تو آن را بکش ومن نمیکشم پس برای او در فنجان قهوه ریختم وباو دادم گرفت
واندکی خورد آنگاه بمن داد وگفت تو آن را بخور پس گرفتم وخوردم وملتفت نشدم
که تمام ان را نخورده وآناً فآناً محبتم باو زیاد میشد پس گفتم ای برادر امشب ترا
خداوند برای من فرستاده که مونس من باشی آیا نمیآئی با من که برویم بمقبرهٔ مسلم
گفت میآیم با تو حال خبر خود را نقل کن گفتم ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم من
بغایت فقیر ومحتاجم از آن روز که خود را شناختم وبا این حال نیز چند سال که از
سینه ام خون میآید علاجش را نمیدانم وعیال هم ندارم ودلم مایل شده بزنی از اهل
محلهٔ خودم در نجف اشرف وچون در دستم چیزی ندارم گرفتنش برایم میسّر نیست

ومرا مغرور کردند وگفتند بجهت حوائج خود متوجه شو بصاحب الزمان وچهل شب چهار
شنبه متوجه شو در مسجد کوفه بیتوته بکن که خواهی آنحضرت را دید وحاجت را خواهد
برآورد واین آخر شبهای چهارشنبه است وچیزی ندیدم واین همه زحمت کشیدم درین
شبها اینست سبب زحمت آمدن من باینجا واینست حوائج من پس گفت درحالتیکه
من غافل بودم واما سینهٔ تو پس عافیت یافت واما آن زن پس باین زودی خواهی
گرفت واما فقرت پس بحال خود باقی است تا بمیری ومن ملتفت نشدم باین بیان
وتفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب مسلم گفت برخیز پس برخاستم ودر پیش روی
من افتاد چون وارد زمین مسجد شدیم گفت بمن آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد را
نکنیم گفتم میکنیم پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که درمیان مسجد است ومن در
پشت سرش ایستادم پس تکبیرة الاحرام را گفتم ومشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه
شنیدم قرائت فاتحهٔ اورا که هرگز نشنیدم از احدی چنین قرائتی پس از حسن قرائتش
در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام باشد وشنیدم پارهٔ کلمات
از او که دلالت بر این میکرد آنگاه نظر کردم بسوی او بعد از خطور این احتمال در دل
درحالتیکه آنحضرت در نماز بود دیدم که نور عظیمی احاطه نمود بآنحضرت بنحویکه
مانع شد مرا از تشخیص شخص شریفش ودر این حال مشغول نماز بود ومن میشنیدم
قرائت آنحضرت را وبدنم میلرزید واز خوف حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم پس
بهر نحو بود نماز را تمام کردم ونور از زمین بالا میرفت پس مشغول شدم بگریه وزاری
وعذرخواهی از بی ادبی که در مسجد بآنحضرت کرده بودم وگفتم ای مولای من وعدهٔ
حضرتت راست است مرا وعده دادی که باهم برویم بقبر مسلم درین سخن گفتن بودم
که نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس من نیز متابعت کردم آن نور داخل شد در قبهٔ مسلم
ودر وسط قبه قرار گرفت وپیوسته چنین بود ومن مشغول گریه وندبه بودم تا آنکه صبح
طلوع کرد وآن نور عروج نمود وچون صبح شد ملتفت شدم بکلام آنحضرت که اما
سینه ات پس شفا یافت دیدم سینه ام صحیح وابداً سرفه نمیکنم وهفته نکشید که
اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد از جائی که گمان نداشتم وفقرم هم بحال خود
باقی است چنانچه آنحضرت فرمود والحمد لله حکایت سی وششم ایضاً در آن کتاب
شریف نقل کرده از جماعتی از علماء از آنجمله زبدة العلماء وقدوة الاولیاء سید صالح
خلف افضل الفضلاء سید مهدی قزوینی ساکن حله که گفت خبر داد مرا بعضی از صلحاء
ابرار از اهل حله گفت صبحی از خانهٔ خود بیرون آمدم بقصد خانهٔ شما برای زیارت
سید مهدی اعلی الله مقامه پس در راه مرورم افتاد بمقام معروف بقبر سید محمد

ذی الدمعه که امام زاده معروف است و پسر زید شهید پسر امام زین العابدین علیه السلام
پسر دیدم در نزد شباک او از خارج شخصی را که منظر نیکوی درخشان داشت و مشغول است
بقرائت فاتحه پس تأمل کردم در او دیدم در شمایل غریب است و از اهل حله نیست پس در نفس
خود گفتم این مرد غریب است و اعتنا کرده بصاحب این قبر و ایستاده و فاتحه میخواند و ما
اهل بلد او را میگذریم و چنین نمیکنیم پس فاتحه و توحید را خواندم چون فارغ شدم
سلام کردم بر او پس جواب سلام داد و فرمود ای علی تو میروی بزیارت سید مهدی گفتم
اری فرمود من نیز با تو هستم چون قدری راه رفتیم فرمود بمن که ای علی غمگین مباش بر
انچه وارد شده بر تو از خسران و رفتن مال درین سال زیرا که تو مردی که خداوند ترا
امتحان نموده بمال پس دید ترا که ادا میکنی حق را و بتحقیق که بجای اوردی انچه را که
خداوند بر تو واجب کرده بود از حج و اما مال پس ان عرضی است که زایل میشود و میاید
و میرود و مرا درین سال خسرانی رسیده بود که احدی بر ان مطلع نشده بود از ترس
شهرت شکست کار که موجب تضییع تجار است پس در نفس خود غمگین شدم و گفتم
شکست من شایع شده است تا انجا که با جانب رسیده ولکن در جواب او گفتم الحمد لله
بر همه حال پس فرمود انچه از مال تو رفته بزودی بر خواهد گشت بسوی تو بعد از مدتی
و تو بر میگردی بحال اول خود و دیون خود را ادا خواهی کرد پس ساکت شدم و تفکر میکردم
در کلام او تا انکه رسیدیم بدر خانه شما پس ایستادیم و گفتم داخل شو ای مولای من
که من از اهل خانه ام پس فرمود تو داخل شو که من صاحب دارم و صاحب الدار از القاب
خاصه انحضرت است پس من امتناع کردم از داخل شدن پس دست مرا گرفت و داخل خانه
کرد چون داخل مجلس شدیم دیدیم جماعت طلبه را که منتظرند بیرون امدن سید را
از اندرون بجهت درس گفتن و جای نشستن او خالی بود و انجا کتابی گذاشته بودند پس
ان شخص رفت و در ان محل سید نشست انگاه ان کتاب را گرفت و باز کرد و ان کتاب شرایع
محقق بود انگاه بیرون اورد از میان اوراق کتاب چند جزو مسوده را که بخط سید بود
و خط سید در نهایت بد خطی بود که هر کسی نمیتوانست بخواند پس شروع نمود بخواندن
و بطلبه میفرمود ایا تعجب نمیکنید ازین فروع و الد مرحوم نقل کرد که چون بیرون امدم
دیدم ان مرد را که جای من نشسته پس چون مرا دید برخاست و کناره کرد از انموضع
پس او را ملزم نمودم بنشستن در ان مکان و دیدم او را که مردیست خوش منظر زیبا
چهره در زی غریب و روی کردم با او با طلاقت و بشاشت که از حالش سؤال کنم و
حیا کردم بپرسم که او کیست و وطنش کجاست پس شروع نمودم بدرس گفتن پس او
تکلم میکرد در مسئله که ما در آن بحث میکردیم بکلامیکه مانند مروارید غلطان

بود پس کلام او مرا مبهوت کرد پس یکی از طلاب گفت ساکت شو ترا چه باین سخنان پس
تبسم کرد و ساکت شد چون درس تمام شد گفتم با و از کجا امدی بحله فرمود از بلد سلیمانیه
گفتم کی بیرون امدی فرمود روز گذشته و بیرون نیامدم از انجا مگر داخل شد بانجا
نجیب پاشا فتح کرد و با شمشیر و قهر انجا را گرفت و احمد پاشا که در انجا سرکشی میکرد گرفت
و بجای او عبد الله پاشا برادرش را نشاند پس من متفکر ماندم در خبر او و اینکه این
فتح و خبر بحکام حله نرسیده و در خاطرم نگذشت که از او بپرسم که چگونه گفت بحله
رسیدم و دیروز از سلیمانیه بیرون امدم و میان حله و سلیمانیه زیاده از ده روز است
برای سوار تند رو و انگاه ان شخص امر فرمود بعضی خدام خانه را که اب برای او بیاورد
پس خادم ظرف را گرفت که اب از حب بردارد پس او را صدا کرد که چنین مکن زیرا که در
در ظرف حیوان مرده ایست پس نظر کرد در ان دید چلپاسه در ان مرده است پس از
ظرف دیگر اب اورد چون اب را خورد برخاست برای رفتن پس من برخاستم بجهت بر
خاستن او پس مرا وداع کرد و بیرون رفت چون او بیرون شد من بانجماعت گفتم چرا انکار
نکردید خبر او را در فتح سلیمانیه پس ایشان گفتند تو چرا انکار نکردی پس حاجی مذکور
خبر داد مرا بانچه واقع شده بود در راه و نیز جماعت اهل مجلس خبر دادند بانچه واقع شده
بود قبل از بیرون امدن من از خواندنش در ان مسوده و تعجب کردن از فروع که در ان
بود والد فرمود گفتم جستجو کنید او را و گمان ندارم که او را بیابید او والله حضرت صاحب
الامر علیه السلام است پس انجماعت در طلب انحضرت متفرق شدند پس نیافتند برای
او عینی و نه اثری پس گویا که باسمان بالا رفت و یا بزمین فرو شد فرمود پس ضبط کردیم
تاریخ ان روز را که خبر داد از فتح سلیمانیه ... از ان پس رسید خبر بشارت فتح بحله بعد از
ده روز از ان روز و حکام اعلان کردند و حکم کردند باند اختن توپ چنانچه رسم است
که در خبر فتوحات میکنند

حکایت سی و هفتم و نیز در ان کتاب نقل کرده از سید مؤید
مذکور سید صالح و ایضاً فرموده و نیز خبر داد مرا خود عالم جلیل و سید فاضل کامل
سید مهدی حزبوا علی الله مقامه که بیرون امدم روز چهاردهم شعبان از حله بقصد
زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام در شب نیمه ان و چون از شط هندیه عبور
کردیم یعنی از فرات گذشتیم بطویرج رسیدیم پس دیدیم زواریکه از حله و اطراف ان
رفته بودند و زواریکه از نجف اشرف و حوالی ان وارد شده بودند جمیعاً محصورند در
خانه های طایفه بنی طرف و راهی نیست برای ایشان بسوی کربلا زیرا که عشیره عنیزه
در راه فرود امده بودند و راه مترددین را از عبور و مرور قطع کرده بودند و مانع شده
بودند از کربلا کسی خارج شود و کسی داخل گردد مگر انکه او را نهب و غارت کنند پس من نزد

عربی فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را بجای آوردم و نشستم منتظر بودم که چه خواهد شد امر زوار و باران نیز کم کم میامد پس در اینحال دیدیم تمام زوار حرکت کردند و بسمت کربلا متوجه شدند پس بشخصی که با من بود گفتم برو و سؤال کن که چه خبر است پس بیرون رفت و برگشت و بمن گفت که عشیرهٔ بنی طرف بیرون آمدند با اسلحهٔ ناریه و قرار دادند که زوار را بکربلا برسانند هرچند کار بقتال بکشد با عنیزه و چون این کلام را شنیدم گفتم بآنها که با من بودند این کلام اصلی ندارد زیرا که بنی طرف را قدرت مقاتله با عنیزه ندارد و گمان میکنم که این حیله است از ایشان بجهت بیرون کردن زوار از خانه های خود زیرا که برایشان سنگین شده ماندن زوار در نزد ایشان چون باید مهمانداری بکنند پس بدین حال بودیم که زوار برگشتند بسوی خانه های آنها پس معلوم شد که حقیقت حال همان است که گفتم پس زوار داخل خانه ها نشدند و در سایهٔ خانه ها نشستند و آسمان هم برگرفت پس مرا بحالت ایشان رقت گرفت و شکست بزرگ برایم حاصل شد پس متوجه شدم بسوی خداوند بدعا و توسل به پیغمبر و آل او علیهم السلام و طلب اعانهٔ زوار از آن بلا که مبتلا شده بودند کردم پس بدین حال بودیم که دیدیم سواری را میاید بر اسب نیکوی مانند آهو که مثل آن ندیده بودم و در دست او نیزهٔ درازاست و آستینها را بالا زده اسب را میدوانید تا آنکه ایستاد در نزد خانهٔ که من بودم پس سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم آنگاه فرمود یا مولانا سید مهدی فرستاد مرا کسیکه سلام میکند بر تو و او کنج محمد آقا و صفر آقا است و آن دو نفر رامی شلکم که از صاحبمنصبان عساکر عثمانیه سلمهم الله تعالی بودند و میگویند که زوار بیایند که ما طرد و دور کردیم عنیزه را از راه و ما منتظر زوار دیم با عساکر و خود در پشتهٔ سلیمانی در نزد کربلا بر سر جاده ایم پس من بآن سوار گفتم تو با ما هستی تا پشتهٔ سلیمانی گفت بلی پس ساعت ملاحظه کردم دیدم دو ساعت و نیم تقریباً از روز مانده پس گفتم اسب مرا حاضر کردند و آن عربی که من در منزل او بودم آمد گفت ای سید ما نفس خود و نفس زوار را در خطر مینداز امشب را در نزد ما باشید تا امر واضح شود پس باو گفتم چارهٔ نیست از سوار شدن بجهت ادراک زیارت مخصوصهٔ نیمهٔ شعبان و چون زوار دیدند که ما حرکت کردیم پیاده و سواره در عقب ما حرکت کردند پس از طویرج رو بکربلا راه افتادیم و آن سوار مذکور در جلو ما بود مثل شیر خداوند و ما هم در پشت سر او میرفتیم تا رسیدیم به پشتهٔ سلیمانی پس آن سوار بر آنجا بالا رفت و ما نیز او را متابعت نمودیم آنگاه پائین رفت و ما رفتیم تا بالای پشته پس نظر کردیم از آن سوار اثری ندیدیم گویا باسمان بالا رفت یا بزمین فرو رفت و نه رئیس عسکری دیدیم و نه

عسکری پس گفتم بآنکسانیکه با من بودند آیا شک دارید که او صاحب الامر علیه بوده گفتند نه والله و من در آن وقتیکه آنحضرت در پیش روی من میرفت تأمل زیادی کردم در او که گویا وقتی قبل از این او را دیده ام لکن بخاطرم نیامد که کی او را دیدم پس چون از ما جدا شد متذکر شدم که او همان شخصی بود که در حله بمنزل من آمده بود و مرا خبر داده بود از واقعهٔ سلیمانیه چنانچه در حکایت سابق ذکر شد و اما عشیرهٔ عنیزه پس اثری ندیدیم از ایشان در منزلهای ایشان و ندیدیم احدی را که از حال ایشان سؤال کنیم جز آنکه غبار شدیدی دیدیم که بلند شده بود در وسط بیابان پس وارد کربلا شدیم و بسرعت اسبان ما ما را میبردند پس رسیدیم بدروازهٔ شهر و عسکر را دیدیم در بالای قلعه ایستاده اند پس بما گفتند که از کجا آمدید و چگونه رسیدید آنگاه نظر کردند به سواد زوار پس گفتند سبحان الله این صحرا پر شده از زوار پس عنیزه بکجا رفتند پس گفتم بایشان بنشینید در بلد و معاش خود را بگیرید برای مکه پروردگاری است که او را حفظ میکند آنگاه داخل بلد شدیم پس دیدم کنج آقا را که بر تختی نشسته نزدیک دروازه پس سلام کردم پس در مقابل من برخاست پس گفتم باو که ترا همین فخر بس که مذکور شده در آن زبان مبارک پس گفت قصه چیست پس برای او نقل کردم پس گفت ای مولای من و من از کجا دانستم که تو بزیارت آمدی تا قاصد نزد تو بفرستم و من و عسکرم پانزده روز است که در این بلد محصوریم از خوف عنیزه قدرت نداریم بیرون بیائیم آنگاه پرسید که عنیزه بکجا رفتند گفتم نمیدانم جز آنکه غبار شدیدی در وسط بیابان دیدیم که گویا غبار کوچ کردن آنها باشد آنگاه ساعت را ملاحظه کردم دیدم یک ساعت و نیم از روز مانده و تمام زمان سیر ما در یک ساعت واقع شده و بین منزلهای عشیرهٔ بنی طرف تا بکربلا سه فرسخ است پس شب را در کربلا بسر بردیم چون صبح شد سؤال کردیم از خبر عنیزه پس خبر داد بعضی از فلاحین که در بساتین کربلا بود که عنیزه در حالتیکه در منزلها و خیمه های بودند که ناگاه سواری ظاهر شد برایشان که بر اسب نیکوی فربهی سوار بود و بر دستش نیزهٔ درازی بود پس با آواز بلند برایشان صیحه زد که ای جماعت عنیزه بتحقیق که مرگ حاضر در رسید عساکر دولت عثمانیه رو بشما کرده اند با سوارها و پیاده ها و اینک ایشان در عقب من میآیند پس کوچ کنید و گمان ندارم که از ایشان نجات یابید پس خداوند خوف و مذلت را برایشان مسلط فرمود حتی آنکه شخص بعضی از اسباب خود را میگذاشت بجهت تعجیل در حرکت پس ساعتی نکشید که تمام ایشان کوچ کردند و رو به بیابان آوردند پس باو گفتم اوصاف آن سوار را برای من نقل کن پس نقل کرد دیدم که او همان سوار است که با ما بود

بعینه والحمد لله تعالی حکایت سی وهشتم نیز در آن کتاب شریف نقل کرده از
جناب عالم جلیل وفاضل نبیل وزاهد عدل رضی حاجی ملا محسن اصفهانی گفت خبر
داد مرا سید سند وعالم عامل مؤید سید محمد بن سید مال الله بن سید معصوم
قطیفی رحمهم الله که وقتی قصد مسجد کوفه کردم در شبی از شبهای جمعه در آن زمان
که راه بآنجا مخوف وتردد بآنجا بسیار کم بود مگر با جمعیتی واستعدادی از جهت دزدان
وقطاع طریق از اعراب وبا من یکنفر از طلاب بود چون داخل مسجد شدیم کسی را در آنجا
نیافتیم مگر یکنفر از طلبه را پس شروع کردیم در بجا آوردن اعمال مسجد تا آنکه نزدیک
غروب شد پس رفتیم ودر مسجد را بستیم ودر پشت آن قدری سنگ وکلوخ وآجر ریختیم
که خاطر جمع شدیم که نمیشود آن را باز کرد آنگاه داخل مسجد شدیم ومشغول نماز ودعا
گردیدیم وچون فارغ شدیم من ورفیقم نشستیم در دکة القضاء مقابل قبله وآن
مرد صالح مشغول خواندن دعای کمیل بود در دهلیز نزدیک باب ثعبان بصوت
حزین وشب صاف ونورانی بود از ماهتاب ومن متوجه بودم بطرف آسمان که
ناگاه دیدم بوی خوشی در هوا پیچید وپر نمود فضای مسجد را خوبتر از مشک وعنبر و
دیدم شعاع نوری را که در خلال شعاع نور ماه ظاهر شد مانند شعله آتش و
غالب شد بر نور ماه ودر اینحال آواز آن مؤمن که بلند بود بخواندن دعا خاموش
شد واو نیز ملتفت شد که ناگاه دیدیم شخص جلیلی را که داخل مسجد شد از طرف
آن در بسته که در ثعبان است در لباس اهل حجاز وبر دوش شریف او سجاده بود
چنانکه عادت اهل حرمین است تا بحال واو میرفت در نهایت سکینه ووقار وهیبت
وجلال ومتوجه در مسجد بود که بسمت مقبره جناب مسلم باز میشود وباقی نماند
از برای ما از حواس چیزی جز دیده که خیره شده بود ودل که از جا کنده وچون در
سیر خود رسید مقابل ما سلام کرد بر ما اما رفیق من که بالمره از شعور عاری وتوانائی
رد سلام در او نمانده بود واما من پس سعی کردم تا بزحمت جواب سلام دادم وچون
داخل شد در حیاط مسلم حالت ما بجا آمد وبخود بر گشتیم وگفتیم این شخص که بود و
از کجا داخل شد پس رفتیم بجانب آن شخص پس دیدیم که او جامه خود را پاره کرده
ودر ویله ومانند مصیبت زدگان گریه میکند پس او را سؤال کردیم از حقیقت حال که
چرا باین حالت افتادی گفت مواظبت کردم آمدن باین مسجد را در چهل شب جمعه
بجهت لقای ودیدن حضرت صاحب العصر علیه السلام وامشب شب جمعه چهلم
بود ونتیجه کارم بدست نیامد جز آنکه در اینجا چنانکه مشاهده کردید مشغول بودم
بخواندن دعا پس ناگاه دیدم که آنحضرت در بالای سر من ایستاده پس ملتفت شد

بجانب او پس فرمود بمن که چه میکنی یا چه میخوانی وتردید از فاضل متقدم است ومن ممکن
نشدم از جواب پس از من گذشت چنانچه دیدید پس رفتیم بطرف در مسجد دیدیم بهمان
نحو که بسته بودیم بسته است پس با حسرت بر گشتیم حکایت سی ونهم وایضا در
آن کتاب مستطاب نقل کرده از ثقه عدل امین آقا محمد رحمه الله که زیاده از چهل سال
متولی امر شمعهای حرم عسکریین علیهما السلام وسرداب شریف بود وامین مرحوم
میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه نیز بود واو نقل کرد از والده خود که از صالحات
معروفات است که گفت روزی در سرداب شریف بودیم با اهل بیت عالم ربانی ومؤید
سبحانی ملا زین العابدین سلماسی در آن ایام مجاور سامره بود بجهت بنای قلعه
آن بلد گفت وآن روز روز جمعه بود وجناب آخوند مشغول شد بخواندن دعای ندبه
معروفه وچون زن مصیبت زده ومحنت فراق کشیده میگریست وناله میکرد وما
با او در گریه وناله متابعت میکردیم پس در بین اینحالت بودیم که ناگاه بوی عطری
وزیدن گرفت ومنتشر شد در فضای سرداب وپر شد هوا از بوی عطر خوش بنحوی که
از جمیع ما ها حالت را برد پس همه ساکت شدیم وقدرت سخن گفتن از ما رفت ومتحیر
ماندیم وتا زمانی گذشت پس آن بوی عطر خوش مفقود شد وهوا بحالت اول بر گشت
وما نیز بر گشتیم بآنچه مشغول بودیم از خواندن دعای ندبه وچون بخانه مراجعت
نمودیم سؤال کردیم از جناب آخوند ملا زین العابدین از سر آن بوی خوش فرمود
ترا چکار از این سؤال واز جواب من اعراض نمود وعالم عامل متقی آقا علی رضای اصفهانی
طاب ثراه که نهایت اختصاص بمولای سلماسی مزبور داشت نقل کرد که روزی سؤال
کردم از آن مرحوم از ملاقات کردن او حضرت حجت عصر علیه السلام را ودر او این
گمان را داشتم مثل استاد او سید معظم بحر العلوم اعلی الله مقامه پس آخوند مرحوم اعلی الله
درجاته همین واقعه را نقل کرد برای من بدون اختلاف که دیدن او آنحضرت را در
همان وقت در سرداب شریف شد بهمان نحو مؤلف میگوید فرمایش آقا علی رضای
اصفهانی که فرمود در او این گمان را داشتم مثل استاد او سید معظم بحر العلوم طاب ثراه
اشاره است بآنکه معلوم شد از دیدن سید بزرگوار آنحضرت را مکرراً ومراراً چنانچه
در چند حکایت سابقه ذکر شد وبآنکه باز در آن کتاب شریف نقل کرده از مولا محمد
سعید صد تومانی نجفی که از تلامذه آن مرحوم بوده که گفت روزی در مجلس سید
بزرگوار صحبت قضایای کسانیکه حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدند
در میان آمد تا آنکه جناب سید بحر العلوم در بین آن صحبت بسخن آمد وفرمود
میل کردم روزی که نماز را در مسجد سهله بکنم در وقتیکه گمان داشتم که از مردم

خالی است چون بآنجا رسیدم دیدم که پراست از مردم وصلاء ذکر وقرائت ایشان بلند است ومعهود نبود که درچنین وقتی احدی در انجا باشد پس ایشان را یافتم صفوفی صف کشیده از برای بجای آوردن نماز بجماعت پس ایستادم پهلوی دیوار درجائیکه در انجا ریك بود پس رفتم بالای آن که نظر کنم که درصفوف شاید مکانی باشد که در انجا جای بگیرم پس دیدیکی از آن صفوف جای یکنفر پیدا کردم وبانجا رفتم وایستادم پس در اثنای صحبت آن بزرگوار یکی از حاضرین مجلس گفت پس بفرمائید که حضرت صاحب الزّمان را دیدم پس سیّد بحر العلوم ساکت شد وگویا درخواب بود بیدار شد پس هرچه خواستند که کلام را بآخر رساند راضی نشد ونیز نقل کرده از جناب مولای سلماسی علیه الرّحمه که گفت من حاضر بودم در مجلس سیّد بحر العلوم قدّس سرّه که شخصی از او سؤال کرد از امکان رؤیت طلعت غرّاء امام عصر عجّل الله فرجه در زمان غیبت کبری ودر دست سیّد بزرگوار قلیان بود ومشغول کشیدن بود پس از جواب آن شخص ساکت شد وسر را بزیر انداخت و خود را مخاطب کرد وآهسته میفرمود ومن می شنیدم که چه بگویم درجواب او وحال آنکه مرا در بغل کشید وبسینهٔ خود چسبانید ووارد شده است تکذیب مدّعی رؤیت در زمان غیبت واین سخن را مکرّر میکرد آنگاه درجواب سائل فرمود که از اهل عصمت علیهم السّلام رسیده تکذیب کسیکه مدّعی رؤیت حضرت حجّت عصر شده باشد وبهمین دوکلمه اکتفا کرد وبآنچه میفرمود اشاره نکرد مؤلّف میگوید درحکایت بعد جواب از حدیث تکذیب رؤیت آنحضرت خواهد آمد انشاء الله

حکایت چهلم قصّهٔ جزیرهٔ خضراء وبحر ابیض است که علماء اعلام وپیشوایان اسلام مثل شهید اوّل وعلّامهٔ مجلسی وفاضل بی نظیر وعالم خبیر میرزا عبد الله اصفهانی در ریاض العلماء وعالم صالح آخوند ملّا کاظم هزارجریبی درکتاب مناقب خود وغیر ایشان اعلی الله لهم المقام نقل کرده اند از شیخ فاضل وعامل کامل فضل بن یحیی واو نیز نقل کرده از عالم فاضل وفقیه کامل علیّ بن فاضل مازندرانی اعلی الله درجاتهما که گفت من چند سال در دمشق بطلب علم مشغول بودم در نزد شیخ عبد الرّحیم حنفی ودر نزد او علم اصول وعربی میخواندم وعلم قرائت را در نزد شیخ علی مغربی اندلسی مالکی میخواندم واو در درس گفتن معانده نمیکرد وتعصب مذهب نمیکشید از نیکی ذاتی که داشت وهر وقت که ذکر شیعه جاری میشد میگفت که علمای امامیّه چنین گفته اند بخلاف سایر مدرّس گوینده ها که وقت ذکر شیعه میگفتند علمای رافضه چنین گفته اند ومن بجهت تعصب نکردن شیخ اندلسی مالکی تردّد بنزد غیر

او را قطع کردم ومدّتی در نزد او درس خواندم پس اتّفاق افتاد که شیخ مذکور از شام عازم مصر شد واز کثرت محبّتی که بمن داشت مرا با خود برد تا آنکه بمصر رسیدیم با جمعی از تلامذهٔ او که همراه او بودند ووارد شهر قاهره شد ونه ماه در آنجا درس گفت وما با او بودیم درحسن حال ناگاه قافله از اندلس وارد شد ویا مردی از ایشان نامهٔ از والد شیخ ما بود وپدرش نوشته بود که او مریض است بمرض شدید وآرزو دارد که فرزند خود را ببیند وچون آن نامه بشیخ رسید از آن بلیّه گریست وعازم سفر جزیرهٔ اندلس گردید پس با جمعی از شاگردان او با او روانه شدیم وچون باوّل قریهٔ آن جزیره رسیدیم تب شدیدی عارض من شد ومانع من گردید از حرکت وچون شیخ آنحالت را در من مشاهده نمود بحال من رقّت کرد وگریست وگفت برمن گران است مفارقت تو پس بخطیب آن قریه ده درهم داد وباو امر نمود که متوجّه احوال من باشد واگر خداوند مرا از آن مرض عافیت داد باو ملحق شوم وچنین با من عهد کرد وخود روانه اندلس شد واز انجا تا بلد او از راه ساحل دریا پنج روز راه بود ومن تا سه روز در آن قریه بیمار بودم واز شدّت تب قدرت برحرکت نداشتم پس در آخر روز سیّم تب من قطع شد واز منزل بیرون رفتم ودر کوچه های آن قریه میگشتم ناگاه قافلهٔ را دیدم که از بعضی کوههای کنار دریای غربی آمدند وپشم وروغن وسایر چیزها با خود آورده اند پس دیدم که کسی میگفت که اینها از زمین بربر از نزدیکی جزیرهٔ رافضه آمدند و چون این را شنیدم شوق رافضیان مرا باعث شد که بسوی ایشان بروم پس بمن گفتند از اینجا تا بآن قریه بیست وپنج روز راه است واز اینجا تا دو روز آب وآبادانی ندارد وبعد از آن دیگر قریه ها بیکدیگر متصل است پس از مردی از ایشان الاغی به سه درهم کرایه کردم از برای قطع آن مسافت غیر معموره وچون بقریه های معموره رسیدم پیاده میرفتم از قریه بقریهٔ دیگر باختیار خود تا آنکه باوّل آن اماکن رسیدم بمن گفتند که اینجا تا جزیرهٔ رافضیان سه روز راه است پس مکث نکردم ورفتم تا بآن جزیره رسیدم که دیدم شهریست که درچهار جانب آن دیوار است وبرجهای محکم دارد ودر کنار دریا است پس از دربزرگ آن که آنرا دروازهٔ بربر میگفتند داخل شدم ودر کوچه های آن مرور میکردم واز مسجد آن شهر سؤال کردم ومرا نشان دادند وداخل مسجد شدم وآن مسجد بزرگی بود در جانب غربی آن بلد بود پس در یك جانب مسجد نشستم تا آنکه قدری استراحت کنم ناگاه دیدم که مؤذّن اذان ظهر میگوید پس بصدای بلندی حیّ علی خیر العمل را گفت وچون از اذان فارغ شد دعای تعجیل فرج از برای حضرت صاحب الزّمانرا کرد ومرا گریه گرفت پس مردم فوج فوج داخل شدند وبسوی چشمهٔ آبی

که در زیر درخت جانب شرقی مسجد بود میرفتند و وضو میساختند و من بایشان نگاه
میکردم و شاد میشدم بسبب آنکه میدیدم وضو را بنحو شیعه میساختند و چون از
وضو فارغ شدند مرد خوش روی که صاحب سکینه و وقار بود پیش رفت و داخل
محراب شد و اقامه نماز گفت و مردم در عقب او باستقامت صف بستند و او پیشنمازی
ایشان کرد و نماز کاملی بارکان نقل شده از ائمه بر وجه نیکو بعمل آوردند از فریضه و نافله
و تعقیب و تسبیح و من از شدت مشقت سفر نتوانستم که نماز ظهر را بایشان بجای آورم
و چون از نماز فارغ شدند مرا دیدند که نماز نکردم با جماعت ایشان این را بر من انکار
کردند و همه ایشان متوجه من شدند و از حال من سؤال کردند که از اهل کجائی و چه
مذهب داری و من احوال خود را بایشان خبر دادم و گفتم که از اهل عراقم و مذهب من
آنست که من مسلمانم و میگویم اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ فرستاده او را باهدایت و دین حق تا آنکه ظاهر کند او را
بر تمام ادیان و هرچند یکه مکروه دارد این را کفار و مشرکین پس ایشان بمن گفتند که
که این دو شهادت بتو فائده ندارد مگر نگاهداشتن خون تو چرا آن شهادت دیگر را
نمیگوئی تا آنکه داخل بهشت شوی بیحساب گفتم کدام است آن شهادت دیگر مرا راهنمائی
کنید خدا شما را رحمت کند پیشنماز ایشان گفت شهادت دیگر آنست گواهی دهی
که حضرت امیر المؤمنین پادشاه متقیان و پیشوای دست و پای سفیدان علی بن
ابیطالب با یازده فرزند خود امام و او با فرزندان خویش اوصیاء رسول خدا صلی
الله علیه و آله و خلفای اویند بعد از او بدون فاصله که خداوند طاعت ایشان را
بر بندگان خود واجب کرده است و ایشان را صاحبان امر و نهی قرار داده است و
حجتهای خود گردانیده است بر خلق در زمین خود و امامان از برای آفریدهای
خود کرده که صادق امین محمد رسول رب العالمین علیه السلام خبر داده است خلق را
بامامت ایشان از جانب خداوند و در شب معراج ندای حقتعالی را مشافهةً شنیده
است که تصریح بامامت ایشان فرموده است در شبی که او را از آسمانهای هفتگانه
بالا برده است و بمرتبهٔ قاب قوسین او ادنی رسانیده است و هریک از امامان را
بعد از دیگری در آنجا نام برده است صلوات و سلام خداوند بر همه ایشان باد و چون
این کلام را از ایشان شنیدم حمد خداوند را بجای آوردم و شادی بسیار برای من
حاصل شد و از شادی مشقت سفر از من زایل گردید و من بایشان خبر دادم که
من در مذهب ایشانم پس از روی مهربانی متوجه من گردیدند و در جانب مسجد برای
من جائی تعیین نمودند و پیوسته متوجه احوال من بودند و در عزت و احترام من

میکوشیدند تا مادامیکه نزد ایشان بودم و پیشنماز ایشان شب و روز از من مفارقت
نمیکرد پس من کیفیت معاش اهل آن بلد را از ایشان سؤال کردم و پرسیدم که روزی
ایشان از کجا میآید زیرا که من مزرعه از برای ایشان ندیده بودم او گفت روزی اهل
این بلد از جانب جزیرهٔ خضرا و بحر ابیض که از جزیره های اولاد حضرت صاحب الزمان ع
است میآید گفتم در چند مدت میآید گفت در هر سال دو مرتبه و یک مرتبه امسال
آمد مرتبهٔ دیگرش باقی است گفتم چه قدر باقی است تا وقت آمدن ایشان گفت چهار
ماه و من بسبب طول آن مدت محزون شدم و چهل روز نزد ایشان ماندم و شب
و روز خداوند را میخواندم که ایشان را زود برساند تا آنکه در نزد ایشان معزز و محترم
بودم پس در روز چهلم سینه من تنگ شد و بسمت کنار دریا بیرون رفتم و بسمت مغربی
که گفتند از آنجانب کشتی میآید نظر میکردم پس از دور شبحی دیدم که حرکت میکرد و
از بزرگ اهل بلد سؤال کردم که آیا درین دریا مرغ سفید است گفتند نه آیا چیزی
دیدی گفتم بلی پس ایشان شاد شدند و گفتند که این کشتیها از بلاد فرزند امام است
که در هر سال میآید پس بعد از اندک زمانی کشتیها آمدند و بگفته ایشان این وقت
آمدن ایشان نبود پس کشتی بزرگ ایشان پیشتر آمد و آن کشتیهای دیگر نیز آمدند و
همه آنها هفت کشتی بودند پس از کشتی مرد معتدل القامه خوش روی نیکو هیئتی
بیرون آمد و داخل مسجد شد و وضوی کاملی که از اهل بیت رسیده ساخت و نماز
ظهر و عصر را بجا آورد و چون فارغ شد از نمازش بسوی من التفات کرد و مرا سلام
کرد و من جواب سلام او را گفتم پس بمن گفت که اسم تو چیست و گمان میکنم که اسم
تو علی است گفتم بلی پس بمن بنحوی سخن میگفت که گویا مرا میشناسد و گفت اسم
پدر تو چیست گویا فاضل باشد گفتم بلی و من شک نداشتم که او از شام تا مصر
رفیق ما بود گفتم ای شیخ چه میدانستی اسم مرا و اسم پدر مرا آیا با ما بودی از وقتیکه
از شام بمصر میرفتیم گفت نه گفتم از مصر تا بیرانداس با ما رفیق بودی گفت نه بحق
مولای ما حضرت صاحب الزمان ع با تو نبودم گفتم از کجا دانستی اسم مرا و اسم پدر
مرا گفت بدانکه در شهر صاحب الامر ع مرا خبر دادند بصفت و اسم تو و اصل و هیئت
تو و اسم پدر تو و من رفیق توام و مأمورم که تو را با خود بجزیرهٔ خضرا ببرم پس من از
این سخن او شاد گردیدم که اسم من در میان ایشان مذکور است و عادت او چنین
بود که هر وقت میآمد در نزد ایشان زیاده از سه روز نمیماند و درین مرتبه یک
هفته در میان ایشان مکث کرد و آن اجناسی که آورده بود تحویل ایشان داد و خطوط
از آنها گرفت چنانکه عادت او بود آنگاه عازم سفر گردید و مرا با خود برداشت و تا

شانزده روز بدریا سیر نمودیم و در روز شانزدهم دیدم که آب دریا سفید است و
بسیار بر آن آب نظر میکردم و شیخ محمد صاحب کشتی بمن گفت که می بینم بر این آب
بسیار نظر میکنی گفتم بجهت آن نظر میکنم که این آب بورنگ آب دریا نیست گفت
اینست بحر ابیض یعنی دریاء سفید و در اینجا است جزیرهٔ خضراء و این آب اطراف
این جزیره را مانند دیوار و قلعه احاطه کرده است از هر جانب آن و بحکم خداوند
کشتی دشمنان دین چون وارد باین آب شود غرق گردد و هر چندیکه انهادر نهایت
استحکام باشند و این ببرکت مولی و امام ما حضرت صاحب الامر والزمان است
پس من از آن آب آشامیدم و آن را مانند آب فرات یافتم پس از آن آب سفید
گذشتیم و بجزیرهٔ خضراء رسیدیم که خداوند همیشه آن را آباد دارد باهلش
پس از کشتی بزرگ بیرون آمدیم و داخل جزیره شدیم و در آن جزیره قلعه ها و دیوار
و برجهاء بزرگ دیدیم که در کنار آن دریا بود و نهرهای بسیار و درختان
بیشمار در آن بود و بر انواع فواکه و اثمار و میوه ها مشتمل بود و در آن بازارها
و حمامهاء متعدده بود و اهل آن در نیکوترین زی و بهابودند پس دل من از
شادی پرواز میکرد پس شیخ محمد مرا بمنزل خود برد و استراحت کردیم و از آنجا
مرا بمسجد برد که مسجد جامع بزرگ بود و در آن مسجد جماعت بسیار دیدیم و در وسط ایشان
شخصی را دیدم که نشسته بود با وقاریکه وصف نتوانم نمود و مردم او را سید شمس
الدین محمد عالم میگفتند و قرآن و فقه و اقسام علوم عربیه و اصول دین را نزد او یاد
میگرفتند و فروع دین و احکام را از جانب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
مسئله مسئله و قضیه قضیه و حکم حکم با ایشان خبر میداد و چون من بحضور او رسیدم
برای من جا داد در حوالی خودش و از احوال من سؤال فرمود و گذارش راه را از من
پرسید و بمن فهمانید که همهٔ احوال مرا باو خبر دادند و اینکه شیخ محمد رفیق من که مرا
آورده است بامر شمس الدین عالم بود خداوند عمر او را طولانی گرداند پس در یکی از زاویه
مسجد جاء برای من مقرر نمود و فرمود این جای تست هر وقت که راحت و خلوت
خواسته باشی پس من برخاستم و بآن موضع رفتم و تا عصر در آنجا راحت شدم و
آن کسیکه موکل خدمات من بود بسوی من آمد و گفت از جای خود حرکت مکن تا
آنکه سید و اصحاب او نزد تو آیند برای آنکه با تو شام خورند گفتم بلی پس اندک زمانی
گذشت که سید بزرگوار سلمه الله با اصحابش آمدند و نشستند و سفره و زاد حاضر
کردند و چون از خوردن فارغ شدیم با جناب سید بمسجد رفتیم برای نماز مغرب و
عشاء و چون از هر دو نماز فارغ شدیم سید بزرگوار بمنزل خود رفت و من بجای خود

برگشتم و تا هجده روز در آنجا ماندم پس در اول جمعه که با او نماز کردم دیدم که سید
دو رکعت نماز جمعه را به نیت وجوب کرد و چون از نماز فارغ شد گفتم ای سید من
دیدم که نماز جمعه را دو رکعت کردی بنیت وجوب فرمود بلی برای آنکه شرطهاء آن
همه موجود است پس با خود گفتم شاید امام علیه السلام حاضر باشد پس در وقت دیگر
در خلوت از او سؤال کردم که آیا امام حاضر بود فرمود که نه ولکن من نائب خاص آن
حضرتم و بامر آنحضرت کردم گفتم ای سید من آیا امام علیه السلام را دیدی فرمود نه
ولکن پدرم مرا حدیث کرد که او سخن امام را میشنید و شخص او را نمیدید و جد من سخن
امام را می شنید و شخص او را میدید عرض کردم که ای سید من بچه سبب بعضی می بینند
و بعضی نمی بینند فرمود که ای برادر خداوند فضل خود را بهر که از بندگان خود که میخواهد
میدهد و این از حکمتهاء بالغه و عظمتهای قاهرهٔ خداوند است چنانکه خداوند جمعی
از خلق خود را برگزیده است و ایشان را بنبوت و رسالت و وصایت مخصوص گردانیده است
و ایشان را برای مردم علامتها قرار داده و حجتها از برای خلق خود گردانیده است و ایشانرا
وسیله قرار داده است بین ایشان و بین خودش تا آنکه حجة تمام شود و هر که هلاک
گردد با بینه و دلیل هلاک گردد و هر که زنده گردد و هدایت یابد بدلیل و بینه زنده
گردد و زمین را از حجة خالی نمیگرداند از برای لطفی که به بندگان خود دارد و ناچار است
از برای هر حجة از سفیر و واسطه که از جانب او بخلق رساند پس سید بزرگوار سلمه
الله دست مرا گرفت و بخارج شهر برد و بجانب باغستانها روانه شد چون نظر کردم
نهرهاء جاری و بساتین کثیره دیدم که مشتمل بود بانواع فواکه و میوه های نیکو و
شیرین از انگور و انار و امرود و غیر اینها که در عراق عجم و عرب و شامات بآن خوبی میوه
ندیده بودم پس در بین آنکه سیر میکردیم از باغی بباغی دیگر ناگاه مرد خوش روئی که دو
برد سفید از پشم در بر داشت بما مرور نمود و چون نزدیک سید رسید بما سلام کرد و بر
گشت و مرا از هیئت او خوش آمد و بسید سلمه الله گفتم که این مرد کیست فرمود این کوه بلند را
می بینی گفتم بلی فرمود در بالای آن جا نیکوئی هست و چشمهٔ در آنجا از زیر درخت جاری
میشود و از برای آن درخت شاخهاء بسیار است و در پیش آن درخت قبهٔ ایست که
با آجر بنا کرده اند و این مرد با رفیق دیگر خادم آن قبه اند و من در هر بامداد روز جمعه
بآن مکان میروم و در آنجا امام علیه السلام را زیارت میکنم و دو رکعت نماز میکنم و
ورقهٔ در آنجا مییابم که در آن نوشته است آنچه را که بآن محتاجم از محاکمهٔ میان مؤمنان
پس هرچه در آن ورقه است بآن عمل میکنم از جمعه تا جمعهٔ دیگر و سزاوار است از برای تو
که بآن مکان روی و حضرت صاحب الامر را زیارت کنی پس من بآن مکان رفتم و آن قبه را

بآن نحو دیدم که وصف کرده بود و دو خادم را در آنجا دیدم و آنکه مرا دیده بود با سید
بزرگوار تکریم نمود و آن دیگری بمن اعتنا نکرد و آن رفیق او گفت که من این را با سید
شمس الدین عالم دیدم پس او نیز بمن التفات کرد و هر دو ایشان با من سخن گفتند و از
برای من نان و انگور آوردند و از آن غذا خوردم و از آب چشمه آشامیدم و وضو ساختم
و دو رکعت نماز بجا آوردم و از آن دو خادم سؤال کردم که شما حضرت صاحب الامر را
دیده اید گفتند دیدن آنحضرت ممکن نیست و ما اذن نداریم که خبر دهیم باحدی
پس از ایشان طلب کردم که از برای من دعا کنند و ایشان از برای من دعا کردند و از
نزد ایشان برگشتم و از کوه فرود آمدم و داخل شهر شدم و بدر خانهٔ سید شمس الدین
عالم رفتم بمن گفتند که سید بخانهٔ شیخ محمد رفته است که تو با او آمدی در کشتی پس من
نزد شیخ محمد رفتم و رفتن خود را بآن کوه و التفات نکردن یکی از خادمان را و سائر
گذشته ها را برای او نقل کردم او گفت عدم التفات آن خادم ترا برای آن بود که از
برای احدی غیر از سید شمس الدین و امثال او رخصت نیست که بآن کوه بالا رود
پس من احوال شمس الدین سلمه الله را از او پرسیدم او گفت که سید از فرزندان
فرزند امام علیه السلام است و میان سید و حضرت صاحب الامر پنج پدر فاصله
است و آن بزرگوار نائب خاص آنحضرت است بامری که از آنحضرت رسیده است بما
پس من از سید بزرگوار اذن گرفتم که بعضی از مسائل را که محتاجم بآن از او فرا گیرم و
قرآن مجید را نزد او بخوانم و بعضی از علوم مشکلهٔ دینیه را و غیر آن را از او بشنوم فرمود
هرگاه ترا ناچار است از این اول ابتدا بخواندن قرآن عظیم نما و چون میخواندم و به
مواضع مختلفهٔ آن میرسیدم میگفتم که حمزه درین جا چنان گفته و کسائی چنین
خوانده است و عاصم باین نحو قائل شده و ابو عمرو چنین گفته است سید سلمه الله
فرمود که ما اینها را نمی شناسیم بدرستیکه قرآن بر هفت حرف نازل شده است پیش از
هجرت از مکه تا مدینه و بعد از آن چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حجة الوداع را
بجا آورد جبرائیل نازل شد و گفت یا محمد قرآن بخوان بر من تا آنکه بتو بشناسانم اول
سورها را و آخر آنها را و شأن نزول آنها را پس حاضر شد نزد آنحضرت حضرت امیر
المؤمنین و فرزندان او حسن و حسین و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و حذیفة
بن الیمان و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت دیگر از
صحابه پس حضرت رسالت قرآن را از اول تا آخر خواند و در هر جائی که اختلاف بود
جبرئیل برای آنحضرت بیان میکرد و حضرت امیر المؤمنین آنها را در پوستی مینوشت
پس جمیع قرآن بقرائت امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین است گفتم ای سید

من می بینم بعضی آیات را با بعضی دیگر مربوط بسابق آن و بلاحق آن ندارد و فهم من از آن
قاصر است فرمود بلی چنین است امر که میگوئی و باعث این امر آنست که چون سید بشر محمد
صلی الله علیه و آله از دار فانی بدار باقی رحلت فرمود کردند آنها آنچه را که کردند و حضرت
امیر المؤمنین قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و بسوی ایشان آورد در مسجد و
با ایشان فرمود که اینست کتاب خداوند که حضرت رسول خدا امر کرده بود مرا که آن را
بر شما نشان بدهم و حجت را بر شما تمام کنم که در روز قیامت در وقتیکه من و شما را
بر خداوند عرض کنند بر شما عذری نباشد پس فرعون و نمرود این امت گفتند که ما
محتاج بقرآن تو نیستیم امیر المؤمنین باو فرمود بتحقیق که حبیب من حضرت رسول مرا
باین سخن تو خبر داده است که تو خواهی چنین گفت و من خواستم حجت را بر شما تمام کنم
پس امیر المؤمنین با آن قرآن بسوی منزل خود بازگشت و میگفت خداوندا که خدائی
غیر تو نیست و توئی خداوند یکتا که شریک از برای تو نیست و رد کننده نیست از آنچه
در سابق علم تو بوده و مانعی از برای حکمت تو نیست و تو شاهد من باش بر ایشان
در روزیکه عرض کرده میشوم بتو پس ابوبکر در میان مردم ندا کرد که هر که در نزد
او آیه از قرآن یا سوره باشد باید آن را نزد ما آورد پس ابو عبیدة بن الجراح و
عثمان و سعد بن ابی وقاص و معویة و عبد الرحمن بن عوف و طلحة بن عبد الله و ابو
سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت مسلمانان بنزد او آمدند و این قرآن را
جمع کردند و آنچه از اعمال شنیعه که بعد از حضرت رسول از ایشان صادر شد و آن
اعمال قبیح در قرآن بود آنها را انداختند و از قرآن بیرون کردند و ازین جهت این
آیات باهم مربوط نیستند و قرآنی که حضرت امیر المؤمنین جمع کرد بخط خود محفوظ
است در نزد حضرت صاحب الامر و در آن قرآن هر چیزی هست حتی ارش خراشی
که در بدن کنند و اما این قرآن پس شک نیست که این کلام خداوند است و چنین بما
رسیده است از حضرت صاحب الامر و من از سید شمس الدین سلمه الله مسائل
بسیار فرا گرفتم که آنها زیاده از نود مسئله است و من آنها را در مجلدی جمع کردم و
آن را فوائد شمسیه نامیدم و مطلع نمیگردانم بر آن مگر مؤمنان خالص را و زود
است که آن را ببینی پس در روز جمعهٔ دوم که جمعهٔ وسط ماه بود از نماز فارغ
شدیم و سید سلمه الله در مجلس نشست که از برای مؤمنان افاده و موعظه کند
ناگاه صدا و غوغای عظیمی از خارج مسجد بگوشم رسید و از سید بزرگوار از آن سؤال
کردم فرمود اینها امیران و بزرگان لشکر ما هستند که در هر جمعهٔ وسط ماه سوار
میشوند و منتظر فرج‌اند پس من اذن گرفتم که بیرون روم و بایشان نظر کنم و مرا اذن

داد و بیرون آمدم و با ایشان نظر کردم دیدم که ایشان جماعت بسیارند و همه ایشان
تسبیح و تحمید و تهلیل میگویند و دعا میکنند از برای حضرت قائم بامر خداوند
و نصیحت کنندهٔ از برای خداوند یعنی حضرت محمد بن الحسن مهدی صاحب الزمان
علیه السلام پس بمسجد برگشتم بنزد سید بزرگوار و بمن فرمود دیدی عسکر و لشکر را
گفتم بلی فرمود آیا شمردی ایشان را گفتم نه فرمود که عدد ایشان سیصد نا صر است
و سیزده ناصر دیگر باقی است و خداوند تعجیل فرماید فرج از برای ولی خود بمشیت
خود بدرستیکه او جواد کریم است گفتم ای سید من کی فرج خواهد شد فرمود ای برادر
علم این نزد خداست و این متعلق بمشیت خداست و از برای این آیات و علامات
چند است که دلالت بر ظهور آنحضرت میکند از جمله آنها سخن گفتن ذوالفقار است
که از غلاف بیرون آید و سخن گوید بزبان عربی ظاهر و گوید برخیز ای ولی خدا باسم خدا
و بکش با من دشمنان خدا را و دیگر از علامات سه نداست که همه خلق آن را خواهند
شنید ندای اول آنست که گوید اَزِفَتِ الْآزِفَةُ ای گروه مؤمنان وندای دوم
اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ لِآلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام وعلامت سیم آنست که
بدنی در پیش چشمهٔ و قرص آفتاب ظاهر میشود و میگوید که خدا حضرت صاحب الامر
محمد بن الحسن مهدی را فرستاده است و اوست مهدی پس سخن او را بشنوید و امر او را
اطاعت کنید گفتم ای سید من مشایخ و استادهای ما از حضرت صاحب الامر روایت
کرده‌اند که آنحضرت فرمود که هرکه در غیبت کبری بگوید که من آنحضرت را دیدم بتحقیق
که دروغ گفته است پس با وجود این چگونه در میان شما کسی است که میگوید که من آن
حضرت را دیدم گفت راست میگوئی آنحضرت این سخن را فرمود در آن زمان بسبب
بسیاری دشمنان از اهل بیت و خویشان خود و غیر ایشان از فراعنهٔ زمان از خلفای
بنی عباس حتی آنکه شیعیان در آن زمان یکدیگر را منع میکردند از ذکر کردن احوال
او و اکنون زمان طولانی گردیده است و دشمنان از او مأیوس شدند و بلاد ما از
آن ظالمان و ظلم ایشان دور است و ببرکت آنحضرت دشمنان نمیتوانند که بما برسند
از فرمایش شمس الدین معلوم شد که بعضی از اهل آن ولایت در غیبت کبری آنحضرت را
گاهی می بینند گفتم ای سید من علمای شیعه حدیثی از امام علیه السلام روایت
کرده‌اند که آنحضرت خمس را بر شیعیان خود مباح فرموده آیا شما در این باب روایتی
از آنحضرت ذکر کرده اید فرمود که بلی آنحضرت رخصت داده است و خمس را مباح کرده
است از برای شیعیان خود که از فرزندان علی علیه السلام باشند و فرموده که بر ایشان
حلال است عرض کردم که آیا شیعیان از آن کنیز و غلام بخرند از سبی عامه گفت از سبی عامه

و غیر عامه زیرا که آنحضرت فرموده که با ایشان معامله کنید با آنچیزی که ایشان
معامله میکنند با شما و این دو مسئله یعنی حلال بودن تمام خمس و سهم سادات
و مال امام علیه السلام بر سید که شیعه باشد و از فرزندان علی علیه السلام شود و حلال
بودن خرید غلام و کنیز از آن غنیمت که از اصحاب بخرد که خمس نمیدهند و اعتقاد بان ندارند
پس این دو مسئله زیاده بران نود مسئله است پس سید بزرگوار فرمود که حضرت قائم از
مکه بیرون میآید در ما بین رکن و مقام در سال طاق و باید مؤمنان منتظر او باشند
عرض کردم که ای سید من دوست دارم که بجوار شما باشم تا آنکه خداوند آنحضرت را
اذن دهد بظاهر شدن فرمود ای برادر حضرت قائم قبل از این بمن فرموده که ترا برگردانم
بسوی وطن تو و ممکن نیست از برای من و تو مخالفت آنحضرت و بدرستیکه تو صاحب
عیالی و مدت زیاده است که از ایشان غائبی و جایز نیست از برای تو زیاده از این از
ایشان دوری کنی پس من از سخن او متأثر گردیدم و گریه کردم و گفتم ای مولای من آیا
جایز است که در امر من رجوع بآنحضرت نمائی و التماس کنی شاید که مرا رخصت ماندن
دهد فرمود که مراجعه در امر تو جایز نیست گفتم مرا اذن میدهی آنچه را که دیدم حکایت
کنم فرمود بلی و باکی نیست که از برای مؤمنان حکایت کنی تا آنکه خاطر جمع گردد قلبهای
ایشان مگر فلان و فلان امر و تعیین نمود چند چیز را که آنها را نگویم گفتم ای سید من
آیا ممکن میشود نظر کردن بسوی جمال و بهای آنحضرت در این زمان فرمود بدان
ای برادر که هر مؤمن مخلص را ممکن است که امام علیه السلام را ببیند و نشناسد
گفتم ای سید من من از جملهٔ بندگان مخلص آنحضرت هستم و آنحضرت را ندیدم فرمود
که تو دیدی آنحضرت را دو مرتبه یکمرتبه وقتیکه بسامره میرفتی و آن اول مرتبهٔ رفتن
تو بود بسامره و رفیقان تو قبل از تو رفته بودند و تو در عقب مانده بودی پس بنهری
رسیدی که آب در آن نبود و در آن وقت سواری دیدی بر اسب شهباء سوار بود و در دست
او نیزهٔ بلندی بود که سر آن آهن دمشقی بود و چون او را دیدی ترسیدی از برای رخت
خود و چون نزدیک تو رسید فرمود که مترس و برو که رفیقان تو منتظر تواند در زیر درخت
پس مرا بخاطر آمد آنچه که بوده است گفتم ای سید من چنین بود که فرمود فرمود مرتبهٔ
دیگر وقتی بود که از شام بیرون آمده بودی و بسوی مصر میرفتی با شیخ اندلسی خود
و از قافله بازماندی و در آن وقت بسیار ترسیدی پس بسواره برخوردی که بر اسب سوار
بود که پیشانی و دست و پای آن اسب سفید بود و در دست آن سوار نیزهٔ بود و بتو
فرمود که برو و مترس و برو بسوی قریهٔ که بجانب راست تواست و امشب نزد ایشان
بخواب و ایشان را از مذهب خود مطلع مکن و از ایشان تقیه مکن که ایشان با اهل قریه‌های

چندکه در جنوب دمشق است همه مؤمنان مخلصند و دوستان علی بن ابیطالب و
ائمهٔ معصومین علیهم السلام از ذریّه او بیند ای پسر فاضل آیا چنین بود گفتم که بلی من بنزد
اهل آن قریه رفتم و شب نزد ایشان خوابیدم و مرا غزت نمودند و از مذهب ایشان سؤال
کردم بدون تقیه گفتند که ما بر مذهب امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین علی بن
ابی طالب و ائمهٔ طاهرین علیهم السلام از ذریّه اوئیم با ایشان گفتم که شما از کجا این مذهب را
قائل شده اید و کی بشما رسانیده است گفتند ابوذر غفاری رضی الله عنه در وقتی که
عثمان او را از مدینه بیرون کرده بود و بشام فرستاده بود و معویه او را بزمین ما فرستاده
بود پس از برکت او بما رسیده و چون صبح شد خواستم که بقافلهٔ رفقای خود ملحق گردم
دو نفر همراه من کردند و مرا بقافله رسانیدند بعد از آنکه مذهب خود را با ایشان خبر دادم
پس گفتم ای سیّد من آیا آنحضرت حج میکند در هر مدّتی بعد از مدّتی فرمود ای پسر
فاضل تمام دنیا از برای مؤمن یک قدم است پس چگونه خواهد بود از برای کسیکه دنیا
بپا نمیشود مگر ببرکت وجود او و وجود پدران او بلی حج میکند در هر سال و زیارت میکند
پدران بزرگوار خود را در عراق و مدینه و طوس و بزمین ما بر میگردد پس سیّد شمس
الدّین مرا تحریص نمود که زود برگردم بسوی عراق و در بلاد مغرب اقامه نکنم و بمن فرمود
که بر درا هم ایشان این کلمات نوشته است لا اله الا الله محمّد رسول الله علی
ولی الله محمّد بن الحسن قائم بامر الله و سیّد پنج درهم از آن دراهم بمن عطا فرمود
و از برای برکت آنها را نگاه داشتم پس سیّد بزرگوار مرا بآن کشتیهائی که آمده بودم بر
گردانید تا آنکه رسیدم بآن بلد از بربر که اوّل مرتبه بآنجا داخل شده بودم و سیّد بزرگوار
بمن گندم و جو داده بود و من آنها را در آن بلد بصد و چهل اشرفی فروختم و متوجه طرابلس
که یکی از شهرها مغرب بود گردیدم و از راه اندلس نرفتم بامتثال امر سیّد بزرگوار و از آنجا
با حاج مغربی بمکّه رفتم و حج کردم و بعراق برگشتم و میخواهم که در مدّت عمر خود در نجف
بمانم تا آنکه مرگ مرا دررسد و من ندیدم که در آنجا احدی از علماء امامیه را نام برند
مگر پنج نفر که ایشان سیّد مرتضی موسوی و شیخ ابوجعفر طوسی و محمّد بن یعقوب کلینی و
صدوق ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن اسمعیل حلّی یعنی محقّق صاحب الشرایع علیهم
الرحمه و از آن وقت که در آن بقعهٔ مقدّسه بودم تا این وقت که در حلّه از برای شما
نقل میکنم مدّت هشت سال و نیم شد و چون شیخ علی بن فاضل از حلّه بیرون رفت شنیدم
که چند وقتی در مسجد سهله اقامه نمود بسبب وعده که با او شده بود و مولد و موطن شیخ
علی بن فاضل در اقلیم مازندران از بلدهٔ بود که آن را بریم میگویند والله الهادی
مؤلّف میگوید اعتبار این قضیه یقینی است و سند و اعتبار این را در کتاب نجم الثاقب

بتفصیل بیان کرده و نظیر این حکایت قصّهٔ معروفهٔ مشهوره است که از جمعی از علماء
الاعلام نیز ذکر کرده اند مثل سیّد بن طاوس در جمال الاسبوع و شیخ زین الدّین علی
بن یونس عاملی در صراط المستقیم هر دو بطریق اختصار و مثل سیّد جلیل علی بن عبد
الحمید در کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان و محقق مدقق اردبیلی در حدیقة
الشیعه و سیّد محقق محدّث ماهر نعمت الله جزایری در انوار از کتاب فاضل ملقب
برضا علی بن فتح کاشانی و جناب محدّث مدقق نوری در نجم الثاقب مثل مقدس اردبیلی
از کتاب اربعین که تألیف یکی از اکابر مجتهدین و اعاظم مصنفین است و غیر ایشان اعلی
الله مقامهم و غیر اینها جمعی از ایشان از کتاب تعازی عالم زاهد محمّد بن علی بن الحسن
الحسینی و جمعی دیگر از محلّ دیگر جمیع ایشان روایت کرده اند بسند خودشان از عالم
فاضل اجلّ کمال الدّین احمد بن محمّد بن یحیی الانباری اعلی الله مقامه که گفت بودیم در
نزد وزیر عون الدّین یحیی بن هبیره در ماه رمضان در سال پانصد و چهل و سه از
هجرت و ما بر سر خوانی بودیم و در نزد او جماعتی بودند و بعد از افطار اکثر حضار رخصت
طلبیدند و مراجعت کردند و جمعی از مخصوصان بامر او در آن مجلس توقف کردند
و در آن شب در پهلوی وزیر مردی عزیز نشسته بود که او را نمی شناختیم و وزیر بسیار
تعظیم و تکریم او مینمود و صحبت او را غنیمت دانسته و گوش بکلام او میداد و بعد از
زمانی جمعی از خواص نیز برخاستند که بمنازل خود بروند آدمهای وزیر خبر دادند که
باران بشدّت میبارد و راه عبور برای مردم بسته شده پس وزیر از رفتن ایشان
مانع شد و از هر طرف سخن گفتند تا آنکه رشتهٔ کلام بمذاهب و ادیان رسید پس
وزیر در مذمّت مذهب شیعه مبالغه کرد و اهل آن را بقلّت و اندک نسبت داد
و گفت الحمد لله اقل قلیل و خوار و ذلیل اند پس در این اثنا آن شخصی که وزیر او را در
مقام توقیر و احترام بود گفت خدا ترا سلامت کند اگر رخصت میدهی در خصوص
شیعه حکایتی کنم و آنچه بچشم خود مشاهده نموده ام بعرض عالی رسانم و اگر صلاح ندانی
ساکت شوم وزیر زمانی متفکر گشته در آخر او را اذن داد و او خواست که اوّل اظهار
کند که کثرت و زیادتی دلیل حق بودن دین سنّیان نمیشود و قلّت و اندکی دلیل
بطلان دین شیعیان نمیگردد پس گفت نشو و نمای من در شهر باهیه شده که شهری
است در نهایت بزرگی و هزار و دویست ضیاع و قریه دارد در حوالی آن و عقل حیران
است در کثرت مردم آن دهات و اطراف و عدد ایشان را بغیر از خداوند کسی نمیداند
و تمام آن جمع کثیر نصرانیند و علاوه در اطراف بلاد باهیه جزیره‌ها بسیار بزرگ
واقع است و همهٔ مردم آنها نصاری و در صحراها و بیابانهای آن جزیره‌ها که منتهی میشود

بنوبه وحبشه خلایق بسیار ساکنند وهمه نصرانی واز مذهب اسلام عاری وهمچنین
ساکنان حبشه ونوبه وبربر از حد متجاوزند همه نصرانیند واهل اسلام در جنب ایشان
چون اهل بهشت نسبت بدوزخیان است وبعد از این کلام اراده نمود که بروز بر
ظاهر سازد که اگر کثرت دلیل حقانیت مذهب است شیعیان زیاده از همه فرقه‌ها
واهل آن مذهب از اهل همه مذهبها بیشتر است پس گفت که قبل از بیست ویک
سال با پدرم بعزم تجارت از شهر باهیه سفر کردیم وبجهت طمع سفر پرخطر دریا را
اختیار نمودیم تا آنکه قضا وقدر کشتی ما را کشید بجزیره‌های بسیار پر اشجار وانهار
ودر آنجا شهرهای بزرگ وبازارهای زیاد دیدیم وبسیار تعجب کردیم واز صاحب کشتی
نامهای آن جزیره‌ها را پرسیدیم گفت من مثل شما اینها را ندیدم وهرگز باین جزیره‌ها
نیامده‌ام واین نواحی را ندیدم چون نزدیک شهر اول رسیدیم از کشتی بیرون آمده
در آن شهر در آمدیم شهری دیدیم در غایت نزاهت وآب وهوائی در کمال لطافت و
مردمی در نهایت پاکیزگی ولطافت شعر در جهان هیچکس ندیده چنان
منزلی دلفروز وجان افزا عرصه خرمش جهان افروز ساحت فرخش جهان آرا
وچون از ایشان اسم شهر ووالی آن را پرسیدیم گفتند این شهر را مبارکه میگویند وحاکم
آن طاهر است واز محل سلطنت او پرسیدیم گفتند در شهریست که آن را ظاهره
میگویند واز اینجا تا بآنجا ده روز راه است از دریا وبیست وپنج روز راه است از راه صحرا
گفتیم عمال وگماشتگان پادشاه کجایند که اموال ما را دیده وعشر وخراج آنها را بگیرند
تا آنکه شروع در معامله کنیم گفتند حاکم این شهر را ملازم واعوانی نیست ومقرر است
که تجار خراج خود را برداشته بخانه حاکم میبرند وتسلیم او میکنند وما را دلالت کردند
بمنزل او وچون بخانه او رفتیم مردی را دیدیم صاف ضمیر صاحب حشمت وصائب تدبیر در
زی صلحاء ولباس اتقیاء جامه از پشم پوشیده وعبائی در زیر انداخته ودواتی در پیش
خود نهاده وقلمی بدست گرفته وکتابی گشاده کتابت میکند وما از آن وضع تعجب کردیم
وسلام کردیم بر او جواب داد ومرحبا گفت وما را اکرام نمود وپرسید که از کجا آمده اید
صورت حال خود مان را گفتیم فرمود که همه شما بشرف اسلام مشرف شده اید وبتوفیق
تصدیق دین محمدی را یافته اید گفتیم بعضی از رفقاء بر دین موسی وبعضی در دین
عیسی است وبر احکام اسلام انقیاد نکرده اند گفت اهل ذمه جزیه خود شان را تسلیم
نموده بروند ومسلمانان توقف کنند تا تحقیق مذهب ایشان کنیم وعقیده ایشان را
معلوم نمائیم پس پدرم جزیه خود ومرا وسه نفر دیگر که نصاری بودیم تسلیم نمود و
یهود که نه نفر بودند نیز جزیه دادند بعد از آن بجهت کشف حال مسلمانان با ایشان

گفت که مذهب خود را بیان کنید وچون اظهار آن کردند وعقیده خود را باز نمودند نقد
معرفت ایشان بر محک امتحان تمام عیار نیامد پس فرمود شما در زمره اهل اسلام نبوده و
در سلک خوارج بوده اید وهر که ایمان برسول مجتبی ووصی او علی مرتضی وسائر اوصیاء
تا حضرت صاحب الزمان مولای ما نیاورد در زمره مسلمانان نیست وداخل خوارج
است واز مخالفین است وچون مسلمانان این سخن را شنیدند واز اموال خود خاطر جمع
نشدند غمگین گردیدند وسر بجیب تفکر برده لحظه در دریای اندوه وحیرت غوطه ور
شدند وزمانی در بیابان بی‌پایان تأسف سرگشته گشتند عاقبت از والی مملکت استدعا
نمودند که حقیقت احوال ایشان را بحضور پادشاه نوشته آنجماعت را بشهر زاهره فرستد
تا شاید که ایشان را در آنجا فرجی روی نماید سؤال آنها را قبول فرمود وحکم کرد که بزاهره
روند واین آیه را تلاوت کرد لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وچون ما اهل ذمه اهل اسلام را
بر آن منوال دیدیم ایشان را در عین ملال گذاشتن وبرگشتن را روا ندیدیم پس بنزد
صاحب کشتی خود مان آمدیم وگفتیم که مدتی است رفیق آنجماعتیم مروت نیست که ایشان را
در عین مهلکه بگذاریم التماس اجاره کشتی ترا داریم که بجهت رعایت خاطر آن جماعت
بزاهره رویم وایشان را امداد واعانت کنیم صاحب کشتی قسم یاد کرد که دریای زاهره را
ندیده وهرگز بآن راه نرفته پس از او مأیوس شدیم واز اهل آن شهر کشتی کرایه
نمودیم باتفاق اهل اسلام متوجه زاهره گردیدیم ودوازده شبانه روز در آن دریا
سیر کردیم وچون صبح روز سیزدهم طلوع کرد ناخدا تکبیر گفت که شام محنت بانجام
رسید وصبح راحت روی نمود وعلامات زاهره ومنارها ودیوارهای آن پیدا شد
پس از روی سرور وبهجت بکمال سرعت روانه شدیم چاشتگاهی بشهری رسیدیم
که هیچ دیده نظیر آن را ندیده وهیچ گوشی شبیه آن را نشنیده کلمه اُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ
آمِنِينَ در باره آن آیتی وکریمه جَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ از فسحت ساحت
آن کنایتی نسیمش غم زدا وروح افزا وهوایش فرح بخش ودلگشا آب لذیذش در عذوبت
وصافی وحیات بخش چون آب زندگانی فرد چشم فلک ندید ونه گوش ملک
شنید زین خوبتر بلاد وپسندیده تر مقر وآن شهر دلگشا مشرف بود بر دریا و
بنای آن بر کوهی سفید چون نقره بیضاء حصاری از جانب صحرا ودریا احاطه آن شهر نموده
ودر میان شهر نهرهای زیاد جاری شده وزیادتی آب منزلها وبازارها بدریا ریخته
ابتداء نهرها تا انتهاء آنها یک فرسخ ونیم بود ودر طعم ولذت چون کوثر وتسنیم بود
ودر زیر آن کوه باغات وبستانهای زیاد ومزارع واشجار بیشمار با میوه‌های خوشگوار
بود ودر میان باغات وبساتین گرگ وگوسفند باهم میگردیدند وبا یکدیگر الفت

گرفته بودند واگر جوانی را بزراعت کیسه سرهادی کاده گرفته یك برك ازان نخوردی و
درندگان ووحشیان درمیان آن شهرجای گرفته بودند وضرر آنها بکسی نمیرسید پس
دران اسواق کثیره وامتعهٔ غیرمتناهیه بود واسباب وعیش وفراغت دران آماده
بود وخلایق برّ وبحر دران آینده وروند ومردم آن ازروی قواعد وآداب بهترین
خلایق روی زمین ودرامانت ودیانت وراستی بیقرین وچون درباز ارکسی متاعی
خریدی ویا مزرعی ابتیاع نمودی بایع متعرض دادن ثمن آن نمیشد وبمشتری میگفت وجه
آن بگذار برو وجمیع معاملات ایشان چنین بود ودرمیان ایشان کلام لغو وبیهوده
نبود وازغیبت وسفاهت ودروغ وسخن چینی احتراز داشتند وهرگاه وقت نماز میشد
ومؤذن اذان میگفت همهٔ مردمان ازمردان وزنان بنماز حاضر میشدند وبعد از
وظایف طاعت وعبادت بمنازل خود مراجعت میکردند وچون آن شهر عدیم النظیر
وبیمثل را دیدیم وازسلوك وطرز آن تعجب کردیم بحضور پادشاه آن مامور شدیم پس
مارا داوردند بباغی آراسته ودرمیان آن کنبدی ازقصب ساخته بودند وبر
دور آن انهار عظیم جاری گشته بود وپادشاه درآن مکان برمسند داوری نشسته و
جمعی درخدمت او کمر اخلاص ومتابعت برمیان بسته بود دراینحال مؤذن اذان واقامه
گفت دران ساعت ساحت آن بستان وسیع وعرصهٔ فسیح آن ازمردم آن شهر پرگردید
وپادشاه امامت کرده ومردم اقتدا باو نموده ونماز جماعت گذاردند ودر افعال واقوال
کمال خضوع وخشوع را مرعی داشتند وبعد از ادای نماز پادشاه بجانب ما دردمند
التفات نموده فرمود که ایشانند که تازه رسیدند وداخل شهر ما گردیدند گفتیم بلی یا
ابن صاحب الامر وما شنیده بودیم که مردم آن شهر اورا چنین خطاب وتحیت یاابن صاحب
الامر میگویند پس حضرت سلطان بما دلداری داد ومهربانی نمود ومرحبا فرمود واز
سبب ورود ما باینجا پرسید وفرمود که تجارید ویا مهمانید عرض کردیم که تاجرانیم
وبر احسان سلطان وبرخوان انعام او مهمان پس ازمذهب وملت ما پرسید وفرمود
درمیان شما کدام است که کمر اسلام برمیان جان بسته وامرها ونهی های ایمان را
منقاد گشته اند وکدامند که دربیابان ضلالت مانده وبصحرای دلگشای ایمان
وعرفان نرسیده اند پس ما حقیقت هریك را معروض داشته وبرسرایر قلوب یکیك
مارا مطلع گردید آنگاه فرمود مسلمانان فرقه های بسیارند وشما ازکدام فرقه اید
ودرمیان ما شخصی بود مشهور بمقری نام او روزبهان بن احمد اهوازی ودرملت
ومذهب تابع شافعی آغاز تکلم کرده واظهار عقیدهٔ خود نمود وسلطان فرمود که در
میان اینجماعت کدامند که باتو دراین ملت سر موافقت دارند گفت همه باهم

متفقند وشافعی را امام ومقتدی میدانند الّا حسان بن غیث که مالکی است سلطان
فرمود ای شافعی تو قایل باجماع گردیده وعمل بقیاس میکنی گفت بلی یا ابن صاحب الامر سلطان
خواست که اورا ازتلاطم طوفان شقاوت مخالفت نجات داده بساحل سعادت هدایت
رساند فرمود ای شافعی آیهٔ مباهله را خوانده ویاد داری گفت بلی یا ابن صاحب الامر فرمود
کدام است گفت کریمهٔ قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاۤءَنَا وَاَبْنَاۤءَكُمْ وَنِسَاۤءَنَا وَنِسَاۤءَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ
ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِيْنَ فرمود که قسم میدهم ترا بخداوند مراد خداوند
ورسول مختار ازین ابناء وانفس چه کسانند روزبهان خاموش شد پادشاه فرمود قسم
میدهم ترا بخداوند درسلك اصحاب کساء کسی دیگر بوده بغیر از رسول خدا وعلی مرتضی
وفاطمه سیدة النساء وحسن مجتبی وحسین شهید کربلا روزبهان گفت نه یا ابن صاحب
الامر فرمود که این آیهٔ شریفه نازل نشده مگر درشان ایشان ومختص نشده این آیه مگر به
ایشان نه دیگران پس فرمود ای شافعی قسم یاد میکنم که هرکه حضرت سبحان اورا از
رجس معاصی ولوث مناهی پاك گردانیده طهارت وعصمت او بنص کتاب رب الارباب
ثابت شده آیا اهل ضلال میتوانند که نقصی بکمال او رسانند گفت نه یا ابن صاحب
الامر فرمود بخدا سوگند که مراد حقتعالی اصحاب کساء است که اراده خداوند تعلق
گرفته بانکه خطایا وسیئات را ازایشان دور دارد تا دامن عصمت ایشان بغبار عصیان
خداوند آلوده نگردد وازصغیره وکبیره معصوم باشند پس بفصاحت لسان وطلاقت
بیان حدیثی ادا نمود که دیدها گریان وسینه ها برازایمان گردید وشافعی برخاسته گفت
عفواً عفواً یا ابن صاحب الامر نسب عالی خود را بیان فرما واین گم گشتهٔ وادی ضلالت را
هدایت فرما پس حضرت سلطان بزبان حقایق بیان خود فرمود من طاهر پسر حضرت محمد
بن الحسن عسکری ابن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین
بن علی بن ابیطالب علیهم وعلی بن ابیطالب همان است که خداوند این آیه را درشان او
نازل فرموده وَكُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِيْۤ اِمَامٍ مُبِيْنٍ والله که مراد رب العالمین از
کلمهٔ تامّه امام مبین حضرت امیرالمومنین وامام المتقین وسید الوصیین وقائد
الغرّ المحجلین علی بن ابیطالب است که خلیفه بلافصل خاتم النبیین است وهیچکس را
نرسد که بعد ازحضرت رسالت صلی الله علیه واله ارتکاب امر خلافت نماید بغیر
شاه ولایت وماه خطهٔ هدایت وآیهٔ کریمهٔ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ درشان ما
نازل شده وما را خداوند باین مراتب عالیه اختصاص داده پس فرمود ای شافعی
مائیم ذریهٔ رسول خداوند ومائیم اولی الامر روزبهان چون استماع سخنان هدایت
بیان شاهزادهٔ عالمیان نمود بسبب تجلّی نور معرفت وایمان بیهوش گردید وچون

بهوش باز آمد بتوفیق هدایت ربانی ایمان آورد وگفت حمد بر خداوندی را که دولت عرفان نصیب من نمود وخلعت ایمان بمن پوشانید واز ظلمت تقلید گذشتگان بفضای فرح فزای نور ایمان رسانید پس آن سرور دین ومرکز دایره یقین فرمود که ما را بدار الضیافه ومهمانخانه بردند وکمال اعزاز واکرام برای ما ها کردند وهشت روز بر مائده جود واحسان آن شاهزاده عالمیان میهمان بودیم ومردم آن شهر بدیدن ما آمدند وعزت ومهربانی کردند وغریب نوازی نمودند شعر مردم آن جمله فرشته سرشت خوش دل وخوش خوی چو اهل بهشت وبعد از هشت روز مردم آن شهر از آن بزرگوار اذن گرفتند که ما را ضیافت کنند پس التماس ایشان قبول شد وایشان بکمال شادی وخوشحالی بوظایف ورعایت ضیافت ما پرداختند وبمطاعم لذیذه وملابس شهیه ما را ضیافت نمودند وطول وعرض آن شهر پر سرور دو ماه راه بود وسوار شدند رفتار بکمتر از دو ماه قطع مسافت آن را نمینمود واهل آن شهر نقل کردند که چون ازین شهر میگذری شهری است رایقه نام ووالی وحاکم آن قاسم بن صاحب الامر است وطول وعرض آن برابر این شهر است ومردم آن بحسب خلق وخلق وصلاح وسداد ورفاهیت وفراغ بال مانند مردم این شهرند چون از آن شهر بگذرند بشهری دیگر رسند دررنک وخوشحالی این شهر نام آن صافیه است ووالی آن ابراهیم بن صاحب الامر است وبعد از آن شهریست بهمه زینتهای دینیه ودنیویه آراسته نام آن طلوم وحاکم آن عبد الرحمن بن صاحب الامر است ودر حوالی آن شهر بازارهای عظیمه ومزارع کثیره که طول آن دو ماه راه است ومنتهی میشود بشهری عناطیس ونام حاکم آن هاشم بن صاحب الامر است ومسافت طول وعرض آن چهار ماه راه است ودر حوالی آن مزارع بسیار ومراتع بیشمار است مزین بکثرت انهار وخضرت اشجار ونضرت انهار ولطافت اثمار نمونهٔ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فرد میکند هر دم ندا از آسمان روح الامین هٰذِهِ جَنَّاتُ عَدْنٍ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ هر که بر سبیل عبور بر آن خطه موفور السرور داید از دل که شهرستان بدن است رخصت خروج نماید القصه بوزیر گفت که طول وعرض مملکت مذکوره یکساله راه است و سکنه آن که نا محدودند بالتمام مؤمن وشیعه وقائل بتولای خداوند و رسول او وائمه اثنا عشر و تبرا از دشمنان ایشان میکنند ومجموع ایشان بخضوع وخشوع اقامه نماز وادای زکوة نمایند وآن را بمصارف شرعیه میرسانند و امر بمعروف نموده واز منکر نهی میکنند حکام ایشان اولاد حضرت صاحب الزمان

ومدار ایشان ترویج احکام ایمان وبحسب عدد زیاده از کافه مردمان است و میگفتند این امصار وبلاد وکافه خلایق وعباد نسبت بحضرت صاحب الامر کمر انقیاد وایقان ایمان بر میان جان بسته اند خود را از غلامان آنحضرت میدانند وچون گمان مردم این بود که در آن سال آن برگزیده ملک متعال شهر زاهره را بنور قدوم بهجت لزوم منور خواهد ساخت مدتی انتظار ملازمت آنحضرت کشیدیم عاقبت از آن دولت ربانی محروم مانده روانه دیار خود شدیم واما روزبهان و حسان بجهت دیدن حضرت صاحب الزمان ومشاهده طلعت نورانی آن خلاصه مردمان توقف نمودند ودر مراجعت با ما موافقت نکردند وچون این قصه غریبه بگوش هوش حضار رسید واز شنیدن این قصه عجیبه خوشحال شدند عون الدین وزیر برخاسته وبحجره خاصه خود رفته اهل مجلس را یک یک طلبید ودر اظهار نکردن این اخبار از ایشان عهد ومیثاق گرفت ومبالغه والحاح بسیار در عدم افشای این اسرار نمود گفت که زینهار که اظهار این اخبار مکنید واین راز را پنهان دارید زیرا که دشمنان شما بقتل شما بر نخیزند وخون شما را نریزند وما از خوف وترس دشمنان خاندان واز بیم اعادی وذراری پیغمبر آخر الزمان جرئت اظهار این راز را نکردیم وهر کدام که یکدیگر را ملاقات میکردیم یکی مبادرت نموده میگفت آیا بخاطر داری ماه رمضان معهود وآن قصه غریب ودیگری در جواب او میگفت بلی یاد دارم ولکن اخفاء وکتمان نما و سر حضرت صاحب الزمان را ظاهر مکن واز خون خودت بترس تمام شد مؤلف میگوید این قصه را در عداد آن چهل حکایت ذکر نکردم از جهت اینکه درین قصه کسی مدعی دیدن حضرت صاحب الامر نشده واین قصه را مؤید وتاکید آوردم بصدق وراستی حکایت چهلم از بودن بلاد غریبه وولایات عجیبه واولاد متعدده از برای حضرت صاحب الامر واما بودن اولاد از برای آنحضرت پس از واضحات است زیرا که در زیارات وروایات ذکر اولاد آنحضرت بسیار شده وچنانچه بر خود حضرت صاحب الامر سلام وصلوات وارد شده همچنین بر اولاد آنحضرت ومرحوم حاجی میرزا حسین نوری نور الله مرقده دوازده حدیث معتبر نقل کرده از کتب معتبره در بودن اولاد برای آنحضرت وذکر صلوات وسلام بر ایشان ومناقب وفضل ایشان واثبات این مطلب زیادتر ازین محتاج ببیان نیست واما شبهه استبعاد این بلاد وولایات وجزیره ها که درین قصه ودر حکایت چهلم بود چنانچه بعضی از اهل اسلام وغیر کرده اند وبمجرد اینکه خودشان آنها را ندیدند انکار وجود آنها را میکنند پس جواب آنها از واضحات است وشبهه ایشان در باطل بودن از بدیهیات است

زیراکه اصل این شبهه ناشی است از ندیدن انها این بلاد راکه با استعداد تمام
مشغول سیر و سیاحت و تشخیص طول و عرض صحراها و دریاها شدند و مکرّر تا بقطب
شمالی رفتند و از طرف شرق و غرب تمام دوره را طیّ کردند و تا بحال بچنین جزایر
وبلاد واقف نشدند واین شبهه اگر از انها است که قائل بوجود واجب الوجود
نبودند پس باید اوّل از برای انها وجود واجب الوجود تبارك وتعالی را اثبات کرد
وقدرت و عظمت و حکمت اورا باید ثابت نمود که خداوند قادر و حکیمی است که هر
چه میخواهد میکند و هر چیز را خواسته باشد بهر نحو خلق میکند هرچند که مردمان
نداند و نبینند و عقل ایشان بکنه آن نرسد و از چگونگی ان چیزی نفهمد و
بعد از انکه وجود همچنین خداوند حکیم و علیم و قادر مختار علی الاطلاق ثابت شد
واز برای او پیغمبری و خلیفهٔ لازم گردید که هرچه بگوید از جانب خداوند باشد
واز هرچه خبر دهد موافق حکم و اعلام او گردد پس بعد از ین راه استبعاد و شبههٔ
در وجود این بلاد رفع میشود و قبل از اثبات توحید و نبوّت جواب این شبهه
داده نمیشود و اثبات اصول الدّین را کلّیّةً در کتابهای بسیار علماء اخیار اهل
اسلام و ایمان بدلیلهای واضحه و برهانهای قاطعه کردند و صدق و راستی
پیغمبر آخر الزمان از واضحات شده و کتاب او که قرآن است از بدیهیّات گردیده
ودران کتاب شریف خبر از غیب داده و همهٔ انها بعد از زمانی بوجود امده از انجمله
در سورهٔ مبارکهٔ ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ خبر داده بود که از یکنفر دخترش که اولاد او
منحصر بان دختر بود بعد از خودش که حضرت فاطمهٔ زهراء باشد با اینکه ازآن یکنفر دختر
کوتاه عمر و مجهول القدر و کم زندگانی او نسل کثیر و اولاد بسیار و ذرّیّهٔ بیشمار بوجود
خواهد امد و هرقدر از اولادان دخترش را بکشند و تلف کنند و از جائی بجائی دور
نمایند باز نسل او تمام نخواهد شد و روز بروز زیاد خواهند گشت و این خبر را یك
هزار و سیصد و سی سال قبل ازین داده است و حالا همچنین شد و بلکه قبل ازین
سالها است که این وعدهٔ قرانی ظاهر گردیده زیراکه هیچ مملکت و ولایت و هیچ شهری
و بلکه قریهٔ نباشد مگر انکه در انجا یکی و یا دو تا و یا زیادتر از اولاد آن دختر معظمه میشود
که از طرف پدر و یا مادر بآن خاتون محترمه منسوب گردد بلکه حقیر در ایران مجلس
معتبری و معتدّ به ندید که دران یکنفر از سادات نباشد که از طرف پدر و یا مادر
نسبت به پیغمبر صلّی الله علیه وآله نداشته باشد و ان مجلس باشد که دران یکی از
سادات پدری و مادری نباشد و این یکی از معجزات قران است و این شبهه و
استبعاد اگر از اهل اسلام است بعد از جواب اوّل میگوئیم که این شبهه جا ندارد بعد

از تصدیق قران و انقیاد باحکام اسلام از جانب خداوند عالم امّا اوّلا پس چنانکه
گفته شد که خداوند حکیم علیم قادر است که چیزی را خلق کند و از نظر خلق مخفی
نماید و هرچه مخلوق شده لازم نیست که همهٔ انها را مردم بدانند و بفهمند و ببینند
و امّا ثانیا پس سدّ اسکندر و یاجوج و ماجوج و بهشت و باغ شدّاد که از برای
خودش جنّت ساخته بود و کهف اصحاب کهف در قران است و هر سه تای انها
بنصّ قران درین زمان موجود است و در زمان معویه کسی بهشت شدّاد را دید
و در دورهٔ ان حضرت رسول جمعی از صحابه اصحاب کهف را در کهف شان دیدند و
سدّ اسکندر در تواریخ نیز موجود است و با وجود این نه سدّ معلوم و نه کهف معروف
و نه بهشت شدّاد ظاهر است و نه کسی از سیاحان صحرا و دریا از اینها خبری داده و در
صحرای اندلس یك شهر بزرگی حضرت سلیمان بمباشرت اجنّه بنا کرده و دار اپیر
طلا ان را یافت و در زمان عبد الملك عامل او که در مغرب حاکم بود نیز یافته و
ابیات چند در دیوار ان پیدا کرد و بعبد الملك فرستاد و دیوارهای ان از مس است
و تفصیل ان در زهر ربیع مذکور و اختصارا در نجم الثّاقب مزبور است و با وجود
انکه چندین سال است که ولایات اندلس در تصرّف فرنگیان است و انها با آن
اطّلاع کلّی و استعداد که دارند ابدا چیزی ندیدند پس همچنانکه این چهار چیز مخفی
و مستور مانده و کسی از اینها خبر ندارد همچنین ان بلاد حضرت صاحب الامر
مخفی مانده و هرکس آنها را ندیده و ثالثا اگر کسی بان جزیره ها برود و بجای آنها
رسد و انها را نبیند حق سوال دارد و امّا اگر نتوانست بانجاها برود و ممکن نشد
برای کسیکه بآن محلّ و مکان برسد پس چگونه اعتراض و ایراد تواند کرد و کدام
کسی از بحر ابیض بان طرف رفته و کشتی که از دریای سفید عبور کرده و خداوند چنان
که حضرت صاحب الامر را از نظر مردمان غائب فرموده همچنین بلاد آنحضرت را
مثل خود از نظر اجانب مخفی کرده همچنانکه در حکایت جزیرهٔ خضراء شیخ محمّد ناخدا
گفت که کشتی دشمنان بانجا نمیرسد و در دریای سفید غرق میشود و در قصّهٔ
دو برهان وحسان کشتیبان ایشان گفت من هرگز در دریای زاهره راندیدم و بان
نرفتم و ان نواحی را مشاهده ننمودم الحاصل انکه میگوید من تمام دریای محیط را
و غیرآن از دریاها را سیر و سیاحت کردم و همچنین جزیره ها و بلاد را ندیدم دروغ
محض و کذب صرف است و کسی که ان را راستی گومید احمق است و مثل گوینده
سفیه است کدام کس قدرت دارد که تمام روی زمین را سیر کند و کی توانائی
دارد که همهٔ دریاها را سیاحت و گردش نماید با انکه دریا سه مقابل صحرا و بیابانات

و این کشتیها از ترس آنکه مبادا راه را گم نماید از خط خودش تجاوز نمیکند و با وجود
این کدام کذّاب ادّعا کرده که من تمام دریاها را سیر کردم و کدام سفینه آنرا تصدیق
میکند و ینگی دنیا که مملکت بزرک و اهالی زیاد دارد تا چندین سال قبل از این کسی از
فرنگیان و سیاحان آن را نمیدانست و اهل ینگی دنیا نیز ندانسته بودند که این طرف
دریا کسی هست یا نه و آن بلاد و جزایر حضرت صاحب الامر تا بزمان ظهور آنحضرت
مثل ینگی دنیا باشد و بعد از ظهور او ظاهر گردد چنانکه ینگی دنیا بعد از مدّتی ظاهر
شد و با وجود آنکه فرقها است میان آنها و ینگی دنیه ای بسا ابلیس آدم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست و بسخن هر کس نباید گوش نمود و بگفته چند نفر که
عیوبات و نقصهای بسیار دارند گوش نباید داد و اخبار صحیحه را در مقابل سخن
آنها نباید ردّ کرد و از بعضا علماء اعلام اشاعره که فعلاً اکثر اهل اسلام و بیشتر اهل
سنّت هستند در مقام بیان عموم قدرت خداوند و تاثیر نداشتن هیچ سببی و موثّری
مگر اراده و مشیت از حضرت حقتعالی فرموده اند که جایز است در پیش روی ما
کوههای بلند باشد که ارتفاع آن از زمین باشد تا آسمان و آنها مثلاً لؤلؤ باشد
برنگهای گوناگون و مانعی نباشد میان ما و آنها و نور آفتاب بر آنها تابیده باشد و آنها
بسبب تابش شعاع آفتاب درخشنده باشند و چشم و صاحب چشم هم سالم و در
آن عیبی و آفتی نباشد و میان او و آن کوهها کمتر از یك وجب باشد و با اینحال
آن کوهها را نه بیند و باز فرموده اند که جایز است در بیابانی که خالی باشد از آدم و
طول و عرض آن صد فرسخ باشد در صد فرسخ و آن بیابان پر باشد از خلایق و ندانند
شماره آنها را احدی غیر خداوند و ایشان در آن بیابان مشغول باشند بمحاربه
و مجادله و جنك و جدال و تیر اندازی و حمله کردن بر همدیگر با شمشیرها و نیزه ها
و همه ایشان سوار اسبان تند رو باشند که حصر ندارند و با وجود این انسانی و حیوانی
سیر کند در طول و عرض آن بیابان بخطّ مستقیم و یا غیر مستقیم بنحویکه سیر او
احاطه کند بر تمام قطعات آن بیابان و شخص اسب خود را بتازد و در آنجا بآنحال
نشنود هیچ حسّی و حرکتی از آنجماعت و نبیند صورت احدی از ایشان را و در سیر
خود بر نخورد و مصادم نشود یکی از ایشان را و نه اسب ایشان را بلکه در جمیع حالات
سیر آنها منحرف شوند از او و بطرف راست یا چپ کناره کنند از او و دور شوند
و هیچ صدمه و آفتی بآن شخص نرسد و آنها نیز او را نبینند و نظایر این مثالها
که مضمون و محصل آنها اعتقادات تمام اشعریّه است چنانکه حاصل اینها را
شارح قوشچی در شرح تجرید خواجه نصیر طوسی فرموده است و نیز محدّث محقق

نوری اعلی الله اعلامه از ایشان نقل کرده است پس وقتیکه این نحو از مثالها باعتقاد
جماعت اهل سنّت در عموم قدرت خداوند صحیح شد و ممکن گردید و بیشتر اهل اسلام بر
آن اعتقاد کردند و قدرت خداوند را بر این نحو چیزها قائل شدند و منکر اینها را منکر
قدرت خدا یتعالی دانستند پس چه استبعاد دارد و چه محال لازم میآید در وجود
بلاد عظیمه و جزایر کثیره در دریای محیط و غیر آن از دریاها و آن طرف آنها که حاکم
آن شهرها از اولاد حضرت صاحب الامر بوده باشند و مردم این اطراف و جوانب
بآن بلاد راه نداشته باشند و آنها را ندیده و نشناسند و کیفیت آنها را ندانند بلکه
استبعاد این مثالها زیادتر است از وجود آن شهرها و جزیره ها و خصوصاً آن بلاد را
بعضی از اشخاص دیدند و بآنجاها رفتند و مدّتی ماندند و از در اهم و دنانیر و بعضی
چیزهای آنجاها را مثل گندم آوردند بخلاف آن مثالها که تا بحال احدی از اهل
اسلام و غیر ایشان ندیده و کسی نقل نکرده و بلکه آنها بیان عموم قدرت خداوند است
و حقتعالی را قادر مطلق دانستن است و قدرت را از خدا یتعالی سلب نکردن است
و حضرت عزّ و جلّ را بر جمیع اشیاء قادر علی الاطلاق اعتقاد کردن است و معنی إِنَّ
اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ همین است که در آیات قرآنی وارد شده است و امّا خاصّ این
بدرستیکه خداوند فرموده وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا یعنی وقتیکه قرآن بخوانی قرار میدهیم میان تو و آنکسانیکه بآخرت
ایمان نیاورند پرده پوشنده که ترا نبینند و بتو اذیّت نکنند پس در این آیه خداوند
وعده داده که پیغمبر را از چشم دشمنان او مخفی کند در وقت قرآن خواندن و مفسّرین
سنّی و شیعی در تفسیر این آیه روایت کردند که آیه شریفه نازل شده در اذیّت ابوسفیان
و نضر بن حارث و ابوجهل و امّ جمیل خواهر ابوسفیان زن ابی لهب که حضرت پیغمبر را
اذیّت میکردند که پوشانید خداوند آنحضرت را از چشم ایشان آنگاه که قرآن میخواند
پس میآمدند نزد آنحضرت و از او میگذشتند و او را نمیدیدند و نمیتوانستند که او را
اذیّت نمایند و نیز قطب راوندی در خرایج روایت کرده که آنحضرت نماز میکرد مقابل
حجر اسود و استقبال میکرد کعبه و بیت المقدّس را پس دیده نمیشد تا آنکه از نماز
فارغ میشد و نیز روایت کرده که روزی ابوبکر در نزد آنحضرت نشسته بود که امّ جمیل
آمد و میخواست که بآنحضرت آزاری برساند ابوبکر عرض کرد که یا رسول الله از این
مکان کناره شوید حضرت فرمود که مرا نمی بیند پس امّ جمیل آمد و نزد آنحضرت
بسیار ایستاد و بابوبکر گفت که محمّد را دیدی گفت نه پس برگشت و از این قبیل اخبار
در کتب معتبره عامّه و خاصّه بسیار است پس وقتیکه ممکن شد بودن کسی در میان

جماعتی که انجماعت اورا نبینند واو همهٔ انهارا دیده باشد ودرمیان انها مشغول
قرائت وذکر وتسبیح وتهلیل باشد وابداً کسی اورا ندیده باشد وصدای اورا نشنود
پس چه استبعاد دارد وچه جای شبهه است که چنین بلاد عظیمه وجزایر معتبره در
صحراها ویا در دریاها بوده باشد وخداوند چشم همه را از آنها بپوشاند واگر اتفاقا
عبور جمعی از انجا بیفتد بجز صحرای خالی ودریای بی آبادانی چیزی دیگری ندیده باشند
وابداً ازان بلاد مطلع نشوند وایضاً روایت کردند که چون اضطراب ابوبکر در شب
غار از ترس دشمنان بسیار شد وحضرت پیغمبر باو موعظه ونصیحت کرد وبشارت
سلامتی داد قلبش ارام نشد وقوهٔ بشریت او تمام شد پس انحضرت از جهت اطمینان
ابابکر پای مبارك خود را بیك طرف غار زد واز انجا دری باز شد ودریائی ودران
دریا کشتی ظاهر گشت پس حضرت باو فرمود مترس زیرا که اگر کفار داخل غار شدند ما
ازین در بیرون رفته ودرین کشتی حاضر نشسته میرویم وکسی از ایشان بما نمیرسد
پس ابوبکر اسوده شد پس وقتیکه ممکن شد که در غار دریا وکشتی باشد بقدرت خداوند
از جهت اسودگی ابوبکر که صحابهٔ پیغمبر بود وان کافران ابوبکر را نبینند ونه دریا ونه
کشتی دیده باشند ونه صدای اورا وفریاد وناله اورا شنیده باشند پس چه استبعاد
وشبهه دارد درانیکه درمیان دریا ویا وسط صحرا جمعی از اولاد همان پیغمبر بدعای
انحضرت درجزیره ها بوده باشند واز نظر اجانب مخفی شوند واگر کسی بانجا برود ایشان را
نبیند واز شر دشمنان تا بظهور امام ایشان محفوظ باشند وان خداوند قادر چنانکه
از برای ابوبکر صحابهٔ رسول الله دریا وکشتی ظاهر کرد درمیان غار واورا از نظر دشمنان
مخفی نمود پس ان قادر سبحان قدرت دارد که درمیان دریای بزرك وصحرای وسیع
بلاد عظیمه خلق کند وجمعی از ذریهٔ رسول خودش دران بلاد مستور باشند وکسی
ایشان را نبیند تا بمدت مدید واگر بگوئید که جماعت کفار حضرت رسول را با ابوبکر
ندیدند چنانکه در احادیث سابقه ذکر شد از جهت اعجاز حضرت پیغمبر بود پس در
جواب اولاً میگوئیم که مخفی بودن بلاد اولاد حضرت صاحب الامر وخود ایشان نیز از
جهت معجزهٔ حضرت پیغمبر است زیرا که ایشان از ذریهٔ انحضرتند که شاید انحضرت در
خصوص ذریهٔ خود حضرت مهدی واولاد او دعا کرده که خداوند ایشان را از نظر مردمان
با بلاد ایشان مخفی نماید وضرر مردم بآنها نرسد وثانیاً میگوئیم که مخفی ماندن ومحفوظ
شدن از شر خلق ودیدن ایشان مختص بحضرت رسول وصحابهٔ او نیست وبلکه
این نحو قدرت نمائی خداوند درباره بعضی از اشخاص شده است چنانکه علماء اعلام
اهل سنت وشیعه نقل کردند واز ظرایف ولطایف حکایات شمرده‌اند وفیروزابادی

نیز در قاموس در باب عین فرموده که عبّود مثل تنّور مردیست بسیار خواب که
هفت سال در جای هیزم کشی خود در خواب بود ودر حدیث است که اول کسی که
داخل بهشت میشود عبد اسودی است که اورا عبّود میگویند وسبب ان انست که خداوند
پیغمبری را فرستاد بسوی اهل قریه پس ایمان نیاورد باو احدی مگر همین غلام سیاه وانکه
قوم ان پیغمبر چاهی برای او کندند پس اورا بان چاه انداختند وسر آن چاه را با سنگی
گرفتند پس این غلام سیاه بیرون میرفت وهیزم جمع میکرد وهیزم را میفروخت و
بان از برای او آب وطعام میخرید انگاه میآمد بنزد ان چاه پس خداوند اورا اعانت
میکرد در برداشتن ان سنك پس ان را برمیداشت وان اب وطعام را برای او سرازیر
میکرد وان غلام سیاه روزی هیزم جمع کرد پس نشست که قدری استراحت بکند پس
بطرف چپ خود افتاد پس خوابید هفت سال وبعد ازان بیدار شد واو اعتقاد داشت
مگر یك ساعتی از روز خوابیدن را پس هیزم خود را چنانکه گذاشته بود برداشت و
بآن قریه اورد وفروخت انگاه بنزد ان چاه رفت پس ان پیغمبر را در انجا ندید و
ان قوم پشیمان شده بودند وان پیغمبر را بیرون اورده بودند پس ان پیغمبر از حال
ان سیاه سؤال میکرد پس میگفتند که ما نمیدانیم که او در کجا است تا انکه ان غلام
سیاه خودش امد پس باو مثل میزنند برای کسیکه بسیار میخوابد وزمخشری که
از بزرگان علماء اهل سنت است در کتاب ربیع الابرار باین حکایت اشاره کرده و
درین حکایت جواب است از همهٔ استبعادات اهل اسلام زیرا که ماندن غلام سیاه
هفت سال بی اب ونان در زیر افتاب وباد وباران ومحل تردد جانوران ودرندگان
زنده وسالم ومخفی بودن او درین مدت مدید بمردمان وخصوصاً باهل ان قریه
باانکه در محل خاص معروف خوابیده بود وچگونه احتمال میشود داد که درین هفت
سال عبور احدی بانجا نیفتاد واهل ان قریه درین مدت محتاج بهیزم نشدند
وهیزم کشی بانجا نرفت ودرندگان اورا ندیدند پس معلوم میشود که همهٔ اینها
بقدرت خداوند بوده است وبتقدیر الهی شده است ودرین حکایت حکمت ومصلحت
بوده است هرچندیکه مردم ان را ندانند پس وقتیکه این قضیه ممکن شد وبلکه
حسّی وبدیهی گردید پس چرا ممکن نباشد وجود بلاد واولاد زبرای حضرت صاحب
الامر ومخفی بودن ان بلاد از نظر مردم مثل عبّود وچنانکه در قضیهٔ عبّود مخفی
بودن ان در این مدت مدید مصلحت است وحکمت است در نزد خداوند
حکیم همچنین در مخفی بودن بلاد واولاد انحضرت حکمت ومصلحت است هرچندیکه
مردم ان را ندانند واز سر ان مطلع نشوند وجوابهای این نحو از شبهات ورد

تأمّل وتردد درین حکایات وروایات مزبوره بسیار است ودرین باب اکتفا نمود
بذکر همین پنج جواب ودر اینها کفایت است از برای طالب هدایت واینها وافی است برای
کسیکه از عناد وتعصب تجنّب کند وحکایاتی که مشتمل است بر دیدن بعضی مؤمنین
حضرت صاحب الامر علیه السّلام را بسیار است ودر کتب غیبت علماء اعلام جمله
از آنها مذکور ودر هر یکی حکایات مخصوصه مزبوره است وبلکه سال بسال وماه
بماه زیاد میشود واتّفاق میافتد ودرماندگان وگم شدگان را در همراهیات
نجات میدهند چنانکه در حکایت یاقوت روغن فروش حلّی خود حضرت صاحب
الامر اشاره باین مطلب فرمود پس بنابراین حکایت درماندگان واشخاصیکه
آنحضرت را دیدند واز او مشاهدهٔ معجزه کردند حدّ وحصر ندارند ودر هر وقت از
ایضاً اتّفاق میافتد وواقع میشود ومرحوم محدّث ماهر ومحقق کامل حاج میرزا حسین
نوری نوّر الله مرقده در نجم الثاقب صد حکایت از این قبیل نقل کرده وحقیر در اینجا
اکتفا کرد بهمین چهل حکایت از جهت موافقت این باب با سایر ابواب کتاب و
تا آنکه اینها نمونه باشد از معجزات آنحضرت واین چهل حکایت یک دلیل گردد
برای آنکه آنحضرت پناه درماندگان وملجأ بیچارگان است ودر هر جا وبا هر لباس
دیده میشود واما جواب از حدیث تکذیب دیدن آنحضرت در زمان غیبت
کبری چنانکه در باب هشتم ذکر شد که آنحضرت بعلی بن محمد سمری نوشت که نائب
خاصّ آن بزرگوار بود قبل از غیبت کبری که بدرستیکه تو فوت خواهی شد بعد از
شش روز پس جمع کن امر خود را ووصیت مکن باحدی که قائم مقام تو باشد بعد از
وفات تو پس بتحقیق که واقع شد غیبت تامّه پس ظهوری نیست مگر بعد از اذن
خداوند تعالی واین ظهور بعد از طول زمان وقساوت قلبها وپر شدن زمین است
از ظلم وجور وزود است که میآید از شیعهٔ من کسیکه مدّعی مشاهدهٔ من است آگاه
باشید که هر کس ادّعا کند مشاهده را قبل از خروج سفیانی وصیحهٔ آسمانی پس او کذّاب
ودروغگو وافترا گوینده است ولا حول ولا قوة الا بالله پس میگوئیم بعون الله تعالی
جواب اوّل آنکه مراد ازین حدیث ومضمون تکذیب آنکسانی است که ادّعاء مشاهده
کنند با نیابت ورساندن اخبار از جانب آنحضرت بسوی شیعه چنانچه نائبان وسفیران
آنحضرت داشتند در غیبت صغری واین جواب را علّامهٔ مجلسی در بحار فرموده است اعلی الله
اعلامه ومؤیّد این جواب است آنچه که علماء اعلام با وجود این حدیث ومضمون این
حکایات وقصص را در کتب معتبرهٔ خودشان نقل کرده اند حتّی شیخ طوسی قدّس
سرّه که ناقل حدیث تکذیب مشاهده است اعتقاد بمشاهدهٔ آنحضرت دارد وباین

نحو حکایات وقصص اعتماد دارد چنانچه از کتاب غیبت او معلوم است وعلماء شیعه
در هر طبقه از قدیم تا بحال امثال این وقایع را قبول دارند ودر کتب خود ثبت وضبط
کرده اند وبآنها استدلال فرموده اند واعتنا نموده اند واز یکدیگر گرفته اند واز هر
موثّق که اطمینان بصدق وراستی او دارند نقل امثال آنها را کردند وتصدیق فرموده اند
مثل سیّد بن طاوس ومجلسی وبحر العلوم ومقدّس اردبیلی وسیّد نعمة الله جزایری
وغیر ایشان از محدّثین ومحققین پس نقل کردن ایشان این حکایات را در هر زمان دلیل
واضح است بر اینکه آن حدیث در ظاهرش نیست ومراد از آن ادّعای نیابت است ویا
چیزی دیگر است وجواب دوّم ازین حدیث همان است که از حکایت جزیرهٔ خضراء
معلوم گردید زیرا که در حکایت چهلم زین الدّین عامل کامل وعالم فاضل علی بن
فاضل بسیّد بزرگوار شمس الدّین عرض کرد که ای سیّد من ما روایت کردیم از مشایخ
خود که حضرت صاحب الامر فرموده که هر که در غیبت کبری بگوید که مرا دیده بتحقیق
که دروغ گفته پس با وجود این چگونه در میان شما کسی است که میگوید من آنحضرت را
دیده ام فرمود راست میگوئی آنحضرت این را فرمود در آن زمان بسبب بسیاری دشمنان
از اهل بیت خود وغیر ایشان از فراعنهٔ زمان از خلفای بنی عبّاس حتّی آنکه شیعیان
در آن زمان یکدیگر را منع میکردند از ذکر کردن احوال آنحضرت واکنون زمان طول
کشیده ودشمنان از او مأیوس گردیدند وبلاد ما از ظالمان وظلم ایشان دور است
وببرکت آنحضرت دشمنان نمیتوانند که بما برسند تا آخر واین وجه که جناب سیّد
عالم بزرگوار فرموده جاری است در اکثر بلاد دوستان آنحضرت وحاصل این جواب
آنست که دشمنان آنحضرت را نمی بینند وهر که از غیر دوستان او بگوید که من او را
دیدم او دروغگو است والبتّه مشاهده کنندهٔ او از موالی ودوستان خواهد شد ولو
بعد از زمانی جواب سیّم آنکه حدیث تکذیب حمل شود بصورت شناختن آن
حضرت در حال مشاهده چنانکه بحر العلوم در کتاب رجال فرمود که اینکه مشاهده
که ممنوع شده اینست که مشاهده کنند امام علیه السّلام را وبدانند که او است حضرت
حجّة در حالیکه مشاهده میکنند آنحضرت را تمام شد واکثر این حکایات ازین قبیل
است که آنحضرت را نشناخته اند در حال مشاهده جواب چهارم آنکه حدیث تکذیب
حمل شود بدیدن غیر خواصّ واین قصص وحکایات وروایات حمل شود بمشاهدهٔ
خواصّ وشناختن اولیاء وخواصّ شیعیان آنحضرت چنانچه باز سیّد بحر العلوم اعلی
الله مقامه باین وجه اشاره فرموده در آن کتاب که گاه است که منع شود امتناع
مشاهده در شأن خواصّ هر چند یکه دلالت دارد بر آن ظاهر اخبار بسبب دلالت عقل

ودلالت بعضی از آثار تمام شد واین جواب نیز از اخبار شاهد دارد چنانکه حسینی
درکتاب خود باسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که فرمود صاحب الامر
ظاهر میشود ونیست درگردن او از برای احدی بیعتی ونه عهدی ونه ذمّه پنهان
میشود از خلق تا وقت ظهورش راوی گفت یا امیرالمؤمنین دیده نمیشود قبل از
ظهورش فرمود بلکه دیده میشود دروقت ولادتش وظاهر میشود براهین و دلیلهای
او ومی بیند اورا چشمهای عارفین بفضل او که شکر کننده وکاملند وبشارت
میدهند بیننده ها باآنحضرت بآنکسانیکه شکّ دارند دراو پس ازین حدیث
شریف معلوم شد که عارفین بفضل او آنحضرت را مشاهده میکنند پس حدیث
تکذیب مشاهده حمل میشود برغیر عارفین وخواصّ وحدیث مشاهده برخواصّ و
عارفین واز معلوم است که این حکایات وقصص عارفین بفضل او وخواصّ است

جواب پنجم آنکه آنچه مخفی و مستور است برخلق مکان ومستقرّ آنحضرت است پس
راهی نیست بسوی آن از برای احدی ونمیرسد بآنجا بشری ونمیدانند آن را کسی
حتّی خاصان وموالیان وفرزندان آنحضرت پس منافات ندارد ملاقات آنحضرت
دراماکن ومقامات که ذکر شد بعضی از آنها وظاهر شدن او در نزد مضطرّ واستغاثه
کننده چنانکه درباب القاب آنحضرت ذکر شد که فریادرس استغاثه کننده ودادرس
مضطرّ شده از القاب آنحضرت است ومؤیّد این جواب حدیث عمّار است که درکافی
از حضرت صادق روایت کرده که فرمود که از برای قائم دو غیبت است یکی از آنها
کوتاه است ودیگری نمیدانند مکان آنحضرت را در آن غیبت مگر خاصّهٔ از موالیانش
ومثل این حدیث روایت مفضّل بن عمر است که درغیبت شیخ طوسی وشیخ نعمانی
نقل کردند که گفت شنیدم که حضرت صادق میفرمود بدرستیکه از برای صاحب
این امر دو غیبت است یکی از آنها طول میکشد تا آنکه میگویند بعضی که مرد ومیگویند
بعضی که کشته شد وبعضی میگویند که رفت تا آنکه باقی نمیماند برامر او از اصحابش
مگر چند نفری ومطّلع نمیشود برمکان او احدی از فرزندان او ومگر آنکه مشغول خدمت
متولّی اموراوست ونیز در آن سه کتاب روایت کردند از آنحضرت که فرمود لابدّ است
از برای صاحب این امر از غیبت ولابدّ است از برای او درغیبتش از عزلت وگوشه
نشینی وباسی وحشت نیست یعنی با وجود انس کردن آنحضرت باسی نفر از اولیاء وشیعیان
خود درغیبت او درگوشه نشینی او از خلق وحشتی ندارد پس ازین احادیث معلوم
میشود که دیدن آنحضرت ممکن است ولکن مکان او از برای احدی معلوم نیست
واین جواب را محدّث محقّق نوری ذکر کرده ودر نظر حقیر جواب اوّل ازین جوابها

بهترین جوابها است ودرحدیث تکذیب مشاهده قرینه است براین زیراکه در آن فرمود
پس جمع کن امر خود را ووصیّت مکن با حدی که قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو پس ازین
کلام معلوم میشود که تکذیب مشاهده از جهت ادّعای نیابت ووصایت است چنانکه
علیّ بن محمّد سمیری وغیر او از نوّاب آنحضرت داشتند واما جوابهای دیگر که ذکر شد پس هر
کدام از آنها درصورتی ومحلّی صحیح است نه درهمه جا وهمه صورت پس از همه آنچه که ذکر شد
در اینجا ازجوابها معلوم شد که دیدن آنحضرت درین زمان ممکن است وحدیث تکذیب
مشاهده منافات باین حکایات مذکوره ندارد خصوصًا درین حکایات وروایات وارده
درین باب معجزات بسیار اتّفاق افتاده که بغیر از امام معصوم کسی قدرت ندارد بآنها وآنها
از غیر او صادر نمیشود پس در واقع این حکایات وروایات باکثرت آنها وتواتر وغیر محصور
ومحدود بودن آنها حقّ است واما حدیث تکذیب مشاهده پس آن نقلی است واز واضحات
است واز قواعد کلّیه معلوم است که نقلی را درین صورت حمل برغیر ظاهرش باید کرد
چنانکه این قاعده را حقیر درکتاب کشف الحجاب واثنا عشریّه ومسائل نجفیّه ودرّة الغرویّة
تفصیلًا بیان کرده است واین مطلب از ضروریّات شده است

باب یازدهم درذکر چهل حدیث صحیح ومعتبر دربیان علامات ظهور حضرت حجّة بن
الحسن عسکری علیهم السّلام وذکر بعضی از علائم که قبل از ظهور آنحضرت واقع خواهد گشت
وقبل از آنها آنحضرت ظاهر نخواهد شد وبلکه آن علامات حتمی است ولابدّ است از
وقوع آنها قبل از آنحضرت وجمله از آن علامات درباب آیات والقاب آنحضرت ودر
باب روایات عامّه وخاصّه وسائر ابواب این کتاب درضمن مطالب هرباب ذکر شده
جمله از آنها را نیز درین باب درضمن چهل حدیث ذکر میکنم پس میگویم بعون الله تعالی

حدیث اوّل درکتاب قرب الاسناد بسند خود از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده
که حضرت رسول صلّی الله علیه وآله فرمود بمردمان که حال شما چگونه میباشد در
وقتیکه زنان شما ضایع وفاسد وجوانان شما فاسق شوند یعنی زنان زناکار وبدرفتار
وجوانها لواطه کننده میشوند وبمعروف امر نکنید واز منکر نهی ننمائید در آنحال گفته
شد یا رسول الله آیا اینکه فرمودی خواهد شد فرمود بلی بدتر ازین هم خواهد شد و
چگونه میباشد حال شما دروقتیکه بمنکر امر بکنید واز معروف نهی نکنید گفته شد
یا رسول الله آیا این میشود فرمود آری بدتر ازین هم میشود وچگونه باشد حال
شما دروقتیکه معروف را درمیان خلایق منکر ببینید ومنکر را معروف پس
ازین حدیث معلوم شد که شیوع زنا ولواط وترک امر بمعروف ونهی از منکر وبلکه
منکر شدن معروف ومعروف شدن منکر از علائم ظهور آنحضرت است زیراکه

و ورود حدیث درین مقام است حدیث دوم علی بن ابراهیم استاد کلینی از ابی الجارود
از حضرت باقر در خصوص قوله تعالی قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ
روایت نموده که مراد از عذاب دجال و صیحه است یعنی آیه اینست که بگو خدا قادر است براینکه
از جانب بالای سر شما عذاب بر شما بفرستد أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یعنی خداوند قادر است
براینکه از سمت زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد آنحضرت فرمود که مراد ازین عذاب
فرو بردن زمین است أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یعنی قادر است براینکه بپوشاند بشما لباس
اختلاف را در دین آنحضرت فرمود که یعنی در خصوص دین با یکدیگر اختلاف نمائید
و یکدیگر را قدح و ذم بکنید وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ یعنی قادر است براینکه بچشاند
بعضی از شما را شدت و حدت بعضی دیگر را آنحضرت فرمود یعنی بعضی از شما بعضی
دیگر را بکشد و همه اینها در میان اهل قبله خواهد شد و درین چهار علامت ذکر
کرده خروج دجال و صیحه آسمانی و فرو بردن زمین جمعی را که لشکر سفیانی است و اختلاف
شدید در بین مسلمانان و ذم هر یکی مذهب دیگر را که ازین اختلاف در مذهب ناشی
میشود قتل همدیگر و بعد از آن مسلمانان از همدیگر خاطر جمع نمیشود و شاید این فقره
همین مطلب است که چند سال که در میان اهل اسلام نزاع و جدال و قتال واقع شده
و خون یکدیگر را میریزند و در حدیث بزنطی بهمین علامت تصریح فرمود گفت که
آنحضرت فرمود که پیش ازین یعنی ظهور قائم قتل بیوح خواهد کرد عرض کردم که بیوح
چیست فرمود قتل دائمی که هرگز آرام نمیگیرد یعنی قبل از ظهور مدت مدیدی خلایق
یکدیگر را میکشند حدیث سیم نیز در آن کتاب از ابن عیسی و او از اسباط روایت
کرده که او گفت بخدمت حضرت امام موسی کاظم عرض کردم که فدای تو شوم ثعلبة بن
میمون او از علی بن مغیره او از زید قمی او از علی بن حسین بن خرداد که آنحضرت فرمود
که قائم ما در سالی در وقت حج کردن خلایق قیام میکند آنحضرت فرمود آیا قیام قائم
بدون خروج سفیانی میشود یعنی بدون آن نمیشود زیرا که ظهور قائم حتمی است از
از خداوند و خروج سفیانی حتمی است از خداوند تعالی یعنی قضای خداوند عالم
بآنها جاری شده باید تحقق بهم رسانند و ظهور قائم نمیشود مگر با خروج سفیانی عرض
کردم که فدایت شوم آیا امسال واقع میشود فرمود هر وقتیکه خداوند بخواهد واقع
میشود عرض کردم آیا سال آینده واقع میشود فرمود که خداوند هر چیز را میخواهد
میکند پس ازین حدیث معلوم شد که خروج سفیانی قبل از ظهور حضرت قائم حتمی
است و در احادیث متواتره باین تصریح شده و آیات بسیار باین تفسیر شده است و
همچنین فرو رفتن لشکر او بزمین مثل ندای آسمانی حتمی است چنانکه در کتاب مذکور

از ابی جارود از حضرت باقر در تفسیر آیه شریفه وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ روایت کرده
که آنحضرت فرمود که فزع و بیم ایشان بسبب صدائی است که از آسمان شنیده میشود و
معنی آیه اینست که اگر ایشان را ببینی در حالتیکه از صدائی که از آسمان میرسد فزع و
اضطراب میکنند هرآینه امر شدیدی خواهی دید پس از عذاب خداوند با گریختن
یا غیر آن خلاص نخواهند شد و در تفسیر قول خداوند وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ فرمود
که زمین ایشان را از زیر قدمهای ایشان فرو میبرد و ظاهر معنی آیه اینست که ایشان
گرفته میشوند از مکانی که نزدیک است حدیث چهارم نیز در آن کتاب از حذیفه
یمانی روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا فرمود بعد از ذکر فتنه که در میان اهل
مشرق و مغرب واقع میشود و باهمدیگر جنگ میکنند آنکه در وقتیکه ایشان در این
حالت میباشند ناگاه سفیانی از سمت وادی یابس در اثنای اشتعال نایره این فتنه
بر ایشان خروج میکند تا آنکه در دمشق فرود میآید از آنجا لشکری بسمت مدینه
میفرستد تا آنکه لشکر اول در زمین بابل که از جمله نواحی بلدهٔ ملعونه یعنی بغداد است
فرود میآیند و زیاده تر از سه هزار نفر را میکشند و بیشتر از صد نفر زن را رسوا مینمایند
و سیصد نفر جوان را از بنی عباس میکشند بعد از آن رو بسمت کوفه متوجه میشوند و
اطراف آن را خراب میکنند بعد از آن از آنجا بیرون شده بسمت شام میروند در آن
اثنا لشکری از کوفه با علم هدایت برافراشته بیرون میآیند و باین لشکر سفیانی میرسند
و ایشان را بالمره میکشند و تا آنکه احدی از ایشان خلاص نمیشود که خبر ببرد و همه اموال
غنیمت و اسیران را که در دست ایشان بود خلاص میکنند و بعد از آنکه لشکر سفیانی در
مدینه قتل و غارت بسیار کردند از آنجا بیرون شده بسمت مکه متوجه میشوند تا آنکه
بزمین بیداء میرسند در آنجا خداوند جبرئیل را فرستد و میفرماید یا جبرئیل برو و
ایشان را هلاک کن جبرئیل ایشان را بپای خود چنان میزند که خداوند بآن زدن
همه ایشان را بزمین فرو میبرد و خلاص نمیشود از آنها مگر دو مرد از قبیلهٔ جهینه و
ازین جهة این مثل گفته شد که خبر یقین در نزد قبیلهٔ جهینه است و اینست معنی قول
خداوند إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ حدیث پنجم شیخ طوسی قدس سره در کتاب امالی
بسند خود از حسین بن خالد روایت کرده که گفت بخدمت حضرت امام رضا عرض کردم
که عبدالله بکیر حدیثی نقل نموده و تأویل میکرد دوست میداشتم که آن را بخدمت شما
عرض کنم تا ببینم چه میفرمائید فرمود حدیث کدام است گفتم ابن بکیر از عبید بن
زراره روایت نموده که او گفت در ایام خروج محمد بن عبدالله بن حسن در خدمت حضرت
صادق بودم ناگاه مردی از اصحاب آنحضرت داخل شد و عرض کرد که فدایت شوم محمد بن

عبد الله نموده و مردم باو بیعت کردند آیا در خصوص خروج نمودن باو چه میفرمائی آنحضرت فرمود که آرام بگیر مادامیکه آسمان و زمین آرام گرفته اند در آنحال عبد الله بن بکیر گفت پس بنابراین مادامیکه آسمان و زمین قرار گرفته اند خروجی واقع نخواهد شد پس نه قائمی هست و نه ظهوری پس حضرت امام رضاؑ فرمود که حضرت صادقؑ راست فرموده و امر چنان نیست که ابن بکیر تأویل کرده و مراد حضرت صادقؑ اینست که قرار بگیر مادامیکه آسمان از ندا و زمین از فرو بردن لشکر قرار گرفته یعنی آرام بگیر مادامیکه از آسمان بنام قائم ندا نرسیده و زمین لشکر سفیانی را فرو نکشیده است پس ازین حدیث معلوم شد که ندای آسمانی و خروج سفیانی حتمی است حدیث ششم مرحوم صدوق در کتاب ثواب الاعمال بسند خود از حضرت صادقؑ روایت کرده که رسول خداؐ فرمود که بعد ازین زمانی بامت من میآید که در آن زمان از قرآن باقی نمیماند مگر رسم آن و از اسلام باقی نمیشود مگر اسم آن که خودشان را بآن اسلام مینامند و حال آنکه ایشان دورترین خلایقند از آن اسلام و مسجدهای ایشان معمور میشود و حال آنکه از جهت هدایت خراب است و فقهاء ایشان بدترین فقهاء زیر آسمانند فتنه از ایشان سر میزند و بسوی ایشان برمیگردد و درین حدیث ضعیف شدن اسلام را بیان فرموده و آنرا از علائم ظهور آنحضرت قرار داده است و درین مضمون احادیث بسیار است مثل حدیث سکونی که در کمال الدین از حضرت صادقؑ روایت کرده که حضرت رسولؐ فرمود که اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد ازین نیز غریب خواهد شد پس طوبی باد برای غرباء اسلام یعنی کسانیکه در اول ظهور اسلام یا در آخر زمان که اسلام را درین دو وقت رونق و رواج نمیباشد اسلام و ایمان خودشان را نگه میدارند هر آینه ایشان درمیان خلایق بمنزلهٔ غرباء میباشند پس طوبی باد برای ایشان و گوارا باد بهشت بر ایشان و مثل حدیث ابن فضال که در آن کتاب از حضرت امام رضاؑ روایت کرده که رسول خداؐ فرمود که اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد ازین هم برمیگردد غریب میشود پس طوبی باد برای غرباء اسلام حدیث هفتم در کتاب کمال الدین بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت باقرؑ شنیدم که میفرمود قائم ما منصور است برعب و مؤید است بنصرت یعنی خداوند خوف او را بدلهای دشمنان میاندازد و او را بنصرت خودش یاری میکند و زمین در وقت راه رفتن او در زیر پایش پیچیده میشود و خزینه های زمین برای او آشکار میگردد و سلطنت او مغرب و مشرق را فرا میگیرد و خداوند بدست او دین خود را ظاهر میکند و بر سائر دینها غالب گرداند، هر چند بکه مشرکان این را مکروه بدارند پس در روی زمین خرابه نمیماند مگر اینکه

تغییر کرده میشود و حضرت عیسی فرود آید و در پشت سر او نماز میکند آنگاه عرض کردم یابن رسول الله قائم شما کی ظهور خواهد کرد فرمود در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفاء کنند و زنان بروی زین سوار شوند و شهادت دروغ که حاکم کذب آن را میداند قبول شود و شهادت عدول رد شود و خلایق ریختن خون یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل شمارند و از بد آن بسبب ترسیدن از بخان زشت ایشان تقیه کرده شود و سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج نماید و فرو بردن زمین لشکر سفیانی را در زمین بیداء و جوانی محمد بن حسن نام از آل محمدؐ که نفس زکیه است درمیان رکن و مقام کشته شود و صدائی از آسمان برسد که حق با مهدی آل محمدؐ و شیعهٔ اوست پس درین وقت ظهور قائم ما میشود و بدیوار کعبه تکیه میکند و سیصد و سیزده نفر مرد در خدمت او جمع میشود و اول کلامیکه بآن نطق میکند این آیهٔ کریمه است بَقِیَّةُ اللهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ و بعد از آن میفرماید که منم باقی ماندهٔ خدا در روی زمین پس وقتیکه ده هزار نفر در خدمت او جمع شدند از آنجا حرکت میکند و از برکت وجود آن حضرت در روی زمین معبودی نماند از صنم و غیر آن جز خداوند یگانه و آتش بر آن صنمها و بتها واقع میشود و آنها را میسوزاند و این ظهور بعد از غیبت طولانی است برای آنکه خداوند از میان خلایق تمیز بدهد کسانی را که در حال غیبت با او ایمان میآورند و بامرش اطاعت میکنند و دین را حفظ نمایند حدیث هشتم در کمال الدین بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت صادقؑ شنیدم میفرمود که قیام قائم را از جانب خداوند برای مؤمنان علامات چندی قرار داده شده عرض کردم فدایت شوم آنها چیست فرمود آن علامات فرمایش خداوند وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ یعنی پیش از قیام قائم امتحان میکنیم شما را بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوْعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِیْنَ پس آنحضرت در تأویل آیهٔ شریفه فرمود که خداوند میفرماید که مؤمنان را امتحان میکنم بترسیدن از پادشاهان اولاد فلان در آخر سلطنت ایشان و با گرسنگی که بسبب گرانی نرخها است و با نقصان بهم رسانیدن اموال که بسبب کسادی تجارتها است و با نقصان بهم رسانیدن نفسهای خلایق که بسبب مرگ ناگهانی است و با ناقص شدن ثمرات و میوه ها که بسبب قلت و کمی ربع و حاصل زراعت واندکی برکت آنها است و بتعجیل فرج مژده بده بکسانی که بر این مصیبتها صبر میکنند بعد از آن فرمود ای محمد بن مسلم اینکه گفتم داخل تأویل است و خداوند فرموده که تأویل آن را نمیدانند مگر خداوند و آنکسانیکه راسخ در علم و علم در دلهای ایشان محکم شده است و این روایت بچندین طریق نقل شده و بلکه در تفسیر این آیه اخبار متواتر وارد شده است که مراد ازین آیه علامات ظهور حضرت قائم است حدیث نهم ایضاً در

کمال الدین بسند خود از میمون لبان از حضرت صادق روایت کرده که فرمود که قبل از قیام قائم ما پنج علامات هست خروج سفیانی و خروج یمانی و نداء آسمانی که از آسمان باسم حضرت قائم ندا میکند و فرو بردن زمین لشکر را در زمین بیداء و قتل نفس زکیه و مراد ازین حدیث و نحو آن که درین مضمون وارد شده اینست که این پنج علامات نزدیک قیام قائم واقع میشود و در بین اینها و ظهور آنحضرت آنقدر فاصله نمیشود و بلکه در روایت صالح غلام که در کتاب مذکور از حضرت صادق روایت کرده اینست که گفت از آنحضرت شنیدم که میفرمود که در میان قتل نفس زکیه و ظهور قائم فاصله نمیشود مگر پانزده شب پس منافات ما بین این حدیث پنج علامات و بین سائر اخبار که در بیان علامات ظهور آنحضرت وارد شده نیست چنانکه در آن کتاب از عمر بن حنظله روایت کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که قبل از قیام قائم پنج علامات است محتوم که تغییر نخواهد یافت خروج یمانی و خروج سفیانی و صیحه آسمانی و قتل نفس زکیه و فرو بردن زمین لشکر را در بیداء و ایضا در آنجا از معلی بن خنیس از حضرت صادق روایت کرده که فرمود خروج سفیانی از جمله امورات محتومه است و خروجش در ماه رجب واقع خواهد شد

حدیث دهم و نیز در کمال الدین بسند خود از زراره روایت کرده که گفت صادق آل محمد فرمود منادی بنام قائم ما ندا میکند عرض کردم که آیا آن را همه کس میشنود یا اینکه اختصاص ببعضی از اشخاص دارد فرمود که همه میشنود لکن هر طایفه آن ندا را بزبان خود میشنود و میفهمد عرض کردم پس بنا براین کسی با حضرت قائم مخالفت نمیکند زیرا که بنامش ندا کرده میشود فرمود که ابلیس ایشان را بحال خود نمیگذارد حتی در آخر روز ندا میکند و بسبب آن ندا بدلهای خلایق شک میآندازد و در احادیث بسیار این ندا ذکر شده بخصوصه و در جمله از آنها وقت آن را معین کرده چنانکه حرث بن مغیره از حضرت صادق روایت کرده که فرمود صیحه آنست که در شب جمعه بیست و سیم ماه رمضان واقع میشود و نیز از معلی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود صدای جبرئیل از آسمان میآید و صدای ابلیس از زمین و شما جماعت شیعه بصدای اول تابع شوید حذر کنید از اینکه بصدای دوم فریفته باشید

حدیث یازدهم در کمال الدین از عبدالله بن منصور روایت کرده که گفت نام سفیانی را از حضرت صادق پرسیدم فرمود که بنامش چه کار داری وقتیکه بخزینه‌های پنج شهر از شهرها که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنصرین باشد متصرف شد در آن وقت منتظر فرج باشید عرض کردم که ایام مدت سلطنتش نه ماه است فرمود ولکن هشت ماه سلطنت میکند و یکروز از آن زیادتر نمیشود و در آنجا از ابن اذینه

روایت کرده که حضرت صادق فرمود که پدرم گفت که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که پسر زن جگرخوار از وادی یابس خروج میکند و او مردیست مستوی القامه و کلفت مرو وحشی صورت یعنی رویش بنحویست که هرکس ببیند وحشت میکند و در رویش نشانه آبله هست اگر بینی گمان میکنی که کور است و نامش عثمان و نام پدرش عنبسه است از اولاد ابوسفیان است پس خروج میکند تا اینکه بزمین مقرر و معین یعنی بزمین کوفه میرسد و در بالای منبر آنجا قرار میگیرد

حدیث دوازدهم و نیز در کمال الدین بسند خود از ورد از حضرت باقر روایت کرده که فرمود قبل از قیام قائم دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه است در پنجم ماه و دیگری گرفتن آفتاب است در پانزدهم همان ماه و اینگونه گرفتن ماه و آفتاب از وقت فرود آمدن حضرت آدم بزمین تا آن وقت واقع نشده پس در آن وقت حساب منجمان باطل میشود زیرا که بقاعده اهل هیئت و نجوم گرفتن ماه باید در نیمه ماه باشد و یا در نزدیکی آن واقع شود و گرفتن آفتاب در اواخر آن بشود پس وقوع گرفتن ماه در پنجم ماه و وقوع گرفتن آفتاب در پانزدهم موجب بطلان حساب منجمانست و در حدیث ابن ابی عمیر وارد است که این گرفتن ماه و آفتاب در ماه رمضان واقع خواهد شد نه در غیر آن

حدیث سیزدهم ایضا در کمال الدین از سلیمان بن خالد روایت کرده بسند خودش که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که قبل از ظهور حضرت قائم دو نوع مرگ بخلایق روی خواهد آورد یکی موت احمر و دیگر موت و مرگ ابیض و خلایق را بنوعی فرا میگیرد که از هفت نفر پنج نفر هلاک میشوند موت احمر شمشیر و موت ابیض طاعون است مؤلف میگوید که مراد از موت احمر که مرگ با شمشیر است همان قتل است که در میان مسلمانان بسبب نزاع و جدال و جنگ واقع میشود و در احادیث گذشته بآن اشاره شد که موت بیوح است

حدیث چهاردهم باز در کمال الدین بسند خود از ابی بصیر و محمد بن مسلم از حضرت صادق روایت کردند که میفرمود که این امر یعنی ظهور حضرت قائم واقع نمیشود تا وقتیکه دو ثلث خلایق از دین خودشان برگردند و مرتد شوند پس بآنحضرت گفته شد که وقتی که دو ثلث خلایق از دین بدر روند چه قدر باقی میماند یعنی چندان باقی نمیماند فرمود آیا راضی نمیشوید باینکه شما در آن ثلث باشید که باقی مانده و مضمون این حدیث که مرتد شدن اکثر خلق است در اخبار بسیار ذکر شده است

حدیث پانزدهم شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند خود روایت کرده از بکر بن محمد از صادق آل محمد که فرمود خروج این سه نفر که خراسانی و سفیانی و یمانی باشد در یکسال و در یکماه و در یکروز واقع خواهد شد و در میان ایشان از یمانی هدایت کننده تر نیست او خلایق را بسوی حق هدایت میکند و در این حدیث خراسانی را با آن دو نفر قرین قرار داده و در بعض اخبار یمانی قبل از سفیانی

خروج خواهد کرد چنانکه در کتاب مذکور بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که او گفته که پیش از خروج سفیانی خروج مصری و یمانی خواهد شد پس مصری یعنی مثل خراسانی کسی معتبری خواهد گشت در خروج کردن و لشگر جمع نمودن

حدیث شانزدهم ایضاً در کتاب غیبت بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که هر که برای من بمردن عبد الله یعنی سفیانی ضامن شود هر آینه من برای او بقیام قائم ضامن میشوم و بعد از آن فرمود وقتیکه عبد الله مرد خلایق دیگر بر سر کسی جمع نمیشوند و این امر انشاء الله منتهی نمیشود مگر بصاحب شما یعنی حضرت قائم و بعد از این یعنی سفیانی سلطنت سالها از میان برداشته میشود و سلطنت ماه و روز بمیان میآید عرض کردم که آیا آن عصری که سلطنت ماه و روز بمیان میآید طول میباید فرمود نه مؤلف میگوید در این حدیث آنحضرت از جهت تقیه اسم سفیانی را نبرده و از او تعبیر بعبد الله کرده زیرا که او هم مثل شیطان عبد خدا و مثل او است و اول ظهور حضرت قائم را با او قرین کرده و بعد از آن از جهت تقیه قیام قائم را بعد از مردن او بیان فرموده و این نحو از کلام تقیه است و احتمال میرود که مراد از عبد الله کسی باشد مثل سفیانی که خروج کند و لشگر جمع نماید

حدیث هفدهم نیز شیخ الطایفه در غیبت خود بسند خود از ابی نصر بزنطی از حضرت امام رضا روایت کرده که فرمود از جمله علامتهای فرج حادثه ایست که در ما بین حرمین یعنی میان مکه و مدینه واقع میشود عرض کردم که آن حادثه کدام است فرمود در ما بین حرمین نزاعی و تعصبی اتفاق می افتد و در آن نزاع فلان شخص پانزده نفر از اولاد فلان را بقتل میرساند

حدیث هجدهم ایضاً شیخ طوسی در غیبت خود بسند خودش از عبد الله شریک عامری روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت امام حسن میفرمود که این امریکه منتظر ظهور آن میباشید واقع نخواهد شد تا وقتیکه بعضی از شما بر بعض دیگر تبری نماید و بعضی از شما بر بعض دیگر لعن کند و بعضی از شما بروی بعض دیگر تف بیندازد و بعضی بکفر بعضی شهادت دهد عرض کردم پس بنابر این در آن زمان خیر نمیباشد فرمود که همه خیرها در آن زمان است زیرا که در آن وقت حضرت قائم ظهور میکند و همه اینها را بر میدارد و چیزی از اینها نماند

حدیث نوزدهم باز شیخ طوسی در آن کتاب بسند خود از عمار بن یاسر روایت کرده که فرمود دعوت و خلافت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان واقع خواهد شد پس حالا در جای خود بنشینید و خود را نگه دارید از اینکه در روی زمین لشگرکشی بکنید وقتیکه طایفه ترک و اهل روم با هم در افتادند و جنگ در روی زمین بسیار

گردید و ندا کننده در حصار دمشق ندا کرد که وای بر شما از شریکه نزدیک شده و دیوار مسجد دمشق خراب گردید آن وقت رسیدن فرج یعنی ظهور قائم نزدیک میباشد یا اینکه آن وقت برای لشگر مهیا باشید مؤلف میگوید مراد از طایفه ترک جماعت عثمانی و اهل اسلامبول است و مراد از روم جماعت ایطالیا است که الان معروف است و در بعضی جغرافیا بیان شده

حدیث بیستم در کتاب غیبت شیخ الطایفه بسند خود از محمد بن الحنفیه روایت کرده که گفت بخدمت آنحضرت عرض کردم که ظهور این امر طول کشید تا کی ظاهر نخواهد شد و چون این سخن را از من شنید سرش را جنبانید و بعد از آن فرمود که این امر از کجا واقع میشود و حال آنکه روزگار هنوز با اهل خود شدت و محنت نکرده و نرسانیده و از کجا واقع میشود این امر و حال آنکه برادران دینی هنوز بیکدیگر جفا ننموده اند و این امر از کجا ظاهر میشود و حال آنکه هنوز پادشاه جور و ستم نکرده و از کجا واقع میشود و حال آنکه زندیقی از شهر قزوین بریاست برنخاسته تا اینکه پرده ناموس اهل آنجا را بدرد و بزرگان ایشان را گم نام گرداند بطوریکه گویا هیچ نبوده اند و حصار آنجا را تغییر دهد و بهجت و بهای آنجا را زایل کند در آن وقت هر که از او بگریزد هر آینه او را میابد و میگیرد و هر که با او بجنگد و جنگ نماید در دست او کشته میشود و هر که از او گوشه گیری بورزد هر آینه فقیر و بیچیز گردد و هر که با او تابع شود کافر میشود حتی آنکه ایشان دو فرقه میشوند فرقه بر دین خود گریه میکنند و فرقه بر دنیای خود گریان شود

حدیث بیست و یکم شیخ مفید در ارشاد و شیخ الطایفه در غیبت خود بسند خودشان از جابر جعفی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود که در جای خود بنشین و دست و پای خود را مجنبان تا وقتیکه ببینی آن علامتها را که حالا برای تو بیان میکنم و ترا چنان نمی بینم که آنها را دریابی و آن علامتها اینها است که بنی فلان بیکدیگر میافتند و ندا کننده از آسمان با خبر فتح و فرج ندا میکند و صدای وی از سمت ناحیه دمشق بشما ها میرسد و دهی از جابیه نام از دهات شام بزمین فرو میرود و بعد از این ترکان که برادران دینی شما باشند رو میاورند تا اینکه در شهر جزیره فرود میآیند و خارجیان اهل روم رو میآورند تا آنکه در رمله منزل میکنند پس در همین سال در هر سرزمین از نواحی مغرب اختلاف و جنگ بسیار واقع میشود و اول سرزمین که خراب خواهد شد شام است در آن وقت اهل شام و غیر ایشان سه گروه میباشند و در زیر سه بیدق یکی بیدق ابقع و او مردی است ابلق بدن و دیگر بیدق اصهب و او مردیست سرخ مو و سرخ رنگ و سیمین بیدق سفیانی است

حدیث بیست و دوم شیخ طوسی در غیبت خود بسند خود از جذلم بن بشیر روایت کرده گفت بخدمت حضرت

سید سجاد عرض کردم که ظهور مهدی قائم را برای من وصف کن و علامتهای او را بمن بشناسان فرمود که قبل از ظهور او مردی مشهور بعوف سلمی در سرزمین جزیره خروج میکند و منزلش در تکریت و آن شهریست در ما بین بغداد و موصل و کشته شدنش در مسجد دمشق میشود و بعد از او شعیب بن صالح از سمرقند خروج میکند بعد از آن سفیانی از وادی یابس خروج مینماید و او از اولاد عتبة بن ابی سفیان است وقتیکه امر سفیانی ظاهر گردید حضرت مهدی ظهور میکند حدیث بیست و سیم ایضاً شیخ طوسی در غیبت خود از حسن بن جهم نقل کرده که گفت مردی از ابو الحسن موسی پرسید که فرج کی خواهد شد آنحضرت بمن فرمود که کدام یکی را میخواهی بطریق تفصیل بیان نمایم یا بطریق اجمال عرض کردم اجمالاً بیان بفرما پس فرمود فرج در وقتیست که بیدقهای قیس در مصر و بیدقهای کنده در خراسان بجنبش آیند راوی گوید که شک دارم در اینکه آنحضرت کنده را ذکر فرمود یا غیر آن را ذکر کرد حدیث بیست و چهارم ایضاً در آن کتاب بسند خود از معویة بن سعید از محمد بن علی روایت کرده که او گفت که حضرت امیر المؤمنین بمن فرمود وقتیکه در شام دو نفر صاحب داعیه بهم در افتادند هر آینه مخالفت ایشان علامتی میشود از علامات خداوند در آنحال گفته میشود که سکوت کنید و آرام بگیرید و بعد از آن تزلزل و اضطراب بنوعی در شام واقع گردد که صد هزار نفر کشته میشود و خداوند این قضیه را برای مؤمنان رحمت و بر کافران عذاب و نقمت گرداند و در این وقت بآمدن اشهب سواران و بیدقهای زرد منتظر باشید که بزودی از جانب مغرب رو میآورند تا اینکه بشام وارد میشوند پس در این حال منتظر باشید بفرو بردن زمین دهی را از دهات شام که نامش خرشنه است وقتیکه این واقع گردید بخروج پسر زن جگرخوار از وادی یابس منتظر باشید و در روایت بشیر بن غالب در کتاب مذکور فرموده که سفیانی از شهرهای روم رو میآورد در حالتیکه بدین نصاری داخل شده و چلیپا بگردنش آویخته و اوست در آن زمان پادشاه حدیث بیست و پنجم شیخ مفید در ارشاد بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت از حضرت باقر در خصوص قول خداوند إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ شنیدم میفرمود که خداوند این علامت را از آسمان برای ایشان نازل خواهد کرد عرض کردم که ایشان کیانند که علامت بر ایشان نازل میشود فرمود بنی امیه و اتباع ایشان عرض کردم که آن آیه و علامت چیست فرمود ایستادن آفتابست از وقت ظهر تا وقت عصر و نمایان شدن روی و سینه مردیست در روی جرم آفتاب در حالتیکه خلایق او را با حسب

و اصلش میشناسند و این قضیه در زمان سفیانی واقع میشود و در این وقت هلاکت و هلاک قومش اتفاق خواهد افتاد و ترجمهٔ آیه اینست که اگر بخواهیم آیتی و علامتی از آسمان بر ایشان نازل میگردانیم پس گردنهای ایشان در نزد آن آیه پست میشود یعنی همه در مقابل آن عاجز میشوند و ذلیل میگردند و خضوع میکنند حدیث بیست و ششم ایضاً شیخ مفید در ارشادش بسند خود از منذر بن جوزی روایت کرده که از حضرت صادق شنیدم میفرمود که خداوند قبل از قیام قائم خلایق را باظهار آیات و علامات چند از ارتکاب معاصی نهی میکند و آن علامات اینست که آتشی در آسمان ظاهر میشود و رنگ سرخی آسمان را میپوشاند و خسف و فرو بردن زمین در بغداد و فرو بردن زمین در بصره واقع میشود و خونها در بصره ریخته گردد و عمارتهای آن خراب و اهلش فانی میباشند و بیم اهل عراق را فرا میگیرد بنوعیکه قرار و آرام نمیگیرند حدیث بیست و هفتم محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی خالد کابلی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود گویا که می بینم قومی را که در سمت مشرق خروج کردند و حق را مطالبه میکنند و بایشان داده نمیشود بعد از آن باز مطالبه میکنند باز داده نمیشود وقتیکه این را می بینند شمشیرهای خودشان را حمایل میکنند آن وقت سلطنت بایشان داده میشود ایشان آن را قبول نمیکنند تا وقتیکه امر ایشان قوام و دوام بهم رساند هم آن سلطنت را نخواهند داد مگر بصاحب شما آگاه باشید بدرستیکه هرگاه من آن زمان را درک کنم هر آینه نفس خود را برای صاحب این امر نگه میداشتم حدیث بیست و هشتم و نیز در آن کتاب بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که گفت از حضرت باقر شنیدم میفرمود وقتیکه ظاهر شد بیعت نمودن خلایق بطفلی هر آینه در آن وقت هر صاحب قوت و استعداد با جمعیت خود بر میخیزد و لوای داعیه بر افرازد مؤلف میگوید که در دیوان منسوب بحضرت امیر المؤمنین پادشاه شدن یک طفل صغیر را از علائم ظهور حضرت قائم آل محمد شمرده و این حدیث نیز اشاره بآنست حدیث بیست و نهم ایضاً محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خود از مغیرة بن سعد از حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود وقتیکه دو نیزه یعنی دو صاحب خروج در شام با هم مخالفت کردند هر آینه علامتی از علامات خداوند در آنجا ظاهر خواهد شد گفته شد یا ابن رسول الله آن علامت چیست فرمود زلزله است که در شام ظاهر و واقع میشود بنوعیکه بسبب آن از اهل آنجا زیادتر از صد هزار نفر هلاک میشوند و خداوند آن را از برای مؤمنان رحمت میگرداند و از برای کافران عذاب و نقمت وقتیکه این حادثه بوقوع پیوست آنگاه بجماعتی با اسبهای سفید و دم بریده و یا گوش بریده یا کوتاه دم و بیدقهای سیاه نگاه

بکنید که از مغرب میآیند تا اینکه بشام داخل میشوند و این در وقتیست که جوع اکبر و موت
احمر واقع میشوند وقتیکه این حادثه واقع شد نگاه کنید بفرو رفتن دهی از دهات دمشق
که آن را خرشا گویند بزمین و وقتیکه این حادثه بوقوع رسید پسر زن جگر خوار یعنی
سفیانی از وادی یابس خروج میکند تا اینکه بر منبر دمشق غالب میگردد وقتیکه
این شد بظهور حضرت مهدی منتظر باشید حدیث سی ام در کتاب عدد القویه
از جناب سلمان رضی الله عنه روایت کرده گفت بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمدم
در حالتیکه منزل آنحضرت خالی بود عرض کردم یا امیر المؤمنین حضرت قائم که از اولاد
تواست کی ظهور خواهد کرد پس آنحضرت آهی کشید و فرمود که قائم ظهور نمیکند تا
وقتیکه اطفال سلطنت بکنند و حقوق خداوند ضایع شود و غنا شایع شود پس
وقتی که پادشاهان بنی عباس که کور و مشتبه و تیرانداز نده هستند از کمانها بر رویهای
خلایق که مانند سپرند کشته گردیدند و شهر بصره خراب گردید در آن وقت قائمی
که از اولاد حسین است ظهور میکند حدیث سی و یکم عالم کامل و محدث فاضل شیخ
حسن بن سلیمان در کتاب مختصر البصائر بسند خودش از ابن عباس نقل کرده در
حدیث مفصل معراج که خداوند برسول خودش فرمود بتو عطا کردم این را که یازده
نفر مهدی و امام صاحب هدایت از صلب علی بیرون بیاورم همه ایشان از ذریه تو
از بکر بتول فاطمه زهراء اند و آخر ان یازده نفر کسی است که عیسی بن مریم در پشت سرش
نماز خواهد گذارد و زمین را پر از عدل میگرداند چنانچه پر از جور و ظلم گردیده و باو
خلق را از هلاکت نجات میدهم و باو ایشان را از گمراهی بشاهراه هدایت میآورم
بیمن و برکت او کور را شفا و بمریض صحت عطا میکنم عرض کردم ای پروردگار من این
امر کی واقع میشود پس بمن وحی فرمود که این در وقتی واقع میشود که علم از میان خلق
برداشته گردد و جهل و نادانی ظاهر و آشکار شود و قاریان قران بسیار شوند و علم
کمیاب گردد و قتل بسیار شود و فقهائیکه هدایت کننده اند قلیل باشند و فقهای
که گمراه کننده و خاین اند بسیار گردند و شاعران بسیار شوند و امت قبرهای
خودشان را مسجد قرار بدهند و قران ها با طلا و غیر آن زینت داده شود و مسجد ها
با طلا و غیر آن نقش کرده باشد و جور و فساد بسیار شود و منکرات آشکار گردد و
امت بآن منکرها امر کنند و از معروف نهی نمایند و مردان بمردان و زنان بزنان
اکتفا کنند و امیرها کافر و دوستان شان فاجر و یاوران ایشان ظالم میشوند و صاحب
رای ایشان فاسق گردد و نیز این امر در وقتی واقع میشود که سه خسف یعنی فرو بردن
زمین واقع گردد خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در جزیرهٔ عرب و بصره بدست

مردی از اولاد تو بشود که اتباع او کسانی باشند که مانند ملخند و خراب گردد و پسری
از اولاد حضرت امام حسن خروج نماید و دجال در طرف مشرق از سیستان خروج
کند و سفیانی خروج بکند تا آخر حدیث سی و دوم در کتاب سرور اهل ایمان بسند
خود از جابر روایت کرده که حضرت باقر فرمود یا جابر قائم علیه السلام ظاهر نمیشود
تا وقتیکه فتنه اهل همهٔ شهرها را فرا گیرد و از آن فتنه مفری میطلبند و نمییابند و این
فتنه یعنی اصل آن در میان حیره و کوفه واقع میگردد و کشتگان ایشان و قت شب
در آنجا میمانند و ندا کنندهٔ از آسمان ندا میکند مؤلف میگوید احادیث در این
معنی که فتنه و فساد و هرج و مرج قبل از ظهور آنحضرت عالم را میگیرد و مردم در حیرت
میباشند بسیار است حدیث سی و سیم در کتاب کفایه در باب نص بدوازده امام
بسند خود از جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که
از ما هست مهدی این امت در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها پشت بهم یکی
کردند و قوت یافتند و راهها بسته شدند و بعضی از مردم اموال بعضی دیگر را غارت
نمودند و بزرگ بکوچك رحم نکرد و کوچك به بزرگ تعظیم ننمود در آن وقت خداوند تعالی
حضرت مهدی ما را که پسر نهم امام حسین است برمیانگیزد و او حصارهای و قلعه های
ضلالت و دلهای قفل شده را فتح میکند و در آخر الزمان در میان رکن و مقام قیام و
ظهور میکند چنانکه من نمودم در اول زمان و زمین را پر از عدل میکند چنانکه
پر شده باشد از جور حدیث سی و چهارم ایضا در کتاب مذکور در باب مذکور
از علقمة بن قیس بسند خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین در منبر کوفه خطبه
لؤلؤ را بما ادا فرمود و در آخر از علائم ظهور حضرت قائم بیان کرد و در آخر آن فرمود
آگاه شوید بدرستیکه از برای ظهور او ده علامت است اول آنها طلوع ستارهٔ دمدار
است در حالتیکه بستارهٔ جدی نزدیك میباشد و در آن وقت هرج و مرج و پر فتنه و
شر واقع میشود و اینها علامت ارزانی نرخها است یعنی بعض از آنها و از علامتی تا
بعلامت دیگر امور عجیبه هست پس وقتیکه این ده علامت گذشتند در این وقت
ماه نورانی و قائم آل محمد ظاهر میشود و کلمهٔ اخلاص در مقام توحید برای خداوند
تعالی تمام میشود حدیث سی و پنجم در کافی بسند خود از ابی الجارود روایت کرده
که حضرت باقر فرمود که نخواهید دید چیزی را که منتظر آن هستید تا وقتیکه مانند
بز میشوید که هیچیك از اعضای بدنش بدیگری زیادتی ندارد و کسیکه میخواهد لاغری
و فربهی آن را بداند بهر عضوی که میخواهد از اعضای آن دست میگذارد چنانکه
در مقام دانستن لاغری و فربهی آن داب و عادت اینست یعنی هرچه دشمنان دین

وفاسقان مسلمین درباره شما خواسته باشند میکنند ودران وقت مرتبه شرافت
ازبرای شما نیست که بآنجا ترقی نمائید وبرای شما ها تکیه گاهی نخواهد شد که در
کارهای خود بآن تکیه بکنید واعتماد نمائید حدیث سی وششم محمد بن ابراهیم
درکتاب غیبت بسند خود از عبد الکریم از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت
فرمود که قائم آل محمد قیام وظهور نمیکند تا وقتیکه دوازده نفر مرد بریاست و
امارت قیام نمایند وانها هر اینه اتفاق میکنند براین قول که ما حضرت صاحب
الزمان را دیده ایم دراینحال خلایق ایشان را تکذیب میکنند حدیث سی وهفتم
ایضا درکتاب غیبت محمد بن ابراهیم بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت بخدمت
حضرت صادق عرض کردم که درفرمایش خداوند درقران عَذَابُ الْخِزْیِ فِی الْحَیٰوةِ
الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ عذاب خزی دنیا چیست فرمود ای ابا بصیر کدام خزی وخواری
هست که شدید تر باشد ازانیکه مردم درخانه وحجله خود درمیان عیالش با برادرانش
نشسته باشد ناگاه چند نفر گریبان پاره نموده بنزد او داخل شوند وگریه بکنند واز
ایشان پرسیده شود که این حالت وگریه برای چیست ایشان بگویند فلان شخص درهمین
ساعت مسخ گردید یعنی بصورت بعضی ازحیوانات شد وازصورت ادمی بیرون شد
ابو بصیر گفت عرض کردم که ایا این قبل ازقیام حضرت قائم میشود ویا بعد ازان فرمود
قبل ان خواهد گشت نه بعد ان مؤلف میگوید مسخ شدن جمعی قبل ازظهور آنحضرت
دراحادیث بسیار وارد گردیده واین حدیث ازجمله انها است ومسخ شدن را ازعلامات
ظهور آنحضرت شمرده اند حدیث سی وهشتم حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله بسند خود
از ابی سعید خدری روایت کرده گفت حضرت رسول خدا فرمود که البته زمین پر
میشود ازظلم وعدوان وبعد ازان البته ظاهر میشود یک مردی ازاهل بیت من تا
انکه پر کند زمین را ازعدل وداد همچنانکه پرشده باشد ازجور وظلم وعدوان
مؤلف میگوید احادیث متواتره ازطریق علماء اعلام اهل سنت وشیعه وارد گردیده
که ظهور حضرت قائم آل محمد بعد از پرشدن زمین ازظلم وجور خواهد شد وانیکه
علامت ظاهر شدن آنحضرت پرشدن زمین است ازجور وعدوان وازظلم وطغیان
ازاهل زمان ازظالمان وکافران حدیث سی ونهم ایضا حافظ ابو نعیم ازکتاب فردوس
ابن شیرویه در باب هاء ازجابر انصاری روایت کرده گفت که حضرت رسول خدا صلی الله
علیه واله فرمود که بعد ازمن خلفاء میشوند وبعد ازخلفاء امراء میشوند وبعد ازامراء
پادشاهان مالک روی زمین میشوند وبعد ازپادشاهان جبابره وجباران و
ظالمان ریاست میکنند وبعد ازجبابره ظاهر میشود یک مردی ازاهل بیت من وپر

میکند زمین را ازعدل پس ازین حدیث ظاهر میشود که ازعلامات ظهور حضرت قائم
مهدی مسلط شدن جبابره است برمردمان وسلطنت وریاست انها است بروی
زمین وشایع شدن جبر وجور وظلم برمؤمنین ومسلمانان است واخبار بسیار بدین
معنی وارد شده است حدیث چهلم احمد بن حنبل بدو سند در مسند خود و
ایضا حافظ نور الدین مصری درجزو سیم ازکتاب مجمع الزواید ازجابر انصاری روایت
کرده اند که حضرت رسول خدا فرمود خروج میکند دجال دروقت ضعف دین مردم
وادبار نمودن علم ازمردمان واندک بودن علم واهل ان درمیان مردم وازبرای دجال
بعد ازخروجش چهل روز عمر است ودرین چهل روز زمین را گردش میکند ویک روز
ان مثل یکسال میشود ویک روز آن مثل یکماه میشود ویک روزش مثل یک جمعه میگردد
وبعد ازان باقی روزهای ان مثل این روزهای شما میشود یعنی دراول روز خروجش
چنان امر مسلمانان برانها سخت میگذرد که یک روز ازبرای ایشان یکسال میگردد و
بعد یکماه وبعد یک هفته میشود وبعد ازروز سیم انس میگیرند باو وبعد آنحضرت
فرمود که ازبرای او یک خر است که مابین دوگوش ان چهل ذراع است ودجال بمردم
میگوید که منم پروردگار بزرگ شما واو اعور است ویک چشم او کور است ودرمیان
دوچشم او نوشته شده کافر ان را همه کس میخواند چه خط خوان باشد یا نه وارد همه
جا میشود مگر مکه ومدینه وملائکه او را ازانها منع میکنند وبنظر مردم میدهد که
با او کوه است ازنان ومردم درشدت میباشند دران وقت وبا او دو نهر است ومن عالمترم
بآن دو نهر که انها چیست یک نهر را جنة میگوید ویک نهر را دوزخ پس هر که بدوزخ
داخل شود جنة میشود ازبرای او وهر که بجنة او داخل شود دوزخ میگردد براو و
شیاطین با او تابع میشوند ودر سحر او مدد او میکردند وبا او فتنه بزرگی میشود واو
بنظر مردمان میدهد که امر میکند بآسمان که باران میبارد پس بمردم میگوید ایمردم
این را نمیکند مگر خدا حضرت فرمود پس مردمان میگریزند ازاو بسوی کوه دخان که
درشام است پس مردم را درانجا محاصره میکند ومحاصره انها شدید میشود وانها را
بمشقت میاندازد بعد ازان عیسی بن مریم ازاسمان نازل میشود پس دجال میگوید
باسحر خود که ای مردم بروید واین کذاب را بگیرید وبکشید وچرا مجنک او نمیروید پس
مردم بجانب او روند پس می بینند که او عیسی است پس وقت نماز میشود وبعیسی
گفته شود مقدم شوای روح الله پس عیسی میگوید باید امام خود شما یعنی حضرت
مهدی امامت بکند برای شما ها یعنی با وجود او امامت من صحیح نیست پس وقتیکه
نماز را دربشت سر مهدی کرد روبسوی دجال میرود پس وقتیکه دجال او را دید مثل

نمک در آب گداخته میشود پس با و میرسد و اورا میکشد تا آنکه سنگ و درخت ندا میکند که این یهودی است پس یکنفر از اتباع او باقی نمیگذارد و همهٔ آنها را میکشد پس از این حدیث و از بعضی احادیث گذشته معلوم میشود که خروج دجال مثل خروج سفیانی از علامات ظهور آنحضرت است و بلکه از محتومات است و در احادیث متواتره بین العامة والخاصة خروج دجال وارد شده است و بلکه در بعضی اخبار وارد گردیده که هیچ پیغمبری مبعوث نشده مگر آنکه قوم خود را از فتنهٔ دجال خبر داده و ترسانیده و محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت و غیر او باسناد خود روایت کرده‌اند از نزال بن سبره که حضرت امیرالمؤمنین بما خطبه ادا فرمود و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود هرچه میخواهید از من سؤال بکنید قبل از آنکه مرا نیابید پس صعصعه برخاسته عرض کرد یا امیرالمؤمنین دجال کی خروج خواهد کرد فرمود بنشین خداوند این چیز را که اراده نموده دانست و بعد کلامی فرمود که حاصل معنی آن اینست که مأذون نیستم که تعیین وقت بکنم برای آن تا آنکه وقت ظهور حضرت قائم معلوم شود ولکن این امر را پاره علامات است که مانند آمدن نعل بجای نعل دیگر پی هم دیگر میآیند اگر خواسته باشید از آنها بتو خبر میدهم عرض کرد بلی فرمود آن علامات اینها است وقتیکه مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند و دروغ را حلال بدانند و ربا را خوردند و رشوه را گرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند و دین را بدنیا فروختند و دیوانگان را داخل در امر نمودند و بزنان مشورت کردند و قطع ارحام کردند و تابع خواهش نفس شدند و خونریزی را سهل شمردند و حلم در میان ایشان ضعیف گردید یعنی حلم کنندگان را ضعیف خیال کردند و جور کردن را فخر دانستند و امراء فاجر و وزراء ظالم و عرفاء خیانتکار و قاریان قرآن فاسق شدند و شهادت دروغ ظاهر شد و فجور و بهتان و گناه و طغیان آشکار گردید و قرآن را زینت داده شد و مسجدها نقش کرده شد و منارها بلند گردید و اشرار محترم شد و صفهای نماز ازدحام کرد از جهت غیر خداوند و هواهای مردم مختلف گردید و عهدها شکسته شد و بلای وعده شده نزدیک گردید و زنان از جهت حرص و طمع با شوهران خود در تجارت شریک شدند و صداهای فاسقان بلند گردید و قول ایشان معروف و مقبول شد و اراذل مردم رئیس شدند و از فاجر از جهت ترس تقیه کردند و دروغگو را تصدیق کردند و خاین را امین کردند و آلات و اسباب لهو و لعب را اخذ کردند و آخرین امت باول ایشان لعن کردند و زنان بر زین سوار شدند و زنان بمردان و مردان بزنان شباهت رسانیدند و شاهد بدون طلب شهادت از او شهادت داد و مسائل دینیه برای دنیا تحصیل شد و عمل دنیا را بر عمل آخرت مقدم داشتند و پوست گوسفند را بر صاحبان دل گرگان پوشیدند و مثال آنکه دلهای

آنها گندیده‌تر است از جیفه و مردار بدبوتر و تلخ‌تر است از زوای پس در این وقت تعجیل بکنید تعجیل کردنی و یا آنکه فرج نزدیک است و بسوی شما تعجیل خواهد کرد و خوبترین مسکنها در آن وقت بیت مقدس است و از برای مردم زمانی خواهد آمد که آرزو بکنند که از ساکنان آنجا باشند تا آخر خبر پس اینها که در این حدیث ذکر شد از علامات خروج دجال است و خروج او نیز از علائم ظهور حضرت قائم است و از این جهت آنحضرت وقت آن را معین نکرد و عمدهٔ علامات ظهور حضرت قائم آنها بود که حقیر در ضمن همین چهل حدیث ذکر کرد و شیخ مفید اعلی الله مقامه اکثر آنها را بطریق اجمال نقل کرده و آنها چهل علامت است و حقیر آنها را در ذیل همین حدیث چهلم ذکر میکند از جهت مناسبتی که دارد پس میگوید که آن مرحوم در ارشاد خودش فرمود که اخبار و احادیث که در خصوص بیان علامات برای قیام حضرت قائم و حوادثیکه قبل از ظهور او واقع میشود وارد گردید از الجمله اینها است که خروج اول سفیانی و قتل حسنی و مخالفت بنی عباس با یکدیگر در سر ملک دنیا و گرفتن آفتاب در نیمهٔ ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه بخلاف عادت و فرو بردن زمین در بیابان بیداء و فرو بردن زمین در طرف مغرب و ایستادن آفتاب از وقت ظهر تا بعصر و کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر مرد از صلحاء و کشته شدن مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام که سر بریده گردد و دیوار مسجد کوفه خراب میشود و بیرقهای سیاه از سمت خراسان رو میآورند و یمانی خروج میکند و مغربی از مصر ظاهر میشود و شهر شام را تصرف میکند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر اهل روم در رمله فرود میآیند و ستارهٔ دمدار از مشرق طلوع میکند و مانند ماه میدرخشد بعد از آن مانند کمان خم میشود حتی نزدیک میشود که دو طرف آن بهم بپیوندند و سرخی در آسمان ظاهر میگردد و بعد از آن بهمهٔ اطراف آن منتشر میگردد و آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز و یا هفت روز در هوا باقی میباشد و اعراب عنان اقتدار را از سرهای خودشان در میآرند و فتنه و آشوب بر پا میکنند و شهرها را تصرف میکنند و آنها از تصرف پادشاه عجم بدر میروند و اهل مصر بزرگ خودشان را بقتل میرسانند و شام خراب میشود و سه نفر در آنجا بیرق سلطنت بر افراشته بهم میافتند و بیرقهای قیس و عرب بمصر و بیرقهای کنده بخراسان داخل میشود و لشکری از جانب غرب وارد میشود حتی اسبها خود را در اطراف قلعهٔ شهر حیره می بندند و بیرقهای سیاه از مشرق بسمت حیره رو میآورند و کنار فرات شکافته میشود حتی آبش داخل کوچه‌ها کوفه و تنگنایهای آن میگردد و شصت نفر کذاب بیرون میآیند هر یکی از ایشان ادعای نبوت میکند و دوازده نفر از اولاد بنی هاشم میآیند و برای

خود ادعای امامت میکند و مرد بزرگی را از اتباع بنی عباس در میان جلولا و خانقین
میکشند و جسر شط در بغداد از سمت محله کرخ بسته میشود و در آنجا در اول روز باد
سیاهی برمیخیزد و زلزله واقع میشود بحدیکه بسیاری از آنجا بزمین فرو میرود و ترس و بیم
همه اهل عراق و بغداد را فرا میگیرد و در بغداد مرگهای ناگهان و تلف اموال و میوه های
زراعتها واقع میشود و ملخ ظاهر میگردد هم در وقت آن و هم در غیر وقت آن حتی بزراعتها
میرسند و ربیع و حاصل زراعتها کم میشود و فرقه از اهل عجم بهم در میافتند و خونریزی
بسیار در میان ایشان واقع میشود و غلامان از اطاعت آقایان در میروند و آقایان
خودشان را بقتل میرسانند و جماعتی از اهل بدعت مسخ شده بصورت بوزینه و خوک
میشوند و غلامان بشهرهای آقایان غلبه میکنند و ندائی از آسمان میرسد که همه
اهل زمین هر طایفه بزبان خویش آن را میشنوند و روی و سینه در جرم آفتاب
نمایان میشود و مردگان از قبرها بیرون میآیند و بدنیا برمیگردند و یکدیگر را
میشناسند و زیارت همدیگر میکنند و در آخر این علامات بیست و چهار مرتبه پی در پی
باران میبارد پس زمین مرده بسبب آن زنده میشود و برکتهای آن ظاهر گردد و همه
این آفات را از شیعه حضرت مهدی قائم زایل میکند و بظهور آنحضرت در مکه مطلع
میشوند و برای اعانت و یاری بسمت او متوجه میباشند مرده های زنده شده چنانچه
اخبار باینها وارد گردیده و پاره ازین حوادث که مذکور شد محتوم است یعنی باید واقع
شود و بسته نیست بوجود شرطی و بعضی دیگر از اینها مشروط است بوجود شرطیکه
اگر آن شرط موجود باشد واقع میشود و اگرنه واقع نمیشود خدا تعالی داناتر است بچیزهائی
موجود خواهد شد و این علامات و حوادث که ذکر کردیم مطابق است با آنهائیکه
در کتب اخبار از ائمه اطهار نقل شده   تمام شد   تمام شد کلام مفید قدس سره و آنچه
در آخر فرمود از نبودن بعضی از این علامات محتوم و نبودن بعضی دیگر غیر محتوم نیز مطابق
اخبار است   چنانکه محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خودش از معلی بن
خنیس روایت کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که پاره امور و علامات
از محتومات است و پاره دیگر نه و از جمله محتومات خروج سفیانی است در ماه رجب
و نیز بسند خود از فضیل بن یسار روایت کرده که حضرت باقر فرمود که از علامات پاره
و بعضی موقوفند و پاره دیگر محتوم و خروج سفیانی از قبیل محتوم است که ناچار است از آن
و غیر از این از احادیث که وارد گردیده درین معنی و حاصل همه آنها آنست که آن علامات
موقوف است بر مشیت خداوند و بر خواست او که هر کدام را خواسته باشد محتوم میکند
و هر یکی را اراده بکند موقوف فرماید و بلکه کیفیت این علامات مذکوره موکول است

بمشیت خدا تعالی و چگونگی آنها بسته باراده اوست مثلاً خروج دجال و سفیانی از علائم
ظهور حضرت قائم است و اما چه طور و بچه نحو خروج خواهند کرد خداوند میداند و
همچنین است سایر علائم ظهور آنحضرت و همین چهل حدیث که حقیر درین باب ذکر نمود
باعتقاد خود معتبر و صحیح است و مضمون اینها موافق سائر اخبار وارده است و همچنین این
چهل علامت عمده در کلام مرحوم مفید قدس سره و اما اخبار دیگر و بعضی علامات
پس اعتبار آنها انقدر معلوم نشده و همچنین بعضی از اخبار در بیان کیفیت بعضی از علائم
اعتبار آنها معلوم نیست و بلکه جمله از آنها کذب آن معلوم است و بائمه و باصحاب آن
بزرگواران نسبت دروغ داده اند در نقل آنها از ایشان مثل بعضی اخبار در کیفیت خروج
سفیانی و بیان لشکر او و گریختن حضرت مهدی از ترس او و از خوف لشکر او بطرف مکه از
مدینه زیرا که این نحو خبر مخالف اخبار متواتره بسیار است چنانچه در باب خصایص آنحضرت
ذکر کردم پس مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه آنها را از کتب معتبره نقل نکرده و اعتقاد خودش
نیز گریز آنحضرت نیست از سفیانی و غیر او و کسی که از جانب خداوند مؤید و منصور باشد و
در امر او چندین هزار ملائکه نصرت باشد و خودش ذخیره خداوند و انبیاء و اولیاء و ائمه
هدی باشد و وجود او برای همین روز آماده و مهیا شده باشد چه طور میشود بعد از
ظهورش از مثل سفیانی و لشکر او بگریزد و از چند نفر لا مذهب در مدد او و بی عار فرار کند
و جد او امیر المؤمنین در هیچ جنگ از هیچ لشکری نگریخت با عدم استعداد او پس باید بعضی
اخبار را اعتنا نکرد و آنها را در محل صحت نگذاشت چنانکه خود مرحوم مجلسی آنها را در
مقام نقالی ذکر کرده نه در بیان مقام نقادی   باب دوازدهم در ذکر چهل حدیث از
اخبار معتبره و در بیان بعض حالات و سیرت و سلوک حضرت حجة بن الحسن علیهم السلام
و در ذکر بعض چیزها که متعلق و مربوط است بآنحضرت و بعض چیزهائیکه بعد از ظهور
آنحضرت خواهد شد   حدیث اول شیخ طوسی در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی
جارود روایت کرده که حضرت امام محمد باقر فرمود که قائم آل محمد سیصد و نه سال بعد
از ظهورش سلطنت و پادشاهی میکند چنانکه اصحاب کهف اینقدر را از زمان در
کهف خودشان مکث و درنگ نمودند و زمین را پر از عدل و قسط میگرداند چنانچه
پر از ظلم و جور گردیده و خداوند شرق و غرب عالم را و تمامی روی زمین را برای او
فتح میکند و خلایق را بقتل میرساند تا اینکه باقی نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و
آله و بسیرت و طریقت سلیمان بن داود رفتار میکند   مؤلف میگوید فتح کردن آنحضرت
تمام روی زمین را و نماندن هیچ دین مگر دین جدش و پر شدن زمین از عدل و داد
پس این سه فقره از معلومات است و شک و شبهه در اینها نیست زیرا که اخبار متواتره بر

اینها وارد شده روایات متعدده بر این تفسیر شده چنانکه در ابواب سابقه ذکر کردیم واما سلطنت آنحضرت پس همان است که درین حدیث شریف ذکر شده واما هفت سال و نه سال چنانکه در بعضی از اخبار وارد گردیده پس اینها تقیه است و اصلی ندارد اصلا

حدیث دوم شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا بسند خود از علی بن عاصم از حضرت امام محمد تقی روایت کرده که حضرت رسول خدا با ابی بن کعب در مقام بیان اوصاف حضرت قائم فرمود که خداوند در صلب امام حسن عسکری نطفه مبارک پاک و پاکیزه قرار میدهد و هر مؤمنی که خداوند در خصوص ولایت از او عهد و پیمان گرفته بآنحضرت راضی میشود و او را دوست میدارد و هر کسیکه منکر حق است با و کفران میکند و او را انکار مینماید پس او امام است با تقوی و پاک کننده و پسندیده شده و هدایت کننده و هدایت کرده شده از جانب خداوند و با عدالت حکم میکند و خلاف نمیفرمود بعدل امر میکند و خدا را تصدیق میکند و خداوند او را تصدیق میفرماید در سخنان او و از تهامه ظهور میکند در وقتیکه علامات ظهور او ظاهر میشوند و برای او خزینه ها هست نه از طلا اند و نه از نقره بلکه آنها اسبهای بزرگ و کلفت و مردان نامدارند که علامت ایمان از سیمای ایشان ظاهر است و خداوند ایشان را از شهرهای دور برای آنحضرت جمع میکند و آنها بعدد عدد اصحاب بدر اند که سیصد و سیزده نفر باشند و در نزد او صحیفه سر بمهر میباشد که عدد اصحابش با نامها و نسبها و شهرهای ایشان در آنجا نوشته شده و ایشان مشقت کش و تلاش کننده میباشند در اطاعت آنحضرت در آنحال ابی عرض کرد که یا رسول الله علامت ظهور او چیست فرمود که بیدقی است وقتیکه ظهور او نزدیک شد پرچم این بیدق بدون آنکه کسی آن را بگشاید گشوده میشود و خداوند آن بیدق را بسخن میآورد پس آنحضرت را ندا میکند که یا ولی الله ظهور فرما و دشمنان خدا را هلاک کن و او را شمشیری میباشد در غلاف پس زمانیکه ظهورش نزدیک شد از غلافش بیرون میاید و خداوند آن را بسخن میاورد پس او را ندا میکند که یا ولی الله ظاهر شو و بر تو حلال نیست که از کشتن دشمنان خداوند باز بمانی پس در آنحال آنحضرت ظهور میکند و دشمنان خدا را در هر جا میابد میکشد و حدود خدا را بر پا میدارد و با حکم خدا حکم میکند و ظهور میکند در حالتیکه جبرئیل در دست راستش و میکائیل دست چپ او میباشند و گفته های مرا بعد از این ذکر خواهند نمود هر چند که بعد از مدت مدید باشد و امر خود را بخدا میسپارم یا ابی طوبی و گوارا باد بکسیکه بآنحضرت ملاقات نماید و طوبی باد برای کسیکه او را دوست میدارد و طوبی باد برای کسیکه باو قائل شود و آنحضرت ایشان را از هلاکت

نجات میدهد و بسبب اقرار نمودن بوحدانیت خدا و برسالت رسول او و بامامت همه ائمه خداوند بهشت را برای ایشان میگشاید مثل ایشان در روی زمین مثل مشک است که بویش همیشه میآید و بهیچ تغییر نمییابد و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نورانی است که هرگز نورش خاموش نمیشود ابی عرض کرد یا رسول الله این ائمه را خداوند چگونه بیان فرموده فرمود که خداوند دوازده صحیفه بمن نازل نموده و نام هر یکی از ایشان در یکی از آنها نوشته شده و مهرش با کیفیت صفاتش در صحیفه خودش ثبت گردیده است

حدیث سیم محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات بسند خود از رقید روایت کرده که گفت حضرت صادق بمن فرمود ای رقید حال تو چگونه خواهد شد در وقتیکه اصحاب حضرت قائم را ببینی که خیمه های خود را در مسجد کوفه زده اند و آنحضرت مثال جدیدی که بر عربها دشوار است ظاهر میگرداند عرض کردم فدایت شوم مثال جدید چیست فرمود سر بریدن است عرض کردم که آنحضرت بچه طریق رفتار میکند با ایشان آیا بطریقه امیر المؤمنین که با اهل عراق رفتار کرد رفتار خواهد فرمود یا نه حضرت فرمود نه ای رقید بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین با اهل عراق بطریقه رفتار کرد که در جفر ابیض است و با ملایمت و نرمی رفتار میکرد زیرا که میدانست که آن کسیکه ادعای خلافت میکند و بعد از او است بر شیعیان او مسلط خواهد شد و اگر سختی و درشتی میکرد تلافی آن را از شیعیانش میکردند و قائم ما بطریقه جفر احمر که عبارت باشد از سر بریدن رفتار میکند زیرا که آنحضرت میداند که هیچکس از دشمنان بر شیعیانش غالب و مسلط نخواهد شد

حدیث چهارم ایضا محمد بن حسن در کتاب مذکور خود از محمد بن علی روایت کرده که حضرت صادق فرمود که عصای موسی در اول امر در نزد آدم بود و بعد بشعیب رسید و بعد از آن بموسی بن عمران و الان در نزد ما است و اندکی قبل از این آن را دیدم در حالتیکه سبز و تر و تازه بود مانند حالت آن در وقتیکه از درختش بریده شود و هر وقتیکه بخواهی که بآن سخن بگوئی هر آینه سخن میگوید و آن برای قائم ما نگه داشته شده و هر آینه آنحضرت بآن عصا کارها میکند که موسی آن کارها را میکرد و خلایق را بآن میترسانید و چیزها را که از دروغ ساخته اند میبلعد و بهر چیزیکه مأمور میشود آن را بطریقه که مأمور شده میکند و بهر سمتیکه رو میآورد چیزها را که با سحر و دروغ ساخته اند بلع میکند و برای آن دو لب گشوده میشود یکی در زمین و دیگری در سقف و ما بین آن لب چهل ذراع میباشد و هر چه که از دروغ و سحر ساخته اند همه آنها را با زبانش فرو میبرد و فانی میکند پس از این حدیث معلوم میشود که یکی از اسباب فتح و غلبه آنحضرت در زمان خودش همین عصای حضرت

موسی است   حدیث پنجم محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خودش از ابی بصیر از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود چون قائم ما قیام میکند و داخل کوفه میشود امر میفرماید آن چهار مسجد را تا باصل بنایش خراب میکنند و آنها را مانند عریش موسی عریش میسازند و آن چادریست از پوست و دیوارهای مسجدها را همه بدون کنگره بنا کنند و براههای بزرگ وسعت میدهد بنوعیکه پهنی هر یکی شصت ذراع میباشد و هر مسجد یکه در سر راه است خراب میکند و هر روزنها و پنجرهها و مبرزها و ناودانها را که مشرف باشند براه برهم میزند و خداوند در زمان آنحضرت بفلک امر میفرماید در حرکتش آهسته و درنگ میکند حتی یکروز در زمانش ده روز میشود و یک ماه بقدر ده ماه و یکسال بقدر ده سال از سالهای شما میباشد و بعد از آن نمیگذرد مگر اندکی تا اینکه ده هزار نفر از خارجیان در رمله و سکره و آن نام جائی است بر آنحضرت خروج میکنند و شعار ایشان یا عثمان یا عثمان گفتن است پس در آن وقت حضرت قائم مردی را از دوستانش میخواند و شمشیر خود را بگردن او حمایل میکند و بجنگ ایشان میفرستد پس آن مرد بسوی ایشان بیرون میرود و همه ایشان را بقتل میرساند و احدی از ایشان باقی نمیماند و بعد از آن متوجه سمت کامل شاه میشود و آن شهریست که احدی غیر از آنحضرت آن را فتح نکرده و مسخر نگردانیده پس آنجا را مسخر میکند و فتح میکند و بعد از آن بکوفه متوجه میشود و در آنجا فرود میآید و خانه در آنجا میباشد و هفتاد قبیله را از قبایل عرب از کوفه بجای دیگر یا از جای دیگر بکوفه میکوچاند   مؤلف میگوید بعضی از علماء اعلام فرموده که مراد از آن چهار مسجد که آنحضرت خراب میکند مشاهد ائمه است در عراق و شاید از جهت داخل شدن مال الغیر است در بنای آنها و یا واقع شدن ظلم است در بنیان آنها و شیخ طوسی بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود حضرت قائم مسجد الحرام و مسجد رسول خدا ص را تا بنای شان خراب میکند و بیت الله را بر میگرداند در مکان اصلی خود بنا میکند و آن را در بالای بنای اصلی خود بنا میکند و دستهای طائفه بنی شیبه را که دزدند و دغلند قطع میکند و از دیوار کعبه میآویزد و اخبار دیگر نیز در بریدن دست بنی شیبه وارد شده و ایشان خادمان کعبه اند مثل آنکه در مشاهد حضرات ائمه هستند که خادم و زیارت خوان بر ایشان میگویند و خادمان کعبه نیز مثل ایشان است   حدیث ششم شیخ مفید در ارشادش بسند خود از علی بن عقبه از پدرش از حضرت صادق روایت کرده که فرمود وقتیکه قائم قیام میکند با عدالت رفتار و حکم میکند و در عصر او ظلم و ستم از میان مردم برداشته

میشود و راهها امن میگردد و زمین برکتهای خود را بیرون میآورد و هر حقی باهلش خود باز گشته میشود و بصاحبش رد میگردد و اهل هیچ دینی باقی نمیماند مگر آنکه اظهار اسلام میکنند و با ایمان معروف و مشهور میباشند آیا نشنیده فرمایش خداوند را وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی کسانی که در آسمانها و زمین است از صمیم قلب بخداوند مطیع میشود و یا باکراه و برگشت شما بسوی خداوند خواهد شد و در میان خلایق بطریقه داود و جدش محمد ص حکم میکند پس در آن وقت زمین خزینههای خود را ظاهر و برکات خویش را آشکار میگرداند و در این وقت مردی از شماها کسی پیدا نمیکند که صدقه باو بدهد یا احسان در حق او بکند زیرا که همه مؤمنان غنی و مالدار میباشند و بعد از آن فرمود که دولت ما آخر دولتها است و هیچ طائفه که برای ایشان سلطنت مقرر شده باقی نمیمانند مگر آنکه قبل از ما سلطنت میکنند برای اینکه نگویند در وقتیکه حسن سلوک و رفتار ما را می بینند که اگر ما هم به سلطنت برسیدیم هر آینه بسیرت و طریقه ایشان رفتار میکردیم و اینست معنی قول خداوند وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی عاقبت کار برای متقیان است و آخر دولتها دولت ائمه علیهم السلام است و در این معنی اخبار بسیار وارد شده   حدیث هفتم محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی بصیر روایت کرده گفت از حضرت باقر ع شنیدم میفرمود که در صاحب این امر یعنی حضرت قائم شباهتی است بچهار پیغمبر شباهتی بموسی و شباهتی بعیسی و شباهتی بیوسف و شباهتی بحضرت محمد ص عرض کردم که شباهتش به موسی از چه راه است فرمود که خَائِفًا يَتَرَقَّبُ یعنی ترسان و منتظر است چنانچه موسی در وقت گریختن از مصر بمداین شعیب ع ترسان و منتظر بود عرض کردم که شباهتش بعیسی از چه جهت است فرمود در حق او گفته میشود چیزی که در حق عیسی گفته شد که او مرده و یا هلاک شده عرض کردم که شباهتش بیوسف از چه راه است فرمود که زندان و غیبت است یعنی غیبت او مثل زندان یوسف است عرض کردم که شباهتش بحضرت رسول خدا ص از چه جهت است فرمود از این راه است که آنحضرت در وقت ظهورش با سیرت و طریقت و شریعت او رفتار خواهد کرد آگاه شوید که آنحضرت آثار جد خودش را و شرع او را بیان میکند و ظاهر میگرداند و شمشیر را هشت ماه میکشد و طائفههای مختلفه را از خلایق بقتل میرساند تا بحدیکه خداوند راضی شود عرض کردم که آنحضرت چگونه میداند که خدا تعالی راضی شده فرمود که خداوند عالم بدلش رحم میاندازد و بخلایق رحم میکند آن وقت میداند که خداوند از او راضی شده است

حدیث هشتم ایضا در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت از حضرت باقر ع

شنیدم میفرمود که هرگاه قائم آل محمد ظهور کند هر اینه خداوند تعالی با چند صنف از
ملائکه با آنحضرت یاری میکند صنفی ازان صنفها ملائکه مسومین اند ایشان اانانند
که علامت ونشان دارند بنوعیکه در جنگ بآن شناخته میشوند وصنفی مردفین اند
یعنی از پی یکدیگر آیندگان یا آنکه بمؤمنان تابع شوندگان وایشان را حفظ کنندگان
وصنفی منزلین یعنی فرستاده شدگان وصنفی کروبیین یعنی سادات وبزرگان ملائکه
وجبرئیل در پیش روی او ومیکائیل از سمت دست راست او واسرافیل از جانب چپ او
میروند ورعبش در یکماه راه از جانب دست راست ویکماهه راه از جانب دست چپ او
بدلهای خلایق افتاده میشود اول کسیکه باو تابع میگردد محمد میباشد وعلی دوم
است ودر دستش شمشیری میشود برهنه واز غلاف کشیده شده وخداوند برای
او فتح میکند روم وچین ودیلم وترک وسند وهند وکامل شاه وخزر را یا ابا حمزه
قائم قیام نمیکند مگر در وقتیکه خوف شدید وتزلزل وفتنه وبلاء بخلایق رسیده
میباشد وپیش از ظهور او طاعون وشمشیر کشی درمیان طوائف عرب واختلاف
شدید در همه خلایق ودین ایشان مختلف واحوال ایشان متغیر میباشد بنوعیکه
مرد صبح وشام بسبب دیدن طغیان وخوار بودن ایشان وخوردن بعضی از ایشان بعضی
دیگر را مرگ را آرزو میکند وظهور آنحضرت اگر ظاهر شود در وقت است که خلایق از
ظهور او ناامید ومأیوس شوند پس طوبی وگوارا باد برای کسیکه او را دریابد واز
یاوران او باشد ووای بر کسیکه باو وبامر او مخالفت نماید واز جمله دشمنان او گردد
وبعد ازان فرمود که حضرت قائم بامر تازه وسنت تازه وحکمرانی تازه که بر عرب سخت و
شدید است قیام میکند وشانش نیست مگر کشتن کافران ومنافقان واحدی را در کارهای
بزرگ در جای خود نائب نمیگذارد وقبول نمیکند توبه کسی را که آنحضرت بداند باطن
او مشتمل بکفر است تا اینکه همه کافران را میکشد بنوعیکه احدی را از ایشان باقی
نمیگذارد وملامت ملامت کنندگان آنحضرت را از اجرای احکام خداوند باز
نمیدارد مؤلف میگوید فرمایش حضرت باقر در این حدیث که اول کسیکه باو تابع میشود
محمد میباشد وعلی دوم است یعنی حضرت رسول وامیر المؤمنین علیهما السلام حضرت
قائم را در رجعت خود ایشان که بعد از ظهور آنحضرت بدنیا مراجعت میفرمایند تصدیق
میکنند وحکم او را قبول میفرمایند وبا وجود بودن ورجعت خود شان حکم کننده
حضرت قائم میشود حدیث نهم ونیز دران کتاب بسند خود از جابر انصاری
روایت کرده گفت مردی بخدمت حضرت باقر داخل شد وعرض کرد که این پانصد
درهم را از من بگیر وان زکوة مال من است وآن را بهر کس میخواهی بده حضرت فرمود

که خودت آنها را بفقراء وهمسایگان خود وبمسکینان برادرانت از مسلمانان صرف کن
بعد ازان فرمود که چون قائم اهل بیت قیام میکند اموال را بالسویه قسمت میکند و
در خصوص رعیت با عدالت رفتار وحکم میکند پس هرکه باو اطاعت نماید هر اینه
بخدا اطاعت کرده وهرکه باو مخالفت کند هر اینه بخداوند عصیان ومخالفت نموده
ونامیدن او بمهدی ازین راه است که خداوند او را بامورات مخفی راه مینماید و
توریة وسایر کتابهای خدایتعالی را در انطاکیه از مغاره بیرون میآورد ودرمیان
اهل توریة با توریة ودرمیان اهل انجیل با انجیل ودرمیان اهل زبور با زبور ودر
میان اهل قرآن با قرآن حکم میفرماید واموال از زیر زمین وروی زمین بخدمت
آنحضرت جمع میشود پس آنحضرت بمردم میفرماید که بیائید بسوی اموالی که برای آنها
ارحام را قطع نمودید وخونها را ریختید وبحرامهای خداوند مرتکب شدید پس
آن قدر بمردمان مال عطا میفرماید که احدی قبل از او نفقه نداده وزمین را پر از
عدل وقسط ونور میگرداند چنانکه پر از ظلم وجور وشر گردیده مؤلف میگوید مراد
از حکم کردن آنحضرت با توریة وبا انجیل بر یهود ونصاری اینست که آنحضرت عالم به
احکام آنها است وآن کتابها را میداند بآن نحو که نازل شده وبآن نحو که حالا هست
وجماعت یهود ونصاری ومسلمانان وسائر خلق را با کتاب خودشان الزام میکند
بحکم خود وفرمایش خودش را بر آنها از آن کتابها ثابت میکند نه آنکه یهود ونصاری
ومجوس را در دین خودشان باقی میگذارد ودرمیان آنها باحکام آن کتابها رفتار میکند
زیرا که در آن وقت بغیر از دین اسلام دین دیگر نخواهد شد بنص آیات واخبار متواترات
حدیث دهم ایضا در کتاب مذکور بسند خودش از حمران روایت کرده که حضرت باقر
فرمود گویا که این دین شما را می بینم که از شما رو گردانیده مانند آدمیکه بخون خودش
غلطیده شده یا اینکه مانند ماری که دمش را بر زمین زده بعد از آن بشما برنمیگرداند
مگر مردی از اهل بیت ما پس در هر سال بشما دو عطیه میدهد ودر هر ماه رزق
بشما عطا میفرماید ودر زمان آنحضرت یعنی حضرت قائم بشما حکمت وعلم شریعت
داده میشود حتی زن در خانه خویش با کتاب خدا وسنت رسول الله صلی الله علیه و
آله حکم میکند مؤلف میگوید احادیث بسیار درین معنی وارد گردیده است که اهل
زمان ظهور آنحضرت عالم میشوند بجمیع علوم از مرد وزن وکتاب خداوند را کما هو حقه
میدانند ودر مسائل واحکام شرعیه جاهل نمیشوند ومحتاج بغیر نمیگردند چنانکه در
باب خصایص آنحضرت جمله ازان احادیث را ذکر نمودم حدیث یازدهم ایضا در
کتاب غیبت محمد بن ابراهیم بسند خودش از زراره روایت کرده که گفت بخدمت حضرت

باقر عرض کردم که نام بنده صالح را از صالحان برای من ذکر فرمائید و مرادم حضرت قائم بود پس فرمود که نامش نام من است عرض کردم که آیا آنحضرت با سیرت و طریقه حضرت رسول خدا رفتار میکند فرمود هیهات هیهات ای زراره آنحضرت بطریقه و سیرت حضرت رسول خدا که در میان امت خود با نرمی و ملایمت رفتار میکرد و با خلایق الفت و محبت مینمود و اما قائم با قتل رفتار میکند و باین مأمور است از جانب خداوند در قرانی که در نزد او است باید با قتل و هلاک نمودن خلق رفتار نماید و از احدی توبه قبول نمیکند وای بر کسیکه از آنحضرت مفارقت و جدائی نماید مؤلف میگوید در بعضی از احادیث وارد شده که آنحضرت بطریقه حضرت رسول خدا رفتار میکند پس مراد از آن اینست که آن بزرگوار بشریعت جدش عمل میکند و دین تازه نمیاورد و مراد ازین نحو احادیث که بسیرت حضرت رسول خدا رفتار نمیکند یعنی در الفت مردم برای ترس از آنها تقیه نمیکند و عمل بباطن شریعت میکند و از جهت خوف و تقیه دست از واقع بر نمیدارد و در جمله از اخبار وارد شده که آنحضرت بسیرت جدش امیر المؤمنین رفتار نمیکند چنانکه در کتاب مذکور از حسن بن هرون روایت کرده که گفت در خدمت حضرت صادق بودم ناگاه معلی بن خنیس از آنحضرت پرسید که آیا قائم بخلاف سیرت و طریقه امیر المؤمنین رفتار میکند فرمود بلی و این باین نحو است که حضرت امیر المؤمنین با منت گذاشتن بخلایق و بخشیدن ایشان رفتار کرد زیرا که آنحضرت دانست که خلیفه که بعد از اوست بر شیعیانش غالب خواهد شد و حضرت قائم وقتیکه قیام نمود کافران و منافقان را میکشد و اسیر میکند زیرا که او میداند که هیچکس بعد از آن حضرت بر شیعه او غالب نخواهد شد

حدیث دوازدهم ایضا محمد بن ابراهیم در غیبت خود از بشیر روایت کرد که گفت بمنزل حضرت باقر رفتم ناگاه دیدم استری زین شده در نزد در خانه پس در آنجا ایستادم ناگاه آنحضرت بیرون آمد و سلام کردم فرمود از کجائی عرض کردم از اهل کوفه فرمود که رفیق راه تو کیان بودند عرض کردم که قومی از محدثه و فرمود محدثه کیستند عرض کردم که مرجئه اند ایشان قومی اند گمراه و ایمان آنها قولیست بدون عمل فرمود وای بر این مرجئه که در وقت قیام قائم ما بکدام شخص پناه خواهند برد عرض کردم که ایشان گویند اگر قائم قیام نماید هر آینه ما و شما در عدالت او برابر میشویم آنحضرت فرمود که هر که توبه نماید توبه او را قبول میکند و هر که نفاق را مخفی بدارد خدایتعالی از درگاهش دور نمیکند مگر او را و هر که از کفر و نفاق چیزی اظهار نماید هر آینه خداوند خونش را میریزد و بعد از آن فرمود بخدا قسم هر آینه قائم سر ایشان را میبرد چنانکه قصاب گوسفند را

۲ رفتار میکند و بعد از آن فرمود که رسول خدا (صع)

میبرد عرض کردم که ایشان چنین گویند که چون آنحضرت قیام میکند امورات خلافتش درست میشود پس خون خلایق را نمیریزد فرمود نه چنین است که میگویند قسم بخداوند هر آینه ما و شما باید ملاقات نمائیم بآن شدایدی که باعث زخمها و جاری شدن خونها میشوند مؤلف میگوید درین حدیث فرمود که آنحضرت توبه را قبول میکند و در بعض احادیث فرموده اند که آنحضرت توبه را قبول نمیکند و منافات در بین این احادیث ندارد زیرا که مراد از قبول توبه آن توبه واقعی است و مراد از قبول نکردن آنحضرت توبه را توبه ظاهریست و قبول نکردن توبه در جای دیگر است و منافات نیست

حدیث سیزدهم و نیز در کتاب مذکور بسند خودش از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که چون قائم ما قیام میکند در مقابل او از جهال ناس کسانی می ایستند و با او مخاصمه میکنند که در جهالت و نادانی سخت تر و شدیدتر میباشند از جهال ایام جاهلیت که در مقابل رسول خدا ایستادند و با او مخاصمه کردند عرض کردم که این چگونه میباشد فرمود که حضرت رسول خدا بمردمان مبعوث گردید در حالتیکه ایشان بتهائی که از سنگ و چوب و تخته ساخته شده بود عبادت میکردند و قائم ما در وقتی قیام میکند و بخلایق مبعوث میشود در حالتیکه همه ایشان کتاب خداوند را بعقاید باطله خود تاویل میکنند و بعقاید خود بآیات آن حجت و دلیل میاورند و بعد از آن فرمود آگاه شوید بخدا قسم هر آینه عدالت آنحضرت بایشان میرسد در حالتیکه در توی خانه ها هستند چنانکه سرما و گرما داخل خانه میگردد و مثل این حدیث است روایتی که صدوق در کتاب معانی الاخبار بسند خود از محمد بن ابی حمزه از بعض اصحاب خود از حضرت صادق روایت کرده که فرمود که قائم ما در جنگها بیا رواز شدتها دچار میشود که حضرت رسول خدا بمثل آنها دچار نشده زیرا که رسول خدا بخلایق مبعوث گردید در حالتیکه بتهائی که از سنگ و چوب ساخته بودند عبادت میکردند و در وقت ظهور حضرت قائم خلایق با او خروج میکنند و کتاب خداوند را باعتقاد باطل خودشان تاویل میکنند و آن را در دست خودشان حجت نموده با آنحضرت جنگ میکنند

حدیث چهاردهم ایضا محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت بسند خود از محمد بن جعفر از پدرش روایت کرده که حضرت صادق فرمود که چون حضرت قائم در اقلیمهای روی زمین در هر اقلیم مردی نصب میکند بآن مرد میفرماید که کف دست تو دستور العمل و عهدنامه است از من در نزد تو پس هر وقتیکه مسئله بتو رو نماید و آن را ندانی و نفهمی که در خصوص آن چه حکم بکنی در آنحال بکف دست خود نگاه کن و بهر چه که در آن ببینی عمل نما بعد از آن فرمود که قائم لشکری بقسطنطنیه یعنی اسلامبول میفرستد پس چون بدریا میرسند چیزی بزیری پای خودشان مینویسند و از برکت آن در روی

اب راه میروند پس اهل روم ایشان را می بینند که در روی اب راه میروند میگویند که
این جماعت اصحاب حضرت قائمند که در روی اب راه میروند پس اصحاب آنحضرت که این
گونه فضل و هنر دارند پس خود آنحضرت چگونه است پس در این حال در شهر را باز نمایند تا
اصحاب آنحضرت داخل میشوند و بهرچه میخواهند حکم میکنند حدیث پانزدهم شیخ طوسی
در کتاب تهذیب بسند خود از حبهٔ عرنی روایت نموده گفت روزی حضرت امیرالمؤمنین ع
از کوفه بسمت شهر حیره بیرون رفت و فرمود این حیره بکوفه متصل میشود و میان آنها بنوعی
میشود که قیمت یك ذراع زمین در میان حیره و کوفه چند اشرفی میشود و هرآینه در شهر حیره
مسجدی ساخته میشود و برای ان پانصد در میباشد و نائب حضرت قائم ع در آن مسجد
نماز میگذارد زیراکه مسجد کوفه تنك میگردد و اصحاب حضرت قائم را نمیگیرد و در مسجد
دوازده پیشنماز عادل نماز میگذارند عرض کردم یا امیرالمؤمنین آیا مسجد کوفه در آن
وقت این قدر را که وصف میکنی میگیرد فرمود برای حضرت قائم چهار مسجد ساخته میشود
این مسجد کوچکترین آنها میباشد و یکی از آنها این مسجد میباشد که حالا هست و دو تای
دیگر در طرف کوفه ساخته میشود یکی در این سمت و دیگری در آن سمت و بدست مبارك
خود اشاره بسمت رودخانهٔ بصره و اهل غریان کرد و آن نام دو بنا است در کوفه مشهور
و معروف حدیث شانزدهم در کتاب خرائج قدیم از ابی بصیر روایت کرده گفت حضرت
صادق ع فرمود ای ابابصیر گویا می بینم که حضرت قائم با اهل و عیال خود در مسجد سهله
فرود آمده عرض کردم که آیا انجا منزل و مسکن آنحضرت میباشد فرمود آری و منزل ادریس
و ابراهیم خلیل نیز در انجا بود و خداوند هیچ پیغمبری مبعوث نفرموده مگر انکه در انجا نماز
کرده و در انجاست مسکن خضر ع عرض کردم فدایت شوم آیا قائم همیشه در انجا میباشد فرمود
آری عرض کردم بعد از او کدام شخص در انجا میباشد فرمود آن کسیکه بعد از حضرت قائم ع
خلافت و سلطنت با اوست و همچنین است تا وقتیکه مخلوقات باخر رسند عرض کردم که
آنحضرت با اهل ذمّه چگونه رفتار میکنند فرمود که با ایشان مصالحه میکند چنانکه
حضرت رسول خدا ص کرد و ایشان بآنحضرت با ذلّت و خواری جزیه میدهند عرض کردم
آیا با ناصبیان که شما را دشمن میدارند نیز مصالحه میکند فرمود نه ای ابابصیر در
ایام دولت و سلطنت ما نصیب نیست برای مخالفان و دشمنان ما بدرستیکه در وقت
قیام قائم ما خونهای شان را برای ما خداوند حلال گردانید ولکن امروز برما و برشما هم
حرام است پس احدی ترا در این باب فریب ندهد وقتیکه قائم قیام نمود هرآینه برای
خداوند و برای رسول او و برای همهٔ ما ها از دشمنان انتقام میکشد مؤلف میگوید
مراد از فرمایش حضرت در این حدیث که حضرت قائم با اهل ذمّه مصالحه میکند و از

ایشان جزیه میگیرد مثل حضرت رسول ص اینست که آنحضرت در اوّل ظهور خود با اهل
ذمّه جنك نمیکند و در اوّل امرش بآنها مصالحه میکند و اکتفا فرماید باخذ جزیه
از آنها از جهت اینکه تا برای مسلمانان واضح بشود که دشمنان و مخالفان اهل بیت
از یهود و نصاری بدترند و کشتن ایشان از اهل ذمّه لازم تر است و مهلت از برای آنها
جایز است و برای مخالفان اهل بیت مهلت جایز نیست هرچند یکه در اوّل ظهور آن
حضرت باشد نه اینکه مراد این باشد که آنحضرت همیشه از اهل ذمّه جزیه بگیرد و با آنها
مصالحه کند زیراکه این مخالف آیات بسیار و ضدّ روایات بیشمار است چنانکه این را در
باب خصایص آنحضرت بیان کردم و تفصیل این را در کتاب تحفة الشیعه ذکر نمودم پس
مصالحهٔ آنحضرت با آنها از جهت مفتضح و رسوا کردن بنی امیّه و سایر مخالفان حضرات ائمّه
است نه از جهت همیشه بودن این مصالحه است حدیث هفدهم سیّد علی بن عبد
الحمید در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی بصیر از حضرت باقر ع در حدیث طولانی روایت
کرده که آنحضرت حدیث را ذکر نمود تا آنکه فرمود بعد از ظهور حضرت قائم قوم بسیاری
از بنی امیّه منهزم میشوند و میگریزند تا آنکه بسر زمین روم میرسند از پادشاه انجا خواهش
میکنند که ما را بمملکت خود راه بده پادشاه میگوید که شما را بمملکت خود داخل نمیکنم مگر
اینکه بدین ما در آئید و از ما دختر بگیرید و بما دختر بدهید و گوشت خوك بخورید و
شراب بیاشامید و خاچها را بگردنهای خودتان بیاویزید و زنّارها بکمر ببندید پس
ایشان این تکالیف را قبول میکنند تا آنکه اهل روم ایشان را داخل شهر خودشان مینمایند
و بعد از آن حضرت قائم باهل روم پیغام میفرستد که بیرون کنید آنان را که داخل
شهر کرده اید اهل روم گویند که این جماعت بدین ما راغب شدند و از دین اسلام
اعراض کردند و بیرون شدند آنحضرت نیز پیغام میدهد که اگر ایشان را بیرون نکنید
هرآینه شمشیر بر شما میکشم و میگذارم ایشان در جواب عرض میکنند که ما را نکش و
خودت در میان ما و شما کتاب خدا را که قرآن باشد حاکم قرار بده آنحضرت فرماید که
من باین راضی شدم پس بخدمت آنحضرت میآیند و قرآن را بر ایشان میخوانند تا گاه
می بینند که در قرآن چنین شرط شده که هرکه از دین اسلام مرتد شد و بنزد کفّار رفت
باید کفّار او را بدست مسلمانان تسلیم نمایند و هرکه از کفّار باسلام میل نماید و مسلمان
شود مسلمانان او را بدست کفّار ندهند پس چون آنحضرت قرآن را میخواند و ایشان
میدانند که این شرط بر آنها لازم شده آن وقت بنی امیّه را بیرون کرده بنزد آنحضرت
میفرستند پس آن بزرگوار مردان ایشان را بقتل میرسانند و زنان آنها را اسیر میکنند و
حضرت باقر ع فرمود بخدا قسم هرآینه آنحضرت و اصحاب او را می بینم که اشرفیها را در

حجفه قسمت میکنند بعد از ان اهل روم بدست انحضرت اسلام قبول میکنند پس انحضرت
مسجدی در انجا بنا میکنند و مردی را از اصحاب خود در انجا نائب و جانشین خود میگرداند و
بعد از ان از انجا بر میگردند. حدیث هجدهم و نیز در ان کتاب بسند خود از جابر بن عبد الله
روایت کرده گفت حضرت باقرؑ فرمود اول کاری که حضرت قائم بان ابتداء میکند اینست که
توریة و عصای موسیؑ و انگشتر سلیمان را که در انطاکیه در مغاره میباشند بیرون میآورد و
بعد از ان فرمود که یاری کننده ترین خلایق با انحضرت در ان زمان اهل کوفه میباشند و فرمود
که نامیدن انحضرت با مهدی بمعنی هدایت کرده شده و راه نموده شده است و چونکه خدای
تعالی راهنمای چیزهای پنهان شده را باو مینماید ازین جهة باو مهدی گفته میشود پس
انحضرت امورات مخفی شده ما را میداند حتی بمرتبه که خلایق او را گنهکار و مقصر
نمیدانند میفرستد و او را حاضر میکند و بقتل میرساند ان بزرگوار بنوعی با سرار خلایق
مطلع میشود که هر که در خانه خود سخن بگوید میترسد از اینکه دیوار در نزد انحضرت بسخن
گفتن او شهادت نماید و نیز فرمود که حضرت قائم سیصد و نه سال خلافت میکند چنانکه
اصحاب کهف این مدت را در مغاره خود شان مکث و درنگ نمودند و زمین را پر از عدل
و داد میگرداند چنانکه پر از جور و ظلم گردیده و خدای تعالی مشرق و مغرب عالم را برای او پیچیده
میگرداند و باو وحی میرسد و بان وحی بامر خدا عمل میکند و رفتار فرماید

حدیث نوزدهم سید علی بن عبد الحمید در کتاب غیبت خود بسند خود از فضیل بن یسار
از حضرت صادق روایت کرده که انحضرت فرمود که خزینه در طالقان است که نه از طلا
است و نه از نقره و بیرقی هست که از روزیکه پرچمش پیچیده شده تا بحال گشاده نگردیده
و پاره مردمان در انجا هستند که دلهای ایشان مانند پاره آهن است و بانها در خصوص
توحید خداوند هرگز بایشان شک عارض نمیشود ایشان از سنگ سخت ترند اگر ایشان را
بکوهها دچار بکنند هر اینه انها را از جایشان بر میکنند و با بیرقهای خود هیچ شهر را
قصد نمیکنند مگر انکه ان را خراب میکنند و در روی اسبهای ایشان زینتهای طلا میباشد
و خودشان را برای برکت یافتن بزین اسب حضرت امام قائمؑ میمالند و انحضرت را بمیان
خودشان میگیرند و خودشان را برای انحضرت سپر میکنند و او را در جنگها محافظت
مینمایند و هرچه که انحضرت میخواهد ایشان برای او کفایت میکنند و در میان ایشان
مردمانی هستند که شبها نمیخوابند و ایشان را در اثنای نماز صدای هست مثل صدای
زنبور از اول شب تا اخر ان در سر پا میایستند و وقتیکه صبح میکنند در بالای اسبهای
خود میباشند ایشان در شبها مانند راهبان و عابدانند و در روزها مانند شیران
و اطاعت ایشان با انحضرت زیادتر است از اطاعت کنیز با اقایش و خودشان مانند

مصباح و فانوس است و دلهای ایشان مانند چراغ است و ایشان از ترس خداوند ترسان
میباشند و خلایق را بشهادت کلمه طیبه دعوت میکنند و ارزو میکنند که در راه خداوند
کشته شوند و شغل ایشان در سخن گفتن یا لثارات الحسین یعنی ای خونخواهان حسین
است و وقتیکه ان لشکر رو بسمتی میگذارند رعب و خوف ایشان از یکماهه راه از پیش روی
ایشان بقلب خلایق می نشیند و انحضرت هر وقت بایشان پیغام میدهد همگی از
ترس و خوف بخدمت انحضرت میآیند و خداوند بانها بامام حق یاری و نصرت میکند
مؤلف میگوید مراد ازین جماعت که درین حدیث ایشان را تعریف و توصیف فرموده
همان سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت قائم است که در ایات و روایات ایشان را
وصف فرموده اند و اما انکه در طالقان هستند بجهت انست که همه از عجمند چنانکه
محمد بن ابراهیم در غیبت خود از ابی جارود از حضرت باقرؑ روایت کرده که فرمود که اصحاب
قائم سیصد و سیزده نفر مردند از اولاد عجم بعضی از ایشان در وقت روز بروی ابر سوار
میشوند و با نامش و نام پدرش و صفتش و نسبش شناخته میشود و بعضی دیگر در
میان رختخوابهای ایشان خوابیده میشوند ناگاه خود شان را در مکه در غیر موسم حج
می بینند و احادیث در تعریف ایشان بسیار است و از اولاد عجم بودن ایشان منافات
ندارد با بودن بعضی از ایشان از اهل مکه و یا مدینه و یا شام و یا عراق از کوفه و بغداد
و یا غیر از اینها زیرا که در اکثر بلاد عرب عجم بسیار ساکن است چنانکه در ولایات عجم عرب بسیار
ساکن است پس در بعضی از اخبار که وارد شده که چند نفر از ان سیصد و سیزده نفر از اهل
مکه هستند و چند نفر از یمن و چند نفر از مدینه و چند نفر از شام و یا غیر از اینها پس
منافات ندارد با بودن همه ایشان از اولاد عجمان. حدیث بیستم حسن بن سلیمان
تلمیذ شهید اول در کتاب مختصر البصائر بسند خود از هشام بن سالم روایت کرده گفت که
حضرت صادق ال محمدؑ فرمود بدرستیکه از برای خداوند عالم در مشرق شهریست نام
ان جابلقا و از برای ان شهر دوازده هزار دروازه هست از طلا و از این دروازه تا بان
دروازه دیگر یک فرسخ راه است و در هر دروازه یک برجی هست و در ان برج دوازده هزار
جهاد کننده و جنگی و قتال نماینده است که همه ایشان سلاح پوشیده اند و شمشیر کشیده اند
و سوار شده اند و منتظر ظهور حضرت قائم ال محمدؑ هستند و بدرستیکه درین زمان امام
و حجت ایشان منم. مؤلف میگوید چنانکه جابلقا شهریست در طرف مشرق که فی الجمله از
احوال اهل ان شهر درین حدیث بیان شده و همچنین جابلسا شهریست در مغرب مثل
شهر جابلقا در بزرگی و حال اهل ان نیز مثل حال اهل ان دیگری است بدون تفاوت و
این دو شهر بودن انها در مشرق و مغرب در بین علماء و اجلاء اهل سنت و شیعه معلوم

ومتحقق است ومشهور ومعروف وصاحب قاموس که یکی از علماء عامه است در قاموس فرموده جابلص بفتح باء ولام یا سکون ان لام شهریست درمغرب ونیست در عقب ان ادمیزادی وجابلق شهریست درمشرق وجناب حاجی میرزا حسین نوری نوّرالله مرقده درکتاب نجم الثاقب فرموده که علماء شیعه درباب معجزات ائمه علیهم السلام اخبار بسیاری که متواتراست بحسب معنی نقل نموده اند که درطرف مشرق ومغرب دوشهرعظیم است که یکیرا جابلسا ودیگریرا جابلقا گویند بلکه شهرها متعدده واینکه اهل ان شهرها ازانصار حضرت قائم علیه السلام اند وبا انحضرت ظهور میکنند وبراصحاب سلاح سبقت میجویند وپیوسته ازخدا یتعالی مسئلت میکنند که ایشان را ازانصار دین خود قرار دهد واینکه ائمه علیهم السلام دراوقات معینه نزد ایشان میرفتند واحکام دین را بآنها میاموختند وعلوم وحکمت خدا را بایشان تعلیم میکردند وایشان ازعبادت کلال وملال نگیرند تلاوت میکنند کتاب خداوند را بهمان نحویکه نازل شده وبایشان تعلیم نموده اند آن نحو قران را که اگر بمردم غیرازایشان بخوانند هرآینه کافرمیشوند بآن وانکارکنند ان را واینکه ایشان سؤال میکنند ازائمه ازچیزی ازمطالب قران که نفهمیدند آن را پس چون خبردهند ایشان را بآن مطلب منشرح میشود سینه هاء ایشان بجهت انکه میشنوند ازائمه وایشان صاحب اسرارند وپرهیزکاران ونیکان هرگاه ببینی ایشان رامی بینی خشوع ومسکنت وطلب انچه نزدیک میکند ایشان را بخداوند وعمرایشان هزار سال است وآنهایند پیران وجوانان وچون جوانی ازایشان پیریرا ببیند می نشیند درنزد او نشستن بنده وعبد وبرنمیخیزد مگرباذن او وانتظار میکشند ظهور قائم را وازخداوند میخواهند که انحضرت را بایشان بنماید وبرای ایشان راهی است که بسبب آن راه داناترند ازجمیع خلایق بمرادات امام پس هرگاه امرفرماید امام ایشان را بامری پیوسته ایستادگی دارند درعمل بآن تاانگاه که ایشان را بغیران امرفرماید وایشان اگرحمله اورند برمابین مشرق ومغرب ازخلایق دریکساعت ایشان را فانی میکنند اهن دربدن ایشان کارنمیکند وبرای ایشان شمشیراست ازاهن غیرازاین اهن که اگربزند یکی ازایشان شمشیرخودرا بکوهی ان را قطع کند وازهم جدا نماید وبا ایشان امام جهاد میکند باهند ودیلم وترک وکرد وروم وبربر وفارس ومابین جابلسا وجابلقا را وارد نمیشوند براهل دینی مگرانکه میخوانند ایشان را بسوی خداوند وبسوی اسلام و اقرار بحضرت رسول خدا وتوحید وولایت اهل بیت پس هرکس ازایشان که اجابت نمود وداخل شد دراسلام او را بحالش میگذارند وامیری ازایشان برایشان مقرر مینمایند

وانکه اجابت نکرد واقرارننمود بحضرت رسول خدا ودین اسلام او را میکشند ودر میان ایشان جماعتی هستند که سلاح را ازخود نینداختند وازان وقت انتظارمیکشند ظهورحضرت قائم را وچون امام نزد ایشان نرود گمان میکنند که این ازروی سخط وغضب است ومراقبند آن وقتی را که امام نزدایشان میرود وهرگز شرک بخدا نیاوردند ومعصیت نکردند وازفلان وفلان بیزاری میجویند وغیراینها ازحالات وصفات وکردار انجماعت وصفات واوضاع شهرایشان که دراخبارمشروح شده وبحسب ظاهرشرع مطهر طریقه اهل شریعت نتوان حمل نمود انهمه تفاصیل را برعالم مثال یابرمنازل قلبیه اهل حال چنانکه اهل تاویل میکنند ووضوح وجود این دوشهردرزمین ویادرقطعات منفصله ازان چنانکه بعض محققین احتمال دادند درعصرسابق بمثابه بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام درروزعاشورا درمیان میدان درجمله کلمات شریفه درمقام اتمام حجة میفرمود والله مابین جابلسا وجابلقا پسرپیغمبرے نیست غیرازمن چنانکه درخبری دیدم تمام شد کلام نوری نوّرالله مرقده ودربصائرالدرجات بسندخود ازابن ابی عمیرروایت کرده که حضرت صادق فرمود که حضرت امام حسن فرمود بدرستیکه ازبرای خداوند دوشهراست یکی درمشرق ویکی درمغرب وبرای انها حصاریست ازآهن ودرهرشهرازانها هزارهزار دراست ازطلا ودرهرشهرازانها هفتاد هزارهزارلغت وزبان است واهل هرزبان و لغت بزبان خودش سخن میگوید وزبان دیگری را نمیدانند ومن زبانها ولغتهای ایشان را میدانم ومیشناسم ونیست دران شهرها ونه درمابین انها حجتی وامامی غیرازمن وبرادرم حضرت امام حسین واین حدیث را دربصائربچندین سند وطریق معتبرروایت کرده واز جمله انها روایت ابی سعید است که دربصائرالدرجات روایت کرده که گفت حضرت امام حسن علیه السلام فرمود اگاه باشید بدرستیکه ازبرای خداوند عالمیان یک شهری است درمشرق ویک شهریست درمغرب وبرای هریکی ازین دوشهرسوری وحصاری است ازاهن ودرهرحصاری ازاینها هفتاد هزاردراست ودروازه است ازطلا وازهر دروازه داخل میشود هفتاد لغت وزبان ازلغت وزبان ادمیین وهرلغت وزبان ازانها مخالف زبان دیگراست وزبان هرطایفه غیرزبان طایفه دیگراست ونیست دران زبانها ولغتها زبانی مگرانکه من ان را میدانم ونیست دران دوشهرونه درمابین انها پسرپیغمبری مگرمن وبرادرم حضرت امام حسین ومنم حجة وامام براهل ان دوشهروبراهل مابین انها حدیث بلیست وبکم ایضا دربصائرالدرجات بسندخود ازهشام جوالقی روایت کرده گفت حضرت صادق فرمود بدرستیکه ازبرای خداوند عالم یک شهریست دران طرف دریاے محیط ووسعت ان شهرسیرچهل روزاست برای افتاب ودران شهرقومی است که

ابدا بخداوند معصیت نکرده اند وایشان ابلیس را نمیشناسند وخلق شدن ابلیس را
نمیدانند وما اهل بیت ایشان را ملاقات میکنیم در هر وقت معیّن پس ایشان از ما ائمه
سؤال میکنند از انچه بآن محتاجند واز ما مسئلت دعا میکنند وما بایشان تعلیم میکنیم
واز ما سؤال میکنند که حضرت قائم ما کی ظهور خواهد کرد ودر ایشان عبادت وجدّ و
جهد شدیدی است وبرای شهر ایشان دروازه ها است وما بین ان دروازه ها صد فرسخ
است وبرای ایشان تقدیس وجدّ وجهد شدید است در عبادت خداوند واگر ایشان را
شما ها ببینید البتّه عمل وعبادت خودتان را در نزد عبادت ایشان حقیر میشمارید زیرا
که مردی از ایشان میشود که یکماه نماز میکند وسر خودش را از سجده بر نمیدارد وطعام
ایشان تسبیح خداوند سبحان است ولباس ایشان از ورق وبرگ درختان است وروی
ایشان نورانی است وزمانیکه یکی را از ما اماما ن دیدند اورا بزبان خود از جهت اشتیاق
وتعظیم میلیسند وبر سر او جمع میشوند واز علوم واثار واخبار ما اخذ میکنند وان را تبرّک
میدانند واز برای ایشان انین وناله ایست در وقت نماز ایشان زیادتر از صدای بادِ تند
ودر میان ایشان جماعتی است که از روز اوّل سلاح را بر زمین نگذاشتند ومنتظر قائم ما
میباشند واز خداوند میخواهند که حضرت قائم را بایشان بنماید وعمر هر یکی از ایشان هزار
سال است وقتیکه ایشان را می بینی خشوع ومسکنت را می بینی در روی ایشان وطلب
میکنند از خدا انچه را که ایشان را نزدیک میکند بسوی او وزمانیکه ما ائمه چند روز
از ایشان تأخیر کردیم گمان میکنند که جهت این نرفتن ما بانجا برای غضب است بر ایشان
ومنتظر همان وقت میشوند که ما در ان وقت بنزد ایشان میرویم وایشان سستی وملال
نمیکنند وقرآن را تلاوت میکنند بان نحویکه ما تعلیم کرده ایم وبدرستیکه در انچه ما
تعلیم ایشان نمودیم چیزی هست که اگر بمردم تلاوت شود هر اینه کافر میشوند بآن وانکار
میکنند ان را وسؤال میکنند از ما از انچه وارد میشود بر ایشان از ایات قران که نمیدانند
ان را پس وقتیکه ما خبر دادیم بایشان از ان چیز سینهٔ ایشان شرح میشود وشرح صدر
بر ایشان حاصل گردد از جهت انچه از ما شنیدند واز خداوند مسئلت میکنند زیاد ماندن
ما را از خداوند واین را که ما را مفقود نکنند ومیدانند که نعمت از خدا است بر ایشان
ومنّت خداوند بر ایشان بزرگ است از جهت انچه ما بر ایشان تعلیم میکنیم وزمانیکه خروج
حضرت قائم ما ظهور کرد ایشان با او خواهند بود ودر ان وقت با همدیگر سبقت میگیرند
در اخذ سلاح واز خداوند مسئلت میکنند که ایشان را قرار بدهد از انصار دین خود
با حضرت قائم ودر میان ایشان پیران وجوانان میباشند وقتیکه جوانی از ایشان پیر را
دید در پیش او می نشیند مثل عبد ذلیل وبر نمیخیزد تا انکه امر کند اورا واز برای ایشان

راهی ست که ایشان بآن عالمند بمراد امام علیه السّلام از جمیع خلق پس وقتیکه بر ایشان امر
کرد امام قائم ودائم میشوند در ان امر همیشه تا انکه امام ایشان را امر کند بغیر ان وهرگاه
ایشان وارد شوند بر ما بین مشرق ومغرب از خلق هر اینه فانی میکنند ایشان را در ساعت
واحده واهن بر ایشان کارگر نمیشود واز برای ایشان شمشیرها است از اهن که غیر این اهن
است اگر یکی از ایشان بان شمشیرها بزند بر کوهی هر اینه ان را دو نیم میکند وحضرت قائم
با همراهی ایشان جهاد میکند با اهل هند ودیلم وکرد وترک وروم وبربر وما بین جابلقا
وجابلسا وان جابلقا وجابلسا دو شهر است یکی در مشرق ودیگری در مغرب وما بین
انها را تصرف میکنند وبهر قوم که میرسند انها را بسوی خدا واسلام وبسوی اقرار بمحمد واله
صلوات الله علیهم دعوت میکنند وهر که از این مردمان اقرار نکند باسلام وایمان ودین
خداوند اورا میکشند تا انکه باقی نماند در ما بین در مشرق ومغرب وانچه درین طرف کوه
قاف هست احدی مگر انکه اقرار میکند باحکام اسلام مؤلّف میگوید ازین حدیث شریف
معلوم میشود که این شهریکه اهل ان را وصف کرده ووصف ان را بیان فرموده غیر شهر
جابلقا وجابلسا است وایضاً در بصائر الدّرجات بسند خود از عجلان ابی صالح روایت
کرده گفت که از حضرت صادق سؤال کردم از قبّهٔ حضرت ادم وعرض کردم که این اسمان و
زمین که ما در ان هستیم قبّهٔ ادم است فرمود اری واز برای خداوند قبّه های کثیره و
بسیاری هست اگاه باش بدرستیکه در عقب این مغرب شما سی ونه مغرب است در
حالتیکه زمین بیضا است وپر است از خلق وایشان بنور ما اهل بیت روشنائی مییابند
ویک طرفة العین بخداوند گناه نمیکنند ونمیدانند که خداوند ادم را خلق کرده یا نه وایشان
تبرّی میکنند از فلان وفلان پس بخدمت انحضرت عرض کردند چگونه از انها تبرّی
میکنند وحال انکه ایشان نمیدانند که ادم خلق شده یا نه پس انحضرت فرمود بان سؤال کننده
که ایا ابلیس را میشناسی عرض کرد نمی شناسم مگر انکه ان را شنیده ام حضرت فرمود ایا تو
مأمور شده بر لعنت کردن بر او وتبرّی نمودن از او یا نه عرض کرد بلی مأمور شده ام بر لعنت نمودن
بر او حضرت فرمود پس همین نحو است امر ایشان در لعنت وتبرّی کردن از فلان وفلان
وایضاً در بصائر الدّرجات ودر منتخب البصائر بسند خودشان از جابر روایت کردند گفت
از حضرت باقر شنیدم میفرمود بدرستیکه در عقب وان طرف این افتاب شما چهل
افتاب است ودر بین افتابی تا بافتاب دیگر چهل سال راه است ودر ان زمینها خلق ومخلوقات
بسیاری است وایشان نمیدانند که خداوند ادم را خلق کرده یا نه وبدرستیکه ایشان الهام
شده اند چنانکه زنبور عسل الهام شده بر لعنت فلان وفلان در هر وقت از اوقات و
بتحقیق بر ایشان ملائکه موکّل است که هر وقت لعنت نکنند ایشان را عذاب میکنند وازین

قبیل احادیث در کتاب سماء و عالم بحار بسیار است و آن در نزد حقیر نیست تا آنکه جمله از
آنها را ذکر نمایم و این چند حدیث را از جلد هفتم بحار نقل کردم و از آنچه در حدیث بیست و
بیست و یکم و آنچه در ذیل اینها بود معلوم میشود قوت انصار حضرت قائم و تصرف آن
حضرت در همه روی زمین و برداشتن جمیع ادیان را و ایضاً از اینها واضح میگردد
رفع استبعاد جزیره خضراء و سائر جزیرهای اولاد حضرت قائم چنانکه در باب دهم
در حکایت چهلم دفع شبهه کردیم و اما جواب استبعاد وجود این بلاد و دفع شبهه
از وجود این عوالم چنانکه از بعضی معاندین و از جمعی از صوفیین نقل شده پس همان
پنج جواب است که در ذیل حکایت جزیره خضراء بیان کردیم و در اینجا کلام را طول نمیدهم
بذکر همه آنها و حاصل این استبعاد و شبهه در وجود این بلاد و عوالم ناشی است از
قادر ندانستن خداوند قادر علی الاطلاق و تکذیب کردن حضرات ائمه علیهم السلام
در آنچه بآن اخبار میفرمایند و اما اثبات قدرت خداوند قادر مطلق پس در باب
توحید که اول اصول الدین است واضح شده و منکر قدرت و قادر بودن خداوند
منکر اصل اصول الدین است و آنکس قابل سؤال و جواب نیست و منکر واضحات را
نمیشود جواب داد و جماعت حکما و علماء اهل هیئت و نجوم باتفاق میگویند که
این ستارهای بسیار که عدد آنها را بغیر از علام الغیوب کسی نمیداند هر یکی چند مقابل
و برابر زمین است و ستاره سها که از همه ستاره‌ها کوچکتر است میگویند چهارده
مقابل زمین است پس چرا قدرت خدا را در بزرگی و وضع ستارگان منکر نمیشوند و
یکنفر عالم ماهر در خراسان در یک مجلس نقل کرد که حقیر هم در آنجا بودم و گفت که
عرش خداوند عالم چندین هزار قائمه دارد و از هر قائمه اش چندین هزار قندیل آویخته
شده و این آسمانها و زمینها و ستاره‌ها و فلکها و این جن و انس و سائر مخلوقات
که در میان آنها است یک قندیل است از آن قندیلهای چندین هزار و آن عالم
هزارها را معین کرد و حالا در نظر حقیر نیست و سماء و عالم بحار در نزد حقیر نبود تا
آن حدیث را پیدا کنم پس وقتیکه خداوند این همه قدرت دارد پس چرا در وجود جابلقا
و جابلسا و غیر از آنها از شهرها و عالمها و وجود آفتابها و ماهها استبعاد و شبهه کرد
و جهت این شبهه نیست مگر ندیدن آن شهرها و عالمها پس چنانکه مردم اهل نجوم
و هیئت میان ستاره‌ها را ندیدند و بآنجاها نرفتند پس همچنین این شهرها و عوالم
مذکوره در این احادیث بسیار و مستفیضه و اما تکذیب ائمه در خبر دادن
بآن شهرها و عوالم پس آن هم مثل تکذیب قادر بودن خداوند است و جواب این
این انکار و تکذیب ایضاً در اصول الدین در کتب علماء ماهرین و عارفین و اساطین

دین معلوم شد و امامت ائمه دوازده نفر مثل آفتاب در آسمان روشن و واضح و مبرهن
گردید و امامت و عصمت ایشان نظیر نبوت حضرت رسالت پناهی شد و اما انکار این
اخبار که از ائمه اطهار صادر شده چنانکه بعضی از معاندین گفته اند پس جواب آن نیز واضح
است زیرا که این اخبار را از روات ثقات نقل شده و در کتب معتبره ثبت و ضبط گردیده و بطرق
استفاضه بلکه بتواتر معنوی در هر عصر روایت شده و اصحاب ائمه آنها را نقل کردند در کتاب
خودشان مثل محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات که آن کتاب را در زمان امام حسن عسکری
نوشته و صاحب اسرار آنحضرت بوده و غیر از او از سائر علماء و اصحاب اسرار ائمه که اینجا مقام بیان
شأن ایشان نیست و در کتب رجال علماء ابدال بیان شده و اما تأویل آن شهرها و عالمها
بعالم مثال و مراتب قلبیه اهل حال با تصدیق این اخبار چنانکه بعضی از صوفیه کردند پس
قباحت این بدتر و عیب این زیادتر است زیرا که اگر این تأویل درست باشد پس ما باین تأویل
کننده میگوئیم که لعنت خداوند و انبیاء و اولیاء و جمیع انس و جن بر او باد و اگر او بگوید که چرا
بمن لعنت میکنید میگوئیم مراد ما از لعنت اظهار مودت است و با او میگوئیم که خداوند ترا
در قعر جحیم با شیطان رجیم حشر نماید و تأویل میکنیم این کلام را در مقام تعرض او بما باینکه
مراد ما از جحیم منزل خوب و از شیطان زن خوش رو است و کسی با او میگوید که زن ترا و بچه
چنین و چنان بکنند و تأویل میکند باینکه بزن و فرزند او مهربانی کند و جواب دیگر آنکه
اگر این تأویل درست باشد هر آینه این در جمیع احادیث و اخبار و در کل احکام اسلام
میآید پس باعتقاد این صوفی باید زنا و لواط بزن و فرزند او حرام نباشد و اگر او کسی را با زن
و فرزند خود دید نباید با او تعرض کند و بگوید این حرام است زیرا در جواب او زنا و لواط کننده
میگوید که مراد از قول پیغمبر که حرام است یعنی ثواب است و اگر کسی تمامی مال او را از دست او
بگیرد او نگوید حضرت رسول این غصب را حرام فرموده زیرا که آنکس میگوید که تو تأویل کننده
هستی و من حرام بودن غصب را تأویل میکنم بشلغم و چغندر خوردن و هکذا در تمامی
محرمات و تصرفات پس معلوم شد که تأویل اخبار بدون شاهد از دین بیرون شدن
است و بالمره از شریعت دست برداشتن است پس از اینجا معلوم شد که تأویل عذاب دوزخ
و حور و قصور جنة و شدت قیامت و سائر عقبات و درجات و درکات کفر محض و زندقه
صرف است و از دین خداوند اعراض و ائمه را تکذیب کردن است حدیث بیست و دوم در
کمال الدین و علل الشرایع بسند خودش از سدیر روایت کرده گفت حضرت صادق فرمود
یا سدیر برای قائم ما غیبتی میشود زمانش طولانی عرض کردم که سبب آن چیست فرمود
که خداوند ابا و منع دارد از اینکه سنتهای پیغمبران در غیبتهای ایشان در ماده حضرت
قائم نکند یا سدیر ناچار است از اینکه بقدر مدت غیبتهای ایشان غیبت نماید چنانکه

خداوند تعالی فرموده لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی همه سنتهای پیغمبران سلف وگذشته
درمادهٔ شما جاری میشود حدیث بیست وسیم ایضا صدوق دران کتاب بسند
خود از عبد الله بن فضیل روایت کرده گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که این امر را
غیبتی باید باشد تا انکه کسانی که اهل باطلند دراثنای ان غیبت درحق انحضرت شک و
ریب بکنند عرض کردم فدایت شوم سبب انداختن ایشان بشک وریب چیست فرمود سبب
ان امریست که درکشف کردن ان ازخداوند برای شما ماذون نشده ایم عرض کردم پس در
غیبتش وجه حکمت چیست فرمود وجه حکمت درغیبتش همان وجه حکمتی است که در غیبتهای
سایر حجج خداوندست که درزمان گذشته مدت مدیدی ازنظرها غایب گردیدند بدرستیکه
وجه حکمت درغیبت قائم ما ظاهر نمیشود مگر بعد از ظهورش چنانکه وجه حکمت کردهای
خضر مانند کشتی شکستن وطفل را کشتن ودیوار را برپا داشتن برای حضرت موسی ظاهر
نشد مگر دروقت مفارقت شان ازهمدیگر ای پسر فضیل این امر امریست ازامورات مخفی
خداوند وسریست ازاسرار او وغیبی است ازغیبهای او وقتی که ما اعتقاد نمودیم براینکه
خداوند حکیم است هرآینه تصدیق میکنیم این را که همه افعال وکردهها او بروجه حکمت
صادر است هرچند یکه ان وجه حکمت برای ما معلوم نباشد حدیث بیست وچهارم
درکتاب خرایج ازکلینی او از اسحق بن یعقوب روایت کرده که گفته که از ناحیهٔ مقدسه
بتوسط محمد بن عثمان برای من بیرون امد اینکه علت وسبب غیبت را که پرسیدی بیان
میکنم لکن دیگر با از این قبیل سوالها نکنید زیرا که خداوند درکلام خودش فرموده
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیَاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ یعنی ای انکسانیکه ایمان اورده اید
مپرسید ازپارهٔ چیزها زیرا که اگر انها بشما اظهار کرده شود هرآینه شما را غمگین واندوهناک
میکند بعد ازان فرموده بود دران توقیع که علت غیبت من اینست که هیچیک از پدران
من نشد مگر اینکه بیعت سلطان جائر وظالم وجابر زمان خود بگردنش واقع گردید و
اما من پس ظاهر میشوم درحالتیکه احدی را ازطاغیان وطغیان کنندگان درگردن من
بیعتی نمیباشد وکیفیت منتفع شدن بوجود من درایام غیبتم مانند منتفع شدن است
با فتاب دروقتیکه ابر آن را ازنظرها پوشیده باشد بدرستیکه من درزمان غیبت خودم
باعث امان اهل زمینم چنانکه ستارگان باعث امان اهل اسمان است وبعد ازین در
سوال کردن را ازپارهٔ چیزها که بشما فایده ندارد ببندید وخودتان را در دانستن چیزهای
که بآن مکلف نشده اید بمشقت میندازید دعا را درخصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا
که این دعا باعث فرج یافتن شما است والسلام علیک یا اسحق بن یعقوب واین نسخه توقیع
بود حدیث بیست وپنجم ایضا درکمال الدین بسند خودش از محمد بن نعمان روایت

کرده که او گفته حضرت صادق فرمود که نزدیکتر بودن بندگان بخدا وخوشنودتر بودن
او از ایشان دروقتی است که حجت خداوند را مفقود نمایند وبرای ایشان ظاهر نشود
واز ایشان پنهان گردد بنوعی که مکان او را ندانند وباوجود این بدانند که حجج وبینات
خداوند باطل نشده پس دران اوقات صبح وشام منتظر فرج باشند وشدیدترین
غضب خداوند بردشمنانش اینست که حجت خود را ازمیان ایشان بردارد بنوعی که
برایشان ظاهر نشود دراینحال خداوند میداند که دوستانش درخصوص حجت او شک
نمیکنند اگر بدانند که ایشان دراین باب ودرغیبت حجت خداوند شک میکنند هرآینه
یک طرفة العین حجت خود را از ایشان غایب نمیگرداند مؤلف میگوید ازین حدیث
شریف معلوم میشود که غیبت امام علیه السلام ازبرای دوستان سبب زیادتی رحمت
خداوندست وازبرای دشمنانش باعث شدت غضب اوست ویکی از علتهای غیبت
همین است که برای مؤمن زیادتی رحمت باشد وازجهت غیر او شدت غضب شود
چنانکه بعضی ازعلتهای ان را دردوحدیث سابق بیان فرموده که جهت غیبت ثابت
نشدن بیعت ظالمان است بگردن انحضرت ویا جاری کردن خداوندست سنتهای
پیغمبران گذشته را درمادهٔ انحضرت چنانکه درحدیث بیست ودوم وبعد ازان بود
با بیان انکه وجه حکمت اصلی درغیبت امام قائم ظاهر نمیشود مگر بعد ازظهور انحضرت
وحاصل کلام اینست که علت غیبت ان بزرگوار بسیار است بعضی ازانها را اصلا ائمه بیان
نکردند وان علت بعد ازظهور انحضرت ظاهر خواهد شد مثل ظاهر شدن کردهای
خضر برای موسی وبعضی ازانها را حضرات ائمه ازبرای بعضی ازاصحاب خود در بعضی از
مقامات بحسب استعداد آن راوی بیان کرده اند ودربعضی اوقات ازبرای بعضی از
اصحاب ابدا بیان نفرموده اند پس اصلا منافات دربین این احادیث ندارد زیرا که
بعضی ازروات ابدا قابلیت فهمیدن علت غیبت انحضرت راندارد وازین جهت امام
باو میفرمود که علت ان درنزد خداوند است وبعضی ازایشان فی الجمله قابلیت دارد که
بعضی را بداند واز این جهت امام بعضی را بآن شخص میفرماید وبعضی ازایشان استعدادش
زیادتر است وازین سبب برای او جملهٔ ازآن علتها را میگوید پس ابدا دراین احادیث تعارض
ومنافات ندارد وبعضی ازآن علتها که بیان شده مناسب حال ان راوی است که ان را
روایت کرده نه انکه علت غیبت همان است که دران روایت است فقط چنانکه بعضی ازاعلام
چنین خیال کرده ودربین احادیث منافات وتعارض فهمیده است
حدیث بیست وششم ایضا درکمال الدین بسند خود اززرارة روایت کرده که گفت از
حضرت صادق شنیدم میفرمود که ان طفل یعنی حضرت قائم آل محمد قبل ازانکه بامر امامت

قیام فرماید باید غایب شود عرض کردم که سبب غیبت او چیست فرمود میترسد و بدست خود اشاره فرمود بگردن خود یعنی میترسد از اینکه گردن آنحضرت را بزنند و فرمود بعضی از مردم میگویند که او در آن وقتیکه پدرش وفات یافت وفات کرد و نسل پدرش منقطع شد و بعضی میگویند که دو سال قبل از وفات پدرش متولد گردید پس اینگونه شکها را در خصوص او میکنند و بر خداوند لازم است که اینگونه مخلوقات را امتحان نماید بغایب شدن او و تا آنکه اهل باطل درین وقت شک و ریب خودشان را بروز بدهند و اظهار نمایند و درین حدیث شریف بدو علت غیبت اشاره فرموده یکی امتحان مردم تا آنکه شک کنندگان در خصوص آنحضرت شک شان را ظاهر نمایند و خوب و بد ایشان بروز کند و مؤمن از غیر مؤمن تمیز داده شود و یکی دیگر ترس آنحضرت است از دشمنان دین و احادیث بسیار درین معنی وارد گردیده که آنحضرت از جهت ترس بر خود غایب شد چنانکه در کتاب مذکور از راوی مزبور روایت کرده که گفت حضرت صادق فرمود که قائم باید غیبت کند عرض کردم که سبب غیبت او چیست فرمود که از نفس خود میترسد و ایضاً از زرارة روایت نموده که حضرت صادق فرمود که این طفل را یعنی حضرت قائم را قبل از قیام بامر امامت غیبتی خواهد بود عرض کردم چرا فرمود که از کشته شدن خود میترسد و در روایت دیگر صادق آل محمد فرمود که قائم را پیش از ظهورش غیبتی خواهد شد زرارة گفت عرض کردم سبب آن چیست فرمود که از کشته شدن میترسد و در روایت دیگر زرارة از حضرت باقر روایت کرده که فرمود قائم را پیش از آنکه بامر امامت و خلافت قیام نماید غیبتی خواهد شد و او کسی است که دیگران میراث او را مطالبه خواهند نمود عرض کردم که سبب این غیبت چه میشود فرمود میترسد و بدستش بشکم خود اشاره نمود یعنی از کشته شدن میترسد و احادیث دیگر نیز درین مضمون از زراره وارد است و از جهت صحیح بودن اینها و زیاد بودن اخبار ترس مرحوم شیخ الطایفه اعلی الله درجاته در کتاب غیبت فرموده و این عین ترجمه عبارت اوست بنا بر آنچه در بحار نقل کرده که علتی نیست که از ظهور آنحضرت مانع شود مگر ترسیدن او از کشته شدن زیرا که اگر مانع غیر ازین امر دیگر بود هر آینه استتار و پنهانی آنحضرت جایز نمیشد بلکه ظاهر میشد و بانواع مشقت و اذیت متحمل میگردید زیرا که بلندی مراتب ائمه و همچنین انبیاء علیهم السلام و تعظیم شان ایشان از این است که در جنب رضای خداوند بمشقتهای بزرگ متحمل شده اند تمام شد آنچه اراده کرده‌ایم از نقل کلام آن بزرگوار و کلام او بسیار طول دارد و عمده اش این بود مؤلف میگوید که این کلام درین مقام از جمله اشتباه و اوهام است زیرا که علت غیبت را منحصر

دانسته بترس آنحضرت و گفته اگر مانع از ظهور او غیر از ترس بود غیبت برای او جایز نبود و این فرمایش او از چند وجه فاسد است اما اولاً از جهت اینکه همان کلام او منافات دارد با احادیث متواتره کثیره که دلالت دارند بر اینکه علت غیبت آنحضرت منحصر بترس او نیست بلکه غیر از ترس علت دیگر نیز دارد چنانکه در حدیث بیست و دوم و بعد از آن تا حدیث بیست و ششم ذکر شد و بعد ازین هم در احادیث آینده ذکر خواهد شد و بعضی از آن علتها در بابهای گذشته گذشت و آنها را اعاده نمیکنیم پس با وجود این همه اخبار صحیحه در بیان علت غیبت چطور گفته میشود که علت آن ترس است فقط نه غیر از آن پس چنانکه اخبار ترس بسیار و صحیح است و همچنین احادیث غیر از ترس از سایر علتها بسیار و صحیح و با اعتبار است و اما ثانیاً از جهت آنکه این کلام ضد آیات و روایات متواترات است زیرا که در همه آنها وعده داده خداوند و ائمه بر اینکه در وقت ظهور آنحضرت خداوند قادر مطلق بر آنحضرت نصرت و یاری خواهد کرد چنانکه این مطلب در باب خصایص آنحضرت که چهل خاصیت بود و در باب چهل آیه که در شان آنحضرت نازل شده بود تفصیلاً بیان کردم و نیز در این باب در حدیث بیستم و بیست و یکم ذکر کردم پس با وجود منتظر بودن لشگری خداوند از مرده‌ها و زنده‌ها و ملائکه و اجنه و اهل جابلقا و جابلسا و غیر از ایشان بظهور حضرت حجت بن الحسن و یاری کردن همه آنها بآن بزرگوار و انتظار کشیدن ایشان وقت ظهور او را چطور میشود گفت که آنحضرت از ترس ظاهر نمیشود و از کشته شدنش میترسد و با این همه استعداد که آنحضرت دارد و در وقت ظهورش برای او آماده خواهد شد و بلکه قبل از وقت ظاهر شدنش مهیا شده است چطور بعقل عاقل میرسد و از کشته شدنش واهمه میکند حاشا ثم حاشا و اگر آنحضرت هیچ یاری و انصاری نداشته باشد از ملائکه و نه از اجنه و نه از مرده‌ها و نه از سیصد و سیزده نفر از اولاد عجمها که از طالقان میآیند و نه از اهل جابلقا و جابلسا هر آینه برای نصرت او کافی است اهل آن شهر که در آن طرف دریای محیط است چنانکه در حدیث بیست و یکم احوال و صفات ایشان بیان شد زیرا که در آن حدیث صحیح فرمود که ایشان در یکساعت اهل دنیا را فانی میکنند اگر خواسته باشند پس بآن مراجعه بکن تا آنچه ما گفتیم واضح شود و بلکه میگوییم اگر ایشان نیز نبوده باشند خود حضرت صاحب الامر علیه السلام با ذوالفقار تمامی کفار را بدار البوار روانه میکند و از هیچ لشگری و جمعیتی نمیترسد زیرا که او ذخیره خداوند و ید قدرت اوست و خونخواه تمامی انبیاء و اولیاء و ائمه علیهم السلام و وارث و قائم مقام همه ایشان است و با وجود اینها چطور ممکن و متصور

میشود ترس بر آن بزرگوار حدیث بیست وهفتم ایضاً در کمال الدین بسند خودش از
حسن بن فضال از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا
شیعه را می بینم که امام چهارم را از اولاد من نایاب ومفقود کرده اند ودر آنحال برای
خودشان چراگاه وجای آرامی واستراحت میطلبند ونمییابند عرض کردم یا بن رسول الله
سبب اضطراب وبی آرامی ایشان چه میشود فرمود که امام آنها غایب وپنهان گردد عرض
کردم که علت غیبت او چیست فرمود اینست که در وقت ظهورش احدی را در گردن او بیعتی
نباشد مؤلف میگوید درین حدیث علت غیبت را بیعت نکردن آنحضرت بظالمان
قرارداد تا آنکه وقت ظاهر شدن او در گردنش بیعت ظالمی نباشد واخبار بسیار براین
علت دلالت کرده است چنانکه درحدیث بیست وچهارم اشاره براین گردید وایضاً در
کتاب مذکور از ابی بصیر از حضرت صادق روایت کرده که آن حضرت فرمود که حضرت
قائم مبعوث میشود درحالتیکه درگردنش بیعت احدی نمیشود ونیز از هشام بن سالم
از آنحضرت روایت کرده که فرمود قائم قیام میکند درحالتیکه بیعت احدی در گردنش
نیست وباز از ابی بصیر از آن بزرگوار روایت نموده که فرمود ولادت صاحب این امر از
خلایق پنهان میشود تا آنکه در وقت ظهورش بیعت کسی در گردن او نباشد وخداوند کار
او را در یک شب اصلاح میکند پس از این احادیث واضح شد که یکی از علت غیبت
آنحضرت بیعت نکردن او است برظالمین ونبودن بیعت احدی درگردن او است

حدیث بیست وهشتم در کتاب علل الشرایع بسند خود از محمد بن ابی عمیر روایت کرده که
کسی بخدمت حضرت صادق عرض کرد که چرا حضرت امیر المؤمنین در اول امر با
دشمنان خود جهاد وقتال ننمود فرمود ترک قتالش بجهت آیه بود در کتاب خداوند
لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِینَ کَفَرُوا عَذَاباً أَلِیماً یعنی هرگاه زایل شوند البته ما عذاب میکنیم
بر آنکسانی را که کافر شدند عذاب دردناکی عرض کردم که مراد از کسانیکه زایل میشوند
کیانند فرمود نطفه‌ها مؤمنان است که درصلبهای کافران ودیعه گذاشته شده اند
پس حاصل مضمون آیه وافی هدایت اینست که اگر نطفه‌های مؤمنان از پشتهای کافران
منتقل شوند هر آینه کافران را بعذاب دردناک عذاب میکنیم پس چون امیر المؤمنین
میدانست که در صلبهای دشمنانش نطفه مؤمنان است ازین جهة با ایشان قتال
ننمود وآنها را نکشت وهمچنین است حضرت قائم وظهور نمیکند تا وقتی که امانتهای
خدا یعنی نطفه‌های مؤمنان از اصلاب کافران ومنافقان بیرون آیند وقتیکه آنها
بیرون آمدند آنگاه آنحضرت ظاهر میشود بر دشمنان خداوند وآنها را بقتل میرساند
مؤلف میگوید درین حدیث شریف چند فایده بیان شده اول آنکه امام علیه السلام

عالم است بآنچه در اصلاب وارحام است از نطفه‌ها واولاد وذریات ودر آیه شریفه و
عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَیُنَزِّلُ الْغَیْثَ وَیَعْلَمُ مَا فِی الْأَرْحَامِ این را از علم غیب قرار داده پس از
فرمایش حضرت که فرمود چون امیر المؤمنین میدانست که درصلبهای دشمنانش نطفه‌های
مؤمنان است واضح گردید که امام آنچه در اصلابها است بتأیید خداوند وبتعلیم غیبی او
میداند وعلم داشتن بصلبها مثل عالم شدن است بارحام بلکه زیادتر دوم آنکه
وقتیکه حضرت قائم مثل جدش امیر المؤمنین عالم شد بآنچه در اصلابها است پس وقت
ظهورش وساعت وآن او را میداند زیراکه وقتیکه عالم شد آنحضرت بآنچه در اصلاب
است از ودایع مؤمنین ونطفه‌های کافرین ومنافقین تمام شدن آنها را وبیرون آمدن
ایشان را میداند وبیرون شدن آنها وزایل گشتن ایشان همان وقت ظاهر شدن آن
حضرت است واز اینجا معلوم میشود که بعضی اخبار که دلالت دارد براینکه ائمه وقت ظهور
آنحضرت را نمیدانستند تقیه است وامام در این باب از اصحاب خود واز دیگران تقیه نموده
ووقت ظهور را مخفی فرموده از جهت مصالح بسیار وحکمتهای بیشمار فایده سوم آنکه
یکی از علتهای غیبت آنحضرت وظهور نکردن او آنست که مؤمنان از اصلاب کافران و
منافقان وآنها نیز از صلبهای مؤمنان بیرون شوند تا آنکه یک نطفه مؤمنی درصلب
کافری یک نطفه کافری درصلب مؤمن تلف وضایع نشود وبنظر حقیر این علت از بیشتر
علتها مند خلیقش زیادتر است حدیث بیست ونهم شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند
خود از ابراهیم یمانی از حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود ای جماعت شیعه آل محمد
هر آینه امتحان کرده خواهید شد یعنی در زمان غایب شدن حضرت قائم مانند حرکت
سرمه در چشم زیراکه صاحب سرمه میداند که در چه وقت سرمه بچشم او واقع شد ولکن
نمیداند که کی زایل میشود پس یکی از شما خود را در وقت صبح در جاده شریعت ما می بیند
بعد از آن درحالتیکه شب میکند که از شریعت ما بدر رفته وهمچنین شب میکند در
حالتیکه در شریعت ما است وبعد از آن صبح میکند درحالتی که از شریعت ما بیرون رفته
مؤلف میگوید که احادیث بسیار وارد شده که جماعت شیعه در زمان غیبت حضرت
قائم امتحان خواهند شد وسختی خواهند کشید چنانکه در کتاب مذکور از ربیع بن محمد
روایت کرده که گفت حضرت صادق فرمود که هر آینه شکسته میشوید مانند شکسته
شدن شیشه وشیشه بعد از شکستن اگر گداخته شود باز بصورت اول عود میکند
لکن شما مانند شکستن کوزه سفال شکسته میشوید که هرگز بصورت اول بر نمیگردد
قسم بخدا هر آینه از هم جدا کرده میشوید وقسم بخدا هر آینه امتحان کرده میشوید وقسم بخدا
هر آینه بغربال زده خواهید شد چنانکه زوان بغربال از میان گندم بیرون کرده میشود

وکذلک

وگذشت که یکی از علتهای غیبت امتحان شیعه است و بلکه ذکر شد که غیبت آنحضرت طول خواهد کشید تا انکه هرکه ذاتش خبیث است مرتد شود مثل جماعت بابیه وغیر آنها که حالا پیدا شده اند ودین دیگر غیر از دین اثنا عشری اختیار کرده اند وهرکدام یك نامی دارند وبکیی منسوبند

حدیث سی ام شیخ الطایفه در غیبت خود بسند خودش از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده گفت درخدمت حضرت صادق بودم که ناگاه مهزم اسدی بحضور آنحضرت شرفیاب گردید وعرض کرد فدایت شوم جماعتی از من پرسیدند که این امر یعنی قیام قائم کی واقع خواهد شد وهر اینه بسیار طول کشید فرمود ای مهزم وقت قرار دهندگان دروغ میگویند وشتاب کنندگان درین امر هالك میشوند وکسانی که درین باب درمقام تسلیم میباشند نجات میابند وعاقبت امور ایشان بسوی ما بر میگردد ودرین معنی اخبار بسیار وارد شده ووقت قرار دهندگان را تکذیب کردند چنانکه درکتاب مذکور از فضیل روایت نموده که گفت از حضرت باقر پرسیدم که آیا این امر را وقت معین هست فرمود که وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند سه مرتبه این کلام را فرمود ونیز در آنجا از منذر جواز روایت کرده که گفت حضرت صادق فرمود که وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند ما وقت قرار نمیدهیم نه در زمان گذشته ونه در زمان آینده ونیز در آنجا از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت حضرت صادق بمن فرمود که هرکس که برای تو در خصوص این امر یعنی قیام قائم وقت قرار دهد از تکذیب او باك مکن زیرا که ما درین خصوص برای احدی تعیین وقت نمیکنیم ونیز از محمد بن الحنفیه روایت کرده درحدیث مفصل که راوی عرض نمود فدایت شوم آیا این امر را یعنی قیام قائم را وقت معین هست فرمود وقت معین نیست زیرا که علم خداوند بر علم وقت قرار دهندگان غلبه نموده چنانکه خداوند خداوند بحضرت موسی سی شب وعده گذاشت که بعد از سی شب الواح توریه را باو بدهد وآن را بده شب دیگر اتمام نموده وحال آنکه موسی وبنی اسرائیل آن را ندانستند وقتیکه آن سی شب گذشت بنی اسرائیل گفتند که موسی بما فریب داده دروغ گفت پس گوساله پرست شدند لکن علامتی بر قیام قائم ذکر میکنیم وآن اینست که در وقتی که احتیاج خلایق بوجود امام بسیار شد وبعضی ایشان بعضی دیگر را ناخوش داشتند بدون سبب در آن وقت صبح وشام منتظر فرج وامر خداوند باشید

حدیث سی ویکم ایضا شیخ طوسی در غیبت خود بسند خودش از ابی بصیر روایت کرده گفت بخدمت صادق آل محمد عرض کردم که آیا این امر را وقت معین هست که بدفعهای خود را باشتیاق دریافتن آن راحت کنیم فرمود آری وقت تعیین شده بود لکن شما ها آن را فاش کردید وآشکار نمودید بنابراین خداوند مدت دیگر بر آن وقت افزود وایضا درین مضمون اخبار دیگر وارد شده است چنانکه در

کتاب مذکور از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت بخدمت حضرت باقر عرض کردم که حضرت امیر المؤمنین فرمود که تا هفتاد سال شدت وبلا هست ومیفرمود که بعد از بلا وسعت واستراحت است وحال انکه هفتاد سال گذشت وما وسعت واستراحت ندیدیم حضرت فرمود که خدا تعالی این امر را درین هفتاد سال قرار داد وقتیکه حضرت امام حسین را کشتند غضب خداوند بر اهل زمین شدت نمود پس آن را تا بصد وچهل سال تاخیر نمود ما آن را بشما ها خبر دادیم شما آن را پنهان نداشته فاش نمودید وپرده پنهانی را از روی آن برداشتید بحدیکه مشهور گردید پس ازین جهه خداوند آن را ازین وقت تاخیر نمود وبعد ازین دیگر خداوند وقتی در خصوص آن امر بما خبر نداده يَمْحُوا اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ یعنی خداوند هرچیز را که بخواهد محو بکند میکند وهرچیز را که میخواهد ثابت بکند میکند وحقیقت علم در نزد او است ابی حمزه گوید که این حدیث را بخدمت حضرت صادق عرض کردم فرمود صحیح است که بهمین نهج واقع شد که نقل کردی ونیز محمد بن ابراهیم در غیبت خود بسند خود از اسحق بن عمار روایت کرده گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که وقت این امر در سال صد وچهلم هجرت بود لکن آن وقت بشما خبر داده شد شما آن را فاش نمودید ازین جهه خداوند آن را از آن وقت تاخیر نمود

حدیث سی ودوم شیخ طوسی در غیبت خود بسند خودش از محمد بن منصور از پدرش روایت کرده گفت ما جماعتی در خدمت حضرت صادق با هم سخن میگفتیم ناگاه آنحضرت بما متوجه شده فرمود که شما چه میگوئید هیهات هیهات نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر اینه واقع نخواهد شد چیزیکه چشمهای خود را بآن دوخته اید یعنی ظهور حضرت قائم تا وقتیکه بغربال زده شوید نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر اینه آنچه که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نمیشود تا وقتیکه از همدیگر تمیز بیابید نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر اینه چیزی که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نخواهد شد مگر بعد از یاس وناامیدی نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر اینه چیزی که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نخواهد شد تا وقتیکه اظهار نماید شقی شقاوت خود را وسعید سعادتش را ونیز در آنجا روایت کرده از عبد الرحمن سیابه که حضرت صادق فرمود که حال شما چگونه میشود در وقتیکه بی امام بمانید واز علم وهدایت او بهره ور نشوید وبعضی از شما از بعضی دیگر تبری ودوری نماید در آن وقت از همدیگر تمیز میابید وامتحان کرده شده میباشید وبغربال زده میشوید ودر آنحال سالها با هم مختلف میشوند یعنی قحطی بهم میرسانند وبا انکه در هر سال یك نوع حادثه نازل میشود در آن اوقات در اول

یك روزی از روزها امارتی وسلطنتی بهم میرسد ودر آخر همان روز قتلی وقحطی اتفاق میافتد وازین قبیل احادیث بسیار است ومضمون انها اینست که در زمان غیبت حضرت قائم برای شیعه سخت خواهد گذشت ومردم آن زمان امتحان خواهند شد وسعید و شقی از همدیگر تمیز خواهند یافت وگرانی واختلاف خواهد شد

حدیث سی وسیم محمد بن ابراهیم در غیبت خود بسند خودش از حسن بن علی از برادرش روایت کرده گفت که در خدمت حضرت صادق سلاطین وپادشاهان بنی فلان یعنی بنی عباس را ذکر نمودیم آنحضرت فرمود که خلایق را هلاك نمود یعنی اعتقادشان را ضایع نکرد مگر تعجیل ایشان در خصوص این امر بدرستیکه خداوند بسبب تعجیل بندگان تعجیل نمیکند زیراکه این امر را یعنی قیام قائم را وقتی است باید در آن وقت ظاهر شود اگر بندگان آن وقت را دریابند نمیتوانند که آن امر را یکساعت از آن وقت پیش وپس نمایند واین حدیث دلالت دارد براینکه تعجیل کردن خوب نیست وبلکه مذموم است ونظیر این روایت حدیث ابراهیم است که در اینجا روایت نموده گفت بخدمت ابی الحسن موسی کاظم عرض کردم که فدایت شوم پدرم بانتظار این امر یعنی قیام حضرت قائم وفات نمود ومن هم باین سن رسیده ام که می بینی آیا بمیرم وخبری در این باب از تو نشنوم فرمود یا ابا اسحق آیا تعجیل میکنی عرض کردم بلی بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه تعجیل دارم وچگونه تعجیل نکنم وحال آنکه سنم باینجا رسیده است که می بینی فرمود یا ابا اسحق آگاه باش قسم بخدا هر آینه این امر واقع نمیشود تا وقتیکه از یکدیگر تمیز بیابید وامتحان کرده شده باشید وتا اینکه باقی نماند در این اعتقاد از شما مگر جمع قلیلی بعد از آن کف دست مبارکش را کوچك نمود یعنی جماعتی که در این اعتقاد باقی میباشند در قلت وکمی بقدر اینست

حدیث سی وچهارم حسن بن سلیمان در کتاب مختصر البصائر گفته که روایت شده است اینکه بخط شریف امام حسن عسکری یافته شد حدیثیکه ظهورش اینست که بقدمهای نبوت ورسالت بمراتب بلند حقیقت قدم گذاشتیم حدیث را سنجیده تا اینکه فرموده بزودی برای شیعیان چشمهای آب حیوان بعد از چشیدن عذاب آتش نیران ظاهر میشوند یعنی بعد از ابتلای ایشان بشداید ایام غیبت که مانند آتش نیران است لذا یذفرج بظهور حضرت قائم ما اهل بیت که بمنزلهٔ چشمهای آب حیوان است برای ایشان میسر خواهد شد در وقتی که از سالها بقدر عدد الٓمٓ وطٰهٰ وطٰسینها بگذرد مؤلف میگوید در این حدیث شریف وقت ظهور حضرت قائم اهل بیت را برمز واشاره تعیین فرموده و عدد سالهائی که بعد از انقضاء انها آنحضرت ظهور خواهد کرد در عدد حروف

اوایل پنج سوره معین کرده که الٓمٓ وطٰهٰ وسه طٰسینها باشند ونظیر این حدیث است آن روایتی که محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از ابی لبید مخزومی روایت کرده او گفته که حضرت امام محمد باقر علیه السلام بمن فرمود ای ابا لبید بدرستیکه از بنی عباس دوازده نفر بسلطنت میرسند چهار نفر ایشان بعد از هشتم ایشان کشته میشوند نصیب یکی از آن هشت نفر درد گلو است که او را گلوگیر نموده میمیراند ایشان طائفه اند عمر ایشان کوتاه ومدت سلطنت شان کم وشیوه وسیرت ایشان خبیث از ایشان فاسق کوچکی هست ملقب بهادی وناطق وغاوی ای ابا لبید که در هر حروف مقطعه قرآن علم بسیاری هست بدرستیکه خدایتعالی الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتَابُ را نازل فرمود آنگاه حضرت محمد صلی الله علیه وآله قیام نمود تا آنکه نورش ظاهر وکلمه اش ثابت گردید ومتولد شد در روزی که متولد گردید ودر روز ولادتش از ابتدای خلقت آدم ششهزار ویکصد وسه سال گذشته بود بعد از آن فرمود که این معنی از حروف مقطعهٔ قرآن در وقتیکه آنها را بدون تکرار بشماری واضح وآشکار است وعدد حرفی از آن حروف نمیگذرد مگر اینکه در وقت گذشتن آن مردی از بنی هاشم بسلطنت قیام میکند بعد از آن ابتدای ظاهر شدن حضرت امام حسین الٓمٓ الله بود ووقتیکه مدتی که بظهور آن بزرگوار متعلق بود بسر رسید در مدت الٓمٓصٓ قائم اولاد عباس قیام نمود ودر وقت گذشتن آن در مدت الٓمٓرٓ قائم ما قیام خواهد کرد پس این گفته مرا بفهم وبقوه حافظه بسپار واز دیگران پنهان کن واین حدیث را در تفسیر صافی ودر رساله رجعت مرحوم مجلسی این نحو نقل کردند وهیچ حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آنکه در نزد تمام شدن آن یکی از بنی هاشم ظاهر میشود پس فرمود که الف یك است ولام سی است ومیم چهل است وصاد نود است پس این صد وشصت ویك میشود پس بد وظاهر شدن حضرت امام حسین در الٓمٓ الله است وظاهرا همین چند کلمه از نسخهٔ ترجمهٔ بحار سقط شده که حقیر حدیث را اول از آن نقل کردم وعلی ایّ تقدیر در این حدیث نیز وقت ظهور حضرت قائم علیه السلام را برمز معین کرده واز برای ابا لبید فهمانیده واو را امر بکتمان آنچه فهمیده فرموده واین دو حدیث از مشکلات احادیث است واز جملهٔ اسرار است وعلماء اعلام در شرح اینها بسیار گفتگو کردند ومرحوم مجلسی در بحار ورسالهٔ رجعت خیلی فرمایشات فرموده و احتمالات زیاد داده وبنظر حقیر باصل مطلب نرسیده وواقع را بدست نیاورده زیراکه در این دو حدیث برمز معین فرموده وانکسیکه آن را فهمیده مثل ابی لبید امام امر باخفاء آن فرموده وشخص رمز فهم آن را آشکار در کتاب ویا در مجلس عام بیان نمیکند واهل رموز آن را بکسی اظهار نمیکنند مگر باهل رموز ورموز واسرار ائمه در کتاب بیان

نمیگردد بلکه انها از علوم سنیه است و علم باطنی است که باید در قلب باشد نه در مجلس
مردمان و کتاب که در دست ایشان است پس باین برهان واضح میشود که هرچه در این باب
در هر کتاب که باشد اصلی ندارد و صاحب ان بواقع نمیتواند برسد و تعیین وقت بکند
هرچند یکه باحتمال باشد زیرا که اگر مراد خداوند و ائمه اخفاء این امر نبود و مصلحت در
ظاهر بودن ان بود خودشان ظاهر میکردند و مردمان میگفتند و از هزار هزار نفر یکی را
برمز نمیفرمودند و بعد از فرمودن برمز امر باخفاء و کتمان ان نمیکردند و باعتقاد مؤلف
اگر کسی بمقام اظهار و بروز این امر در اید و خیالش بیان کردن رموز باشد بمردم هر اینه
خداوند اورا بغلط و اشتباه میاندازد و واقع را از قلب او محو میکند تا انکه این سر را
غیر اهل ان سر ندانند بعلت انکه اراده خداوند غالب است بر اراده مردمان و اراده
خداوند تعلق گرفته بر مخفی بودن وقت ظهور انحضرت و همچنین اراده حضرات ائمه
پس هر کسیکه بمقام بیان وقت ظهور و تعیین ان بباید هرچند یکه از رموز قرانی و رمزهای
ائمه زمان باشد البته بغلط خواهد افتاد مگر انکه آن رمز را برای خود اخذ کند
و بکسی غیر اهل رمز و اسرار نگوید که در این وقت ممکن است که چیزی بفهمد بتوفیق خداوند
تعالی و توجه ائمه هدی و ازین تحقیق مؤلف واضح گردید که منافات در بین این دو
حدیث و بین احادیث دیگر که وقت قرار دهندگان را دروغگو نامیده و انها را تکذیب
کرده ندارد و این اخبار باهمدیگر تعارض و تنافی ندارند زیرا که اخباریکه میفرماید
وقت قرار دهندگان و تعیین زمان ظهور کنندگان دروغگویانند مراد از انها ان
تعیین است که مردم و یا اکثر ایشان و یا جمعی از انها ان را بدانند و در زبان ایشان
و در کتاب در میان ایشان گفتگو نمایند و بهمدیگر اشکار کنند و اما مراد ازین دو
حدیث که تعیین وقت در انها شده است پس اینها رمز است و از برای همه کس نیست
و برمز معین کردن برای بعضی از اهل رموز تعیین نخواهد شد و دیگر انکه مراد از
تکذیب وقت قرار دهندگان غیر ائمه است و اما خود ائمه پس ایشان از برای بعضی از
اصحاب خودشان تعیین میکنند پس ابدا منافات در بین این دو حدیث و بین
سایر اخبار ندارد زیرا که مراد از تعیین کنندگان اولا غیر ائمه است و ثانیا مراد از تعیین
واضح بیان کردن است که مردم بدانند نه انکه رمز و اشاره است که مجهول ندانند و از
جهت اینکه رمز داخل در تعیین وقت نیست مرحوم خواجه نصیر طوسی اعلی الله
درجاته فرموده در دور زحل خروج مهدیست جرم دجل و دجالیان است
در اخر واو و اول زا چون نیک نظر کنی همان است و ایضا بعضی از اهل کشف و
شهود فرموده اذا دار الزمان علی حروف بسم الله فالمهدی قاما فاقدوا

الحروف عقیب صوم فاقروا الفاطمی منا السلاما و ایضا دعبل خزاعی در قصیده
تائیه خود بحضرت امام رضا خواند خروج امام لا محالة قائم یقوم علی اسم الله والبرکات
و حضرت امام رضا علیه السلام اورا تمجید کرد و فرمود ای دعبل روح القدس در زبان
تو نطق کرده است و حاصل اینست که رمز گفتن و تعیین وقت باو رمز نمودن چنانکه در این
بیت است داخل در تعیین نخواهد شد و ابدا عیب لازم نیاورد پس چنانکه مرحوم خواجه و
امثال او با رمز تعیین وقت ظهور میکنند و علم خودشان را اظهار مینمایند تا انکه مردم ایشان را
بی علم نگویند و ازین طرف هم چنان واضح نمیگویند که همه کس بدانند تا انکه گفته ایشان داخل
در اخبار تکذیب وقت قرار دهندگان باشد پس همچنین است امام علیه السلام با رمز
تعیین وقت میکند و غیر اهل ان را نمیدانند و همه مردم میدانند که امام بر همه چیز عالم
است هرچند یکه رمز او را ندانند و این رمز امام داخل در تعیین هم نمیشود و چنانکه
بعض علماء و عرفاء تعیین رمزی میکنند با شعر و همچنین است امام تعیین رمزی میفرماید
باية و حروف قران حدیث سی و پنجم در کتاب خرایج بسند خود از ابی خالد کابلی
روایت کرده که حضرت سید الساجدین فرمود که غیبت ولی و امام دوازدهم خداوند
که وصی حضرت رسول خدا و سایر ائمه علیهم السلام است بعد از رسول خدا امتداد میباید
ای اباخالد بدرستیکه اهل زمان غیبت او که بامامت او قائل و بظهورش منتظرند از
اهل همه زمانها افضلند زیرا که خدای تعالی از عقل و فهم و معرفت انقدر بایشان عطا
فرموده که زمان غیبت در نزد ایشان بمنزله زمان حضور و مشاهده گردیده و خداوند
ایشان را گردانیده در این زمان غیبت بمنزله کسانی نموده که در پیش روی حضرت رسول خدا
بشمشیر جهاد کرده اند و ایشانند مخلصان حقیقی و شیعیان ما که شیعه بودن ایشان از
روی صدق و صفا است و ایشانند دعوت کنندگان خلایق بسوی دین خداوند در
پنهانی و در اشکارا و منتظر فرج بودن بزرگترین فرج است و در این حدیث شریف اهل زمان
غیبت را از جهت قائل بودن ایشان بامام قائم و ظهور او و منتظر بودن ایشان بظاهر
شدن او تعریف و توصیف فرموده و اخبار بسیار در این معنی وارد گردیده و منتظر شدن
ظهور و فرج امام قائم را از علائم ایمان قرار داده اند چنانکه در کتاب خصال در حدیث
اعمش ذکر کرده که حضرت صادق فرمود که دین ائمه و شیوه ایشان ورع و عفت و
صلاح است تا انکه فرمود که شیوه ایشان منتظر فرج بودن است بصبر کردن و در
کتاب عیون بسند از حضرت امام رضا و انحضرت از اجداد خود روایت کرده که
رسول خداوند فرمود که افضل عملهای امت من منتظر بودن است برسیدن فرج از
جانب خداوند و در کتاب امالی بسند خود از علی بن حسن از پدرش از حضرت امیر

المؤمنینؑ روایت کرده که رسول خدا فرمود هرکه از خدا یتعالی بدادن قلیلی از روزی خوشنود
وراضی شود هرآینه خداوند از او بعمل قلیلی راضی میشود ومنتظر فرج بودن عبادت است
ودران کتاب بسند خود از جابر روایت کرده گفت بعد از انکه از اعمال حج فارغ شدیم با
جماعتی بخدمت حضرت امام محمد باقرؑ شرفیاب گشتیم وعرض کردیم که یا بن رسول الله
بما وصیتی ونصیحتی بفرمائید پس فرمود که قوی شما بضعیف شما یاری کند وغنی شما
بر فقیر شما مهربانی نماید وهر یکی از شما ببرادر دینی خود نصیحت وخیرخواهی بکند چنانکه
برای خودش خیرخواهی میکند واسرار ما وامپهان بدارید وخلایق را بگردن ما سوار
نکنید یعنی تقیه را ترك نکنید وبامر ما وبچیزیکه از ما بشما میرسد نگاه بکنید ودران
تأمل نمائید اگر آن را با قرآن موافق یافتید قبول کنید واگر مخالف یافتید بیندازید
واگر امر بشما مشتبه شد ونداستید که با قرآن مخالف است یا موافق توقف کنید
وبما رجوع نمائید تا اینکه درخصوص آن برای شما شرح بکنیم چیزی را که برای ما شرح
کرده شده پس وقتیکه بوصیتی ما عمل نمودید هرآینه از آن تجاوز نمیکنید پس باینحال
اگر یکی از شما قبل از ظهور قائم ما وفات یابد هرآینه بمنزله شهید میباشد وهرکه
قائم ما را دریابد ودرپیش روی او کشته شود اورا اجر دو شهید داده میشود وهرکه
درپیش روی او یکی را از دشمنان ما بکشد هرآینه مستحق اجر بیست نفر شهید میگردد
ودر علل الشرایع بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که حضرت صادقؑ فرمود که طوبی باد
برای کسیکه در ایام غیبت قائم ما بامر ما چنگ برزند ودلش بعد از هدایت یافتن از ما
برنگردد عرض کردم فدایت شوم طوبی چیست فرمود درخت است در جنت که اصل
آن در قصر حضرت امیرالمؤمنین است وهیچ مؤمن نیست مگر انکه شاخی از شاخهای
آن در قصر او میباشد واینست معنی قول خداوند طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ ودر خصال
از اصول اربع مائة نقل کرده که حضرت امیرالمؤمنین فرمود منتظر فرج باشید واز رحمت
خداوند نومید مشوید زیرا که دوسترین عملها در نزد خدا انتظار فرج است وبعد از
آن فرمود که کندن کوهها از بیخ آسان تر است از مدارا کردن با پادشاهی که مدت
پادشاهی او طول یافته باشد پس در این امر از خداوند اعانت ویاری بطلبید وصبر
کنید زیرا که زمین ملك خداست بآن وارث میگرداند از بندگان خود کسی را که
میخواهد وعاقبت امر برای متقیان است وباین امر قبل از رسیدن وقت آن تعجیل
مکنید که باعث پشیمانی میشود واین مدت را طولانی نشمارید که موجب قساوت
قلبهای شما گردد هرکه بامر ما چنگ بزند هرآینه در جایگاه قدس با ما میباشد و
هرکه منتظر ظهور امر ما است مانند کسی است که در راه خدا بخون خودش غلطیده است

ودر بصائر الدرجات بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت حضرت باقرؑ فرمود که روزی
حضرت رسول خداؐ درحالیکه جمعی از اصحاب درخدمت او بودند بدرگاه خداوند عرض
کرد که پروردگارا برادران مرا بمن ملحق کن وبمن برسان ودو بار این را عرض کرد در انحال
اصحاب عرض کردند که یا رسول الله آیا ما برادران تو نیستیم فرمود نه زیرا که شما اصحاب
من هستید وبرادران من جماعتی هستند که در آخرالزمان میباشند ایشانند که بمن
ایمان میاورند وحال انکه مرا ندیده اند بدرستیکه خداوند ایشان را با نامهای خودشان
ونامهای پدران ایشان قبل از انکه ایشان را از صلب پدران واز رحم مادران بیرون
آورد بمن شناسانید هرآینه باقی بودن هریکی از ایشان در سر دین خود شدید تر ودشوار تر
است از خوط قتاد در شب تار یا اینکه هرکسی از ایشان در سر دین باشد مانند کسی است که
اخگر وجمره درخت غضا را در دستش نگه دارد ایشان مانند چراغهای شب تارند خداوند
ایشان را از فتنه های تیره وتار نجات بدهد ودر کمال الدین از حماد بن عمرو از حضرت صادق
از اجداد خود روایت کرده که حضرت رسول خداؐ فرمود یا علی بدانکه کسانیکه یقین ایشان درخصوص
عقاید دینیه زیادتر است قومی اند که در آخر زمان باشند ایشان چنانند که پیغمبری نمی
بینند وحجت خداوند نیز از ایشان غائب شود با وجود این بمحض دیدن سیاهی در روی
سفیدی یعنی بمحض دیدن آیات واحادیث که در قرآن وکتابها نوشته شده ایمان میاورند
وقبول میکنند واز این قبیل احادیث که اهل زمان غیبت را تمجید وتوصیف فرموده بسیار
است واینها که ذکر شد نمونه بود اگر درخانه کس است یك حرف بس است

حدیث سی وششم در کمال الدین بسند خود از سدیر صیرفی روایت کرده گفت که من و
مفضل بن عمرو وابو بصیر وابان بن تغلب بخدمت مولای خودمان حضرت صادق شرفیاب
شدیم وانحضرت را دیدیم که بروی خاك نشسته بود ومسح خیبری در بر داشت واز
شدت اندوه واله بود ومانند زنی که فرزند عزیزش مرده گریه میکرد ومانند جگر سوخته
آثار حزن ومحنت در روی او ظاهر بود واشك از دیدهای حق بینش جاری و میگفت ای
سید من غیبت تو خواب مرا برده است واستراحت مرا زایل گردانیده است وسرور مرا از دلم
ربوده ای سید من غیبت تو مصیبت مرا دائم گردانید ومحنت ونوائب را بر من پیاپی گردانید
وآب دیده مرا جاری کرد وناله وفغان وحزن را از سینه من بیرون آورد وبلاها را بر من
متصل گردانید سدیر گفت چون انحضرت را بآن حالت مشاهده کردیم عقلهای ما پرواز
کرد وواله وحیران شدیم ودلهای ما از آن جزع نزدیك بود که پاره گردد وگمان کردیم
که انحضرت را مسموم کردند یا انکه بلیه عظیمی از بلاهای زمانه بر انحضرت حادث شده
است پس بعد از زمانی عرض کردیم ای فرزند بهترین خلایق خداوند هرگز چشمان ترا

گریان نگرداند چه حادثه شما را گریان گردانیده است وچه حالت روداده است که چنین ماتم
گرفتی پس آنحضرت از شدت غصه وگریه آه سوزناک از دل غمناک برکشید وفرمود که من در
صبح این روز نظر در کتاب جفر نمودم وآن کتابی است مشتمل بر علم منایا وبلایا یعنی علم ودانستن
مرگها وبلاها است ودر آنجا ذکر شده است بلاهائی که بر ما اهل بیت میرسد ودر آنجا علم
گذشته وآینده هست تا روز قیامت وخداوند آن علم را مخصوص محمد وائمه علیهم السلام بعد
از او گردانیده است ونگاه کردم در آنجا ولادت حضرت صاحب الامر را وغیبت آنحضرت وطول
غیبت ودرازی عمر اورا ومبتلا شدن مؤمنان را در زمان غیبت او وبسیار شدن شک
وشبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او ومرتد شدن اکثر مردم در دین خود وبیرون
کردن ریسمان اسلام از گردن خود که خداوند در گردن بندگان قرار داده است پس رقت
مرا دست داده است وحزن بر من غالب شده است مؤلف میگوید از برای محزون بودن شیعه
در زمان غیبت همین حدیث شریف کافی است زیرا که اگر تحیر وتفرق وابتلای شیعه در
ایام غیبت وبودن شکها وشبهه‌ها در قلب ایشان سبب شود از برای گریستن حضرت صادق
قبل از وقوع آن غیبت سالها ورفتن خواب از چشمان مبارک آنحضرت پس خود مؤمن
مبتلا بآن حادثه عظیمه وغرق شده در آن گرداب دریای حیرت وحسرت سزاوارتر است
بگریه وزاری وناله وبیقراری در شبها تا روبودن او اوقات بسیار محزون واشکبار وتضرع
بدرگاه حضرت ذو الجلال والتماس علاج پریشانی حال وفهمیدن معنای قول حضرت صادق
در این حدیث چند مرتبه ای سید من که ترجمه آن ای آقای من است پس از فهم ما بیرون است
وشرح حقیر از بیان آن قاصر است زیرا که مثل حضرت صادق آل محمد علیه السلام اگر بگوید بحضرت
صاحب الامر ای آقای من چند مرتبه در نزد خواص صاحب اسرار خود که آن چند نفر بودند
که میتواند معنای آن را بفهمد واین راز را کشف نماید بمردم این زمان کشف این راز بایدش
روح الامین بکندش در مجلس عرش برین زانکه این راز ولایق این خلق نیست این ره
عشق است ره حمام نیست واخبار در محزون بودن برای غیبت آنحضرت بسیار است وهمین
حدیث شریف در اینجا کافی است حدیث سی وهفتم نعمانی در غیبت خود وکلینی در
کافی بسند متعدد خودشان روایت کردند از زراره گفت شنیدم از حضرت صادق ع
میفرمایند که بدرستیکه از برای قائم غیبتی است قبل از ظهور او عرض کردم از برای چه گفت میترسد
واشاره فرمود بدست خود بشکم مبارک آنگاه فرمود ای زراره او است منتظر واو است
کسیکه شک میشود در ولادتش پس بعضی میگویند که پدرش مرد وجانشین نداشت وبعضی
از مردم میگویند که حمل بود وبعضی از ایشان میگویند که او غائب است وبعضی میگویند که
متولد شد قبل از وفات پدرش بدو سال واو است منتظر غیر اینکه خداوند خواسته که

امتحان کند قلوب شیعه را پس در این زمان بشک میافتند مبطلون واشخاص باطل زراره
گفت عرض کردم فدایت شوم اگر درک کردم آن زمان را کدام عمل را بکنم یعنی از جهت رفع شک
وشبهه از قلب خودم فرمود ای زراره اگر درک کردی آن زمان را پس بخوان این دعا را
اَللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّکَ اَللّهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَکَ
فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَکَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ اَللّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ
ضَلَلْتُ عَنْ دینی آنگاه فرمود ای زراره لابد است از کشته شدن جوانی در مدینه گفتم
فدایت شوم آیا نیست آنکه اورا میکشد لشکر سفیانی فرمود نه ولکن میکشد اورا لشکر بنی
فلان که خروج میکند تا آنکه داخل مدینه میشود ومردم نمیدانند که برای چه آمده پس میگیرد
آن جوان را ومیکشد اورا پس چون اورا بظلم وعدوان کشت خداوند ایشان را مهلت نمیدهد
پس در آنحال منتظر فرج باشید مؤلف میگوید این حدیث صریح است در دعا کردن
در زمان غیبت از جهت رفع وسواس وشبهه از دل ونگهداشتن دین از شیاطین ودر
اخبار دعاهای بسیار از جهت همین وارد گردیده از آنجمله در کمال الدین از عبد الله بن
سنان روایت کرده گفت که حضرت صادق میفرمود زود است بشما شبهه میرسد پس
میمانید بدون نشانه وراهنما وپیشوای هدایت کننده یعنی امام زمان در آن وقت
غائب میشود ونجات نمییابد در آن شبهه مگر کسیکه بخواند دعای غریق را گفتم چگونه
است دعای غریق فرمود میگوئی یَا اَللّهُ یَا رَحْمنُ یَا رَحیمُ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی
دینِکَ پس گفتم یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْاَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ پس فرمود بدرستیکه
خداوند عزوجل مقلب است قلوب وابصار را ولکن بگو چنانکه من گفتم یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ
ثَبِّتْ قَلْبی عَلی دینِکَ وایضا نعمانی در غیبت خود از عبد الله بن سنان روایت کرده گفت داخل
شدم من وپدرم بخدمت حضرت صادق پس فرمود چگونه خواهید شد شما هرگاه مانید
در حالتیکه نیست در آن وقت ونمیبینید در آنحال امام هدایت کننده ونه راهنمائی که
دیده شود ونجات نمییابد در آن زمان مگر کسیکه بخواند دعای غریق را پس پدرم گفت
اینست والله بلا پس چکنیم در آن زمان فدایت شوم فرمود چون چنین شود وتو آن
زمان را درک نخواهی کرد پس متمسک شوید بآنچه در دست شما است تا آنکه امر بر شما واضح
گردد یعنی چنگ بزنید بآنچه از ائمه بشما رسیده در اصول دین وفروع آن تا آنکه امر امامت
حضرت قائم وظهور او بر شماها واضح شود واورا بشناسید بعلامات ظهورش که بیان
شده واول دعای غریق اَللّهُمَّ اِنّی اَصْبَحْتُ اُشْهِدُکَ وَکَفی بِکَ شَهیداً واز جمله دعاهای
صبح وشام است واز این قبیل اخبار بسیار است که مؤمنین در زمان غیبت برای خودشان
دعا بکنند وبلکه اخبار بسیار وارد شده که حضرات ائمه برای حضرت صاحب الامر دعا خواندند

وباصحاب خودشان تعلیم فرموده اند چنانکه در کافی روایت کرده که میگوئی بعد از تمجید خداوند وصلوات بر پیغمبر و آله اللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّكَ الحُجَّةِ بْنِ الحَسَنِ فِی هٰذِهِ السّاعَةِ وَفِی کُلِّ ساعَةٍ وَلِیّاً وَحافِظاً وَناصِراً وَدَلیلاً وَقائِداً وَعَیناً حَتّیٰ تُسْکِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِیها طَوِیلاً وبلکه خود ائمه از برای آنحضرت در زمان خودشان با آنحضرت دعا کرده اند چنانکه ابن طاوس در کتاب مضمار از حماد بن عثمان روایت کرده گفت داخل شدم بخدمت حضرت صادق در شب بیست و یکم ماه رمضان پس فرمود بمن ای حماد غسل کردی عرض کردم بلی فدایت شوم پس امر فرمود حصیری آوردند آنگاه ایستاد و مشغول نماز شد و پیوسته نماز میکرد و من نیز چسبیده با آنحضرت نماز میکردم تا فارغ شدیم از نمازهای خود آنگاه شروع کرد بدعا کردن و من آمین میگفتم بر دعاء او تا آنکه فجر طالع شد پس اذان و اقامه گفت و بعضی از غلامان خود را خواند پس در عقب آنحضرت ایستادیم و او پیش ایستاد و نماز کرد با ما پس حمد خواند و انا انزلناه در رکعت اول و در رکعت دوم حمد خواند و قل هو الله چون فارغ شدیم از تسبیح و تحمید و تقدیس و ثنای بر خداوند و صلوات بر رسول و آل او و دعا از برای مومنان و مومنات و مسلمانان از اولین و آخرین بسجده افتاد و نمی شنیدم از او مگر آواز یکساعت طولانی آنگاه شنیدم که میفرمود لا اله الا انت مقلب القلوب والابصار تا آخر دعا که طولانی است و در آخر آن گفت أَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَیْتِهِ وَأَنْ تَأْذَنَ لِفَرَجِ مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ أَوْلِیائِكَ وَأَصْفِیائِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَبِهِ تُبِیدُ الظّالِمِینَ وَتُهْلِکُهُمْ عَجِّلْ ذٰلِكَ یا رَبَّ العالَمِینَ تا آخر پس چون فارغ شد سر را بلند کرد گفتم فدایت شوم تو دعا میکنی بفرج کسیکه بفرج او فرج اصفیاء خدا و اولیای او است آیا تو همان شخص نیستی فرمود نه این قائم آل محمد علیهم السلام است گفتم آیا برای ظهور او علامتی هست فرمود آری کسوف آفتاب در وقت طلوعش دو ثلث ساعت از روز و خسوف ماه شب بیست و سوم و فتنه که وارد شود بر اهل مصر و قطع راه شود اکتفا کن بآنچه بیان کردم برای تو و انتظار بکش امر صاحب خود را در روز و شب خود زیرا که خداوند هر روز در کاری است و مشغول نکند او را کاری از کاری این پروردگار عالمیان است و با او است تقویت اولیای او و ایشان از عظمت او ترسانند و از قبیل این اخبار که مشتمل است بر دعا کردن بصاحب الامر و تعجیل فرج او بسیار روند منهاج العارفین جمله از آنها را در اعمال ماه رمضان و در اعمال هفته ذکر کرده و جمله از آنها نیز در نجم الثاقب بیان شده حدیث سی و هشتم علامه مجلسی در تحفة الزائر و محقق سبزواری در مفاتیح النجات روایت کردند که هرکه را حاجتی باشد و بخواهد بر آورده شود این رقعه را بنویسد و در یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد یا ببندد و مهر کند و خاک پاکی را گل کند و آن رقعه را در میان آن گل گذارد و در نهری

و یا چاهی عمیق یا غدیر آبی اندازد که بحضرت صاحب الزمان علیه السلام میرسد و بنفسه متولی بر آوردن آن حاجت میشود نسخه رقعه مذکوره اینست بسم الله الرحمن الرحیم کَتَبْتُ إِلَیْكَ یا مَوْلایَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْكَ مُسْتَغِیثاً وَشَکَوْتُ ما نَزَلَ بِی مُسْتَجِیراً بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بِكَ مِنْ أَمْرٍ قَدْ دَهَمَنِی وَأَشْغَلَ قَلْبِی وَأَطالَ فِکْرِی وَسَلَبَنِی بَعْضَ لُبِّی وَغَیَّرَ خَطِیرَ نِعْمَةِ اللهِ عِنْدِی أَسْلَمَنِی عِنْدَ تَخَیُّلِ وُرُودِهِ الخَلِیلُ وَتَبَرَّأَ مِنِّی عِنْدَ تَرائِی إِقْبالِهِ إِلَیَّ الحَمِیمُ وَعَجَزَتْ عَنْ دِفاعِهِ حِیلَتِی وَخانَنِی فِی تَحَمُّلِهِ صَبْرِی وَقُوَّتِی فَلَجَأْتُ فِیهِ إِلَیْكَ وَتَوَکَّلْتُ فِی المَسْأَلَةِ لِلّٰهِ جَلَّ ثَناؤُهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْكَ فِی دِفاعِهِ عَنِّی عِلْماً بِمَکانِكَ مِنَ اللهِ رَبِّ العالَمِینَ وَلِیِّ التَّدْبِیرِ وَمالِكِ الأُمُورِ واثِقاً بِكَ فِی المُسارَعَةِ فِی الشَّفاعَةِ إِلَیْهِ جَلَّ ثَناؤُهُ فِی أَمْرِی مُتَیَقِّناً لِإِجابَتِهِ تَبارَكَ وَتَعالیٰ إِیّاكَ بِإِعْطاءِ سُؤْلِی وَأَنْتَ یا مَوْلایَ جَدِیرٌ بِتَحْقِیقِ ظَنِّی وَتَصْدِیقِ أَمَلِی فِیكَ فِی أَمْرِ کَذا وَکَذا و نام حاجت خود را ببرد فِیما لا طاقَةَ لِی بِحَمْلِهِ وَلا صَبْرَ لِی عَلَیْهِ وَإِنْ کُنْتُ مُسْتَحِقّاً لَهُ وَلِأَضْعافِهِ بِقَبِیحِ أَفْعالِی وَتَفْرِیطِی فِی الواجِباتِ الَّتِی لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَغِثْنِی یا مَوْلایَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْكَ عِنْدَ اللَّهَفِ وَقَدِّمِ المَسْأَلَةَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فِی أَمْرِی قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَشَماتَةِ الأَعْداءِ وَبِكَ بُسِطَتِ النِّعْمَةُ عَلَیَّ وَاسْأَلِ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ لِی نَصْراً عَزِیزاً وَفَتْحاً قَرِیباً فِیهِ بُلُوغُ الآمالِ وَخَیْرُ المَبادِی وَخَواتِیمُ الأَعْمالِ وَالأَمْنُ مِنَ المَخاوِفِ کُلِّها فِی کُلِّ حالٍ إِنَّهُ جَلَّ ثَناؤُهُ لِما یَشاءُ فَعّالٌ وَهُوَ حَسْبِی وَنِعْمَ الوَکِیلُ فِی المَبْدَءِ وَالمَآلِ آنگاه بر بالای آن نهر و یا غدیر برآید و اعتماد بر یکی از وکلای آنحضرت نماید یا عثمان بن سعید یا پسر او محمد بن عثمان یا حسین بن روح یا علی بن محمد و یکی از ایشان را ندا کند و بگوید یا فلان بن فلان سَلامٌ عَلَیْكَ أَشْهَدُ أَنَّ وَفاتَكَ فِی سَبِیلِ اللهِ وَأَنَّكَ حَیٌّ عِنْدَ اللهِ مَرْزُوقٌ وَقَدْ خاطَبْتُكَ فِی حَیاتِكَ الَّتِی لَكَ عِنْدَ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ وَهٰذِهِ رُقْعَتِی وَحاجَتِی إِلیٰ مَوْلایَ صاحِبِ الزَّمانِ عَلَیْهِ السَّلامُ فَسَلِّمْها إِلَیْهِ وَأَنْتَ الثِّقَةُ الأَمِینُ پس نوشته را در چاه یا در نهر و یا غدیر اندازد که حاجت او بر آورده میشود و ازین خبر و قصه معلوم میشود که آن چهار نفر شخص معظم چنانکه در غیبت صغری واسطه بودند میان رعایا و آنحضرت در عرض حوائج همچنین در غیبت کبری در این منصب مستقرند و باین واسطه شدن سرافرازند و ایضاً ازین خبر شریف معلوم میشود که علاج واماندگان و حوائج هر پریشان و حیران و سرگردان از خوان انعام و احسان آن بزرگوار است و سبب برآورده شدن حاجات و دفع بلیات بواسطه آنحضرت است و اینکه آن وجود مقدس از جهت غیبت از رعایا دست از منصب خلافت و امامت بر نداشته و بلکه همیشه در صدد رعایت رعایای خود بوده و همواره فیض او بمردمان ناتوان و اشخاص پریشان میرسد و از ایشان

چشم نپوشیده و بالمرّه اعراض نکرده و بلکه هرکس در هر مقام که برا و متوسّل باشد و از هر طرف
اسباب امیدش قطع شده باشد ملجأ و پناه آنحضرت است چنانکه این مطلب در باب القاب
آن بزرگوار و در باب دهم در ضمن حکایات ذکر شد و واضح گردید و ازین جهة است که در
احادیث آنحضرت را در زمان غیبت بآفتاب تشبیه فرموده‌اند که در زیر ابر باشد چنانکه
در کمال الدّین بسند خودش از جابر انصاری روایت کرده گفت حضرت رسول خداؐ ذکر فرمود
نامهای امامان را یک بیک تا آنکه فرمود بعد از امام حسن عسکریؑ پس همنام و هم کنیهٔ
من حجّة الله در زمین و بقیّة الله در میان بندگان او پسر حضرت امام حسن عسکریؑ و این
کسی است که فتح میکند خدا بر دست او مشارق و مغارب زمین را و این کسی است که غیبت
میکند از شیعه و اولیای خود غیبتی که باقی نماند در آن زمان بر قول بامامت او مگر کسی که
امتحان کرده خداوند قلب او را از برای ایمان جابر عرض کرد یا رسول الله آیا منتفع میشوند
شیعه باو در غیبت او فرمود آری قسم بآنکه مرا به پیغمبری مبعوث کرده که ایشان هر آینه
منتفع میشوند باو و روشنی میابند بنور ولایت او در غیبت او مثل انتفاع مردم بآفتاب
هرچند یکه بپوشاند آن را ابر و در زیر ابر باشد و در این مضمون اخبار بسیار است پس معلوم
شد که آنحضرت پناه درماندگان است و از همین جهة جاهلان باحکام شرع را در زمان غیبت
خود رجوع فرموده بعالمان احادیث خودشان و ایشان را در مقام حیرت و جهالت نگذاشته
چنانکه در توقیع مبارک که در جواب مسائل اسحق بن یعقوب فرمود و امّا حوادث که بشما
روی میدهد پس مراجعه کنید در آنها بدانایان احادیث ما بدرستیکه ایشان حجّت من
هستند بر شماها و من حجّت خدایم بر ایشان پس چنانکه جاهل باحکام شرع را بی پناه نگذاشته
و ایشان را بر دانایان شرع رجوع فرموده و حتّی شرایط این علما را بیان فرموده چنانکه این
مسئلهٔ رجوع را و شرایط علما را حقیر در مسائل النّجفیّه بتفصیل بیان کرده‌ام و هرچه
متعلّق است باین مسئله مثل آفتاب روشن نموده و برهانی گردانیده‌ام و همچنین مضطرّین
و واماندگان را در حوائج بی ملجأ و بی پناه نمیگذارد و ایشان را فریادرس و دادرس میشود
اگر علاج بسته بآنحضرت بوده باشد و چاره غیر از او نداشته باشد و اینکه ذکر کردیم از
واضحات است و چنانکه تکلیف رعیّت در زمان غیبت توسّل و استغاثه بآنحضرت است
در زمان حیرت و درماندگی و دانستن و اعتقاد کردن آنحضرت را عالم و قادر بر حاجت
و همچنین شأن آنحضرت رفع کردن بلاها و شدّتها است

حدیث سی و نهم

حدیث مفضّل جامع است که اکثر وقایع ظهور را شامل است مشهور بحدیث مفضّل که علماء
اعلام آن را روایت کرده‌اند و در کتب معتبرهٔ خود نقل کرده‌اند از آنجمله در کتاب منتخب
البصائر بسند معتبر خودش از مفضّل بن عمر روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت

صادقؑ که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او را میکشند و امید دارند فرج او را هستند یعنی
حضرت مهدیؑ صاحب الزّمانؑ وقت معلوم معیّنی برای ظهور او هست فرمود که خداوند ابا
و منع نموده از اینکه از برای ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که
آیاتی که خداوند در امر قیام ساعت و برپا شدن قیامت در قرآن مجید فرموده است همگی
در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هرکس برای ظهور مهدی ما وقتی معیّن قرار دهد
خود را با خداوند در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطّلاع بر اسرار خداوند کرده
است مفضّل گفت عرض کردم ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود
که پیغمبر ظاهر خواهد گردید و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی بنام و
کنیه و نسبش ندا کند تا آنکه حجّت شناختن او بر خلق تمام شود با آن حجّتی که ما بر خلق لازم
ساخته‌ایم و قصّه‌ها و احوالش را بیان کرده‌ایم و نام و کنیه و نسبش را برای تمام مردم ظاهر
کرده‌ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیهٔ جدّ اوست تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسبش را
نمیدانستیم پس خداوند او را بر همه دینها غالب گرداند چنانکه خداوند به پیغمبرش وعده
داده است لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی خداوند فرستاد پیغمبرش را با
هدایت و دین حقّ تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هرچند کراهت داشته باشند آنها
که بخدا شرک میآورند و در آیهٔ دیگر فرموده است وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ
الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد
دینها همه از برای خداوند پس فرمود والله ای مفضّل بر دارد از جمیع ملّتها و دینها
اختلاف را و همه دین بدین حقّ برگردد و از هیچکس بغیر دین حقّ قبول نمیکند چنانکه
خداوند فرموده وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
یعنی هرکه طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نشود و او در آخرت از زیانکاران است
مفضّل گفت پرسیدم که در ایّام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و با کی سخن خواهد
گفت فرمود که با ملائکه و مؤمنان از جنّ و امر و نهی او بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان
و نائبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند ای مفضّل گویا من می بینم آنحضرت را که بمکّه
داخل شود و برد حضرت رسول خداؐ در بر او و عمامهٔ زردی بر سر او داشته باشد و در
پاهایش دو نعل حضرت رسولؐ و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در
پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و با این هیئت بیاید بنزد خانهٔ خداوند تنها و بی
رفیق پس چون شب درآید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه
بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو قبول است و امر تو جاری است پس
حضرت صاحب الامر دست بروی مبارک کشد و گوید حمد خداوندی را سزا است که وعدهٔ

ما را داراست گردانید و زمین بهشت را بر ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار میگیریم پس نیکو
مزدیست مزد کارکنان برای خداوند پس میایستد میان رکن حجر اسود و مقام ابراهیم و
بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگان و مخصوصان من آنها که خداوند ایشان را
برای یاری من ذخیره کرده است قبل از ظاهر شدن من بروی زمین بیایید بسوی من
پس خداوند صدای آن بزرگوار را بایشان میرساند در هر جای عالم که باشند از مشرق و
مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه آنحضرت شوند
و بیک چشم برهم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در ما بین رکن و مقام پس عمودی از
نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی
یابد و آن نور در میان خانه های مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرج یابد اما
ندانند که قائم آل محمد ع ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده نفر که بطی
الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند
پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن
کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خداوند بیعت کرده است
پس اول کسیکه دستش را میبوسد و با او بیعت میکند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه
با او بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر
نقبا ببیعت او سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد برآورند که کیست این شخص که در
جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند که صاحب
همان بزها است که داخل مکه شد پس بعضی گویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید
گویند که نمی شناسیم هیچیک را مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که
اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب
بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند بآواز بلند که اهل آسمانها و زمینها
بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیه جدش او را یاد کند و
نسبت دهد او را بامام حسن عسکری پدرش امام یازدهم و دیگر پدرانش را بشمارد تا
حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت
او را ننمائید که گمراه میشوید پس اول کسیکه آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند
ملائکه پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر نقبای آنحضرت میگویند شنیدیم و
اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه
میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک بغروب آفتاب
شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است

واو عثمان بن عنبسه یعنی سفیانی است از فرزندان یزید بن معویه با او بیعت کنید تا هدایت
یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب میکنند و
دانند که او شیطان است و گویند که شنیدیم اما باور نکردیم یعنی استهزاء میکنند پس هر
صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای آخر از راه برود و در تمام آن روز آنحضرت
پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل
و موسی و یوشع و عیسی و شمعون علیهم السلام پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است
و هر که خواهد نظر کند بحضرت محمد ص و علی و حسن و حسین و امامان از ذریه حسین علیهم
الصلوة والسلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه ایشان نزد من است
آنچه ایشان مصلحت ندانستند و خبر ندادند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف
پیغمبران را میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتداء کند و صحف آدم و شیث را بخواند
اگر امت آدم و شیث باشند میگویند که اینست والله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافته
است و خواند بر ما آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة
موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السلام را پس علماء آن ملتها همه شهادت دهند
که اینست آن کتابها بنحوی که از آسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت
شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن بنحوی که خداوند بر حضرت
رسول ص نازل ساخته بی آنکه تغییر در آن شده باشد و تبدیل یافته باشد چنانکه در قرآنهای
دیگر شده پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد
و بگوید که ای آقای من منم بشیر و امر کرده مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت
دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت میفرماید که قصه خود و برادرت را برای
مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را
از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را برهم شکستیم و
استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای
ما سیصد هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب بکنیم و اهلش را بقتل رسانیم
پس بصحرای بیداء رسیدیم که در حوالی مدینه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از
آسمان آمد که ای بیداء هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد
و تمام لشکرها را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی نماند بروی
زمین بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را بپشت گردانید چنانچه
می بینی پس ببرادرم گفت که ای نذیر برو بنزد سفیانی در دمشق و او را بترسان بظاهر
شدن حضرت مهدی آل محمد ص و خبر ده او را که لشکرش را خداوند در بیداء هلاک

گردانید و بمن گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک
شدن ظالمان و توبه کن بدست آنحضرت که توبهٔ ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک
خود را بروی بشیر بمالد و بحالت اوّلی برگردد و با آنحضرت بیعت میکند و در لشکر آن
حضرت بماند مفضّل گفت پرسیدم که ای سیّد من ملائکه و جنّ در آن زمان بر مردم
ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضّل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه
مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضّل گفت پرسیدم که ملائکه و جنّ با آنحضرت
خواهند بود فرمود آری قسم بخدا ای مفضّل و آنحضرت با ایشان فرود خواهند آمد
در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحاب شریف در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه
خواهند بود و شش هزار و در روایت دیگر و چهل و شش هزار از جنّ خواهد بود و خداوند
با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضّل گفت پرسیدم که آن حضرت با اهل مکّه چه
خواهد کرد فرمود که اوّل ایشان را بحکمت و موعظه بحق دعوت خواهد کرد پس چون
اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را بر ایشان خلیفه و حاکم گرداند و بیرون آید
و متوجّه مدینهٔ طیّبه شود گفت پرسیدم که خانهٔ کعبه را چه خواهد کرد فرمود خراب
خواهد کرد و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل گذاشته بودند بنا میکند و میسازد
و بناهای ظالمان را در مکّه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و او اساس
اوّلش بنا میکند و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اوّلش بنا میکند و قصر
کوفه را خراب میکند و هر که او را بنا نهاده ملعون است گفت عرض کردم که در مکّهٔ
معظّمه اقامت خواهد نمود فرمود نه ای مفضّل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در
آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکّه بیرون آید اهل مکّه جانشین آنحضرت را
بقتل میرسانند پس حضرت باز بسوی مکّه معاودت میکند پس بخدمت آن حضرت
بیایند و سر در زیر افکنده و گریان و تضرّع کنند و گویند ای مهدی آل محمّد توبه کردیم
توبهٔ ما را قبول فرما پس ایشان را موعظه میکند و از عقوبات دنیا و آخرت میترساند
و از اهل مکّه شخصی را بر ایشان حاکم میکند و بیرون آید باز آن حاکم را میکشند آنگاه
یاوران خود را از جنّ و نقباء بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که بحق برگردانند
پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید پس چون
لشکر آنحضرت بسوی مکّه بازگردند از صد کس یک ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک
ایمان نیاورد گفت پرسیدم که ای مولای من خانهٔ حضرت مهدی و محلّ اجتماع مؤمنان
کجا خواهد بود فرمود که پایتخت آنحضرت کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش
مسجد کوفه خواهد شد و محلّ جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد

بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد شد گفت پرسیدم که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند
بود فرمود آری والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل
بکوفه باشد و در آن زمان قیمت یک جای خوابیدن گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد
و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه
بکربلای معلّا متّصل گردد و خداوند کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محلّ آمد و شد
ملائکه و مؤمنان باشد و خداوند آن زمین مقدّس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان
از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه یک
دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق آهی کشیدند و فرمودند
ای مفضّل بدرستیکه بقعه‌های زمین با یکدیگر مفاخرت کردند پس کعبهٔ معظّمه بر کربلای
معلّا فخر کرد خداوند وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعهٔ
مبارکه ایست که در آنجا ندای اِنّی اَنا الله از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و این همان مکان بلند
است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت حسین را بعد از
شهادت شستند و در همان موضع مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود
در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول از آنجا عروج نمود بمعراج و خیر و
رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیّا است تا ظاهر شدن حضرت قائم مؤلّف میگوید
بعضی از علماء اعلام نقل کرده بحقیر که بعد از ظهور حضرت قائم کربلا قبله خواهد شد و استناد
کرد این را بحدیث و شاید از این حدیث استنباط کرده است مفضّل گفت ای آقای من پس
مهدی دیگر بکجا متوجّه خواهد شد فرمود که بسوی مدینهٔ جدّم رسول خدا و چون وارد
مدینه شود امری عجیب از او بظهور خواهد آمد که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران
باشد و فرمایش فرمود که حاصل آن آنست که آنکسانی که غصب خلافت اهل بیت نمودند
برای ایشان و اتباع آنها بسیار بد میگذرد و عذاب سخت بر آنها وارد خواهد گردید مفضّل
پرسید که ای آقای من این آخر عذاب آنها خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضّل والله که
سیّد اکبر محمّد رسول الله و صدّیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و جمیع ائمّهٔ هدی
علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمّه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند
کرد حتّی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده کنند پس خداوند بهر
جا که خواهد آنها را ببرد و معذّب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجّه کوفه شود و در
بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جنّ و سیصد و سیزده
نفر از نقباء گفت پرسیدم که زوراء که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که
محلّ لعنت و غضب خداوند خواهد بود و وای بر کسیکه در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد

واز علماء مغرب واز علمائیکه از نزدیك ودور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود
اصناف عذابها که بر امتهاء گذشته واقع شده است وعذابی چند بر آن نازل شود که چشمها
ندیده باشد وگوشها نشنیده باشد وطوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر
خواهد بود والله که یك وقتی چنان آبادان شود بغداد که گویند دنیا همین است وگویند
که خانه ها وقصرها بهشت است ودختر انش حور العین اند وپسرانش ولدان بهشتند و
گمان کنند که خداوند روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر وظاهر شود
در آن شهر افتراء بر خداوند ورسول وحکم بناحق وگواهی ناحق وشراب خوردن وزنا
کردن ومال حرام خوردن وخون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس
خداوند خراب کند آن را باین فتنه ها ولشگرها بمرتبه که اگر کسی گذرد ونشان دهد که
اینجا زمین آن شهر است کسی قبول نکند پس خروج کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم
وقزوین وبآواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری
میطلبد پس اجابت نمایند اورا گنجهاء خداوند در طالقان چه گنجها نه از نقره ونه از
طلا بلکه مردی چند مانند پاره های آهن در شجاعت وعزم وصلابت بر اسبهای اشهب
سوار همه مکمّل ومسلّح وپیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید در وقتیکه اکثر زمین را
از کافران پاك کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود وباو خبر رسد که حضرت مهدی
آل محمد واصحاب او بنزدیك کوفه رسیدند پس باصحاب خود میگوید که بیایید برویم و
ببینیم که این مرد کیست وچه میخواهد والله که خود او میداند که او مهدی آل محمد است
اما میخواهد که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی در برابر آنحضرت
می ایستد ومیگوید اگر توئی مهدی آل محمد پس کجاست عصای جدت رسول خدا و
انگشتری او وبرد وزره او وکجاست را فاضل میناميدند وعمامه اش که سحاب میگفتند
واسبش که یربوع میگفتند وناقه اش که عضبا میگفتند واسترش که دلدل میگفتند و
حمارش که یعفور میناميدند وکو مصحف وقرآن امیر المؤمنین که بی تغییر وتبدیل جمع
کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر میکند حتی عصای آدم ونوح وترکهٔ هود وصالح ومجموعه
ابراهیم وصاع یوسف وکیل وترازوی شعیب وعصای موسی وتابوت اورا وزره داود
وانگشتری سلیمان وتاج او واسباب عیسی ومیراث جمیع پیغمبران را پس حضرت مهدی عصای
حضرت رسول را بر سنگ سختی نصب میکند ودر همان ساعت درخت بزرگی شود که
جمیع لشگر در زیر سایهٔ آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم
ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست خود را دراز میکند که سید حسنی وجمیع لشگرش
بیعت میکنند بغیر از چند هزار نفر از زیدیه که با لشگر او باشند وقرآنها در گردن حمایل

کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی هرچند ایشان را پند
دهد وموعظه میکند ومعجزات ظاهر نماید فایده نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه
ایشان را بقتل رسانند گفت پرسیدم که دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشگرها بر سر
سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه اورا بگیرند در دمشق وبر روی سنگ بیت المقدس اورا
ذبح نماید وحضرت امام حسین ظاهر میشود با دوازده هزار صدیق وهفتاد ودو نفر که
با آنحضرت شهید شدند در کربلا وهیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید
صدیق اکبر امیر المؤمنین وبرای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یك رکنش در نجف
اشرف باشد ویکی در بحرین ویکی در صنعای یمن وچهارم در مدینهٔ طیبه وگویا می بینم
قندیلها وچراغهایش را که آسمان وزمین را روشن کرده زیاده از آفتاب وماه پس
بیرون میاید سید اکبر واعظم بزرگتر محمد رسول الله با هر که ایمان آورده باشد باو از
مهاجر وانصار وغیر ایشان وهر که در جنگهاء آنحضرت شهید شده باشد پس زنده
میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند وشك میکردند در حقیقت او ورد فرموده
او مینمودند ومیگفتند ساحر است وکاهن است ودیوانه است وبخواهش خود سخن میگوید
وهر که با او جنگ کرده باشد ونزاع کرده شود همه را بجزاء خود میرسانند وهمچنین برمیگردد
یك یك از ائمه تا صاحب الامر وهر که یاری ایشان کرده با ایشان خوشحال شوند وهر که از
ایشان دوری کرده تا آنکه قبل از آخرت بعذاب وخواری دنیا مبتلا گردند ودر آن وقت
ظاهر میشود تأویل آن آیه شریفه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر
گفت پرسیدم که مراد از فرعون وهامان در این آیه چیست فرمود که مراد از آنها فرعون وهامان
این امت است پرسیدم که حضرت رسول وامیر المؤمنین با حضرت صاحب الامر خواهند
بود فرمود بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف وآنچه در
ظلمات است وجمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضع از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی
کنند ودین خدا را در آنجا بر پا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما
گروه امامان نزد جد خود مان رسول خداوند ایستاده باشیم وبآنحضرت شکایت
کنیم آنچه بر ما واقع شده از امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت وآنچه بما رسانیدند
از تکذیب ورد گفته هاء ما ودشنام دادن ما وترسانیدن ما بکشتن وبدر بردن خلفاء
جور ما را از حرم خدا ورسول او بشهرهاء دیگر وشهید کردن ما بزهر ومحبوس کردن ما
پس حضرت رسالت پناه گریان شود ومیفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما
مگر آنچه بجد شما قبل از شما واقع شده بود پس ابتداء کند حضرت فاطمهٔ زهراء وشکایت کند
از غصب کنندگان فدك وگوید وهرچند یکه حجتها بر ایشان اقامه کردم فایده نداد ونامهٔ

که تو برای من نوشته بودی برای فدك فلان گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهن
خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم و بعضیها
بسقیفهٔ بنی ساعده رفتند و با منافقان اتفاق کردند و حق امیر المؤمنین علی را غصب
کردند پس چونکه آمدند که او را به بیعت ببرند و او نرفت هیزم بر در خانهٔ ما جمع کردند که
اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای فلان این چه جرأت است که بر
خداوند و رسول او مینمائی میخواهی نسل پیغمبر را از زمین براندازی آن شخص گفت بس کن
ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و
بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو
شکایت میکنم از اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شدند و حق ما را غصب
میکنند پس آن شخص صدا زد که حرفهای احمقانهٔ زنان را بگذار که خدا پیغمبری و امامت را
هر دو بشما نداده است پس تازیانه زد و دست مرا شکست و در خانه را بر پهلویم زد و
فرزند محسن نام شش ماه از من سقط شد و من فریاد میکردم که ای پدر و ای رسول
خداوند دختر تو فاطمه را دروغگو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید
میکنند و خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین دوید و نگذاشت و گفت ای دختر رسول
خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر به
آسمان بلند نکنی والله اگر بکنی یك جنبنده در زمین باقی و یك پرنده در هوا نمیماند
پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین شکایت کند که چندین
شب با حسنین بخانهٔ مهاجر و انصار رفتم و از آنها که مکرر تو بیعت خلافت مرا از
ایشان گرفته بودی و از آنها طلب یاری کردم و همه وعدهٔ یاری کردند و چون صبح شد
هیچکس بیاری من نیامد و بسیار محنتها از ایشان کشیدم و قصهٔ من مثل قصهٔ هرون
بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادرم بدرستیکه قوم تو مرا
ضعیف گردانیدند و نزدیك بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند
کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت او مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت
ابن ملجم پس حضرت امام حسن برخیزد و بگوید که ای جد بزرگوار چون خبر شهادت
پدرم بمعویه رسید زیاد ملعون را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که
مرا و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا آنکه بیعت کنیم با معویه و هر که
قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را به معویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم
و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت
پس رو بآسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو

ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان برداری تو و من مقصر
شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر بزیر آمدم و ایشان را
واگذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینکه معویه لشگرها
بانبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کردند و زنان و اطفال بیگناه را کشته اند
بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و جمعی از ایشان فرستادم
و گفتم که بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد
با معویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه که من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم
شهید حسین بن علی با خون خود خضاب شده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند
چون حضرت رسول خدا نظرش بآنحضرت افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها بگریه آن
حضرت گریان شوند و حضرت رسول خدا نعره برزند که زمین بلرزد و حضرت امیر
المؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول خدا بایستد و حضرت فاطمه
از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام حسین شهید نزدیك آید حضرت رسول خدا
او را بسینهٔ خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیدهٔ تو روشن باد و دیدهٔ
من درباره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزهٔ سید الشهداء
باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر
امیر المؤمنین برداشته بیاورند فریاد کنان و حضرت فاطمه آیه تلاوت فرماید که ترجمهٔ
آن اینست آن روز شما که بشما وعده میدادند امروز میباید هر نفس آنچه کرده است از
کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد و آرزو میکند که کاش میان او
و آن کار زشت فاصله و دوری باشد پس حضرت صادق بسیار گریه کرد و فرمود
که روشن مباد دیده که نزد شنیدن این قصه گریان نگردد پس مفضل گفت من نیز
گریستم و عرض کردم ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب
غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل گفت پرسیدم که دیگر چه خواهد شد فرمود
حضرت فاطمه برخیزد و گوید خداوندا وفاکن بوعده که با من کرده در خصوص آنها
که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهائی که بر
جمیع فرزندان من نمودند پس بگریند بر او ملائکهٔ آسمانهای هفتگانه و حاملان
عرش خداوند و هر که در دنیا است و هر که در زیر زمین است و همگی خروش بر آورند
پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها راضی بودند بر ستمهای
ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند عرض کردم ای مولای من جمعی از شیعیان
شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده

خواهید شد فرمود مگر نشنیده اند فرمایش جدّ ما رسول خدا را و نحن ما اهل بیت را که مکرّر
خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ
الْأَكْبَرِ فرمود که عذاب دون و پست تر عذاب رجعتست و عذاب اکبر و بزرگتر عذاب قیامت
است حضرت صادق فرمود که جمعی از شیعیان که در شناختن و معرفت ما تقصیر کرده اند
میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاهی کند وای
برایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بر ما برگردد و پادشاهی نبوّت و
امامت و وصایت همیشه با ما است ای مفضّل اگر شیعیان ما تدبّر و تفکّر نمایند در قرآن
هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیدند این آیه را وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش
در رجعت ما اهل بیت است پس فرمود بعد از آن برخیزد جدّم علی بن الحسین و پدرم امام
محمّد باقر پس شکایت کنند بجدّ خود رسول خدا آنچه از ستمکاران برایشان وارد و واقع
شده است پس من برخیزم و شکایت کنم از آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده است پس بر
خیزد فرزندم موسی کاظم و شکایت کند بجدّش از هرون پس برخیزد علی بن موسی الرّضا
و از مأمون ملعون شکایت نماید پس برخیزد امام محمّد تقی و شکایت کند از مأمون و غیر آن
پس برخیزد امام علی النّقی و شکایت از متوکّل نماید پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت
کند از معتضد پس برخیزد حضرت مهدی آخر الزّمان همنام جدّش حضرت رسول خدا
با جامه خون آلود جدّش حضرت رسول در روزیکه پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح
کردند و دندان مبارکش را شکستند و بخون آلوده شد و ملائکه در دور و اطراف او باشند
تا بایستد پیش جدّ امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی برایشان
و نام و نسب و کنیه مرا از برای انها بیان فرمودی پس امّت تو مرا انکار کردند و اطاعت
مرا نکردند و جمعی گفتند متولّد نشده است و نیست و نخواهد شد و یا گفتند که مرده است
و اگر میبود اینقدر غائب نمیشد پس صبر کردم از برای خداوند تا بحال که حقتعالی مرا رخصت
فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول خدا فرماید که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ
أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ یعنی حمد بر خداوندیکه
صدق فرمود وعده ما را و زمین را بما ارث و واگذار فرمود که اخذ میکنیم از جنّة هر
مکانی را که خواسته باشیم پس چه خوب است اجر عمل کنندگان برای خداوند و میفرماید
که آمد یاری و فتح خداوند و ظاهر شد گفته او وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ
وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی او همان خداوند است که
فرستاد پیغمبر خودش را با هدایت و معجزات و با دین حق و در دست نا اکراه و راغب کنند

جمیع دینها هر چند یکه مکروه بدارند این را آنکسانیکه بخداوند شریک قرار میدهند
از یهود و نصاری و سائر اهل مذهبها و غیر ایشان پس حضرت رسول خدا بخواند این
آیه را إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ
عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا مفضّل گفت پرسیدم ای
مولای من آنحضرت چه گناه داشت که حقتعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو خداوند
آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق
فرمود ای مفضّل حضرت رسول خدا دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی را و
شیعیان فرزندان من که اوصیاء منند گناهان گذشته و آینده ایشان را تا روز قیامت
بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس خداوند
گناه شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را برای او آمرزید مفضّل گفت بسیار گریستم
و عرض کردم ای مولای من اینها همه فضل خداوند است بر ما ببرکت شما امامان ما
حضرت فرمود ای مفضّل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خالص و این حدیث را
نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خداوند تعالی رخصت میطلبند و بهانه میجویند
پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و عبادات را ترک میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان
نمیتوانیم رسانید زیرا که حقتعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده
باشد و شفاعت کنندگان از ترس خداوند خوفناکند گفت پرسیدم که این آیه که حضرت
رسول خدا خواهد خواند که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ باشد مگر آنحضرت
بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضّل اگر بر همه دینها غالب شده بود هم
یهود و نصاری و مجوس و صابئیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه
این در زمان حضرت مهدی و رجعت حضرت رسول خدا خواهد بود و آن آیه نیز در آنزمان
بعمل خواهد آمد وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ پس حضرت فرمود
پس برگردد حضرت مهدی بسوی کوفه و خداوند از آسمان بشکل ملخ از طلا برایشان
میبارانند چنانکه بر حضرت ایوب بارید و قسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از
طلا و نقره و جواهر گفت پرسیدم که اگر یکی از شیعیان شما ها بمیرد و قرضی از برادران مؤمن
در ذمّه باشد چگونه خواهد بود حضرت فرمود که اوّل مرتبه حضرت مهدی ندا فرماید
در تمام عالم که هر که قرض بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را باو
بدهد و ادا فرماید حتّی یک کلّه سیر و یکدانه خردل و این حدیث از این طولانی تر
است و ما باینقدر که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم تمام شد عبارت حق الیقین
مؤلّف میگوید چنانکه در این عبارت آخر اشاره شد این حدیث مفصّل است و تمام

آن در بحار مذکور است وحقیر نیز اکتفا کرد باین قدر از جهت اختصار واز جهت اینکه
این حدیث مشتمل است بر علائم ظهور وکیفیت بعد از آن را واما بیان علائم ظهور
پس در باب یازدهم ذکر شد واما بیان کیفیت ظهور پس درین باب در احادیث قبل
ازین فی الجمله ذکر شد واما آخر حدیث که متضمن است رجعت را ورجوع کردن مؤمنان
با حضرات ائمه وحضرت رسول وجمع شدن همه ایشان در یک مقام از جهت انتقام
از دشمنان خودشان وسائر کافران پس این رجعت موافق آیات واحادیث متواترات
وبلکه از ضروریات در دین شده واتفاق مسلمین بر آن گردیده ورجعت مؤمن محض و
کافر صرف بدیهی گشته وبلکه رجعت فی الجمله در امم سابقه شده بنص قرآن چنانکه
تفصیل این را در کتاب تحفة الشیعه در رجعت ائمه با بیانات واضحه ودلیلهای
قاطعه کرده ام   حدیث چهلم در کتاب زاد المعاد گفته بسند معتبر از حضرت
صادق منقول است که هر که چهل صباح این عهد را بخواند از یاوران قائم ما باشد
واگر قبل از ظهور آنحضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون آورد که در خدمت قائم
میشود وخداوند بهر کلمه این هزار حسنه او را کرامت فرماید وهزار گناه او را محو
میکند وآن عهد اینست   اللهم رب النور العظیم ورب الکرسی الرفیع ورب
البحر المسجور ومنزل التوریة والانجیل والزبور ورب الظل والحرور ومنزل
القرآن العظیم ورب الملائکة المقربین والانبیاء والمرسلین اللهم انی اسئلك
بوجهك الكريم وبنور وجهك المنير وملكك القديم يا حي يا قيوم اسئلك
باسمك الذي اشرقت به السموات والارضون وباسمك الذي يصلح به الاولون
والآخرون يا حيا قبل كل حي ويا حيا بعد كل حي ويا حيا حين لا حي يا محيي الموتى
ومميت الاحياء يا حي لا اله الا انت اللهم بلغ مولانا الامام الهادي المهدي
القائم بامرك صلوات الله عليه وعلى آبائه الطاهرين عن جميع المؤمنين و
المؤمنات في مشارق الارض ومغاربها سهلها وجبلها برها وبحرها وعني
وعن والديّ وولدي واخواني من الصلوات زنة عرش الله ومداد كلماته
وما احصاه علمه واحاط به كتابه اللهم اني اجدد له في صبيحة يومي هذا وما
عشت من الايام عهدا وعقدا وبيعة له في عنقي لا احول عنها ولا ازول ابدا
اللهم اجعلني من انصاره واعوانه والذابين عنه والمسارعين اليه في قضاء
حوائجه والممتثلين لاوامره والمحامين عنه والسابقين الى ارادته و
المستشهدين بين يديه اللهم ان حال بيني وبينه الموت الذي جعلته
على عبادك حتما فاخرجني من قبري مؤتزرا كفني شاهرا سيفي مجردا قناتي

ملبيا دعوة الداعي في الحاضر والبادي اللهم ارني الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة واكحل ناظري
بنظرة مني اليه وعجل فرجه وسهل مخرجه واوسع منهجه واسلك بي محجته وانفذ امره و
اشدد ازره واعمر اللهم به بلادك واحي به عبادك فانك قلت وقولك الحق ظهر الفساد في
البر والبحر بما كسبت ايدي الناس فاظهر اللهم لنا وليك وابن بنت نبيك المسمى باسم
رسولك حتى لا يظفر بشيء من الباطل الا مزقه ويحق الحق ويحققه واجعله اللهم مفزعا
لمظلوم عبادك وناصرا لمن لا يجد له ناصرا غيرك ومجددا لما عطل من احكام كتابك ومشيدا
لما ورد من اعلام دينك وسنن نبيك صلى الله عليه وآله واجعله اللهم ممن حصنته من
بأس المعتدين اللهم وسر نبيك محمدا صلى الله عليه وآله برؤيته ومن تبعه على دعوته و
ارحم استكانتنا بعده اللهم اكشف هذه الغمة عن هذه الامة بحضوره وعجل لنا ظهوره
انهم يرونه بعيدا ونريه قريبا برحمتك يا ارحم الراحمين   پس سه مرتبه دست بر ران راست
میزنی ودر هر مرتبه میگوئی العجل یا مولای یا صاحب الزمان   مؤلف میگوید با وجود
آنکه سند این خبر شریف صحیح است از احادیث بسیار وحکایات بیشمار معلوم میشود که
مداومت بر دعا وعمل خیر بچهل روز مؤثر است در اجابت وقبول آن وبلکه مواظبت بر
غذائی وخوراکی حلال یا حرام در چهل روز باعث تغیر حالت وانتقال از صفتی بصفت دیگر
میگردد چه از نیک ببد ویا از بد بنیک وهمچنین باقی آنچه انسان مزاول ومباشر ومعاشر
آنست از لباس ومسکن ومصاحبت ومجالست ومواکلت وغیر اینها چنانچه شاهد بر این
در باب دهم در ضمن حکایات واضح شد که چهل شب چهارشنبه بمسجد سهله رفتن و
چهل شب جمعه در مسجد کوفه بیتوته کردن ویا چهل شب جمعه بزیارت حضرت امام
حسین مشرف شدن سبب وباعث شرفیاب شدن میشود بحضور حضرت صاحب
الزمان روحنا فداه ودیدن آنحضرت میگردد یا بشناسد آنحضرت را یا نه پس همچنین از
دعای مذکور اثرش اینست که هر که چهل روز آن را بخواند وقت طلوع آفتاب ویا قبل از
آن که معنی صباح است خداوند او را از انصار آنحضرت میکند هر چند که مرده باشد
قبل از ظهور آنحضرت زیرا که خداوند قادر او را با آن اشخاصیکه زنده میشوند زنده
میکند ورجعت نماید چنانکه در حدیث مفصل گذشت واز برای تأیید وتقویت این
چند خبر ذکر شود تا آنکه اطمینان حاصل گردد بر آنچه ذکر نمودم در حدیث چهلم
خبر اول شیخ عیاشی بسند خود از فضل بن ابی قرة روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت
صادق که میفرمود خداوند بحضرت ابراهیم وحی فرمود که زود است پسری از برای تو از
ساره متولد شود ساره گفت که من عجوزه ام خداوند فرمود که زود است فرزندی آورد
وفرزندان آن پسر چهارصد سال در دست دشمن من عذاب کرده میشوند بسبب آنکه

کلام مراد کرد پس چون اولاد حضرت اسحق که بنی اسرائیل باشند در دست فرعون
مبتلا شدند بدرگاه خداوند ناله وگریه بلند نمودند تا چهل روز پس حقتعالی بحضرت
موسی وهرون وحی فرمود که ایشان را از دست فرعون خلاص گردانند وصد وهفتاد
سال از ان چهارصد سال باقی بود وان را از ایشان برداشت پس حضرت صادقؑ
فرمود که اگر شما نیز چنین تضرّع وزاری میکردید خداوند فرج ما را نازل میکرد وچون
چنین نکنید پس بدرستیکه این امر یعنی ظهور حضرت قائم بنهایت خواهد رسید
دوّم شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب مجموع الغرایب نقل کرده از کتاب جواهر که حضرت عیسیؑ
وصیّت فرمود بحواریّین که بوده باشید مانند مار پس چون انحضرت را بالا بردند حواریّین
باهمدیگر گفتند که از جای خود حرکت مکنید تا انکه بدانیم تأویل کلام انحضرت را پس
یکی از ایشان گفت یعنی بوده باشید مثل مار که حلقه میزند ومی پیچد وسر خود را در زیر
جسد خود میگذارد زیرا که او میداند که اگر صدمه بجسدش برسد وضرر بران وارد شود
وسرش سلامت باشد ان صدمه وجراحت بان ضرر نمیرساند پس روح الله بشما میگوید
حفظ نمائید دین خود را که سرمایه دنیا واخرت است وانچه بشما برسد از فقر ومرض ضرر
نمیرساند شما را با سلامتی دین شما ودیگری از ایشان گفت اینکه روح الله بشما فرموده مثل
مار باشید بجهت انکه مار نمیخورد مگر خاک تا انکه زهر از شکم او بیرون نرود پس همچنین
شما منتفع نمیشوید بانچه میشنوید از حکمت از برای طلب اخرت مادامیکه حب دنیا
در دلهای شما است ودیگری گفت که روح الله بشما فرمود که مثل مار باشید زیرا
که چون مار از نفس خود احساس ضعف وسستی نماید خود را چهل روز گرسنگی میدهد
انگاه داخل میشود در سوراخ تنگی وبر میگردد جوان شده تا چهلسال پس روح الله
بشما میگوید گرسنگی بدهید نفسها خود را در دنیای قلیله برای بقای مدّت ولانی
چنانچه مار نفس خود را چهل روز گرسنگی میدهد برای ماندن چهل سال پس اتّفاق
کردند بعضی او واینکه روح الله همین را اراده کرده سیّم در کافی از محمّد بن مسلم روایت
کرده گفت بحضرت صادقؑ عرض کردم که ما می بینیم مردی را که برای اوست عبادت و
کوشش وخشوع ولکن قائل بامامت نیست پس ایا او را هیچ منفعت میدهد فرمود
مثل ما اهل بیت علیهم السّلام مثل اهل بیتی است که در بنی اسرائیل بودند که هیچکدام
از ایشان چهل شب کوشش نمیکرد مگر انکه چون دعا میکرد باجابت میرسید ومردی
از ایشان چهل شب کوشش وسعی وعبادت کرد انگاه دعا نمود پس مستجاب نشد
پس بنزد حضرت عیسی امد وشکایت نمود بانحضرت از حالی که بان مبتلا شده وسؤال
کرد که برای او دعا کند پس حضرت عیسی تطهیر کرد ودو رکعت نماز بجای اورد انگاه

خداوند را خواند پس خداوند باو وحی فرستاد که ای عیسی بدرستیکه بنده من بنزد
من امد از غیر ان در که باید از آن در بیاید وبدرستیکه او مرا دعا کرد ودر دلش شکّی
از تو بوده پس اگر مرا دعا کند تا انکه گردنش قطع شود وانگشتانش بریزد اجابت نمیکنم او را
پس حضرت عیسی باو ملتفت شد وفرمود دعا میکنی خداوند را وحال انکه در دلت
شکّی است از پیغمبر او پس گفت یا روح الله وکلمه او چنین بود والله انچه فرمودی پس
دعا کن خدا را که این را از من زایل کند پس عیسی دعا کرد وخداوند توبه او را قبول فرمود
وپذیرفت از او وگردید بحدّ اهل بیت خود چهارم ایضا در کافی از حضرت صادقؑ
روایت کرده که فرمود خالص ننموده بنده ایمان بخداوند را ودر روایت دیگر نیکو ننموده
کسی ذکر خداوند را چهل صباح مگر انکه زاهد کند او را در دنیا وبنماید باو دوای
او را ودرد او را واثابت کند حکمت را در دل او پنجم در لبّ لباب قطب راوندی
بسند خود از حضرت رسول خدا روایت نموده که فرمود کسیکه خالص کند عبادت را
برای خداوند چهل صباح ظاهر شود چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش
ششم در امالی صدوق روایت کرده که بهلول نبّاش که کفن میدزدید واخوکار
با نعش دختر از انصار عمل قبیح کرد وپشیمان شد وبنزد رسول خدا آمد وحضرت او را
طرد ودور کرد پس رفت در بعضی کوههای مدینه وچهل روز گریه کرد وتضرّع ودعا
نمود ودر روز چهلم توبه اش قبول شد وایه شریفه در قبول توبه وگذشتن از جرم
او ووعده ثواب برای او نازل شد پس حضرت رسول خدا بنزد او رفت وبشارت داد
وایه را تلاوت کرد انگاه باصحاب فرمود چنین تدارک کرده میشود گناهان چنانکه بهلول
تدارک کرد آن را هفتم در کتاب عدد القویّه برادر علّامه بسند خود روایت کرده
که در حالتیکه حضرت پیغمبر در ابطح نشسته بود وعمّار بن یاسر ومنذر بن ضحضاح
وعبّاس بن عبد المطّلب وحمزة بن عبد المطّلب وعمر وابوبکر وحضرت امیر المؤمنینؑ
با انحضرت بودند که ناگاه جبرائیل نازل شد در صورت بزرک خود وپهن کرد بال
خود را تا انکه گرفت از مشرق تا بمغرب پس ندا کرد او را که یا محمّد خداوند بر تو سلام
میرساند وامر میکند ترا که عزلت گیری از خدیجه تا چهل صباح پس این امر بانحضرت
شاقّ شد وآنحضرت خدیجه را دوست میداشت ورغبت تمام باو داشت پس
چهل روز حضرت رسول خدا بامر خدا ماند که روز را روزه میگرفت وشب را بعبادت
بر میخاست تا چون اخر آن ایّام شد عمّار بن یاسر را بنزد خدیجه فرستاد وفرمود که به
خدیجه بگو که گمان نکنی که انقطاع من از تو از روی جدائی ودشمنی است ولکن
خداوند من امر فرموده مرا باین تا انکه انفاذ فرماید فرمان خود را پس گمان مکن

ای خدیجه مگر خبر داری بدرستیکه خداوند هر آینه مباهات میکند بتو ملائکه کرام
خود را هر روز چند مرتبه پس چون شب درآمد در را ببند و در جای خود بخواب که من در
منزل حضرت ابی طالبم پس خدیجه هر روز چند مرتبه محزون میشد بجهت فراق حضرت
رسول ص پس چون چهل روز کامل شد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد ص خداوند بر تو سلام
میرساند و امر میکند ترا که مهیا شوی از برای تحیت او و تحفهء او تا اینکه نقل کرده نزول
میکائیل را با طبقی از انگور و رطب و افطار کردن آن شب از آنها و رفتن آنحضرت بنزد
خدیجه بامر خداوند قبل از ادای نماز عشاء و انعقاد نطفهء صدیقه طاهره در آن شب

هشتم در تفسیر امام حسن عسکری ع فرموده که حضرت موسی ع میفرمود به بنی اسرائیل که
هرگاه خداوند بشما فرج کرامت فرمود و دشمنان شما را هلاک نمود میآوردم برای شما
کتابی از جانب خداوند شما که مشتمل باشد بر امرها و نهی ها و موعظه ها و عبرتها
و مثلهای او پس چون خداوند بایشان فرج داد امر فرمود بموسی که میعاد و میقات
رود و سی روز روزه گیرد در زیر کوه پس موسی گمان کرد که پس از سی روز خداوند
کتاب را برای او خواهد داد پس سی روز روزه گرفت تا اینکه فرمود پس خداوند باو
وحی کرد که ده روز دیگر روزه بدار و در وقت افطار مسواک مکن پس حضرت موسی ع
چنین کرد و خداوند وعده کرد باو که کتاب را بعد از چهل روز باو بدهد پس بعد از
چهل روز کتاب را برای او فرستاد

نهم حدیث قدسی معروف است که خداوند فرموده
خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحاً یعنی طینت حضرت آدم را خداوند بدست
قدرت خود تا چهل صباح خمیره کرد و تربیت نمود تا کامل شود و قابل پیغمبری گردد

دهم در امالی صدوق روایت کرده است حضرت داود چهل روز از جهت ترک اولی
خود گریست مؤلف میگوید ترک اولی آنحضرت بنا بر اخبار و احادیث صحیحه این بود که بعد
از آنکه خداوند او را خلیفه کرد و او را امر برسیدن بمرافعات فرمود آنحضرت در میان
مردم بمرافعات ایشان رسیدگی میکرد و قضاوت واقعی و صحیح مینمود چنانکه قضاوت
داود مشهور است پس از خیال او خطور نمود که آیا از من اعلم و داناتر هم برای مرافعه کسی
هست پس بمجرد این خطور جبرائیل و میکائیل بصورت بشر بنزد او برای مرافعه آمدند
یکی اول گفت از برای من یک بزی هست و این برادر من با وجود آنکه نود و نه بزی دارد
باز هم میگوید که آن بزی که دارم آن را نیز بمن بده پس حضرت داود قبل از آنکه از آن
دیگری جواب این را بپرسد که چه میگوید فرمود بعضی از مخالطه کنندگان ببعضی دیگر
تعدی میکنند پس ایشان برخاستند و رفتند پس آنحضرت ملتفت شد که این سخن
که او گفت موافق قانون قضاوت نبود و شاید که آن دیگری جوابی داشته باشد و

با وجود آنکه خیال کرده که من اعلم باموراث قضاوت میباشم پس دانست که باید تأیید در همه
چیز از خداوند باشد و اینکه این خیال او خطا بوده پس استغفار کرد و چهل روز گریه نمود بترک
اولی خود و غیر از این در خصوص داود هر چه باشد یا اصلی ندارد و یا آنکه تقیه است

یازدهم در کافی از حضرت کاظم ع روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدند که ما روایت کرده ایم
از حضرت رسول خدا ص که فرمود کسیکه شراب خورد تا چهل روز نماز او قبول نیست پس حضرت
بعد از کلماتی چند فرمود که چون شراب خورد آن شراب میماند در نرمهء استخوان او و میخورد
همهء اعضای او و تا چهل روز باندازهء انتقال خلقت او یعنی تصورات نطفه و علقه و مضغه او
آنگاه فرمود و همچنین است جمیع غذائی که میخورد و میآشامد باقی میماند در آنجا چهل روز

دوازدهم حدیث حکیمه خاتون است که ولادت با سعادت حضرت صاحب الامر ع را
روایت کرده در خبر مفصل معروف که حضرت امام حسن عسکری ع آن وجود مبارک را
از من گرفت و بآن مرغ سفید سپرد و فرمود که این روح القدس است و بآن امر فرمود که در
هر چهل روز آنحضرت را برگرداند حکیمه خاتون فرمود که من در هر چهل روز آن مولود
مکرم را میدیدم تا آنکه مردی شد قبل از وفات حضرت امام حسن عسکری ع تا آخر
و ایضاً وارد شده که حضرت رسول خدا ص چهل روز قبل از بعثت خود مأمور شد که از خدیجه
عزلت گیرد و در روز چهلم مبعوث شد و ایضاً وارد است که میقات حضرت موسی علی
نبینا و آله و علیه السلام چهل روز شد و حضرت رسول خدا ص فرموده که حضرت موسی در
آن چهل روز نخورد و نیاشامید و نخوابید و میل ننمود بچیزی از اینها در رفتن و برگشتن
خود چهل روز بجهت شوق بسوی خداوند خود و ایضاً در احادیث معتبره وارد شده که نطفه
در رحم چهل روز میماند آنگاه چهل روز علقه میشود و آنگاه چهل روز مضغه میشود
و فرمودند که اگر کسی خواسته باشد که حمل زن پسر باشد پس در این چهار ماه دعا کند
و ایضاً وارد شده که کسیکه ترک کند گوشت خوردن را چهل روز بد خلق میشود زیرا که انتقال
نطفه در چهل روز است و ایضاً وارد است کسیکه چهل روز گوشت بخورد و در هر روز
خلقش بد میشود و ایضاً فرموده اند که کسی که روغن زیتون بخورد و بخود بمالد شیطان
چهل روز نزدیک او نیاید و ایضاً فرمودند که کسیکه چهل روز حلال بخورد خداوند
قلبش را نورانی میکند و ایضاً فرموده کسیکه چهل روز سویق بخورد پر میشود شانه هایش
از قوت و کسیکه هریسه بخورد تا چهل روز نشاط دارد برای عبادت و ایضاً فرموده که
هر کس یک انار شیرین بخورد دلش نورانی میشود و وسوسه از او برداشته میشود تا
چهل روز و در روایت دیگر دو تا بخورد و ایضاً فرمودند که زمین می نالد از بول
کسیکه ختنه نشده باشد تا چهل روز و ایضاً فرمودند کسیکه بخداوند و رسول

او ایشان آورده باشد ترك نكند ازالهٔ موی عانه خود را زیادتر از چهل روز وایضاً فرمودند
که اگر کسی دعا برای چهل نفر از برادران خود کند وانگاه دعا کند دعای او در حق خود و
ایشان مستجاب میشود وهمچنین اگر چهل نفر جمع شوند دعا کنند یا ده نفر چهار دفعه یا
چهار نفر هر کدام ده مرتبه وایضاً ذکر گردید در باب خصایص که در زمان ظهور
آنحضرت بهر مؤمن از اصحاب آنحضرت قوت چهل مرد داده میشود وایضاً در احادیث
معتبرهٔ بسیار وارد گردیده که هر کس چهل حدیث حفظ کند خداوند روز قیامت اورا
فقیه وعالم محشور میکند ودر جنب علماء محسوب میشود وازین جهت است که علماء
اهل اسلام از اهل سنّت وشیعه کتابهای بسیار تألیف وتصنیف فرموده اند ودر
آنها چهل حدیث جمع کرده اند ونام آن را اربعین گذاشته اند وجمعی از ایشان اربعین
مشهور ومعروف دارند مثل مرحوم والد شیخ بهاء الدّین که حقیر دیده ام وخودش و
مرحوم مجلسی و پدرش واوّل کتابی که حقیر تألیف کرده اربعین است در احکام طهارة
مسمّی بدرّة البیضاء واخبار در بیان چهلها از عبادات واعمال وافعال واقوال
بسیار است ومقصود اشاره وتنبیه بود که در چهل هرچه باشد اثر دارد حتّی وارد
شده که هر که غیبت وکشف ستر مرد مؤمنی بکند وغیب وعیب اورا بمردم آشکار نماید
خداوند چهل روز عبادات وحسنات اورا قبول نمیکند وبلکه وضویش باطل و
روزه اش ضایع وعاطل خواهد بود والحاصل شواهد بسیار از اخبار آل اطهار در
این مطلب بیشمار است ومرحوم مجلسی در رسالهٔ که جواب از سؤال فرق بین امامیّه
وحکما ومجتهدین واخباریّین ومتشرعیّه وصوفیّه است بعد از تقسیم صوفیّه بممدوح
ومذموم وکلماتی چند فرموده که والد مرحوم از مرحوم شیخ بهاء الدّین محمّد تعلّم
ذکر نموده بود یعنی دعائی یاد گرفته بود وهر سال یك اربعین بعمل میآورد وجمعی کثیر
از تابعان شریعت مقدّسه موافق قانون شریعت ریاضت میداشتند وفقیر نیز
مکرّر اربعین ها بسر آوردم ودر احادیث معتبره وارد شده است که هر که چهل صباح
اعمال خود را برای خداوند خالص گرداند حقتعالی چشمه ها حکمت از دل او بزبان او
جاری میگرداند تمام شد کلام مجلسی اعلی الله اعلامه پس از آنچه ذکر گردید از دواز ده
خبر مسند واز چهارده حدیث غیر مسند وکلام علاّمهٔ مجلسی معلوم شد که در عمل
چهل روز لابدّاً اثر دارد وبلکه در عدد چهل نیز دارد وازین جهت مطالب و
احادیث ابواب این کتاب را نیز چهل چهل نمودم برای آن وعدهٔ حدیث اربعین که
اشاره شد پس از همهٔ اینها واضح گردید اثر دعای عهد وصحّت سند آن وحق
بودن آن وعده که از برای خواندن آن داده شده وجناب سیّد جلیل ابن باقی در

اختیار مصباح روایت کرده از حضرت صادق که فرمود هر کس بخواند بعد از هر نماز فریضه
وواجب این دعا را یعنی دعای عهد مذکور را پس بدرستیکه او خواهد دید حضرت
صاحب الامر را در بیداری یا در خواب ومرحوم نوری از ابن طاوس نقل کرده که آنجناب
روایت کرده که این عمل را یعنی خواندن این عهد را بعد از هر نماز یا آنکه بعد از نماز صبح
چهل روز بخواند که آنحضرت را خواهد دید وبعد از معلوم شدن اینها هر کس باید بحسب
مقام ومنزل وحالت ومکان وزمان وقدرت خود نظر کند با دقّت وتأمّل ویا از دانا
نقّاد بصیری جویا شود وبپرسد که از اعمال حسنهٔ شرعیّه وآداب وزیارات وسنن
احمدیّه کدام یك نسبت باو اولی وارجح است که بآن عمل ومواظبت کند زیرا که بعضی از
اعمال نسبت ببعضی از اشخاص مرجوح میشود ونسبت ببعضی راجح وخوب گردد وبرفرض
رجحان تفاوت مراتب ودرجات اعمال بسیار است وبسا میشود که بذل وانفاق مال
از کسی خوب میشود واز دیگر تعلیم علوم واز کسی وعظ واز دیگری نماز واز یکی روزه
بانضمام نماز واز بعضی زیارت ولکن در همهٔ آنها رعایت باید نمود شروط مشترکه را
مثل ادای فرایض واجتناب محرّمات وطهارت مأکل وملبس ومشرب ومسکن و
حلیّت آنها وترك فضول کلام زیاده از آنچه بظاهر شرع میتوان کرد وخلوص نیّت
وغیر از اینها از آنچه در علم اخلاق از حضرات ائمّه علیهم السّلام رسیده ودر معراج
السّعاده وجامع السّعادات بیان کردند خاتمة الکتاب در دفع شبهه از طول عمر
آنحضرت است بنحو اقتصار پس اوّلاً میگوییم بعون الله القادر المختار که حقیر در باب
خصایص اجمالاً سبب طول عمر آنحضرت را بیان کرد که آن بزرگوار در اوّل طفولیّت
عالم بالا نشو ونما کرده ودر عالم حیات که آب حیات از آن نمونه ایست پرورش یافته و
در اینجا در حدیث دوازدهم نیز ذکر شد که حضرت عسکری بعد از تولّد آنحضرت اورا
بروح القدس سپرد وفرمود که در هر چهل روز اورا بنزد ما بیاور وکسیکه غذایش
در اوّل نشو ونمایش از آن عالم شد که حیات محض وزندگی صرف است البتّه عمرش
طولانی میشود وپیری وضعف باو راه نیابد وثانیاً اشخاص بسیار هستند و
بودند که عمر زیاد کرده اند از حضرت نوح بگیر تا معمّر مغربی معروف واحوالات عمر
کنندگان را در کمال الدّین وغیبت شیخ ودر بحار بیان فرموده اند که اشخاص زیاد
عمر بسیار کرده اند دو هزار و پانصد سال وهزار و پانصد وهزار ونه صد وهشتصد
وهفتصد وششصد سال وزیادتر وکمتر پس عمر شریف آنحضرت مثل عمر این معمّرین
وعمر کنندگان باشد چه استبعاد وشبهه دارد بعد از دانستن خداوند را قادر
ومختار واراده او غالب بر اراده خلق وثالثاً چند نفر باتّفاق تمامی مسلمین قبل

از حضرت صاحب الزمان ع چندصد سال بلکه بعضی زیادتر از هزار سال بوده وحالا
نیز هستند وبعد از این هم خواهند بود مثل خضر وعیسی ودجال بلکه ادریس والیاس نیز
همچنانکه جناب ثعالبی که یکی از علماء اعلام وموثقین وعدول اهل سنت است درکتاب
عرایس التیجان روایت کرده باسناد معتبرهٔ خود از مردی از اهل عسقلان که او راه میرفت
در اردن که یکی از شهرهاے شام است در وسط روز پس مردی را دید وگفت ای بندهٔ
خدا توکیستی پس با من تکلم نکرد پس گفتم ای بندهٔ خدا توکیستی گفت الیاسم پس در من
رعشهٔ افتاد پس گفتم بخوان خداوند را که از من بردارد آنچه را که یافتم ازین رعشه تا بفهمم
حدیث ترا واز تو درک کنم گفت پس دعا کرد برای من بهشت دعا یا برّ یا رحیم یا حنّان یا
منّان یا حیّ یا قیّوم ودو دعا بسریانیه که آن را نفهمیدم پس خداوند برداشت از من
آنچه را که می‌یافتم پس کف خود را گذاشت میان دو کتف من پس یافتم سردی آن را لذت
آن را میان دو پستان خود پس گفتم باو که وحی میشود بتو امروز گفت از آن روزی که
حضرت محمد ص برسالت مبعوث شد پس من وحی نمیشود گفت گفتم باو پس چند نفر از
پیغمبران امروز زنده اند گفت چهار نفر دو در زمین ودو در آسمان پس در آسمان عیسی ع
وادریس است ودو در زمین خضر والیاس گفتم ابدال چند نفرند گفت شصت نفرند
پنجاه نفر از ایشان نزدیک عریش مصرند تا شاطی فرات ودو مرد در مصیصه است ویکمرد
در عسقلان وهفت در سایر بلاد وهر وقت که خداوند ببرد یکی از ایشان را میآورد
خدا تعالی دیگری را وبایشان دفع میکند خداوند بلا را از مردم وبسبب ایشان باران
بر ایشان بارید میشود گفتم پس خضر در کجا است گفت در جزیرهاے دریا گفتم آیا تو او را
ملاقات میکنی گفت آری گفتم در کجا گفت در موسم حج گفتم چیست کار شما با هم دیگر گفت
او از موی من میگیرد ومن از موی او یعنی با یکدیگر محبت ومهربانی میکنیم آن شخص گفت
که این حکایت در وقتی بود که میان مروان حکم ومیان اهل شام قتال بود پس گفتم
چه میگوئی در حق مروان حکم گفت چه میکنی با او واو مردیست جبار وسرکش بر خدا و
قاتل ومقتول وشاهد همه در آتش جهنم اند گفتم من حاضر شدم ولکن نیزه نزدم و
تیری نینداختم وشمشیری بکار نبردم ومن استغفار میکنم بخداوند از آن مقام که
دیگر بر نگردم بمثل آن هرگز گفت احسنت چنین باش گفت من با او نشسته بودیم که
ناگاه دو قرص نان در پیش روی او گذاشته شد که سفیدتر بود از برف پس خوردیم
من واو یک قرص وپارهٔ از دیگری وآن باقی برداشته شد پس ندیدم احدی را که
آن را بگذارد ونه کسیکه آن را برداشت وبود ناقهٔ بود که در وادی اردن میچرید
پس سر خود را بلند کرد بسوی آن پس آن را بخواند که ناقه آمد ودر پیش روی او

خوابید پس سوار شد بر آن گفتم میخواهم با تو مصاحبت کنم گفت تو آنقدرت نداری که با من
مصاحبت کنی گفتم من زن ندارم گفت تزویج کن وبترس از چهار زن بترس از زنا شزه ومختلعه و
ملاعنه ومبارئه وتزویج نما هر که را میخواهی از زنان گفتم که من دوست دارم ملاقات ترا گفت
هرگاه مرا دیدی پس دیدی مرا یعنی برای دیدن من وقتی ومکانی معیّن نیست گفتم میخواهم
در بیت المقدس اعتکاف کنم در ماه رمضان آنگاه حایل شد میان من واو درختی پس
قسم بخدا که ندانستم که چگونه رفت پس ازین حکایت معلوم شد که الیاس وادریس مثل عیسی
وخضر زنده هستند واخبار درین معنی بسیار است . واما زنده بودن دجال پس او اتفاق
جمیع مسلمانان است از اهل سنت وشیعه ولکن اکتفاء میکنیم در اینجا بحدیث صحیحی که از اجاب
محدث ماهر معروف گنجی شافعی در باب بیست وپنجم از کتاب بیان در احوال حضرت صاحب
الزمان ع بسند صحیح خود روایت کرده از فاطمه دختر قیس که از مهاجرات اولین بود تا آنکه گفت
روزے شنیدم منادی حضرت رسول خدا ص ندا میکند که امروز همه برای نماز جمع شوید پس رفتم
بمسجد ونماز کردم با آنحضرت پس چون آنحضرت از نماز فارغ شد بمنبر رفت پس فرمود هرکس در
جای نماز خود بنشیند آنگاه فرمود آیا میدانید که شما را برای چه جمع کردم گفتند خدا ورسول
او داناترند فرمود بدرستیکه من جمع نکردم شما را برای ترغیبی ونه برای ترسانیدن ولکن
جمع کردم شما را زیرا که تمیم داری مردی نصرانی بود پس بنزد من آمد وبیعت کرد واسلام آورد
وخبر داد مرا بحدیثی که موافق بود با آنچه را که خبر دادم شما را بآن از دجال واو خبر داد مرا که سوار
کشتی شد با سی نفر مرد پس موج ایشان را یکماه در دریا چرخ میداد پس بساحل جزیره رسیدند
پس داخل جزیره شدند آنگاه حیوانی را ملاقات کردند پرموی که نشناختند پس وپیش آنرا
از بسیارے مو پس بآن گفتند وای بر تو توکیستی گفت من جسّاسه ام گفتند جسّاسه چیست گفت
ای قوم بروید نزد این مرد در دیر زیرا که او بسیار شایق است بخبر دادن شما گفت چون نام
مردی را شنیدیم از او ترسیدیم پس دیدیم در آن انسانی را که در خلقت اعظم انسان بود که
دیده بودیم ودر قید سختی بود ودستهاے او را جمع کرده بودند بگردن او از زانو تا بکعبش
باهن بسته بود گفتم واے بر تو کیستی تو گفت شما قادر شدید بر خبر من پس مرا خبر دهید
که شما کیستید گفتیم ما مردمانیم از عرب که سوار کشتی شدیم ومصادف شدیم با وقت
اضطراب دریا پس موج با ما بازے کرد آنگاه ما را بساحل جزیرهٔ تو رسانید پس داخل جزیره
شدیم پس پرموئی را دیدیم که پیش وپس او از بسیاری موی معلوم نبود پس باو گفتیم
وای بر تو کیستی تو گفت من جسّاسه ام گفتیم جسّاسه چیست گفت بروید بنزد این مرد در دیر
که او بسیار مشتاق است بخبر دادن شما پس بشتاب نزد تو آمدیم واز او ترسیدیم وایمن
نیستم که او شیطانی باشد پس گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان که ثمر میدهد گفتیم از چه

امر آن خبر میگیری گفت سؤال میکنم از شما از نخل که آیا ثمر میدهد پس گفتیم با و آری گفت آگاه
باشید که نزدیک است که آن ثمر ندهد گفت خبر دهید مرا از دریاچه طبریه گفتیم از چه امر آن
میپرسی گفت آیا در آن آب هست گفتیم آبش بسیار است گفت آگاه باشید زود است که آب آن
برود گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر گفتیم از چه امر آن خبر میگیری گفت آیا در آن چشمه آب هست
و آیا زرع میکنند اهل آن بآب آن چشمه گفتیم با و آری آب آن چشمه بسیار است و اهلش از آن
زرع میکنند گفت خبر دهید بمن از پیغمبر امی که چه کرده گفتیم او مهاجرت کرده از مکه
بمدینه گفت آیا عرب با او جنگ کردند گفتیم آری گفت چگونه رفتار کرد با ایشان پس خبر دادیم
او را که آنحضرت غالب شد بر عربهائیکه نزد او بودند پس او را اطاعت کردند گفت آگاه
باشید که این خیر بود برای ایشان که او را اطاعت کنند و من شما را خبر دهم از خود من دجالم
و بدرستیکه زود است که اذن دهد خدا مرا در خروج پس خروج میکنم و سیر میکنم در زمین
پس نمیماند قریه مگر آنکه نازل میشوم در آنجا در چهل شب مگر مکه و مدینه که هر دو آنها بر
من حرام است و هر زمانی که اراده کنم که داخل شوم در یکی از آنها پس بیرون آید ملکی در
پیش روی من با شمشیر برهنه پس مرا از آن برگرداند و بدرستیکه بر هر نقبی از آن دو ملائکه
است که حفظ میکنند آنها را راوی گفت رسول خدا فرمود و بآن چیزیکه در دستش بود بر منبر زد
که طیبه است این طیبه است یعنی مدینه و زمین پاک آیا من شما را باین خبر ندادم پس
مردم گفتند بلی پس فرمود حدیث تمیم دارے مرا خوشحال کرد زیراکه موافق بود با آنچه من شما را
خبر داده بودم فاطمه گفت پس حفظ کردم این را از حضرت رسول خدا و بغوی شافعی نیز در کتاب
مصابیح این حدیث را از فاطمه نقل کرده و از احادیث صحاح شمرده و ایضاً مسلم در صحیح خود
این حدیث را صحیح دانسته واما حضرت خضر پس شک و شبهه نیست از اهل اسلام کلاً
در وجود او و بقای آنحضرت الآن از چند هزار سال قبل ازین و در کتب اهل سنت مکرر
نقل شده در احوال مشایخ و عرفا که فلان با جناب خضر ملاقات کرد و از او علم آموخت
چنانکه محی الدین ابن عربی در باب بیست و پنجم فتوحات گفته که شیخ ابوالعباس عرینی
سخنی با من گفت و من قبول نکردم و چون از او جدا شدم پس شخصی را دیدم که میگفت
شیخ ابوالعباس را در فلان سخن مسلم دار در الحال بازگشتم و نزد شیخ رفتم گفت تا خضر
با تو نگوید سخن مرا قبول نمیکنی و نظیر این در کتب اهل سنت بسیار است واما احوال او
فی الجمله و سبب طول عمر او پس علامهٔ کراجکی در کنز الفواید در مقام ذکر عمر کنندگان فرموده
که یکی از ایشان خضر است و متصل است بقای او تا آخر الزمان و از جمله آنچه رسیده از
خبر او آنکه آدم را چون وفات در رسید جمع نمود فرزندان خود را پس فرمود ای پسران
من بدرستیکه خداوند نازل میکند بر اهل زمین عذابی پس جسد من با شما بوده باشد

در بیابان تا آنکه چون فرود آمدید در وادی پس بعد برسید مرا و دفن نمائید در زمین شام
پس جسد آنحضرت با ایشان بود و چون خداوند مبعوث فرمود حضرت نوح را آن جسد را
با خود برداشت و خداوند طوفان را بر زمین فرستاد و زمین را زمانی غرق کرد پس حضرت
نوح آمد و در زمین بابل فرود آمد و وصیت نمود بسه پسر خود سام و یافث و حام که
آن جسد را ببرند بآن مکانی که امر کرده ایشان را آنجا دفن کنند پس گفتند زمین متوحش
است و انیسی در آن نیست و راه را نمیدانیم لکن صبر کن تا مامون شود و مردم زیاد شوند و بلاد
مانوس گردد و خشک شود پس با ایشان فرمود که آدم دعا کرده که خداوند طولانی کند عمر آن را
که دفن میکند او را تا روز قیامت پس همچنان بود جسد آدم تا آنکه خضر کسی بود که متولی
دفن او شد و خداوند انجاز فرمود آنچه را که با او وعده کرده بود که تا آنجا که خواسته او را
زنده دارد و این حدیثی است که روایت کرده آن را مشایخ دین و ثقات مسلمین تمام شد
و مرحوم صدوق در کمال الدین بسند معتبر خود از حضرت صادق در خبر طولانی نقل
کرده که در آخر آن فرموده که خداوند دراز نکرد عمر خضر را برای پیغمبریکه بعد از آن اظهار
نماید و نه برای آنکه کتابی باو نازل کند و نه برای آنکه دین و شریعتی آورد که ناسخ شریعت
قبل از خود باشد و نه از برای پیشوائی که لازم باشد اقتدا باو و نه از برای طاعتی که فرض
گردانیده باشد برای او بلکه در علم سابق خداوند گذشته بود که عمر حضرت قائم علیه
السلام و غیبت او طولانی خواهد بود و خداوند دانست که گروهی از خلق طول عمر او را انکار
خواهند کرد پس باین سبب عمر بندهٔ صالح خود خضر را طولانی گردانید تا آنکه حجت بر
معاندین و دشمنان ائمه تمام باشد و نیز روایت کرده از حضرت رضا که در آخر حدیث
فرمود که خضر حاضر میشود هر جا که ذکر شود پس هر کس از شما که او را ذکر میکند پس سلام
کند بر او و بدرستیکه او حاضر شود در موسمهای حج پس بجای میآورد همه مناسک را و
می ایستد در عرفه پس آمین میگوید بر دعای مؤمنین و زود است که انس دهد خداوند
باو وحشت قائم ما را در غیبت او و وصل کند با او وحدت آنحضرت را و ازین قبیل
اخبار بسیار است و اینها منافات ندارد بآن اخباریکه فرموده اند که خضر آب حیات را
خورد و طولانی بودن عمر او از آن جهت است زیراکه اصل وجه باقی بودن او اتمام حجت است
و بودن اوست در خدمت قائم و سبب این دعای آدم است و رسیدن اوست بجهت آن
دعا بآب حیات زیراکه کارهای خداوند همه باسباب است و سبب زنده بودن او برای اتمام
حجت و دفع وحشت حضرت قائم همان دعای آدم است که او بآب حیات برسد و از آن
آب بخورد واما حضرت عیسی پس مشهور و معروف در میان علماء اعلام اهل
سنت و شیعه بقای آنحضرت است در آسمان بحیاتی که داشت در زمین و اینکه آنحضرت

زنده باسمان رفت و شربت مرگ را نچشیده و نخواهد چشید تا انکه در اخر الزمان فرود
اید و در عقب حضرت مهدی علیه السلام نماز کند و در زیر حکم او باشد و اخبار فریقین
و احادیث طرفین از سنی و شیعی درین خصوص بسیار و بحد تواتر است و در ابواب
گذشته خصوصا در باب خصایص انحضرت جملهٔ از انها ذکر شد و در باب دوم در
ذکر اخبار از کتب معتبرهٔ علماء عامه کثیرے بیان گردید و در اینجا طول نمیدهیم و بلکه
زنده بودن حضرت عیسی در اسمان صریح قران است زیرا که خداوند در سورهٔ نساء
فرموده وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ و فرموده بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ یعنی حضرت
عیسی را نکشتند بحسب یقین ولکن مشتبه شد برانها و بلکه رفع نمود و برپا داشت
انحضرت را خداوند بسوی خودش و همچنین است حضرت ادریس زیرا که خدا تعالی
در حق او در سورهٔ مریم فرموده وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا یعنی ما او را برداشتیم بمکانی عالی
و بلند پس باتفاق اهل اسلام این چند نفر قبل از حضرت صاحب الزمان بودند و حالا
نیز هستند و خواهند بود و همچنانکه این چند نفر پیغمبر و دجال زنده ماندند همچنین
انحضرت نیز زنده مانده و مثل ایشان خواهد بود و بوده و چرا استبعاد و شبهه و شک
در بقای ایشان نیست با وجود انکه ایشان قبل از انحضرت بودند بچندین صد سال
بقاء دجال چنانکه در حدیث فاطمه دختر قیس که ان را گنجی و بغوی و مسلم در کتب صحاح
خود نقل کردند و اعتقاد بر صحت ان نمودند از بقای حضرت مهدی صاحب الزمان
از چند جهت غریب تر و عجیب تر است اول انکه زنده بودن شخصی مغلول و مقید بان
سختی در جزیره که کسی از او نشانی ندارد و بر حال او مطلع نیست و خودش نیز متمکن از جلب
نفعی و دفع ضررے نیست اعجب است از بقاء شخصی مختار سیر کننده در بلاد و امصار و
متمکن از هر چه بخواهد از اسباب مدد حیات و قادر بر دفع هر نا ملایم و مضار دوم
انکه عمر او بحسب این حدیث گنجی شافعی و بغوی و مسلم در صحیح خود و سایر اخبار زیاده
است از عمر شریف حضرت مهدی علیه السلام و بلکه ظاهر همان حدیث دلالت
دارد که ان ملعون مدتها قبل از حضرت رسالت پناه بوده است سیم انکه دجال
کافر و مشرک و بلکه مدعی خدائی و اضلال کننده خلایق و در بسیارے احادیث سنی
و شیعی رسیده است که هیچ پیغمبرے نیامده مگر انکه امت خود را از فتنهٔ او ترسانده
است پس باقی گذاشتن چنین شخصی و روزی دادن بر او از غیر راه متعارف بمراتب
عجیب تر است از باقی بودن شخصی که همه پیغمبران و خصوصا پیغمبر ما بشارت دادند بوجود
او و منتظر بودن ظهور انحضرت را که پر خواهد کرد دنیا را از عدل و داد و بر خواهد
کند اساس ظلم و فساد را و برمیاندازد بیخ و بن کفر و شرک و نفاق را و میکشاند

همه خلایق را بسوی توحید خالص و اقرار بر اسلام واقعی و دین حقیقی که از برای هیچ پیغمبری
و وصی ممکن نشده است و البته چنین شخص سزاوارتر است بمدد غیبی و غذای خداوندی
و حفظ الهی پس از انچه ذکر کردیم واضح شد که بقای ان چند نفر پیغمبر خصوصا بقای دجال
بمراتب اعجب و اغرب است از بقای انحضرت از جهت تقویت و ترویج دین جدش و همچنانکه
در بقای ایشان شبهه و استبعاد نیست پس در بقای حضرت مهدی نیز شبهه و استبعاد
ندارد و از برای رفع شبهه بالکلیه و دفع استبعاد بالمره یک مثال ذکر میکنم تا مطلب واضح
شود و ان اینست اگر شخصی ظاهر شود و در بالای اب دریا و یا نهر بزرگ مثل دجله و فرات
و غیر ان راه برود و از این طرف اب برود بان طرفش و همچنان راه رود در روی اب که ابدا
قدم او تر نشود و بلکه در روی اب گرد و غبار ظاهر شود در وقت راه رفتن ان شخص پس وقتیکه
مردم اینحالت را از این شخص دیدند و راه رفتن او را در روی اب مشاهده کردند لابدا تعجب
خواهند کرد و این کار ان شخص برای خلایق غریب و عجیب خواهد امد و اگر بعد از او شخصی
دیگر بیاید و او نیز در روی اب راه برود مثل ان شخص اول پس تعجب مردم در کار شخص دوم
قهرا و بداهة کمتر میشود و اگر شخصی سیم بیاید و او نیز مثل ان شخص اول و دوم در روی اب
راه برود پس لابدا تعجب کردن مردمان در کار شخص سیم اندک از دوم میگردد و اگر شخص
چهارم پیدا شود و او هم مثل ان اشخاص در بالای اب دریا راه برود پس بدون شبهه تعجب
خلایق در کار شخص چهارم اندک تر از ان تعجب میشود که در کار ان اشخاص سابق بود و اگر
شخصی پنجم بیاید و او نیز در روی اب برود پس تعجب نمودن خلق بدون شک درین شخص اخر
کمتر از چهارم میشود بالفطره و هکذا هرچند بعد ازین بیاید تعجب درباره او کمتر میشود
تا انکه برسد در میان مردم عادت میگردد و ابدا تعجب نمیکنند زیرا که تعجب در کاری
میشود که مردم ان را ندیده و نکرده باشند نه در کارے که همیشه یا غالبا در میان ایشان
بوده پس با وجود این اگر مردی از کار شخص پنجم و یا ششم تعجب بکند زیاد تر از ان تعجب که در
اول و دوم و سوم کرده بود پس همه کس او را مذمت و ملامت میکنند که ای بندهٔ خدا تعجب
در کار شخص اول بود که تو هم او را دیدی نه اینکه درین پنجم و ششم امت و بلکه عاقلان
و دانایان بسفاهت ان شخص حکم میکنند و میگویند این مرد دیوانه شده مرد که چرا در اول
و دوم تو تعجب نمیکردی و در این شخص اخر تعجب میکنی پس معلوم میشود که تو عقل نداری و
یا انکه تو در این شخص اخر عناد داری و بدون شبهه مسلم و غیر مسلم او را ذم میکنند و عقلا
از او اعراض و بر او اعتراض مینمایند پس میگوییم همچنین است تعجب کردن در طول عمر حضرت
صاحب الزمان بعد از معلوم شدن طول عمر خضر و الیاس و عیسی و بلکه ادریس و عجیب
از همه ایشان دجال مغلول و مقید و محبوس چنانکه در میان اهل اسلام معلوم است

پس

پس تعجب نکردن از طول عمر خضر و الیاس و ادریس و عیسی و از طول عمر دجال و تعجب نمودن از
طول عمر حضرت مهدی که عمرش از ایشان کمتر و خودش بعد از ایشان است دلیل عناد است
و یا آنکه ناشی از سفاهت و غباوت است اگر در خانه کس است یک حرف بس است

تتمیم بدانکه احادیث و مطالب این کتاب را بتوسط چند کتاب برداشته ام و نقل کرده ام
اول کتاب کشف الاستار دوم کتاب نجم الثاقب تألیف مرحوم حاجی میرزا حسین نوری نور الله
مرقده سیم جلد هفتم بحار چهارم جلد سیزدهم آن تألیف مرحوم مجلسی اعلی الله اعلامه
پنجم رساله رجعت او ششم حق الیقین او هفتم مدینة المعاجز تألیف محدث فاضل سید هاشم
بحرانی هشتم تفسیر صافی تألیف محدث خبیر و عالم بصیر ملا محسن کاشانی نهم حدائق
تصنیف محقق مدقق شیخ یوسف بحرانی دهم زاد المعاد ایضاً تألیف مجلسی یازدهم کافی
تألیف شیخ کلینی دوازدهم انوار سید جزایری اعلی الله مقامهم و رفع الله درجاتهم که
در زمان تألیف این کتاب همین دوازده کتاب در نزد حقیر بود و هر حدیث که آن را صحیح
دانستم از آنها و مناسب مقام و باب این کتاب بود ذکر کردم و از طول کلام اعراض نمودم
و در هر باب مطالب و احادیث مخصوصه ذکر نمودم و با وجود بودن اخبار و مطالب هر باب زیادتر
اکتفاء بقلیل کردم و تعصب مذهبی را ملاحظه نکردم بلکه با ادب با علماء سائر مذاهب رفتار
کردم و ایشان را در بین تکلم تمجید نمودم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى الْاِتْمَامِ وَالشُّكْرُ لَهُ عَلَى الْاِنْجَامِ که این
بندهٔ ضعیف عاجز را توفیق عنایت فرمود که این خدمت را در مدت سه ماه و نیم بانجام
رسانده با وجود زیادتی تفرقهٔ حواس از جواب مسائل وارده و تدریس فی الجمله و فراهم نمودن
امورات زندگانی بنفسه مثل خرید خورد و خوراک شبانه روزی پس امید از عنایت بی نهایت
خداوند کریم وهاب و آن بخشندهٔ بی اندازه و حساب آنکه این تحفهٔ محقره را پسندیدهٔ حضرت
صاحب الزمان علیه السلام گرداند و آن ولی خود را از این احقر و افقر مجرم نامه سیاه
راضی و خوشنود فرماید تا آنکه این بندهٔ عاصی و قاصر را در زمرهٔ دوستان و شیعیان محسوب
بدارد و در روز قیامت از شفاعت خودش محروم نفرماید و کان الفراغ از تألیف این کتاب
شریف در روز پنجم از دهه دوم از ماه هشتم از سال دهم از دهه سیم از صد چهارم از
هزار دوم از هجرت نبوی صلوات الله و سلامه علیه و آله حامداً
شاکراً مصلیاً مستغفراً

کتاب
هدایة الانام
فیمن لقی الحجة فی المنام

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی جَعَلَ الرُّؤْیاءَ مِنْ اٰیاتِهِ الْعِظٰامِ وَجَعَلَهٰا مِنَ الْاَلْطافِ وَهِدٰایٰاتِ الْواضِحٰاتِ الْجِسٰامِ وَاَخْرَجَ بِسَبَبِهٰا کَثیرًا مِنَ النّٰاسِ عَنْ شُبَهِ الظَّلٰامِ وَسَهَّلَ بِهٰا طَریقَ السّٰالِکینَ اِلیٰ دٰارِ السَّلٰامِ وَالصَّلٰوةُ عَلیٰ مَعْدَنِ الْحِکْمَةِ وَالْحَقٰایِقِ وَمَخْزَنِ الْعُلُومِ وَالْمَعٰارِفِ وَالدَّقٰایِقِ مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ الَّذینَ هُمْ خُزّٰانُ الْوَحْیِ وَالرَّقٰایِقِ خُصُوصًا عَلَی الْقٰائِمِ الْمَهْدِیِّ الَّذی اِمْتٰازَ عَنْ جَمیعِ الْخَلٰایِقِ مِنَ الْاٰنِ اِلیٰ اَنْ تَرْجِعَ الْاَرْوٰاحُ اِلَی الْاَجْسٰامِ وَیَأْتِیَ اللّٰهُ بِالْمَلٰائِکَةِ فی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمٰامِ وَاللَّعْنُ عَلیٰ اَعْدٰائِهِمْ وَظٰالِمیهِمْ مٰا دٰارَ الرُّؤْیٰاءُ بَیْنَ الْاَنٰامِ وَمُنْکِرِ فَضٰائِلِهِمْ وَمُعٰاجِزِهِمْ فِی الْیَقْظَةِ وَالْمَنٰامِ وبعد چنین گوید احقر فانی حسین بن نصر الله بن صادق الحسینی الموسوی الارومی عَفَی اللّٰهُ عَنْهُمْ بحق محمد واله الطاهرین که چون سال قبل کتاب مستطاب تحفة المهدیه در فضائل واحوالات حضرت صاحب الزمان علیه السلام را نوشته ودر باب دهم از ان چهل حکایت از حکایات انکسانیکه بخدمت انحضرت رسیده اند وهرکدام از ایشان بر معجزه وبلکه بر معجزات از ان بزرگوار در ایام غیبت مطلع شده اند ذکر کرده بخاطر قاصر رسید که چهل رؤیاء نقل کند از رؤیای ان اشخاصیکه در عالم خواب ان حضرت را دیده اند وهرکدام بر معجزهٔ واقف شده اند ویقین ایشان بر وجود انحضرت زیاد شده وهریکی هدایت بی نهایت یافته وحالت رؤیای ایشان مثل حال بیداری گردیده وهرکدام از ان رؤیاها هدایت است از برای اهل بصیرت وطریق برای مردمان اهل معرفت در شناختن انحضرت واقرار بر امامت ان بزرگوار وموسوم کرده این کتاب را بهدایة الانام فیمن لقی الحجة علیه السلام فی المنام وقبل از شروع بذکر حکایات لابد است از ذکر یک مقدمه تا انکه باعث بصیرت واضحه گردد وسبب معرفت لائحه شود واز برای اهل دانش علم کامل حاصل بشود بر صدق ان حکایات وفرق نگذارد میان دیدن انحضرت در خواب وبیداری وبلکه واضح گردد که حصول معرفت وعلم در رؤیاء ومنام زیادتر است از حاصل شدن ان در بیداری

اگر رؤیای صادق باشد پس میگویم بعون الله تعالی وببرکت ائمهٔ هدی علیهم السلام بدان ای برادر بدرستیکه رؤیاء از ایات انفسیهٔ خداوند عالم است که در نفس انسان قرارداده ودر ان فایده های جمیله وحکمتهای جلیله است وقرارداده است خداوند ان را طریق بسوی معرفت بسیاری از مطالب صعبه مهمه وسبیل بسوی رسیدن بر جملهٔ مسائل مشکله که دائر است در بین این امت همچنان مطالب ومسائل که قدر انها عظیم است وحل انها دشوار است ومعرفتی که از رؤیاء در خصوص حل انها حاصل میشود معرفتی میگردد که وجه حقیقت اشکار شود واصل واقع واضح گردد بحیثیتی که محتاج نمیشود صاحب ان رؤیاء بسوی مقالات جدلیه وکلمات نزاعیه واز یقین بدرجهٔ میرسد که قلب بان مطمئن میشود وخارج میگردد از تزلزل واضطراب وداخل میشود شخص بان رؤیاء در زمرهٔ اولی الالباب فایدهٔ اول از ان فایده ها انست که بدرستی که رؤیاء راه است بسوی اعتراف خالص از شک وریب وتصدیق وجدانی از صمیم غیب وقلب بمقدس وجود خداوند جل جلاله بجهت انچه که در قلب انسان در وقت رؤیاء ایجاد میکند خداوند عالم ومینماید بر او از ایات وعلامات واضحات که شخص انها را میشناسد وبیقین میداند وان رؤیاء طریق قویم وصراط مستقیم میشود برای شخص که محتاج نمیگردد با وجود ان برای ترتیب مقدمات ونظر کردن بسوی استدلالات وتامل نمودن در دلالات وان رؤیاء از کشف شده های قهریه است واز مواهب غیبیهٔ خداوند است مثل علوم فطریه والهامات ربانیه است که خداوند بسبب انها عباد خود را بطرف خودش واقرار بقدرت وحقانیت حضرتش میبرد که خود شخص نمیداند که این معرفت فطری ویقین جبلی برای او کدام وقت حاصل شده وبچه برهان معرفت پیدا کرده است وایضا رؤیاء چونکه از حوادث است پس دلیل میشود بر وجود خداوند عالم قادر که ان رؤیاء را در نفس شخص ایجاد نموده زیرا که در ان عجایب وغرایب بسیار است وحادث بهر قدر یکه عجیب ولطیف شد بر وجود خالق ادل واتم میگردد وبلکه چونکه رؤیاء از عالم غیب است وریب نیست در وجود ان از برای احدی بعلت اینکه هیچکس پیدا نمیشود مگر انکه در عمر خود رؤیاهای صادقه دیده پس ان از احسن طرق است وادل دلیل بر تصدیق وجود خداوند غایب از جمیع حواس ومحجوب از خیال وقلوب فایدهٔ دوم از انها انست که رؤیاء طریق واضح ودلیل لائح است بسوی تصدیق پیغمبران ورسولان وراه روشن است در اذعان واعتراف بر وصایت وخلافت اوصیاء ایشان زیرا که ان بزرگواران بسیار شده که بر اشخاصی خبر داده اند از امور غایبه واز چیزهای بدیعه وبعیده پس ان اشخاص همان اشیاء را

در رؤیاء دیده‌اند و تصدیق بر قول ایشان نموده‌اند و چه بسیار معجزات و خوارق عادات
از آن حضرات بر خیلی از اشخاص ظاهر شده در حال حیات و بعد از ممات و بلکه معجزات
بعد از وفات ایشان که از برای کثیری از مردمان واضح گردیده دلیل واضحتر است بر
صدق ایشان از آن معجزاتیکه قبل وفات بمردم ظاهر شده و چه بسیار کسانی شده است
که بسبب رؤیائی که دیده‌اند محبت انبیاء و اوصیاء در قلب ایشان جا گرفته و معرفت
ایشان بر نبوت و امامت آن حضرات زیادتر گردیده است و از ظلمات جهالت بسوی نور
معرفت بیرون شده‌اند و چه بسا اشخاصیکه در کفر و شرک خود خوابیده و صبح کرده در
حالتیکه از موقنین گردیده و چه بسیار منافق و مخالف بر بغض و غیظ خود خواب کرده
پس بیدار شده در حالتیکه از محبین گشته و مرحوم محقق نوری در دار السلام فرموده
که شایع شده در بین یهود که دین یهود را ترک نکنند تا آنکه ببینند در منام چیزیرا
که دلیل باشد بر حق بودن دین اسلام و ما مشاهده کردیم از ایشان کسانی را که داخل
شده بودند بر اسلام از جهت رؤیاء که دیده بودند و شنیدم از بعضی ایشان که میگفت
هر کس از ما یهودان داخل بشود بر دین اسلام و نبیند چیزی را در منام پس ایمان او
عاریه است و برای آن دوام نیست تمام شد فایدهٔ سیم آنکه رؤیاء طریق است
بر ثابت بودن اطلاع بر غیبهای گذشته و آینده و راهی است بر دفع کردن استبعاد از
معرفت انبیاء و اوصیاء بر آن غیبهائی که از آنها خبر میدهند و سبیل است بر دفع توهم
اختصاص علم غیب بر ذات خداوند زیرا که وقتیکه معلوم شد که کسی بسبب رؤیاء
صادق از غیب خبر میدهد بدون ریب پس پیغمبران و امامان نیز خبر از غیب میدهند
بعلت آنکه زمانیکه ممکن شد عالم بودن بغیبها از مردمان جاهل در خواب پس چرا
ممکن نباشد دانستن آنها برای مردمان عاقلان در خواب و بیداری پس وقتیکه معرفت
امور غیبیه در خواب ممکن گردید پس لازم میشود که در حال بیداری نیز شود و هرگاه ممکن
شد که کافری و منافقی در خواب مثل مرده شود و از غیب خبر دهد بسبب رؤیاء پس
چطور که اولیاء الله بعد از جد و جهد و معرفت کامله از غیب خبر ندهند و با وجود
آنکه حواس ایشان بهتر و نفس کاملتر و خودشان عالمتر است پس شبههٔ آن کسانیکه
میگویند انبیاء و اوصیاء و اولیاء غیب را نمیدانند و نمیتوانند که از آن خبر دهند دفع میشود
فایدهٔ چهارم آنکه رؤیاء طریق دانستن مغایرت نفس است با بدن انسان که آن نفس
انسانی در اکثر افعال از بدن بی احتیاج است و بدن محتاج بر اوست و راهی است بسوی
معرفت جسدی دیگر از برای نفس که آن جسد نفس با این جسد محسوس دنیائی شباهت
دارد در جمیع جوارح و اعضاء پس چنانکه در شخص جسد و جسم محسوس است و با این جسم

وجسد میرود و میاید و میخورد و هرچه میخواهد میکند همچنین با آن جسد و جسم غیر
محسوس در عالم رؤیاء میرود و میاید و میخورد و بعض چیزها را میکند پس معلوم میشود
از رؤیاء که انسان بغیر از این جسد محسوس جسدی دیگر دارد و بغیر از بدن نفس دارد چنانکه
حضرت صادق علیه السلام در حدیث اهلیلجه که در جلد دوم بحار است بر طبیب
هندی فرموده که آیا در خواب دیده که میخوری و میاشامی تا آنکه لذت آنها بر قلب تو
رسیده عرض کرد بلی حضرت فرمود آیا دیده در خواب که میخندی و گریه میکنی و سیر میکنی
در بلادیکه دیده و در آنهائیکه ندیده عرض کرد بسیار شده حضرت فرمود آیا دیده
در خواب کسی را از اقارب خود از برادر و پدر و سایر اقوام خود که قبل از این مرده بودند
و تو آنها را در خواب بشناسی عرض کرد بسیار شده فرمود خبر ده بر من که کدام حواس تو
اینها را درک کرده در خواب تو تا آنکه قلب ترا دلالت کرده بر دیدن مرده‌ها و گفتگو نمودن
با آنها و خوردن طعام آنها و جولان کردن در بلاد و خنده و گریه نمودن عرض کرد
نمیدانم کدام حواس من اینها را درک کرده و چطور حواس من درک میکند و حال آنکه
در خواب جمیع آنها بمنزله مرده شده‌اند فرمود خبر ده بمن کدام حواس تو مقرر کرده علم اینها را
در قلب تو تا آنکه در خاطرت مانده بعد از بیدار شدن عرض کرد حواس در این امر مداخله
نکرده فرمود پس آیا سزاوار نیست بر تو که بدانی در وقتیکه حواس تو باطل شده آنچه اینها را
میداند و می بیند در خواب تو قلب تو است که خداوند قرار داده در آن قلب عقل را
که با آن عقل حجت خواهد گرفت بر بندگان خودش تا آنکه فرمود بدرستیکه قلب مدبر
است بر حواس و صاحب آنها و سر آنها و حکم کننده بر آنها است و هیچکدام از حواس
قادر نیست بر اینکه یک چیزی بکند بر جسد بدون اذن قلب و دلالت آن و بغیر تدبیر
آن زیرا که خداوند قرار داده قلب را مدبر از برای جسد که با آن قلب میشنود و می
بیند و قلب حکم میکند بر جسد و اوست امر کننده بجسد که جسد مقدم نمیشود بر قلب
و مؤخر نمیگردد از آن و بآن قلب حواس میشنود و می بیند و اگر قلب امر کند حواس
بر آن اطاعت میکنند و اگر بر آنها نهی بکند قبول میکنند و حزن و فرح بر قلب نازل
میشود و اگر یکی از حواس فاسد شد قلب در حال خود باقی است و اگر قلب فاسد شد
جمیع حواس باطل میشود تا آنکه نمیشنود و نمی بیند تمام شد پس از این حدیث
معلوم گردید که بدن و جسد غیر از عقل و نفس و قلب است و در انسان غیر از جسد
یک چیزی دیگر است که گاهی از آن تعبیر میشود بنفس و گاهی بقلب و گاهی بعقل که در
رؤیاء همان چیز می بیند و میشنود و میخورد و هرچه کرده باشد او میکند نه جسد
و بدن شخص فایدهٔ پنجم آنکه رؤیاء طریق وجدانی است بر تصدیق آنچه نطق کرده

بران شرع انور وخبر داده بران حضرت پیغمبر از باقی بودن نفوس بعد از هلاك ابدان وعدم فناء نفوس بفانی شدن بدن زیراکه صاحب شرع خبر داده در احادیث متواتره که انسان بعد از خراب شدن بدن وذرات بودن ان باقی است در عالم برزخ تا روز قیامت و رؤیاء وجدانا تصدیق ان اخبار را میکند بعلت انکه بسیاری از مردم مرده ها را از اقارب خودشان در رؤیا می بینند وان مرده ها بایشان میگویند که فلان مال را در فلان مکان گذاشتم وان را از انجا بیرون کن ویا انکه میگویند که بفلان شخص قرض دادم وازجهة دین او در شدت وعذاب میباشم ونحو اینها چنانکه محقق نوری در دار السلام از این قبیل رؤیاها بسیار نقل کرده ازانجمله از قطب راوندی واو نیز بسند معتبر خود ذکر کرده که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام امد وعرض کرده که پدر من مرده وبرای او مالی بود ومن صاحب عیالم ونمیدانم که مال او در کدام جا است و من از دوستان شمایم ومرا اغنی کن حضرت فرمود بعد از نماز عشاء بحضرت پیغمبر وال او صلوات بفرست که امشب پدرت میاید جای مال را بتو میگوید پس ان شخص همان نحو عمل کرد پس پدرش را در رؤیا دید پس باو گفت که مال من در فلان مکان است انرا بردار وبخدمت حضرت برو وبا انحضرت خبر ده که پدرم جای مال را بمن نشان داد وایضا از مناقب ابن شهراشوب نقل کرده که شخصی بحضور حضرت جواد علیه السلام امد وعرض کرد یابن رسول الله مرا دریاب که پدرم بفجأة مرده وهزار دینار داشت و جای ان را نمیدانم وعیال زیاد دارم حضرت فرمود بعد از نماز عشاء صد مرتبه صلوات بر محمد وال او بفرست تا انکه پدرت بیاید وبتو خبر بدهد پس ان شخص عمل نمود بفرموده امام پس پدر او امد ودر رؤیاء جای مال را بر پسرش بیان نمود وان مرد بخدمت حضرت امد ورؤیاء خود را گفت ومال را پیدا کرد وایضا نقل کرده از عالم تقی وفاضل متقی اقا سید علی اصفهانی حکایتی که حاصل ان اینست که من در نجف اشرف بودم پدرم در اصفهان مرد وخبر وفاتش بمن رسید وبعد از هفت ماه والده ام وفات کرد وبعد از زمانی پدر بزرگوارم را در خواب دیدم وگفتم که شما در اصفهان مدفون شده ومن ترا در نجف می بینم گفت بلی مرا بعد از وفات بنجف اشرف اوردند ومنزل ما در نجف است پس از حال او سوال کردم گفت در ضیق ودر تنگی بودم واما حالا در حال خوبم وفرج برای من حاصل گردید گفتم تو هم در ضیق بودی گفت بلی زیراکه حاجی رضا ابن اقا بابا نعلبند از من طلب داشت وازجهت طلب او حال من بد شده بود ودر تنگی بودم پس من از شنیدن این تعجب کردم واز خواب بیدار شدم وکاغذی ببرادرم که وصی پدرم بود نوشتم وصورت رؤیاء را ذکر کردم وسوال کردم که پدرم بحاجی رضا قرض دارد یا نه

پس برادرم در جواب نوشت که دفتر پدرم را تفحص کردم واو را مقروض بحاجی رضا ندیدم زیراکه اسم او در دفتر نبود پس من دوباره باو نوشتم که از خود حاجی رضا بپرس پس جواب امد که از خودش پرسیدم گفت بلی پدرت بر من هجده تومان قرض دار بود بغیر از خداوند کسی نمیدانست وبعد از وفات او از تو پرسیدم که اسم من در دفتر هست یا نه تو گفتی نام ترا در دفتر پدرم نیافتم من با خود خیال کردم که اگر بگویم که پدرت بمن قرض دارد تو قبول نمیکنی زیراکه شاهد ندارم وازین جهة سینه من تنك شد ودانستم که در دفتر نام مرا ضبط نکرده ومن هم ازجهت وثوق براو شاهد وقبض نگرفتم ومعلوم شد که او مسامحه در خصوص قرض بمن کرده پس من برگشتم در حالت مایوسی وپریشانی پس برادرم صورت رؤیاء مرا باو گفته بود واداده کرده بود که دین پدرم را بدهد پس حاجی رضا پدرم را ابراء کرده بود ازجهت خبر دادن او در رؤیاء بحق او فایده ششم انکه رؤیاء راهی است بسوی معرفت وجود عالم بزرك باوسعت که مشتمل بر جمیع انچه در این عالم است از ماکول ومشروب ومنکوح ومرکوب وعمارات و باغات وشدائد ومصیبات ولذات وزحمات چنانکه هرکس در عالم رؤیاء ان عالم را دیده بوجدان وبسا شده که اثر آن زحمت ولذت باقی مانده در عیان چنانکه حضرت صادق علیه السلام در بعضی از فقرات حدیث اهلیلجه بطبیب هندی فرمود که بمن خبر ده که ایا محتلم شده ودر رؤیاء قضاء حاجت خود را کرده در زنی که او را بشناسی ویا نشناسی عرض کرد بلی وبسیار شده که محتلم شدم فرمود ایا یافته از برای ان لذتی بقدر لذت خودت در بیداری در حالتیکه انزال کرده باشی چنانکه در بیداری میکنی عرض کرد بلی تمام شد پس ازاینها معلوم شد که غیر ازین عالم یك عالم دیگر است باوسعت شامل بر نظایر انچه در این عالم است وازان عالم تعبیر شده بعالم مثال زیراکه هرچه در این عالم دنیا است مثال ان در ان عالم موجود است چنانکه گفته شد واز برای ان نامهای دیگری نیز هست واز برای اثبات ان شواهد بسیار است از احادیث وبعضی از علماء ادعا کرده ثبوت ان را با قطع نظر از اخبار بطریق کشف وعیان ودیگران با دلیل وبرهان واما رؤیاء از شواهد اقوی واز ادله واضحه است بر وجود ان بوجدان فایده هفتم انکه رؤیاء راهی است برای جواب شبهات ورفع استبعاد از انچه در احادیث بسیار ودر اخبار بی شمار وارد گردیده است از متنعم بودن مردگان در قبرها ومعذب شدن انها در انجا باوجود انکه در اجساد انها اثر لذت وزحمت دیده نمی شود وبسا اتفاق افتد که در یك مکان چند نفر از انسان جمع میشود یکی اهل عذاب ودیگری لایق ثواب ونفع این یکی بان دیگر وعذاب ان دیگر باین یکی سرایت نمیکند وبسیار میشود که کسی در نزد مرده میباشد ودر ان اثر لذت و مصیبت ظاهر نشود وغیر ازین از شبهات ابالسة وتشکیلات جهله در قلب عوام می اندازند

ومردم را از احادیث صحیحه واز اعتقادات واضحهٔ معتبره برمیگردانند پس آن عوام کالانعام
نیز باور میکنند واز دین بیرون میروند واما جواب این شبهات که مردمان عوام نیز
بدانند وبالمرّة استبعاد نکنند واینها را واهی وباطل بفهمند پس آنست که شخص نائم در
خوابش می بیند از صورت شخص هایل وبا هیبت وصورت بد که اورا میزند ویا میکشد
ومار برا وحمله میکند ویا اورا میزند پس همان شخص در رؤیاء چه قدر معذب میشود
وچه شدتها میکشد تا انکه اورا تو می بینی که در خواب مضطرب شده وعرق کرده وصورت
او تغییر یافته وحال انکه در نزد او کسی نیست که اورا بزند وبکشد وماری در اطراف
او نمیشود که براو حمله نماید واورا بگزد وهمچنین شخص در رؤیاء چیزهای خوب و
مرغوب می بیند ولذت میبرد ومسرور میشود وخوشحال میگردد وجماع ومعانقه
با زنان میکند وحال انکه در نزد او چیزی نیست پس حال مرده بعد از موت ودر قبر
وبرزخ مثل حال همان شخص خوابیده است پس همچنانکه شخص در رؤیاء لذت وزحمت میبیند
بدون انکه در بدنش حرکت باشد وکسی از راحت ومشقت او خبردار بشود همچنین
است حال مرده در عالم برزخ قبل از قیامت وبتحقیق در اخبار بسیار وارد شده تشبیه
حال برزخ وانچه بر شخص وارد میگردد از حزن وفرح بحالت خواب چنانکه علامه مجلسی در
بحار بسند صحیح از حضرت صادقؑ روایت کرده در انچه وارد میشود بر صاحب قبر واز مسئلهٔ
منکر ونکیر تا انکه فرموده پس شخص مؤمن جای خود را از جنت می بیند وقبر اورا وسعت
میدهند بعد از ان همان دو ملک باو میگویند که بخواب خوابیدنیکه در ان احتلام
نیست در پاکیزه ترین انچه خوابیده در ان میباشد وایضا در بحار از انحضرت در
حدیث مفصل روایت کرده که ان دو ملک باو میگویند که نظر کن بر بالای سر خود
پس نظر میکند بمنازل خود در جنت وزنهای خودش از حور العین تا انکه باو میگویند
پس بخواب بچشم روشن مثل خوابیدن عاشق در حجلهٔ خود تا روز قیامت تا اخر حدیث
ودر تفسیر قمی از انحضرت در حدیث قبر فرمود که اگر مؤمن باشد میگوید شهادت میدهم
که ان پیغمبر خداوند است وبحق امده پس گفته میشود باو که بخواب خوابیدنیکه در ان
احتلام نیست ونیز در ان از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده فرمود پس ان دو ملک
قبر اورا وسعت میدهند بقدر مد بصر واز برای او دری بسوی جنت باز میکنند و
باو میگویند بخواب چشم روشن مثل خواب جوان صحیح المزاج تا انکه فرمود پس بکافر
میگویند که بخواب در شر حال ودر کافی از حضرت صادقؑ روایت نموده فرمود ان
دو ملک بسوی مؤمن میآیند تا انکه فرمود پس باو میگویند که بخواب خوابی که در ان
حلم وبدی نیست وایضا از انحضرت روایت کرده که فرمود در قبر از میت سؤال میکنند

تا انکه فرمود گفته میشود باو که بخواب خوابیدن عروس چشم روشن وایضا از حضرت
امام موسی کاظمؑ روایت کرده که فرمود گفته میشود بر مؤمن در قبر او که خدای تو کیست
تا انکه فرمود میگویند باو بخواب خوابیدنیکه در ان احتلام وبدی نیست مثل خواب
عروس وایضا روایت کرده از حضرت صادقؑ در حدیثی شریفی فرمود پس گفته میشود بر
مؤمن بخواب مثل خواب عروس بخواب خوابیکه در ان احتلام نیست وایضا از انحضرت
روایت کرده در حدیث قبر که فرمود گفته میشود باو بخواب چشم روشن پس همیشه نسیمی از
جنت بر جسد او میرسد که لذت وبوی خوش ان را میباید تا انکه در قیامت مبعوث شود
وایضا روایت کرده از انحضرت که فرمود قسم بر خداوند از شما شیعیان اعمال قبول میشود
پس ذکر فرمود احتضار ودفن وسؤال مؤمن را وفرمود گفته میشود باو بخواب مثل خواب
عروس در فراش خودش وایضا روایت کرده از حضرمی که بحضرت باقرؑ عرض کردم که
کدام سؤال شوندها در قبرها تا انکه فرمود ملک باو میگوید که بخواب خداوند
چشمان ترا بخواباند ودر تفسیر عیاشی از انحضرت روایت کرده که فرمود وقتیکه مرده را
مرده را در قبر گذاشتند دو ملک بنزد او میایند تا انکه فرمود پس باو میگویند در این
وقت بخواب خوابیکه در ان احتلام نیست ودر کافی نیز مثل این حدیث را نقل کرده
از حضرت صادقؑ ومحقق نوری از اصل کتاب زید نرسی که از اصحاب انحضرت است
نقل کرده در حدیث شریفی در حال اهل جنت که انحضرت فی الجمله بیان کرد پس مردی از
اهل مجلس گریه کرد وعرض نمود فدایت شوم این از برای مؤمن است پس حال کافران چطور
خواهد بود حضرت فرمود انها بدنهای ملعونه میباشد در زیر خاک در بقعه های آتش
وروحهای خبیثهٔ ملعونه اند که جاری میشوند بوادی برهوت در چاه کبریت در مرکبات
خبیثهٔ ملعونه واین بدحالی وزشتی از ارواح انها بسوی ابدان خبیثهٔ ملعونهٔ انها
میرسد در زیر زمین در بقاع آتشین پس ان ابدان انها بمنزلهٔ خوابیده است در وقت که
خوفها وشدتها دیده باشد پس همیشه این ابدان خبیثهٔ انها در این خوف وترس وشدت
است ومدام ارواح ملعونهٔ انها معذب بانواع عذابند در نوعهای مرکبات سخط شدهها
ولعنت گردیدهها که بسته وبند ومحبوس شده اند ارواح انها در ان جایها که نمی بینند
راحتی واسودگی تا بروز ظهور قائمؑ ما پس حشر میکند خداوند ان ارواح را از ان انواع
مرکبات پس وارد میشوند در ابدان خودشان واین در وقت نشر است میشود پس گردن
انها زده میشود پس بطرف دوزخ میروند وایضا در تفسیر امام علیه السلام فرموده
که بحضرت امام محمد تقیؑ عرض کردند که مرگ چیست فرمود ان خوابست که هر شب بر
شما وارد میشود مگر انکه مدت ان خواب دراز است که بیدار نمیشود از ان مگر در قیامت

پس کسی ببیند در خواب خودش از اصناف فرح و سرور آنچه را که قدر آن را نمیتواند بداند و از
انواع هولها و شدّتها آنچه را که قدرش را نمیداند پس چطور خواهد شد حال فرح و سرور یکه
درین خواب اوست و ترسی که درین خواب است و این همان مرگ است پس آماده شوید
برای این مرگ ودر کتاب اعلام الدّین روایت کرده در وصیّت لقمان بر پسرش که فرمود ای
پسر من بدان بدرستیکه مرگ بر مؤمن مثل خواب است که میخوابد و زنده شدنش مثل بیدار
شدن اوست وایضًا در کافی از حضرت صادقؑ روایت کرده که فرمود جناب ابوذر میگفت
که نیست در میان مردن و زنده شدن مگر مثل خوابی که بخوابی و بعد از آن بیدار شوی
ودر مجمع البحرین فرموده که از حضرات ائمّه روایت شده بدرستیکه ارواح زمانیکه از بدنها
مفارقت کردند حال آنها مثل خوابها میشود که در خواب دیده شود پس آن ارواح یا بسوی
عقاب خواهند رفت و یا بسوی ثواب تا آنکه زنده شوند ودر تهذیب از حضرت صادقؑ
روایت نموده که حضرت رسول خداؐ فرمود زمانی که شخصی مرد در اوّل روز پس خواب قیلوله
نکند مگر در قبرش ودر کافی از حضرت امام علیّ النّقیؑ روایت کرده که فرمود بدرستیکه
رؤیاء در اوّل امر و زمان سابق نبوده است در میان مردمان و بعد از زمانی حادث گردید
حسن بن عبدالرّحمن راوی حدیث عرض کرد پس علّت چه بود که رؤیاء حادث شد فرمود
خداوند عالم پیغمبری فرستاد بسوی اهل زمان او پس او مردمان را بر طاعت و عبادت
خداوند دعوت کرد پس ایشان گفتند اگر ما ها اطاعت کردیم برای ما چه خواهد بود و
مال و عشیره تو از ما ها زیادتر نیست آن پیغمبر فرمود اگر شما برای من فرمان برداری نمودید
خداوند شما را بر جنّة داخل میکند و اگر بمن عصیان گردید شما را داخل بدوزخ نماید
پس گفتند جنّة و دوزخ چیست پس وصف نمود بر ایشان آنها را گفتند چه وقت بجنّة و
دوزخ میرویم فرمود بعد از مردن گفتند ما مرده ها را دیده ایم که پوسیده اند و مضمحل
شده اند پس تکذیب بر او را افزودند و استخفاف باو کردند پس خداوند قادر در میان
ایشان رؤیا را حادث کرد پس آن قوم بنزد او آمدند و خبر دادند بآنچه در خواب
دیده بودند از عذاب و زحمت و مشقّت پس آن پیغمبر فرمود که خداوند عالم بر شما ها
اتمام حجّت کرده در رؤیاء دیدن شما آن عذابها و شدّتها را و همچنین خواهد شد
ارواح شما ها بعد از مردن و خراب شدن ابدان شما و ارواح شما بر عذاب و شدّت
خواهد رفت تا آنکه در قیامت بدنهای شما زنده شوند پس ازین احادیث متواتره
معلوم شد که عالم برزخ را بعالم خواب و رؤیا که شخص از خوب و بد می بیند بلذّت
و شدّت عالم برزخ تشبیه کرده اند و معلوم گردید از همهٔ اینها که روح در آن عالم در
جسد و قالب مثالی خواهد شد و علّامهٔ مجلسی در جلد معاد بحار بعد از آنکه ذکر کرده

که در عالم برزخ معذّب شونده و متنعّم شده روح در جسد مثالی است فرموده بلکه بعید
نیست قائل شدن بر متعلّق بودن روح بر جسد مثالی در وقت خواب نیز چنانکه شاهد
میشود بر این آنچه دیده شود در خواب و بتحقیق واقع شده در اخبار تشبیه کردن حالات برزخ
و آنچه جاری میشود در آن بحالات رؤیاء و آنچه مشاهده میگردد در آن تمام شد و تفصیل
کلام درین مقام در جای دیگر است و غرض درین فایده مجرّد اشاره و دفع استبعاد بعضی
از جهلة است و دفع شبهه ازین است که معذّب میشود غرق شونده در دریا بر آتش مسجور
و متنعّم میگردد کسیکه دفن شده در زیر بغل کافر بانواع سرور و دلیل واضح بر این با قطع نظر
از اخبار همان رؤیاء است که وجدان هر انسان شاهد بر آنست چنانکه ذکر شد
فایدهٔ هشتم آنکه رؤیاء طریق است بر تصدیق وجدانی و ایمان یقینی بر آن غیبها ئیکه صاحب
شرع انور بر آنها خبر داده از چیزهائی که بر انسان وارد خواهد شد بعد از حضور اجلش از مرارت
و زحمت مرگ و هولهائی که بعد از آن بر مردمان واقع میشود از سؤال نکیر و منکر و فشار قبر
و عذاب و ثواب و زنده شدن و حساب دادن و میزان و صراط و جنّة و دوزخ و غیر از اینها
که وارد گردیده و بیان شده زیرا که انسان بسیار میشود که در رؤیاء بعضی اینها را می بیند
و یا اکثرش را و بیدار میشود در حالتیکه با او شاهد صادق است بر آنچه دیده و از این
قبیل رؤیا ها بسیار است از آنجمله رؤیائی است که محقّق نوری اعلی الله مقامه از سیّد
جلیل و فاضل نبیل آقا سیّد باقر خلخالی نقل کرده که گفت شبی در خواب دیدم که من در
میان اهل خودم مردم و من ایستاده ام در دروازهٔ خانهٔ خود و نظر میکنم بر جسد خودم و
حقیقت نفس خودم را نمیدانم و اهل و عیال من گریه میکنند و من ایشان را ندا میکنم
که من نمرده ام پس احدی بر کلام گوش نمیدهد تا آنکه برداشتند جسد مرا بر غسّالخانه
و من نیز با ایشان میرفتم و نمیدانم که در بالای جنازه بودم و یا جلو آن و یا عقب آن تا آنکه
غسّال شروع کرد بر غسل دادن بر بدن من پس احساس وجع و درد شدید کردم و هرچه دست
بر اعضاء من گذاشت اذیّت من زیاد گردید پس غسّال را ندا کردم و بر او استغاثه نمودم جواب
نداد و بعد از آن مرا در کفن گذاشتند و مرا برداشتند پس دیدم که در بالای جنازه سیر
میکنم و مردم بتشییع جنازه میآیند و فاتحه قرائت میکنند پس از برای من سرور بزرگ و
فرح زیاد ازاین جهة حاصل میشود تا آنکه مرا گذاشتند در نزد قبر پس کسی در نزد من
نشسته و مشغول شد بقرائت یٰس پس از جهت قرائت او برای من نشاط و انبساط رو
میداد آن قدریکه وصف نمیتوانم کرد و بعد از آن مرا داخل کردند بقبر و خشت و خاک
قبر را درست میکردند و من هم در بالای آن بودم وقتیکه یک قدری ماند که تمام شده
باشد داخل شدم در یک طرفة العین پس خاک را بروی قبر من ریختند و برگشتند و من

می شنیدم صدای پای ایشان را پس داخل شدم بر جسدم و در این وقت دانستم که من مرده‌ام
پس در حسرت و حیرت و در فکر ماندم پس ناگاه دیدم دو شخص بزرگ از طرف قبله آمدند
و در دست هر یکی عمودی بود از آهن از زمین میکشیدند و در سر عمود ایشان مثل خرقه
چیزی بود شعله میزد وقتیکه بنزد من رسیدند از خدای من سؤال کردند گفتم اَللّهُ رَبّی
گفتند نبیّ تو کیست گفتم حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و گفتند امامت کدام است از
ترس ساکت و متحیّر ماندم و زبانم گرفته شد دو مرتبه سؤال نمودند پس قادر بر جواب
نشدم گویا زبانم بسته شد و اعضای من مرتعش گردید پس دست بر داشتند که مرا بزنند
در مرتبهٔ سیّم با عمود ناگاه یک ندائی از بالای سرم آمد که مترس پس قلب من اطمینان
پیدا کرد و حواس من بجای خود آمد در جواب گفتم علیّ بن ابیطالب پس آن دو شخص برگشتند
بدون گفتگو و من ملتفت شدم که ناگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام در بالای
تخت دیدم در نزد سرم که نشسته و بعد از آن تخت آنحضرت برداشته شد و رفت باز
باقی ماندم تنها ناگاه دیدم که اطراف قبرم سنگ گردید و قبر بحرکت در آمد و دانستم که
این علامت ضغطه و فشار است که واقع شده و دیدم که جمیع اطراف آن یک قطعه شد
و مرا گرفت بحیثیتی که شیر از ناخونم بیرون آمد و درد و وجع اعضای من شدّت کرد
پس از شدّت آن صیحه کردم و از شدّت آن صرخه از خواب با فزع و اضطراب برخاستم
و از صیحهٔ من هر که در اطراف من خوابیده بود برخاست و رؤیای خود را بایشان گفتم و درد بدنم
که پشت من درد میکند و از ایستادن عاجز شدم و زمان بسیار همان طور ماند تا
آنکه خداوند بر من منّت گذاشت بعافیت بخشیدن الحمد للّه و در این رؤیاء اکثر
احوالات قبر موجود است وایضاً آن بزرگوار از سیّد سعید شهید آقا سیّد نصر اللّه
حایری علیه الرّحمه نقل کرده که در بغداد مردی بود مشهور بر امانت و دیانت و بعضی
از تجّار اراده سفر کرد بسوی بعضی بلاد پس بعضی از جواهرات در نزد آن امین امانت
گذاشت و بعد از مراجعت از سفرش آمد و امانت را طلب کرد آن مرد انکار نمود و نداد
و از برای تاجر شاهد نبود پس آن تاجر آمد و بروضهٔ منوّره حضرت امیر المؤمنین علیه
السّلام ملتجی شد و از آنحضرت مال خود را خواست و در شب آنحضرت را در خواب دید
دید و فرمود باو که برو بدم دروازهٔ بلد پس اوّل کسیکه از در دید آن شخص مال ترا
بتو میرساند و بعد از بیدار شدن عمل کرد بآنچه فرموده بود پس دید اوّل کسیکه از
شهر خارج شد یک مرد است صالح و مشهور بصلاح و تقوی و بنزد او نرفت و خجالت کشید
و آمد بمنزل خودش پس در شب دوّم نیز آنحضرت را دید و باو فرمود چرا مالک را از او
نگرفتی مال خود را از او اخذ کن و همچنین در شب سیّم باز فرمود پس بعد از صبح آمد بدم

دروازه همان شخص را دید و بنزد او رفت و قصّهٔ خواب خود را باو عرض کرد آن مرد
متّقی فرمود امام علیه السّلام صدق فرموده است بیا برویم بنزد آن شخص امین پس باو
رفتیم بنزد او و با او بسیار گفتگو کرد و براو موعظه نمود و در اثناء موعظه باو گفت که یک
کسی از من سه پول سیاه طلب داشت و من در ادا، آن مماطله و تأخیر میکردم پس آنکس
مرد و من وارث او را نیافتم تا طلب او را باو بدهم و من یک شب او را در خواب دیدم که
گویا او مثل یک قطعه آتش شده است پس از من طلب مال خود را کرد و گفتم که من الآن قدرت
دادن مال ترا ندارم ابداً راضی نشد و از من دست نکشید و گفت بگذار که انگشت خود را
بر آن تو بگذارم در عوض طلب خودم پس من امتناع کردم و گفت لابدّ است از این پس انگشت
خود را بر ران من گذاشت و از حرارت آن و هیبت آن از خواب بیدار شدم و اینست جای
انگشت او و ممکن نمیشود علاج آن و عاجز شدم از معالجهٔ آن و بر ما نشان داد آن زخم را
و بسیار متعفّن و بدبوی بود و چرک و کثافت از موضع انگشت جاری بود و بعد از بیان
این موعظه رفت و جواهرات آن تاجر را آن مرد داد بدون توقّف و در این رؤیاء تصدیق
وجدانی است بمعذّب بودن اهل معاصی و تهدید شدیدی است در عدم اداء حق
النّاس و معاقب شدن آنها در دوزخ و رسیدن جزاء اعمال زشت بر مرتکب شونده
آنها . ونظیر اینست آنچه محقق نوری از جناب مولی عبد الحمید قزوینی نقل کرده که
فرمود سالی بزیارت سامره رفتم و بعد از مراجعت بمسجد سهله آمدم و شب در آنجا
ماندم و ایّام رمضان بود و نیّت روزه کردم و قبل از ظهر وارد نجف اشرف شدم و
زحمت سفر مرا وا داشت بر خوابیدن و زمان قیلوله بود و در مدرسه که متصل بصحن
حضرت امیر المؤمنینؑ در سمت شرقی شمال است خوابیدم و در خواب دیدم که در ایوان
مبارک ایستاده ام و دیدم که دو نفر شخص عظیم الجثّه و مهیب الهیئة در آخر ایوان آن
حضرت ایستاده اند و مشغول نبش قبری میباشند گفتم بایشان چرا آن قبر را نبش میکنید
کنید گفتند میخواهیم یک مرده بیرون بکنیم و او را بر توپ بگذاریم و بآن آتش بدهیم
گفتم این عمل را در ولایات عجم بر زنده ها میکنند نه بر مرده ها گفتند بدرستیکه این پادشاه
عالمیان و امیر مؤمنان علیه السّلام ما را باین کار امر فرموده است گفتم آن مرد کیست
و بچه عمل مستحقّ این عذاب شده گفتند این مرد رشتی است و نام او فلان و عمل او عشّار
بود و غیر از آن نیز عمل دیگر داشت و بمن اذن نداد که نام او را بگویم از جهت افتضاح
پس گفتم توپ کجا است پس بمن نشان دادند پس دیدم در صحن یک عرّاده توپ به
بزرگی قبّهٔ مبارکه از طلا که چشم را خیره میکند پس از بزرگی آن توپ تعجّب کردم که چگونه
بر این آدم میگذارند و چطور بر این آتش میدهند پس ناگاه دیدم که آن میّت را

بیرون آوردند واورا بدهن توپ گذاشتند وآتش بران دادند پس ناگاه یك صدای عجیب و غریب وصوت بزرك مهیب را شنیدم که جمیع صحن مقدّس بتزلزل واضطراب درآمد از شدّت آن صدای هولناك بیدار شدم درحالتیکه بدنم مرتعش بود پس دیدم زمین زلزله میکند وحیرت من زیاد شد وآمدم بصحن شریف وازمردم سؤال کردم که آیا دراین مکان دراین ایّام کسی را دفن کرده اند یانه گفتند بلی فلان مرد رشتی دیروز دراینجا دفن شده ونام اورا گفتند دیدم همان شخص است که نام اورا درخواب بمن گفته بودند وگفتم چه شغل داشت گفتند عشّار وگمرکچی بود پس دیدم همان نحوکه درخواب بمن گفته بودند موافق گردید و گفتند که در آخر عمرش ازحاکم بلد طلب نیابت کرد وگفت حالا که کلید دوزخ دردست من است چرا از مقصود ومطلوب خودم باز بمانم ودرین رؤیاء چه سرّهای عجیب وچه نکات غریب است وازین قبیل رؤیا ها بسیار است فایدهٔ مهمّ آنکه رؤیاء طریقی است بسوی اطّلاع براحوالات اموات وبودن ایشان ازاهل سعادات ویا ازصاحبان شقاوت آن مرده هائی که خبرآنها منقطع شده وآثارایشان محوگردیده که آیا آنها درجوارخداوند کریم میباشند ویا درعذاب جحیم بوده اند ودراین استکشاف حال اموات بسبب رؤیاء فواید بزرك است اجلّ آنها استدراك آنچه است که ازآنها فوت شده وجبران آنچه است که برایشان مانده از آنچه آن مرده هارا محروم کرده ازرسیدن بدرجات وداخل کرده آنهارا بدرکات زیرا بعضی ازاموات خبرمیدهند ازسبب آنچه درآن میباشند از عذاب وآلام وازجهت آنچه درآن هستند ازثواب واکرام واین کشف حال ایشان از نعمتهای ملك علّام وسبب هدایت خواص وعوام است ودربعضی اوقات اتّفاق میافتد بشارت آنها درمرتبهٔ دوّم بکشف کربات ودرین آیات باهرات است برای اهل سعادات وتنبیه است براهل شقاوت وازاین نحورؤیاها زیاد است ازانجمله محقق نوری نقل کرده ازمولی فتحعلی سلطان آبادی ازحاجی محمّد ابن حاجی مجید اصفهانی اعلی الله مقامهم فرمود بخدمت اوروزی رفتم گفت بشارت بدهم برتودرین روز برؤیائی که دیدم گفتم چیست گفت دربین من وحاجی محمّد صادق رحمه الله صداقت ورفاقت بود پس زمانی که فوت شد ومدّتی گذشت شبی اورا درخواب دیدم پس انگشت ابهام اورا گرفتم وازاو سؤال کردم گفت دربد حالی بودم وکارمن سخت بود تاآنکه بسیار نفع کرد بمن آن شصت تومان که درسال قحطی درفقراء یزد صرف شد وخلاص شدم بحمدالله ازشداید وهولها ازبرکت آن پس بیدارشدم ونفهمیدم معنای کلام اورا پس فردا بنزد وصیّ او حاجی محمّد علی ابن حاجی بدیع رفتم که ازمعتبرین تجّار اصفهان بود وباو گفتم حکایت آن شصت تومان که درفقراء یزد صرف شده چطوراست پس دراوّل ملتفت نشد که من چه

میگویم گفتم برای قضیّه ایست که میخواهم بدانم پس قدری فکرکرد وبعدازان گفت بلی زمانی که شدّت کرد قحط وغلاء دریزد حاجی سیّد باقر حجّة الاسلام اصفهانی اعلی الله مقامه بنزد من فرستاد وفرمود کار سخت شده برفقراء درشهر یزد ومن ازبرای ایشان پانصد تومان آماده کردم وتواینهارا برای آنها بفرست وخودت نیزچیزی زیادکن که شاید خداوند بسبب اینها برایشان فرج بدهد پس صد تومان ازخودم دادم وچهل تومان ازفلان شخص گرفتم وشصت تومان ازثلث حاجی محمّد صادق که دردست من بود برداشتم وهمه را بیکی ازتجّار یزد فرستادم که اونیز بفقراء قسمت بکند وبغیرازخداوند کسی ازین باخبرنشد پس من رؤیای خودرا باونقل کردم واوشکرنمود والحمدلله گفت وایضًا نقل کرده ازجناب حاجی مولی علی و اوازپدرش حاجی میرزا خلیل طبیب طهرانی اعلی الله مقامهم که درطهران مردی بود واسم او علی طالب بود واوّلش درحمّام ازخدّام بود وبعد یك حمّام بنا کرد مشهور بحمّام علی طالب و این مرد بی نماز بود وروزه را میخورد ومن اورا درطهران گذاشتم وآمدم بنجف اشرف وبعد ازمدّتی اورا درخواب دیدم که بنجف آمد دروادی السّلام پس ازین تعجّب کردم وباو گفتم چه ترا باینجا آورده وحال آنکه تونماز نمیکردی وروزه را میخوردی گفت من مردم پس مرا بزنجیرکشیدند وبسوی عذاب جهنّم بردند ولکن خداوند جزاء خیربدهد برحاجی ملّا محمّد کرمانشاهی را زیراکه اوبعدازموت من فلان شخص را ازقبل من اجیرکرد بجهت نیابت حجّ من وصوم وصلوة مرا بفلان شخص داد وردّ مظالم مرا وزکوة مرا بدست فلان وفلان اداء کرد وبرای من چیزی نگذاشت مگرآنکه اداکرد ازقبل من ومرا ازعذاب خلاص کرد خداوند او را جزاء خیربدهد پس من ازخواب بیدارشدم وتعجّب کردم واین اشخاص را میشناختم و مدّتی منتظرشدم تاآنکه جمعی ازطهران بجهت زیارت بنجف اشرف آمدند پس ازایشان ازحال علی طالب پرسیدم همه گفتند که اومرد وخبردادند بجمیع آنچه دررؤیاء دیده بودم از نام آن مردمان وآنچه بعدازموت او اتّفاق افتاده بود پس تعجّب کردم ازصدق این رؤیاء و موافق بودن آن باواقع وایضًا نقل کرده ازشیخ حسین مازندرانی واونیزازصاحب جواهر الکلام اعلی الله مقامهم گفت که آنجناب درمجلس درس فرمود که دیشب درخواب دیدم که یك مجلسی بزرك است ودردرآن دربانها است پس ازآنها اذن گرفتم وداخل مجلس شدم دیدم جمیع علماء گذشتگان را درآن مجلس ودرصدر مجلس علاّمه مجلسی اعلی الله مقامهم نشسته پس ازین تعجّب کردم که چطورشده که آن بزرگوار برتمامی علماء مقدّم شده وازدربانها سؤال کردم ازوجه این گفتند اودرنزد ائمّه علیهم السّلام معروف است بدرائمّه واین منزله را باودادند ازجهت آنکه اودرمیان شیعه سنّت قرارداد چاوشی را برای زوار یعنی مردمانرا بزیارت ائمّه علیهم السّلام ترغیب وتحریص کرد بانوشتن احادیث وجمع نمودن آنها در

کتب مثل مزار بحار و تحفة الزائر و از این رؤیاء معلوم میشود که بلندی درجات علامه
مجلسی از جهت همین بوده است ونظیر اینست آنچه از شرح محقق ما هر سید جزایری نقل
کرده که آن بزرگوار بعد از ذکر جمله از فضائل و مناقب محقق مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه
فرموده وبا وجود این فضائل و خواص بعضی از مجتهدین او را در خواب دید که از زیارت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون شد در هیئت و صورت خوبی پس از آن بزرگوار
سؤال کرد که کدام یکی از اعمال شما را باین مقام رسانده که من می بینم پس بمن نیز خبر بده تا آنکه
من نیز بر آن عمل مداومت نمایم پس او فرمود که ای شیخ بدرستیکه این اعمال را ما کاسد
السوق وعدیم المشتری یافتیم و بدرستیکه آنچه برما نفع کرده و ما را باین مقام رسانید
دوستی صاحب این قبر است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و ازین رؤیاء معلوم میشود که
دوستی حضرات ائمه بالاترین اعمال است و عمده در نجات و رسیدن بدرجات موقوف
است بآن ونظیر همین است آنچه در روضة الواعظین از ابن عباس نقل کرده که گفت جناب
سلمان را در خواب دیدم و باو گفتم تو سلمانی فرمود بلی منم سلمان گفتم آیا تو مولای حضرت
پیغمبری فرمود بلی پس دیدم که در سر او تاجی است از یاقوت و در بدن او زر و زیور بسیار است
پس گفتم ای سلمان این خوب منزله است که خداوند بتو عطا فرموده فرمود بلی پس گفتم
بر وجنة چه دیدی که بعد از ایمان بخداوند و برسول او افضل باشد پس فرمود نیست در
جنة بعد از ایمان بخداوند عالم و برسول اکرم او افضل باشد از حب حضرت امیر المؤمنین
و تابع بودن بر آنحضرت وایضا نقل کرده از جناب شیخ عبد الحسین طهرانی اعلی الله
مقامه که فرمود بعد از موت میرزا نبی خان که از خواص سلطان ناصر الدین شاه
بود پس شبی در خواب دیدم که سیاحت و تفرج و گردش میکنم در باغات و عمارات
عالیات و گویا که آنها در بهشت است و در نزد من کسی بود که صاحبان آنها را بمن نشان
میداد پس رسیدم بجائی پس گفت این عمارات مال میرزا نبی خان است واگر میخواهی
خودش را دیده باشی پس او نشسته است در آنجا و اشاره بجائی کرده ملتفت شدم و دیدم
که او تنها در تالاری بزرگ نشسته و قتیکه مرا دید اشاره کرد که بالا تشریف بیاورید و من
رفتم و از پای برخاست و بر من سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشاند و خودش در همان
هیئت و عادت ایام حیات نشسته و من متفکر بودم از حالت و جلالت و مکان او زیرا
که او شخص بدعمل و زشت کار و بدرفتار بود پس او فهمید از صورت من که چه فکر میکنم
گفت یا شیخ گویا شما تعجب میکنید از مکان من در اینجا و از اعمال من که بودم که همه آنها
مقتضی عذاب و عقاب بوده است بلی چنین بود که دانسته ولکن من یک معدن نمک
در طالقان داشتم و هر سال وجه اجاره آن را بنجف اشرف ارسال میکردم برای اقامه

عزاء سید الشهداء و این باغات و عمارات را از عوض آن بمن دادند پس در تعجب از
خواب بیدار شدم و در مجلس درس رؤیا را نقل کردم بدون آنکه از چیزی خبردار بشوم
و او هم در طهران بود زنده پس بعد از نقل این رؤیاء پسر جناب مولی مطیع طالقانی
گفت این از رؤیاهای صادقه است و از برای او معدن نمک است در آنجا و وجه اجاره
آن را که قریب صد تومان است هر سال بدست پدرم بنجف اشرف ارسال میکند و
پدرم بمصارف آن در ایام تعزیه حضرت سید الشهداء مشغول میشود و او هم مرده است
و بعد از شنیدن این بسیار تعجب کردم زیرا که من خبردار نبودم از علاقه او در طالقان
و نه از تعزیه داری او در نجف باین نحو بر هیچ وجه وباز نقل کرده از جناب آقا علی رضا
اصفهانی از جناب عالم متقی ملا زین العابدین سلماسی اعلی الله مقامهم که فرمود
در خواب دیدم یک عمارت عالی مرغوب بلند و خوش هیئت و صورت و یک در
بزرگی داشت و در دیوارهای آن عمارت عالی میخهای طلا زده بودند که هر که بر آن نظر
میکرد مسرور و خوشحال میگردید پس از صاحب آن سؤال کردم پس بمن گفتند که این
عمارت مال آقا سید محسن کاظمینی است تعجب کردم گفتم خانه او بسیار حقیر و صغیر
و درش کوچک و صحن آن تنگ است پس از کجا این عمارت باو داده شده است پس بمن
گفتند چونکه از آن در کوچک حقیر داخل میشد پس خداوند عالم این عمارت عالی
کبیر را باو عطا فرمود مؤلف میگوید این آقا سید محسن از اهل کاظمین و از علماء
محققین و صاحب کتب در اصول و فقه مثل محصول و وافی و وسائل است و زهد
و و اعراض او از دنیا مشهور و معروف و ممدوح همه است فایده دهم آنکه رؤیاء
طریقی است بسوی معرفت حال نفس خود از سعادت و شقاوت و مقام خودش در نزد خداوند
از سخط و رضا و تصدیق جزاء اعمال حسنه و قبیحه است بر طبق آنچه در شریعت وارد گردیده
پس درین وقت رؤیاء یا بشارت و جدانی و دعوت کننده ربانی است و یا انذار کننده و رادعه
خدای است پس شخص را راغب میکند بر زیاد کردن و مکرر نمودن حسنات و منع مینماید
از عمل بد و زشت و زیاد از آنچه حاصل میشود بر شخص بجهت نظر در الفاظ و شنیدن از
وعاظ و این از اشرف الطاف خداوند است بسوی رضوان الله و اجل وسیله هاء خداوند
است که بآن تخلص میشود از غضب الله و فرمایش خداوند لَهُمُ الْبُشْرٰى فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
اشاره است باین که رؤیاء بشارت است چنانکه در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است در تفسیر این آیه که حضرت رسول خدا فرمود این بشارت رؤیاء خوب است
که مؤمن می بیند پس بشارت داده میشود در دنیا و مثل این حدیث را در فقیه روایت
کرده و در مجمع از آنحضرت در معنی آیه روایت نموده که فرمود این بشارت در دنیا رؤیاء

صالحه است که مؤمن مے بیند از برای خود ویا انکه براے او دیده میشود ودر مجمع البیان از
انحضرت واز حضرت صادق روایت کرده که فرمودند این بشارت رؤیاے صالحه است که
مؤمن خودش میبیند ویا انکه براے او دیگری مے بیند در دنیا از انچه خداوند اماده کرده
براے او از ثواب ونعمتها ودر تفسیر قمی در معنی ایه فرموده که در دنیا رؤیاے حسنه است که
مؤمن میبیند ودر بحار از شرح سنة از رسول خدا روایت کرده در تفسیر این ایه فرمود ان
رؤیاے صالحه است که مؤمن می بیند ویا براے او دیده میشود وایضاً از در منثور از انحضرت
روایت کرده در معنے این ایه فرمود ان رؤیاء صالحه است که مسلمان ان را می بیند ویا براے
او دیده شود واین بشارت اوست در دنیا ودر کتاب اختصاص از حضرت صادق روایت
کرده که فرمود وقتیکه عبد بوده باشد در معصیت خداوند واراده فرماید خداوند برا او
خیررا نشان میدهد در خواب او رؤیائیکه او را از معصیت زجر میکند ودر تعبیر قادرے
از حضرت رسول خدا روایت کرده که فرمود رؤیاے مکروهه زجر کننده است خداوند ترا بان
زجر بکند واز این قبیل اخبار در تفسیر این ایه واینکه بشارت در رؤیا است بسیار است پس
تصدیق وجدانی است بر صدق این ایه شریفه واین احادیث متواتره پس در رؤیاء بشارت است
در دنیا بر مؤمن بر خوبے بعضی اعمال وزشتی جمله از افعال وبسیار شده است در رؤیاء ظهور
حسن بعضی چیزها وقبح بعض دیگر از انها چنانکه محقق نورے اعلی الله مقامه در دار السلام
بسیارے از انها را نقل کرده از انجمله از شیخ طبرسے از میمون بن شاة نقل کرده گفت شبے خوابیده
بودم ناگاه یك میته وجیفه گندیده را بنزد من گذاشتند وگفتند که بخور این را ای بنده
خدا گفتم براے چه میته را بخورم گفتند بجهت انکه فلان مؤمن در نزد تو غیبت او را کردند
گفتم بخداوند قسم که در حق او نه بد گفتم ونه خوب گفتند بلی ولکن غیبت او را راضے شدے
وبعد از این میمون بن شاة نمیگذاشت کسے را که در نزد او غیبت کسی را بکنند ومثل این رؤیا را
فخر رازے در تفسیر خود از کسی دیگر نقل کرده واز کتاب اثنی عشریه نقل کرده که بنزد یکی از زنهاے
حضرت رسول خدا زنی امد که دست او شل بود گفت پدرم صدقه را دوست میداشت و
میداد ومادرم میل بان نداشت وابداً تصدق نکرد مگر قدرے شحم وقدری خرقه کهنه
پس بعد از موت انها شبی در خواب دیدم که قیامت شده ومادرم عورت خود را با همان
خرقه میپوشاند ودر دست او همان شحم است که از شدت عطش ان را میلیسد پس رفتم
بنزد پدرم دیدم نشسته در کنار حوضی ومردم را اب میدهد ویك قدح اب از او گرفتم و
دادم بمادرم پس دیدم از بالاے سرم صدا امد هر کس باو آب داد دست او شل باد پس
بیدار شدم ودیدم که دست من شل شده است وایضاً از ان کتاب نقل کرده از بعضی
صالحین گفت یك برادر صالح داشتم پس او را در خواب دیدم وباو گفتم کار تو چه نحو

شد گفت وقتیکه مرا دفن کردند ملائکه غلاظ شداد امدند ومرا با قهر وغلبه بدوزخ کشیدند
در حالتیکه در هایش باز شده بود ودود از آن بلند میشد وشراره ان شدت کرده بود پس
یقین بر هلاکت کردم ودر این اثنا دیدم یك دختر خوبروی وخوش جمال وبوی امد وگفت
مترس وغمگین مباش خداوند مرا بتو داده پس ایستاد در میان من ودوزخ وخداوند رد کرد
از من شراره آن را گفتم تو کیستی گفت صدقه تو ام که مخفی میدادی وبعد از ان منادی ندا
کرد از زیر عرش که بنده مرا از در مغفرت داخل جنت بکنید ومرا داخل بهشت کردند
وایضاً از جناب مولا فتحعلی سلطان ابادی نقل کرده که فرموده شبی در خواب دیدم که در
مجلسی هستم ودر ان جماعتی است واز انجمله برادرم است که قبل از مدتی مرده بود ویك کسے
براے من حلوا اورد گفتم من حلوا نمیخورم زیرا که من مرض سودا دارم وحلوا بمن ضرر دارد پس
ان را ببرادرم دادم پس برداشت وبمن شکایت کرد که چرا مرا فراموش کردی واز من بیخبر شدے
واگر بدانی که من چه حال دارم مرا فراموش نمیکنی پس از خواب بیدار شدم ودر ان روز هر چه
بمن میسر شد از خیرات ومبرات واعمال صالحه براے او کردم ودر همان شب او را باز در خواب
دیدم که در حالتیکه با فرح وسرور وخوشحال گردیده بود گفت ای برادر هر چه تو در امروز کردی
بودی بمن رسید وایضاً از انجناب نقل کرده که عادت من ان بود که هر کسی را از دوستان اهل
بیت میشنیدم که مرده براے او دو رکعت نماز وحشت در شب اول میکردم چه او را بشناسم ویا نشناسم
کسی از این فعل من مطلع نبوده تا انکه روزی بعضے رفقا بمن گفت دیشب در خواب فلان کسی را
که مرده است دیدم واز حال او سؤال نمودم گفت در بد حال بودم وکارم سخت بودم ودر شدت
ومشقت بودم واخر من بر عذاب وعقاب رسید ولکن ان دو رکعت نمازیکه جناب مولا فتحعلے براے
من بجا اورد مرا از عذاب نجات داد وعقاب را از من دفع نمود پس خدا ابر او رحمت بکند از جهت
این احسان او که از او بمن رسید وبعد از ان از این نماز من سؤال کرد ومن باو خبر دادم از عادت
مستمره خودم وایضاً از انجناب واو از پدرش نقل کرده که چشم او ضعیف شده بود وچیزے را نمیدید
پس در نجف اشرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید وبا انحضرت از ضعف
چشم خود شکایت کرد پس انحضرت باو فرمود اگر دوست داری رد میکنم بر تو قوه چشمت را و
ضعف را زایل میکنم از ان در این وقت بر تو میشود انچه بر مردم است از سؤال وحساب وجواب
واگر خواسته باشے که داخل جنت بشوی بسلامتی از عقبات پس اختیار کن انچه را که در ان میباشے
پس اختیار کرد باقے بودن را در انحال وایضاً از انجناب نقل کرده که زمانیکه اراده کردیم با رفقاء
در سفر زیارت بیرون رفتن را از کاظمین قصد کرد رفقاء من توقف را در بیرون بغداد گفتم
گفتم امشب را در کاظمین بمانیم وفردا بیرون میرویم بدون توقف قبول نکردند ومن نیز چاره
نداشتم از مصاحبت ایشان وقتیکه در خارج بغداد توقف کردیم شب را اتفاقے افتاد که ان

روزرا نیز نماندیم پس خلق من تنگ شد و شوق من بزیارت زیاد گردید و انها را ملامت کردم و برخود عتاب کردم و در همان شب حضرت جواد علیه السّلام را در خواب دیدم پس ابتداءً بمن فرمود خلق تو تنگ نشود و برنفس تو مشقّت نگردد از مفارقت جوار ما و اقامت کردن در بغداد زیرا که شیعیان ما با ما یند در هر جا باشند و در هر مقام و بلد توقف بکنند و در این دو رؤیاء بشارت خوبی است از برای بیننده از برای عمل او که کرده و از برای دیده شده و از کتاب نور العیون نقل کرده که یک نفر از علماء بمجلس میر اسمعیل پادشاه خراسان وارد شد از جهت کاریکه داشت پس آن پادشاه بران عالم اکرام کرد و در وقت مراجعت هفت قدم اورا مشایعت کرد پس در خواب حضرت رسول خدا را دید در همان شب پس آنحضرت باو فرمود که تو تعظیم کردی یکی از علماء امّت مرا و من از خداوند سؤال کردم که ترا معزّز و مکرّم گرداند و چون تو اورا مشایعت کردی هفت قدم پس پادشاهی در اولاد تو باقی خواهد شد تا بهفت پشت و از همان کتاب نقل کرده که یک مرد صالح بود و او بیست درهم قرض دار بود و از برای او مال نبود پس طلبکار از او مطالبه کرد و سخت گرفت براو پس آن مرد صالح گریه کرد و غمگین شد و از برای او یک همسایهٔ یهودی بود وقتیکه اورا در حال غم و اندوه دید گفت ترا بحقّ دین اسلام قسم میدهم که بمن خبر بدهی از حال خود پس آن مرد صالح حکایت قرض را باو گفت پس وقتیکه یهودی بر حال او واقف گردید بیست هزار درهم آورد و تسلیم آن مرد صالح کرد و گفت اگر من با تو در دین مخالفت دارم لکن همسایهٔ توام پس سزاوار نیست که تو در زحمت قرض بوده باشی پس این را بطلبکار خود بده پس آن مرد صالح آن مبلغ را برداشت و بر خانهٔ طلبکار آورد پس آن مرد طلبکار تعجّب کرد از کار او و از حال او سؤال نمود که باین زودی این مبلغ را از کجا آوردی پس حکایت را باو نقل کرد و او بخانهٔ خود رفت و حجّت و قبض طلب اورا بیرون کرد و آورد و باو داد و گفت ذمّهٔ ترا ابراء کردم زیرا که من از یهودی کمتر نیستم و بعد از این دیگر از تو مطالبه نمیکنم پس آن صاحب طلب رفت و در شب در خواب دید که قیامت شده و نامهٔ اعمال مردمان در طیران است و نامهٔ بعضی را بدست راست میدهند و بعضی را بدست چپ و نامهٔ اورا بدست راست دادند و اذن دخول بهشت براو دادند بدون حساب پس سؤال کرد از سبب عدم محاسبهٔ او و اذن دخول او در جنّة پس باو گفتند که تو بمروّت خودت ردّ کردی حجّت آن مرد صالح را پس چرا ما ردّ نکنیم حجّت ترا و نامهٔ اعمال ترا و بر دست راست تو ندهیم و حال آنکه ما رحمن و رحیم میباشیم و همچنانکه تو اعراض کردی از حساب آن مرد ما نیز از حساب تو اعراض کردیم و همچنانکه تو مال خودت براو هبه کردی ما نیز از تو عفو کردیم و نیز از آن کتاب نقل کرده از عبد الله بن مبارک گفت وقتیکه از حجّ فارغ شدم و در مدینه حضرت رسول

خدا را زیارت کردم و آنحضرت را در خواب دیدم بمن فرمود وقتیکه داخل کوفه شدی از من سلام برسان بر بهرام مجوسی و باو بگو که فردا در قیامت ترا شفاعت خواهم کرد پس وقتیکه عبد الله داخل کوفه گردید بنزد مجوسی آمد و اورا و پرسید از آنچه عمل کرده از حسنات که مستحقّ شده است بر لطف حضرت رسالت نسبت براو و گفت چه عمل کرده در دین ما گفت در همسایهٔ من یک زن فقیره و محتاجه بود و از برای او اولاد یتیم چندی بود روزی بر خانهٔ خود داخل گردید و چراغ را روشن کرد و بعد خاموش کرد و من در کار او بحیرت افتادم و از برای تفحّص بیرون شدم پس دیدم اورا که باولاد خودش میگوید که چیزی نیافتم و خجالت کشیدم که در نزد دشمن از دوست خودم شکایت بکنم پس دانستم که انها محتاج بطعام میباشند پس جمع کردم برای ایشان آنچه میسّر شد از طعام و یک طبق پر کردم و فرستادم برانها پس عبد الله گفت من همین را میخواستم پس بشارت باد ترا که پیغمبر ما بر تو سلام میرساند و وعدهٔ شفاعت برای تو داد بمن پس بهرام گریه کرد و از عمرش تأسّف کرد که چرا در اسلام صرف نکردم پس گفت در دین شما یک خیری ضایع نمیشود پس اسلام را بمن عرض کن بدرستیکه داخل شدن بر آن دین بر همه کس واجب است و در این دو رؤیاء بشارت خوبی است از برای اعمال صالحه و از قبیل این رؤیاها بسیار است و همچنین رؤیاهائی که در آنها شدّت حال بد عملها گردیده بسیار است از آنجمله نقل کرده از جناب شیخ عبد الحسین طهرانی که شخصی بخدمت عالم جلیل آقا محمّد علی پسر مرحوم آقا باقر بهبهانی آمد و عرض کرد در خواب دیدم من گوشتهای جسد حضرت سیّد الشّهداء را بدندانهایم بر میدارم و آن بزرگوار اورا ابداً نمی شناخت پس قدری فکر کرد و سر بالا نمود و فرمود شاید که تو مرثیه میخوانی و مصائب آنحضرت را ذکر میکنی عرض کرد بلی فرمود از حالا ترک بکن ذکر مصیبت کردن را و یا انکه اکتفاء بکن بآنچه در کتب معتبره موجود است زیرا که این رؤیاء اثر و نتیجهٔ آن دروغها است که بر آنحضرت میگوئی و نقل میکنی و در این رؤیاء چقدر زجر است از دروغ نسبت دادن بر ائمّه علیهم السّلام و از آنجمله از کتاب حیوة الحیوان نقل کرده که بعد از آنکه حجّاج ملعون سعید بن جبیر را شهید کرد و ناخوش گردید در مدّت مرضش هر وقت خوابید سعید بن جبیر را در خواب دید که از گریبان او گرفت و گفت ای دشمن خداوند قهّار از جهت چه مرا کشتی پس آن پلید عنید از خواب با وحشت بر میخاست و لرزه میکرد و ایضاً از آن کتاب نقل کرده که عمر بن عبد العزیز آن ملعون را در خواب دید بعد از مردن او در حالتیکه او یک جیفهٔ گندیده بد بوی بود و باو گفت خداوند بر تو چها کرد گفت خداوند مرا از برای هر کشته که کشته بودم یک مرتبه کشت و از جهت سعید بن جبیر مرا هفتاد مرتبه کشت و نظیر این رؤیاء را از

ابن جوزی نقل کرده وایضاً از جلد هفدهم بحار و نیز بسند خود از احمد بن ابی الجوار نقل
کرده گفت آرزو میکردم که پدرم را در خواب دیده باشم و بعد از یکسال اورا در خواب
دیدم پس باو گفتم که خداوند با تو چه کرد گفت ای احمد از دری کوچکی آمدم و ملاقات
کردم بر قدری هیزم که برای شیخی بود پس از آن یک خلال دندان برداشتم و نمیدانم که با آن خلال
کردم یا نه پس من یکسال است که در حساب اویم تا امروز ونیز از انوار نعمانیه نقل کرده که فرموده
که در آثار وارد شده یک مرد فقیری مرد و صبح جنازهٔ اورا برداشتند و از جهت کثرت مردم در تشییع
جنازه و تغسیل و تکفین او تا بزمان عشاء طول کشید پس اورا در خواب دیدند و گفتند خداوند
بر تو چه کرد پس گفت مرا آمرزید و بر من احسان کرد مگر آنکه از من حساب گرفت تا آنکه از من
مطالبه کرد از روزی که من روزه بودم و در دکان رفیق خودم نشسته بودم که گندم فروش
بود و در وقت افطار یک حبه گندم برداشتم و آن را بادندان شکستم بعد از آن بخاطرم
آمدم که این مال غیر است و از دهنم انداختم بر دکان او پس از حسنات من بقدر کسر آن
یک حبهٔ گندم که در دهن من شده بود برداشتند و از این قبیل رؤیاها بسیار است و از
برای نبیداری در این مقام این قدر کافی است و از اینها معلوم شد که رؤیاء بشارت و زاجر
است و شخص شقاوت و سعادت خود را ویا دیگری را میتواند از رؤیاء بفهمد و عاقبت
خود را و اثر و نتیجهٔ عمل خودش را از آن میداند هر چند در بعضی وقتها از برای بعض مردمان
باشد فایده یا نزدهم آنکه رؤیاء راهی است بسوی کشف کردن منافع و مضار اشیاء و
مصالح و مفاسد چیزها و خیر امور و شر آنها و دانستن علاج امراض و حلیت و طهارت
واقعیهٔ غذاها که از برای آن طهارت و حلیت آثار عجیبه و خواص غریبه است از نورانی
کردن قلب و شرح صدر و انس شخص با اولیاء خداوند و مهربانی او بر فقراء چنانکه بر بعض
از آنها حضرت صادق (ع) در توحید مفضل اشاره فرموده که ای مفضل فکر بکن در رؤیاها
که چطور خداوند در آنها تدبیر کرده است پس ممزوج نموده صادق آن را بر کاذب آن زیرا
اگر همهٔ آنها صادق بود هر آینه جمیع مردمان پیغمبران میبودند و اگر همهٔ اینها کاذب میشد
در آنها منفعت نمیشد بلکه چیزی زاید میشد بیمعنی پس خداوند قرار داد آن رؤیاء را که در
بعض وقتها صادق میشود پس مردم بآن منتفع میگردند در مصلحتی از مصالح خودشان
و در مضرت بعض اشیاء که از آنها حذر میکنند و در اکثر اوقات رؤیاها کاذب میشود
تا آنکه مردمان بآن اعتماد نکنند با جمیع اعتماد خودشان پس این حدیث دلیل است
بآنچه گفته شد از کشف کردن منافع بعضی از اشیاء با رؤیاء چنانکه از این رؤیاها بسیار
اتفاق افتاده از آنجمله مرحوم طبرسی در مکارم الاخلاق از ابن ابی الخضیب نقل کرده
که گفت یک چشم من درد کرد و سفید گردید و ابداً با آن چیزی را ندیدم پس حضرت امیر

المؤمنین (ع) را در خواب دیدم و عرض کردم که ای سید من چشم مرا میبینی که چیزی را درک
نمیکند پس فرمود عناب را بکوب و آن را بر چشم خود مثل سرمه بکش که خوب میشود پس
بیدار شدم و عناب را با دانهٔ آن کوبیدم و بر چشم خودم کشیدم پس چشم من باز شد و ظلمتش
بر طرف گردید و صحیح شد وایضاً در کافی نقل کرده از ابراهیم بن ابی البلاد گفت مرا عباس بن
موسی گرفت و امر کرد بزدن من تا آنکه دندانهای من عیب کرد و بحرکت آمد و بناء تزلزل
گذاشت و قادر نشدم که طعام بخورم پس شبی پدرم را در خواب دیدم و با او شیخی بود اورا
نشناختم پدرم گفت این ابو شیبهٔ خراسانی است پس بر او سلام کردم گفت با سعد کوفی مضمضه
بکن و بر دندانهای خود بمال خوب میشود پس بیدار شدم و چنان کردم پس دندانهایم خوب
شد و محکم گردید و نیز محقق نوری اعلی الله مقامه از کتاب عیون نقل کرده از صفوانی گفت
خارج شد قافلهٔ از خراسان بسوی کرمان پس دزدان اهل قافله را لخت کردند و هر چه
داشتند از ایشان گرفتند و یک مرد را متهم نمودند بمال داری و اورا حبس کردند در میان
برف و یخ تا آنکه آن مرد خود را از دزدان بخرد و مبلغی بآنها بدهد و دهن اورا پر از برف کردند
و اورا همان طور بستند و زنی از آنها اورا رها نمود و او گریخت پس دهن و زبان او عیب کرد
و قادر بر تکلم نشد و آمد بخراسان و شنید که حضرت امام رضا علیه السلام بنشابور آمده
و در خواب دید که کسی باو گفت که برو بخدمت آنحضرت تا آنکه بتو تعلیم کند دوائی که
دهن و زبان تو خوب بشود پس در خواب بخدمت آنحضرت رفت و حضرت باو فرمود که زیره و سعتر
و نمک را با هم مخلوط بکن و بدهن خود بگذار خوب میشود دو مرتبه ویا سه مرتبه پس از خواب
بیدار شد و اعتناء بر خواب نکرد و رو بسمت آنحضرت گذاشته و در رباط سعد بآن
حضرت رسید و عرض کرد یا بن رسول الله دهن و زبان من عیب کرده فرمود آنچه در
خواب بتو گفتم عمل بکن عرض کرد میخواهم باز بفرمائی حضرت فرمود زیره و سعتر و نمک را
با هم مخلوط بکن و بدهن خود بگذار دو مرتبه ویا سه مرتبه خوب میشود پس آن مرد چنان
کرد و خوب گردید وایضاً از ابن طاوس و او از کتاب وسائل احمد بن علی اعلی الله مقامهم
نقل کرده که یک مردی بود که میان او و بعض ظالمان عداوت شدید اتفاق افتاد تا آنکه
بر نفس خود ترسید و از زندگی خود مأیوس گردید و در امر خود متحیر شد پس در شبی در خواب
دید که کسی میگوید بر تو باد قرائت کردن سورهٔ الم تر کیف در یکی از دو رکعت نماز صبح پس مداومت
کرد بر قرائت این سوره چنانکه مأمور شده بود پس خداوند کفایت کرد اورا از شر دشمن او
در زمان اندکی و چشم اورا روشن کرد بهلاک شدن دشمن او و ترک نکرد قرائت آن را
تا وقت مردنش در نماز صبح خودش وایضاً نقل کرده از کتاب حبل المتین که مردی از طلاب از
اهل گیلان وارد شد باصفهان از جهت تحصیل علم پس صرف کرد عمر خود را در فهم کتاب اشارات

شیخ ابو علی در مدت دوازده سال پس شبی حضرت امیر المؤمنین را در خواب دید
وحضرت باو فرمود که بکدام عمل خداوند دعاء ترا قبول خواهد کرد و تو از برای تحصیل
علم نیامده وکدام عمل را استفاده کرده یعنی زحمت تو در اشارات ضایع است زیراکه
آن از کتب شرعیه نیست وحضرت باو فرمود که از عمرت هفت روز باقی مانده پس
آن مرد بیچارهٔ احمق از خواب بیدار شد با فزع ولرزه وبعد از هفت روز مرد وایضاً از
ان کتاب نقل کرده از مرد موثق فاضل که گفت عمر خود را مدتی در علم فلسفه یعنی در
حکمت صرف نمودم وطبع من متنفر بود از علم حدیث وفقه وشبی مطالعه میکردم
در مسئلهٔ حکمت وفکرم بجائی نرسید وسینه ام تنک شد پس نظر کردم دیدم در زمین
یك ورقه ایست از علم شرع گفتم سبحان الله از جهت این بوده که من مسئلهٔ حکمت را
نفهمیدم پس چاقو برداشتم وان ورقه را پاره کردم وان شب حضرت امیر المؤمنین را
در خواب دیدم وانحضرت روی مبارك خود را از من برگردانید وچیزی از انحضرت
پرسیدم وبمن جواب نداد وفرمود من چیزی را قبول نمیکنم از انکسیکه از علم شرع اعراض
بکند وبر علم حدیث اعتناء نکند پس بیدار شدم با فزع واضطراب وبدحالی وتوبه
کردم از علم فلسفه وبعد از ان در نزد من چیزی دوست تر نبود از علم حدیث وشرع
وایضاً نقل کرده از فاضل متقی اقا علی رضا اصفهانی اعلی الله مقامهما گفت وقتی کسی
از اعیان کردستان وارد اصفهان گردید ومحتاج مبلغ چهل تومان شد ومن باو دادم
ورفت ببلد خودش وهمان مبلغ را فرستاد وچهار تومان زیاده کرد از جهت ربح ان و
من بحسب شرع انور از او چیزی نخواسته بودم وان چهار تومان را اخذ نمودم وبعد از ان
من شبی در خواب دیدم که کسی بمن گفت چطور خواهد شد حال تو در روز قیامت که ان
چهار تومان را در آتش دوزخ گرم بکنند پس بر جسد تو بگذارند ومن ان شخص را نشناختم
وبا فزع واضطراب ولرزه از خواب برخاستم ومن ابدا باین نحو کسب عادت نکرده بودم
وازین نحو هیچ نخورده بودم وبعد ازین مرا غفلت گرفت وفراموش کردم علاج کردن را
وبعد از هفت سال نیز کسی از من هفتاد تومان گرفت وبعد از مدت مدید ومطالبهٔ
شدید داد وپانزده تومان بران زیاد کرد ونیز فراموش کردم که برای ان وسیلهٔ شرعی
درست بکنم وبعد ازین بزیارت عتبات مشرف شدم وداخل سامرا گردیدم ومدتی
انجا اقامت کردم وشبها در حرم میماندم وشبی شب جمعه بود واصول کافی را با خود
بحرم بردم ودر حرم را در وقت کلیددار بست ومن تنها در حرم ماندم ومشغول زیارات
ونماز شدم ودر وقت کلالت مطالعه میکردم بر کافی تا انکه مرا خواب ربود پس در خواب
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که از میان ضریح بیرون تشریف اورد

وکرسی گذاشته شد وبر بالای کرسی قرار گرفت ونور از جبین نازنین انحضرت ساطع شد که قادر
بر نظر بروی مبارك انحضرت نشدم فرمود ان چیست عرض کردم اصول کافی است فرمود چند
ورق برگردان وبصفحهٔ چپ نظر کن تا ببینیم که جد بزرگوارم در حق جدم حضرت ابراهیم چه
میفرماید وبعد ازین چیزی فرمود که فراموش کردم وبعد از ان بمن فرمود که آیا ما عهد نکردیم
بر تو ونفرمودیم برای تو قبل ازین بهفت سال که تصرف درین نحو دراهم جایز نیست پس چطور
خواهی شد هرگاه ان دراهم سرخ شده باشد کلا وبر بدن تو گذاشته شود وبعد فرمود که برخیز
که کلید دار در را باز میکند پس با فزع واضطراب ولرزه از خواب برخاستم وسر برهنه بسوی
در دویدم ودیدم که در را باز میکند وبرگشتم وعمامه را بر سرم گذاشتم واز حرم بیرون شدم
وتوبه کردم واز ان دراهم برحمت حلیت حاصل کردم ونیز از کتاب مظهر الغرایب از سید خلف
بن سید علیخان نقل کرده که فرمود برای من دو رؤیا اتفاق افتاده یکی انست که روزی کسی را
فرستادم بقریه که از برای من در مقابل هزار درهم گندم بخرد وبرا و وصیت کردم وتاکید نمودم
که از ارباب دیوان نگیرد وبرا و اعتماد داشتم وگفتم که مبادا در گندم شبههٔ داخل بشود از مال
دیوانیان پس چند روز گذشت وهمان کس را در خواب دیدم که امد واز او سؤال کردم از گندم
گفت خریدم گفتم از دیوانیان چیزی نگرفتی گفت امر بر من مشتبه گردید در دو من گندم
از جائیکه نفهمیدم وبعد از ان از او پرسیدم که حال تو چطور است گفت شکم من درد
میکند پس بیدار شدم وفردا انکس امد واز او از صورت حال گندم واز حال خودش پرسیدم
پس بمن خبر داد از گندم واز حال خودش برهمان طوریکه در خواب خبر داده بود رؤیای دوم
انست که کسی را اعتماد داشتم بر راستی او وپدرم در بلد حویزه بود ومن در فارس بودم در خواب
دیدم که همان کس را پدرم بدو هزار درهم بنزد من فرستاده از جهت مخارج تحصیل من پس
بانکس گفتم میترسم این دراهم از مال دیوان بوده باشد گفت از آنها نیست گفتم ترا قسم میدهم
بخداوند راست بگو پس ساکت گردید دو مرتبه قسم دادم گفت حالا که مرا قسم دادی اینها
از اعمال دیوان است ومرا وصیت کرده بودند که ترا خبر ندهم واینها را در مخارج شما صرف
بکنم پس گفتم که اینها را برگردان ومن قبول نمیکنم پس بیدار شدم وفردا همان کس امد با همان
دو هزار درهم پس از او سؤال کردم از حال ان دراهم پس همان نحویکه در خواب بمن گفته
بود بیان کرد تا انکه اصرار کردم وبرا و قسم دادم پس اقرار کرد براینکه انها از اعمال دیوان
بوده است پس گفتم الله اکبر خداوند ما را ازین مال نگاه داشت وهمهٔ انها را برگردانیدم
ودر مدت اندکی خداوند در عوض ان دو هزار درهم بیست هزار درهم از وجه حلال
روزی فرمود واین از فضل خداوند است ولله الحمد ونیز از قطب راوندی نقل کرده
که منصور بن عمار را بعد از وفات او در خواب دیدند پس باو گفتند بجهت چه خداوند

ترا امرزید گفت بجهت نماز شب و دوستی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ونیز از او نقل کرده که شعبی را بعد از مردنش در خواب دیدند و باو گفتند بچه سبب داخل بهشت شدی گفت بشهادت لا اله الا الله وبحب حضرت امیرالمؤمنین ع. وایضا از ارشاد دیلمی نقل کرده که یکنفر عابد در خواب دید که او در کنار نهری ایستاده که آن نهر جاری میشود از مشک خوشبوی و در کناران درختها از لؤلؤ وقصبها از طلا روییده و دختران خوبروی زینت شده و از لباس سندس پوشیده اند وصورت آنها مثل ماه روشن است و ایشان مشغول تسبیح خداوند میباشند و بایشان گفت شما کیان هستید گفتند ما از برای آنکسانیم که شب تلاوت قران میکنند وخداوند را زیاد ذکر میکنند در آشکار و پنهان و انفاق مینمایند و در وقت سحرها استغفار میکنند ونیز از انوار نعمانیه نقل کرده که یک مرد صالح را در خواب دیدند و باو گفتند که خداوند با تو چطور معامله کرد گفت از من حساب کشید وحسنات من کم شد پس ناگاه یک کیسه بر آن گذاشته شد پس کفهٔ حسنات من زیاده گردید گفتم این چیست گفتند این یک مشت خاک است که بر قبر مسلمانی ریخته بودی پس بقدر آن خاک میزان حسنات من زیاده گردید ودر کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود وقتیکه خاک بر قبر میریزی پس بگو اِیمٰاناً بِكَ وَتَصْدِيقاً بِبَعْثِكَ هٰذٰا مٰا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وفرمود که حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که هرکس بر قبر میت خاک بریزد واین را بگوید خداوند عطا میفرماید باو بهر ذره از آن یک حسنه را واز این رؤیاها معلوم گردید خاصیت بعضی چیزها وعلاج بعض مرضها ودواء بعض دردها وخواص غریبه از برای بعض آنها وبه عاقبت بودن بعضها واز این قبیل رؤیاها زیاد است و زیاده بر این ذکر کردن باعث تطویل میشود واینها نمونه بود برای فایده

فایدهٔ دوازدهم آنکه رؤیاء وسیله است بسوی رسیدن جمعی از مردمان عوام بخدمت حضرات ائمه ومعجزه دیدن ایشان از آنحضرات وبصیرت یافتن آنها بسبب آن رؤیاء است پس همچنانکه در عالم ظاهر اشخاص بسیار بخدمت آنحضرات مشرف میشدند و ایمان واسلام را قبول میکردند همچنین است در رؤیاء که اشخاص زیاد حضرات ائمه علیهم السلام را در خواب دیده اند وبصیرت پیدا کرده اند واقرار بفضایل ایشان نموده اند واز این قبیل رؤیاها بسیار است وحقیر چند رؤیاء از آنها در این مختصر از جهت تبرک ونمونه نقل میکنم از آنجمله در جلد نهم بحار از علی بن هرون نقل کرده گفت خلیفه راضی از بنی عباس بسیار مجادله میکرد با من در خطاء حضرت امیرالمؤمنین ع در آنچه با معویه کرده بود ومن هرقدر حجت ودلیل آوردم که نسبت خطاء بآنحضرت جائز نیست وهرچه کرده صحیح بوده است قبول نکرد ویک روز بنزد ما آمد وگفت دیگر کسی نگوید که آنحضرت

خطا کرده است در جنگ نمودن با معویه وما از او جهت این را سؤال کردیم که اعتقاد تو این نبود چطور شد که از اعتقاد خود برگشته گفت شبی در خواب دیدم که من بصحرا رفتم بجهت سیاحت پس یک مرد کوتاه قدی سر خود را بلند کرد وسر او مثل سر سگ بود پس از جهت آن سؤال کردم پس در خواب بمن گفتند که این مرد نسبت خطا بحضرت امیرالمؤمنین میداد واز آن جهة باین حال افتاده پس من فهمیدم که این بجهت عبرت یافتن من است وبصیرت گرفتن امثال من پس من توبه کردم واز آن اعتقاد برگشتم وایضا در کتاب حبل المتین از مولا محمد سعید نقل کرده که مردی از اهل خلاف کارش دزدی بود وراه زنی تا آنکه جمعی بزیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام آمدند پس آن مرد برخاست بطرف آنها رفت تا آنکه آنها را لخت کند وچیزیکه دارند بگیرد پس زحمت بسیار کشید وبآنها نرسید ونیافت پس خسته گردید وبخواب رفت وزوار از آن گذشتند وآن دزد در خواب دید که قیامت برپا شد واو را بطرف جهنم کشیدند پس کسی آمد وفرمود که از او دست بردارید زیرا که در بدن او غبار قدم زوار آنحضرت است پس از خواب برخاست وسلاح خود را شکست وتوبه کرد ومتوجه کربلا گردید ووقتیکه بدر روضهٔ مقدسه رسید در مدح آنحضرت یک قصیده انشاء کرد وبنا کرد بخواندن آن پس ناگاه از بالای در روضهٔ مبارکه یک خلعت بر دوش او افتاد واز این جهت اسم او را خلیعی گذاشتند ویک شاعر دیگر نیز در کربلا بود معروف بابن حماد خلیعی باو گفت من یک قصیده در مدح آنحضرت گفتم یک خلعت بمن دادند وتو هر روز میگوئی بتو خلعت نمیدهند پس من از تو افضل هستم پس با تفاخر هر یکی یک قصیده انشاء کرده وآمدند بنجف اشرف وحضرت امیرالمؤمنین ع را حاکم قرار دادند وهر دو قصیده را بضریح حضرت انداختند پس بیرون آوردند ودیدند که بر اول قصیدهٔ خلیعی با طلا نوشته شده است اَحْسَنْتَ وبر قصیدهٔ ابن حماد با نقره نوشته شده اَحْسَنْتَ پس خلیعی فخر کرد بر ابن حماد واو غمگین گردید وشب در خواب حضرت امیرالمؤمنین ع را دید وحضرت باو فرمود غمگین مباش زیرا که خلیعی جدید الاسلام است واز این جهت با طلا قصیدهٔ او را نوشتیم وتو فردا با قصیدهٔ خود بیا وانشاء بکن تا آنکه بر تو جواب بگویم پس ابن حماد بیدار شد وفردا عمل کرد بفرمودهٔ آنحضرت پس وقتیکه در قصیده رسید بآنجائیکه میگوید که عمرو بن عبدود را کدام کس کشت پس ناگاه از ضریح جواب برآمد که من کشتم من کشتم وایضا در کتاب تحفة الازهار از شیخ فاضل عالم محمد بن فرحون نقل کرده که گفت من سادات حسینی را در مدینه دشمن میداشتم از جهت سب کردن ایشان آن سه نفر را وتعصب ایشان در دین شیعه وبغض آنها بر اهل سنت پس شبی حضرت رسول خدا ص را در خواب دیدم در مسجد خودش که بمن فرمود ای محمد بن فرحون چرا اولاد مرا دشمن میداری عرض

کردم

کردم حاشا یا رسول الله من ایشان را دشمن نمیدارم ولکن من مکروه میداشتم انچه را
که از انها میدیدم از بغض انها بر اهل سنت و سب انها اصحاب ترا فرمود بتو چه که داخل
بشوی در بین اولاد من و اصحاب من و بر فرض صدق قول تو که ایشان عاق اند بر من
باز هم اولاد عاق بر پدرش برمیگردد عرض کردم یا رسول الله توبه کردم عفو فرمائید پس از
خواب بیدار شدم با فزع و اضطراب پس در نزد قبر پیغمبر توبه کردم که بعد ازین هر قدر اصحاب را
سب بکنند و اهل سنت را دشمن دارند و در دین شیعه تعصب نمایند متعرض ایشان
نباشم و در احترام ایشان بکوشم وایضا در حبل المتین از مولا محمد تقی و از جمع کثیری از
ثقات نقل کرده جمیعا از مرد ثقه از اهل بغداد که گفت من در اکثر اوقات بدهات بغداد
میرفتم و با اهل ان دهات معامله میکردم و روزی بیرون شدم بسمت دهات یک
سواری بمن ملحق گردید که دهنش را بسته بود و با من رفیق شد در راه و از من سؤال کرد
که شیعهٔ یا نه گفتم من حنفی مذهبم و از مسلمین میباشم و شیعه نیستم گفت از من نترس و بعد
شروع کرد بلعن و سب ان سه نفر گفتم تو از مسلمین و اهل این بلاد هستی و چرا آنها را دشنام
میدهی گفتم چرا با انها دشنام ندهم دهن مرا ملاحظه بکن و دهنش را باز کرد دیدم لبهایش
همه ریخته و یک صورت زشت و مهیب دارد گفتم سبب این بدصورتی و بدحالی تو چیست
گفت دوستی انها و بعد از این شروع بقصهٔ خود نمود و گفت یک برادر داشتم و او بموصل رفت
و شیعه شد و بعد از پنج سال امد و من بر او غضب داشتم ازین جهت و باز دیدم که او
چیزی ندارد و ماه رمضان امد او را مهمان کردم در تمام ماه و اتفاق افتاد سائلی بر
در خانهٔ من امد و در محبت حضرت امیر المؤمنین چیزی خواست برادرم فورا بر او چیزی داد
پس مشتی بر دهن او زدم و او را گفتم که چرا در وقتیکه سائل اسم ان سه نفر را یاد میکند
اعراض میکنی و او را از خانه بیرون کردم و در همان شب در خواب دیدم که قیامت برپا
شده و از شدت عطش زبانم بر سینه ام افتاده والعطش گویان حیران مانده ام پس دیدم
پس دیدم یک جماعت نورانی را که از حال من پرسیدند گفتم از عطش طاقت ندارم گفتند برو
بنزد حضرت امیر المؤمنین که در کنار حوض مردمان را سیراب میکند پس بخدمت انحضرت
رفتم دیدم که در دست انحضرت جامی است و قریب بر هشت هزار کس در اطراف او میباشند
و انها را سیراب میکند عرض کردم که مرا سیراب بنما ای مولای من پس از من اعراض کرد
عرض کردم ای مولای من من از محبان توام فرمود تو محب من نیستی و این اب از برای غیر
محبان من حرام است تو برو بنزد اولی که ترا سیراب کند پس مکان او را بمن نشان داد
و من از شدت عطش دویدم بسوی او پس او را در میان اتش شعله ور دیدم پس از او اب
طلبیدم پس بمن بسیار فحش و دشنام و ناسزا گفت و گفت ای احمق مرا در اتش می بینی و باز

از من اب میخواهی اینجا جای اب است ای ملعون پس برگشتم و قصه را بر انحضرت
عرض کردم فرمود برو بنزد دومی و مکان او را بمن نشان داد پس بنزد او رفتم و او را
بدتر از اولی دیدم و از او نیز اب خواستم و او نیز بر من فحش و دشنام و ناسزای بسیار
گفت پس دو مرتبه بخدمت انحضرت امدم و حکایت را گفتم فرمود برو بنزد سیمی و مکان
او را نیز نشان داد و رفتم بنزد او و او را مثل ان دو نفر دیدم و بخدمت انحضرت امدم
و عرض کردم انها مرا سیراب نکردند مرا سیراب بفرمائید از شدت عطش مردم فرمود من
ترا سیراب نمیکنم اگر میتوانی خودت ازین حوض اب بخور و من خواستم که اب بردارم حوض
بلند گردید و دستم بان نرسید عرض کردم ای مولای من دستم نرسید فرمود این اب بر تو
حرام است برو بنزد دومی و از قول من باو بگو که ترا سیراب بکند پس رفتم بنزد او و گفت چرا
بنزد من امدی ندیدی که من در چه حالت هستم گفتم امیر المؤمنین میفرمود که تو مرا سیراب
بکنی گفت چشم خود را برهم بگذار و دهن خود را باز بکن تا ترا سیراب بکنم پس من انطور کردم
پس یک مشت اتش بدهن من ریخت پس لبهایم سوخت و مرا بسیار فحش و دشنام داد
پس با هول و لرزه از خواب بیدار شدم و دیدم که لبهایم تماما سوخته پس برخاستم و
بخانهٔ برادرم رفتم وقتیکه مرا باینحال دید گفت ترا چه شده و من قصه را بر او حکایت
کردم و او بحال من گریه کرد و من در دست او ایمان اوردم وایضا در ان کتاب نقل کرده
که در سال یکهزار و صد و سی ام اسد الله ابدالی از افاغنه مسلط شد بر هرات و اطراف و
نواحی ان و عزم کرد بگرفتن مشهد مقدس و امد سی و پنج روز آن را محاصره نمود پس
مردی از انها در خواب حضرت رضا علیه السلام را دید و حضرت باو فرمود که برو
بان ملعون بگو که لشگر خود را بردار و از اینجا برو اگر نروی جمیع لشگر تو معذب خواهد
گشت و علامت عذاب انها انست که صورت و دست اکثر انها ورم خواهد کرد و بعد
از بیدار شدن بنزد او رفت و این خواب را باو گفت و او اعتنا نکرد و ورم چنانکه
انحضرت فرموده بود ظاهر گردید و از انها یکی را گرفتند گفت که ان ملعون عزم کرده
که فردا برود زیرا که او در خواب دیده که او خواسته از نردبان بر بالای دیوار قلعه برود
پس حضرت رضا نردبان را برداشت و بر سر او زد و مغز سر او و لشگرش بیرون ریخت و در
شب دیگر دید که یک اژدهائی بر آنها حمله کرد و خواست که همه انها را بلع بکند پس از خواب
بیدار شد در حالتیکه دید ترس بر همه لشگر او غالب گردیده و همان مرض بر انها وارد
شده و جمع کثیری از انها هلاک شدند و همه بعد از ان گریختند ودر کتاب ثاقب المناقب
نقل کرده از واقدی که گفت هرون الرشید مجلسی فراهم کرده بود برای علماء که بان مجلس امدند
و از علوم گفتگو میکردند روزی من در شغلی بودم از جهت ان تاخیر کرده بودم پس رفتم دیدم

شافعی در جنب هرون و محمد بن اسحق و محمد بن ابی یوسف در مقابل او جا گرفتند و مجلس باهل خود پر
شده و هفتاد نفر از علماء در آن مجلس بود هرون بمن گفت تاخیر کردی گفتم شغلی مانع شده
بود والا تقصیر نکردم پس در مقابل او در صف علما جا دادم از هر طرف علم گفتگوی کردند بعد از آن
هرون بشافعی گفت ای پسر عم چه قدر حدیث در فضایل حضرت امیر المؤمنین روایت میکنی شافعی
گفت چهار صد حدیث و بلکه زیادتر گفت مترس گفت پانصد و زیادتر و بعد از آن بمحمد بن اسحق
گفت تو چه قدر حدیث در فضایل آنحضرت روایت میکنی ای کوفی گفت هزار حدیث و زیادتر و
بعد بمحمد بن ابی یوسف گفت تو چه قدر روایت میکنی ای کوفی خبر بده و نترس گفت اگر ترس نباشد
هرآینه روایت ما در فضایل آنحضرت زیادتر از آن میشود که بحساب آید هرون گفت از که میترسی
گفت از تو و از عمال و اطراف تو هرون گفت تو در امن هستی گفتگو بکن و خبر بده که چند حدیث در
فضایل آنحضرت روایت میکنی گفت پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل
واقدی گفت هرون رو بمن کرد که تو چه میگوئی گفتم من نیز پانزده هزار حدیث مسند و پانزده
هزار مرسل روایت میکنم پس هرون گفت که یک فضیلت من بچشم خودم دیدم و بگوش خود شنیدم
که از اجل و بزرگ است از جمیع آنچه شما ها روایت میکنید پس ما ها گفتیم بما خبر بده از آنچه دیده
گفت یوسف بن حجاج را والی کردم بدمشق و براو وصیت بر عدل نمودم پس براو خبر دادند که
یک خطیب است که هر روز حضرت امیر المؤمنین را سب میکند پس او را حاضر کرد و از او
پرسید خطیب اقرار کرد و گفت من با آنحضرت عداوت دارم و در این کار دائم خواهم بود تا آخر پس
عامل من یوسف بن حجاج او را مغلول و حبس کرد و این خبر را بمن نوشت و من در جواب نوشتم
که او را بنزد من بفرست پس بنزد من فرستاد وقتیکه حاضر گردید باو گفتم تو علی علیه
السلام را سب میکنی گفت بلی وای بر تو آنحضرت هرکه را کشت بامر پیغمبر و خداوند بود و
آنها گذشت دیگر چرا او را سب میکنی گفت مادام که هستم خواهم کرد پس امر کردم براو صد تازیانه
زدند و بسیار استغاثه و فریاد کرد و بر خود بول نمود و توبه نکرد و امر کردم او را در این خانه
که در ایوان است حبس کردند و درش را قفل نمودند و در کشتن او فکر میکردم که چگونه
و بچه نحو او را بکشم و بکدام عذاب او را بدرک روانه بکنم تا آنکه شب شد و در این فکر
خوابیدم و در خواب دیدم که در آسمان باز شد و حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین ع
نازل شدند و در بر حضرت پیغمبر پنج حله و در بر آنحضرت سه حله و حضرت امام حسن ع نیز
با سه حله و حضرت امام حسین ع با دو حله و جبرئیل با یک حله در صورت خوب و در لباس
خوشی نازل گردیدند و در دست جبرئیل یک کاسه آب است بسیار صاف و پاکیزه پس حضرت
رسول خدا فرمود که آن کاسه را بمن بیاور پس آورد آنحضرت فرمود ای شیعیان محمد و آل
او بیائید و از این آب بخورید پس دیدم که چهل نفر از اطراف و اعزه اهل من آمدند و حضرت

آنها را سیراب کرد و بعد از آن فرمود آن مرد دمشقی را آوردند پس حضرت امیر المؤمنین ع
از گریبان آن خطیب گرفت و گفت یا رسول الله این بر من ظلم میکند و مرا سب مینماید پس آن
حضرت از دست او گرفت و فرمود تو علی را سب میکنی گفت بلی آنحضرت عرض کرد که خداوندا
این را مسخ بکن و از او انتقام بکش پس من دیدم که او سگ شد و امر فرمود که او را بآن خانه
بردند چنانکه اول در آن بود و بعد از آن حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین و حضرت امام
حسن و امام حسین و جبرئیل علیهم السلام بر آسمان بالا رفتند پس من با فزع و اضطراب
از خواب بیدار شدم و امر کردم بر غلامان که او را بیاورید پس رفتند و دیدند که او سگ
شده و باو گفتم چطور دیدی عقوبت خداوند را در حق خودت پس با سرش اشاره و اعتذار نمود
و امر کردم دو مرتبه او را بحبس بردند پس میخواهید بدانید و ببینید او را او در آن خانه است پس
هرون امر کرد بر بیرون شدن آن پس او را بیرون کردند و غلام هرون از گوش آن گرفته بود
و گوشهای آن مثل گوش انسان بود و تمامی بدن آن جسد سگ بود پس ایستاد در مقابل
اهل مجلس که زبانش را بیرون میکرد و لبهایش را حرکت میداد مثل اعتذار کننده پس شافعی
بهرون گفت این مسخ شده از عذاب نازل شدن بر آن خاطر جمع نیستیم پس امر کردند که آن را
برخانه بردند بعد از زمان اندک ناگاه یک صدائی و صیحه بلند شنیدیم یک صاعقه آمد
و آن را سوخت و آن سگ را خاکستر کرد و خداوند روح آن را بدوزخ فرستاد واقدی گفت
بهرون گفتم این هم معجزه بود و هم موعظه و تو دیدی این مرد را ملاحظه کن و با اولاد امیر المؤمنین ع
اذیت مکن گفت دیگر با ایشان کار ندارم
وایضا در بحار از مناقب ابن شهراشوب نقل کرده
که در مدینه یک مرد ناصبی بود و بعد از مدتی ایمان آورد و توبه کرد و شیعه شد و از سبب
شیعه شدن او پرسیدند گفت شبی در خواب حضرت امیر المؤمنین را دیدم بمن فرمود اگر تو
در جنگ صفین میبودی با کدام یکی از آن دو لشکر جنگ میکردی پس من سرم را بزیر افکندم و بنای
فکر گذاشتم فرمود ای خسیس چرا این قدر فکر میکنی در این مسئله محتاج باین فکر دراز نیست فرمود
بزنید بر پشت او پس از پشتم یک مشتی زدند که پشت من درد گرفت و با هول و لرزه از خواب
بیدار شدم و دیدم که پشتم درد میکند و در پشت من ورم حاصل گردید پس من از آنچه در
آن بودم برگشتم و توبه کردم
وایضا سید بن طاوس در کتاب فرحة الغری نقل کرده که مردی
خوش لباس و خوش صورتی بنزد خادم روضه مبارکه حضرت امیر المؤمنین آمد و دو دینار طلا
باو داد و گفت شب مرا در میان حرم مطهر آنحضرت بگذار تا آنکه از آنحضرت حاجتی بخواهم و آن
خادم که جد حسن بن طحال بود قبول کرد و او را در حرم گذارد و در را بست پس همان شب
در خواب حضرت امیر المؤمنین ع را دید و حضرت باو فرمود که برخیز و آن مرد را از نزد من بیرون
کن زیرا که او نصرانی است پس از خواب با اضطراب برخاست و ریسمانی برداشت و در را باز کرد

وان را بکردن آن مرد گذاشت و باو گفت بودن شوای جنیث تو مرا بلد و دینار فریب دادی و تو نصرانی هستی آن مرد گفت من نصرانی نیستم خادم گفت بلی تو نصرانی هستی و حضرت امیر المؤمنین در خواب بمن فرمود که ترا بیرون بکنم زیرا که تو نصرانی میباشی پس آن مرد گفت دست خود را بمن بده که مسلمان شدم اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ وَاَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللهِ امیر المؤمنین صلوات الله علیه و گفت سوگند بخداوند که کسی مرا تا بحال از اهل عراق نمی شناخت و بلکه کسی ندانسته بود که من از شام بیرون آمده ام از اقوام من هم پس آن مرد مسلمان شد و اسلام او خوب گردید و ایضًا در کتاب نور العیون فرموده که من در سال هزار و صد و هفتاد و سه بحج میرفتم و در بین مکه و مدینه شنیدم که جماعتی از اهل شوشتر بحج میرفتند و گفتند که دو نفر از ایشان با یک مرد مخالفی مصاحب شدند و در حق بودن مذهب شیعه با او گفتگو کردند و آن مرد مخالف قبول نکرده و در تعصب و عنادش مانده تا آنکه وارد مدینه شدند پس آن مرد وقتیکه قبر آن دو نفر را در نزد قبر حضرت رسول خدا دید ایمان او بر حق بودن و خلیفه شدن ایشان یاد شد و گفته اگر اینها خلیفه نبودند پس چرا پیغمبر در یکجا مدفون شده اند پس آن دو مرد شوشتری از هدایت او مأیوس شدند پس نقل کردند که فردا صبح دیدند آن مرد مخالف آمد و گفت که دین شیعه را بمن یاد بدهید و آداب مذهب اثنی عشریه را تعلیم من بکنید پس آن دو نفر اعتناء نکردند و او اصرار کرد و از سبب آن سؤال نمودند پس او گفت شب گذشته در خواب دیدم که وارد شدم بروضهٔ مطهرهٔ حضرت رسول خدا بجهة زیارت پس دیدم که شباک مبارک آنحضرت را که در بالای قبر مطهر است برداشته اند و خادمان و حاجبان زیاد در اطراف قبر آنحضرت ایستادند و در دست هر یکی یک چوب دستی است و مردمان بزیارت فوج فوج وارد میشوند و آن خادمان با آن چوب دستیها بعضی از مردمان را منع میکنند پس من نیز داخل شدم برای زیارت آنحضرت مرا نیز منع کردند و از سبب آن سؤال نمودم گفتند حضرت رسول خدا امر کرده شباک را برداشته اند تا آنکه شیعیان امیر مؤمنان آنحضرت را بدون واسطه زیارت بکنند و خودش در آنجا نشسته و این شیعیان بزیارت او مشرف میشوند و از برای غیر شیعه رخصت نفرموده اند پس از خواب با اضطراب شدید برخواستم و یقین کردم بحقانیت مذهب شیعه پس آن مرد شیعه شد و حج را بطریق دین شیعه بجا آورد و از این قبیل رؤیاها بسیار اتفاق افتاده و اشخاص زیاد در خواب هر یکی از حضرات ائمه علیهم السلام را دیده اند و از آنحضرات بر معجزه واقف شده اند و بر مطالب خود رسیده اند و بسبب همان رؤیاء مطلع بر چیزهای غیبی گردیده اند و از جهت آن دفع بلیات و دفع کربات از ایشان شده و چه کسانی بسیار در خواب بسبب دیدن ائمه بر مذهب حق داخل گشته و از دین باطل خود باز گردیده

وچه مردمان زیاد یقین وجدانی و ایمان فطری بر قیامت و معاد و حشر و نشر عباد حاصل کرده وچه بسا اشخاصی علم قطعی بعالم برزخ و جنت دنیا و دوزخ آن و معذب و متنعم بودن ارواح در آن عالم از جهت رؤیاء نموده وچه بسیار کسانی بر جزای اعمال و زشت و خوب بودن بعضی افعال علم وجدانی تحصیل کرده از خوابی که خودش دیده و یا از موثقین شنیده و بسیار شده که علم بنبوت بعضی انبیاء و خلافت بعضی اوصیاء از طریق رؤیاء گردیده چنانکه در ذیل فواید دوازده گانه که از برای رؤیاء نقل کردم واضح شد و نمونه از هر یکی بیان گردیده و تفصیل هر یکی از اینها را محقق نوری اعلی الله مقامه در دار السلام ذکر کرده پس اصول خمسه یعنی اثبات واجب الوجود تعالی شانه و عدل او و نبوت انبیاء و امامت حضرات ائمه و معاد و برگشتن عباد در روز قیامت باین رؤیاها بطریق وجدانی و علم یقینی معلوم میشود از برای کسانیکه بصیرت داشته باشند و تعصب و عناد را از خودشان دور نموده باشند پس این رؤیاها دلیل قاطع است بر صدق آنچه در قرآن مبین وارد گشته و بر راستی آن احادیث که در خصوص هر یکی از معارف دینیه از ائمه طاهرین وارد شده است و از این جهة در اخبار متواتره وارد گردیده است که رؤیای صادقه یک جزء است از اجزاء نبوت همچنانکه علماء عامه و خاصه این اخبار را در کتب معتبرهٔ خودشان نقل کرده اند و بر مضمون آنها اعتقاد نموده اند و فحول علماء طرفین آنها را قبول کرده اند از آنجمله سیوطی در جامع صغیر خود از ابن ماجه از ابن سعید از حضرت رسول خدا روایت نموده که فرمود رؤیاء مسلم صالح یک جزء است از هفتاد جزء نبوت و نیز در آن کتاب از طبرانی از عباس بن عبد المطلب از آنحضرت روایت کرده که فرمود رؤیاء مسلم صالح از خداوند بشارت است براو و آن رؤیا یک جزء است از پنجاه جزء نبوت و نیز روایت کرده از صحیح بخاری و مسلم و از مسند احمد از انس بن مالک و ایضًا از آنها و از ابی داود و ترمذی و از ابن صامت و ایضًا از آنها و از ابن ماجه از ابی هریره جمیعًا از آنحضرت که فرمود رؤیاء مؤمن یک جزء است از چهل و شش جزء نبوت و نیز روایت کرده از ترمذی از ابی رزین از آنحضرت که رؤیاء مؤمن یک جزء است از چهل جزء نبوت و در مجمع الزواید حافظ مصری از ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که رؤیاء صالحه یک جزء است از هفتاد جزء نبوت و این را نیز احمد و ابو یعلی و بزاز و طبرانی روایت کرده اند و نیز در آن کتاب از ابی هریره از آنحضرت روایت کرده که هر کس مرا در خواب دیده باشد هر آینه او مرا دیده زیرا که شیطان در صورت من دیده نمیشود بدرستیکه رؤیای عبد مؤمن که صادقه صالحه باشد یک جزء است از هفتاد جزء نبوت و نیز از انس بن مالک و از عبد بن مسعود مثل این حدیث را روایت کرده از آنحضرت و اما احادیث که در کتب شیعه روایت کرده اند از آنجمله در کافی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود

رأیُ مؤمن ورؤیاء او در آخر الزمان هریکی یك جزء است از هفتاد جزء نبوّت ونیز در کتاب
مؤمن از آنحضرت روایت کرده که رأیُ مؤمن ورؤیاء او هریکی یك جزء است از هفتاد جزء نبوّت
وبعضی از مؤمنان سه جزء بر او عطا گردیده میشود ودر کتاب اختصاص نیز از آنحضرت روایت
کرده که رؤیاء صادقه یك جزء است از هفتاد جزء نبوّت ونیز در جامع الاخبار از آنحضرت روایت
کرده که رؤیاء مؤمن صحیحه است زیرا که نفس او پاك است ویقین او صحیح است پس نفس او خارج
میشود وملاقات میکند با ملائکه وآن رؤیاء او وحی است از خداوند عزیز جبّار وبعد از
جدّش روایت کرده که فرمود بدرستیکه رؤیاء صادقه یك جزء است از هفتاد جزء نبوّت
ونیز در کتاب غایات روایت کرده از حضرت رسول خدا که اخیار شما اولی النّهی هستند عرض
کردند یا رسول الله اولی النّهی کدامند فرمود صاحبان رؤیاء صادقه است ودر کتاب عیون
ومجالس از حضرت رضا از آن حضرت روایت کرده که بدرستیکه رؤیاء صادقه یك جزء است
از هفتاد جزء نبوّت الی غیر ذلك از اخبار که در فضیلت رؤیاء وارد شده وبعضی از آنها در
فایده‌های سابقه ذکر شد واما بیان معنی اجزاء این احادیث وشرح الفاظ وذکر مراد از
آنها پس بعون الله میگوئیم که در میان این اخبار منافات ندارد از جهت شامل بودن
بعضی از آنها بر هفتاد جزء وبعضی بر پنجاه جزء وبعضی بر چهل وشش جزء وبعضی بر چهل جزء
چنانکه همه اینها در احادیث مزبوره ذکر شد بعلّت اینکه اوّلاً رؤیاها مختلف است در زود
تأثیر کردن ودیر تأخیر نمودن وثانیاً اشخاص مختلف است در نقصان وکمال ودر مراتب تأثیر
در او ودر درجات فهم ودانستن وثالثاً اوقات رؤیاء مختلف است از روز بودن وشب
شدن ودر چه وقت شب بودن پس باختلاف این مراتب جزء بودن رؤیاء از نبوّت مختلف
خواهد شد ودر بعضی اشخاص در بعضی اوقات یك جزء از هفتاد جزء خواهد شد ودر بعضی
دیگر از پنجاه جزء ویا چهل وشش جزء ویا چهل جزء خواهد گشت وهمه این اخبار صحیح است و
احتیاج در دفع منافات بطرح اخبار نیست واما بیان معنی حدیث کافی وکتاب مؤمن که
در هر دو لفظ رأیُ ورؤیاء دارد وچنانکه رؤیاء را یك جزء از هفتاد جزء نبوّت قرار داده همچنین
رأیُ را جزء نبوّت قرار داده است وبلکه در حدیث کافی این را مقیّد کرده بآخر الزمان وگویا
مراد جزء بودن رأیَ است از اجزاء نبوّت در آخر الزمان نه آنکه رؤیاء مقیّد باشد بآخر
الزمان زیرا که رؤیاء در امم سابقه بوده چنانکه بیان آن در فایده‌ها واضح گردید واما
علّت اختصاص رأیُ بآخر الزمان پس شاید این باشد چونکه خداوند درین زمان
حجّت خود را از مردم غایب میکند از جهت مصالح کثیره چنانکه جمله از آنها را در
کتاب تحفة المهدیّة ذکر کرده‌ام پس در عوض آن بر اهل آخر الزمان رأیُ عطا فرموده
که بآن رأیُ قوی استنباط احکام شرعیّه را از اخبار حضرات ائمّه واز قرآن بکنند

ومحتاج باصول مخالفین وقیاسات وقواعد مبطلین نباشند وباجتهاد ظنّی وعمل بظنّ
نکنند چنانکه عادت مخالفان بر آن جاری شده است پس همچنانکه حضرت پیغمبر در میان
امّت خود کتاب الله وعترت خود را بنصّ متواتر حدیث ثقلین گذاشته وحضرات ائمّه نیز
بعد از غیبت خودشان احادیث خود را گذاشته‌اند چنانکه در احادیث متواتره بیان فرموده‌اند
وحقیر نیز تفصیل این را در کتاب مسائل النّجفیّه ذکر کرده‌ام پس همچنین خداوند عالم از برای
جمعی از علماء اهل آخر الزمان رأیُ قوی واستنباط مسائل شرعیّه را از آنها عنایت ولطف
فرموده است واین رأیُ یك جزء است از اجزاء نبوّت که خطا در آن کمتر است اگر کسی از اهل این
باشد ومسائل دینیّه را از کتاب الله واحادیث آل رسول الله اخذ بکند واعتناء باصول
مخالفین نکند واستنباط واستخراج احکام را منحصر بادلّهٔ وارده از ائمّه بداند وبدقّت
وزحمت ملاحظهٔ آنها را نماید واکتفاء بظنّ ننماید وخود را بمجرّد حصول ظنّ فارغ نداند
وَاِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا را از قرآن بخواند وبفهمد که ظنّ بکار نمیخورد مرد لازم
است وتفصیل این مطلب در خاتمهٔ وسایل وسایر کتب معتبره است ودر اینجا مقام بیان
آن نیست وفی الجمله در مسائل النّجفیّه از این مسئله کشف شكّ وریب نموده‌ام ومراد در
اینجا اشاره است از جهت شرح حدیث کافی وغیر آن شرح این هجران این خونین جگر این زمان
بگذار تا وقت دیگر سرّ من از نالهٔ من دور نیست لیك چشم وگوش را آن نور نیست واما
واما یك جزء بودن رؤیاء مثل رأیُ از هفتاد جزء نبوّت چنانکه صریح این اخبار است پس
جهت آن آنست که کامل شدن نبوّت انبیاء باختلاف مراتب ایشان بامور چندیست که
مختصّ بر ایشان است وبا آن امور آن بزرگواران امتیاز یافته‌اند از سایر مردمان وهرچند که
همهٔ آنها در جمیع ایشان نباشد وآن امور تا بهفتاد میرسد اگر آن پیغمبر در مراتب کمال نبوّت
بوده باشد ودر بعضی کمتر از هفتاد موجود میشود وتأیید این را میکند آنچه ذکر شد در
بعض اخبار از پنجاه جزء وچهل وشش جزء وچهل جزء واحتمال میرود که هفتاد جزء که در اخبار
معتبره موجود است در جمیع انبیاء بوده باشد واین هفتاد جزء از امتیازات اقلّ مراتب نبوّت
باشد هرچند یکه اعلی مراتب آن معلوم نباشد وبیان نشده باشد والله اعلم واما آن
هفتاد جزء پس بعضی از آنها راجع است بکمالات نفسانیّهٔ انبیاء مثل محبّت تامّهٔ ایشان
بخداوند وصبر کامل وجمیل ویقین واطمینان قلبی وصدق وزهد حقیقی که بر انگیخته میشود
از بغض تامّ بر تمام دنیا وبلکه بر جمیع ماسوی الله وبعضی از آنها راجع است باعضاء عنصریّهٔ
ایشان مثل نبودن سایه از ایشان وبخواب نرفتن قلب ایشان ونافذ بودن شعاع چشم از
اجسام کثیفه ومانع نبودن دوری وحجاب از دیدن وشنیدن صوتهای مخفی را و
ناله‌های برزخی را ودرك کردن ایشان بدنهای مثالیّه را واجسام ملائکه را وکلام

انها را ودانستن انبیاء زبان حیوانات ونباتات وبلکه جمادات را وامثال اینها که بسیار
است وبعضی از انها راجع است بر فضایل خارجیه از ابدان شریفهٔ ایشان مثل طهارت جمیع
آباء از لوث شرك وکفر وما درها از دنس سفاح وزنا ومثل منزه بودن ایشان از خلاف
آداب کالیه واخلاق انسانیه وبعضی از انها راجع است بانحصار راه علوم ایشان بطرق
ربانیه وتعلم از علم لدنی واسرار غیبی از غیر استماع از بشر وبلکه بدون شنیدن از غیر
خداوند بگوش قلبی ومثل نکت در قلب والهام ودر ائمه ما براینها زیاد شده عمود نور
وجفر احمر وجفر ابیض وجامعه ومصحف حضرت فاطمه وعلوم لیلة القدر وعلوم هفته
وعلوم یوم ولیله وبلکه علوم هر ساعت ودقیقه وغیر از اینها که تفصیل انها را بغیر خداوند
وخودشان کسی نمیداند وآنچه در اینجا مثال ذکر شد تفصیل آن در جلد سابع بحار است
پس رؤیاء ایشان یکی از اسباب امتیازات ایشان است ورؤیاء غیر ایشان اگر صادق
باشد یك جزء است از این هفتاد جزء نبوت وهمچنین رأی قوی واستنباط یقینی و
فهم علمی مثل رؤیاء یك جزء از اجزاء هفتاد جزء نبوت است پس همچنانکه رأی ورؤیاء در
سایر مردمان وجود دارد وهکذا در ائمه بوجه اکمل واتم وجود دارد ورأی ورؤیاء ایشان
همیشه صادق است واز سایر مردم رؤیاء غالباً کاذب است واما رأی پس شرایط آن را
سابقاً بیان کردم ومحقق بحرانی در درة النجفیه فرموده بعد از ذکر بعض جهات علوم انبیاء
وائمه را چنانکه حقیر ذکر کرد پس میشود مجموع طریق ایشان هفتاد ولازم نیست که بیان
شود این اجزاء نبوت برای ما ها بروجه کمال زیرا که لازم نمیشود بر علماء اینکه بدانند
کل شیئ را بطریق اجمال وتفصیل وخداوند قرار داده برای علماء یك حدی را در این که در
نزد آن میایستند پس بعض چیزها هیچ بر علماء معلوم نمیشود اصلا وبعضی از انها اجمالاً
معلوم میشود نه تفصیلاً واینکه رؤیاء یك جزء است از هفتاد جزء نبوت از این قبیل است
که اجمالاً معلوم است نه تفصیلاً وبعضی از اشیاء هم اجمالاً وهم تفصیلاً معلوم میشود خصوصاً
در دانستن آنچه طریق فهم آن شنیدن است وصاحب شرع علیه السلام نیز آن را بیان
کرده در احادیث مثل احکام شرعیه وبعضی از علماء فرموده که خصال نبوت هفتاد تا
است وهرچند یکه ما ها انها را تفصیلاً نمیدانیم واز جملهٔ آن خصال است رؤیاء ورؤیاء
صادق از مومن یك خصال است ازین خصال هفتاد که در انبیاء است تمام شد کلام
او اعلی الله مقامه واین بیان نزدیك است بآنچه سابقاً بیان شد وفواید رؤیاء بسیار
است ودر اینجا اکتفا کردم بر ذکر دوازده فایده از انها پس بعون الله شروع میکنیم بذکر
اصل مقصود از بیان چهل رؤیاء که متعلق است بدیدن حضرت حجة عصر عجل الله
فرجه   رؤیای اول آنکه محقق نوری اعلی الله مقامه در کتاب نجم الثاقب نقل کرده است

از شیخ فاضل حسن بن محمد بن حسن قمی معاصر صدوق در تاریخ قم از کتاب مونس الحزین در معرفت
حق ویقین از مصنفات شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه قمی باین عبارت باب بنای مسجد جمکران از
قول حضرت امام محمد بن حسن مهدی علیه صلوات الله الرحمن سبب بنای مسجد مقدس جمکران
وعمارت آن بقول امام علیه السلام این بود است که شیخ عفیف صالح حسن بن مثلهٔ جمکرانی
رحمه الله میگوید که من شب سه شنبه هفدهم ماه مبارك رمضان در سرای خود خفته بودم
که ناگاه جماعتی از مردم بدر سرای من آمدند نصفی از شب گذشته مرا بیدار کردند گفتند برخیز و
طلب امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه را اجابت کن که ترا میخواهد گفتم بگذارید
تا پیراهن بپوشم آواز آمد که آن پیراهن از تو نیست دست فرا کردم وسراویل خود را برگرفتم آواز
آمد که آن سراویل که برگرفتی از تو نیست سراویل خود را بردار آن را دور انداختم وسراویل خود را
پوشیدم وکلید در را طلب کردم آواز آمد که در باز است وچون بدر سرای آمدم جماعتی بزرگان را
دیدم سلام کردم جواب دادند ومرحبا گفتند ومرا آوردند تا بآنجائیکه الآن مسجد است چون
نظر کردم تختی دیدم وبر آن تخت فرشی وبالشهای نکو گسترده دیدم وجوان سی ساله بر آن تخت تکیه
بر چار بالش کرده وپیری را پیش او نشسته دیدم وکتابی در دست آن پیر بود وبر آن جوان میخواند
وافزون از شصت مرد بر این زمین در گرد او نماز میکنند وآن پیر حضرت خضر بود پس آن
پیر مرا نشاند وحضرت امام علیه السلام مرا باسم خودم خواند وفرمود برو وحسن بن مسلم را
بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین میکنی ومیکاری وما خراب میکنیم وپنج سال
است که زراعت میکنی وامسال دیگر باره باز سر گرفتی وعمارتش میکنی رخصت نیست که
تو در این زمین دیگر باره زراعت کنی باید هر انتفاع که از این زمین برگرفته رد کنی تا بدین
موضع مسجد بنا کنند وبگو این حسن مسلم را که این زمین شریفی است وحقتعالی این زمین را
از زمینهای دیگر برگزیده است وشریف کرده است وتو با زمین خود گرفتی ودو پسر جوان خداوند
از تو باز ستد وتو تنبیه نشدی واگر نه چنین کنی آزار وی بتو رسد آنچه تو آگاه نباشی گفتم ای
مولای من مرا درین نشانی باید که جماعت سخن بی نشان وحجت نشنوند وقول مرا مصدق
ندارند حضرت فرمود علامت را ما در انجا میکنیم تا تصدیق قول تو باشد وتو برو ورسالت
ما را بگذار وبنزد سید ابو الحسن برو وبگو تا برخیزد وبیاید وآن مرد را حاضر کند وانتفاع
چند ساله که گرفته است ازاو طلب کند وبستاند وبدیگران دهد تا بنای مسجد بنهند
وباقی وجوه را از رهق که ملك ما است بیارد ومسجد را تمام کند ویك نیمهٔ رهق را وقف
کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آن را بیاورند وصرف عمارت مسجد بکنند ومردم را
بگو تا رغبت بکنند بدین موضع وعزیز دارند وچهار رکعت نماز اینجا بگذارند دو رکعت
تحیت مسجد در هر رکعت یکبار الحمد وهفت مرتبه قل هو الله وتسبیح رکوع وسجود هفت بار

بگویند و دو رکعت نماز امام صاحب الزّمان علیه السّلام بگذارند براین نحو چون فاتحه خوانند
و بایاك نعبد وایاك نستعین رسد صد مرتبه بگوید و بعد از ان فاتحه را تا آخر بخوانند و در
رکعت دوّم نیز برهمین طریق بگذارد و تسبیح در رکوع و سجود هفت بار بگوید و چون نماز را تمام
کرده باشد لا اله الّا الله بگویند و تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السّلام را بگویند و چون از تسبیح فارغ
شوند سر بسجده نهند و صد بار صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستند و این نقل از لفظ مبارك آن
حضرت است فَمَنْ صَلَّیهُمَا فَکَاَنَّمَا صَلّی فِی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ یعنی هر که این دو رکعت را بگذارد
همچنین باشد که دو رکعت در کعبه گذارده من چون این سخن را شنیدم عرض کردم گویا این موضع
است و این مسجد صاحب الزّمان است و اشاره بآنحضرت نمودم که در چهار بالش نشسته بودند
پس من برگشتم چون پارهٔ راه آمدم مرا باز خواندند و فرمودند که بزی در گلّهٔ جعفر کاشی چوبان
است باید آن را بخری بهر قیمت که باشد و آن را باین موضع بیاوری و بکشی در فردا شب و روز
هجدهم ماه مبارك گوشت آن بز را بر بیماران و کسیکه علّت دارد انفاق بکنی که خداوند همه را
شفا دهد و آن بز ابلق و موهای بسیار دارد و هفت علامت دارد سه بر جانب و چهار بر جانب
دیگرش سیاه و سفید مثل درهم و فرمود هفت روز یا هفتاد روز ما اینجائیم اگر بر هفت روز
حمل کنی دلیل بود بر شب قدر که بیست و سیّم است و اگر بر هفتاد روز حمل کنی شب بیست و پنجم
ذی القعده بود و آن روز بزرگوار است پس من بیامدم بخانه و در همه آن شب در اندیشه بودم
تا صبح شد و بنزد علی منذر آمدم و این احوال را باو گفتم و او با من آمد تا رفتیم بآنجا که مرا
شب برده بودند پس گفتم والله علامتی که امام علیه السّلام مرا فرمود یکی اینست که زنجیرها و
میخها اینجا ظاهر است پس برگشتیم بنزد سیّد ابو الحسن آمدیم چون بدر سرای او رسیدیم خدام
و حشم او را دیدم که بمن گفتند از سحرگاه سیّد ابو الحسن در انتظار تو است تو از جمکرانی گفتم بلی
پس من بحضور او رفتم و سلام کردم جواب نکو داد و اعزاز کرد و مرا با تمکین نشانید و قبل از آنکه
من سخن بگویم فرمود ای حسن مثله من خفته بودم و در خواب کسی مرا گفت حسن مثله نام مردی
از جمکران نزد تو آید صبح باید آنچه بگوید سخن او را مصدّق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن
او سخن ما است و باید قول او را ردّ نکنی از خواب بیدار شدم و تا این ساعت منتظر تو بودم
پس حسن مثله احوال را باو گفت و او در همان حال فرمود تا اسبها را زین کردند و سوار شدند
و چون بنزدیك ده رسیدند دیدند جعفر کاشی چوبان گلّه را بر کنار راه داشته و حسن مثله
در میان گلّه رفت و آن بز پیش حسن مثله دوید و آن بز را گرفت که قیمت آن را بدهد جعفر
کاشی سوگند یاد نمود که من هرگز این بز را در گلّهٔ خودم ندیده ام مگر امروز و هر چند میکه
میخواهم این را بگیرم میسّر نمیشد پس آن بز را همچنانکه آنحضرت فرموده بود بآن موضع
آوردند و کشتند و سیّد ابو الحسن بآنجا آمدند و حسن مسلم را حاضر کردند و انتفاع آن

زمین را از او اخذ کردند و وجوه رهق را نیز آوردند و مسجد جمکران را بچوب پوشانیدند و سیّد
ابو الحسن زنجیرها و میخها را بقم بردند و در سرای خود گذارد همه بیماران و صاحب علّتان میرفتند
و خود را بآن زنجیرها میمالیدند خداوند بآنها شفا میداد و خوب میشدند و محمّد بن حیدر
گوید که باستفاضه شنیدم که سیّد ابو الحسن دفن شد در موسویان بشهر قم و بعد از او فرزند او
بیمار شد و بخانه رفت و سر صندوق را باز کرد زنجیرها و میخها را نیافتند اینست مختصری از احوال
آن موضع شریف که شرح شد مؤلّف میگوید همان نماز را که آنحضرت بر حسن مثله یاد داد
در کتب ادعیهٔ علماء معروف است بنماز حضرت صاحب الزّمان چنانکه شیخ طبرسی در کتاب
کنوز النّجاح وراوندی در کتاب دعوات خود و سیّد بن طاوس در جمال الاسبوع نقل کردند و
درین قصّه آنحضرت را حسن مثله در بیداری دیده و سیّد ابو الحسن آن بزرگوار را در خواب
دیده چنانکه ذکر شد رؤیای دوّم آنکه ایضاً محقّق نوری در آن کتاب و در کتاب دار السّلام
نقل کرده و لفظ از برای اوّل است از عالم فاضل میرزا محمّد حسین نائینی فرزند عالم کامل میرزا
عبد الرّحیم که گفت مرا برادر است از پدر و مادر و نامش میرزا محمّد سعید که حال مشغول تحصیل
علوم دینیّه است و در سال هزار و دویست و هشتاد و پنج تقریباً دردی در پایش ظاهر شد و
پشت قدم او ورم کرد تا بنحویکه آن را معوج کرد و از راه رفتن عاجز شد میرزا احمد طبیب نائینی را
برای او آوردند معالجه کرد کجی پشت پا برطرف شد و ورم رفت و مادّه متفرّق شد چند
روز نگذشت که مادّه در بین زانو و ساق ظاهر شد و بعد از چند روز دیگر مادّه دیگر در
همان پا در ران پیدا شد و مادّهٔ در میان کتف تا آنکه هر یك از آنها زخم شد و درد شدید
داشت معالجه کردند منفجر شد و از آنها چرك میآمد قریب یکسال یا زیاده بر آن گذشت بر
اینحال که مشغول معالجهٔ این قروح بود با نواع معالجات و هیچیك از آنها ملتئم نشد بلکه
هر روز جراحت افزوده میشد و این مدّت طویله قادر نبود بر گذاشتن پا بر زمین و او را
از جائی بجائی بدوش میکشیدند و از جهت طول مرض مزاجش ضعیف شد و از کثرت خون
و چرك که از آن قروح بیرون رفته بود جز پوست و استخوان چیزی باقی نمانده بود و کار بر
والدم سخت شد و بهر نوع که معالجه مینمود جز زیادی جراحت و ضعف حال و قوی اخراج
اثری نداشت و کار آن زخمها بآنجا رسید که آن دو جراحت که یکی در ما بین زانو و ساق بود
و یکی در ران اگر دست بروی یکی میگذاشتی چرك و خون از دیگری بیرون میشد و در آن
ایّام وبای سخت در نائین ظاهر شده بود و ما از خوف وبا بقریه رفته بودیم پس مطّلع شدیم
که جرّاح حاذقی که او را آقا یوسف میگفتند در قریهٔ نزدیك قریهٔ ما منزل دارد پس والدم
کسی بنزد او فرستاد و برای معالجه حاضر کرد و چون مریض را باو نشان دادند ساعتی ساکت
شد تا آنکه والد از نزد او بیرون رفت و من با یکی از خالوهای خود که او حاجی میرزا عبد الوهّاب

بود در نزد او خواندم پس مدتی با او سرگوشی سخن گفت و من دانستم که جراح خبر یأس میدهد
مخفی از من پس والد برگشت جراح گفت من فلان مبلغ را اول میگیرم آنگاه شروع میکنم
در معالجه و غرض او این بود که آن مبلغ را اول نمیدهند و عذر میشود تا آنکه او برود
پس والد قبل از معالجه دادن مبلغ را منع نمود و او فرصت را دید و رفت پس والد و والده
دانستند که جراح بآن حذاقت از او مأیوس شد پس از او مأیوس شدند و مرا خالوی
دیگر بود میرزا ابوطالب نام در غایت تقوی و صلاح و در بلد مشهور بود که رقعه های
استغاثه بسوی امام عصر عجّل الله فرجه که او مینویسد برای مردم سریع الاجابة و زود
تأثیر میکند و مردم در شداید و بلاها بسیار با او مراجعه میکردند پس والده ام از او
خواهش نمود که برای شفای فرزندش رقعه استغاثه بنویسد پس روز جمعه آنرا نوشت
و والده آن را گرفت و برادرم را برداشت و بنزد چاهی رفت پس برادرم آن رقعه را بر چاه
انداخت در ساعت آخر روز جمعه و او معلّق بود در بالای چاه در دست والده و در این
حال برای او و والده رقّتی پیدا شد و هر دو گریستند و بعد از چند روز من در خواب
دیدم که سه سوار بر اسب بر هیئت و شمایلی که در واقعه اسمعیل هرقلی وارد شده
از صحرا رو بخانه ما میایند پس من در آنحال واقعه اسمعیل هرقلی بخاطرم آمد و در آن
روزها بر آن مطّلع شده بودم و تفصیل آن در نظرم بود پس ملتفت شدم که آن سوار
مقدّم حضرت حجّت علیه السّلام است و اینکه آنحضرت برای شفای برادرم آمده
و برادرم در فراش خود در فضای خانه بر پشت خوابیده یا تکیه داده چنانکه در غالب ایّام
چنین بود پس آنحضرت نزدیک آمدند و در دست مبارک نیزه داشت و آن نیزه را در موضع
از بدن او گذاشت و گویا در کتف او بود و باو فرمود برخیز که خالویت از سفر آمده و من چنین
فهمیدم در آنحال که مراد آنحضرت بشارت است بآمدن خالوی دیگری که داشتم نام او
حاجی میرزا علی اکبر که بسفر تجارت رفته بود و سفرش طول کشیده بود و ما براو خایف بودیم
و چون حضرت نیزه را بر کتف او گذاشت و آن سخن را فرمود برادرم از جای خواب خود بر
خاست و بشتاب بسوی در خانه رفت بجهت استقبال خالوی مذکور پس از خواب بیدار
شدم دیدم صبح طلوع کرده و کسی بجهت نماز از خواب برنخاست از جای خود برخاستم و بسرعت
نزد برادرم رفتم قبل از آنکه جامه خود را بپوشم و او را از خواب بیدار کردم و باو گفتم که
حضرت حجّت علیه السّلام ترا شفا داده برخیز و دست او را گرفتم و بپا داشتم پس مادرم
از خواب برخاست و بر من صیحه زد که چرا او را بیدار کردم چون بجهت شدّت وجع
غالب شب بیدار بود و اندک خواب در آنحال غنیمت بود گفتم حضرت صاحب الزّمان
علیه السّلام او را شفا داده چون او را بپای کردم شروع نمود براه رفتن در فضای خانه

و در آن شب چنان بود که قدرت نداشت بر گذاشتن قدمش بر زمین و قریب بیکسال یا زیاده
چنین بود و از مکانی بمکانی او را حمل میکردند پس این حکایت در آن قریه منتشر شد و همه
خویشان و آشنایان که بودند جمع شدند که او را ببینند چه بعقل باور نداشتند و من خواب را
نقل میکردم و بسیار فرحناک بودم از اینکه من مبادرت کردم ببشارت شفا در حالیکه او در
خواب بود و چرک و خون در آن روز قطع شد و زخمها ملتئم گردید قبل از یک هفته و چند روز
بعد از آن خالوی مزبور از سفر با غنیمت زیاد وارد و این تاریخ که سنه ۱۳۰۳ تمام اشخاص که ذکر شدند
در حیاتند جز والده و جرّاح مؤلّف میگوید واقعه اسمعیل که در این قضیّه اشاره بآن شده
واقعه معروف است و در کتب معتبره مزبوره است و حکایت بسیار غریبه است و او هم زخم
منکری در ران روی داده داشته و حضرت حجّت عصر عجّل الله فرجه در سامره در کنار شطّ
دجله باو شفا عطا فرموده در بیداری و با مشاهده واضحه و قدری گفتگو هم کرده بود و این واقعه را
در کتاب تحفة المهدیّه ذکر کرده ام و امّا رقعه استغاثه را نیز در آن نقل کرده ام و در اینجا نیز یک
رقعه ذکر میکنم که قلیل اللّفظ و کثیر المعنی است که در کتاب انیس العابدین از کتاب سعادات نقل
کرده باین عبارت دعای توسّل از برای هر مهمّی و حاجتی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ تَوَسَّلْتُ
اِلَيْكَ يَا اَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّد بن الحسن بن علىّ بن محمّد بن علىّ بن موسى بن جعفر بن محمّد بن علىّ بن
الحسين بن علىّ بن ابيطالب اَلنَّبَاءِ الْعَظِيمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ وَعِصْمَةِ اللَّاجِينَ بِاُمِّكَ
سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَبِآبَائِكَ الطَّاهِرِينَ وَبِاُمَّهَاتِكَ الطَّاهِرَاتِ بِيس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ
الْجَبَرُوتِ الْعَظِيمِ وَحَقِيقَةِ الْاِيمَانِ وَنُورِ النُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ اَنْ تَكُونَ سَفِيرِي اِلَى اللهِ تَعَالَى
فِي الْحَاجَةِ لِفُلَانٍ اَوْ هَلَاكِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ و این رقعه را در گل پاکی بگذارد و در آب جاری
و یا چاهی بیندازد و در آن حال بگوید یا عثمان بن سعید و یا محمّد بن عثمان اوصلا قصّتی
الی صاحب الزّمان صلوات الله علیه دویم آنست که محقّق نوری در دار السّلام و نجم
الثّاقب ذکر کرده از کتاب غیبت علی بن عبد الحمید حسینی و او از محمّد بن هارون مقری گفت
مرا دعوت کردند بنزد زنی بجهت عقد او پس رفتم بنزد او و میدانستم که او زنی است مؤمنه
از اهل خیر و صلاح پس اهل او تزویج کردند او را بمحمود فارسی معروف باخی بکر و او را و اقارب
او را بنی بکر میگفتند و اهل فارس مشهورند بشدّت تسنّن و نصب عداوت بر اهل ایمان
و محمود از اشدّ ایشان بود در این باب و خداوند او را توفیق داد بتشیّع شدن بخلاف اهلش
که بمذهب خود باقی بودند پس بآن زن گفتم چه عجب پدر تو جوانمردی کرد و راضی شد که تو
با این ناصبیان باشی و چه اتّفاق افتاد که شوهر تو مخالفت اهل خود کرد و مذهب ایشان را ترک
کرد آن زن گفت ای مقری از برای او حکایت عجیبه است که هرگاه اهل ادب آنرا بشنوند
حکم میکنند که آن از عجایب است گفتم چیست گفت از او بپرس که ترا خبر میدهد و چون حاضر

شدم در نزد محمود گفتم چه ترا بیرون کرد از ملت اهل تو و داخل کرد ترا در میان شیعیان گفت
ای شیخ چون حق واضح شد او را پیروی کردم بدان بدرستیکه عادت اهل فرس چنان جاری
شده که چون بشنوند که قافله وارد میشود بیرون میروند که پیش آن را ملاقات کنند پس اتفاق
افتاد که ما شنیدیم که قافله بزرگی وارد میشود پس من با کودکان بسیار بیرون رفتیم و از روی
نادانی کوشش کردیم و در عاقبت کار خود اندیشه نکردیم پس راه را گم کردیم و در وادی افتادیم
که آن را نمیشناختیم و در آنجا انقدر خار در هم پیچیده بود که هرگز مانند آن ندیده بودیم و شروع
کردیم براه رفتن تا از راه رفتن باز ماندیم و از تشنگی زبان ما بسینه ما آویزان شده بود و یقین
کردیم بمردن و برو در افتادیم و در اینحال بودیم که ناگاه سواری را دیدیم که بر اسب سفیدی
سوار است و در نزدیک بما فرود آمد و فرش لطیفی در آنجا فرش کرد که مثل آن ندیده بودیم
و از آن بوی عطر بمشام ما میرسید و ملتفت او بودیم که ناگاه سوار دیگر آمد که بر اسب قرمزی
سوار بود و جامه سفید پوشیده بود و بر سرش عمامه بود که برای آن دو طرف بود و فرود آمد
و بر آن فرش ایستاد و نماز کرد و آن دیگر اقتدا باو کرد و آنگاه نشسته برای تعقیب پس ملتفت
بمن شد و فرمود ای محمود و من بصدای ضعیفی گفتم لبیک ای مولای من فرمود بنزد من بیا
گفتم از شدت عطش و خستگی قدرت ندارم فرمود باکی نیست بر تو چون این سخن را فرمود
محسوسم شد که در تن خود روح تازه یافتم پس بنزد آن حضرت رفتم پس دست خود را بصورت
و سینه من کشید و زبانم داخل دهانم گردید و آنچه در من بود از رنج و آزار همه برطرف شد
و بحالت اولی خود برگشتم پس فرمود برخیز و یکدانه هندوانه ابوجهل بیاور برای من و در آن
وادی از آن حنظل ها بسیار بود پس یک حنظل بزرگی برای او آوردم آن را بدو نیمه کرد و بمن
فرمود که بخور پس گرفتم و جرأت بر مخالفت نکردم و در نزد من تلخی آن حنظلها مثل از واهی بود
چون ملاحظه کرده بودم قبل از این و چون از آن چشیدم دیدم که شیرین تر است از عسل و
سردتر است از یخ و خوشبوتر است از مشک پس خوردم و سیر و سیراب شدم آنگاه بمن فرمود رفیق
خود را بگو بیاید و من او را خواندم و بزبان شکسته ضعیفی گفت قادر بحرکت نیستم پس باو
فرمود برخیز باکی نیست بر تو پس او نیز بنزد آنحضرت آمد و باو نیز همان کار کرد که بمن کرده بود
آنگاه از جای خود برخاست که سوار شود باو گفتیم ترا بخداوند قسم میدهیم ای آقا و مولای ما
که نعمت خود را بر ما تمام کن و ما را باهل ما برسان فرمود عجله مکنید و با نیزه خود خطی
بدور ما کشید و با رفیقش رفت پس من برفیقم گفتم برخیز تا بایستیم مقابل کوه و راه را پیدا کنیم
پس برخاستیم و براه افتادیم ناگاه دیدیم دیواری در مقابل ما است پس بسمت دیگر سیر کردیم
دیوار دیگر دیدیم و همچنین در هر چهار جانب ما پس نشستیم و بحال خود گریه کردیم پس
برفیقم گفتم از این حنظل بیار تا بخوریم پس حنظلی آورد دیدیم از همه چیز تلخ تر است و قبیح تر از آن

بدور آن انداختیم و اندکی درنگ کردیم ناگاه وحوش بسیار بما احاطه کردند که حساب آنها بغیر
از خداوند کسی نمیداند و هرگاه قصد میکردند که بما نزدیک شوند آن دیوار بر آنها مانع
میشد و چون میرفتند برطرف میگشت و چون عود میکردند دیوار ظاهر میشد و ما آسوده
و خاطر جمع آن شب را بسر آوردیم تا آنکه صبح شد و آفتاب طلوع کرد و هوا گرم گردید و تشنگی
بر ما غلبه کرد پس بجزع افتادیم پس ناگاه آن دو سوار پیدا شدند و کردند آنچه را که روز گذشته
کرده بودند و چون خواستند که از ما مفارقت کنند گفتیم بآن سوار که ترا بخداوند قسم میدهیم
که ما را باهل ما برسان فرمود بشارت باد شما را که بزودی میاید بنزد شما کسیکه شما را
میرساند باهل شما پس از نظر ما غایب شدند چون آخر روز شد دیدیم مردی را از اهل فراسا
که قریه ما بود که با سه الاغ میآمد برای بردن هیزم چون ما را دید ترسید و فرار کرد
و خرهای خود را گذاشت پس او را صدا کردیم باسم خودش و نام خود را برای او بردیم
پس برگشت و گفت وای بر شما اهل شما عزای شما را برپا کردند برخیزید که مرا حاجتی نیست
در هیزم پس برخاستیم و بر آن خرها سوار شدیم چون بنزدیک قریه رسیدیم پیش از ما داخل
قریه شد و اهل ما را خبر داد و ایشان بغایت مسرور شدند و او را اکرام کردند و باو خلعت
دادند و چون داخل شدیم بر اهل خانه خود از حال ما پرسیدند ما آنچه را که دیده بودیم
بر ایشان حکایت کردیم پس ما را تکذیب کردند و گفتند که آن خیالات است که بشما روی
داده پس روزگار این قصه را از یاد ما برد چنانکه گویا چیزی نبوده و در خاطرم چیزی نماند
تا آنکه بسن بیست سالگی رسیدم زن گرفتم و در سلک مکاریان در آمدم و در اهل من سخت تر
از من کسی نبود در عداوت با اهل ایمان خصوصاً زوار ائمه علیهم السلام که بسرمن رای
میرفتند پس من بایشان حیوان کرایه میدادم بقصد اذیت ایشان بآنچه از دستم برآید
از دزدی و غیر آن و اعتقاد داشتم که این عمل از من بایشان از اعمالیست که مرا نزدیک میکند
بسوی خداوند پس اتفاق افتاد که مالهای خود را کرایه دادم بجماعتی از اهل حله و ایشان
از زیارت بر میگشتند و از جمله ایشان بود ابن سهیلی و ابن عرفه و ابن حارب و ابن
زهدری و غیر ایشان از اهل صلاح و رفتیم بسوی بغداد و ایشان مطلع بودند بر عناد و
عداوت من و چون مرا در راه تنها دیدند و دلهای ایشان پر بود از غیظ و کینه بر من
پس بمن اذیت و آزار بسیار نمودند و من ساکت بودم و قدرتی نداشتم بر ایشان بجهت
کثرت ایشان و چون وارد بغداد شدیم آنجماعت رفتند بطرف غربی بغداد و در آنجا
فرود آمدند و سینه من پر شده بود از غیظ و کینه بر ایشان پس چون رفقای من آمدند
و بنزد ایشان رفتم و بروی خود طپانچه زدم و گریه کردم گفتند ترا چه شده پس حکایت
کردم برای ایشان آنچه بمن وارد شده بود از آنها پس شروع کردند بسب و لعن آنجماعت و

گفتند دل خوشدار که ما با آنها در راه جمع خواهیم شد چون بیرون روند و خواهیم کرد
با ایشان بد تر از آنچه آنها بر تو کرده اند و چون شب شد سعادت مرا دریافت پس با خود
گفتم که این جماعت رافضیان از دین خود بر نمیگردند بلکه غیر ایشان چون زاهد شوند
بر میگردند بدین ایشان و این نیست مگر آنکه حق با ایشان است و در اندیشه ماندم
و از خداوند سؤال کردم بحق پیغمبر او محمد صلی الله علیه و آله که نشان دهد بمن در این
شب علامتی که بر حق پی برم که آن را بر بندگان خود واجب کرده پس مرا خواب برد ناگاه
بهشت را دیدم که آرایش کرده شده و در آن درختان بزرگی بود برنگهای مختلف و میوه‌ها
و از سنخ درختان دنیا نبود زیرا که شاخهای آنها سرازیر بود و ریشه‌های آنها بسمت بالا
بود و چهار نهر دیدم از خمر و شیر و عسل و آب صاف و این نهرها جاری بود و لب آب
با زمین مساوی بود بنحویکه اگر موری میخواست از آنها بیاشامد هر آینه میخورد و زنانی را
دیدم خوش سیما و شمایل و قومی را دیدم که از آن میوه‌ها میخوردند و از آن نهرها
میآشامند و مرا قدرت بر آن نبود هرگاه قصد میکردم که از آنها بگیرم بسمت بالا میرفت
و هر زمان که عزم میکردم از آن نهرها بنوشم بزیر فرو میرفت پس بآنجماعت گفتم که
چه شده شما میخورید و مینوشید و من نمیتوانم گفتند تو هنوز بنزد ما نیامده در این
حال بودیم که ناگاه فوج عظیمی را دیدم پس گفتند خاتون ما فاطمه زهراء علیها السلام
است که میآید و نظر کردم دیدم فوجها از ملائکه را که در بهترین هیئتها بودند و از هوا
بزمین فرود میآمدند و ایشان بآن معظمه احاطه کرده بودند پس چون آنحضرت
نزدیک ما رسید دیدم آن سواریکه ما را از عطش نجات داد و حنظل را مثل عسل نما
خورانید در روبروی حضرت فاطمه علیها السلام است و چون او را دیدم شناختم و بخاطرم
آمد آنحکایت و شنیدم که آن قوم میگفتند این محمد بن الحسن قائم منتظر علیه السلام است
پس مردم برخاستند و سلام کردند بر حضرت فاطمه علیها السلام پس من برخاستم و گفتم
السلام علیک یا بنت رسول الله فرمود علیک السلام ای محمود تو همان کسی که خلاص
کرد ترا این فرزند من از عطش گفتم بلی ای سیده من پس فرمود اگر داخل شدی با شیعیان
رستگار شدی گفتم داخل شدم در دین تو و دین شیعیان تو و اقرار کردم بامامت
گذشتگان از فرزندان تو و آنها که باقی اند پس فرمود بشارت باد ترا که فایز شدی
پس من بیدار شدم در حالتیکه گریه میکردم و بیخود بودم از جهت آنچه دیده بودم پس
رفقای من بجهت گریه من باضطراب افتادند و گمان کردند که این گریه من بجهت آن
چیزیست که برای ایشان حکایت کردم گفتند دل خوشدار قسم بخداوند که هر آینه
انتقام خواهیم کشید از رافضیان پس ساکت شدم تا آنکه آنها ساکت شدند و صدای

مؤذن را شنیدم که آواز باذان بلند کرده بود پس برخاستم و بجانب غربی بغداد رفتم و داخل شدم
بر آنجماعت زوار و سلام کردم بر ایشان گفتند لا اهلاً و لا سهلاً بیرون برو از نزد ما خداوند برکت
ندهد در کار تو پس گفتم که من برگشتم با شما و داخل شدم با شما که بیاموزید بمن احکام دین مرا
پس از سخن من مبهوت شدند و بعضی از ایشان گفت که دروغ میگوید و بعضی دیگر گفتند اگر تو
راست میگوئی ما حالا میرویم بسوی زیارت مشهد کاظمین پس با ما بیا تا در آنجا شیعه‌ات کنیم گفتم
سمعاً و طاعةً و مشغول شدم ببوسیدن دست و پای ایشان و خورجینهای ایشان را برداشتم
و برای ایشان دعا میکردم تا رسیدیم بحضرت شریفه کاظمین پس خدام آنجا ما را استقبال کردند
و مردی علوی که از همه بزرگتر بود در میان ایشان بود پس سلام کردند بر زوار و بایشان گفتند که
در روضه مقدسه را برای ما باز کنید قبول کردند و گفتند لکن با شما کسی است که میخواهد
شیعه شود و آن مرد بزرگ گفت من او را در خواب دیدم در نزد حضرت فاطمه علیها السلام
که ایستاده بود و آن مکرمه بمن فرمود فردا بنزد تو خواهد آمد کسیکه اراده دارد که شیعه شود
پس در را بروی او باز کن قبل از همه و اگر او را ببینم میشناسم پس آنجماعت از روی تعجب برو همدیگر
نظر کردند و باو گفتند در ما ها تأمل کن تا پیدا کنی او را پس شروع کرد بنظر کردن بسوی هر یکی
از ایشان پس گفت الله اکبر اینست آنمرد که او را در خواب دیدم پس دست مرا گرفت آنجماعت گفتند
راست گفتی ای سید و قسم تو راست بود و این مرد نیز راست گفت در آنچه نقل کرد و همه مسرور
شدند و حمد خداوند را بجای آوردند آنگاه دست مرا گرفت و داخل روضه کرد و طریقه شیعه را
بمن آموخت و من موالات کردم آنان را که باید موالات کرد ایشان را تبری کردم از آنها که باید
از آنها تبری نمود چون کارم تمام شد علوی فرمود سیده تو فاطمه علیها السلام میفرماید بتو که
بزودی میرسد بتو پاره از مال دنیا بآن اعتنا مکن که خداوند عوض آن را بتو بر میگرداند
و در تنگی خواهی افتاد پس استغاثه کن بما که نجات خواهی یافت گفتم سمعاً و طاعةً و مرا اسبی بود
که قیمت آن دویست اشرفی بود پس آن مرد و خداوند عوض آن را بمن داد زیاده از آن و در
تنگها افتادم پس بایشان استغاثه کردم و نجات یافتم و خداوند مرا فرج داد ببرکت ایشان و
من امروز دوست دارم هر کسی را که ایشان را دوست دارد و دشمن دارم هر که را که ایشان را
دشمن دارد و امیدوارم از برکت وجود ایشان حسن عاقبت را و بعد از این متوسل شدم ببعضی
از شیعیان پس این زن را بمن تزویج نمود و من اهل خود را واگذاشتم و راضی نشدم از ایشان زن
بگیرم مصنف کتاب سید علی بن عبد الحمید میفرماید این قصه را از برای من نقل کرد در سال

هفتصد و هشتاد و هشت الحمد لله رؤیای چهارم سید جلیل و عالم نبیل رضی الدین
علی بن طاوس در رساله مواسعه و مضایقه فرموده که من متوجه شدم با برادر صالح خود
محمد بن محمد آوی از حله بسوی زیارت امیر المؤمنین علیه السلام در روز هفدهم جمادی الاخری

در سال ششصد و چهل و یک و فردا ظهر روز چهارشنبه بنجف اشرف مشرف شدیم و زیارت کردیم و شب شد پس در نفس خود اقبالی دیدم بخدا پس مشاهده کردم علامات قبول و عنایت و رأفت و رسیدن بمأمول را و برادر صالح من محمد بن محمد اوی در آن شب در خواب دید که گویا در دست من لقمه ایست و من میگویم با و که این لقمه از دهن مبارک مولای من حضرت صاحب الزمان علیه السلام و قدری از آن را باو دادم و چون سحر شد نماز شب را کردم و چون صبح شد داخل روضه منوره حضرت امیر المؤمنین شدم پس وارد گردید بر من از فضل خداوند و اقبال مقدس حضرتش و مکاشفات بحدیکه نزدیک بود بزمین بیفتم و اعضاء و قدمهایم بلرزه در آمد و ارتعاش هولناکی مرا دست داد حسب فضل خداوندی بمن و عنایت جنابش بر من و آنچه نمایاند بمن از احسان خود برای من و مشرف شدم بر هلاکت و مفارقت از خانه رنج و مشقت حتی انکه حاضر شد در اینحال محمد بن کنیله جمال و سلام کرد بر من و قدرت نداشتم بر نظر کردن بسوی او و غیر او و نشناختم او را بلکه بعد از آن سؤال کردم از حال او پس او را بمن شناسانیدند و تجدید شد در این زیارت برای من مکاشفات جلیله و بشارات جمیله و خبر داد مرا برادر صالح من محمد بن محمد اوی بچند بشارت که دیده بود آنها را از آنجمله انکه دید گویا شخصی در خواب برای او خواب نقل میکند و میگوید که من دیدم گویا سید بن طاوس سوار است و تو یعنی محمد بن اوی و دو سوار دیگر صعود کردید همگی بسوی آسمان گفت من گفتم باو که تو میدانی یکی از آن دو سوارها کی بود پس جواب در حال خواب گفت نمیدانم پس تو گفتی که آن مولای ما حضرت صاحب الزمان است پس از نجف اشرف متوجه حله شدیم و در روز جمعه حسن بن بقلی ذکر کرد که شخص صالحی که او را عبد المحسن میگویند از اهل عراق بحله آمده و ذکر میکند که مولای ما حضرت مهدی علیه السلام ملاقات کرده او را در ظاهر و بیداری و او را فرستاده نزد من بجهت پیغامی پس قاصدی نزد او فرستادم و او محفوظ بن قرا بود پس حاضر شد شب شنبه بیست و یکم جمادی الاخرى پس خلوت کردم با شیخ عبد المحسن پس شناختم او را که مرد صالحی است و نفس شک نخواهد کرد در صدق حدیث او و از ما مستغنی است و از حالش پرسیدم پس ذکر کرد که اصل او از حصن بشر است و از انجا منتقل شده و آمده بدولاب که خالا در انجا اقامت دارد و او تاجر است و شغلش خریدن غله و غیر آنست و ذکر کرد که او غله خرید از دیوان سرائر و آمد بانجا که غله را قبض کند و شب را در نزد طایفه معیدیه بسر برد و چون هنگام سحر شد ناخوش داشت که از آب معیدیه استعمال کند پس بیرون رفت بقصد نهر و نهر در طرف شرقی انجا بود پس ملتفت خود نشد مگر در وقتیکه خود را دید در تل سلام که در راه کربلا است در جهت غربی و در شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخرى همان شبی که گذشت شرح بعضی از انچه خدا بمن تفضل کرد در آن شب و در روز آن نزد امیر المؤمنین بودم عبد المحسن گفت ناگاه سواری را دیدم در نزد خود که نشنیدم از او حسی و از برای

اسب او حرکتی و صدائی و ماه طلوع کرده بود پس من از او سؤال کردم از هیئت آن سوار و اسب او پس گفت که رنگ اسب او سرخ زیاد مایل بسیاهی بود و بر بدنش جامهای سفید بود و بر او عمامه بود که حنک داشت و شمشیری حمایل کرده بود پس سوار فرمود بعبد المحسن چگونه است وقت مردم گفتم مردم در خوبی و ارزانی و امنیت در وطن خود و در مال خود اند فرمود برو بنزد ابن طاوس و چنین و چنان باو بگو و ذکر کرد برای من آنچه آنحضرت فرموده بود آنگاه گفت که آنحضرت فرمود پس وقت نزدیک شده پس وقت نزدیک شده عبد المحسن گفت پس در دلم افتاد و بر نفسم معلوم شد که او مولای ما صاحب الزمان است پس برو در افتادم و بیهوش شدم و بحالت بیهوشی بودم تا آنکه صبح طالع شد گفتم تو از کجا دانستی که اراده آنحضرت از ابن طاوس من بودم گفت من نمیشناسم در بنی طاوس مگر ترا و در قلبم نداشتم مگر انکه قصد کرده بود از این رسالت بسوی ترا گفتم چه فهمیدی از کلام آنحضرت که وقت نزدیک شده آیا قصد کرد که وفات من نزدیک شده یا نزدیک شده ظهور آنحضرت گفت نزدیک شد ظهور آنحضرت گفت پس من در آن روز متوجه شدم بسمت کربلا و عزم کردم که ملازم خانه خود شوم و عبادت کنم و پشیمان شدم که چگونه سؤال نکردم چیزها را که میخواستم سؤال کنم از آنها گفتم باو آیا کسی را از این حکایت آگاه کردی گفت آری بعض کسانی را که خبر داشتند از بیرون رفتن من بسمت منزل معیدیه و گمان کردند که من راه را گم کردم و هلاک شدم بجهت تأخیر افتادن برگشتن من بسوی ایشان و اشتغال من بر غشی که مرا روی داد و چون در طول آن روز پنجشنبه میدیدند اثر آن غشی را که عارض من شده بود از خوف ملاقات آنحضرت پس او را وصیت کردم که این حکایت را نقل نکند هرگز برای احدی و بر او عرض کردم بعضی از چیزها را گفت من بی احتیاجم از خلق و مرا مال فراوانی است پس من و او برخاستیم و من برای او جامه خوابی فرستادم و شب را در نزد ما بسر برد و چون من از نزد او آمدم بجهت انکه بخوابم سؤال کردم از خداوند زیادی کشف این مطلب را در همین شب در خواب که بفهمم آن را پس در خواب دیدم که گویا حضرت صادق هدیه عظیمی برای من فرستاده و آن هدیه در نزد من است و من قدر آن را نمیدانم پس از خواب برخاستم و حمد خداوند را بجای آوردم و بآن روزنه بالا رفتم که اول شب در آن بودیم پس فتح خادم من ابریق را بالا آورد نزد من و دست دراز کردم و دسته ابریق را گرفتم که آب بر کف خود بریزم پس دهن آن را گیرنده گرفت و آن را برگرداند و مانع شد مرا از استعمال آب بجهت وضوء برای نماز پس گفتم شاید آب نجس باشد پس خداوند خواسته که مرا حفظ نماید از آن زیرا که از برای خداوند بر من عطاهای بسیار است که یکی از آنها مانند این نخواست و دیده بودم آن را پس فتح را آواز دادم و گفتم ابریق را از کجا پر کردی گفت از کاره آب جاری گفتم شاید نجس باشد پس آن را برگردان و پاک بکن و از شط پر کن پس رفت و آب را ریخت و من صدای ابریق را

می شنیدم و آن را پاک کرد و از شطّ پر نمود و آورد پس دستهٔ آن را گرفتم و شروع کردم که از
آن بر کف خود بریزم پس گیرندهٔ دهن آن را گرفت و برگرداند از من و مانع شد مرا از آن پس
برگشتم و صبر کردم و مشغول شدم بخواندن بعضی از دعاها باز عود کردم بجانب ابریق
پس بر همان نحو سابق گذشت پس دانستم که این قضیّه بجهت منع من است از نماز شب
در این شب و در خاطرم گذشت که شاید خداوند اراده کرده که جاری نماید بر من
حکمی و ابتلائی در فردا و نخواسته که من امشب دعائی از جهت سلامتی آن بکنم و نشستم
و در قلبم غیر این چیزی خطور نمیکرد پس در آنحال خوابیدم ناگاه در خواب مردی را دیدم
که بمن میگوید که عبد المحسن که برای رسالت آمده بود سزاوار بود که تو در پیش روی او
راه بروی پس بیدار شدم و در خاطرم گذشت که من تقصیر کردم در احترام او پس توبه
نمودم بسوی خداوند و کردم آنچه را که توبه کننده میکند از مثل این معاصی و شروع کردم
در گرفتن وضو پس کسی ابریق را نگرفت و مرا بعادت خود گذاشت پس وضو گرفتم و دو رکعت
نماز کردم فجر طالع شد پس نافلهٔ شب را قضا کردم و فهمیدم که من وفا نکردم باداء حق این
رسالت پس بنزد شیخ عبد المحسن آمدم و او را ملاقات نمودم و اکرامش کردم و از خاصّهٔ مال
خود شش اشرفی برای او برداشتم و از غیر خاصّهٔ مال خود پانزده اشرفی از مالهائیکه عمل
میکردم در آن مثل مال خود پس با او خلوت کردم و آنها را براو عرض داشتم و معذرت خواستم
پس امتناع کرد از قبول کردن چیزی از آن و گفت با من بقدر صد اشرفی است و نگرفت
چیزی از آنها را و گفت بده آن را بکسی که فقیر باشد و بشدّت امتناع نمود پس گفتم رسول
مثل آنحضرت را چیزی میدهند بجهت اکرام آنکه او فرستاده نه بجهت فقر و غنای
او باز امتناع نمود از گرفتن پس گفتم امّا آن پانزده اشرفی که از خاصّهٔ مال من نیست ترا اکراه
نمیکنم بر قبول آن و امّا این شش اشرفی که از خاصّهٔ مال من است پس ناچاری از قبول
کردن آن پس نزدیک بود که آن را قبول نکند تا آنکه الزام کردم او را بر قبول پس گرفت
آن را باز برگشت و آن را گذاشت پس او را ملزم نمودم پس گرفت و من با او نهار خوردم و
در پیش او راه رفتم چنانکه در خواب بآن مأمور شده بودم و او را وصیّت کردم بکتمان
والحمد لله و از عجیب زیادتی بیان اینحال آنکه من متوجّه شدم در این هفته بسوی زیارت
حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام با برادر صالح خود محمّد بن آوی پس حاضر شد در
نزد سحر شب سه شنبه اوّل رجب محمّد بن سوید که مقری است و خودش ابتداء ذکر
کرد که دید در خواب در شب شنبه بیست و یکم جمادی الاخری که سابقاً مذکور شد
که گویا من در خانه هستم و رسولی بنزد تو آمده و میگوید که او از نزد حضرت صاحب الامر
علیه السّلام است محمّد بن سوید گفت پس بعضی از جماعت گمان کردند که آن رسول است

از جانب صاحب خانه که برای پیغامی بنزد تو آمده محمّد بن سوید گفت پس من دانستم که او
از جانب حضرت صاحب الزّمان است گفت پس محمّد بن سوید دست خود را شست و برخاست
و بنزد رسول آنحضرت رفت پس یافت در نزد او مکتوبی را که از جانب آنحضرت بود برای من و بر
آن مکتوب سه مهر بود محمّد بن سوید گفت پس من آن مکتوب را تسلیم گرفتم از رسول مولای
خود مهدی علیه السّلام با دو دست و آن را تسلیم تو کردم و مقصود او من بودم و برادر صالح
من محمّد بن آوی حاضر بود پس گفت چه خبر است گفتم او برای تو نقل میکند پس من تعجّب کردم
از اینکه محمّد بن سوید در خواب دید در همان شب که رسول آنحضرت در نزد من بود و او خبر
نبود از این امور ولله الحمد مؤلّف میگوید در این قضیّه اوّلاً آنحضرت را شیخ صالح عبد المحسن
رحمه الله در بیداری دیده و آن حجّت پروردگار را مشاهده نموده و ثانیاً محمّد بن آوی در خواب
کسی را دیده که او آنحضرت را با سیّد بن طاوس و محمّد بن آوی و یک سوار دیگر دیده و ثالثاً
خود سیّد مردی را دید در خواب که باو فرمود عبد المحسن که برسالت آمده بود و سزاوار بود که
تو در پیش روی او راه بروی و آن مرد خود آنحضرت بود و از این جهت سیّد بن طاوس
اعلی الله مقامه فرمود که در پیش روی او راه رفتم چنانکه در خواب بآن مأمور شده بودم
و رابعاً محمّد بن سوید در خواب رسول آنحضرت را دید و مکتوب حضرت را از دست فرستادهٔ
آنحضرت گرفت رؤیای پنجم علّامه اعلی الله مقامه در کتاب منهاج الصّلاح در شرح دعای
عبرات فرمود که آن مرویست از حضرت صادق و از برای این دعا از طرف سیّد سعید رضیّ
الدّین محمّد بن محمّد آوی قدّس الله روحه حکایتی است معروف و بخطّ بعضی از فضلا در
حاشیهٔ این موضع از منهاج آن حکایت را چنین نقل کرده از مولای سعید فخر الدّین محمّد
پسر شیخ اجلّ جمال الدّین علّامه که او از والد خودش روایت نموده از جدّش شیخ فقیه سدید
الدّین یوسف از سیّد رضی مزبور که او محبوس بود در نزد امیری از امرای سلطان جرماغون
مدّت طویلی در نهایت سختی و تنگی پس در خواب خود دید خلف صالح حضرت امام منتظر را
علیه السّلام پس گریست و عرض کرد ای مولای من شفاعت کن در خلاص شدن من از این گروه
ظلمه پس حضرت فرمود بخوان دعای عبرات را سیّد عرض کرد کدام است دعای عبرات فرمود
آن دعا در مصباح تو است عرض کرد ای مولای من دعا در مصباح من نیست فرمود نظر کن در
مصباح خواهی یافت دعا را در آن پس از خواب بیدار شد و نماز صبح را کرد و مصباح را باز
نمود پس ورقهٔ یافت در میان اوراق آن که آن دعا نوشته بود در آن پس چهل مرتبه آن
دعا را خواند و آن امیر را دو زن بود یکی از آن دو عاقله و مدبّره بود و آن امیر باو اعتماد
داشت پس امیر نزد او آمد در نوبهٔ او پس بامیر گفت تو از اولاد حضرت امیر المؤمنین یکی را
گرفتی و حبس کردی امیر گفت چرا سؤال کردی از این مطلب گفت در خواب دیدم مردی را که

گویا نور جمالش مانند نور آفتاب میدرخشید پس از گلوی من گرفت و فرمود که می‌بینم شوهر ترا که یکی از فرزندان مرا گرفت و در خورد و خوراک او بر او تنگ گرفته عرض کردم ای مولای من تو کیستی فرمود من علی بن ابیطالبم با او بگو اگر او را رها نکرد هر آینه خراب خواهم کرد خانهٔ او را پس این خواب منتشر گردید و بسلطان رسید پس گفت مرا علی با بنی مطلب نیست و از نواب خود جستجو کرد و گفت که محبوس است در نزد شما گفتند یک شیخ علوی که امر کردی بگرفتن او گفت او را رها کنید و اسبی باو بدهید که بر آن سوار شود و راه را باو دلالت کنید تا برود بخانهٔ خود و سید اجل علی بن طاوس در اواخر مهج الدعوات فرموده و از آنجمله است دعائی که مرا خبر داد صدیق من و برادر و دوست من محمد بن محمد آوی و از برای او حدیث عجیبی و سبب غریبی نقل کرد و آن این بود که برای او حادثه‌ای روی داد پس یافت عبرات را در اوراقی که نگذاشته بود آن دعا را در آن در میان کتب خود پس نسخه برداشت از آن نسخه پس چون آن نسخه را برداشت آن اصل که در میان کتب خود یافته بود مفقود شد انگاه سید بن طاوس دعا را نقل کرده و این دعا در اکثر کتب ادعیه ذکر شده مثل مهج الدعوات و منهاج العارفین و در دارالسلام و نجم الثاقب محقق نوری نیز ذکر شده و اول آن اینست بعد از بسم الله اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ یا راحِمَ الْعَبَراتِ وَیا كاشِفَ الْكُرُباتِ تا آخر آن و از جهة طول آن ذکر نکردم

رؤیای ششم سید جلیل علی بن طاوس در مهج الدعوات نقل کرده از بعض کتب قدما که او روایت نموده از ابی علی احمد بن محمد بن الحسین و اسحق بن جعفر بن محمد علوی که گفت خبر داد مرا محمد بن علی علوی حسینی که ساکن بود در مصر گفت فرا گرفت مرا امری عظیم و همی شدید از طرف والی مصر پس ترسیدم از او بر جان خود و در نزد احمد بن طولون از من سخن چینی کرده بودند پس بیرون آمدم از مصر بقصد حج انگاه از حجاز رفتم بسوی عراق و قصد کردم مرقد مولای خودم حضرت سید الشهداء را که پناه برم بقبر منورش از سطوت آنکه از او میترسیدم پس ماندم در حایر آنحضرت پانزده روز دعا میکردم و تضرع مینمودم در شب و روز پس نمودار شد بر من قیم زمان و ولی رحمن حضرت صاحب الامر و من در میان خواب و بیداری بودم پس بمن فرمود که حضرت امام حسین بتو میفرماید ای پسر من ترسیدی از فلان گفتم بلی قصد نموده بود که مرا هلاک کند پس پناه آوردم بمولای خودم و شکایت کنم در نزد او از بزرگی قصدی که کرده فرمود چرا نخواندی خدا وند را بدعاهائیکه خواندند آن را گذشتگان از پیغمبران وقتیکه در سختی بودند پس خدا وند برطرف کرد بلا را از ایشان عرض کردم بچه بخوانم خدا وند را فرمود چون شب جمعه میشود غسل بکن و نماز شب را بگذار پس چون بسجدهٔ شکر رفتی بخوان این دعا را در حالیکه زانوهای خود را بر زمین چسبانیده باشی پس دعا را برای من ذکر نمود و دیدم آنحضرت را که در مثل آن وقت نزد من آمد و من در میان خواب و بیداری بودم و پنج شب پی در پی چنین بنزد من آمد و آن کلام و دعا را بر من مکرر مینمود تا آنکه آن را حفظ نمودم

و منقطع شد آمدنش در شب جمعه پس غسل کردم و جامهٔ خود را تغییر دادم و خودم را خوشبو کردم و نماز شب بجای آوردم و بسجدهٔ شکر رفتم و بر زانو در افتادم و خدا وند عزوجل را خواندم باین دعا پس آنحضرت شب شنبه نزد من آمد و بمن فرمود دعای تو مستجاب شد ای محمد و دشمن تو کشته شد بعد از فراغ تو از دعا در نزد آنکه سخن چینی ترا در نزد او کرده بودند پس چون صبح شد وداع کردم مولای خود را و بیرون رفتم و متوجه مصر شدم چون باردن رسیدم در سیرم بسوی مصر دیدم مردی از همسایگان در مصر را و مردی بود مؤمن پس او مرا خبر داد که دشمن مرا احمد بن طولون گرفت و امر بحبس او نمود پس صبح کرد در حالتیکه سرش بریده شده بود و گفت این در شب جمعه بود پس امر نمود که او را برود نیل انداختند و بنحویکه مرا خبر دادند از اهل و برادران شیعیان من اینکه کشته شدن او بعد از فراغت من بود از دعا چنانچه مولای من حضرت صاحب الزمان علیه السلام بمن خبر داده بود و سید بن طاوس دعا را در مهج الدعوات نقل کرده و در منهاج العارفین نیز ذکر شده و اول آن اینست رَبِّ مَنْ ذَا الَّذی دَعاكَ فَلَمْ تُجِبْهُ وَمَنْ ذَا الَّذی سَئَلَكَ فَلَمْ تُعْطِهِ

رؤیای هفتم شیخ جلیل فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان در کتاب کنوز النجاح نقل کرده که این دعا را حضرت صاحب الزمان علیه السلام تعلیم نموده در خواب بابی الحسن محمد بن احمد بن ابی اللیث در بغداد در مقابر قریش و ابی الحسن مذکور از ترس کشته شدن بمقابر قریش گریخته بود و پناه برده بود و است پس ببرکت خواندن این دعا از کشته شدن نجات یافته است و ابوالحسن مذکور گفته است که آنحضرت بمن تعلیم نمود که بگو اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ وَبَرِحَ الْخَفاءُ وَانْقَطَعَ الرَّجاءُ وَانْكَشَفَ الْغِطاءُ وَضاقَتِ الْاَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّماءُ وَاِلَیْكَ یا رَبِّ الْمُشْتَكی وَعَلَیْكَ الْمُعَوَّلُ فِی الشِّدَّةِ وَالرَّخاءِ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اُولِی الْاَمْرِ الَّذینَ فَرَضْتَ عَلَیْنا طاعَتَهُمْ فَعَرَّفْتَنا بِذلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنّا بِحَقِّهِمْ فَرَجاً عاجِلاً قَریباً كَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ یا مُحَمَّدُ یا عَلِیُّ اِكْفِیانی فَاِنَّكُما كافِیایَ وَانْصُرانی فَاِنَّكُما ناصِرایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ اَدْرِكْنی اَدْرِكْنی اَدْرِكْنی و راوی گفته است که در وقت گفتن یا صاحب الزمان آنحضرت اشاره بسینهٔ خود نمود یعنی باید در اینجا آنحضرت را قصد نمود

رؤیای هشتم شیخ ماهر صالح شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب بلد الامین گفته که مرویست از حضرت مهدی صاحب الزمان که هر کس بنویسد این دعا را در ظرف تازه با تربت حضرت امام حسین علیه السلام و بشوید و بخورد آن را شفا مییابد از مرض خود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ بِسْمِ اللّٰهِ دَواءٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ شِفاءٌ وَلا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ كِفاءٌ هُوَ الشّافی شِفاءٌ وَهُوَ الْكافی كِفاءٌ اِذْهَبِ الْباْسَ بِرَبِّ النّاسِ شِفاءً لا یُغادِرُهُ سُقْمٌ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ النُّجَباءِ و دیدم بخط سید زین الدین علی بن الحسین حسینی که این دعا را آموخت مردی که مجاور بود در کربلا از حضرت مهدی صاحب الزمان در خواب خود و بمرضی مبتلا بود

پس شکایت بسوی حضرت قائم علیه السّلام نمود پس فرمود بنوشتن این دعا و شستن
ان و خوردنش پس کرد انچه فرموده بود پس از ان مرض عافیت یافت والحمد لله

رؤیای نهم سیّد مؤیّد جلیل سیّد علیخان مدنی شیرازی صاحب شرح صحیفه و
تصانیف متعدّده در کتاب کلم الطّیّب فرموده که من بخطّ بعض اصحاب خود دیدم
از سادات اجلاء صلحاء ثقات که صورت ان این بود که شنیدم در ماه رجب سال
هزار و نود و سه از برادر فی الله المولی الصّدوق جامع کمالات انسیّه و صفات قدسیّه
امیر اسمعیل بن حسین بن علیّ بن سلیمان بن جابر انصاری رحمه الله که گفت شنیدم
شیخ صالح متقی شیخ حاجی علیاء مکّی گفت که من مبتلا شدم بتنگی و سختی و مناقضه
با دشمنان تا انکه برجان خود ترسیدم از کشته شدن و هلاکت پس یافتم این دعای
مسطور بعد را در جیب خود بدون انکه کسی ان را بمن بدهد پس تعجّب کردم ازین امر
و متحیّر بودم پس در خواب دیدم که گویندهٔ در زیّ صلحا و زهّاد بود میگوید بمن که ما
عطا کردیم دعای فلان را بتو پس بخوان ان را که نجات خواهی یافت از تنگی و سختی و
ظاهر نشد برای من که گویندهٔ کیست پس تعجّب من زیاد شد پس دفعهٔ دیگر حضرت
حجّت منتظر علیه السّلام را در خواب دیدم و بمن فرمود که بخوان ان دعای را که داده
بودم بتو و بیاموز آن را بهر کس که میخواهی و شیخ گفت که بتحقیق تجربه کردم این دعا را
چند مرتبه پس دیدم فرج را بزودی و بعد از مدّتی ان دعا را گم کردم و چند مدّت مفقود
بود و من تأسّف میخوردم بر فوت ان و استغفار میکردم از بدی عمل خودم پس شخصی بنزد
من امد و گفت که این دعا از تو مفقود شد در فلان مکان و در خاطر نداشتم که من به
ان مکان رفته باشم پس دعا را از او گرفتم و سجدهٔ شکر برای خداوند بجای اوردم و ان
دعا اینست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ رَبِّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مَدَداً رُوحانِيّاً تَقْوىٰ
بِهِ قُوَى الْكُلِّيَّةِ وَالْجُزْئِيَّةِ حَتّىٰ اَقْهَرَ بِمَبادِي نَفْسِي كُلَّ نَفْسٍ قاهِرَةٍ فَتَنْقَبِضَ لِي اِشارَةُ
دَقائِقِها اِنْقِباضاً تَسْقُطُ بِهِ قُواها حَتّىٰ لا يَبْقىٰ فِي الْكَوْنِ ذُو رُوحٍ اِلّا وَنارُ قَهْرِي قَدْ
اَحْرَقَتْ ظُهُورَهُ يا شَدِيدُ يا شَدِيدُ يا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ يا قَهّارُ اَسْئَلُكَ بِما
اَوْدَعْتَهُ عِزْرائِيلَ مِنْ اَسْمائِكَ الْقَهْرِيَّةِ فَانْفَعَلَتْ لَهُ النُّفُوسُ بِالْقَهْرِ اَنْ تُودِعَنِي
هٰذَا السِّرَّ فِي هٰذِهِ السّاعَةِ حَتّىٰ اُلَيِّنَ بِهِ كُلَّ صَعْبٍ وَاُذَلِّلَ بِهِ كُلَّ مَنِيعٍ بِقُوَّتِكَ يا
ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ و میخوانی این را در وقت سحر سه مرتبه اگر ممکن شود و در صبح سه
مرتبه و در شام سه مرتبه پس هرگاه سخت شود کار بر انکه این دعا را میخواند بگوید
بعد از خواندن ان سه مرتبه یا رَحْمٰنُ یا رَحِيمُ یا اَرْحَمَ الرّاحِمِينَ اَسْئَلُكَ اللُّطْفَ
بِما جَرَتْ بِهِ الْمَقادِيرُ

رؤیای دهم سیّد رضیّ الدّین علیّ بن طاوس در

کتاب فرج المهموم و علّامهٔ مجلسی در بحار نقل کردند از کتاب دلایل محمّد بن جریر طبری که گفت
خبر داد مرا محمّد بن هرون که او گفت خبر داد مرا ابو الحسین بن ابی البغل گفت در عهده گرفتم کاری را
از جانب ابی منصور بن صالحان و واقع شد میان ما و او مطلبی و باعث شد بر پنهان کردن
خود پس در جستجوی من برامد پس مدّتی پنهان و هراسان بودم انگاه قصد کردم رفتن بمقابر
قریش را یعنی مرقد منوّر حضرت کاظم علیه السّلام در شب جمعه و عزم کردم که شب را در
انجا بسر اوردم برای دعا و مسئلت و دران شب باران و باد بود پس خواهش کردم از ابی جعفر قیّم
که درهای روضهٔ منوّره را ببندد و سعی کند در اینکه ان موضع شریف خالی باشد که خلوت
کنم برای انچه میخواهم از دعا و مسئلت و ایمن باشم از دخول انسانی که ایمن نبودم از او و خائف
بودم از ملاقات او پس کرد و درها را بست و شب نصف شد و باد و باران انقدر امد که
قطع نمود تردّد خلق را از ان موضع و ماندم و دعا میکردم و زیارت مینمودم و نماز بجای
میاوردم و در اینحال بودم که ناگاه شنیدم صدای پائی از سمت مولایم حضرت امام موسی
و دیدم مردی را که زیارت میکند پس سلام کرد برادم و اولو العزم از پیغمبران و انگاه بر ائمّه
علیهم السّلام یک یک از ایشان تا رسید بحضرت صاحب الزّمان پس او را ذکر نکرد پس تعجّب
کردم از این عمل و گفتم شاید او را فراموش کرده و یا نمیشناسد یا این مذهبی است برای این
مرد و چون فارغ شد از زیارت خود دو رکعت نماز کرد و رو کرد بسوی مرقد منوّر مولای ما
حضرت امام محمّد تقی پس زیارت کرد مثل زیارت اوّل از سلام و دو رکعت نماز کرد و من از
او خائف بودم زیرا که او را نمیشناختم و دیدم که جوانی است کامل و در جوانی معتدل و از
رجال و بر بدنش جامهٔ سفید است و عمامه دارد که حنک گذاشته بود برای او بطرفی از ان
و ردائی بر کتف انداخته بود پس فرمود ای ابو الحسین بن ابی البغل کجائی تو از دعای فرج عرض
کردم کدام است ان دعا ای مولای من فرمود دو رکعت نماز میگذاری و میگوئی یا مَنْ اَظْهَرَ
الْجَمِيلَ وَسَتَرَ الْقَبِيحَ يا مَنْ لَمْ يُؤاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَلَمْ يَهْتِكِ السِّتْرَ وَالسَّرِيرَةَ يا عَظِيمَ الْمَنِّ يا كَرِيمَ
الصَّفْحِ يا حَسَنَ التَّجاوُزِ يا واسِعَ الْمَغْفِرَةِ يا باسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يا مُنْتَهىٰ كُلِّ نَجْوىٰ وَيا
غايَةَ كُلِّ شَكْوىٰ يا عَوْنَ كُلِّ مُسْتَعِينٍ يا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقاقِها يا رَبّاهُ ده مرتبه
يا غايَةَ رَغْبَتاهُ ده مرتبه اَسْئَلُكَ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْماءِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ
اِلّا ما كَشَفْتَ كَرْبِي وَنَفَّسْتَ هَمِّي وَفَرَّجْتَ غَمِّي وَاَصْلَحْتَ حالِي و دعا کن بعد ازین هر چه را که
خواستی و بطلب حاجت خود را انگاه میگذاری روی راست خود را بر زمین و بگو صد
مرتبه در سجود خود یا مُحَمَّدُ یا عَلِيُّ یا عَلِيُّ یا مُحَمَّدُ اِكْفِيانِي فَاِنَّكُما كافِيايَ وَانْصُرانِي فَاِنَّكُما
ناصِرايَ و میگذاری روی چپ خود را بر زمین و میگوئی صد مرتبه اَدْرِكْنِي و این را
بسیار مکرّر میکنی و میگوئی اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ تا اینکه نفس منقطع شود و بر میداری

سر خود را پس بدرستیکه خدا تعالی بکرم خود بر میاورد حاجت ترا انشاء الله و چون
من مشغول شدم بنماز و دعا بیرون رفت و چون فارغ شدم بیرون رفتم بنزد ابی جعفر قیم
که سؤال کنم از حال این مرد که چگونه داخل شد پس دیدم درها بحال خود بسته است پس
تعجب کردم ازین و گفتم شاید دری در اینجا باشد که من نمیدانم و خودم را بابی جعفر رساندم
و از او پرسیدم از حال آن مرد و کیفیت دخول او گفت درها مقفل است چنانکه می بینی و
من باز نکردم آنها را پس خبر دادم او را بآن قضیه پس گفت او مولای ما حضرت صاحب
الزمان است و بتحقیق که من مکرر مشاهده نموده ام آنحضرت را در مثل چنین شبی در وقت
خالی شدن روضهٔ مبارکه از مردم پس تأسف کردم از آنچه فوت شد از من و بیرون رفتم در
نزدیک صبح و رفتم بکرخ در موضعی که پنهان بودم در آن پس روز بچاشت نرسید که اصحاب
ابن صالحان جویای ملاقات من شدند و از اصدقاء من سؤال میکردند از حال من و با
ایشان بود امانی از وزیر و رقعهٔ بخط او که در آن بود هر خوبی پس حاضر شدم بنزد او با امینی از
اصدقاء من پس برخاست و مرا در آغوش گرفت بنحویکه معهود نبود از او پس گفت حالت ترا
بآنجا کشید که شکایت بکنی از من بسوی حضرت صاحب الزمان گفتم از من دعائی بود و سؤالی
از آنحضرت کردم گفت وای بر تو دیشب در خواب دیدم مولای خودم حضرت مهدی صاحب
الامر را یعنی شب جمعه که مرا امر فرمود بهر نیکی و درشتی کرد بمن از جهت تو بنحویکه ترسیدم
از او پس گفتم لا اله الا الله شهادت میدهم که ایشان حقند و منتهای حق دیدم شب
گذشته در بیداری مولای خود را و بمن فرمود چنین و چنان بکن و شرح کردم آنچه را که دیده
بودم در آن مشهد شریف پس تعجب کرد ازین و صادر شد از او بالنسبه بمن امور بزرگ
و نیکو درین باب و رسیدم از جانب او بمقصد یکه گمان آن را نداشتم از برکت حضرت
صاحب الزمان مؤلف میگوید این قضیه را در کتاب تحفة المهدیه ذکر کردم بمناسبت
دیدن ابو الحسین آنحضرت را در بیداری و از جهت دیدن وزیر ابن صالحان آنحضرت را
در خواب در اینجا نقل کردم هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ چنانکه گفتند

رؤیای یازدهم سید جلیل و عالم نبیل سید فضل الله راوندی در کتاب دعوات خود نقل
کرده از بعضی از صالحین که او گفت صعب شده بود بر من در بعض اوقات برخاستن از برای
نماز شب و این مرا محزون کرده بود پس شبی در خواب دیدم حضرت صاحب الزمان علیه
السلام را و بمن فرمود بر تو باد بآب کاسنی پس بدرستیکه خداوند آسان میکند بر تو این کار را
و بیدار شدن برای نماز شب آن شخص گفت پس من بسیار خوردم آب کاسنی را پس سهل شد
بر من برخاستن برای نماز شب از برکت تعلیم آن بزرگوار

رؤیای دوازدهم علامه مجلسی
در بحار فرموده که شیخ صالح محمد بن قارون ذکر کرده است که مردی در قریهٔ دقوسا که یکی

از قریه‌های کنار نهر فرات بزرگ ساکن بود و نام آن مرد نجم و لقبش اسود بود و او از اهل خیر
و صلاح بود و از برای او زن صالحه بود که او را فاطمه میگفتند و او نیز خیره و صالحه و از
برای ایشان یک پسر و یک دختر بود و اسم پسر علی و نام دختر زینب بود و آن مرد و زن هر
دو نابینا و کور شدند و مدتی بر اینحال کوری باقی ماندند و این در سال هفتصد و
دوازده بود پس در یکی از شبها زن دید که دستی بروی او کشیده شد و گوینده گفت
که خداوند کوری را از تو زایل گردانیده است و برخیز شوهر خود را خدمت کن و در خدمت
او کوتاهی مکن زن گفت پس من چشم گشودم و خانه را پر از نور دیدم دانستم که این حضرت
صاحب الزمان علیه السلام است و ظاهر را شفاء آن زن در خواب شد

رؤیای سیزدهم محقق نوری در کتاب دار السلام و نجم الثاقب نقل کرده از عالم صالح متقی
میرزا محمد باقر سلماسی خلف صاحب مقامات عالیه و مراتب سامیه آخوند ملا
زین العابدین سلماسی که جناب میرزا محمد علی قزوینی مردی بود زاهد و عابد و ثقه
و او را میل بسیاری بود بعلم جفر و حروف و بجهت تحصیل آن سفرها کرده و بیلاد دفته
بود و میان او و والدم رحمه الله صداقتی بود پس آمد بسامره در آن اوقات که مشغول
تعمیر و ساختن عمارت مشهد و قلعهٔ حضرت عسکریین علیهم السلام بودیم پس در نزد
ما منزل کرد و بود تا آنکه ما برگشتیم بوطن خود مان کاظمین و سه سال مهمان ما بود
پس روزی بمن گفت که سینه من تنگ شده و صبرم تمام گشته و بتو حاجتی دارم و پیغامی بنزد
والد معظم تو گفتم چیست گفت در آن ایام که در سامره بودم حضرت حجت قائم علیه
السلام را در خواب دیدم پس سؤال نمودم از آنحضرت که کشف کند برای من آن علمی را که
عمر خودم را در آن صرف کردم پس فرمود که آن نزد مصاحب تست و اشاره فرمود بوالد
مکرم تو پس عرض کردم که او سر خود را از من پوشیده میدارد فرمود چنین نیست از او
مطالبه کن از تو منع نخواهد کرد پس از خواب بیدار شدم و برخاستم که بنزد والد تو
بروم پس دیدم که رو بمن میاید در طرفی از صحن مقدس چون مرا دید قبل از آنکه سخن
بگویم فرمود چرا شکایت کردی از من در نزد حضرت حجت علیه السلام کی از
من سؤال کردی چیزی را که در نزد من بود و من بخل کردم پس خجل شدم و سر بزیر انداختم
و حال سه سال است که من ملازم و مصاحب او شده ام نه او حرفی ازین علم بمن فرموده
و نه مرا قدرت بر سؤال است و تا حال باحدی ابراز نکرده ام و اگر تو بتوانی این کرب را
از من کشف کن پس از صبر او تعجب کردم و بنزد والد مکرم رفتم و آنچه شنیدم باو عرض
کردم و از او پرسیدم که از کجا دانستی که او از تو در نزد آنحضرت شکایت کرده فرموده که
آنحضرت در خواب بمن فرمود و خواب را نقل نکرد

رؤیای چهاردهم حدث ما

صاحب وسایل شیخ حرّ عاملی در کتاب اثبات الهداة فرموده که بتحقیق خبر دادند مرا جماعتی
از ثقات اصحاب ما که ایشان دیدند صاحب الامر علیه السّلام را در بیداری و مشاهده
نمودند از انحضرت معجزات متعدّده را و خبر داد ایشان را بغیبها و دعا کرد از برای ایشان
دعائی که مستجاب شده بود و نجات داد ایشان را از خطرهای هلاک کننده و فرموده روزی
ما نشسته بودیم در بلاد خودمان در قریهٔ مشغره در یکی از عیدها و ما جماعتی بودیم از طلاب
علم و صلحا پس من گفتم با ایشان که کاش میدانستم که در عید اینده کدام یکی ازین جماعت زنده
است و کدام مرده پس مردی که نام او شیخ محمّد بود و شریک ما بود در درس گفت من میدانم
که در عید دیگر زنده ام و عید دیگر و عید دیگر تا بیست و شش سال و ظاهر شد از او که جازم
است درین دعوی و مزاح نمیکند پس باو گفتم که تو علم غیب میدانی گفت نه ولکن من دیدم
حضرت مهدی صاحب الزّمان علیه السّلام را در خواب و من مریض بودم بمرض سخت و میترسیدم
که بمیرم در حالیکه نیست برای من عمل صالحی که ملاقات نمایم خداوند را بآن عمل پس بمن فرمود
انحضرت که نترس زیرا که خداوند شفا میدهد ترا ازین مرض و نمی میری درین مرض بلکه
زندگانی خواهی کرد بیست و شش سال انگاه عطا فرمود بمن جامی که در دستش بود پس
نوشیدم از ان جام و مرض از من دفع شد و شفا حاصل گردید و من میدانم که این کار شیطان
نیست پس چون شنیدم سخن ان مرد را تاریخ ان را نوشتم و ان در سال هزار و چهل و نه بود
و مدّتی بر ان گذشت و من انتقال کردم بسوی مشهد مقدّس در سنهٔ هزار و هفتاد و دو
پس چون سال اخر شد در دلم افتاد که مدّت گذشت پس رجوع کردم بآن تاریخ و حساب
کردم پس دیدم که گذشت از ان زمان بیست و شش سال پس گفتم که سزاوار است که ان مرد
مرده باشد پس مدّت یکماه نگذشت یا دو ماه که مکتوبی از برادرم رسید و او در ان بلاد
بود و خبر داد مرا که ان مرد وفات کرد و حساب ان راست امد **رؤیای پانزدهم** وایضا
شیخ جلیل مذکور در کتاب مزبور فرموده که من در زمان کودکی که ده سال داشتم بمرض
سختی مبتلا شدم بنحویکه اهل و اقارب من جمع شدند و گریه میکردند و مهیّا شدند
برای عزاداری من و یقین کردند که من خواهم مرد در ان شب پس در ان شب دیدم حضرت
پیغمبر و دوازده امام را علیه و اله السّلام و من در میان خواب و بیداری بودم پس سلام
کردم بر ایشان و با یک یک مصافحه کردم و میان من و حضرت صادق علیه السّلام سخنی
گذشت که در خاطرم نماند جز انکه انحضرت بر من دعا کرد پس سلام کردم بحضرت صاحب الامر
علیه السّلام و با انحضرت مصافحه کردم و گریستم و عرض کردم ای مولای من میترسم که
بمیرم درین مرض و مقصود خود را از علم و عمل بدست نیاوردم پس فرمود که نترس زیرا
که تو نخواهی مرد درین مرض بلکه خداوند ترا شفا میدهد و عمر خواهی کرد عمر طولانی

پس

پس انگاه قدحی بدست من داد که در دست مبارکش بود پس از ان اشامیدم و در همان
حال عافیت یافتم و مرض بالکلیّه از من زایل شد و برخاستم از جای خود و اهل و اقارب
من تعجّب کردند و ایشان را خبر نکردم بآنچه دیده بودم مگر بعد از چند روز مؤلف میگوید
که صاحب الوسایل محمّد بن حسن حرّ عاملی چنانکه انحضرت فرموده بود عمر طولانی کرد و قریب
بهشتاد سال عمر نمود و از برای او کتب بسیار است و در این کتاب اثبات هداة که دو مجلّد
است زیاد تر از بیست هزار احادیث در فضایل و مناقب ائمّه علیهم السّلام از کتب عامّه و خاصّه
جمع کرده و امامت انحضرات را اثبات نموده است و احوالات او و اسامی کتب او در کتاب امل
الامل که تألیف او است و در کتاب لؤلؤة البحرین که تألیف محقّق بحرانی است مرقوم است و قبر او در
مشهد مقدّس حضرت امام رضا است در سرداب مدرسهٔ میرزا جعفر در صحن عتیق شاه عبّاسی
اعلی الله مقامه **رؤیای شانزدهم** محقّق نوری اعلی الله درجاته در دار السّلام و نجم الثّاقب
نقل کرده از عالم خبیر و فاضل بصیر محمّد تقی مجلسی رفع الله مکانه که فرموده در جلد چهارم شرح
من لا یحضره الفقیه که من در اوایل بلوغ طالب بودم مرضات خداوند را و ساعی بودم در طلب
رضای او و مرا از ذکر حضرتش قراری نبود تا انکه دیدم در میان خواب و بیداری که حضرت
صاحب الزّمان ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهان است قریب بدر طنابی که الان
مدرس من است پس سلام کردم بر انحضرت و قصد کردم که پای مبارکش را ببوسم پس نگذاشت
و مرا گرفت پس بوسیدم دست مبارکش را و از انحضرت پرسیدم مسائلی را که مشکل شده بود بر
من که یکی از انها این بود که من وسوسه داشتم در نماز خود و میگفتم که انها نیست بنحویکه
از من خواسته اند و من مشغول بودم بقضا و میسّر نبود برای من نماز شب و سؤال کردم از
اوستاد خود شیخ بهائی رحمه الله از حکم این فرمود بجای بجای اور یک نماز ظهر و عصر و مغرب
بقصد نماز شب و من چنین میکردم پس سؤال کردم از حضرت حجّت عصر علیه السّلام که
من نماز بکنم فرمود نماز بکن و بجای نیاور مانند ان نماز مصنوعی که میکردی و غیر اینها از
مسائل که در خاطرم نماند انگاه گفتم ای مولای من میسّر نمیشود برای من که برسم بخدمت
حضرت تو در هر وقتی پس عطا کن بمن کتابی که همیشه عمل کنم بر ان فرمود که من عطا کردم بجهت
تو کتابی بمولا محمّد تاج و من در خواب اورا میشناختم پس فرمود برو بگیر ان کتاب را از او پس
بیرون رفتم از در مسجد یکه مقابل روی انحضرت بود بسمت دار بطیخ که محلّه ایست از
اصفهان پس چون رسیدم بآن شخص و مرا دید گفت ترا صاحب الزّمان علیه السّلام بنزد
من فرستاده گفتم بلی پس بیرون اورد از بغل خود کتاب کهنه چون باز کردم ان را ظاهر شد
برای من که ان کتاب دعا است پس بوسیدم ان را و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از نزد او
و متوجّه شدم بسوی صاحب الامر علیه السّلام که بیدار شدم و ان کتاب با من نبود پس شروع

کردم

کردم در تضرّع وگریه وناله بجهت فوت آن کتاب تا طلوع صبح پس چون از نماز فارغ شدم و
در دلم چنین افتاده بود که مولا محمّد همان شیخ بهائی است ونامیدن آنحضرت اورا تاج
بجهت اشتهار اوست در میان علماء وچون بمدرس او رفتم که در جوار مسجد جامع بود
دیدم اورا که مشغول است بمقابلهٔ صحیفهٔ کامله وخواننده سیّد صالح امیر ذو الفقار گلپایگانی
بود پس ساعتی نشستم تا فارغ شد از آنکار وظاهرًا که کلام ایشان در سند صحیفه بود لکن
بجهت غمی که بر من مستولی بود سخن ایشان را نفهمیدم ومن گریه میکردم پس رفتم نزد شیخ و
خواب خود را باو گفتم وگریه میکردم بجهت فوت کتاب پس شیخ گفت بشارت باد ترا بعلوم
شرعی خداوندی ومعارف یقینی وتمام آنچه همیشه میخواستی ومیل بر زهادت وعبادت میدا
پس قلبم ساکن نشد وبیرون رفتم با گریه وتفکّر تا آنکه در دلم افتاد که بروم بآن طرفی که در
خواب بآنجا رفتم پس چون رسیدم بمحلّهٔ دار بطیخ دیدم مرد صالحی را که اسم او آقا حسن بود
وملقّب بتاج پس چون رسیدم باو وسلام کردم گفت یا فلان کتب وقفیّه در نزد من است
که هر طلبه که از آن میگیرد بشروط آن عمل نمیکند وتو عمل میکنی بآن بیا ونظر کن باین کتب
وهر چه را که محتاجی بآن بگیر پس باو رفتم در کتابخانهٔ او پس اوّل کتابی که بمن داد کتابی بود که
در خواب دیده بودم پس شروع کردم بگریه وناله وگفتم که مرا کفایت میکند ودر خاطر ندارم
که خواب را برای او گفتم یا نه وآمدم بنزد بنزد شیخ وشروع کردم در مقابله با نسخهٔ او
که جدّ پدر او نوشته بود از نسخهٔ شهید وشهید نسخهٔ خود را نوشته بود از نسخهٔ ابن سکون
وعمید الرؤساء ومقابله کرده بود با نسخهٔ ابن ادریس بدون واسطه یا بیك واسطه ونسخه
که حضرت صاحب الامر علیه السّلام بمن عطا فرموده بود از خطّ شهید اوّل نوشته شده بود
ونهایت موافقت داشت بآن نسخه حتّی در نسخه‌ها که در حاشیهٔ آن نوشته شده بود و
بعد از آنکه فارغ شدم از مقابله شروع کردند مردم در مقابله در نزد من وببرکت عطای
حضرت حجّت عصر عجّل الله فرجه گردید صحیفهٔ کامله در بلاد مانند آفتاب طالع در هر
خانه وخصوصًا اصفهان زیرا که اکثر مردم صحیفه‌های متعدّده دارند واکثر ایشان
صلحا واهل دعا شدند وبسیاری از ایشان مستجاب الدعوه واین آثار معجزه ایست از
حضرت صاحب الامر علیه السّلام وآنچه خداوند عطا فرمود بمن بسبب صحیفه از احصا
نمیتوانم بکنم وعلامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه در بحار صورت اجازهٔ از والد خود از برای
صحیفهٔ کامله ذکر کرده وفرموده که من روایت میکنم صحیفهٔ کامله را که ملقّب است بزبور
آل محمّد علیهم السّلام وانجیل اهل بیت ودعای کامل باسانید بسیار است وطریقهای
مختلفه یکی از آنها آنست که من روایت میکنم اورا بنحو مناوله از مولای ما حضرت
صاحب الزمان وخلیفهٔ رحمن صلوات الله علیه در خواب طولانی تا آخر آنچه ذکر شد

رؤیای هفدهم ایضًا نقل کرده از ثقهٔ عدل امین آقا محمّد که زیاده از چهل سال متولّی
امر شمعهای حرم عسکریین علیهما السّلام وسرداب مقدّس بوده است که او گفت مردی از اهل سنّت
سامره که اورا مصطفی محمود میگفتند در قطار خدّام بود وشغلی جز آزردن زوّار وگرفتن
مال ایشان بهر حیله ومکر نداشت وغالب اوقات در سرداب مقدّس بود در آن
صفّهٔ کوچك که پشت شباك ناصر عبّاسی است واغلب زیارات مأثوره را حفظ داشت
وهر کس داخل میشد در آن مکان شریف وشروع میکرد بزیارت کردن آن خبیث اورا
از حالت زیارت وحضور قلب می انداخت وپیوسته خواننده را ملتفت میکرد باغلاطیکه
غالب عوام از آنها خالی نیست پس شبی در خواب حضرت حجّت علیه السّلام را دید
که باو میفرمایند که تا کی زوّار مرا میآزاری ونمیگذاری زیارت بخوانند ترا چه مداخله
در این کار بگذار ایشان را وآنچه میگویند پس بیدار شد در حالتیکه هر دو گوشش را
خداوند کر نموده بود پس از آن دیگر چیزی نشنید وزوّار از او آسوده شدند وچنین
بود تا آنکه مرد

رؤیای هجدهم ونیز در آن دو کتاب نقل کرده از سیّد جلیل فضل الله
راوندی در کتاب دعوات خود واو نیز از ابو الوفاء شیرازی که گفت من اسیر بودم در حبس
ابی علی الیاس با ضیق حال پس چنین معلوم شد بمن که او قصد قتل مرا کرده پس شکایت
کردم بسوی خداوند تبارك وتعالی وشفیع قرار دادم مولای خود امام زین العابدین را
پس خواب مرا ربود در خواب دیدم حضرت رسول خدا را وفرمود بمن که متوسّل نشو بمن
ونه بدختر من ونه بدو پسر من از برای چیزی از متاع دنیا بلکه از برای آخرت وآنچه را
اراده داری از فضل خداوند واما برادرم ابو الحسن علیه السّلام پس او انتقام میکشد از کسی که ظلم
کرده ترا عرض کردم یا رسول الله آیا نبود که فاطمه را ظلم کردند پس صبر کرد ومیراث ترا
غصب نمودند پس صبر کرد پس چگونه انتقام میکشد از کسیکه مرا ظلم کرده پس آنحضرت
نظر کرد بمن از روی تعجّب وفرمود آن عهدی بود که باو کرده بودم وامری بود که باو گفته
بودم وجایز نبود برای او مگر بپا داشتن آن وبتحقیق که ادا کرد حق را والآن پس وای
بر کسیکه متعرّض شود دوستان اورا واما علی بن الحسین علیه السّلام پس از برای نجات از سلاطین
وشرور شیاطین واما محمّد بن علی وجعفر بن محمّد علیهما السّلام پس از برای آخرت وآنچه بخواهی از طاعت
ورضوان خداوند واما موسی بن جعفر علیه السّلام پس بخواه باو عافیت وسلامتی از امراض واما
علی بن موسی الرّضا پس بطلب باو سلامتی را در سفرها در بحر وبرّ واما محمّد بن علی علیه السّلام پس
بطلب باو نزول رزق را از خداوند واما علی بن محمّد پس از برای قضای نوافل ونیکی
اخوان وآنچه بخواهی از طاعت خداوند واما حسن بن علی علیه السّلام پس از برای آخرت و
اما حجّت بن الحسن علیه السّلام پس هرگاه رسید شمشیر بمحلّ ذبح تو واشاره کرده بگلوی خود پس

استغاثه بکن باو پس بد رستیکه او در سیابه ترا و فریاد رس است و پناه است از برای هر کس که استغاثه کند پس بگو یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک پس من در خواب گفتم یا مولای یا صاحب الزمان انا مستغیث بک پس در انیحال دیدم شخصی را که از اسمان فرود امد و در زیر پای او اسبی است و در دست او حربه ایست از نور پس عرض نمودم ای مولای من دفع کن از من شر انکسی را مرا اذیت میکند پس فرمود کار ترا انجام دادم و چون صبح کردم الیاس مرا خواست و گفت بکه استغاثه کردی گفتم بانکسی که فریاد رس در ماندگان است

رؤیای نوزدهم سید عالم فاضل جلیل سید ابن طاوس در کتاب غیاث سلطان الوری فرموده و از جمله رؤیا ها که در مواسعه وارد شده یعنی وسعت داشتن وقت نماز قضا و ضیق نبودن وقت ان از ائمه صادقین علیهم السلام که شیطان بایشان شبیه نمیشود و هر چند یکه این رؤیا از ان ادله نیست که بان حجت اورده شود ولکن ان از طرایف است و ان اینست که من یافتم بخط خازن ابی الحسن رحمه الله و بود مرد عادل و محل اتفاق مردم در عداله و بمن رسید که جد من ورام در عقب سر او نماز کرد و باو اقتداء نمود و این لفظ او است که دیدم در خواب خود دو شب شانزدهم جمادی الاخری حضرت امیر المؤمنین و حضرت حجت عصر را علیهم السلام و در بر حضرت امیر المؤمنین لباس درشت بود و لباس حضرت حجت ازان نرم بود پس عرض کردم یا امیر المؤمنین چه میفرمائی در ضیق بودن وقت و نماز قضا پس فرمود سؤال بکن از حضرت صاحب الامر و حضرت امیر المؤمنین رفت و باقی ماندم من در نزد حضرت حجت علیه السلام پس در خدمت انحضرت نشستم پس عرض کردم چه میفرمائید پس فرمود کلامیکه من فهمیدم که نماز خوانده میشود عرض کردم و بعضی از مردم در روزگار میکنند و خود را بزحمت میندازد و برای او مضایقه مهیا نمیشود یعنی قادر نیست که نماز قضا را اول بکند و بعد نماز ادا بخواند پس انحضرت فرمود نماز بکنند قبل از اخر وقت یعنی لازم نیست نماز را بتاخیر اندازد و نماز را هر وقت خواست میکند هر چندیکه نماز قضا داشته باشد پس عرض کردم ابن ادریس منع میکند مردم را از نماز کردن قبل از اخر وقت پس التفات نمود که ناگاه ابن ادریس علیه الرحمه در یک سمتی ایستاده پس او را انحضرت ندا کرد که یا ابن ادریس پس ابن ادریس بخدمت انحضرت امد و حضرت حجت باو فرمود چرا مردمان را منع میکنی از نماز پیش از اخر وقت ایا این را از صاحب شرع شنیدهٔ پس او ساکت شد و جواب عرض نکرد پس من از خواب بیدار شدم

رؤیای بیستم و نیز سید اجل و عالم اکمل سید ابن طاوس در ان کتاب فرموده که دیدم بخط ابو الحسن خازن که لفظ ان اینست که دیدم حضرت حجت عجل الله فرجه را در شب ششم شوال در سال پانصد و نود که گویا انحضرت در بعضی از خانه ها ما در مشهد امیر المؤمنین در

یک سکوی نشسته و ان سکو در هیئت خوبی است که ان را همچنان ندیده بودم و در نزد انحضرت یک صبی است و در پیش روی انحضرت یک شاخه خشکیده از درخت خرما است و در زیر ان شاخه قدری از قصب است پس من بخدمت انحضرت شرفیاب شدم پس وقتیکه مرا دید برخاست و ان شاخه خرما را برداشت پس دیدم ان شاخه خشک پر شد از رطب زنگارنگ و من ان را معجزه اعتقاد کردم و عرض کردم تو امام منی و دعوی کردم با او و او نیز دعوی کرد بمن و من در خدمت انحضرت نشستم و از ان رطب خوردم و باو شکایت کردم از صعوبت وقت بر ما و جوابی بمن داد که ان را بعد از بیداری فراموش کردم و بعد از ان برخاستم از ان محل بجای دیگر پس عرض کردم ای مولای من بدرستی که ورام و ابن ادریس مردم را منع میکنند از نماز کردن پیش از اخر وقت فرمود مردم نماز بکنند پیش از اخر وقت و بعد از ان فرمود ایشان تفریط میکنند در نماز و عرض کردم باو که ایشان میگویند بمردمان که نماز نکنید پیش از اخر وقت پس مردم میگویند که ما قادر بر این نیستیم پس انحضرت اعاده فرمود فرمایش اول را که مردم نماز بکنند پیش از اخر وقت و بعد از ان فقها را ذکر کرد بکلامی که دلالت داشت بر اینکه انحضرت بایشان عتاب میکند و بعد از ان بمن اذن داد که وضو بگیرم و با او نماز بخوانم پس رفتم پی اب برای وضو پس در اثر این بیدار شدم مؤلف میگوید که حاصل این دو رؤیا اینست که از انحضرت ابو الحسن خازن در خواب سؤال نموده از اداء کردن نمازهای شبانه روزی در اول وقت انها از برای کسانیکه نماز قضا در ذمه دارند پس انحضرت در جواب فرموده که عیب ندارد و مردم نماز بکنند پیش از اخر وقت و لازم نیست که نماز را بتاخیر بیندازد کسیکه نماز قضا بر ذمه او دارد و این مسئله در میان علماء اعلام اعلی الله لهم المقام محل گفتگو است که ایا جایز است ادا کردن نماز یومیه را در اول وقت ان بر کسیکه در ذمه او نماز قضا است یا نه و جمعی قائل شدند بعدم جواز ان مثل ابن ادریس و ورام بن ابی فراس و دیگران و جمعی قائل شدند بجواز ان و در این خصوص رساله های متعدده نوشته و ادله از طرفین نقل کرده اند و بنظر احقر این مسئله از واضحات فقهیه است و در جواز ان اشکال نیست و احادیث جواز با کثرت و صحت انها صریح است در این و احادیث منع با قلت و عدم صراحت انها در عدم جواز محمول است بر استحباب مقدم داشتن قضا بر نماز اداء در وسعت وقت و در اینجا مقام ذکر ادله نیست والا کشف نقاب و دفع حجاب میکردم در این باب

رؤیای بیست و یکم و ایضا سید جلیل و فاضل نبیل در ان کتاب فرموده که دیدم بخط ابو الحسن خازن اینکه لفظ ان اینست که من استعمال میکردم اب کر را در حمام در مدت طولانی پس در بعضی از اوقات بر من شبهه وارد

شد تا انکه ترك کردم استعمال اب کر را در چند وقت پس حضرت حجت عصر علیه السلام را در
خواب دیدم در مکانی بلند نشسته و از برای ان مکان شرفات و کنگره هائی داشت و در
سر مبارك مثل اکلیل و تاج داشته پس جاری فرمود حدیثی در معنی کر که در خاطرم نماند
بعد از بیدار شدن پس بطرف من التفات کرد و فرمود که ایا جبرئیل بتو گفته است که کر نجس
است و یا انکه بتو گفته که کر را استعمال مکن برگرد بسوی استعمال کر پس از خواب بیدار شدم
بعد از شنیدن فرمایش انحضرت علیه السلام مؤلف میگوید مسئله کر و قدر ان و مساحت
ان در کلمات علماء بسیار محل نزاع و اختلاف شده و این ناشی شده است از فهم اختلاف
در بین احادیث وارده در کر و جمعی رساله مخصوصا در خصوص بیان مقدار کر نوشته اند
و حقیر تحقیق این مسئله را و مقدار آن را بحسب مساحت و وزن در کتاب اربعین که موسوم
است بدرة البیضاء بیان کرده بر وجهیکه اختلاف از میان اخبار کر برداشته شده و ابدا
منافاتی در بین انها نمانده و در واقع ان راجع بقول سید بن طاوس است

رؤیای بیست و دوم و نیز سید معظم مذکور اعلی الله درجاته در کتاب فرج الهموم فرموده
که بتحقیق درك کردم در زمان خود جماعتی را که ذکر میکردند که ایشان مشاهده کردند حضرت
حجت عصر عجل الله فرجه را و در میان انها بود کسانیکه حامل شده بودند از جانب انحضرت
رقعه ها و عرایض را که عرض شده بود بر انحضرت و از این جمله است خبریکه صدق ان را
دانستم و ان چنان است که خبر داد مرا کسیکه اذن نداده است که نام او را ببرم پس ذکر نمود
که او از خداوند مسئلت کرده بود که بر او تفضل فرماید بمشاهده نمودن حضرت مهدی
علیه السلام را پس در خواب دید که او مشاهده خواهد کرد انحضرت را در وقتیکه او را
اشاره نمودند بان وقت گفت چون ان وقت رسید او در مشهد مطهر مولای ما موسی بن
جعفر بود پس شنید اوازی را که شناخته بود ان را پیش از ان وقت و او مشغول بود بزیارت
مولای ما حضرت جواد علیه السلام پس سائل مذکور خود را نگاه داشت از مزاحمت
کردن انحضرت و داخل شد در حرم منور و ایستاد در نزد پاهای ضریح مطهر مولای ما
حضرت امام موسی کاظم پس بیرون امد انکه معتقد بود که او است حضرت مهدی علیه
السلام و با او بود رفیقی و این شخص مشاهده نمود انحضرت را و تکلم نکرد با او از جهت وجوب
ادب در حضور انحضرت مؤلف میگوید این قضیه را در تحفة المهدیه ذکر کرده ام
از جهت دیدن شخص مذکور انحضرت را در بیداری در حرم منور کاظمین و در اینجا نیز
ذکر کردم بجهت دیدن ان شخص در خواب که او در فلان وقت انحضرت را خواهد دید
و او هر چند یکه انحضرت را در خواب ندید ولکن در خواب با او گفتگو شد که انحضرت را
خواهی دید و اخر چنان گردید رؤیای بیست و سیم انکه مرحوم صدوق اعلی الله مقامه

در اول کتاب کمال الدین فرموده که سؤال کرد از من شیخ نجم الدین محمد بن حسن بن صلت قمی
که تصنیف بکنم در خصوص غیبت حضرت حجت عصر عجل الله فرجه یك کتابی پس اجابت کردم
التماس او را و وعده نمودم باو که جمع نمایم در این معنی یك کتابی را اگر خداوند اسان نماید
بر من عود کردن را بسوی مستقر خودم در ری پس شبی در این فکر بودم که اهل و اولاد و
برادران من در جای دیگرند و خودم در غربت مانده ام که ناگاه خواب بمن غالب گردید
پس در خواب دیدم که من در مکه معظمه طواف میکنم در شوط هفتم در نزد حجر اسود و ان را
در اغوش میگیرم و میبوسم و میگویم أَمانَتی أَدَّیْتُها وَمیثاقی تَعاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لی بِالْمُوافاةِ
یعنی امانت خود را ادا کردم بر تو و میثاق خودم را با تو معاهده کردم تا انکه تو شهادت بدهی
بر وفا کردن من در روز قیامت پس دیدم مولای خود حضرت حجت قائم علیه السلام را که در
در خانه کعبه ایستاده پس بنزد انحضرت رفتم در حالتیکه قلب من مشغول و فکرم در انجا بود
که در اول شب بودم پس انحضرت دانست انچه را که در قلب من و فکر من بود پس سلام کردم باو
و او رد سلام مرا نمود و بمن فرمود که چرا تصنیف نمیکنی یك کتابی در خصوص غیبت من تا انکه
بر همّ تو کفایت بکند عرض کردم یابن رسول الله در غیبت تصنیف کردم بعضی اشیا را فرمود
انها بر این سبیل نیست که ترا امر میکنم بر ان و ترا امر میکنم که الان تصنیف بکنی یك کتابی در
غیبت و ذکر بکنی در ان کتاب غایب شدن انبیا را پس انحضرت تشریف بردند و من از خواب
بیدار شدم با فزع و بکا کردم بدعا و گریه و شکوی تا بطلوع صبح پس وقتیکه صبح کردم شروع نمودم
بتالیف این کتاب از جهت امتثال امر انحضرت

رؤیای بیست و چهارم انست که صاحب
کرامات جلیله و مقامات عالیه سید بن طاوس در اخر کتاب کشف المحجة که از تصنیف
کرده از برای پسرش فرموده که انچه را که من وارد نمودم و در این کتاب نوشتم بعون خداوند
عالم و بعد از اتمام این کتاب را عرض کردم و نشان دادم بر قبول واهب او و نائب خداوند
در مرتبه نبوت و رسالت یعنی حضرت حجت عصر علیه السلام پس جواب انحضرت وارد گردید
در خواب با انچه ان جواب مقتضی حصول قبول و انعام انحضرت بود و وصیت بر امر تو بود و
وعده بود بر بر تو و ارتفاع قدر تو تمام شد و محقق نزدی اعلی الله مقامه در دار السلام بعد
از نقل این کلام فرموده میگویم این کتاب از انچیزهائی است که سزاوار است که نوشته شود با
نور بر حدقهای چشمها نه با مرکب بر ورقها پس بدرستیکه در ان کتاب با کوچکی حجم ان فواید عظیمه
و مطالب جلیله است در کیفیت تحصیل اعتقاد جازم راسخ در قلب بر وجود صانع تعالی
جل جلاله و بر رسول او و بر حجتهای او و در کیفیت سلوك بسوی خداوند بطریق مستقیم
که همه ان استخراج شده از اثار نبویه و اقتباس گردیده از مشکات علویه که هیچ کتاب بر
انها شامل نیست و هیچ خطاب بر انها حامل نیست و با وجود تصدیق حضرت حجت علیه

السلام آن را که با تصدیق او هر راه واضح میگردد عجّل الله تعالی فرجه تمام شد مؤلّف میگوید سید جلیل و عالم نبیل در همان کتاب فرموده که وصیّت میکنم ترا ای فرزند من محمّد و برادرت و هر که بر این کتاب من واقف شود براستی در معامله با خدا وند عالم و رسول او و حفظ وصیّت ایشان با آنچه بشارت دادند بر مردم از ظهور مولای ما حضرت مهدی صاحب الزمان ع پس بدرستیکه من یافتم قول و فعل بسیاری از مردم را در امر آنحضرت که مخالف با عقیده از چند راه از آنجمله که من یافته ام که اگر از کسی برود که اعتقاد دارد امامت آنحضرت را بندهٔ یا اسبی یا درهمی یا دیناری متعلّق میشود خاطر او و ظاهر او از برای طلب آنچیز مفقود و بذل مینماید در تحصیل آن غایت جد و جهد خود را و ندیدم که از برای متأخّر بودن این محتشم عظیم الشأن از اصلاح اسلام و ایمان و قطع دابر کفّار و اهل عدوان تعلّق خاطرش مثل تعلّق خاطرش باشد باین اشیاء محقّره پس چگونه اعتقاد دارد کسیکه باین صفات است اینکه او عارف است بحق خداوند و حق رسول او و اعتقاد دارد امامت او را بر آن نحویکه دعوی میکند موالات زیاده از اندازه را برای شرایف معالی آنحضرت و از آنجمله یافتم کسی را که ذکر میکند که او معتقد است وجوب ریاست و ضرورت ظهور و انفاذ احکام امامت آنحضرت را اگر نیکی کند باو بعضی از آنهائیکه مدّعی است که او دشمن امام او است از سلاطین و حکّام و ظلّام و احسان او باو تمام شود متعلّق میشود خاطر او ببقای این سلطان مشار الیه و شاغل میشود او را این تعلّق از طلب حضرت مهدی علیه السلام و از آنچه واجب است بر او از تمنّی و آرزوی عزل آن سلطان و والی و حاکم که بر او انعام کرده و از آنجمله اینکه من یافتم کسی را که ادّعا میکند وجوب رهبری آنحضرت و مکدّر بودن را از جهت مکدّر و غمگین بودن آنحضرت و میگوید که اعتقاد دارم که تمام آنچه در دنیا است از حضرت صاحب الزمان گرفته شده و املاک و سلطنت آنحضرت را پادشاهان و حکام و سایر مردم غصب کرده اند و با اینحال نمی بینیم او را که متأثّر شود برای این غارت و غصب مثل تأثّر او اگر بگیرد سلطان از او درهمی و یا دیناری و یا ملکی و یا عقاری پس این کجا جمع میشود با وفاء و معرفت خداوند و رسول او و معرفت اوصیاء علیهم السلام تا آخر کلام آن بزرگوار که از این نحو است و اینها اشاره است بر مضمون احادیث بسیار که آنحضرت را غریب و وحید و مظلوم و حقّش غصب شده و از سلطنتش باز مانده و از ریاستش رانده شده و مردمان ظالمان حق او را منکر گردیده فرموده اند در آن اخبار بسیار و جمله از آنها را در تحفة المهدیّه در خصایص آنحضرت ذکر کرده ام رؤیای بیست و پنجم آنکه عالم صالح متّقی ملّا محمّد تقی مجلسی در شرح من لا یحضره الفقیه در سند زیارت جامعهٔ کبیرهٔ معروفه فرموده

زیارت جامعه از برای جمیع ائمّه علیهم السلام در مشهد مقدّس هر یکی و شخص زیارت میکند جمیع ایشان را و قصد میکند امام حاضر و دو دیگر را و اگر قصد کند در هر مرتبه یکی از ایشان را با ترتیب و باقی را بتبع هر آینه احسن میشود چنانکه خودم این نحو میکردم و دیدم در رؤیای حقّه تقریر کردن و تحسین فرمودن حضرت امام رضا علیه السلام را باین نحو زیارت کردن و زمانیکه خداوند توفیق داد بمن بزیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و شروع نمودم در اطراف روضهٔ مطهّرهٔ آنحضرت بر مجاهدات و گشود خداوند بر من از برکت آنحضرت درهای مکاشفات را که صاحبان عقول ضعیفه بر آنها متحمّل نمیشوند در این عالم دیدم و اگر بخواهم میگویم در بین خواب و بیداری در حالتیکه در رواق عمران نشسته بودم پس خودم را در سامره دیدم و مشهد مقدّس آن را در نهایت بلندی و زینت مشاهده کردم و دیدم که بر روی قبر آن دو بزرگوار یک لباس سبزی است از لباس جنّت زیرا که مثل آن را در دنیا ندیده بودم و دیدم مولای خودم حضرت صاحب الامر را که پشت بر قبر پدر و جدّش نشسته و رو بسمت درِ حرم منوّر پس وقتیکه آن حضرت را دیدم شروع کردم بخواندن زیارت جامعه کبیره با صوت بلند مثل مدّاحین وقتیکه زیارت را تمام کردم آنحضرت فرمود چه خوب زیارت است عرض کردم ای مولای من زیارت جدّت و اشاره نمودم بقبر شریف پدر و جدّش فرمود بلی داخل بشو پس داخل شدم و در نزد درِ حرم ایستادم فرمود نزدیک بیا عرض کردم ای مولای من میترسم ترک ادب بکنم و از جهت آن کافر شوم فرمود عیب ندارد زمانیکه با اذن ما بوده باشد پس اندکی نزدیک رفتم و ترسان و لرزان بودم پس فرمود نزدیک بیا نزدیک بیا پس نزد آنحضرت رفتم فرمود بنشین عرض کردم میترسم فرمود نترس پس مثل جلسهٔ عبد ذلیل در حضور مولای جلیل نشستم فرمود استراحت کن و مربّع بنشین بدرستیکه رنج کشیده و با پای برهنه آمده و حاصل اینست که از آنحضرت نسبت باین عبد خود واقع شد لطفهای بزرگ و گفتگوهای لطیف که ممکن نیست تعداد آن و اکثر آنها را فراموش کردم و بعد از این از رؤیا بیدار شدم و حاصل شد در همان روز اسباب زیارت سامره بعد از آنکه راه مسدود بود در مدّت طولانی و بعد از آنکه مانعهای بسیار اتّفاق افتاده بود همهٔ آنها بفضل خداوند برطرف شد و زیارت میسّر گردید پیاده و با پای برهنه چنانکه آنحضرت فرموده بود و شبهای آن ایّام در روضهٔ مطهّره بودم و زیارت میکردم باین زیارت جامعه آن بزرگواران را و ظاهر شد در راه و در روضه کرامات عجیبه بلکه معجزات غریبه که ذکر آنها طول دارد و حاصل اینست که از برای من شکّ نیست در اینکه این زیارت از حضرت امام علی نقی علیه السلام است از

جهت تقریر حضرت صاحب الزمان ع و اینکه آن اکمل و احسن زیارات است و بلکه من بعد
از این رؤیا در اکثر اوقات تمام ائمه را با آن زیارت میکردم و در عتبات عالیات زیارت
نکردم ائمه علیهم السلام را مگر با این زیارت جامعهٔ کبیره

رؤیای بیست و ششم در کتاب
حبل المتین نقل کرده از مولا محمد تقی از اقربای مولا محمد طاهر کلیددار حرم حضرت امیر المؤمنین ع
گفته که شیخ ابراهیم وحشی نابینا و از اهل رماحیه بود و در ایام زمستان در رماحیه ساکن
میشد و در تابستان میامد بنجف اشرف و در هر شب قبل از آنکه در صحن باز بشود میامد
به پشت در وقتیکه در را باز میکردند داخل حرم میشد و تا وقت بستن در حرم در آنجا
بود و بعد از آن بیرون میرفت و در بعضی از شبها در بین او و اهلش نزاع و گفتگو شد
و خلق او تنگ شد پس مشغول بخواندن دعای توسل گردید و وقتیکه خوابید در رؤیا
دید که داخل روضهٔ منورهٔ آنحضرت گردید و روضه را پر از نور دید و گفت که هر قدر چشم
خود را گرداندم در آنجا شمعی و چراغی ندیدم و داخل شدم شباک مبارک را نیافتم و در جای
دو انگشت در کوچکی دیدم که این نورها از آنجا بیرون میاید پس قدری راه رفتم تا آنکه دست
خود را باصل صندوق گذاشتم و سرم را پائین کردم پس دیدم که حضرت امیر المؤمنین در
آنجا نشسته در بالای کرسی و از نور روی مبارکش این نورها ساطع میشود و روضه روشن
شده است پس خود را بر پاهای آنحضرت انداختم و دست من بدست آنحضرت رسید پس
دستش را بدست من سه مرتبه مالید و فرمود برای تو اجر شهداء است پس از خواب بیدار
شدم و چشم خود را نابینا یافتم چنانکه بود پس تأسف کردم و گفتم کاش دست مبارکش را
بر چشم من میمالید پس در شب دیگر متوسل شدم بایشان بدعای توسل پس در خواب
دیدم که گویا من در صحرائی هستم و در آن صحرا شخص نورانی را دیدم که میرود و در عقب او
جماعتی است میروند و ایشان قریب بسیصد نفرند و در آن بین که میرفتند ناگاه آن شخص
ایستاد پس برای او سجاده انداختند و آمد بروی سجاده که نماز بکند پس ایشان نیز آمدند
و بر او اقتداء کردند و من هم خود را داخل کردم در میان صفها و با ایشان نماز کردم پس
وقتیکه از نماز فارغ شد اسبی برای او آوردند سوار شد و بنا کرد برفتن پس از ایشان
سؤال کردم که این شخص بزرگوار کیست گفتند تو با او نماز خواندی و او را نشناختی گفتم نه
گفتند او حضرت قائم آل محمد علیهم السلام محمد بن الحسن ع است پس از چشم خودم فراموش
و عرض کردم یا ابن رسول الله آیا من از اهل بهشت و یا از اهل دوزخم پس ایستاد و نظر
نمود بمن و تبسم کرد پس بنزدیک آنحضرت رفتم پس دست خودش را بر چشم و سر من
کشید سه مرتبه و فرمود تو از اهل جنتی پس از خواب بیدار شدم و دیدم که از چشم
من آب غلیظ بسیار بیرون شده و ریش من از آن تر شده پس تعجب کردم از این زیرا که

چشم من خشکیده بود و رطوبتی از آن خارج نمیشد بقدر یک ذره پس رطوبت را احساس
کردم و سرم را از زیر لحاف بیرون کردم پس از روزنهٔ خانه ستاره را دیدم پس برخاستم و عیال
خودم را بیدار کردم و چراغ روشن نمودند پس دیدند که چشم من بینا و روشن گردیده
والحمد لله

مؤلف میگوید درین قضیه جای دو انگشت که ذکر شد اشاره است بقصهٔ مرة
بن قیس و حاصل این قصه بنابر آنچه نقل کرده آن را در حبل المتین از سید جلیل سید نصر الله
حایری و او از مولا عبد الکریم از کتاب تبصرة المؤمنین بدرستیکه شیخ معتمد و موثق شیخ
عمران ذکر کرده است که این قصه را بعض علماء از قدماء مفصلاً نقل کرده و همکذا نقل
کرده آن را جناب فاضل محمد صالح ترمذی حنفی در کتاب مناقب خود و فرموده که این قصه
ثابت شده باسندهای صحیحه و آن اینست که مرة بن قیس مرد کافری بود صاحب اموال و خدم
و حشم بسیار پس روزی با قوم خود یاد کرد آباء و اجداد و بزرگان قوم خود را پس باو گفتند که
حضرت علی بن ابیطالب از اینها هزاران نفر کشته پس آن خبیث از قبر آنحضرت سؤال کرد پس
گفتند در نجف است پس دو هزار سواره و چند هزار پیاده برداشته رو بنجف آمد و وقتیکه
اهل نجف دیدند آن ملعون میآید درهای قلعه را بستند و متحصن شدند و تا شش روز
در میان ایشان جنگ واقع شد پس از یک جای حصار آن اشرار کفار حصار را سوراخ کردند و مسلمانان
گریختند و آن خبیث داخل نجف شد و آمد بروضهٔ منوره و گفت یا علی تو پدران و اجداد
مرا کشتی و اراده کرد که قبر آنحضرت را نبش کند پس از صندوق مبارک دو انگشت مثل ذو
الفقار ظاهر گردید و از کمر او زد و او را بدو نیم کرد و آن دو نیم او در آن وقت سنگ سیاه گردید
و آن دو سنگ سیاه را آوردند بیرون در بلد و هر کس بنجف بجهت زیارت میامد لگد
بآن سنگ میزد و از خواص آن سنگ آن بود که هیچ حیوانی از او نمیگذشت مگر آنکه بر آن
بول میکرد و بعد از زمانی آن دو سنگ را بعضی از جهال بردند بمسجد کوفه از جهت انتفاع
خودش از عوام الناس بنشان دادن آن دو سنگ سیاه بر ایشان پس کم کم آن سنگها بمرور
ایام تلف شد و مضمحل گردید و صاحب کتاب حبل المتین فرموده که بمن نقل کرد جناب
شیخ یونس که از صلحاء نجف اشرف بود که او دید یک عضو از اعضاء آن خبیث را در نجف
و فرموده که حکایت شده از شیخ عالم جلیل شیخ قاسم کاظمینی صاحب شرح استبصار که
در نجف ساکن بود که او در اکثر اوقات نفرین میکرد بر آنکسیکه آن ملعون را از نجف بیرون
برد و او را تلف نمود و میگفت خداوند ذلیل بکند و مخذول نماید آنکسی را که آن ملعون را
از این عتبهٔ مقدسه بیرون کرد و این معجزهٔ باهره را باطل کرد و ایضاً صاحب کتاب مذکور
نقل کرد از شیخ یحیی و شیخ لطف الله که ایشان یک نصف آن را در بازار نجف مشاهده
کردند و گفتند که هیچ خری از آن نمیگذشت مگر آنکه بر آن بول میکرد و مردم بر آن

سنك میاندا ختند وکم کم ان ان میشکست وگفتند که منافقان اهل نجف ان سنك را بخاك میپوشیدند تاانکه ان را ذوّار وغیر ایشان نبینند وازین جهت بعضی ازمردم ان سنكها را بردند بمسجد کوفه ودرانجا ان را تلف کردند وحکیم سنائی درخصوص ان گفته خواب ارام مرّه وعنتر کرده در مغز عقل زیروزبر وفردوسی فرموده است شهی که زد بدو انگشت مرّه رابدونیم برای قتل عدو ساخت ذوالفقار انگشت ودیگری گفته انت امام کز دوانگشت چون مرّه قیس کافری کشت واین مختصری قصّهٔ مرّه بوده است ودرکتاب مرات الاحوال درترجمهٔ جناب عالم جلیل وفاضل نبیل میرزا محمّد کاظم اعلی الله مقامه نوادهٔ مجلسی اوّل وبرادرزادهٔ علاّمهٔ مجلسی ودامادش فرموده که ان بزرگوار نصب کرد درداخل شباك مبارك حضرت امیرالمؤمنین در موضع معروف بجای دوانگشت جوهری معروف بالماس وقیمت ان الماس دران وقت هفت هزار تومان بود وان الماس الان درجای دوانگشت موجوداست

رؤیای بیست وهفتم درکتاب زینة الاعیاد دراعمال روز جمعه وفضایل ان که تالیف عالم فاضل شیخ احمد بن شیخ شکر نجفی است فرموده که از طرایف انچه درایّام نوشتن این کتاب اتفاق افتاد انست که بعض اتقیاء ازبرادران عارفین وعلماء عاملین واصفیاء محبّین ائمّهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین تلاوت کردم از فضایل وخواص صلوات را برا وپس ومسرور شد وشاد گردید وبرای او شرح صدر شد وبعد ازان اتفاق افتاد که روز جمعه زیارت اورا قصد کردم پس اورا ملاقات نمودم درحالتیکه او حامد و شاکر بود پس ازسبب ان سؤال کردم فرمود بدرستیکه من در روز بسیار صلوات فرستادم ودر شب نیز مشغول بذکر شدم وشب هم شب جمعه بود تاانکه من خوابیدم پس درخواب دیدم حضرت پیغمبر وامیرالمؤمنین وفاطمهٔ زهراء وجمیع ائمّه ودوازده امام علیهم السّلام را که ازاسمان نازل شدند ودرنزد من نشستند وحضرت پیغمبر بناگذاشت با مکالمه وانس کردن با من گویا که من باانحضرت انس داشتم پس من بنا کردم برسؤال کردن ازانحضرت واونیز بمن جواب میداد تاانکه بمن بشارت داد به بشارت مسرورکننده که قلبم زنده شد وجگرم خنك وبعد ازاین رؤیای خودش را ذکرکرد ازانواع مفرّحات ومبشّرات تاانکه فرمود ودیدم شخصی را ازبرادران مخصوص خودم ومن درحال رؤیاء اورا میشناختم واو شبیه‌ترین خلق بود بحضرت پیغمبر در نورانیّت وخوبی ولکن بعد ازبیداری اورا نشناختم پس باقی ماندم درصلوات فرستادم تاانکه خواب برمن غلبه پس درخوابم تفسیر رؤیای خودرا دیدم دران شخصی که به پیغمبر شباهت داشت که من اورا نمی شناختم پس بمن خبردادند که ان شخص خوب رو

وخوش صورت عمل تواست ازصلوات وخداوند صلوات ترا درین صورت خوب صورت داده است وبعد ازان مداومت کردم بصلوات فرستادن خود تاانکه درشب دوّم دیدم حضرت پیغمبر وجمیع امامان دوازده را علیهم السّلام پس شخصی بمن گفت که سرت را بلند بکن ونظرنما پس سر بر داشتم وحضرت پیغمبر وجمیع دوازده امام را دیدم که خداوند را ذکرمیکنند پس ان شخص بمن گفت ایا میشناسی این ذکررا که خداوند عالم را بآن ذکر یاد میکنند گفتم نمی شناسم گفت حضرت پیغمبر ودوازده امام خداوند را ذکر میکنند باهمان ذکریکه تو خداوند را بآن ذکر میکنی ازصلوات فرستادن برایشان پس من مسرورشدم باین وحمد کردم باین توفیق که خداوند برمن عطا فرموده وازخواب بیدار شدم مؤلّف میگوید درین رؤیا هرچند یکه ان شخص حضرت حجّت عصر را تنها ندیده وازخصوص انحضرت درین بر معجزه واقف نگردیده ولکن انحضرت را باباء واجداد خودش دیده وایشان را مشغول ذکرصلوات ملاحظه کرده بهرتقدیر انحضرت را دیده

رؤیای بیست وهشتم شیخ فاضل وعالم کامل شیخ حرّ صاحب الوسایل درکتاب اثبات الهداة فرموده که بدرستیکه من دیدم درخواب وقتیکه من درمشهد مقدّس حضرت امام رضا بودم که حضرت حجّت عصر علیه السّلام داخل مشهد شد وازمنزل انحضرت پرسیدم وبخدمت انحضرت شرفیاب شدم ومنزل انحضرت درطرف مغرب مشهد بود درباغی که دران عمارت بود ودیدم که انحضرت در مکانی که دروسط ان حوض است نشسته ودران مجلس بیست نفر مرد بود پس یکساعت گفتگو کردیم وغذا حاضر شد وان اندکی بود ولکن ان بسیار لذیذ بود وهمه ماها ازان خوردیم و سیرشدیم درحالتیکه غذا بحال خود بود که دران نقص پیدا نشد پس وقتیکه فارغ شدیم ازخوردن ان تامّل کردم پس دیدم اصحاب انحضرت که زیاد مدشوند برچهل نفرمرد پس باخودم گفتم این مولای من است وظهور کرده ولشگرش بسیار کم است ای کاش میدانستم که ایا پادشاهان روی زمین باو اطاعت خواهند کرد ویا انها باانحضرت جنگ خواهند کرد پس چطور برانها غالب خواهد شد بدون لشگر پس بمن التفات نمود وتبسّم کرد قبل ازانکه من سخن بگویم وفرمود برشیعیان من نترس ازجهت کمی انصار من پس بدرستیکه با من لشگری است ازمردان که اگر امر بکنم بایشان هراینه جمیع دشمنان مرا حاضر میکنند ازپادشاهان وغیر ایشان وگردن انهارا میزنند ونمیدانند لشگر خداوند عالم را مگر او پس ازجهت شنیدن این خوشحال شدم وباز یك ساعت دیگر گفتگو کردیم وانحضرت برخاست وداخل یك خانه دیگر شد ازجهت خواب ومردمان که درخدمت انحضرت بودند نیز متفرّق شدند وازباغ بیرون رفتند ومن نیز خارج شدم وراه میرفتم وملتفت بعقب سر خود میشدم وباخود میگفتم کاش انحضرت امر میکرد مرا بخدمتی وبمن یك خلعتی میداد وقدری نفقه

عطا میفرمود از جهت شرف و تبرک پس وقتیکه بنزدیک در باغ رسیدم نفسم
بیرون رفتن نشد و در آنجا نشستم پس ناگاه یک خادم از طرف آنحضرت از برای
من یک خلعت سفید که از قطن و حریر بود با یک قدری نفقه آورد و بمن گفت که
مولای تو میفرماید این آنچه است که اراده کردی و بنفدی امر میکنم بر تو بخدمتی
که بما خدمت بکنی پس بیدار شدم

رؤیای بیست و نهم ایضاً در آن کتاب
فرموده که بدرستیکه من حضرت صاحب الامر را در خواب دیدم که گویا آنحضرت
در مجلسی که من آنجا درس میگویم در مشهد حضرت الرضا در قبهٔ بنزدیک طرف شرقی
نشسته است و من بخدمت آنحضرت رفتم و سلام کردم برا و دستهای او را بوسیدم
و عرض کردم ای مولای من در نزد من بعضی مسائل است اگر اذن میدهی سؤال بکنم
فرمود آنها را بنویس تا جواب آنها را از برای تو بنویسم زیرا که این نوشتن بعید
میشود از فراموش کردن و آنها را فراموش نمیکنی و بعد از آن دواتی و کاغذی
بمن عطا فرمود پس چهار مسئله نوشتم و در زیر آنها جای جواب را گذاشتم
پس شروع کرد بنوشتن جواب آنها بدست خط مبارک خودش و من نزدیک
آنحضرت رفتم تا آنکه بخط شریف او نظر بکنم پس دیدم خط مبارک را که وسط
بود در حسن آن پس بخاطرم خطور کرد که من خط آنحضرت را خوشتر از همهٔ
خطها دانسته بودم وقتیکه این از قلب گذشت بمن ملتفت شد و فرمود قبل از آنکه
من تکلم بکنم که از شروط امامت نیست که خط او خوبترین خطها باشد عرض کردم
چنین است ای مولای من جانم فدای تو باد پس از خواب بیدار شدم

رؤیای سی ام و نیز در آن کتاب فرموده در مقام تعداد معجزات آنحضرت که بدرستیکه
من حضرت حجت عصر علیه السلام را در خواب دیدم پس بسرعت بخدمت آنحضرت
رفتم و سلام کردم و اراده نمودم که سؤال بکنم که فرج و ظهورش چه وقت خواهد شد
پس قبل از آنکه تکلم نمایم بمن فرمود که نزدیک است انشاء الله تعالی قُل لا یَعلَمُ
مَن فِی السَّمٰواتِ وَالاَرضِ الغَیبَ اِلّا الله یعنی بگو نمیدانند آنکسانیکه در آسمان
و زمین است غیب را مگر خداوند و بعد از آن بخاطرم چیزهای بسیار آمد که سؤال
بکنم از آنحضرت پس قبل از آنکه من سؤال بکنم از همهٔ آنها جواب داد

رؤیای سی و یکم و ایضاً در آن کتاب در آن مقام فرموده که من حجت عصر علیه السلام را
در خواب دیدم و من در کاظمین بودم و از منزل آنحضرت سؤال کردم و معلوم شد که
آنحضرت در خانهٔ مردی که او را ابراهیم میگفتند منزل کرده است و من بخدمت
آنحضرت رفتم و اراده کردم که از آنحضرت سؤال کنم که بمن معجزهٔ ظاهر فرماید پس

قبل از آنکه من سخن بگویم ابتداءً فرمود که این وقت طلب معجزه نیست زیرا که من ظهور
نکرده ام پس زمانیکه ظاهر شدم پس هر چه بخواهید از معجزه سؤال بکنید پس ساعتی
با هم صحبت کردیم و بعد از آن امر فرمود باحضار اسب پس اسبها را حاضر کردند و
در خدمت آنحضرت کمتر از ده نفر مرد بود و قبل از سوار شدن فرمود در نزد ما سرج
است و باین سرج دیگر حاجت ندیدیم و این را هبه کردم برای شیخ تا
آنکه برای او تبرک باشد و بمن اشاره فرمود و من با خود گفتم چگونه باین سرج تبرک
کنم و حال آنکه من از صاحب آن معجزه ندیدم پس بطرف من التفات کرد و تبسم نمود
و فرمود در اینجا حاجت بر معجزه نیست و بزودی از این سرج برای تو معجزاتی و برکاتی
ظاهر میشود پس از خواب بیدار شدم و بعد از آن بر خطرهای عظیمه و مهلکهای
شدید گرفتار شدم و از برکت آنحضرت خداوند بمن نجات عطا فرمود

رؤیای سی و دوم در بحار از کتاب قبس المصباح و او نیز بسند خود از صدوق ابی علی الله
مقام هم نقل کرده که فرموده مرا خبر داد بعضی از مشایخ قمیین که وارد شد بر من اندوه
سختی و طاقتم سست و ضعیف شد و سهل نبود در نفسم که آن را افشاء کنم برای احدی
از اهل و برادران خودم پس شبی خوابیدم در حالتیکه چنین مغموم بودم پس دیدم
مردی را که خوشرو و با جامهٔ نیکو و بوی خوش بود که گمان کردم او را بعضی از مشایخ قمیین
که در نزد ایشان درس میخواندم پس در نفس خود گفتم تا کی رنج و مشقت بکشم از هم و غم
خود و افشاء نکنم آن را از برای احدی از برادران خود و این شیخی است از مشایخ علما
و این را برای او ذکر میکنم پس شاید بیابم در نزد او فرجی پس او ابتدا کرد بمن و فرمود
مراجعه کن در آنچه بآن گرفتار شدی بسوی خداوند و استعانت بجوی بحضرت صاحب
الزمان علیه السلام و آنحضرت را برای خود مفزع اخذ کن و پناه گاه بدان زیرا که
آنحضرت نیکو معینی است و او است عصمت اولیاء مؤمنین خود آنگاه دست راست
مرا گرفت و گفت آنحضرت را زیارت کن و سلام نما برا و و سؤال کن از او که شفاعت کند
برای تو در نزد خداوند عزّ و جلّ در حاجت تو پس گفتم با و تعلیم کن بمن که چگونه
بگویم پس بدرستیکه من از جهت همّی و غمّی که در آن میباشم از خاطرم برده هر
زیارتی و دعا را که میدانستم پس آهی سرد برکشید و گفت لا حول و لا قوة الا بالله
و بدست خود بر سینهٔ من مسح کرد و گفت خداوند کافی است و بر تو باکی نیست تطهیر
بکن و دو رکعت نماز بجای آور آنگاه بایست در حالتیکه رو بقبله باشی در زیر آسمان
و بگو سَلامُ اللهِ الکامِلُ التّامُّ الشّامِلُ العامُّ وَصَلَواتُهُ الدّائِمَةُ وَبَرَکاتُهُ القائِمَةُ
عَلیٰ حُجَّةِ اللهِ وَوَلِیِّهِ فی اَرضِهِ وَبِلادِهِ وَخَلیفَتِهِ عَلیٰ خَلقِهِ وَعِبادِهِ وَسُلالَةِ

النُّبوَّةِ وَبَقیَّةِ العِتْرَةِ وَالصَّفوَةِ صاحِبِ الزَّمانِ وَمُظهِرِ الایمانِ وَمُعلِنِ اَحکامِ القُرآنِ مُطَهِّرِ الاَرضِ وَناشِرِ العَدلِ فِی الطُّولِ وَالعَرضِ الحُجَّةِ القائِمِ المَهدِیِّ وَ الاِمامِ المُنتَظَرِ المَرضِیِّ الطّاهِرِ ابنِ الاَئِمَّةِ الطّاهِرینَ الوَصِیِّ ابنِ الاَوصِیاءِ المَرضِیّینَ الهادِی المَعصُومِ ابنِ الهُداةِ المَعصُومینَ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اِمامَ المُسلِمینَ وَ المُؤمِنینَ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا وارِثَ عِلمِ النَّبِیّینَ وَمُستَودَعَ حِکمَةِ الوَصِیّینَ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا عِصمَةَ الدّینِ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مُعِزَّ المُؤمِنینَ المُستَضعَفینَ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مُذِلَّ الکافِرینَ المُتَکَبِّرینَ الظّالِمینَ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَولایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ یَا ابنَ اَمیرِ المُؤمِنینَ وَیَا ابنَ فاطِمَةَ الزَّهراءِ سَیِّدَةِ نِساءِ العالَمینَ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یَا ابنَ الاَئِمَّةِ الحُجَجِ عَلَی الخَلقِ اَجمَعینَ اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا مَولایَ سَلامَ مُخلِصٍ لَکَ فِی الوَلاءِ اَشهَدُ اَنَّکَ الاِمامُ المَهدِیُّ قَولاً وَفِعلاً وَاَنَّکَ الَّذی تَملَأُ الاَرضَ قِسطاً وَعَدلاً فَعَجَّلَ اللهُ فَرَجَکَ وَسَهَّلَ مَخرَجَکَ وَقَرَّبَ زَمانَکَ وَکَثَّرَ اَنصارَکَ وَاَعوانَکَ وَاَنجَزَ لَکَ مَوعِدَکَ وَهُوَ اَصدَقُ القائِلینَ وَنُریدُ اَن نَمُنَّ عَلَی الَّذینَ استُضعِفوا فِی الاَرضِ وَنَجعَلَهُم اَئِمَّةً وَنَجعَلَهُمُ الوارِثینَ یا مَولایَ حاجَتی کَذا وَکَذا فَاشفَع لی فی نَجاحِها وبجاى لفظ كذا كذا حاجت خود را ذكر كند وبخوان آنچه ميخواهى از دعا گفت پس بيدار شدم در حالتيكه يقين داشتم بروح وفرج واز شب مقدارى مانده بود كه وسعتى داشت پس مبادرت كردم ونوشتم آنچه را كه بمن آموخته بود از خوف آنكه فراموش كنم آنگاه تطهير كردم وبزير آسمان در آمدم ودو ركعت نماز كردم ودر ركعت اوّل بعد از حمد چنانكه براى من تعيين نمود اِنّا فَتَحنا لَکَ فَتحاً مُبیناً را خواندم ودر دوّم بعد از حمد اِذا جاءَ نَصرُ اللهِ وَالفَتحُ وچون سلام گفتم برخاستم در حالتيكه رو بقبله بودم وزيارت كردم آن وقت حاجت خود را از خداوند خواستم واستغاثه كردم بر مولاى خود صاحب الزّمان آنگاه سجده كردم وسجدهٔ شكر را طول دادم ودر دعا نيز طول دادم تا آنكه ترسيدم فوت شدن نماز شب را آنگاه برخاستم و نماز مقرّرى خود را كردم ومشغول شدم بتعقيب بعد از نماز صبح ونشستم در محراب خود ودعا ميكردم وقسم بخداوند كه آفتاب طلوع نكرد تا آنكه فرج من از آنچه در آن بودم رسيد وعود نكرد بمن مثل آن در بقيهٔ عمر من وندانست احدى از مردم كه چه بود آن امريكه مرا در همّ وغمّ انداخت تا امروز ومنّت مر خدا راست والحمد لله كثيراً وسيّد بن طاوس اين زيارت را در مصباح وشيخ كفعمى در بلد الامين نقل كرده اند ودوّمى قبل از نماز وزيارت غسل را نيز ذكر

كرده ودر غير آنها نيز هست مؤلّف ميگويد در اين رؤياء هر چند يكه آن شخص حضرت حجّت عليه السّلام را نديده ولكن از آنحضرت در اين رؤياء ذكر شده و زيارت آنحضرت وتوسّل باو نقل شده واين كفايت است واحتمال دارد كه آن مرديكه اين شخص ديده خود حضرت صاحب الامر بوده باشد بقرينه اينكه او دست بر سينهٔ اين شخص كشيد وفرمود كه بر تو باكى نيست وخداوند كافى تست واز اين جهت زيارت با اين تفصيل در خاطر او ماند وفراموش نكرد وديگر آنكه اجابت آن فورى شد وقبل از طلوع آفتاب حاجت روا شد رؤياى سى و نيم محقّق نورى در دار السّلام از كتاب تحفة المجاور تاليف عالم جليل مولا محمّد كاظم هزار جريبى نقل كرده كه فرموده در آن كتاب كه شنيدم از عالم فاضل كامل سيّد محمّد مهدى شهرستانى اعلى الله مقامهم واو همان عالم بزرگ است كه مباشرت كرد بنماز سيّد بحر العلوم اعلى الله درجاته كه او خبر داد بمن كه من بمجاورت حضرت سيّد الشّهداء عليه السّلام مشرّف شدم در اوّل جوانى خودم ودر آن زمان حاجى حسنعلى خاتون آبادى در نجف اشرف مجاور بود و در بين من واو صداقتى بود وهميشه مرا ترغيب ميكرد بمجاورت نجف اشرف وميگفت مجاورت كربلا باعث قساوت قلب ميشود ومجاورت در نجف بهتر است پس شبى در خواب ديدم كه من در رواق حرم حضرت امير المؤمنين عليه السّلام هستم در طرف بالاى سر در مقابل شبّاك مبارك كه از آنجا ضريح مقدّس نمايان است وحاجى مزبور نيز در آنجا است واو باز انكار ميكند مجاورت كربلا را نسبت بر مجاورت نجف اشرف پس در اين وقت ديدم حضرت حجّت عصر عجّل الله فرجه را در آنجا پس حاجى مزبور از آنحضرت سؤال كرد كه حضرت شما در اينجا ميباشيد ومردم بزيارت حضرت شما ميروند بسامراء آنحضرت فرمود چنانكه بمن در اينجايم ودر سامراء نيز هستم پس حاجى مزبور از آنحضرت اذن گرفت كه برود در را باز بكند وحرم را جاروب نمايد وآنحضرت اذنش داد وبعد از آن حضرت صاحب الزّمان بمن فرمود ابتداءً وقبل از آنكه من سخن بگويم كه كسى را از كربلا منع نميبرند وبعد از آن اشاره كرد بضريح حضرت امير المؤمنين وفرمود مگو اميرالمؤمنين كسى را از كربلا بدو زخ نميبرند پس بخاطرم رسيد كه قسم ياد كردن آنحضرت از جهت انكار حاجى حسنعلى بود مجاورت كربلا را وبعد از اين فرمود بشرط اينكه يكشب در كربلا بيتوته بكند پس من همچنين فهميدم كه مراد از بيتوته در آنجا بر عبادت برخاستن است پس عرض كردم اى مولاى من ما ها در شبها تا بطلوع آفتاب ميخوابيم پس فرمود هر چنديكه تا بطلوع آفتاب بخوابد وبعد از اين بيدار شدم واين رؤياء سبب مجاورت من شد در كربلا كه آن را بمجاورت نجف اشرف اختيار كردم مؤلّف ميگويد جهت نماز كردن آن

بزرگوار بر جنازه آقای سید بحر العلوم در آن کتاب از جناب مولا زین العابدین سلماسی اعلی الله مقامهم چنین نقل کرده که فرموده زمانیکه مرض سید بحر العلوم شدت کرد ما جماعتی بودیم در نزد آن بزرگوار بما فرمود که دوست دارم که نماز مرا جناب فاضل جلیل آقا شیخ حسین نجفی بگذارد که در زهد و تقوی و عبادت او مثل زده میشود ولکن کسی بر من نماز نخواهد کرد مگر عالم ربانی آقا میرزا محمد مهدی شهرستانی و در بین این دو بزرگوار صداقت تمام بود پس ما از این اخبار کردن او تعجب کردیم زیرا که میرزای شهرستانی در این وقت در کربلا بود و بعد از این خبر دادن در اندک زمانی فوت شد پس ما مشغول تجهیز آن بزرگوار شدیم و فارغ گشتیم بدون آنکه از جناب شهرستانی خبری و اثری بوده باشد و من در فکر بودم زیرا که من در مدت مصاحبت با آنجناب ابدا از او کلام غیر موافق واقع و غیر محقق نشنیده بودم پس در وجه مخالفت این خبر در حیرت ماندم تا آنکه جنازه او را بردیم بر صحن برای نماز و زیارت و طواف و با ما بود جناب بدر از هر شیخ جعفر کبیر و همان شیخ حسین مزبور و غیر ایشان از وجوه علماء و اجلاء فضلاء تا آنکه وقت نماز شد و سینه من تنگ گردید و در این هنگام که علماء اعلام بر نماز حاضر شدند و بر همدیگر تکلیف میکردند ناگاه دیدیم که مردمان از سمت در شرقی بر جوش و خروش آمدند و راه باز میکنند پس دیدم جناب سید اجل شهرستانی با لباس سفر و دارای آثار زحمت و تعب راه وارد شد پس وقتیکه بنزد جنازه آمد جمیع مشایخ علماء او را مقدم کردند از جهت وجود اسباب تقدم در او از سیادت و اعلمیت و غیر ذلک پس آنجناب نماز کرد و ما با او اقتدا کردیم در حالت سرور و آسوده خاطر و ریب و شک از قلب ما رفت و بعد از نماز از جناب سید پرسیدیم از کیفیت آمدنش فرمود دیروز نماز را در کربلا در مسجد خود کردم و برگشتم بمنزل خود پس مکتوبی از نجف رسید که مردم از سید بحر العلوم مأیوس شده اند پس داخل خانه شدم و سوار استری که داشتم شدم بدون مکث در کربلا و در راه تا آنکه مصادف گردید ورود من بنجف با برداشتن جنازه آن بزرگوار مؤلف میگوید جمله از فضائل سید بحر العلوم را در کتاب تحفة المهدیة ذکر کرده ام که آنجناب چند مرتبه حضرت صاحب الزمان علیه السلام را در بیداری دیده و از آن حضرت بر معجزات زیادی مطلع شده و بر کمالات معنویه فائز و نائل شده اعلی الله مقامه

رؤیای بیست و چهارم ایضا در کتاب مذکور از جناب مولا زین العابدین مزبور نقل کرده که فرموده وقتیکه از زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مراجعت کردم بقصد وطن خود کاظمین عبور من از طهران واقع شد و چند روز آنجا ماندم و جمعی از احباء بدیدن من آمدند از آنجمله جناب حاجی سید حسن آقا طهرانی و او بسیار تأکید کرد که بمنزل او

بروم و آنجا منزل بکنم قبول نکردم و در این اثنا بمن وارد شد جناب عالم مؤید حاجی میرزا خلیل طبیب طهرانی و بمن نظر کرد و گفت دستت دراز کن تا نبض ترا ملاحظه بکنم زیرا که در صورت استعداد غریبی دیدم بر مرض شدید پس ملاحظه کرد و بجناب سید مذکور گفت این را بمنزل خودت ببر زیرا که فردا یا پس فردا او ناخوش خواهد شد گفت پس حال من بعد از ظهر تغییر یافت و بمرض شدید مریض شدم و جناب آقا حاجی میرزا خلیل بر من ملازم شد از جهت معالجه در شب و روز از جهت رفاقت و صداقت که با من داشت حتی روزی فتحعلیشاه او را خواست و او نرفت و گفت من مشغولم بمعالجه نفس زکیه قدسیه و قسم یاد کرده ام که از او مفارقت نکنم تا آنکه هر چه خداوند خواست بشود و گفت که مرض من شدت کرد و تا یکماه همین نحو ماندم و جناب سید و طبیب مذکور از من مأیوس شدند و دو روز من وقت نمازم را ندانستم و نمازم فوت شد و جناب طبیب مزبور در خیال خود یک نسخه ترتیب داد که هفت جزء داشت که اگر من فردا نمردم آن را بخورم پس همان شب از جهت گرمی هوا مرا بر پشت بام بردند و او نیز در نزد خوابیده بود و در آن حال من متذکر غربت و مرضی و مردنم در زمین ری شدم پس متوجه گشتم بساحت ائمه و گفتم در نفس خودم ای موالیان من بد رستیکه من خودم را بزحمت انداختم و عمر را در تعمیر حرم شما صرف کردم و حضرت امام رضا را زیارت کردم و قصد جوار شما را کردم پس چگونه راضی میشوید که من در اینجا بمیرم و من تضرع و زاری کردم با امثال این کلمات پس مرا خواب گرفت پس دیدم سه نفر سواره از طرف مشرق آمدند یکی از ایشان بر اسب ابلق سوار بود و بر آن دو نفر مقدم بود و معلوم شد که ایشان حضرت حجت عصر و پدر و جدش علیهم السلام است پس بنزدیک من آمدند و از اسب پائین تشریف نیاوردند پس برخاستم و حالت خود را با ایشان شکایت کردم و آنچه در بیداری گفته بودم عرض کردم پس فرمودند که چرا جزع و اضطراب میکنی و حال آنکه حال تو خوب است و در تو مرض نیست و بگو بمیرزا خلیل که از نسخه دواء خود فلان جزء و فلان جزء را کم کند و فلان جزء را بآن نسخه علاوه نماید و همه آن اجزاء را بمن نام بردند و فرمودند که تو آن را بخور که باکی بر تو نخواهد شد پس از خواب بیدار شدم پس دیدم که در بدن من مرضی باقی نمانده و بعضی رفقاء را صدا زدم و گفتم آب بیاورید که من نماز نکرده ام در این شب پس جناب آقا حاجی میرزا خلیل بیدار شد وقتیکه مرا دید خیال کرد که من سرسام شده ام و از من پرسید که چرا برخاستی و کجا میروی پس آنچه دیده بودم در خواب بیان کردم و او نبض مرا گرفت و ملاحظه کرد گفت در تو ابدا مرضی نیست و نبض تو نبض آدم صحیح است و گفت دیگر تو محتاج خوردن دواء ابدا نیستی و من گمان میکنم که ایشان

صلوات

صلوات الله علیهم امر فرموده اند بخوردن دوا بعد از تغییر ان بجهت احسان
بمن و لطف ایشان نسبت بمن که خاطرم نشکند الحمد لله مؤلف میگوید از برای
جناب مولا زین العابدین سلماسی فضائل عدیده و مناقب کثیره است و او حضرت
حجت عصر عجل الله فرجه را در بیداری دیده و از انحضرت معجزه مشاهده کرده
بعضی انها را در تحفة المهدیه ذکر کرده ام و انجناب تالی مرتبه استاد خودش مرحوم
بحر العلوم بوده است اعلی الله درجاتهما و اکثر انها را محقق نوری در دار السلام
نقل کرده روئیای سی و پنجم ایضا ان بزرگوار در ان کتاب از عالم فاضل اقا میرزا
ابراهیم شیرازی کربلائی نقل کرده که گفت عارض شد بر من حاجات و مهمات
در بلد شیراز که فکرم در حیرت ماند و سینه من تنگ شد و از جمله انها توفیق
زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام بود پس فرجی از انها نیافتم مگر بتوسل
بر ساحت دریای کرم امام حاضر و چنگ زدن بر احسان امام انس و جان حضرت
حجت عصر خلیفة الرحمن علیه السلام پس حاجتهای خودم را در عریضه حاجات
نوشتم که از ائمه علیهم السلام روایت شده و از بلد خارج شدم در نزد غروب افتاب
و از همه مخفی رفتم بر کنار آب که جمع شده بود و در کنار اب ایستادم و حسین بن روح
نائب انحضرت را ندا کردم و بر او سلام کردم چنانکه در اخبار وارد شده و سؤال
کردم از او که عریضه مرا بخدمت انحضرت برساند و عریضه را در آب انداختم و در
وقت غروب مراجعت کردم و احدی از کار من باخبر نشد و امدم بمنزل خودم و بر کسی
خبر ندادم و صبح بدرس بخدمت استادم رفتم و با جماعتی نشسته بودم پس ناگاه
یک سیدی در لباس خدام حرم حضرت سید الشهداء وارد مجلس شد و در نزد استاد
من نشست و من و غیر من از جماعت تا انحال او را ندیده بودیم و بعد از ان نیز ندیدیم
پس بسوی من التفات کرد و مرا باسم خودم ندا کرد و فرمود ای فلان بدرستیکه رقعه
تو بخدمت حجت عصر علیه السلام رسید و تسلیم باو شد پس من مبهوت شدم از
گفته او و انها دیگر ندانستند که او چه میگوید و انجماعت از او پرسیدند که این
مطلب را کشف بکند پس گفت دیشب در خواب دیدم که جمع کثیری در خدمت
حضرت سلمان ایستاده اند و در نزد او رقعه های زیادی است و جناب سلمان
مشغول است بنظر کردن ان رقعه ها پس وقتیکه مرا دید فرمود که برو ببرد
فلان و نام و لقب مرا گفت و بگو با و که این رقعه تو است و دست خود را بلند کرد
پس رقعه مهر شده را دیدم و اینکه ان رقعه بحضرت صاحب الزمان رسید و
مهر شد پس من دانستم که هر کس رقعه او مقبول شود و حاجت او براورده گردد

رقعه او مهر میشود و انکه حاجت او براورده نشود رقعه او مهر نمیشود پس انجماعت
از من سؤال کردند از صدق او پس قضیه را من نقل کردم و قسم یاد کردم که احدی بر
حال من مطلع نشده پس بمن بشارت دادند بروا شدن حاجات پس اندکی نگذشت
که من موفق شدم بمجاورت کربلا و من الان انجایم و هکذا غیر ان از حاجات من که در
رقعه بود همه انها روا شد مؤلف میگوید درین روئیا هر چند یکه حضرت صاحب
الزمان را ندیدند و لکن بر معجزات انحضرت واقف شدند و در روئیا بخدمت انحضرت
رقعه رسانیده شد و سلمان را از جانب انحضرت دید و مهر انحضرت را باو نشان دادند
و همه حاجات براورده گردید و احتمال دارد که ان شخص از رجال الغیب بوده باشد بقرینه
ندیدن او قبل از این مجلس و بعد از ان و امثال این حکایات بسیار است
روئیای سی و ششم و نیز در ان کتاب نقل کرده از عالم کامل و مجمع الفضائل مولا فتحعلی ابن
مولا حسن سلطان ابادی از جناب عالم فاضل متقی مولا محمد صادق عراقی اعلی الله مقامهم
که گفت مدتی در ضیق و عسرت و پریشانی بودم و از کرب خود فرجی و از ضیق خود مخرجی نیافتم
تا انکه شبی در خواب دیدم که من در یک صحرائی هستم و در ان صحرا یک خیمه بزرگی نمایان
است پس سؤال کردم که صاحب ان خیمه کیست گفتند ان خیمه کهف حصین و غیاث مضطر
مستکین حضرت حجت قائم مهدی و امام منتظر روحی عجل الله فرجه است پس بزودی بطرف
ان خیمه رفتم و دوا درد خود را در انجا دیدم پس وقتیکه بخدمت انحضرت رسیدم پریشانی
حالم را و ضیق زمانم و عسرت عیالم را با انحضرت شکایت کردم و عرض نمودم که بر من دعائی
تعلیم فرمائید تا انکه هم و غم من دفع بشود و پریشانیم برطرف گردد پس انحضرت مرا حواله کرد
بر یکنفر از اولاد خودش و خیمه او را بمن نشان داد پس از خیمه انحضرت بیرون شدم و بخیمه ان
سید رفتم پس دیدم جناب عالم مؤید اقا سید محمد سلطان ابادی را که روی سجاده خود
نشسته و مشغول بدعا و قرائت قران است پس بعد از سلام فرمایش حضرت حجت ملک علام را
باو رساندم و حواله انحضرت را باو عرض کردم پس در خواب جناب اقا سید محمد بمن سه دعا
تعلیم کرد از جهت رفع ضیق و جلب کردن رزق پس از خواب بیدار شدم در حالتیکه دعاها
در خاطرم مانده بود و فراموش نکرده بودم پس رفتم در اول صبح بخانه جناب سید مؤید مذکور
و دیدم که در مصلای خود نشسته و مشغول دعا و قرائت کتاب خدا است چنانکه در خواب
دیدم پس سلام کردم و جواب داد و تبسم کرد بروی من گویا که او قضیه را دانست و مقصود مرا فهمید
و بر اسرار مخفیه مطلع گردید پس از او سؤال کردم انچه را که در خواب از او پرسیده بودم پس تعلیم
کرد بر من انچه را که در خواب بمن تعلیم کرده بود بدون زیادت و نقصان پس بان سه دعا مداومت
کردم در اندک از زمان پس رو کرد بمن دنیا از هر محل و مکان و اما ان سه دعا که در خواب و

بیداری بمن تعلیم کرد آنجناب اول آن اینست که هفتاد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید یا فتّاح
در حالتیکه دست خود را بر سینه خود بگذاری و این را کفعمی در مصباح خود ذکر کرده و فرموده
که هر کس این را بگوید خداوند حجاب را از قلب او بر میدارد ودوّمی اینست که در کافی از حضرت
صادق روایت کرده که روزی مردی از اصحاب حضرت رسول خدا دیر امد بخدمت انحضرت
پس انحضرت جهت تأخیر او را پرسید عرض کرد جهت دیر امدن من ناخوشی و فقر و پریشانی
بوده حضرت پیغمبر باو فرمود ایا دعائی بتو تعلیم بکنم که سقم و فقر را از تو دور بکند عرض کرد
بلی فرمود بگو یعنی بعد از نماز صبح لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی
لَا یَمُوْتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیْکٌ فِی الْمُلْکِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ
مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیْرًا پس بعد از زمانی کمی بخدمت انحضرت امد و عرض کرد که ناخوشی
و پریشانی از من دفع شد وسیّم اینست که در کتاب عدّة الدّاعی از انحضرت روایت نموده که هر
کس بعد از نماز صبح این کلمات را بگوید هرچه از خدا سؤال بکند عطا میشود وخداوند امور
او را کفایت میکند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاُفَوِّضُ اَمْرِی اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ
بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقَیهُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِ مَا مَکَرُوا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِیْنَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذٰلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِیْنَ وَحَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ
الْوَکِیْلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوْءٌ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا مَا شَاءَ النَّاسُ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَاِنْ کَرِهَ النَّاسُ حَسْبِیَ الرَّبُّ مِنَ
الْمَرْبُوْبِیْنَ حَسْبِیَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوْقِیْنَ حَسْبِیَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوْقِیْنَ حَسْبِیَ اللّٰهُ رَبُّ
الْعَالَمِیْنَ حَسْبِی مَنْ هُوَ حَسْبِی حَسْبِی مَنْ لَمْ یَزَلْ حَسْبِی حَسْبِی مَنْ کَانَ مُذْ کُنْتُ حَسْبِی
حَسْبِیَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ پس این وردها سزاوار
است مواظبت بر انها زیرا که روایت و درایت هر دو تصدیق اینها را کرده و در خواب

وبیداری خبر باینها داده شده است رؤیای سی و هفتم ایضاً در ان کتاب از انجناب
نقل کرده که فرمود بدرستیکه من مدّت مدیدی متفکر بودم در سرّ خلقت دنیا با وجود
با وجود انچیزهائیکه در دنیا است از دور شدن و بعید بودن از حضرت حقتعالی با
وجود بودن شهوات نفسانی ولذائذ حیوانی وهواها و مفسدتها و سایر شیطنتها
در ان که مردم را باز میدارند از رسیدن بقرب حضرت حق جلّ جلاله پس میگفتم نزد
خیال خودم که وجود دنیا نقض غرض است از برای خلق نفوس و نورانی کردن انها بنور
معرفت خداوند وهمچنین فکر میکردم در انتفاع بردن مردمان از وجود امام زمان
بعد از غیبت او از خلق جهان و در ثمرهٔ وجود انحضرت در این طول زمان برای مردمان
که وجودش چه فایده دارد در زمان غیبت انحضرت و در این دو فکر بودم همیشه تا

انکه در ایام ماه رمضان روزی از جهت بعض عبادات مقرّره برای من زحمت و مشقت
حاصل شد و خوابیدم و در خواب حضرت صادق علیه السّلام را دیدم پس انحضرت
ابتداءً و قبل از تکلم من فرمود اِنَّ الدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ یعنی بدرستیکه دنیا محل
زراعت اخرت است و ذکر فرمود برای من در این خصوص انچه را که جدش امیر المؤمنین
علیه السّلام برای کسیکه دنیا را در محضر انورش مذمّت کرد فرمود که معنی ان اینست که
دار صدق است برای کسیکه تصدیق بکند ان را و دار عافیت است برای کسیکه بفهمد
در دنیا و دار غنی است برای کسیکه توشه بردارد از دنیا و مسجد پیغمبران است و محل عبادت
ایشان است و محل وحی خداوند است و نمازگاه ملائکه است و محل تجارت اولیاء خداوند
تعالی است که کسب کردند در ان رحمت خداوند را و ربح نمودند در ان بهشت را پس کیست
که دنیا را مذمّت بکند و حال انکه دنیا خبر داده بدوری خودش و رفتنش و ندا کرده
بفراق خودش و تعریف کرده نفس خودش را پس بسرور خودش مشتاق کرده مردمان را
بسرور اخرت و ببلاء خودش از بلاهای اخرت ترسانده مردم را و تخویف و ترغیب و ترهیب
و تحذیر کرده خلق خالق عالم را تا اخر حدیث که در ارشاد مرحوم مفید از انحضرت نقل کرده
و در مسئلهٔ دوّمی حضرت صادق در خواب بمن فرمود انچه را که در احادیث معتبره
بسیار وارد شده اِنَّ اِنْتِفَاعَ النَّاسِ بِهِ کَالْاِنْتِفَاعِ بِالشَّمْسِ اِذَا کَانَتْ فِی تَحْتِ السَّحَابِ
یعنی بدرستیکه منفعت بردن مردم بحضرت حجّت در زمان غیبت انحضرت مثل منفعت
بردن مردمان است بآفتاب زمانیکه در زیر ابر بوده باشد چنانکه در کافی و احتجاج و
غیر اینها نقل کردند از انحضرت که در توقیعی که برای اسحق بن یعقوب وارد گردید فرمود
و امّا وجه انتفاع مردم بمن در غیبت من پس مثل انتفاع مردمان است بآفتاب وقتیکه
ابر آن را بپوشد از چشم ایشان و بدرستیکه وجود من در زمین هرچند یکه غایب
بوده باشم امان است برای اهل زمین چنانکه ستارگان امان است برای اهل اسمان
تا اخر حدیث مؤلّف میگوید در این رؤیا تصدیق است از برای اخبار بسیار که از ائمّه
اطهار علیهم السّلام وارد شده مثل اخبار که در محلّ زراعت بودن دنیا وارد گشته و
اینکه ان محلّ تجارت است و جمیع جهات ان مذموم نیست و تفصیل این در کتب
اخلاق است و مثل احادیثیکه وارد شده که مثل حضرت حجّت عجّل اللّه فرجه مثل افتاب
در زیر ابر است در زمان غیبت انحضرت و در این رؤیا هرچند یکه ان شخص بزرگوار ان
حضرت را ندید ولکن حضرت صادق را دید و دفع شبههٔ غیبت انحضرت را از او نمود
و وجود انحضرت را در ایام غیبت مثل افتاب بر نهانی کرد و فایده بودن حضرت قائم را
در این زمان مثل فایده بودن افتاب در زیر ابر فرمود و این خواب بیننده هم فایده

وجود آنحضرت را در زمان غیبت فهمید و هم صدق آن احادیث را که آنحضرت را مثل آفتاب قرار داده در زیر ابر دانست و بالمرة از شبهه بیرون شد و علم یقینی بصدق اخبار نمود و بالکلیه شک او برطرف گردید و غیبت آنحضرت در نظرش مثل حضورش گشت و محقق نوری اعلی الله مقامه در نجم الثاقب فرموده که در وجه تشبیه آن وجود مقدس با آفتاب زیر ابر چند وجه گفته اند اوّل آنکه نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوضات و کمالات و خیرات ببرکت آنحضرت بخلق میرسد و ببرکت و شفاعت و توسل بآنحضرت حقایق و معارف بر موالیانش ظاهر میشود و بلاها و فتنه ها از ایشان رفع میشود چنانکه در عصر هر حجتی چنین بوده و خداوند میفرماید وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ رسم خداوند چنین نیست که خلق را عذاب کند و حال آنکه تو که رحمة للعالمینی درمیان ایشانی و بتواتر از آنحضرت رسیده که فرمود اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستارگان امان اهل آسمانند و هرکه دیده دلش اندکی بنور ایمان منوّر شده میداند که هرگاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیقی و مسئله غامضه بر او مشتبه گردد چون متوسل شود بآنحضرت باندازه توسل البته درهای رحمت و هدایت باز میگردد دوّم آنکه چنانکه آفتاب با ابر محجوب شد با وجود آن انتفاع خلق بضوء او و در هر آنی منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین مخلصین و مؤمنین و موقنین پیوسته در ایام غیبت منتظر فرج هستند و مأیوس نیستند و بآن انتظار ثواب عظیم میبرند سیّم آنکه وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار امامت و ظهور آثار ولایت منکر او مانند منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب شد بسحاب چهارم آنکه چنانکه محجوب بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح و انفع است غیبت آنحضرت نیز برای شیعه با وجود انتفاع بآثار او شاید اصلح باشد از برای بسیاری از ظهور آنحضرت چنانکه مرحوم صدوق در کمال الدین از عمّار روایت کرده که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که عبادت کردن با امامی از شما که ظاهر نباشد در زمان دولت باطل افضل است یا عبادت کردن در زمان ظهور حق و دولت حق با امام ظاهر از شما افضل است حضرت فرمود که ای عمّار صدقه در پنهانی افضل است از صدقه آشکار او چنین است عبادت شما در پنهان با امام غیر ظاهر در دولت باطل افضل است از برای ترسیدن شما از دشمنان در زمان دولت باطل و بهتر است از آنکه عبادت خدا کنید در زمان ظهور حق با امام ظاهر بدانید که هرکه از شما نماز کند یک نماز واجب را در پنهانی

از دشمن خود و آن نماز را در وقت آن بجا آورد و تمام کند حقتعالی بنویسد از برای او ثواب بیست و پنج نماز واگر یک نماز نافله را در زمان آن بجا آورد حقتعالی از برای او ثواب ده نافله بنویسد و هرکه از شما حسنه بجا آورد خداوند از برای او بیست و پنج حسنه بنویسد و خدا مضاعف میگرداند حسنات مؤمن را از شما وقتی که عمل نیکو بجا آورد و دینداری کند بتقیه برای ترسیدن بر امام خود و ترسیدن بجان خود و نگاه دارد زبان خود را باضعاف مضاعف بسیار بدرستیکه خداوند کریم است عرض کردم که جانم بفدای تو باد مرا راغب گردانیدی بعمل و تحریص بر آن نمودی ولیکن میخواهم بدانم که چگونه اعمال ما افضل است از اعمال اصحاب ظاهر در دولت حق با آنکه ما و ایشان بر یک دین میباشیم فرمود بدرستیکه شما ایشان را پیشی گرفته اید در داخل شدن در دین خداوند و سبقت گرفته اید ایشان را در ادا کردن نماز و روزه و حج و بدانستن سایر امور دین و اطاعت امام پنهان میکنید و با امام خود را شریک کرده اید در صبر کردن در دولت باطل و میترسید از پادشاهان بر امام خود و بر جانهای خود و حق امام خود و حق خود را بر دست ظالمان می بینید که شما را از حق خود منع کرده اند و مضطر گردانیده اند بمشقت کشیدن در دنیا و طلب معاش کردن با صبر کردن بر دین خود و عبادت خود و طاعت کردن پروردگار خود و ترسیدن از دشمنان خود پس باین اسباب خداوند ثواب اعمال شما را مضاعف کرده است پس گوارا باد شما را این عرض کردم که جانم بفدای تو باد هرگاه چنین است پس ما چرا آرزو کنیم که از اصحاب حضرت قائم باشیم با ظاهر بودن حق و با آنکه ما امروز در زمان امامت تو مشغول طاعت تو باشیم و اعمال ما بهتر باشد از اعمال اصحاب صاحب دولت حق حضرت فرمود سبحان الله آیا نمیخواهی که خداوند حق و عدل را در بلاد خود ظاهر گرداند و حال همه خلق نیکو گردد و کلمه خداوند جمع شود و مردم همه اجتماع نمایند بر دین حق و الفت و التیام درمیان قلوب مختلفه بهم رسد و کسی در زمین معصیت خدا را نکند و حدود خدا درمیان خلق جاری گردد و حق بسوی اهلش برگردد و حق را اظهار نماید و چیزی از حق بجهت خوف خلق پنهان نگردد بدان والله ای عمّار که احدی از شما نمیمیرد باینحالت درستی مگر آنکه او افضل است در نزد خداوند از بسیاری از آنها که در جنگ بدر و احد حاضر شدند پس بشارت باد شما را و شیخ طبرسی در احتجاج روایت کرده از ابو خالد کابلی که گفت حضرت امام زین العابدین علیه السّلام فرمود که طولانی میشود غیبت ولی دوازدهمی خداوند از اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان بعد از وی ای ابو خالد بدرستیکه اهل زمان غیبت او و اعتقاد دارندگان بامامت او و انتظار برندگان ظهور آنحضرت افضل اهل هر زمانند زیرا که خداوند

عطا کرده بر ایشان از عقل و فهم و معرفت انقدر که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده
گردیده و خداوند ایشان را گردانیده بمنزلهٔ انکسانیکه در پیش روی رسول خداؐ بشمشیر جهاد
میکردند ایشانند دوستان ما از روی اخلاص و شیعیان ما از روی صدق و خوانندگان
بسوی دین خداوند در پنهان و اشکار و پس فرمود که انتظار فرج از اعظم فرج است و در
این مضمون اخبار بسیار است که مدح فرمودند کسانی را که در ظلمات غیبت گرفتار و
دین خود را نگاه میدارند و ایشانند مقصود از ایهٔ شریفه که یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ و حضرت
رسول خداؐ ایشان را برادران خود خوانده و اجرهای بسیار از برای تحمل زحمات و مشقت
ایشان در حفظ و حراست دین خود وعده داده اند پنجم انکه نظر بقرص افتاب اکثر دیدها را
ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظر کننده یا خیره و تار شدن ان شود و
همچنین دیدن شمس جمال بیمثال انحضرت بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد
چنانکه بسیاری از مردم پیش از بعثت پیغمبران ایمان بایشان میاوردند و بعد از بعثت
بسبب بعضی از اغراض فاسده چون کاستن از جاه و اعتبار و از دست برداشتن از ریاست
ظاهریه که داشتند انکار میکردند مانند بسیاری از یهود مدینه و دور نیست که
بسیاری از دنیا پرستان شیعیان چنان باشند بلکه از بعضی از علماء نقل کردند که تمنی
میکرد موت پیش از ظهور را از خوف امتحان و اختبار در ان زمان و افتادن در دام
شیطان نَعُوذُ بِاللهِ مِنْهُ ششم انکه در روز ابر بعضی مردم افتاب را از خلل و فرجهای
ابر می بینند و بعضی نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعض شیعیان
بخدمت انحضرت برسند و بعضی نرسند چنانکه در کافی از اسحق بن عمار روایت کرده
که حضرت صادقؑ فرمود که از برای قائم دو غیبت است یکی از انها کوتاه است و دیگری
نمید اند مکان انحضرت را در ان غیبت مگر خاصه از موالیانش و شیخ طوسی و نعمانی
در کتاب غیبت خود از مفضل روایت کرده اند که حضرت صادقؑ فرمود بدرستیکه
از برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از انها طول میکشد تا انکه بعضی میگویند که
مرد و بعضی میگویند که کشته شد و بعضی میگویند که رفت تا اینکه باقی نمیماند بر امر او
از اصحابش مگر چند نفری و مطلع نمیشود بر موضع او احدی از فرزندان او و مگر انکه مشغول
خدمت و متولی امور او است و غیر از اینها از اخبار بسیار هفتم انکه انحضرت مانند
افتاب است در عموم نفع رساندن بهر چیز بحسب قابلیت و استعداد و سؤال بلسان
حال یا مقال ان و طلب نکردن اجر و جزای حق دانستن نسبت ان خیرها و بلکه انکار کردن
ان و نسبت ان بغیر و ضرر نرسیدن از این انکار بدامن عصمت و جلال او و دست برنداشتن
از سیرهٔ مرضیه و افاضهٔ خیر چنانکه از منکر رسیدن نفعی از افتاب در زیر سحاب ضرری

باو نرسد و از تربیت خود دست برندارد هشتم انکه چنانکه نور افتاب داخل میشود در خانها
بقدر خلل و فرجی که در انها است و صاحب خانه منتفع میشود از ان بقدر روزنهائیکه
برای تابیدن ان مهیا کرده و موانع را از ان برداشته همچنین خلق منتفع میشوند
از انوار هدایت و علم انحضرت بقدر انچه از خود رفع نمودند از حجابها و پردهها و
قفلها که از روی شهوات و شبهات و معاصی بر قلوب خود دارند که با وجود
انها دیده بصیرت کور و گوش دل کر است اگر عالم پر از نور شود چیزی نبیند و اگر
تمام قدسیان سخن گویند چیزی نشنود و بر همهٔ این وجوه علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه
در بحار اشاره فرموده مؤلف میگوید نزدیک باین مضامین در وجوه تشبیه در
حق الیقین نیز فرموده و چنانکه در احادیث بسیار انحضرت را بر افتاب در زیر سحاب
تشبیه فرموده اند همچنین خداوند عالم در قرآن انحضرت را بر اب جاری خوشگوار
تشبیه کرده در ایهٔ شریفه اِنْ اَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ و مراد از ماء
معین که بمعنای اب خوشگوار جاری باشد انحضرت است چنانکه اخبار بسیار در
تفسیر این ایه وارد شده و انها را حقیر در تحفة الشیعه و در باب القاب تحفة المهدیه
ذکر کرده ام و اما وجه تشبیه انحضرت باب جاری خوشگوار انست که همچنانکه
سبب ظاهری حیات هر چیز از انسان و حیوان و نباتات و جمادات و اجسام علویه
و اجرام سفلیه بنص ایهٔ مبارکه وَمِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ اب است و استمساک
بعضی از اجزاء بعضی دیگر را و بقای ترکیب و مزاج انها باب است و همچنین سبب
حیات باطنی هر چیز بر وجه اعلی و اتم و اکمل و اشرف وجود مبارک انحضرت است
در زمان خود و بلکه این تشبیه باب از تشبیه بافتاب اعلی تر است زیرا که افتاب
بدون اب نتواند چیزی را تربیت بکند و محتاج بان باشد و ان وجود مقدس معظم
در تربیت و تکمیلات و افاضهٔ خیرات محتاج بغیر نباشد و در تکمیل عقول و نفوس
و ارواح ان کند که این دو با جسمانیات میکنند و بالجمله نجات و ملاذ و مفر و
مفزع و کهفی برای بندگان نیست مگر ان وجود معظم و ابای کرامش صلوات الله
علیهم چنانکه خود در زیارت وجود مقدس خودش امر فرموده که بخوانیم فَلَا نَجَاةَ
وَلَا مَفْزَعَ اِلَّا اَنْتُمْ پس بر هر کس لازم است که خود را بوسیلهٔ با انحضرت رساند و ان
وسیله نه همان تنها گریه و زاری و ناله و بیقراری و خواندن اوراد و زیارات و
تضرع و مسئلت است بلکه عمده بیرون امدن از حالات و صفات و رفتار و کردار
است که ان را مکروه میدارد و دوست داشتن و اطاعت کردن محبوبات او است و اینها
نیست مگر انچه مکروه و مرضی خداوند و رسول او است و همه انها در قرآن و احادیث

جمله آن مشروح و مبیّن گردیده و اکثر آنها بحدّ ضرورت رسیده است و بعد از
آن برداشتن همّ آنحضرت است زیرا که عمده غرض از بعثت آنحضرت و ظهور او و
سائر انبیاء و ائمّه علیهم السّلام تکمیل دین و آموختن شرایع آن و برگرداندن سرگشتگان
و متمرّدان است بسوی مولای حقیقی و بساحت و درگاه خداوندی است و نمودن
راه است بگمشدگان وادی ضلالت که اکثر اهتمام ایشان در آن و تحمّل همه مصائب
و ناملایمات برای آن بوده است چنانکه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه
السّلام فرموده که خداوند وحی کرد بحضرت موسی که اگر کسی از آنانکه از درگاه من
گریخته باشند یا از ساحت عزّت من گم شده باشند بسوی من برگردانی بهتر است از
برای تو از صد ساله عبادت که روزها روزه باشی و شبها برای عبادت برپا ایستاده
باشی حضرت موسی عرض کرد آن بنده گریخته کدام است فرمود گناهکاران و آنانکه
فرمان مرا نمیبرند پرسید که گمشده کدام است فرمود جاهل بامام زمانش پس
بشناسانی او را بامام او و یا غائب از امامش را بعد از شناختن که جاهل باشد بشریعت
و دین او پس بشناسانی او را بشریعت او و آنچه بآن عبادت کند پروردگار خود را و
برسد بسبب آن بخشنودی او پس بنا بر این حدیث و احادیث دیگر که در این مضمون
است هر که گناهکاری را از معصیتی نادم کند و توبه دهد کلفتی از آنحضرت برداشته
و همّی از آن بزرگوار برطرف نموده و همچنین اگر منکر صانعی یا رسالتی یا امامتی را توحید
یا اسلام یا ایمان آموخته یا جاهلی باحکام دینیّه را مسائل تعلیم نموده هر چند اندک
باشد یا کسی را از ظلمات و یا نفاق و شبهه و حرص و طمع و حسد و حقد و حبّ دنیا
و جاه و ریاست بیرون کشیده و بنور اخلاص و یقین و زهد و قناعت و الفت و محبّت
و بغض دنیا رسانیده که هر جزئی از آن رفع همّی است از آنحضرت و وسیله نزدیک و پس از
آن برداشتن همّی از هموم موالیان و محبّین آنحضرت که باعث همّ خود آنحضرت است
پس بردارد همّ گرسنه یا تشنه یا برهنه یا مریضی یا وامانده یا مقروضی یا مظلومی
یا گمشده یا بی عیالی یا بی مسکنی یا شایق زیارت و حجّی که سبب شود برای رفع همّ و
سروری امام زمان و وسیله باشد بنزد آنحضرت برای قضاء حوائج خود آنحضرت
و نظیر اینها است نشر فضائل و مناقب آنحضرت و آباء کرامش علیهم السّلام بگفتن
و نوشتن و در شعر در آوردن و سیّد بن طاوس اعلی الله مقامه در کشف المحجّة در
ضمن وصایای خود بفرزندش فرموده که چون خبر ولادت تو بمن رسید و من در
مشهد حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام بودم برخاستم در حضور خداوند
جلّ جلاله در مقام ذلّ و انکسار و شکر برای آنچه مرا تشریف نمود از ولادت تو از

سرور و تبریکها و گردانیدم ترا بامر خداوند جلّ جلاله بنده مولای ما حضرت مهدی
صلوات الله علیه و ترا متعلّق کردم بر او و چه بسیار شده که محتاج شدیم در وقت نزول
حادثه که برای تو شد بسوی آنحضرت و دیدم آنحضرت را در چندین مقامات در خواب
که خودش متولّی شد قضاء حوائج ترا اما انعام بزرگی در حقّ من و در حقّ تو که نمیرسد وصف
کردن آن پس ای فرزند من بوده باش در موالات آنحضرت و وفا کردن از برای او و تعلّق
خاطر با او بقدر مراد خداوند و مراد رسول او و آباء او و مراد آنحضرت از تو صلوات الله
علیهم تمام شد و تفصیل این مقام را در تحفة المهدیّة ذکر کرده ام و در اینجا بمناسبتی
کلام را طول دادم تا آنکه این کتاب از بعضی فواید و معارف خالی نباشد و از برای ناظران
فی الجمله بصیرتی حاصل باشد و معرفتی پیدا شود انشاء الله

رؤیای مبیّن هشتم و نیز در دار السّلام فرموده که در ایّام مجاورت من در کربلا این حکایت را
شنیدم و چون قصد نوشتن آن را داشتم بعض الفاظ آن را فراموش کردم و بعد از آن از
بعض احبّاء خود سؤال کردم که آن را از برای من بنویسد زیرا که او درست حفظ کرده بود
پس برای من نوشت که صورت آن اینست که بدرستیکه حکیم غلامحسین هندی از اهل
ملتان بود و آن بلدی است از بلاد هند در نزد کشمیر و من باو رجوع میکردم در معالجات
طبّیه و با من صداقت داشت و من سبب اسلام او را نمیدانستم تا آنکه مردی از اهل کردستان
بمنزل من آمد و آن شخص سنّی و متعصّب بود در مذهب خودش و جهت آمدن او بکربلا
و نجف از جهت مباحثه بود در مذهب و هر وقت که بمنزل من میآمد بنای مباحثه
میگذاشت و روزی آمد و حکیم نیز در منزل من بود و شروع کرد بمباحثه و کلام من با او
بطول انجامید و حکیم هم گوش میکرد پس وقتیکه دید که آن مرد عناد میکند و براهین
و ادلّه واضحه را قبول نمیکند و در باطیل خودش اصرار دارد بغیض آمد و بآن مرد گفت
بدرستیکه من بودم از عبدۀ اصنام و عالم نبودم بفرق اسلام و نمیدانستم که سنّی و شیعه
چه میگویند و اسم علی و عمر را نشنیده بودم و آنکسیکه مرا دلالت کرد بر اسلام و او مرا دلالت
نمود بر حسین علیه السّلام و بر مذهب او و بر طریقه آنکه اقامه عزاء او را میکند پس
وقتیکه ما دیدیم حالت حکیم را و غضب او را بر آن مرد سؤال کردیم از سبب اسلام او و
تفصیل خواب او را پس گفت بنا گذاشته بودم که بکسی نگویم و اسلام خود را مخفی بدارم و لکن
این مرد مرا وادار کرد بر اینکه من آنچه را که در خواب دیدم و از جهت آن مسلم شدم ذکر
بکنم پس بدان بدرستیکه من آتش پرست و بت پرست بودم و محلّ تولّد من ملتان است
و من از اعیان و بزرگان و اعوان پادشاه آن بلد بودم و خانه من در محلّه
مسلمانان بود و در آن محلّه از من بزرگتر و صاحب دولت نبود و عادت اهل آن محلّه

این بود که هرسال در ایّام عاشوراء مقداری درا همی جمع میکردند از اهل محلّه و آن را در
مسجد خودشان صرف میکردند زیرا که قاعدهٔ شیعیان هندوستان اینست که در محلّهٔ
خودشان جائی بنا میکنند از جهت اقامهٔ عزاء سیّد الشهداء ع و آنجا را امام باره میگویند
و اهل محلّه در ایّام عاشوراء در انجا جمع میشوند و دراهمی جمع میکنند از بین خود ایشان
و آنها را در آن مکان خرج میکنند و من از شدّت عداوتیکه با مسلمانان داشتم از حال
آن مکان سؤال نمیکردم و نه از طریقهٔ اهل محلّه و نه از رسم مسلمانان و بزرگان انها
و بعض وقتها از انجا میگذشتم و روی خود را برمیگرداندم تا انجا را نبینم ولکن عادت
من در هرسال در دههٔ محرّم آن بود که هرقدر اهل محلّهٔ من دراهم جمع میکردند مقابل
همهٔ آن را من میدادم از جهت شأن و اعتبار خودم زیرا که بمن بخیل و خسیس نگویند و
در میان ایشان اعتبار داشته باشم و سی سال این نحو بودم تا آنکه فرنگ بر مملکت ما
غلبه کرد و پادشاه ما را عزل نمود و اعوان و اتباع او مخفی شدند و من از جملهٔ ایشان
بودم و بعد از زمانی من از فرنگی امان خواستم و بمن امان دادند و بیرون شدم و
مشغول تجارت گردیدم از جهت اینکه مال مرا فرنگی باسم مال پادشاه نگیرد چنانکه
از اشخاص زیاد باین بهانه مال ایشان را گرفت و تجارت من آن بود که از بلد خودم آنچه
مناسب بمبئی بود میخریدم و از راه دریا بآنجا سفر میکردم و آن شهری بزرگ است و در
کنار دریا و در آن از جمیع مذهبها پیدا میشود و در بمبئی در خانهٔ یك عجوزه منزل میکردم
و او از مسلمانان بود و بعد از مسلمان شدنم دانستم که آن زن سیّده بوده و قبل از آن
نمیدانستم که او سنّیه و یا شیعه و یا علویّه است و از حال او سؤال نکرده بودم بلکه از او یك
بیرونی کرایه میکردم و چند روز بودم و بعد از آن برمیگشتم و در سفر آخر من داخل بمبئی شدم
و متاع خود را فروختم و هرچه خواستم خریدم و برداشتم آنها را بر کشتی گذاشتم و برای من
کاری نماند مگر انتظار حرکت کردن کشتی و امّا اهل آن کشتی پس اکثر ایشان مسلمان بودند
و مصادف شدیم با ایّام رمضان و آنها از قبطان رئیس کشتی خواهش کردند که در بمبئی اقامه
بکند تا رمضان را روزه بگیرند و او قبول کرد و اقامت نمود و من هم با ایشان ماندم زیرا
که من تنها ممکنم نشد که بروم و از اقامت کردن سینهٔ من تنگ شد و منتظر هلال شوّال
بودم و امّا مسلمانان پس در کشتی ساکن شدند و من با ایشان در کشتی بودم و شبها تا صبح
نمیخوابیدند و میرفتند بشهر بجهت سیاحت و تفرّج و بعد از صبح میآمدند بکشتی و تا بعصر
میخوابیدند از جهت روزه بودن ایشان و من نیز با انها موافقت میکردم مگر در روزه
گرفتن و مکث ما طول کشید در بمبئی و سینهٔ من تنگ و صبرم تمام شد تا آنکه دو
ثلث ماه رمضان گذشت و امر کرد قبطان باصلاح کردن اسباب و آلات کشتی و مهیّاء

رفتن گردید و من شاد شدم و گفتم فرج نزدیك شد و روزها را و بلکه ساعات را تعداد
میکردم تا آنکه شب بیست و سیّم ماه رمضان شد و مسلمانان از کشتی بیرون
شدند که بشهر بروند و مرا نیز دعوت کردند و من عذر آوردم و اظهار کسالت کردم
و گفتم میخواهم بخوابم پس ایشان رفتند و من تنها ماندم و قدری در کشتی تفرّج کردم
و دریا را و در حال خودم فکر کردم از طول کشیدن سفرم و بعید بودم از وطن و اهل
و اولاد و عیالم و در این حالت بودم که بخواب رفتم پس ناگاه کسی بنزد من آمد و گفت
رسول خدا ترا میخواهد گفتم رسول خدا کیست و مرا برای چه میخواهد گفت او پیغمبر
مسلمانان است او را اجابت بکن پس مرا ترس گرفت و نتوانستم که ردّ بکنم و من برخاستم
از جهت فرمایش او و آن شخص نیز با من آمد تا رسیدیم بر باغ بزرگی که در آن انواع
درختها و ریاحین و قصرهای عالی بود آنقدر که خداوند میداند شماره آنها را و
ابداً مثل آن را ندیده بودم و بلکه در دنیا نبود و عقل من حیران ماند و مبهوت شدم
و ندانستم که چکنم پس آن شخص را در نزد خودم ندیدم و گفتند که سلام بکن بر پیغمبر خدا گفتم او
در کجا است گفت او اینست و اشاره کرد بسوی ایوانی که در پیش من بود و در آن تختی از
طلا و مزیّن بانواع جواهرات بود پس بطرف ایوان رفتم و دیدم که شخصی بر روی
آن تخت نشسته که بسیار خوش منظر و خوب صورت و روی او مثل ماه چهارده
شبه تلألؤ میکند و از برای او هیبتی است که منع میکند از نگاه کردن بر جمال او و در
نزد او کسی نورانی است و بر سر او عمّامهٔ سبز است پس از هیبت او لرزیدم و بروی
افتادم و بر او سلام کردم بآن سلامی که ما بر پادشاهان میکنیم و ابداً من مثل او
پادشاهی ندیده بودم صاحب هیبت و وقار و او سلام مرا ردّ کرد و فرمود ای فلان
بن فلان و اسم مرا و اسم پدرم را گفت عرض کردم لبّیك یا رسول الله ولکن من از خوف
و رعب میلرزیدم فرمود آیا میدانی برای چه ترا خواستیم عرض کردم نمیدانم یا رسول الله
فرمود ترا خواستیم تا آنکه بتو عطا بکنیم آنچه را که بسوی ما تو احسان کردهٔ عرض کردم
فرمایش فرمایش شما است یا رسول الله و من با خود گفتم احسان من بر او چه بوده
من قبل از این او را ندیده بودم پس بمن توجه کرد و فرمود آیا میدانی احسان تو بر ما
عرض کردم نه یا رسول الله فرمود عادت تو آن بود در هرسال فلان مقدار میدادی
بر اهل محلّهٔ خودت و ایشان آن را صرف میکردند در عزاء پسرم امام حسین ع و تعیین
کرد آنچه را که من میدادم در هرسال و من در نفس خودم گفتم که امام حسین کیست
که من نمیدانم و نام او را نشنیده ام و عرض کردم بلی یا رسول الله هرچه بفرمائی اطاعت
دارم فرمود ممکن نیست که ما مقابل احسان ترا بدهیم در حالتیکه تو در این مذهب

بوده باشی عرض کردم پس چه بکنم یا رسول الله فرمود مسلمان شو تا انکه مقابل احسان
ترا بید هم عرض کردم اطاعت دارم پس بان رفیق من که مرا اورده بود فرمود که اسلام را باین
تعلیم بکن ونشان بده باو هر مشهدی که او بعد از اسلام ان را زیارت خواهد کرد پس
رفیق من گفت که با من بیا تا دین اسلام را بتو تعلیم نمایم واراده کردم که بیرون بروم
حضرت رسول خدا بمن فرمود که ای فلان مسلمانان بر دو قسمند وتو قبول بکن طریقهٔ
انکسانی را که اقامهٔ عزاء امام حسینؑ را میکنند وبامامت او قائلند عرض کردم اطاعت
دارم پس از خدمت انحضرت بیرون شدم با رفیق خود واو بمن تعلیم کرد کلمهٔ اَشْهَدُ
اَنْ لا اِلٰهَ اِلّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ وَاَنَّ الاَئِمَّةَ عَلَیْهِمُ السَّلامُ خُلَفاءُ
رَسُولِ اللهِ ومن این کلمات را گفتم واز رفیق خودم پرسیدم از ان مردیکه در نزد حضرت
رسول خداؐ نشسته بود گفت ان مرد پدر حسین است که انحضرت ترا امر کرد باختیار
طریقهٔ انکسانی را که اقامهٔ عزاء او را میکنند ونام مبارك او علی است واو پسر عم رسول
خدا وشوهر دختر او است وحسین پسر دختر انحضرت است وبعد از ان رفیق من امر کرد بسیر
نمودن وراه رفتن وبا من سیر کرد تا انکه رسیدیم بشهر کاظمین ومرا در نزد درِ قبله و
جلوخان نگاه داشته گفتم اینجا کجا است گفت مرقد منور دو امام حضرت موسی بن
جعفر و پسر پسرش محمد بن علی علیهم السلام واین دو امام از اولاد امام حسینؑ میباشند
گفتم پس داخل بشوم وزیارت بکنم گفت بعد از این زیارت خواهی کرد وحالا وقت زیارت
نیست وبعد از ان حرکت کرد ومن باو حرکت کردم تا رسیدیم بکربلا وداخل شدیم از دریکه
ان را در بغداد میگفتند وراه ما از کوچه بود که در نزدیکی صحن حضرت عباس علیه
السلام بود تا رسیدیم بدر صحن حضرت عباس که درِ قبله میگفتند ودر یك خانه منزل
کردیم واز رفیق خودم از صاحب مرقد پرسیدم گفت ان مرقد منور حضرت عباس برادر حسین
است واراده کردم که داخل شوم مرا منع کرد وگفت بعد از این زیارت میکنی وبعد از ان باو
رفتیم تا رسیدیم بدر صحن حضرت امام حسینؑ که ان در را درِ قاضی الحاجات میگفتند واز
ان پرسیدم گفت این قبر مبارك امام حسین است ومرا منع کرد از داخل شدن وگفت بعد از
این داخل میشوی وزیارت میکنی وبعد از ان رفتیم بنجف اشرف وقبر حضرت امیر المؤمنین را
بمن نشان داد وگفت زیارت خواهی کرد وبعد از ان رفتیم بسامره وگفت که در اینجا مرقد
دو امام است امام علی نقی وامام حسن عسکری پسر او ودر این مکان حضرت امام عصر
عجّل الله فرجه غایب گردیده واین محل غیبت او است که ایشان را بعد از این زیارت میکنی
وبعد از ان رفتیم وبر کوه بزرگی رسیدیم ودر انجا جماعتی بودند واتش روشن کرده بودند
ودر اطراف ان نشسته بودند واز ان کوه سؤال کردم گفت اینجا نزدیك مشهد حضرت

امام رضا است واز انجا اشاره کرد بر قبهٔ مبارکهٔ انحضرت وقبهٔ مطهره را دیدم گفت ان را
زیارت میکنی انشاء الله وبعد از ان مراجعت کردم باو بر کشتی که در ان بودم وانجا ان رفیق
من از نظرم غایب پس از خواب بیدار شدم با لرزه واضطراب وخوف از جهت انچه در خواب
دیدم ودر امر خودم متحیّر ماندم وخودم را نتوانستم نگاه بدارم پس ایستادم وبنا کردم در کشتی بحرکت
وگردش نمودن تا بصبح وبعد از صبح از کشتی بیرون شدم وداخل شهر گشتم وامدم بمنزل
ان عجوزه وباو گفتم از برای من طعام طبخ بکن از شیر وبرنج ومن شب میایم ومیخورم پس ان
عجوزه از این سخن بسیار تعجّب کرد زیرا که میدانست که هندوان وعبدهٔ اصنام ملتان
طعام مسلمانان را نمیخورند وبلکه اگر مسلمانی از مطبخ انها بگذرد وسایهٔ او بران مطبخ
افتاده باشد وبر ظرف طعام انها چشم او برسد پس اعتقاد میکنند که ان طعام ومطبخ
نجس شد وان طعام را میریزند ومطبخ را خراب میکنند ودوباره مطبخ بنا میکنند
پس ان عجوزه گفت ایا از طعام ما میخوری گفتم بلی گفت از دین خود رجوع کرده گفتم بتو چه
که از من سؤال میکنی انچه من بتو گفتم طبخ بکن واین خوردن طعام مسلمانان اوّل چیزی
بود که از مذهب خود ترك کردم وبعد از ان از خانهٔ او بیرون شدم که طلب بکنم کسی را که
دین اسلام را بمن تعلیم بکند ودر نزدیك منزل من مسجدی بود ودر ان یك شیخی نماز
جماعت میکرد وبعد از نماز بمردمان موعظه مینمود ودر منزل بنا گذاشتم که بان مسجد
بروم واز ان شیخ احکام اسلام را یاد بگیرم واو بمن دین پیغمبر را تعلیم کند پس رفتم واز ان
مسجد گذشتم واز کثرت خیالات وفکرها که از جهت رؤیا بمن عارض شده بود فراموش کردم
از انچه در خیال ان بودم تا از انجا گذشتم وبمسجد دیگر رسیدم پس بخیال من امد انچه در فکر
ان بودم وگفتم با خود که تفاوت نمیکند برای من از پیشنماز این مسجد سؤال میکنم ومقصودم
یاد گرفتن احکام اسلام است چه فرق دارد در میان این دو نفر حالا که باینجا امدم از این یکی
میپرسم پس در درِ مسجد صبر کردم تا انکه پیشنماز بعد از نماز وموعظهٔ خود بیرون امد
پس دیدم که او کور است با خود گفتم عیب ندارد زیرا که زبان او حاجت مرا روا خواهد
کرد نه چشم او پس از عقب او رفتم تا بدر خانهٔ او ودر انجا گفتم ای شیخ من از اهل ملتانم و
اراده دارم که مسلمان باشم پس در را زد وباز کردند گفت که داخل خانه بشو پس داخل
خانه شدیم ودر را بست ونشست ومن نیز در نزد او نشستم وگفت که چه اراده داری گفتم
مسلمان شدن گفت اسلام دو فرقه است کدام فرقه را میخواهی گفتم نمیدانم دو فرقه را
من اراده دارم طریقهٔ امام حسینؑ را تو بمن طریقهٔ او را وطریقهٔ انکسانی را که اقامهٔ عزاء
او میکنند تعلیم بکن پس ان شیخ گریه کرد وگفت گوارا باد بر تو ای برادر واز منزل من پرسید
گفتم خانهٔ فلان عجوزه گفت او ترا دلالت کرد بر من گفتم نه گفت پس تو از کجا دانستی که من

در طریقهٔ حضرت امام حسین میباشم گفتم من نمیدانستم که تو در طریقهٔ آنحضرت میباشی و
بنای من بطلان مسجد رفتن بود که از پیشنماز آن دین اسلام را یاد بگیرم وقتیکه بآنجا رسیدم
فراموش کردم تا بمسجد تو رسیدم پس آن شیخ بسجده افتاد و شکر نمود و گفت ای برادر پیشنماز آن
مسجد سنّی است و متعصّب و اقامهٔ عزاء امام حسین را حرام و بدعت میداند و بلکه فتوی
میدهد بکفر آنکه اقامهٔ عزاء آنحضرت را میکند و بدرستیکه خداوند نسیان را بر تو غالب
کرده که بنزد او نروی گفتم آنکسیکه مرا باسلام دلالت کرده او مرا بطریقهٔ حضرت امام حسین
دلالت کرده است و من رؤیای خود را باو خبر دادم پس گریه کرد و من نیز گریه کردم و اسلام را
بمن تعلیم کرد و امر نمود مرا بروزه از همان روز و از نزد او بیرون شدم و بکنار دریا آمدم و
لباس و بدن خود را پاک کردم و لباس پوشیدم و آمدم بمنزل آن عجوزه و قصّهٔ خود را باو
خبر دادم پس گریه کرد و گفت من علویّه و اولاد حضرت امام حسین و شیعه هستم و آن
روز را در منزل ماندم و در حال خودم فکر میکردم و از جهت اسلام خودم مسرور بودم
و بعد از آن گفتم این مال که من دارم آن را در حال کفرم جمع نموده ام و آنها را نمیخواهم
بلکه آن را برای اولاد خودم میفرستم و آنها را فرستادم و برایشان نوشتم که من مسلمان
شدم و هرچه داشتم برای شما فرستادم تا آنکه نگوئید که من مسلمان شدم برای خوردن
مال خودم که بشما ندهم و بعد از آن هرچه لباس داشتم و هرچه در نزد من از مال مانده
بود تصدّق نمودم پس مسلمانان جمع شدند و برای من قدری مال جمع کردند و بمن دادند
و از برای خود لباس خریدم و آنچه بآن محتاج بودم از اسباب منزل گرفتم و زیادی آن را سرمایه
کسب کردم و منفعت کسب را برای خودم خرج میکردم تا آنکه از اولاد من کاغذ رسید که
ما شنیدیم تو ترک کرده ملّت پدران خودت را پس اگر رجوع کردی از تو متشکّر و ممنون
میشویم و اگر نکردی مادر هلاک و تلف تو میکوشیم بهر وسیله که باشد پس از شنیدن
این برای خودم ترسیدم از اولاد خودم و از سایر هندها پس مسافرت کردم و بعتبات آمدم
وقتیکه بکربلا رسیدم و با جماعتی از اهل ایران و هندوستان بودند گفتند یکی از ما ها
اوّل برود و منزل برای ما معیّن بکند تا ما وارد منزل بشویم گفتم من برای شما منزل میگیرم
که مناسب حال شما ها باشد گفتند تو از کجا منزل میشناسی و حال آنکه تو نیز مثل ما
غریب هستی و تو کربلا را ندیدهٔ و کوچه ها آن را نمی شناسی گفتم آنکسیکه مرا باسلام دلالت
کرده است مرا بمنزل خودم در کربلا دلالت کرده و بعد از آن از دربغداد داخل شدیم و دیدم
که این در همان دری است در رؤیا با رفیق خودم داخل کربلا شدیم و همان راه را گرفتم
که با رفیق خود در رؤیا رفته بودم تا آنکه رسیدم بدر صحن حضرت ابوالفضل عبّاس
علیه السّلام و در آنجا همان خانه را دیدم در رؤیا در آنجا منزل کرده بودم پس در آن

خانه را زدیم و صاحب منزل بیرون آمد و از او منزل خواستیم گفت حاضر است بفرمائید
و در آنجا نازل شدیم و دیدم همان حجره را که در خواب در آن منزل کرده بودم خالی
است و همچنین هر مشهدی که در خواب دیده بودم و زیارت کرده بودم همان نحو دیدم
و زیارت کردم از کاظمین و سامره و در کربلا و نجف اشرف و مشهد مقدّس رضا علیهم
السّلام بدون زیاده و نقصان و از هر طرف که در خواب بآن مشاهد مقدّسه وارد
شده بودم در بیداری نیز بآن نحو وارد شدم و زیارت کردم و محقّق نوری اعلی الله
مقامه در دارالسّلام فرموده که فقیر بعضی رفقاء آن حکیم را دیدم که با او بکربلا وارد
شده بودند و از او پرسیدم گفت حکایت چنان است که حکیم گفته است بدرستیکه
ما در امر او شکّ کردیم و گفتیم که این اوّل سفر او نیست بکربلا زیرا که او مثل آنها بود که
چند مرتبه کربلا را دیده بود و کوچه ها را و خانه ها را و راه صحن را میدانست زیرا که ما
در وقتیکه بصحن میرفتیم بصاحب منزل گفتیم که صحن را بما نشان بده آن حکیم گفت که
من شما را بصحن حضرت امام حسین دلالت میکنم و او افتاد بجلو ما تا رسید بدر صحن
که آن را در قاضی الحاجات میگفتند بدون آنکه از احدی بپرسد و از جمله آن چیزها
که دلالت میکند بر صدق گفته های آن حکیم اینست که او صاحب ثروت و استطاعت
بود و ما او را ملامت کردیم از جهت نرفتن او بحجّ پس بما میگفت آن رفیق من در خواب
بمن نشان داده هر آن مکانی را که من زیارت کرده ام و او بمن مکّه و مدینه را نشان
نداده است و زیارت آن دو بقعهٔ مقدّسهٔ مبارکه در نصیب من نیست گفتیم این عذر
نیست در نزد خداوند و تکلیف حجّ با این سخن ساقط نمیشود پس آن مرحوم مهیّای رفتن
بحجّ گردید در سه سال پی در پی و او نتوانست بحجّ برود پس سال اوّل مهیّا شد و بنجف
اشرف رفت که از آنجا برود و دو روز قبل از حرکت حاجیان مریض شد بمرض سختی که
یقین بمردن کردیم و دو ماه مرض و طول کشید و مصارف حجّ را در آن مرض خرج کرد و
در سال دوّم مهیّا شد که برود و بنجف رفت و قبل از حرکت حاجیان اشقیا ها سفیر
انگریز از بغداد او را خواست و او را ببغداد بردند و بعد از فوت موسم حجّ او را مرخّص کردند
و دیدند که اشتباه کردند و او آنکس نبوده که او را میخواستند و در سال سیّم باز مهیّای
حجّ گردید و قبل از حرکت حاجیان از پادشاه عثمانی امر صادر شد که حاجیان در این سال
از راه جبل نروند و این امر بعد از گذشتن وقت سفر دریا بود که از راه دریا ممکن نبود بجهت
ضیق وقت و در سال چهارم قبل از وقت رفتن حاجیان برحمت خداوند واصل شد
مؤلّف میگوید در این رؤیای صادقه و قصّهٔ عجیبه بسیار معجزات و کرامات و خارق
عادات است و شاهد واضح بر حقّ بودن دین اثنی عشریّه و برهان لایح بر امامت حضرات

ائمه علیهم السلام است و محبوب بودن اقامهٔ عزای حضرت سید الشهداء و در نزد حضرت
رسول خدا و ائمهٔ هدی است و در این تصدیق است بر احادیث متواتره که در فضیلت
تعزیه داری آنحضرت وارد شده و در ثواب و اجر و جزای نیکو برای آنکسانیکه مشغول این
عبادت بزرگ باشند و از سایر فرقه‌های اسلام امتیاز بیابند و در دین رؤیاء هر چند یکه
آن حکیم هندی حضرت مهدی علیه السلام را ندید ولکن مکان و جای غیبت آنحضرت را
در خواب بامر حضرت رسول خدا باو نشان دادند و غایب شدن آنحضرت را باو گفتند و
چنانکه او بحق بودن حضرت پیغمبر خدا و سایر ائمهٔ هدی یقین کرد همچنین بر غایب بودن
حضرت صاحب الزمان یقین نمود و غایب شدن آنحضرت در این زمان مثل حق بودن
اجدادش شد قبل از او پس معلوم شد که اعتقاد بر غیبت آنحضرت مثل اعتقاد بر امامت
آباء او است و بر رسالت جدش و اعتقاد بر اجداد او منفک از اعتقاد بر غیبت او نخواهد شد
پس کسیکه معتقد بر وجود و غیبت او و ظهورش بعد از این نباشد آنکس اصلا باجداد
و آباء او معتقد نیست بلکه آنکس اعتقاد بر هیچ پیغمبری و وصی پیغمبر ندارد زیرا که جمیع
پیغمبران و اوصیای ایشان بر غیبت آنحضرت و ظهورش بعد از غیبت او خبر داده اند و
تمام ائمه از آباء او باحادیث متواتره از ظهور او و بعد از غایب شدن او و پر کردن او زمین را
از عدل و داد و رفع نمودن ظلم و فساد از میان عباد در کل بلاد خبر داده اند و بنابراین
اعتقاد بر غیبت آنحضرت اعتقاد بر همهٔ ایشان است و انکار ظهورش بعد از غایب شدنش
انکار تمامی ائمه و بلکه انکار جمیع پیغمبران و کتابهای ایشان است و ازین جهت آباء کرامش
در خصوص غیبت او و زمان غایب بودن او و چه قدر بیانات و احادیث متواتره است
فرموده اند و حالات این زمان را ذکر کرده اند و اعتقاد بر غیبت آنحضرت را بمردمان یاد
داده اند چنانکه شیخ جلیل و فاضل نبیل نعمانی در کتاب غیبت خود روایت کرده از عمیره
دختر نفیل که گفت شنیدم حضرت امام حسین میفرماید نخواهد شد آن امر که شما
منتظر آنید تا اینکه بیزاری جوید بعضی از شما از بعضی و خیو اندازد بعضی از شما در صورت
بعضی و شهادت دهد بعضی از شما بر کفر بعضی و لعن بکند بعضی از شما بعضی را پس گفتم
بآنحضرت که خیری نیست در آن زمان پس آنحضرت فرمود تمام خیر در آن زمان است
ظهور میکند قائم ما و همهٔ آنها را دفع میکند و ایضاً از حضرت صادق حدیثی بر این
مضمون نقل کرده و نیز از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که بمالك بن ضمره فرمود ای
مالك چگونه تو بدو وقتیکه شیعه اختلاف کنند چنین انگشتان مبارکش را داخل کرد
در یکدیگر پس گفتم یا امیر المؤمنین در آن زمان خیری نیست فرمود تمام خیر در آن وقت
است ظهور میکند قائم ما پس مقدم میشود بر او هفتاد مرد که دروغ میگویند بر خدا

و رسول او پس همه را میکشد آنگاه جمع میکند ایشان را بر یک امر و نیز از حضرت باقر
روایت کرده که فرمود هر آینه آزموده خواهید شد ای شیعهٔ آل محمد آزموده شدن سرمه
در چشم بدرستیکه صاحب سرمه میداند که کی سرمه در چشم او ریخته میشود و نمیداند
که چه وقت از چشم او بیرون میرود و چنین است که صبح میکند مرد بر جادهٔ از امر ما و
شام میکند و حال آنکه بیرون رفته از آن و شام میکند بر جادهٔ از امر ما و صبح میکند و
حال آنکه بیرون رفته از آن و از حضرت صادق روایت کرده که فرمود والله هر آینه شکسته
خواهید شد شکستن شیشه و بدرستیکه شیشه هر آینه بر میگردد پس عود میکند و
والله هر آینه شکسته میشوید شکستن کوزه و کوزه چون شکست بر نمیگردد چنانکه بود و قسم
بخداوند که امتحان خواهید شد تا آنکه نماند از شما مگر اندکی و کف مبارک را خالی
کردند و نعمانی بر این مضمون اخبار بسیاری روایت کرده و مرحوم صدوق در کمال الدین
از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود گویا می بینم شماها را که گردش میکنید گردش
شتر و میطلبید چراگاه را و پس نمی یابید آن را ای گروه شیعه و نیز از آنحضرت روایت کرده
که بعبد الرحمن بن سبابه فرمود چگونه خواهید بود شما در آن زمان که بمانید بی امام
هادی و بی نشانه بیزاری جوید بعضی از شما از بعضی در آن وقت امتحان کرده میشوید و
جدا میشوید و بیخته میشوید و نیز روایت کرده از سدیر صیرفی که گفت من و مفضل و
ابو بصیر و ابان بن تغلب بخدمت حضرت صادق داخل شدیم و آنحضرت را دیدیم که
بروی خاک نشسته بود و مسح خیبری در بر داشت که آستینهایش کوتاه بود و از شدت اندوه
واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده گریه میکرد مانند جگر سوخته آثار حزن و
محنت در دو روی حق جویش ظاهر و هویدا بود و اشك از دیده‌های حق بینش جاری بود
و میگفت ای سید من غیبت تو خواب مرا برده است و استراحت مرا زایل گردانیده و سرور را
از دل ربوده است ای سید من غیبت تو مصیبت مرا دائم گردانیده و محنت و نوائب را بر من
پیاپی گردانید و آب دیدهٔ مرا جاری کرد و ناله و فغان و حزن را از سینهٔ من بیرون آورد و
بلاها را بر من متصل گردانید و سدیر گفت چون حضرت را بآن حالت مشاهده کردیم عقلهای
ما پرواز کرد و واله و حیران شدیم و دلهای ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان
کردیم که آنحضرت را زهر داده اند یا آنکه بلیهٔ عظیمی از بلاهای دهر بر او حادث شده است
عرض کردیم که ای فرزند بهترین خلق خداوند هرگز چشم ترا گریان نکند چه حادثه ترا
گریان کرده است و چه حالت روداده که چنین ماتم گرفتی حضرت از شدت غصه
و گریه آهی سوزناکی کشید و فرمود که من صبح امروز نظر در کتاب جفر نمودم و آن کتابی
است مشتمل بر علم منایا و بلایا و در آنجا مذکور است بلاهائیکه بر ما میرسد و در آنجا

علم گذشته و آینده هست تا روز قیامت و خداوند آن علم را مخصوص محمد و آل او از ائمه
بعد از او گردانیده است صلوات الله علیهم و نگاه کردم در آنجا ولادت حضرت صاحب الامر
و غیبت آنحضرت و طول غیبت او و درازی عمر او را و ابتلای مؤمنان در زمان غیبت و
بسیار شدن شک و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم در
دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام از گردن خود که حقتعالی در گردن بندگان قرار
داده است پس ازین جهت رقت مرا دست داده است و حزن بر من غالب شده است تا آخر
حدیث پس وقتیکه تحیر و تفرق و ابتلای شیعه در ایام غیبت آنحضرت و تولد شکوک و
شبهات در قلبهای آنها سبب شود از برای گریستن حضرت صادق ع باین نحو گریه سالها
قبل از تولد آنحضرت و پیش از وقوع آن و بردن خواب از چشمهای مبارکش پس مؤمن مبتلا
بآن حادثهٔ عظیمه و غرق شده در آن گرداب بیکرانهٔ تاریک مواج سزاوارتر است بگریه و
ناله و زاری و بیقراری و حزن و اندوه دائمی و تضرع بسوی حضرت باری جل جلاله و در
کافی و فقیه و تهذیب از حضرت باقر ع روایت کردند که آنحضرت بعبد الله بن ظبیان فرمود
که هیچ عیدی نیست برای مسلمانان نه قربانی و نه فطری مگر آنکه تازه میکند خداوند برای
آل محمد حزنی را راوی پرسید چرا یا ابن رسول الله فرمود زیرا که ایشان می بینند حق خود را
در دست غیر خودشان پس ازین احادیث معلوم میشود که ائمه علیهم السلام چه قدر مهموم
و مغموم بودند از جهت غیبت آنحضرت تا آنکه در عیدها مصیبت ایشان تازه میشد
و غم بروی غم ایشان علاوه میگشت و در عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده در ضمن حدیث متعلق بحضرت حجت عصر عجل الله فرجه که فرمود چه بسیار مرد مؤمن
و چه بسیار زن مؤمنه که متأسف و حیران و محزون شوند در وقت غایب شدن ماء معین
یعنی حضرت صاحب الزمان ع پس وقتیکه مؤمنان در ایام غیبت محزون شوند پس آن
حضرات چه قدر باید غمگین بوده باشند و اما مهموم بودن خود حضرت صاحب الزمان
پس اندازه ندارد زیرا که آن خلیفهٔ خداوند که جامهٔ خلافت و ریاست و سلطنت ظاهره
و باطنه بر تمام جهانیان را جز برای آن قامت معتدل برای احدی ندوخته اند با وجود
آنکه از رتق و فتق و اجرای احکام و حدود و تبلیغ فرامین خداوندی و منع تعدی و
جور و اعانت ضعیفان و اغاثهٔ جمیع مظلومان و اخذ حقوق و اظهار و اعلان حق و
ابطال و ازهاق باطل ممنوع شده و ظلم و تعدی بر آنحضرت بجائی رسیده که علاوه بر اینها
از خوف ظالمان و منافقان متمکن بر اظهار نفس معظم خود نشده و در این طول زمان
تنها یا با بعضی از موالیان خاص خود در بیابانها و صحراها گردش میکند و حق
خود را در دست دیگران می بیند و بحسب امر خداوندی صبر کرده میگذراند پس حال

آنحضرت درین زمان مثل حال آن پادشاه عادلی خواهد بود که جمیع احکام او همیشه
بر قانون عدالت و خودش بر رعایا مهربانی و شفقت داشته باشد پس مغلوب عدوی
بوده باشد که در گوشهٔ حبسش بکند و دستش از همه چیز کوتاه باشد و آن عدوی
ظالم نیز هرچه بکند دربارهٔ رعایا و دوستان و چاکران او غیر از تعدی و عداوت نمائی
و ناهمواری چیزی نباشد پس درین وقت آن پادشاه عادل و مهربان در حبس آن
ظالم با عدو آن چه خواهد کشید و چه میگذرد بر او و جگرش چه قدر سوخته میشود
و دلش چطور بدرد میاید پس هر مؤمن درین زمان نیز مثل اولاد و دوستان آن
پادشاه عادل مهربان محبوس باشد که مولایش از دست ظالم گریخته و در بعضی از
صحراها گوشه نشین گردیده و سلطنت او را غاصبان و ظالمان و الواط و اجامر و اوباش
از دست او گرفته و در عوض این غصب و تعدی بر رعیت و دوستان او ظلم و جور و
اجحاف و بی انصافی میکنند پس چنین مؤمن محب باید هم و غمش بیشتر و قلقش زیاده
و اضطرابش زیاده و خواب راحت را بالمره فراموش بکند از جهت آنکه شخص باین
عظمت و جلالت و بزرگی و رأفت و احسان و عطوفت و مهربان تر از هر پدر حاضر و
ناظر و لکن چنان در پردهٔ حجابی از حجابهای خدا پنهان و پوشیده شده که نه دستی
بدامانش میرسد و نه چشمی بجمالش افتد و نه از مقر سلطنتش خبری و نه از محل اقامتش
اثری و مؤمن دوست ازین طرف هر دون و خسیسی را ببیند جز آنکه غیر او کسی را نجوید و هم
لغو و ناملایم و منکر را بشنود جز سخن آنکه غیر او نخواهد کسی سخن بگوید و ریاست و
سلطنت هر کسی را مشاهده بکند که بغیر از او کسی را لیاقت و قابلیت ندارد و در فقرات
شریفهٔ دعای ندبهٔ معروفه که حضرت صادق ع فرموده که شیعیان آن را در هر عیدی
و روز جمعه بخوانند اشاره باین مقام که درین ایام باید گفت فرموده اند که حاصل مضمون
بعضی از آنها اینست بعد از ذکر پاره از اوصاف و مناقب آنحضرت روحنا فداه که کاش
میدانستم که تو در کجا اقامت نمودی و کدام زمین و خاک ترا بر گرفته آیا در کوه رضوی
جای داری یا در کوه ذیطوی گرانست بر من که خلق را ببینم و تو دیده نشوی و نشنوم از تو
نه آوازی و نه رازی گرانست بر من که احاطه بکند بتو بلاها نه بمن و نرسد بتو از من نه ناله
و نه شکایتی جانم فدای تو غایبی که از ما کناره نداری جانم بفدای تو دور شده که از ما
دوری نگرفتی جانم فدای تو که آرزوی هر مشتاق آرزومندی از مرد و زن که ترا
یاد آورند و ناله کنند گرانست بر من که من بر تو بگریم و خلق از تو دست کشیده باشند
گرانست بر من آنکه جاری شود بر تو آنچه جاری شده نه بر ایشان آیا معینی هست که طول
کنم با او گریه و ناله را آیا جزع کننده هست که من او را بر جزع یاری بکنم هر وقتیکه خلو

شد ایا بچشمی خاشاک رفته است که اشک او جاری بشود که چشم من او را بر انحالت
مساعدت کند ایا بسوی تو راهی هست ای پسر احمد که بحضورت مشرف شوند و
بخدمت تو برسند ایا متصل میشود روز ما از تو بفردای او پس محظوظ شویم و بهره بریم
کی وارد میشویم بر چشمه هاے سیراب کننده پس ما سیراب شویم کی سیراب میشویم از اب
گوارای تو که تشنگی ما بطول انجامید کی صبح و شام بخدمت تو خواهیم رسید و کی تو
ما را می بینی و ما ترا در حالتیکه لوای ظفر و نصرت برافراشته شده ایا خواهی دید ما را
در اطراف خودت و تو بر ما امامت و پیشنمازی میکنی در حالتیکه زمین را پر از عدل
کرده و بر دشمنان خودت چشانیده عذاب و خوار و هلاک نموده ظالمان و انکار کننده
حق را و قطع کرده اصل کافران را و اساس ظلم کننده ها و منافقان را و ما بعد از دیدن اینها
میگوئیم الحمد لله رب العالمین تا اخر دعا که نمونه ایست از درد دل انکه جامی از چشمه
محبت انحضرت نوشیده و سزاوار است او را که با مثال این کلمات درد دلی کرده و بر اتش
فراقش کفی از اب شوریده باشیده و همیشه در فراق ان خلیفه حضرت خلاق در اشتیاق
بوده و مثل عشاق جمال بیمثال حضرت باری مشتاق ان وجود معظم و سلطان عالم
بوده باشد شاید نظرے باو برسد دوستی با عقل کن گر عاقلی دل بدلبر بر اگر
صاحبدلی گر تو ای عارف بدلبر دل بری چون بدلبر دلبری تو دلبری دل که
دلبر میبرد انست دل نیست دل گر مانده است در اب گل چون بری دل را بدلبر
دلبر اوست او برد دل را که در دل سرور اوست یا الهی از کرم داریم امید تو مکن از
در گهت ما را بعید مانده اند ظلمت نومیدیم کن ز انوارت منور یا کریم بعد
نومیدے بسی امیدها است از پس ظلمت بسی خورشیدها است ای خدا از ظلمت جهل
عمی وارهان ما را با نوار هدی گمرهانیم ای معین راه بر دست ما گیر و کشان
براه بر کن هدایت ای خدا ان راه را که برفتند انبیا و اولیا هر یکی در ارزوئے
میشتافت عاقبت مطلوب خود هریك بیافت گر گران و گر شتابنده بود عاقبت جوینده
یابنده بود پس شخصی در این ایام باید جد و جهد و سعی و تلاش بکند و بقدر امکان
در این زمان در یاد گرفتن احکام ایمان زحمت بکشد و بکوشد زیرا که جاده واسعه
مستقیمه شریعت مطهره با وجود انکه حضرات ائمه علیهم السلام چه زحمتها کشیدند
و متحمل چه مشقتها شدند و ان را واضح و لایح کردند در این زمان رسیدن بانها منحصر
شده در راههاے باریك و تاریك متشتت که در هر رهگذر ان جمعی از دزدان داخلی دین
مبین در کمین نشسته و پیوسته شکوك و شبهات در قلبهای عوام بلکه خواص داخل
کرده و مردم را از طریق مستقیم شریعت واضحه احمدی محمدی ص باز داشته اند و کار ما انجا

رسیده که این فرقه قلیله و عصابه متهدیه اثنا عشریه یکدیگر را تکذیب و تکفیر و لعن
و توهین کرده اند و میکنند و دشمنان را بر خود جیره نموده و همیشه دسته دسته از
دین خداوند و غایب بودن حضرت صاحب الزمان علیه السلام بیرون روند و بی
اعتقاد میشوند و علماء راستین از اظهار علم خودشان عاجز گشتند و صدق شده در
خصوص این زمان وعده صادقان که فرمودند خواهد امد وقتیکه نگاه داشتن مؤمن
دین خود را مشکل تر است از نگاهداشتن جمره از اتش در دست و بعض اخبار را ذکر کردیم
در این معنی اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ الْمُشْتَكىٰ وَاَنْتَ الْكَاشِفُ الْكُرَبِ وَالْبَلْوىٰ اِنَّ سُبُلَكَ ضَاعَتْ بَعْدَ
وَاَحْكَامَكَ مُعَطَّلَةٌ وَاَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكَ فِي الْاَرْضِ هَائِمَةٌ فَاَظْهِرِ اللّٰهُمَّ وَلِيَّكَ وَابْنَ بِنْتِ
نَبِيِّكَ الْقَائِمَ الْمُنْتَظَرَ وَالْاِمَامَ الْمُظَفَّرَ وَالْحُجَّةَ عَلىٰ جَمِيعِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

رؤیای حجی و تمام و نیز محقق نوری اعلی الله مقامه در ان کتاب بعد از ذکر بعضی از مناقب
و فضایل جناب اخوند مولا فتحعلی سلطان ابادی علیه الرحمه فرموده که انجناب سبب تالیف
این کتاب است زیرا که من با او مشرف شدیم بزیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام
در سال هزار و دویست و هشتاد و نه در ایام عاشورا و ما با و اقتدا میکردیم در نماز مغرب
و عشاء در پشت بام کفشداری صحن انحضرت که در طرف غربی ایوان مطهر است و در شب
عاشوراء با من مشورت کرد در تعیین کردن وقت مراجعت بنجف اشرف تا انکه رایش علاقه
گرفت که بعد از عاشوراء که روز جمعه بود بعد از نماز ظهر از کربلا حرکت بکنیم بسوی نجف
وقتیکه شب یازدهم شد که فردایش خیال کرده بودیم که بنجف برویم در ثلث اخر شب در
خواب دیدم که من در پشت بام همان کفشداری هستم و بغیر از من در انجا کسی نیست و
در ایوان مبارك و حرم مطهر نیز کسی که من او را بشناسم نبود و مردمان همه در صحن
شریف بنا بر عادت خود مشغول خرید و فروش شده چنانکه در ایام زیارت مخصوصه
همین طور میباشند پس در ان اثنا که من ایستاده بودم ناگاه حضرت رسول خدا و
حضرت صاحب الزمان علیهما السلام بر بام ان کفشداری تشریف اوردند و حضرت
حجت عصر در عقب سر انحضرت میامد و او از جدش بلند قامت بود و در سر مبارك
عمامه سفید بود پس رفتند تا انکه نزدیك شدند بدر وسط حرم که برواق باز میشود
و قبل از انکه از نظرم غایب شوند حضرت رسول خدا بسوی من توجه کرد پس برگشت
بطرف من پس فهمیدم که انحضرت مرا قصد کرده پس من بسرعت بطرف انحضرت شتافتم و از
پله ها کفشداری یك پله پائین رفتم پس دیدم که انحضرت ببالا تشریف اورد پس
سلام کردم و سلام مرا رد کرد و از دست مبارکش بوسیدم و بعد از ان فرمود که من باینجا
امدم از برای خاطر تو و یا برای ملاقات تو پس چرا در اینجا ایستاده پس من خجالت کشیدم

ازبالا تشریف آوردن آنحضرت برای ملاقات من وازین فرمایش آنحضرت وبعد ازان
ملاطفت کرد بمن وبمن اکرام نمود ببعضی کلمات که درخاطرم نماند مگر آنکه آنحضرت
مولا فتحعلی مذکور را بخیر یاد کرد ورجوع فرمود بمکان اول خود   واما حضرت حجت عصر
پس درین مدت ایستاده بود درمکان خودش مقابل ضریح مقدس حضرت سید الشهداء
پس با خودم گفتم واحسرتا من بخدمت آنحضرت مشرف نشدم وقصد کردم بسمت او
پس وقتیکه مرا دید که بطرف او میروم مرا استقبال کرد بچند قدم وقتیکه باو رسیدم
سلام کردم ودستش را بمن داد پس بوسیدم وبعد ازان ازمن پرسید ازحال مرض مولا
فتحعلی واو درین وقت وقبل ازان مبتلاء بمرض سوداء بود ومشغول خوردن دواء بود
گفتم الحمد لله خوب است وبعد ازان بمن ملاطفت کرد وفرمود کی بنجف اشرف برمیگردید
گفتم جناب مولا فتحعلی درشب گذشته عزم کرده که فردا بعد ازنماز ظهر جمعه برویم پس تبسم
کرد وفرمود دومرتبه یا سه مرتبه مجتهد است ورأیش اینست پس ازاین فرمایش فهمیدم
وازحال آنحضرت دانستم که مصلحت نیست که فردا حرکت بکنیم ولکن چونکه او مجتهد است
ولابد است برای او عمل کردن وبعد ازان ساکت شد پس فکر کردم که ازیک مسئله مشکله
بپرسم بخاطرم چیزی نیامد وچیزی غیر معلوم بمن ظاهر نشد نعوذ بالله که این از قلت
استعداد ویا عایق بوده باشد وبعد ازان ازمن مفارقت کرد ومن مراجعت کردم
برپشت بام کفشداری ودیدم که مردمان همه برشغل ودرعمل شان هستند واین ملاطفات
آنحضرت را دیده اند وبعد ازان درصحن مقدس بعض چیزها دیدم که شاهد صادق
شد برآنچه من دیده بودم ازپشت بام پس درآخر وقت سحر ازخواب بیدار شدم شکر
کننده بخداوند وقتیکه رؤیای خودم را بجناب مولا فتحعلی گفتم او نیز ازین قبیل رؤیاها
بسیار نقل کرد وگفت اگر کسی اینها را درکتابی ثبت میکرد هرآئینه نفعش برمسلمانان
تمام میشد پس گفتم اگر تو امر بکنی مرا من اینها را جمع میکنم پس بمن اشاره کرد که بکن وقتیکه
اززیارت مراجعت کردم شروع نمودم بجمع اینها الحمد لله   وایضا در اواخر جلد دوم
دار السلام بعد ازانکه سه کرامت ازجناب حاجی مولا علی ابن حاجی میرزا خلیل طبیب
طهرانی اعلی الله مقامهم نقل کرده فرموده که بعضی ازمردم ازانجناب کرامات عجیبه
نقل کرده اند واو سزاوار است باین کرامتها زیراکه او همیشه با نفس خود جهاد میکرد
ونفس خود را وامیداشت برزهد وطاعت وخود را منزه میکرد ازاخلاق ردیه حتی
اینکه من دومرتبه حضرت حجت عصر را درصورت او دیدم درخواب وبعد ازبیداری
فهمیدم که حاجی مذکور بوده ودرآن خواب ندانستم که او است بلکه او را حضرت مهدی
علیه السلام دانستم اعلی الله درجاته فی الجنة   رؤیای چهلم درمستدرکات جلد

اول دار السلام ودرکتاب نور الانوار نقل کرده اند ازعالم جلیل وفاضل نبیل ابوجعفر
محمد بن جریر طبری که درمسند فاطمه علیها السلام از ابوبصیر روایت کرده ولفظ ترجمه
ثانی است که عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام که فدای توشوم مرا خبرده بعدد
اصحاب حضرت قائم آل محمد ص وبلدان ومواضع ایشان حضرت فرمود روز جمعه بیا
وچون روز جمعه شد بخدمت آنحضرت رفتم وبمردی فرمود بنویس این املاء حضرت
رسول خدا ص است بامیر المؤمنین ع ازعدد اصحاب حضرت قائم که درنزد او در مکه از
خانه ها ورختخوابهای خود حاضر شوند وایشان نجباء وقضاة وحکام آنحضرت
میباشند درمیان مردمان ازطازنید شرق یکمرد واو مرابط سیاح است   واز
صامغان دومرد وازفرغانه یکمرد واز ترمد دومرد واز دیلم چهار مرد وازمرورود
دومرد وازمرو دوازده مرد وازبیروت نه مرد وازطوس پنج مرد وازقرعات
دومرد وازسجستان سه مرد وازنیشابور دوازده مرد وازهرات دوازده مرد واز
بوسنج چهار مرد شاید قوشجان باشد وازری هفت مرد وازطبرستان هفت مرد
وازقم هجده مرد وازدورقه سه مرد وازترافعه دومرد وازحلب سه مرد وازسلیمه
پنج مرد وازدمشق دومرد وازفلسطین یک مرد وازبعلبک یک مرد وازسوان
یکمرد وازفسطاط چهار مرد وازقیروان دومرد وازکورکرمان سه مرد وازقزوین
دومرد وازهمدان چهار مرد وازموقان یک مرد وازبدّ یک مرد وازخلاط یک مرد
وازجابروان سه مرد وازنوا یک مرد وازسنجار چهار مرد وازقالیقلا یک مرد واز
سمیساط یک مرد وازنصیبین یک مرد وازموصل یک مرد وازبلواق دومرد واز
رها یک مرد وازحران دومرد وازباغه یک مرد وازقالس یک مرد وازصنعان
دومرد وازقبد یک مرد وازوادی القری یک مرد وازخیبر یک مرد وازبدا یک مرد
وازخار یک مرد وازکوفه چهار مرد وازمدینه دومرد وازتونده یک مرد   واز
جیون یک مرد وازلوشیا یک مرد وازطهنی یک مرد وازپرم یک مرد وازاهواز
دومرد وازاصطخر دومرد وازملیان دومرد وازدنیل یک مرد وازصیدا نهایک
مرد وازمداین هشت مرد وازعکبری یک مرد وازحلوان دومرد وازبصره سه مرد
واصحاب کهف وایشان هفت مردند ودوتاجر که ازانطاکیه خارج اند وسه نفر
غلام ودونفر دیگر ودوازده نفر ازمسلمانان بروم پناه امنیت برده اند ودونفر که
بسراندیب رفته اند وازمتمند چهار نفر ویکنفر که کمشده ازمرکب خود است   واز
شیراز یا سیراف یک مرد ودونفر گریخته بسوی سردابه وطالب الحق یک مرد
وایشان سیصد وسیزده نفر میباشند بعدد اصحاب حضرت رسول خدا درجنگ

بدر

بدر پس ایشان در یك شب در مکّه جمع میشوند در شب جمعه وصبح جمعه در مسجد الحرام
جمع خواهند شد ویکنفر از ایشان تخلّف نخواهد کرد پس در کوچه هاے مکّه متفرّق
میشوند که منزل از براے سکنای خود پیدا نمایند واهل مکّه بایشان جا نخواهند داد
زیراکه ایشان را نمیشناسند ونمیدانند از برای چه کار آمده اند بر مکّه از بلاد خود
از تجارت وحجّ وغیر آن وبعض اهل مکّه ببعض دیگر میگویند این اشخاص از یك شهری
نمیباشند وما ایشان را هیچ ندیده ایم وایشان بدوی هستند وشتر وحیوانی ندارند
پس اینها از کدام ولایت آمده وابنجا جمع شده اند پس در این هنگام مردی از بنی مخزوم
پا بر سر مردم میگذارد ومیآید تا آنکه بنزد بزرك مکّه میرسد ومیگوید من امشب خواب
عجیبی دیده ام واز آن بسیار خایف ومضطربم میگویند چه خواب دیدهٔ او میگوید دیدم
چیزے بسیار بزرگی از آسمان افتاد بسوی کعبه چون ملاحظه کردم دیدم ملخهائی
بودند که بالهاے سبز داشتند پس طواف بکعبه نموده ودر مغرب ومشرق عالم پرواز
کردند وپهن شدند وبر هیچ ولایت ودهی نمیرسیدند مگر آنکه او را مثل آتش
میسوزانیدند پس مردم مکّه باو میگویند بیا تا برویم بنزد اقرع که تعبیر اینخواب را
بنماید واو مردیست از بنی ثقیف که علمی دارد چون باو نقل خواب را میکنند او نیز
میگوید من عجیبی دیده ام امشب از لشکرهاے خدا که شما قوّتی بر ایشان نخواهید داشت
پس مردم خبر آن قوم را باو میدهند واز نزد او بر میگردند که این قوم را بگیرند پس خداوند
عالم خوف وترس وبیمی از ایشان در قلب اهل مکّه میاندازد وبعضی ببعض دیگر میگویند
که هنوز از این قوم خلاف ومنکری بظهور نرسیده است تعجیل در امر گرفتن ایشان ننمائید
شاید مردی از ایشان در قبیلهٔ از قبایل عرب باشد اگر از ایشان شرارتی ظاهر شود پس
آن وقت بر ایشان داوری ند با وجود آنکه در سیماے ایشان خوبی مشاهده میشود و
ایشان در حرم خداوند میباشند که خون ایشان مباح نیست تا آنکه حادثهٔ رخ نماید
که موجب جنك باشد با ایشان پس آن مرد مخزومی که خواب دیده است میگوید ما
ایمن وخاطر جمع نیستیم از ایشان شاید در عقب ایشان مردمی دیگر باشند وچون آنها
وارد شوند اینها با آنها یکدست شوند پس حالا که اینها کمند وقوّتی ندارند ایشان را
از میان بردارید پیش از آنکه قوّتی پیدا نمائید ومن گمان ندارم خواب رفیق شما را مگر
آنکه حق خواهد شد پس ولایت خود را از ایشان خالی نمائید پس یکی از میان ایشان
گوید اگر چندین مثل ایشان وارد شود در این مکان واین بلد شما خوفی از ایشان
نداشته باشید زیراکه اینها سلاحی ندارند وقلعهٔ که پناه بآن برند نخواهند یافت
اگر مددی از برای اینها برسد اوّل ایشان را میکشیم مثل آنکه تشنهٔ آب بخورد وبعد

رجوع بآنها خواهیم کرد ودر این کلمات خواهند بود تا آنکه شب برآید پس خداوند خواب را
بر چشم اهل مکّه غالب میکند وبعد از آن دیگر اهل مکّه در یکجا جمع نمیشوند تا آنکه حضرت
قائم علیه السّلام ظهور میکند واصحاب آنحضرت بعضی از ایشان با بعضی ملاقات
میکنند مثل آنکه برادرند از یك پدر ومادر وشبها هر یکی بمنزل خود میرود ومتفرّق
میشوند وروزها جمع میشوند واینست تأویل این آیه فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا
يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا ابو بصیر گفت یابن رسول الله آیا در روی زمین بغیر از ایشان مؤمن
نیست فرمود مؤمن بغیر از ایشان هست ولکن آنها نجبا وقضاة وحکّام وفقهاء در دین
میباشند الحدیث مؤلّف میگوید در این حدیث شریف آن مرد مخزومی وثقفی هر
چندیکه خود حضرت حجّت عصر عجّل الله فرجه را در خواب ندیدند ولکن اصحاب آنحضرت را
در خواب می بینند وبر قدرت وقوّت ایشان علم بهم میرسانند وهمان نحو که در خواب
دیده اند ایشان را چنان میبابند که بر عالم از مغرب ومشرق غالب شوند ومحلّ شاهد
از ذکر این حدیث شریف ذکر خواب مرد مخزومی وآن مرد ثقیفی بود نه ذکر سایر احوالات
آنحضرت بود زیراکه احوالات وصفات ایشان بسیار است واحادیث زیاد وآیات متعدّده
در شأن ایشان وارد ونازل شده وحقیر جمله از آنها را در کتاب تحفة الشیعة ذکر کرده ام
وحدیث دیگر نیز ابو بصیر از آنحضرت در ذکر عدد ونامها ومکانهاے اصحاب آنحضرت
روایت کرده ودر نور الانوار از کتاب غایة المرام[۲] نقل کرده است ولکن در آن حدیث بعض
بلاد ذکر شده که در این خبر شریف نیست مثل مرو وری واسبدار وطالقان وموعور وقومیس
وجرجان وسنجان وغیر از اینها وایضا در این خبر مذکور بعض بلاد است که در حدیث
غایة المرام ذکر نشده مثل خار ولوشیا واصطخر وخیون وترافعه وکوفه وسوان
وغیر از اینها وبحسب ظاهر منافاتی در بین این دو حدیث فهمیده میشود ودر نظر قاصر حقیر
ابدا منافاتی در میان این دو حدیث شریف نیست زیراکه ممکن است در حدیث غایة
المرام مراد از جرجان وسنجان ومرو واسبدار وموعور اسم شهرے باشد ویا ولایت و
محال شود ومراد از خار ولوشیا وخیون وسوان نام دهات ویا قصبهٔ آنها باشد پس
در یك حدیث مثلا نام شهر را ذکر کند ودر دیگری نام دهی از آن شهر را مثل فلان کس
طهرانی وتبریزے وحال آنکه آنکس از دهات طهران وتبریز است وذکر نام دهش هم صحیح
است وذکر اسم شهر آن ده نیز درست است وایضا ممکن است که مراد از جرجان وموعور
در حدیث غایة المرام همان خار واصطخر میگویند در زمان اوّل ویا بعد از این و
یا در یك زمان مثل ریحان آباد ورحوا بریك دهی دارا رومی ویا دهی شیخ الاسلام
که هر دو وسه صحیح است زیراکه بعضی آن را رحوا میدانند وبس وبعضی آنرا ریحان آباد

فقط

[۲] واین غایة المرام غیر از غایة المرام سید هاشم است منه

فقط وهکذا تا تمام سایر جاها پس باین دو احتمال منافات از میان اخبار برداشته میشود
پس کسیکه اطلاع کامل نداشته باشد نباید در نظر اول در احادیث شریفه بگوید
که این دو خبر و یا سایر اخبار منافات با هم دارد و یکی را طرح بکند و یا هر دو را ببیند از
العیاذ بالله از این نادانی و توهین بشرع نبوی و بلکه بالاتر از این عصمنا الله عن ذلک
و بالجمله ابداً منافاتی و اختلافی در میان احادیث کتب معتبره خصوصاً کتب اربعه
ندارد بلی در نظر قاصران و نادانان در نظر اول منافات ظاهر میشود ولکن بعد از ملاحظه
سایر اخبار و آثار و تأمل قراین داخله و خارجه منافات برداشته شود و اصلاً اختلاف
پیدا نگردد بلی در میان احادیث کتب اربعه و غیر آنها از سایر کتب معتبره اخبار تقیه موجود
است ولکن فهمیدن قراین خارجه و داخله و دانستن اخبار تقیه و تمیز آنها از احکام واقعیه
و اطلاع کامل باطراف مسئله و علم بهم رسانیدن بمراد حضرات ائمه علیهم السلام کار صعب
و دشوار است و از این جهت عالم مثل کبریت احمر است و نائب مناب حضرت امام علیه
السلام در این زمان غیبت است و ولی مسلمانان و در بین ایشان اجرا کننده حدود
و دیات و سایر احکام شرع حضرت شارع است چنانکه احادیث معتبره بر هر یکی از
اینها دلالت کرده است نه آنکه عالم آنست که از روی اصول مخالفان و ظنون بلا اعتنا
و اطمینان با تأمل و احتیاط فتوی ده باشد و چند نفر از جاهلان و عوام کالانعام را
مرید خود بکند و زمانی در جهان مجرد و ابداً تأمل و تفکر در اخبار ائمه اطهار نکند
و بلکه باحادیث ملاحظه ننماید و حکم شرع را از آنها استنباط نکند و عمل و اعتمادش
بر ظن حاصل از اصول دیگران باشد و اصول و قواعد و اخبار و احادیث و آثار آل محمد
در گوشه و در کتاب کهنه بماند و از این بدتر آنکه در وقتیکه بآنها نظر کند نسبت منافات
و اختلاف در میان آنها بدهد و از این جهت آنها را طرح کند و تمسک بکند باصول
مجعول آن منافقان جهول آیا ائمه اثنی عشریه دین را کامل نکرده اند و ما ها را
محتاج بر مجعولات و مزخرفات مخالفان کرده اند و از برای دین خداوند اصول و قواعد
و اخبار در میان امت خود نگذاشته اند و برای ما زحمتها و مصیبتها در ذکر احادیث
نکشیده اند نعوذ بالله من الخذلان فی هذا الزمان و حقیر دفع منافات و رفع
اختلافات را در کتاب اثنی عشریه در مواضع متعدده بیان کرده ام بعون الله و برکة
الائمة ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست ای بسا
شاهان میان احمقان ظاهرند و از خسیسان بس نهان و بالجمله در این مقام
عنان کلام از دست رفت و مقصود رفع منافات از بین این حدیث مذکور و خبر
غایة المرام بود و رفع اختلاف گردید بآنچه ذکر شد و اصحاب آنحضرت را در این حدیث از

نجباء شمرده اند چنانکه از قضاة و حکام ایشان را قرار داده اند و شیخ ابراهیم کفعمی در
حاشیه جنّه واقیه در دعاء ام داود در آنجا که میفرماید بعد از صلوات بر اوصیاء
و سعداء و شهداء و ائمه هدی علیهم السلام اَللّهُمَّ صَلِّ عَلَی الْاَبْدالِ وَالْاَوْتادِ وَالسُّیّاحِ
وَالْعُبّادِ وَالْمُخْلِصِینَ وَالزُّهّادِ وَاَهْلِ الْجِدِّ وَالْاِجْتِهادِ که گفته شده که زمین خالی
نیست از قطب و چهار اوتاد و چهل ابدال و هفتاد نجیب و سیصد و شصت صالح
پس قطب حضرت مهدی صاحب الزمان است و اوتاد کمتر از چهار نمیشود زیرا که دنیا
مانند خیمه است و مهدی صلوات الله علیه مانند عمود است و این چهار نفر
طنابهای آن خیمه اند و گاه میشود که اوتاد بیشتر از چهارند و ابدال بیشتر از چهل
و نجباء بیشتر از هفتاد و صلحاء بیشتر از سیصد و شصت و ظاهر اینست که خضر و
الیاس از اوتادند پس ایشان ملاصقند بدائره قطب و اما صفت اوتاد پس
ایشان قومی هستند که غفلت نمیکنند از پروردگار خودشان طرفة عینی و جمع
نمیکنند از دنیا مگر قوت روز و صادر نمیشود از ایشان لغزشهای بد و شرط نیست
در ایشان عصمت از سهو و نسیان بلکه همان عصمت از فعل قبیح و شرط است عصمت
از سهو و نسیان در قطب و اما ابدال پس ایشان پست تر از آنهامند در مراقبت و
گاهی صادر میشود از ایشان غفلت پس تدارک میکنند آن را بتذکر کردن و عمداً
معصیتی نمیکنند و اما نجباء پس ایشان پست تر از ابدالند و اما صلحاء پس ایشان
پرهیزکارانند که موصوفند بعدالت و گاهی از ایشان معصیت صادر میشود پس
تدارک میکنند آن را باستغفار و پشیمانی و خداوند فرموده اِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا اِذا
مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَاِذا هُمْ مُبْصِرُونَ یعنی بدرستیکه آنانکه
پرهیزکاری نمودند چون رسد بایشان آینده و طواف کننده دور قلبش از شیطان
باینکه ایشان را وسوسه کند تا رنجی که از جنس سوداء و جنون باشد بایشان رساند
یاد کنند خداوند و نام خدا را برند پس ناگهان بیننده باشند بسبب آن تذکر و
یادآوری که یکی از چهار رکن توبه است پس کفعمی فرموده که خداوند ما را از اقسام
اخیر قرار دهد که ما نیستیم از اقسام اوّلیه ولکن خداوند را فرمان میبریم در دوست
داشتن ایشان و کسیکه دوست دارد قومی را محشور میشود با ایشان و گفته شده که
هرگاه گم شود یکی از اوتاد چهارگانه میگذارند بدل آن از چهل نفر ابدال و هرگاه
گم شود یکی از چهل نفر ایشان گذاشته میشود بدل او از هفتاد نفر نجباء و هرگاه گم
شود یکی از ایشان گذاشته میشود بدل از سیصد و شصت نفر صلحاء و هرگاه گم شود
یکی از ایشان گذاشته میشود بدل او از سایر مردم و محقق نوری در نجم الثاقب بعد

از ذکر این فرموده تاکنون در این ترتیب مذکور خبری بنظر نرسید ولکن شیخ مذکور
سرآمد عصر خود بود در اطلاع و تتبع و در نزد او بسیاری از کتب قدماء علما بود که در
این اعصار اثری از انها نیست والبته تا در محل معتبری ندیده بود در چنین کتاب شریف
ضبط نمیکرد   تمام شد   مؤلف میگوید تأیید میکند انچه که مرحوم کفعمی ذکر کرده ان
قصهٔ که محقق نوری در دار السلام از جناب عالم جلیل وفاضل نبیل
اقا سید محمد بن اقا سید هاشم نجفی معروف بهندی نقل کرده که فرمود نقل کرد بمن جناب
فاضل المعی وعالم ربانی اقا سید محمد قاضی دسبولی واز شاگردان مرحوم خاتم المجتهدین
حاجی شیخ المرتضی بود وقبل از او از شاگردان مرحوم صاحب جواهر الکلام اعلی الله لهم
المقام بود که او در دسبولی مبرز بوده حکم میکرد وقضاوت مینمود و بمردم تادیب وتعزیر
میکرد وخمس وغیرات را از حقوق شرعیه قهراً از خلق میگرفت وبفقراء میداد واجازهٔ
اجتهاد از صاحب جواهر بحسب اطلاع او نداشت ولکن اجازهٔ اجتهاد را از او بدون
اطلاع او بحیله گرفته بود وحیله را بمن گفت واحدی بر اجازه گرفتن او عالم نبود که ان را
بحیله گرفتم پس گفت روزی دوست داشتم که بخلوتی بروم ویك قدری برای خودم از دعا و
عبادات بکنم پس رفتم بمسجد کهنهٔ از آبادی دور که انجا مشغول بشوم بر طاعت پس در ان
مسجد یك مرد جولائی را دیدم از اهل دسبول پس وقتیکه مرا دید گفت حیله کردی بر عبد
صالح واز او اجازهٔ اجتهاد گرفتی بدون اطلاع او ونشستی در منصب جای امامت وقضاوت
وحال انکه بر ان اهلیت نداشتی بدرستیکه عذاب تو هفتاد خریف است در دوزخ و
بعد از ان ذکر کرد برای من که انها را من کرده بودم وبغیر از خداوند کسی انها را نمیدانست
وبعض انها اسرار قلبیه وضمایر نفسیه بود وانها را تفصیلاً بر من بیان کرد پس دانستم
که از برای او راهی بر واقع هست پس بر من خبر داد که برای او مردی از رجال غیب بعض
وقتها میاید وایشان خادمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام هستند وایشان
چهل نفرند وبزرك ایشان قطب است پس از او وجل شدم ورفتم بزیارت قبر امامزاده
که در انجا بود تا انکه برای خودم خلوتی بکنم وگریه وتوبه وزاری وناله نمایم پس بعد از
زیارت در انجا بسیار گریه کردم وامامزاده را شفیع خودم نمودم وفردای ان روز بر همان
مسجد رفتم که شاید ان مرد را در انجا بیابم پس او را در ان مسجد دیدم پس بمن گفت
بشارت باد ترا زیرا که ان امامزاده شب بخدمت حضرت حجت عصر امد وبرای تو
شفاعت کرد وبسیار التماس وطلب عفو برای تو از انحضرت نمود وانحضرت همان
محزون ناك بود واو را رد نمیکرد پس امر کرد انحضرت که قطب است بر رفیق من که بنزد
من میاید که من با تو شرط بکنم که تو ذمهٔ خودت را فارغ نمائی از هر مالی که تو ان را

گرفتهٔ هر چند یکه این مرد مستحق دادن ان وجوهات بوده است زیرا که اهل ان نبودی
که اخذ وجوهات بکنی وبر فقراء رد بکنی ونفس خودت را بذل بکنی برای قصاص ان
کسیکه بر او تعزیر وتادیب کردهٔ پس هر کس خواست از تو انها را میگیرد وهر که میخواهد
نمیگیرد وترا بری میکند واز قصاص خودش عفو نماید پس از شنیدن این از ان مرد
با وجود انکه او نداشته بود که من بر امامزاده دخیل شده ام وبزیارت او رفته ام
از دسبول بیرون شدم وبر شوشتر رفتم واز انجا بمردمان دسبول قریب بچهار صد
کاغذ نوشتم بر هر کسیکه از او وجوهات گرفته بودم واو را تعزیر وتادیب کرده بودم که
من توبه کرده ام ونفس خودم را حاضر نموده ام برای قصاص وآماده شده ام بر دادن ان
اموال که از مردم اخذ کرده ام ونفس خود را مهیا کردم بر اداء انها بقدر امکان وهر چند یکه
حالا قدرت بر دادن انها ندا[ش]ته باشم پس وقتیکه کاغذهای من بایشان رسید ایشان
بر من رحم کرده بودند وبعض ایشان برای من گریه کرده بودند پس بعد از زمانی از ایشان
کاغذ رسید که ما ترا عفو کردیم وگذشتیم وذمهٔ ترا بری نمودیم پس من بنجف اشرف
رفتم واین نحو مشغول تحصیل شدم در نزد مرحوم شیخ مرتضی واز جملهٔ چیزهائیکه این سید
محمد دسبولی نقل کرد بمن از ان مرد جولاه واو از رفیق خودش که از رجال غیب بود اینست
که از برای احکام شرعیه در نزد ماها تفصیل است که در نزد شما علماء نیست مثل انکه
از برای نظر بسوی اجنبیه وزن نامحرم بغیر از اذن او حکمی است وبلذت نظر کردن جوان
بسوی او حکمی است که زن نداشته باشد واگر زن داشته باشد برای او حکمی است وبرای
مرد غیر جوان حکمی است وغیر از اینها از سایر احکام در مقدار عقوبت وتعزیر وغیر اینها
وگفت که بمن نقل کرد ان مرد جولائی که شبی ان رفیق من که از رجال الغیب بنزد من امد
وفرمود که حضرت قطب علیه السلام امشب اراده کرده که با اصحاب خودش بشهر فلانی
تشریف ببرد اگر تو هم میل داری با ما بیا برویم پس من هم با ایشان در خدمت حضرت
قطب رفتم وبراه افتادیم پس ناگهان دیدم که زمین در زیر قدمهای ما میرود وکوهها
ودرختها از ما میگذرد وهمان شب بدون تاخیر بان شهر رسیدیم پس دروازه ان
برای ماها باز شد ویك کرسی برای قطب علیه السلام گذاشته شد پس در بالای ان
قرار گرفت وبعد از ان امر کرد بحاضر کردن یك مردی پس ماخادمان رفتیم واو را
کوبیدیم مثل دزدن اعوان حکام واو را قهراً از منزل خودش بیرون کردند وبسیار
زدند او را در اثناء راه تا انکه او را بحضور حضرت قطب رسانیدند پس امر فرمود بزدن
او دو مرتبه تا انکه او را مثل جنازه ترك کردند وما رفتیم بسوی بعض مسجدها در ان
شب وروز متفرق شدیم در میان مردمان ودیدیم که مردم انجا باهم یکدیگر بشارت

میید هند از جهت زدن آن مرد و اعتقاد کرده اند که او را حاکم آنجا زده و در شب دوّم ما
همه بطیّ الارض برگشتیم و جناب آقا سیّد محمّد قاضی فرمود که من میدانستم که آن مرد
جولاه ابداً از دسبول بیرون نرفته است و آن شهرها قطعاً نشناسد که نام برد پس من از
باب امتحان از بعض جاهای آن شهر پرسیدم که من آنجا را دیده بودم پس چنان وصف
کرد که گویا الان در آن شهر است پس دانستم که راست میگوید و من با و گفتم که آیا در نجف
کسی پیدا میشود که بخدمت رجال الغیب برسد یا نه گفت بلی کسی هست ولکن از برای او
فضیلتی بر بزرگان علماء که او را نمیشناسد ندارد و این بودن شخصی از رجال الغیب و
یا از کسانیکه ایشان را می بینند از جهت حکم خاصّیست که سرّ آن مخفی است و ایشان
در میان مردمان میباشند و مردم ایشان را نمیشناسند پس برادرم آقا سیّد علی با آقا
سیّد محمّد مذکور گفت که در نجف اشرف مامردی است سیّد محسن نام و از او نقل
میکنند که یکی از رجال الغیب بنزد او میاید پس شما بنویسید بان مرد جولاه دسبولی
و از او بپرسید از راستی این سیّد محسن خضرمی پس جناب سیّد مذکور نوشت با و و جواب
آمد که او راست گفته و یکی از رجال الغیب بنزد او میاید و او اقلّ آن کسانست که رجال
الغیب را می بینند از جهت درجه پس من اراده کردم که سیّد محسن را امتحان بکنم بر
طریقیکه او نداند که من او را امتحان میکنم پس من یك صورت روایتی را نوشتم و
حال انکه روایت نبود و سؤال کردم از او از محلّ رجوع یك ضمیر فیها و در اعتقاد خودم
آن را بمجائی رجوع کردم و آن نوشته را باو دادم و گفتم با خود اگر آن رجال الغیب با و حقیقت را
بگوید او نیز بمن نشان بدهد نوشتهٔ آن رجال الغیب را پس او راستگو است و اگر خبر
ندهد پس این اصلی ندارد پس آن سیّد محسن مذکور آن ورقه را گرفت که نشان بدهد
و از ضمیر و مرجع آن بپرسد وقتی من او را دیدم گفتم چطور شد گفت هنوز آن رفیق من بنزد
من نیامده و بعد از زمانی او را ملاقات کردم گفتم چه شد گفت رفیق من آمد و از او پرسیدم
گفت این کلام بی فایده است و این اخبار از ائمّه علیهم السّلام صادر نشده است گفتم آن
رفیق تو از این کلام چه اراده کرده است گفت مرادش اینست که برای تو فایده نیست در
سؤال کردن از این مسئله پس من دانستم با این بیان او که این سیّد خضرمی جواب را از
رجال الغیب میگیرد و خودش معنای آن را نمیداند مؤلّف میگوید محقّق نوری
این سیّد محمّد دسبولی را در دار السّلام بسیار تمجید و تعریف کرده و فرموده که در راه
مکّهٔ معظّمه با او هم سفر بودم و از او بغیر از راستی و درستی و عبادت و طاعت چیزی
دیگر ندیدم و او محلّ اعتماد مرحوم شیخ مرتضی بود و مقصود یقینی بودن آنچه است
که او نقل کرده و از این قصّهٔ عجیبه چند چیز معلوم میشود اوّل انکه بعضی از صلحاء بعضی از

مطالب علمیّه را نمیدانند و مطلب واقعی را نمیفهمند و این بر تقوی و دیانت او ضرر ندارد
چنانکه آن سیّد جلیل خضرمی که رجال الغیب را میدید و مطلب واقعی را نداشت
چنانکه مرحوم صدوق بعضی از مسائل دینیّه را ندانسته و نسبت سهو را بر پیغمبر
صلّی الله علیه و آله داده و هکذا دوّم انکه رسیدن بر بعضی از مقامات خاصّه
از موهبات خداوندی است و بس چنانکه در این قصّه تصریح بآن شده سوّم
انکه از مواضع متعدّده این معلوم میشود وجود رجال الغیب در این زمان و دارا
بودن ایشان بطیّ الارض و خادم بودن ایشان در خدمت حضرت صاحب الزّمان ع
چنانکه در ذیل رؤیای سی و هشتم بعض احادیث را نقل کردم که جمعی از خواص در خدمت
آنحضرت میباشند چهارم انکه ایشان بعضی از مردمان را تأدیب و تنبیه میکنند
و جزای بعض اعمال را بر عمل کنندهٔ آن میرسانند و بآخرت نمیگذارند چنانکه آن مرد را
در آن شب زدند لطف حق از تو مدارا ها کند چونکه از حد بگذرد رسوا کند
پنجم انکه بعضی از احکام شرعیّه هست که برای علماء اعلام مخفی مانده و بآنها اکثر علماء
نرسیده اند چنانکه بیان شد در نظر کردن بزن اجنبیّه که حکمهای متعدّده دارد
و از این جهت است که وقتیکه آنحضرت ظهور میکند و بعض احکام را بیان فرماید
مردمان میگویند که این دین تازه است و غیر از شرع جدّش است چنانکه احادیث
بسیار در این معنی وارد شده و حقیر جملهٔ از آنها را در باب هفتم تحفهٔ المهدیّه ذکر کرده
است و حال انکه همان احکام حکمهای شرع جدّش است و بلکه آن حکمها در احادیث
وارده از اجدادش ذکر شده و در اخبار کتب اربعه و سایر کتب معتبره موجود است ولکن
فهمیدن آنها کار هر کس نیست طعمهٔ هر مرغکی انجیر نیست ذالك فضل الله یعطیه
من یشاء و اگر آن احکام در میان این احادیث نباشد پس بکدام دلیل آنحضرت
آنها را ثابت میکند و بکدام از آیات آن حکم را بیان خواهند فرمود ششم انکه بر
منصب ریاست و قضاوت و حکومت نشستن و اخذ حقوق از زکوة و خمس و ردّ
مظالم از مردمان گرفتن و بمحلّ آنها رسانیدن کار هر کس نیست و بلکه علاوه بر عدالت
و دیانت اهلیّت و علمیّت و اجتهاد میخواهد و اگر کسی قوّهٔ فهمیدن مسائل شرعیّه
از ادلّهٔ آن از کتاب و سنّت و احادیث واردهٔ از عترت طاهره علیهم السّلام نداشته
باشد پس از برای او حرام است تصدّی بامور شرعیّه از قضاوت و حکومت و اخذ
حقوق رعیّت امام علیه السّلام و رساندن آنها بمحلّ آن و هر چند یکه خودش نخورد
و بعد از انکه بضرورت مذهب معلوم شد که فصل خصومات و تصدّی بر مرافعات
و حکومت و قضاوت حقّ امام علیه السّلام است چطور ممکن میشود که هر جاهلی و

نادانی متصدّی بآن بشود و بعد از آنکه واضح گردید که مالیات را نباید رعایا به
پادشاه بدهند و اخذ مالیات حقّ پادشاه است چطور جایز میشود که رعیّت خودش
مالیات خود را بدیگری مثل خودش بدهد و چه نحو جایز میگردد که این رعیّت از
رعیّت دیگر حقّ رعیّتی بگیرد بدون اطّلاع پادشاه پس پادشاه عالمیان امام علیه
السّلام وقتیکه بعض اشخاص را نایب خود کرد در قضاوت و اخذ حقوق مالیّه بین با
وجود آن چطور خواهد شد قضاوت کردن و گرفتن حقوق از مردمان برای کسی که
اهل آن نیست فوا عجبا ازین زندقه و غصب خلافت امامت از بعضی از جهله و سفله
و حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بشریح قاضی فرمود که تو در جائی نشسته که در آنجا
نمی نشیند مگر پیغمبر و یا وصیّ او و یا شقی پس ازین حدیث معلوم شد که علماء اعلام
اوصیاء پیغمبران و نایب امامان میباشند پس مرد غیر عالم و نادان نایب وصیّ پیغمبران
نمیشود خصوصًا اگر عدالت و دیانت نداشته باشد و ازین قبیل احادیث بسیار است
در شرایط نائب امام و در بودن اخذ حقوق واجبه حقّ امام و نائب او و حقیر جمله از
آنها را در مسائل نجفیّه ذکر کرده ام و این مقام گنجایش ذکر آنها را ندارد از خدا خواهیم
توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف ربّ   هفتم آنکه توبهٔ حقوق النّاس
و اذیّت کردن بر ایشان موقوف است بردّ کردن آن حقوق بر صاحبانش چنانکه بر آقا
سیّد محمّد مذکور در قبول توبه اش شرط کرد درین قصّه و احادیث درین خصوص
بسیار است و محتاج بذکر آنها نیست   هشتم آنکه وجود بعضی از اماکن شریفه و مزار امام
زاده ها محلّ نزول رحمت است و مکان استجابت دعوات و حصول حاجات است
چنانکه این سیّد مذکور اوّل رفته بود بمسجد و بعد از آن بمزار امام زاده و آن امام زاده
در خدمت حضرت قطب شفاعت کرد و این سیّد جلیل را از عذاب بشرط توبه و ردّ حقوق
مردم با ایشان خلاص کرد پس معلوم میشود که وجود اینها در زمین از اسباب نجات مردمان
و از الطاف غیبیّهٔ خداوند رحمن است برای بندگان درمانده و مضطرّ و مریض و مقروض
و مظلوم و حراسان و محتاج و امثال ایشان از صاحبان هموم که بآنجاها پناه برند و تضرّع
نمایند و بوسیلهٔ آن مسجد و صاحب آن مقام و مزار و قبر از خداوند عالمیان مسئلت کنند
و دوای درد خود را بخواهند و شفا طلبند و دفع شرّ اشرار نمایند و بسیار شده که بسرعت
اجابت مقرون شده که با مرض رفته اند و با عافیت برگشته اند و ملول و پریشان رفته اند
و آسوده خاطر مراجعت نموده اند و مظلوم رفته اند و مغبوط برآمده اند و البتّه هر قدر
در آداب و احترام آنجاها بکوشند خیر و برکت در آنجا بسیار بینند و محتمل است که همه
آنجاها از جملهٔ آن خانه ها باشند که خداوند امر فرموده باید مقام آنها بلند شود و نام

خداوند در آنجا مذکور گردد و مدح کرده آن کسانی را که در صبح و شام در آنجاها تسبیح
خداوند را میکنند   و امّا مشاهد حضرات ائمّه علیهم السّلام پس اصل مسجد در قرآن
و در احادیث آنها است چنانکه علّامهٔ مجلسی در جلد هفتم بحار اخبار بسیار درین معنی
نقل کرده است و آیات قرآنی که در خصوص مساجد وارد شده همه آنها تفسیر شده بر مشاهد
ائمّهٔ اطهار پس مسجد واقعی و معبد اصلی آنها است و فضیلت آن مشاهد مقدّسه بر سایر
مساجد مثل فضیلت خودشان است بر سایر مردمان و چنانکه سایر مردم با ائمّه قیاس
نمیشود و همچنین سایر مساجد را بر مشاهد مشرّفهٔ ائمّه قیاس نمیشود کرد پس وقتیکه کرامت
قبر امام زاده و احترام او و قبرش از جهت نسبت ایشان بیکی از ائمّه باشد پس احترام ائمّه
و حرمت قبر و مشاهد ایشان صلوات الله علیهم چه نحو خواهد شد و کرامت ایشان
چه قدر خواهد گشت   و بالجمله سایر مساجد ملحق است بر مشاهد ائمّه و مساجد شریفه
تابع مشاهد مقدّسه است و بلکه احترام مساجد و حرمت آنها که از واجبات مؤکّده
و از ضروریّات است از جهت آنست که در آنها اسمهای مبارکهٔ ائمّه و فضائل و مناقب
و احکام که از جانب خداوند آورده اند ذکر میشود نه آنکه مشاهد مقدّسهٔ ائمّه ملحق
بمساجد است چنانکه بعض علماء فرموده اند زیرا که این قول ناشی است از عدم ملاحظهٔ
اخبار بسیار که در بحار و غیر آن ذکر شده و عدم اطّلاع بر تفسیر آیات شریفه و عدم تدبّر
زیارات وارده خصوصًا زیارت جامعه و درین مقام زیاد تر ازین کلام اقتضاء ندارد و
الّا براهین قاطعه و ادلّهٔ واضحه را نقل میکردم و اشاره بمحلّ آن دلیلها نمودم پس هر که
بخواهد رجوع بکند و در ذیل این رؤیای چهلم کلام را فی الجمله بمناسبتی طول دادم از
جهت حصول بصیرت بر ارباب بصارت بدانکه ازین قبیل رؤیاها بسیار است و چه بسا
اشخاص از موثّقین و مؤمنین حضرت حجّت عصر را در رؤیا دیده اند و از آنحضرت بر
معجزه و کرامتی واقف شده اند و حقیر در ایّام تحصیل خودم در مشهد مقدّس حضرت
امام رضا علیه السّلام و در نجف اشرف از آن رؤیاها بسیار شنیده ام و چونکه در آن
زمان در صدد جمع آنها نبودم بعض الفاظ و مضامین آنها و نامهای بعضی از آن اشخاص را
فراموش کرده ام و از زیاد و نقصان نمودن آنها ترسیدم ازین جهت آنها را ذکر نکردم
و در بعضی از اوقات برای حقیر نیز اتّفاق افتاده و در این کتاب اکتفا کردم بذکر رؤیاهای
طریفه و خوابهای عجیبه و نقل از کتابهای معتبره و از اشخاص موثّقین و معتبرین که یقین
بر صدق ایشان داشتم و اعتماد بر ایشان نمودم و از جهت نمونه از فضایل و معجزات
حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام این چهل رؤیا را ذکر کردم و الّا ذکر فضایل و
مناقب و کرامات و معجزات آنحضرت را نمیتوان حدّ و حصر و تعداد و احصا کرد

لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و مراد از کلمات رب
در این آیه و سایر آیات حضرات ائمه علیهم السلام است در تفسیر کتاب فضل ثواب بحر
کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری خاتمه در ذکر دوازده عمل که بسبب
عمل کردن هر یکی از آنها شاید در خواب بخدمت حضرت صاحب الزمان ع و یا بحضور
اجدادش ع میتوان رسید عمل اول شیخ طوسی در مصباح و سید بن طاوس در فلاح
السائل و کفعمی در جنة واقیه اعلی الله مقامهم ذکر کرده اند و لفظ برای اخیر است که
هر کس اراده کرده باشد دیدن یکی از انبیاء و ائمه یا سایر مردم را در خواب پس بخواند
سوره والشمس و واللیل و انا انزلناه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله و دو
قل اعوذ را و بعد از آن بخواند قل هو الله را صد مرتبه دیگر صلوات بفرستد و بطرف
راست بخوابد پس انشاء الله آنکس را خواهد دید و در نسخه دیگر همین را دیدم مگر آنکه
گفته بود که این عمل را هفت شب میکند بعد از خواندن این دعا اللهم انت الحی
الذی لا یوصف والایمان یعرف منه منک بدت الاشیاء و الیک تعود فما اقبل
منها کنت ملجاه و منجاه و ما ادبر منها لم یکن له ملجاء و لا منجا منک الا الیک
فاسئلک بلا اله الا انت و اسئلک بسم الله الرحمن الرحیم و بحق حبیبک محمد
سید النبیین و بحق علی خیر الوصیین و بحق فاطمة سیدة نساء العالمین و بحق
الحسن والحسین الذین جعلتهما سیدی شباب اهل الجنة اجمعین علیهم
ان تصلی علی محمد و اهل بیته و ان ترینی فلانا و نام او را ذکر میکند در عوض فلان
عمل دوم آنکه سید بن طاوس در فلاح السائل روایت کرده که از برای دیدن حضرت
امیر المؤمنین در خواب در وقت خوابیدن این دعا را بخواند اللهم انی اسئلک
یا من لطفه خفی و ایادیه باسطة لا تنقضی اسئلک بلطفک الخفی الذی ما
لطفت به لعبد الا کفی ان ترینی فلانا فی منامی عمل سیم کفعمی روایت کرده که هر
کس سوره قدر را در وقت زوال صد مرتبه بخواند حضرت پیغمبر را در خواب می بیند
عمل چهارم و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که هر کس بعد از خواندن نافله
ظهر و قبل از نماز ظهر سوره قدر را بخواند بیست و یک مرتبه نمیرد تا آنکه حضرت پیغمبر را
می بیند عمل پنجم آنکه نیز از خواص القرآن نقل کرده که هر کس بخواند در شب جمعه بعد
از ادای نماز شب سوره کوثر را هزار مرتبه و هزار مرتبه صلوات بفرستد در خواب
آنحضرت را می بیند عمل ششم در بعضی از مجامع معتبره نقل شده که هر کس اراده
بکند که سید کاینات را در خواب ببیند بعد از نماز عشاء دو رکعت نماز بکند
به هر سوره که خواسته باشد و بعد از آن این دعا را صد مرتبه بخواند بسم الله

الرحمن الرحیم یا نور النور یا مدبر الامور بلغ منی روح محمد و ارواح آل محمد تحیة و
سلاما عمل هفتم در کتاب مفاخر روایت کرده که هر کس در روز جمعه هزار مرتبه
بگوید اللهم صل علی محمد النبی الامی آنحضرت را در خواب می بیند و یا آنکه منزل
خودش را در جنة می بیند و اگر نبیند پنج جمعه این عمل را مکرر بکند که بفضل خداوند
چیزی را می بیند که شادی او در آن باشد عمل هشتم و ایضا در آن کتاب فرموده
که هر کس در شب جمعه دو رکعت نماز بکند و در هر رکعت بعد از حمد یازده مرتبه
آیة الکرسی و یازده مرتبه قل هو الله بخواند و بعد از سلام نماز هزار مرتبه بگوید
اللهم صل علی محمد النبی الامی و آله و سلم آنحضرت را در خواب می بیند پس اگر نصیب
او گردید از سه جمعه نمیگذرد و بعض فقرا این را تجربه کرده اند عمل نهم آنکه کفعمی از
شهید اول نقل کرده که هر کس اراده بکند که در خوابش چیزی را که اراده کرده ببیند
پس بطرف راست بخوابد و سوره والشمس و واللیل و جحد و اخلاص و دو قل اعوذ را
بخواند و بعد از آن بگوید اللهم ارنی فی منامی فلانا و اجعل لی من امری فرجا و مخرجا
در یکشب و اگر نبیند سه شب و اگر نبیند هفت شب این عمل را بکند انشاء الله خواهد
دید عمل دهم ایضا نقل کرده که اگر کسی را حاجتی باشد و چاره آن را نداند پس بخوابد
با وضو در فراش پاک و در نزد او زن نباشد و سوره والشمس و واللیل هر یکی را هفت مرتبه
بخواند و بعد از آن بگوید یا ملائکة ربی بحق هذه السورة و من انزلها و بحق من انزلت
علیه و بحق اسم الله علیکم و آیاته التامات کلها الا ما اخبرتنی و حاجت خودش را
نام نبرد پس او در خوابش علاج آن را می بیند و در کتاب تسهیل الدواء عوض این دو
سوره سوره اذا زلزلت را ذکر کرده و اگر بهر دو عمل کند خوب است عمل یازدهم در
عدة الداعی از حضرت باقر ع روایت کرده که هر کس سوره قدر را در شب صد مرتبه بخواند
بهشت را در خواب می بیند قبل از صبح و در روایت دیگر هر کس سوره اخلاص را هزار مرتبه
بخواند بهشت را در خواب می بیند و در روایت دیگر هر کس سوره قدر را صد مرتبه در
وقت زوال آفتاب بخواند حضرت رسول خدا را در خواب می بیند عمل دوازدهم
در دار السلام بعد از ذکر علمای سابق از کتاب فتح الملک از حضرت امیر المؤمنین ع
روایت کرده که فرمود هر کس اراده بکند که خداوند بر او نشان بدهد آنچه را که اراده
نموده پس قبل از خواب شش رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد هفت مرتبه
سوره والشمس و در رکعت دوم بعد از حمد هفت مرتبه سوره واللیل و در رکعت سیم
بعد از حمد هفت مرتبه سوره والضحی و در رکعت چهارم بعد از حمد هفت مرتبه
الم نشرح و در رکعت پنجم بعد از حمد هفت مرتبه سوره ۲ و در رکعت ششم بعد از حمد

[حاشیه: ۲ قل هو الله — هفت]

هفت مرتبه انّا انزلناه بخواند و در هر دو رکعت سلام بدهد و بعد از فراغت از آن بر خداوند ثنا بگوید و صلوات بر پیغمبر بفرستد و بعد از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر رسول او بگوید اَللّٰهُمَّ رَبَّ مُحَمَّدٍ وَرَبَّ اِبْرٰاهِیمَ وَمُوسٰی وَرَبَّ اِسْحٰقَ وَیَعْقُوبَ وَرَبَّ جَبْرَئِیلَ وَمِیکٰائِیلَ وَاِسْرٰافِیلَ وَعِزْرٰائِیلَ وَمُنْزِلَ التَّوْرٰیةِ وَالْاِنْجِیلِ وَالزَّبُورِ وَالْفُرْقٰانِ الْعَظِیمِ اَرِنِی فِی مَنٰامِیَ اللَّیْلَةَ مٰا اَنْتَ اَعْلَمُ بِهِ مِنِّی پس اگر در شب اوّل دید بسیار خوب و اگر نه در شب دوّم و سیّم انشاء الله تا شب هفتم خواهد دید در خواب آنچه را که خواسته باشد مؤلّف میگوید از این قبیل اعمال بسیار است که در کتاب مذکور ذکر کرده و حقیر اکتفاء کرد باین عدد مبارک از جهت تیمّن و تبرّک بر عدد دوازده و اگر در شب اوّل و دوّم و سیّم حاجت روا نشد تا بر شب هفتم عمل را تکرار نماید بشرط آنکه لباس و رخت خواب و بدن و مأکول و مشروب او پاک و حلال بوده باشد و با طهارت و قلب خالی از خیالات دنیا و از آزار مردم و اذیّت ایشان باشد و غرض از اینها صفاء باطن و پاک کردن اخلاق خود را از رذایل ظاهریّه و باطنیّه شود زیرا که همهٔ اینها شرط است در ترقّی بر کمالات نفسانیّه و درجات عالیه و بلکه در فهمیدن مطالب علمیّه و استنباط مسائل شرعیّه و الّا اعمال سابقه فایده نخواهد داد بر عمل کننده و اگر با این شرایط در هفتهٔ اوّل مراد حاصل نشد در هفتهٔ دوّم نیز تکرار عمل بکند و الّا در هفتهٔ سیّم تا چهل روز که انشاء الله تا بچهل روز مقصود حاصل میشود و درهای رحمت خداوند بروی او باز میگردد زیرا که مداومت بر عمل نیک و عبادت مشروعه و کوشش در انابه و تضرّع در مدّت چهل روز بجهت این مقصد و مقصدهای مشروعهٔ دیگر از اسباب قریبه و وسیله های بزرگ است و بسیاری از علماء اعلام ادعای تجربه کرده اند در دیدن حضرت صاحب الزّمان علیه السّلام برفتن چهل شب چهارشنبه بمسجد سهله یا چهل شب جمعه بمسجد کوفه یا چهل شب جمعه بزیارت حضرت سیّد الشّهداء و حقیر جمله از آنها را در تحفة المهدیّه در باب دهم ذکر کرده ام و احادیث بسیار در تأثیر کردن دعا و عمل چهل روز وارد شده است بلکه مواظبت بر غذاء و شراب حلال و حرام در چهل روز سبب تغییر حالت است و انتقال از صفتی بر صفت دیگر چه از نیک بر بد یا از بد بر نیک و همچنین سایر آنچه انسان مباشر آنست از لباس و مسکن و همصحبت و حقیر در اینجا از جهت مقصد مذکور متبرّک میشود بذکر چند خبر که در دار السّلام و نجم الثّاقب نقل کرده است اوّل عیّاشی از فضل بن ابی قرّة روایت کرده که از حضرت صادق شنیدم که خداوند بحضرت ابراهیم وحی کرد که پسری از برای تو از ساره متولّد میشود ساره گفت من عجوزه ام خداوند فرمود که

فرزندی از او میشود و فرزندان آن فرزندش تا چهارصد سال در دست دشمن من معذّب خواهند شد بسبب آنکه او کلام مرا ردّ کرد پس چون بنی اسرائیل در دست فرعون مبتلا شدند بدرگاه خداوند تا چهل روز ناله و گریه نمودند پس خداوند بحضرت موسی و هرون وحی فرمود که ایشان را از دست فرعون خلاص گردانند و صد و هفتاد سال از آن مدّت باقی بود و آن مدّت را از ایشان برداشت و اگر شما نیز چنین تضرّع و زاری میگردید خداوند فرج ما را نازل میکرد و اگر چنین نکنید پس این امر بنهایت خود خواهد رسید خبر دوّم در کافی از آنحضرت روایت کرده که فرمود خالص ننمود بندهٔ ایمان بخدا را و در روایت دیگر نیکو ننمود کسی ذکر خداوند را چهل صباح مگر آنکه خداوند زاهد کند او را در دنیا و بنماید باو دوای او را و درد او را و ثابت نماید حکمت را در دل او خبر سیّم قطب راوندی از حضرت رسول خدا روایت کرده که کسیکه خالص کند عبادت را برای خداوند چهل صباح ظاهر شود چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش خبر چهارم در امالی صدوق روایت شده که بهلول نبّاش که کفن میدزدید و آخر کار با نعش دختری از انصار عمل قبیح کرد پشیمان شد و بنزد رسول خدا آمد و حضرت او را طرد کرد پس او رفت در بعضی از کوههای مدینه و چهل روز گریه و زاری کرد و روز چهلم توبه اش قبول شد و آیه شریفه در قبول توبه او و گذشتن از جرم او و وعدهٔ ثواب برای او نازل شد پس آنحضرت بنزد او رفت و بشارت داد و آیه را تلاوت فرمود آنگاه باصحاب خود فرمود چنین تدارک کرده میشود گناهان چنانکه تدارک نمود بهلول آنها را خبر پنجم و نیز روایت کرده که حضرت داود بترک اولی خودش چهل روز گریه کرد خبر ششم در بحار نقل کرده که حضرت رسول خدا قبل از بعثت مأمور شد که چهل روز از خدیجه عزلت بکند و بعد از چهل روز مبعوث شد برسالت خبر هفتم و نیز نقل کرده که میقات حضرت موسی چهل روز گردید و حضرت رسول خدا فرمود که حضرت موسی نخورد و نیاشامید و نخوابید و میل ننمود بچیزی از اینها در رفتن و برگشتن خودش چهل روز از جهت شوق بسوی پروردگار خودش خبر هشتم در کافی از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند که حضرت رسول خدا فرمود کسیکه شراب بخورد تا چهل روز نماز او قبول نیست آنحضرت بعد از کلماتی چند فرمود که چون شراب خورد میماند در برزخ استخوانش تا چهل روز بانداز هٔ انتقال نطفه و علقه و مضغهٔ او و همچنین است جمیع غذائی که میخورد و آشامد باقی میماند در آنجا چهل روز خبر نهم و نیز فرمودند که کسیکه ترک کند گوشت را چهل روز بد خلق میشود زیرا که انتقال نطفه در چهل روز است و کسیکه چهل روز گوشت بخورد هر روز خلقش بد میشود خبر دهم در نجم الثّاقب روایت کرده که اگر کسی دعا برای چهل

نفر از برادران ایمانی خود بکند و بعد از آن دعا کند دعایش در حق خود و ایشان مستجاب میشود همچنین اگر چهل نفر جمع شوند و دعا کنند یا ده نفر چهار دفعه دعا کنند یا چهار نفر ده دفعه دعا کنند دعای ایشان باجابت مقرون شود و اگر بر جنازه شخصی چهل نفر مؤمن حاضر شوند و شهادت دهند که ما جز خیر از او چیزی ندانیم خداوند شهادت ایشان را قبول میکند و او را بیامرزد خبر یازدهم در کافی و غیر آن از حضرت رسول خدا روایت کرده اند که هر کس از امت من چهل حدیث حفظ کند و یاد بگیرد برای انتفاع مردم از آنها خداوند او را در روز قیامت فقیه و عالم مبعوث میکند و در جملهٔ علماء اعلام محسوب میشود خبر دوازدهم در زاد المعاد و غیر آن از حضرت صادق ع روایت کرده اند که هر کس دعای عهد را تا چهل روز بعد از نماز صبح بخواند آنکس از انصار حضرت صاحب الزمان ع میشود و اگر مرد بعد از مردن در زمان آنحضرت زنده میگردد و آن عهد در زاد المعاد است و غیر از اینها از احادیث بسیار که در این مضمون وارد شده و بگمان حقیر تا کسی در چهل روز مداومت و مواظبت بر عمل مشروع و عبادت خاصه و دعای مخصوصی نکند و در چهل روز زاری و ناله و گریه و توسل بحضرات ائمه علیهم السلام ننماید چیزی از مسائل شرعیه را و از مطالب علمیه را نمیفهمد و نمیتواند استنباط احکام شرعیه را بکند و اندک علمی و تمیزی که حقیر دارد از برکت توسل بائمهٔ معصومین و مواظبت بر دعاهای وارده از ایشان علیهم السلام است در مدت چهل روز و این را از جهت اظهار نعمت خداوند و اثر توسل بر ایشان و ترغیب برادران ذکر کردم نه از جهت تزکیهٔ نفس پس هر کس صدق این را بخواهد بداند خودش با نیت صادق و لباس و خوراک پاک و حلال در چهل روز مداومت بر اوراد و اعمال وارده از ائمه ع نماید تا بر او ظاهر شود أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ مِنَ الْخَطَاءِ وَالزَّلَلِ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ وَأَسْئَلُهُ أَنْ يَجْعَلَ ذٰلِكَ الْكِتَابَ خَالِصًا لِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَذُخْرًا لِي فِي يَوْمِ الدِّينِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ ع

وكان الفراغ منه في يوم التاسع من العشر الثاني من الشهر
السادس من السنة الاول من العشرة الرابعة من المائة الرابعة
من الالف الثاني من الهجرة النبويّة حامدًا
شاكرًا كثيرًا ومصليًا على رسوله وآله
ومستغفرًا الى الله جلّ جلاله

کتاب
تحفة الشّیعة
فی رجعة الائمّه

بسم الله الرّحمن الرّحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی وَعَدَنَا رَجْعَةَ الْاَئِمَّةِ وَبَشَّرَنَا رُجُوعَهُمْ بِالسَّلْطَنَةِ الْكَامِلَةِ وَ
اَخْبَرَنَا ظُهُورَهُمْ بِالرِّيَاسَةِ الْمُطْلَقَةِ وَضَمِنَ لَهُمُ النُّصْرَةَ وَالْغَلَبَةَ عَلَى الْاَدْيَانِ
الْبَاطِلَةِ وَاِظْهَارَ دِينِهِمْ وَشَرِيعَتِهِمْ فِی جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ وَاِعْلَاءَ كَلِمَتِهِمْ وَآثَارِهِمْ فِی
كُلِّ الْاَمْكِنَةِ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى خَاتَمِ الرِّسَالَةِ وَسَيِّدِ الْاَنْبِيَاءِ وَصَفْوَةِ النُّبُوَّةِ
الَّذِی جَاءَ بِالْقُرْآنِ الْمُخْبِرِ بِالرَّجْعَةِ وَعَلَى آلِهِ وَاَوْلَادِهِ الَّذِينَ هُمْ حُفَّاظُ الشَّرِيعَةِ
الْمُكَمِّلِينَ مَا انْدَرَسَ مِنَ الدِّينِ فِی زَمَانِ الْغَيْبَةِ الْمُظْهِرِينَ مَا خَفِیَ مِنَ الشَّرْعِ فِی
وَقْتِ الرَّجْعَةِ الْمُنْتَقِمِينَ مِنْ اَعْدَاءِ الْاِسْلَامِ اِنْتِقَامًا يُوجِبُ عِزَّتَ الْاِسْلَامِيَّةِ وَ
اللَّعْنَةُ عَلَى ظَالِمِيهِمْ مِنَ الْآنَ اِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ ‌ وبعد چنین گوید حقیر فانی حسین بن
نصر الله ابن صادق الموسوی الحسینی الارومی این وجیزه است در اثبات رجعت ائمّه
علیهم السّلام از خصوص آیات قرآن و در حقّ بودن ظهور المهدیّ المنتظر القائم من
آل محمّد صلّی الله علیه وآله از تفسیر فرقان و نامیده شد بتحفة الشّیعة در اثبات
رجعت و ظهور الائمّة و بناء حقیر در این کتاب نقل تفسیر آیات و تأویل محکمات قرآن
است که در خصوص رجعت ائمّه و ظهور امام غائب نازل شده است و آن هم بترتیب
آیات و سور قرآن و تا بحال احدی از علماء ابدال در ظهور امام قائم و رجعت ائمّه
علیهم سلام الله الملك المتعال باین نظم و ترتیب کتاب جمع نکرده زیرا که علماء اعلام
هر چند یکه کتابهای بسیار در این خصوص تصنیف نموده اند و لکن جمیع آیات را
نقل نکرده اند و بترتیب نیز تألیف ننموده اند و نظر ایشان در نقل احادیث بوده و
قبل از شروع بمقصد لابدّ است از مقدّمه تا آنکه اصل مقصد واضح و روشن گردد
پس میگویم بعون الله تعالی و ببرکة ائمّه هدی ‌ مقدّمة مهمّة در اثبات
مطلق رجعت و بیان وقوع آن در امم سابقه و قرون ماضیه است و دفع استبعاد
آن و دفع شبهه از آن و انکه رجعت ممکن است و دلیل بر این قطع نظر از احادیث
معتبره و اضحه صحیحه چند آیه صریحة الدّلالة است ‌ آیه اوّل قوله تبارك وتعالی

وَاِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً فَاَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَاَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ‌ یعنی آن زمانیکه گفتید ای بنی اسرائیل
بحضرت موسی که ما ایمان نمیآوریم بتو تا آنکه خدا را آشکار و عیانا مشاهده نمائیم
پس از جهت این مخالفت اخذ نمود و دریافت کرد شما را برق سوزنده و حال آنکه شما
نظر میکردید و دیدید که برق شما را سوخت پس شما را بعد از مردن شما زنده کردیم و بعد
از سوخته شدن احیاء نمودیم. شاید که شما شکر این نعمت را بکنید و متشکّر باشید
پس این آیه مبارکه دلالت واضحه نمود بر زنده شدن جمعی از بنی اسرائیل بعد از مردن و
سوخته شدن ایشان و این قصه در کتب اخبار و تفاسیر تفصیل دارد و ما ملخّص
ما حصل آن را از تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام نقل میکنیم تا آنکه دلالت آیه
واضحتر گردد و ترجمه آنچه که در تفسیر امام است اینست بدرستیکه موسی علیه السّلام
وقتیکه اراده نمود بر اینکه اخذ کند بر قوم خود عهد و پیمان را بر محمّد صلّی الله علیه
وآله بنبوة و از برای علی و الائمّه علیهم السّلام بامامة پس گفتند قوم او که ما ایمان
نمیاوریم براینکه این امر و فرمان از خدای تو است تا آنکه ما خدا را عیانا و آشکارا مشاهده
نمائیم و خودش بما خبر دهد بر این امر و خدا خودش بما بگوید که اقرار کنید بر نبوت محمّد
و امامت علی و ائمّه از اولاد او پس ناگاه اخذ نمود ایشان را برق سوزنده و علانیة و
آشکار و سوختند آنکسانیکه این را گفته بودند پس موسی بباقی ماندگان ایشان
فرمود آیا قبول و اعتراف میکنید شما یا نه و اگر قبول نکنید نبوت و امامت ایشان را
پس شما نیز مثل آنها سوخته خواهید شد پس گفتند باقی ماندگان که ما نمیدانیم بر
ایشان چه گذشته و بر سر آنها چه بلاها آمده پس ای موسی هرگاه بوده است سوخته
شدن ایشان از جهت ردّ آنها و قبول نکردن ایشان نبوت ایشان و امامت علیّ و اولاد
او را پس سؤال کن از خدای خود بحق محمّد و آله که ایشان را زنده نماید تا آنکه ما از آنها سؤال
نمائیم از سبب سوختن ایشان پس موسی دعا کرد و خدا را بمحمّد و آل او قسم داد پس خداوند
ایشان را زنده کرد پس از آنها سؤال نمودند از سبب سوختن آنها پس ایشان گفتند که
جهت بلای ما و سوخته شدن ماها عدم اعتقاد ما بود بر امامت علیّ و اولاد او
بعد از نبوت محمّد پس دیدیم بعد از مردن و سوختن خودمان ملکوت خداوند را از
آسمانها و حجابها و عرش و کرسی و جنان و دوزخ پس ندیدیم در آنها کسی را که امر او
و فرمان او نافذتر باشد و سلطنت او بزرگتر گردد از محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و
بدرستیکه وقتیکه ما مردیم بر همین صاعقه و برق سوزنده بردند ما را بسوی دوزخ
پس ندا نمود محمّد و علی مالك دوزخ را که آنها را از عذاب آتش دوزخ نگهدارید و

بر ایشان عذاب نکنید زیرا که آنها زنده میشود بسؤال یك سؤال کننده که قسم میدهد
خداوند عزّ وجلّ را بحقّ ما وبحقّ اولاد طاهرین ما پس خداوند عالمیان در این آیه خطاب
فرمود باهل زمان محمّد صلّی الله علیه وآله که ای بنی اسرائیل پس وقتیکه پدران
سوخته ومرده شما ها سوختند بسبب انکار ولایت وامامت علی واولاد طاهرین او
وزنده شدند بسبب دعا وشفاعت محمّد وآله الطاهرین پس واجب است بر شما که متعرّض
نشوید بآنچه پدران شما انکار نمودند وهلاك شدند ودوباره زنده گردیدند
بشفاعت ایشان تمام شد تفسیر امام علیه السّلام پس این آیه وافی هدایه واین
تفسیر شریف دلالت واضحه کرد بر وقوع رجعت وزنده شدن بعد از مردن وبلکه
بعد از سوختن وپراکنده شدن ومتفرّق بودن اجزاء انسان وخاکستر او بر عالم و
دلالت ازین واضحتر نمیشود وبرهان ازین لامحتر وروشن تر نمیباشد
آیه دوّم قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ
لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ یعنی آیا نگاه نمیکنی بسوی آنکسانیکه خارج وبیرون شدند
از خانه های خود از خوف مرگ وایشان چند هزار بودند پس خداوند فرمود بآنها
که بمیرید وایشان مردند پس بعد از زمانها آنها را زنده نمود واین آیه شریفه نیز
دلالت کرد بر زنده شدن بعد از مردن وحاصل این قصّه اینست که در اصول کافی
ثقة الاسلام کلینی اعلی الله مقامه نقل نموده از حضرت امام محمّد باقر وامام جعفر
صادق علیهما السّلام بدرستیکه این جماعت از اهل یك شهر بودند از شهرهای
شام وهفتاد هزار خانهوار بودند ودر هر سال طاعون در میان ایشان ظاهر میشد
پس در اوّل بروز طاعون اغنیاء از شهر بیرون میشدند وفقراء از جهت عدم تمکّن
باقی میماندند پس فقراء زیادتر میمردند واغنیاء کمتر پس فقراء میگفتند اگر ما نیز
بیرون میشدیم کمتر میمردیم واغنیا هم میگفتند اگر ما نیز میماندیم زیادتر میمردیم
پس در سالی رأی آنها متفق گردید که اگر طاعون در میان ایشان بروز نماید اغنیاء
بر فقراء اعانت کنند وهمه اهل آن شهر بیرون روند پس در اوّل احساس طاعون در آن
سال جمیع اهل شهر بیرون رفتند واز محلّ طاعون دور شدند وسفر نمودند ببلاد
واطراف آنقدر که خداوند خواسته بود پس مرور کردند وگذر ایشان بشهر خراب
افتاد که اهل آن شهر را نیز طاعون هلاك ومتفرّق نموده بود پس نزول کردند در
آن خرابه ورحل اقامت انداختند وبرقرار شدند پس خدای قهّار بر آنها فرمود که
بمیرید جمیعًا پس همه ایشان دریك ساعت مردند وپوسیده واستخوان آنها رمیم
شد وچونکه استخوانهای ایشان در سر راه مردم واهل قافله وکاروان بود ازین

جهة اهل کاروانها استخوانهای آنها را جمع نمودند ودر یك طرف گذاشتند پس گذر
یکی از انبیاء بنی اسرائیل بر استخوانهای ایشان افتاد که نام او حزقیل بود پس وقتیکه
دید آن استخوانها را گریه کرد وعبرت گرفت پس عرض نمود ای خداوند عالمیان
همچنانکه این جماعت را دریك ساعت میرانده وهمه را دریکدم هلاك نموده قادری
که همه ایشان را دریك آن زنده نمائی تاآنکه بعد از زنده شدن مملکت وبلاد ترا
آباد بکنند وبندگان تو از اینها متولّد شوند واینها نیز ترا عبادت کنند مثل سایر
بندگان تو پس خداوند عالم وحی فرمود بآن پیغمبر که آیا دوست میداری که ایشان را
زنده کنم عرض کرد بلی ای خدای من پس خداوند اسم اعظم را باو وحی نمود که بگوید پس
وقتیکه حزقیل گفت آنچه را که خداوند باو یاد داده بود نظر نمود بسوی آن استخوانها
دید که آنها بحرکت آمدند وبعض از آنها بسوی بعض دیگر طیران نمودند پس همه آنها
زنده شدند ونظر نمودند ایشان بطرف همدیگر وتکبیر وتهلیل وتقدیس گفتند
بر خدا پس حزقیل در این وقت گفت شهادت میدهم براینکه خداوند بر همه چیز قادر
است وقدرتش بر جمیع کاینات شامل است پس حضرت صادق فرمود که این آیه در
حقّ آنجماعت نازل شده تمام شد تفسیر آیه پس آیه شریفه واین تفسیر منقول دلالت
واضحه نمود برجعت وزنده شدن مرده ها وعیش آنها بعد از زنده شدن پس استبعاد
رجعت رفع شد ووقوع آن ثابت گردید آیه سیّم قوله تعالی أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ
وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ
ثُمَّ بَعَثَهُ یعنی یا مثل آنکسیکه مرور نمود بیك قریه ودهی که آن خراب شده بود اهل آن
قریه همه مرده بودند وگفت چطور زنده میکند اینها را خداوند بعد از مردن آنها یعنی از
فهمیدن کیفیّت زنده شدن وزنده نمودن بعد از مردن عاجز ماند واعتراف بعجز خود
نمود پس خداوند اورا میراند وصد سال مرده وبدن او ماند وبعد از صد سال اورا
زنده نمود وخر اورا که مرده بود نیز زنده کرد وبعد از پوسیده شدن ومتفرّق بودن اجزاء
خر زنده شد وحاصل این قضیّه از قراریکه صاحب تفسیر قمی وعیاشی از حضرت صادق
نقل نمودند چنانست که بعد از آنکه بختنصّر تمام بنی اسرائیل را کشت حتی یك عجوزه مانده
بود اورا نیز پیدا کرد وکشت ودر اواخر خود بختنصّر کشته شد وجسدها مرده ها در بیابان
ماند پس بیرون شد حضرت ارمیا پیغمبر بنی اسرائیل وسوار شد بخر خود وبا او بود یك
قدر کاه برای خر ویك قدر طعام وقدری شربت برای خود پس نظر کرد بسوی مرده ها که
در بیت المقدّس واطراف آنها از دهات کشته شده بودند پس دید که درنده های بیابان
ودرنده های دریا وهوا این بدنها را میخورند پس یك ساعت در نفس خود فکر نمود وبعد

ازان گفت چگونه اینها را زنده میکند خداوند ودرندها این جثه ها را خورده اند پس
خداوند او را دران مکان میراند واینست قول خدا تعالی اَوْ کَالَّذِی مَرَّ عَلَی قَرْیَةٍ وَ
هِیَ خَاوِیَةٌ الآیة پس وقتیکه خداوند رحمن رحم کرد بر بنی اسرائیل و هلاک نمود
بختنصر را رد فرمود بنی اسرائیل را بر دنیا و جمعی از ایشان را بدنیا برگردانید و زمانیکه
خداوند قهار مسلط گردانیده بود بختنصر را بر بنی اسرائیل حضرت عزیر پیغمبر گریخته
بود و داخل شده بر چشمه و غائب شده بود دران و باقی ماند ارمیا در حالتیکه مرده
و میت بود صد سال پس بعد از صد سال خداوند قادر او را زنده کرد پس اول چیزیکه
از او زنده نمود چشمهای او بود مثل سفیدی تخم مرغ پس نظر کرد ارمیا و وحی نمود
بر او خداوند که چقدر مکث کردی عرض نمود یك روز پس نظر بآفتاب کرد دید که آفتاب
بلند شده عرض کرد یا بعض از روز پس خداوند فرمود بلکه مکث کردی صد سال پس
نظر کن بسوی طعام و شرب خود که تغییر نکرده و نظر کن بحمار خود و هر آینه میگردانم این طور
زنده شدن ترا آیه برای مردم و نظر نما باستخوانهای پوسیده چطور آنها را از جائی
ریخته شده بلند میکنیم و آنها را روی همدیگر میگذاریم و زنده میکنیم و بعد از ان
گوشت بر روی آنها میکشیم پس ارمیا نظر میکرد باستخوانهای پوسیده متفرقه که
جمع میشدند با او و نظر مینمود بگوشت همچنانکه خورده بود آنها را درندها که میامد
بسوی استخوانها ازین طرف و ازان طرف و میچسبید باستخوانهای او تا آنکه خودش
و خرش هر دو برخواسته پس گفت که میدانم خداوند بر هر چیزی قادر است تمام شد
تفسیر قمی و تفسیر عیاشی و در احتجاج و کمال الدین نیز این قصه را بارمیا نسبت
داده اند مثل در تفسیر سابق ولکن در سه و چهار خبر دیگر این قضیه را بحضرت عزیر
نسبت داده اند و بعض علماء در بین این احادیث منافات خیال نموده اند و در نظر حقیر
ابداً تنافی نیست زیرا که این طور قضیه هم برای ارمیا و هم برای عزیر اتفاق افتاده
اما ارمیا از جهت تعجب او از کشته های بختنصر چنانکه شنیدی و اما عزیر از جهت
تعجب نمودن او از مردن قوم خودش جمیعاً در یك روز چنانکه بر این تصریح فرموده
محدث کاشانی اعلی الله مقامه بر هر تقدیر این آیه و این احادیث بسیار که در تفسیر
آیه وارد شده دلیل واضح و برهان لائح است بر امکان و وقوع رجعت در امم سابقه
و اتفاق زنده شدن مرده ها در قرون ماضیه آیه چهارم قوله تعالی حکایة
عن عیسی وَاُبْرِئُ الْاَکْمَهَ وَالْاَبْرَصَ وَاُحْیِ الْمَوْتی بِاِذْنِ اللّهِ یعنی من شفا میدهم
کور مادر زاد را و شخص برص گرفته را و زنده میکنم مرده ها را باذن خداوند و معنی
موتی مرده ها است یعنی قدرت من که خدا بمن داده است که هر قدر مرده خواسته

باشید و هر وقت که میل داشته باشید زنده میکنم باذن خدا و ازین آیه معلوم میگردد
که حضرت عیسی بسیار از مرده ها را زنده کرده چنانکه از کتب اخبار و قصص انبیاء
مستفاد میشود و در تفسیر عیاشی نقل کرده که اصحاب حضرت عیسی از او سؤال نمودند
که برای ایشان یك مرده زنده کند پس آنها را آورد بقبر سام پسر حضرت نوح پس فرمود
برخیز باذن خدا ای سام بن نوح پس قبر او منشق شد بعد ازان کلام خود را اعاده
نمود پس حرکت نمود سام و باز کلام را اعاده نمود پس بیرون شد سام از قبر پس حضرت
عیسی باو فرمود کدام یك از برای تو خوب است که بمانی و زندگانی نمائی یا آنکه برگردی
بقبر خود عرض نمود یا روح الله بلکه برمیگردم بدرستیکه من مییابم سوزش مرگ را
در قلب خودم تا امروز تمام شد حدیث پس این آیه شریفه و تفسیر مذکور دلیل واضح
شد بر وقوع رجعت و برگشتن مرده ها بدنیا درین نشأة و بر امکان زنده شدن در
دنیا و رفع نمود استبعاد رجعت را و انکار زنده شدن را آیه پنجم قوله سبحانه و تعالی
وَتُبْرِئُ الْاَکْمَهَ وَالْاَبْرَصَ بِاِذْنِی وَاِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِاِذْنِی یعنی بخاطر بیاور آن نعمت مرا در
آن روزیکه باذن من شفا میدادی کور مادر زاد را و شخص مبتلا ببرص را و آن روز را
که بیرون میکردی مرده ها را از قبرها و زنده مینمودی ایشان را باذن من پس این آیه
شریفه دلالت تام دارد بر زنده شدن مرده بلکه لفظ تُخْرِجُ الْمَوْتی دلیل واضح است براینکه
شغل حضرت عیسی زنده کردن مرده ها بود زیرا که موتی جمع میت است و تخرج مضارع
است و معنی مضارع تجدد و حدوث آن معنی است و شغل فاعل و متلبس بودن او بفعل
است و این معنی در اصول فقه مبرهن است و حقیر توضیح و تفصیل آن را در کتب فقه خود
بیان نموده مثل درة البیضاء و مسائل النجفیة و درة الغرویة و اثنا عشریة هر که بیکی از
آنها رجوع نماید و حاصل اینست که آیه شریفه دلیل واضح است براینکه حضرت عیسی
بسیار وقت از اوقات مرده زنده میکرد و اکثر از آنها در دنیا میماندند و زندگانی میکردند
و از آنها اولاد میشد و زن میگرفتند چنانکه در تفسیر عیاشی و در کافی از حضرت
امام جعفر صادق ع نقل شده که از آنحضرت سؤال نمودند که آیا زنده کرد حضرت عیسی کسی را
که او بخورد و او مدتی بماند و از او اولاد بوده باشد پس حضرت فرمود بلی این واقع شده
بدرستیکه حضرت عیسی یك صدیق و دوست داشت و بمنزل او میرفت و نزول میکرد
و یك زمانی از او غائب شد و بعد از زمانی بمنزل او رفت تا باو سلام نماید مادر او بیرون
شد و از او سؤال نمود مادرش عرض نمود که او مرد عیسی فرمود آیا دوست میداری که
او را دیده باشی عرض کرد بلی حضرت فرمود فردا میایم و او را زنده میکنم پس فردا آمد
و فرمود بمادر او که بیا با من برویم بسر قبر او و چون آمدند پس حضرت دعا کرد و او زنده

شد وما در او را دید وگریه کرد پس حضرت عیسی بر مادر او ترحم نمود وفرمود باو که
دوست میداری با مادرت زنده بمانی پسر عرض کرد یا نبی الله باقی ماندن من با خورد
وخوراک وروزی ومدت خواهد بود یا بدون خوردن واشامیدن ومدت نخواهد
شد عیسی فرمود بلکه میخوری وزندگانی میکنی ومدت بیست سال میمانی وزن
میگیری وازبرای تو اولاد میشود پس عرض کرد قبول میکنم باقی ماندن را پس اورا داد
بمادرش واو بیست سال زندگانی وعیش نمود وازاو اولاد متولد گردید تمام شد
حدیث وازین قبیل احادیث بسیار است چنانکه در حیوة القلوب وبحار نقل فرمودند
بلکه این نحو قضایا از برای پیغمبر ما محمد صلی الله علیه واله بسیار اتفاق افتاده یکی
ازانها ان حدیث است که در احتجاج از حضرت سید الشهداء نقل کرده ودر کتاب توحید
از حضرت امام رضا علیهما السلام منقول شده که اجتماع نمودند جماعت قریش در
نزد حضرت رسول صلی الله علیه واله پس عرض کردند که مرده های ما را زنده مکن پس
انحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با ایشان فرستاد وفرمود بانحضرت که با اینها
بروی بجبانه پس ندا کن بصوت بلند باسم ایشان که انها را زنده میخواهند وبگو
ای فلان وای فلان وای فلان محمد بشما میگوید که برخیزید باذن خدا پس حضرت
امیر المؤمنین چنان کرد پس ایشان زنده شدند وبرخاستند درحالتیکه خاک از سر
انها میریخت پس قریش امدند وازمرده های خود احوال پرسیدند وبعد از گفتگوهای
ایشان مرده ها خبر دادند بقریش که محمد پیغمبری مبعوث شده وگفتند ان مرده ها که
ما ارزو میکنیم که کاش زمان اورا درک میکردیم وباو ایمان میاوردیم پس حضرت
رضا فرمود که هر اینه انحضرت شفا داد کور مادرزاد را وشخص پیس مبتلا شده را
ودیوانه شدگان را وبا انحضرت حیوانات تکلم نمود ومرغها وجن وشیاطین با انحضرت
سخن گفت تمام شد واحادیث درین مقام بسیار است وذکر انها باعث تطویل است و
حاصل این ایات شریفه واضحة الدلالة است بر وقوع رجعت در زمان سابقه وزنده
شدن جمعی از مرده ها در قرون ماضیه واحادیث که در تفاسیر این ایات است دلالت
انها واضحتر وبرهان بودن انها روشن تر است بر وقوع رجعت وهر چیزیکه در حد نفس
خود ممکن الوقوع باشد وبودن او محال نباشد انکار ان کار عاقل نیست بلکه انکار ان
کاشف است از نبودن عقل وسفاهت وبلادت صرفه وعدم شعور بالمرة واگر به
چیز ممکن خبر دهد یک شخص صادق بلکه یک معصوم وخصوصا خبر دهد بوقوع ان
خالق معصوم پس انکار آن کفر محض خواهد بود وزندقه صرف خواهد شد واین قاعده
کلیه است در تمام اصول الدین وفروع ان پس در اینجا نیز چنین است زیرا که رجعت

وزنده شدن مرده امر ممکن است ووقوع ان عقلا محال نیست ومخبر صادق که پیغمبر
وامام باشد بآن خبر دادند وخالق عصمت ومعصوم نیز در قران در ایات سابقه
بآن خبر داده وبر وقوع ان اخبار فرموده پس عقل بطور یقین میداند که ان صحیح است و
موافق واقع است ومنکر ان انکار ضروری میکند وان هم کافر ومخلد در دوزخ است
زیرا که اگر کسی منکر ضرورت وبدیهی عقل شود از زمره عقلا خارج وداخل در نوع حیوانات
خواهد گشت واین کس قابلیت ندارد که با عقلا ودانایان داخل بهشت گردد بلکه قابل
او را بجای متناسب شان او ببرند واو را در محل جهل جحیم ودر محبس عناد جهنم حبس
کنند تا با عدالت واقعیه درست باشد وبا میزان واقعی موافق گردد واینست که منکر
ضروری دین وانکار بدیهی عقل ویقین در جهنم مخلد ودائم خواهد شد ودر دنیا
کافر ودر زمره سگ وخوک نجس میگردد زیرا که نجاست عبارت است از خباثت واقعی
وکثافت معنوی وان انکار ضروری وعناد با امر عقلی ویقینی است وعدم انقیاد به
فرمایش صاحب شرع است وازین جهة است نجاست کفار زیرا که ایشان منکر نبوت
هستند با انکه نبوت پیغمبر ما از اقوای ضروریات وابده بدیهیات است وچونکه
انها انکار نبوت نمودند واز مقتضای عقل ویقین خارج شدند صاحب شرع حکم
فرمود بنجاست ایشان در ایات واخبار متواترات چنانکه این مطلب را با تفصیل در
کتاب طریق صواب بیان کردیم وپرده را برداشتیم وعلت نجاست منکر ضروری دین
وانکار کننده عقل ویقین در نظر صاحب شرع اینست که این قسم اشخاص را واین نحو
ادم را اهل دین بمیان خود راه ندهند وازانها اجتناب نمایند وبا انها معاشرت
ومباشرت نکنند وایشان را مثل بول وسگ نجس بدانند تا انکه اهل دین وعقل
ویقین از شر وفساد انها محفوظ باشند وتا انها متدینین را وصاحبان عقل ویقین را
ضایع وازدین بیرون نکنند وکسی نیز از اهل ایمان بآن اعتقاد نباشد وذکر تفصیل
این مطلب در اینجا مناسب نیست ومقصود اشاره بود بآن فی الجمله وحاصل اینست که
مسئله رجعت در شرع انور ضروری است وقران بران دلالت کرده واخبار ال اطهار
بآن ناطق شده با وجود انکه خود رجعت ممکن است ودر عقل محال نیست ووقتیکه
قران بران ناطق گردید پس ان ضروری میشود وایات داله برجعت واقعه در امم
سابقه زیاد بود ولکن ما اکتفا نمودیم بر همین پنج ایه مذکوره زیرا که در انچه ذکر
شد کفایت است از برای اهل بصیرة وقضیه زنده شدن مرغها در دست حضرت
ابراهیم ازین قبیل است وزنده شدن اصحاب کهف را بعد از سیصد ونه سال
مرحوم صدوق برجعت حمل کرده وبزنده شدن انها بعد از مردن قائل شده واز علماء

عامّه نقل فرموده که ایشان گفتند نزول عیسی در اخر الزمان ونماز کردن او با مهدی
صاحب الزمان رجعت او است وما بعد از ایات سابقه احتیاج باین فرمایش نداریم
پس وقتیکه مقدّمه واضح گردید ورجعت فی الجمله ولو در امم سابقه ثابت شد پس
معلوم میشود وقوع ان درین امّت بدون شبهه زیراکه بدلیل واضح معلوم شد که
زنده شدن محال نیست ورجعت ممکن است وچیزیکه ممکن شد وقوع ان اشکال ندارد
ووقتیکه مخبر صادق مثل پیغمبر ما خبر داد بوقوع آن پس یقین کامل برای شخص عاقل
حاصل میشود بوقوع رجعت وزنده شدن بعد از مردن درین امّت نیز امّا خبر دادن
حضرت رسول صلّی الله علیه واله بوقوع ان وغیر ان درین امّت پس ان حدیث متواتر
است درمیان عامّه وخاصّه که احدی درصدد ان شبهه نکرده از اهل اسلام وان
حدیث اینست که فرمود میباشد درین امّت مثل انچه در امم سابقه واقع شده است
مانند موافقت دوتای نعل وپرهای تیر بایکدیگر تمام شد پس ازین حدیث معلوم
میشود رجعت درین امّت از محتومات است ولابدّ است از وقوع ان والحاصل مقدّمه
معلوم شد شروع نمائیم باصل مقصود وان بیان ایات است که تفسیر شده بظهور حضرت
مهدی قائم ورجعت ائمّهٔ طاهرین واثبات این مطلب پس میگوئیم بعون الله تعالی و
برکت ائمّهٔ هدی ایهٔ اوّل در جزو ثانی از سورهٔ بقره قوله تعالی اَیْنَمَا تَکُونُوا یَأْتِ
بِکُمُ اللهُ جَمیعًا یعنی در هرجا بوده باشید خداوند عالمیان تمامی شما را میاورد وحاضر
میکند ودر تفسیر صافی فرموده که در اخبار واحادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده
که مراد ازین ایه واقع هدایه اصحاب حضرت مهدی قائم حجة بن الحسن است در اخر الزمان
یعنی خدای قادر اصحاب انحضرت را در یک زمان اندک همهٔ ایشان را بحضور انحضرت
حاضر میکند ودر تفسیر عیاشی ومجمع البیان در تفسیر این ایه از امام رضا علیه السلام
نقل کرده که انحضرت فرمودند وهرگاه قائم شود وظاهر گردد قائم ما اهل بیت پس البتّه
جمع میکند خداوند عالم تمامی شیعیان ما را وحاضر میگرداند انها را از جمیع شهرها و
بلادها بخدمت انحضرت وهمه در حضور او میباشند ودر تفسیر عیاشی وکتاب کمال الدین
از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود بتحقیق نازل شده این ایه در اصحاب حضرت
قائم حجة بن الحسن وبدرستیکه اصحاب انحضرت مفقود میشوند شب از فراش خود پس
صبح میکنند در مکه وبعضی از ایشان در روز سیر میکنند درمیان ابر وما میشناسیم
نام او را ونام پدر او را ونسب او را تمام شد حدیث پس این احادیث دلالت واضحه
نمود براینکه این ایهٔ شریفه درخصوص اصحاب انحضرت نازل شده ومقصود خداوند
از جمع شدن مردم جمع شدن درخدمت او است وخدای تعالی بقدرت خود اصحاب

آن

ان بزرگوار را بدو را وجمع میکند بدون زحمت بایشان بلکه همهٔ اینها یا بطی الارض ویا بابر
میایند بخدمت او ایهٔ دوّم در جزو ثانی از سورهٔ بقره قوله سبحانه وتعالی وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ
بِشَیْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْاَمْوَالِ وَالْاَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِینَ یعنی البتّه
اختبار وامتحان میکنیم شما را بچیزی از ترس وگرسنگی وناقص شدن مالهای شما ونقصان
نفس شما وکمی ثمرهای زراعت واشجار شما تا از برای خود شما معلوم گردد که کدام یکی از شما
از امتحان سالم بیرون میشوید وبشارت بده درین وقت صبرکنندگان را این حاصل
ترجمهٔ ایه بود ودر اکمال الدّین مرحوم صدوق از حضرت صادق علیه السّلام روایت
کرده در تفسیر این ایهٔ شریفه که انحضرت فرمود که این علامات قبل از ظهور حضرت قائم ال
محمّد صلّی الله علیه واله واقع میشود واینها از جانب خداوند بر مؤمنین وارد میگردد
وفرمود بچیزی از خوف وترس از پادشاهان بنی امیّه در اخر سلطنت انها وگرسنگی بسبب
گرانی نرخها درمیان مردم ونقصانی مالهای مردم بفساد تجارت وکمی منفعت ونقصان
در نفس مردم بمرگ زرد وبمردن فاحش وکمی ثمرات ومیوه ها بسبب قلّت حاصل وکمی
دخل زراعتها وبشارت بده بر صبرکنندگان درین وقت که همهٔ اینها بوقوع رسید بتعجیل
ظهور قائم ال محمّد پس بعد ازین فرمود که این تاویل ایه هست وتاویل ان را نمیدانند مگر
خدا وانکسانیکه راسخ در علمند تمام شد حدیث ولکن این حدیث محتاج ببیان است
در چند فقرهٔ ان اوّل فرمایش انحضرت که فرمود ترس از پادشاهان بنی امیّه وظاهراً مراد
از ایشان بنی فلان باشد زیراکه ایشان از نسل بنی امیّه هستند همچنانکه این را مورّخ
فرانسوی تفصیلاً نوشته وجناب مؤیّد الاسلام در جریدهٔ خود که در اوّل محرّم سال هزار
وسیصد وبیست وهشت نوشته از او نقل نمود هرکه خواهد بان جریده رجوع کند دوّم
فرمایش انحضرت که مردم بمرگ زرد وموت فاش مرده میشوند که معنای موت ذریع روایت
است ظاهراً مراد ازین مرگ وبائی باشد ویا مرگ پی در پی باشد که بسیار مردم در اندک زمانی
تلف میشوند یا بجنگ ویا بغیر جنگ ومقصود زیاد شدن مرده ها است از متعارف سیّم
فرمایش انحضرت که این تاویل ایه است ومراد ازین تاویل اخر تفسیر است که فرمود
بشّر الصّابرین بتعجیل ظهور القائم یعنی متّصل شدن بتعجیل ظهور القائم تاویل است
نه تفسیر واین را غیر خداوند وراسخین کسی نمیدانند وحاصل اینست که این حدیث صحیح
وارد در تفسیر ایه در مقام بیان بودن ایه هست در تعداد علامات ظهور حضرت قائم پس ایه
مع تفسیر دلیل واضح است در بیان علامات ظهور انحضرت ودر خبر دادن از لابدّیّه ظهور
انجناب ایهٔ سیّم در جزو دوّم از سورهٔ بقره قوله تعالی وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ
یَکُونَ الدِّینُ لِلّٰهِ فَاِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ اِلَّا عَلَی الظَّالِمِینَ یعنی بکشید کفّار را تا فتنه

نباشد

نباشد در زمین وشرك برداشته شود وبوده باشد دین خالص از برای خداوند پس اگر برگشتند وقبول اوامر واطاعت خداوند نمودند پس عدوان نیست مگر برظالمان یعنی بعد از توبه از کفار دست برداشته میشود واز ظالمان برداشته نمیشود وظالمان را میکشند وبرایشان تعدی میشود این حاصل ترجمهٔ ایه ودر اخبار معتبره وارد شده که مراد از ظالمان درین ایه اولاد قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام وبدست مبارك امام عصر عجل الله فرجه برایشان تعدی که جزاء اعمال واعتقاد ایشان است خواهد شد وانها را حضرت قائم میکشد چنانکه صدوق اعلی الله مقامه در علل الشرایع از حضرت امام رضاؑ روایت کرده که از انحضرت پرسیدند که چه میفرمائید در حدیثیکه از حضرت صادقؑ نقل شده که فرمودند وقتیکه قائم ما اهل بیت ظاهر میشود میکشد اولاد قاتلان حضرت امام حسینؑ را بسبب افعال وکردار پدران انها حضرت رضاؑ فرمودند حدیث صحیح است پس عرض کردند خداوند عالم میفرماید وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ یعنی کسی وزر وگناه ووبال کسی دیگر را بر نمیدارد حضرت فرمود راست فرموده خداوند در جمیع اقوالش وفرمایشاتش ولکن اولاد قاتلان حضرت امام حسینؑ راضی میشدند بکرده های پدران خود وفخر میکردند بان کردار ایشان وهر کسیکه راضی باشد بچیزی میشود مثل انکسیکه ان را نموده وهرگاه یك کسی کشته شود در مشرق پس راضی شود بمردن او در مغرب کسی پس هر اینه میشود راضی بقتل او شریك ان قاتل در نزد خداوند عالم پس بدستیکه میکشد حضرت قائم ال محمدؐ در وقت ظهورش اولاد قاتلان سید الشهداؑ را بسبب راضی بودن ایشان بکرده های پدران خود وروایت نموده در تفسیر عیاشی از حضرت صادقؑ در تفسیر فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ که فرمود عدوان وتعدی نیست مگر براولاد قتلهٔ حضرت امام حسین یعنی در دست مبارك حضرت قائم در زمان ظهورش وباز هم عیاشی در روایت دیگر نقل نموده از امام علیه السلام که خداوند قهار تعدی نمیفرماید ومجازات سخت نمیکند مگر بر اولاد قتلهٔ سید الشهداء یعنی در وقت قیام حضرت قائم ال محمدؐ تمام شد حدیث پس ازین احادیث معتبره معلوم شد که این ایهٔ شریفه در دست حضرت حجت عجل الله فرجه جاری خواهد شد وعدوان برظالمان در زمان ظهور انحضرت واقع میشود وفتنه در وقت ان بزرگوار رفع شود ودین خالص از برای خداوند در ان زمان میگردد وواضح گردید که تفسیر این ایه یا تاویل ان در دست انجناب ظاهر خواهد شد وانچه ما ذکر نمودیم ازین احادیث واضح است ومحتاج بتامل وتفکر نیست پس این ایه نیز در شان امام عصر حجة بن حسن علیهما السلام است ایهٔ چهارم در جزو دوم از سورهٔ بقره قوله سبحانه وتعالی هَلْ يَنظُرُونَ

الا ان

إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ یعنی ایا نظر میکنند این قوم ومنتظر میشوند این را که بیاید برایشان خداوند عالم در سایه هائی از ابر وبیاید ملائکه بر انها واگر ملائکه بیاید امر تمام میشود ومهلت بانها داده نمیشود این ترجمه ظاهر ایه ودر قرائت اهل بیت علیهم السلام ایه نحو دیگر است زیرا که حضرت امام رضاؑ این نحو قرائت نموده إِلَّا أَن يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ بِالْمَلَائِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ چنانکه در تحفة الاخیار که در قرائة الائمة الابرار است این را نقل نمودم بهر تقدیر از تفسیر این ایه معلوم میشود که این ایهٔ مبارکه در خصوص حضرت قائم ال محمدؐ نازل شده ومراد از ملائکه که نازل میشود اعوان وانصار انحضرت است که از اسمان بنصرت انجناب میایند چنانکه عیاشی که در تفسیر این ایه از حضرت امام محمد باقرؑ روایت کرده که انحضرت فرمود گویا بدرستیکه من نگاه میکنم بقائم اهل بیت بتحقیق استعلا کرده بر نجف اشرف شما پس وقتیکه بر نجف شما امد نشر میکند علم حضرت پیغمبر را پس وقتیکه نشر نمود رایت انحضرت را نازل میشود بر حضرت قائم ملائکه بدر وحضرت باقرؑ فرمود که امام عصر عجل الله فرجه نازل میگردد در قبه هائی از نور در وقتیکه نازل شود به پشت کوفه که نجف باشد و وارد میشود در انجا بفا ووق که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است پس این در وقت نزولش میشود واما قُضِيَ الْأَمْرُ پس مراد از ان داغ گذاشتن است بر خرطوم کفار در روزیکه کافران را داغ میکنند تمام شد حدیث وایضا عیاشی از امام محمد باقرؑ روایت کرده در تفسیر این ایهٔ شریفه که فرمود نازل میشود حضرت قائمؑ در هفت قبه از نور ومعلوم نمیشود که در کدام یکی است در وقت نزول انحضرت در پشت کوفه پس این در وقت نزولش میشود تمام شد پس ازین دو حدیث معلوم شد که مراد از ایه انحضرت است ومقصود امدن انجناب است واین بنابر قرائت ائمه که ذکر شد موافق است زیرا که ترجمهٔ ان اینست مگر انکه بیاورد خداوند برایشان ملائکه را در ظلها وپرده هائی ابر یعنی منتظر ان روز هستند که خداوند ملائکه را در سایبانهای ابر برایشان میاورد واین معنی موافق همان دو حدیث سابق است پس قرائت ائمه با تفسیر ایه مطابق شد زیرا که در تفسیر فرمود که حضرت حجت عصرؑ در قبه هائی نور که عبارت باشد از سایبانهای ابر نازل میشود وبا او ملائکه هم میشود واز همین جهة معلوم نشود که در کدام یکی است ودر ایه نیز میفرماید که خداوند ملائکه را برایشان میاورد وحاصل این همان است پس معلوم شد که این ایه در شان انحضرت نازل گردیده

ایهٔ پنجم در سورهٔ ال عمران در جزو سیم قوله تعالی وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّن كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ

رسول

رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی آن وقتیکه خداوند عالم از
پیغمبران عهد گرفت هر اینه آنچه بشما دادم وعطا نمودم از کتاب وحکمة وبعد از
آن بیاید بشما پیغمبر که شما وانچیز براکه شما دارید وباشما است تصدیق نماید البتّه
درین وقت بان پیغمبر ایمان بیاورید وبراو یاری کنید ودر احادیث معتبره وارد
شده که این آیه در رجعت واقع میشود ویاری ونصرت پیغمبران بر پیغمبر ما ووصیّ او
در رجعت خواهد بود چنانکه در تفسیر قمّی وعیّاشی از حضرت صادق ع روایت کردند
که فرمود خداوند مبعوث نفرموده پیغمبری را از پیغمبران از زمان حضرت آدم تا حضرت
نبیّ خاتم مگر انکه از ایشان عهد گرفته که رجوع نمایند بدنیا ونصرت ویاری کنند
امیر المؤمنین ع را واینست معنی قوله تعالی لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی ایمان بیاورید
برسول الله صلّی الله علیه واله ویاری کنید بامیر المؤمنین ع تمام شد ودر بصائر
الدّرجات از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خدا خواهند
آورد وحضرت امیر را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبریکه
خدا مبعوث گردانیده است از آدم وهر که بعد از او است جمیع ایشان را بر میگرداند بدنیا
تا قتال وجهاد کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ودر کتاب
منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت امام محمّد باقر ع روایت کرده است که حضرت
امیر ع فرمود تا انجا که میگوید وچون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد وپیمان از ایشان گرفت
که بما ایمان آورند وما را یاری کنید پس حضرت این آیه را خواند وفرمود یعنی ایمان
بیاورید بمحمّد ص ویاری کنید وصیّ او را وهمه پیغمبران یاری خواهند کرد وبدرستیکه حقتعالی
گرفت پیمان مرا وپیمان محمّد ص را که یاری یکدیگر بکنیم وبتحقیق که من یاری کردم محمّد ص را و
جهاد کردم در پیش روی او وکشتم دشمنان او را ووفا نمودم از برای خدا بآنچه گرفته است
از من از میثاق وپیمان در یاری محمّد ص وهنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران ورسولان
خدا وبعد ازین در رجعت یاری من خواهند نمود وما بین مغرب ومشرق زمین از من
خواهد بود همه والبتّه خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری ورسولی
که بوده باشد ودر پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها ومرده ها که زنده
شده باشند از جنّ وانس وچه بسیار عجب است وچگونه تعجّب نکنم از مرده هائیکه
خدا ایشان را زنده کند وگروه گروه از قبرها بیرون آیند لبّیک گویان وصدا بلند
کنند که لبّیک لبّیک یا داعی الله ودر میان بازارهای کوفه روند وشمشیرها برهنه
بر دوشهای خود گذاشته باشند وبر سر کافران وجبّاران واتباع ایشان زنند از جبّاران
اوّلین وآخرین تا انکه حقتعالی وفا کند بوعده که فرموده برای ایشان در قرآن که وَعَدَ اللهُ

الَّذِینَ آمَنُوا تا آخر آیه تا انکه فرمود بدرستیکه مرا برگشتنی بعد از برگشتن ورجعتی بعد از
رجعتی خواهد بود ومنم صاحب رجعتها وبرگشتنها وصاحب حملهها وانتقام کشیدنها
ودولتهای عجب ومنم مانند شاخی از آهن ومنم بنده خدا وبرادر رسول خدا ومنم امین
خدا وخازن علم خدا وصندوق سرّ خدا وحجاب خدا ووجه خدا تا آخر حدیث که
طولانی است پس این خبر شریف دلالت واضحه نمود بر انیکه این آیه شریفه در خصوص
رجعت حضرت امیر المؤمنین ع است وهمچنین آن دو حدیث سابق که هر دو دلالت
صریحه دارد در رجعت انحضرت ومعلوم است که رجعت انحضرت در زمان ظهور
حضرت قائم آل محمّد ص خواهد شد ودر این سه حدیث هر چند یکه از ظهور قائم اسم
نبرده است ولکن از قراین وامارات معلوم است که رجعت ائمّه بعد از ظهور انجناب
واقع خواهد شد وختم کنیم این آیه را بذکر دو حدیث اوّل آنها در مجمع البیان از امیر
المؤمنین ع نقل کرده که بدرستیکه خداوند عالم پیمان گرفت از پیغمبران قبل از پیغمبر ما بر
انیکه خبر بدهند واخبار کنند بر امّتهای خود ایشان بر مبعوث شدن او وبر تعریف
وتوصیف او وبشارت بدهند بر امّتها بآمدن او ومامور شوند بتصدیق او دوّم
باز هم از انحضرت روایت نموده که فرمود خداوند مبعوث نفرموده وارسال نکرده هیچ
پیغمبری را آدم باشد یا بعد از آدم مگر انکه پیمان وعهد گرفته از ان بر انیکه هرگاه مبعوث
فرمود خداوند حضرت محمّد ص را واو زنده باشد البتّه باو ایمان بیاورد وبراو نصرت
ویاری کند وامر فرموده خداوند بر انیکه آن پیغمبران پیمان بگیرند بر این امر از قوم خود و
وامّت خودشان پس از این دو حدیث شریفه معلوم شد که احدی از پیغمبران نیامده
مگر انکه برای اظهار شأن ونبوّت وخاتمیّت وافضلیّت پیغمبر ما وبیان ولایت وامامت
اوصیای او وواجب کردن وحتم نمودن اطاعت وانقیاد ایشان را بر امّتان خودشان و
حدیث دوّم صریح است در واجب بودن نصرت ویاری پیغمبران وامّتان ایشان بر ان
حضرت پس از همه احادیث معتبره گذشته خصوصا حدیثیکه از کتاب واحده نقل شده
معلوم گردید که این آیه شریفه در خصوص رجعت ائمّه علیهم السّلام نازل شده ودر
قرائت اهل بیت این آیه را بنحو دیگر قرائت فرموده اند چنانکه در تحفة الاخیار نوشته ام
آیه ششم در جزو سیّم از سوره آل عمران قوله تعالی أَفَغَيْرَ دِينِ اللهِ يَبْغُونَ وَلَهُ
أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا یعنی آیا طلب میکنند غیر دین خدا را
وحال انکه بر خدا ودین او سلم شده وگردن نهاده آنکس که در آسمانها وآنکس که در زمین
است یا برغبت وبطور دلخواهی ویا باکراه وبطریق اجباری ودر احادیث وارد شده
که مضمون این آیه در زمان ظهور حضرت قائم خواهد شد وسلم شدن جمیع مردم

طوعاً و کرهاً در وقت آنحضرت میشود و در زمان سلطنت آنجناب واقع میگردد چنانکه در تفسیر عیاشی از حضرت صادقؑ روایت کرده که فرموده این آیهٔ شریفه نازل شده در خصوص حضرت قائم آل محمدؑ و در روایت دیگر از آنحضرت نقل کرده که آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود و بعد از آن فرمایش کردند که زمانیکه قائم ما اهل بیت ظاهر شود نماند یك قطعهٔ از زمین مگر آنکه نداء میشود در آن بر شهادتین شهادت بر توحید و شهادت بر رسالت و در مجمع البیان از حضرت صادقؑ روایت کرده که آنحضرت فرمود معنای این آیه اینست که مجبور میشود اقوام و طوایف مردم بر اسلام و میآیند قومهای متعدد با طوع و رغبت و جمعی با اکراه و از ترس شمشیر و در تفسیر صافی فرموده یعنی در زمان حضرت قائم آل محمدؑ پس از این احادیث معلوم شد که این آیه در شأن آنحضرت و در بیان وقت ظهور آن بزرگوار و بیان حالات آنجناب نازل شده است و این واضح است

آیهٔ هفتم در جزو چهارم از سورهٔ آل عمران قوله تعالی وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا یعنی هر کس که داخل شود بر آن او مأمون میشود و در امان و امن میگردد و در تفسیر وارد شده که مراد از امان و مأمون بودن در زمان حضرت قائم است چنانکه صدوق اعلی الله مقامه در علل الشرایع از حضرت صادقؑ روایت کرده که آنحضرت با ابوحنیفه فرمودند خبر بده بمن از این آیه وَمَن دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا کدام زمین است این ابوحنیفه گفت این کعبه است حضرت فرمود آیا میدانی که حجاج بن یوسف در وقتیکه منجنیق گذاشت بعبد الله بن زبیر در کعبه پس او را کشت آیا او در امن و امان بود پس ابوحنیفه ساکت شد و سخن نگفت پس از آنحضرت پرسیدند از جواب این و تفسیر این آیه پس فرمود هر که بیعت بر قائم ما اهل بیت نماید و داخل شود در اصحاب او و مسح کند دست او را پس او در امان است تمام شد پس واضح گردید که این آیه در شأن آنحضرت و در بیان زمان ظهور آن بزرگوار است و این حدیث منافات ندارد با احادیث معتبرهٔ بسیار که در بیان معنی آیه وارد شده که مراد امنیت در حرم مکه و امان در او است و حرام است که کسی را از حرم خدا بیرون برند هر چند یکه در خارج حرم آدم کشته باشد بعلت اینکه این حدیثها در معنای ظاهر آیه است و حدیث اول در تأویل آیه است و یا آنکه اینها در تنزیل آیه است و آن در تأویل آیهٔ شریفه و ابداً در میان اینها منافات و تعارض نیست زیراکه از برای قرآن معنای بسیار و بطنهای بی شمار است چنانکه در اخبار وارد شده پس منافات در بین تفسیر و تأویل نیست و همچنین است در آیات سابقه و آیات که بعد ذکر میگردد

آیهٔ هشتم در جزو چهارم از سورهٔ آل عمران قوله تعالی يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ آلَافٍ

مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ یعنی مدد و اعانت میکند بر شما خدا به پنج هزار از ملائکه که علامت شده بودند بر عمامه‌ها و این آیه در جنگ بدر نازل شده و خداوند در آن جنگ بر مؤمنین نصرت کرد و ملائکه را بیاری ایشان فرستاد و تنزیل این در جنگ بدر راست و تأویل آن در امام عصر و صاحب الامر است چنانکه عیاشی از امام محمد باقرؑ در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود بدرستیکه ملائکه که نصرت و یاری نمودند بحضرت پیغمبرؐ در روز بدر بر آسمان صعود و عروج نکرده اند و نخواهند نمود تا آنکه یاری کنند حضرت صاحب الامر را و آنها منتظر ظهور آنحضرت را دارند و ایشان پنج هزارند پس این حدیث شریف دلالت نمود بر اینکه این آیه تأویل بآن حضرت شده و مراد او است و منافات در بین تأویل و تنزیل ندارد چنانکه ذکر شد و در جای خود معلوم گردیده

آیهٔ نهم در جزو پنجم از سورهٔ نساء قوله سبحانه و تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنكُمْ یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بخداوند عالم و برسول و پیغمبر او اطاعت و انقیاد کنید بفرمایشات خداوند و بفرموده پیغمبر او و با وامر و فرموده های صاحبان امر که از شما هستند پس این آیهٔ شریفه چنانکه اطاعت خداوند را و انقیاد پیغمبر را واجب نمود همچنین اطاعت و انقیاد صاحبان امر را نیز واجب گردانید بدون شبهه و من غیر ریبه و مراد از صاحبان امر در این آیه وافی هدایه ائمه و اهل بیت علیهم السلام هستند بالضروره و باخبار واضحه و باحادیث صحیحه از حضرت امیر المؤمنین تا حضرت قائم آل محمدؑ چنانکه در کتاب اکمال الدین از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که فرمود وقتیکه این آیه نازل شد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض نمودم یا رسول الله ما شناختیم خداوند و پیغمبر او را پس اولی الامر کیانند و صاحبان امر کیستند که خداوند اطاعت ایشان را با طاعت واجبه تو مقارن و در یك آیه ذکر فرموده پس حضرت رسولؐ فرمود ای جابر ایشان خلیفه های منند و ایشان امامان مسلمانان بعد از من هستند و اول ایشان حضرت امیر المؤمنینؑ و بعد از او حضرت امام حسنؑ و بعد از او حضرت امام حسینؑ و بعد از او حضرت علی بن الحسینؑ و بعد از او حضرت محمد بن علی که در توریه معروف است بباقر و تو او را درك میکنی ای جابر پس وقتیکه بخدمت او رسیدی پس سلام مرا باو برسان و بعد از او حضرت امام صادق جعفر بن محمد و بعد از او حضرت موسی بن جعفر و بعد از او حضرت علی بن موسی و بعد از او حضرت محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از او حضرت حسن بن علی و بعد از او همنام من محمد و مکنی بحجة الله فی ارضه و باقی مانده خداوند در میان بندگان خود پسر حضرت امام حسن عسکری این همان کس است که خداوند قادر بدست او فتح میکند تمام روی زمین را

از مشرق تا بمغرب و این همان کس است که غائب میشود از شیعه های خود و دوستان خودش یک غائب شدنی که ثابت نماند در آن غائب شدن او در امامت او مگر آنکسانیکه خداوند قلب آنها را بایمان امتحان کرده باشد جابر گوید عرض نمودم بخدمت حضرت رسول خدا پس آیا از برای شیعه او انتفاع حاصل میشود از آنحضرت در زمان غائب بودن او پس فرمود بلی قسم بآن خدائی که مرا بنبوت مبعوث فرموده بدرستی که شیعه های او روشنائی میابند بنور مبارک او و منتفع میشوند بولایت او در زمان غائب بودن او مثل منتفع شدن مردم بآفتاب که در زیر ابر بوده باشد ای جابر این از مکنون سر خدا و از مخزون علم خدا است پس این را مخفی بدار از غیر اهل آن و در تفسیر صافی بعد از نقل این حدیث فرموده که اخبار در این معنی در کتب متداوله معتبره از جهت بسیاری بحد و حصر نمیآید تمام شد پس معلوم گردید که مراد از اولی الامر در این آیه حضرت قائم آل محمد ع با پدران خودش است و مراد خداوند چنانکه حضرت امیر ع و حسنین ع از آیه است همچنین است حضرت قائم ع و معلوم است که صاحب امر بودن آنحضرت بعد از ظهورش خواهد شد لاغیر

آیه دهم در جزو پنجم از سوره نساء قوله تعالی أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ قالوا ربنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ یعنی آیا نگاه نمیکنی بسوی آنکسانیکه گفته شد بایشان که نگاهدارید دست خود را از جنگ تا آنکه گفتند خدایا چرا واجب نوشته برای ما جنگ را و چرا ما را مؤخر نگردانیدی تا بوقت نزدیک و مراد از اجل قریب وقت ظهور حضرت قائم است در این آیه چنانکه در اصول کافی و در تفسیر عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که فرمود مراد از کفوا ایدیکم کف ید است با حضرت امام حسن ع و مراد از کتب علیهم القتال وجوب جهاد است با حضرت امام حسین ع و مراد از الی اجل قریب تأخیر است تا زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ع پس بدرستیکه با اوست ظفر و مؤمنین در آن وقت غالب میشوند بر دشمنان تمام شد پس از این حدیث معلوم شد که این آیه در شأن آنحضرت است و مراد از تفسیر آن یا از تأویل آن آنجناب است و ظفر با او خواهد شد

در آیه یازدهم در جزو ششم از سوره نساء قوله تعالی وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست احدی از اهل کتاب مگر آنکه او ایمان میآورد باو قبل از مردن او و در اخبار وارد شده که ایمان اهل کتاب در زمان ظهور حضرت قائم خواهد گردید و هرچند یکه تنزیل این آیه در خصوص اولاد و ذریه حضرت فاطمه علیها السلام است چنانکه عیاشی در تفسیر این از حضرت صادق ع روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند از این آیه شریفه پس فرمودند که این آیه شریفه در شأن ما نازل شده خاصه بدرستیکه احدی نیست از اولاد حضرت فاطمه و نمیرد و از دنیا خارج

نمیشود مگر آنکه اقرار میکند بر امامت ما اهل بیت همچنانکه اقرار نمودند اولاد حضرت یعقوب بر حضرت یوسف تمام شد پس بنا بر تنزیل آیه مراد از اهل کتاب اولاد فاطمه است و مراد از به امام است و مراد از ضمیر موته باز هم اولاد فاطمه است و اما تأویل این آیه بیان حالات زمان ظهور آنحضرت است چنانکه در تفسیر قمی از شهر بن حوشب نقل کرده که گفت مرا حجاج بن یوسف وقتی گفت یا شهر یک آیه در کتاب خدا است از فهم آن من عاجز شده ام پس من گفتم آن کدام آیه است ای امیر گفت آیه وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ زیرا که من امر میکنم گردن یهود و نصاری را میزنند و بغالب آنها حرکت نمیکنند و ایمان نمیآورند تا آنکه مرده میشود گفتم خداوند امیر را اصلاح کند این نحو نیست که تو تأویل نمودی گفت تأویل آیه بچه نحو است گفتم بدرستیکه حضرت عیسی ع نازل میشود از آسمان قبل از روز قیامت بروی زمین پس نمیماند هیچ اهل ملت از یهود و نصاری و غیر آنها مگر آنکه ایمان میآورد بحضرت عیسی قبل از مردن او و حضرت عیسی نماز میکند در پشت سر حضرت مهدی آخر الزمان حجاج گفت وای بر تو این را از که یاد گرفته و از کجا آورده پس گفتم این را از حضرت امام محمد باقر ع یاد گرفتم پس گفت از چشمه صاف و پاکیزه آورده تمام شد پس معلوم شد که تأویل این آیه در زمان حضرت قائم آل محمد ع ظاهر خواهد گردید و معلوم گردید که این حدیث در تأویل آیه است و حدیث اول در تنزیل او است زیرا که در حدیث اول حضرت صادق فرموده که این در خصوص اولاد حضرت فاطمه نازل شده و در این حدیث که از حضرت امام محمد باقر ع نقل نموده فرموده که تأویل این آیه آن نحو نیست که تو میگوئی و بعد از آن تأویل آیه را ذکر نمود پس بنا بر این حدیث اول تنزیل است و حدیث دوم تأویل یا آنکه هر دو حدیث تأویل است و تأویل مراتب دارد چنانکه تفسیر نیز مراتب دارد و هر کدام از معانی وارده حمل میشود بر یک مرتبه از تفسیر و یا از تأویل و ابداً منافات ندارد بعلت آنکه از برای قرآن هفت بطن و یا هفتاد بطن است همچنانکه اخبار بسیار در این معنی از معدن وحی و تنزیل وارد شده و آنچه شنیده که استعمال یک لفظ در دو معنی جایز نیست پس آن در غیر قرآن است چنانکه از تفاسیر معلوم میشود

آیه دوازدهم در جزو هفتم از سوره مائده قوله تعالی أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ یعنی اطاعت کنید بر خداوند و انقیاد نمائید بر پیغمبر او و حذر کنید پس هرگاه پشت نمائید بر فرمایشات خدا و رسول او و اطاعت و انقیاد نکنید پس بدرستیکه نیست بر پیغمبر ما مگر آشکار رساندن یعنی بعد از تولی شما بر شما عذاب در دنیا نخواهد شد و بر شما مهلت شده و در اصول کافی از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود آگاه باشید

سوگند بخدا هلاک نشد آنکسانیکه قبل از شما بودند و هلاک نشد کسیکه هلاک شد بعد از انها تا انکه ظهور کند قائم ما اهل بیت مگر بسبب ترک ولایت ما و انکار کردن حق ما و حضرت رسول از دنیا نرفت تا انکه لازم کرد بر گردن تمام این امت حق امامت ما را و خداوند هدایت کند هر کس را که خواهد بسوی راه راست تمام شد پس ازین حدیث معلوم شد که مراد از مهلت که از ایه مستفاد شد تا زمان ظهور حضرت قائم ال محمد است و تا انحضرت ظهور نکرده خداوند برگناهکاران و کافران مهلت داده و در وقت ظهور انحضرت مهلت داده نمیشود برایشان و اگر معنی ایه این نحو نباشد این حدیث در تفسیر این ایه مناسبت ندارد و حال انکه بغیر ازین حدیث تفسیر دیگر نیز ندارد پس معلوم میشود انچه ما ذکر کردیم که این ایه نیز اشاره است بزمان ظهور انحضرت

ایهٔ سیزدهم در جزو هفتم از سورهٔ انعام قوله تعالی فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ یعنی پس وقتیکه نسیان کردند انچیزیرا که متذکر شده بودند بان پس گشادیم بر ایشان درهای همه چیزها را تا آن وقتیکه شاد شدند بان چیزیکه عطا شدند گرفتیم ایشان را ناگهان پس آن زمان انها مأیوس شدند و این ایه تأویل شده بلکه تفسیر شده بظهور حضرت قائم ال محمد چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که انحضرت فرمود پس وقتیکه نسیان نمودند انچیزیرا که متذکر شده بودند یعنی پس وقتیکه ترک کردند ولایت امیر المؤمنین را و حال انکه مأمور شده بودند بان گشادیم برانها درهای همه چیزها را از دولت در دنیا و انچه برانها بسط و وسعت شده بود در دنیا پس اخذ کردیم انها را ناگهان یعنی اخذ میکنیم ایشان را بقیام حضرت قائم ال محمد گویا که از برای انها پادشاه نبوده هرگز تمام شد پس این حدیث شریف دلالت کرد برانیکه مراد از أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً ظهور حضرت قائم است بدون شبهه در این

ایهٔ چهاردهم در جزو هشتم از سورهٔ انعام قوله تعالی يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا یعنی روزیکه میاید بعض علامتهای خداوند تو نفع نمیدهد و فائده نمیکند هیچ نفس را ایمان او که از اول ایمان نیاورده بود یا در ایمان خود خیری را کسب نکرده بود و این ایهٔ شریفه در شان حضرت قائم است زیرا که مراد از بعض ایات در این ایه و افی هذه ایه انحضرت است و یا انکه علامات ظهور انحضرت است چنانکه در کتاب اکمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که انحضرت فرمود مراد ازین ایه ظهور قائم منتظر است و باز هم در ان کتاب از انحضرت روایت نموده

که مراد از ایات ائمه هستند و مراد ازین ایه انتظار شده حضرت قائم منتظر است پس در ان روز نفع نمیدهد هیچ نفس را ایمان او که از اول نبوده تمام شد و مراد از نبودن ایمان قبل از ان روز بودن ایمان است در میثاق چنانکه در کافی از حضرت صادق روایت کرده که مراد از آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ روز میثاق است و در احادیث بسیار این ایه تفسیر شده بطلوع افتاب از مغرب چنانکه در کتاب توحید و در احتجاج طبرسی و در تفسیر قمی و در کتاب خصال و در کافی نقل کرده اند و ابداً منافاتی در بین این اخبار نیست بعلت اینکه مراد از طلوع افتاب از مغرب ظهور انحضرت است چنانکه صعصعه در حدیث مفصل گفته و در تفسیر صافی نیز نقل کرده زیرا که گفته بعد از نقل حدیث پس صعصعه تفسیر نموده طلوع افتاب از مغرب را بظهور قائم تمام شد پس معلوم شد که این ایه در خصوص انحضرت نازل شده بدون ریبه

ایهٔ پانزدهم در جزو هشتم از سورهٔ اعراف قوله تعالی هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ یعنی ایا نظر میکنند مگر تأویل ان روزیکه میاید تأویل ان و مراد انست که منتظر میشوند بر تأویل قران که ادیان مرتفع شود و همه مبدل بدین اسلام گردد و یک روز تأویل ان میاید و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی که در ایاتش منسوب بحضرت صادق علیه السلام فرموده که تأویل ان که خواهد امد ظهور حضرت قائم ال محمد است و مراد از تأویل انحضرت است

ایهٔ شانزدهم در جزو نهم از سورهٔ اعراف قوله تعالی إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی بدرستیکه روی تمام زمین از برای خداوند است و میدهد زمین را و در ان قائم مقام میکند انکسی را که خواهد از بندگان خود و عاقبت از برای پرهیزکاران است و در تفسیر این ایه وارد شده که مراد ازین ایه و از مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ امام قائم ال محمد است چنانکه در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که انحضرت فرمود یافتیم در کتاب امیر المؤمنین که این ایه را ذکر کرده بود و بعد از ان فرموده بود که من و اهل بیت من هستیم که خداوند عالم زمین را بما داده و مائیم متقیان و تمام روی زمین از برای ما است پس هر کس از مسلمانان احیاء کند و زنده و تعمیر نماید یک قطعه زمین را و زراعت کند در ان پس باید ادا نماید خراج و زکوة ان را بر امام از اهل بیت من و بعد از این از برای او است انچه میخورد و اگر بعد از تعمیر خراب کند و خوابه گذارد ان زمین را پس کس دیگر از مسلمانان ان را تعمیر کند و اباد نماید پس انکس احق و اولی است بر ان زمین پس واجب است بر او که ادا کند زکوة و خراج ان را بر امام از اهل بیت من و بعد از ان از برای او حلال است انچه از ان زمین میخورد تا انکه ظاهر شود قائم اهل بیت من با شمشیر پس حضرت قائم ال محمد اخذ میکند و ما لك

شود روی زمین را و منع میکند مردم را و ایشان را از زمین خارج نماید چنانکه
حضرت پیغمبر صلّی الله علیه و آله مالك شد و منع کند مردم را از زمین حضرت قائم
آل محمّد نیز چنان خواهد نمود مگر آن زمینهائی که در دست شیعیان ما بوده باشد پس
حضرت قائم آل محمّد مقاطعه میکند با شیعیان ما و زمین را در دست ایشان میگذارد
و از آنها نمیگیرد مگر زکوة را تمام شد پس ازین تفسیر معلوم گردید که این آیهٔ شریفه در
شأن آنحضرت نازل شده و مراد از مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ حضرت قائم آل محمّد است و
زمین را آنحضرت مالك خواهد شد و اگر قائم آل محمّد زمین را مالك نشود این آیه
معنی پیدا نخواهد کرد زیرا که احدی از ائمّه تمام روی زمین را مالك نشده و در زمان
خود بسلطنت نرسیدند بالضروره و احادیث که دلالت میکند بر بودن تمام روی زمین
از برای امام ما این حدیث در کتاب مسائل التحفیه که در خمس نوشته ام بیان کردیم و این
مسئله را برهانی و واضح نمودیم آیهٔ هفدهم در سورهٔ انفال قوله تعالی وَقَاتِلُوهُمْ
حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ یعنی بکشید کافران را تا آنکه نباشد شرك و
کفری بوده باشد تمامی دینها از برای خداوند عالم و این آیهٔ شریفه در شأن حضرت قائم
آل محمّد صلّی الله علیه و آله نازل شده چنانکه در تفسیر مجمع البیان و در تفسیر عیاشی از
حضرت صادق روایت کردند که آنحضرت فرمود که تأویل این آیه واقع هذا یه هنوز
نیامده و اگر بتحقیق قائم ما اهل بیت ظهور کند زود باشد که درك نماید تأویل این آیه را
کرکسی در آن زمان بوده باشد و البته میرسد دین حضرت پیغمبر تا آنجا که شب میرسد
یعنی هر جا که شب و روز میشود دین پیغمبر در آنجا جاری میشود و ظاهر میگردد و فرمود
تا آنکه نماند شرك و کفر در روی زمین چنانکه خداوند فرموده یَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ
بِي شَيْئًا یعنی عبادت میکنند بر من و بر من شریك قرار نمیدهند هیچ چیزی را و در
اصول کافی از حضرت امام محمّد باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود تأویل
این آیه هنوز نیامده بدرستیکه پیغمبر رخصت بر کفار داد و از آنها جزیه قبول کرد بجهت
حاجت خود و حاجت اصحاب خود پس هرگاه بتحقیق بیاید تأویل این آیه قبول نمیشود
از آنها جزیه و لکن آنها کشته میشوند تا آنکه خداوند را واحد و بی شریك بدانند و
اقرار بوحدانیت خدا تعالی نمایند تا آنکه نبوده باشد در روی زمین شرك تمام شد
پس ازین تفسیر معلوم گردید که این آیه در شأن حضرت قائم آل محمّد است و ما این آیه را
با این حدیث در کتاب کشف الحجاب که در نجاست اهل کتاب است ذکر کردیم و مطلب را
واضحتر ازین بیان نمودیم و حجاب را کشف کردیم آیهٔ هجدهم از سورهٔ توبه قوله سبحانه
وتعالی يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللّٰهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

یعنی

یعنی اراده میکنند بر اینکه خاموش نمایند نور خداوند را بدهان خود و منع میکند
خداوند مگر آنکه تمام نماید نور خود را و هرچند یکه مکروه میدارند کافران و این آیهٔ
شریفه در شأن حضرت قائم آل محمّد نازل شده بحسب تأویل اگر تنزیل آن در غیر آنحضرت
باشد چنانکه در اکمال الدین در تفسیر این آیه روایت کرده که حضرت صادق فرمود بتحقیق
فرعون ملعون پاره کرد شکمهای حامله ها را در بنی اسرائیل بجهت پیدا کردن حضرت
موسی و همچنین بنو امیه و بنو عبّاس وقتیکه واقف و مطّلع شدند بر اینکه بدرستیکه
زوال پادشاهی و سلطنت ایشان در دست قائم اهل بیت ما خواهد شد عداوت بر ما کردند و
بر ما شمشیر کشیدند و اهل بیت پیغمبر را کشتند اینها همه بجهت طمع بود بر اینکه برسند
بحضرت قائم و او را بکشند پس منع کرد خداوند از اینکه کشف کند امر او را بر یك نفر مکروه
میدارند آن را کافران پس ازین تفسیر و تأویل معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت
قائم آل محمّد است و خداوند وعده تمام کردن امر و امامت و سلطنت او را بر اهل بیت و
شیعیان او داده زیرا که ظلمه های بنو امیه و بنو عبّاس بر همه ائمّه علیهم السّلام دست
یافتند و ایشان را کشتند و کسی از آنحضرات طاهرین باقی نماند مگر وجود مبارك حضرت
قائم آل محمّد و اگر آنحضرت نیز بسلطنت و امامت مطلقه نرسد این آیه و همین حدیث صحیح
معنی پیدا نمیکند پس واضح شد که این آیه درباره آنحضرت است و در غیر او نیست زیرا
که نور غیر او از آباء طاهرین او و امامت ایشان تمام نشد و بآخر نرسید و در اکثر اوقات در
خوف و تقیه بودند آیهٔ نوزدهم در سورهٔ توبه قوله تعالی هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی خداوند آن وجود
مقدّس است که فرستاد پیغمبر خودش محمّد بن عبد الله را بهدایت واضحه و با دین حقّ و
ثابت تا آنکه آنحضرت را ظاهر سازد و غلبه دهد بر تمام دینها و دین آنحضرت غالب شود
بر جمیع ادیان و اگرچه مکروه دارند آن را مشرکان و در احادیث معتبره بسیار وارد شده که
این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمّد است چنانکه در تفسیر قمی فرموده که این آیه در حضرت
قائم منتظر نازل شده و فرموده که تأویل این آیه بعد از تنزیل واقع خواهد بود و در کتاب
اکمال الدین از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود قسم بخداوند هنوز نازل
نشده تأویل این آیه و نازل نمیشود تأویل آن حتی آنکه ظاهر شود قائم آل محمّد پس وقتیکه ظهور
کرد حضرت قائم ما نماند کافری بخداوند بزرگ و نه مشرك بامام علیه السّلام مگر آنکه
مکروه میدارد ظهور آنحضرت را و کافران و مشرکان چنان کشته میشوند که اگر یك کافر و
یك مشرك در جوف یك سنگ باشد آن سنگ صدا میکند که ای مؤمن در بطن من کافری
است مرا بشکن و آن را بکش و در اصول کافی از حضرت امام موسی کاظم در تفسیر این آیه

روایت

روایت کرده که فرمود خداوند آن واجب الوجود است که امر فرمود رسول خود را بولایت وصی خود وولایت دین حق است تا انکه غالب کند دین حق را بر تمام ادیان در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ص وخداوند تمام کننده ولایت امام قائم است و هرچند یکه مکروه بدارند کافران بولایت علی علیه السلام وعرض کردند آیا این تنزیل قران است فرمود بلی این کلام تنزیل است واما غیر این کلام اخو بس او تاویل قران است وایضا در کافی در حدیث مناجات حضرت موسی ع نقل کرده که بتحقیق ذکر نمود خداوند حضرت محمد بن عبد الله را و فرمود پس کلمات من تمام شد با والبته ظاهر میکنم دین او را بر جمیع ادیان وعبادت میکنند بر من در تمامی مکانها ودر احتجاج طبرسی از حضرت امیر المومنین ع روایت نموده که فرمود غائب میشود صاحب این امر امامت و ریاست تامه بجهت شامل بودن فتنه بر قلبها تا انکه میشود اقرب خلق برا و اشد خلق برا و بحسب عداوت و در این وقت خداوند او را مدد و یاری میکند بلشگری که آن را نمی بینید کسی وظاهر میکند دین پیغمبر خود را در دست مبارک او بر جمیع ادیان واگرچه مکروه دارند مشرکان آن را ودر مجمع البیان در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود بدرستیکه غالب بودن دین پیغمبر ما بر تمام ادیان در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ص میشود پس نماند احدی مگر انکه اقرار میکند بنبوت حضرت محمد ص ودر تفسیر عیاشی نیز این حدیث را روایت نموده از انحضرت وباز هم روایت کرده که انحضرت فرمود خداوند ظاهر میکند دین حضرت پیغمبر را بسائر ادیان در رجعت یعنی در رجعت ائمه ومومنین در وقت ظهور حضرت قائم آل محمد ص وایضا در تفسیر عیاشی از حضرت امیر المومنین ع روایت نموده که انحضرت از اصحاب خود پرسیدند که آیا خداوند ظاهر فرموده دین رسول خود را بر تمام ادیان عرض کردند بلی حضرت فرمود کلا وحاشا چنین نیست سوگند بخداوندیکه جان من در دست قدرت او است تا انکه نماند قریه ودهی مگر انکه ندا میشود در آن اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ در هر صبح وشام وباز هم عیاشی از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت کرده که انحضرت فرمود وقتیکه ظهور نماید قائم آل محمد ص باقی نماند کافری ونه مشرکی بخداوند عظیم مگر انکه مکروه دارد ظهور انحضرت را ودر مجمع البیان در تفسیر این آیه از مقداد بن اسود روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت پیغمبر که میفرمود باقی نماند در روی زمین یک خانه چه از گل وخاک باشد وچه از پشم وغیر آن باشد مگر انکه داخل میکند خداوند اسلام را بر آن خانه یا بعزت ویا بذلت پس خدا یتعالی عزیز میکند اهل اسلام وقرار میدهد ایشان را از اهل آن ویا انکه ذلیل میکند

مردم را پس متدین میشوند بآن در حال ذلت وخواری ودر کتاب اکمال الدین وتفسیر عیاشی از حضرت باقر روایت کرده اند که انحضرت فرمود در تفسیر این آیه که قائم ما اهل بیت از جانب خداوند نصرت داده شده برعب وترس مردم از او وتایید کرده شده بنصرت وغلبه بر دشمنان وکشیده میشود از برای او زمین یعنی بطی الارض میرود وظاهر میکند زمین خزینه های خود را برای او و میرسد سلطنت او بمشرق ومغرب وظاهر میکند خداوند با و دین خود را بر تمام ادیان پس باقی نماند در روی زمین هیچ خرابه مگر انکه معمور میکند آن را ونازل میشود حضرت عیسی بن مریم پس نماز میکند در پشت سر او تمام شد وحاصل جمیع این احادیث اینست که مضمون این آیه که عبارت باشد از ظاهر بودن دین اسلام وبرطرف شدن تمام ادیان باطله از روی زمین در دوره حجت ائمه هدی ودر زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ص خواهد بود پس معلوم شد که این آیه در شان انحضرت ودر بیان وقایع زمان ظهور انجناب است بدون شبهه

آیه بیستم از سوره توبه قوله تعالی وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ اَلِيمٍ یعنی انکسانیکه خزینه میکنند طلا ونقره را وانفاق نمیکنند انها را در راه خداوند پس بشارت بده بایشان بعذاب سخت ودردناک و در احادیث وارد شده که این آیه در خصوص انکسان است واین عذاب دردناک درباره اشخاص است که طلا ونقره را از حضرت قائم آل محمد ص مضایقه میکنند در زمان ظهور انحضرت چنانکه در کافی ودر تفسیر عیاشی از امام جعفر صادق ع روایت کردند که آن حضرت فرمود وسعت داده شده شیعیان ما برانکه انفاق کنند از انچه در دست ایشان است از طلا ونقره وخزینه بمعروف بدون اسراف پس وقتیکه ظاهر شود قائم ما حرام میشود بر هر صاحب خزینه خزینه او تا انکه بیاورد آن را بحضرت صاحب الامر پس انحضرت استعانت میکند بآن بر دشمن خودش واینست معنی قول خداوند عالم که میفرماید وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ الآیه ومعنای حدیث واضح است احتیاج به بیان ندارد

آیه بیست ویکم در سوره توبه قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَنْفُسَهُمْ وَاَمْوَالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ الآیه یعنی خداوند از مومنان خرید نفس ایشان را ومالهای انها را ودر عوض آن بایشان جنت را داد ودر تفسیر عیاشی وقمی فرمودند که این آیه در شان ائمه است زیرا که وصف فرموده خداوند ایشان را بصفت که در غیر ایشان نیست بعلت انکه فرموده اَلتَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ تا الآیه ودر آخر کلام قمی فرموده وجائز نیست اینکه بوده باشد باین صفتها غیر از ائمه علیهم السلام ودر تفسیر عیاشی روایت کرده که از حضرت باقر سوال کردند از این آیه فرمود خداوند خرید نفسها ومالهای مومنان را در میثاق پس

قرائت نمود راوی آیهٔ بعد را که التّائبون الآیه پس حضرت فرمود نه این نحو نیست بخوان التّائبین العابدین تا آخر آیه و فرمود زمانیکه می بینی ایشان را در رجعت که خرید خداوند از ایشان نفسها و مالهای آنها را و این دیدن تو ایشان را در رجعت خواهد بود تمام شد پس این حدیث دلالت نمود برجعت ائمه که در زمان ظهور حضرت قائم خواهد شد پس از اینجا معلوم میشود که این آیه در رجعت ائمه است و در بیان زمان ظهور حضرت قائم آل محمّد است بدون ریبه آیهٔ بیست و دوم در سورهٔ یونس قوله تعالی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب نمودند بآنچه احاطه نمیکنند بدانستن او و حال آنکه هنوز نیامده تأویل آن برآنها و در تفسیر این آیه وارد شده که مراد از تأویل درین آیه رجعت ائمه است چنانکه علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این فرموده که این آیه در خصوص رجعت نازل شده و تکذیب کردند برجعت که آن رجعت نمیشود و در تفسیر عیّاشی از حضرت باقر روایت نموده که از آنحضرت پرسیدند از چیزهای بزرگ از رجعت و غیر آن پس فرمود بدرستیکه این چیزها که از من سؤال میکنید هنوز وقت آن نیامده و خدا فرموده بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ الآیه و ایضاً از حضرت صادق مثل این روایت را نقل نموده پس ازین روایات معلوم شد که درین آیه از رجعت خبر میدهد و مراد از تأویل قرآن رجعت است و آن هم در زمان ظهور حضرت قائم آل محمّد است که چنانکه از واضحات است آیهٔ بیست و سیم قوله تعالی در سورهٔ یونس وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ یعنی و یا آنکه بنمائیم بر تو بعض آنچیزها را که بایشان وعده داده ایم و در تفسیر وارد شده که مراد ازین رجعت و قیام قائم است چنانکه در تفسیر قمی در تفسیر بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ فرموده من الرّجعة وقیام قائم یعنی بعض چیزهائی که خداوند بایشان وعده داده رجعت و ظهور امام قائم است پس این آیه دلالت نمود برجعت ائمه و ظهور امام غائب و این آیه بغیر ازین تفسیر دیگر ندارد آیهٔ بیست و چهارم در سورهٔ یونس قوله تعالی وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ یعنی و هرگاه بوده باشد از برای هر نفس که ظلم کرده آنچه در زمین است هر آینه فدا کند آن را و در تفسیر این آیه قمی فرموده یعنی ظلم کرده بر حق آل محمّد و فدا کند آنچه را که در زمین است در رجعت تمام شد پس معلوم میشود که این آیه در بیان رجعت است آیهٔ بیست و پنجم در سورهٔ یونس قوله تعالی أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آگاه باشید بدرستیکه دوستان خداوند عالم نه خوف برایشان است و نه ایشان محزون و غمناک میشوند و در اکمال الدّین از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت نموده که فرمود طوبی از برای

شیعیان قائم ما اهل بیت که منتظر میشوند بظهور او و در ایّام غائب شدن او و اطاعت میکنند بر او در وقت ظهور او و ایشان هستند اولیاء الله که نه خوف برایشان است و نه ایشان محزون میشوند پس ازین تفسیر واضح شد که این آیه در بیان حال اصحاب حضرت قائم است آیهٔ بیست و ششم در سورهٔ یونس قوله تعالی لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ یعنی از برای ایشان است بشارت در دنیا و بشارت در آخرت و در اصول کافی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت نموده که فرمود بشارت میدهد خداوند عالم برایشان بقیام قائم آل محمّد و بظهور او و بکشتن دشمنان ایشان و نجات از خوف و وارد شدن آنها بر محمّد و اولاد صادقین او در حوض کوثر تمام شد پس ازین تفسیر معلوم گردید که این آیهٔ مبارکه در شان شیعیان حضرت قائم و اصحاب آن بزرگوار است آیهٔ بیست و هفتم در سورهٔ هود قوله تعالی وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ یعنی و اگر بتأخیر بیندازیم ما عذاب را از ایشان بسوی امّت معدوده یعنی ایشان را مهلت دادیم تا وقت و زمان امّت معدوده و در تفسیر قمی از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که فرمود مراد از امّت معدوده و از جماعت شمرده شده اصحاب حضرت قائم آل محمّد است و آنها سیصد و ده و زیاد است و در تفسیر عیّاشی از حضرت صادق روایت کرده که امّت معدوده حضرت قائم آل محمّد و اصحاب آنحضرت است و باز هم عیّاشی از آنحضرت روایت نموده که امّت معدوده عدد ایشان بقدر عدد اصحاب بدر است تمام شد و عدد اصحاب بدر سیصد و سیزده بوده باتّفاق تمام مسلمین و در تفسیر عیّاشی از حضرت امام محمّد باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود اصحاب قائم آل محمّد سیصد و ده و چیزی زیادتر است و ایشانند قسم بخداوند عالم امّت معدوده که در قرآن خود فرموده و تلاوت کرد این آیه را و فرمود مجتمع میشوند اصحاب حضرت قائم آل محمّد بخدمت او بشتاب مثل اجتماع نمودن ابرهای وقت پائیز در یکجا و در کافی و مجمع البیان این حدیث را نیز نقل کردند و در تفسیر قمی در آخر این آیه فرموده یعنی اگر ما بر مردم بدکار و اشرار مهلت بدهیم و نعمت بایشان کرامت بکنیم در دین دنیا تا وقت ظهور حضرت قائم آل محمّد پس ایشان را برگردانیم و برآنها عذاب میکنیم در آن زمان و ایشان میگویند چه چیز است که حبس میکند عذاب را از ما یعنی این را میگویند بطریق استهزاء که چرا قائم نمیشود و چرا او ظهور نمیکند تمام شد پس این احادیث که در تفسیر این آیه وارد شده دلالت واضحه نمود براینکه این آیه در شان حضرت قائم آل محمّد و اصحاب او نازل شده بدون شبهه و بدون احتیاج ببیان آیهٔ بیست و هشتم در سورهٔ هود قوله تعالی بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی باقی مانده خداوند از برای

شما خیر است اگر بوده باشید مؤمنان و بخدا و رسولش ایمان آورندگان و در اکمال
الدین از حضرت باقر روایت نموده که فرمود اول آن چیزیکه نطق میکند بآن حضرت
قائم آل محمد در وقت ظهورش این آیه است و بعد از آن میفرماید که منم بقیة الله
و حجت خداوند و خلیفه او بر شما پس سلام نمیکند بحضرت قائم سلام کننده مگر آنکه
میگوید السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه تمام شد پس از این تفسیر معلوم شد که مراد
از بقیت الله در آیه شریفه حضرت قائم آل محمد است بدون شبهه

آیه بیست و نهم در سوره هود قوله تعالی وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ
یعنی بتحقیق ما عطا کردیم بموسی کتاب را پس اختلاف شد در او و در اصول کافی از
حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود اختلاف نمودند چنانکه
این امت اختلاف کردند در کتاب خود ایشان و زود باشد که اختلاف کنند در آن
کتابیکه با حضرت قائم آل محمد است همچنان کتابیکه بیاورد آنرا بر مردم تا آنکه انکار کنند آنرا
جمعی از مردم پس آنحضرت ایشان را جدا کند و گردن ایشان را میزند پس از این حدیث
معلوم میشود که مراد از فَاخْتُلِفَ فِيهِ بحسب تأویل قرآن حضرت قائم آل محمد است هر
چندیکه تنزیل آیه در کتاب حضرت موسی هست زیراکه منافات در بین تنزیل و تأویل
ندارد چنانکه حضرت فرمود که این امت اختلاف کردند در کتاب خودشان پس اگر آیه
مختص باشد بکتاب موسی پس کلام امام درین مقام معنی پیدا نمیکند پس چنانکه
اشاره باختلاف این امت درین قرآن تأویل است همچنین اختلاف در کتاب حضرت
قائم نیز تأویل است و مراتب تأویل مختلف است

آیه سی ام در سوره رعد قوله تعالی
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ یعنی بدرستیکه آنکسانیکه
ایمان آورده اند و عمل صالح نمودند از برای ایشان است طوبی و مرجع نیکو و در اصول
کافی از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود طوبی از برای کسی است
که تمسک نماید بامر ما اهل بیت در ایام غائب بودن قائم آل محمد پس قلب او میل به
باطل نکند بعد از هدایت یافتن پس عرض نمودند طوبی چه چیز است حضرت فرمود
طوبی درخت است در بهشت اصل آن در خانه حضرت امیرالمؤمنین و نیست هیچ
مؤمن مگر آنکه در خانه او شاخی از شاخهای آن درخت است و اینست قول خداوند
که میفرماید طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در
شأن شیعیان حضرت قائم آل محمد است و اگر تنزیلش در مطلق مؤمنان باشد
تأویلش در او است

آیه سی و یکم در سوره ابراهیم قوله تعالی وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ یعنی متذکر کن ایشان را بایام خداوند بدرستیکه

در این ایام خداوند هر آینه علامات است از برای هر صبر کننده شکر نماینده و در کتاب
خصال از حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود ایام الله روز قیام قائم ما
اهل بیت است و روز رجعت ائمه است و روز قیامت است و در تفسیر قمی فرموده که
ایام الله سه روز است روز ظهور حضرت قائم و روز مرگ و روز قیامت است پس از این
تفسیر معلوم شد که مراد از ایام الله در این آیه روز ظهور آنحضرت است و زمان ریاست
آن بزرگوار از این آیه مراد است چنانکه روز قیامت و روز رجعت و یا روز مرگ مراد است
و منافات در بین این دو روایت ندارد زیراکه روز رجعت روز مرگ اکثر مردم است
از کفار و فجار و اشرار

آیه سی و دوم در سوره حجر قوله تعالی قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ
إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی خداوند عالم فرمود بابلیس پس بدرستیکه تو از مهلت
شدگان هستی تا روز وقت معلوم و معین شده و مراد از وقت معلوم در آیه وقت ظهور
حضرت قائم آل محمد است چنانکه عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت
نموده که از آنحضرت پرسیدند از معنی این آیه پس فرمود براوی آیا تو گمان میکنی که مراد
از یوم وقت معلوم روزی است که مردم در آن روز محشور میشوند چنین نیست بدرستیکه
خداوند عالم مهلت داد بابلیس تا روزیکه قیام میکند در آن قائم ما اهل بیت پس
وقتیکه خدای تعالی برانگیخت قائم ما را میاید بمسجد کوفه و ابلیس ملعون بیاید بخدمت
آنحضرت تا آنکه بزانو در آید در پیش او پس میگوید وا ویلا از این روز پس آنحضرت میگیرد
از پیشانی او پس گردن او را میزند پس این روز است یوم الوقت المعلوم و در تفسیر قمی روایت
کرده که یوم الوقت المعلوم روزی است که حضرت پیغمبر ابلیس را سر میبرد و منافات در بین
این دو حدیث ندارد زیراکه گردن زدن حضرت قائم ذبح کردن پیغمبر است پس از این تفسیر
معلوم شد که یوم وقت معلوم ظهور آنحضرت است و در بعض اخبار وارد شده که مراد از
روز وقت معلوم نفخه صور است آن تقیه است زیراکه عامه این نحو تفسیر کردند و امام
در آن حدیث تقیه کرده است

آیه سی و سیم در سوره حجر قوله تعالی إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ یعنی بدرستیکه در این هر آینه علامات است از برای
اشخاص با فراست و بدرستیکه آن علامتها در راه مقیم و در طریق و محل قوام است و
اخبار وارد است که مراد از متوسمین و سبیل مقیم ائمه است و در بعض از آنها تفسیر بحضرت
قائم آل محمد شده چنانکه در اکمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت
فرمود زمانیکه ظهور کند قائم ما اهل بیت نمی ایستد در پیش آنحضرت احدی از خلق
خداوند مگر آنکه میشناسد او را که او مؤمن است و یا او بدکار و از اشرار است و در
آنحضرت آیه است از برای متوسمین و او آیه است از برای متوسمین و او است سبیل مقیم

پس ازین حدیث معلوم گردید که مراد از سبیل مقیم حضرت قائم آل محمد است واین حدیث
یکی از مراتب تفسیر ویا تاویل است ومنافات با حادیث دیگر ندارد که در آنها فرموده‌اند که مراد
مؤمنین ویا ائمه علیهم السلام است زیرا که تفسیر وتاویل مراتب دارد چنانکه بیان ومعلوم
گردید آیهٔ سی وچهارم در سورهٔ نحل قوله تعالی او یأتی امر ربک الی قوله سبحانه
وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن یعنی یا آنکه امر وفرمان خداوند تو تا آنجا که میفرماید
واحاطه کرد برایشان آنچیزیکه بر آن استهزاء میکردند ودر تفسیر قمی فرموده که مراد از امر
ربک عذاب ومرگ وظهور حضرت قائم آل محمد است ومراد از یستهزؤن به استهزاء کفار
است بر عذاب در رجعت تمام شد حاصل آن پس این آیه نیز دلالت بر ظهور حضرت قائم
ورجعت کرد ومراد از این آیه بحسب تاویل آنحضرت شد آیهٔ سی وپنجم در سورهٔ نحل قوله تعالی
واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا ولکن اکثر الناس
لا یعلمون لیبین لهم الذی یختلفون فیه ولیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین یعنی قسم
یاد کردند بخداوند قسمی با مبالغه وبا جد وجهد آنکه خداوند زنده نمیکند آنکسی را که فوت
میشود نه چنین نیست بلکه زنده کردن مرده‌ها وعده است بر خداوند حقیقةً ولکن اکثر
مردم نمیدانند وزنده میکند تا آنکه بیان کند برایشان آنچیزیکه در آن اختلاف مینمایند
وتا آنکه بدانند آنکسانیکه کافر شدند بدرستیکه آنها بوده‌اند دروغگویان ودر تفسیر عیاشی
واصول کافی از حضرت صادق روایت کرده‌اند که آنحضرت بابی بصیر فرمود چه میگوئی در
این آیه پس ابو بصیر عرض نمود مردم میگویند بدرستیکه مشرکین اعتقاد میکنند وقسم
یاد نمایند وعرض میکنند بحضرت رسول که خداوند مرده‌ها را زنده نمیکند پس حضرت
فرمود تف باد بر کسیکه این را گفته سؤال بکن از آنها آیا مشرکون بخدا قسم یاد میکنند
یا بلات وعزی ابو بصیر عرض کرد بخدمت حضرت فدای تو شوم حقیقت را بمن بفرمائید
معنی این آیه حضرت فرمود ای ابا بصیر بتحقیق هرگاه ظهور کند قائم ما اهل بیت زنده
میکند خداوند قومی را از شیعیان پس حضرت قائم آل محمد از آنها بیعت میگیرد در
حالتیکه شمشیر ایشان در دوش میشود پس این خبر میرسد بقوم دیگر از شیعیان ما که
نمرده‌اند پس با همدیگر میگویند زنده شده فلان وفلان کس واز قبرها برخاستند
ودر خدمت قائم آل محمد هستند وبعد ازین پس خبر زنده شدن مرده‌ها میرسد بگوش
دشمنان اهل بیت پس آنها میگویند ای طائفهٔ شیعه چه قدر دروغ میگوئید شما این
دولت وسلطنت وریاست شما است وبا وجود این شما نیز دروغ میگوئید وخبر با همدیگر
میدهید که مرده‌ها زنده شدند بخدا قسم مرده‌ها زنده نمیشود تا روز قیامت پس خداوند
قول آنها را در قرآن حکایت کرد وفرمود واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من

یموت

یموت ودر تفسیر قمی از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود چه میگویند مردم در
این آیه عرض کردند میگویند این آیه نازل شده در کفار حضرت فرمود کفار قسم را بخداوند
یاد نمیکنند وبدرستیکه این آیه نازل شده در امت محمد که با ایشان گفته شد که شما زنده
میشوید وقبل از قیامت رجعت میکنید پس ایشان قسم یاد میکنند که آنها رجعت
نخواهد کرد پس خداوند قول ایشان را رد نمود وفرمود لیبین لهم الذی یختلفون
فیه ولیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین حضرت فرمود یعنی در رجعت برمیگردانند
آنها را پس میکشد ایشان را حضرت قائم آل محمد وشفا میدهد بر سینه‌های مؤمنین
ودر تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود چه میگویند مردم در
این آیه وافی هذا یه عرض شد بخدمت او میگویند که قیامت وزنده شدن ونشر شدن
نیست فرمود دروغ گفتند بخدا قسم بدرستیکه این زنده شدن در آن زمان است که
ظاهر شود قائم آل محمد ورجعت کنند با او رجعت کنندگان پس آن وقت میگویند اهل خلاف
شما بتحقیق ظاهر شده ای طایفهٔ شیعه دولت شما واین از دروغ گفتن شما است که میگوئید
فلان وفلان رجعت کرده نه چنین نیست بخدا قسم لا یبعث الله من یموت آیا نمی بینی که
خداوند فرموده واقسموا بالله جهد ایمانهم وبودند مشرکین اشد تعظیما از برای
لات وعزی از اینکه قسم یاد کنند بغیر آنها پس خداوند در جواب ایشان فرمود
بلی وعدا علیه حقا لیبین لهم الذی یختلفون فیه تا آخر آیات پس از این احادیث معتبره
معلوم شد که این آیات شریفه در خصوص رجعت وظهور حضرت قائم آل محمد است
ودر بیان حال زمان قیام قائم اهل بیت نازل شده است ومحتاج ببیان نیست بالبداهه
آیهٔ سی وششم در سورهٔ بنی اسرائیل قوله تعالی لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن
علوا کبیرا فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال
الدیار وکان وعدا مفعولا یعنی البته فساد میکنید در زمین دو مرتبه والبته علو
وطغیان مینمائید طغیان بزرگی پس وقتیکه می‌آید وعدهٔ اول آن طغیان وعلو وفساد
مبعوث میکنیم بر شما بندگان خودم را که صاحب قوت شدیدند در جنگ پس شما را
طلب میکنند ودر خانه‌های شما شما را بدست می‌آورند واز جهت قتل وکشتن شما را
میگیرند واین وعده خواهد شد ودر کافی وتفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت
کردند که آنحضرت در تفسیر این آیه چنین فرمودند که مراد از فساد دو مرتبه یکی قتل حضرت
امیر المؤمنین است ویکی زخم زدن بحضرت امام حسن است ومراد از علو کبیر کشتن حضرت
سید الشهداء است ومراد از عباد اولی بأس شدید قومی است که خداوند مبعوث میکند
ایشان را قبل از ظهور حضرت قائم آل محمد پس نمیگذارند خون آل محمد را مگر آنکه میگیرند

وقاتلان

وقاتلان ایشان را میکشند و مراد از وعدهٔ خداوند که وعداً مفعولاً باشد ظهور حضرت
قائم آل محمد است و در تفسیر عیاشی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود مراد از عباداً اولی
بأس شدید حضرت قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت است و منافات در بین این دو
حدیث نیست زیرا که مراد از قومی که قبل از ظهور حضرت قائم مبعوث میشوند اصحاب
آنحضرت است که پیش از تشریف آوردن آنحضرت بکوفه بنی امیه را میکشند پس
معلوم شد که این آیه در خصوص امام عصر عجل الله فرجه و اصحاب او است و در شان
ایشان نازل شده آیهٔ سی و هفتم در سورهٔ بنی اسرائیل قوله تعالی ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ
الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا یعنی پس رد کردیم بر شما
دولت و غلبه را بر آنها و مدد کردیم بر شما با مالها و اولادها و قرار دادیم عددتان را
زیادتر و در این آیه خطاب بر بنی امیه است چنانکه در تفسیر قمی فرموده در بیان معنی
آیه یعنی از برای بنی امیه بر اولاد پیغمبر و مدد کردیم بر شما باموال و اولاد و قرار دادیم
عدد شما را زیادتر از حسن و حسین علیهما السلام و اصحاب ایشان و اسیر کردند زنان
آل محمد را و در کافی در تفسیر عیاشی فرموده وَرَدُّ الْكَرَّةِ عَلَيْهِمْ بظهور نمودن و رجعت کردن
حضرت امام حسین است با هفتاد نفر از اصحاب خودش و در سر ایشان طاس کلاه
طلاباف میشود در زمانیکه بوده باشد حجت قائم آل محمد در بین ایشان و بعد از آن
مالک میشود حضرت امام حسین روی زمین را تا آنکه واقع میشود ابروهایش بر چشمهای
او و ایضاً عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود
اول آنکسیکه رجعت میکند بدنیا حضرت سید الشهداء و یزید بن معویه و اتباع او
است پس حضرت آنها را میکشد چنانکه آنحضرت را کشته بودند و بعد از این این آیه را تلاوت
فرمود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ پس واضح شد که در این آیه اشاره برجعت ائمه و ظهور
حضرت قائم آل محمد نموده و این در شان ایشان نازل گردیده و در خصوص حضرت قائم
وجد بزرگوار او است آیهٔ سی و هشتم در سورهٔ بنی اسرائیل قوله تعالی فَإِذَا جَاءَ
وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ الی قوله تعالی وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا یعنی وقتیکه بیاید
وعدهٔ آخر مبعوث میکنیم بندگان خودمان را تا آنکه سیاه کنند روی شما را و اگر عود
کنید شما ما نیز عود میکنیم و در تفسیر قمی فرموده که مراد از وعد الآخرة یعنی ظهور
قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت است و مراد از عدتم یعنی اگر عود کنید بطغیان ای اولاد
امیه بسفیانی پس عود میکنیم ما بظاهر کردن حضرت قائم آل محمد پس این آیه نیز در
شان حضرت صاحب الزمان نازل شده بلا شبهه آیهٔ سی و نهم در سورهٔ بنی اسرائیل قوله
تعالی وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا

یعنی هر کسی کشته شود در حالتیکه او مظلوم است و بدون حق کشته شده است پس
بتحقیق قرار دادیم ما از برای ولی او سلطنت پس اسراف نکند در کشتن قاتل بدرستیکه آن
ولی نصرت داده شده و ما با و نصرت داده ایم و در کافی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت
کرده که آنحضرت فرمود این آیه در حق حضرت سید الشهداء نازل شده اگر تمامی اهل زمین
کشته شوند بسبب کشته شدن آنحضرت اسراف نمیشود و ولی او حضرت قائم آل محمد است
که بنی امیه را میکشد و ولی منصور عبارت از آنحضرت است چنانکه در روایت محمد بن حمران
در کافی از حضرت صادق وارد فَأَقَامَ اللَّهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقَائِمِ وَقَالَ بِهَذَا أَنْتَقِمُ لِهَذَا یعنی
خداوند برپا نمود ظل و شبه حضرت قائم آل محمد را بر ملائکه و فرمود با این شخص انتقام میکشم
بر قاتلان سید الشهداء و بدست این میکشم آنها را پس ملائکه از ضجه و ناله ساکت شدند
پس معلوم گردید که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد است چنانکه مراد از مظلوم حضرت سید
الشهداء است همچنین مراد از ولی منصور امام قائم آل محمد است آیهٔ چهلم در سورهٔ بنی اسرائیل
قوله تعالی جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا یعنی حق آمد و رفت باطل
و کفر و شرک بدرستیکه باطل که کفر و شرک باشد بعد از آمدن حق بوده است مضمحل و برطرف
شده در کافی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت نموده که آنحضرت فرمود زمان ظهور
قائم ما اهل بیت سلطنت و ریاست باطله میرود و نابود میشود و در خرایج از حکیمه خاتون
روایت کرده که وقتیکه متولد شد حضرت قائم آل محمد بود نظیف و پاک و پاکیزه و در دست
راستش نوشته شده بود از قدرت جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ الآیه پس معلوم شد که
مراد از حق در این آیه حضرت قائم آل محمد و از آمدن حق مراد ظهور آنحضرت است و مراد از
باطل ادیان فاسده و سلطنتهای باطله است آیهٔ چهل و یکم در سورهٔ کهف قوله تعالی
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا یعنی پس وقتیکه بیاید وعدهٔ خداوند
من قرار میدهد آن را یعنی آن سد را خراب و با زمین یکسان و بوده است وعدهٔ خداوند من
حق و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کرده در معنی أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا
که آنحضرت فرمود یعنی تقیه پس قدرت نداشتند بر مطلع بودن بر آن و قدرت نداشتند بر نقب
و خراب نمودن را بر آن فرمود زمانیکه دانستی تقیه را قادر نمیشوند بر تو حیله کردن و او
تقیه حصار محکم است و در بین تو و دشمنان خدا سد میشود تقیه که قدرت پیدا نمیکنند
بر نقب و خراب کردن او پس وقتیکه بیاید وعدهٔ خداوند من آن تقیه را خراب میکند و بر میدارد
پس خداوند عالم از دشمنان دین انتقام میکشد و آنها را میکشد پس از این حدیث وارد
در تفسیر این آیه معلوم شد که مراد از وعدهٔ خداوند عالم در این آیهٔ شریفه ظهور حضرت قائم
آل محمد است زیرا که از واضحات است که تقیه در زمان آنحضرت رفع میشود چنانکه از بعض

ایات سابقه نیز معلوم شد و دو ایات بعد از ین نیز واضح خواهد گردید پس از ملاحظه
ایات و اخبار واضح میگردد که مراد ازین ایه ظهور حضرت قائم ال محمد است و زیاد تر
ازین محتاج بیان نیست ایه چهل و دوم قوله تعالی در سوره مریم حَتّیٰ اِذا رَاَوا
ما یُوعَدُونَ اِمَّا العَذابَ وَاِمَّا السّاعَةَ فَسَیَعلَمُونَ مَن هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَاَضعَفُ جُنداً
وَیَزیدُ اللهُ الَّذینَ اهتَدَوا هُدیً یعنی تا زمانیکه دیدند انچه را که وعده شده بودند
از عذاب و یا از روز قیامة پس زود میدانند که کدام است بدتر از جهت مکان و جایگاه
و ضعیف تر از جهت مدد و قوت و خداوند زیاد میکند هدایت انکسانی را که طلب هدایت
میکنند و هدایت میابند در کافی از حضرت صادق ع در تفسیر این ایه روایه کرده که ان
حضرت فرمود اما قول خداوند اِذا رَاَوا ما یُوعَدُونَ پس این ظهور حضرت قائم ال محمد ع
است و اینست قیامت صغری و ساعت موعود بر انها پس زود باشد که ان روز را میدانند
وانچه بر انها نازل میشود میابند از خداوند در دست حضرت قائم ال محمد ع پس اینست قول
خداوند مَن هُوَ شَرٌّ مَکاناً یعنی در نزد حضرت قائم ال محمد ع و معنی یَزیدُ اللهُ یعنی زیاد میکند
درین روز هدایت بالای هدایت بسبب تابع بودن ایشان بر حضرت قائم ال محمد ع زیرا که
انها اعراض نمیکنند از انحضرت و او را انکار نمیکنند پس ازین تفسیر معلوم شد که این ایه
در خصوص حضرت قائم ال محمد ع و در بیان ظهور و سلوک انحضرت است بدون شبهه در ین
و مراد از ما یُوعَدُونَ و از عذاب و از ساعت ان چیز است که از دست حضرت قائم اهل بیت
بد شمنان دین میرسد چنانکه هدایت زیاد تر بر تابعان انحضرت میرسد بلا ریبه

ایه چهل و سیم قوله تعالی در سوره طه یَعلَمُ ما بَینَ اَیدیهِم وَما خَلفَهُم وَلا یُحیطُونَ
بِهِ عِلماً یعنی خداوند میداند انچه را که مقدم است بر انها و انچه را که بعد از انها خواهد
امد و احاطه نمیکنند بر خدا از جهت علم در تفسیر قمی درین ایه فرموده یعنی خداوند
میداند انچه را که پیش ایشان است از اخبار ما مضی از خلائق انبیاء و اولیاء و گذشتگان
وانچه را که بعد از ایشان است از اخبار حضرت قائم ال محمد ع پس ازین تفسیر معلوم شد
که مراد از ما خَلفَهُم حضرت قائم ال محمد ع است زیرا که بناء تفسیر قمی بر اخبار است که از
حضرت صادق ع وارد شده پس واضح میشود انچه ما ذکر کردیم

ایه چهل و چهارم در سوره طه قوله تعالی وَلَقَد عَهِدنا اِلیٰ ادَمَ مِن قَبلُ فَنَسِیَ
وَلَم نَجِد لَهُ عَزماً یعنی مرا اینه بتحقیق عهد کردیم ما بر ادم قبل ازین پس نسیان نمود و نیافتیم
از برای او عزم و جزم در انچه ما عهد کردیم بر او در علل الشرایع و بصائر الدرجات از حضرت
سغیبر ص در تفسیر این ایه روایت کرده اند که خدا تعالی عهد کرد بر ادم در حضرت محمد بن عبد الله
صلی الله علیه و اله و در ائمه بعد از ان حضرت پس ادم ترک نمود و نشد عزم از برای او در ائمه

کران بزرگواران چنان بودند و بدرستیکه پیغمبران اولی العزم نامیده شدند زیرا که خداوند
عهد کرد بر ایشان در حضرت محمد ص و اوصیای او و در حضرت مهدی قائم ال محمد ص بالخصوص
و در سیرت او و در سلوک و کردار و رفتار او بعد از ظهورش پس عزم و جزم پیغمبران اولی العزم
جمع شد بر اینکه محمد ص و اوصیائی او و حضرت قائم بالخصوص همچنان است و اقرار نمودند
بر این و ایضا در علل الشرایع از انحضرت روایت کرده که فرمودند خداوند اخذ نمود میثاق
و عهد را از پیغمبران اولی العزم بر اینکه بدرستیکه من خدای شما هستم و حضرت محمد ص رسول
من است و حضرت علی امیر و پیشوای مؤمنان است از تمام مخلوقات و اوصیای او بعد از
ان والی امر من و خزان علم من هستند و بدرستیکه بحضرت مهدی صاحب الزمان نصرت
میکنم بر دین خود و با او ظاهر میکنم سلطنت خودم را و با او انتقام میکشم از دشمنان
دین خودم و با او عبادت کرده میشوم طوعا و کرها پیغمبران عرض کردند اقرار نمودیم ای
خداوند ما و شاهد شدیم و حضرت ادم اقرار نکرد و انکار نیز ننمود پس ثابت شد عزم در
این پنج نفر از پیغمبران اولی العزم در خصوص حضرت مهدی قائم ال محمد ص و نشد از برای ادم
عزم بر اقرار بحضرت قائم ع و اینست معنی قول خداوند وَلَقَد عَهِدنا اِلیٰ ادَمَ مِن قَبلُ فَنَسِیَ
وَلَم نَجِد لَهُ عَزماً فرمود بدرستیکه معنی نَسِیَ تَرَکَ است یعنی ادم ترک کرد اقرار بحضرت
قائم ال محمد را پس ازین تفسیر واضح گردید که این ایه در خصوص حضرت قائم و در اخذ
بیعت از برای انحضرت است از انبیاء و پیغمبران اولی العزم بالبداهه

ایه چهل و پنجم در سوره طه قوله تعالی وَمَن اَعرَضَ عَن ذِکری فَاِنَّ لَهُ مَعیشَةً ضَنکاً وَ
نَحشُرُهُ یَومَ القِیامَةِ اَعمیٰ یعنی هر انکسی که از ذکر من اعراض کند پس بدرستیکه از برای او
است معیشت ضیق و محشور میکنیم او را در روز قیامت کور در تفسیر قمی از برای ناصبی ها
است عرض کردند با انحضرت که ما انها را در دنیا در کفایت و اسودگی مشاهده میکنیم
تا انکه میمیرند حضرت فرمود این گفتم بخدا قسم در رجعت است و خوراک ایشان در رجعت
عذره انسان خواهد شد و دلیل بر اینکه این در رجعت میشود اخر ایه است که میفرماید
ما او را در روز قیامت کور محشور میکنیم پس از حدیث مذکور معلوم میشود که این ایه در رجعت
ائمه و در بیان حال دشمنان ایشان است در رجعت ایشان با حضرت قائم ال محمد ص یا بعد از
انحضرت ایه چهل و ششم قوله تعالی در سوره انبیاء فَلَمّا اَحَسّوا بَاسَنا اِذا هُم مِنها
یَرکُضُونَ لا تَرکُضُوا وَارجِعُوا اِلیٰ ما اُترِفتُم فیهِ وَمَساکِنِکُم لَعَلَّکُم تُسئَلُونَ یعنی وقتیکه
احساس کردند باس و عذاب ما را در ان وقت از ان عذاب میگریزند گفته میشود بر انها
نگریزید و رجوع کنید بسوی انچه بودید در ان از نعمت و لذت و مسکنها شاید که شما
سؤال کرده شوید در کافی از حضرت باقر ع در تفسیر این ایه روایت کرده که فرمود وقتیکه

۲ از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود معیشت ضنکا (ع)

ظهور کند قائم ما ال محمد میفرستد جمعی را از اصحاب خود بطلب و دست آوردن بنی
امیه بشام پس انها از ترس و خوف میگریزند بروم پس اهل روم میگویند بر بنی امیه شما جا
ندارید و نخواهید داشت در ولایت ما تا انکه بدین نصاری داخل شوید پس انها تماما نصرانی
میشوند و صلیبها را بگردن خود نمایند بعد از ان نصاری انها را جای میدهند پس
زمانیکه اصحاب حضرت قائم ال محمد خبردار میشوند که بنی امیه بروم رفتند در عقب انها
خود شان را بروم میرسانند و وارد بر ولایت نصاری میشوند پس اهل روم و نصاری امان
طلب میکنند و الامان میگویند پس اصحاب قائم مهدی میفرمایند امان نیست تا انکه
بنی امیه را حاضر کنید و بدست ما بدهید اهل روم بنی امیه را تماما برایشان تسلیم
میکنند و اینست قوله تعالی لَا تَرْكُضُوا الی قوله لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ یعنی حضرت قائم ان
خزینه ها میپرسد و حال انکه خودش اعلم و داناتر است بر خزینه ها از همه کس و در تفسیر
قمی این حدیث را نقل نموده و بعد فرموده این ایه از ان ایات است که لفظ ان ماضی و معنای
ان مستقبل و بعد خواهد شد و از ان ایات است که تاویلش بعد از تنزیل ان میشود
تمام شد پس ازین تفسیر معلوم میشود که این ایه در شان حضرت قائم و اصحاب او و در
بیان حال دشمنان او است پس حاصل معنای ایه این میشود که زمانیکه احساس میکنند بنی
امیه امدن اصحاب حضرت قائم ال محمد را پس انها بروم و ولایت نصاری میگریزند از
ترس ایشان و بر بنی امیه بطور استهزاء میگویند که نگریزید و رجوع کنید بسوی نعمتهای
خود و مسکنهای خودتان از شما سؤال خواهد شد و شما را خواهند کشت

ایه چهل و هفتم در سوره انبیاء قوله تعالی وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی
حرام است رجوع کردن بر هر قریه که ما ان را هلاک کرده ایم و ان را بعذاب کشته ایم در تفسیر
قمی از حضرت باقر و صادق در تفسیر این ایه روایت کرده که فرمودند هر قریه که خداوند انرا
هلاک نموده بعذاب اهل ان قریه رجوع نمیکنند در رجعت و در مجمع البیان از حضرت باقر
روایت نموده که فرموده هر قریه که خداوند اهل ان را بعذاب هلاک نموده پس بدرستیکه
ایشان رجعت نمیکنند و قبل از قیامت انها زنده نمیشوند پس ازین احادیث که در
تفسیر این ایه وارد شده معلوم میشود که رجعت بر سائر مردم است و باقی مردما رجعت
خواهند نمود و معلوم است که رجعت خلق با ائمه خواهد گردید و رجعت مردم بجهت
سلطنت ائمه است بدون شبهه

ایه چهل و هشتم در سوره انبیاء قوله تعالی وَلَقَدْ
كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی هر اینه بتحقیق
نوشتیم در زبور حضرت داود بعد از تعلیم ذکر برا و این را که بدرستیکه مالک میشود
زمین را و قائم مقام میگردد در زمین کلا بندگان صالحان من و در تفسیر مجمع از

حضرت باقر روایت کرده که انحضرت فرمود که مراد از عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ اصحاب حضرت
قائم ال محمد است در اخر الزمان و خود صاحب مجمع فرموده دلالت میکند بر این انچه روایت
نموده ان را شیعه و سنی از حضرت پیغمبر که فرمود اگر نمانده باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته
طولانی میکند خدا ان روز را تا مبعوث کند یک مرد بزرگوار را از اهل بیت من تا انکه زمین را
پر از عدل و داد خواهی کند چنانکه مملو شده بود از ظلم و تعدی و در تفسیر قمی از حضرت
صادق روایت نموده که فرمود مراد از عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ حضرت قائم ال محمد و اصحاب او
است و در زبور تحمید و تمجید و دعا است و در روایت دیگر از انحضرت نقل نموده که فرمود
خداوند نازل کرد بر داود زبور را و در ان بود توحید و تمجید و دعا و اخبار رسول الله و امیر
المؤمنین و الائمه از اولاد ایشان و اخبار رجعت و ذکر حضرت قائم ال محمد تمام شد پس از
این اخبار معلوم شد که در این ایه مراد از صالحون حضرت قائم و اصحاب او است و ایشان
وارث تمامی روی زمین میشوند از پادشاه و مراد از ذکر در زبور توحید و محمد و ائمه و اخبار
رجعت ایشان است پس بنابراین تفسیر حاصل معنای ایه این میشود که بتحقیق نوشتیم ما در
زبور حضرت داود بعد از بیان توحید و ذکر محمد و وصی او و ائمه از نسل ایشان و بیان امامت
و فضیلت ایشان و وجوب اطاعت ایشان بر جمیع خلق این را که بدرستیکه مالک میشود
بر زمین و سلطنت میکند در ان بندگان صالحان من که حضرت مهدی صاحب الزمان
باشد و اصحاب او و اینست معنای ایه بحسب تفسیر

ایه چهل و نهم قوله تعالی در سوره حج
أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا یعنی رخصت داده شدند انکسانیکه مقاتله میکنند با
کفار بسبب انکه بدرستیکه ایشان مظلوم شده اند و در تفسیر مجمع از حضرت صادق روایت
نموده که انحضرت فرمود بدرستیکه عامه میگویند که این ایه در حق پیغمبر نازل شده در ان
وقتیکه قریش او را از مکه خارج کردند و حال انکه در حق انحضرت نازل نشده بلکه بدرستیکه
این ایه در حق حضرت قائم ال محمد نازل شده وقتیکه ظاهر میشود طلب نماید خون حضرت
سید الشهداء را در حالتیکه انحضرت میگوید مائیم صاحب خون و اولیاء حضرت حسین
تمام شد پس معلوم شد که این ایه در خصوص حضرت قائم ال محمد است پس حاصل معنای ایه
این میشود بنابراین تفسیر که رخصت داده خداوند بحضرت قائم ال محمد که قتال کند با کفار
و انها را بکشد بجهت مظلوم شدن جدش حسین در دست ان کفار و فجار بدکردار

ایه پنجاهم در سوره حج قوله تعالی الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ یعنی اشخاصی هستند که اگر ما تمکین
بدهیم ایشان را در زمین اقامه میکنند نماز را و ادا میکنند زکوة را و امر بمعروف و نهی از
منکر میکنند و از برای خدا است عاقبت کارها در تفسیر قمی از حضرت باقر روایت نموده

که آنحضرت فرمود پس این آیه در خصوص آل محمد نازل شده تا آخر آیه وحضرت مهدی صاحب
الزمان واصحاب او را خداوند مالك میکند بر تمامی روی زمین از مشرق تا بمغرب وظاهر
میکند خداوند دین خود را با آنحضرت ومحو میکند خداوند باو بدعتها را وباطلها را
چنانکه اهل باطل وشقاوت حق را محو کرده بودند تا آنکه دیده نشود ظلم وجور در
هیچ جا وامر بمعروف ونهی از منکر میکنند تمام شد پس ازین تفسیر معلوم شد که این آیه
در خصوص حضرت قائم آل محمد نازل شده ومراد از اشخاص تمکین داده شده واشخاص
امر بمعروف کننده ونهی از منکر نماینده آنحضرت واصحاب آن بزرگوار است بدون شبهه

آیهٔ پنجاه ویکم در سورهٔ حج قوله تعالی وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ یعنی چاه مهجور شده
هست وقصر بلند است ودر اکمال الدین وکتاب معانی الاخبار از حضرت صادق روایت
کرده که فرمود بئر معطله امام صامت است وقصر مشید امام ناطق است واین تفسیر را
در کافی از حضرت امام موسی کاظم نقل کرده ودر تفسیر قمی فرموده که این آیه مثل است از
برای آل محمد وبئر معطله آن چاه است که از آن آب نکشند ومراد از آن امامی است که
بتحقیق غائب باشد واز علم او اقتباس نشود واز نور هدایت او روشنی نبرند تا وقت ظهور
او وقصر مشید او مرتفع است واو مثل است از برای امیر المومنین وائمه از اولاد او
واز فضائل ایشان که منتشر است بر عالم ودنیا را پر کرده وآن اول یعنی امام غائب قول
خداوند است لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ پس از تفسیرهای مزبور معلوم شد که مراد از بئر
معطله امام غائب است که صامت عبارت از او است پس بئر معطله امام غائب شد
که بعد ظاهر میشود که از این آیه مقصود او است

آیهٔ پنجاه ودوم قوله تعالی در سورهٔ حج
ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ یعنی اینست وهر که عقاب
وعذاب نماید مثل آن عذابیکه براو کرده بودند وبعد از آن با ظلم شود براو البته خداوند
نصرت فرماید او را وقمی در تفسیر این آیه فرموده که آن عذاب کننده پیغمبر است زمانیکه
بیرون کردند او را قریش از مکه ورفت بغار وطلب کردند او را تا بکشند او را پس خداوند
عقاب کرد بر دشمنان او در روز بدر بکشتن چند نفر از آنها پس زمانیکه رحلت فرمود
رسول خدا قریش خون کشتگان خود را طلب نمودند وحضرت امام حسین را شهید کردند
وبر اولاد رسول خدا ظلم وستم نمودند واین قول یزید ملعون است که گفت لَيْتَ
اشیاخی ببدر شهدوا الی آخره پس خداوند فرمود ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ یعنی حضرت
پیغمبر خدا بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ یعنی وقتیکه اراده نمودند که او را بکشند ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ
لَيَنْصُرَنَّهُ بِالْقَائِمِ مِنْ وُلْدِهِ یعنی البته نصرت ویاری میکند خداوند بحضرت رسول
بقیام حضرت قائم آل محمد که از اولاد او است پس ازین تفسیر معلوم گردید که این آیه در

بشأن حضرت امام مهدی صاحب الزمان است ومراد از نصرت خدا تعالی نصرت ویاری او
آنحضرت است در زمان ظهور او

آیهٔ پنجاه وسیم قوله تعالی در سورهٔ مؤمنون
حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ یعنی تا زمانیکه گشادیم بر آنها یك در صاحب
عذاب دردناك ودر مجمع در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود
که این عذاب شدید بر کافران وظالمان در رجعت خواهد بود پس ازین حدیث معلوم
میشود که این آیه در خصوص رجعت است ومراد از رجعت رجوع ائمه است با حضرت
قائم آل محمد یا بعد از آنحضرت وعذاب شدید بر کفار وفجار در رجعت بدست قائم آل
محمد خواهد شد چنانکه از تفسیر آیات سابقه معلوم گردید وبعد از آن واضح میگردد

آیهٔ پنجاه وچهارم قوله تعالی در سورهٔ مومنون قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ الی قوله
وَإِنَّا عَلَى أَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَادِرُونَ یعنی بگو ای خدای من هرگاه بنمائی بر من آنچه را که
وعده بآنها شده تا آنکه فرماید وبدرستیکه خداوند قادر است بر اینکه بنماید بر تو آنچه را
که وعده بآنها داده است ودر مجمع در سبب نزول این آیه از حضرت پیغمبر روایت کرده که آن
حضرت در حجة الوداع در منی فرمود که بعد از من کافر نشوید وبعض از شما گردن بعض
دیگر را نزنید وقسم بخداوند اگر این کار را بکنید البته مرا می بینید در یك کتیبه وفوج
بزرگی که شما را گردن میزنند راوی گفت پس دست حضرت رسول خدا فشرده شد پس التفات
بطرف دیگر نمود وفرمود یا در دست علی شما را گردن میزنند پس درین وقت این آیه نازل شد
ودر بصائر الدرجات از جابر بن عبد الله روایت کرده که حضرت پیغمبر در مکه خطبه خواند
وفرمود ای مردم من شما را میشناسم که بعد از من کافر میشوید وبعضی گردن بعض را میزنید
هرگاه این کار را بکنید من گردن شما را میزنم بعد التفات نمود وبرگشت بطرف راست
پس مردم گفتند که جبرئیل دست او را فشار داد پس جبرئیل گفت یا آنکه علی گردن شما را میزند و
از ابان بن تغلب روایت کرده از حضرت صادق که فرمود جبرئیل بر رسول خدا نازل شد پس
عرض کرد یا محمد اگر خدا خواسته باشد تو آنها را گردن میزنی ویا آنکه علی گردن آنها را میزند
ووعده گاه شما وادی السلام است ابان گفت عرض کردم بحضرت صادق که وادی السلام
کجا است که خداوند وعده داده برسول خودش وبحضرت علی که ایشان در آنجا گردن کفار این
امت را میزنند حضرت فرمود ای ابان وادی السلام پشت کوفه است تمام شد پس معلوم
گردید که این آیهٔ شریفه در خصوص رجعت است وخبر از رجعت میدهد ومراد از ما یوعدون
وما نعدهم رجعت ورجوع ائمه است واز این جهت است که حضرت رسول در اخبار سابقه
فرمود گردن شما را میزنم ویا آنکه علی گردن شما را میزند وحضرت صادق فرمود که وعده گاه
ایشان در وادی السلام است که پشت کوفه باشد پس ازین احادیث معلوم شد که این آیه

در رجعت ائمه است و مراد از وادی السلام وادی السلام است که نجف باشد و از همین جهة
است که در تفسیر صافی فرموده که مراد رجعت است و بلکه از مفسرین عامه نیز بیضاوی
قائل شده است که این آیه در بیان رجعت است و معلوم است که رجعت ائمه بعد از ظهور حضرت
قائم آل محمد خواهد گردید یا با او

آیه پنجاه و پنجم در سوره نور قوله تعالی وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ
آمَنُوا مِنکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ الی قوله یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی
شَیْئًا یعنی خداوند وعده داد آنکسانی را که ایمان آوردند از شما و عمل صالح کرده اند آنها
که البته ایشان را در زمین خلیفه میکند همچنانکه خلیفه کرد آن اشخاصی را که قبل از ایشان
بودند و البته متمکن میکند خداوند آنها را از اظهار دین که پسندیده است خداوند او
برای ایشان و بدل میکند خوف و ترس ایشان را بر امن و آسودگی تا آنکه عبادت کنند خداوند را
و بر خدا شریک قرار ندهند در کافی از حضرت صادق روایت کرده که از آنحضرت سؤال نمودند
ازین آیه پس حضرت فرمود که ایشان ائمه علیهم السلام هستند و مراد خداوند ایشان است
و ایضا در کافی از حضرت باقر روایت نموده که آنحضرت فرموده که بتحقیق فرموده است خداوند
در کتاب خودش برای ائمه بعد از حضرت رسول خدا وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
الآیة میفرماید بر ایشان من شما را خلیفه میکنم از برای علم خودم و دین و عبادت خودم
بعد از پیغمبر خود چنانکه خلیفه نمودم اوصیای حضرت آدم را بعد از او تا آنکه مبعوث گرداند
پیغمبری بعد از او را یَعْبُدُونَنِی وَلَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا میفرماید عبادت میکنند برمن بر
اینکه پیغمبری نیست بعد از محمد بن عبد الله و دین غیر از دین او نیست پس هر کس غیر از این را
بگوید پس او از فاسقان است و بتحقیق علم را داد برائمه بعد از پیغمبر خودش و مائیم آن ولات
امر و ائمة الدین پس از ما سؤال کنید و در کتاب واحده ایضا از حضرت باقر روایت کرده
در حدیث طولانی که بعض از آن در سوره آل عمران ذکر شد که حضرت امیر المؤمنین فرمود
تا آنکه خداوند برآل محمد منجز نماید آنچه را که بر ایشان وعده داده است در فرمایش خودش
وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا الی قوله تعالی یَعْبُدُونَنِی وَلَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا یعنی عبادت میکنند
برمن در حال امنیت و عافیت و نمیترسند از احدی در عبادت من و نباشد در نزد آنها
تقیه و مراد از شرک درین آیه تقیه است و در تفسیر قمی فرموده که این آیه در قائم آل محمد
نازل شده است و در تفسیر مجمع فرموده آنچه از اهل بیت روایت شده در این آیه اینست که
آن در مهدی آل محمد نازل گردیده و عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت امام زین العابدین
روایت نموده که آنحضرت فرمود قسم بخداوند آنکسانیکه خوف ایشان تبدیل بامنیت و
آسودگی میشود و تقیه از آنها برداشته میشود شیعیان ما هستند و اینها برای ایشان
بدست مبارک یک مرد بزرگوار میشود از ما اهل بیت و آن مرد مهدی این امت است و او

آنکس است که حضرت پیغمبر در حق او فرمود اگر نمانده باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته خداوند
عالم طولانی کند آن روز را تا آنکه سلطنت نماید و پادشاهی تمام روی زمین را بکند یک
مرد بزرگوار از عترت من که نام او نام من است که زمین را پر میکند از عدل و داد خواهی همچنانکه
پر شده بود از ظلم و تعدی و بعد عیاشی فرموده که مثل این از حضرت امام محمد باقر و از حضرت
صادق نیز روایت گردیده و در اکمال الدین از حضرت صادق در قصه نوح و ذکر انتظار مؤمنین
از قوم او فرج را تا آنکه خداوند نمایاند بر آنها خلیفه بحق خودش را و تمکین دین خود را تا
آنکه فرمود و همچنین است حضرت قائم آل محمد پس بدرستیکه طول یابد غائب بودن او تا آنکه
حق خالص شود و ایمان صاف گردد از کدر بمرتد شدن هر کسیکه طینت او خبیث است از
شیعه آنکسانیکه خوف نفاق در ایشان هست در وقتیکه احساس کنند ظهور خلیفه خداوند
عالم را و متمکن شدن او و دین او در روی زمین و از برای جماعت شیعه خالص است
امر و دین منتشر در عهد و زمان ظهور حضرت مهدی آل محمد و این آیه در حق ایشان
است که وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا باشد راوی عرض نمود بخدمت آنحضرت که یا ابن رسول
الله ناصبیها گمان میکنند که این آیه در حق ابی بکر و عمر و عثمان و علی نازل شده است
حضرت فرمود خداوند ناصبیها را هدایت و ارشاد نکند چنین نیست چه وقت شد دین
خداوند که آن را اختیار نموده و رسولش آن را پسندیده که منتشر باشد امر آن در این
امت و چه وقت شد که خوف از قلب این امت رفع شود و شک مرتفع گردد از سینه های آنها
در عهد یکی از ابی بکر و یا عمر و یا عثمان و یا علی علیه السلام با همه آنکه چقدر از مردم
در زمان ایشان مرتد شدند و چقدر فتنه ها در ایام خلافت ایشان واقع شد و
چقدر جنگها در زمان ایشان در بین کفار و مسلمانان واقع گردید و در احتجاج از
حضرت امیر المؤمنین روایت کرده در حدیث که عیوبات خلفا را در آن بیان کرده و علت
مهلت دادن خداوند را بر آنها ذکر نموده تا آنکه فرموده همه این تحمل ائمه هدی این مصیبتها را
بجهت اینست که تمام شود آن مهلت که خداوند بر ابلیس داده و حق شود قول بر کافران
و نزدیک شود وعده حق خداوند همچنان وعده که خداوند آن را در کتاب خود بیان
فرمود بقول خودش که وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا باشد و ظاهر شدن این وعده در آن
زمان میشود که نماند از اسلام مگر اسم آن و نماند از قرآن مگر رسم آن و درین وقت
خداوند قادر یاری میکند بر امام غائب شده بلشگرهائی که نمی بینند آنها را و ظاهر
میکند دین پیغمبر خود را در دست او و غالب میکند او را بر جمیع ادیان باطله تمام شد
پس از این احادیث بسیار واضح گردید که این آیه شریفه در خصوص حضرت قائم آل محمد
و در بیان حال زمان ظهور آنحضرت نازل شده و در دلداری ائمه و ضعفای شیعه

خداوند این ایه را بحبیب خود فرستاد و در این ایه وعده نمود نصرت و یاری غیبی را
بر ال محمد ص و تائید دین خود را بقیام قائم ال محمد ص و باطل شدن ادیان باطله و مضمحل بودن
اشخاص فاسد العقیده و دفع شدن ظلمه و فجره بظهور انجناب و از ملاحظه تمام این احادیث
معتبره کثیره علم قطعی حاصل میشود بر اینکه این ایه شریفه در بیان دولت حقه حضرت
قائم ال محمد ص و بیان حالات زمان ظهور انحضرت است بلا شبهه پس حاصل ترجمه ایه
موافق هدایه بنابراین اخبار که در تفسیر ان وارد شده این میشود که خداوند عالم وعده
داده است بر انکسانیکه ایمان اوردند ایمان واقعی و عملهای صالح و نیکو کرده اند و
از اعمال صالحه ابدا فروگذاری نکرده اند و از عملهای نیکو هیچ ترک نکرده اند و ان
کسان هم که از ال محمد ص میباشند ایشان را البته در روی زمین خلیفه و جانشین خود
نماید چنانکه خلیفه و پادشاه کرده در روی زمین جمعی از کسان سابق را مثل سلیمان
و داود و ذو القرنین و غیر ایشان و وعده داده است خداوند بر ایشان بعد از انکه ایشان را
خلیفه نمود دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان متمکن نماید و غالب کند
بر جمیع ادیان و البته مبدل کند خوف ال محمد ص را بر امنیت و عافیت و اسوده گی تا انکه
شیعیان ایشان عبادت کنند بر خداوند بدون ترس و من غیر تقیه و بلا خوف از کفار
و فجار و اشرار   ایه پنجاه و ششم قوله تعالی در سوره شعراء اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ
السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ   یعنی هرگاه خواسته باشیم نازل میکنیم
از اسمان علامتی بر انها پس ثابت میشود گردنهای انها بر ان علامت خاضع و تواضع کننده
و در کافی در تفسیر این ایه از حضرت صادق ع روایت نموده که انحضرت فرمود بدرستیکه
قائم ال محمد ص ظهور نمیکند تا انکه منادی از اسمان ندا کند پس میشنود ان ندا را مخدرات
در پس پرده ها و میشنود ان را اهل مشرق و اهل مغرب و در قائم ال محمد ص نازل شده
این ایه که اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ آيَةً باشد و در تفسیر قمی از انحضرت روایت کرده در
معنای این ایه که فرمود ذلیل میگردد گردنهای بنی امیه از برای ان علامت که از اسمان است
و ان علامت صیحه ایست از اسمان باسم حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و در ارشاد
مفید از حضرت باقر ع در تفسیر این ایه روایت نموده که فرمود زود باشد که خداوند ان علامت را
از برای انها ظاهر میکند عرض کردند انها کدام اشخاص هستند فرمود بنی امیه و اتباع
انها هستند عرض نمودند ایه کدام است فرمود رکود افتاب است در بین زوال تا وقت عصر
و بیرون میشود سینه و روی در عین شمس و تعریف میکند حسب و نسب قائم ال محمد ص را
و اینها در زمان سفیانی میشود و در وقت وقوع این علامتها بدرک رفتن سفیانی و اتباع
او واقع میگردد   و در اکمال الدین از حضرت رضا ع روایت کرده در حدیثیکه در ان وصف

میکند قائم ال محمد ص را تا انکه فرمود و ان قائم ما اهل بیت انکسی است که منادی ندا میکند
از اسمان بدعوت و دلالت بر او و هدایت بسوی انحضرت که ندا را میشنود اهل زمین و در
ان ندا منادی میگوید اگاه باشید ای مردم که بدرستیکه حجت خداوند بتحقیق ظاهر شده
در نزد بیت الله پس تابع شوید او را پس بدرستیکه حق با اوست و حق در اوست و اینست
معنی فرمایش خداوند که میفرماید اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ آيَةً تمام شد پس از این احادیث
معلوم شد که این ایه در شان قائم ال محمد ص نازل شده و مراد از ایه و علامت علامت ظهور
ان بزرگوار است و مراد از خاضعین و تواضع کردن گردنها در این ایه شریفه خضوع و ذلت
بنی امیه و اتباع ایشان بر حضرت قائم ال محمد ص و بعد از این تفسیرها معنای ایه واضح است
ایه پنجاه و هفتم قوله تعالی در سوره نمل أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ یعنی
ایا کیست که اجابت نماید دعاء شخص مضطر را زمانیکه ان مضطر دعا کند و بگشاید و دفع
نماید بدی را و بلا را   و قمی در تفسیر این ایه از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود این ایه
نازل شده در شان قائم ال محمد ص و قسم بخداوند اوست مراد از این مضطر زمانیکه نماز
کند در مقام دو رکعت و دعا کند و از خداوند سوال نماید پس خداوند عالم دعاء او را مستجاب
میکند و کار او را فراهم نماید و کشف سوء از انحضرت کند و قرار میدهد او را در زمین
خلیفه و پادشاهی زمین را بر او عطا فرماید   و در روایت دیگر فرمود پس اول کسیکه
بر او بیعت میکند جبرئیل میشود و بعد از او سیصد و سیزده نفر مرد بیعت میکنند بر ان
حضرت تمام شد پس از این تفسیر معلوم و واضح شد که این ایه در شان حضرت قائم ال محمد ص
نازل گردیده و مراد از مضطر در این ایه انحضرت است بدون شبهه در این.
ایه پنجاه و هشتم قوله تعالی در سوره نمل وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ
تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ   یعنی وقتیکه واقع میشود قول معهود معین و وعده
شده بر انها و مراد از این قول معهود وعده رجعت است در زمان ظهور قائم ال محمد ص چنانکه
در تفسیر صافی نقل نموده بیرون میکنیم از برای انها از زمین دابه را که با انها تکلم میکند
ان دابه بدرستیکه مردم بوده اند بآیات ما و علامتهای وعده شده ما باور و یقین نمانیده
و بر ایات ما اعتقاد نکنند و مراد از دابة الارض در این ایه شریفه حضرت امیر المؤمنین ع است
چنانکه قمی در تفسیر این ایه از حضرت صادق ع روایت نموده که فرمود یک روز حضرت پیغمبر ص
رفت بمسجد و حضرت علی را دید که خوابیده است و یک قدری ریگ در زیر سرش جمع نموده پس
پیغمبر ص او را با پایش حرکت داد و فرمود بر او قم یا دابة الارض یعنی برخیز ای دابة الارض پس یک
نفر از اصحاب با انحضرت عرض نمود یا رسول الله ما نیز با همدیگر این نحو خطاب نمائیم فرمود نه
بخدا قسم نیست این اسم مگر از برای او و خاصه او است دابة الارض همچنانیکه خداوند او را

در قران ذکر فرموده بقول خودش وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ الآیه وبعد از ان فرمود یا علی
وقتیکه اخر الزمان میشود خداوند عالم ترا بیرون میکند در خوشترین صورت وبا تو
باشد میسم که با ان داغ میکنی دشمنان خود را تا اخر حدیث پس ازین تفسیر واضح شد
که مراد از وَقَعَ الْقَوْلُ رجعت است ومراد از اخر الزمان زمان ظهور حضرت قائم ال محمد ص
است وایضا قمی در تفسیر این ایه از حضرت صادق ع روایت نموده که یك مرد بعمار عرض
کرد که یك ایه در کتاب خداوند مرا بحیرت انداخته وقلب مرا فاسد نموده پس عمار فرمود
کدام ایه است ان عرض کرد ایه إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ این
دابه کیست ومراد از ان چیست پس عمار فرمود قسم بخداوند نمیخورم ونمی نشینم تا انکه دابة
الارض را بتو نشان ندهم پس عمار با ان شخص امد بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع درحالتیکه
انحضرت خرما ومسکه میخورد پس حضرت امیر بعمار فرمود که بیا تو هم بخور وعمار نیز قبول
نمود وخورد پس انکس تعجب کرد از قسم یاد کردن عمار وخوردن او پس وقتیکه عمار برخاست
ان شخص عرض کرد بعمار که تو قسم یاد کرده بودی که نخوری تا انکه بمن نشان بدهی دابة
الارض را عمار فرمود من ترا نشان دادم دابة الارض را وبا وی نیز خرما خوردم وانحضرت بود
دابة الارض اگر تو عقل داشته باشی ودر تفسیر عیاشی مثل این قضیه را از ابوذر نقل
نموده ودر کافی از حضرت باقر ع روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود بتحقیق خداوند
بمن عطا فرمود علم شش چیز را علم بلاها وعلم مرگها وعلم وصیتهای انبیاء واولیاء وعلم
فصل الخطاب ومن صاحب رجعتها وصاحب دولة الدول هستم ومنم صاحب عصا و
میسم ودابة الارض همچنانکه تکلم میکنم با مردم ودر اکمال الدین از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده در حدیث که ذکر فرمود در ان دجال را وکشته شدن اورا وفرمود اگاه باشید
بعد از کشته شدن دجال طامة الکبری خواهد شد عرض کردند طامة الکبری چه چیز
است یا امیر المؤمنین ع فرمود بیرون شدن دابة الارض است از نزد صفا ومروه که با او
باشد عصای موسی ع وخاتم سلیمان ع میگذارد خاتم را بروی هر مؤمن پس نقش میشود در
روی او که او مؤمن است حقا ومیگذارد ان را بروی هر کافری پس نوشته شود در او که
این کافر است حقا تا اخر حدیث پس ازین حدیث معلوم میگردد که بیرون شدن دابة
الارض در رجعت میشود وان هم بعد از کشته شدن دجال است که قبل از ظهور حضرت
قائم خروج خواهد کرد ودر زمان انحضرت کشته خواهد شد ودر مجمع در تفسیر این
ایه روایت کرده که از حضرت امیر ع سؤال کردند از دابة الارض حضرت فرمود منم دابة الارض
بخدا قسم واز برای او ذنب نیست واو ریش دارد واحادیث دیگر درین معنی موجود است
در کتب اخبار پس ازین احادیث معتبره معلوم میشود که این ایه شریفه در رجعت ائمه ص

نازل شده وان هم بعد ظهور قائم ال محمد ص است پس این ایه چنانکه بمقتضای این تفسیرها
دلالت بر رجعت ائمه ص میکند همچنین دلالت بظهور قائم ال محمد ص نیز میکند زیرا که ظهور
انحضرت قبل رجعت اجدادش خواهد شد البته ایه پنجاه ونهم قوله تعالی در سوره
نمل وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ یعنی روزی که
محشور میکنیم از هر امتی یك فوج را از کسانیکه تکذیب میکردند ایات مارا وبدروغ
نسبت میدادند علامات مارا پس ان تکذیب کنندگان نگاهداشته ومحبوس میشوند
ومراد ازین ایه رجعت است بلا شبهه چنانکه قمی از حضرت صادق ع در تفسیر دابة الارض
روایت کرده که حضرت فرمود دابة الارض در رجعت وبعد از ظهور قائم ال محمد ع بیرون
میاید ودلیل بر رجعت قوله تعالی وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا
وفرمود مراد از ایات حضرت امیر المؤمنین والائمه علیهم السلام است راوی عرض نمود
یا ابن رسول الله عامه میگویند که مراد از ایه حشر در قیامت است حضرت فرمود پس ایا در
قیامت خداوند محشور میکند از هر امت یك فوج را وباقی میگذارد باقی مردم را نه چنین
نیست واین ایه در رجعت است وایه قیامت پس ایه وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا
است که میفرماید احدی را در قیامت ترك نمیکنیم وهمه را محشور میکنیم پس ازین حدیث
شریف واضح شد که ایه اول در رجعت است ومحتاج ببیان نیست وایضا قمی در تفسیر
این ایه از انحضرت روایت کرده که فرمود نیست احدی از مؤمنان که کشته شده است مگر
انکه او رجعت میکند تا انکه او باجل خود بمیرد ورجعت نمیکند مگر انکسیکه ایمان
خالص داشته باشد ومگر ان شخصی که او کافر باشد ودر مجمع در تفسیر ایه فرموده که
بتحقیق احادیث بسیار از ائمه وارد گردیده که خداوند عالم در وقت ظهور قائم ال محمد ص
قومی را زنده میکند از کسانیکه مرده اند از اولیاء انحضرت وشیعیان او تا انکه فائز شوند
بثواب نصرت او ویاری کردن او وشاد شوند بظاهر شدن پادشاهی او وزنده میکند
خدا تعالی قومی را از دشمنان او تا انکه انتقام بکشد از ایشان وتا انکه برسند انها ببعض
انچه که انها مستحق هستند بان از عذاب وکشته شدن در دست اولیاء خداوند و
در دست شیعه ایشان وبرسند بر ذلت وخواری از انچه مشاهده میکنند از عالی شدن
کلمه خداوند وهیچ عاقل شك نمیکند درین که انچه از اخبار رسیده مقدور است بخداوند
ومحال نیست وزنده شدن در امم سابقه وقرون ماضیه اتفاق افتاده وزنده کرده
خداوند جمعی را وقران بران نطق کرده در چند موضع مثل قصه عزیر وقوم موسی وان
کسانیکه از طاعون گریخته بودند وغیر ایشان بنابر انچه ما تفسیر نمودیم در جای خودش
ودر اخبار صحیحه بسیار از حضرت پیغمبر روایت کردند که فرموده در امت من واقع میشود

آنچه در بنی اسرائیل واقع شده بدون کم و زیاد تمام شد و در صافی در تفسیر این
آیه بعد از نقل اخبار بسیار فرموده بتحقیق تصنیف نموده حسن بن سلیمان حلّی طاب
مثواه کتابی در فضائل اهل بیت و نقل کرده در آن اخبار کثیره در اثبات رجعت و تفصیل
آن و ذکر نموده در آن کتاب اینکه دابّة الارض حضرت امیر المؤمنین است باخبار
زیاد که معنای آنها موافق است و نقل نموده اکثر آنها را از کتاب سعد بن عبد الله
که مختصر البصائر است تمام شد پس از احادیث سابقه و کلمات مفسّرین در
اینجا معلوم شد که این آیه در رجعت ائمه است و در مقام بیان ظهور قائم آل محمّد
است نه در بیان قیامت است آیهٔ شصتم قوله تعالی در سورهٔ نمل سَیُرِیکُم
آیاتِهِ فَتَعرِفُونَهَا یعنی زود باشد که خداوند بنمایاند بشما آیات و علامات
خودش را پس شما نیز آنها را میشناسید و در تفسیر قمی در حدیث گذشته که از
حضرت صادق روایت نموده بود فرمود که مراد از آیات حضرت امیر المؤمنین و ائمه است
و در تفسیر این آیه ایضاً از آنحضرت روایت کرده که فرمود مراد از آیات درین آیه ائمه
علیهم السلام است در وقتیکه رجعت نمایند بر دنیا و ایشان را میشناسند دشمنان
ایشان در رجعت در زمانیکه ببینند ایشان را در دنیا و حضرت امیر فرمود از برای
خداوند آیه بزرگتر از من نیست قسم بخداوند تمام شد پس ازین دو حدیث معلوم
میشود که این آیه در رجعت ائمه است زیراکه مراد از آیات وقتیکه ائمه شد معلوم است
دیدن ائمه در یکجا در رجعت خواهد شد و دشمنان ایشان را در رجعت خواهند دید
و آن در وقت ظهور قائم آل محمّد و بعد از آن میشود و بلکه ائمه در رجعت پادشاهان
خواهند شد چنانکه در بصائر روایت کرده که از حضرت صادق پرسیدند از تفسیر
وَجَعَلَکُم أَنبِیَاءَ وَجَعَلَکُم مُلُوکًا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان
فرمود پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذرّیهٔ اویند و پادشاهان ائمه اند
راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند حضرت فرموده پادشاهی بهشت و پادشاهی
رجعت را خداوند بما ائمه داده است آیهٔ شصت و یکم قوله تعالی در سورهٔ قصص
وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضعِفُوا فِی الأَرضِ وَنَجعَلَهُم أَئِمَّةً وَنَجعَلَهُمُ الوَارِثِینَ
وَنُمَکِّنَ لَهُم فِی الأَرضِ وَنُرِیَ فِرعَونَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنهُم مَا کَانُوا یَحذَرُونَ
یعنی اراده میکنیم براینکه منّت گذاریم بر آنکسانیکه ضعیف شده اند در روی زمین
و قرار بدهیم ایشان را امامان و قرار بدهیم ایشان را وارث در روی زمین و مالک آن
و تمکین بدهیم از برای ایشان در زمین و سلطنت روی زمین را بایشان بدهیم
و بنمائیم بر فرعون و هامان و لشکرهای آنها از ائمه آنچه را که از آن حذر میکردند

و این آیهٔ شریفه باتفاق مفسّرین امامیه در شأن اهل بیت و قائم آل محمّد نازل شده
است چنانکه صدوق در کتاب غیبت از حضرت امیر روایت کرده که آنحضرت فرمود
مراد ازین آیه آل محمّد هستند که برانگیزد خداوند مهدی ایشان را بعد از ضعیف شدن
و بی مدد و بی یار شدن ایشان پس آن مهدی آل محمّد ایشان را شاد نماید و دشمنان ایشان را
میکشد و در کافی روایت کرده که حضرت باقر نظر بحضرت صادق نمود که راه میرفت
پس فرمود این از آنکسان است که خداوند در حق ایشان فرموده است وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی
الَّذِینَ الآیه و در معانی الاخبار از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسول خدا
نظر نمود بحضرت امیر و امام حسن و امام حسین پس گریه نمود و فرمود شما بعد از من مستضعف
میشوید پس عرض کردند بحضرت صادق که معنای فرمایش پیغمبر چه بود فرمود معنای آن
این بود که شما آنکسانی هستید که بعد از من ائمه و امامان میشوید و خداوند در شأن
شما فرموده وَنُرِیدُ أَن نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ الآیه و بعد از آن حضرت صادق فرمود که این
آیه جاریست در ما اهل بیت تا روز قیامت و در مجالس ایضاً از آنحضرت روایت کرده
که فرمود درین آیه که آن از برای ما است و در ما اهل بیت است و در اکمال الدین
و کتاب غیبت روایت نموده که وقتیکه حضرت قائم آل محمّد متولّد شد پس این آیه را خواند
و اوّل تکلّمش باین آیه بود و قمی در تفسیر این آیه فرموده که آن مثلی است که خدا زده است
برای اهل بیت رسالت که موجب تسلّی ایشان باشد زیراکه فرعون و هامان و قارون ستم
کردند بر بنی اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را میکشتند و نظیر ایشان درین امت فلان
و فلان و فلان و اتباع آنها هستند که سعی میکردند در قتل و قمع اهل بیت رسول خداوند عالم
پس حقتعالی وعده داده برسول خود که همچنانکه ولادت حضرت موسی را مخفی کردم و او را از
فرعون و اتباع او غائب کردم و بعد از آن او را ظاهر نمودم و بر فرعون و اتباع او غالب کردم و
همه را بر دست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم آل محمّد و اولاد او را پنهان میکنم و از فراعنه
زمان خود او مستور خواهم گردانید و در رجعت ایشان را بر آنها غالب خواهم کرد که انتقام
خود را از آن فراعنه بکشند پس تأویل آیه چنین است که میخواهم منّت گذارم بر آنکسانی را که ایشان را
ضعیف گردانیدند در زمین که اهل بیت رسالت باشند و بگردانم ایشان را امامان و
بگردانم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین از برای ایشان مسلّم باشد و
تمکّن و اقتدار بدهم بر اهل بیت رسالت در زمین که باطل را براندازند و حق را ظاهر گردانند
و بنمائیم بر فرعون و هامان و قارون این امت را و اتباع آنها را که حق آل محمّد را غصب کردند
مِنهُم یعنی از آل محمّد آنچه را که از آن حذر میکردند از کشته شدن و معذّب بودن و همچنین
حضرت امام حسین و اصحاب او را زنده کنیم و قاتلان ایشان را نیز زنده نمائیم تا انتقام

بکشند ازانها وانها را ببدترین عذاب بقتل رسانند وقمی فرموده که خطاب در این
بر آل محمد است بعلت آنکه اگر خطاب بایشان نباشد ودر خصوص حضرت موسی نازل باشد
خداوند میفرمود مِنْهُ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ نه آنکه بفرماید مِنْهُمْ پس نمانیکه خداوند فرمود
مِنْهُمْ معلوم شد که خطاب بر آل محمد است ودر تفسیر جوامع از حضرت امام زین العابدین
روایت کرده که فرمود قسم بآن خدائی که پیغمبر را بحق بشیر ونذیر مبعوث کرده بدرستیکه
ما اهل بیت وشیعیان ما بمنزلهٔ موسی وشیعیان او هستیم وبدرستیکه دشمنان ما و
اتباع انها بمنزلهٔ فرعون واتباع او هستند پس ازین احادیث معتبرهٔ بسیار معلوم گردید که این
آیهٔ شریفه در شان اهل بیت ودر خصوص رجعت ایشان وظهور مهدی آن بزرگواران نازل
شده ویا آنکه نزولش در حضرت موسی وبنی اسرائیل است وتأویل آن در اهل بیت رسالت
ودر ظهور قائم آل محمد است واین جا شبهه نیست آیهٔ شصت ودوم قوله تعالی در سورهٔ
قصص إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ یعنی بدرستیکه آنخداوند که
فرض وواجب کرده قران را بر تو البته ترا رد میکند بسوی معاد ومحل عود معین قمی در
تفسیر این آیه از حضرت سجاد روایت کرده که آنحضرت فرمود یعنی رجعت میکند بسوی شما
پیغمبر وامیر المؤمنین وائمه علیهم السلام وایضاً از حضرت باقر روایت کرده که در نزد
آنحضرت ذکر شد جابر بن عبد الله پس حضرت فرمود خدا بر جابر رحمت کند بتحقیق رسید
جابر در علم بمرتبهٔ که میدانید تأویل این آیه را یعنی مراد از آن رجعت است وعلامه مجلسی
اعلی الله مقامه بعد از ذکر این آیه فرموده واحادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت
حضرت رسول خدا است بسوی دنیا تمام شد پس ازین اخبار معلوم شد که این آیه در خصوص
رجعت ائمه نازل شده ورجعت ایشان هم با ظهور قائم آل محمد وبعضی بعد از او خواهد
بود آیهٔ شصت وسیم قوله تعالی در سورهٔ عنکبوت وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ
إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ یعنی اگر بیاید نصرت ویاری از خداوند تو البته میگویند ایشان بدرستیکه
ما با شما بودیم در دین ودر تفسیر قمی فرموده است که مراد از نصر در این آیهٔ شریفه قائم آل
محمد است واز اخبار کثیره وادعیهٔ بسیار معلوم میشود که مراد از نصرت وناصر آن بزرگوار است
چنانکه در دعاء عهد که بسند معتبر نقل شده از حضرت صادق وارد است که وَاجْعَلْهُ اللَّهُمَّ
مَفْزَعاً لِلْمَظْلُومِ مِنْ عِبَادِكَ وَنَاصِراً لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِراً غَيْرَكَ وَمُجَدِّداً لِمَا عُطِّلَ مِنْ أَحْكَامِ
كِتَابِكَ یعنی قرار بده خداوندا قائم آل محمد را پناه از برای مظلوم بندگان خود وناصر
ونصرت ویاری کننده از برای آنکسیکه نمییابد از برای خود نصرت کننده مگر ترا وقرار
بده او را تازه کننده آنچه معطل وضایع شده از حکمهای کتاب تو پس ازین دعا معلوم
میشود که نصرت مظلومین ونصر بر مؤمنین باو خواهد بود ودر خطبهٔ غدیر حضرت

پیغمبر فرموده آگاه باشید بدرستیکه ختم کنندهٔ امامان از ما است که قائم مهدی باشد
آگاه باشید بدرستیکه او است غالب شونده بر ادیان باطله آگاه باشید بدرستیکه
او است انتقام کشنده از ظالمان آگاه باشید بدرستیکه او است فتح کننده قلعه‌های محکم
وخراب کننده آنها آگاه باشید بدرستیکه او است کشنده اهل شرک از هر قبیله آگاه باشید
بدرستیکه او است درک کنندهٔ هر خون ناحق ریخته که از اولیاء خداوند ریختند آگاه
باشید بدرستیکه او است ناصر دین خداوند آگاه باشید او است غراف از دریای عمیق
او است که نامیده کند صاحب هر فضل را بفضل خودش وصاحب هر جهل را بجهلش آگاه
باشید بدرستیکه او است برگزیدهٔ خدا واختیار شدهٔ خداوند آگاه باشید او است وارث
هر علم واحاطه کننده بر آن علم آگاه باشید او است خبر دهنده از خداوند عالم آگاه
باشید او است رشید سدید آگاه باشید بدرستیکه او است که واگذار شده بر او
احکام دین خدا آگاه باشید بدرستیکه او است که بتحقیق بشارت دادند بآمدن او
پیغمبران گذشته‌ها آگاه باشید او است حجت باقی ونیست حجت بعد از او ونیست حق
مگر با او ونیست نور مگر در نزد او آگاه باشید نیست غالب بر او ونیست نصرت شده
بر او آگاه باشید او است ولی الله در زمین وحکم خدا در میان خلق وامین خدا بر سر
او وعلانیهٔ او واین نحو احادیث واخبار بسیار است که دلالت میکند بر آنکه حضرت
قائم آل محمد ناصر است ونصرت با او است ونصر بر مؤمنین با او خواهد شد پس
معلوم میشود که مراد از نصر در این آیه آنحضرت است چنانکه علی بن ابراهیم قمی در
تفسیر این آیه فرموده ومراد نصرت آن بزرگوار است در زمان ظهورش بر مؤمنین
آیهٔ شصت وچهارم قوله تعالی در سورهٔ روم ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِي النَّاسِ یعنی ظاهر شد فساد در بیابانها ودریاها بسبب آنچیزیکه کسب کرده
آن را دستهای مردم وظاهر شدن فساد در بر وبحر اشاره است بآن فسادهائی که
قبل از ظهور آن بزرگوار ودر نزدیک ظهور قائم آل محمد در روی زمین ودر میان
مردم ظاهر میشود وزمین از ظلم وجور پر میشود چنانکه در دعای عهد باین تصریح
نموده بقوله وَاكْحُلْ نَاظِرِي بِنَظْرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ
مَنْهَجَهُ وَاسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَاشْدُدْ أَزْرَهُ وَاعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَحْيِ
بِهِ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي
النَّاسِ فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنَ وَلِيِّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ
تا آخر پس ازین دعا واضح میگردد که مراد از ظهور فساد در بر وبحر واقع شدن فسادها است
در روی زمین قبل از ظهور آنحضرت وپر شدن زمین است از ظلم وجور پس مراد از آیه بیان

علامات ظهور قائم آل محمد است بدون شبهه   آیهٔ شصت و پنجم قوله تعالی در
سورهٔ لقمان وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً یعنی خداوند عالم تمام نمود و فراخ
کرد بر شما نعمتهای ظاهری و باطنی خود را و از هیچ وجه بر شما نقصی نگذاشت و در
اکمال الدین و مناقب از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده اند که در معنای این
آیه فرمود که مراد از نعمت ظاهره امام ظاهر است و از نعمت باطنه امام غائب است
تمام شد پس از این تفسیر معلوم میشود که مراد از باطنة در این آیه حضرت قائم آل محمد
است بلا اشکال   آیهٔ شصت و ششم قوله تعالی در سورهٔ الم سجده وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ
الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی البته میچشانیم بر آنها از
عذاب نزدیکتر و یا پست تر از عذاب بزرگتر شاید که آنها برگردند و قمی در تفسیر این آیه
فرموده که عذاب ادنی عذاب رجعت است با شمشیر و مراد از رجوع رجوع آنها است در
رجعت تا آنکه معذب باشند و در مجمع در تفسیر این آیه فرموده در اخبار بسیار از حضرت
باقر و صادق وارد شده که مراد از عذاب ادنی عذاب دابة الارض و فتنه دجال است
و این بالضروره در زمان ظهور حضرت قائم و یا قبل از او و مقارن ظهور او خواهد بود
و در بعض از اخبار وارد شده که مراد از عذاب ادنی عذاب قبر است و این منافات با احادیث
سابقه ندارد زیرا که ممکن است که مراد عذاب قبر و عذاب رجعت هر دو باشد و یا آنکه
یکی تنزیل و یکی تأویل باشد و بلکه آخر آیه که لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ باشد دلیل است که این
آیه در رجعت است و عذاب قبر تأویل است و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در تفسیر این
آیه فرموده که حضرت امام جعفر صادق فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که
بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن
و زنده شدن در رجعت است تمام شد   آیهٔ شصت و هفتم قوله تعالی در سورهٔ
سجده وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی و میگویند آن کفار که چه
وقت است این فتح اگر شما راست میگوئید قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ
يُنْظَرُونَ یعنی بگو روزیکه میآید فتح نفع نمیدهد برای آنکسانیکه کافر شدند ایمان آنها
و نه آنها مهلت داده میشوند و این دو آیهٔ شریفه در بیان رجعت و ظهور قائم آل محمد است
چنانکه در تفسیر قمی فرموده که این آیه مثل است که خداوند این مثل را در بیان رجعت
زده است و در ظهور قائم آل محمد بیان کرده پس وقتیکه خبر داده بر آنها حضرت پیغمبر خبر رجعت را
آنها را گفتند این فتح چه وقت خواهد شد اگر شما راست میگوئید آن را و این آیه عطف و
متصل است بقول خداوند که فرمود وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ
پس از این بیان معلوم شد که این آیه در بیان رجعت و ظهور قائم آل محمد است و بعد از تأمل

واضح میگردد آیهٔ شصت و هشتم قوله تعالی در سورهٔ سبا وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي
بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ یعنی
قرار دادیم در بین ایشان و بین قریه و دهات همچنانکه مبارک کردیم در آن دهات ظاهره
و مقدر نمودیم در آن دهات سیر کردن را سیر کنید در آن دهات شبها و روزها در
حال امن و اول این آیه در خصوص اهل بیت است و آخرش در شأن قائم آل محمد است
همچنانکه در احتجاج از حضرت باقر روایت نموده در حدیث حسن بصری در این آیه که
فرمود بلکه در ما خداوند ضرب مثل کرده در قرآن پس ما اهل بیت هستیم الْقُرَى الَّتِي
بَارَكَ اللهُ فِيهَا و این فرمایش خداوند در حق کسی است که اقرار کند بفضیلت ما اهل بیت
زیرا که ایشان را خداوند امر کرده بر آنکه بیایند بنزد ما پس خداوند فرموده وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ
وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا یعنی قرار دادیم در بین ایشان که ائمه باشند و بین شیعیان ایشان
الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً قریه های ظاهره و قریه ظاهره قاصدها و نقل کننده
احادیث ما ائمه است بسوی شیعیان خودمان و فقهاء شیعیان و قوله سبحانه وَقَدَّرْنَا
فِيهَا السَّيْرَ پس سیر مثل است از برای علم و دانائی که سیر شده باشد بآن علم شبها و روزها
در آن قریه ها و این مثل است از برای آنچه سیر میکند از علم در شبها و روزها از ما ائمه
بسوی ایشان از حلال و حرام و فریضه ها و احکام در امنیت اند در آنچه از ما بسوی ایشان
رسیده آن وقتیکه آن را از معدن علم اخذ نمایند که از طرف خداوند مأمور شدند که
اخذ کنند آن علمها را از آن معدن و زمانیکه این نحو رفتار نمودند در امن هستند از
شک و ضلالت و از تبدیل حرام بحلال و ایضاً در احتجاج از حضرت سجاد روایت کرده
که فرمود بدرستیکه خداوند قصد نموده از قری مردان چندی را عرض نمودند پس ایشان
کدام مردم میباشند فرمود مائیم و فرمود آیا نشنیده فرمایش خداوند را سِيرُوا فِيهَا
لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ امنین هستند از زیغ و در اکمال الدین از حضرت قائم آل محمد
روایت نموده در تفسیر این آیه که فرمود ما اهل بیت بخدا قسم آن قری هستیم که خداوند
مبارک نموده در آن قری و شما شیعیان قریه های ظاهری هستند و در علل الشرایع از حضرت
صادق روایت نموده که آنحضرت با بوحنیفه فرمود آیا توئی فقیه و عالم اهل عراق عرض کرد
بلی فرمود بچه فتوی میدهی بر آنها عرض نمود بکتاب خدا و سنت رسول او فرمود ای ابو حنیفه
آیا میدانی کتاب خداوند را حق دانستن و میشناسی ناسخ آن را از منسوخ آن عرض کرد بلی پس
فرمود ای ابو حنیفه بتحقیق ادعا کردی یک علم بزرگ را وای بر تو خداوند قرار نداده این علم را
مگر در نزد اهل آن قرآن که قرآن را خداوند بر ایشان نازل فرموده وای بر تو نیست آن علم مگر
در نزد آنکس که الآن حاضر است از ذریه حضرت پیغمبر و نمیدانم ترا که بشناسی از کتاب خداوند

یك حرف را تاویل حرف را بیان نی پس اگر تو هستی همچنانکه میگوئی و حال آنکه نیستی آنچنانکه
میگوئی پس خبر ده بمن از فرمایش خداوند که سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ باشد این
کجای از زمین است ابو حنیفه عرض نمود گمان میکنم که ما بین مکه و مدینه باشد پس
حضرت توجه فرمود باصحاب خود و فرمود آیا شما میدانید که با رستیکه در بین مکه و مدینه
قطاع طریق و راهزن است و میدانید که در آنجا چه قدر مال مردم و جان خلق تلف میشود
عرض کردند بلی میدانیم پس ابو حنیفه ساکت ماند و چیزی پیدا نکرد که بگوید پس حضرت
فرمود که این آیه شریفه در حق قائم ما اهل بیت است و این امن و آسودگی با او خواهد شد
تمام شد پس از این احادیث معلوم کردید که اول آیه در حق ائمه و آخر آیه در شان قائم آل محمد
است و در بین اخبار منافات ندارد و با آنکه هر کدام از اخبار محمول است بمرتبه از مراتب
تاویل چنانکه بیان شد آیه شصت و نهم قوله تعالی در سوره سبا وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ
وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ یعنی اگر ببینی
آنها را در آن زمانیکه فزع و جزع میکنند پس فوت نیست و فوت نمیشوند هرچند یکه بگریزند
و دریافت میشود از محل نزدیك و بعد از اخذ شدن میگویند که ما ایمان آوردیم بر او و این
کلام دور است و کجا است که آنها ایمان را اخذ و تناول کنند و بدست بیاورند از مکان
دور و اخبار در تفسیر این آیه وارد شده که مراد از این اشخاص سفیانی و اتباع او هستند
چنانکه قمی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود گویا من مشاهده میکنم بسوی حضرت قائم
آل محمد که استناد نموده پشت مبارك خود را بر کعبه و حجر الاسود تا آنکه فرمود پس لشکر سفیانی
که آنحضرت تشریف میآورند بر بیداء بیرون میشود بسوی آنحضرت لشکر سفیانی پس امر
میکند خداوند بر زمین که ایشان را فرو برد پس آنها بر زمین میروند و اینست معنی فرمایش
خداوند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ یعنی ایمان
بقائم آل محمد آوردیم و فایده ایمان بآنها نرسد زیرا که وقت آن گذشته باشد و آن ایمان
آنها بعد از نزول عذاب گردد مثل ایمان فرعون و در مجمع در تفسیر این آیه از حضرت امام
سجاد روایت کرده که فرمود مراد از این آیه لشکر سفیانی است که آنها را زمین میگیرد و فرو میبرد
و ایضا از حضرت پیغمبر روایت کرده که فرمود فتنه میشود در بین اهل مشرق و اهل مغرب
پس آنها در اینحال که هستند خارج میشود بر آنها سفیانی از وادی یابس تا آنکه وارد دمشق
شود پس دو دسته لشکر جمع میکند و یك جمعی بطرف مشرق روانه میکند تا آنکه آنها
نازل میشوند بر بابل از شهر ملعون بغداد پس میکشند در آن زیاد تر از سه هزار را و رسوا
میکنند زیاد تر از صد نفر زن را و میکشند در آن سیصد نفر کبش از بنی عباس را و بعد از
آن روانه کوفه میکردند پس اطراف آن را خراب میکنند پس متوجه شام شوند پس بیرون

میشوند یك علمی هدایت از کوفه و بر آن لشکر ملحق میشود و لشکر سفیانی را میکشند و از آنها
یکی خلاص میشود و آنچه آنها بدست آورده بودند میگیرند و دسته دیگر از لشکر سفیانی وارد
مدینه میشوند و تا سه روز در آنجا قتل و غارت میکنند و بعد از آن متوجه مکه میشوند
و زمانیکه بزمین بیداء میرسند خداوند جبرئیل را میفرستد و آنها را بزمین خسف میکند
و دو نفر از آنها خلاص شود پس اینست معنای فرمایش خداوند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا الآیه
و در مجمع بعد از نقل این فرموده که اصحاب امامیه ما مثل این حدیث را در احادیث ظهور
قائم آل محمد روایت کرده اند از حضرت صادق و از حضرت باقر تمام شد پس از این تفسیر معلوم
شد که این آیه در مقام بیان علامات و مقدمات ظهور حضرت قائم آل محمد است و مراد
از اشخاص فزع کننده لشکر سفیانی است و مراد از ضمیر آمَنَّا بِهِ حضرت قائم آل محمد است و در
واقع این آیه اختصاص بآنحضرت دارد بدون شبهه آیه هفتادم قوله تعالی در سوره
ص قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی خدا تعالی فرمود با بلیس ملعون
که تو از مهلت شدگانی تا روز وقت معلوم معین و این آیه در رجعت ائمه است و مراد از روز وقت
معلوم وقت رجعت ائمه و ظهور قائم آل محمد است چنانکه بیان این در سوره حجر گذشت
و در اینجا اکتفاء میکنیم بذکر یك حدیث دیگر از اخباریکه در بیان معنای این آیه وارد شده است
و آن حدیث است که در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که
شیطان لعنه الله از خداوند سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده
میشوند حقتعالی ابا کرد و فرمود تو از مهلت شدگانی تا یوم وقت معلوم چون آن روز شود
ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزیکه خداوند آدم را خلق کرده است تا آن روز و حضرت
امیر المؤمنین برگردد و این آخر برگشتنهای آنحضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار
خواهد کرد فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده باشد نیکوکاران و بدکاران زمان او بر
میگردند تا حقتعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از آنها انتقام بکشند
چون آن روز شود حضرت امیر المؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان میآید با اتباعش
و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیك بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن
واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند
و پای بعضی در میان آب فرات داخل شود پس بری بزیر آید از آسمان که پر شده باشد از
ملائکه و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله حربه از نور بر دست داشته باشد و در پیش
آن ابر آید چون نظر شیطان بر آنحضرت افتد از عقب برگردد و اتباعش با و گویند که اکنون
که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم آنچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار
عالمیان پس حضرت رسول خدا باو برسد و آن حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اتباعش

همه هلاک میشوند پس بعد از ان همه مردم خدا را بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا
شریک نگردانند و حضرت امیر چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا انکه یک مرد از
شیعیان انحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یک فرزند پس در
ان وقت دو باغ سبز که خدای تعالی در سورهٔ الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد
تمام شد پس ازین حدیث شریف معلوم شد که مراد از وقت معلوم در ایه رجعت ائمه
است و حضرت قائم ال محمد در رجعت با ائمه و با اجداد خودش خواهد بود و شاهد براین
خطبهٔ حضرت سید الشهدا است در روز عاشوراء خوانده چنانکه قطب راوندی از جابر
انصاری از حضرت باقر روایت کرده که انحضرت با صحاب خودش فرمود بعد از بیان بعض
از فرمایشات بشارت باد شما را و شاد باشید شما که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم
در ان عالم انقدر که خداوند خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته میشود و از زمین
بیرون میاید من خواهم شد و بیرون امدن من موافق میافتد با بیرون امدن
حضرت امیر المؤمنین و قیام قائم ال محمد و ظهور انحضرت تا آخر حدیث و این حدیث
مفصل است و انشاء الله در جای مناسب میاید پس ازین حدیث معلوم شد که حضرت
قائم ال محمد با حضرت امیر و حضرت سید الشهداء خواهد بود پس این تفسیر که در این
ایه وارد شده منافات با ان تفسیر ندارد که در سورهٔ حجر بیان شد

ایهٔ هفتاد و یکم قوله تعالی در سورهٔ ص وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ یعنی البته میدانند
خبر وعد و وعید را که بشما داده شده بعد از زمانی و در کافی از حضرت امیر المؤمنین در
تفسیر این ایه روایت کرده است که انحضرت فرمود که مراد از بعد حین نزد ظهور قائم
ال محمد است پس از حدیث مزبور معلوم میشود که این ایه در مقام بیان ظهور حضرت
قائم است پس معنی ایه بنا بر این تفسیر چنین میشود که البته میدانید خبر قران را از وعده
بر مؤمنان و از وعید بر کافران و منافقان در وقت ظهور حضرت قائم ال محمد و در زمان
سلطنت او ایهٔ هفتاد و دوم قوله تعالی در سورهٔ زمر وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا
یعنی روشن شد زمین بنورانیت تربیت کنندهٔ ان زمین و این ایه اشاره است بظهور
حضرت قائم ال محمد چنانکه در ارشاد مفید از حضرت صادق روایت کرده که فرمود
وقتیکه ظاهر شود قائم اهل بیت روشن گردد زمین بنور تربیت کنندهٔ ان و مردم غنی میشوند
از روشنی افتاب و ظلمت میرود و در تفسیر قمی از ان حضرت روایت کرده که فرمود در این ایه
رب الارض امام زمین است عرض کردند پس وقتیکه ظاهر میشود چه واقع میشود حضرت
فرمود مردم غنی میشوند از ضوء افتاب و از نور ماه و اکتفاء میکنند مردم بنور امام پس ازین
دو حدیث معلوم میشود که این ایه در شان قائم ال محمد است و مراد از روشن شدن زمین

ظهور انحضرت است و روشن بودن عالم است بنور عدل و دادخواهی انحضرت تا انکه عدالت
نمای ان بزرگوار از تربیت افتاب و ماه بر زمین زیادتر فایده میدهد و برکت و رحمت
خداوند بسبب ظهور انحضرت انقدر میشود که اگر افتاب و ماه و تربیت انها نباشد مردم
غنی میشوند و محتاج بچیزی دیگر نمیشوند اصلا ایهٔ هفتاد و سیم قوله تعالی در سورهٔ
مؤمن قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ یعنی گفتند ای خدای ما مارا دو مرتبه
میراندی و دو مرتبه زنده کردی و قمی در تفسیر این ایه از حضرت صادق روایت کرده که
حضرت فرمود این در رجعت است یعنی گناهکاران و منافقان این کلام را در رجعت میگویند
در وقتیکه در دست اولیاء خداوند در عذاب گرفتار میشوند و سلطنت روی زمین
باولیاء الله بر میگردد و این از ضروریات مذهب است و احادیث متواتره براین دلالت
میکنند از انجمله روایتی است که قطب راوندی و دیگران از حضرت باقر نقل کردند که حضرت
امام حسین در صحرای کربلا قبل از شهادت فرمود که جدم رسول خدا بمن فرمود که ای فرزند
ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در انجا ملاقات یکدیگر
کرده اند یا خواهند کرد و در انجا و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند
شد که درد و الم بریدن اهن بایشان نخواهد رسید چنانکه اتش را حقتعالی بر حضرت ابراهیم
برد و سلام گردانید همچنین اتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد شد پس بشارت
باد شما را و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در ان عالم انقدر که
خداوند خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته میشود و از زمین بیرون میاید من خواهم
بود و بیرون امدن من موافق میافتد با بیرون امدن امیر المؤمنین و قیام قائم ما پس
نازل میشوند بر من گروهی از اسمان از جانب حقتعالی که هرگز بر زمین فرود نیامده باشند
با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهای از ملائکه و فرود میاید محمد و علی و برادرم و من
و جمیع انها که خدا بر ایشان منت گذاشته از انبیاء و اوصیاء سوار شده بر اسبان خدائی
ابلق از نور که هیچ مخلوقی قبل از ان بر انها سوار نشده است پس حضرت رسول علم خود را بدست
میگیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قائم ما میدهد پس بعد از ان انچه خدا
خواهد میمانیم پس حقتعالی بیرون میکند از مسجد کوفه چشمهٔ از روغن و چشمهٔ از اب و
چشمهٔ از شیر پس انگاه حضرت امیر شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و
مغرب بفرستد پس هر که دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا انکه
بزمین هند بروم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده میشوند و بیایند
بسوی حضرت امیر و گویند راست فرمودند خدا و رسول و در وعده ها که دادند پس هفتاد
نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هر که در مقام مقاتله درآید او را بکشند و لشکری بسوی

روم بفرستد که آنها را فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا آنکه بغیر از طیّب و نیکو در روی زمین نباشد و جزیه را برطرف کنم و یهود و نصاری و سائر ملل را مخیّر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منّت گذارم و هر که اسلام را نخواهد خونش را بریزم و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر آنکه ملکی خداوند بسوی او بفرستد که خاک را از روی او پاک کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنمایند و هر کور و زمین گیر و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلا را از او دفع نماید و حقتعالی برکت را از آسمان بزمین نازل میکند بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند و میوهٔ تابستان در زمستان و میوهٔ زمستان در تابستان بعمل میاید و اینست معنی قوله تعالی وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرىٰ اٰمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند هر اینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لکن تکذیب کردند پیغمبران ما را پس گرفتیم ایشان را بآنچه کسب کردند پس حضرت فرمود و میبخشد خداوند بشیعیان ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و آنچه در زمین است حتّی آنکه کسیکه خواهد احوال اهل خانهٔ خود را بداند او را خداوند الهام کند بآنچه ایشان میکنند تمام شد پس ازین حدیث چند چیز معلوم شد اوّل سلطنت ائمّه در رجعت دوّم ذلّت و خواری دشمنان ائمّه و فریاد و فغان آنها در رجعت سیّم بودن رجعت ائمّه با ظهور قائم آل محمّد چهارم بودن این آیه وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرىٰ در خصوص رجعت ائمّه و این حدیث را از این جهت ذکر کردیم که تفسیر این آیه بود و معنای آن و این آیه از ترتیب ما در سورهٔ اعراف فوت شده بود زیرا که در تفسیر صافی نبود پس وقتیکه این آیه نیز در رجعت نازل شد پس عدد آیات یکی زیاد شد و این آیهٔ هفتاد و چهارم میشود

آیهٔ هفتاد و پنجم قوله تعالی در سورهٔ مؤمن اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ اٰمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهَادُ یعنی البتّه ما نصرت میکنیم پیغمبران خود مان را و یاری میکنیم آن کسانی را که ایمان آورده اند و نصرت و یاری ما بایشان هم در دنیا میشود و هم در آخرت و این آیه در رجعت است چنانکه در تفسیر قمّی از حضرت صادق روایت کرده است که آنحضرت فرمود والله این در رجعت است آیا ندانسته که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا و کشته شدند و ائمّه بعد از ایشان کشته شدند و نصرت کرده نشدند و این نصرت و یاری خدا بر ایشان در رجعت خواهد شد پس ازین حدیث معلوم شد که این آیه در رجعت پیغمبران و ائمّه و اوصیای ایشان است و در کتاب انوار مضیئه روایت کرده از صادق که راوی گوید از آنحضرت سؤال نمودم از رجعت که آیا آن حقّ است فرمود بلی پرسیدند که اوّل کسی

که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین خواهد بود که بعد از حضرت قائم آل محمّد بیرون خواهد شد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد پیغمبر با او خواهد بود چنانکه با حضرت موسی مبعوث شدند پس حضرت قائم انگشتر خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین او را غسل و کفن و حنوط خواهد کرد و او را در قبر خود مدفون خواهد کرد و ایضاً از کتاب فضل بن شاذان روایت نموده از حضرت صادق که چون قائم آل محمّد ظاهر شود و داخل کوفه گردد حقتعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدّیق را مبعوث خواهد گردانید و در میان اصحاب او و یاران او خواهند شد تمام شد ازین اخبار تفسیر آیه واضح شد

آیهٔ هفتاد و ششم قوله تعالی در سورهٔ حم سجده سَنُرِيهِمْ اٰيَاتِنَا فِي الْاٰفَاقِ وَفِي اَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ یعنی زود باشد که بنمائیم بر کفار و اشرار آیات خود مان را در آفاق و در نفسهای ایشان تا آنکه واضح شود بر آنها بر اینکه وعدهٔ خداوند حقّ است و در کافی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود در تفسیر این آیه مینمائیم در آفاق ناقص شدن آفاق را بر آنها پس می بینند قدرت خداوند را در نفسهای خود شان و در آفاق عرض کردند معنی حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ فرمود ظهور کردن قائم آل محمّد را است حقّ از جانب خدا و می بینند او را خلق و لا بدّ است از ظهور آنحضرت و ایضاً روایت کرده در کافی که فرمود مراد از آیات در انفس و آفاق خسف و مسخ و قذف است سؤال شد از معنای حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ فرمود این را مگو این ظهور قائم آل محمّد است و در تفسیر صافی فرموده گویا که امام اراده فرموده که این واقع میشود در رجعت و در وقت ظهور قائم آل محمّد زیرا که می بینند در آن وقت از عجایب و غرایب در آفاق و در انفس آنچه را که بآن واضح میشود بر آنها بودن امامت و ولایت و ظهور امام غائب حقّ پس این علامات در انفس و آفاق از برای منکرین است

آیهٔ هفتاد و هفتم قوله تعالی در سورهٔ شوری وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ الی قوله وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ یعنی هر کس اراده نماید حرث و منفعت دنیا را عطا میکنیم بر او از آن دنیا و نیست از برای او در آخرت از هیچ نصیب و اگر نبود کلمهٔ فصل هر اینه حکم میشد در میان آنها و در کافی از حضرت صادق روایت کرده که عرض کردند بآنحضرت که مراد از قول خداوند اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ چیست فرمود ولایت امیر المؤمنین عرض کردند مراد از مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْاٰخِرَةِ فرمود معرفت امیر المؤمنین و معرفت الائمّه عرض شد نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ یعنی زیاد میکنیم از برای او در دنیا که استیفاء میکند نصیب خودش را از سلطنت ائمّه و در زمان پادشاهی

ایشان عرض شد وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ فرمود یعنی نیست از برای او در دولت
وسلطنت حقه با امام نصیب وحظی پس ازین تفسیر معلوم شد که این آیهٔ شریفه در
بیان دولت حقه است وبیان سلطنت ائمه است زیراکه از حدیث واضح شد که
مراد از وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ دولت حقه قائم آل محمد است زیراکه دولت
وسلطنت حقه با امام وآن هم در آخر ائمه پیدا نشده ونیست آن مگر دولت حضرت
قائم آل محمد واما آخر آیه پس در کافی از حضرت باقر در قوله تعالی وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ
روایت کرده که آنحضرت فرمود یعنی اگر نبود آنچه گذشته بود در آنها از کلمه از خداوند
باقی نمیگذاشت از آنها حضرت قائم آل محمد احدی را پس ازین تفسیر واضح گردید که
آخر آیه نیز در شان حضرت قائم آل محمد است ومراد از کلمه فصل زمان مهلت خداوند
عالم است بر کفار وبعد از تمام شدن آن ظاهر میشود ومراد از آخرت در این آیه دولت
حضرت قائم آل محمد شد واز این جهت بود که حضرت صادق با این بیت مترنم بود
لِكُلِّ أُنَاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا وَدَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَظْهَرُ

آیهٔ هفتاد وهشتم قوله تعالی در سوره شوری وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ
إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ یعنی محو میکند خداوند باطل را وحق را محقق میگرداند
بسبب کلمات خودش بدرستیکه خداوند عالم است بباطن آنچه در سینه‌ها است
ودر تفسیر قمی در چند موضع از حضرت صادق روایت کرده که مراد از کلمات ائمه است
ودر تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود یعنی خداوند باطل را محو و
مضمحل میکند بکلمات خود ومراد از کلمات ائمه وحضرت قائم آل محمد است پس از
این تفسیر واضح گردید که اضمحلال باطل واحقاق حق وظاهر شدن دین حق بدست
ائمه وقائم آل محمد خواهد شد واز واضحات است که این بعد از ظهور آنحضرت میشود

آیهٔ هفتاد ونهم قوله تعالی در سوره شوری وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا
عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ یعنی واز برای آنکس که انتصار وطلب نصرت کند بعد از آنکه مظلوم
شده پس از برای ایشان راه نیست وبلکه نصرت کرده میشود ودر تفسیر قمی از حضرت باقر
روایت کرده که آنحضرت فرمود وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ یعنی قائم آل محمد واصحاب آنحضرت
زمانیکه ظهور میکنند آنحضرت واصحاب او وطلب نصرت ویاری میکنند از جهت کشتن
بنی امیه وتکذیب کننده ایشان واز جهت ناصبیها وبنی امیه واتباع آنها است مراد از
قوله تعالی إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ تا آخر آیه ودر آخر این آیه قرائت اهل
بیت را در تحفة الاخیار نقل نمودم پس ازین تفسیر معلوم گردید که این آیه در شان حضرت
قائم آل محمد است ومراد از ظلم شده وانتصار کننده آنحضرت است بدون شبهه

آیهٔ هشتادم قوله تعالی در سوره زخرف وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
یعنی قرار داد خداوند عالم عز ذکره کلمه توحید را کلمه باقیه در اولاد ابراهیم شاید که ایشان
رجوع کنند ودر اکمال الدین از حضرت سجاد روایت کرده که فرمود این آیه در حق ما ائمه
نازل شده است وقرار داد خداوند توحید را کلمه باقیه در عقب حضرت ابراهیم وقرار داد
امامت را در اولاد حضرت سید الشهداء تا روز قیامت واین حدیث را در علل الشرایع از حضرت
باقر ودر معانی الاخبار ومناقب ومجمع البیان از حضرت صادق روایت کرده است وایضا
در مناقب از حضرت پیغمبر روایت نموده که از آنحضرت سؤال کردند از تفسیر این آیه پس فرمود امامت
در اولاد حضرت امام حسین است وظاهر شود از صلب او نه نفر امام از آنجمله است مهدی این
امت وقمی در تفسیر فرموده که مراد از لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ رجعت ائمه است پس ازین احادیث که در
تفسیر این آیه وارد شده معلوم گردید که این آیه در شان ائمه ورجعت ایشان وظهور قائم آل
محمد است زیراکه اگر او ظهور نکند وعالم را در آخر الزمان پر از عدل وداد خواهی نکند امامت
تا قیامت در اولاد امام حسین نمیشود زیراکه مراد از امامت وسلطنت ودولت حقه است
در اولاد آنحضرت واین واضح است

آیهٔ هشتاد ویکم قوله تعالی در سوره فتح لَوْ تَزَيَّلُوا
لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا یعنی اگر زایل شوند هر آینه عذاب میکنیم از آنها آن
کسانی را که کافر شدند از آنها عذاب دردناکی در تفسیر این آیه قمی از حضرت صادق روایت
کرده که از آنحضرت سؤال کردند که آیا حضرت امیرالمؤمنین قوت نداشت در بدن وقوت
نبود در دین خودش ودر اطاعت خداوند پس حضرت فرمود بلی هم در بدنش قوت وهم
در دینش قوی بود عرض نمودند بخدمت حضرت صادق پس چه چیز اورا مانع شد از دفع
کردن دشمنان خود واز بیعت نکردن او بر اهل بدعت فرمود سؤال نمودی پس بفهم جواب
مانع شد بحضرت امیرالمؤمنین ازین آیه از کتاب خداوند عالم پس عرض نمودند آن کدام آیه
است پس حضرت فرمود آیه وَلَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا تا آخر بدرستیکه بود از برای
خداوند ودیعه‌ها مؤمنان در صلبهای کافران ومنافقان پس جایز نبود از برای امیرالمؤمنین
کشتن پدرها تا آنکه بیرون شود ودیعه‌های مؤمنان از صلب آنها پس وقتیکه آن ودیعه‌ها
بیرون شد حضرت امیر دست برد بر تیغ وکشت اهل جمل وصفین ونهروان را وهمچنین است
قائم ما آل محمد ظهور نمیکند تا آنکه بیرون شود ودیعه‌های خداوند از صلبهای
کافران ومنافقان پس زمانیکه آن ودیعه‌ها بیرون گردید ظهور میکند ومیکشد کفار
واشرار را ودر اکمال الدین روایت کرده بچندین سند معتبر از آنحضرت که فرمود در تفسیر
این آیه اگر بیرون کند خدا آنچه را که در صلبهای مؤمنین است از کافران وآنچه را که
در صلبهای کافران است از مؤمنین لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا پس ازین

احادیث که در تفسیر این آیه وارد شده است معلوم میشود که تأویل آن در شأن حضرت قائم آل محمد است اگر تنزیل آن در حضرت امیر المؤمنین باشد و همچنین معلوم شد که علت ظهور نکردن قائم آل محمد بیرون نشدن مؤمنان است از صلبهای کافران و باقی بودن کافران است در صلبهای مؤمنان هرچند یکه علتهای دیگر هم دارد و مراد بیان تمام آنها نیست واصل علت خواست خداوند عالم است

آیهٔ هشتاد و دوم قوله تعالی در سورهٔ فتح هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ یعنی خداوند چنان واجب الوجود است که فرستاد پیغمبر خودش را با هدایت واضحه و با دین حق ثابت تا آنکه غالب کند او را بر تمامی ادیان و جمیع ادیان را بر دارد و این آیه وافی هدایه در شأن قائم آل محمد است و تأویل آن در خصوص آنحضرت است چنانکه در تفسیر قمی فرموده که مراد از آنکسیکه غالب میشود بر تمامی ادیان او همان امام است که خداوند ظاهر میکند او را و غالب گرداند آنحضرت را بر جمیع ادیان پس آن امام پر کند زمین را از عدالت و دادخواهی همچنانکه پر شده از تعدی و ستمکاری و بعد از این تفسیر فرموده است که این آیه از آن آیات است که تأویل آن بعد از تنزیل آن خواهد شد تمام شد کلام قمی علی الله مقامه پس واضح گردید که این آیهٔ شریفه در شأن قائم آل محمد است و حقیر تفصیل تفسیر این آیه را در سورهٔ توبه با بیان واضح نوشتم در مثل این آیه که در آن سوره است

آیهٔ هشتاد و سیم قوله تعالی در سورهٔ ق وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ گوش فرادار روزیکه منادی ندا کند از مکانی نزدیک روزیکه میشنوند فریاد را براستی اینست روز خروج و بیرون شدن قمی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند باسم حضرت قائم آل محمد و اسم پدرش و مراد از صیحه صیحه ایست که خبر میدهد ظهور قائم آل محمد را و در کتاب نجم الثاقب از اکمال الدین از حضرت باقر روایت کرده که فرمود ندا میکند منادی از آسمان که فلان بن فلان او است امام و نام او را میبرد و نیز از آن کتاب نقل کرده از زرارة از حضرت صادق که فرمودند نداء میکند منادی باسم قائم آل محمد زرارة گفت عرض کردم خاص است یا عام است فرمود عام است آن نداء را میشنود هر قومی بزبان خودشان و از غیبت نعمانی نقل نموده از حضرت امیر المؤمنین که فرمود منادی نداء میکند از آسمان که ای گروه مردمان بدرستیکه امیر شما فلان است و این آن مهدی است که پر میکند زمین را از عدل و دادخواهی چنانکه پر شده از ظلم و ستمکاری و از تفسیر عیاشی نقل نموده از حضرت باقر در حدیث طولانی که فرمود بجابر انصاری بعد از ذکر بعضی از علامات پس اگر مشتبه شود این علامات بر

شما مشتبه نخواهد شد بر شما صدا از آسمان باسم او و امر او و از غیبت نعمانی نقل نموده از آنحضرت که فرمود در حدیثیکه پس ندا میکند منادئی از آسمان باسم قائم آل محمد پس میشنود آن را کسیکه در مشرق است و کسیکه در مغرب است و نمیماند خوابیده مگر آنکه بیدار میشود و نه ایستاده مگر آنکه می نشیند و نه نشسته مگر آنکه بر میخیزد از خوف آن صدا و فرمود که آن صدا از جبرئیل است در ماه رمضان در شب جمعه بیست و سیم ماه و در نجم الثاقب فرموده و بر این مضمون اخبار بسیار است بلکه متجاوز از حد تواتر و در جمله از آنها آن را از محتومات شمرده‌اند و فرموده که در اطراف اندلس شهر عجیب است که بنای آن قبل از اسکندر است و در عهد عبد الملک آن را یافتند و بر دیوار آن ابیاتی بود از آنجمله اینست حَتَّىٰ يَقُومَ بِأَمْرِ اللَّهِ قَائِمُهُمْ مِنَ السَّمَاءِ إِذَا مَا بِاسْمِهِ نُودِي و عبد الملک بعد از دیدن این از زهری پرسید از امر این نداء و منادی زهری گفت خبر داد مرا حضرت امام سجاد که این در خصوص مهدی است از فرزندان فاطمه دختر رسول خدا و از کتاب غیبت شیخ طوسی از سیف بن عمیره روایت است که او گفت در نزد منصور بودم روزی پس از او شنیدم که میگوید ابتداءً از پیش خود که ای سیف بن عمیره لابد است از منادئی که ندا کند باسم مردی از فرزندان ابی طالب از آسمان گفتم روایت کرده این را احدی از مردمان گفت قسم بآنکه جانم در قبضهٔ قدرت او است که گوشم شنید از او که میگفت لابد است از منادئی که ندا کند باسم مردی از آسمان گفتم ای میر این حدیث است که نشنیدم هرگز مانند آن را گفت ای شیخ اگر چنین شد ما اول کسی هستیم که اجابت میکنیم او را آگاه باش که او یکی از پسر عموهای ما است گفتم کدام پسر عموهای شما گفت مردی از فرزندان فاطمه آنگاه گفت ای شیخ اگر آن نبود که من شنیده بودم از حضرت باقر که مرا بآن خبر دادند قبول نمیکردم آن را هرچند یکه همه اهل دنیا بگویند و لکن خبر دهنده حضرت باقر است تمام شد پس از این احادیث بسیار معلوم گردید که این آیه در شأن حضرت قائم آل محمد است و در مقام بیان ظهور آنحضرت است

آیهٔ هشتاد و چهارم قوله تعالی در سورهٔ طور وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَٰلِكَ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی بدرستیکه از برای آنکسانیکه ظلم کرده‌اند عذابی است که قبل از عذاب قیامت و یا کمتر از عذاب قیامت و لکن بیشتر مردم نمیدانند آن را و قرائت اهل بیت در این آیه چنان است ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ چنانکه در تحفة الاخیار نقل نموده از قمی در تفسیر این آیه نقل نموده که مراد از عذاب دون ذلک آن عذاب است که بر ظالمان آل محمد میشود در رجعت با تیغ یعنی در رجعت ائمه با شمشیر قائم آل محمد بر ظالمان اهل بیت عذاب خواهد شد که کمتر از عذاب قیامت باشد زیرا که عذاب قیامت آنها با آتش دوزخ

خواهد گردید پس معلوم شد از این تفسیر که این آیه در بیان رجعت ائمه و بیان سلطنت و تسلط قائم آل محمد است بر ظالمان اهل بیت و شرح این در احادیث بسیار موجود است که بر ظالمان چه خواهد شد در رجعت آیه هشتاد و پنجم قوله تعالی در سوره قمر اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک شد ساعت و منشق شد ماه و در تفسیر قمی از اهل بیت رسالت روایت کرده که مراد از ساعت در این آیه ظهور حضرت قائم آل محمد است و در بعضی از اخبار وارد شده که مراد قیامت است و منافات در بین احادیث ندارد زیرا که قیامت تنزیل آیه است و ظهور قائم آل محمد تأویل آیه است و منافات در بین تنزیل و تأویل نیست چنانکه بیان این گذشت در تفسیر آیات سابقه و یا آنکه ظهور قائم آل محمد تنزیل آیه است و قیامت تأویل آن و شاهد بر این از اخبار صحیحه معتبره حدیث مفضل است که در کتب علماء امامیه مشهور و در ذکر عقاید ایشان مسطور و مذکور است و این حدیث را علامه مجلسی از کتاب منتخب البصائر نقل نموده بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت از حضرت صادق سؤال کردم که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امید وار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای ظهور او است فرمود که خداوند تعالی ابا و منع نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس حضرت فرمود که آیاتی که حقتعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوی اطلاع بر اسرار خدا کرده است تا آخر الحدیث پس از این حدیث و از تفسیر قمی معلوم شد که مراد از ساعت در این آیه وقت ظهور قائم آل محمد است بدون شبهه بلکه از این حدیث واضح گردید که تمام آیات که در قیام ساعت است همگی در خصوص ظهور آنحضرت نازل شده است و آیاتی که در قیام ساعت نازل شده بسیار است و حقیر بطریق اجمال آنها را در اینجا نقل میکنم تا بذکر آنها این کتاب مزین گردد اول از آنها قوله تعالی حَتّٰى إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ در سوره انعام دوم أَوْ أَتَتْكُمُ السَّاعَةُ انعام سیم يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ اعراف چهارم أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً یوسف پنجم لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ سباء ششم حَتّٰى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً حج هفتم وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ روم هشتم مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ جاثیه وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ایضا جاثیه دهم اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ قمر یازدهم يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ایضا روم دوازدهم بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ ایضا قمر ١٣ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ مؤمن چهاردهم وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً کهف ١٥ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ مریم ١٦ وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً فصلت ١٧ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ زخرف

١٨ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ قتال ١٩ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا مؤمن ٢٠ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ طه ٢١ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا حج ٢٢ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ حجر ٢٣ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهِ کهف ٢٤ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا احزاب ٢٥ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ شوری ٢٦ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ نحل ٢٧ إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ لقمان ٢٨ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ فصلت ٢٩ وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ زخرف ٣٠ بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ فرقان ٣١ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ ایضا فرقان ٣٢ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ نازعات ٣٣ يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ احزاب ٣٤ إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ شوری ٣٥ وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ زخرف ٣٦ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ انبیاء ٣٧ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا جاثیه ٣٨ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرُّ قمر و اینها جمله آن آیات بود که در قیام ساعت نازل شده است و بنا بر حدیث مفضل همه این آیات در قیام قائم آل محمد نازل شده است و در بیان ظهور آنحضرت است و در اکثر این آیات خداوند فرموده است که علم آن در نزد خدای تعالی است چنانکه در حدیث مفضل هم این نحو فرموده است و تفسیر این همه آیات حدیث مفضل است و آن در بیان تفسیر اینها است آیه هشتاد و ششم قوله تعالی در سوره واقعه لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ یعنی مس نکند و دست نمیزند آن را مگر پاکان از ارجاس باطنی و پاکیزگان از انجاس ظاهری و نازل شده از جانب پروردگار عالمیان و در اخبار وارد شده که مراد از این قرآن که او را مس نمیکند مگر پاکان قرآن امام عصر عجل الله فرجه است و این آیه در خصوص قرآن قائم آل محمد نازل شده است چنانکه در احتجاج روایت کرده از ابی ذر غفاری که چون رسول خدا وفات کرد جمع نمود حضرت امیر المؤمنین قرآن را و آورد آن را نزد مهاجرین و انصار و عرضه داشت آن قرآن را بر ایشان چون پیغمبر او را بآن وصیت کرده بود پس چون ابو بکر آن را باز کرد بیرون شد در صفحه اول آن که باز کرده بود فضایح قوم پس عمر برخاست و گفت یا علی برگردان آن را که ما را باو حاجتی نیست پس حضرت امیر آن را گرفت و برگشت تا اینکه میگوید چون عمر خلیفه شد سؤال کرد از آنحضرت که آن قرآن را باو بدهد که آن را در میان خود تحریف کنند پس گفت یا ابا الحسن اگر میاوردی آن قرآن را که آورده بودی آن را نزد ابی بکر که مجتمع شویم بر آن فرمود هیهات راهی بر آن نیست نیاوردم آن را نزد ابی بکر مگر آنکه حجت بر شما تمام شود و نگوئید روز قیامت که از این ما غافل بودیم و نگوئید نیاوردی آن را نزد ما بدرستیکه آن قرآن که نزد من است مس نمیکند آن را مگر مطهرون و اوصیای از فرزندان من عمر گفت آیا وقت معلومی برای اظهار آن نیست فرمود بلی هرگاه ظهور کند

قائم آل محمد از فرزندان من ظاهر میکند آن را ووا میدارد مردم را بر آن پس جاری میشود
سنت بر آن قرآن ودر حدیث مفضل است که سید حسنی که در طرف دیلم وقزوین خروج
میکند میاید بخدمت قائم آل محمد وعرض میکند اگر تو مهدی آل محمدی پس کو آن قرآن
که جمع کرده آن را جد تو امیر المؤمنین بدون تغییر وتبدیل پس حضرت قائم آل محمد آن قرآن را
با سائر مواریث انبیاء ظاهر میکند ودر نجم الثاقب از کتاب غیبت نعمانی نقل نموده
از حضرت صادق که فرمود ظاهر میشود قائم آل محمد با امر جدید و قضائی جدید وکتابی
جدید ونیز دران کتاب از امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود گویا نظر میکنم بسوی شیعیان
خود در مسجد کوفه که خیمه ها بر پا کرده اند وتعلیم میکنند بر مردم قرآن را بنحویکه نازل
شده ونیز روایت از اصبغ بن نباته نموده از آنحضرت که فرمود گویا می بینم عجم را که خیمه های
ایشان در مسجد کوفه است تعلیم میکنند قرآن را بمردم چنانکه نازل شده عرض کردم یا
امیر المؤمنین آیا این قرآن بهمان نحو نازل نشده است فرمود نه محو شده از آن اسم هفتاد
نفر از قریش واسم پدرهای ایشان ووا نگذاشتند ابو لهب را مگر برای نقص رسول خدا
چون عم آنحضرت بود وایضاً روایت کرده از حضرت صادق که فرمود والله گویا نظر میکنم
بسوی حضرت قائم آل محمد در مبین رکن ومقام که بیعت میگیرد از مردم بکتاب جدید
واز ارشاد مفید نقل کرده از حضرت باقر که فرمود هرگاه ظهور کند قائم آل محمد خیمه ها
میزنند برای آنانکه تعلیم میکنند بمردم قرآن آنحضرت را بر آن نحویکه نازل شده پس
مشکلترین کار خواهد بود بر آنانکه حفظ نمودند آن را امروز زیرا که آن قرآن مخالفت
دارد با این قرآن در ترتیب واین حدیث در کتاب غیبت فضل بن شاذان نیز از حضرت
صادق روایت شده پس ازین احادیث بسیار معلوم شد که این آیه شریفه در خصوص
قرآن است که قائم آل محمد آن را میاورد چنانکه از تفسیری که از احتجاج نقل شد واضح گردید
واگر مراد ازین آیه این قرآن باشد خلاف واقع میشود زیرا که این قرآن را یهود ونصاری
مس میکنند وبلکه کافر حربی ومشرک که باعتقاد سنیان نیز نجسند مس میکنند وحمل
کردن لا یمسه را بر نهی نه بر نفی خلاف لفظ قرآن است وبلکه خلاف قواعد عربیه است
وفتح نمودن باب اغلاط است ودر بعضی از اخبار وارد شده که جنب ومحدث قرآن را
مس نکند واستدلال نموده باین آیه پس آن بنا بر فهم عوام است واستدلال بآیه از باب
تقریب بذهن مردم است ویا آنکه آن حدیث تمسک بظاهر واستدلال بتنزیل است واین
احادیث بیان واقع وتأویل است ومنافات در مبین انها ندارد چنانکه معلوم شد

آیهٔ هشتاد وهفتم قوله تعالی در سورهٔ حدید وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ
قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ یعنی ونبوده باشید مثل آنکسانیکه کتاب بآنها داده شد قبل از

شما پس طولانی گردید مدت زندگانی آنها بر ایشان ودر اکمال الدین از حضرت صادق
در تفسیر این آیه روایت نموده که فرمود نازل شده این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمد
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ الآیه ودر تفسیر صافی فرموده شاید که مراد آنست که این آیه نازل شد
در شان غیبت قائم آل محمد ودر اهل زمان غیبت از مومنین تمام شد مؤلف گوید
صریح حدیث آنست که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد است نه آنکه در شان غیبت
قائم آل محمد ودر اهل غیبت است از مؤمنین چنانکه در صافی فرموده است ودر لفظ آیه
خطاب است بلفظ جمع که وَلَا تَكُونُوا باشد ووقتیکه حضرت صادق فرمود که این آیه
در خصوص قائم آل محمد نازل شده معلوم میشود که این خطاب بآنحضرت است وبر اصحاب
آنحضرت ومنزه بودن آنحضرت واصحاب او از ارتکاب مناهی وپاک بودن ایشان از آلایش
بر معاصی منافات ندارد با نهی در آیه گذشته بعلت آنکه خداوند چقدر نهی ها در قرآن
بر رسول خود وانبیاء واوصیاء ایشان فرموده است وچقدر خطاب عتاب آمیز بر اولیاء و
پیغمبران خود کرده واز معلومات است که خطابات قرآن از قبیل إِيَّاكِ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا
جَارَةُ است یعنی بتو میگویم وبدیگران میفهمانم پس همچنانکه بر انبیاء خود خطاب فرموده
ومراد دیگران است در اکثر مواضع همچنین درین آیه خطاب بحضرت قائم است ومراد
اصحاب آنحضرت است وشیعیان او است پس آنچه در صافی در اول قول خودش فرموده
است ظاهراً اشتباه است وچونکه خداوند اصحاب قائم آل محمد را مخصوص فرموده
با کرامات، وخارق عادات وتفضلات واز همین جهت ایشان را نهی فرموده در آیه
سابقه از اینکه ایشان بوده باشند[۲] ودر ایام سلطنت طاغیان وفاجران وظالمان
میشدند از الفت ودوستی با منافقان واشرار آن زیرا که اصحاب قائم آل محمد
ابداً باین نحو اشخاص وارجاس حاجت واحتیاج بالفت آنها ندارند چنانکه در نجم
الثاقب از عیاشی از امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در ضمن حالات ایام
سلطنت قائم آل محمد قسم بآنخدائی که دانه را شکافته وجان را آفریده که هر آینه زندگی
میکنند مردم در آن زمان ملوک وار آسوده در ناز ونعمت وبیرون نمیرود از ایشان مردی
از دنیا تا آنکه متولد شود از صلب او هزار پسر که مامونند از هر بدعت وآفت ومفارقت
از دین وعمل کننده بکتاب خداوند وسنت پیغمبر او وبتحقیق که نابود وفانی شده بر ایشان
آفات وشبهات یعنی هرگز بآفتی مبتلا وبشبهه گرفتار نمیشوند ودر خطبهٔ مخزون امیر
المؤمنین مذکور است که در آن وقت علم قذف میشود در دلهای مؤمنان پس محتاج
نمیشود مؤمن بعلمی که در نزد برادر او است پس در آن وقت ظاهر میشود تأویل این آیه
يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ واز کافی نقل کرده از حضرت صادق که فرمود مدتیکه قائم

[۲] مثل آنکسانیکه قبل از ایشان در زمان غیبت بوده اند (ع)

آل محمد هرگاه ظهور کند قوت میدهد خداوند در گوشها و چشمهای شیعیان ما تا اینکه میشود میان ایشان و قائم آل محمد بقدر چهار فرسخ پس با ایشان تکلم میکند و ایشان میشنوند و نظر میکنند بسوی آنحضرت و از خرایج نقل کرده از حضرت باقر که فرمود هر کس درک کند قائم اهل بیت مرا از هر صاحب عاهتی و آفتی شفا خواهد یافت یا صاحب ضعفی قوی خواهد شد و از غیبت نعمانی نقل کرده از حضرت سجاد که فرمود هرگاه ظاهر شود قائم آل محمد ببرد خداوند عز و جل از هر مؤمنی آفت را و برگرداند برا و قوت او را و بعد از این فرموده است که این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن حضرت عیسی و سایر انبیاء است که گاهی بجهت اعجاز و اتمام حجت کور یا لال یا پیس و یا مریض را برای جاحدی و یا منافقی در موارد متعدده شفا میدادند نه بلکه بردن این آفات و رفتن این بلیات از تمام مؤمنین و مؤمنات از آثار موفور السرور و طلوع طلعت غراء و تشریف و تقدیم مراسم قدوم و تهیئه آداب لقاء و درک فیض شرف حضور حضرت مهدی صلوات الله علیه است که چون بهشتیان اول در چشمه حیات و انهار مطهره شست و شو کرده و تن را چون جان از هر عیب و نقصی پاک نموده که توان پا گذاشتن در محفل مقربین و شنیدن تحیه سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ پس فرق ما بین این شفا زیاده تر است از فرق ما بین ارض و سماء تمام شد پس از اخبار مذکوره و از تفسیر سابق معلوم شد که این آیه در خصوص قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت است و احتیاج بتاویل ندارد

آیه هشتاد و هشتم قوله تعالی در سوره حدید اِعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ يُحْيِي الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا یعنی بدانید بدرستیکه خدا تعالی زنده میکند زمین را بعد از آنکه زمین مرده باشد در اکمال الدین در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت نموده که فرمود یعنی زنده میکند زمین را خداوند بحضرت قائم آل محمد بعد از آنکه مرده باشد زمین و مراد از مردن زمین کفر اهل زمین است و کافر در حکم میت است و در کافی از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود مراد از زنده شدن زمین پر شدن آنست از عدل بعد از پر شدن آن از جور و ستم و این دو حدیث با همدیگر موافق است و اختلاف ندارند زیرا که مراد از پر شدن زمین بعدل در حدیث دوم ظهور قائم آل محمد است پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در شان حضرت قائم نازل شده و زنده شدن زمین بدست آنحضرت خواهد شد و ما دامیکه آنحضرت ظهور نکرده زمین و اهل آن در حکم مرده است و بعد از ظاهر شدن آن بزرگوار از برای آن روحی تازه و حیات بی اندازه خواهد شد بجهت زیاد شدن باران و گیاه در زمین و پر شدن درختان از میوه و سائر نعمتهای آن بنحویکه مغایرت پیدا کند حالت زمین در وقت ظهور قائم آل محمد با حالت آن در اوقات

دیگر و واست آیه قول خدا تعالی يَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَيْرَ الْاَرْضِ یعنی روزیکه تبدیل شود زمین بزمین دیگر چنانکه در نجم الثاقب از نعمانی روایت کرده از کعب که مهدی آخر الزمان علیه السلام چنین کند و زمین را آنحضرت مبدل نماید بزمین دیگر و صورت زمین را تبدیل کند بصورت دیگر بجهت کثرت عدل و باران و اشجار و گیاه و سائر برکات و از کشف الغمه روایت کرده از رسول خدا که فرمود متنعم میشوند امت من در زمان قائم اهل بیت من بنعمتی که هرگز مانند آن متنعم نشده بودند از بر و فاجر میفرستد آسمان بر ایشان باران پی در پی و ذخیره نمیکند زمین چیزی از نبات خود را و از کنجی در بیان روایت کرده است که میدهد زمین میوه‌های خود را و پنهان نمیکند برای ایشان چیزی را و از بغوی روایت کرده که نمیگذارد آسمان از باران خود چیزی را مگر آنکه پی در پی میفرستد و نمیگذارد زمین از گیاه خود چیزی را مگر آنکه ظاهر میکند آن را تا اینکه آرزو میکنند زندگان مردگان را یعنی کاش زنده میشدند و میدیدند و از احتجاج نقل نموده از حضرت امیر المؤمنین که فرمود در قصه قائم آل محمد که در عهد آنحضرت بیرون میآورد زمین گیاه خود را و نازل میکند آسمان برکت خود را و از خصال نقل نموده از آنحضرت که فرمود در آن زمان زن از عراق میرود بشام و پای خود را نمیگذارد مگر بر گیاه و از اختصاص شیخ مفید از رسول خدا روایت کرده که فرمود چون وقت ظهور قائم اهل بیت من شود منادی ندا کند از آسمان که ای مردم منقطع شد از شما مدت جبارین و ولی امر شد بهترین امت محمد تا اینکه فرمود پس در آن زمان جوجه گذارند مرغان در آشیان خود و ماهیان در دریاها و نهرها جاری شود و بسیار شود آب چشمه‌ها و برویاند زمین چند مقابل میوه و رزق خود را عقد الدرر نقل نموده از آنحضرت که فرمود در قصه مهدی آخر الزمان که مسرور میشود با و اهل آسمان و اهل زمین و مرغان و وحشیان و ماهیان در دریا و زیاد میشود باران در دولت او و کشیده میشود نهرها و مضاعف میکند زمین ثمر خود را و بیرون میکند گنجهای خود را و از سعد السعود ابن طاوس نقل کرده در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزیکه خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه و لکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت معلوم پس بدرستیکه آن روزیکه من حکم نمودم و حتم کردم که پاک نمایم زمین را آن روز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آن وقت بندگان را برای خود که آزموده‌ام دلهای آنها را برای ایمان و پر نموده‌ام آنها را بورع و اخلاص و یقین و تقوی و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و زهد در دنیا و رغبت در آنچه نزد من است بعد از هدایت و میگردانم ایشان را نگاهبانان آفتاب و ماه یعنی برای عبادت در شب و روز و خلیفه خواهم نمود ایشان را در زمین و توانائی دهم ایشان را بر آن دینی که پسندیده‌ام آن را برای

ایشان آنگاه عبادت کنند مرا و چیزی را برای من شریک قرار ندهند نماز بگذارند در وقتش
و زکوة بدهند در زمانش و امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر و ببندازم امانت را در آن
زمان بر زمین پس ضرر نرساند چیزی چیزی را و نترسد چیزی از چیزی آنگاه بشوند هوام و
مواشی در میان مردم پس اذیّت نمیکنند بعضی از آنها بعضی را و بردارم نیش هر صاحب نیش را
از هوام و غیر آنها را و ببرم زهر حیوانیکه میگزد و نازل میکنم برکات را از آسمان و زمین
و بدرخشد زمین از نیکوئی نبات خود و بیرون دهد همه ثمر خود را و ببندازم رأفت و
مهربانی را در میان ایشان پس با یکدیگر مواسات کنند و بالسّویّه قسمت نمایند پس بی
نیاز شود فقیر و برتری نکند بعضی بر بعضی و رحم کند کبیر صغیر را و احترام نماید صغیر کبیر را
و بحق متدیّن شوند و با و انصاف دهند و حکم کنند ایشانند اولیاء من برگزیدم برای
ایشان پیغمبری مصطفی و امینی مرتضی پس گردانیدم او را برای ایشان پیغمبر و رسول و گردانیدم
برای او اولیاء و انصاری اینها خوبترین امّتی هستند که اختیار نمودم برای نبیّ مصطفای خود
و امین مرتضای خود این وقتی است که حجب نمودم آن را در علم غیب خود و لابدّ است که او
واقع شود و هلاک نمایم ترا در آن روز با سواران و پیادگانت و تمام لشگریانت پس برو که
تو از مهلت شدگانی تا روز وقت معلوم تمام شد و این آثار و علامات مذکوره درین
حدیث تاکنون ظاهر نشده و مطابق اخبار خاصّه و عامّه ظهور این آثار از خصایص ایّام
سلطنت حضرت قائم آل محمّد است پس از این احادیث معتبره مزبوره واضح شد که زنده
شدن زمین در زمان ظهور قائم آل محمّد خواهد گردید و زنده شدن آن ببرکت آنحضرت
میشود. آیه هشتاد و نهم قوله تعالی در سوره ممتحنه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا
قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای آن
کسانی که ایمان آورده اید دوست ندارید آن قومی را که خداوند غضب کرده بر ایشان بتحقیق
مأیوس شدند از آخرت چنانکه مأیوس شدند کفّار از صاحب قبرها و مراد از آخرت درین آیه
رجعت است یعنی آنقوم از رجعت و ظهور علامات ما مأیوس شدند همچنانکه کفّار از
قیامت مأیوس شدند و این آیه در خصوص علامات و مقدّمات قیام قائم آل محمّد نازل
شده است چنانکه مجلسی اعلی الله مقامه از شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین
خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود که ضبط نمیکند احادیث
ما را مگر قلعه های حصین یا سینه های امین یا عقلهای متین پس فرمود ای عجب و کلّ
عجب از آنچه واقع میشود در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید
که این چه تعجّب است که مکرّر میکنی حضرت فرمود چون تعجّب نکنم از آنکه مرده چند زنده
خواهند شد و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد و بحق خداوندیکه حبّه را شکافته و

گیاه را بیرون آورده و خلایق را خلق فرموده گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای
کوفه راه روند و شمشیرهای برهنه بر دوشهای گذاشته باشند و زنند بر سر دشمنان خدا
و رسول و مؤمنان و اینست معنی نحوه خداوند فرموده است یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا
قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ و ترجمه آیه
گذشت پس از این حدیث معلوم گردید که این آیه در خصوص رجعت است و مراد از
آخرت زنده شدن جمعی از مؤمنان است در خدمت قائم آل محمّد چنانکه از ارشاد شیخ
مفید اعلی الله مقامه نقل شده از حضرت صادق که فرمود چون وقت قیام قائم آل
محمّد بشود در جمادی الآخره و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل آن را ندیده
باشند و برویاند خداوند بآن باران گوشتهای مؤمنان را و بدنهای ایشان را و گویا
نظر میکنم بسوی ایشان که آیند از جانب قبیله جهینه و خاک قبر را از سرهای خود
افشانند و از این حدیث علّت تعجّب حضرت امیر المؤمنین معلوم شد و ایضًا واضح گردید
که آن مرده هائی که زنده خواهند شد در حدیث اوّل که تفسیر آیه بود ایشان در خدمت
قائم آل محمّد خواهند شد پس از این دو حدیث تفسیر آیه معلوم شد که در آنحضرت است
آیه نودم قوله تعالی در سوره صف إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَأَنَّهُمْ
بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ یعنی بدرستیکه خداوند دوست میدارد آنکسانی را که قتال و جنگ
میکنند در راه او در حالتیکه در یک صف میباشند گویا که ایشان یک بنای محکم هستند
و این آیه شریفه در شأن اصحاب قائم آل محمّد است که ایشان چنان صف میکشند که گویا
مثل بنای محکم میباشند چنانکه علّامه مجلسی در زاد المعاد از سیّد بن طاوس اعلی الله مقامهما
نقل کرده است که مستحب است هر روز بعد از نماز صبح حضرت صاحب الامر را چنین زیارت
کنند اللَّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَایَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ تا آنکه میفرماید فَصَلِّ
عَلَى مَوْلَایَ وَسَیِّدِی صَاحِبِ الزَّمَانِ وَاجْعَلْنِی مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَشْیَاعِهِ وَالذَّابِّینَ عَنْهُ وَاجْعَلْنِی
مِنَ الْمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ یَدَیْهِ طَائِعًا غَیْرَ مُکْرَهٍ فِی الصَّفِّ الَّذِی نَعَتَّ أَهْلَهُ فِی کِتَابِکَ فَقُلْتَ
صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ عَلَى طَاعَتِکَ وَطَاعَةِ رَسُولِکَ وَآلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ یعنی خداوندا
صلوات بفرست بر مولای و سیّد من حضرت صاحب الزمان را و قرار بده مرا از یاری کنندگان
او و از شیعیان او و از آنکسانیکه دفع میکنند از آنحضرت و قرار بده مرا از آن اشخاصیکه شهید
میشوند در خدمت با سعادت او در حالتیکه بطوع و رغبت باشم نه با اکراه و اجبار باشم
در صفی همچنانکه تعریف کرده آن صف را در کتاب خودت پس فرموده در صفت آن صف
صَفًّا کَأَنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ در حالتیکه در اطاعت تو و اطاعت پیغمبر تو و اطاعت اولاد
رسول تو باشم سلام تو با ایشان باد پس از این دعاء شریف واضح گردید که این آیه در شأن

قائم آل محمد و اصحاب او نازل شده است بدون شک و شبهه

آیه نود و یکم قوله تعالی در سوره صف يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ یعنی اراده میکنند که خاموش نمایند نور خدا را بدهان خودشان و خداوند تعالی تمام کننده نور خود است و هرچند که مکروه دارند آن را کافران و قمی در تفسیر این آیه فرموده که خداوند تمام میکند نور خود را امام فرمود تمام میکند با قائم آل محمد زمانیکه ظاهر شود غالب کند او را خداوند بر تمامی ادیان تا آنکه عبادت نشود غیر خداوند و عبادت منحصر بخدا باشد پس از این تفسیر معلوم میگردد که این آیه در خصوص قائم آل محمد است و در سوره توبه نظیر این آیه ذکر شد و تفسیر آن گذشت و آن تفسیر واضح بود که این آیه در شان آنحضرت است و مراد از نور در آیه قائم اهل بیت است و در آیه وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا معلوم شد که مراد از نور آنحضرت است و در زیارت است در اوصاف حضرت قائم آل محمد نُورُ الْأَنْوَارِ الَّذِي تُشْرِقُ بِهِ الْأَرْضُ عَمَّا قَلِيلٍ و در نجم الثاقب فرموده که در چند خبر که بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد مذکور است در آیه شریفه وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ یعنی بولایت قائم و ظهور آنحضرت و از جابر انصاری از غایة المرام نقل کرده که گفت داخل شدم در مسجد کوفه در حالتیکه امیر المؤمنین با انگشتان خود در زمین مینوشت و تبسم میفرمود پس عرض کردم یا امیر المؤمنین چه ترا بتبسم آورده فرمود عجب دارم از آنکه میخواند این آیه را و نمیشناسد آن را بحق معرفت پس عرض کردم بآنجناب کدام آیه است یا امیر المؤمنین فرمود اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تا آخر مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ مشکاة محمد است فِيهَا مِصْبَاحٌ منم مصباح فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ حسن و حسین است كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ علی بن الحسین است يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ محمد بن علی است زَيْتُونَةٍ جعفر بن محمد است لَا شَرْقِيَّةٍ موسی بن جعفر است وَلَا غَرْبِيَّةٍ علی بن موسی الرضا است يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ محمد بن علی است وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ علی بن محمد است نُورٌ عَلَى نُورٍ حسن بن علی است يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ قائم مهدی است مؤلف گوید کلمه الْمِصْبَاحُ گویا از این حدیث حذف شده و مراد از آن حضرت فاطمه است و محل شاهد از ذکر این حدیث آخر آنست که يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ باشد بعلت اینکه مراد از نور الله در این آیه حضرت قائم است و آن نور اضافه شده است بسوی ضمیر که راجع است بخداوند پس معلوم میشود که نور خداوند قائم آل محمد است و واضح میگردد که مراد از وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ آنحضرت است و بلکه آنحضرت نور الانوار است چنانکه زیارت سابقه شاهد است و احادیث معراج برهان واضح است مثل روایت عبدالله بن عباس که از کتاب غیبت فضل بن شاذان

نقل شده در حدیث طولانی که خداوند فرمود ای محمد سر بالا کن چون سر بالا کردم انوار علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجت قائم اهل بیت خود را دیدم در میان ایشان میدرخشید که گویا ستاره درخشنده است پس خداوند تعالی فرمود که اینها خلیفه ها و حجتهای منند در زمین و خلیفه ها و اوصیای تو اند بعد از تو پس خوشا حال کسیکه دوست دارد ایشان را و وای بر کسیکه دشمن دارد ایشان را و مثل روایت ابی سلیمان که از ایضاح دفاین و غیر آن نقل شده در حدیث مفصل که خداوند به حبیب خود در معراج فرمود بدرستیکه من خلق کردم ترا و خلق نمودم علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از اولاد او را از اصل نوری از نور خود تا آنکه فرمود ای محمد دوست داری که ایشان را ببینی عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود التفات کن بجانب راست عرش پس نگاه کردم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و شمردند تا حسن بن علی و مهدی را در میان آب تنکی از نور که ایستاده بودند و نماز میکردند و در میان ایشان مهدی آخر الزمان میدرخشید چنانکه گویا کوکب درخشنده بود پس معلوم گردید که قائم آل محمد نور الانوار است و اوست نور مطلق و آنحضرت است مراد از وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ پس واضح شد نازل بودن این آیه در خصوص آنحضرت و در شأن آنجناب بدون شبهه آیه نود و دویم قوله تعالی در سوره صف هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی خداوند همچنان خداوندیست که فرستاد پیغمبر خودش را با هدایت و اصح بادین حق و ثابت تا آنکه غالب نماید دین او را بر تمامی ادیان و هرچند بلکه مکروه میگیرند آن را کسانیکه بخدا شریک قرار میدهند و این آیه در شان قائم آل محمد است و غالب بودن دین اسلام بر جمیع ادیان در دست مبارک او و بدستیاری آنحضرت خواهد شد همچنانکه تفسیر نظیر این آیه در سوره توبه[۲] بیان شد و در اینجا محتاج بذکر آن تفسیرها نیست مگر آنکه در ذیل این آیه اکتفا میکنیم بذکر علت غالب بودن دین اسلام بدست قائم آل محمد بر سایر ادیان و یک علت از آن علتها بودن رایت حضرت رسول خدا است با آنحضرت چنانکه در نجم الثاقب از کتاب غیبت نعمانی نقلکرده از حضرت صادق که فرمود در خبریکه رایت رسول خدا را جبرئیل روز بدر نازل نمود و نبود آن والله از پنبه و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر و او عرض کرد پس آنچه بود فرمود از برگ بهشت و باز کرد آن را رسول خدا روز بدر آنگاه پیچید آن را و داد بعلی پس پیوسته نزد آنحضرت بود تا روز بصره یعنی جنگ جمل پس باز کرد آن را امیر المؤمنین پس خدا بتعالی برای او فتح کرد آنگاه آن را پیچید و آن نزد ما است در اینجا باز نمیکند آن را احدی تا زمانیکه برخیزد قائم آل محمد پس هرگاه برخاست آن را باز میکند پس نمیماند در مشرق و نه در مغرب

۲ تفصیلاً و در سوره فتح اجمالاً گذشت و در ذیل آن در سوره و در مثل این آیه خصوصاً در سوره توبه

مغرب احدی مگر انکه ملاقات میکند ان را و سیر میکند رعب از پیش روی ان بمسافت یك
ماه و از راست ان بمسافت یك ماه و از چپ ان یك ماه و نیز از ان کتاب نقل نموده از حضرت
باقر که فرمود ای اباحمزه گویا می بینم قائم اهل بیت خود را که نزدیك شده بر این نجف شما پس چون
نزدیك شد بنجف شما باز میکند رایت رسول خدا را پس چون ان را باز کرد فرود میاید بر او
ملائکه بدر گفت چه است رایت رسول خدا فرمود چوبش از عمود عرش خداوند و رحمت او
است و سائر ان از نصر خداوند است دراز نمیکند ان را بسوی چیزی مگر انکه تباه میکند ان را
و از اکمال الدین نقل کرده که چون ان را باز کند فرود اید بر انحضرت سیزده هزار و سیزده ملائکه
که همه انها منتظر بودند قائم ال محمد را انگاه تفصیل ان ملائکه را ذکر فرمودند و از غیبت نعمانی
نقل کرده از حضرت صادق که فرمود چون تلاقی شد میان اهل بصره و امیر المؤمنین باز کرد
رایت رسول خدا را پس بلرزید قدمهای انها و زرد شد افتاب که گفتند امان ده ما یا علی و چون
روز صفین شد سؤال کردند از انحضرت که ان رایت را باز کند پس اجابت نفرمود پس حضرت
حسن و حسین و عمار را شفیع حاجت خود کردند پس بامام حسن فرمود که ای فرزند من از
برای این قوم مدتی است که باید بان برسند و بدرستیکه این رایتی است که باز نمیکند انرا
بعد از من مگر قائم ال محمد تمام شد پس علت غالب بودن انحضرت بر تمام عالم و غلبه نمودن
دین اسلام بدست مبارك ان بزرگوار بر تمامی ادیان و ظاهر شدن اسلام در جمیع افاق عالم
یك جهت ان بودن همان رایت است در دست انحضرت ایهٔ نود و سیم قوله تعالی در سوره
صف نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی نصرت و یاری از خداوند است
و فتح و ظفر نزدیك است و بشارت بده بر مؤمنان از این فتح نزدیك و قمی در تفسیر این ایه فرموده
که فتح قریب فتح قائم ال محمد که فتح انحضرت نزدیك است که در دنیا واقع میشود پس از تفسیر مذکور
معلوم شد که این ایه در شان قائم ال محمد است و مراد از فتح قریب فتح و ظفر انحضرت است که
خداوند وعده داده باو و در این ایه و دلالت میکند بر این انچه که در نجم الثاقب از کتاب تنزیل و
تحریف احمد بن محمد سیاری نقل کرده که فرمودند در ایهٔ شریفه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ که مراد
از فتح در این ایه فتح و ظفر حضرت قائم ال محمد است تمام شد چنانکه مراد از فتح فتح انحضرت است
همچنین نصر در این ایه و یك علت فتح و ظفر انحضرت معلوم شد که بودن رایت رسول خدا
است باو و یك علت دیگر قوی بودن انجناب و اصحاب او است زیادتر از طاقت و خارق
عادت بودن قوت ایشان است چنانکه از کافی از عبد الملك ابن اعین روایت شده که گفت بر
خاستم در نزد حضرت باقر پس تکیه کردم بدستم پس گریستم و گفتم امید داشتم که من درك نمایم
این امر را یعنی سلطنت ظاهرهٔ ائمه را و در من قوتی باشد پس فرمود ایا راضی نیستید که دشمنان شما
بکشند بعضی بعضی را و شما در خانه های خود اسوده باشید بدرستیکه اگر امر چنان شدی

یعنی فرج عظیم امد داده میشود بهر مردی از شما قوت چهل مرد و گردان ده میشود دلهای
شما مانند پارهٔ اهن اگر خواسته باشید بان قوت کوه را بکنید خواهید کند و شما اید قوام
زمین و خزان او و در اکمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرموده نگفت حضرت
لوط بقوم خود لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ مگر بجهت ارزوی قوت قائم ال محمد
و ذکر نکرد مگر شدت اصحاب اورا پس بدرستیکه داده میشود بیك مرد از ایشان قوت چهل
مرد را و ایضا در همان کتاب از امیر المؤمنین روایت شده که فرمود قائم ال محمد دست خود را
بر سر عباد بگذارد پس نماند مؤمنی مگر انکه دلش سخت تر از پارهٔ اهن شود و بدهد بان
مؤمن خداوند قوت چهل مرد را و در بصائر از حضرت باقر روایت نموده که فرمود چون
واقع شود امر ما و بیاید و بیاید قائم مهدی ما میشود مرد از شیعیان ما جری تر از شیر و
گذارنده تر از نیزه پایمال میکند دشمن ما را با پای خود و میزند اورا با کف خود و این در
وقت نزول رحمت خداوند و فرج او ست بر بندگان تمام شد پس از این احادیث معلوم
شد که فتح و ظفر انحضرت خارج از عادت است و قوت قائم ال محمد و اصحاب او غیر متعارف
است و معلوم گردید که نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ انحضرت است و بشارت بر مؤمنان بان جناب
است ایهٔ نود و چهارم قوله تعالی در سوره ملك إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ
بِمَاءٍ مَعِينٍ یعنی اگر اب شما فرو رفت در زمین پس کیست که بیاورد برای شما اب روان خوشگوار
در اکمال الدین و غیبت شیخ طوسی از حضرت باقر روایت کرده اند که فرمود این ایه نازل
شده در قائم ال محمد خداوند میفرماید اگر امام شما غائب شد از شما که نمیدانید او در
کجا است پس کیست که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار اسمان و
زمین و حلال و حرام خداوند را انگاه فرمود والله نیامده تاویل این ایه و لابد خواهد
امد تاویل ان و در تفسیر قمی فرموده اگر امام شما غائب گردد پس کیست که بیاورد برای
شما یك امام مثل ان امام غائب و در کافی از حضرت امام کاظم روایت کرده که فرمود
در تفسیر این ایه یعنی زمانیکه غائب شود از شما امام شما پس کیست که بیاورد بامام جدید
پس از این احادیث معلوم گردید که مراد از این ایه قائم ال محمد است و مقصود از ماء معین
انحضرت است واما وجه مناسبت در تعبیر از انجناب بماء معین که اب خوشگوار باشد ظاهر
انست که همچنانکه تمامی چیزها باب زنده است همچنین حیات قلوب و زندگی معارف و حقه
بامام است بلکه ان حیات و زندگی که بسبب ان وجود معظم امده و میاید بچندین مرتبه
اعلی و اشد و اتم و ادوم است از ان حیاتیکه بسبب اب میاید بلکه حیات خود اب نیز ببرکت
فیض وجود انحضرت است بلکه برقرار شدن عالم ملکوت و ناسوت را خداوند منوط
فرموده بوجود امام علیه السلام ایهٔ نود و پنجم قوله تعالی در سوره قلم إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ

آیاتنا قال اساطیر الاولین سنسمه علی الخرطوم یعنی زمانیکه خوانده میشود برانکس آیات
ما میگوید اینها افسانهای اولهاست زود باشد که ما داغ میکنیم بر خرطوم او و دماغ
انکس که این نحو میگوید و در تفسیر قمی فرموده که این داغ بر انف و دماغ در رجعت ائمه خواهد
شد در زمانیکه رجعت نماید امیرالمؤمنین و رجوع کنند دشمنان آنحضرت پس داغ
میکند دشمنان خود را بمیسم که با انجناب است چنانکه داغ میکنند حیوانات چهارپایان را
بر بینی و لبها و دماغ آنها و تفصیل این داغ نهادن در تفسیر دابة الارض در سوره نمل ذکر
شد که این در رجعت ائمه و قیام قائم آل محمد است و در اکمال الدین از امیرالمؤمنین روایت
کرده در حدیث که بعد از ذکر دجال و قاتل و میفرماید آگاه باشید بدرستیکه بعد از این
طامة الکبری است عرض شد یا امیرالمؤمنین چیست طامة الکبری فرمود خارج شدن
دابة الارض است از نزد صفا با او است خاتم سلیمان و عصا حضرت موسی که میگذارد
خاتم را بر روی هر مؤمنی پس نقش میشود در آن که این مؤمن حق است و میگذارد آن را
بروی هر کافری پس نقش میشود که کافر محض است تا آنکه فرمود بدرستیکه مؤمن هر اینه ندا
میکند وای بر توای کافر و بدرستیکه کافر ندا میکند که طوبی بر توای مؤمن وارزو میکنم
که من مثل تو مؤمن میشدم پس فایز میشوم بفوز عظیم پس برمیدارد دابة الارض سر خود را
از میان خافقین باذن خداوند جل جلاله و اینها بعد از طلوع افتاب از مغرب خواهد شد
پس در این وقت توبه برداشته میشود پس قبول نشود توبه و نه عملی فایده میدهد و نفع نمیدهد
شخصی را ایمان او که از اول ایمان نیاورده بود و یا کسب نکرده بود در ایمان خود خیری را و
بعد از آن فرمود سؤال نکنید از من که بعد از اینها چه واقع میشود پس بدرستیکه عهد نمود
با من حبیب من رسول خدا که خبر ندهم آن را بغیر عترت خودم تمام شد پس از این تفسیر در
دابة الارض و از تفسیر قمی معلوم شد که داغ نهادن بدماغ کفار که در این ایه است در رجعت
ائمه است یقینا واما طلوع افتاب از مغرب درین حدیث پس مراد از آن ظهور قائم آل محمد
است چنانکه نقلش گذشت از صعصعة بن صوحان راوی حدیث واما فایده ندادن توبه
وایمان در آن وقت پس مراد از آن فایده نکردن توبه وایمان است بعد از دست آوردن کافران
ومنافقان در حال کفر و نفاق و بعد از بودن ایشان است در مقام قتال و جدال با امام
عصر عجل الله فرجه نه توبه وایمان ایشان است قبل از جنگ و مقاتله با انحضرت زیرا که توبه
وایمان قبل از جنگ قبول است چنانکه در تفسیر وان من اهل الکتاب ذکر شد و همچنین در
تفسیر سائر آیات بیان شد و منافات ندارد.

ایه نود و ششم قوله تعالی در سوره معارج سئل سائل بعذاب واقع للکافرین یعنی سؤال نمود یک سؤال کننده بعذابی که واقع میشود
از برای کافران و در تفسیر قمی از حضرت باقر روایت کرده که از انحضرت سؤال نمودند از معنی

این ایه فرمود این عذاب واقع یک اتش است خارج میشود از طرف مغرب و یک ملکی آن را امیراند
از پشت تا آنکه میاید بخانه بنی سعد بن همام در نزد مسجد ایشان پس ترک نمیکند خانه از
خانهای بنی امیه را مگر آنکه آن خانه را و اهل آن را میسوزانند و نمیگذارد خانه را که در آن
خانه خون آل محمد باشد مگر آنکه آن را میسوزاند و این مهدی و قائم آل محمد است تمام شد
پس از این تفسیر معلوم گردید که مراد از عذاب واقع در این ایه آن عذاب است که بدست حضرت
قائم آل محمد بر کافران واقع میشود پس این ایه در شأن انحضرت است و در بعض اخبار وارد است
که تنزیل ایه در مورد دیگر است پس منافات ندارد با تاویل چنانکه مرارا ذکر شد

ایه نود و هفتم قوله تعالی در سوره معارج فاصبر صبرا جمیلا انهم یرونه بعیدا ونریه قریبا.
یعنی ای حبیب ما صبر کن صبر نیکو بدرستیکه آن کافران و منافقان می بینند وعده ما را بعید
و ما آن را قریب و نزدیک می بینیم و این ایه در خصوص حضرت قائم آل محمد است و مراد اینست
که معاندین وعده قیام قائم آل محمد را بعید می بینند و استبعاد میکنند از آن و ما که خداوندیم
ظهور انحضرت را نزدیک می بینیم و آن را قریب میشماریم و دلیل بر این دعاء عهد است که علامه
مجلسی و دیگران روایت کردند از حضرت صادق بسند معتبر که هر که چهل صباح این عهدنامه را
بخواند از یاوران قائم آل محمد باشد و اگر قبل از ظهور انحضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون
آورد که در خدمت انحضرت باشد و حقتعالی بهر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار
گناه از او محو کند و آن عهد اینست اللهم رب النور العظیم ورب الکرسی الرفیع تا آنکه در آخرش
میگوید اللهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بحضوره وعجل لنا ظهوره انهم یرونه
بعیدا ونریه قریبا برحمتک یا ارحم الراحمین پس سه مرتبه دست خود را بران راست خود
میزنی و در هر مرتبه میگوئی العجل یا مولای یا صاحب الزمان یعنی خداوندا کشف کن و
بردار این غم را از این امت بظاهر شدن قائم آل محمد و زود بکن برای ما ظهور انحضرت را
بدرستیکه مردم آن را بعید می بینند و ما آن را نزدیک می بینیم و آن را تعجیل بفرمای برحمت
خودت ای خدای رحم کننده رحم کنندگان و بعد از آن میگوئی تعجیل کن ای مولای من ای صاحب
الزمان پس از این دعا واضح گردید که این ایه در شأن حضرت قائم آل محمد است بدون شبهه

ایه نود و هشتم قوله تعالی در سوره معارج والذین یصدقون بیوم الدین یعنی و آنکسانیکه
تصدیق میکنند بیوم الدین در کافی از حضرت باقر در تفسیر این ایه روایت نموده که انحضرت
فرمود در معنی ایه که تصدیق میکنند بروز ظهور حضرت قائم آل محمد یعنی مراد از یوم الدین
در این ایه یوم قیام قائم اهل بیت است و این حدیث دلیل واضح است که این ایه در شأن
انحضرت و در مقام بیان وقت ظهور آن بزرگوار است

ایه نود و نهم قوله تعالی در سوره جن حتی اذا راوا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا واقل عددا یعنی تا زمانی که

می بینند انچه راکه وعده شده بودند پس دران وقت زود میدانند که کدام ضعیف تر است جهة
ناصر ومدد است وکدام کمتر است از حیث عدد ودر تفسیر صافی از اهل بیت در تفسیر این ایه
روایت نموده که امام فرمود مراد ازین حضرت قائم آل محمد است واصحاب انحضرت است یعنی مراد
از ما یوعدون ودیدن ان دیدن قائم آل محمد واصحاب اوست وقمی در تفسیر این ایه فرموده
که مراد حضرت قائم وحضرت امیرالمؤمنین است در رجعت پس ازین تفسیرها واضح شد که این
ایه درخصوص قائم آل محمد است ومراد از دیدن ما یوعدون دیدن انحضرت است بعد از
ظهورش ودیدن سلطنت امیرالمؤمنین است بعد از قیام انحضرت

ایه صدم قوله تعالی در سوره مدثر فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ فَذٰلِكَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسِیْرٌ یعنی پس زمانی
که دمیده میشود در صور پس ان روز عسیر ودشوار است درکافی در تفسیر این ایه از حضرت
صادق روایت کرده که فرمود بدرستیکه از ما اهل بیت امامی است ظفر داده شده ومخفی وغائب
شده پس زمانیکه خداوند اراده فرمود ظاهر نمودن امر امامت اورا در قلب اویك نکته میگذارد
یعنی بقلب او الهام فرماید پس ان امام غائب ظهور میکند وبرخیزد بامر امامت بامر خداوند
ودر نجم الثاقب از نعمانی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود در ایه فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ که
از برای ما امامی است مستقر پس هرگاه اراده فرمود خدای عزوجل اظهار امر خود را میافکند
در دلش پس ظاهر شود پس قیام کند بامر خدای عزوجل واز تفسیر بسیاری از انحضرت روایت نموده
که فرمود در ایه مذکوره دمیده میشود درگوش قائم آل محمد واورا اذن میدهد خداوند در
ظهور واز اثبات الوصیة مسعودی روایت کرده از مفضل که گفت سؤال نمودم از حضرت
صادق از تفسیر جابر پس فرمود خبر میدهد با وسفله راکه افشا خواهند نمودان را ایا نخواندی در
کتاب خداوند فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ بدرستیکه از ما امامی خواهد بود پنهان پس هرگاه اراده
فرمود خداوند اظهار امر خود را میافکند در قلبش پس ظاهر میشود تا اینکه برمیخیزد بامر
خداوند جل جلاله تمام شد پس ازین احادیث بسیار معلوم شد که مراد از ناقور درین ایه
قلب قائم آل محمد است ومراد از دمیده شدن صور درخصوص این ایه شریفه الهام خداوند است
بدل مبارك انحضرت پس این ایه بصریح این اخبار در شان انجناب وتاویل ان دران بزرگوار
است ومراد از یوم عسیر روز ظهور قائم آل محمد است که از برای کفار واشرار ان روز بسیار
دشوار خواهد گردید

ایه صد ویکم قوله تعالی در سوره جن عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ
عَلٰی غَیْبِهٖ اَحَدًا اِلَّا مَنِ ارْتَضٰی مِنْ رَسُولٍ فَاِنَّهٗ یَسْلُكُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَمِنْ خَلْفِهٖ رَصَدًا
یعنی خداوند عالم بر غیب است پس مطلع نمیفرماید بر غیب خود هیچکس را مگر انکسی راکه اختیار
کند اورا از پیغمبر پس خداوند سلوك میکند از پیش رو واز عقب سر او از برای ان پیغمبر رصدی را
وراه دانستن غیب را یعنی خدا غیب را از اخبار گذشته واز اخبار اینده بر برگزیده های

خودش اطلاع میدهد وغیر از برگزیدگان خداوند غیب راکسی نمیدانند ودانستن ایشان
نیز باطلاع دادن خداوند میشود ومراد از غیب در این ایه که غیر خداوند وغیر برگزیده خدایتعالی
کسی نمیدانند وقت ظهور امام غائب وغیبت وعلتهای غیبت قائم آل محمد است که انرا غیر
خداوند وغیر معدن وحی وتنزیل کسی دیگر نمیدانند وعلم بظهور انحضرت وعلم بعلت غیبت
انجناب منحصر بر خدا وبر برگزیدگان اوست ودلیل بر اینکه مراد از غیب قائم آل محمد وظهور
او وعلت غیبت اوست نقل تفسیر صافی است از تفسیر قمی در این ایه که فرمود خبر دهد خداوند
رسول وبرگزیده خود را بان خبرهائیکه بوده است قبل از او وبان چیزهائیکه میشود بعد از او
از خبرهای قائم آل محمد واخبار رجعت وقیامت پس ازین تفسیر معلوم شد که مراد از غیب واز
خلفه درین ایه قائم آل محمد واخبار او ووقت ظهور وعلت غیبت انحضرت است وشاهد
واضح بر اینکه مراد از غیب انجناب است روایت صدوق است در اکمال الدین از حضرت صادق
که فرمود در ایه شریفه هُدًی لِلْمُتَّقِیْنَ الَّذِیْنَ یُؤْمِنُوْنَ بِالْغَیْبِ یعنی این کتاب هدایت است از
برای پرهیزکاران همچنان کسانیکه ایمان میاورند بغیب که متقیان شیعیان امیرالمؤمنین است
واما غیب پس او حجت غائب است وشاهد بر این قول خداوند تبارك وتعالی است که میفرماید
وَیَقُوْلُوْنَ لَوْلَا اُنْزِلَ عَلَیْهِ اٰیَةٌ مِنْ رَبِّهٖ فَقُلْ اِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوْا اِنِّیْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِیْنَ
در سوره یونس یعنی ومیگویند چرا فرو فرستاده نشد بر او ایتی از پروردگار خودش پس بگو
که نیست غیب مگر مر خدایتعالی را پس منتظر باشید بدرستیکه من با شما از منتظران باشم یعنی
برای امدن ان غیب که از ایات خداوند است تمام شد پس ازین حدیث صحیح که در تفسیر
ایه اول سوره بقره وارد شده معلوم شد که مراد از غیب حضرت امام غائب وقائم آل محمد است
وهمچنین واضح گردید که مراد از ایه در سوره یونس غیب است ومراد از غیب دران نیز امام غائب
است واینها برهان واضح است که مراد از غیب در سوره جن که ذکر شد قائم آل محمد میباشد
بلکه ظاهر میشود ازین سه ایه که در هرجا که غیب است در قران مراد امام غائب است وایات
که در انها اشاره بغیب شده بسیار است وحقیر انها را اجمالا در اینجا ذکر میکند تا اطلاع
زیادتر باشد ایه اول وَلِلّٰهِ غَیْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ هود ۲ لَهٗ غَیْبُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ کهف ۳ اِنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ حجرات ۴ وَلِلّٰهِ
غَیْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ نحل ۵ اِنِّیْ اَعْلَمُ غَیْبَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ بقره ۶ اِنَّ
اللّٰهَ عَالِمُ غَیْبِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ملائکه ۷ فَقُلْ اِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ یونس ۸ اَمْ عِنْدَهُمُ
الْغَیْبُ طور ۹ وَلَا اَعْلَمُ الْغَیْبَ انعام ۱۰ اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَیْبُ نون ۱۱ وَلَا
اَعْلَمُ الْغَیْبَ طور ۱۲ قُلْ لَا یَعْلَمُ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْغَیْبَ اِلَّا اللّٰهُ نمل ۱۳
اَنْ لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ الْغَیْبَ سباء ۱۴ وَلَوْ کُنْتُ اَعْلَمُ الْغَیْبَ اعراف ۱۵ اَطَّلَعَ الْغَیْبَ

مریم ۱۶ ذٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ سجده ۱۷ ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ ال عمران
۱۸ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ انعام ۱۹ ذٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ یوسف بیستم عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ انعام ۲۱ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ توبه ۲۲ عَالِمُ
عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ رعد ۲۳ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ جمعه ۲۴ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ مؤمنین ۲۵ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ توبه ۲۶ عَالِمُ الْغَيْبِ
حشر ۲۷ تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ هود ۲۸ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ تغابن ۲۹ عَالِمُ
الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ سباء سی ام أَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ نجم ۳۱ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ
عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا جن ۳۲ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ بقره ۳۳ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ
بِالْغَيْبِ مائده ۳۴ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ مریم ۳۵ رَجْمًا بِالْغَيْبِ
کهف ۳۶ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ انبیاء ۳۷ إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
بِالْغَيْبِ ملائکه ۳۸ إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ ملك ۳۹ وَيَقْذِفُونَ
بِالْغَيْبِ سباء چهلم مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ حدید ۴۱ وَخَشِيَ الرَّحْمٰنَ
بِالْغَيْبِ یس ۴۲ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ ق ۴۳ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ
عَلَى الْغَيْبِ ال عمران ۴۴ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ تکویر ۴۵ حَافِظَاتٌ
لِلْغَيْبِ نساء ودر اکثر این آیات چهل و پنج هر چند یکه غیب تفسیر شده بقیامت و یا بچیز
دیگر و با همه این منافات ندارد که مراد از غیب در همه این آیات امام غائب باشد زیرا که
منافات در بین تأویل و تنزیل ندارد و تفسیر شدن غیب درین آیات بقیامت و یا بچیز دیگر
منافات ندارد با تأویل غیب که درین آیات است بامام غائب و علت غیبت قائم آل محمد
و یا آنکه این آیات تأویل باشد در قیامت و یا در چیز غیر از آن و تنزیل اینها در غیبت امام
غائب و وقت ظهور آنحضرت باشد و یا آنکه هر یکی از قیامت و غیبت آنحضرت تأویل باشد
و یا آنکه هر دو تا تنزیل و یا آنکه بعضی تنزیل در بعضی و بعضی تأویل در بعضی از آیات باشد
همچنانکه در آیات ساعت این نحو بود که ذکر شد و بالجمله از حدیث اکمال الدین معلوم شد
که آیه اوّل سوره بقره و آیه سوره یونس در شأن حضرت قائم آل محمد است و مراد از غیب در
این دو آیه یقینا امام غائب است بلکه مراد از قوله تعالی الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ
نیز کتاب حضرت قائم آل محمد است زیرا که در تفسیر عیاشی از حضرت صادق در تفسیر این
آیه روایت کرده که فرمود مراد از ین کتاب که ریب در او نیست کتاب علی علیه السلام است که
در او ریب نیست تمام شد و معلوم است که کتاب علی کتاب قائم آل محمد است و آن کتاب
امیر المؤمنین در دست حضرت قائم است و آن را آنحضرت خواهد آورد چنانکه تفصیل آن
در آیه لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ذکر شد و صاحب نفی اعلی الله مقامه معنی کتاب علی را در حدیث

عیاشی ملتفت نشده و بعضی فرمایشها فرموده که ناشی بوده از عدم التفات بمعنی واقعی
کتاب علی و بعد از آنکه معلوم گردید که کتاب علی همان کتاب است که با حضرت قائم میباشد
و آن را خواهد آورد پس احتیاج بتکلف صاحب نفی ندارد و از آنچه ذکر شد در شرح تفسیر آیه
صد و یکم که عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ الآیه باشد معلوم گردید که این آیه در خصوص
حضرت قائم آل محمد است و همچنین از حدیث اکمال واضح شد که آیه اوّل سوره بقره و آیه
مذکوره از سوره یونس نیز در شأن حضرت قائم اهل بیت است و این دو آیه در وقت نوشتن
آیات این دو سوره از حقیر فوت شده بود زیرا که در تفسیر موجود در نزد حقیر نبود و در اینجا
که ذکر شد از کتاب النجم الثاقب پیدا نمود پس عدد آیات بنا بر این صد و سه گردید آیه صد و
چهارم در سوره نازعات قوله تعالی يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی روزیکه
میلرزند حرکت کنندها و متحرک میگردانند اینها را که ساکن بودند و از پی او میاید آنچه در پی
است در تفسیر محمد بن عباس ابن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان ابن جبرئیل
قمی از حضرت صادق روایت کردند که فرمود در تأویل این آیه که راجفه حضرت امام حسین
است و رادفه حضرت امیر المؤمنین است و اوّل کسی که در رجعت از قبر بیرون میاید حضرت
امام حسین است با هفتاد و پنج هزار کس و اینست تأویل قوله تعالی إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا الآیه
چنانکه گذشت تمام شد پس از ین حدیث که از تفاسیر متعدده نقل شده معلوم شد
که این آیه در رجعت حضرت امام حسین است که او اوّل رجعت خواهد نمود و بعد از آن
حضرت امیر المؤمنین که ردیف آن بزرگوار است و معلوم است که رجعت ایشان بعد از
ظهور قائم آل محمد است و سلطنت از آنحضرت بحضرت امام حسین خواهد رسید چنانکه
سابقا ذکر شد و در خطبه عاشورا رجعت حضرت سید الشهداء فی الجمله بیان شد و از
کامل الزیاره علامه مجلسی از حریز روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق عرض
کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است
اجلهای شما بیک دیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود که هر یک از ما
صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم در مدت حیات خود چون اینها
منقضی شد میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در آن وقت حضرت رسول صلی الله علیه
و آله میاید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حقتعالی را بما بشارت میدهد
و حضرت امام حسین صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بودند آنچه در حال حیات
خود کند و آنچه باقی ماند بعد از ین خواهد کرد پس رفت بقتال با مر خداوند ذو الجلال
و شهید شد و از جمله اموریکه باقی مانده بود که گروهی از ملائکه از حقتعالی رخصت طلبیدند
که بیاری او بیایند چون بزمین آمدند حضرت شهید شده بود حقتعالی وحی کرد بسوی

ایشان که ملازم قبهٔ او باشند تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید در رجعت
پس گریه کنید براو و برآنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید
بیاری او و گریستن براو پس آن ملائکه براو میگریند و چون او بیرون آید از یاوران او خواهند
بود و از این حدیث رجعت امام حسین واضح گردید و معلوم شد که ملائکه با آنحضرت میشوند
آیهٔ صد و پنجم قوله تعالی در سورهٔ تکویر فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ یعنی قسم بآن
ستاره های سیاره که پنهان میشوند در زیر شعاع آفتاب چون وحشیان که در خوابگاه
در آیند و در آنجا پنهان میشوند این ترجمه از نجم الثاقب است و در آن کتاب از اکمال الدین
و غیبت شیخ طوسی و غیبت نعمانی از حضرت باقر روایت کرده در تفسیر این آیه که فرموده مراد
از آن امامی است که غائب شود در سال دویست و شصت از هجرت و بعد از غائب شدن
ظهور میکند مانند شهاب درخشان در شب تاریک و بآن راوی فرمود اگر درک کردی
آن زمان را پس چشمهایت روشن خواهد شد و این حدیث را در تفسیر صافی از کافی نیز
نقل کرده و ایضاً در نجم الثاقب فرموده که خنس آن ستاره های سیاره است که برای ایشان
رجوع است و گاهی از سیر مراجعت میکنند مثل زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد
و برای آفتاب و ماه رجعت نیست و حسین بن حمدان روایت کرده از حضرت باقر که فرمود
در آیهٔ مبارکه فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ که او امامی است که غائب میشود در سنهٔ دویست و شصت
و در اکمال و غیبت شیخ نعمانی مرویست از ام هانی که گفت ملاقات کردم حضرت امام محمد
باقر را پس سؤال کردم از آنجناب از این آیه فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ پس فرمود آن امامی است که
پنهان میشود در زمان خود تا آخر آنچه گذشت تمام شد پس از این احادیث معلوم شد
که مراد از خنس و کنس در این آیه قائم آل محمد است و این آیه در خصوص آنحضرت نازل شده
آیهٔ صد و ششم قوله تعالی در سورهٔ غاشیه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ الی قوله
تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً یعنی آیا آمد بر تو حدیث و خبر پوشاننده و پرده کننده و میسوزانند آتش
بسیار گرم در کافی از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود میپوشاند و
میگیرد کافران را و منافقان را حضرت قائم آل محمد با شمشیر تا آنکه فرمود و معنی تَصْلَىٰ نَارًا
حَامِيَةً یعنی میسوزاند آتش جنگ و جدال ایشان را در دنیا بدست اصحاب قائم آل محمد و
در آخرت آتش جهنم آنها را میسوزاند تمام شد پس از این تفسیر معلوم گردید که مراد
از حدیث غاشیه حضرت قائم است و مراد از نارًا حامیة آتش جنگ اصحاب آنحضرت است
و آن بزرگوار است که کافران را میگیرد و آنها را غشی میکند و میپوشاند بعذاب و جنگ
بنصرت آیهٔ صد و هفتم قوله تعالی در سورهٔ شمس وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا
تَلَاهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا یعنی قسم یاد میکنم بآفتاب و ضوء و روشنی آن و بر ماه زمانیکه

در پی آفتاب آید و بروز زمانیکه جلی و آشکار کند آنرا در نجم الثاقب از تفسیر شیخ فرات
ابن ابراهیم نقل نموده از حضرت باقر که فرمود حارث اعور عرض کرد بخدمت حضرت امام
حسین یا ابن رسول الله فدای تو شوم خبر ده مرا از قول خداوند تعالی وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا
فرمود وای بر تو ای حارث این محمد رسول خدا است گفتم فدای تو شوم قول خداوند وَالْقَمَرِ
إِذَا تَلَاهَا فرمود این امیر المؤمنین علی است که در پی محمد آمده گفتم قول خداوند وَالنَّهَارِ
إِذَا جَلَّاهَا فرمود این قائم است از آل محمد که پر کند زمین را از عدل و داد و در تفسیر صافی
از کافی و تفسیر قمی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود شمس رسول الله است که باو
واضح کرد خداوند برای مردم دین ایشان را و قمر امیر المؤمنین است که بعد از رسول خدا
آمد و پیغمبر علم خود را باو داد و لیل خلفاء جور ند آنکسانیکه مستبد بامر خداوند شدند
و آل رسول الله را منع نمودند و جلوس نمودند در مجلسی که اولاد پیغمبر از ایشان اولی
و احق بودند بآن مجلس پس پوشانیدند دین خدا را بظلم و جور پس حکایت فرمود خداوند
فعل آنها را پس فرمود وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا و مراد از نهار او امام است از ذریهٔ حضرت
فاطمه که سؤال کرده میشود از دین رسول الله پس جلی و آشکار میکند آن دین را از برای سؤال
کننده پس حکایت فرمود خداوند قول آن امام را پس فرمود وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا تمام شد
پس از این تفسیرها واضح گردید که مراد از نهار در این آیه حضرت قائم آل محمد است و مراد از
تجلی نهار آشکار فرمودن آنحضرت است دین خداوند و دین پیغمبر او را بدون شبهه در دین
آیهٔ صد و هشتم قوله تعالی در سورهٔ لیل وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ یعنی و شب
زمانیکه میپوشاند آفتاب را یا روز را و روز زمانیکه تجلی میکند و آشکار میشود در تفسیر
قمی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود لیل در این آیه آنکس است که پوشانید حضرت امیر
المؤمنین را و حق او را در سلطنت خودش و حضرت امیر المؤمنین صبر میکرد در سلطنت
آنها تا آنکه منقضی شد و بآخر رسید زمان ایشان وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ فرمود نهار در این
آیه او قائم آل محمد است از ما اهل بیت زمانیکه قیام میکند و ظهور نماید غالب میشود
بر دولتهای باطله و سلطنتهای ظالمه و قرآن زده شده در آن مثلها از برای مردم و
خداوند خطاب کرده باو و پیغمبرش را و ما اهل بیت را پس نمیدانند علم قرآن را کسی غیر از ما
ائمه مؤلف گوید مراد از مثل زدن خداوند در این آیه تشبیه کردن خدای تعالی است
ظالمان امیر المؤمنین را بلیل که شب ظلمانی باشد و تشبیه فرمودن حضرت قائم آل محمد
است بنهار تجلی که روز روشن باشد یعنی ظالمان ائمه و سلطنتهای آنها مثل شب
تاریک است در پوشاندن انوار خداوند و حضرت قائم آل محمد مثل روز پر ضیاء و نور است
در بردن ظلمتهای شب و زائل نمودن ظلمهای ظالمان و طاغیان عالم پس از این تفسیر

معلوم شد که مراد از وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ روز ظهور و تجلی آن آفتاب عالمتاب خداوند رب الارباب
است و مراد از این آیه شریفه آنجناب سلالة الاطیاب است آیه صد و نهم قوله تعالی
در سوره قدر تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ
الْفَجْرِ یعنی نازل میشوند ملائکه و روح القدس در شب قدر باذن و اجازهٔ پروردگار
خودشان از هر امر و کار و آن شب سلام است تا طلوع صبح پس ضمیر فیها و ضمیر هی راجع
است بلیلة القدر پس اوّل بیان شب قدر باید کرد و بعد از آن نزول ملائکه و روح را که
بر که نازل میشوند پس میگوئیم بعون الله تعالی نقل نموده در حدایق از کافی و کتاب
فقیه از عمران که سئوال کرد او از حضرت باقر ع از قول خداوند إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ
فرمود آن شب قدر است و آن در هر سال است در ماه رمضان در دهه آخر آن و نازل
نشد قرآن مگر در شب قدر و فرموده است خداوند فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ فرمود یعنی
مقدر میشود در شب قدر هر چیز در آن سال تا سال آینده از شب قدر از خیر و شر
و طاعت و معصیت و مولود و اجل و رزق پس آنچه مقدر شد در آن شب و حکم کردید
پس آن حتمی میشود الحدیث و باز هم از آن دو کتاب نقل کرده از یعقوب که گفت شنیدم
از مردی که سئوال نمود از حضرت صادق ع که خبر بده بر من از شب قدر آیا بوده است و میشود
در هر سال پس حضرت فرمود بر آن شخص هرگاه برداشته شود شب قدر از میان سال هر
آینه برداشته میشود قرآن خداوند و ایضاً از رفاعه روایت کردند از حضرت صادق ع
که فرمود شب قدر در اوّل سال واقع میشود و آن در آخر همان سال نیز واقع میشود زیرا
که در آمدن شب قدر در امر واقع میشود هم اول سال آینده و هم آخر سال گذشته و
باز از محمد بن مسلم روایت نمودند از حضرت باقر ع که گفت سئوال نمودم از آنجناب از
علامت شب قدر پس فرمود علامت آن اوّلا طیب بودن بوی آن شب است و ثانیاً سرد
بودن آنست فی الجمله در گرمی و گرمی بودن آن شب در سردی هوا و از کافی از ابو حمزه
روایت کرده که گفت حضرت صادق ع فرمود نوشته میشود در شب قدر رفتن حجاج و
مصیبتها و بلاها و روزی ها و آنچه در آن سال میشود تا مثل شب قدر از سال آینده
پس طلب کن آن را در شب بیست و یکم و در شب بیست و سیم از رمضان الحدیث و از
کتاب تهذیب نقل نموده از زراره از حضرت باقر ع که گفت سئوال نمودم از شب قدر پس فرمود
آن یا شب بیست و یکم است و یا شب بیست و سیم است عرض کردم آیا آن یک شب نیست پس فرمود
بلی آن شب قدر یک شب است عرض نمودم همان شب را بمن خبر ده فرمود چه میشود بر تو که
در هر دو شب از این شبها عمل خیر بکنی و ایضاً از کافی از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت
شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود قسم بخداوند نمیشود شب قدر مگر در شب نوزدهم از

رمضان و شب بیست و یکم از آن و شب بیست و سیم از آن پس بدرستیکه در شب نوزدهم
یلتقی الجمعان و در شب بیست و یکم فرق میشود هر امر محکم و در شب بیست و سیم امضا میشود
آنچه خداوند اراده فرمود انگار رفته سال و آن شب قدر است همچنان شب قدر یکه خداوند
فرموده که آن بهتر است از هزار ماه عرض نمودم معنای یلتقی الجمعان چیست فرمود جمع میکند
خداوند در آن شب آنچه اراده فرموده تقدیم آن را و تأخیر آن را و قضاء آن را عرض کردم
پس معنای امضاء خداوند آنچیز را در شب بیست و سیم چیست فرمود بدرستیکه خداوند
تفریق میکند اشیاء را در شب بیست و یکم و بداء در آن میشود پس وقتیکه شب بیست و سیم
شد امضاء میفرماید تقدیرات را پس اشیاء از حتومات میشود که در آن بداء نشود و احادیث
که در بیان شب قدر وارد شده زیاده از حد تواتر است و ذکر همه آنها خارج از حد این
وجیزه است و مقصود از ذکر اینها بیان دلالت اخبار است بر اینکه شب قدر در همه سال
بوده و خواهد شد زیرا که احادیث گذشته در کمال وضوح است در اینکه شب قدر همیشه
بوده و خواهد بود پس وقتیکه از این احادیث ثابت شد که شب قدر در همه سال میبود
واضح میگردد که ملائکه در آن شب نازل میشوند زیرا که بودن شب قدر ملازم است
با نزول ملائکه بعلت اینکه این صریح قرآن است که تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا باشد یعنی
ملائکه و روح القدس در شب قدر نازل میشوند و اخبار متواتره نیز دلالت دارد بر نزول
ملائکه در شب قدر و این بنا بر دلالت آیه و احادیث متواتره ضروری دین است بعلت اینکه
یک چیز را اگر آیه و اخبار زیاده از حد تواتر و بلکه دعاهات و مناجات ماه رمضان زیاده
از تواتر دلالت کند بر بودن آن و وجود و ثابت شدن آنچیز البته آن ضروری میشود و
شبهه در آن نمیماند و منکران از دین بیرون میشود و این از واضحات است و در میان
اعلام اسلام از معروفات شده و بودن شب قدر در هر سال و بلکه بودن آن در رمضان
و نازل شدن ملائکه و روح در آن شب این هم و از این قبیل است و مدلول و مفهوم و
معنای آیه و احادیث وارده متواتره و ادعیه جات و مناجات و استغاثات است و همچنین
چیزیه از ضروریات است بالضروره و از بدیهیات است بالبداهه و منکران منکر قرآن
و احادیث وارده و دعاجات و مناجات صادره از اهل ذکر و قرآن است و کفر چنین شخص
از واضحات است بدون شبهه و بالجمله وقتیکه ثابت شد بودن شب قدر و نازل شدن
ملائکه و روح در آن شب پس باید معلوم شود که این ملائکه و روح القدس بر که نازل
میشوند و روح القدس که بزرگترین ملائکه است با سایر ملائکه در شب قدر بر کدام
کس و کدام شخص نزول میکنند و بخدمت که میآیند و امر خداوند را و بلکه جمیع امور و
وقایع آن سال را بر کدام کس میآورند آیا بر کافر و یا فاسق میآورند و یا بر مؤمن و یا بپادشاهی

ویا بر عالم امر خدا را میاورند ویا شنیده شده است از عالمی ویا از مؤمنی ویا از پادشاهی
ویا از کافری ویا فاسقی که بگوید ملائکه وروح القدس در شب قدر بر من نازل میشوند
وهر امری را از جانب خدا برای من میاورند ویا انکه وقایع واتفاقات سال را من در شب
قدر میدانم کلّا ثمّ کلّا همچنین چیزی شنیده نشده وکسی این ادّعا را نکرده بلکه هیچکس شب
قدر را معیّن نکرده واگر بشناسد بکسی نگفته ودر حدیث محمّد بن مسلم حضرت باو معیّن
نفرمود با وجود انکه محمّد بن مسلم از صاحب اسرار ائمّه است واز همین جهت است که
حضرت باقر در حدیثیکه در اصول کافی نقل کرده فرموده که خداوند اعظم واجلّ است
از اینکه هر امری را که در سال واقع میشود بتوسط ملائکه وروح القدس بر کافری ویا بر
فاسقی ویا بر نادانی وجاهلی بفرستد وامور را بر غیر اهل ان بدهد تمام شد ملخّصاً پس از
انچه ما ذکر نمودیم واضح شد ومعلوم گردید که باید ملائکه وروح القدس با جمیع امور
سال ووقایع ان بر شخصی نازل باشند وبخدمت کسی شرفیاب شوند که قابل این مراتب و
لایق این مقام عظام باشد ولیاقت ان داشته باشد که ملائکه وروح القدس که اعظم
واجلّ وبزرگتر از ایشان است باو سخن بگویند وملاقات نمایند واموریکه در عرض سال
واقع خواهد شد باو خبر بدهند ویا او در ان خصوص تکلّم کنند واین شخص که لایق اینگونه
مراتب باشد نیست مگر امامی معصوم وخلیفهٔ خداوند در زمین زیرا که غیر امام عالم واقعی
وجز معصوم از جانب خدا وغیر خلیفه ونائب خلّاق تبارک وتعالی لایق این مراتب و
قابل این کمالات نیست بعلّت اینکه غیر امام معصوم همه یا جاهل ونادان ویا انکه با جهل
ونادانی فاسق ویا کافر واقعی است ونادان خصوصاً که فاسق یا کافر باشد قابلیّت ندارد
که بر او ملائکه وخصوصاً روح القدس نازل باشد ویا او سخن بگویند وامور ووقایع سال
بر او عرض کنند پس اگر ما هیچ حدیث نداشته باشیم بر اینکه ملائکه وروح القدس در
هر شب قدر در همه سال بر امام معصوم نازل میشوند ودر هر زمان بخدمت امام وخلیفه
در ان وقت نازل میباشند هر اینه معلوم خواهد شد که باید ملائکه وروح القدس
بخدمت امام معصوم ان زمان نازل میشوند ودر هر شب قدر در هر سال بحضور امام
ان عصر نزول میکنند وامور یکه در ان سال واقع میشود بر ان امام که در زمان است
عرض میکنند ودر اتّفاقات ان سال باو تکلّم مینمایند با وجود انکه احادیث صحیحه و
معتبرهٔ بسیار از موثّقین علماء اخبار وارد شده که ملائکه وروح القدس در شب قدر
در هر سال بحضور امام ان عصر نازل میشوند وامور یکه در ان سال واقع خواهد شد
بخدمت امام زمان عرض میکنند ودر ان خصوص با امام ان زمان تکلّم مینمایند و
با ان امام در ان باب سخن میگویند واز جملهٔ ان احادیث حدیث محمّد بن ابی عبد الله

ومحمّد بن الحسن از سهل بن زیاد ومحمّد بن یحیی از احمد بن محمّد جمیعاً از حسن بن عبّاس بن
حریش از حضرت باقر که فرمود بدرستیکه بتحقیق نازل میشود در شب قدر بسوی ولیّ
الامر وامام زمان تفسیر امور سال بسال وما مور میشود در ان سال در کار خودش بکذا
وکذا ودر کار امور مردم بکذا وکذا وبدرستیکه حادث میشود از برای ولیّ الامر وامام عصر در
هر زمان سوای علوم شب قدر هر روز علم خاصّ ومکنون وعجیب خداوند مثل ان علمی
که در شب قدر نازل شده بر ان امام واز انجمله باسناد مزبور در حدیث ابن عبّاس که حضرت
امیر المؤمنین فرمود باو بدرستیکه شب قدر در هر سال نازل میشود در ان شب امور سال
وبدرستیکه از برای این امر امامان هستند بعد از رسول خدا پس ابن عبّاس گفت ان
امامان کدام اشخاصند حضرت فرمود اوّل ایشان منم وبعد از من یازده نفر از اولاد منند
از صلب من که امامند الحدیث واز انجمله باهمان اسناد از باقر در حدیث مفصّل
فرمود تا انکه وقتیکه بیاید شب قدر پس نازل میشود ملائکه در ان شب بسوی ولیّ امر و
امام ان عصر الحدیث واین احادیث در اصول کافی وعلیّ بن ابراهیم در تفسیر تنزّل
الملائکة والرّوح روایت کرده که نازل میشوند ملائکه وروح القدس بر امام زمان و
سید هند یا والخیر را که ان را نوشته اند پس از این اخبار مذکوره معلوم شد که ملائکه
وروح القدس در هر سال در شب قدر بر امام ان زمان وخلیفهٔ خداوند در ان عصر
نازل میشود وامور ان سال را براو عرض میکنند واین واضح است از احادیث مزبوره
همچنانکه محقّق بحرانی در حدایق فرموده است که اخبار دلالت کرده بر اینکه ملائکه
در شب قدر نازل میشوند بر امام عصر در هر سال با انچه متجدّد میشود از حوادث قضایا
تمام شد پس از همهٔ این اخبار واضح شد که ملائکه وروح القدس در هر سال در شب
قدر بر امام عصر عجّل الله فرجه نازل میشوند وامورات ان سال را در ان شب با ان
حضرت عرض میکنند وبا ان بزرگوار در ان خصوص تکلّم میکنند وبلکه معلوم شد که
خود احادیث که دلالت دارند بوجود شب قدر در هر سال ونزول ملائکه در ان شب
دلیل واضح وبرهان قطعی لائح است بر اینکه ملائکه وروح القدس باید والبتّه بر
امام زمان ومعصوم در ان وقت نازل باشند با قطع نظر از این احادیث معتبره که دلالت
نمودند بر نزول ملائکه وروح القدس در هر سال در شب قدر بر امام زمان وحجّت عصر
علیه السّلام واین احادیث را وقتیکه ضمّ کردی با اخبار سابقه که دلالت بر وجود شب
قدر در هر سال ونزول ملائکه در ان شب داشتند واضح میشود وجود امام معصوم در
هر عصر وبودن امام در همه وقت هر چند یکه غائب باشد وموجود بودن وجود امام
غائب در همه زمان هر چند یکه ظاهر نباشد پس وجود سورهٔ انّا انزلناه دلیل واضح

در قرآن بر وجود امام عصر عجل الله فرجه واین سوره مبارکه برهان قطعی است بر بودن حجت عصر در همه اوقات وایه تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ در ان سوره علامت واقعی است بر وجود فایض الجود امام غائب وبر اینکه امام معصوم از ال محمد موجود است وان نیست مگر قائم ال محمد وازاین جهت ائمه ما شیعیان را ترغیب وتحریض فرمودند بر تمسک واحتجاج بسوره إِنَّا أَنزَلْنَاهُ وبر ایمان آوردن بان سوره چنانکه در اصول کافی باسناد سابق از حضرت باقر روایت کرده که انحضرت فرمود ای جماعت شیعیان مخاصمه کنید با مردم در خصوص امامت ما اهل بیت بسوره إِنَّا أَنزَلْنَاهُ تا غالب شوید ورستگار باشید پس قسم بخداوند بدرستیکه ان سوره حجت خداوند است بر خلق بعد از رسول خدا وبدرستیکه ان سوره سید دین شما است وبدرستیکه ان سوره غایت علم ما ائمه است ای جماعت شیعیان مخاصمه کنید به حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ پس بدرستیکه این ایه از برای صاحبان امر امامت است محض بعد از رسول خدا الحدیث واین حدیث شریف دلیل است بر انچه ما ذکر نمودیم از بودن سوره مزبوره دلیل بر وجود امام در هر زمان هر چند یکه غائب باشد وبودن این سوره دلیل قطعی بر امامت ائمه بعلت نزول ملائکه در هر سال در شب قدر بر امام ان زمان وایضا در اصول کافی باسناد سابق از حضرت باقر روایت کرده که فرمود فضل ایمان آوردن بجمله سوره إِنَّا أَنزَلْنَاهُ وایمان بتفسیر ان سوره بر انکسی که ایمان او بان سوره وتفسیر ان نباشد مثل فضل انسان است بر حیوانات چهارپا الحدیث ومعلوم است که مراد از ایمان آوردن بان سوره وبتفسیر ان ایمان آوردن است بر نزول ملائکه وروح القدس بر امام هر عصر در هر سال در شب قدر چنانکه بیان کردیم وایضا در همان حدیث بعد از انکه حضرت باقر فضائل شب قدر را بیان فرمود ومعین نمود که در ماه رمضان در هر سال است راوی عرض کرد چطور معرفت برسانم بر اینکه شب قدر در هر سال در رمضان باشد حضرت فرمود زمانیکه ماه رمضان امد پس بخوان سوره دخان را در هر شب صد بار پس وقتیکه امد شب بیست وسیم پس تو نظر میکنی بر تصدیق انچه سوال کردی از ان الحدیث وبالجمله ازین احادیث که در تفسیر این سوره ذکر شد ودر معنی نزول ملائکه وروح القدس نقل کرده شد معلوم شد که باید ملائکه وروح القدس بر امام زمان وحجت قائم ال محمد نازل باشند وباید انحضرت وجود داشته باشد در هر سال در شب قدر پس این سوره إِنَّا أَنزَلْنَاهُ وایه تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ دلالت نمود بر وجود حضرت قائم ال محمد وبودن ان بزرگوار همیشه پس ایه شریفه تنزل الملائکه اشاره شد در این زمان بحضرت قائم اهل بیت ومراد از ایه نزول ملائکه در شب قدر بانحضرت گردید واما مراد از اخر ایه که سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ باشد پس مقصود از ان نیز امام قائم وولی عصر

است چنانکه در تفسیر قمی در این ایه روایت کرده که فرمود تحیه است که تحیه داده میشود امام زمان بان تا انکه طلوع کند صبح ودر نجم الثاقب از کتاب تاویل الایات شیخ شرف الدین نجفی نقل نموده از حضرت صادق که در تفسیر حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ فرمود یعنی تا انکه برخیزد وظاهر شود قائم ال محمد وایضا از انجناب در ان کتاب روایت کرده در تفسیر کلام خداوند وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ که فرمود مراد از فجر حضرت قائم ال محمد است پس از تفسیرها مزبوره معلوم گردید که مراد از سلام در این ایه سلام بر حضرت قائم ال محمد است ومراد از فجر در این ایه وهم در وَالْفَجْرِ قائم اهل بیت ما است ومراد طلوع فجر صادق جمال وسلطنت انحضرت است

ایه صد ودوم قوله تعالی در سوره عصر وَالْعَصْرِ إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ یعنی قسم بعصر بدرستیکه انسان هر اینه در زیانکاری است واین ایه نیز در شان حضرت قائم ال محمد است چنانکه در اکمال الدین از امام جعفر صادق روایت کرده که انحضرت در تفسیر این سوره فرمود که مراد از عصر عصر قائم ال محمد است که در ان عصر ظاهر میشود بدرستیکه انسان هر اینه در زیانکاری است یعنی دشمنان ما إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا یعنی ایمان آوردند بایات ما اهل بیت وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی عمل کرده اند بمواسات برادران وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ یعنی امامت وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ یعنی بالعترة پس ازین تفسیر معلوم گردید که مراد ازین ایه حضرت قائم ال محمد است ودر نجم الثاقب از جمله القاب انحضرت صاحب العصر را نقل کرده واز کتاب ذخیره نقل نموده که از جمله اسماء انحضرت عصر است که در قران مذکور است تمام شد وایضا دلیل است بر انچه ذکر شد از تفسیر ایه که مراد از عصر عصر ظهور قائم ال محمد است که خداوند بان قسم یاد فرموده است واز بس که عصر انحضرت در نزد خدا تعالی اعظمت وحرمت وعزت دارد خداوند بان عصر قسم خورده چنانکه از احادیث معتبره معلوم میشود که ان زمان چقدر خوب خواهد شد وبعضی احادیث درین معنی گذشت وفی الجمله بیان حالات ان زمان گردید ودر خصال از حضرت امیر المومنین روایت کرده که فرمود اگر قائم ما ظهور کند صلح میشود میان درندگان وبهائم حتی اینکه زن راه میرود در میان عراق وشام نمیگذارد پای خود را مگر بر گیاه وبر سر او است زینتهای او وهیجان نمیاورد اورا درندگان ونمیترساند اورا هیچ چیز واز تاویل الایات در نجم الثاقب روایت کرده که فرموده که گوسفند وگرگ وگاو وشیر ومار وانسان از یکدیگر مامون میشوند واز عقد الدرر نقل نموده از امیر المومنین که فرمود در قصه قائم ال محمد که چرا میکنند گوسفند وگاو وگرگ در یک مکان وبازی میکنند اطفال با مارها وعقربها واذیت نمیکنند ایشان را بچیزی وشر میرود وخیر میماند واز احتجاج از انحضرت روایت نموده که سازش کنند درندگان وملکه انها وسائر حیوانات مطیع اصحاب انحضرت شوند واز صدوق از باقر روایت کرده که فرمود

گویا می بینم اصحاب قائم آل محمد را که احاطه نموده اند ما بین خافقین را و نیست چیزی مگر آنکه منقاد ایشان شود حتی درندگان زمین و درندگان طیور و طلب خوشنودی ایشان را میکند هر چیزی حتی اینکه زمین بر زمین دیگر فخر میکند و میگوید گذشت امروز بر من مردی از اصحاب قائم آل محمد علیه السلام و ازین اخبار در نجم الثاقب بسیار است تمام شد آنچه ما اراده کردیم از نقل آیات وارده در شان قائم آل محمد در دهه دوم از ماه پنجم از سال نهم از دهه سیم از صد چهارم از هزار دوم از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله

این سه مجلد کتاب بیست سال قبل ازاین بطبع رسیده بود ولکن نسخه آن کم بوده پس جناب آقای حاج مختار معینی دوباره این سه مجلد را بطبع رسانید با خط خوب از جهت خدمت بر برادران اسلامی وکان ذلك در سال ۱۳۵۶

کتابخانه مجید فیروز
اهدائی
بکتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مجید فیروز
اهـدائی
بکتابخانه مجلس شورایملی